5994
31
5995
OSMANIA UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No. 5995

حمال نادر
حمال نادر
ودیم
درین مسئلہ
کار ادمیر قصم

کل اوراق
۳۴۳
صلت

تفسیر حسینی جلد دوم

سورۃ مریم سے الناس تک

من کان یومن باللہ
والیوم الاخر

صلت لگہن جہوی

بعت

ساحقاژہ ای گرفتاران

دلم دوس را در رخ خواند این سبق

ALLAMA IQBAL LIBRARY
MSS NO. 38
UNIVERSITY OF K

بسم الله الرحمن الرحيم

در مواهب کسی بعض از مواهب صوفیان را چه از جواب بلی که بر جعفر صادق رحمة الله علیه نمودند
تا قدیس سره فرمود که مذکورست که حضرت رسالت صلعم بصورت ملکی حوری کنقوله تعالی انا بشر مثلکم
ملکی چنانچه فرمود انی لست کاحدکم ابیت عند ربی یطعمنی ربی ویسقینی و فرمود ان الله ملائکة
ریشهن زمین را تا فقد را الحق وحی سبحانه آرا باد و در هر صورتی سخن بعضی دیگر و الصمد بصورت
بشری کلمات بر که چون تعالی الله احد و در صورة ملکی حرف مفرده نامنکه بعض ما اخواه و در صورت
حوری کلمات بر که فادحی الی عبده ما اوحی هر نکاتی حرف نکنند بیان اوحی زان سوی حرف و نقطه و حکایات
دیگر است پس حروف نقطه بر ذات حق سبحانه و جب او علیه السلام و گهی بعض از آن جملهست و گفته اند که
حروف اسماء الهی اند و از مرتبه مقلوب که در بعضی ادعیه میخوانند بالبعض باحمق و گفته اند که
منفع جامع بکلمه دیگر و کمرد و با اشاره با اسم باری چون بسم الله رحمن رحیم بک الاسماء الی حرف قطع
بحسب اعانت تا تکه یا الله فوق ایمن بود در رباب آورده که باسمن بحر جلالا یا علی یا علی یا عظیم
دعلیم عزیز عدلست و صادا راست صادق دهی شاید که نام سوره با اسفند و با لعبد و متر قب بود بعضی
این سوره را تر محمد گفته اند که در حق داود نبی بهر نسبت کتبه یحیی بخود یکریا امیر زرداد او
از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بود و پیغمبر یا ابو فاخر و هم تر اجاربت المقدس بود
فرزند این قصه او بخوان زیاد کن چون نذکر دو بخواند بر دو کار زهد در بیت المقدس بعد از

فرمان زد آنجا خواندن پنهان که آن با خلاص قرب یاد عا بمانند کرد و از قوم پنهان بود و چه شرم بیدست
که در دو وقت سالکی با چه زینت کلان سالک نیده طرفی نزند که با پیری آواز او را ضعیف ساخته بود و بر حسد
بلند سکفت کسی مشید و تعالی این بود که از موسی نماز قال رب گفت ای پروردگار من انی
لما انزلت الی من خیر فقیر رسول بست شده است اسفنجان که سخن خانه بلاف بتی ارض و چون استخوان
گرمت نیز اجزاب مست شده باشند سایر بدان طریق اولیا فاشتعل الرأس شیبا بشیبت اسر من شیبا
سپید شد و گفت ندنیه کرده شیبه او دشته باشی و ذکر گرفتن او موی را باشتعال آن بعضی
سر بیشی در شده شد سر من ارزیده کنی فی هوام و لم اکن بدعائک رب شقیا بی بهره و نا امید بعضی هرگاه
که دعا کرده ام با بار رسانیده و من بدان خوش شد ام و انی و بدرستی که من خفت الموالی من بر از
فرزندان خود از اسلام مرا بر خود و بد اقامت من بر ایشان در زندگی و خلافت من در راست من نیکو بکار
خود و من ترکت الموالی من بعد موتی و حالانکه زن من بست عاقرا نازاینده
و در بسین بود و هنوز سالکی است بخش مرا من لدنک ولیا فرزند نیکه خود ولیا
الحور بعد موتی یا زن و هنوز استخلاف مرا بر دو بعد مرا بر دو امامت بر حبوت از من و یرثنی من آل
یعقوب و میراث کیرد از من و حکمت از آل یعقوب بن اسحاق و یا یعقوب برادران عمران
که پدر مریم بوده و اجعله رب کرده بدین فرزند مرا ای آفریدگار من رضیا شایسته و پسندیده که تو او را
فواج عمل او بعضی باشد بعد از سر سجده نماز تضرع میفرمود که از روی صدق با جماد دعا او گفت
یا زکریا بای ذکریا ما اشارة سید و هم ترا نبشر بسری بسری بسری تا ما ویحیی لم نجعل له
من قبل سمیا پیش از و بهمانی در نزد او الحصیر فرمود که وجه تفضیلست نه از آن روست
که تا کسی مسلمان هم نبوده و بسیار از مرتبه رتبه یافته شود که پیش از و سر او نبوده باشد بلکه تفضیلست
نفست که حی تعالی بخود تعلیم نموده بود بر دو مادر حوالانکه و امام تعلیم رحمة الله آورده که و کر قبل الان
نبوده که مجاهد از زیست بخود خواست آورد که او را بچه بر انام خاص اختصاص و بعد واسم ساحی او را از
نام بلیس فرزند خود مشتق سازند و شق اسمی احمد بعید فود و العرش محمود و بنا احمد محمود صلوات الخیر احمد
که بیت کمانست محمود از آن میشد که امامت محمد بود که بدین معنی شب بیت یعنی او بنا نهاده ام

آنکه بر کرد عصیان و قصد عصیان ازو بظهور نرسید قَالَ رَبِّ گفت زکریا ای خداوند من أَنَّىٰ يَكُونُ
چگونه باشد لِي مرا غُلَامٌ پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي و هست زن من عَاقِرًا نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ
و بدرستی که رسیده‌ام مِنَ الْكِبَرِ از بزرگ سالی عِتِيًّا [illegible]
بیزروا استعلام گفت نه بطریق استبعاد [illegible]
جوابی از [illegible] قَالَ گفت فرشته بامر خدای که ای زکریا كَذَٰلِكَ [illegible]
قَالَ رَبُّكَ گفت خدای تو هُوَ این کار که آفریدن فرزند [illegible] عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من
آسانست وَقَدْ خَلَقْتُكَ و بدرستی که بیافریدم ترا مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و نبودی چیزی
معدوم صرف بودی ترا موجود کردانیدیم پس من که ترا از عدم بوجود آوردیم قادریم بر ایجاد فرزند از
دو پیر زکریا علیه السلام از بشارت مسرور شد [illegible] که عنقریب وجود خواهد [illegible]
رسید قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي گفت ای پروردگار من بگردان برای من [illegible] مرا آيَةً علامتی که بدان
وقوع واقعه معلوم کردد قَالَ گفت خدا مر زکریا را علیه السلام آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سه شب با روز آن سَوِيًّا [illegible] یعنی هم درست
یا قادر باشی بر تکلم در حالتی سوی الخلقه تندرست باشی [illegible] بی آفات زبان
[illegible] در دهان بزرگ شده در وجهی تحریک را بحال نماند فَخَرَجَ پس بیرون آمد عَلَىٰ قَوْمِهِ بر کروه خود صباح
آن روز که در شب آن شیاع آن حالت شده بود مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلی خود فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد
بدیشان أَنْ سَبِّحُوا آنرا که نماز بگذارید یا تسبیح کویید خداوند خود را بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا و شبانگاه
القصه سه روز بدین منوال گذشت پس بحالت خود آمد و یحیی علیه السلام بعد از مضی مدت حمل [illegible]
بود در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتیکه وحی
فرود آمد و از حق سبحانه خطاب رسید که يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ ای یحیی فرا گیر کتاب توریت را بِقُوَّةٍ
بجد و جهد یا بقوة دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ و بدادیم یحیی را حکمت و فهم توریت صَبِيًّا در حالتیکه
کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله وی در سالکی با او گفتند ای یحیی
بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم در رهبری سخن [illegible] عظیم است

بحجران

بحجر ان بازیچه گاه [illegible] بر بازی میکنند و بدام فریب إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ
مقید مشغوف [illegible] بازیچه [illegible] پای زرانداز [illegible] به کودکی بازیچه جهان
پاکیزگی [illegible] چند بار [illegible] وَحَنَانًا و دیگر دادیم یحیی را رحمتی [illegible] مِنْ لَدُنَّا
نزد [illegible] وَزَكَاةً [illegible] تقوی [illegible] وَكَانَ تَقِيًّا و بود پرهیزکار [illegible]
[illegible] وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ [illegible] پدر و مادر [illegible] فرمان بردن [illegible]
[illegible] وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا [illegible] عاقی و نافرمان مر والدین را عَصِيًّا و نبود
[illegible] وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر یحیی علیه السلام يَوْمَ وُلِدَ روزیکه متولد شد
وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزیکه میمیرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و روزیکه برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت
[illegible] مر او را سلامتی هست روزیکه متولد شد از نخس شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر
و روز قیامت از هول رستخیز و قصه [illegible] یحیی علیه السلام در غایت اشتهار است وَاذْكُرْ
و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن مَرْيَمَ قصه مریم بنت عمران را او پیوسته در مسجد مقدس بودی
چون وقت حیض [illegible] خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد
موضعی طلبید تا آنجا غسل کند [illegible] از آن خبر میدهد إِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و یکرانه کرد
مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت
اغتسال در زمستان در آن موضع بود آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پس ایشان حِجَابًا
پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم
إِلَيْهَا [illegible] رُوحَنَا روح ما را که جبرئیل است اضافت روح بخود جهت تشریف و تخصیص او
فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خوب
روی بنمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ گفت بدرستی که من أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ پناه
میگیرم بخدای بسیار بخشش مِنْكَ از شر تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار [illegible] مبالغه
[illegible] اگر تو متقی [illegible] از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم [illegible] چنین نباشی و گفته اند تقی
نام مردی بود که در آن زمان متعرض زنان بود و مریم قصه او استماع نموده بود کمان برد که او است

از بجز بیچ آبناه بر دنیا جو جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم ماشاهده فرمود قال انما انا رسول
من رسول ربک فرستاده خداوند عالم گفتند و پناه میگیرم مرا از تو اگر فرستاده لاهب لک
پسری زکیا پسر پاک و بیگناه و بیشوره قالت گفت مریم انی یکون لی غلام
و لم یمسسنی و حال آنکه نیست مرا پسر و حال آنکه نرسیده بمن آدمی
و لم اک بغیا و نبوده ام زنا کار و جویندهٔ فجور قال کذلک گفت جبرئیل علیه السلام که همچنین
که هیچ کس نکاح و مقاربت ترا نکرده فاما قال ربک گفت پروردگار تو هو علی
بی پدر علی هیّن بر من آسانست و من ترا پسر میدهم بی استدلال کنید بدان بر قدرت ما و لنجعله
و تا گردانیم او را آیة للناس علامتی بر حشر و نشر و رحمة منا و رحمتی از
و تا گردانیم او را سبب بخشش از بار آنان که بدو دیگر و کان و هست امرا مقضیا
کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس حبیب علیه السلام از دیگر دمی آمد
و دمید در آستین یا گریبان یا دهان او فحملته پس مریم بار گرفت در عمران و مریم علیه السلام
فانتبذت پس بدور شد و دور گرفت به معنی جنی و فنا کرد بطن دیده مکانا قصیا
در آن شهر ایلیا که بیت المقدس بگیرد گرفت در جانب شرقی از شهر یا از آن جهت که مشتق مثل دور بود
از ایلیا و بعد از ده ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده در راه المسجد
فرمود که و مقاله گویند یک ساعت طول بود و یک ساعت تصویر دیگر ساعت وضع و مریم بر تقدیر چهیز وضع حمل نزدیک رسید
مریم در درخت خرما خشک شده و بیخ بیخا او زنده و تنه مانده فاجاءها المخاض پس آمد او را درد
زادن الی جذع النخلة بسوی تنه درخت خرما تا بیخت خود و باز نهاد قالت گفت مریم یا لیتنی مت
کاش کاش من مردی قبل هذا پیش از این صورت و کنت و بودم نسیا منسیا چیزی که فراموش شده
و فراموش شده یعنی بی اهل مرا نشانی و از من حساب نداشته حاله اصحاب القدس حوای
نشانا که دختر امام الهاشمی و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و نبوده کارت من و نیامده و خوار شده
اکنون از زندگی من نیز و از مجالت نیز حاجت علیه السلام مریم چون دید که کار بکرم محنت زده جو خود و من بینم
فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها آنکه در زیر او بود یعنی در شکم او بود و مراد عیسی علیه السلام که بلا و سخن

کفت

گفت مریم فرمود ان لا تحزنی آنکه اندوه مکن و حقیقت من تحتک ربک که بود در زیر تو پروردگار تو
قد جعل ربک بدرستی که بیافرید پروردگار تو تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب از آن بیاشامی و بدان طهارت
کنی و هزه بدان بسیار و مسلم فکلی و بخور و اشربی و بیاشام و قری عینا و خنک دیده شده را بنا و رطبا
تازه و خرما تازه فاما ترین فرما فقولی بگو انی نذرت من صمتا خرما تازه تازه فکلی پس بخور از رطب و اشربی
و بیاشام از آب و قری عینا و خنک دیده شده را بفرزند خود و بیاشام و خوشدل شو بر درخت و بر آن
که مرا بستی یا مانعی از امر و جلتی فاریت پس اگر ببینی از بشر احدا از آدمیان فقولی بگو انی نذرت
از نذر نیست اسابت بدرستی حق تعالی بالیه بخدای رحمان صوما روزه گرفتن فلن اکلم
او را از ترک کلام بسیار و در حدیث پیچیده در کلام مریم نهاده نوار سیدگی فاتت پس آمد مریم
قومها بقومها فی ذلک بیان بلی بالحاله تو بر حد که پیر فرمود تلک الجبال
من نیز کرده لم یکن صوما روزه را و روزه گرفتن ایشان ترک طعام و کلام بوده فلن
اکلم پس نخواهم کرد صبر بر ایشان انسیا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق مناجات
میکنم و اظهر مقدار سخن بیک اشارات نزد بوده یا با اشاره از نیز خبر داده آورده اند که چند اهل مسجد مریم را
در محراب خانه تنها مشغول شده از هر جا و بر کس مستند تلک اشارا که اشارا در حرب علم دیدم قوم
او بدانجا رفتند و مریم چون ایشانرا بدید علیه السلام بر خاست متوجه ایشان شد قالت پس آورد
مریم علیها السلام قومها بقوم خود تحمله برداشته در بغل خود که چشم انکرده بروی افاقوا قالوا یا
مریم لقد جئت بدرستی که آمدی شیئا فریا چیز شگفت یا زشت که در میان
اهل بیت تو نشان شده فرا شده یا اخت هارون ای خواهر هارون کو بیدا و از ابرار هارون نام بود
یا هارون در دنیا که در حدیث اسماء ابیک در روایت بیدو شل زندگی یا فاسق بوده کفر الشیطان اهل فسق بوده
پس کفته و ما کان ابوک و نبوده پدر تو امرا سوء بد و خبیثا و ما کانت
و نبوده تو حیث فاقر و بعیسی زنا یا فاجره تو باید بود اهل بیت عیسی مادر مسیح نبوده بدرا کجا او را فاشارت الیه
پس مریم اشاره کرد بسوی عیسی علیه السلام که با او سخن گوید و جواب او شنوید قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن

گوییم مَنْ كَانَ بانکه هست فِي الْمَهْدِ در گهواره یعنی در خورد گهواره صَبِيًّا کودکی که هنوز طاقت
وقدرت جواب ندارند گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت چون کلام قوم بشنود
دهن از پستان باز گرفت و برهان فصیح قَالَ گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستیکه من بنده خدایم
آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرد در ازل که انجیل بر زبان عیسی آورده است که
تعلیم داده است مرا توریة در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر گویند در ازل مرا نبی بود و حکم
بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي و ساخت مرا مُبَارَكًا بابرکت یعنی نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا باشم وَأَوْصَانِي
وامر کرد مرا بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بایتاء زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا بادام که باشم زنده
وَبَرًّا و گردانید مرا نیکوکار بِوَالِدَتِي بمادر من مریم بان وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّارًا گردن کش
متعظم که با خلق تکبر کنم و ابنا را بر بنام شَقِيًّا بدبختی که فرمان او برم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام صحت
بر من است هر جا که بر رحمی عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدْتُ روزیکه زاده ام وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزیکه بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ
و روزیکه برانگیخته شوم زنده ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکه گویا او لذت در ارث علیه بر سر مریم است
نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قَوْلَ الْحَقِّ میگوییم گفتن درست در ذات الذی من گفتیم که
جهود و نصاری فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که همان چیزی که ما غایت میکنند باز رسانا من
در آن جدال نموده همه او را خدا و بعضی بسر خدا میدانند مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدا را
أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه و تعالی از جنسیت منزه است
سُبْحَانَهُ پاکست از اتخاذ ولد إِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری را که بلا زوال و اراده احداث
شیء نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ کُنْ مر آن شیء را که باش فَيَكُونُ پس باشد پس بدرستیکه
وَإِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای رَبِّي وَرَبُّكُمْ پروردگار من و شما فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید هَذَا
خبر او مشغول شوید هذا است صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست مستقیم اختلف الْأَحْزَابُ
پس اختلاف کردند جماعتها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی جهود و نصاری در باب عیسی جهود آن تفریط
کردند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند در مسیح فرقه گفتند نسطوریه علیه لعنة الله
گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالثه ثلثه قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنرا که

کافر شدند

کافر شدند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از روز یکه در وی قیامت است یا از مشاهده احوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ
چه شنوا باشند کافران وَأَبْصِرْ و چه بینا یَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما و سود نکند
ایشانرا بعید بین و شنیدن مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد
و گویند این سخن بر طریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را
و چه بینا بعقوبات اهوال لَكِنِ الظَّالِمُونَ لیکن ستمکاران الْيَوْمَ امروز فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی بیرون اند وَأَنْذِرْهُمْ و بترس ایشانرا یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز حسرت که بر آن
متحسر شوند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ
چون کار تمام شود و حساب پرداخته آید و حکم شود که فریق در بهشت و فریق در سعیر
اینچنین روزی در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و بیخبری اند از آن وَهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ و ایشان نمیگروند در آخرت و متعلقان آن إِنَّا نَحْنُ و بدرستیکه ما نَرِثُ الْأَرْضَ
میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هر که را بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی تاییم
وَإِلَيْنَا و بسوی ما يُرْجَعُونَ باز گردانیده شوند بعد از مرگ در آنکشف الاسرار آورده
اشارتست بعقاب احدیة و فنا خلقیت یعنی چون اطلال و رسوم کون را آتش فنا باز رسانا من و زنده
اقتباس انوار از دلهای من قدرت میفشاند و لمعات اعتقاد اعدام بر سر مرکب وجود کند اگر یاد
رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چیزی با سوی الله معدوم باشند جلال احدیة و جمال صمدیة
خود نمی و همه جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدا را یکی و وحدت بوزید و حرف
خاتمه که یاد میرود بر هر ذره از عرصه امکان بوجود آمده بود سلطنت همه را نامه آباد
میبرد وَاذْكُرْ و یاد کن یا ای قوم خود فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ در قرآن قصه ابراهیم را که همه ابا
بفضال مفوض همه فند و منزه کان بر تقدیر او مباحات میکنند لِ ان توحید او خبر ده اینانرا
إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا بود راست گوی پیغمبر و بلیغ مقدار إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن وقت که گفت
مر پدر خود را آذر نیز یا حور يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی مَا لَا يَسْمَعُ آنرا که

نمی شنود دعا و نمیاید مرا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خصوص شنوایی نیست بدو یکی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمیکند
از تو شَيْئًا چیزی را از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و منافع يَا أَبَتِ اي پدر قَدْ جَاءَنِي
بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه نیامده
فَاتَّبِعْنِي پس پیروی من کن أَهْدِكَ تا بنمایم ترا طَرِيقًا سَوِيًّا راه راست و درست که سالک
زود بمقصود رساند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اي پدر من مپرست و پیروی او فرمان او مبر در
نافرمانی خدای إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستیکه شیطان هست لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا مر خدایرا
فرمان نابرنده و از جمله عصیان او انکه آدم را سجده نکرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ اي پدر من
می ترسم أَنْ يَمَسَّكَ انکه برسد بتو عَذَابٌ عذابی مِنَ الرَّحْمَنِ عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان
و چون عذاب الله بتو رسد فَتَكُونَ پس باشی لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا مر شیطانرا دوست یعنی
قرین در لعنت و همنشین در عذاب قَالَ گفت پدر ابراهیم مر او را أَرَاغِبٌ آیا تو گردانده
تو أَنْتَ أَيْ آیا مِنْ آلِهَتِي از پرستش خدایان من اي ابراهیم ترک کننده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
اگر باز نایستی از مخالفت یا از گفتن عیب بت ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر آینه ترا
دشنام دهم یا سنگسار کنم وَاهْجُرْنِي و دور باش از من مَلِيًّا زمانی
دراز تا از من مغفرت و معرفت من ایمن باشی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ گفت ابراهیم که سلام بر تو
یعنی هیچ رسم و وداع نمیکنم و گویند مقابله که و تهدید و ملام او را بسلام تا باید که رسانا
گردد و با ایمان در آید در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد بدر شش گفت
که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای و آرای ترا بخواهد گذاشت ابراهیم با ایمان او امیدوار
شده برو سلام گفت و فرمود که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم
برای تو رَبِّي از پروردگار خود استغفار برای گناه استدعا از فیض او استجابت
بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان نواند بود إِنَّهُ كَانَ بِي بدرستی که خدای من
حَفِيًّا مهربانست و مرا باجابت دعا وعده داده است وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میگیرم از شما
شما مراد از آزار و اهانت او از بت پرستان میگوید که دور میجویم از شما وَمَا تَدْعُونَ و از آنچه میخوانید

که مجید

که مجید می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان را وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم خداوند خود را
و میپرستم یکتائی عَسَى أَنْ لَا أَكُونَ شاید انکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن
خدای خود شَقِيًّا اما امید و بهره تنیه ست بر انکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع
و من امید دارم که بدرستیکه بحانه بهره تمام گیرم حاجت از کسی خواهد که محتاج را بی بهره
نگرداند انعام عظیم و بحر الجود و خیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوه سنا
فارس آمد و هفت سال در اطراف آنجا سیر سفر مود تا بدر شش بمصر و تجانه تعلق
بفرعون باز گرفت باز ببابل آمده مدت بتان آغاز کرد و در نیز نوبت بتان از نگبت
و آتش مزدور بر دوره شد و یا ساره و لوط عزیمت شام فرمود حق سبحانه از نیز بهجرت
خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و نگذاشت
ایشانرا وَمَا يَعْبُدُونَ و از آنکه نیز می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ
و بخشیدیم مر او را از ساره یعنی إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی و پس از و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را گردانیدیم
نَبِيًّا پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مر ایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود
گفته اند مراد اموال و اولادست که بدایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشانرا
لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا سخنی گفتنی ستودنی صدق یاد کرد نیکو عَلِيًّا بلند و سایر مردمان اشارت
باجابت دعا را بر ابراهیم است علیه السلام وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ و یاد کن در قرآن مُوسَىٰ قصه
موسی را علیه السلام إِنَّهُ بدرستیکه او كَانَ مُخْلَصًا بود پاک کرده شده از دنیاس
نقایص وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده شده از نزد حق نَبِيًّا خبر دهنده خلق را از
خدای تا اهل معانی در قصه هم از نبی یا انکه اخص او علیت گفته اند که اول خدای او را فرستاد
پس و خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زیر
الْأَيْمَنِ از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب
نَجِيًّا در حالتیکه راز گوینده بود با او یا انکه نجی را بمعنی مرتفع و اشته میگوید موسی را
علیه السلام بالا بردند از آسمانها یا بسمانه و از حجابها بس حجابی دیگر بحایگاه که او در قلم توریة بدان

نوشته می شد اسامی کرده و امام ثعلبی آورده که نشانه میان حق سبحانه و موسی بکلیم حجاب
صاحب کشف الاسرار گوید که حضرت موسی را هم روش بوده هم کشش اشارت بروش و ولما
جاء موسی عبارت از کشش او و قرینهٔ بجانب سالکی روش است خطر دارد چون کشش در رسید
خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه نیست وجد بوجد محض جمعیت است بیت ناخورده می
بحاصلی : چون او کشید بی اصلی : رفتن بجا بردن بکمال سیر با نیست این وَوَهَبْنَا لَهُ
و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم مِن رَّحْمَتِنَا از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ نبی بی کردن برادر او
هارون را بوزارت و تدبیر و مهم نبوت حال آنکه پیغمبر بود وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ در قرآن
إِسْمَاعِيلَ قصه اسماعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست در وعده وَكَانَ رَسُولًا
و بوده فرستاده بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده یاد کرد و نرسید
یکسال تا نو بجای سه شبانه روز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و در نیز بدت جز
بوت درخت و خورد نه نیافت بیت هر کرا زین پایه وفا نیز کست : آن نه وفا ملکه فریب
دست : نیست بر مرد صاحب نظر : صورت از صدق و وفا خوبتر : پس دگر باره در صفت انبیا جمل
می فرماید وَكَانَ يَأْمُرُ و بود که می فرمود أَهْلَهُ کسان خود را و گفته اند همه امت خود را بِالصَّلَاةِ
بنماز کاشرف عبادت بدنیست وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل عبادت مالیست وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ
و بود نزدیک پروردگار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَاذْكُرْ
و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ قصه ادریس را که پس نبیرهٔ شیث و جد پدر نوح است
نام او اخنوخ است و بجهة دراست علوم ها ادریس ملقب شده او اول کسیست بعلم خط نوشت و از نجوم
نحو گفت و اغیاط کرد و در بود و موسی صحیفه بر و نازل شد در جامع الاصول آورده که ادریس علیه السلام
بصد سال قبل از وفات آدم متولد شده إِنَّهُ بدرستیکه او كَانَ بود صِدِّيقًا راست گوینده
بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا بمکانی بلند
که شرف نبوت و درجهٔ قرب با او را بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث
معراج ثابت شده که حضرت رسالت ادریس را در آسمان رابع ملاقات کرده و در رفع ادریس علیه السلام

اخبار متنوعه

اخبار متنوعه است ابن عباس رض فرموده که روز را در سر ادریس ع حرارت آفتاب در یافت مناجات
کرد که الهی با وجود اینمقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حراق نزدیک شدم
الا آن فرشته را که حامل آفتاب است چه حادث شد خدایا بار آفتاب بر سبک کردان و او را از تاب
حرارت آفتاب در سایهٔ خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حرارت بچشم خورد : آنرا که سایه بان
عنایت پناه اوست : حق تعالی دعا و مناجات کرد انید در روز دیگر که آن فرشته که حامل
آفتاب است خود را هلاک یافت و ناتوانی از حرارت او فهم نکرد و سبب آنرا از حضرت عزت استعلام
نمود و خطاب رسید که بنده من ادریس ع در حق تو دعا فرمود و من اجابت کردم فرشته سبحانه
نموده بزیارت ادریس ع بر زمین آمد و بالتماس ادریس ع او را بار بر افراخته و بآسمان
و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باستدعاء ادریس کیفیت عمر و کیفیت اجل و ارتکاب
بپرسید و عزرائیل دیوان اعمال نگاه کرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ انبیا که تو میگویی
آنست که علماء نزدیک مطلع آفتاب منوط شده چنین فرشته باز آمد و ادریس را یافت نقد جان
بخازن اجل سپرده و حوض دوحش بشرستان قدس پرواز کرده و روحانی آنست ع ملک الموت
از کثرت طاعت ادریس ع مشتاق دیدار وی شده و بدان حق بزمین آمد و دیدار یافت
و با مر الهی بالتماس ادریس ع جانش بر داشت و بازجی نخلهٔ جان بوی داده عزرائیل ع را بآسمان
و دوزخ باز نمود و از بخاهمنشی رفت و دیگر بیرون نیامد اُولَٰئِكَ اگر آن گروه انبیا که مذکور
شدند از ذکریا تا ادریس علیه السلام الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ آنانند که انعام کرد خدا عَلَيْهِم بر ایشان
بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه مِّنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران جهان
موصوف یعنی آنانی که پیغمبران اند مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم که ادریس و باقی ایشان
وَمِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریهٔ آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام و آنها
غیر ادریس اند مِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم علیه السلام وَإِسْرَائِيلَ و از ذریهٔ یعقوب ع
وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جملهٔ آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشان را از میان
مردمان به نبوت إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شد بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدا در کتب

منزله بر بنیان خرّوا و بر در در افتادند سُجَّدًا در حالتیکه سجده کننده کان بودند خدایرا وَبُكِيًّا
و گریندگان از خوف و گریه را یا استماع و تلاوت کلام خدا نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده
که قرآن بخوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه دارید صالح مری رحمه الله فرموده که در
خواب قرآن بر حضرت رسول خواندم فرمود که صالح بذه بذه القراة فاین البکاء کلام او درست میشود
شوقت و چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد از دیده آب فشان بر سوختن گردد وَاِذَا
سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرٰى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ بیت ای دیده یا اشک من در یا بدی
تا نثار دلبر زیبا بودی اشک گوهر از بهر او باید نثار خلق کو بهر اشک بنداز ند خلق حضرت
نبی نبیس سره ایز سجده را بجهة تلاوت آیات رحمانی دفع می باید سجود انعام عام گفته و گریه که
منفوع بر دوست گریه فرح و سرور میدارد و چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت و موجب
بهجت و سرور پس نتیجه او طراوت نیاندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسیدند از
پس ایشان خَلْفٌ فرزندان بد کردار از فرط غفلت وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰتِ و پیروی کردند آرزوهای
نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد که
بیند غَيًّا جزا و گمراهی و تباه کاری یا غداب در زبان و لکن غی جای است در دوزخ
که ابلک نام دوزخ از عذاب اهل آنجا بجهة پناه جوینده و بقول بعضی نام وادی در جهنم آتش او
تیز تر و عذاب او سخت تر که بی نمازان متابعان او زود بدانجا برند اِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه توبه کرد
وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کردار آسمانی ثابت پس آنگروه تابت و مومن يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ
در آورده شوند بهشت وَلَا يُظْلَمُوْنَ و ستمدیده نشوند شَيْئًا در چیزی از پاداش خود بینی از مزد
ایشان کم نکنند و آنچه بهشت یابند که ایشان را در آرند جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانها اقامت الَّتِيْ
وَعَدَ الرَّحْمٰنُ آنها که وعده داده است خدای آن عِبَادَهٗ بندگان خود را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی
بنی ایشان را وعده داده بهشت و آن از ایشان غایب است با ایشان از آن غایبند و چون وعده بهشت
از بر غیب باشد اِنَّهٗ كَانَ بدرستی که است وَعْدُهٗ مَاْتِيًّا وعده خدای بنی موعود او که بهشت است
لَا يَسْمَعُوْنَ نشنوند بهشتیان فِيْهَا در آن بهشت ها لَغْوًا سخنی بیهوده و تباه اِلَّا سَلٰمًا مگر سخن نشنوند

سلام وَلَهُمْ و مر ایشانرا بر رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعم بهشتی فِيْهَا در جنت بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا
و شبگاه بنی بمقدار طرفین روز در بنی ایشانرا نعمتها بهشت خواند چنانچه عادت متعارف که روزی
دو نوبت طعام بخورند یا مراد دوام رزق باشد و نوالا آن دو از بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود
آما علامت باشد بدان مقدار لیل و نهار شناسند در عین العبا آورده که زمان لیل بمزد و آن
بر رهاو بستن در ها معلوم و در نان نهار برفع حجاب و فتح ابواب در تبیان گفته که در زمان
کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ آن بهشت که
ذکر کردیم الَّتِيْ نُوْرِثُ که ما میراث دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کس را پرهیزگار
باشد آورده اند که چون حضرت رسالت از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود
فردا بیا تا جواب دهم و استثنا نکرد و با نزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز جبرئیل بر
فرو نیامد و آنحضرت بعد از نزول او گفت که دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و ما
قول او در قرآن آنست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری
پروردگار تو لَهٗ مر ورا است مَا بَيْنَ اَيْدِيْنَا آنچه در پیش ماست از کار آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه
از پس گذشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ و آنچه در میان آنکان و ما سکون است یعنی در حال
یا مراد حکم در این باب از فرشتگان یا دنیا آنچه در مدت حیات ماست وَمَا كَانَ و نیست و نبوده
و نخواهد بود رَبُّكَ نَسِيًّا پروردگار تو فراموشکار یعنی از حالت تو آگاه است هرگاه خواهد ما را مبعوث
رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اوست آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشان است
پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی ایشان نشاید که فراموش کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش
کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهٖ مر پرستش او را یعنی چندانکه تو را فراموش نکرده بر عبادت
خود ثابت باش و بیا بطاعت و حق تعالی هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهٗ سَمِيًّا مر خدایرا مانند که مراد
آله توان گفت یا همنامی بنی هم میدانی که کسی را نام بوده باشد یکی از آثار سطوت آلهی آن بود
که همچنان از باشد که معبود خود را الله نگفتند ملک آله میگفتند حضرت احمد بن و غیرت الوهیت آن
ساعی را از تصرف کفار در آن و نسبت نیان مان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل اسلام را در نعمت و محبت

اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ

وسر او صرا بنکار آن نام نامی جاری گردانیده بیت الله الله چه طرفه نامست این ز عزدان در
جان تمامست این ز بس بود تو را حاجت معنی ز حسبی الله گواه این دعوی وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و میگوید انسان
یعنی در میان ایشان میگوید یا ابی من خلف استخوانها ریزه شده آرد و بطرف استعداد میگوید
أَيْنَ أَمَامَتُ آیا چون بمیرم مرا سَوْفَ أُخْرَجُ هرآینه زود بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا
زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق تعالی در جواب او میفرماید
أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ
پیش از این وَلَمْ يَكُ و نبود شَيْئًا چیز ملک عدم صرف یعنی باید که مذکر گردد و این معنی را که ایجاد
معدوم شکفتست از جمع مراد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو که تو
قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هرآینه حشر کنیم ایشان را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی
با قرناء از شیاطین که در دنیا داشته باشند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را
حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ جِثِيًّا بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی
دوزخ بجهة آنست تا سعداء بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیاء
اگر خود از دوزخ بیندیشند و ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم بخت
مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کرا باشد از ایشان أَشَدُّ سخت تر و بسیارتر
عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا بر خدای بخشنده سرکشی و جرات یعنی اول از همه امتی آنرا که کافرتر و نافرمانتر
بود بجهد آنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان أَوْلَى سزاوارترند
بِهَا بآتش دوزخ صِلِيًّا از جهت اندا ختن یعنی میدانیم که کیست سزاوار آنکه سخت در آتش
دوزخ او را افکنند وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما ای آدمیان هیچ کس إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و
گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند آتش مرده گردد چه در حدیث آمده که یعنی
بهشتیان از بعض سوال کنند که نمیبینید قد ورد و هو ماوی خانه بدرستی که گذر کردید
بر دوزخ خاما آتش او سبب ایمان شما فرو مرده بود هر دو مرفوعه مومن چون خواهد
بر آتش بخواند سوره شعر در دمانند گردد چون ورد شمش كَانَ هست ورود بر دوزخ عَلَى

رَبِّكَ

عَلَى رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده بر آن یعنی وعده ایست
که البته خواهد بود و در آن خلاف نیست و جبر رانند که ورود بمعنی دخولست چه جابر عبد الله
از حضرت رسالت روایت کرده که ورود دخولست و هیچ بری و فاجر نباشد الا که بدوزخ
در آیند اما آتش بر مومنان سرد و با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم موید این قولست انگه حق سبحانه
میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون
آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را فِيهَا در آتش جِثِيًّا بزانو در آمدگان وَ
إِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتها ما بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن
معانی آن با دلایل و حجاج قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کفر ورزیدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنانرا که گرویدند بتو نگران در دنیا نزا گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از دو گروه مومن و
کافر خَيْرٌ بهتر اند مَقَامًا از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازلست و همه اسباب معیشت آماده
و شما را نه گونه ایست معین و نه توشه مهیا بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت
محض کلام انگه مشرکان مومنانرا سبکتر آماده کرده کدام خوش ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت
مجلس اما سه ترجمه در مجمع یا سه صنادید و اشراف عرب در مجلس شما موالی و ضعفاء حق تعالی
بنار افتخار و مباهات ایشانرا برهم شکسته فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چندان هلاک کردیم قَبْلَهُمْ
پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد واقع بودند هُمْ ایشان کفار
عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهت اثاثه که آرایش منازل بدان باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیات
و منظر آن هلاک کرد ایشان دفع کردانیدند آن جمال عذاب از ایشان باز داشت بیت
برای حق بنشین تکیه مکن ز کار ایشان بر بند و این را نهی قُلْ بگو مر ایشانرا که جمال و مناظر مفتخر
و متفاخر شدند که غره مشوید زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق تعالی
فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحْمَنُ مر او را خدای و باز
میکند عمر او را مَدًّا باز کشیدنی یعنی مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حَتَّى إِذَا رَأَوْا
تا وقتیکه ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه هم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسیر

وَاِيَّابَ الْمَآئَةِ دیگر روز قیامت بمناجاة انواع عذاب لطف یَعْلَمُوْنَ بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنکه
بدتر است از آن دو گروه مَكَانًا از جهة مکان چه جای مومنان در جنات جنان باشد و جای کافران
در دکات نیران وَاَضْعَفُ و بدتر اند آنرا که ضعیف تر است جُنْدًا از جهت سپاه یعنی دوستان از اهل
ایمان از خدا و ملایکه و انبیا مددکار رسد و مشرکان از مطلقا یار و هوادار نباشند و ما لفظ
مَنِ الْكُفَّارِ وَيَزِيْدُ اللّٰهُ مجال آید خدای در دنیا الَّذِيْنَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته اند بکتاب هُدًى
راه نمودن یعنی که دیده اند تا بآنچه از قرآن نازل شده و خدا تعالی بدایت ایشانرا متصدق بر هر چه
دیگر سرمال مشهور زیاده میکند وَالْبَاقِيٰتُ الصّٰلِحٰتُ و نیکیهای باقیات خیر عَمَلًا
از جهت
اربعه و خیرات مر ایشانرا خَيْرٌ بهتر است عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهت
پاداش وَخَيْرٌ و بهتر است مَّرَدًّا ولی از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مال است در آخرت
و مال نخواهد بود اما مومن در دنیا هم بدایت دارد و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و بدین حسن
بیت بدنیا سر افراز و تا مانده اند ؛ بعقبی کامران و کامکارند ؛ آورده اند خباب بزرگ
بر عاص بن وائل سیم دینی بود و زر او را باد آن تقاضا میکرد و او گفت هم مرا باز دهند هم
تا بمحمد کافر شوی خباب گفت لَا وَاللّٰهِ کافر نشوم بدان حضرت نزنده و نه مرده و نه روز دیگر
بر انگیخته شوم عاص گفت آن روز که مبعوث شوی بیاد وام خواهی داشت پس بستان که اگر آنچه میگوئی حق است
من بخانه تو امضای خواهم بود و مال و فرزند من نیست حق سبحانه آیه فرستاد که اَفَرَاَيْتَ الَّذِيْ
آیا دیدی او را که کفر ورزید بِاٰيٰتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل و حدیث وَقَالَ و گفت یعنی
عاص که بخدا که فردای قیامت لَاُوْتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَّوَلَدًا مال و
فرزند اَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب لوح محفوظ را مطالعه کرده و دانسته از آنجا
میگوید اَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا نزدیک خدا عهد و پیمان بدین صورت كَلَّا
بخشانست که میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُوْلُ آنچه میگوید تا بر آن
او را جزا دهیم یا حفظ را مر کنیم که بنویسد وَنَمُدُّ لَهٗ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب
باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و بهوت کردانیم عذابی را بر چه وجه که عذاب بالای عذاب در شانم

وَّرِثَهٗ و میراث گیریم بعد از ستانیم بمرگ مَا يَقُوْلُ آنچه میگوید که فرزند و مال خواهند داد یعنی
مال و فرزند وَيَاْتِيْنَا و بیاید ما بوقت مرگ یا در روز رستخیز فَرْدًا تنها نه مال و نه فرزند
فرزند او وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان جون اصنام
و ملایکه لِّيَكُوْنُوْا جون باشند معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشانرا عزت و ارجمند یعنی بشفاعت
ایشان معزز گردند نزدیک خدا كَلَّا بخشانست که عزیز گردند سَيَكْفُرُوْنَ زود باشد که کافر
شوند بعبادت کنند آلهه ایشانرا و مر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ پرستش ایشان یا کافران جون باهوال
قیامت و انکار کنند منکر شوند پرستش ایشانرا وَيَكُوْنُوْنَ باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود
ضِدًّا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان خصم اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خواننده را اَنَّآ اَرْسَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ
آنرا که فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكٰفِرِيْنَ کافران بر ایشان مسلط ساختیم با فریب و فریفتن ایشان
کردانیدیم تَؤُزُّهُمْ میجنبانند ایشانرا اَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی
و از جا جهیدنی بشر لات و ساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان یعنی عذاب ایشان تعجیل
مخواه اِنَّمَا نَعُدُّ جز نیست که می شمارم لَهُمْ بر ایشان ایام آجال ایشانرا عَدًّا شمردنی
که در آن غلط نیست جون آن ایام منقضی گردد بر ایشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی
را که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم اِلَى الرَّحْمٰنِ سوی بهشت خدای بخشاینده
وَفْدًا در حالیکه سواران باشند زیرا تا بهشت یعنی ایشانرا سواره بهشت برند جنانجه
و افد انرا بدرگاه سلاطین میبرند وَنَسُوْقُ الْمُجْرِمِيْنَ و برانیم کافرانرا اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ جنانجه
بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُوْنَ الشَّفَاعَةَ نتوانند متقی
و نه مجرم درخواست شفیعی اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمٰنِ نزدیک
خدای عَهْدًا پیمانی یا شفاعت و آن همان توحید است و عمل نیک باشد نتوانند که شفاعت
کردن مگر از خدای دستور یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار جون طبع و یهود و نصاری از روی جهل
اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام یا گوای محمد علیه السلام
مر ایشانرا لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَيْئًا اِدًّا چیزی زشت یعنی سخنی هولناک بی آورده

كَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک بود که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْهُ از عظمت آن وَتَنْشَقُّ
الْاَرْضُ و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها هَدًّا و بشکند شکستنی یعنی پاره پاره
گردد اَنْ دَعَوْا آن از آنکه خواندند لِلرَّحْمٰنِ خدایرا فرزند یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي
و نسزد و لایق نباشد لِلرَّحْمٰنِ مر خدایرا اَنْ يَتَّخِذَ اینکه فرا گیرد وَلَدًا فرزند چه اتخاذ ولد
مقتضی محافظت است زیرا که ولد از جنس والد باید و الله تعالی از محافظت منزه است یا بتبنی
زانی محتاج نیست بمعاونت اولاد و الفت با ایشان اِنْ نیست كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است اِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی خدای عَبْدًا
در حالیکه بنده باشد لَقَدْ اَحْصٰهُمْ بدرستیکه همه را دانسته است و بدانسان احاطه کرده که
از حوزهٔ علم و قدرة او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص فعال ایشان عَدًّا شمردنی
وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آیندگانند بوی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و انصار
اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنان که بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای پسندیده
سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلهای
خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند یا اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق جل جلاله
بنده را دوست دارد جبرئیل علیه السلام را گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست میدار
جبرئیل او را دوست گیرد و منادی را میان اهل آسمان کند که حق تعالی فلان را دوست میدارد و شما هم دوست
دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را
نیز دوست گیرند فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ بدین چیز نیست آسان گردانیده ایم قرآن را تا آنکه متذکر شوند
بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان آسان گردانیده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده
دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی تا آن
قَوْمًا لُدًّا گروهی ستیزه کاران سخت خصومت را كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ
پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانها یعنی در هر قرنی قومی ستیزه کار را هلاک رسانیدیم
هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی وَيُنْبِئُ هَلْ آیا تُسْمِعُ کان مِنْهُمْ از آنان هلاک شده کان مِنْ اَحَدٍ یکی را اَوْ تَسْمَعُ یا بشنوی

لهم

لَهُمْ مر ایشان را رِكْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب یا بد ایشان فرود آید سنا صلت شنید
از ایشان تحیه باقی که کسی به بیند آوازی بر جای کسی بشنود بلکه کوکب قیر آتیت یا همچو کام زر
در ساخته و همه را بدست فنا در دام خوان نسیان انداخته کان لم یخلقوا اولم یکونوا
کو انزار سرور آن تاج بخش کو نشان از خسروان تا جاودان سوخت دیهیم شهان کالمجر خاک شد
تخت ملوک کام کار سورة طه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
فائده در هیچ یک از حروف مبادی سوره این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف
مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسماء آلهی یا مفتاح اسم طاهر
و هادی و جمعی بر آنند که اسمیست از اسماء حضرت رسالت چنانچه در مزمل و مدثر و مناسب آنست که
خدا از و محذوف یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طاء و هاء یعنی طالب شفاعت و طاوی
بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل دوست از غیر حق و هدایت
او بقرب حق در حقایق سلیمان آورده که طا اشارت است بآنکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحهٔ
صحرای و هاء مرتب از آنکه بدایت یافت بقرب بکون سرمدی و بقول بعضی این حروف مقسم بها
و هر یک اشارتست بچیزی در میان گویند قسم بطول و هدایت آلهی یا بطیب پاک همت عالیحضرت
رسالت پناهی و در خبر از جعفر صادق رض نقل کند طا اشارت سوگند است بطهارة ابدیت
رسول لقوله وثیابک فطهر او بقول انا بطیب و هاء که اشارت بخت و نار باشد و در زاد المسیر
آورده که طا طیبت و هاء که دو بین دو حرف محترم قسم یاد میکند یا طالب غبار باشد و هاء
خبر بکافران یا طریق خلافت و جهان ارباب تیران نور بر بندند که این حروف از مقطعه نیست
بلکه موضوع است یا زنار جان بعضی ملک بعضی یا خطبه یا سر یا بید کما قیل ان الصفاهیة
طا یا نه خلایق و دیگری گفت شیخ طا باقی القاف ظلم تجرب و بر بند قول ابن عباس حضرت رسالت
و در بعضی تفاسیر آمده که طا حساب است و هاء مجموع چهارده باشد و غالب آنست که
ماه را مرتبه بدر بیست و چهار و هم حاصل شود و بسی در صفحهٔ این خطاب مندرج است که اسماء شب
چهارده و منادی حضرت رسالت و بدر بیست اشارت بمراتب حضرت که لا یخفی علی القوی

بیت ماه چون کاملی و انوار بود ٭ زانکه او مرات نور خود بود ٭ گاه ماه بدر گه بناه بدر ٭ صدر تو منشرح
و کانت شرح صدر ٭ رنج تاریکی گذار و ضلال ٭ از رحمت روشن شد انوار جلال ٭ و گویند
طا در اصل طاها بوده که همزه را حذف کرده اند طاء آمده است از وطا طاء و بالکنایت از ارض کنایت
غیر مذکور در بدایه حاجت حضرت محمد بر خاستن ریگ قدم و استادن بدیدن پشت و پای سایه کشتن رو کرد
این سوره نازل شد و امر فرمود که طاها حالیه بعد من راینه کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی
ابوجهل اصحاب آنحضرت را گفت که تو بر کدام چیز پا خود را در رنج انداخته با طعنه میزدند که قرآن بر محمد
فرو نیامده مگر بر آنکه او را در رنج اندازد آیه آمد که طه ای مرد بیچ کس چون تو قدم در میدان مردی
نهاده ما انزلنا علیک القرآن نفرستادیم ما بر تو قرآن لتشقی تا در رنج افتی و خجل مکنی
دو بواسطه قیام در نماز و الا در همه جا محتاج است بسر رسید الا تذکرة لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن
لمن یخشی مر آنکس را که بترسد تخصیص خاص با نکه ندیکر عام است جهت انتفاع او است تنزیلا فرو
فرستاده شده ممن خلق الارض از آنکسی که بیافرید زمین والسموات العلی و آسمانهای بلند را
الرحمن او است بسیار بخشایش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد مراد او اضافه مستولی باو بر آن
با نکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن فرمود که اعظم مخلوقات است در تاویلات باری بدین
مذکور است که عرش بمعنی ملک آید و حق سبحانه بر ملک خود غالب است در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در تفسیر
بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی لرمانی السموات ای نبست الشیخ الاسلام فرمود که استوی خداوند
بر عرش در قرآن و مراد بدین ایمان تاویل بجمع کرد نا ویل بدین سبب ظنها ظاهر قبول کنم و بدان
تسلیم دم که اینرا اعتقاد سنیان است اما می دانم که نحتاج کافت نه عرضه بردارنده او است که
او است بردارنده و نگه دارنده عرش بیت نه مکان ره یافت سویش نه زمان ٭ نه بجان دارد خبر
زو نه عیان ٭ این همه مخلوق مکه او است ٭ خالق عالم و عالم بر تست له ما فی السموات ما بر در است
آنچه در آسمانها از موجودات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از مخترعات سفلیه و ما بینهما
و آنچه در میان هر دو از اصناف ملائکه و طبقات نار هوائی و ما تحت الثری و آنچه در زیر طبقه
ترابیت از زمین نمی طبقه زیرین است از طبقات ارض و آن هو صعیده از صخره بالا او است در تفسیر

از ضاحر بروایة وهب بن منبه مذکور است که هفت زمین بر روش فرشته است و فدین فرشته
بر صخره است و صخره بر شاخ گاو است و گاو بر برف بلی از حوض بگذر و ماهی نهاده است بر بحر و بحر
جهنم و جهنم بر متین ریح و ریح بر حجابیست از ظلمت و آن حجاب بر زمی و علم ایشان آسمان و زمین
بیش نرسد و ما تحت الثری جز خدا تعالی نداند وان تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را فانه
پس درستی که او یعلم السر میداند پوشیده را و اخفی و آنچه پوشیده تر از پوشیده
گویند سر آنست که با کسی نگویند و اخفی آنکه در دل خود پنهان دارند الله او است خداوند بحق
لا اله الا هو نیست معبودی سزا بپرستش مگر او له الاسماء الحسنی مر او راست نامها نیکو یا صفتها
پسندیده و هل اتیک و آمده است بتو حدیث موسی خبر موسی نه خبر آن و قصه او دانسته پس در صحر
بر کناره بدو افتاد لکن از دور ای و با دیگر جهت بدید موسی نارا آتش او را بخبار آمده که چون موسی
از شب دستوری طلبیده که بصحرا رود و مادر و برادر خود را بیند شب اجازت داده اهل را با او
روان کرد و شبی که هوا سرد بود و مظلم برف میبارید بشان راه گم کرده بتر دیک وادی ایمن رسیدند
و سفر او خرشب بود اگر جلیلا و بود در دو ضع حلت بیاده آتش محتاج شد موسی چند انجه سوی
فرموده از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال اهله لاهله امکثوا
سر اهل و عیال خود را که درنگ کنید همین موضع انی آنست بدرستیکه من دیدم نارا آتشی
لعلی آتیکم شاید بیارم برای شما منها بقبس از آن آتش شعله در چوب یا نی گرفته یا جمره
خود از آن بمنی قتیل یا جوید روشن کنیم یا اخگری بیارم او اجد یا شاید که بیابم علی النار
بر سر آن آتش هدی راه نمائیکه ما را بشارع رساند بسر کسان خود یا کلفات و تنها بجانب
آتش روان شد فلما اتیها پس آنهنگام که بیامد بآن آتش دید آتش سفید در درخت سبز که خضرا
یا عود تر بوده بر افروخته و در حوالی آتش ندا کرده شد که ناگاه نودی موسی ای موسی
انی انا ربک بدرستیکه من آفریدگار توام فاخلع بس بیفکن از پای خود نعلیک نعلین خود را گفته اند
آن نعلین بخر بوده از پوست حمار غیر مدبوغ در آنست که نعلین از جلد بقر بوده و ظاهر آنست

حق سبحانه فرموده چون قدوم موسی علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کرده ببرکت آن بهار و بر رسیده
و گویند از تعلیم ایزد تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت ولهذا طایفه بنی اسرائیل
از سلف جمعی از بنی اسرائیل و غیر ایشان سر برهنه بوده اند بیت گیتی که زمین و آسمان طاق اوست چون
در نگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین همگی بینی و اخوذ را از فکر ایشان و لدیک کسی امام قدرت
فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون کن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه اِنَّکَ
بدرستیکه تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَاَنَا اخْتَرْتُکَ
و من برگزیدم ترا پس بجنبان فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا یُوحٰی مر آن چیزیرا که وحی کرده میشود
بتو آن وحی کدام است اِنَّنِیْ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم خدای لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِیْ
پس پرستش کن مرا نیست مقصود بوده بر تو تقرید توحید که منتهی عبادت و امر بعبادت که کلمه عبادت
پس اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرموده که وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ بپا دار نماز را لِذِکْرِیْ
برای آنکه من یاد کنی در آن یا من ترا یاد کنم اِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه که ساعت رستخیز آتِیَةٌ آینده است
اَکَادُ اُخْفِیْهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه خوف بعد از ابلا که وقت آن معلوم انم و از بنده
و اگر اخفی یعنی سلب خداوند منع آنست که نزدیک شد که ظاهر گردانم آنرا لِتُجْزٰی متعلقست
بآتیه یعنی قیامت بتحقیق آمده است یا بداش داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعٰی بآنچه بشتابد از عملها
و میکند فَلَا یَصُدَّنَّکَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَّا یُؤْمِنُ آنکس که نمیگرود
بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده هَوٰاهُ آرزوی نفس خود را پس بصدد و ابن کس از راه مرو
فَتَرْدٰی پس هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام و مراد امت اوست و مید اعلم الهدی و فقیه الایمان
برآمدند که آنجا که دانا اختر تیک بما آنجا که محاط حضرت پیغمبر است و بر بنده فقیر مراد امت در بر بسته اند القصه
چون موسی علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب سید که وَمَا تِلْکَ و آن چیست
بِیَمِیْنِکَ یَا مُوْسٰی بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهة استیناس موسی و رفع هیبت او و حضرت گفت
و پرسید که چه و آن در دست استفهام تضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا مجاب بینی قَالَ گفت
موسی علیه السلام هِیَ عَصَایَ این عصاست و آن عصا از جوز بود و هبت بود یا بتعبیر از آدم علیه السلام

هیراف شعیب رسیده بود و از وی بموسی رسید القصه جواب او جهة تعلد و تعود بآنها بر آن
افزود و گفت اَتَوَکَّؤُا تکیه میکنم عَلَیْهَا بر آن عصا چون ماندهٔ میشود در راه و اوقاتی که بر سر مه
میباشم که بچرند وَاَهُشُّ و فرو میریزم برگ را تحت بِهَا بدان عصا عَلٰی غَنَمِیْ بر گوسفند خود
وَلِیَ فِیْهَا و مرا در آن عصا مَاٰرِبُ اُخْرٰی کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام
سخن گفتن وار سیاح و هوام او را نگاه داشتند و باد شمالی وی حرکت نمی داد چون در خواب بودی
رسه را محافظت خود وی و هر جایی که رسیدی تنه او جبال و شعبین او دو لو شدی و چون
بر زمین زدی در حتی سایه دار گشتی و هر سیوی که مرغوب موسی بودی بدو رسیدی و بیامدی و در
شبها تیره چون شمع و چراغ نور داد و چون موسی علیه السلام اهمال کرد که مرا باد کار باشد
قَالَ گفت خدای اَلْقِهَا یَا مُوْسٰی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی آنرا بر زمین برد که او را تیز
همچو ثعبان و در بیابان افکند فَاَلْقٰهَا پس بیفکند او را از فقا خود فَاِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعٰی ناگاه آن عصا مکوش وی رسید
باز نگریست فَاِذَا هِیَ بپس بناگاه عصا حَیَّةٌ ماری بود تَسْعٰی شتافت بهر جانب آمده و رده اند
که اول ماری زرد شد سر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر تجنی و در از گشت و بر جا قائمه طرف
کوتاه و رفتن از کر و دهان کشاد بار دهن او هفتاد یا چهل ذرع بود و در دهان او دندان
دو چشمش چون برق در خشید بسنگی عظیم رسید یک لقمه کرد و در دو چشمها بزرگ
اشرح بر کندی و بخورد می چون موسی علاوه دیده ترسان شد روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت
خدای که بگیر و برا وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِیْدُهَا زود باز گردانیم و بر میگردانیم
سِیْرَتَهَا الْاُوْلٰی هیات نخستین که داشت یعنی همان عصا سازم چون خطاب الهی بموسی رسید روی
باز نهاد کرده روان شد دست خود در بیان او کرد و طبیعی او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه
در دست وی نمال موسی آرام گرفت دیگر باره ندا آمده که وَاضْمُمْ یَدَکَ و ضم کن و میبر دست خود را
اِلٰی جَنَاحِکَ بسوی پهلو خود در بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَاءَ سفید سفید به روشن مِنْ غَیْرِ سُوْءٍ
بی عیب علتی یعنی سپیدی درخشنده و با شعاع بود و مانند برص اٰیَةً اُخْرٰی دیگر آیتی و علامتی
دیگر بنبوت خود لِنُرِیَکَ تا بنمائیم ترا مِنْ اٰیٰتِنَا الْکُبْرٰی یعنی بعضی از نشانهای بزرگ ما

اذهب برو بدین شجره الی فرعون کسی فرعون و دعوتش کن و در امر سنش من انه طغی بدرستیکه
او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی را مامور شد بدعوت فرعون با خود
اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس خدا تقویه طلبیده آغاز
دعا کرد و از درد و نیاز قال گفت رب اشرح لی ای پروردگار من گشاده گردان برای من صدری
سینه مرا تا در دل گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا استحکام بده و دیوار ساز و تا از هر سختی تنگ دل
نشوم و یسر لی و آسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالت است و احلل بگشای عقدة
گره سخن لسانی از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند مرا آورده اند که فرعون روز موسی را علیه السلام
بر کنار داشت و موسی بر پیش مرتبه او در از کرد و قدر از وی بگرفت و بر کند فرعون خشم گرفت بقتل
او حکم کرد و آیه خاتون خود خواهر آغاز نمود و زمود کاینکودک چون دید و بدان متوجه شد
و اگر چه آتش بیشتر هم بدان دست خواهد رسانید پس طشت آتش و طشت برا زیاقوت پیش موسی
آوردند و چیزی بدست و برا گرفته بسوی آتش برد و چهره بر داشت در دهن نهاد زبانش
بسوخت و گره بر آن بماند بتحقیق نیک مفهوم شد ایجاد خواست که در آن عقده خلل کرد
و دیگر گفت واحلل و گره از آن برای من بگشا یا رب یا دهنده بابار بردارنده من
اهلی از کسان من هارون اخی هارون برادر مرا اشدد به محکم گیر بوی ازره پشت مرا و اشرکه
و انباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ما بسیار یاد کنیم
یاد تو نماز گذاریم کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا بسیار انک بدرستیکه
تو کنت هستی بنا با ما و ما را بصیرا بینا یا توانا بما بچه صلاح ما در آنست قال قد اوتیت
گفت خدای که بدرستی داده شدی سؤلک موسی مطلوب و سؤال خود را ای موسی یعنی
بر هر چه خواستی بتو داده ام و لقد منا و بدرستیکه منت نهاده ایم علیک بر تو نعمت داده ایم
ترا مرة اخری دیگر و فعلی دیگر و نوحینا چند وحی کرده ایم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه بتو وحی
دانست مگر که چون خبر دادیم و الهام دادیم در دل تو که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند
که کشنده و دایه کار تو در مانده شد ما علیهم ساختیم و او را با بیزبان ملکی بر وجه نبوت و پیغام کردیم

ان اقذفیه

ان اقذفیه اگر بیفکن موسی را فی التابوت در صندوق بعد از آنکه بنه در روی نهاده باشی و سر آنرا محکم ساخته
فاقذفیه پس بیفکن آن تابوت را فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس بیندازد بیفکند دریا موسی را
امرت و بعقیقی خبر بیفتد در دریا و در امر فلک یاخذه ساحل بکناره یاخذه تا برگیرد او را عدو لی
دشمنی مر او را و عدو له دشمنی که او را است یعنی فرعون تکرار عدو جهت مبالغه عداوت او است
آورده اند که مادر موسی مادر آبی موسی را در صندوق نهاده بدریا بنیل افکند و جوی از آن
دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون آمد و او با زنان خود آیه بر کنار جوی
بود چون صندوق بپیش ایشان رسیده بگرفتند و سر باز کردند کودکی ماه روی و سیاه چشم
بیرون آمد بیت ماه حیات ملی روی تو بیا تا ز آفتاب چشم بر کن حکم چشم تو غارت از دست
فتاده رهزن و مرده که در چشمها بر موسی ملاحت بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون
که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه فرماید و القیت علیک و افکندم
بر تو محبة دوستی کابن نبی تهی از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربان و رزند
و لتصنع و تا بر ورده شدی علی عینی بر دیدن من یعنی بعلم و اراده من در حضرت که
فرعون آیه او را بفرزندی گرفتند و بخوبت مهد و تعیین دایه انتظار نمودند هر چند دایه آوردند
موسی شیر نمیگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل برو در چشم بر صندوق
میدار که کجا میرود و چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم تیز خود را در باغ انداخت و صورت
حال با دایه کرده که برادرش نیز می ستانند خود را پیش آیه افکند اذ تمشی باد که چون میرفت
اختک خواهر تو فتقول پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را بر حاضران علی من یکفله
بر کسی که بگیرد او را شیر دهد آیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد
و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را بر کنار او نهادند فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا الی امک
بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم لی تقر تا شاید روشن شود عینها چشم مادر بلقای تو و لا تحزن
و نماند و همانا تکرد رنج فراق تو فقتلت و بکشتی نفس ایشی قبطی را سر اسباب استغاثه کرد
از فرعونیان و استند و قصد قتل او کردند بجهت قصاص فنجیناک پس برهانیدیم ترا من الغم

از عزم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَقَالَ و بیاز مودیم زَاقُوتًا آزموده یا نیز زاد و بهره
بلاها یا انگلیم و بلاک خاص بیرون آمدن قصه ولادت حضرت موسی علیه السلام و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره
قصص مشروحی آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ میان اهل مدین و آن
هجرت بابت و مدت سالست ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بر مراد عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى باندازه که مقدار کرده
بودم بر موسی یا بجای سخن گفتن وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود
یعنی نزاد دوست گرفتم اذْهَبْ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو هَارُونَ هارون بِآيَاتِنَا بمعجزهای ما إِنَّهُ بدرستی
که او فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او در عصیان از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس بگوئید ما او
قَوْلًا لَيِّنًا سخن گفتن نرم بلطف با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت خطاب بلک
لَعَلَّهُ تَذَكَّرُ آن مرتبه که او پند گیرد یا از خدا خشیت کند یا از حق نزیت او در خوش سخنی مراعات و امید
داشته اند او را بلکه خوانده چون ابو العباس و ابو الولید و ابو مرة تر گفته اند و بر تقدیر
عفت بکنید أَوْ يَخْشَى یا بترسد که شاید او هند که بر کلام او یا بترسد از عذاب خدا نذکر بهره
متخلق بیت و خشیه حصه نوشتم پس موسی علیه السلام از نیز محل شنوجه مرشد و با مر ایاخ نرفت
و نفر آورده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و نیامد و روز از و خبر نیافتند در آن صحرا
تحیر بماند فغاز اهل بنی اسرائیل سیده و صعوبت ایشان خبر پیش بدرش بردند و بعد از
غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسیده القصه چون موسی بصر توجه نمود و حرکت آمد بهارون
علیه السلام استقبال برادر بنده بنیرون شو پس و انتظار طریق ملاقات نمودند موسی علیه السلام
شرح احوال تمام بر او بگفت و برادر از آنکه باتفاق پیش فرعون رفت و او را بحق دعوت نمود و خبر داد
با هارون گفت ای برادر شوکت سلطنت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده و باد نسب چگونه
صاحب کبر موسی علیه السلام الذی ناک شده و هر دو برادر با تفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا
بدرستی که ما می ترسیم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون بشتاب گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت او یا تکذیب
کند معجزه بدو نمائیم أَوْ أَنْ يَطْغَى یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه

گوید قَالَ گفت خدای که ای موسی و هارون لَا تَخَافَا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا
بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت أَسْمَعُ بشنوم دعا شما یا آنچه او گوید بنسبت من وَأَرَى
و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاص جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرر بشما رساند فَأْتِيَا
پس بروید فَقُولَا پس بگوئید بِأَنَّ رَسُولَا رَبِّكَ بدرستی که ما دو فرستاده پروردگار تو ایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا
پس بفرست با ما را بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب یا بارض مقدسه باز بردیم که مسکن آبا ما بوده
وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کار فتن مقاتله و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ آیَةٍ
بدرستی که آورده ایم ما نشانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار آنچه وَالسَّلَامُ و سلام باد بر
یعنی خزینه بهشت عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى بر آن کس که پیروی ایمان کند و راه راست رود
یا سلامت هر دو سرا مر دوست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده ایم بما و بر پروردگار حکم
فرموده أَنَّ الْعَذَابَ آنکه عذاب دنیا و آخرة عَلَى مَنْ كَذَّبَ بر آنکس است که تکذیب کند آنرا که آورده
ایم وَتَوَلَّى و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید و پس موسی و هارون بحکم آنچه بدربار گاه
فرعون آیند و بعد از مدتها ملاقات او میرسند گفت با پدر تو در دم پروردگار کریم و نزا بعبادت او میخواهیم
و آن آیت تو بخالقین کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا یا موسی پس کیست
پروردگار شما ای موسی که مرا بر سنش او دعوت میکنید که در آنکه موسی را بنید تخصیص کرد با آنکه
خطاب با هر دو در چه بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده است و سخن او نیک مفهوم
نمی شود خواست که او را از حضار مجلس القاء کند و از آن علال عقده خبر ندارد پس موسی علیه السلام
بزبان فصیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعْطَى داده است
كُلَّ شَيْءٍ در چیزی از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورت او و شکل او لایق حال او یا داد هر یک را
از خلایق آنچه قوام استقلال او در وجود و معاش بدانست ثُمَّ هَدَى پس راه نمود او را بدان
یعنی شناسا کرد او را بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظر او در خلق در صورت
و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیم کلام این که داد آفرید گان
خود را هر چیز که بدان محتاج بود و جمله مقصود بیان معطوف است آنرا تقدیم کرد فرعون که این سخن شنید

نرسید که مرا داد اعبادت چنین عذاب سخت بجا بکر کنانید وجه تعجب موسی قال
گفت فرعون فما بال القرون الاولی بس چیست حال امت فرعون پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود
که نه بر خدا ایمان آورند نه نیز زمان در سعادت و دولت اند باوجود شقاوت نیک قال گفت موسی
علمها علم آن امت آنکه وعند ربی آنچه نزد یک آن امت است فی کتاب در لوح محفوظ نوشته
شده لا یضل خطا نمیکند و فراموش نمیکند ربی پروردگار من شیء چیزی را ولا ینسی و فراموش
نمیکند بلکه دانش او همه بحق است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهد و گفته اند
مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست گذشتگان که برانگیخته نمی شوند جواب داد
که آنرا چه تعلق بمن کسی دیگر دانند و باز پس همان سخن را گفت و صفت حال بیان کرد و گفت پروردگار
من الذی جعل لکم الارض مهدا و گردانید برای شما زمین را گهواره
تا بدان راه و از زمین بهره برید و بصالح خود قیام نمایید وسلک لکم فیها سبلا و راهها را
و فرو فرستاد
وانزل من السماء ماء از آسمان آبی که باران است فاخرجنا به بس بیرون آوردیم بسبب آن آب النفات
از غیبت به تکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را خبر ما را اخراج بیرون نیست ما بیرون می آریم
بآب باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات از گیاه مختلف از ستنها پراکنده که لون و طعم و
رایحه هر یک مخالف آنند یکدیگر باوجود اتحاد آب و زمین کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون
آورده ایم هر چه خوردنی باشد از ثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان
خود را در هر گاه چهارپایان که بخورند که با گاه خوردن ثمار انعام باید آن لآیات بدرستی که در این که مذکور
شد لآیات هر آینه دلالت هست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان
خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم
آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت بدن شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در بیان فرمود
که حق سبحانه و تعالی فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بردارد و بر نطفه
که ماده وجود اوست بریزد و آنگاه از تراب و نطفه مخلوق میشود در همان خاک مدفون
میکرد چنانچه حق فرمود شما را از زمین آفریدیم وفیها نعیدکم و در زمین باز بریم بعد از مرگ

ومنها

ومنها نخرجکم و از زمین بیرون آریم تارة اخری بار دیگر بجهة حساب و جزا حکیم فرود سی رسانید
بخاک در آرد خداوند پاک ٭ دگر ره برون آرد از زیر خاک ٭ بر آن خاک کاین بخاک اندرون
بر آن کو نه از خاک آیی برون ٭ اگر پاک خاک کبیر مقام ٭ بر آیی از و پاک پاکیزه نام ٭ پس فرعون
تحدی و معجزه طلبید و حضرت موسی عصا بیفکند و اژدها شد و باز بگرفت همان شد و بیضا
بیرون نمود از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و نمیگرویید چنانچه حق سبحانه فرمود ولقد
اریناه بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجزها را که بموسی داده بودیم فکذب
پس بدروغ نسبت داد موسی را وابی و سر باز زد و از انکار ایمان آورد و فرمان بر وی نکرد
از روی عناد قال گفت ایجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین
که مصر است بسحرک یا موسی بجادوی خود ای موسی اینچه و انسبه که ساحری و سحر آنچه که بسبب
آن در مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را مستعمل سازی و دارای ملکی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هر آینه
بیاریم ما ترا بجادوی مثله مانند جادوی تو و آن معارضه کنیم تا مردمان بدانند که پیغمبر نیستی
جادوی فاجعل پس مقرر کن بیننا و بینک میان ما و میان خود موعدا وعده بجهة معارضه
چنان وعده که هیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم آنرا نحن ولا انت نه ما و نه تو و چنین وعده میرسد
حاضر میشویم مکانا سوی در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بان با مکان منسوب یعنی
هموار که در و پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی علیه السلام
موعدکم زمان وعده شما یوم الزینة روز آرایش قبطیان و آن روز روز عید بود و مراد ملک
مصر را که همه آراسته در موضع حاضر شدندی و تماشا کردندی و یا روز نیروز بوده و یا عاشورا
وان یحشر الناس و آنکه گرد کرده شوند مردمان ضحی در چاشتگاه که روشنتر است از روزها
بنی موعد یا اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین تا ظهور حق
و ذهوق باطل علی رؤس الاشهاد شمشه وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد
فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهد جمع کردن سحره و آنرا زود بسان
فرستاد فجمع کیده پس گرد کرد آنچه را که بآن کید کنند یعنی آلات سحر ثم اتی پس جمع آمد بوعدگاه

باسحاق قال لهم موسى گفت موسى با جادوان را چونکه ملاقات کرد با ایشان ای قوم ویلکم
وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید علی الله کذبا بر خدا دروغی که آید او را بحرکوبند وخواهد که
بآن معارضه کند یا دروغ بر بندید بر خدا فیسحتکم که نیست صادق کند وازبیخ
برکند شما را بعذاب بعذابی که نازل کرداند بر شما وقد خاب وبدرستی که بی بهره ونومید ماند
من افترى هر که افترا کرد بر خدا کذبا گفتند پس گفت وشور کردند جادوان امرهم در کار خود بینهم
میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام وگفت ایزیخ بسخن ساحران نماند واسروا النجوى وپنهان
داشتند رازگفتن را ملازمان فرعون وبرایشان قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود ما تابع شویم
او می باید که رو آورده اند فرعون از عزت دیدن ایشان با یکدیگر سخنی میگفتند پرسید که ای سحره
چه میگویید ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان بدرستی که این مردو کساحران جادوانند
یریدان میخواهند ان یخرجاکم آنکه بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود
وملک مصر را در تصرف آرند ویذهبا وبرند بطریقتکم المثلى مذهب غالب را که افضل مذاهب
ودین ونیز خود را ظاهر کنند یا برند اشراف واکابر شما را یعنی رؤسای الخاص را از شما بکرد وبند
وبسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف کردند اسم ان است وبلغت حمص تثنیه
در رفع بالف نصب وجر بیا میسازند وایزیخ صرف موافق ایشان واقع شد بالف ویا یعنی نعم باشند وهذان
هما اجاکم آن دو ساحر جماعت حمص که ان بتخفیف میخوانند وارد ترا فانیه میدارند ولام را بمعنی الا یعنی
ما هذان الا ساحران القصه چون از فرعون از سحره شنود که موسی وهارون ساحرانند ودواعیه
اغراء قبطیان وارند از صرف آشوب ولغت فاجمعوا کیدکم پس جمع کنید ادوات
که خود بینید آلات سحر ثم ائتوا صفا پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در
مرد افتد وجهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وقد افلح الیوم وبدرستی که فوز یافت وبمطلوب رسید
امروز من استعلى هر که برتر آمد در هنر بر جادوان عصا وهزار یاسی وسه هزار صف کشیدند
وموسی وهارون در برابر ایشان بایستادند سحره بقول سیصد هزار حبل وسی میان تمر کرده
وهر از وی ساخته بمیدان آوردند وبطریق ادب قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی

باآنکه

باآنکه تو می افکنی عصا خود را واما ان نکون ویا آنکه ما باشیم نحن القی نخست کسی بیفکند موسی علیه السلام
از روی مقابله ادب بادب بالا زوجه بی اعتبار آن وعجبا از آن قال بل القوا گفت بلکه شما
بیفکنید ایشان جادوها خود بیفکندند وبسبب حرارت هوا زمین در اضطراب آمده فاذا حباالهم
وعصیهم پس سبها وعصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادوی
وکید ایشان که گویی انها تسعى بدرستی که آن میرود وحی شتابد فاوجس پس دریافت
فی نفسه در دل خود خیفة خوفی موسی از آنکه نظارگیان موسی میان سحر ومعجزه فرق
نکنند یا آنکه متفرق نکردند بسبب القاء عصا وچند انیز وهم بر موسی علیه السلام طاری شد قلنا
گفتیم ما لا تخف مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر قوار غایت انیز وضوح عام وخاص
متلبس نگردد بهرست انک انت الاعلى بدرستی که تو برتر از ایشان وغالب ایشان والقی
وبیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست از بسیار عصا وسبس ایشان پاک بدار
آن چوب که در دست بیفکن تلقف تا فرو برد ما صنعوا بدرستی که آنچه ساخته اند انما صنعوا
کید ساحر بدرستی که ساخته ایشان فریب جادوست ولا یفلح الساحر وفرستگار نیابد
ساحر وفیروز نشود حیث اتى هر جا باشد وهر جا رود حضرت موسی عصا بیفکند ذالحال
اژدهای عظیم شد وسی خود گشاده تمام ادوات جادوانرا فرو برد ومردم از ترس در سر روی
یکدیگر آوردند وسر او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که این سحر نیست زیرا که
سحر بحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرة خدا ومعجزه موسی فالقی السحرة پس دراندکنده شدند
یعنی تمام سحره افتادند ساجدین سجده کنندگان بودند مرضا یراز
روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هارون ورب موسی پروردگار هارون وموسی علیهما السلام
تقدیم هارون بجهة رعایت فواصل وملاحظه روس آلای فرعون که انرا صورت مشاهده کرد
قال آمنتم گفت با ایمان آورده اید وحفص امنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید له
موسی را قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم لکم مر شما را وفرا هم آمد بود ویدید انه بدرستیکه
موسی لکبیرکم هر آینه بزرگ شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادوی

یعنی استاد و معلم و مهتر جاودان شما باهم ساخته خواهید که مرا برانند از زید فَلَا تَعْقِلُونَ پس مرا آیه
یرم آیه یکم وَاَنَّ عَلَیْکُمْ و در پیامهای شما را اِنَّ وَقُوفَکُمْ مخالف یکدیگر یعنی یکی را از رات و یکی را از رب
وَلَا تَعْلَمُونَ و بدانید شما را اِنَّ جَزَاءَ الشَّجَرِ در تنها درخت خرما که دراز تر نیز در خانه
نامه کس نابینده و عبرت گیرند لِلْمُتَّقِینَ اَیْ تَنَا و نیابد نیز که کدام از ما یعنی من یا خدا موسی
بگردید اَنَّهُ هُوَ اَشَدُّ سخت تر است از زور عذاب وَاَبْقَی و پاینده تر از جهة عقاب ساحران
چنین رنجام عقابا مست شده بودند و از انوار ملاطفات ربانی که بر ایشان تافته بود از
دست شد بیت خود ده یک جرعه از کف ساقی ٭ هر چه فانیست که ده در ره ٭ واصل از فکر غیر
افتاده ٭ بعین الدار غیره خواهد ٭ لاجرم در جوار فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ گفت ما را نگزینیم
عَلَی مَا جَاءَنَا بر آن چیز که آمد بما مِنَ الْبَیِّنَاتِ از معجزات و اضحات و گویند که در حین سجده هشت
و نعیم از بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نگزینیم بر آنچه دیدیم از نشانها روشن
و سوگند میخوریم وَالَّذِی فَطَرَنَا بخدائی که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا اَنْتَ قَاضٍ هر چه هستی
کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما بر دو آه و نه ایم اِنَّمَا تَقْضِی خیر نیست که حکم کنی هَذِهِ الْحَیَاةَ
الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی حکم تو در زندگانی که هیچ بیش چار نیست هر چه میخواهی
بکن در آخرت که بهترست و پاینده تر از حکم معرفت و هم خود مشغول خواهی بود بیت
امروز هر چه خواهی بکن ٭ فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند اِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم
بِرَبِّنَا به پروردگار خود لِیَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد ما را خَطَایَانَا گناهان ما را که کفر و معاصی وَمَا اَکْرَهْتَنَا
و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَیْهِ بر آن چیز مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادوئی آورده که عزیمت
مردم را بر آموختن سحر اکراه میکن و یا خواندن او اینجا از اکراه بود چه چره حکم سلطان
اکراهست و ایشان از خدا مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذه
بوده اند و اینرا مواخذه از امت حضرت رسالت برداشته شده وَاللَّهُ خَیْرٌ و خدای بهتر است
از روی پاداش وَاَبْقَی و پاینده تر از جهة ثواب تو ما را بکفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه
آورده خدا ایمان اجری عطا میکند که گرد و زوال گرد و آن گرد و اِنَّهُ مَنْ یَأْتِ بدرستی که هر که آید

رَبَّهُ بر پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر میرد فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ بدرستی که مر او راست
دوزخ لَا یَمُوتُ فِیهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا یَحْیَی و نه زنده باشد نزدیک کانی که خوش
گوارند وَمَنْ یَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتیکه مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بدرستی که
کارهای شایسته فَاُولَئِکَ پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ العُلَی مر ایشانراست
در جهان بلند که آن درجات عُدْنٍ بوستانهای رفاهیت تَجْرِی میرود جوئها مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جوها خَالِدِینَ در حالتیکه گروه جاویدان باشند فِیهَا در آن
بوستانها وَذَلِکَ و اینست ثواب جَزَاءُ مَنْ تَزَکَّی پاداش آنکست که پاک باشد از ناپاکی کفر
و از رجاس عصیان یا مطهر بود بطاعت تا اینجا کلام سحره است و چنین قصه ایشان بشرح لایق در سوره
اعراف گفته شده بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود وَلَقَدْ
اَوْحَیْنَا و هر آینه ما وحی کردیم اِلَی مُوسَی بموسی اینچه وقتی که فرعون از رویه معجزات متاثر نشد
و در تعذیب بنی اسرائیل فزود ما گفتیم موسی را اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِی آنکه بشب ببر بندگان مرا
از مصر و چنین بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند پاک بدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس
فراگیر برای ایشان طَرِیقًا راهی از عصی فرموده که بزدن عصا راه سازیم برای ایشان فِی الْبَحْرِ
در دریا یَبَسًا خشک که در آب دلای نبود لَا تَخَافُ نترسی دَرَکًا در یافتن دشمن
بنی اسرائیل باش که فرعونیان شما را در نیابند وَلَا تَخْشَی و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت
بگذرانیم پس موسی با هر آن بنی اسرائیل از مصر بیرون برد و یک روز قبطیان خبر شدند
اما در خانه هر یک از ایشان مصیبتی عظیم و نجوم در یافتند روز دیگر لشکر با جمع شد فَاَتْبَعَهُمْ
پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ و فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسیدند
موسی با قوم خود که گفته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِیَهُمْ پس در یافت ایشان را
مِنَ الْیَمِّ در دریا مَا غَشِیَهُمْ آنچه در یافت ایشان را بر آن تفخیم مسند الیه است یعنی چه
در یافت ایشان را که کس نمیتواند آن را بزبان صنع فواند کرد وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون
کرده خود را در دین وَمَا هَدَی و راه ننمود ایشان را بدایه بتمکین چه او نعمت

وما ابد بحکم الی سبیل الرشاد وگفته اند فرعون قوم خود را در دو خرد میر نجات یا بنی اسرائیل
ای فرزندان یعقوب قد انجینکم بدرستی که رهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که
فرعون و فرعونیان بودند وواعدناکم و وعده دادیم بخدمت شما را بجهة انزال توریة الایمن شما جانب
الطور الایمن جانب راست کوه طور وترکنا و فرو فرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین
والسلوی و مرغ بریان و فتکه در تیه سرگردان بودید و گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم
از پاکیزه ها چیزها که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا و از حد در مگذرید فیه در آن چیز
یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر مگذارید که شکر قید
نعمت موجود و صید نعمت مفقود است بیت شکر منعم واجب آید در خرد ورنه بگشاید در
خشم ایزد و گفته اند فوت آن نعمت را بمعصیت صوف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس
فرود آید علیکم غضبی برشما خشم من ومن یحلل علیه و هر که فرود آید بر وی خشم من فقد هوی
پس بدرستی که افتاد در هاویه یا هلاک وانی لغفار و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام
لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک وآمن و ایمان آورده بود و حد انبیاء من عمل
صالحا و دیگر عمل نیکو یعنی فرایضها و اعتمد ثم اهتدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر
مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت رفت بیت
راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم کرسنی راه بود سوی رضا و ذوالمنن بیت هر مژه در
چشم و هر پیچیده سنان تیر باد کرسنانا زندگی خواهد زمانی با سنن آورده اند که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعون از موسی پرسیدند که ما را بر آن قوانین شریعت و قواعد احکام آن مبین ساز
موسی در زیر پای حجر زد رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با حجر از اشراف
بنی اسرائیل که طوران ناگشایند که جامع احکام شرع باشد تو در هم موسی علیه السلام هارون را با حجر
بگذاشت و با دو جود قوم که مقاتلت بودند متوجه طور بوده قوم را وعده کرده که چهل روز
دیگر را می آیم و کتابی آریم و چهل روز دیگر طی رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق
کلام و پیام آهر داشت زود تر بیالا رجوع برآمد خطاب ربانی در رسیده که وما اعجلک و چه چیز

شتابان

شتابان ساخت ترا از تعجیل عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت
موسی که ایشان گروه مردان نیکی آیند علی اثری بر پی من و ساعت بساعت بر سند
وعجلت و بشتافتم الیک ای بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی از من
چه امتثال امر موجب رضای امر است یعنی هنوز آمدن من از قوم نه بجهة تعظیم تو بلکه طلب
خشنودی تو کرده قال فانا گفت خدا که پس بدرستی که ما قد فتنا قومک در فتنه انداختیم
قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل من بعدک از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان
واضلهم السامری و گمراه کرد ایشان را سامری و او مردی بوده منسوب
بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود باز با جو مستعلیت در عراق عرب از
از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمیر کوسالا پرستان بود و او را موسی بنظر کفشدی و اصح آنست که
از بنی اسرائیل نبود و در وقتیکه فرعون اطفال اسرائیل را میکشت او متولد شده و مادر او بعد از
تولد بکنار نیل در جزیره بیفکند و حق سبحانه جبرئیل علیه السلام امر فرمود تا او را پرورش دهد
و ماکول و مشروب می میداد و در زیر پای او جبرئیل می شناخت و در روز غرق شدن فرعونیان
از زیر سراب در قبضه خاک بر داشته و محافظت نموده در این وقت که موسی بطور رفت سامری
نزد هارون آمد گفت قدری هر آینه از قبطیان عاریت گرفته ایم بامانت و با هارون قصد کرد
روانیست وی بنی اسرائیل آنرا بخرند و بفروشند حکم فرمود تا همه جمع کنند و بسوزند هارون امر
فرمود تا آنرا در آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری جالاک بود
و همین که آن زر را بگداخت و در قالبی ساخته بود و آن زر گداخته را در آن قالب ریخته و شکل
گوساله چیز بیرون آورده و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که فرس الحیوة میگفت
در درون وی ریخت فالحال زنده گشت و گوشت و پوست بر او پیدا شد با آواز در آمد و گویند
زنده نشد لیکن همان وضع که ریخته بودند مانند گاو دیگر چهار دانگ را قوم بنی اسرائیل بر او سجده کردند
و حق سبحانه موسی علیه السلام خبر داد که قوم بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فرجع موسی
پس باز گشت موسی از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فراگرفته الی قومه بسوی قوم خود

غضبان

فَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ خشم ملک بر ایشان آمد فَلَمَّا اندوهناک از حال ایشان و چون بیمان قوم رسید
ملک و خبر دشمن ایشان شنید کرد اکر دو کساله دف زدند و رقص میکردند عشا آغاز کرد و از روی
مستی قَالَتْ گفت ای کرده مَا الْعِجْلُ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آمدن کار شما
وَعْدًا وعده رات و نیکو فوز به بنا بدهد و من باشراف قوم شما اطلاب آن رفته بودم أَفَطَالَ
آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من مَن چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده
باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ آنکه فرود آید بشما غضبی مِّن رَّبِّكُمْ خشمی از خدای
شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُم پس خلاف کردید مَّوْعِدِي عهد مرا و وعده را که کرده بودید به ثبات
بر ایمان و قیام بر دامن من قَالُوا گفتند کو ساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم وعده ما
بِمَلْكِنَا بقوت و اختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا ولیکن برداشته بودیم و حمل حملنا خوانده مجهول
از باب تفعیل معنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا بر داشتیم أَوْزَارًا
بارها مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ از زیبه کرده قبطیان عاریه گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم
آنرا در آتش بحکم هارون فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ سامری از آنچه
بود در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا کو ساله جَسَدًا
خُوَارٌ کالبد از زر که مردار مانکه کو ساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و منابعان هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ
این کو ساله خدای شما است وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدای را و
بطلب او نیکو طور رفت این قول عبد عجلت و گویند فنسی قول سبحانست یعنی ترک کرد سامری
آنچه در بود از ثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمیبینند و نمیدانند کو ساله پرستان
أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگردد و اند کو ساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن اینکه هر چند در آنجا
جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی تواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرة
ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی چنین چیزی را که دارد خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار
بر ایشان قادر نبود چگونه توان پرستیدن وَلَقَدْ قَالَ هَارُونُ و بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ
مر ایشان را هارون که مبتلا شده اید بِهِ بکو ساله یعنی بپرستش او مِن قَبْلُ پیش از آنکه بگوساله
آید یا قوم

آنرا کار شما خدای بسیار بخشایش فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا و کردن
نهید امری فرمان مرا در دین ثابت باشید قَالُوا لَن نَّبْرَحَ گفتند ما هموسته باشیم عَلَيْهِ عَاكِفِينَ بر پرستش
کو ساله الْعِجْلُ مجاور این دو مقیمان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتیکه باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی
از طور و به بینیم که پرستش میکند یا نه و آنچه دآن سامری گفت که اینست خدای موسی ای ران گفت یا
پسر مادر موسی بیا باز آمد اول با قوم عتاب کرد که چنانچه گفت انکه در سر او آورد از غایت غضب
موسی بنشانی او دیده و حاسن او بدست گرفته سر خود کشید بدارد در عتاب
قَالَ گفت يَا ابْنَ أُمَّ یا پسر مادر من لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي هیچ چیز باز داشت ترا از بر آمدن قَتَلُوهُ چون دیدند ایشان
که کرده شدند فَلَا تُشْمِتْ آنرا که منابعت من کنی در غضب بر من عَدُوَّ و حاسدان دین
یا آنرا که در بدی من در آیی و خود را بمن رسانی فَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا بر نشنیدی از فرمان من
قَالَ گفت هارون ابن زدی استطاف قَالَ ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگر چه برادر پدر مادری
بود و یا مادر کو نگر مادر کرد بر سبب رقت حال موسی و ملایمت لَا تَأْخُذْ مَا حَاسِنَ مرا
وَلَا بِرَأْسِي و نه موسی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم که اگر مخالفت کنم با ایشان ترا
بگذارم ایشان با قوم آن آنکه تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدائی انداختی میان
بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه اصلاح نگاه
داشت جماعت و مدارا با ایشان موسی از بعد مسلم داشت در دو سامری آورده قَالَ فَمَا
خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت چیست ترا بزرگ عظیم تو ای سامری یعنی از چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ
گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بآن چیز که بینا نبودند بنی اسرائیل بِهِ بآن چیز یعنی
چیز بنی اسرائیل ندیده بودند فَقَبَضْتُ پس برداشتم قَبْضَةً مشتی خاک مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ
از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل که خاک زیر سم اسب در گرفتم و با خود داشتم
چنین که کو ساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا در درون کو ساله تا زنده شد
و بآواز آمد وَكَذَٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست لِي مرا سر من و در نظر من نیکو آورد
این کار را نَفْسِي نفس من در لباب مذکور است که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرده و از حضرت

من قبل قولهم فانما فتنتم

وحی آید که او را مکلف کرد سخاوت بر وی غالب است و چشم از سخاوت او خلق را منفعت بود و منع
حیوة از وی باز نتواند داشت وامامنع الناس فیملک فی الارض ایجا ظاهر میشود بیت هر نهال آ
برگ دارد و هر باد و آب حیوة تازه و تر و آنچه جاهیوه باشد و سایه بر که گرد در تنور رابا
فالی کفت موسی سامری را که چه مراد قتل و منع کردند فاذهب پس برو و از میان ما
فان لک پس بدرستی که مرا از عقوبت فی الحیوة در زندگی تو ان تقول اینکه گوی هر کرا
نزدیک تو آید لا مساس مس مکن مرا و در شو مقرر شده بود که هر که نزدیک شد بوی او را
و آنکس را تب گیرد پس مردمان که نزدیک من بیاید در بعضی تفاسیر است که چهل از اولاد سامری
در زمان من بیامدند چار هزار اند القصه موسی سامری را حکم کرد بر فتن کفتن لا مساس و فرمود
ای عقوبت دنیاست وان لک و بدرستی که مر عذاب تراست موعدا وعده آخرت
لن تخلفه هیچ وجه لن تخلفه خلاف نکنند ما تو را بلکه بوفا رسانیم وانظر و نکاه کن الی الهک الذی
بآن معبود که تو فظلت عکفت بودی پیوسته بر پرستش او لنحرقنه هر آئینه
بسوزانیم او را بآتش و اینرا بر قبر است که کرید ای بچاله کوفت و بوت بود ما بسوزانیم او را
بزده سازیم و اینرا بر آن قولست که جسد بعد زرنده بحیات ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم
خاکستر یا زاده او را فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا باشد اندر جزیری او را توان سوخت
و بمرد و توان ساخت صفت الوهیت بر و اطلاق کردند عین جهالت است انما الهکم جز خدای نیست
معبود شما که مستحق عبادت الله الذی آنخدایست لا اله الا هو نیست معبود بحق الحقیقه
بجز او وسع و فراخ بسیده است کل شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای تعالی
آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قاب کو سالک اکر زنند نیز باشد غلت در عادة
دنیا ای بنی موسی فرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکسترش کردند و در دریا ریختند بادت موسی چه زنند
سحر سامری کذلک همچنان نیز نقصه موسی بر تو خواندیم ما نقص علیک میخوانیم بر تو ای محمد صلی الله
علیه وسلم من انباء اخبار ما قد سبق آنچه بتحقیق کذشته است یعنی از امور سابقه و قرآن ما خبرها
خبر میدهد تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه تذکیر متفکران امت تو و قد اتیناک بدرستی که ما داده ایم

من لدنا

من لدنا از نزدیک ما ذکرا یاد کردی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتاب که مشتمل بر قصص
و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند عنه از ذکر که نبوت باز آن فانه پس بدرستی که آن معرض
یحمل بردارد یوم القیامة وزرا بار بزرگ خالدین فیه جاودان جاوید باشند
در آن وزر یعنی در جزا آن جمع حالدین دو تو جمله اعراض حالست بر بعض و لفظ ساء لهم و بدست
مر ایشانرا یوم القیامة حملا روز قیامت بار ایشان که کفر و نکذیب است یوم ینفخ روز که
دمیده شود فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور در مدود و نحشر المجرمین و حشر کنیم ما کنهکاران
یعنی آنها را که منکر آورده اند یومئذ زرقا در آن روز که کبود چشمان و در خبر است زرقة
عین سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و کفته اند حشر کنیم ایشانرا از تشنکان یا کوران چه حال
چشم رعنا کبودی شود و از غایت تشنکی نیز زرقه میکند و چون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون سخن
بینهم پنهان و آهسته سکویند با یک دیکر ان لبثتم درنک نکردید در کور یا ان لبثتم نکرده
شما بود یا در دنیا الا عشرا مقدار عشر شوید یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت
دنیا را نحن ما که خداوندیم اعلم بما یقولون دانا تریم بآنچه ایشان میکویند اذ یقول چون
کوید امثلهم طریقة تمام تر ایشان از روی عقل ان لبثتم درنک نکردید در قبرها یا در
دنیا الا یوما مکر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا در قبر مقدار یک نماز و زر پیش نبوده کفته اند
هو اقیامت بر ایشان فراموش کردانند زمان بودن ایشانرا در دنیا و قبر یعنی در آرزوی عمر دنیا را
کوتاه شمرند خصوصا هر یک بحالت صرف شده باشد مصرع عمر یک بدانسان کذرد کوته که آورده اند
که مشرکان قریش بالی از شیف از حضرت رسالت پرسیدند که حال کوهها و جود صلابت و عظمت
در قیامت چکونه خواهد بود آیة آمد که ویسئلونک موسی پرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی از حال
حال آن فقل پس بکو تا خبر در جواب ایشان که بقدرت ینسفها پراکنده سازد آنرا ربی
آفریدکار من نسفا پراکنده ساختنی صاف باب آورده که بر کنند آنرا از بیخ پس اجزا آنرا ریزه
کرداند چندین یک پس باد اندر سند تا آنرا متفرق سازد و در بیابان کفته که کوهها را از آن مالک
ایشان بر داز و در دریا افکند فیذرها پس بکذارد قرار کاه ایشان یعنی زمین را قاعا

خالی صفصفا هموار لا ترى فيها نبینی در آن عوجا پستی و ناهموار و لا امتا و نه بلندی و پشته
يومئذ روز آن روز يتبعون الداعي پیروی کنند همه مردمان داعی خواننده را یعنی امر فرشتگان را
بخواند بحشر گاه لا عوج له هیچ میل نکند مر داعی را یعنی هیچ مدعوی نخواند که عدول کند از خواندن
بلکه همه افتاد و منا همه مومنان بسرعت و کافران بزرگ و گفته اند آنچه بباید و حشر کنان را بر بدن تا
وخشعت الاصوات و پست شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای را عظمت و هیبت وی
فلا تسمع پس نشنوی تو در آن روز الا همسا مگر آواز پا یعنی صورة اقدام الناس در رفتن بمحشر
يومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد و در خواست کسی را الا من اذن له مگر آنکه دستوری
دهد له الرحمن مر شفاعت را و راضی شد له قولا پسندد برای وی قولا سخن بنفع را يعلم
میداند خدای تعالی ما بين ايديهم آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت و ما خلفهم و آنچه در پس ایشان
از کار دنیا و لا يحيطون و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان به بذات خدای علما از جهت
دانش یعنی ذات آنچه معلوم نیکو در زیرا که متقضی او عدم احاطه علم بود و حقیقة علم احاطه است بمعلوم کشف
او بر جمیع آنچه غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات متقضی علم احاطه بود و ممتنع باشد چه زوال
زیان از قلب حقایق ذات است و عدم احاطه علم بود نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه
از کمال ذات متعالی و بیهمتایی اوست وجه کجا دریابد ادراک عالمان ک پیروی نسبت از سر حد
ادراک تنها میکن از اسم و صفاتش که اگر نیست کس از کنه ذاتش وجوه الوجوه خوار و فرو تنها
شود اصحاب وجوه یعنی در حشر همه مردمان ذلیل و صع باشند للحي القيوم مر خدای
زنده پاینده را بجون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وقد خاب و بدرستیکه
نا امید گشت و نومید ماند من حمل ظلما هر که بردارد ظلم را یعنی بار شرک بر گرفته موقف حشر
آرد و هو مؤمن و حال آنکه مؤمن باشد فلا يخاف پس نترسد و بیم نکند یعنی از کارها ستوده و هو مشرک و حال آنکه مومن باشد
چه در صحت طاعت با وقبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند فلا يخاف
پس نترسد در آن روز ظلما از ستم و بیداد که زیادت سیات است و لا هضما و نه کمی و
شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مومن چیزی کنند و نه بر سیات وی افزایند

وكذلك

وكذلك و همچنانکه منزل ساختیم بر آیات منتظم مر وعد را انزلناه فرو فرستادیم کتاب را
قرآنا عربيا قرآنی بلغت تازی صرفنا مکرر کردانیدیم فيه من الوعيد در وی از آیات وعید
چون ذکر طوفان و رجفه و غیره لعله يتقون شاید که پرهیزند مشرکان و پرهیزند از آن که
منتظر عذابشان فرو نیاید او يحدث يا بحدید کند قرآن لهم ذكرا مر ایشان را از اهل و عدان
با بلکه مر از قول مشرکان الملك پادشاه فتعالى الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود
یا منزه از اوصاف ملک و هو الكبير المتعال آورده اند که چون خبر ملک بوحی باز نشده آیتی بر
حضرت رسالت خواندی آن حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش
کند یا چیزی بیفزاید آن معجزه آیه آمد که و لا تعجل و شتاب نمای بالقرآن بقرائت قرآن
من قبل ان يقضى پیش از آنکه ادا کرده شود اليك وحيه بوحی آن و ما وحی فرموده که سوال
امتال قرآن بکن پیش از آنکه وحی جامد و گفته اند محمد قرآن را مر مسلمانان بخلق تا و نیکه بیان آن نبود فرود
در زاد المسیر از قول امام حسن بصری آورده که مردی زن خود را طلاق بخود زد و او پیش حضرت رسالت
آمد تصاص طلبد آنحضرت جواب که قصاص حکم کند تا برائت فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف
شده تا آیة الرجاء فی الموت علی الفراش نازل شد پس یعنی آیه است که حکم کرد بعد از نزول
آن و قل رب زدنی علما بجز از مرا دانش با حکام شرع با بفزاید آن و معانی آن
بازیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از عمل در لطایف فنون
که حضرت موسی را زیادة علم طلبید او را حوالت بحضرت علیه السلام کردند و با طلب تعمیر را دعا زیادتی
علم یا موقوف و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در یک ادب ادبی زیاده سبق قلب
زدنی علما خوانده باشد بهر آیه در دستگاه و علک سالم تکلم نکته فعلت علم الاولین
والآخرین یکو کشش هوش مستعدان حقایق اشیا خواند رسانید به علیهما انبیا و اولیا و در دلش
رخشنده چهره تمکین الضحی علمکا سوز کارش حق بود علم اولین کامل مطلق بود و لقد عهدنا و بدرستیکه
ما وحی فرستادیم الى آدم بسوی آدم من قبل پیش از این زمان و فرمودیم او را که کرد شجره تنهنه
نکرد و دانه آن نخورد فنسى پس فراموش کرد آن امر را و لم نجد له و نیافتیم مر او را عزما عزمی و کنا

یعنی بخطا نه بعد صورت از دست صدر رسانیده باشد و اصبر بر آن مشهور کرد و قلنا یا آدم
چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر ملائکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را سجده بخت فسجدوا
پس سجده کردند الا ابلیس مگر دیو و راند از رحمت ابی سر باز زد از سجده فقلنا
پس گفتیم یا آدم ان هذا عدو لک آدم بدرستی که این دشمن است مر ترا و لزوجک و مر جفت ترا که
حوا است فلا یخرجنکما پس باید بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة
از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی یعنی چیز از بهشت بر فرش و زیر اسباب بیش جهان باید کرد
ان لک بدرستی که ترا است در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه نشوی در وی نعمتهای
آبادانی و لا تعری و برهنه نشوی که از ملبوسات آنچه باید وان لک لا تظمؤا و بدرستی که
تو تشنه نشوی فیها و در وی که عیون و انهار دایم است و لا تضحی و در آفتاب نباشی که ظلال شجر
همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورت نباشد مر تهامیر بخت فوسوس الیه الشیطان پس نهاد
کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه بهشت رفت آمد حوا را و بدار مرگ بر ساخت و حوا با آدم
باز گفت و آدم از مرگ ترسان شده با ابلیس که بر صورت بر خود آمد بنهان نموده بود رجوع کرد
و بطریق نصیحت از وی علاج مرگ طلبید قال آدم گفت آدم این علاج این مرض خوردن میوه
شجرة الخلد هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاودانی که هر که
از آن بخورد هرگز نمیرد و ملک لا یبلی و راه نمایم ترا بملک که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد
آدم گفت آری دلالت کن مرا بآن آدم و حوا از شجره منهیه فاکلا منها پس بخوردند از آن
درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مر آن دو را سوآتهما عورتهای ایشان یعنی لباس بهشت
از ایشان بریخت و برهنه شدند و طفقا یخصفان و در آویختند علیهما بر عورات
خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت و عصی آدم ربه و خلاف کرد آدم امر پروردگار
خود را در خوردن درخت فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب حقیقی که عمر جاودانی بود بعد از آن
بتوبه استغفار قیام نمود و حضرت رساله بشفاعت آورد ثم اجتبه ربه پس برگزید و برگزیده خدای
او فتاب علیه و قبول کرد توبه او را و هدی و راه نمود او را بثبات بر توبه قال اهبطا گفت

فرود آمدید

فرود آمدید حوا را در روضه منها جمیعا از بهشت بهمه با هم بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو
مر برخی را دشمن بود چنانچه جهان را بعیب از نخاصم بجانب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند و عداوت
درین مرد و ظاهر است فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما و فیکم در زمین باشید هدی هدایت راه نمایند
بآنچه بیان است بعضی کتاب و رسول فمن تبع هدای پس هر که پیروی کند آن هدی را فلا یضل
پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و در رنج نفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود و
من اعرض و هر که روی بتابد عن ذکری از یاد کرد من سبب یاد که در دست یا اعراض کند از
کتاب من فان له پس مر رسیده مر او را معیشة ضنکا عیشی تنگ بخت و روزی
یعنی در کسب حرام افتد یا بکار بد مبتلا گردد یا قانع نباشد و بدست آید و بدام حرص در مانده و گرفتار
معیشت تنگ عذاب قبر است یا بزقوم دوزخ و نحشره و حشر کنیم آن معرض را یوم القیامة
اعمی در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نبیند کور جهنم و اضاف عقوبت آن قال رب گوید پروردگار
من لم حشرتنی اعمی چرا حشر کردی مرا نابینا و قد کنت و بدرستی که بودم بصیرا بینا و قد
مرا از قبر بیدار دارم قال کذلک خدا گوید کار همچنین است که دانستی اتتک آیاتنا آمد بتو
آیتهای کتاب یا دلایل و ادله و علامات وحدت ما فنسیتها پس چشم بر هم نهادی از آن و ترک
کردی آن را و کذلک و همچنین ترک کردن تو را الیوم تنسی امروز ترک کرده شوی و بمانده
در عذاب و کذلک و همچنانکه روی گردانیده از کتاب اجزا دادم نجزی پاداش میدهیم
من اسرف آنرا که از حد در گذشته یعنی مشرک آورده و لم یؤمن و نگرویده بآیات ربه بنهای
پروردگار خود بلکه تکذیب نموده و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت اشد سخت تر است
و ابقی و پاینده تر چه آنکه انقطاع ندارد افلم یهد لهم آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق
اعتبار بر نشان روشن ناشته آنکم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش ایشان من
القرون از اصحاب قرنها گذشته چون قوم عاد و ثمود یمشون میروند بوقت تجارت فی مساکنهم
در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند ان فی ذلک بدرستی که
در آن هلاک لآیات هر آینه نشانهاست یعنی عقلها که نهی کنند بر اعتبار یاد بطلبیا بر عذاب

اهل انکار لِاُولِی النُّهٰی مر خداوندان عقل را یعنی صاحبان عقلها که تذکر گیرند از احقاف و از نفاق
وَتَوَلَّوْا عَنْهُ و اعراض کردند کلیب سَبَقَتْ هشر رفته و پیشی کرفته مِنْ رَّبِّكَ از پروردکار تو
که عذاب منکران را باخرت افکنده باز نصرت ایشان مومنان آرد لَكَانَ بر آینه بود عذاب
ایشان لِزَامًا لازم عذاب ازاکه همه وجه مفارقت نکند در زمان قبل مناصلة ساختی بَيْنَهُمْ
دو فیصل نام برده شده عطف بر یکدیکر یعنی اکر وعده تاخیر عذاب بی حکم اجل مسمی نبودی هر
کاز ایشان نازل شدی آنچه بر عاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش بر آنچه يَقُولُونَ
بر آنچه میکویند اهل شرک از تکذیب قرآن تا عاقبت برسد آیه صبر بآیه سیف منسوخ شده
وَسَبِّحْ و نماز کذار حَمْدِ رَبِّكَ نماز مقترن به ثنا پروردکار تو یعنی نماز کذار بر
حمد که فرمایند یا بر تو یعنی دهایت قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد
وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی نماز دیکر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب
فَسَبِّحْ پس نماز کذار یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر که وقت
او نزدیک زوالست و آن طرف آخر نصف اولست پس در هر سه اوقات ادا کن نماز را لَعَلَّكَ
تَرْضَىٰ تا باشد که خشنود کردد شوری خشنود بنا بر فاعلیت یعنی خشنود شوی و خشنود رسی
اعم اقوال که معنی باشد که خدا ترا عطا دهد و آن شفاعت امت تو نکته دلسوزی بعطیک
ربک فترضی نقوی اینرا فرق میکند بیت است همه جسمند تو جان جان همه ؛ ایشان همه آن تو
تو آن همه ؛ خشنود توجهت خدا و تو بخشد ؛ خشنود تو که یعقوبان همه ؛ ابو رافع نقل میکند
که همانا نزدیک پیغمبر صلعم تو دور خانه چیزی که بدان انسان مهمان تواند خانه نبود خانه نزدیک
مرا یکی از یهود فرستاد کفت او را بکو که محمد میکوید که همانا مترا نازل فرموده دعی یا هم
نزدیک خطه آنچه بدان خرابه ضیافت تقدیم افتد اینرا مقدار آرد بما فرو شو و معاملت کن تا
بدان سبب جهود بیافت بر سر بها فرستیم من بها بیهود رسانیدم و او کفت فرو شم
و معامله نکنم کر با کو خبر دهد کر من بهند من با حضرت مراجعت نموده صورت حال را نمود
وَالْقَدَمِ الَّذِي بِهِنَّ الْعَصَا آیه الارض اکر با من معامله کرد بر سر آنچه حق او را ادا کرد می پس زره

بمن داد

بمن داد تا زره او بکرو و هادم را این جهت قسمه بر اهل کسی می ماند لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز
مکش نظر چشمهای خود را یعنی منکر لِأَزْوَاجًا مِّنْهُمْ بسوی آنچه برخوردار کردانیدیم به جوانی
زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شکوفه زندکانی دنیا لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمایم ایشان را فِيهِ در آن تا آنکه فتنه و بلا ایشان
رسانیم با عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردکار تو
با آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت خَيْرٌ بهتر است از ماهیان دنیا باعتبار ایشان وَأَبْقَىٰ
و پاینده تر از دوسه روز نیا شد اندک فرمیت را بر شرف کرد زکه زهره در لغت
شکوفه نبات حق سبحانه و تعالی را شکوفه خواند زیرا که تر و تازه که کاه شکوفه بر سر باید زیاده است
همچنان میاغ شکوفه شکوفه نیاید یکنفه تکذیر که فرو ریزد از وقت ثمره خاک راه شود و هر خوش و
خاشاک باشد ابدالآباد در وقت حق جاجرا باشد آزاد که دمبدم زمی آفت زده اَلْأَمْرُ بِالصَّلٰوةِ
و امر کن کسان خود را بالصلوة نماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ
نخواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمیکوییم که خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ
ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز دو تهیه استعانت فارغ باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام
بستنیده بالتقوی مر خداوندان تقوی راست در جهان از نیز سلام هم نقل میکند که چون سخنی
بعضی از ما بآنحضرت رسید ایشان را نماز فرمود و اینرا تقریر خواندی وَقَالُوا و کفتند مشرکان مکه
لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آورد برای ما آیتی مِّن رَّبِّهِ از پروردکار خود یعنی چرا آنچه ما می طلبیم
معجزه ظاهر نمیکند و اند أَوَلَمْ تَأْتِهِم آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ حجت آنچه در
کتابهای پیشین از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا هلاک قوم که بعد از ظهور معجزات اقتراح
آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنوند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت است بحال
از صفت محمد صلی الله علیه وسلم و بشارة قدوم او و حقیقت آنست که ایشان طلب معجزه کردند
اما آنرا ازام کرد ایشان را با عظیم معجزات که قرآنست و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیانی
روشن مشتمل بر فایده زیاده آنچه در کتب سماویه بوده و او زنده آن امی است که آن صحف را زنده

فرستیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحا عرب را بآن بمثل سوره از آن عاجز اند یا وجه چنین
معجزه و صنعتی دیگر طلبیدند یعنی نیاوردند اخبار وَكَوْنَا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر هلاک کردیم کفار مکه
بِعَذَابٍ بعذاب نزدیک یا سبب کفر ایشان مِّن قَبْلِهِ پیش از نبوت محمد صلعم یا قبل از نزول قرآن
لَقَالُوا رَبَّنَا چرا نه گفتند ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما
فرستاده نامه را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی کردیم آیتهای ترا که باوی
میفرستادی مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی وَنَخْزَىٰ و رسوا
گردیم در قیامت بدخول در آتش پس این قطع حجت ایشان را بفرستادن قرآن فرستادیم و ایشان
نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما مُّتَرَبِّصٌ منتظر است ما چاره یکدیگر را یعنی شما گفت ما را چشم
میدارید و ما مغلوب شما را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و منتظر باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بدرستی مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان
راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه یافته مراد حضرت پیغمبر است که هم راه یافته بود و هم راه نمانیده
بیت راه دان راه بین راه برو در حقیقت نیست جز خواجه بشر سورة الانبياء
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ نزدیک آمد لِلنَّاسِ مر مردمانرا حِسَابُهُمْ حساب
اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه
و پاداش ایشان که قتل کفار است روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری از حساب ما و مواخذه
مُّعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا اعراض اند از طریق توبه و انتهاء مَا يَأْتِيهِم نمیآید بدیشان
مِّن ذِكْرٍ هیچ پندی مِّن رَّبِّهِم از آفریدگار ایشان مُّحْدَثٍ نو نفرستاده و تجدید منزل شده
إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر شنوندگانند آنرا از پیغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه بازی کنندگانند بدان و استهزا میکنند
بآن نشنوندگان ذکر را لَاهِيَةً غَافِلَةً قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان مشغول بچیزی که یعنی غافل اند از تامل در معنی
قرآن و تفکر در حقایق سخن آورده از ابو بکر وراق رح که قلب لاهی دلیست مشغول باموال و متاع و غافل
از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ و پوشیده میداشتند گفتار خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا گفتند آنانکه
ستم کردند بر خود و بشرک هَلْ هَٰذَا آیا نیست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم

إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مانند شما از کلمات بشریت و اسباب جبلی پس از رسالت شاید در رسول باید که فرشته باشد
أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید بسوی سحر یعنی قبول میکنید سحر او را استغفار کفار از آن بود که هر چه حضرت رسالت صلعم
بکلام الهی بر ایشان میخواند سحر است وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست
پس منکر میشوید که همه او را در هم شکنند عن عباس پیغمبر خود را از آن ساره خبر داده و فرمود که در
جواب ایشان قَالَ بگو ای محمد قال محمد یعنی پیغمبر در جواب کفار از آن گفت که رَبِّي پروردگار من
يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گویندهٔ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر پیغمبر گوید
و اگر نبود وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و او شنوا است بگفتار کفار و داناست باسرار و ضمایر ایشان
بَلْ قَالُوا ضراب از آنچه گفتند قرآن بسحر است بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ اختلاف خیالات چنین خواب
پریشان یعنی پراکنده از هر جای و آن تر نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای
و دیگر آن تر نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام موسیقی و در خیال سامع جرا فکند یعنی
چند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل کار ایشان در کار حضرت پیغمبر سحر و مصحوب کشته کاهن را و ساحر دانستن
شاعر و زمانی مفتری و دیوانه بر ایشان میخواندند و میگفتند اگر ما چنین کو بودیم فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ
پس باید که بیارد برای ما معجزی كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده بودند بآن پیغمبران
پیشین چنین ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات
ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم
ایشان را بسبب آنکه گذشته اینها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و ما نگاه نکنیم بر هلاک کردن
شدند أَفَهُمْ آیا ضایع بدیکه يُؤْمِنُونَ ایمان آورند اگر ما نیز اینها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه
بخت و دل مستر زده تر اند از کفار گذشته اند وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو
پیغمبری إِلَّا رِجَالًا و اگر مردانی که مرد فرستاده شد و حقش تو صحیح میخواند یعنی دیگر فرستادیم
نُوحِي إِلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بهیچ پیغمبر ملک نبوده همه بشر بوده اند میان ایشان و ام نسبت حسد افاده
و استفاده وجود کسیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید اینجا که اهل ذکر بوده اند یا ملکه أَهْلَ
الذِّكْرِ اهل کتاب تورات یا خبار انبیا و دانایان اند إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که رسول

باید که خبر باشد و اعتقاد کرده باید که پیغمبر را بکوه حوز در و خواب بود وما جعلناه وما ساخته پیغمبر را
جسدا اندامی بی جان که بآن لا یاکلون الطعام نخورند حوز در و وما کانوا خالدین
باقی در دنیا که بمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم وعده الیشان بیفی وعده که بالیشان
کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را ومن نشاء
و هر کرا خواستیم از مومنان ما کسانیکه در ایمان الیشان حکمت بود واهلکنا المسرفین و هلاک کردیم
کذاف کمان را لقد انزلنا هر آینه فرستادیم الیکم بسوی شما اکرده فرش کتابا فیه کتابی که
در وست ذکرکم شرف و نام و آوازه شما باشد و موعظه شما افلا تعقلون آیا در نمی
یابید یا تعقل نمیکنید تا بشما باران بکرد و انیز آنه اهل قرآن را شرف بیان و ذکر مرا کلام است
بیت اهل قرآن اند اهل الله و بس : اندر الیشان که رسد هر دو الهوس : اهل شیطان و نفس و جنس این
کلام : بیت هر هنر که پرور زود ام : هر که اندر دام نفس و هوا : اهل شیطانست فی اهل خدا :
آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که آنرا حضور ما حضور کفتند حضرت عزت پیغمبر بدیالیشان فرستاد
او را از دعوت عناد بکشتند و غضب ربانی بجهت نصر را بدیالیشان بکماشت که تا شمیر در میان نهاد بدیشان
از آسمان بیامد که بالاثار الانبیاء فصاحات پیغمبران بیامد که وقت خدا آمد الیشان نادم
شدند و ندامت در آنوقت نفعی نکرده بتمامی هلاک کشتند کما قال الله تعالی وکم قصمنا وچند
در هم شکستیم من قریة کانت در هر دیهی که بود ظالمة ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر
دیهی را که شب بودند بیدار و ستمکار وانشانا و پدید کردیم بعدها پس از هلاک اهل آن
موضع قوما آخرین کروهی دیکر از بجای الیشان تهدید میکند کفار مکه را که آن قادر که عاجز
نبود از هلاک ایشان و توانست بر هلاک ایشان کان قلنا احسوا پس آنهنکام که اهل آن
دیه یعنی حضوریان انجا الیشان در یافتند باسنا عذاب ما او مشاهده کردند بچشم که لشکر بخت نصر
کرد الیشان در کرفته اند اذا هم انجا الیشان منها از آن دیه یرکضون هر بحرب میکردند
دنبشتاب میراندند چهار پایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا کفتند لا ترکضوا مرو و بدو پای
بخشایید و از عذاب جنبانی بکریزید وارجعوا و باز کردید الی ما اترفتم بسوی آنچیزیکه منعم شدید

فیه در آن چیز ومساکنکم و دره باز آیید بمسکنهای خود لعلکم تسئلون شاید که شما پرسیده
شوید از قتل عمر خود چنانکه حضور مقدمات عذاب را دیدید و خلاص و چه جا نیافتید
قالوا یا ویلنا کفتند ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود
که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعویهم آن خواندن الیشان یعنی
کلمه یا ویلنا میکفت حتی جعلناهم تا وقتیکه کردانیدیم الیشانرا حصیدا درو کیاهی درو ده
یعنی چنانچه کیاه را بدرس درو دند الیشان بشمشیر درو دند و ساختیم الیشانرا خامدین
مردکان و افسردکان وما خلقنا السماء والارض و دنیا فریدیم آسمانرا و زمین را
وما بینهما و آنچه میان الیشانست لاعبین در حالیکه بازی کننده بودیم یعنی انهارا بی آب و نیافریدیم
بر آب بلکه تبصره اهل بصیرت و تذکره ارباب دانش بر کردانیدیم بانواع بدایع و اصناف صنایع بیت
بیت بنکر بسینم فلک از عرش تا بفرش : در هیچ ذره نیست که بی حیث نیست : لو اردنا اکر خواستیم
ان نتخذ لهوا انکه فرا کیریم لهوا چیزیکه بآن بازی کنند و بر دست آن سالی شوند چون زن و فرزند
لاتخذناه هر آینه فرا کرفتیم من لدنا از جهت قدرة خود یا در نزد یک خود یعنی بر وجهیکه
لایق حضرت ما بود ان کنا فاعلین اکر میبودیم کننده اینکار بل اضراب است
از تخاذ لهو و تنزیه از مصاحبه و ولد یعنی هرکز امور فرا نکیریم بلکه نقذف بالحق بیفکنیم حق را بجهت
علی الباطل بر باطل تا نهو و لعب ما اسلام را بر کفر مسلط کنیم فیدمغه پس فرو شکند او را
فاذا هو پس آنکاه نهو باطل زائل محو شده باشد و زایل کشته ولکم الویل و مر شمارا است
و بلکه کلمه حسرت و ندامت یا شما را سزاوار شده عذاب مما تصفون از آنچه صفت میکنید خدا را
بوصفی که نشاید از فرا کرفتن زن و فرزند که و مر ورا است من فی السموات هر چه در آسمانهاست
از روحانیان والارض و هر چه در زمین است از جسمانیان یعنی همه آسمان و زمین مخلوق
و بندهٔ ومن عنده و کسانیکه نزدیک اند یعنی ملایکه فرا دالیشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است
یعنی فرشتکان مقربان درکاه الوهیت اند و شما الیشانرا می پرستید لا یستکبرون سرکشی نمیکنند
عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمی شوند و از عبادة انقطاع نمی ورزند

یستحسرون تسبیح میکنند حق را بامانز میکنند از ریاستایش میتمایند لا یفترون ضعیف نمی شوند
ام اتخذوا آیا گرفته اند کافران خدایان باطل من الارض از زمین یعنی خدای که از اجزاء
زمینی مصنوع اند جمیز زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خذایانی که از گرفته اند از قدرت هم ینشرون
ایشان زنده کنند مرد گانرا بجمیع اشخاص میکنند یعنی سماتا نزا آلهه میکوید و از لوازم الوهیت
اقتدارست بر ممکنات و میدانید ایشانرا قدرت نیست و باوجود این خطر از عبادت ایشان دست
باز دارید لو کان اگر باشد فیهما در آسمان و زمین آلهة خدایان که متدبر امر انها اند
الا الله بجز خدای لفسدتا هر آینه تباه شود آسمان و زمین چه اگر آلهه در دو آسمان مراتب
باشند چنین قدرة در یک صفت و رفتار کرد و دو اگر بمخالفت نمایند در تعویق افتاد
تا خشتها ماند پس بر عالم یکی باید و جز حضرت الله شاید بیت در دو جهان قادر یکی تو بسی
جمله ضعیفند و توانا توئی : چون قیمت بانگ بلبل بلبل زند : جز تو که آرد که انا الحق زند فسبحان الله
تنزیه کنم تنزیه کردنی خدایرا رب العرش که آفریدگار عرش است عما یصفون از آنچه وصف
میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یسئل پرسیده نشود حق تعالی عما یفعل از آنچه میکند حکمة
عظمت و نفوذ و بابت باسباب آنکه هر چه کند عین حکمت و صواب است ام اتخذوا و ایشان یعنی
همه کافران پرسیده نشوند از آنچه میکنند حجت آنکه مملوک اند و مملوک را نیاجایت که سبب
اقوال و افعال خود باملک رایت کند ام اتخذوا آیا اگرفته اند من دونه بجز خدای آلهة
خدایان و ماموز بودند باتخاذ قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای
عقلی و نقلی هذا ذکر من معی یاد کرد کسانیکه با منند از امت یعنی قرآن و ذکر من قبلی
و آنانیکه یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریة و انجیل و کتب سماویه در انچه نکرید و از
آنها که بدانها دانا اند هر سید که در همه کتب لا اله الا هو توحید و نهی از شرک بل اکثرهم بلکه بیشتر
کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان در باطل نمی توانند فهم معرضون
پس اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او و ما ارسلنا من قبلک
و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر وحی کرده شد بدو و حی توحید

خوانده یعنی ما وحی کردیم الا انه الا انه آنکه نیست خدای بحق الا انا آنکه من فاعبدون پس ابرستید
و قالوا اتخذ الرحمن و گفتند از کفرة خدا پسر بخدایش ولدا فرزندان از ملائکه سبحانه
پاکی و منزه انست از پسر بل عباد بلکه ایشان بنده ملائکه اند مکرمون کرامی داشتگان و
نوازشگان لا یسبقونه هیچ پیشی نگیرند بر خدای بالقول بخن گفتن یعنی بعد سخن و بحث
نکوینده مراد از سخن قطع کار است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت
نتوانند کرد و هم بامره و ایشان بفرمان خدای یعملون کار میکنند یعلم میدانند خدای ما بین ایدیهم
آنچه پیش از نیز کرده اند و ما خلفهم و آنچه پس از من کنند و لا یشفعون در خواست نمیکنند الا لمن
ارتضی مگر مر کسی را که خدای پسندد و شفاعت او را باکسی را که بجهانی حق اقرار کند انه عباس
فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که کوید لا اله الا الله محمد رسول الله و هم من خشیته
از ترس عذاب و عقوبت الهی مشفقون ترسانند از نهایت و عظمت او ترسانند و من یقل منهم
و هر که کوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که انی اله آنکه خدایست که من خدایم من دونه بجز وی فذلک
پس آن قایل نجزیه پاداش دهیم او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مزد میدهیم نجزی الظالمین
پاداش خواهیم داد ستمکاران را بسزای ایشان اولم یر الذین کفروا آیا ندیدند و ندانستند
آنانکه نکرویدند ان السموات والارض آنکه آسمانها و زمین کانتا رتقا بودند بسته یعنی مجتمع
مراد آنست که حقیقت منحده بودند ففتقناهما پس باز کشادیم این را از دیگر و دیگر تنویع و تمرین
با آسمانها یکی بود و از تحریکات مختلف چند نیز تمام ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال
طبقات چند نیز نوع کردانیدیم یا ارض و سما بلکه یکی ملتحم بودند یعنی بهم چسبیده و میان ایشان
فرجه نبود بهوا میان در آوردیم و ایشانرا از هم جدا ساختیم و زاد المیر فرموده که آنرا بین شش
طبقه اخراج کردیم و هم ماهست طبقه زمین و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تمام هفت آسمان شد و
گفته اند آسمان بسته بود و از دو مار باران نمی آمد و زمین بسته بود از دو کیاه نمی رست ما آنرا بباران و
این را بکیاه کشاده کردانیدیم و جعلنا من الماء و بیافریدیم از آب کل شیء حی هر چیز که زنده است
یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و اخیاج ایشان آب و انقطاع ایشان بعد

طایر یعنی بالا نظر فرمود بر آب بحر یعنی جانب زنده آمد که بر غلبه آنجا بجزء عموم
الطَّایِرُونَ باشکر دیده شکران با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِیهَا الْأَنْهَارَ
و پیدا کردیم در زمین رودها را که جاری بلند لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ تا بجنبند زمین و بنگرند و اندیشه را
وَجَعَلْنَا فِیهَا و پیدا کردیم در زمین با دو میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راه باز کشاده لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ
تا باشد که ایشان راه یابند در غرایب منازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را
سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از فاذون یا از انحلال یا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ
در هوا بی فلاکت و ستون وَهُمْ وَ کافران عَنْ آیَاتِهَا از نشانهای او تعالی و الا آن بر وجود
صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِی
باوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره تار و روز آراسته را
در روز روشن را و در روز بجهت تصرف نهادند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب
ماه را کُلٌّ هر یک از ایشان فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ در چرخ شناسیکه یعنی بسطح فلک شناسند چون
شناختن آشنا در بسطح آب و کشف الاسرار آورده که نزد ما بشارت نشده روی نشان فیض و بسط
عارفان گاه یکی را بقبضه فیض گیرد و تا سالان جلال و ما را زنهار داد و بر آرد و گاه یکی را بر بساط بسط و انشراح
تا خیزیان جلال و دراز خوان نوال نوال افتاد بیت نرم سوز بجرانت زمه بار بگرد کرده
جور روز و صبا باد آرم شوم در حال ایشان فربه و حضرت سرور دی میفرماید بیت جنبر در سر تا نمانی
کرم هاها صحیح در دردی بین میکنی جنبر بر بالی نقصان تو آفتابا من چو مه کرد نوکر دم روز و شب
که در محاق فنم زنوکه شمع در افشان شوم آورده اند که سعادتمندان بارگاه رسالت از در دعوه و ضلالت
میگفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن بود که کرد باد حوادث آید و بار ادن حضرت صلعم استغراق
شغل او را در دریای ملک انداز دی سبحانه حضرت ساعر فرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر آدمی را
مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ پیش از تو باینکه در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ
پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو باشند کان خواهند بود و از دام مرگ بر آمده خواهند یافت
فی فلک یسبحون پرتو در دنیا بالقوه الکونیت جنبنده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم

صحرای

صحرای دو جهان نهاده و بصفر زوه شرب فنا خواهد نوشید و لباس حیاة و فنا خواهد پوشید
م هر که آمد همان ایشان خواهد بود وَنَبْلُوکُمْ و می آزمایم شما را بِالشَّرِّ بدی یعنی بیماری و مصیبت
وَالْخَیْرِ و نیکوئی یعنی بعطا و بغنیمت فِتْنَةً آزمودنی منصور است از عقیقه و معنی سخن آنکه با شما
معاملت رانند کان میکنیم در سختی و آسانی و امر بنه بهر کدام صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان
ظاهر شود وَإِلَیْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت
آورده اند که روزی حضرت رسالت بجمعی از صنادید مکه گذشت ابوجهل در میان طرح بی ادبی افکنده
بخندید و گفت این پسر بنی عبد مناف آمده که نَرَاکَ الَّذِی یَذْکُرُ آلهتنا و چیزی بنده ترا آنانکه نگرند و بیند
إِنْ یَتَّخِذُونَکَ مگر بنده ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزه و بنده که که ما او را سپهر اکنند مراد آنست که ایشان هنر
ترا بمهزه خوانند و با یکدیگر گویند أَهَذَا الَّذِی آیا این آنکس است که میگوید یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ
یاد میکند خدایان شما را میدر و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ بیاد کردن
خدای و او را بالی دانستن یا بقرآن یا بنام صلعم هُمْ کَافِرُونَ ایشان منکر دیده کانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ
آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب یعنی بعجلت در فرط استعجال گویا مخلوق
از شتاب است و از صله شتاب کاری او آنکه غذا تا بی میکند چنین نظر نیز حارث که بعجلت عقوبت میطلبد
حق سبحانه فرمود که سَأُرِیکُمْ زود باشد که بنمایم شما را آیَاتِی نشانهای عقوبت خود در دنیا
و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان
آدم است علیه السلام و مجاهد و انکه چنین روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب
نزدیک است گفت یا رب فرصت ده تا اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد وَیَقُولُونَ
و میگویند کافران مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده عذاب و قیامت یا ما میگویند
إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِینَ راست گویان مخاطب حضرت صلعم و اصحابه
حق سبحانه از کفار ایشان فرمود که لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافرند حِینَ
لَا یَکُفُّونَ هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از روی و بهار خود آتش دوزخ
وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ و نه شفیعان

ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد و نیابند جواب خطاب خدا و دست
نقدیر چنین اگر کافران بدانند چنین عذاب را تعجیل کنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان خطاب
بَلْ تَأْتِيهِمْ لیکن بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر
گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن احوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
و نیابند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرة یا آنکه منظور نگردند یعنی در ایشان
نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرَسُولٍ مِّن قَبْلِكَ و بتحقیق استهزا کرده شد برسولان پیش از تو
حق سبحانه تسلی داد آن حضرت را از حال انبیا که کثرت سعایان بایشان خبر میدهد و تهدید
مستهزیان جناب رسالت را بآنچه بسیار ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ
سَخِرُوا آنانکه سخریه کردند مِنْهُم از پیغمبران یعنی قومیکه انبیا تمسخر نمودند بر ایشان نمود رسید
تا آنکه تو مِّا كَانُوا بِهِ چیزی از آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس کسانی تیر با توانند سلوک
میکنند همان صورة واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد صلعم بهاستهزایان کمن يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد
شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او که خواهد بشما بَلْ هُمْ
بلکه ایشان عَن ذِكْرِ رَبِّهِم از یاد پروردگار خود یا از ذکر آن یا از مواعظ آن مُّعْرِضُونَ روی
بگردانند که هر گز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت ایشان کجا ترسند و نگاهدارنده را
چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشانرا که خدایانند تَمْنَعُهُم باز دارند از ایشان
مِّن دُونِنَا غیر از ما که عذاب را باز دارند از نزدیک یا دلکفه اند در ترازو تقدیم و تاخیر هست
تقدیر شر آنکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمی توانند جان که بر آلهة اند نَصْرَ أَنفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را اگر بایشان
مکروهی خواهد از کفر و تکذیب و از ایشان از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را
نگاه توانند داشت وَلَا هُم دست ایشان که بدد و دیگری مِّنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ
نگاهداشت و منعتها داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ آنکروه مکیان را از نعیش
و امنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان یعنی

زندگانی

زندگانی و دیدن مغرور شده بنا شفق که چنین خواهد بود و ندانسته که دهدم عیش رسم خواهد
و اساس عمر نهدم خواهد شد أَفَلَا يَرَوْنَ مغرور شدند که نمی بینند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ که ما می آییم زمین را
نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کم کنان از زمین را از اطراف آن یعنی میگیریم آثار مسلمانان تا هر روز
قلعه میگیرند و منتزع میگردانند و تصرف رخ می آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشان غالب کنندگان باشند
و مومنان قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بگو جز این نیست که بیم میکنم شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی شما را
میگویم و شما را بیم داده میشود وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند کران خواندن را
إِذَا مَا يُنذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران را در عذاب اتفاق بدانچه بشنوند کران خواندن را و آواز
نمیدهند روشنی بگفته کران که چیزی مسموع ایشان نمی شنوند وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ و اگر برسد بکروه نَفْحَةٌ
اندکی چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را بآن بیم میکنی خوار و فروتن
شوند در غایت اضطرار و حیرت يَقُولُونَ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر
ما بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بخود بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم
ترازوها در روز القیامة یوم القیامة یعنی روز رستخیز صاحب لباس و بعضی مفسران گفته اند
که میزان عبارت از عدالت یعنی وضع موازین تشبیه است از برای حفظ حساب و مکافات اعمال است
و جمهور بر آنند که مراد میزان است که وا اعمود و دو کفه باشد چون ترازو یکه بدان سنجد فَلَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ پس ستم نبرد هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از حق خود بنقص از نیک و بد بیع عمل سنجیده و نگذارند
وَإِن كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سنجیدن که اصغر حبات
أَتَيْنَا بِهَا بیاوریم آنرا و نزد ترازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمارا کننده مر اعمال
چه اعلم بجمیع عمل است وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه داده ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی و هارون
را کتاب یا جدا کننده میان حق و باطل یا نصرة بر اعادی یا نجاتی کنان در یا وَضِيَاءً و دادیم ایشانرا روشنی
بی کتابی روشن که متابعان آن میان از ظلمات حیرت و جهالت بآنی رهند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ
و پند مر پرهیزگاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه میترسند رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ

بپوشید که یعنی خدا را دیده از و مبرسند و خدا را مشاهده کرده از آن هم دارند بلکه بر یکانه
بتها چه اظهار خوف میکنند تا نگاه را در موضع ابن عباس رض نقل میکنند که هر که ایمان آورد بوحدانیت
خدا و صفت دوزخ و بهشت و حساب و میزان بدرستی که پرسیدند از صفت غیب وَهُمْ وَهُمْ
مِنَ السَّاعَةِ از هول قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند وَهٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُبَارَكٌ
یعنی بسیار خیر با منفعت که بر حضرت رسالت صلعم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را و از خود بر نیافت
أَفَأَنْتُمْ آیا شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر قرآن را انکار کننده کانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم
إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیغمبری نبوتی و بازدادن پیش از
حضرت رسالت علیه السلام بانبیا نبوت او را و توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بود یم بحقایق
او مر عطایا را فراخور استحقاق او را و نوازش فرمود یم او را قَالَ یاد کرد حق گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود
آزر را وَقَوْمِهِ مر قوم خود یعنی اهل بابل مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این تمثالها و صورتها که پیوسته
أَنْتُمْ لَهَا شما بآن یعنی پرستش آن عَاكِفُونَ مجاور اید و آن شما دو و صورت بود
و مفسر گوید نوعی بوده بر زمین صورتها از زر ساخته بودند و دیده کوه شاهوار در عاج شما او
ترکیب کرده و در بیان آورده که صورتها بودند بر هیات سباع و طیور و بهایم و انسان بعضی
و ابراهیم علیه السلام گفت این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم آبَاءَنَا
پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما تقلیدا بنان کردیم قَالَ گفت
ابراهیم علیه السلام لَقَدْ كُنْتُمْ بدرستی که بودید شما أَنْتُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی روشن و خطا آشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی
ما را بحق راست أَمْ أَنْتَ یا تو مِنَ اللَّاعِبِينَ از بازیگرانگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه
سخن میگوئی استهزا کرد و تمازح تفضیل خود و تجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام بَلْ رَبُّكُمْ
نیستم بازیگر آفریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین است
الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه آفرید آسمان و زمین را تا شما شک نیارید وَأَنَا عَلَىٰ ذٰلِكُمْ و من بر آنچه پروردگار من
و شماست مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق و اشهاد بشما هم آورده اند که نمرودیان

روز عید داشته و آن روز بصحرا رفتند و آخر روز نماشا کردند و در بازگشتن بتخانه بزرگ
و بتانرا بیارا سته زیر زمها خواخته بودی انگه سر بر زمین نهاده در سم پرستش بجای آورده بجای
خود بازگشتند چون ابراهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا بعید
بیرون آی تا ببینی که دیر با چه زیبا است ابراهیم علیه السلام با خود اندیشه ایشان گفت و در روزی دیگر
که میرفتند خواستند که او را بر بند خانه بیارند تورد فقال سقیم ایشان در زوبانه داشته
برفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود وَتَاللَّهِ بخدا سوگند که من لَأَكِيدَنَّ
آفتنه و جهد نمایم تا بشکنم أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا بعد از آنکه روی بگردانید
از این جشن یعنی برو بعید گاه مُدْبِرِينَ پشت بر ایشان کنندگان بشکنید و فیلکه بتانرا بگذارید
و بتانرا گاه خود رسید یکی زان ایشان بحرمت شنید و باک نکند اما چون قوم بر رفت حضرت خلیل علیه
بتر بزرگ بتخانه در آمده فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتانرا ریزه جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا
مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون
آمده لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده
از او پرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حالت ملالت رجوع بوی
و غرض ابراهیم علیه السلام از تبر حیله سکت قوم بوده گفته اند ضمیر الیه راجع بابراهیم است یعنی قومی
بشکست بتانرا که رجوع بدو کنند و او بخر بتانرا بجز بتانرا بشکنند القصه چون نمرود با آن اعزاز
بتخانه در آمد از وقوع آن صورت متحیر شد قَالُوا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هٰذَا این عمل
بِآلِهَتِنَا با خدایان ما و ایشانرا در هم شکسته است إِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از
ستمگاران است بر آلهه چه ایشانرا تعظیم می باید کرد و اهانت کرده قَالُوا گفتند با نمرود که از
قوم شنیدیم که این را میگویند سَمِعْنَا فَتًى شنیدیم ما از جوانی که یَذْكُرُهُمْ یاد میکند
بتانرا يُقَالُ لَهُ ابْرَاهِيمُ میگویند مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قَالُوا گفتند نمرود
و امرا او فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمها مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را
ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که امت حق بتانرا نکوهش میکند پس ابراهیم را گفتند

آتش نمرود حاضر کردند قالوا أأنت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده اینرا که میبینم از کسر وقع
بالهتنا یا ابراهیم بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است اینرا کبیرهم
هذا اینرا بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود عجز بر ایشان پرستید فاسألوهم پس بپرسید
شما از ایشان که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن میگویند رجعوا الی انفسهم
پس باز گشتند با عقول خود یا با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی ان انتم انکم انتم الظالمون
بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نگوید ثم نکسوا پس نگون سار کرده شدند
علی رؤسهم بر سرها بر روی بعضی سر در پیش افکند از خجالت و حسرت و گفت لقد علمت
بدرستی که دانسته که ما هؤلاء ینطقون اینرا که ایشان سخن نمیگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید
و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال گفت ابراهیم علیه السلام افتعبدون آیا پرستش
میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند شما چیزی اگر او را
بپرسید و لا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اف لکم نوشتی و
ناخوشی مر شما را و لما تعبدون و مر آن چیز را که می پرستید من دون الله بجز خدای
افلا تعقلون آیا در نمیابید قباحت عبادت چیزی که راجح قوم نمرود اینرا بجز خشنود نداشتن کاهنه مغاره
نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش نماید و انصروا آلهتکم
و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان
نصرة بیتی یاری دهندگان مر خدایان را پس نمرود حکم کرد تا هیزم بسیار گرد آورند و بر کوهی بنا کردند و از ارتفاع
دیوار آن بخشش و فرت بگاه هیزم جمع کرده آنرا بر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته
آتش در آن زدند و ابراهیم را علیه السلام غل کرده و بند در پا و دست نهاده از بالای
منجنیق بآتش افکندند جبرئیل مر هوا بوی رسید گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری
جواب داد که اما الیک فلا حاجت بتو ندارم ولی بتو جبرئیل علیه السلام گفت بهر که دارم بخواه فرمود
او میداند حاجت خواستن نیست چیزی که کل غایب حق او انقطاع و از ماسوی درست بود
قلنا یا نار کونی گفتیم ما ای آتش باش برداً و سلاماً علی ابراهیم خداوند بر دوست و سلامت

ابراهیم علیه السلام ابن عباس آورده که اگر نمی گفت سر بداد و سلامت شود هیچ بودی که ابراهیم از سرما
بمیرد وی وَأَرَادُوا و خواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابراهیم مکر در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ
الْأَخْسَرِينَ ما کردانیدیم ایشان را زیان کار توبه بر ایشان بر بادی قاطع شد بر حقیقه
قول ابراهیم علیه السلام و بطلان قول ایشان آورده اند که چون ابراهیم بمیان آتش فرود آمد ملک
خلوب نداء وسعت در حوالی او کل من کس میدید چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در خطره
آتش بماند و مرغ و از بالا صرح که دید ابراهیم در بوستانی خوش و گلستانی بفایت دلکش
نشسته و بابلی و خوش سخن مکو بود و رکر داکر الجنان النضر شعله میزند نمرود آواز بر آورد که ای ابراهیم
خدای تو قدرة او زیر مرتبه است که همه بزرگ خدایت و من برای او قربان کنم ابراهیم فرمود
که خدای من قربان از تو قبول نکند مادام که بر کنیز خود باشی و در اخبار آمده که نمرود با چهار هزار
گاو قربان کرد و نزد آن ابراهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محقق آن خطا بنا که گوئی
باتش بیت که در کاخ وی اضلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش دارد
آن آتش دل ام مرا خوش دارد غلبه نزدیک آتش نمرود رسید خواست که از سوز شهود عشق
آگاه کند و آتش نمرود در اتباه کند ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرود
و سلامت باش بر ابراهیم چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش بمعجزه غلبه و سلطان ظاهر کنیم اگر چه
سلطنت خود بنار نمرود برانا نابود شود بوستان پیدا و عجوزه هویدا گردد وَنَجَّيْنَاهُ
و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و لوط برادر زاده او بود از
هاتا نمرود و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمین که برکت کردیم در قرآن
دادیم فیها للعالمین در آن مر جهانها را بنعمت ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم
بفلسطین بقول فی مود و لوط علیه السلام بهو نفکات و میان نیز او موضع سافت کمشنا زور بود
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که حرم او بود اسحاق نام بود وَيَعْقُوبَ
نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادت بر سوال او یعنی از پسر طلبیده بود ما او را پسر بخشیدیم
و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ

أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را بخدا دعوت کنند راه نماینده أَمْرِنَا بفرمان ما
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوئیها یعنی اعمال نیک که خلق را
بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَوٰةِ و بپا داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَوٰةِ و دادن زکوة و تخصیص
نماز و زکوة از خیرات جهة تفضیلست وَكَانُوا و بودند ما را عَابِدِينَ پرستندگان
باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوة وَعِلْمًا و دانش بخدا آن را
یا بدار قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیه که
كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن دیه که میکردند هلاکی میکردند کارهای ناشایسته و آمده سدوم
بود از مواقعات که اهل آن بلوط شغف می نمودند و راه منبر زدند نمایانرا هلاک کردیم
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان
از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در هلاک
داخل کردانیدیم با درشت که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از آسودگان و
شایستگان است و قصه لوط علیه السلام قبلازین نیز گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَى
چون بذاکر پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیشتر از ابراهیم و لوط یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود
فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعا را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را وَأَهْلَهُ
و اهل بیت او را یعنی فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرگ یعنی طوفان
وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ از قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران آنانکه
كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علیه السلام كَانُوا بودند
قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند که کفر بمرد بدیهات فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم
بدیشان را وَدَاوُودَ و سلیمان و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان را علیه السلام
إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اند که جهت داود علیه السلام
در محکمه نشسته سلیمان علیه السلام بر در محکمه بود دید که بیرون آمدند از مهه دیر و حکم بر آن قرار
گرفت روز دیگر که بمحکمه آمدند یکی دهقان و دارا ایلیا گفته بود یکی گوسفندان او را بوحنا خوانده

ابی بالفت ای خلیفة الله سایه بوحنا به نزدیک خورد بیجرا نیده یکشب از من بدر آمده اند
و تمام خورده فول آنست که بوستان دیر رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده
داود و او بوحنا پرسید جواب داد که آری چون شده داود حکم کرد که گوسپندان خود بایلیا
دهد شریعت حکم را داود بر نیز متوالی بوده جهت آن محکمه سیر دن آمدند و مضمون قصه مرسلیمان را علیه السلام
معلوم شده بمحکمه در آمد در سن هزده سالگی یا بود و فرمود که اگر حکم صنیر بود برادف متوجه
داود گفت چه توان کرد سلیمان جواب داد که گوسپندان التسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد
بشیر و در و خمیر و پشم و باغ بازریع به بوحنا باید داد تا خم خورد و بدان مرتبه رسانده که بوده
چنین خوشهای انگور پدید آید باکشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسپندان خود بگیرد تا هیچ
کدام بی بهره نمانند داود بر نیز حکم قبول نمود خدا تعالی خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان
را بر نیز قوم خواندند و تنبیه حکم کردند در باغ إِذْ نَفَشَتْ چون شب رفته بود فِيهِ در آن
کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسپندان گروهی وَكُنَّا و بودیم لِحُكْمِهِمْ مر حکم
حاکم را بر محاکمین شَاهِدِينَ دانندگان یعنی دانسته که داود و سلیمان بر ایلیا و بوحنا چه
حکم فرمود فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را بدو آموختیم
و فهم او را ساختیم تا حکم کرده که گوسپند صاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی
روزگار خود کند و باغ را مرمت کوسپند غمخواری کند و بمرتبه نخستین باز رساند و اگر دیگر
از سر غافلی نشیند در آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود صادر گشته
و در وحی کرد بسلیمان بعضی که ناسخ حکم شده و داود بعد از اطلاع متوجه حکم سابق بعض ناسخ
حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از ایشان بر دو پسر دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری
وَعِلْمًا و دانش یا صواب دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را
يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را باتفاق در تبیان فرموده که بر آن متوالی که ذکر از داود
بشنود از کوهها تبر شنوده بشد و این معجزه آن حضرت وَالطَّيْرَ و مسخر کردانیدیم مر داود
با مرغان تا در قدیس آیه موافقت می نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر آنچه

در قدرة ما بدیع نیست اگرچه بر تو شاهیست جبت هرگاه قدر قرش علا آنست : اغراض بر آنچه
خوانت حسن : قدر تو را کنیت نقصانش : کار با جهلست آسانش وَعَلَّمْنَاهُ وبیاموختیم
مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختیم زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارم شما را حفص
بنا میخواند یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کار
زار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان بر نعمت امرست در صورة
معنی استفهام یعنی شکر کنید خدایرا بر چنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم باد
سلیمان را وَ را عَاصِفَةً سخت و تند در وزیدن و تند در آن بود که تخت سلیمان را رواندی
و روز بگاه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ همی بود که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي
بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کردیم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تخصیص آورده
که در شام تهیر بود و نام زمین که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و
و بهار زمان شام باد را بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که باد را از تخت مرغ بیرون آمدی
و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه را بکابل فرود آوردی و بکرانگاه بدین آمدی
چاشت در اصطخر بودی و شام را بند مرآمدی وَكُنَّا و هستیم بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیز
دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانیکه غواصی
کنند در دریا یا که برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ بکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ
کاری دیگر جز غواصی مثل بنا و سایر صناعات عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ
نگهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و بر امرض
بنر رنج بنر روم تیر عیص بن اسحاق بن ابراهیم است علیه السلام خدا تعالی او را مال بسیار داده بود
و خلعت نبوت پوشانیده بود بولایت فرستاده بود و روز و شب طاعت کرد زمانیکه
و مراسم خیرات کرد بنر عقیم رسانید ابلیس لعین بر وحسد برده با حق سبحانه مناجات کرده
که اهل بنده تو در عافیت است و بسیار و فرزندان بزرگ دارد و اگر او را بتزلزل اموال و فرزندان مبتلا
سازی زود از راه تو برگردد و طریق تو نگیرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگویی

او بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در گوره اهل شک بکنند یا بر محک تمام عیار خواهد بود
بیت چنان در شش بکوشیم که گر تیغ رود بر سر نه روز امتحان باشم چو شمع استاده با سر جان
در بسیار تقریر آورده آند که ابلیس در خواست که مرا برات قرزندان و جد او مسلط گردان
تا حقیقت حال او را ظاهر کردد حق سبحانه ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیو نزد برکاشت تا بالای
اشتغال نمود در احقاف آورده که بر بحر در کنار بیشه ایلی نیست بلکه اخیار میودت کاکب
و تعب تفکر کرده اند حقیقت آنست که چند روز بیحا آقام بحن بود کاشت پس امواج بلا متواتر شد
و امواج دریای عنا متراکم کشت القصه نزاش بر عفر بلا کشتند و کوسپندان بحیله سبک بر کردند
فنا انا او و زراعت ریع عاصف مثلا سستی شد و هیف بسی و سه دختر زیر زیر دیوار آمدند و نوح
بر جریده کنج ظاهر شد دیوان در آن بیدار کشتند و مومنان مرتد شدند و بر در هر دو دختر آکی
مرغ بیرون میکردند زن او در محنت شناخت آنچه بر یوسف با خر دختر میثا بر یوسف علیه السلام
در محنت او بماند و مدت هفت سال و هیف ماه و هیف روز و هیف ساعت بدین محنت مبتلا بود
و همچنین باسیده بلیه کفته اند حق سبحانه او را رسید دل مبارک حضرت را ساز صلح و تعلیم نبات بود بسیار
حالت ابرار کرد و فرمود که یا دکر قصه ایوب علیه السلام إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون بخواند پروردکار خود را
أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه رسید مرا رنج و محنت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشنده ترین و
بخشندگانی مغفران میکوید که حق سبحانه در باره ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا
و نکته انی مسنی الضر ثنای آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب بی صبر وجه تقریر میکند
که از شفاعت شفاعتش رنج معظم رسید چه نزد او آمد که مرا مسجده کنت از این ما بیرون آی
ایوب علیه السلام با حق تعالی از غرور بی شکایت کرد نه از رنج خویش و در عشرات حمید آورده که جمعی از آنها
که ایمان آورده بودند کفتند اگر درد جنین بودی مرید نیز مبتلا نکنی اینه شفاعت دل مبارک ایوب را
مجروح ساخت و اینخبری زبان راند یا شاه کرمان آهنگ بی زبان دیکر دند و اینرد و عضو محنت حمید
بوده از قوات ایشان رسید و اینرکو کفت بازنش از غایت بجا بر کیسو خود را بفرو
و برای وی فوق خزینه و ایوب بدین عبارت اتفاق کشت آواز انی مسنی الضر بر کشید و رحمانی سلی

مذکور است که ایوب بر وجه اعراض بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت چیزی منقول که
جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش نشستی گفت چگونه صبر چون بلا گفت که بلا در حق من بسیار است
تو طاقت بلا داری حق عاتب خواه ایوب علیه السلام از غیرت گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم
دعا و برا فَكَشَفْنَا پس برداشتیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه بر ایوب از رنج بینی و او را شفا دادیم و شرح
آن در سوره ص خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ و دادیم او را أَهْلَهُ فرزندان و برا که ایشان زنده گردانیدیم
وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر شبیه یکدیگر ابن عباس رض
فرمود که اموال و اولاد و مواشی و برا مضاعف بوی داد و برا مرغ زرین پسید فرستاد تا ملح از سر
بوی بیارید و حقا که آورده که سه شبانروز در حوالی سرای او بسیار بید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بر کار رحمت
ایوب کردیم برای اظهار رحمت و انعام از نزدیک ما بود وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ و پند برای بندگان
تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت بیت هر که او در راه حق صابر بود ؛ بر مراد خود
فاتر شود ؛ صبر باید تا شود یکسو جسرح ؛ زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ
و یاد کن اسماعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ و ذو الکفل را که ایاس است یا یوشع یا ذکریا علیهم السلام
و وجه تسمیه از آنکه خدای بهر مند بود و گفته اند که کفل نصیب است یعنی عمل او برابر اعمال زمان او بوده
و گفته اند ضمانه نیز گفته است و در مختار آورده که الیسع را الیاس علیه السلام متکفل شد تا دین قیام نماید
بعد از او بنی اسرائیل بر جمله ذو الکفل نام یافت و الهجر السنة ۴۵ و صحت بیان آورده اند که هیچ از انبیا
بنی اسرائیل حق ندارد که بجوار سر که روح نزاقیل کنم تو ملک جوار ابر بنی اسرائیل عرض کنت
هر که با بنده آن شود بنمائی کنار و روز روزه دارد و افطار کند و میان مردم حکم فرماید
و خشم نکند یا دار خود بدو تسلیم کند بعد از آنکه آن پیغمبر بر بخت بنی اسرائیل ظاهر کرده جوانی زمان
قوم نجات و گفته اند ایا بکفل بک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم نمود و بوعده وفا کرد و خلعت پیغمبری
یافت و حق سبحانه او را ذو الکفل خواند كُلٌّ همه انبیا مَنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بودند زمان اسماعیل همه که داد غیر ذی زرع بود صبر
داد بر سر زره تا کار دراز صبر بر سایه خود کرده و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل نیکا بر بند و بر آنچه

متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشش که نبوت یافت
آخرة إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکوکاران اند و فرمان برندگان وَذَا النُّونِ
و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود و دعوه
وی قبول نکردند جنید قدس سره فرموده که برفت خشم گرفت و در رفتن و صادر نشده بود
و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود و خشم معاد در رسید و عذاب در تیر آمده پنداشت که
او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از
در غفلت صادر شد که گمان میبرد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بر وی در راه
رفتن را پس او را بحر در آوردیم و در شکم ماهی زندان کردیم فَنَادَىٰ پس آنگه ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ
در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب بخواند مرا أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ با آنکه گفت
هیچ معبود نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی تو را از آنچه در حق تو عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
بدرستی که من بستمکاران بر نفس خود که بهمه حرت و مبادرت کردم در انوار حضرت
سید تخار نقل کنند که هیچ مکروهی بر بنده نیاید مگر خدا او را اجابت کند مرو را فَاسْتَجَبْنَا
پس اجابت کردیم که مر دعا یونس را علیه السلام وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ
از غم دریا و انتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ می رهانیم و نجات میدهیم
کرده بعد از او قصه ماهی در مادر سوره صافات مفصل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا را
آذر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من
مگذار مرا فَرْدًا تنها بی فرزند که زمین بیراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی
پس اگر وارث نذری باکی ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعا او را وَوَهَبْنَا لَهُ
يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را یحیی که بود زنده شد عالم از دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و با صلاح آوردیم
برای او زَوْجَهُ زن او را یا شاع بنت عمران از اولاد هارون و گفته اند او را خوشخوی
کرانیدیم برای ذکریا بعد از آنکه عقیم بود إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان پیغمبران که مذکور شدند

كانوا يخافون رجوعا بود ندكه منيفتند فَلَا تَخَافُوا از نيكو بيها وَأَبْشِرُوا وَمُجَوْا مُنْدِمَا رَأَيْتُمَا
از دوزخ رحمت ثواب وَأَجْرِهِ بَرْزَخِ از عذاب كَانُوا كَانَا بودند مَا لَا خَاشِعِينَ
فروتنان وفرمان پذيران يا نيازمندان كويند كه نماز براى آيا بود وباز بود وشايد در
كشف الاسرار آورده كه هر كه نماز بد برد نوانكرش سازد وهر كه نماز بد كند عزيزش كرداند ميان
نماز وكانوا لنا خاشعين نشان نماز من مثلى در العرش معبوديت بيت كداى سكه ام لبك دفت
سيت بين نه تا نزير فلك حكم بر ستاره كنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ وياد كن آن زنى كه نكاه داشت
فَرْجَهَا فرج خود را از حلال وحرام مراد مريم است عليها السلام كه خود را بكبر داشت ودست
كس بدان نرسيده فَنَفَخْنَا پس در دميديم يعنى جبرئيل را فرستاديم تا در دميد فِيهَا
در سر من وبادر دون او مِنْ رُوحِنَا از روح كه آن بامرت جارى كردانيديم در دوى روح مجازى
وَجَعَلْنَاهَا وكردانيديم فَعَلَ وبراى آيَةً وخبر بود عيسى را آيَةً عجبى وعلامتى
لِلْعَالَمِينَ مر عالميان را يعنى خبر تا ملك كند بر ايشان روشن شود كه ظهور سيه بدر از قبول
كه ملت توحيد عذر بجز تقوى دلالت بر كمال قدرة جان كه دارد إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستى كه ملت
توحيد ودين اسلام كه واجب است شما را مداومت بران أُمَّةً وَاحِدَةً ملتى است جكانه يعنى اختلافى نيست
در آن بلكه همه انبيا بوده اند بران ودر اصل توحيد همه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ ومن آفريدكار شما ام
فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستيد نه غير مرا وَتَقَطَّعُوا وببريدند امم ماضيه أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كار دين خود را
ميان خود يعنى از فرقه شدند چند بودند نصارى در يك تكفير كردند فَكُلٌّ همه امير فرقها
إِلَيْنَا رَاجِعُونَ پس ما باز كردانندكانند وما باز نزد خود كار ايشان پاداش خواهيم
داد وَمَنْ يَعْمَلْ وهر كه بكند مِنَ الصَّالِحَاتِ از كارهاى پسنديده وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنكه او
كرده باشد بحق رسول فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسى نيست لِسَعْيِهِ مر مشاقت او را
بهل يعنى ضايع نسازيم كردار او را وَإِنَّا لَهُ وما مر سعى او را كَاتِبُونَ نويسنده ايم يعنى اثبات
كننده در صحيفه عمل او مراد آنست كه كار او بهيچ وجه ضايع نخواهد بود مزد كار نيكوان ضايع نباشد
نزد حق لا يضيع الله شيئا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ وممتنع است بر اهل هر كه

نا هلكنا هلاك كرديم ايشان را أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ انكه ايشان باز كردند بدنيا يعنى حرام است بر هلاك شدكان
كه بدنيا رجوع كنند بجهة تلافى اعمال وتدارك اعمال يعنى لا لا اصلى افتند زايده وكويند معنى
آيه آنست كه ممتنع است بر هلاكان ونشايد كه رجوع نمايند بجهت حساب بلكه بيايند وحساب بنيند
وقول اول اشهر است كه ايشان را رجوع بدنيا عالم نباشد در قبول عذاب شدند حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ
تا وقتيكه كشاده شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد يأجوج ومأجوج يعنى قيامت كه فتح شد ماجوج ومأجوج
علامت قيامت وَهُمْ ومأجوج ومأجوج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندى يَنْسِلُونَ مى شتابند ومى دوند
تا مدعالم از دو كنيز آبهاى دريا را تمام با شتابند وتا زمين خشك وتر بجا نيند بجز تنها صاحب صور
في المنقذ در ذكر علامات قيامت آورده كه بعد از ظهور ايشان دجال را تبع او بيرون عيسى عليه السلام
خروج يأجوج ومأجوج آشكاره شدن سد ايشان وتخصص عيسى عليه السلام با موسا بكوه طور وزلزله
آمدن وارد شده كه بروند تا بجبل الفتح كه كوه بيت المقدس است وكويند اهل زمين را كشتيم با آنكه هم
هر كه بر آسمان است پس بر ما بطرف آسمان افكند وخون آلوده فرو آيد كار بر عيسى واصحاب او دشوار
نشود وعاكه وحى بجانه بيكدفعه همه را هلاك كند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ونزديك رسيد وعده
راست كه وقوع قيامت فَإِذَا هِيَ پس اينجا ناكاه آنست كه اينند شَاخِصَةٌ خيره وباز مانده از هول
رستخيز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا ديدها آنانكه نكرويدند والبصار مكسوت يَا وَيْلَنَا اى واى بر
وَيْلَنَا بدرستى كه بود بهاء در دنيا فِي غَفْلَةٍ در عجب مِنْ هَذَا اين در اين حال كه
بلكه بوديم مَا كُنَّا ستمكاران بدخو كه سخن پيغمبران نشنيديم بَلْ بدرستى كه شما اى منكران
وَمَا تَعْبُدُونَ وآنچه مى پرستيد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى از بتان ودر ديوان حَصَبُ جَهَنَّمَ
آتش انكيزه اند شما بتان در دوزخ وَارِدُونَ در آيندكانيد ودر در آمدنى كان در ميان
كفته كه حكم در اين آيه بتان بدوزخ زيادت خدمت نيست كه ستاره آيه چه بتها آتش فرو خته تركه
كردد واحراق ايشان بخواهد بود وبكر نسخه اثبات است چه آنها را پرستيده اند كه حالت ايشان كه آتش
لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ اگر بودند اين بتان آلِهَةً خداياني كه بتان مى پرستند مَا وَرَدُوهَا در نيامدند
در دوزخ چه خدا عذاب نباشد نه معذب وَكُلٌّ وهمه بتان وپرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ

جاوید کاهند که ایشان از آن دوزخ خلاصی نیست لَهُمْ مر ایشانراست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ
نالهٔ زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش لَا يَسْمَعُونَ نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند چه شنیدنی
دیگر و نالهٔ بعد و نالهٔ آتش وَفِي رَوَايَةٍ در عشر کان قال و ابن العربی ایشانرا پرشان دید و گفت عمر
مخوند یا اصغر اسکندر من با محمد علیه السلام مباحثه نکنم که بیشک ای محمد صلعم قد حضت که رب الکعبه تو
میگوئی که هر چه با دون الله می پرستند همه در دوزخ خواهند بود و حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه
معبود یهود و نصاری بوده اند بلیغ اند بر گاه که ایشان معبودان حضرت جهنم باشند کو نیان با نیز باشند
آیه آمد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه سبقت گرفته است لَهُمْ برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ
از ما سابقهٔ نیکو که سعادت و توفیق طاعت باشارت بجنت و آن عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام
أُولَٰئِكَ آن گروه که سابقهٔ عنایت مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور شدگانند
صاحب بحر فرموده که سبقت عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا
نمی شنوند آواز آتش را بجهة آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین است وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ
و ایشان در آنچه آرزو برد أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ جاوید اند یعنی متنعمات خود را
دائم می یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نمیکند ایشانرا فزع اکبر یعنی فزع اول که
گویند لا یشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا دوم که گویند وامتاز الیوم ایها المجرمون ملوک تحیه
چه بجایز در اسرار است متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که صور را بصیحه
کشند اصح بر بلند برآرند و بکشند و انبیا را آنچه با اهل النار خلود و لا موت و با اهل الجنة خلود و لا موت
و در خبر آن فزع مسکت بهشتیان و فزع تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ پیش آیند فرشتگان وقت بیرون
آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این امروز است که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بوده که
بدین وعده داده شوید یعنی امت روز قیامت و کرامت شما مادان را گویند امروز روز خرام شما است
عارفانرا خطاب رسد که امروز روز شما شاخسار نیک مردانرا نعیم اند یعنی عشق بازانرا اند رفاهیت
آنها و صاحب عین بهره آنها جمال کبریا یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ بارگی روز که در پیچیم آسمانرا

كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و حفظ و جمع سخن اند یعنی همچون طی کردن
سجل مر نوشتها را و سجلات کاتب حضرت رسالت صلعم گویند ملکی است چون کرام الکاتبین
تا هما اعمال آدمی را ساتند در صحیفه كَمَا بَدَأْنَا همچنانچه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را
بی ماده و مددی نُعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریدیم اعاده مثلا ابدا باشد در ایجاد از عدم
و هر دو نزد قدرة انسانست وَعْدًا وعده دادیم با عادة وعده وَاجِبًا عَلَيْنَا بر ذات و فاکردن
بدان إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ما کنندهٔ چیم بی شبهه یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم
بی سبق صورت و پیکر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم
فِي الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریه نوشته
بودیم در زبور نیز نوشته کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث کیرند عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ بندگان ستوده من یعنی امت محمد علیه السلام و گفته اند عامهٔ مومنان إِنَّ فِي هَٰذَا
بدرستی که در زبور یا در کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آینه کفایت لِقَوْمٍ
عَابِدِينَ مر کروه پرستندگانرا مراد امت حضرت رسالتند که خبر و موعظه قرآن ایشان بسنده است
در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً نکرد بخشایش لِلْعَالَمِينَ مر عالمیانرا حضرت
رسالت صلعم رحمت مومنانرا که بدو راه یافتند اما انا رحمة مهداة و حضرت مرکا فرازانرا که سبب دعا از
عذاب استیصال امت بودند مالکان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت
وی بود که کامت را از هیچ مقام فراموش نکرد اگر در رکب بود و اگر در مدینه و اگر در مسجد یکسر بود
و اگر در حجرهٔ طاهره بجنین بر روز عرش مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی
عباد الله در در مقام محمود بساط شفاعت کسترده کوید امتی امتی عاصیان برکنه در راس
آقر زنان درت در دامان تو رانند و جان از استین تا آستین از حضرت نفرة تنوان شنید
چون تو نبی و رهبر و عالم رحمة للعالمین قُلْ بکو ای محمد صلعم مر کافرانرا إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ خبر نیست
که وحی فرستاده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ آنکه خبر نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکانه است
دیکتا فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُسْلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر

برکه دنداز توحید فَقُلْ آذَنْتُكُمْ بس بگو آگاه کردم شما عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت یعنی من و شما در علم آنچه
اعلام کردم بر یکدیگر در موضع آورده اور دکر اعلام کردم شما را آنچه بدین و بیزیکرد نه و بر شما نوشتن
نه من و مومن کافر و عالم و بیزیکر و بد شدند وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم من أَقَرِيبٌ که آیا نزدیک است أَمْ بَعِيدٌ
یا دور است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر را عاجل مسلمانان یا نه بدرستی که
خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ
و میداند آنچه پنهان شده از حشر و پیغمبر و عهد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ
شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایش باشد لَكُمْ مر شما را یعنی
بطریق مدح و تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ و خاید بر خود بود شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که
اجل شما برسد قَالَ يَا رَبِّ احْكُمْ بگوای آفریدگار من حکم کن حق قال میخواند یعنی گفت پیغمبر کرامی
بر پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ و پروردگار من بسیار رحمت است بر
آفریدگان خود الْمُسْتَعَانُ یار خواسته شده یعنی یاری خواهند از و عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه
شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود را که چه وقت چه اجابت فرود نمی آید بارة اسلام
دیدم مکه کفار خواهند شد یعنی شما سخن ناسزا میگوئید و ما را بعذاب بار میخواهیم و امید داریم
معرفت از حضرت او داریم بیت مراد خویش در گاه گاه یاد شاهی خواه که هیچ کس نظر دنیا آمید
از درگاه سورة الحج بسم الله الرحمن الرحیم
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است میگوید اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از
عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ
عَظِيمٌ چیزی بزرگ که بر حیوانات استماع بحرکت ساعت مجازیست و اینرا زلزله از علامات قیامت
باشد و قیل از طلوع شمس از مغرب و قیل بانبعاث و در زاد المسیر آورده که قیل از نفخه اولی تر زمین متزلزل شود
و ندای از آسمان برسد که یا أیها الناس اتقوا امر الله فزع عظیم و خلایق بدید آمد بیت در طبقات
زمین افکنید ؛ زلزلت الساعة شیء عظیم یَوْمَ تَرَوْنَهَا در روزیکه بینید این زلزله را تَذْهَلُ
غافل شود و فراموش کند از هیبت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزند که شیر میدهد

باد و جز مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که ضد او حامله ده یعنی بیفکند
هر زنی بار دار حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و بینی مردمان را از غایت هیبت و ترس زار
سُكَارَىٰ مستان بیخود مانند مستان وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ و نیستند ایشان زیادت شده وَلَٰكِنَّ
مستان زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد اگرچه زیاده العین مانند سکر باشد
پس ایشان مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب خدای سخت از هول آن بدهول
مدهوش نمانند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی است که جدل کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای
چون نضر بن حارث که گوید این ما الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرة حق سبحانه چون ابی بن خلف
که انکار نماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانستن و معرفت و هر امر و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی کند در مجادله
یا در عامه احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر دیو سرکش و گمراه و زائل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته
شده بر آن دیو و بر روح محفوظ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ آنکه هر کس دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ
پس آن دیو يُضِلُّهُ گمراه کرداند تابع خود را وَيَهْدِيهِ و براه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب
آتش دوزخ سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در اخفاء
فرموده که ضمیر علیه راجع بجادلست یعنی حکم کرده شیطان بر ای جدل کننده که هر که در پی او رود بدوزخ رسد
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان گوید خطاب بکفار مکران حشر میگوید إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و میگوید اعاده ممکن و معقد نیست
آنرا نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا پس بدرستی که ما خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ
از خاک و خلایق او بنید ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس آفریدیم شما را از منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقدار خون
بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ پس از قطعه گوشت که بمقدار آنکه بجاوند مُخَلَّقَةٍ تمام خلقه که در
وی هیچ نقصی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزاء در نقصان باشد مصور و غیر مصور
در وسط آورده که اندیشه در سقط است که گاهی میفتد و بعضی از مصور و گاهی تمام صورت یافته
نقص ظاهر نیست شما را سقط یا تمام لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدا از آفرینش شما
تا مستدل شوید بر اعاده و تا بدانید که هر چه قابل تغیر و تکون باشد بر یکی قبول آن متوجه

وَنُقِرُّ ونقرار میدهیم فِي الْأَرْحَامِ فاگر رحمها مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی چندین سقط شود
و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ
طِفْلًا پس بیرون برد تو را شما را در طفولیت اجهات طفلی که از غایت ضعف با هموار خود قیام نتوانند کرد
ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس ترتیب کنیم شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جهد فهم و مفرد کمیان
سی و چهل سالگی است وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ و از شما کسی باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل
از آن وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ و یعنی بود که رد شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بقوت ترین زندگانی که سن لِكَيْلَا
يَعْلَمَ تا بداند مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا چیزی را بحالت کودکی باز گردد و هر چه دانسته
باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت بدایت انسانست بالکه قدرة کامله عجز ندارد و از
اعاده جانها و ابدان نشده پس دیگر باره میزاید وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای مرد زمین را
هَامِدَةً خشک و بی برگ فَإِذَا أَنزَلْنَا پس چون ما فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ
بر آن زمین آب باران اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ و میزاید و بر دهد وَأَنبَتَتْ
و بر رویاند مِن كُلِّ زَوْجٍ هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و خرم و نیکو و بهجت افزای بیننده
که زمین مرده را بآب زنده سازد توانا است بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حرکت بدن
باز برد بیت انگلا و اندر انها ان اخت : دانه را هم شجر تواند ساخت : کرده نابوده را
بقدرة بود : چه عجب گر دید میوه در جود ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه
و نحو احوال ایشان با حوال متنوعه و احیاء زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ
او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات است وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ
زنده میگرداند مردگان را و اگر نه نطفه مرده زمین خشک شده را تازه و زنده ساختی
وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و بر آنست که او بر هر چیز قَدِيرٌ توانا است چه قدرة از صفات
ذاتیه است و نسبت او بهر مقدورات تساوی پس چون مشاهده قدرة بر احیاء یعنی از اموات
دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ و اینکه او را دانیم و الا بلا
برای آنست تا بدانند که قیامت آتِيَةٌ آمدنی است لَا رَيْبَ فِيهَا در آمدن او وَأَنَّ اللَّهَ

و بدانند که آن بر خدای يَبْعَثُ بر می انگیزد مَن فِي الْقُبُورِ آنکسانرا که در قبورها اند یعنی
دعوه خود تا ایشان حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ کسی هست که از
روی تیزی جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدا یا در قدرة او و انکار او را بر آنکه بامر او از مجادله
روی ما کفار اند چه قرآن را نیز بعین الغاظ کذشته مضر و ابی و اضراب ایشان و مقلدان که هر یکی از
ایشان بتیر طرح جدال انکیزند بِغَيْرِ عِلْمٍ بدانکه نشی که بود داده باشند وَلَا هُدًى و بی دلیل
که راه نماید مقصود وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ و بی کتابی روشن که بدان ثواب از گناه متمیز گردد یعنی
مجادله میکند بی سند ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتیکه بجهد راس خود و اینکنایه باشد از تکبر چه
متکبر دامن از هر چیز در میچد پس اینجا مقلد متجبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کرداند
مردم را از راه خدا یعنی از فرمان بر آن او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی
بقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ
آتش سوزنده و گرم ذَٰلِكَ این مضر و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که از
پیش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای
لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيدِ بر بندگان خود او را و صیغه مبالغه جهت کثرت
عبید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمدند شرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان
مرضی عارض شده و زنش پسر زاده و اسب کره خوب آورده و مواشی او نتاج نیکو داده
گفت اسلام دینست مرا از قبول او نیکو باش آمده اسلام آرمیده شد و اگر قصد بدی کلی آمد
از دین برگشته گفت اسلام بر من میمونیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان
مَن يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدا را عَلَىٰ حَرْفٍ بر اطراف و اضطراب یا بر طرف
یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود متمکن نباشد و نموده که در نعمت دنیا محنت فَإِنْ أَصَابَهُ
پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکوئی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ آرام گیرد و بدین ثابت شود بر آن
به بسبب آن خیر وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ
برگردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود یعنی از جهت که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد

وازدین اسلام دست باز دارد گفته اند مردی را ایمان آورد و نا بینا شد و بلا بهنر روی آورد حضرت
رسالت صلعم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا فایدت حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقالب
یعنی مرتد شده و اینرا به فرود آمد که از هر که دینرا بگرفت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرده در دنیا
که هزار درد رسد وَالْآخِرَةَ و زیان دارد در آخرة که عملهای او نابود شد ذَٰلِكَ زیان هر دو سرا
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیم تر نیست
بیت: نماند فی الحال دنیا و دین ٭ نه لامعه صدق انوار یقین ٭ در هر دو جهان منفعل
و خوار و حقیر ٭ البته زیانی نبود بدتر از نیز یَدْعُو امیخواند یا می پرستد مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
مَا لَا يَضُرُّهُ آن چیزی که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را
وَمَا لَا يَنفَعُهُ و سود ندهد دیرا اگر پرستش کند ذَٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ
آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو لَمَن ضَرُّهُ می پرستد آنرا که ضرر پرستیدن او
که فتن و عذاب آخرة است أَقْرَبُ نزدیک تر است مِن نَّفْعِهِ از سود او که توقع
شفاعت و توصل بحق تعالی است لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یار است وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ
و بد صاحبی و آمیزگاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد
آنرا که تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته بجای آوردند
جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها و نهرها
نزهت باغ و بوستان تا بر ان است إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند
مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که در اسر اصطفان در قبول
اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد صلعم از پیش زود دو دستی که میان ما و او هست
منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد خدای تعالی آیه فرستاد که مَن كَانَ يَظُنُّ هر که باشد
که گمان برد أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرة ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا
باعلاء کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ و در آخرة بعلو درجه و شفاعت و قرب
کرامت فَلْيَمْدُدْ فَلْيَرْبِطْ پس باید که فرو گذارد رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف خانه یعنی رسنی

بباید

بباید زد در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس بر آن رسن را بر زمین افتد یا بمیرد یا رسن در گردن
افکند و گفته اند رسنی از آسمان زمانها باید زد و دست دران زود قطع صاف کند تا بفلک
رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلعم جهد تمام نماید فَلْيَنظُرْ پس نگرد بنظر نامک یا بدو دانند که بفعلها
هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا ببرد كَيْدُهُ فعل حیله آمیز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورد است از کار پیغمبر
و مقطعه انگاه نماید منصور نشود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم کار او روشن کردانیدیم
أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم مر آنرا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتها روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا
گردد وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای يَهْدِي راه نماید بدان آیتها با بر هدایت ثابت وارد مَن
يُرِيدُ هر که را خواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود
شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره پرستان وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ
أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند بخدا صلعم إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای حکم کند
بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز بحکم محکم و قضا مبرم تا بحق از مبطل متمیز
گردد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر هر چیز شَهِيدٌ گواه است و از حال آگاه
أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمیدانی أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر او را مَن فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانهاست از ملایکه بسجده طوع و باقی بسجده تسخیر وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است
مومنان بسجود طاعت و دیگران بسجود خضوع وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه
بشروق و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان بنابع
بر روش معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ
و بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان سجده کنند او را بسجده طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان
که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم کرده شده است بر ایشان عذاب و احقاف
فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزا بشکل سجده
بر زمین نهد نزلا از حساب سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع و تذلل و نهایت تواضع و تضرع
و غایت تعظیم و تکریم است و ممدوحان عالم حضرت را بر خاضع و خاشع اند بدلالت حال که فضیلت

از دولان مقال بیت در بکر تا هیچی از عبس شهود : جمله ذرات جهانرا در سجود : انبر سجده
شنیدست از سجدات قرآن در فتوحات انبر را سجده مشاهده اعتبار گرفته در فرموده که از بهر
اشیا بخوردم با مرا تعیش نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کشیدن اوبار بیت الملک
سجده افزاید نه از کثرت ثنا که مستحق عذاب الله وَمَنْ يَهِنِ اللهُ و هر که خوار گرداند خدا بشقاوت
باعتدال یا در خوار در دوزخ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ هیچ کرامکننده و نوازنده بسعادت
یا بهدایت یا وصول بنعمت إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدا میکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از
اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب باز مره اصحاب در مقام مخاصمه آمدند گفتند پیغمبر ما مقدم
دو نبیر ما مقدم است و ما بدرستی که مسلمانیم از شما مومنان جواب دادند که ما بهمه عهود و پیغمبر شما
تصدیق میکنیم و بکتاب حفظ و کتاب شما ایمان داریم و شما با کتاب و پیغمبر ما را می شناسید
از روی حسد بدان منکر دیدید پس حق طرف با ما باشد در جانب حق سبحانه آیه فرستاد که هَذَانِ
خَصْمَانِ انبر دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدل نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین
پروردگار خود و از ابوذر غفاری منقولست که سوگند میخورم بحق آنکه انبر آیه در شان شش کس است
که در روز بدر سبقت کردند یا مبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید بهم الله علیه و از
طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رض نقل کرده که نزلت الآیة مبارزتنا الکفار یوم بدر
در روز بسط آورده که فرق خصم مذکور یعنی صاحبان و انصار و مجوس و مشرکان یک گروه
اخصم اند و مومنان علی حده گروهی خصم و انبر دو خصم پیوسته در زدات و صفات
خدا جنگ کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند و نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده اند برای
ایشان مقدار حبه ایشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش از کبر ایشان از کبر حد احاطه
جامه بر تن يُصَبُّ ریخته میشود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان الْحَمِيمُ آب گرم
که از غایت حرارت يُصْهَرُ به گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان است
از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت ظاهر و باطن
ایشان رسد وَلَهُمْ و مر ایشان یعنی تعذیب ایشانرا مَقَامِعُ گرز باشد در دست زبانیه

مِنْ حَدِيدٍ از آهن مَا أَرَادُوا هرگاه خواهند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند
از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا در یافته باشد أُعِيدُوا باز گردانیده شوند بدان
گدازها فِيهَا در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز
بر سر ایشان زنند و باز بسوی دانه بدرکات دمیکوبند وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ
عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللهَ بدرستی که خدا يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنانرا که
گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ بهشتهای
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر ساکن و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ آراسته کرده شوند
و پیرایه بندند ایشانرا فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بدستواهها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا
و بیارایند ایشانرا بمروارید وَلِبَاسُهُمْ و جامها که پوشند ایشان فِيهَا در بهشت حَرِيرٌ
ابریشم خالص است در حدیث آمده است هر که حریر بپوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت
مراد مردان است نه که لیس حریر بر ایشان حرام است وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ و راه نموده اند
مومنان بپاکیزه از قول یعنی بپاک راه نمایند ایشانرا در آخرت و آنچنان باشد که
چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا و حمد مر بهشت در آیند
بزبان رانند گویند الحمد لله الذی اذهب عن الحزن و حمد مر منزل خود قرار گیرند گویند
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ با قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و باطل نگویند و نشنوند
لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب
در دنیا که گفتن کلمه شهادت یا قرآن یا استغفار سلمه رض آورده که قول طیب ذکر الله است
یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مریدانست یا دعا مومنان یا امر معروف و نهی منکر در
تفسیر امام قشیری مذکورست که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و مقترن بود بر ضا حق
آهر در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عیب و ریا
نزدیک سهل رح فرموده که در بند کار نظر کردم که هیچ را بحق نزدیکتر از نماز ندیدم و هیچ
حجاب بهتر از دعوی نیافتم بیت ابر آیادت نیرزد نماز : ترک نازش کمر و با نیرزد نماز

وتبرک وعود وعوت بکوند راه حق از کبر و نخوت مجو وَهُدُوا راه یافته شدند از ایمان
إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه
نکر دیدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی مردم را
از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد در حدیبیه است
که پیغمبر و اصحاب از احرام خانه و مسجد باز داشته اند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجد که ساختیم او را
لِلنَّاسِ برای همه مردمان و مخصوص نیست یعنی دون یعنی سَوَاءً یکسان است الْعَاكِفُ
فِيهِ مقیم در او وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و او را بر او از مقیم
خانه ساختند یا در بلد یا در منی و ندر و دیر بدون قول مراد از مسجد نفس او باشد و این
مذهب امام شافعیست و بقول امام اعظم و امام احمد جمیع حرم مراد از مسجد بدو حرم است
و در سکنی مکه و قول در مناسک آن مسافر و مجاور یکسانست یعنی حاج و معتمر در مرسم هر دو
خواهند نزول نمایند اما مکان بیوت را اخراج و از فاروق رضی منقولست که در منی هم
منا و در نمود که در هامی سرای که در بندند تا آیندگان هر جا فرود خواهند آمد وَمَن يُرِدْ فِيهِ
و هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کند از حق یعنی هر که در حرم اراده کند کردن
از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب
دردناک الطاف و در حرم بغیر استحلال حرام او گفته اند آنچه منهی است حج و شکار دادن
خادم و در تیر کردید اختیار طعام اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب عذاب است
و هر که قصد گناهی کند و عزم اگر نصل آرد آنرا خطیه بر دو نویسند ابن مسعود رض فرموده که اگر
کسی در عدن قصد قتل کسی کند یکی یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم
خواهد چشید امام علم الهدی رحمه الله فرموده که چیزیکه محترمه مخصوص است تضاعف حسنات
چنانکه نماز در وی چند نماز در غیر او برابر است بسی هزار سال و در وی کار زشت از
سایر مواضع خیر آنکه در آن آیه گذشته محذوف است تقدیرش اگر آنکه نیک شدند
یا زیان کار گشتند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل علیه السلام

مَكَانَ الْبَيْتِ

مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بلکه بر فرستادیم تا سایه کرد بر آن بمقدار
که زمین خانه بود و یا بدی برا نگیختیم تا بدان اندازه زمین ما برف داد و خانه بنا کرد و وحی
فرستادیم بوی أَنْ لَا تُشْرِكْ آنکه شریک میاور و انباز مگیر بِي شَيْئًا بمن چیز را که من از
شریک منزه و مقدسم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاکدار خانه مرا از بتان و چیزها ناشایسته لِلطَّائِفِينَ
برای طواف کنندگان کرد اگر دوی از انا فیان وَالْقَائِمِينَ و بر ایستادگان یعنی مقیمان بلد
و گفته اند برای ایستادگان نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ در رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را
از قذارات نجاسات پاک سازند و بر طواف کنند و در و نماز گذارند بقول بسیاری اهل علم است اما
بزبان اشارت فرماید که دل خود را که دار الملک کبریاست از همه چیز پاک کن غیره را بدو راه
مده که او همانه منزل محبت ماست و وحی آمد بداود که برای من خانه پاک کن که نظر عظمت من بوی
فرود آید داود علیه السلام گفت وانی سبعک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود
از خشت و سنگ من است داود علیه السلام فرمود او را چگونه پاک کردانم گفت آتش عشق در وی
زن هر چه غیر ماست همه را بسوز و چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را
بزیارت خانه آوازه ابراهیم فرمود که آواز من بگمارست بیدک از تو ندا کردن
و از من رسانیدن پس خلایق مقام با بکوه بوقبیس برخواست و ندا کرد که ای مردمان حج
خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بندرات در
رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بیجواب لبیک اللهم
بیارت فرمود و تا بدین خلایق است که حق سبحانه سفر نماید وَأَذِّنْ و ندا در ده ای ابراهیم
فِي النَّاسِ در میان مردمان را و خوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدا در عین المعانی گفته
که امر متوجه حضرت ابراهیم است صلعم میفرماید که خبر ده مردمان را از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند
بتو رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار گشته که بجد
تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی و در یعنی تو دعوت کن
که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ تا نزدیک منفعتها که

یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی الحجه و قول فقها آنست که
گناه خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ
الْأَنْعَامِ از بهیمه زبان انعام یعنی مشترکاند و گویند مراد قربانی که بنام خدا کنند کفارات
قربانی میکردند و از گوشت قربان نمیخوردند حق سبحانه فرمود مومنان را که بنام من قربان کنید فَكُلُوا
مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن نیز امر اباحت است و در قربانی طوع وارد شده چه اگر قربانی
در کفاره یا شکر یا هجر نقصان صاحب قربانی را خوردن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ
و بخورانید از آن قربانی درمانده بحث کشیده محتاج مسکینست ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند
تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجا آرند مناسک حج را یا زایل کنند از خود دلوث را از خود تراشیدن
موی و چیدن ناخون و تنقیف اظفار و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند نذرها را خود از
نیکوئیها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ
الْعَتِيقِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اول وست مراد
خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال حاج در عبادت وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد
حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدا را که تملک حرمت اوست فَهُوَ پس آن بزرگ داشت خَيْرٌ لَهُ
بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او را جهة پاداش وَأُحِلَّتْ لَكُمُ و حلال
کرده شد مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنکه خوانده شد بر شما تحریم
آن که مردار است و گوشت خوک و غیر آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بگسلید و بدارید پلیدی
از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرک است
یا گواهی دروغ یا قول زیان بدو دهان مراد است بنود حُنَفَاءَ در حالیکه مخلص باشید
لِلَّهِ مر خدا را و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس چنانست که گویا در افتاد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس دزدی رباید او را

آن انعام

مرغان

مرغان جنبه مرده را خوار از روی زمین و اجزا و اعضا او را متفرق و متمزق میسازند
أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از زمین
از بهلاکت از نصیبات مرکب است یعنی هر که از روح ایمان بحضیض کفر افتد هوا مانند نفس او را
بر نشان و پایمال سازند یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود
حاصل کلام هلاک مشرکانست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند از اجتناب از بتان در بهمه
از روح وَمَنْ يُعَظِّمْ هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را که مناسک حج است یا
هدایا و تعظیم بآنست که فربه باشد و بعیب گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستی بزرگ
داشت آن بود مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی افعال خدا از تقوی قلوب
و تقوی دلها مرسکاری بود از موجبات غضب حضرت آلهی لَكُمْ فِيهَا مر شما را در انعام
مَنَافِعُ سود هاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن و زه و نزاد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
تا وقتی نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا دور نحر آن
إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ
و مر هر گروهی را از اهل ملل که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم
عبادتی که ذکر کنند نام خدا را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داد ایشان را مِنْ
بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمه چارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما
فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ پس خدای شما و خدای ایشان یک خداست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس در او
گردن نهید و از او بترسید آنچه سازنده وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ و بشارت ده مایل بحق
فروتنان را بزرگی آنرا یا از بشارت را مرا رحمت بی منتها و سلامی بر ما فرموده که مژده ده مشتاقان
بسعادت لقا که هیچ مژده از بشارت ترنیست بس صفت در تحقیق میگوید آنانکه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ و بترسد دلهای ایشان از هیبت
اشراق اشعه جلال سبحانی و طلوع انوار عظمه جاودانی و خواهند که خود را پروانه وار شعله
شمع جلال سوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند بیت

دیده از غیر شما شتوبر دو خته باد ۞ زآتش فوجان دل سوخته باد ۞ بدین انجام مطلوب گرده
ایشانرا وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگانرا عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه بایشان رسیده و صبر
از تکالیف محض وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بجا آورندگان نمازرا و ادا کنندگان او را در اوقات
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ایم ایشانرا يُنفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف نمایند
بمصارف پسندیده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید جَعَلْنَاهَا لَكُم
ساختیم آنها را یعنی کشتن آنها مر شمارا مِن شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای دین خدای لَكُمْ شمارا
فِيهَا خَيْرٌ در آنها نیکوئیست از منافع دنیه و دنیاویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدا را
عَلَيْهَا بر گشتن آن صَوَافَّ در حالیکه بر پاهای ایستاده باشند و شتر را ایستاده
ذبح کردن سنت است و بعضی وقف نحر گویند اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ
لَكَ فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای او جان و روح ایشان
بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشتهای ایشان و این جواز جزو زین سنت است
وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید در وقت قناعت کننده تا خواهند را وَالْمُعْتَرَّ و سوال
کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر یکست و معتر در پیش آفاتی
كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم ایشانرا با عجمه
قوت و عظم جثه لَكُمْ بر شما مسخر بودمی بدید و میکشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید که شما سپاس دارید که بر خدا آورده اند که اهل جاهلیت خرمن را بر دیوار
کعبه میمالیدند و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعده
سابقه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظم داشتند حق سبحانه آنرا منع کرد و فرمود لَن
يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا هرگز نمیرسد بخدا گوشتهای قربانی که صدقه دهید و نه خونهای ایشان
که بوقت قربان میریزند وَلَٰكِن يَنَالُهُ و لیکن میرسد بحق قبول التَّقْوَىٰ مِنكُمْ آنچه مصاحب
با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندیست و نفرت دیو زبان پسندیده كَذَٰلِكَ
همچنانچه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد انعام را بر شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گویید

نزدیک

نزدیک ذبح با نیکی یاد کنید خدا را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و گفته اند
و گفته تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات
إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدا باز دارد و غائله مشرکان و فتنه ایشانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا
از آنانکه گرویده اند یعنی مضرت دهد ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که دوست
نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت و نیز خیانت کفر نا سپاس بر
نعمت او که بعض انعام بدایشان سیه بدو بنام بتان قربان میکنند و راسباب آورده که
کفار مکه بدست در زبان در آزار مومنان میکوشیدند و هر ساعت از آنجا بر شکنند
در رسیده بحضرت نبوت آمده شکایت می نمود حضرت پیغمبر صلعم مبشر مودکه صبر کنید
کس بفریاد ایشان مامور نیستم چون بهجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول
آیتی که در آن باب نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد در کارزار کردن
لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ آنانکه خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده
شده اند و جور دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنرا که کافران با ایشان
مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا عَلَىٰ نَصْرِهِمْ
بر یاری دادن مظلومان که اصحاب مسلمانند لَقَدِيرٌ هر آئینه توانا است الَّذِينَ أُخْرِجُوا
آنانکه بیرون کرده شدند مِن دِيَارِهِم از سرا بهای خود که بکوه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ ناحق یعنی
مستوجب اخراج نبودند و جز از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بود ۞
إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدایست و یکتائی او اقرار میکردند
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدا بودی مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ
بعضی را بعضی یعنی مومنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آئینه ویران کرده شدی باستیلاء
کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صامعهای رهبان وَبِيَعٌ و کلیسیاهای ترسایان وَ
صَلَوَاتٌ و کنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا
یاد کرده میشود آن مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار بر زبان

وَكَيْفَ اتَّقِي و بر راستی که باری دید حق تعالی مَنْ يَتَّقِ کسی را که دین او را سبب میدهد اِنَّ
اللّٰهَ لَقَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است بر نصرة مومنان عَزِيزٌ غالب است بر همه چیز
و همه چیز بر کرا خواهد غلبه دهد حق تعالی در نیز آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و میدان
دنیا کرد اموال و دیار و قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت
مادوان بعقاب میفرماید اَلَّذِينَ ایشان آنانند که برحمت شامله اِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جاهدهم
ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار باشند وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپا دارند
نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و فرمایند نیکی بعضی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ
الْمُنْكَرِ و باز دارند زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ و مر خدا راست
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد بت اهل ارض
مالهای دیوخواهد و آن کشتن و حبس و جوخواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند
ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص بنوبت فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی
تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ صنادید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام مر نوح را علیه السلام وَعَادٌ
و گروه عاد هود را علیه السلام وَثَمُودُ و گروه صالح را علیه السلام وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ
و گروه ابراهیم علیه السلام مر او را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط را علیه السلام وَأَصْحٰبُ مَدْيَنَ
و اهل مدین شعیب را علیه السلام وَكُذِّبَ مُوسٰى و تکذیب کرده شد موسی علیه السلام بمن قبطیان او را
تکذیب کرده اند مقوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكٰفِرِينَ
مر کافران را و فیکان را ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب
طوفان و ریح صرصر و صیحه و شکر بعوضه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نکیر ناپسندیدن مر ایشانرا فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس چند از
دیه و شهر که أَهْلَكْنٰهَا هلاک کردیم آنرا بهلاک آن وَهِيَ و حالانکه آن دیه ظَالِمَةٌ
ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلٰى عُرُوشِهَا

بر سقفها

بر سقفهاء خود یعنی اول سقف بناء آن بیفتاده پس بدیوارها بر آن فرو آمده وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ
و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کسی نیست که بعمارت
پردازد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و چند کوشک بی کار کرده که آنرا از ساکنان خالی کرده در اکثر
تفاسیر است که این چاه در بابان کوهی بعضی بحضرموت می گفتند قرآن که در لباب آمده
که بنای قصر پس عاد ثانی بوده که او را شدید گویند و در آن آنست که چند قوم شعوبیان
شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمدند و در بعضی از منازل
آن ولایت موت بر او حاضر شده و آنرا حضرت موت نام نهادند و اصحاب او چهار پاس
بر سر او بدیار یمن بر جلاس بر خود امیر ساختند و وزارت را دو سحاریب بر سواره و آن
بر سر این چاه که بر مقطعه اشاره بدانست فرار گرفتند و قصر شید ساختند و اولاد ایشان
بعد از مدتی بسبب آغاز نهاده از دنیا برگشتند و بخواری و زاری حنظله بن صفوان
که پیغمبر بر ایشان آمده بود بدست خدای ایشانرا بهلاک کرد و چاه ایشان معطل
و کوشک ایشان خالی مانده و در تیر آورده که بهای کافر بر روز قیامت مسلمان عفت کرده
خوات که او را بکشند و زیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان در بابان کوه حضرموت
که هوا خوش داشت منزل ساختند چند چاه سیکند آب تلخ بیرون آمد یکی از عجائب الغیب
بدیشان رسید موضع چند چاه نشان کرد و چند بکندند آبی در غایت صافی و لطافت
و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت ز مرغه چشمه شیرین شاخ نبات ٭ ز خوشی
همچو آب حیات ٭ ایشان آن چاه را کشاده ساخته از بابان تا بلاد بخشهای زر و نقره
برآوردند و بر ستن بر روزگار شوکت بعد از مدتی مهار دیو شیطان بصورت مجنونه
صالحه برآمده زنان را دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحر استغاثه کنند و دیگر باره
بشکل زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان بهانه
فرمود و چند آیه از عمل زشت در میان ایشان بدید آمد حق سبحانه حنظله یا قافه بن صفوان
پیغمبر بر ایشان فرستاد و بدو نگر دید ندانست آب ایشان غایب شد و بعد از دو عده ایشان

پیغمبر عاقر موداب آمده و هم فرمان بر زنند و سخن قوم که بعد از هفت سال هفت
هفت روز و هفت ساعت بدایشان عذاب می فرستد که ایشان قصر مشید بنا کرده اند سخت
زر و نقره و دیباقوت و جواهر بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده در بارها فرو بستند
و جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشان را با کوشک بزمین فرو برد و چاه ایشان ماند
و دود و سیاه منفی از آنجا بر می آید و در آن حوالی نار هلاک شدگان بنشوند **أَوَلَمْ**
يَسِيرُوا آیا نرفتند و نمی روند قوم تو در سیر نمیکنند **فِي الْأَرْضِ** در زمین یمن و شام تا آیات عذاب
در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند **فَتَكُونَ لَهُمْ** پس باشد ایشان را **قُلُوبٌ**
يَعْقِلُونَ دلهائی که تعقل کنند **بِهَا** بآن چیز را که سبب استبصار یا مودی باعتبار باشد
أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا شهایشان را که بشنوند **بِهَا** بدان چیز ها امم ماضیه و وقایع
ایشان را **فَإِنَّهَا** پس قصه است **لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ** نابینا نمیشود دیده باحسن یعنی ارشاد
ایشان خلق بسبب عبرتی بیند **وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي** آن دلها که هست **فِي الصُّدُورِ** در سینها
یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت
نمیگیرند **بیت** چشم دل باز کن که جان بینی بی انتظار ٭ هر طرف آیات قدرت آشکار ٭ چشم سر در مغز هر چیزی رسید ٭ چشم سر جز
پوست خود چیزی ندید ٭ چشم سر در مغز هر چیزی رسید ٭ **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ** و بشتاب میخواهند
از تو کافران مکه جهت نضر بن حارث و اصحاب او یعنی تعجیل نمیکنند **بِالْعَذَابِ** بنزول عذاب
موعود **وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ** و خلاف نخواهد کرد خدای **وَعْدَهُ** وعده خود را که در انزال عذاب
ایشان فرمود **وَإِنَّ يَوْمًا** و بدرستی که روزی از روزهای شما **عِنْدَ رَبِّكَ** نزدیک پروردگار
تو **كَأَلْفِ سَنَةٍ** مانند هزار سال **مِمَّا تَعُدُّونَ** از آنچه میشمرند یعنی نزدیک خدای یک روز
و هزار سال برابرست زیرا که حکم زمان بر وجود چیزی نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت
آن نزد او یکسان باشد هرگاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری
مترتب نگردد تا نرسد وعده هر کار که هست ٭ هر چند کنی جهد بجایی نرسد ٭ **وَكَأَيِّنْ**
مِنْ قَرْيَةٍ و چندی از دیها یعنی اهالی آن که بمحض رحمت و رحمانیت **أَمْلَيْتُ لَهَا** مهلت دادم

اهالی

اهالی آنرا خبر عذاب **وَهِيَ ظَالِمَةٌ** و حال آنکه آن قریه یعنی مردمان در وی ستمکار بودند و مهلت بخشیدم
آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند **ثُمَّ أَخَذْتُهَا** پس گرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت
در دنیا **وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ** و بسوی من است بازگشت در آخرت و آنجا تیز خواهند رسید
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان **إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ** جز این نیست من مر شما را **نَذِيرٌ مُبِينٌ** بیم کننده ام
مُبِينٌ هویدا یا آشکار کننده آنچه بدان بیم میکنم **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنانکه گرویدند و
بدان واجبست **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای نیکو **لَهُمْ** مر ایشانراست **مَغْفِرَةٌ**
آمرزش گناهان گذشته **وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** و روزی نیکو در حالت یعنی رزقی با رنج و مشقت باشد
در آخرت **وَالَّذِينَ سَعَوْا** و آنانکه بشتافتند **فِي آيَاتِنَا** در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن
مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی کنند و عذاب ما از ایشان فوت شود **أُولَئِكَ** آن گروه
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ جحیم اند در یعنی نفار بر قصد القاء شیطان در امنیت پیغمبر بر وجهی
آورده اند که مر متحیل اهل تحقیق نیست و ما زاد بیان علم الهیه و تفسیر دیگر کتب معتبره
چون معتمدی المعتقد و روضة الاحباب مست آنوار جمال مولفه ال یوم الحساب آنرا اینجا
ایراد کردیم بطریق که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چند سوره و النجم نازل شد سید عالم
آنرا در مسجد خواند و صحیح فرش بخواند و در میان آنها توقف مینمود و تا مردم ملتفت نمیشوند یا
گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه افرأیتم اللات والعزی و منوة الثالثة الاخری
متوقف شد و شیطان در آن میان محاذی بافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق
العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پرواز اند
و امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که
حضرت صلعم خواند تا از استماع آن کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مومنان کردند که از این شرک
اتفاق نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و در سماع حضرت پیغمبر
از آن بسیار اندوهناک شد الله تعالی جهة تسلیه خاطر عاطر سید عالم آیه فرستاد **وَمَا أَرْسَلْنَا**
و نفرستادیم **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از فرستادن تو **مِنْ رَسُولٍ** هیچ رسول **وَلَا نَبِيٍّ** و نه نبی

فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع او در آن چند بود که شریعت ابراهیم علیه السلام
دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شعون و عیسی علیهم السلام با رسول بعثت بشریعت
صاحب نبی عامت و شامل و داد دیگر را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر است از رسول
و گفتند رسول آنست که صاحب معجزه را بآنجا که منزل باشد رود و نبی آنکه غیر رسول بود آنست که
کتابی و نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته بوی بیاید فرود آید و نبی آنکه آواز بی
شنود یا بخواب بیند و هر مرتبه بیش بیاید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم الا ذا تمنی
که چون تلاوت کرد الْقَى الشَّيْطَانُ میفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ در تلاوت او آنچه
خواست چنانچه بوقت تلاوت میخواست شیطان که او را بعضی گویند بخاطر او را تا تحریف
ایشان کلمات بر خواند و جمعی گمان برند که آن تلاوت هم نیست فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس زایل و باطل دانا
حسد ما يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده باشد شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلا لِلَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مر آنانکه در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و دست یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ
قُلُوبُهُمْ و مر آنانرا که سخت و دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافقان و مشرکان
الفاسد شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی اینرا دکر ده
وضع نظر بموضع مضمر جهت حکمت بر ایشان ظلم یعنی فرق کرده و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ
بَعِيدٍ هر آینه در خلاف دور دراز و ستیزه و عناد جای پایانه وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر آنکه
برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم یعنی اهل الدین اند الْحَقُّ
که قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو و شیطان را بحال تصرف در آن نیست
فَيُؤْمِنُوا پس ایمان آورند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ قُلُوبُهُمْ مر قرآن را دلهای ایشان
و احکام آنرا قبول کند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهَادِ البته راه نماینده است آنرا که
گرویده اند إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هر چه مومنان شک کنند حق سبحانه آنرا زایل
بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشد آنانکه نکر میشوند
فِي مِرْيَةٍ در شک از قرآن در رسول یا از اغوا شیطان چه کفار میگفتند چرا محمد صلی الله علیه و سلم را

حتی یأتیهم الساعة بغتة او یأتیهم عذاب یوم عقیم

از مسلمانان شان یا پشیمان شدند پس ایشان هموار در شک اند حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید بدیشان
قیامت یا مرگ قیامت صورت یا بیاید بایشان مراد آنست بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ
یا بیاید بدیشان عذاب عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که سنت ایشان برافتد چه روز بدر
و گفتند روز عقیم روز قیامت است که بعد از روز سخن نیست الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی
يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز مر خداوند است یعنی در منازعت ملک و سلطان را دعوی سلطنت
و ملک در آن روز نکند از میان بیچیزان بکشایند و تاج تجبر از سر خسروان بیندازند
دعوی ها منقطع و کلمها مرتفع کردد ملک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک از دفتر
عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک الیوم هم شکند مراد اظهار
عبودیت و افتقار بیچیزی و بیچارگی و چاره نباشد بیت آن سر که هیبت از عرش از صرخه بر گذشت
روزی بر آستانه او خاک ره شود و چند ملک ملک حقیقی ظاهر کردد يَحْكُمُ حکم کند میان
کسی بَيْنَهُمْ میان بندگان یا از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کارهای سوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها تازه و نعمت ابد
بی رنج و محنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را
فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده در رسوائی
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از دیار خود میرند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای
و از جهاد کفار وَمَنْ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد و با دشمنان دین يَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ مر آنانرا روزی دهد خدای آنان را رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو که نعیم بهشت نه رنجی رسد در تحصیل آن و نعلتی بود در تناول آن و زر و غذا نه انقطاع
در آن آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله ما همیشه از مرابطان و غزیان جهاد میبریم
ایشان شهید میشوند و بعطلت آنها اختصاص می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم
حال ما چه شود آیه آمد که مرد در غیب جهاد و متفق اند مر ما را رزق من خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهتر روزی دهندگان که بحساب

میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آرد ایشان را به بهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ خوشنود در آرد و در دهد ایشان را
بنی ملایکه را باستقبال ایشان فرستد و منعظم تمام به بهشت در آرد و بدید ما را عاجز رات
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای دانا است باحوال ایشان
و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت اعدا چنانکه در عتاب آورده که قومی
از مشرکان در راه و اجرا محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند اهل اسلام از قتال در ماه
حرام اجتناب نمودند و گفتند صبر کنید تا ماه محرم بگذرد و کافران راضی نشدند و مسلمان با ایشان
کارزار کرده منصور و مظفر شدند و این آیه از آن خبر میدهد ذَٰلِكَ آنست حکم الله که گفته
شد که در باب مسلمان و کافران وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ
مَا عُوقِبَ بمانند آنکه با او عقوبت یعنی قتال کرده اند جز آنچه از ذوالحاج عقوبت میکنید
ثُمَّ بُغِيَ پس بر او ستم کرده شود عَلَيْهِ بر او یعنی معاودت کند یا عقوبت معاقب ثانی که مجازی
و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ
عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده است مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است
و لمن صبر و غفر إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ صاحب موضع میفرماید که حکم آیه در بیان جراحات است
یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح کرد اند و یکباره باز او را بدین جرح
بر مجروح اول اعاده جرح کردند می سبحی آورد باز میکند ذَٰلِكَ این نصرت مظلوم را
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنکه خدا قادر است بر آنکه چیزی را بچیزی غالب گرداند و از جمله آنکه يُولِجُ
اللَّيْلَ در در آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز و ساعات او را میفزاید یا طلب شب را بجای روز
روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آورد روز را فِي اللَّيْلِ در شب و ساعات او را زیاده
میسازد یا طول نهار بحال ظلمت لیل میآرد وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنکه خدای سَمِيعٌ شنوا است
قول کفار را بَصِيرٌ بینا است باحوال منتقم ذَٰلِكَ آن وصف که حق تعالی بکرم فرموده شد
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود
وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بجهت آنکه آنچه شما میپرستید و حقیقی یا میخوانید بجای آنچه میخوانند و میپرستند

کافران

کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل و معدوم در حد ذات خود در اتصاف
که اوست موجود بذات خود و دیگران اگر چه موجود ند وجود ایشان بدوست پس منفی و باطل
باشند چه باطل آنست که موجود و موجود جز او عادی باطله و بدین سبب سید عالم فرمود که اصدق
بیت قاله العرب قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی آورده بیت این دو بیت
ادعا بیده احوال ما : ورنه اول آخر آخر اولست : کل شیء ما خلا الله باطلا : ان فضل الله
علینا باطلا : ملک ملک اوست او خود مالک است : غیر ذاتش کل شیء هالک است وَأَنَّ اللَّهَ
و بدانکه خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا بزرگتر از نسبت شریک و همتا
الْكَبِيرُ آیا ندیدی و ندانستی یعنی و النسبة الله آنرا که خدای أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ فرو فرستاد
از ابر باز جانب آسمان مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ آبی پس گشت زمین ابر داعی بلفظ مضارع
آورده بخاطر مطر بکند مدت متمادی یعنی پیوسته است زمین پس آن آب مُخْضَرَّةً
سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است
بر بندگان بر دیانیدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد خَبِيرٌ دانا است بحال زمین
مرزوق لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر اوراست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
خالق و مالک او است وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز
در ذات خود از همه اشیا الْحَمِيدُ ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات
و افعال خود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام کرد برای شما مَا فِي السَّمَاءِ
آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شوید بآن انعام وَالْفُلْكَ و مسخر
کرد کشتی را مر نهار کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بآب میگردد در دریا بامر و فرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ
و نگاهدارد خدای آسمان را أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بحکم
او یعنی هر گاه او سبحانه اذن او خواهد بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بدرستی که خدای
بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشود و انواع
مضار از ایشان دفع فرمود هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست آنکه کسی زنده کرد شما را بعد از آنکه

نطفه بوده پرورده ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند
شما را در قیامت إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَكَفُورٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود
چندین منعم پرستش منعم فرو میگذارد ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ هر کردمی را از ایاب ملک جَاءَتْهُمْ
معین ساختیم دینی و شریعتی که با مر هایم نَاسِكُوهُ ایشان پذیرنده آن دین اند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ
پس باید که تابع نکند سایر ارباب ادیان فِي الْأَمْرِ در کار دین چه امر دین خواز آن ظاهر شد
که نصور نزاع در دو قوان کرد در نزاع آفرا چه جای تمامست وَادْعُ و بخوان مردمان را إِلَىٰ
رَبِّكَ بخود بپرور دگار خود إِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ هر آینه بر سیرتی
بر راه راستی وَإِنْ جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حالا که حق ظاهر شد و
حجت لازم گشته فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ پس بگو خدای آعلم تر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید
از عناد و جدال بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه آیه سیف منسوخ است
اللَّهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ میان مومنان از شاهد کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در آنچه هستید شما که در دین تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید از دین و حکم
جهان باشد که مومن با بدرجات ثواب برآرد و منکر را در درکات عقاب افکند
أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانی یعنی دانسته إِنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ میداند آنچه
در آسمانها از عجایب علویات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز
بر او پوشیده نیست إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه در آسمان و زمین است با نوشته شده
فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ و آن نزدیک او است إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که علم همه اشیا
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست چه تعلق علم او بمعلومات یکسان وَيَعْبُدُونَ
و می پرستند کفار مکه مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیز را که نفرستاده خدای
بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُمْ و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر
ایشان را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بر پرستش ایشان ملکوا از محض
جهل و تقلید می پرستند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که دفع عذاب کند

از ایشان

از ایشان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن
بَيِّنَاتٍ در حالتیکه آن بشهادت رسانند و موید باشد بسبب تناقض اختلاف و اختلال تَعْرِفُ
فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا می شناسی در روهای آنانکه نگرویدند الْمُنْكَرَ انکار و ناشناختن
یعنی چون قرآن بر کافران خوانده اثر کراهت و نفرت در روهای ایشان هنی از فرط عناد و لجاج
که باحق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک باشد که بگزند یا از غایت خشم بالکنند و تنها
بِالَّذِينَ بزدن آنکه يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ میخواندند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ
بگو آیا شما را خبر کنم بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ بدتر از آنکه میخواهید النَّارُ آن آتش دوزخست که سخت تر
و مکروه تر است از خشم و سطوت شما وَعَدَهَا اللَّهُ وعده داده است خدای آن آتش را الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه نگرویدند و وعده بران وجه که ایشان را در رسانید وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد مرجع
بازگشت است آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است
برای عبادة کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت بر بیرون وجه
مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بیتا فَاسْتَمِعُوا لَهُ
پس بشنوید امثال را که بگوش هوش و در آن تامل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانرا
میخوانید از بتان وَلَنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شیئا و هرگز نرباید از ایشان چیزی را از طیب و مسک و بیان
آلوده اند إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا اگر بربایند مگس از ایشان چیزی را از طیب و مسک و بیان
لَا يَسْتَنْقِذُوهُ نمیتوانند رهانید یعنی باز نمیتوانند ستد آن چیزی را
مِنْهُ از مگس رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل و غلوف می اندودند و در بتخانه بر ایشان
می ستدند مگس از روزن در آمده آنها را میخوردند بعد از چند روز که از طیب و عسل
بر آن بتان نبود شاعری میسرود که آلهه ما آنرا خوردند و بتان آنچه و ضعف بتان خبر داد که بر
آن دین مگس قادر نه و بر دفع ایشان ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ سست شد جوینده یعنی بت

که نتواند ستد آنچه ملکش او را بوده دست نشر مطلوب یعنی ملکی که خواهند از او امر و اداکند
یا عاجز در ستده و پرستنده یعنی شرک و صنم بیت عاجز آنکه عاجز او را نهاده اند چون فند
کاری نهم شرمنده اند ؛ عجز و امکان از هم یکدیگر نده ؛ بسی خلقان نهم عاجز زند ؛ قوت از
حق است و قوت حق دان ؛ آن او مغفرت و آن خلق پوت ؛ آورده اند که مالک بن صنیف
و کعب اشرف با جمعی دیگر از یهود گفت خدای عالم را شش روز آفریده مانده شدیس روز شنبه
برای استراحت برنشست نیکو کرده او سبحانه آیه فرستاد که ما قَدَرُوا اللهَ نشناختند یهود خدا را
حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم که دیگر و تعریف او نیست
دادند و قولی آنست که از سر درشتان شرکات میفرماید که ایشان خدا را چنانچه باید نشناختند
که بدو شرک آوردند و جماد را آلهه نام نهادند یا سیر بر آمدند که چنانچه باید شناختند حق العرفان
او را نشناختند یا علم نیز حقیقة بمعرفت او راه نبردند زیرا که دور باشد لا یحیطون علما
کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بنیب هویت خود هیچ رهبر و رهنما راه نمیدهد
شیخ ابوبکر واسطی قدس سره گفته که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند
و بر معرفت او جز او دلیل نبرد میان او و ماسوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق
معرفتش شروع نمایند که و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است بالطین اللطیف
در رب العالمین مصرع چه نسبت خاک را با عز پاک اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَقَوِیٌّ
هر آینه توانا است بر خلق اشیا عَزِیزٌ فرستاده کامل غالب است بر هر چیز یا که واسطه باشند
میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی اللهُ یَصْطَفِی خدای برگزیند مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا
از فرستادگان آنچه در میان آدمیان است یعنی علیها که کرده اند وَمِنَ النَّاسِ و میگزیند از
از آدمیان پیغمبران یا خلق را دعوت کنند بوی اِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای
شنوا است مقالهٔ پیغمبر را در وقت تبلیغ بَصِیرٌ بینا بحال است او در رزیدن قبول دعوة
یَعْلَمُ میداند مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ غالب است بر همه چیزها وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشان است
یعنی کارها که خواهند کرد وَاِلَی اللهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیده میشود کارها

یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید ارْکَعُوْا وَاسْجُدُوْا رکوع و سجود کنید در نماز
در اول اسلام در نماز همین قعود بوده بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیه
آنست که نماز گزارید تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که رکن اعظم است از آن لهذا امام اعظم
مالک در تفسیر آیه سجده نمیکند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایمای میکند با آنکه مراد نماز است
و امام شافعی و احمد سجده میکنند و میگویند ظاهر امر سجود است و در حدیثی تبرآمده
فضیلت سوره الحج سجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما و حضرت شیخ انیر را سجده القلاع
گفته و قول خیر را که بعد از نیز مذکور میگردد و حمل میکند بر مبادرة بسجده بسجود
وَاعْبُدُوْا و پرستید رَبَّکُمْ آفریدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَیْرَ و بکنید نیکوئی یعنی مسلمان
باشید در شرع لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب برسید
وَجَاهِدُوْا و جهاد کنید فِی اللهِ در راه خدای و در راه خدا حَقَّ جِهَادِهٖ چنانچه سزاوار
جهاد او باشد بدل اخلاص نیت خالص جهاد در ذات یکی با دشمن ظاهر چه جهاد اهل کفر و بکر
با اعدای باطن چه نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت صلعم بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود
رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر بیت ای شهان کشتیم ما خصم بردن ؛ ماند
از و خصم تر تر بزرگ بردن ؛ کشتن این کار عقل و هوش نیست ؛ شیر باطن حمزه شو کو شیر نیست
هُوَ اجْتَبٰکُمْ او خداوند است برگزیده شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ و نساخت
و مقرر نکرد عَلَیْکُمْ بر شما فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی تنگ نا گرفت در احکام
دین و تکلیف الا بطاقت نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داده چه قصر و تیمم و افطار در
مرض و سفر پس بر وی کنید مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰهِیْمَ کیش پدر خود را ابراهیم چه اکثر عرب
از ذریه ابراهیم علیه السلام بودند تعلق بایشان را بر عمامت یا آنکه او پدر پیغمبر ما صلعم
و آنحضرت در امت او پدر بر حکم پدر دارد و در قرآن تبرا ابراهیم تسمه کرد شما را
هُوَ سَمّٰکُمُ الْمُسْلِمِیْنَ نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن و در کتب متقدم
وَفِیْ هٰذَا و در قرآن تبرا ابراهیم تسمه کرد شما را مسلمانان خواند در زمان حضرت و در تفسیر

خدا را بسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است وسن فی نفسا امت مسالمه لکم الیس علامه و
او باشید لِیَکُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلعم روز قیامت شَهِیدًا عَلَیْکُمْ گواه باشد بر شما
بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل وَتَکُونُوا شُهَدَاءَ و باشید شما گواه عَلَی النَّاسِ بر مردمان
برسانید ایشان را بدعوت حق بدیشان فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر حق
وَآتُوا الزَّکَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ زنید بفضل خدا
یعنی در مجامع امور خود اعتماد بر وی کنید و بایدی از و طلبید پس فرموده که اعتصام بحبل الله اعم است
و بالله کار خود را اما اعتصام بحبل الله وقوف بر سر خدا و امر و نواهی و اعتصام بالله خلوص
دل است از ماسوی حضرت الله هُوَ مَوْلَاکُمْ اوست یار بندگان و متولی کار در ماندگان فَنِعْمَ
الْمَوْلَی پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ النَّصِیرُ و نیکو مددگاریست یار بیچارگان بود و کار
کناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری در ماند مددگار از و طلب که از مدد کار عاجز شود
بیت از یار خلق بگذر ای مرد خدا یار طلب آنجا که از وی وفا کاری تو تواند که بیاری دهد
وقت ضرورت تو تواند که بگیرد بهر جا سورة المؤمنون
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود
رسیدند مومنان الَّذِینَ هُمْ آنانکه ایشان فِی صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُونَ
ترسکار اند چشم بر سجدگاه نهاده و دل بر درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت
بوقت ادای نماز بجانب آسمان نظر فرمود چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجده گماشت در آن
وقت قیام دیده بر سجدگاه باید نهاد مگر که مقلد که در خانه مکرم باید نگریست و گفته اند که
خشوع آنست که مصلی بداند که بر چه در راست او کیست و اسفل فرموده که ادای نماز بست لله
نه الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند
و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر مشهور مستغرق
گشته از شعاع آثار ظهور و انوار جمال یکی از محققین فرموده که در نماز اول از خود بیزار باید شد
پس طالب وصول بقرب باید گشت بیت یا بیزار از تو تا تو ای اول از خود خویش را بیزار کن

کز زو

کز زو تو یک ذره باقی نماند ای حرقه و تسبیح ارزان مکن خوش بر آید دو عالم کبر و ذره
مند فیض حق بر عطا کن وَالَّذِینَ هُمْ و آنکسان که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار باطل
مُعْرِضُونَ اعراض کنند کانا امام تیشر فرموده که هر چه جز احدانیت خشوع است آنچه
از خدا باز دارد سهوست و آنچه بنده را در ان خطر باشد لهوست و آنچه از خدا بنود لغوست و
حقیقت آنست که لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید وَالَّذِینَ هُمْ و آنانکه ایشان
لِلزَّکَاةِ مرزکوة واجب از مال خود فَاعِلُونَ ادا کنندگانند و گفته اند زکوة فطر را یا
صدقات تطوع را وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فروجها خود را از حرام حَافِظُونَ
نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَی أَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود أَوْ مَا مَلَکَتْ یا از آنکه مالک شده ایشان را
أَیْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که نگهدارندگان
فروج غَیْرُ مَلُومِینَ ملامت کرده شده نیستند بر ایشان بشرط آنکه در حیض و
نفاس و روزه و احرام نباشند و در غیر مای هیچ روی نباید فَمَنِ ابْتَغَی پس هر که جوید
برای مباشرت وَرَاءَ ذَلِکَ غیر زنان و کنیزان خود فَأُولَئِکَ پس آنگروه جویندگان
هُمُ الْعَادُونَ ایشانند که در گذرندگانند از حلال بحرام یا گاهند در سنجیدگی وَالَّذِینَ هُمْ
و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بر آن امین ساخته باشند
از امانات و ودایع یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابه وَعَهْدِهِمْ
و مر عهدها را که با حق خلق نهند رَاعُونَ رعایت کنندگانند یعنی نگاه دارندگانند آن قیام
نمایند وَالَّذِینَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَی صَلَوَاتِهِمْ در نمازهای خویش یُحَافِظُونَ محافظت
میکنند یعنی بر آن مداومت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات استیفا میسازند
ذکر صلوة در مبدا و منتها را نیز از صفاتی که موجب فلاح مومنان است تعظیم شان
نماز أُولَئِکَ آن گروه مومنان که جامع این شش صفتند هُمُ الْوَارِثُونَ ایشانند وارثان
یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِینَ آنانکه از روی استحقاق
یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند

منازل کفار را ببهشت مبرات گیرند و هر یک از مومنان کافر را در بهشت و دوزخ طرفی
منازل مومنان را در دوزخ اضافت منزلی کفار کنند و منزلها ایشان را بهشت بر منزلها مومنان
افزایند و زیاد المزید آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامها ایشان را اگر ایمان آوردی
بدان دادی بنمایند تا حسرت ایشان زیاده گردد و مسخر ایشان که وارثان فردوس اند
رفعنا در بهشت خالدون جاوید ماندگانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که
ما آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از گل
ما آفریدیم آدم را از زمینی که بیرون آمد از گل که آدم است علیه السلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً
پس گردانیدیم انسان را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تغیر نیاز ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه
جای گرفته فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرار گاهی استوار شده یعنی رحم و جهل روز او را سپید نگاه
داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس گردانیدیم از نطفه سپید را عَلَقَةً پاره خون بسته
جهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس ساختیم آن خون بسته را مُضْغَةً آن مقدار گوشت که
بجلک بخایند گوشتی بود سخوان جهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را
عِظَامًا استخوان تا نگه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس بپوشانیدیم
استخوانها را لَحْمًا گوشتی یعنی پرورانیدیم گوشت بعد از ساختن عروق اعصاب و اوتار
عضلات بر وی ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا آخَرَ آفریدیم دیگر در بطن ام یعنی
روح در او دمیدیم تمام زنده شد یعنی بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی
دادیم و راه پستان بر وی بگشادیم و از مقام رضاع بطعام رسانیده بعد از آنکه گوناگون تربیت
فرمودیم چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری گردیم و بر اثر شبانی بعبادت و
شبوخت بگذرانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ است خدای أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکو نگارنده
نگارندگانست ای عزیز او سبحانه و تعالی کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین
بیافریده و ذات مقدس ابدیت و عزت بنا کرد بعد از آفرینش انسان فرموده و انبیا بر ملایکه تفضیل و
تکریم ایشان است شعر بر ورق روی قول لطف خدا آیه حسن است که تحریر کرده : وفی الشیء

العقوبة

العقوبة بهت ای رخ چون زهره تا شمس الضحی : ای تو ای رنگت تو چون گلگونها تاج
کرتها بر فرق سرت : طوق مقنعات آویزه برت : هیچ کرتها شنیدی این سمان : که شنید
آن آدمی پرغمان : نراحس التقویم در زمین بجوان : که کدامین کو بهرت ارجوان : کیکو
قیمت آن متمنع : من سوزم تم بسوز و متمتع : یعنی از ابلهت جدان گوینده که چون در سیر آیت
حوالی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود و دلالت او را زمانی که با آدم مراسم
حدوث نمای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود و در ستایش ذات مقدس از حالت
تبارک و تعالی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود و در ستایش ذات مقدس از حالت
تبارک و تعالی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود و در ستایش ذات مقدس از حالت
فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ پس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنچه
ذکر کردیم از آفرینش شما لَمَيِّتُونَ هر آینه مردگانید یعنی ملک اجل شما را بگرفتند و بعد از آن
فنا از دست ساختند و بعد از آنکه بعد چشیدید ثُمَّ إِنَّكُمْ بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی که آفریدیم
زبر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از آن راهی اند راههای
فرشتگان وَمَا كُنَّا و نیستیم عَنِ الْخَلْقِ از زیر مخلوق که آسمان غَافِلِينَ بیخبر که
امر او را بهمه کاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلاق نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان
غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شکر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً بِقَدَرٍ از آسمان آبی بقدر باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ
پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین در تنها از این عاس نقل میکند که او سحابی بیخ جوی آب
از یک شعبه از شعبها بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سبحان
که نهر بهشت و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهر بین عراقند و نیل که نهر مصر است
و انهار او و دیعت بحال داده بقدر مصلحت جهت منافع خلق باشد مبکر داند و اینست که فرمود
که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب
و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانا هستیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و لفظه اندک بعد از
خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام بر زمین آید قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم

ومقام ابراهیم وتابوت سکینه وانهار جنه را تا آسمان برد وبعد از آن بر روی زمین خبر ورکتی نماند
فَاَنْشَأْنَا پس پدید آوردیم لَكُمْ برای شما بِهٖ بسبب آب جَنّٰتٍ بوستانها مِّنْ نَّخِيْلٍ
از خرمابنان وَّاَعْنَابٍ واز انگ بنان تخصیل در ذکر جهت اختصاص اهل مدینه بخرما وطایف
بانگوت ونخلات در زمین حجاز از سر دیار عرب بشمرد اند لَكُمْ فِيْهَا شما را در بوستانها
فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ میوها بسیار غیر نمر وعنب وَّمِنْهَا واز آن بوستانها یعنی از ثمار ورزق آن
تَاْكُلُوْنَ میخورید یا بالا بعیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ ودیگر پیدا آید درختی
که بیرون می آید مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ از کوه زیبا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر وایله وکوه
اول درختی که بعد از طوفان برست انیز درخت بود یعنی زیتون تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ مرویدیا روغن
وَصِبْغٍ وزان خورش لِّلْاٰكِلِيْنَ مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که حاجت
دینه صبغیه رام بدان روغن چراغ توان افروخت وهم از آن زیتون خورش توان ساخت وَاِنَّ لَكُمْ
ودر درستی که مر شما راست فِي الْاَنْعَامِ در چارپایان یعنی ابل وبقر وغنم لَعِبْرَةً عبرتی که بدان
اعتبار کنید وقدرت آلهی را بدان نمایید نُسْقِيْكُمْ می شانیم شما را مِّمَّا فِيْ بُطُوْنِهَا از آنچه
در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيْهَا ومر شما راست در ایشان مَنَافِعُ فوایدی خود بسیار
که بعضی را سوار میشوید وبعضی را بار میکنید وبعضی را میشنقاه واز پشم وموی ایشان پوشیده میکنید
وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ واز ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول نمایید یا از زنان یا از پشت ایشان
وروزی میخورید یعنی از لوث ایشان تناول نمایید یا از ایشان وَعَلَيْهَا وبر آنها یعنی بر شتران
از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ ودر کشتیها در دریا تُحْمَلُوْنَ بر داشته میشوید یعنی شتر
کشتی شما را بر میدارند وبر جای بجای میبرند وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وهر آینه مر فرستادیم پیش از تو
نوح علیه السلام نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ نوح را علیه السلام بسوی قوم وی فَقَالَ پس گفت ایشان را در دعوة يٰقَوْمِ
اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من خدای را پرستش کنید یا قوم مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ نیست شما را خدای که مستحق عبادت باشد
غَيْرُهٗ بجز وی اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمیترسید از عذاب وی یعنی بترسید وعبادت او
میکنید فَقَالَ الْمَلَؤُا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس گفتند گردن بزرگان آنانکه کفر ورزیدند مِنْ قَوْمِهٖ از قوم او که وی

مر در وایشان وعوام خلق را یعنی چون اکابر خود را صاغر را بدین دعوت نوح علیه السلام مایل دید
ایشان را تنفیر نموده گفتند مَا هٰذَآ نیست این مرد که میخواند بتوحید اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُكُمْ مانند شما
در خوردن وآشامیدن وبعد از آن يُرِيْدُ اَنْ يَّتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما وبرتر شود
وشما را محکوم وتسخیر خود سازد وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خواستی رسول بر بنی آدم فرستد
لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان را نه مرسلان رسالت متمیز بودی مَّا سَمِعْنَا بِهٰذَا
ما نشنودیم که اینرا در آبای رسول خدا بوده اند بودند فِيْٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِيْنَ در پدران پدران ما که گذشته
بوده اند واین سخن از آنحضرت ساختگی میگفت با یمان او در سیر علیه السلام وسیمان ایشان مدتی مدید گذشته
بود ونشنوده بودند که از اولاد آدم علی نبینا وعلیه السلام پیغمبری بوده اِنْ هُوَ نیست نوح علیه السلام
اِلَّا رَجُلٌۢ بِهٖ جِنَّةٌ مگر مردی که دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی نداشت که بدعوت رسالت
تدارد فَتَرَبَّصُوْا بِهٖ پس انتظار برید در او چشم دارید حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگامی از زمان یعنی
صبر کنید وفترت را بسر دراز باز رهید یا از جنون یا بموت آید وترک گفتن زیر استهزا نموده
بی کار خود کرد قَالَ گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان طریق مناجات
فرمود رَبِّ انْصُرْنِيْ ای پروردگار من یاری ده مرا وانتقام من کش از ایشان بِمَا كَذَّبُوْنِ بسبب آنچه مرا
تکذیب کردند فَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی را بِاَعْيُنِنَا
بنگهداشت ما یعنی ترا محافظت مینمائیم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا وبامر ما وتعلیم ما یعنی بگو که چگونه سازد فَاِذَا
جَآءَ اَمْرُنَا چون بیاید فرمان ما بآمدن بر کشتی یا بازگشت وعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ وجوشید تنور
یعنی بوقتیکه زن فوران می بزد از میان آتش آب بر آید فَاسْلُكْ فِيْهَا پس در آر در کشتی تو مِنْ
كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت بگیرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی دو ماده ودو نر بگیرید
بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزاید یا بیضه نهند وَاَهْلَكَ ودیگر در آر در کشتی کسان خود را
از اهل بیت وموسیان اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیش گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول از پیش یعنی
هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو مراد یک پسر ویک زن او بود وَلَا تُخَاطِبْنِيْ
وخطاب مکن با من یعنی دعا مکن فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا در باب آنها که ستم کردند بر خود بشرک

لهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند بجنگ فاذا استویت پس چون بوف خلیده
عذاب آیند و من معک و هر کس با تست علی الفلک بر کشتی در آن کشتی فقل الحمد لله بگو
پس بگوی مر ستایش مر خدای را الذی نجانا آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفای
ستمکاران یعنی مشرکان و قل و بگو بوف نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من
فرود آر مرا منزلا مبارکا جای بابرکت که سبب سلامت و نجات من باشد و خیر منزلا
بخواند یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی و انت خیر المنزلین و بهتر فرود آرندگانی
در منازل مبارک فرود آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اثر آن که
بوف و خلق خروج از بنی دعا فرموده سلمی رحمه الله از ابن عطا قدس سره نقل میکند که هر که آن
آن منزلت که در دوازده احسن نقشانی دو ساوس شیطانی ایمن باشند و آثار فرزانگان قدس
بدان نازل شوند کجا بود تواند جای بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر در سنت آمده که روزی
بار سیده باشد یا دزد ناخاکش تا یابم خاکش تا یابم مرجا ان فی ذلک بدرستی در قصه نوح علیه السلام
و آنچه با قوم او کرده شد لآیات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را و ان کنا و بدرستی که بودیم
لمبتلین آزماینده مر آن قوم را و اختبار کننده بلاهای بزرگ با امتحان کننده همه بندگان را
بدین آیات یا مخاطب صعید فی و بگو زبان ظاهر گردد ثم انشانا پس بیافریدیم من بعدهم از پس
قوم نوح قرنا آخرین گروه دیگر یعنی قوم عاد و ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم
در میان ایشان رسولا منهم پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتند مر آن قوم را
بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای را ما لکم نیست شما را من الٰه غیره
هیچ خدای استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب
یعنی پرهیز نمیدارید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال میکنید و قال الملأ و گفت گروهی بزرگان
من قومه از قوم آن رسول الذین کفروا آنانکه کفر دیدند و کذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند
دیدن روز قیامت را یعنی بعث و حشر را ایمان نیاوردند و اترفناهم و نعمت داده بودیم
ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد و یعنی گفتند کافران از بزرگان

که در زمان

که در زمان عیش تنعم کننده زنده بود بعد یعنی را که ما هذا نیست این پیغمبر رسول که بجز دعوت میکند
الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یاکل میخورد مما تاکلون
از آنچه شما میخورید و یشرب و می آشامد مما تشربون یعنی بنده محتاج است مانند شما
اگر نه بودی بآنچه که متصف بصفات بشریت بلکه بودی مخورد می دنیا را مانند و لئن اطعتم
و اگر فرمان برید شما در امر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شما است انکم اذا
بدرستی که شما آنگاه لخاسرون زیان زدگانند که خود را با مور و متبوع مثل خود میسازند اایعدکم
آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر انکم اذا متم آنکه بدرستی که شما هر وقت بمیرید و کنتم ترابا
و باشید خاک و عظاما استخوان چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که
شما لمخرجون بیرون آورده شدگانید از گور ها زندگان هیهات هیهات چه دور است و
دور است لما توعدون آنچه وعده داده میشوید از بعث و جز این چه هرگز نباشد ان هی
نیست زندگی ان الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا نموت می میریم و نحیا و زنده میشویم
یعنی یکی زمانی هر دو یکی میزاید و ما نحن و نیستیم ما بمبعوثین از برانگیختگان و زنده کنندگان
بعد از مرگ ان هو نیست هود و صالح علیهما السلام الا رجل الا مردی افترٰی
علی الله الکذب بر خدا دروغی و میگوید مر او را ستاده اند شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد
و ما نحن له و نیستیم ما این مرد را بمؤمنین گرویدگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر
بعد از سماع این قول و باس دادن ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری ده بمقابله و انتقام از
مغلوب کردن بعذاب بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب میکنند قال گفت خدای عما قلیل
از زمانی قلیل یعنی اندک وقتی لیصبحن گرد کنند کافران و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب
فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان
بشکافت و بمردند بحق انبیا قوم شود را گفته اند و دلیل ایشان این است که خدای تعالی میفرماید بوده و آنانکه
گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و مودود شعرا بعد از قصه نوح قصه عاد آورده اینجا
بهمان قریه مراد عادات فجعلناهم پس کردانیدیم ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورده یعنی

هلاک کردیم ایشانرا بود باهم چون فسق و خلاف کرد بیاطراف افتادند و سیاه کهنه کردند فَبُعْدًا
لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس دور باد از رحمت خدا آنکه کرده ستمکاران را ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انگیختیم مِن
بَعْدِهِم پس از ایشان مُّوسَىٰ وَهَارُونَ فرستادیم بیکدیگر یعنی بیاوردیم اهل زمانرا چنین قوم لوط و
شعیب علیهم السلام بِآيَاتِنَا بمعجزات کرفت مِنْ آيَةٍ از هیچ که کردی أَكْبَرُ بزرگتر بود
عذاب ایشان مقرر بود بِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ و بعذاب بازپس ماندند از آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
رُجُوعًا بخبر آن کرده خود را از کفر بسوی یا در دریا یعنی یکی در عقب دیگری كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً هرگاه
آمد بگروهی رَسُولُهَا پیغمبر ایشان کرده كَذَّبُوهُ تکذیب کنندگان او را و انچه آنکفت توحید و نبوت
و حشر و روح پند نشنیدند فَأَتْبَعْنَا پس آوردیم بَعْضَهُم بَعْضًا بعضی بعضی را و ملک
کردیم بعضی هم کدام را هلاک نداریم و آخر زیر راه جهنم و لین معاقب کردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ
و ستم ایشانرا أَحَادِيثَ سخنان یعنی عبرت خلق کردانیدیم و ایم عذاب ایشانرا یا ملک و دیدان مثال شدند
فَبُعْدًا پس دور باد از رحمت حق لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ هر گروهی که منکر و نصدیق نکنند
عَلَيْكَ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ پس فرستادیم موسی علیه السلام وَأَخَاهُ هَارُونَ و برادر او هارون
بِآيَاتِنَا بمعجزها و عصا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرده او را بجهة
آنکه اقل معجزات حضرت موسی علیه السلام آن بوده و چند معجز دیگر چنین از بردن بادیه و هاو شکافتن
دریا و روان شدن آب بی سنگ تعلق بوده است پس با موسی و برادر او معجزات سبع فرستادیم
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام با بر رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشیدند
قوم نظر از ایمان و متابعت پیغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند کروه و هر کروه کس زبر
مردمان قهر و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ پس کفتند آیا ایمان آریم یعنی نیاریم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا مردو
آدمی را که مانند ما اند در صفتها بشریت وَقَوْمُهُمَا و حالانکه کروه بنی اسرائیل لَنَا عَابِدُونَ
ما را پرستندکانند یعنی در فرمان ما جویندکان هر خواجکان او در بعضی از تفاسیر آورده که
بنی اسرائیل فرعون را پرستیدند و او بت الهی پرستیدند یا کو ساپ فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند
فرعون و قوم او موسی را و هارون علیهما السلام فَكَانُوا پس کشتند بسبب آن تکذیب

مِنَ الْمُهْلَكِينَ

مِنَ الْمُغْرَقِينَ هلاک کان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم وَلَعَلَّهُمْ و شاید که بنی اسرائیل
ببرکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختیم قصه پسر مریم یعنی
عیسی علیه السلام وَأُمَّهُ و مادر او را آيَةً حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را
بانکه در مهد سخن کفت و مادر را بانکه بی مساس شوهر بزاد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم
مادر و پسر را و فیکا از نزد و فرار کردند إِلَىٰ رَبْوَةٍ از زمین بیت المقدس یا دمشق یا مدیا
فلسطین بر مرتفع و پرده موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقر که سر و آرام توان
کرفت وَمَعِينٍ و خداوند آبی جاری در کشاف از ابو هریره رض نقل میکند که لازم کیرید
طوبی را که ربوه است که خدا قرار آن یاد کرده کویند مریم با پسر و پسرم خود یوسف آن
نانان دوازده ساله در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی از بهار ریسمانی بوده که مادرش
میرشت و میفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی و پرسش تعظیم میفرماید كُلُوا
مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعام پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارها ستوده
در فرقه العقول آورده که اکل طیب رجاء پاک مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام
فرموده که لقمه تخم و علامت چند تخم باکره فرش هنر در مناهیج آورده اند که نظر بملک شرع آنرا اصل
داشته است حکم عدالت و استقامت شرع با آن غذا که میزان و صداقت در و سرایت کرده
بسی که آنرا تناول نماید از عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است ثم تلین بلوم و قلوبهم
الی ذکر الله اشارة بدیت و هر چه شرع آنرا حرام کرده باوجه علیه آن مشتبه و دیوشده است
حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اکر همراه لقمه باشد همراه نبوده و چند حکیم انحراف آن
غذا بغی و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه
بظهور رسد صاحب رحمة الانوار فرموده بیت درست دادا زمزم و کوثر بشوی ٭ و آب از
سر چشمه تقوی بجوی ٭ لقمه در اصل نباشد حلال ٭ زود فتد بکر مرد در منال ٭ قطره باران ز تو
چون صاف نیست ٭ کوهر دریا بتو چون شفاف نیست ٭ و کفته اند یا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با جمیع انبیا

نه در یک فعل مختلف بودند بلکه بدان همه که هر یک از ایشان در آن خود محافظت بدیر خطا نموده
پس همه در نخست از خطا اطلاع یافتند و بعضی برانند که خطا بحضرت پیغمبر صلعم و اولاد انبیا
پیغمبران چنان نه زیرا که سبب است و دوام معلوم او جامع فضایل و کمالات بوده و قد رجع الی
آنچه خواهان همه دارند نوشته تا دارای اتی بدرستی که من بما تعملون بآنچه شما میکنید علیم دانا ام
ان یؤمن احد منکم و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة واحدة ملتی یگانه در عقاید و اصول شرایع
یا جماعت شما ای امت محمد صلعم جمله متحد اند متفق بر ایمان و توحید و انا ربکم و من آفریدگار شما ام فاتقون
پس بترسید از من در مخالف ملل فتقطعوا پس بریدند و ساختند امر کتاب امرهم بینهم
کار خود را در میان یکدیگر دبرا پاره پاره کرده شدند و اختلاف کردند کل حزب
هر گروهی از ایشان بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشان است از دین فرحون شادان و نازان بعضی
کرده که قرآن قد ذرهم پس بگذار ای محمد صلعم کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت
ایشان حتی حین تا هنگام که کشته شوند یا بمیرند الیحسبون آیا می پندارند منکران که
انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشان را بدهند و میدهیم به ما نجزهم بآنچه مال و اولاد از
من بهم لهم می شتابیم برای ایشان بلکه چیزی فی الخیرات در نیکوئیها بلکه گمان می برند که
مال و اولاد ایشان فرشتگان مساوی است از آنجا که ایشان در نیکوئی و اعمال ایشان را استحقاق آن است که بمال و
آن ایشان نیکوئی کنیم بل جهل است میپندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند که نیز اولاد استدراجست
نه مساوات در خیر ان الذین هم بدرستی آنانکه ایشان من خشیة ربهم از عذاب آفریدگار
خود مشفقون بترسانند عذاب را خشیت گفت چه آن صفت است و الذین هم و آنانکه ایشان بآیات
ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآن یا دلایل توحید یؤمنون میگروند و الذین هم و آنانکه ایشان
بربهم بخداوند خود لا یشرکون شریک نمیدارند شرک جلی نه شرک خفی و الذین یؤتون
و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوات و قدیمانند بحضرت حق با نواع خیرات
و میراث و قلوبهم وجلة و دلهای ایشان ترسانست که ناگاه خبر ایشان مردود نگردد و نپذیرند
انهم آنکه ایشان الی ربهم راجعون سوی پروردگار خود باز گردند کانه اولئک آنگروه که
بدین

بدین صفت موصوفند یسارعون می شتابند فی الخیرات در طاعت و تحصیل خیرات دنیویه
که بر کار نیکو منفع است کما فی الله فاتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة و ایشان بسوی خیرات
سابقون پیشی گیرندگانند یا ما تقدیر بر همه مردمان با فور طاعات با مجموع ثواب با دخول
بهشت و لا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر
طاقت و لدینا کتاب و نزدیک ما کتابیست که ینطق بالحق سخن کند بدرستی یعنی حق
در و نوشته است و هم و ایشان که عاملانند لا یظلمون ستمدیده نخواهند شد یا زیاده عقاب
نقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره فی غمرة در غفلت و حیرت است من هذا
از این که گفته شد از کتاب و ایمان و هم لها اعمال و مر ایشان کارهای دیگر و خطاها من دون ذلک بجز این خطاها
عظیم بیشتر یعنی شرک و آن کفر و از شرک گناهان دیگر است هم لها ایشان مر آنرا عاملون
کنندگانند بحسب حکم قضا و اراده قضا به و ایشان در دین غفلت باشند حتی اذا تا وقتیکه گرفتیم
مترفیهم متنعمان ایشان را بالعذاب بعذاب جزع یا قلق اذا هم یجأرون آنگاه ایشان
فریاد برکنند و ناله کنند لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز جزع فریاد رسی کنید انکم منا
بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ممنوع نخواهید شد
قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتها من یعنی قرآن که هر وقت تتلی علیکم خوانده میشود
بر شما فکنتم علی اعقابکم پس بودید بر پاشنهاها خود تنکصون باز میگردیدید یعنی
بتعریض میکنید و کلام من نمیشنوید مستکبرین تکبر کنندگان در حالیکه طاعت دارید بر مردمان به
حرم مکه و میگوئید والله که ما بتکبر میکنیم سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگفتید
یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را خانه را که در حوالی او ساخته اید و میگوئید و بد جوئی دارید و طواف نمیکنید افلم
یدبروا القول آیا تفکر نمیکنند در قرآن تا مجاز و وضوح معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم
یا آمد بدایشان ما لم یأت آبائهم الاولین آنچه نیامده بود آبائهم الاولین به پدران پیشین ایشان
تا عذر کنند از پیغمبر و کتاب چنین که ابراهیم بمجانبه نوح و ابراهیم علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم
بجهت مجرد انذار ایشان فرستادیم تا عذر نیارند که ما را انذار نکرده اند تا عذر نیارند قوم ما انذر آباؤهم ام لم یعرفوا

یا نشناخته رسولهم همچو خود را با ما نه و راستی و کمال علم با وجود عدم تعلم فقولوا لهم بدین شان
مردود انکروا منکران و نا شناسندگان یا بشنوند یعنی و آنکه نمی شناختند پیغمبر را نا
انکار کردند و گویند بیگانه ایست ما حقیقت حال او نمیدانیم ام یقولون یا میگویند به جنة مجنون
دیوانه ایست که از جن و احساس خالی بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد محمد علیه السلام
بدیشان بالحق بدین راست یعنی اسلام با تحریرات که قرآنست و اکثرهم بیشتر کافران للحق
کارهون مر حق را ناخوشند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست فبد اکثر برآنست که بعضی از کفار
از تنگ قلبی مردم نمیگویند ندند از کراهت حق ولو اتبع الحق و اگر پیروی کردی حق سبحانه
اهواءهم آرزوهای کافران را و در وجود آیه معنی یعنی اگر معرض خدایان واقع بودندی لفسدت
السموات والارض هر آینه تباه و ناچیز بودندی آسمان و زمین و من فیهن و هر که در آسمان
و زمین است از ملائکه و انس و جن و غیر آن در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و کفته اند اگر
دین اسلام اگر متابعت آرزو کافران کردی یعنی منقلب شدی کافران شدی بل اتیناهم
بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا ذکر بعزت و محبت شرف ایشان در آنست
فهم عن ذکرهم پس ایشان در موعظ خود یا از آنچه سبب ذکر ایشان در دنیا و آخرت آنست
معرضون روی گردانندگانند ام تسألهم یا آنکه تو میخواهی از ایشان بر ادای رسالت
خرجا مزدی تا طلب طبع در مال ایشان نرا هم داده اند برسالت فخراج ربک پس مزد پروردگار تو
که روزی نیاد ثواب عقبی خیر بهتر تر از مزد ایشان و هو خدای خیر الرازقین
بهترین روزی رسانان و انک لتدعوهم و بدرستی که تو میخوانی ایشان را بسوی مردی
الی صراط مستقیم براه راست که دین اسلام است و ان الذین لا یؤمنون و بدرستی آنانکه
نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عن الصراط لناکبون از راه راست
لناکبون گردندگانند و میل کنندگان بیراهی ولو رحمناهم و اگر بخشائیم ایشان را بر ایشان
و کشفنا و بردارم ما آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط که بر ایشان
غلبه کرده لجوا هر آینه سرکشی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته میروند

بیت ستیزه رو کار را هم بود دست : ستیزنده را دشمنی با خود است : آورده اند که چون حضرت
محمد بهشت رسید اهل مکه بجز نه مرده و سردار شناسند ابو سفیان هدیه آنده با حضرت پیغمبر
گفت تو کمان می بری که حرب علیان و ابا بکر بر رحمت و دعا تو در ماند و بدر را و اشتر
بکشتی و پسر را با آتش رسانی بسوختی او بجا آیه فرستاد که ولقد اخذناهم و بدرستی که ما گرفتیم آنکه
فما استکانوا لربهم پس فروتنی نکردند مر پروردگار
خود را و ما یتضرعون و تضرع و زاری نکردند بلکه بحیلها بر سرکشی خود و فرمانها بایستادند
حتی اذا فتحنا حتی تا بجائیکه بگشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید عذاب دردناک
عذاب سخت که آن جوع است و شربت آوازه قتل و اسیر عشتر است اذا هم آنجا ایشان فیه
در آن عذاب مبلسون نا امیدان و فرو ماندگان اند و کنان سرگردانان اند تا حد یکه شاید
ایشان از طاعت و مرحمت بر نیامده اند و هو الذی و اوست آنکه انشأ آفرید لکم
السمع برای شما گوش تا شنوید بدان شنوده نهاد و الابصار و دیده ها را تا بینید بآن
دیده نهاد و الافئدة و دلها را تا تفکر میکنید بآن است دلای شما از سمع و عاده و مبصرات
بر قدر خاطر بندگان و شما قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگذارید چه عمده در شکر گذاری
آنست که استعمال کنید نعمت را در طاعت و ادراک آنچه موجد را بشناخت الله الذی هو الذی ذرأکم
اوست آنکه پراکنده شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین و الیه تحشرون و بسوی او
جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا و هو الذی یحیی و اوست آنکه
زنده میکند و نمیمیت و می میراند و له اختلاف اللیل و النهار و مر روزانست یعنی امر اوست
مخالف شب و روز در زیاد و انقاص و تعاقب ایشان سر یکدیگر را افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید
که قدرت عامه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعد شیء از آن جلبات چه صعب البعد از زنده
خواهیم حیات پس انکار آن میکنید پس کفار که تعقل نمیکنند بل قالوا بلکه گفتند ولی قدر و تفکر مثل
ما قال الاولون مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قالوا ءاذا متنا آیا چون مردیم

وَعِظَامًا ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ بسبب آنکه از مرگ رازجا نیک آن یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث چگونه بما
راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا بتحقیق آینه وعده داده شدیم ما و پدران ما هَٰذَا اینست سخن را
مِن قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلعم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کنند و اینست وعده راست
نشده إِنْ هَٰذَا نیست این مقال إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهاء پیشینیان و اکاذیب ایشان که محکم
نوشته اند و نگرفته قُلْ بگو ای محمد صلعم مر اینمشرکان را که بگویند لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین
وَمَن فِيهَا و آنکه در وست از مخلوقات یعنی ملک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید
إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب که زمین
و آنچه در وست مر خدای راست مشرکان که معترف بودند بانکه آفریدگار زمین اوست لله الحمد بل اکثر
چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمیگیرید و رنجی یابید که گمشده اولی قادر باشد
بر آفریدن اهل زمین و اخفاء آنها عاجز باشد قُلْ بگو دیگر بار که مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار
آسمانها هفت گانه با رفعت و شگفتی آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست آفریدگار عرش بزرگ
که اعظم مخلوقات است سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند آسمانها را رفیع و عرش عظیم
لله مر خدای راست و جواب اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک نسبت چنین خلقی هم
مخلوق او و گرد آمده بسوی او قُلْ مَن بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار
اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی هر چیز و در موضع کوید مضرت و منفعت اشیا
با خرین وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ و اوست زنهار بدهد و زنهار بر رسد نگاه دارد و امیر کرداند در پناه آنچه
جواب دهند إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر باشید که بدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند صفات
لله مر خدای راست که مالک ملک و مجیر و مجار کان قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب یافته
میشوید چه گونه از راه حق بر می گردید و باد وجود وفور توحید و ظاهر دلایل وحدت و ملک مجید
طریق حق را گذاشته کجا میروید بت ای که یا نفس و هوا میروید پس توحید نیز راه بحر اسیر و
منزل مقصود نه و اینجا نیست پس نوازنده بسوی محاسبه بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان
رسیده لا از توحید قَالُوا إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان دروغ گویان اند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ فرا نگرفت خدای

هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او شریک بود
در خدائی و خدا باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد إِذًا آن هنگام
لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ هر بود هر خدای آنرا که آفریده بود و در آن مستقل باشد بخلق خاص
علامتی باید که بدان تمیز یابد مخلوق این خدا از مخلوقات آن دیگر و مشاهده می کرد که میان جمیع
مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که بالوهیت خدای یست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدای
دیگر گفته شد که مخلوق خود را جدا کرده و ملک خود را ملک این ممتاز شدی چه آینه طرح نزاع و حرب میان
ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است وَلَعَلَا هر آینه برتری جستندی و غلبه کردندی
بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بر خراج آید اینمر بر خرید و باجماع و اتفاق معلوم شد که اینجا شرکت نازع و اختلاف
نیست پس او را شریک نیست سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای یَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند او را بدان
یعنی اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و ناپوشیده و آشکارا فَتَعَالَىٰ پس برتر
و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می گیرند با او پس خوشی حضرت رسالت را صلعم از ملاحظه
مشرکان خبر میدهد که قُل بگو ای محمد صلعم بطریق دعا رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر نمایی مرا
فرا شدن نمایی مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیا و آخرت
رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردگار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران
یعنی در عذاب ایشان مساز و مراد اینجا از ظلم شرک است وَإِنَّا عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ بدرستیکه ما خداوندیم بر آنکه نمایم تو را
بر آنکه نمایم تو را مَّا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما نمیخواهیم
که در آن مبرد و تأخیر کنیم بعضی از ایشان با عقاب ایشان یا مان جواب آورد وَادْفَعْ بِالَّتِي ای دفع کن
بخصلتی که هر حال هِيَ أَحْسَنُ آن خلق و سیرت السَّيِّئَةَ بدی را حضرت حق تعالی از مکاره اخلاق
با تو و اکابر و اشراف و اصحاب آن سفر باید و قال مشرکان را بکلمه توحید یا جهاد سازی منکر را بامر معروف
امام بشیری فرموده که دفع کردن مقالا بوفا اشارت نفس را بشارت قبول طلبت خلایق را بنور و خفاء
با حظوظ خود را بحقوق و تنبیها حکمت حوادث را بعزم و سلوک را بطریق معرفت بیت
چو طرف گشت بتیه حوادث نا ناچار ٭ بلک قدم بران جبل محجاج ٭ دران قلزم نور مشی فظه زان ٭

فروشی و خرید نیست و خلت نیست یکی خواهش یکی از من یکی جوید سوی الله والله روزیت باطل
حتی اذا جاءنا یا ما نا تیم یا لیتنی کنت بازیر وصف میکنید مرا از بحر و شر یا بانچه در صفت ما میگوئید
از انکه اولاد و شرکا قل رب و بگو ای پروردگار من اعوذ بک بناه میگیرم بتو
من همزات الشیاطین از وسوسهای دیوان که وادی اضطلات بادر انداختن ایشان مر روزها
عذر بیرون در جهل و هباء و اعوذ بک رب و بناه می آرم بتو ای آفریدگار من ان یحضرون
از انکه حاضر شوند نزد من وقت صلوة یا زمان تلاوت یا از انکه گرد من گردند در جان یا
از انکه مرا بر خود ستایند حتی متعلق است بیصفون یعنی کفار هر سه را مرا بیدی
وصف کنند تا وقتیکه بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را که در وی مرگ است معاینه
بیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید از سر حسرت رب ارجعون ای پروردگار من
مرا بدنیا صیغه صیغ رب تعظیم مخاطبت امام تثلیث بجمع از مغفران براند که خطاب با ملک الموت
و اعوان اوست اول بکلمه رب استغاثه می نماید از حالت و کلمه ارجعون رجوع نماید بحالیکه بار گردانید
مرا لعلی اعمل شاید من بکنم صالحا کار شایسته فیما ترکت در آنچه ترک کرده ام که ایمان تعلق
بمال آرم و در آن کار نیکو کنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی خاشاک در بار گردانید انها
بدرستی که این حوادث و سختی است که بواسطه غایت حسرت برد هو قائلها او گوینده آنست
و من ورائهم و از پس مشرکان برزخ مانع است میان رجعت و دنیا یعنی که قبر در وی خواهند بود
الی یوم یبعثون تا روز یکه بر انگیخته شوند از آن فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور
در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیام قیامت کردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان
ایشان یومئذ در آن روز یعنی علوم نسب منقطع کردد و هیچ ذوی رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر
المرء من اخیه و ابیه و صاحبته و بنیه که امروز بدان فاخر میکنند فردا از هیبت آن روز
نسبت صحیح باید بسبب صحیح ان اکرمکم عند الله اتقاکم و نیز سند یکدیگر را
از سبب کسبی نیز بخشند شغل الحال خود در آن حال از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر پرسند
قال الله و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که گران آید موازین کردارهای او

بنا نهاد صالحه چنین مومنان فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از کرات
و رسیدگان بدرجات و من خفت و هر که سبک شد موازینه میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح
نکرده باشد چه مشرکان و منافقان فاولئک الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند
انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد نفقت بر داده اند استعداد حصول کمال را بطلب
آرزو بارتکاب قبایح و ارتکاب شهوات ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید
ماندگانند تلفح بسوزد وجوههم النار روی بهار ایشان را آتش و هم فیها و ایشان در آن آتش
کالحون ترش رویان یا از شدت احتراق زشت رویانند ابو سعید خدری از حضرت رسالت
در تفسیر آیه روایت کند که بریان سازند روی کافر را آتش دوزخ پس چون جهد از بیم نیز و فرا رسد
بیان شرح مر زوانت را بر زبر نیز و تا بر سد بناف و در موضع آورده که سافت بیان شفتین
او چهل ذراع بود پس ابو سعید گوید ایشان را الم یکن تاتیکم آیا نبود آنها را سخن یعنی قرآن که در دنیا
تتلی علیکم خوانده بشنید بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید
تا مستحق آتش عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا شقوتنا
بدبختی یا بیخی شقاوت بر ما مستولی شد بوی ریوح محفوظ بدان حکم کرده باعانت کنان که خوب
شقاوت است بر ما وکنا قوما و بودیم گروهی ضالین گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا
ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا مدارک عذاب تلافی کار خویش فان عدنا
پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم
بر نفس خود آخر بحکم دور خیال گویند این باشد قال اخسئوا خاموش باشید فیها
در دوزخ و لا تکلمون و سخن مگوئید با من در دوزخ یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم یا عذاب شما
بر نمیگیرم انه کان فریق بدرستی که بود گروهی من عبادی از بندگان من یعنی گروه ایمان
صحابه چه همگی اند و بلال و امثال ایشان هم که پیوسته یقولون ربنا میگفتند ای آفریدگار ما آمنا
گرویده ایم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و بخشش ما را وانت خیر الراحمین و تو بهترین
بخشندگانی فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مسخره و مهزوء یعنی کسی باشد

کند که مراد آنست که ایشان استهزا کردند حتی انسیکم ای تا مانند فنکه فراموش ساخت از شما ذکری
یاد کردن من وکنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون میخندیدید از روی کبر و ظلم خود و تحقیر
و زندان ایشان انی جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا
بجهت آنکه صبر کردند و آزار بکشیدن انهم هم الفائزون تنکه بدرستی که ایشان اند رسیدگان بمراد خود بنعمت
صبر ایشان فوزست بمطلوب قال کم لبثتم خدای تعالی گوید خدا فرشته با مرده کان را از آنکه شما کم لبثتم چند درنگ
کردید فی الارض در زمین کافر را از روی غفلت و طول امل میگفت یا همیشه خواهیم بود در دنیا قالوا
گفتند لبثنا یوما یا بعض یوم پرسیدند که چند درنگ شد عدد سنین شما سالها یعنی چند
سال بودید در دنیا زنده بر زمین مرده در قبر قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم
روزی او بعض یوم یا پاره از روز که تا شام نرسیده بود بسبب خوف از آنست خلود در روز فزع یا از هول
آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعض از روز بود
و ما بیش از این نمیدانیم فاسئل العادین پس بپرس شمار کنندگان سال از شمار کنندگان
بعضی ملایکه که حفظ اعمال بنده اند قال خدای تعالی گوید خدا ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا
مگر اندکی که مدت بودن شما در دنیا لو انکم اگر بدرستی که شما کنتم تعلمون هستید بدانید
کرمانی در حب آخرة اما کنت آیا بودید شما از غفلت افحسبتم آیا گمان کردید شما انما خلقناکم
آفریدیم شما را عبثا بی فایده و بی جزا و انکم و آنکه شما الینا بسوی ما لا ترجعون
باز نگردید بجزا و محاسبت و ثواب و عقاب فتعالی الله عبارة آفریدیم و مکانات کنیم شما مقرر کرده ایم
در لطایف تفسیر بیکدیگر است عبث مشغول باشد بچیزی که از حق باز دارد و حق تعالی از آن منزه است
و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی گفته عبث آنست که فی فی خلق را بعبث نیافریده بلکه خلق بعبث
هستی و آشکارا بود و از مخصوصات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند شما را بعبث نیافریده
بلکه برای ظهور نور محمد صلعم آفریده چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف انس بروان آید
پس اصل است شما را نمیدانید بیت هفت پرده و چار گوهر پرداختند : خاص بر هر که ایست ساختند : اما
شدند آدمیان بجهل و خیل : اصل وی جمله عالم طفل در بحر آورده که شما را آن آفریدیم تا بر سر کنید نه بجهت آنکه

عبثا

من ارجع

بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفریدیم تا مطر قدرة باشند و آدمیان را خلق کردیم تا محزن جوهر محبت
و در آن جا بجهت که فرزندان آدم همه شما را بر شما آفریدیم و شما را بر خود برگزیدیم کنزا مخفیا
ظهور تمام دارد بیت ای ظهور تو بکلی فوز : گنج مخفی از قاهر در ظهور : گنج مخفی بدید بر پری جوش کرد :
خاک را سلطان خلق پوش کرد : خویش را اخفا نمود مکین بی مکان : فرزند آمد و شد در کمین : خویش را بی از نقاب
بود طبش خویش را بر رونق زد : ای غلام عقل و خیرات و هوش : تو چه خویش را در زندان فروش فتعالی الله
بس بزرگست خدای و بزرگ بحق باز رهند الملک الحق پادشاه نیست الا الله الا او ثابت هیچ معبودی
سزاوار پرستش مگر او رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ با شرفی که بیت خیرات در بکار آید
نازل شده و من یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدا الها دیگر خدای دیگر لا برهان
هیچ حجتی نیست له بر پرستش آن فانما حسابه پس جز این نیست حساب او نکال و مکافات
کردار او عند ربه نزد پروردگار اوست و بعد استحقاق در باداش خواهد داد انه لا
یفلح الکافرون بدرستی که فلاح نیابند در سنگار شوند یا گردیدگان و قل رب اغفر و بگوی ای
پروردگار من بامرز مرا و امت مرا وارحم و بخشای بر ایشان برحمت واسع خود وانت
خیر الراحمین و تو بهتر پذیرنده رحمت کانی در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن کنهی است
از کنجهای عرش الهی سوره نور بسم الله الرحمن الرحیم
سورة این سوره ایست از کلام قدیم انزلناها فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل علیه السلام
و فرضناها و فرض کردیم بر شما احکام که در آنست و انزلنا فیها و فرو فرستادیم در وی آیات
بینات آیتهای روشن و حدود و احکام لعلکم تذکرون شاید شما بپذیرید و آنچه حکم
این است الزانیة و الزانی زن و مرد زنا کننده چون محصن بودند فاجلدوا پس بزنید ای همه
حکام کل واحد هر یکی را منهما از آن دو زن و مرد مائة جلدة صد تازیانه این حکم
خاص است بآنکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است در شرح بخاری آمده که سنت الهیه احصان حصنیت
و بلوغ و عقل و اسلام و تزویج بنکاح صحیح مع الدخول امام شافعی رحمه الله اسلام شرط نکند غیر
محصن را آزاد باشد یا عبد چه حد بکیا الجلا میخواهد امام مالک و امام احمد جهلهم الله تعالی بکر باشد یا ثیب

متفق اند چه حد بنی در بیاید زنده که سازند جلاده و نفرین عام و حسان آن آورده که تعزیر عام نزد ما
بهمین آیه منسوخ وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا از شما مردان و زنان آن کنند فَآذُوهُمَا پس بازدارید و زنا کنند را فَإِنْ تَابَا
در فرمان بردارند یعنی هنگام توبه تعطیل مکنید و در حرز مباحه منماید إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا
که دیده ایم اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا
در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان حد ایشان طَائِفَةٌ جماعتی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ که بین از مومنان تا
تشهیر ایشان حاصل شود و آن مانع گردد از معاودت مثل آن عن ابن عباس امام مالک و امام شافعی و احمد
که بدیر شهود زنا اند که نزد یا بعقول ایمه دیگر یک کس کفایت است و وده تر گفته اند در اسباب
نزول آن از عبد عمر بن عمر دلیت که ام هزول که بکاری صواحب رایات بود و در مواخیر نشسته نفاق میکرد
هر کاه در آنجا بود موضع الماخوذ به بود الرایات آنکس تا مادکفات کند موسی خوات بیرنیز طبع خام
نامی بجنبه سازد فصد نجاح دوی کرد حضرت عرض بجنبه انکه شاهد زنا نشود آیه فرستاد که الزَّانِي
مرد زنا کننده لَا يَنْكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را
غالب آنست که مایل زنا از مایل شرک محجب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ زن بدکار لَا يَنْكِحُهَا
نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد بدکار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنبه علت منهیت و مثالکه سبب الفت
هر کس مناسب خود بر کرفت : بلبل بباغ عرف در زغن سوی خارزار : در تبان آورده بعنایا
بود و بامشرکان مدینه در بیوت مهاجر نشست هر یک در خانه خود زنا می جمع یعنی دوی الزانیه
کرد نه دی و مرد مهاجر خود دعوت نموده کرفت بی ضعفه مهاجر نیز که مسکین عشیره نداشتند و از
نکاح بی ایشان حال میکذرانیدند او سبحانه منع کرد و فرمود که وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ حرام کرده شد
تزویج زنا بر کافی الْمُؤْمِنِينَ بر کردیدکان فرمان کنانیم حکم در اول اسلام بوده و بآیه وَالَّذِينَ يَرْمُونَ
نسخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه دمی میکنند زنان محصنه را زنا و مرد محصن نیز در سبب داخلست
واحسان آنجا بحرف بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه دمی بیارند را بجمیع انبیا مسبح
صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ
بچهار کواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند در اثبات آنچه دمی کرده اند بدین فَاجْلِدُوهُمْ

پس زنید ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در تزویل که بغیر زنا باشد با قذف بزنا
که غیر محصن بوده تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شراب اخف زیرا که حد زنا بقرآن
ثابت شده و حد شراب بسنت و حد قذف بعقل صحابه است و سبب قذف مختلف بر صدق قَاذِفٌ
و قبول کنید از ایشان که قذف کنند و کواه نیارند و زنا زنانه خود زنند شَهَادَةً کواهی و سبح
حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر وَأُولَٰئِكَ تا بوت توبه وَأُولَٰئِكَ و آن کرده قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شد إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ
ذَٰلِكَ از پس این قذف دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف
مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما شهادت بمذهب امام اعظم رحمه الله و امام مالک و موید باشد مذهب امام شافعی
و احمد شهادت و تفسیق هر دو باطل شود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا غَفُورٌ آمرزنده
بندکانست رَحِيمٌ مهربان بر کرده توبه کنندکان آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی
کفت یا رسول الله شاید مرد همکانه را زنا با زن خود بیند او امام مالک کواه شغول کرد و تا جمیع کردن
آنکس از حاجت خود فارغ نه رفته است اکر همکواه سخن کوید شتاد تازیانه زنند و اسم فسق
در شهادت او بر سر او باشد که با شد حضرت صلعم فرمود یا عاصم حد آنچنین حکم فرموده عاصم از مجلس بیرون
آمد بن عم او عویمر بود رسیده کفت ای عاصم شریک بیاید سحابه از شکم زن خود خود دیدم عاصم کفت
داد و بلا مبتلا شدم با آنچه رسیده بود بار کشت صورت حال بعرض حضرت رسانید رسانیده حضرت صلعم
حوالهٔ لاطکیف و از پیر رسید و انکار نمود آیه آنانکه نازل شد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه دمی کنند
بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را کواهان إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مکر
نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب کواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بچهار کواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویانست
در نسبت زنا بدان زن و هر کواهی موکد بسوکند یکی از شهادت وَالْخَامِسَةُ و کواهی پنجم أَنَّ
لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدا بر او إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ کویان
در آن دمی لعان مرد بدین کونه است چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدا که من راست کویم و پنجم در

مرا بر نزاد به نوبة اشارة بدان زن کند و حکم لعان آنست حد قرق از مرد ساقط شود میان
زن و مرد تفریق کند فرق طلاق بقول امام اعظم و فرقة فسخ بقول امام شافعی رحمه الله اگر حکم کند از
لعان و بعد از امام اعظم رحمه الله و احمد کند وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز دارند عَنْهَا الْعَذَابَ
از آن زن حبس یا حد را أَنْ تَشْهَدَ اگر گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای عز و جل
إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان است در آنچه وی گفت مر آن زن را وَالْخَامِسَةَ
و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بر آن زن إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد
مرد از راست گویان در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد در دو
گویست در آنچه مرا می گرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد آنگه زن رمی و بیزاری
اشارة بمرد کند و در موضع آورده که حضرت صلعم بعد از نماز دیگر بیامد و حوله را طلبید بدین فرع
که مذکور شد مرد و زن هر دو را گواهی دادند و تر دیگر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلعم ایشان گفت
دو مرد از آن اتفاق کردند و جمعی از منافقان بجمع عویم هلال ابن امیه را فکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
و اگر نه فضل خدای بود عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تَوَّابٌ
قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و در دنیا و آخرت
بعذاب عظیم مبتلا ساختی و دیگر اگر نه فضل خدای بودی بتاخیر عقوبت شما بلاک شدید یا نه فضل
و رحمت بر شما تا از ازواج و نبی از فواحش هر آینه دل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا نه
اگر خدای بخشیدی بر شما بقول توبه در باره ما آیت سرگردان شدید پس شما را بعد در رفیق توبه پس
متوسل جارات ساتید اگر توبه بدو کار کنهکار نبودی او را که بر حد کرم راه نمودی زنگ از آیینه
عاصی که زود بعد از نیز آتهام را باب قصه افک است و برائت ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها در آن حکایت
و در دو آن است در عایت ادب اتفقا بر آن میکند که بساط اطناب را بر ابراد خرد یات آنمطوی شد
و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که پیغمبر صلعم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدقه در آن سفر همراه
بود و در بعضی منازل بفرود آمدی هر دن آمده عقد از عنق خود ظاهر کرد و بطلب آن از منزلگاه
دور شد زمان بگشت افتاده در آن حین جماعتی هودج را بر شخص ساکن آنست بار کرده کوچ فرمودند

دعا عایشه را

دعا عایشه را باز آمده و منزل خالی دید سامانجا توقف فرموده تا صفوان بن معطل که بار حرب رسالت
از قفیه لشکر باز آمد بر سید صدیقه بر شتر او سوار شده بمعسکر سایلون ملحق شد انبیاء الله و ابر شتر
صفوان دیده سخنی که تالیق حرم محترم سید عالم بوده بزبان جنایت نشان راند و چنین
رسید بعد از بعض حضرت رسید و عایشه بهار شده بود آنچه مخبر ذات الاز تخفیف مرض
التفات در حق یا اجازت طلبیده بخانه پدر آمده و آنجا بر صورة حال اطلاع یافته مرض شد
باز دیار نهاده شب روز بگریه و زاری میبود بیت چشم و گریه بر آب رود زنده
جانم زناله درد قبا بیت در تو ذبت : و حضرت صلعم بخفی حال عایشه توجه فرموده از اهانت
و کار بجایی نفقتی مفهوم و همه بطهارة و بلا اقامت و شهادت میکردند روز آنحضرت بخانه صدیقه
در آمد و عایشه گریان و نالان دید فرمود کای عایشه اگر گناه کرده بیت باز گرد و آمرزش طلب
عایشه الویس در جواب که جواب حضرت گویند ایشان در آن صدد نیاید ند صدقه فرمود که خشمان
خبر انکه نده اند دسن هر چه میگویم که باز نگشت پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فَصَبْرٌ
جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ بیت صبر کنید تا کرم ادچه میکند : تا ما نیز مال شکت غم ادچه میکند
مقارن این حال آنحضرت وحی بر آن حضرت ظاهر شده آیات براءة نازل شد إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا
بِالْإِفْكِ بدرستی که آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه عُصْبَةٌ مِنْكُمْ
گروهی اند از شما و آن سه تن بودند عبد الله بن ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت
شاعر و مسطح بن اثاثه بن عباد الصدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها
لَا تَحْسَبُوهُ بیندارید آن را دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت صلعم
و عایشه و صفوان میفرماید که آن دروغ نیست خود بدین ارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ
لَكُمْ بهتر است مر شما را جهة آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءة شما آنتها نازلست و کرامت و
تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در باره در فرع کویان در فرع یافته
لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر یکی را از ایشان متکلمان بافک مَا اكْتَسَبَ جزای آن چیزیست که کسب کرده
مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده بعضی خدیده بوده اند و بعضی سخنان فاحش گفته

وبعضی خاموش شده و سخن نگفته ولَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ وَآن کس که فرا گرفت کبره معظم آنچه خوض میکرد
آنچه مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابی بن سلول است لعنه الله عَذَابٌ مر ورا است عذابی عَظِيمٌ بزرگ
در آخرت بلا در دنیا هم بانکه مهر نفاق خورد و مطرود و مخذول گشت و کونید حسان بوده که آنحضرت
نابینا گشت یا بسناد بقتل کشته لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا نه آنگاه که این سخن شنوید ظَنَّ
الْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ گمان برند مردان و زنان گرویده بِأَنْفُسِهِمْ بهم و زنان خویش خَيْرًا نیکوئی
چنانکه بنفسها خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت دارد مضمر قطر مبالغه در توبیخ اشعار بانکه ایمان مقتضای
گمانست مایل ایمان باید که مومنان بعد از استماع این دروغ نگمان نیک برند بعایشه و صفوان
وَقَالُوا وگفتند بی خانگه مردی که بر حالی طلع باشد گویند هَذَا این سخن إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشن است
واو سخنان از زوج پیغمبر آن نگاه بدارد از مثال غیر جایها تعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند
علیه بر این سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فَإِذْ
لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس آنگاه که نیاوردند گواهان چهار گانه فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدای بعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ دروغ گویان اند در ظاهر باطن چه اگر گواه آوردندی
در ظاهر حکم کاذب نبودند اما در باطن کاذب بودند زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است و جهت
گواه نیاوردن در ظاهر هر سه کاذب اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه افزون کرم خدای بود عَلَيْكُمْ
بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ
هر آینه برسیدی بشما فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن چیز که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه
رض عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ صد قذف و ملامت مردم در حسب آن چیز بود و شما را آن عذابی
رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانها خود یعنی از بعضی برسید
وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتید بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آن چیز را که بدان علم نداشتید
یعنی سخنی از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ و میپندارید آن چیز را که گفته اید هَيِّنًا سهل و آسان
کسی تبعه بر آن متفرع نباشد وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ و حالانکه آن سخن نزدیک خدای عَظِيمٌ
بزرگست و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه الطاف عارضه باشد نبوت و تکذیب فرآن و اعتقاد

بنفس رسالت

بنفس رسالت از خلایق بنوکرست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رض با او گفت شنیده سخن را که مردم
در باب عایشه میگفتند ابو ایوب فرمود شنودم و آن زن رض گفت چه تو نیست من از پیغمبر صلعم و ابو ایوب
ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله عایشه بهتر است از آن پس نیست پیغمبر زنی که او را دارد
از پیغمبر عظیم است و سبحان فرموده که لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا نه وجه نه شنیدید این سخن را
قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن شایع گردید چرا نگفتید چنین ایوب مَا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را
و نمیرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ انکه سخن گوئیم بِهَٰذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاک خدا از آنکه بر جرم
محترم پیغمبر فتح نواند کرد هَٰذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترا بزرگست بر بافنه منافقان
يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدا أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز نگردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن
هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع آنست
از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان میکند و روشن میسازد خدای
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها که دلالت دارد بر محاسن آداب تا بدان پند گیرید و از طریقه ادب انحراف
نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تواناست بمصالح و ذلک عایشه رض حَكِيمٌ گزیده بر اراده و حکم
او از ترتیب عالم که بر بیان پاکی از لوث خطاء و نسبت عیب چه آلوده این سزا بنا و چه بنا
گفته است بیت کو را سرد کردن عیب این پاک که بیچو فطره که بر برگ گل چکد پاکی اِنَّ
الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی که آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد زشت
نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که آزار مردم و زبان
گستر نایند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان را عذابی دردناکست فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف
بزنا وَالْآخِرَةِ و در آن سرا بآتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند شما آنچه خوض کرده اید در آن
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه فضل خدای بود
عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بر شما در دنیا وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و انکه خدا مهربانست
براه زدن مقذوف ظاهر گردانند رَحِيمٌ بخشایندهٔ است بتوبه جنایة قاذف در جواب قول
گذرانند مر آیه عقوبت کلی شما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید

لا تتبعوا هر دو بکسر خطوات الشیطان کامها ابلیس را همها در بیتی بمعصیت و سوء کار
و فتنه عایشه رض وَمَن یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ و هر که برو آورد و تا امر او را متابعت کند
فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بس درست که سفر باید دیوار را بالفحشاء بکاری که زشت است در عرف عقل
وَالْمُنکَرِ و بکاری که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَیْکُمْ
بر شما بتوفیق توبه یا بتعیین حد کفارت کما هست وَرَحْمَتُهُ و بخشایش و تعظیم شما مَا زَکَا مِنکُم
پاک نگشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دغل و تیرگی و دیدی وَلَکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی
ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه مَن یَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ سَمِیعٌ
و خدای شنوا مقالات مردمان عَلِیمٌ دانا بنیتها ایشان گویند که صدیق رض سوگند
خورده بود که بر مسطح که یکی از مشکلمان افک آلود بوده نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید
حق سبحانه آیه فرستاد وَلَا یَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند وَلُو الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین
مِنکُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه و توانا در مال ابو بکر صدیق رض حق سبحانه فرمود
که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَن یُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِی الْقُرْبَی خویشاوندان
وَالْمَسَاکِینَ و درویشان و محتاجان وَالْمُهَاجِرِینَ و مهاجران در راه خدا و مسطح
هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْیَعْفُوا و باید که عفو کنند جرمی را که از ایشان صادر شده
وَلْیَصْفَحُوا و در گذرانند از انتقام به واغماض زنانند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید
أَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ آنرا که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران در گذرید
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با گناهان فرو رفته رَّحِیمٌ مهربان بر اصحاب جرایم و تا آنکه
شما نیز تخلق باخلاق وی شوید علما گویند از این آیه استدلال بفضل صدیق کرده اند حساب
اخلاق فرموده که هیچکس ستاره دین را بکشتیه بود چندان کرامت و فضل نکرد اولو الفضل خواند
ذو الفضل صورت و سیرتش همه جان بود ؛ زان رخ چشمه عدوان نهان بود ؛ روز و شب ساز ماه
در همه کار ؛ نالهٔ انین از همانی الغار إِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
رمی میکنند زنان محصنه الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنکه قذف میکنند الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان

لُعِنُوا

لُعِنُوا در دنیا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از تمام مکروه و در آخرت از رحمت یعنی در نسب عالم ملعون و مردودند
و در آخرت ای مغبون و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ و در ایشان بیات عذاب بزرگ که گاه گرد
و آن عذاب ایشان را بود یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ در روزی که گواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانها ایشان
بافک و بهتان بجنان بر زبان اعتراف کنند وَأَیْدِیهِمْ و گواهی دهند دستها ایشان وَأَرْجُلُهُم و پایها
ایشان بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بآنچه بودند که کسب کرده اند بر جوارح و ماهیت یَوْمَئِذٍ آن روز یُوَفِّیهِمُ
اللَّهُ تمام بدهد خدای ایشان را دِینَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار است بایشان وَیَعْلَمُونَ
و بدانند در آن روز أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ اوست ثابت ذات خود و پیدا
بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الْخَبِیثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِیثِینَ
مر زنان ناپاک را یعنی از ایشان ظاهر گردد و ممکن شود وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ و پلیدان نیز شایسته اند
سخنان پلید را چه طباع ایشان بذلت و پلیدی آخرینه ضامنست وَالطَّیِّبَاتُ و کلمات پاکیزه
لِلطَّیِّبِینَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان صادر کنند وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ
و پاکیزگان نیز در خور سخنان پاک کلمات اند بمافیه شرح آنکه زوجه سمان هر دو نژاد که در دو
و کلمه نیز زنان ناپاک بجای مردمان ناپاک و مردمان پاک را بجانب ایشان و زنان پاک مر مردمان
پاک و مردمان پاک بایشان حاصل است آنست که در حرم محترم حضرت رسالت که پاکیزه تر بیت بود
محمدی پاکیزه تر حضرت صدیقه را سزد و چنین بسبب الیف و صحبت والیه اشار بالشعر للعربی
بیت ؛ ذره کاندر همه ارض و سماست ؛ جفت خود را بجو گاه دیگر آست ؛ ناریان ناریان را جاذبند
نوریان نوریان را طالبند ؛ اهل طاب اهل طاب را میکشند ؛ اهل خبث از اهل خبث هم خوش شدند ؛ طیبات
آمدند هر طیبی ؛ للخبیثین الخبیثات است هین ؛ ذکر فضایل و حقایق حضرت صدیق رضی الله عنه
در رساله مرات الصفا بسیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر وجه آیات اختصار
نموده اولئک آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلعم و عایشه رضی الله عنها مبرؤن بری

تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از آنچه میگویند از بارهای نک منزه رسانند
خالق از ذلت عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد صعوبان مرد پاکیزه و از آن اصحاب
او را اثر بد بنسبت متهم نتوان دانست لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش از خدای
ورزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار در نعیم بهشت یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او لا تدخلوا در میایید سرزده بیوتا بخانها غیر بیوتکم
جز خانهای خود در آن یعنی بی هیچ خانه بیگانه در میایید حتی تستأنسوا تا دستوری خبر گیرید
و دستوری طلبید و تسلموا و سلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه و در روایة آمده است
که بگوید السلام علیکم ادخلوا یا امام فعلی آورده که زنی انصاری بخانه زینب آمده بر وقف
عرض نمایند که مادر خانه خفته صفتی میباشیم که نمیخواهیم هیچ کسی ما را در این حالت دنا کاه بیکی
از کسان یا بخانه مادر حی بود و مادرانه بوجه مرشاد عند حق سبحانه آیه فرستاد و حکم شد که بیخ
کشاید دستوری در میان ذلکم آن استعلام و دستوری خیر لکم بهتر مر شما را از آنکه
بی اجازت در آیید و گفته اند که هر جا که تصرف رسمی آید باید بکلمه یا آواز اعلام کنند اهل آن خانه
بسر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این مکرر دیدم لعلکم تذکرون شاید که شما پند
گیرید فان لم تجدوا پس اگر نیابید فیها در خانها غیر خود احدا کسی را که در دستوری
خواهید فلا تدخلوها پس در میایید در آن حتی یؤذن لکم تا دستوری
دهند شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی از آن کسی محل تهمت سرقت و ان قیل
لکم ارجعوا و اگر گویند شما را که بعد از استیذان باز گردید فارجعوا پس باز
گردید بی وقف اطلاع میکند و در خانه نشینید که مضرت صاحب خانه است هو ازکی لکم آن
باز گشتن پاکیزه و پسندیده تر است لکم مر شما را و الله بما تعملون علیم و خدای بآنچه شما میکنید
از استجازه و اقدام علیم و آنست در آن مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیه ابو بکر
بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام اهل تجارت را انفاق می افتد که در خانه و رباط بساط
اقامت گسترند و چیزی کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند الآیه فرود آمد که لیس علیکم

بنت

بر شما جناح گناهی ان تدخلوا از آنکه در آیید بدستوری بیوتا غیر مسکونة در خانهایکه
مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آید مرد و جنگاوران جهت رباط فیها در آن
خانها غیر مسکون متاع برخورداری و نفع است لکم شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و
و انعام شما را در آن محفوظ میماند و الله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید از استیذان
و ما تکتمون و آنچه می پوشید از نیت و خیال در خانها بنا و قل بگو ای محمد صلعم للمؤمنین
یغضوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند من ابصارهم دیدها را خود از دیدن
نامحرم که از نظر بیفتد است در ذخیرة الملک آورده که نیز ترین ملکی شیطان را در وجود آن من
چشم است زیرا که حواس دیگر در مسالک حق سالک اند و تا چیز بدان نرسد باستدراک آن مشغول
نمی توانند شد اما دیده خاصه ایست که از دور و نزدیک بمثلا و آنام را صید میکند نیز بمرآت که
بدن میرسند از نظر توبه نگاه میکند و بدن فرو پوشیده خود و در صفت نافذ نیز بلا دیده است و در لطایف
از شبیل نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سر از محارم و دیده دل را از ما سوی الله و یحفظوا
و نگاه دارند فروجهم فرجها خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از مرتکب ذلک آن پوشیدن
چشم و محافظت فرج ازکی پاکیزه تر است و سودمند تر لهم مر ایشانرا در دنیا و آخرت
ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی بما یصنعون بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال
جوارح در طاعات و آثام و قل للمؤمنات و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یغضضن
من ابصارهن فرو گیرند از دیدها و از نگرند مر مردان نامحرم و یحفظن فروجهن و نگاه دارند
فرجها خود را از زنا و لا یبدین و ظاهر نسازند زینتهن آرایش خود را از سر بها و جامها
و زیبها و جز آن الا ما ظهر مگر آنچه ظاهر شود منها از آن زینت بوقت ساختن چیزی خاص
و اظهار آن بلک عین خضاب و کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی و چشمها و گلوبند
و انگشتر و بازو بند و گوشوار و خلخال و حلقه بینی و بر گردنها و بر سرها و بر گریبانها و خویش و دل تبعیه پوشند اموی
بنگونه نیز کردن سنت ایشان بوشیده باشد و لا یبدین و نگشایند زینتهن مواضع زینت خود را الا
لبعولتهن مگر بر شوهران خویش که زینت بر ایشان آوا آبائهن پدران خویش یا پدر پدر و جد

پدر دارد وَآبَاؤُهُنَّ پدران شوهران خویش که ایشان حکم آباء دارد وَأَبْنَائِهِنَّ پدران
وپسران هر چند باشد در زیر اخلاف أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند
مرزند أَوْ إِخْوَانِهِنَّ برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ پسران برادران خویش که حکم برادر
دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ پسران خواهران خود وانها جائز نیست که نکاح زنان با ایشان دانست و در مجادله
رضای شوهر حکم نافذ است و نزد امام واحوال نگرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده
که اخوات که مواضع زینت بعموم وخاص تعالی شاید که ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب
فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا زنان بلد یعنی مواضع زینت بمؤمنان نمایند و در بیان آورده
که یهودیه ونصرانیه ومجوسیه وثنیه هر حکم مردان چگانه دارند در مسلمه اظهار زینت خفیه بر ایشان نیست
زیرا که حکم در میان اسلام وکفر رسم آشنائی بر اخاوت وغائبانه نظر از اسلامی در اسف اعتبار نمیکنند
و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده
آزاد و بنده یا ایشان یعنی کنیزان زنان از آنکه مالک عین ایشان باشند از کنیزکان خواه مومنه وخواه کافره
و بانکه ایشان در نساء خان ایجاد کرد زنا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگانند
از اما و بعید و فعول آنست که غلام که عفیف باشد نظر او نیز شاید والا فلا و در حقایق آورده که الیمین
فرمود بیت مفرد نگر زنده نیشاد الفاظا و ملک ایمانهن که آن در باب اماست عبده وجمعه
حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاه و نه بعضو از مواضع زینت أَوِ التَّابِعِينَ
یا پیروندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان نمایند رغبت
شهوت چون پیر سالخورده و عنین یا ایشان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان بر
مقصود رضاست و اکثر ایمه متفق آنست که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند و ایشان را
آزردن مباح نیست خائنین آنکه قوتای بر آن نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا
مطلع نشدند عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند از عورات ایشان بجهت صغر یا آنکه
قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوة نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ
و نزنند زنان پایها خلخال را خود را بر زمین بوقت رقص لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ

آنچه پنهان میدارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرساند
که موجب عیب زنان باشد وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ وباز گردید بسوی خدا جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروه مومنان
لَعَلَّكُمْ شاید شما تُفْلِحُونَ رستگار شوید بتوبه فرمود هیچ یک از خطره و حریم خالی نیستند
امام فخر فرموده که محتاج در کسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه راز
مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا صالحان زده نشود و چه خبر از مردم کرا بر کنیکاران تنها توبه کنید موجب سعادتی ایشان
شدی در دنیا ایشان را رسوا نخواهد امید است که در عقبی تر رسوا نکند بیت چو رسوا نکرد نخواهد خطا
در بزم عالم پیش شاه کدا در آن عالم هم بد خاص و عام بیا مرز و رسوا مکن والسلام وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ و نکاح
در آرید بیوه زنان وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و خایف کانرا از بندگان خود
وَإِمَائِكُمْ و کنیزکان خود بتخصیص صالحان جهت آنکه ایشان ایمان دارند کسب تزویج و تزوج
در پرده عفت میمانند إِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صالحا از عباد و اما فُقَرَاءَ درویشان
و نگذستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی گرداند ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا بآنچه
دور روزی در یک منزل وَاللَّهُ وَاسِعٌ و وسیع و فراخ بخشایش و سعت معرفت او و بدهد عَلِيمٌ
دانا باستحقاق فقرا بسط یا طرد روزی او کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ و باید که باز ایستند از حرام
و عفت زنند آنانکه لَا يَجِدُونَ نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ
تا وقتیکه توانگر گرداند خدا ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از زر و مال کرم خود و بیابند آنچه خدا بدان قوت
شدند وَالَّذِينَ و آنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک
آنرا یعنی بها شایند آنها از بندگان شما که مکاتبه چونید فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتبه کنید ایشان را اگر مستحب
و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتبه کردم بر پنج هزار درم پس چون بنده آن
ادا کند آزاد شود و آورده اند که غلام خود طیب عبد العزیز را بر دو مکاتبه طلبید از تو ناگزیر
داد سبحان فرمود که إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانستید که شما مکاتبه طلبید ایشان را مکاتبه سازند اگر دانسته
آید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت دانائی و قوت کسب و قدرت بر ادای مال بانکه بمرد

از مردم سوال نکند چه آن بس نکوهیده است که بنده بکدای مال کتابت باز دهد بنده از آن مسلمان بود مکاتبه
مسلمانی فرمود که ملاحت گفت الف تر قوت کسبی است گفت سلکانی میخواهی که مرا از او صاحب داد
مرد بخشنامه من هرگز نزا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ بعضی از اصحاب
حدیث الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بنما داده خویش بر صهیب را بصد درم بنا مکاتب ساخته بود بعد از استماع آنکه
بنه دینار بدو بخشید امام شافعی و احمد رضی الله عنهما میگویند وَآتُوهُمْ خطاب با موالی و اجانب
از مال کتابت چیزی مکاتب بخشیدن امام احمد حد ربع آنرا معین نمیکند و امام شافعی حد ربع را
بر سبیل خواجه فرماید و امام اعظم و امام مالک رحمهما الله تعالی واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب آتُوهُمْ
راجع جمیع مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را از زکوة بدو درهم تمام کتابت ادا کند و گردن خود
از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب اینست خبر الفاظ نمیگویند و از عقبه عقوبت بدین دنیوی
گذشت بَيْتُوا از این نکته ای زنده دل : ذرین مرکه بیشکا یاد کن : که بطفلی آزاده را بنده ساز
که با احسان بنده آزاد کن : آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه آزاد کرده را مکاتب میکرد و بدین سبب
مخاطبه جهت میکرفت معاذه و سیکا از آن باید که گفت اگر اینرا کار که ما میکنیم خدمت خود بسیار
کردیم و اگر نه بنت وقت آید که نزد کنیزکی بخواهیم آن صورت حال بعض رسانیدند و آیت آمد که
وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و بدکاری إِنْ أَرَدْنَ
اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیز کاری و اگر نخواهند ذکر اراده تخصیص بمقتضای
حال و اکراه بهر صنعی پس و سبحانی میگوید شما اکراه مکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در تجارت آورده
زنانی بودند صاحب شغور سی فرزندی که از مزد بها داشت وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند
کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن
خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشان است یعنی کنیزان مکره رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
و وزر و بال این نیست مگر در گردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بدرستی که فرستادیم ما
إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و مفصل یکسر یا خواننده یا روشن کننده حلال و حرام

وحدود احکام وَأَمْثَالًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از مثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما اینجا قصه عجیب مانند قصه ایشان و آن قصه عائشه رضی الله عنها که ما تندی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع
تهمت بقصه یوسف علیه السلام در براءة ذمت وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پند تا در آنها لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهة انتفاع است بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نور نامی ستارگان آسمان خدای امام زاهد فرموده که خدا را
نور توان گفت ولی بمعنی روشنی نشاید گفت که روشنی صفت عرض است و عرض آفریده کار نیز
هر دو ضدیت و باید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره اولا ادراک میکند و بواسطه او
ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چیزی کیفیتی که فایض گردد شما از نیرات اعظم بر اجرام کثیفه که مهیا ذرات باشند
و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست چنانچه حضرت بدیع نیام خلاصه از تفریدی معنی فرجاره نباشد
و از نیرات که صاحب کشف فیسکوید که ذو نور السموات والارض ادست خداوند نور آسمان و زمین یا نور
اهالی آن هر چه از اجرام عالم هستی در مناظر بلندی و مغاور پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی یا حکمی
فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر : نور وجود بر سر شهود از تو یافتیم : یا چون در مصدر
بمعنی فاعل آید تقدیر زید عدل است یعنی کلام ابن عباس نور السموات والارض روشن کننده آسمانها
بملائکه و قمرین و نور دهنده زمین بانبیا و مرسلین یا روشنی بخش آنها و دلهای سکان ارض و سما
با نور معرفت و توحید در تنویر آورده که آرایشده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب رضی الله عنه
در شرح اسماء الله معنی نور بر نیر بصیرت آورده که جهان را رای و دلنگار میدهد بنور قوت آنکه امام منشور رحمه الله
در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیارات سما را بصور مع قدیر که ابلک طاعات ملائکه کرام است
و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل ساکنان است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را
بانبیا و علما و مومنان یا آسمان را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان
یا سما بیت معمور و زمین را بکعبه و از السدر و گفته اند مدبر السموات امور اهالی آسمان و زمین
بر وجهی که شاید و باید ساخت بتدبیر اوست مدبر امور را که سیاه ادکار کند و تدبیر او مهم سازد
نور القوم نور البلد میگویند کما قال الشاعر نور القبایل یا سک بن محمد و بر تدبیر تقدیر اوست کار آسمان

از مردم سوال کند و آن کس که گرفته است که بنده بکردی ای کنایت باز دهد بنده از آن مسلمان و مکاتبه خلیده
مسلمان نمود که ملاک گفت ترا گفت گفت ترا نوت کسی هست گفت سلمان گفت میخواهی که مرا آزاد ساخ واد
مرد بخشا من هرگز نزد مکاتب نیارم وَآتُوهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را الْمَالِ الَّذِي آتَاكُمْ یعنی از مال
خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بخشیده است خوبیت مصحف را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع آن آنحضرت
بیست دینار بود بخشید امام شافعی و احمد رضی الله عنهما میگویند وَآتُوهُمْ خطاب با موالی و واجبست
از مال کتابت چیزی مکاتب بخشیدن امام احمد رحمه الله ربع مال مکاتب میکند و امام شافعی رحمه الله بقول نصف
بجای خود میفرماید و امام مالک رحمها الله اعلم و امام اعظم و امام شافعی رحمه الله بقول اول و واجبست
راجع جامه مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و گرد بن حفص
از طرق هند که مخلوق بر دون آرد و بدهید بسبب خیر خیر از مال خود میگویند و از عقد عقوبت بدو میفرمایند
کنزت بیت بشنو از من نکته ای زنده دل ؛ وز پس مرگ بنیکی یاد کن ؛ که بلطف آزاده را بنده ساز
که با حسان بنده آزاد کن : آورده اند که عبد الله مشغول گریه بود که آیا از زنا اکراه میکرد و بجهت
مقاطعه جهت میگرفت فاوده و میگفت از آن باید که بگیرند اکراه بنده کار که ما بکنیم خیرت خیر بسیار
کردیم و اگر نیست وقت آنکه نزد کنیزی بخیر نیست آمد صورت حال عرض رسانیدند و آیت آمد که
وَلَا تُكْرِهُوا اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و بدکاری إِنْ أَرَدْنَ
اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیز کاری و اگر نخواهند زنا که اراده تحصین مقتضای
حالت و اکراه بهر حال ممنوع بود و میگوید شما اکراه مکنید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کنیزکان و فروختن اولاد ایشان در تبیان آورده
زنانی بودند حصن غنوی و فرزندی که از مزنا بها داشت وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند
کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن
خواجگان ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشان است یعنی کنیزکان مکره رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
و وزر و بال آن نیست مگر در کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بدرستی که فرستادیم ما
إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و حفظ کننده حلال و حرام

وَمَثَلًا حکم و فرستادیم مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از مثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان تا آن قصه حالت که مانند کی دارد بقصه مریم رضی الله در وقوع
نسبت بقصه یوسف علیه السلام در برائت و مت وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پند و نصیحت را لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع است بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نور نمای آسمانها و زمین امام زاده فرموده که خدا را
نور نوال گفت و علی ظاهر سه روشنی نشاید گفت که روشنی صد هزار یکست و خدای آفریدگار را نیز
هر دو ضدیست و باید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره اولا ادراک و یابد و بوساطت او
ثانیا سایر بصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند
و دیدن بیننده اطراف نور برخی بجا گردانیدن و چشم خود را بدیدن زیاده خواندن و اتفاق قریه مضاف چاره نباشد
و از نیز به که صاحب کشف میگوید ذو نور السموات و الارض اوست صاحب نور آسمان و زمین یا نور
اهالی آن هر چه از آنجا هستی در بنا طرب بلندی و مفاوت هستی نوری دارد زیادی یا عرض یا جمله عطیه
فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم خیره ؛ نور خدا بود و سر شهود از تو یافتیم ؛ یا جمع در صدر
بنی فاعلی کیفیت چون زید عدل است مضمون کلام اینست که نور السموات و الارض روشن کننده آسمانها
بملائکه مقربین و نور دهنده زمین بانبیا و مرسلین یا روشنی بخش آیه و لیها سکان ارض بما
با نوار معرفت و توحید در تیره آورده که آرایشده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب رحمی خرجه الله
در شرح اسماء الله نسفی نور بنید هر چه آورده که جهان آرای و دلگشا میباید و قوت آنکه امام منصور رحمه الله
در بیان آرایش ارض و سما میگوید بهار است سما را بالصواع قدیم که اماکن طاعات ملائکه کرام است
و زمین را بمساجد الله که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بجنس و قدر و ستارگان و زمین را
بانبیا و علما و مومنان یا آسمان را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر عابدان
یا ساجست معمور و زمین را بکعبه و افراد السرور و گفته اند مدبر السموات امور اعالی آسمان و زمین
بر وجهی که شاید و باید ساخت بتدبیر اوست مدبر امور زاکه بر ایجاد کرد و تدبیر او مهم ساز
نور القوم و نور البلاد میگویند که آفاق السماء نور القیامة یا سالک بن محلم و بر نیز فقد بر ادبت کار آسمان

وزینهای بسیار و بجمیع الطیبه کلکم ربی بالدیم فزحون توازد بیت از نهانخانهٔ تو هر جا همه کس
کاری بخوبی نزد بر بطن عظیم ؛ در تبیان آورده که بدلیل السموات والارض جمیع بهر دلیل از دلایل قدرة
و بدایع حکمت که در دو بسیر نیز و هر گز زمین رافعت و لاشی واضع وارد بر وجود قدرة و عظمت
نظر کن آیه و جوهر جمله اشیا دلیل قدرة اوست ؛ و از اینجا سبب منقولست که باول السموات
والارض هر چند آبهای آسمانی زمین است بهدایت او بهست خود راه برند و بار شاد او بمصالح دنیا
بشناسند در لطایف مصبح از خواجه ابو سهل نیکو رست که سر و اهل السموات و الارض تاریکی
موجب ادراکم و ظلمت و محن و وحشت است و چون از محن تاریکی راحت و روشنی رسد بجهت
نشاط و مسرت او افزاید انجا تر آنکه بجهان جهت الی سبب ابتهاج و سرور زیاده متناهی بیت
چو تو همان شوی ای نور همه تاریکی ؛ چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم مجانتو ؛ بعضی از علما گویند نور
روشنی که راند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چیزی که بیان کرده است از برای ما
آنچه در معاش و معاد بکار آید و بایدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب احقاق حق
آورده که در زمان ظلمت همیشه کس ساکن اند مگر کسانی که علوم و معارف تمیز کنند و قبح اصبح باشد
و چیزها را بنوعی ظهور نموده خیال ظلام زدی بتاهم آرند و حوادث و کیفیات ظاهر کند و صفوان
کند و در عرض از جوهر تمیز شود در کمال نیز داند که استفاده از نور الشمس و تمیز نموده کرده اما در
ادراک نور تحیر باشد چه دانند عالم از نور ملکوت و او مختفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس سبحان
که ما بدو ادراک یافته ایم و بنور تمیز اشیا رسیده سزاوار آن بشکنند او را آنکه گویند
در نزد محققین حقیقی هست حق است که هر موجودات بدو ظاهر بنداو از محتفی و حضرت و الاثبات
در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی او هست مدرک شد اگر چه از ادراک تمیز ادراک فلک تا
و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیا است که محیط با نها و نور ذات
در رتبه و بار جود اینه بنده در ادراک انجا از ادراک ضیا غافل شود و بعینه ضیا مکشوف که واسطه
آنها هم دیگر مدرک شد که ضیا که بچنین نور هست حضور محیط بضیا و الوان اشکال بینند بجمیع
موجودات ذهنی و خارجی قیوم بهم بست و ادراک شیء بلا ادراک محالست اگر چه از ادراک او غافل باشد

وان غلبت

وان غلبت بواسطه دوام ظهور او هست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر نشدی که در وی ادراک
موجودات امر دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک نشدی ؛ بیت هست حق جنبات خود جمود چون
نور ؛ ذرات بکونات از و یافت ظهور ؛ هر چه که از فروغ او افتد دور ؛ در ظلمت نیستی بماند مستور
و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی و نیستی پیدا از اسم متهاست زیرا که از نجود پیدا و نیست ناپیدا
بدو بیت الله نور السموات والارض جمله اشیای هستی عدم محض است و پیدا او ادراک بسمیت است
هم از نسبت مدرک هم از جانب مدرک هر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک شد و اگر چه ادراک ایشان
ادراک عاقل باشی و از شدة ظهور مخفی اند بیت هر عالم نبود او هست پیدا ؛ یکجا او کرد او از عالم هویدا
زهی نادان او خورشید تابان ؛ هنوز شمع جمید در جهان ؛ مثل نوره صفت نور کسی منسوب بدو است
کمشکوة مانند روزنه ایست در دیوار که بجانب او بخارج راه دارد چون طاق فیها مصباح
در آن طاق چراغی افروخته و نیکو روشن و کو بند مشکوة انبوه ایست از آهن که در وسط قندیل
بدین قول مصباح فیه شعله باشد در انبوه الزجاجة آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیل
آنکه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفای لطافت کانها کوکب کویا ستاره ایست
دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وسط یوقد افروخته
شده است در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت بسیار منفعت زیتونة که آن زیتونیست
در زمین مقدس رسته و مهفاز بهر دو عالم برکت خوانده اند از انجا را ابراهیم خلیل علیه السلام
لا شرقیة نه در جانب شرقست از معموره چنانکه رود بار چین و لا غربیة و نه در طرف غرب
از آن جهت طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه نیست او را فی ولایت غایت یا نه پیوسته
در آفتاب و تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از رعایت
تاب آفتاب هر وقت و هم از حمایت و وقایه مخصوصه خاص بصر جمله از معموره فرموده که اصلا اینه شجره
از جهت بدنیا آورده اند پس از انجا زینه عالم است که وصف شرقه و غربه بر و اطلاق توان
کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت یضیء روشنی دهد بیتقیق خود ولو لم
تمسسه و اگر چه نرسیده باشد بوی نار آتش یعنی در درخشندگی بسایه ایست که بی آتش روشنائی

نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت بارشده بانوار چراغ و لطافت زجاج
بر آن افزوده در مشکوة که ضابط انسه و جامع انوارست یهدی الله لنوره
بنور معروف جهة من یشاء هر که را میخواهد و یضرب الله الامثال للناس
در صورة محسوسات بیان میکند للناس جهة مردم تا از بند و در یابند و مقصود تنبیه ایشان
هویدا گردد والله بکل شیء علیم هر چیزی را از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق حیات و
خفیات علیم دانا است علما را در باب این تمثیل بحسب بصیرت علامة العلما امام فخر الدین رازی
در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق سبحانه تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوة و دل
او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل بکوکبی درخشنده
و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از نباتات خوف و ظلمات نوال جا بجا دارد و نور ربانی که فیض کلمه
بالاگیر بر زبان مومن بگذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان
نمود از نور علی نور بظهور و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرده بجهة آنکه
در هر خانه که چراغ بود دزد هراس آن نکرد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود
یا آنکه بچراغ داغ شد و از دود نهار قوی بر خارج افتد و آنرا نیز درخشنده بخشد همچنین منوال
نور ایمان حال درخشش گرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات
بر اعضا و جوارح هدیه آید سبحانه و جوهم سیما هر کس را دل و میدهد خود تشبیه نیز مومن را
که با آنکه تا از اهل ظلم بشکند که آنکه مشکوة هر کار سدیر در خیر و در هدایت شکسته زند مرهم
بیت چون آنکه با نبرد مجروح نازکه ٭ هر چند بیشتر شکنی تیز تر شود ٭ و گفته اند آن نور نور معرفت است
الهی یعنی چراغ معرفت در زجاجه هر عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت
طیبین شجره وجود مبارک محمد صلعم که نه شرقیست و نه غربیه بلکه مکیست و مکه سره عالم و از زاکی اخلاق
عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد و قولی آنست که آن نور قرآن است
قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح در شجره و چراغ که نه مخلوقست و نه مختلف
نزدیکست که بهندو قرآن ناخوانده دلایل حجج او بر همان واضح شود و بر جهت بدان قرآن قرآن کند

نور علی نور باشد در ارواح الارواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح
در تنور ابراهیم که نه یهودیه باشد و نه نصرانیه بلکه حنیفیه ساخته اند و نه هنرانیه بلکه اسماعیلی روی بشرق
آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلعم یا مشکوة ابراهیمست و زجاجه اسماعیل و مصباح حضرت
پیغمبر صلعم و شجره شجره نبوت که نه کاذبست و نه هزل باطل بسته شرح آنحضرت صلعم و زجاجه دل
مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب علو و افراطست و نه طرف تقصیر
تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست که
در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب بانی خلت خلیل نبی علی بوده در جواهر التفسیر مذکورست
والی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله تسبیح کوبند خدایرا در خانها که و مستوری داد خدای
تعالی حرکه را ان ترفع اگر برداشته شود قدر او بدین آنرا رفع قدر و نرخ گرد تسبیح و اشد باید و آنرا
در آن آواز باید بار داشتن شود بحق سبحانه خانها در آن بیوت و یذکر فیها اسمه که یاد کرده شود فیها اسمه
در آن خانها نام او و اسرار نبوت مساجد است که اشرف اماکنست رفع مساکن از جمیع بقاع است
و یسبح له فیها تسبیح کفته شود برایشان کذارنده له مر خدایرا فیها در آن بیوت بالغدو والآصال
بامداد و شبکاه رجال مردان لا تلهیهم نه مشغول سازد و نمی دارد تجارة بازرکانی بیع خریدن متاع کرانرا زیان و نقصان سود
باشد ولا بیع و نه فروختن آنها بنیه داده و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عن
ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی واقام الصلوة و از پا داشتن نماز وایتاء الزکوة و از دادن
زکوة محققان ترانه که جنس بیع و شری که اعظم اشغال دنیاست ایشان را از ذکر مانع نبود تا بچه
اشغال بطریق اول در کتب الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود
اسما و صفات حق سبحانه و تعالی بسر روشن خواهکان با دل الفهرست کویند که بلک حسین کرت
والی حضرت نور از حضرت قطب اقطاب خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بر سیده که در طریقت شما
ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمود که نی باشد پس کفت شما طریق شما چیست فرمود که
خلوت در انجمن خلق با خلق مباح باجق جبیا از درون سو آشنا و از بیرون بیگانه وش

از بهار روش کم بهره اند رجا تجارة بیعی آمیزه باید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت
باین شعار است و حضرت حقیقی تجارتی در میان ایشان فرموده اند یرجون سرمایه دولت ابدی را و بکف آرند
و بیم کردار اشارت بکار دایم همه جا با تیکس در همه کار میدانند صفت جنبش و اجانب یار تجافی
بمنزه سند نیز مردان باد و جنبش توجه تقلب القلوب از زیر که بگردد فیها القلوب در آن
روز دلها بنیه از هول تحیر گردد و صفت آرامش اضطراب منفیر شود والابصار بگردد دیدها و از هر طرف
می گردد و نابینا بیند که تا مدا و از کجا بدو می آید یخافون یوما تتقلب فیه القلوب متعلق است بتجافی یعنی می ترسند
تا خود از بهر خدا اشارت بآن ترس احسن ما عملوا نیکوتر جزا را آنچه کرده اند بنیه بهشت
ویزیدهم و زیادت کند در ثواب ایشان من فضله از فضل خود یعنی در ارا جزا سوخود ایشان را
کرامت نماید بر کرد در خاطر ایشان خطور نکرده باشند والله یرزق من یشاء و خدای روزی میدهد در دنیا
بی حساب هر کرا میخواهد بغیر حساب بحساب آن روز حساب نکند یا تر بیاده از آن دهد در عقبی که
بخیر شمار در آید والذین کفروا اعمالهم کسانیکه پوشیدند حق را و مکر ورزیدند بدان اعمالهم کارهای ایشان
که در صورت نیکو نمایند چون صدقه و احسان و اطعام فقرا و امثال آن کسراب بقیعة مانند سراب است
بقیعة بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در وقت از زمین بر هوا می افتد لمعان آن رخشنده
در نظر آید چون آب موج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه الماء آب ماء در بیابان آرزو حتی
اذا جاءه تا چون بر سر وی رسد و صفی در دو توهم آنکه یجده شیئا نیابد آن منظور مقصود خود را
چیزی ووجد الله و یابد خدا را عنده نزدیک او در خویش یا نیابد احساب خود را بیابد
فوفیه پس تمام بدهد او را حسابه حساب خود را و اجر و جزای حساب قضا کرده باشد
والله سریع الحساب زود حساب حساب کی او را از حساب دیگر باز ندارد و تمثیل دیگر اعمال
کافران سراب دارد است تشبیه حکم سخت پس بحالیکه تشنه او شراب نامیده شده عذابش زیاده شود
کافران را از امید بیاشام آنچه حسبت نیابد حسرت افزون گردد او کظلمات یا کرد از ایشان باشد
چون بار کیها بحر لجی در دریا عمیق که دم ندهد یغشاه موج بپوشد آن دریا را موجی
من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه موج از زیر موج نابی سحاب ابری که انوار بحر خود را شد

ظلمات

ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بر بعضی متراکم شده و یعنی ظلمت بحر و ظلمت
موج اهل ظلمت موج و ظلمات ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست خود را که نزدیک اعضا
مرست بچشم لم یکد یراها نزدیک نیست که بیند آنرا میان تاکید نفی ظلمات بیشتر دست را نبیند و
که بیند ومن لم یجعل الله و هر که نداد و مقرر و مقدر نکرد خدا له نورا مر دورا روشنی در دل
فنت ازلی فما له بس نیست مر او را من نور هیچ نوری نیز تشبیه دیگر است مر ظلمتها کفار را
ظلمات اعمالهم و امیت و بحر طرب والا و موج آنچه دل او میپوشد از جهل و شرک بعضها
از شرک و دور آمده اند لا یرجع نزدیک آمده اند که تاریک را نگرفت حال کار تاریک ظلمات ظلمت
الم تر آیا ندیدی و ندانستی انه الله آنکه خدای یسبح تسبیح میکند مر او را پاکی
باز میکند و خدای را بصفات جلال من فی السموات فی الارض هر که در آسمانها و زمین است والطیر
صافات و مرغان نیز تسبیح کنند او را در حالیکه پاک کننده باشند در پرواز و صف کشیده
تخصیص طیر بآنست که او میان زمین و آسمان باد لایک ضع در و ظاهر تر است چه احوال ملائکه
که اصلا مایل نگردند اعطا قوت ملک بحیطه و قدرة و فوق در هوا و الهام بمطاعه بوقت صف کشیدن
بلکه در صف در تسبیح بر هامت خاطع بر کمال قدرة صانع کل هر یک از آسمان و زمین بدان یاد مرغان
یا مجموع قد علم صلوته دعا و خود و تسبیحه و تنزیه خود را یاد و تسبیح
خدا را بجا آورند نماز و نیاز همه را والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بآنچه میکند
همه از طاعات و عبادات ولله ملک السموات و مر او راست ملک آسمانها و زمین چه خلق و فاعل
ایشان اوست والی الله المصیر و بسوی خدای بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای
یزجی سحابا می راند ابر را و بر می انگیزاند پاره پاره ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان
بعضی اجزاء مید بعضی از ذرات باهم یجعله رکاما پس میگرداند او را در هم رسته و بر هم بسته
فترى الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن و ینزل من السماء
و فرو میفرستد از آسمان من جبال فیها از کوهها که در وست یعنی از پاره ابر بزرگ که مثابه کوهها اند
برد ظلمات من برد از تگرگ که در ابر است تگرگ کالیست در آن مفعول محذوف تقدیر چنین که

بفرستند از تگرگی که در اوست کوه‌ها یعنی آسمانست نازل میکرد و از آسمان کوه‌ها از تگرگ چیزی
در زمین بجهت آن سنگ او سبحانه از آن تگرگ نازل میکرد و اند فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند تگرگ را
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن وَيَصْرِفُهُ و باز میدارد و آنرا عَنْ مَنْ يَشَاءُ از میوه محصول
هر که میخواهد يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیک برق شدن آن يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ میبرد دیدها را در بیاید از
فرط روشنی و این قوی‌ترین دلیلست بر کمال قدرت که شعله آتش زبان ابر بیرون می‌آرد يُقَلِّبُ
اللَّهُ میگرداند خدای اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را بر نقل آمدن لیل یکی بر دیگر یا متغیر ساز
احوال شان بگرما و سرما در بر دوت یا بنور و ظلمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه مذکور شد
لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتبارست لِأُولِي الْأَبْصَارِ خداوندان بصر و بصیرت را وَاللَّهُ
خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که در زمین است مِنْ مَاءٍ از آب که هر جانوری از آب
یا از آب مخصوص نطفه و این بر سبیل تغلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان
از ابن عباس نقل میکند که چون سحابی جوهر آفرید و نظر بهیبت بر وی افکند بگداخت و آب گشت بعضی از آنرا
تغلیب فرمود تا مثل آدمی بیافرید پس جوهر را تقلیب کرد بیاد و از آن ملائکه خلق کرد پس تغلیب مصدر
بجانب از آن آدمی و سایر حیوانات را بیافرید و اصل همه آب است فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي پس از جنبندگان
هست آنچه که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از ایشان
هست که میرود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ بر دو پا چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از ایشان هست که می‌رسد
عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای چون دشت و نعم و بسبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن پایها
باشد بالات مشی پس انگه بدو پای رود پس انگه چهار قائم دارد و از حیوانات انگه زیاده از چهار پای
دارد اعتماد او بر قوائم اربع بیشتر است يَخْلُقُ اللَّهُ می‌آفریند خدای تعالی مَا يَشَاءُ هر چه میخواهد از آنچه
ذکر کرده و از آنچه یاد نفرموده باختلاف صور و اعضا و هیأت و حرکات و قوی و افعال مادی و جوهر
اثیری بعنصر اصلی چه بقدرت قادر است قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد که حکم
و رأیست نفاذ بیرون کلمات او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ توانا است پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا

بخواهد

بخواهد که فرو فرستادیم آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتها را روشن کرده و جویا وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای راه نماید
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست و دورت که طریق بهشت
آورده اند میان منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا حکم محمد صلی الله علیه و آله
بر هم منافق گفت ترا که بکعب بن اشرف میکنیم می‌گفتا آنچه فرستاده وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان
که آمَنَّا بِاللَّهِ گرویده ایم بخدای وَبِالرَّسُولِ و بفرستاده او وَأَطَعْنَا و فرمان برداری کرده ایم
هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس میگردند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس آن اقرار بایمان و اطاعت وَمَا أُولَٰئِكَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِينَ گرویدگان یا بایمان
بر لیمان که بین میان رضی و مغیره بن ربیع و ابی محاصه بود در آب زمینی بند آنچه علی رضی الله عنه
حوالت کرد او را از رسول حکم برد همه بر شد و کف دست تو حکم خواهد که عم زاده تو حق سبحانه آنچه
فرستاده که اقرار بایمان و فرمان برداری میکند و از حکم خدا و رسول مستحیب و دوری میتابد
وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ و بحکم رسول لِيَحْكُمَ
تا حکم کند پیغمبر بر راستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ آنگاه گروهی مِنْهُمْ از ایشان که منافق
یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندگان از محمد علیه و علی و آله وَإِنْ يَكُنْ و اگر باشد لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را
حکم بر ایشان بود يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ فرمان برندگان و انقیاد کنندگان
اگر دانند بر ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود
سر باز زنند أَفِي قُلُوبِهِمْ آیا در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی کفر و سلب ظلم أَمِ ارْتَابُوا
یا ریب افتاده اند در باب نبوت و از تهمت مشاهده کرده اند که بر وی اعتماد راست نمایند أَمْ يَخَافُونَ
یا می‌ترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ انگه جفا کند خدای در قول حکم جور نمایند عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ
و میگیرد رسول او در حکومت بَلْ بلکه چنین است که پیغمبر جور نباشد یا خدا و رسول او حیف کنند ملکه
أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکاران اند بر خصوم یا بر نفس خود از حکم خدای
و رسول او إِنَّمَا كَانَ جز نیست که بود قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان إِذَا دُعُوا چون خوانده
شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ و بسوی پیغمبر لِيَحْكُمَ تا حکم کند میان ایشان بوحی محکم

أَنْ يَقُولُوا انگه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا هر چه حکم کنی در میان
ما کجی أُولَٰئِكَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درد کاس نجات یابی
و برسید کانند بدرجات رضا حق وَمَن يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدایرا در فرایض وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را در سنن یا هر چه فرستاد وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد خدایرا از عقاب بسبب هر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ
و بپرهیزد از خشم او و گناه نکند در زمان آینده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند فوز
یافتگان بنعیم مقیم وَأَقْسَمُوا و سوگند خوردند منافقان بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت مرین
سوگندان خود که در طریق زمان بر سبیل چنان که بشنید لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمایی ایشانرا به
بیرون آمدن از دیار و اموال خفیه لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند و لطف توقف نمایند قُل
لَّا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد نکنید و سوگند مخورید طَاعَةٌ مطلوب از شما فرمان بردارید مَّعْرُوفَةٌ
شناخته شده باخلاص نیت نه سوگندی بر طاعت نفاقی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از نفاق و جز آن قُلْ بگو أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدایرا
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را بصفا خلوت فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید
از فرمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ جز این نیست که بر عهده مَا حُمِّلَ آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام
وَعَلَيْكُم و بر شما مَّا حُمِّلْتُمْ آنچه باز گرفته اند از انقیاد و امتثال وَإِن تُطِيعُوهُ و اگر فرمان
برید رسول خدایرا در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست
بر فرستاده بجسب مگر الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا دعوت واضح و مغیر
بس آنچه بر او بوده بجای آورده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده خدای آنرا که گرویدند
و ایمان آوردند مِنكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و دیگر کردند کارهای شایسته مراد بقول
اشهر فقرا مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه جای کردند در منازل انصار و قریش با اکثر از قبایل عرب
که در مکه و غیر بجهت بر محاربه ایشان اتفاق نموده غنیمتی روز بیغاها جهد بدست آمد و سخنان فتنه انگیز
بمغز نداشتند مهاجرین اکثر اوقات سلاح با خود داشتند و روزگار بسوال هراس میگذرانیدند
روزی با یکدیگر گفتند آیا زمان در آید که خدای عز اسمه مطمئن بلغه نواقف خاطر ربط سلامت و عافیت شویم
امن و آسایش خواهیم و وعده داد و سوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه خلیفه گرداند ایشانرا
فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانچه خلیفه گردانیده شدند
بحنظل آنکه فصل معلوم خواهد بود همچنانکه خلیفه گردانید قَبْلَهُمْ آنانرا که بودند پیش از ایشان
یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند
و اندک فرصتی زیاده بر وعده مومنان فاز نمود جزایر عرب و بلاد روم بدیشان زیاده گرفت
و امید است که جمیع اطراف و انجار مشارق و مغارب مسخر ملازمان شده
شرع نبوی متابعان احکام مصطفوی در آید بیت و بدولت کمال دولت خدام او عرصه روی زمین
سریر خواهد گرفت نه ناه ماز مخت چون بر کتابا بال تدبر از زبانا تا در زیر پر خواهد گرفت
انبرآنه ولیل انجاز از آلت و حجت بحث نبوت و سرمایان خلافت ظفرا الراشدین رضوان الله علیهم
دیگر نبوده وَمَكَّنَ لَهُمْ و هر آینه باقوت و ثبات سازد لَهُمْ ایشان را دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ
آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند
وَلَيُبَدِّلَنَّهُم و هر آینه ایشانرا مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان
يَعْبُدُونَنِي بر پرستند مرا و در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ بِي شریک نگیرند بِي شَيْئًا با من چیزی را
یعنی اعتبار وجاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَن كَفَرَ و هر که کافر شد و رزد زیر نعمت
بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشان کاملانند در فسق قیل بدین آورده که قتاده و النور نیز هم همین بوده اند که کفران این نعمت ورزیدند
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپایدارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را هر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کنند شوید لَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا مپندار ای محمد صلعم آنانرا که کفر ورزیدند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدایرا از فوت
کردن فِي الْأَرْضِ در زمین یا بشکستن کنندگان بر دست نتوانند که بر جن بجا بشکنند بر دعوت
او از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و باز گشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و هر آینه بد باز گشت
آتش و اسباب نزول آورده که حضرت رسالت صلعم خلیفه انصاری که بلیغ بر عمر نماز فوت نیم روز بطلب قاتل

فرستاد بر بلوغ با جارت در آمده و دیگر را خفته بود و جا مرا بعضی اعضا او در رشته قول آن که حق تعالی
دیار وجه خود بگیرید میفرمود از آمدن غلام که اجازتی ثمام بدای راه یافت بزرگان مبارکش چه بیند که بعضی
کرجی شما نهی فرمودی که آوا اینها و خدم و حشم مادر مثال اینه ساعات ۵ دستوری در خانه تا در بند
نا بر سر امور مخفیه واقف نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر آمد این آیه نازل شده بود که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ باید که دستوری طلبند از شما
آنانکه مالک ایشانند دستها شما یعنی بندگان و کنیزکان که نرسیده اند بلوغ مِنْکُمْ از خود شما بندگان
و کنیزکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما در آمدن بخانها شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت
در شبانروز مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب بیدار شود و جامه خلوت
بیرون کرده بیخبر اهل بیت محبت پوشد وَحِینَ تَضَعُونَ و یکبار نیمکار که می نهید ثِیَابَکُمْ جامها خود را
مِنَ الظَّهِیرَةِ میان چنین است یعنی آن وقت که نیم روز است وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از
نماز خفتن که تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ سه کار بد ایشانرا سه وقت
عورة که مر شما راست لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ و نه بر بندگان و کنیزکان نارسیده
جُنَاحٌ گناهی و زیانی در ترک استیذان بَعْدَهُنَّ پس از سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف
کنندگانند یعنی در آمدگان عَلَیْکُمْ بر شما است خدمت پس هر آنگاه که دستوری طلبند
بَعْضُکُمْ در حق آمدن یعنی از شما عَلَی بَعْضٍ بر بعضی یعنی مالک بر موالی کَذَلِکَ مانند این بر شما
گردن یُبَیِّنُ اللَّهُ و روشن میسازد و بیان میکند خدای لَکُمُ الْآیَاتِ برای شما دلایل حق احکام
شریعت وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی است بمصالح عباد حَکِیمٌ حکم کننده بر غایة مراسم آداب و بعضی
علما حکم این آیه منسوخ است و بقول اصح محکم است زیرا که سید ندکه بعضی مرد و در نسخ این آیه میگویند
جواب آنکه بخبر منسوخ نیست زیرا که منسوخ نیست وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند
طفلان مِنْکُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب بدین یعنی محتلم شوند و مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن شود
دلیل است بر بلوغ فَلْیَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند مر اوقات کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ همچنانکه

دستوری

دستوری طلبند آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکما سایر مردان و از مند
در استیذان کَذَلِکَ همچنانکه بیان کرد این حکم را یُبَیِّنُ اللَّهُ مبین میکرداند خدای لَکُمْ آیَاتِهِ
برای شما آیتها خود را وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست باحوال شما حَکِیمٌ حکم کننده بحکم در ادب و مصالح یعنی
نکرانید اسم در آخر این آیه منافی حجیت مبالغه است وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ و نشستگان در خانها و بانگاه
مِنَ النِّکَاحِ از زنان اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ آنانکه امید ندارند نِکَاحًا نکاح خود را یعنی میل نکنند که کسی
ایشانرا نکاح کند بجهة پیری فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و بیمالی أَنْ یَضَعْنَ
از آنکه نهند ثِیَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سر انداز که بالای مقنعه می پوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ
حالیکه ظاهر کننده کان نباشند مواضع زینت را یعنی عرض از وضع چادر اظهار سر کردن و گوش و موی
نباشد و امثال آن وَأَنْ یَسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَیْرٌ لَهُنَّ بهتر ایشانرا
و دور تر از تهمت وَاللَّهُ سَمِیعٌ و خدای شنوا است مقالات ایشانرا از مردان عَلِیمٌ و دانا بمقصود
از مقالات ایشان مامور و حدیث آورده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکلت نکردندی
مانا بر جماعت از همگان کسی را باب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید
یا آنکه بیضه آنجا چنین سفر افتدی کلید را بخانه فانبار بدست آنجا بیابات و آنکه تا بوقت حاجت
از طعام ایشان تناول کند و اینرا در دیشان بتوهم عدم رضا ایشان بدان زنان بر همین میکردند و اگر کسی
ایشانرا بمبارکه که در خانه پدر یا مادر یا اقارب بر یه وی ترتیب کرده بودند و صورت نمودی آیات
نیکو بدین جهت آیه فرستاد که لَیْسَ عَلَی الْأَعْمَی نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَی الْأَعْرَجِ
و نه بر لنگ حَرَجٌ و بیمالی وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَی أَنْفُسِکُمْ و نه بر نفسهای
شما در شیء أَنْ تَأْکُلُوا آنکه بخورید شما و با اهل شما مِنْ بُیُوتِکُمْ از خانها خانها خود که اهل و عیال شما اند
و خانها فرزندان تیز رنیز داخلست بحکم اضافت بعد از آنکه مالک اند بیک خبر صحیح که یا گرسنه
خود مرا دارد که اوست و ان ذکره و مثل کسب أَوْ بُیُوتِ آبَائِکُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِکُمْ
یا خانهای مادران خود أَوْ بُیُوتِ إِخْوَانِکُمْ یا خانهای برادران خود أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِکُمْ یا خانهای خواهران
أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِکُمْ یا خانهای برادران پدر ان خود أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ یا خانهای خواهران پدر ان خود

أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانها برادران یا برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای عمهای شما أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای خالهای شما أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای عمهای شما أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای خالهای شما أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای که مالک شدید شما خانهای آنرا از نقود و امتعه و اطعمه از خطاب بلکه او خازن است و گویند مراد خازن بندگان است و خرخانه اولاد و عبید رضا صاحب هست در اکل طعام شرط أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود نیز در آن ضرر دوست باید و تحقیق آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او از زنهار خواهد فتح موصلی حرمه بدر خانه دوستی آمده و او حاضر نبود کیسه او از خارج طلبید و دو درم برداشت و باو داد یکی یک یک داد و چهار خواجه بخانه رسید صورة واقعه از جار پرسیدند و بگفتند آن ابطال کرد آنرا دکر دو نواخت در نگار ستان آورده که شیخ گفتم جهان نمرود را که بود آسودگی در کنج رباطی زنده تا چه خوشتر در جهان گفت میان دوستداران انما اصابل و در عوارف المعارف آورده جمعی که یا حیدر الکوید اعطنی من مالک الی و در جواب گوید کم تزید دوستی را یعنی باید که هر چه دارد از زنهار آورد از استغفار چند و چند بگذرد چه دوست جنابه بیت از ما تا دور نگرفته اند بیت یاران بجان صفایقه باهم نگفتند : آخر کسی بجان جانی جرا کند : بسیار جهد باید که کسی خود را باوی صفتی آشنا کند : شرط بعد بانفس یار آشنا : کز هوا و بهمه محبت وفا کند : در قول اول که بسبب آیه تنزه صحابه بود از هوا کلها علی الحقیقی باید گرفت یعنی نیست در هوا کلها بر یک نیا حرجی آورده اند که در شان بنی النسان نیز بحرز اکنند که تنها طعام خوردن بر اعرام داشتندی و از صبح تا شام خوان نهاده طعامها ان کردندی و چند نفری از سب بکنشتی و همان نرسیدی انکاه چند حرجی زدندی یا در رباط و مسجد انصار که منفت برنفس خود نهاده جز اجهان نخوردی یا در میان جال جمعی کرا از جمع برطعام هر مزمودندی انیز آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا انکه بخورید طعام جَمِيعًا باهم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ بیس چون در آیید بُيُوتًا بخانها که مذکور شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ پس سلام کوئید بر هم و بنای خود المومنون کنفس واحدة و در خانهای خود را یا بی خود در مساجد سلام کنید و گفته اند اگر شما بمسجد خالی بود کوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید که تَحِيَّةً سلام کردنیه مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزد تبک خدای مُبَارَكَةً مبارک خیر و برکت طَيِّبَةً پاک که نفس متمتع

بدان خوش شود كَذَلِكَ همچنانچه بیان سلام نمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان کند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما احکام حلت خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید تعقل کنید در آن چون صواب را دریابید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جز انیکه کروه بندگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانند که کروه بندی بخدا و رسول در زمره اهل إِذَا كَانُوا جون باشند مَعَهُ با رسول ای عَلَى أَمْرٍ جامع بر کار جمع آرند یعنی همی کنند شرع الیشان را مجتمع باید بند جمعه جماعت اعیاد و حروب مشاورات و غنائم استسقام لَمْ يَذْهَبُوا نرفته اند تا دیکری حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ تا او فیکه دستوری طلبند از او و او تشریف اذن ارزمیدهد إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی که آنانکه دستوری طلبند از تو أُولَئِكَ الَّذِينَ آنکروه آنانند که از روی صدق يُؤْمِنُونَ میکروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او و تعریض جمیع منافقانست که در غزوه تبوک تخلف از جهاد و دستوری میخستند و در باره الیشان نازلند که انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند از تو منافقان از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کارها چون فَأْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ هر کرا خواهی مِنْهُمْ از الیشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ و دعا جو و اجازت طلب آمرزیدن بر ایشان اللَّهَ بر خدا از ایشان از تصدیق چه تقدیم امور دنیا بر امر دین و اگر چه تقدیر باشد خالی از تخلی دکر سالار بخروج از جماعت ثم اند پس برای ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است تقصیرات بندکان را رَحِيمٌ مهربانست بر تخفیف و تکلیف الیشان لَا تَجْعَلُوا مدارید و مانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شما را بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا همچو خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیکر که اعراض نمایند که باید جواب سایل و توانید نمود چه مبادرت با مر او واجبست و مراجعت بغیر اذن او حرام و نیاید و اما دعا او را بر شما یا بر شما چه جزء عاء بلکه یکدیکر مدانید که این دعا بینک مستجاب و مقبول حضرت رب الارباب است یا ندا کردند شما و خواندند مر رسول را بلکه چه همه منادات یکدیکر نباشد که بجز دنام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله و یا نبی الله و چه حضرت همه انبیا را بندای علامت خطاب کنید و چه جمعی را بندای دوامت یا آدم است یا بدر انبیا خطاب بالنبی

خطاب محمد صلعم آورده اند چون آنحضرت خطبه خواند منافقان شک آورده بگریکدیگر اشارت میکردند
واز مسجد بیرون شدند می آیند که قد یعلم الله الذین بدرستی که میداند خدای تعالی آنانرا که از روی
کراهت یتسللون میروند که مانند کسی منکم از میان غازیان واوا وحرکت پناه جستن بیکدیگر
وپوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند واعراض مینمایند
عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم آنرا که مبادا برسد بدیشان فتنة آزمایشی از جهت کفر یا بدعت
یا محنتی در نفس و مال یا قهر سلطان جابر یا هر غفلت بر هر کار و نقد جنید قدس سره فرموده که
نخست هشدار نشاند از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشانرا عذاب الیم عذاب دردناک
در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها
از مهیات آنچه بمرتبه ملک است وآنچه در زمین و ملک است و اوست زیرا که خالق همه اوست قد یعلم بدرستی که میداند
ما انتم علیه آنچه شما هستید بر آن از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت
ویوم یرجعون و میداند روزیکه باز گردانیده شوند منافقان الیه بسوی خدا و ینبئهم
پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند کار را بدیدن بر آن مکافات کند والله بکل شیء
وخدای بهمه چیزها علیم دانا است بهمه چیزی مر دمخفی نماند آن کس که باو پدید و پنهان چون آشکارا
نهان و پیدا یکسان

سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب کشف الاسرار از معنی که مفسران بر لفظ تبارک رفته اند سخن اختیار نموده
یکی آنکه برکت از ذات وانید اشارة بکار سازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگ دار و بزرگ است
واین بیان صفت سرمدی و فنای عزت ازلی او است و تسمیه آنکه ایام ثابت و دائم عبارت
از دوام ذات و ذات لم یزل و لایزال التبارک آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد مر فرقان را که صاحب آنست
میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلعم لیکون تا باشد که بنده او
للعالمین مر آدمیان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در
هر زمان رساننده از موجبات مخاطرات الذی له آنکه مر اوراست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمین چه منفرد است باز زدن آنها پس او را در تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت

خدای ولدا فرزندی چنانچه ترسا و یهود و نصاری بت ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک
انباز در پادشاهی چنانچه مجوس و دهریه گویند یعنی اورا پادشاهی با فرزند که قایم مقام او تواند بود
یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وخلق کل شیء و بیافرید هر چیزی را زمواد مخصوص بهیات
مختلفه واشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آن چیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را چنان ساخت
بر خصایص و اشکال که از وی میخواست یا تقدیر کرد بر آن او را ما وقتی معلوم واتخذوا و گرفتند کفار من دونه
بجز خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون خدایان که نیافریدند شیئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق
هیچ چیز و هم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج در وجود
بخالق و محتاج خدایا نباشد پس چگونه عبده الشارانی تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند
بکجا و سزاوار نیستی باشد ولا یملکون و نباشد مر مخلوقه را توانایی و استطاعت ندارند لا
انفسهم مر نفسهای خود ضرا با دفع ضرر ولا نفعا و نه جرب نفعی نه سودی
بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نفع باید ولا یملکون
و نیستند آلهه باطله و قادر نیستند موتا بر میراندن کسی ولا حیاة و نه بر زندگی او ولا یا بر انجا
حیات او ولا نشورا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و حدیث محمد بمدت دباغت باید وقال الذین
کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این مگر فرقان که محمد صلعم بما آورده الا افک دروغی
بگرد دروغ خود بر بافته است آنرا واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ
قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان خبار سابقه
بر وی میخواندند و او بعبارت عربی بر ایشان املا میکند فقد جاءوا پس بدرستی که آمدند اینقوم
ظلما و زورا بغیر و دروغ یعنی باری دهندگان وی و بر بنده فقد یرا بنده بکلام کفار باشد
واصح آنست که این سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار در بنده مسکویند قرآن دروغست
و بنده قومی بر افته میشود که آمدند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند کلام وی اساطیر
الاولین افسانهای پیشینیان که در کتابها نوشته اکتتبها می نویسانند آنرا چه خط مینویسانند
وقتی پس آن فرشتها فهی علیه املا کرده میشود بر وی بکرة واصیلا یعنی اول روز و آخر روز

روز با شب و روز آنها را بخواند یا با هم بکنند چه خواهند خواند و چون خنکه در بر خواند همگی بد
انبر وحی است قل بگو ای اشرف که انزله الذی فرستاده است و آنرا آن کس که ینبئ یعلم السر
بداند و پوشیده لفی السموات و الارض در آسمانها و زمین مان و لیک کسی که کلام منهاست
بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق است و دیگر اگر عرضه نمایند آن عاجز و چنین کلام
جز از ملک علام نباشد انه بدرستی که او کان غفورا است آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان
پوشد رحیما مهربان که عرضه عقوبت بزبان تعجیل نکند و قالوا و گفتند صنادید قریش مجلس ابوجهل و غیره
و عاص و امثال آن ما لهذا الرسول چون این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بود است این کس را که دعوی رسالت
میکند که مشاهده دیگر یأکل الطعام میخورد خود و یمشی فی الاسواق و میرود در بازارها و طلب معیشت
چون دیگران در بازارها مگر دعوی او در رسالت باید که حال او مخالف حال دیگران آن آیین ان نیست و فرق
در مرتبه محمد و صاحب آنحضرت غافل شده بند است ندیگر نیز رسالت غیر ایشان با امور جسمانی
باشد و ندانند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضای آنست تا مناسب نمایان که بر افاده
بجسمانی نمود لولا هلا انزل چرا نازل نگردید جلیس همنشین یا جلیس انیس الفصه مشرکان
گفتند بایستی که او ملک بودی و اگر ملک بودی اگر ملک لولا انزل چرا فرو نفرستادند الیه ملکا بسوی او
فرشته فیکون معه تا باشد با او نذیرا بیم کننده و بیاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه
افکنده شود بدو کنز گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از زود در تحصیل معاش مستغنی شود
او تکون له جنة یا باشد او را جنة یأکل منها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان
معاش دهی بگیرد و قال الظالمون و گفت ظالمان و وضع ظاهر موضع ضمیر که ظالمین ایشانند
بنی سحرا مگر از سحر که مؤمنان گفتند ان تتبعون پیروی نمیکنید الا رجلا مسحورا مگر مردی
جادو زده گرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و در تفسیر بادی آورده سحور را بمعنی مسحور آمده
بنی مناسبت جادوی میان شما بعض فریفته کند انظر نگر ای محمد صلعم بدیده بصیرت نامه بینی که
معاند ضربوا لک چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها یعنی گفت سخنها ناخوش و نشیبه
کردند ترا بسحور و دیوانه مفسر و مجنون علی بسنوند فضلوا پس گمراه شدند از طریق صواب و موصل بسوی آنها
فلا یستطیعون سبیلا

و نمیتوانند ایشان از راه سوی فلا یستطیعون سبیلا پس نتوانند رسید بسبیل راه نجات و برهان بر آنچه
میگویند تبارک الذی بزرگوار است آنکه که بخش فضل ان شاء اگر خواهد جعل بسازد و بخشد
لک ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از آنچه و بوستانها که ایشان میگویند و آن چه با نهارا جنات تجری
بوستانها که میبرد زیر آن جویها و یجعل لک و بدهد ترا در آن بوستانها
قصورا کوشکها عالی را اصحاب دل ذکر بود چون ملازمان فریش حضرت رسالت بغفوه و فا
سرزنش کردند رضوان کرد آینده رو ضات جنانست با بشارت نازل شد و در خبر از نور پیش آنحضرت بیاده
فرمود که بر در دکار میگوید مفاتیح خزائن دنیا و آخرت از بودت نمرو دیم بدیم با اگر ترا کرامت و نعمت
که نام نزد تو گرده ایم در آخرت مقدار پرسشم گرد در حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدنیا حاجت نیست
فقر را دوست میدارم و همواره بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصحبت اصحاب ایشان بیک زمان
علوت آنحضرت نعمت که با وجود شکر مستی کونه چشم التفات بر خزانه دنیا و آخرت نیز بر سر بین منفکند ترا
با بدنمود که در شب معراج قطر جاسا الله نکشود و هیچ چیز از مال ملکوت و خزائن مدبر حیرت الخلائق
تا آنها از آن اینه آمده که ما رأغ البصر و ما طغی بیت زرنگ آمیزی بجان آن باغ نهاده چنین
مهر بانی رایغ نظر چون بر گرد از نقش کونین فدوه زود جرم فانی نقش بین بل نه فقر توانع
کفارت ایمان نبود بلکه کذبوا بالساعة تکذیب میکنند بقیامت و اوامر ایشان با نکار نبوت تکذیب
ساعت و اعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة هر کسی که تکذیب سازد سعیرا
آتشی افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون ببیند آنها را یعنی آنها را
آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور سمعوا لها تغیظا و تغیظا
شنوند مر آتش را تغیظا آواز جوشیدن از خشم و زفیرا و بانگی که از درون دشمنان آید
یعنی عربدن بجهت آتش که اثر بدن و عربدن زبانه بود و اذا القوا و چون در انداخته شوند مشرکان
منها از دوزخ مکانا ضیقا جایی تنگ مقرنین بجای تنگ که جهنم بر کفار
چنان تنگ شود که آهن نیزه و پیکان در چنین مکان تنگ کنند دعوا ثبورا مقرون کرده
دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر هر یک با قرین نیز و از طرف جنبه سلسله آتش بر همدیگر بآنچه دعوا بخواند

هُنَالِكَ در آن مقام ثُبُورًا هلاکت نفرین کنند بر خود بهلاک ما گویند یا ثبور اوانیکه گوید
که آرزومند هلاک خود باشد در زلة المسیر و صبغ از انقاصیر دیگر ما نگوست اهل که آنرا هلاک و مرگ
جاید پوشانند ایلیس ماشد حاله آتش در پوشند و آنرا بر شانه نهند و از پیه بسکنند و در زیر
از عقب آن فرا بهاد بهاد را بکشیده میروند و آواز سیخ همی دهد که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ نخوانید امروز
ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبور و بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ثبورها بسیار یعنی بکار نفرین مکنید بر خود
و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و نیز ابو اسطه شده ثبور واقع خواهد
شد قُلْ بگو آنرا که مقدر سرنشت او ذکر دند أَذَٰلِكَ آیا آنچه و بوستان وَنَا خَيْرٌ بهتر است
أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي = یا آن بهشت جاودانیکه وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران را که حلال
در آن كَانَتْ هست لَهُمْ مر متقیان را بهشت جَزَاءً پاداش کار ایشان وَمَصِيرًا
و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه
خواهند و نعیم بهشت فراخور ایشان ضعفا و مومنانرا با آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرتبه
که متساوی حق جهد یابند خَالِدِينَ در حالیکه جاوید باشند در بهشت كَانَ هست عَلَىٰ رَبِّكَ
خلود ایشان را حجت كَانَ رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعده مَسْئُولًا خواسته شده یعنی
سزاوار آنکه زهد خواهند با مومنان درخواسته اند که رَبَّنَا وَآتِنَا ما وعدتنا یا ملائکه بر ایشان
ایشان درخواست میکنند که رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جنات عدن التی وعدتهم وَمَنْ صَلَحَ و بادرک شده که
حشر کنیم چنین با خواهند یعنی خدا حشر کند مر کسانرا وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا که تیر کی می پرستند مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدا یا بجای مَا مر معبود انرا از ذوی العقول غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که ایشان را
بمنزله آدمی و مخاطب سازند فَيَقُولُ پس گوید أَأَنْتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هؤُلَاءِ
بندگان مرا انکه کرده اند هم یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گمراه شدند راه را با ضلال نظر صحیح و اجماع
از قول مرشد فصیح قَالُوا گویند بزبان سُبْحَانَكَ پاکی تو و ما ترا پاک یاد میکنیم و منزه میدانیم
از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست ما را و نسزد مر ما را أَنْ نَتَّخِذَ
انکه نگیریم کسی که
ما را بخدا مِنْ دُونِكَ بجز تو یعنی ترا نپرستند ملحق بحق انکه آنها که عبادت نمیدادند بلکه نرسیدند ما را

مِنْ أَوْلِيَاءَ آزرد و سنان وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ ولیکن بهره دادی انرا مر خود را کردانیدی وَآبَاءَهُمْ و پدران
ایشان را با موال و اولاد و عمر و صحت بدن و سایر نعیمها حَتَّىٰ نَسُوا تا فراموش کردند آنچه انبیا از ایشان
بدان عهده گرفته بودند وَكَانُوا و بودند قَوْمًا بَوْرًا گروه هلاک شده یا نابود کشته پس حق تعالی
بت پرستانرا خطاب خواهند کرد بگو فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ پس بدرستی که تکذیب کنند خداوندان شما شما را بِمَا
تَقُولُونَ بانچه میگویند که ایشان شریک خدا اند و ایشان مر از شریک ستره دانستند فَمَا
تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانید صَرْفًا بگردانیدن عذاب شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را
انچه خصم شما میخواهند یعنی خدا که شریک شما نمیتواند عذاب از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری
دادن و از عقوبت رهانیدن وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شریک گیرد از شما ای مکلفان
نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذاب بزرگ آتش دوزخ و خلود در آن وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
قَبْلَكَ پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر پیغمبران که ایشان لَيَأْكُلُونَ
الطَّعَامَ هر آینه بخورند خوردنی وَيَمْشُونَ و برو روند فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها بجهت کفایت
مهمات خویش وَجَعَلْنَا و کردانیدیم بَعْضَكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ بعضی را بر خود فِتْنَةً
آزمایش چه آزمایش فقرا با غنیا یا غنیان با هم ایشان یا مرض بصحت یا تنگی بفراخی خلاصه صحت انکه
زیادا از جهلا و اصحاب نیست پس مخالفت احوال مردمان در چاره تا شد و ما بدان می آزمایم
ایشانرا أَتَصْبِرُونَ و شکر آیا بر باب جزع و کفران ممتاز کردند و در وه انکه ابو جهل و ولید و امثال ایشان
چند طلال عمار و سایر اردو ایشان صحابه رامید یدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم با انجمن ایشان جمع
ابو جهل آیه فرستاد و در ایشانرا خطاب ساخته مبعوث یا که ما می آزمایم شریف را بوضیع و ضیع
بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا منع غایت وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا
بینا بصیر کننده و بیخبر نمانده وَقَالَ الَّذِينَ و گفت آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا می ترسند از دیدن عذاب بلکه مراد اهل مکه اند
که میگفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ بر ما فرشتگان رسالت
یا با خبار از صدق محمد صلعم فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا هر آینه کبر کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود
وَعَتَوْا عُتُوًّا بزرگی

یعنی تعظیم و ترسیدند و جرات نمودند در زیر حکم وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا
و گذشتن بزرگ بعد از شنیدن معجزات افتراح رویت ملایکه و لقاء ایشان کردند و ایشان
اندوهناک شدند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ روزیکه بینند ملایکه را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر
لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُجْرِمِينَ مر گناهکاران را ایشان که در حجر طلبیدند
لقاء ملایکه در بدر حدیث او سبحانه خبر داد که ملایکه را ببینند و وعید لا بشری شوند وَيَقُولُونَ
و گویند ملایکه مر ایشان را که لقاء حضار شما حِجْرًا مَّحْجُورًا حرام و باز داشته شده و گویند
قول کفار است چون ملایکه بر ایشان حاضر شوند بنیز کلمه پناه جویند بخدای از لقاء ایشان در زاد
نا گوار است اگر چه لقاء در شهر حرام کسی را دیدندی که از و ترسیدندی حِجْرًا مَّحْجُورًا تا از شر او
ایمن شدند اینجا بر تیاس سند یکه بنیز کلمه پناه جویند که از شر کسی بپناه قیامت خلاص خواهند یافت
وَقَدِمْنَا و قصد کردیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کفار کردند از مِنْ عَمَلٍ
نماز چه صله رحم و مهمان داری و اطعام کردن مسکین و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن
فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آنعمل را هَبَاءً مَّنثُورًا مانند ذرها پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا
خاکستر بیاد برده یعنی حبط سازیم عملها را از برای که شرط در قبول این اعمال ایمانست ایشان را
نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوزان بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز بعضی قیامت خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا بهتر اند از
روی فرار گاه یعنی ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دوزخ باشند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا
و نیکوتر است از جهت مکان استراحت و از اندر قیلولة استراحت است از نیکه در بهشت خوابند باشد
وَيَوْمَ و یاد کن روزیکه در آن تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب پیدا شدن
هفت طبقه آسمانست و غلط ادریس بمعنی سحابست و گران تر است از جمله آسمانها الله تعالی امروز
او را بقدرة تکاثر آورد قیامت ای برابر آسمانها افکنده و هر آسمانها که رست آن آسمان شکافته کند
وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرود فرستاده شوند فرشتگان از آسمانها بزمین تَنزِيلًا فرود فرستادنی
تمام از زمین بفرشته جملگی در دور موضع آورده که ملایکه هفت صف بگرد عالم در آیند و گویند
بلسنه عرب یعنی آسمان شکافته انشقاق در شود از غمام فرود آید و آنیز انقیاد است که حق سبحانه فرمود

فی ظلال الغمام در عین آورده که این غمام است که ظلله بنی اسرائیل همه در تیه الْمُلْكُ پادشاهی
يَوْمَئِذٍ در آن روز الْحَقُّ ثابت است لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان بنان دعوی
از ملایکه در سته باشد وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا
دشوار از شدة احوال وَيَوْمَ یاد کن روزیکه از شرط حسرة يَعَضُّ الظَّالِمُ میخاید ظالم
عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستها خود یعنی بدندان میگزد دست را چنانچه متحسر آن میکند مراد عقبة بن ابی معیط
و گفته اند عقبة نبر ابو معیط از سفر باز آمده مر دو نماز ضیافت میکرد و بسبب آن سید ابرار را طلبید
بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بزبان راند و اینرا متحسر ابی آن
خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی آمده و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی
و کلمه میگوئی گفت نا اعاده دانم که بهمان طعام من نا خورده برون رود ابی گفت از تو راضی نشوم
تا آب دهن بر روی وی نیاندازی عقبه بنزد حضرت صلعم آمده و آن حضرت در دار الندوه بود در سجده
و آب دهن حواله روی وی آنجا کرد پس در نزد حساب تیره و آن آورده که آب دهن او و شعله آتش جان بر گرفت
و بدان حضرت رسیده بروی دوانیدن کرد بدو هر کرانه رویوی سوخت و نا زنده بود آنچه نمود
الفقه حضرت گفت ای عقبه نه بیرون کنی بینی که بر سر تو اثر شیر بدارم و در غزوه بدر حکم حضرت رسالت
بنابی جهل ابن هشام بود حضرت علی کرم الله وجهه گشته کشت و اینزیة در نشان در فرود آمده مقصود لشکر
از ظلم روز قیامت بسیار بخاید انگشت ندامت صاحب الحقائق آورده که چهار نیز بار بخاید طرف
اصابع را مرفق او سبحانه بگریار دست و زیر لب و باند و دیگر باره بخاید و جبر نزد یکی يَقُولُ
میگوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میگرفتم مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِيلًا راهی که و فهمی که رفته
که راه نجات آنست يَا وَيْلَتَىٰ ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمیگرفتم فُلَانًا فلان یعنی
ابی ابن خلف را خَلِيلًا دوست و دیر انتفاع لَقَدْ أَضَلَّنِي هر شکیکه گمراه کرد مرا عَنِ الذِّكْرِ
از یاد کردن حق یا کلمه شهادت و خطبه پیغمبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي بعد از آنکه آمد بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ
رحمت بود و گمراه کرد شیطان الانس است لِلْإِنسَانِ مر آدمی را خَذُولًا فرو گذارنده یعنی
با ابلیس و مسر میکند آدمی از مخالفت خدا و رسول و جنس و رام هلاک فرا دند فرو میکند از وقت نیز

بلکه بلا بر دو نیز ایمان وَقَالَ الرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا یا گوید در آخرت یَا رَبِّ
ای آفریدگار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را
مَهْجُورًا متروک و بی ایمان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع اعراض میکنند
وَكَذَٰلِكَ و همچنین که این کفار را داشتند کرده ایم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم و مقرر
ساختیم مر پیغمبر را عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنان گناهکاران چنانکه زود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را
وَإِن يَكُفَ و اگر کفر نورزند صبر مر ترا كَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه نماینده
ترا بطریق شکیبایی وَنَصِيرًا و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفت آنانکه
کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ
الْقُرْآنُ بر محمد صلعم قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً همه یکبار دفعه یکبار چنانچه توریة و انجیل كَذَٰلِكَ همچنانکه
فرستادیم ما قرآن را لِنُثَبِّتَ تا ثابت کنیم و قوت دهیم بِهِ با انضمام وحی در هر وقتی فُؤَادَكَ
دل ترا بنزول وحی هر زمان و حفظ آن محکم سازیم وَرَتَّلْنَاهُ و بر تو خوانده ایم قرآن را بعضی از بعضی
تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت یا بفصل بعضی از بعضی اعراض مشرکان مسیح حاصل نداشت چرا عجاز قرآن
بلکه پراکنده یا بجمع نازل شد مختلف نشود و در تفریق فواید عظیمه است مثلا موسی و داود
و عیسی علیهم السلام که کتاب ایشان یکبار فرو آمده خوانده و نوشته نبودند و قرآن حضرت آخر بعضی
اگر قرآن یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر تنزیل آن بحسب وقایع موجب تیسیر بعضی بشد
و سبب زیادت شوق و حفظ آن و دیگر آنکه هر مجرم که فرو میآید تحدی می نمود و اعجاز ایشان ظاهر میگشت و دیگر
نزول جبرئیل علیه السلام آناً فآناً موجب تسلی آن حضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آیه
ناسخ منافر منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن منجمات بر اسوله و اجوبه
جواب از عتب سوال آمده وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی در میان قبح نبوت
و طعن نا توحید مگر جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر میآریم برای تو جواب راست و درست که میرهان
ساطع قولی ایشان را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و بهتر آیه بر وجه جواب راست و آن چیزی
که نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ آن مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ

بر رویها خود إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ آن کروه شَرٌّ مَّكَانًا بدترند
از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در زمین بدانسته شدند و ایشان طبقه مرتبه
کمانی از بهشت خیر مقاما و أَحْسَنُ نَادِيًا و بهتر کنج و مصاحب جمله اند از همه راه چه راه ایشان
بآتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریت بعد از
غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را وَزِيرًا
یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم برو بدین القَوْمِ بسوی گروه فرعون
یعنی فرعون و ملاء الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا باتهام ما را ایشان بحکم ما رفتند و آنقوم را بخدا
دعوت کنند و ایشان با او استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را و نیست کردانیدیم تَدْمِيرًا
هلاک کردنی و نیست کردنی با غراق در دریا فلم فَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا
الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از او بودند چه شیث و ادریس علیهم السلام
با همین تکذیب نوح را کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبران باطلاق بعثت رسالت انکار نمودند
أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم این را بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ برای مردمان
آيَةً نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا
عذاب دردناک و عَادًا و عاد گروه را که گردانیدیم قوم عاد را تکذیب هود علیه السلام وَثَمُودَ و گروه ثمود را تکذیب
صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب رس را و رس سنگ چاهیست یا مامه و یا آذربایجان یا بانطاکیه
که صالح با سلف هود بجانب نجاشی را در وی کشتند یا حنظله و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا جاهلی مفرد و ثمود
که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گفته اند که بود بر زمین قبح از ولایت شام و اصحاب رس جمعی از
جبابره بوده اند مقهور ایشان مبعوث شده اند و ایشان را هلاک کشتند و در بعضی تفاسیر است که بعد از آنکه
اولا بخود بودند و بعذاب ایشان رسید یا حضرت بر ستاد بعضی که شعیب علیه السلام بر ایشان مبعوث شد و تکذیب
وی نمودند که ناگاه آن چاه ویران افتاد و همه ایشان را بزمین فرو برد و آن چاه را قومی بود
شجره صنوبر بر دو آنرا نشانه و درخت نام نهاده بر سر بندند و بعضی از آنرا بر بعضی بر ایشان مبعوث
داد و آنکه میوه بکشند و در جاهی نشکند و از سیاه بر ایشان سایه افکند و از صاحب بر دن آن بر دست

وهاباین بر مطلب بودند چنانچه قصه ایشان گذشت واضح آنست که عقلا را بر صفوا ماند و تکذیب بی خود
او بجانب ایشان بمثابه دیگر هر را نکردن اخوذ و بیهوده لوامان علوی بود و بجهت طلل عنق او را عقاب گفتند
و بر گوی که او اسم مانع گفتند هی مقام داشت جایگاه که کوه کان و مواشی حوز در ایشان در ربوده
و فرو برده اگر چه جبهه او را عوز لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و نابود کننده و رزق و خیر نزدیک
رسیده علیه السلام ایشان را بر بود و ایشان هلاک شدند پیغمبر آوردند ضرر کردند که اگر خدا و مکفور بر
ایمان آورند پیغمبر دعا فرمود که خدایا کار مرج را بگرد و نسل او بریده گردان و پیغمبر بفرمایت رسید و آن مرج
تباه شد و جرام از دنیا نماند و جز نیاز بدو منتی نتند کما قیل بیت منسوخ شده مردت و معدوم وفا
در هر زمان ماند ز عنقا و عنقا بود کیمیا وجود الهام از نشان عشق بر هیچ نشان سید بیت عنقه که در دیده کون
مکان نه پدید نیست عنقا مفهوم که نشانم پدید نیست القصه بر قوم صد ارشیه عقار مزید و ماوا فزودند و حنظله را
شبهه ساختند و حیثیت فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَثَمُودَا و اهل قریها که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ
میان این قرنها یا عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که بر شمرده کسی نتوانند وَكُلًّا و هر یک از
ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ کردیم و بیان کردیم قصها و پیشینیان را با ایشان و بیم کردیم ایشان را
و حجت گرفتیم بر مستادن پیغمبر از جنس نشنودند و انکار صور کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و هر یک را تَبَّرْنَا
تَتْبِيرًا نیست کردیم بنیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند بقریه که بگذشتند وَقُرَيْشٌ عَلَى الْقَرْيَةِ
الَّتِي أُمْطِرَتْ بر آن دیه که باریده شد بر وی مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگباران مراد آنچه زیده بود قوم
که شهر بزرگ بعضی از موقعات دیلو علیه السلام در آنجا نشسته وعده از انقلاب آن او همه سنگسار باشند
بر باران و کفار قریش بر آن باران سنگ شدند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در سرور خود يَرَوْنَهَا بدید بدید
بدیده خود و از آثار آن عبرت گرفتی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه بودند از روی
کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا بر انکه حشر ایشان بحشر ایمان نداشتند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می
بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا مگر استهزا إِلَّا هُزُوًا و نا ایمان جز استهزا نیستند هُزُوًا أَهَٰذَا
الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا مگر استهزا باران در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام
إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا گمراه کند ما را از انتفاع چه ایشان انقیاد متعبد خود میکنند و انها را عبادة
بر دیدگار

خود

خود ابا می نمایند و اگر جهار باران طالب آنچه زد که ایشانرا سود دارد و بجهت آنچه ایشانرا ضرر رسانا
و دشمنکان از صواب که اعظم صالح بست بنگرند و در سبات که موجب شدید مضارت می آورند
الْآخِرَةِ آیا نگرنی و نظر نمیکنی إِلَى رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که رحمن قدرة كَيْفَ مَدَّ چگونه کشید
و بسط کرد سایه از ظهر صبح تا بزمان آن ظلمتی شرقیه از سر شب چه طلب غالب
نصرت طبع و انقیاد نور بصرت و شعاع آفتاب مستحق و شعاع نور باره و در ان مجرد دو منفعت
و بعد ایکی از نعم بهشت ظلمه و دو خواهد بیت گوئی نار و اگر خواست قدرة جَعَلَهُ هر آینه که دانید تمام
سَاكِنًا ثابت و آرام گیرنده یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس که دانید تمام را بر عَلَيْهِ بر سنه ماخذ تح
دَلِيلًا راه نما بر سایه بر زمان فات غنه نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس ذکر کرد نیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود
قَبْضًا يَسِيرًا ذکر کرد آسان یعنی اندک اندک نور آفتاب را بجب انقطاع ابجب سایه را و دیده داود را
و ذکر فیضم چه اگر بکبار مقبوض شدی همه را بر دمان که بسایه با مستعد مطلق شدی و تردد بعضی مراد از سایه
بنی ظلمت بجب و بعضی قرضناه راجع بدلیل و معنی آنست که قبضناه بسبب سایه زمین بکفر و عالم را تاریک
شخص آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طالب ساختیم تا شناخت و گرد انیده که تبیین الاشیاء باضدادها
و اوقات روز را تیز دارد بیت حسن بلکه آن دلیل که شمس بنگرند که تبیین کرد آمد دانید روز کار
جهت آنرا منبع آرایش خلق معیل که دانید در بعض التماس آورده که مرد ظلمات اشاره بزمان فترت که مردم
در ظلمت حیرت بسر و آفتاب نبوت اسلام که مطلع جهان سید آنها اتفاق اکرام طالع گشت و اگر آن بنا
دایم بودی خلق در تاریکی کفت کسی نبردی راه بر دن صلعم کشف فلا اسلام که بدایت تربیت از روز ظاهر مصطفی
علیه الصلوة والسلام و بنهم ها شعف اشارات بتوجه و کرامت می ایامان معجزه آنست که چهره زیبا صبح
در سر وقت فیلو از زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بود سایه اند کهیه حق تعالی قدرت کامله سایه
خود و گرد انید چندانکه مرد لشکر اسلام در آن سایه بیاسایند و اثر تربیت نازل شد و نشان خصوصیت
و فرمت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی علیه السلام بوقت طلب رؤیت خدا و اثر نیاید و حضرت
با طلب فرمود که مرا می بینی و در سنگ ربکم چه خواهد بیت فرقت میان انگشت بارش در بر
با انگشت و جهیم انتظارش بر در بر و از حقایق سبل بر بر چنان مشهود میشود که مرد ظلمات از عالم است

مُرُوا أُولَٰئِكَ

بر حضرت رسالت صلعم و آفتاب معرفت که مطلع و مشهود است طالع شد و بدان اشارة و فیض اشارة بسقوط رسوم
و بوسطه و در لمات مذکورت که چون آفتاب تجلی از مشرق غیب بنات محجوب سر بر پرده سایه خود و بصر حسی
ظهور کشید ایشانرا حجت رانگفت آفتر نظر الی ربک کیف مد الظل در امتداد او مراد
کیفیت بکه حدیث ماند چه حسر قال علی شاکلته و اعتبار نگنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک
نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب حدیه ما از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که بیاد
آفتاب شد و آفتاب بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر گیرد جعله روح حاجه بر پرتو خود
گرفت: تواند تعبیر سایه بآن صحرا شد و فایق و حقایق ما بر آفتاب سایه مطلوب یعنی از آن جواد
بجواهر التعبیر کرده شاید ولو شاء لجعله ساکنا و آن انگشت رحمت بر آفتاب غلاف ایشانرا
هوشمند تا در و آرام بگیرید ولو شاء لجعله ساکنا و خواب را بر صحتی تا بدان آسایش بیابید ثم جعلنا الشمس
و پیدا کرد انیدیم روز را علیه دلیلا برای برخواستن در طلب عیشت برانگیزه شدن و تقلب
نور شما بموت و نشور را انگیزه شدن باشد از خواب مجاز نیست بعد از مرگ حکم
لقمان بکورست کلما شاء قبضه فظه کذلک مقدرت و قدرت و هو الذی ارسل و او آنکس است که در فرستاد
الریاح باد هارا بشرا بشارة و هندکان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که باران است
یعنی در زمین ایشان غایبا و لالات میکند روح مطر در راه آن و انزلنا فرو فرستادیم من السماء ماء طهورا
از ابر یا آسمان ماء طهورا آبی پاک کننده لنحیی تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا
شهر مرده را یعنی موضعی که در و خشک سالی بوده یا مکانی که در و زمستان خشکی افتد و نشو و نقیه
و بیاشامیم آن آب را مما خلقنا از آنچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را و اناسی کثیرا و مردمان
را و انزلنا از آسمان ماء و چهارپایان و مردمان را آنچه ایشان را مستغنی اند و لقد صرفنا و بدرستی که مکرر کردانیدیم بارانرا بینهم میان مردمان در باران
مختلف در اوقات متفاوت و اصنافها متفاوت یعنی بزرگ و قطره و خرد و پرنده یا تکرار کرد و بیان کرد در
در قرآن لیذکروا تا بیاد کنند قدرت را و فکر کنند در آن نعمت و شکر آن بجا آرند فابی اکثر الناس
بس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و لو شئنا و اگر

مجاهدا بعثنا هر آینه برمی انگیختیم فی کل قریة در هر دیهی نذیرا بیم کننده اما بجهة تعظیم
شان و علو مکان تو نبوت بر تو ختم کرده ایم و ترا کافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساخته
فلا تطع الکافرین پس زنهار مبر کافرانرا که ترا بدین امر ما رغبت میکنند و جاهدهم و جهاد کن با ایشان
به قرآن یا با اسلام یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردن بزرگ سخت و بسیار و هو الذی
و او است آنکه که بحکمت کاینه مرج البحرین هما گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساختن بی
آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشانده عذب فرات و این دیگر شور
بتلخی زننده یعنی بحر فارس و روم و جعل و ساخت بینهما میان این دو دریا برزخا حاجزا
و مانعی نرفته خود و حجرا محجورا و حکمت مقدر را کرد انیدند حرام و ناگه که بی بر دیگری غلبه کند
و در لباب که عزیز است جوهر بزرگست جسم نباشد بحون و جوهر چون و مع اجاج سار در آب تلخ
و بر نرخ میان اینها بابانها و شهرها که واقع است و هو الذی خلق و او است آنکه که بیافرید من
الماء بشرا از آب آدم را یعنی ابی کرطینه او را بدان تخمیر کرد و آن جز بر نیست زیاده او خلق
کرد آدمی را از آب نسبا و صهرا پس کرد انید او را انسانا و صهرا خداوند نژاد و پیوند یعنی نسب
و دوستی و کان ربک و است آفریدگار تو قدیرا توانا بآفریدن نیست و بیاشامیدن و یعبدون
و می پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون
بر سنگ او کند و لا یضرهم و زیان نکند کافرانرا و ایشان مراد بتانند یا هر سعود یا که باشد
غیر خدای و کان الکافر و هست ناکر دیده علی ربه بر پروردگار خود ظهیرا
همپشت شیطان و معاون او و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مگر مژده
دهنده مومنان بمثوبت جنت و نذیرا بیم کننده کافران بعقوبت نار ما سئلکم قل ما اسئلکم
بگو نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر کسی را ایمان کسی که
خواهد ان یتخذ آنکه فرا گیرد الی ربه بسوی رضا و قرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی
مزد من طاعت و ایمان مومنانست زیرا که مرا بر آن بعث است اجر مزد است و ثابت که هر پیغمبر را
بر ابر عباد و صلحا امت او ثواب است و توکل علی الحی الذی لا یموت و توکل کن در هیچ امری

بر آن زنده که هرگز نمیمیرد و متوکل بر زندگان و بمیرندگان و بمیرندگان ضایع یا بهره مانده و
سبح بحمده و پاکی باد که خدا را از صفات در حالتی که ستایش کننده باشد بر دوام باشد ملک و
کفی به و بسنده است خدای بذنوب عباده بگناهان بوشیده و آشکارا بندگان خود خبیرا و مطلع
بر آنها الذی آن خدائیکه بتوانائی بحجر خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را
وما بینهما و آنچه در میان این دو است از ارکان و موالید فی ستة ایام در مقدار شش
شبانروز از ایام دنیا ثم استوی پس مستوی شد او علی العرش بر عرش مجید که بزرگ ترین
مخلوقات است الرحمن او دارنده بزرگی و بخشایش فسئل به پس بپرس از ذات و صفات او خبیرا
دانائی را یا سوال کن از خلق و استوای او که مانا بود بآن و اذا قیل و چون گفته شود لهم
اسجدوا بر مشرکان که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا و گویند کیست
رحمن یعنی اسمی که مسیلمه و رائی قبل اسم رحمن بر خدای اطلاق میکردند
پس میسجده ما مو کرشند گفتند ما چون بر امیدانیم اسجد آیا سجده کنیم بتو لما تامرنا
مر آنچه بر آنکه میفرمائی ما را بسجده او و زادهم و فزاید مسیلمه ذکر رحمن یا امر بسجده او مگر افزایش
نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم رحمه الله
و هشتم بقول امام اخفر رحمه الله و در فتوحات این سجده را تقریر ایمان میکویند و بعضی بجای چهارم
مومن در تلاوت این آیه سجده کند مجاز کرده از اهل انکار و نفور پس سه سجده امتیاز
قرآن گفت تبارک الذی بزرگ است آنخدای که بقدرت بیکمال خود فی السماء بروجا
بیافرید در آسمان برجهای دوازده مکانه که یا قصرها که کنیت این جزو ندانند و جعل فیها
و بیافرید در آسمان یا بروج سراجا چراغ را که آفتاب است و قمرا منیرا و گویا ماهی روشن یا روشنی
بخشنده را و هو الذی و اوست آنکسی که جعل اللیل و النهار گردانید شب و روز را
خلفة خدا و نداز اختلاف مختلف یکدیگر در صفات و در احوال یا خلف از یکدیگر در دو ساعت بحسب
اینرا گردانید دلیل لمن اراد مر آنکسی را که خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدانچه قدرت و صنایع
در ایجاد لیل و نهار او اراد شکورا یا خواهد که سپاس و شکر کند بر نعمتها حق تعالی که نوافق و بر
از آنجمله است

از آنجمله است و عباد الرحمن و بندگان بر بندگان خدای بزرگ رحمت اضافت بسوی نفس
در قصص آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه عبادت تیز خواص بارگاه بر تفرید
عبادی جمع عابد باشد چنین بجاب اصحاب اند و بندگان الذین یمشون آنانند که میروند
علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع یا به سکینه و وقار یا میروند بر دبار و
نیکوکاران و اذا خاطبهم و اگر بایشان خطاب کنند مر ایشان را نادانان و سخن ایشان را بدانه در افتند
قالوا و گویند ایشان در جواب سلاما فوتا با سلامت یعنی سخن نیکو در آن سالم باشند
از ایام مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از نجاد و مکالمه ایشان کما قال الحق الرزینی بیت
اگر گویند سرا سوالوس بگو هستم صحیح چندان میرو گر از خشم دشنامی دهند ند دعای خوش
وای خداوند و میرو و چنانچه ایشان را خلق در صحبت خیر دارد از معاملات ایشان با حق و خلیفه
بدنبر آنه دیگر خبر میدهد که والذین یبیتون و آنانکه شب بروز می آرند لربهم بپروردگار
خود سجدا سجده کنندگان در وقتی و قیاما و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجود قیام
نماز است والذین ایشان آنانند که یقولون باز جود اجتهاد در طاعت و خشوع و روز خشوع شب یقولون
میگویند از سر ترس کارگه ربنا اصرف ای پروردگار ما بگردان عنا از ما عذاب جهنم
عذاب دوزخ ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما است دایم و لازم یعنی جاوید
انها بدرستی که دوزخ ساءت مستقرا بد آرام گاهیست و مقاما و بد جایی بودنی والذین
اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کنند کم یسرفوا اسراف نمودند از حد بر زیادت
یعنی در سخا مجرمان صرف نکنند و لم یقتروا و تنگ فرا نگرفتند و بخل طوری نبردند یعنی حق الاستحقی
باز ندادند کان و گاه وجود ایشان بین ذلک میان اسراف و اقتار قواما راست و استوار
یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند بیت وسط را نیکو گزین
از کفر تا بیا که خیر الامور اوسطها آورده که یعنی از مشرکان بخدا بر سار تا آب آمد گفتند
کای محمد صلعم ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صادر شده ایم اگر ما را بنده
که توبه ما را هست ستی و مجوز از سر این کناهان بر میگیرد و ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که

وَاتَّقِينَ اللَّهَ عَلَيْهِ آمانت که بخواننده نهرست مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ بجز الله خدای دیگر را وَلَا تَقْتُلُوا
النَّفْسَ الَّتِي وَنکشند نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است حدیث قال آن مبتلی مومن و مجاهد إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بحق یعنی بموجبات قتل آن روست وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ وزنا
جاهمان تمام آیه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود روایت آورده اند که از رسول خدا پرسیدم که خدا
گناه بزرگتر است فرمود اگه همتا کنی خدایرا و حالانکه او ترا بیافریده گفتم پس بگو کدام گناه فرمود
که انکه فرزند خود را بکشی از ترس انکه با تو طعام بخورد گفتم پس بگو کدام گفت انکه زنا کنی با زن همسایه
پس تصدیق قول پیغمبر صلعم آیه آیه آمد که بندگان پسندیده که شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند
وَمَنْ يَفْعَلْ وهر که بکند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ ببیند أَثَامًا جزای بزه کاری
خود و گفته اند اثام وادیست در دوزخ که زنا کاران را در ان عقوبت جاهند کهیا جزیت که سیاه
میکند از اجسام و دوزخیان مثل خمیر و بیا اثام و غرو و غابت در دوزخ است يُضَاعَفْ دو فزون کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کنده را این کار را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَيَخْلُدْ فِيهِ و جاوید ماند در عذاب مُهَانًا در حالتیکه خوار شده و اعتبار باشند إِلَّا مَنْ تَابَ
مگر انکس توبه کند از شرک إِلَىٰ مَنْ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته یعنی
بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس انگروه يُبَدِّلُ اللَّهُ مبدل میکند حدیث سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
گناهان ایشان را به نیکوی چنانچه سوابق حسنات را بتوبه مجرد کند و لواحقه طاعات را بجای آن ثبت نماید
در آخرت مبدل سازد و او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست حدیث غَفُورًا آمرزنده که کاران
توبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از حق تعالی سر او غیر
شرک و نفاق و ثابت باشد بر کار حق و یا نیز غیر انها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند کار شایسته یعنی تمام مافات باید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او باز گردد إِلَى اللَّهِ
بخدای جل جلاله مَتَابًا بازگشتنی با رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ و بندگان حق
آنانند لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ و حاضر نشوند بمجلس مشرکان یهود و نصاری با بارگاه ایشان یا لهو
در دوغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بر ایشان

و بر همچو کاران با بی کنند کان از ان وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
با تنبیها پروردگار ایشان بی معاینه قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بر روی نیفتادند بر ان نابینا و ناشنوا
نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَعُمْيَانًا و نکوران که نه بینند انوار آنرا
بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوه ان نور وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنانند که میگویند
رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما بخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما را وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان قُرَّةَ أَعْيُنٍ
کسی روشنی دیده بود مراد آنست از اولاد نیکو اند که چشم مومن بصلاح و دلبه خود را بنگرد پاک عیب و شاد
و چشم او روشن گردد وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ پرهیزکاران بیشوایی ما را چنان
پرهیزکار که در قیامت امامت متقیان بنام أُولَٰئِكَ آنگروه که مذکور شد يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
پاداش داده شوند غرفه بهشت یعنی منزل و مصیر در ان و گفته اند غرفه سرای اعلی است و در فصول
عبد الله بن عباس آورده که کوشکهاست بر جواهر چهار پایه نهاده از زر و نقره و لولو و مرجان و بر زبرجد و بر
بدان اساس نهاده بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و اعراض از کفار و ترک تعلقات با بر نفوذ اشیا
با بدار و فرایض وَيُلَقَّوْنَ و به بینند یعنی بیابند و حفص ملقون خوانند تشدید بجهول یعنی عطا داده شوند فِيهَا
در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی وَسَلَامًا و سلامتی از آفات با دعا زندگی و سلامت شوند ملائکه بر ایشان
تحیه و سلام گویند یا بجانب از ملائکه باشد و سلام از حق شنوند خَالِدِينَ در حالتیکه جاویدان باشند
فِيهَا در ان زمینها بهشت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرار گاهیست بهشت وَمُقَامًا و جای بودن قُلْ بگوی محمد صلعم
مر شرکان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ
اگر نخواندی پرستیدن شما باشد مر او را و چه شرف انسان بشناخت و عبادت است فَقَدْ كَذَّبْتُمْ
پس بدرستی که شما انکه بعصیان مر او را تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد که بود شما
لِزَامًا ملازم شما که نکذیب کنید و یا باشد عقوبت نکذیب لازم شما تا وقتیکه شما را بدوزخ برد و از انجا
تا بر ملازم شما بود و گویند زام زام و زبد است سورة الشعراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طسم خبر حال از شاعره سعد الله نقل میکند که حروف مقطعه اسامی
قرآنند و لهذا در طلب جواز نیز حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمست از اسماء الهی یا حرف الحارث

باجمیع جایز طعم بطاهر و سانو مجید و کفته اند شریعت بطریق و سدره و حقیقت و در بحر آورده که
طاهارت بطریق مرغان هوا و حقیقت که طایر انه بالله و سیمین عمارت از سیر روندگان طریق معرفت
که سایرند الله و سیم آیات بیکان بمشی سالکان سبیل عبودیت که سیر روند فی الله و فی الله با طهارت
بطیب جان و سرور و متوسطان و مشاهد متهیان در کشف الاسرار و قوت کرد او سبحانه فتوه یاد میکند
بطهارت بجز انبیا و مشاهد حیوت بیت و حجت جلال سر بیت جواب قسم انکه تلک این سوره
آیات الکتاب المبین آیتهاء کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام
و مبین یعنی پدید کننده شریعت یعنی قرآن حق و باطل ظاهر میکرداند و مقدمان هدایت و حجاج و صلات
هویدا میسازد و جهنم و فرق از حیلی کتاب را انکه کتب کتب ایمان خواهد و دند و حضرت رسالت بر ایمان ایشان
غایت حرص بود بطریق تیسیر صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد و بیجا بجهت یه بلا سالی که در آیه فرستاد کم
لَعَلَّكَ مگر تو باخع نفسک بلاک کننده و کشنده نفس خود الا یکونوا بلا که نمی شنوند ایشان
مؤمنین که در دیگران ایمان آن نشان اگر ما خواهیم ننزل علیهم فرود فرستیم بر ایشان
من السماء از آسمان آیة نشانی از آیات شماست یا بلیه از بلایا باهره و قاهره فظلت
اعناقهم اعناق القوم رؤسا بدیم پس بشکند و کردنکشان و بزرگان از ایشان خاضعین
لها مر آن آیه را خاضعین و منقاد بفرمان کان تا باتیهم و بیاید بر ایشان من ذکر هیچ موعظه
من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده و حی یعنی هیچ سوره از قرآن فرود نیاید بعد از دیگری
الا کانوا مگر انکه باشند عنه معرضین از آن روی کردندگان فقد کذبوا پس
بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را بکذب حقیقی مصر فیسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بر ایشان
نزدیک مرگ یا بوقت بعث قیامت یا روز بدر انباء ما کانوا به چیزها را که بودند که بدان
یستهزؤن استهزا میکردند و باد و تمسخر میداشتند بوده بیتها خوبیت امروز بدان مصلحت
خویش کم فردا : دانا و بشیمانی سود ندارد اولم یروا آیا ندیدند کفار مکه نظر
نمیکنند بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا چند رویانیدیم فیها در و بعد از مرد و کردیم
او من کل زوج از هر صنف کیاهی کریم نیکو و پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک بدرستیکه

در بر روی بدیدن لآیة هر آینه دلالت است بر کمال قدرت و حکمت رو دیانده ما کان اکثرهم نبودند
بسیار از ایشان در حال مؤمنین کروه بکان با وجود مشاهده چنین علامتها و ان ربک بدرستیکه
پروردگار تو لهو العزیز الرحیم او است غالب قوی تا با نزال طایر کافران و مهربان بسیط بساط عطا
بر مؤمنان و اذ نادی و یاد کن آن را که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را ان ائت
بانگ بیا القوم الظالمین بکروه ستمکاران قوم فرعون بیعی کروه فرعونیان که بر خود ستم کردند بشرک
و بدعتی ستم بحور و کوتاه نا الا تتقون آیا نمیترسند یعنی باید که بترسند از عذاب حق و دوست از کفر و زندگی
و بنی اسرائیل را بکذارند قال رب کفت موسی که پروردگارا من اخاف بدرستی که من
می ترسم از عذاب خود ان یکذبون از انکه تکذیب کنند در رسالت مرا و یضیق و تنگ شود
دل من از انکه تکذیب و لا ینطلق و بکشاید زبان من عقده را که دارند زیاده کرد و اخبار نطق
زوال حبسه بوده و بعاد زوال آن فارسل پس بفرست جبرئیل الی هارون و بسوی هارون
کسی در رسالت با حاجت او نزد فرعونیان و لهم علی و مرا ایشان را بر من ذنب و جرم کناهیست مراد
قتل قبطیست و بزعم ایشان کناه میکوید فاخاف پس میترسم ان یقتلون از انکه مرا بکشند
بعض قبطیان بقول آن کناه است قال کفت خدای کلا هرکز نیست که بکشند و بکشند فاذهبا پس بروید
بآیاتنا بآیات ما یعنی معجزات که دلیل بر نبوت و صحت نبوتی انا معکم بدرستی که ما با شما ایم مستمعون
شنوندگان بر آنچه میان شما و فرعونیان رود هر چه میان شما و ایشان کو میدهد بر ما بوده فاتیا فرعون پس بیایید بر فرعون و فرعونیان
فقولا پس بکوئید انا رسول رب العالمین ما فرستاده خدای عالمیانیم ان ارسل که بفرست
معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را که دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند و مسکن آبا ایشان بوده
پس موسی علیه السلام بفرعون ملک عالم با برادر بدرکاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات او میرسد بخدمت
او را دید بسیار ناخت و بسیار سال امتنان قال کفت فرعون الم نربک نه ترا پرورده ایم فینا در میان
خویش ولیدا در حالی که طفل بودی نزدیک بولادت و لبثت و درنگ کردی فینا در میان ما
من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی بیست سال بکذاشتی و فعلت و کردی فعلتک التی
فعلتک آن کردی که کردی یعنی قانون قبطی را که خازنش بود بکشتی و انت من الکافرین و تو از ناسپاسان

مرغوب مراد کرد قبل یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی اگر کردم آن کرده را اذا
آنهنگام وانا من الضالین و من بودم از گمراهان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد فرفرت
منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بدبیر رفتم فوهب لی بس بخشید مرا
ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما علم و فهم یا نبوة وجعلنی و بگردانید مرا من المرسلین
از فرستادگان جمعی داعل گرد در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وتلک نعمة و آن نعمتی که تو منت می نهی
منت نهی آن بر من ان عبدت آنست که بنده کرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام
و مرا نفرزندی بر داشتی و لکنه اندیا نجا مزه الحاء مقدر است تقدیر یکلام الگه آنا نعمتی که بدان بر من
منت نهی آنست که بنی اسرائیل را بنده کرفتی یعنی تو اگر ایشانرا تعبید نکردی مادر من را در رنها نکندی
و فرعون مرا تربیت نکردندی و بمحتاج نبیندی و بجز فرعون شنیده بود که موسی گفته که انا رسول رب العالمین
اسلوب سخت را بگرد بیاورد و از در امتحان قال گفت فرعون وما رب العالمین و چیست پروردگار عالمیان
و چه چیز است سوال ما هیه که کرد قال گفت موسی در جواب رب السموات والارض اوست آفریدگار
آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین یقین کنان در تحقیق
صفات حق موسی علیه السلام اعراض نموده جواب را بماهیت و توصیف کفر حق را نظاهر تر نمود و از این حکمت
و آثار قدرت او قال گفت فرعون لمن حوله مر اشراف را که در اطراف او بودند از اشرف قبط یا
یا نفر نزدیکتر زیر بالست و بر کرسیها زر نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را
که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از ذات او خبر میدهد قال گفت موسی دیگر باره ربکم
خداوند من و آفریدگار شما و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات
یا از آیات بباطن او و هم این مثال قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستاده
شما بسیل بحیرة او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما لمجنون هر آینه دیوانه
که جواب عاقلان سوال نمیدهد قال گفت رب المشرق و المغرب پروردگار مشرق و مغرب
وما بینهما و آنچه میان مشرق و مغرب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که
جواب سوال شما چرا بر وجه تخالف بود زیرا که هیچ کس را حقیقت او بسی آگاهی نیست مگر بصفات و نعوت

ذو هم و قیاس حواس مجبد ذات او سبحانه و تعالی منزه و مقدس است چه اینست محدود نماند و محدث نتواند کرد
بیت انکه از وحدت آرد دم چه شناسد که چیست مردم علما از سوی حضرت حق سبحانه و تعالی
از کمال آگهیت قال گفت فرعون جواب را از آنکه مناظره در ماهیت لئن اتخذت اگر فرا گیری آلهة
آلهه معبودی غیری بجز من لاجعلنک هر آینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان که بحبس
فرعون از قتل بدر نبود زیرا که زندانیانرا میفرمود تا در حفره بسیق می انداختند در اینجا هیچ نمیدیدند
و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده موسی چون ذکر حبس شنید قال گفت اولو جئتک
آیا اگر بیاورم ترا بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بمعجزه هویدا قال قال گفت
فرعون بیاور آن چیز را ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان و دعوی خود قال فالقی
عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنعصا اعصا از کلمات شیئا مبین
از روی هویدا و آشکار یعنی ثعبانیه اظاهر بود و فرعون از مشاهده او نترسید و مردمان که حاضر بودند
هزیمت گفتند چنانچه وقوف قراءت و هیچ هزار کس کشته شد ونزع یده و بیرون آورد دست خود
از گریبان یعنی از کمر کردن بوقت عمامه بگریبان در آورده بود فاذا هی پس آنحال دست بیضاء
سپید درخشنده بود للناظرین مر نظر کنندگانرا که شعاع دست مبارک موسی مشابه بود آفتاب
دید نار خیره ساخته قال گفت فرعون للملأ حوله مر اشراف خود حضرا که گرد او گرد او بودند
ان هذا بدرستیکه این مرد لساحر مبین جادوئیست دانا فرعون ترسید که کار موسی ایمانی دهند
چنانکه گفت و لکن فرعون گفت که بیرون خواهد کرد یریدان یخرجکم
من ارضکم از زمین شما بشما یعنی دیار مصر بسحره بجادو خود فماذا تامرون پس چه مفرمایید مرشما را در کار
معجزه موسی او را از اعراض و عدول زیرا که بحقیقت مناظره با قوم افکند تا از زبان ایکم الاعلی بیش نبود
از پرسیدگان در کار موسی مود طلب قالوا ارجه گفت حبس کن او را و برادر او را ارجاء
انکی بتاخیر و بتاء شتاب مکن پیش ظهور کیفیت فرعون نامردم در کمان نیفتد وارسل و بر انگیز و بفرست
فی المدائن در شهرها ملک جمعی که کمان نیفتد بلیغان بر دانی که بشهر حشرین یاتوک تا
بیارند ترا بجانب حاذ و بیت دانا و بر سر آمده در فن سحر و عمر کسی را بطلب و بدان بر ستاد

جُمِّعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ بر هنگام روز مَعْلُومٍ دانسته شده
داده کیوم زینة بود وَقِيلَ وگفته شد فرعونیان لِلنَّاسِ مر مردمان بطنطاب هَلْ أَنْتُمْ آیا شما مُجْتَمِعُونَ
فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لَعَلَّنَا شاید ما نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ
پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در رفع موسی و برادر ایشان هارون إِنْ قَالُوا اگر باشند ایشان الْغَالِبِينَ
ایشان غالب کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان نزدیک
فرعون ایشان را مارداود و لوسوی بسیار که ایشان کشاده شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را
أَئِنَّ لَنَا آیا مارا باشد لَأَجْرًا مزد از نزدیک تو إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه
کنندگان بسحر بر موسی قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری مزد باشد شما وَإِنَّكُمْ و بدرستی که
باشید شما آنوقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من یعنی اقصی کسیکه بر من در آیید و آخر کسیکه
بیرون رود شما باشید ایشان بلا نیز وعده مستطیل کرده جادوان همچو خود را بمیدان معین آوردند
بوقت معلوم بر بر حضرت موسی علیه السلام صف کشیده گفتند ای موسی اول تو میافکنی عصا و چوب خود را
یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی مر ایشانرا أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما فکنندگانید
مر آنرا فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاها یا تحوزیر سیاه ساخته خود را که
هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بوده وَقَالُوا و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب
در حرکت آمده و آدمیان عزیز و خاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بعزت و قوت و غالبیه فرعون
إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون علیهما السلام فَأَلْقَى موسی پس بیفکند
موسی بامر الهی عَصَاهُ عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا از دها شد عصا را
تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند و بصورت دلخلق می نمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
پس روی در افکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنان چه دانستند که انقلاب
عصا از قبیل سحر و از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار
عالمیان پس توضیح کردند که رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ آن پروردگار موسی و هارون نافع بود بوعید فرعون
کشد و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشانرا طلبیده قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا تصدیق کردید و حضرت

لَكُمْ بر طریق تهدید و تخویف میگوید مرسوی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ
شما را در ایمان بوی إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ دربدرستی که او بهتر شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت
شما را جادوی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانید چه عقوبت خواهیم کرد شما را بر کردیدن بخدای موسی پس بدان عقوبت که لَأُقَطِّعَنَّ
هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پاهای شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یک را طرف
یا قطع ایدی و ارجل شما کنیم از جهت عناد که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه بر دار کنیم
همه شما را تا بمیرید و مخالف عبرت گیرند قَالُوا گفت جادوان ایمان آورده لَا ضَيْرَ
هیچ ضرر و رنجی نیست ما را از تهدید تو و ما از مرگ نمیترسیم إِنَّا إِلَى رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی
پروردگار خود إِنَّا إِلَى رَبِّنَا باز گردندگانیم مُنْقَلِبُونَ بدرستی که ما طمع میداریم
آنکه بیامرزد أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا مر ما را پروردگار ما خَطَايَانَا گناهان ما را أَنْ كُنَّا برای آنکه بودیم از
اهل زمان مُتَقَدِّمِينَ اول کسیکه بخدای آورده ماند و گفته اند فرعون بوده در سالی و ما اجیر
آن موسی ما را میرسند و ایشانرا از دراز بلند در آورد بخت و حضرت موسی بر آن ایمان میکرد چنین صورت
حجابها بر داشت مناظره ایشانرا بنظر وی در آمد و تاسلی یافت مَثْنَوِی جادوان کاین مشعله
دریا شدند در فضا قرص مه لاشد کرد برف آذرت دریا بر جا آن در سرت از حق ایشان جادوان
تا بدان ماهر بر وار آمدند در موسی حق شناسا آمدند پس موسی علیه السلام بعد از چند صورت چند سال دیگر
در میان قوم خود بعبادت میکرد و معجزات بدیشان می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیاده
بلند تا هلاک ایشان نزدیک رسید چهل صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال تعالی
وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم بمالی إِلَى مُوسَى بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آن سیر شب بکمان سن یعنی
بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست أَنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده
شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشانرا غرق سازیم و در تفاسیر
که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا بزرها و نهها و زیورها از قبطیان بیهانه آنکه عید ماست بگیرید
و بجا بهم که تا حفظ بر آن بیارایم عاریه گرفتند و وعده زمود که فلان شب تهیه نمود بوقت طلوع

در فلان موضع جمع شوند ایشان بر این صورت تقدیم رسانیدند و چون وقت رحلت شد راه در
بر ایشان شبه کشت معلوم فرمودند که یوسف صدیق علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل یا تابوت قومی
با خود ببرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود
موسی علیه السلام بخود نامزد کرد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلام آکاه کرداند هر مراد که خواهد بدهد
از نمام قوم عجوزه هستند بشرط آنکه زن موسی باشند در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر
نیل است پس با تخراج آن اشتغال نمود فیکر قرب وسط السما رسید چون بند باشند که بنی اسرائیل
بتهیه اسباب عید و رخانها خود افات نمودند و اندروز دو خواستند که از عقب ایشان رسند در
فجلی بیکی نخره قوم بر دو تجهیز آن مشغول شدند و در نیمه روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد
فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ در شهرستانها حَاشِرِينَ نزدیک حاشر
جمع کنندکان لشکر را دکف إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که کروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ کروه اند
و حالانکه عدد مردان کاه بنی اسرائیل که در سال از مصر کذشته و شش صد هزار بودند و هفتاد هزار
بودند و عدد مجموع قوم از نساء و صبیان و کهل شباب هزار هزار و دویست هزار کرد آمدند
ایشان از نسب بلشکر خود ناک شمرد و کفته اند ایشان بنان کرد بسیار اند کاند وَإِنَّهُمْ لَنَا
لَغَائِظُونَ و ایشان خشم آرندکان چه از ما کریخته اند با هر اما قوم ما را برده وَإِنَّا
لَجَمِيعٌ و ما همه بنی لشکر ما حَاذِرُونَ سلاح دار ایم و دانند مراسم حرب نیز بعضی است با کمر قوت و
نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم که فرعونیان از بنی و اهل خود
بر ایشان هر دو آوردیم نه بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از چشمها وَكُنُوزٍ
و از کنجها زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلها نیکو كَذَلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث
دادیم و بوستانها و کنجها و جاهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را علیه السلام چه قول آنست که
که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را بتصرف در آوردند و اصح آنست که
در زمان دولت داود و سلیمان بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه
فرعون شش هزار سوار بر مقدمه لشکر و ان کسر و شش صد هزار بر میمنه تعیین فرمود و شش صد هزار بر میسره لشکر

و شش صد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و همه با خلق بتمام در فلک زرف کرفت بیت بکل لشکر سراپا غرق
جوشن شده در موج چون دریا آهن چو چشم دلبران بر کمان و خنجر زن بقصد خون مردم بیخبر زن
فَأَتْبَعُوهُمْ پس پیاده در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ قصد کنندکان بجهة مشرق و لشکر بنی اسرائیل
بر ایشان نصور یافته بودند یا داخل شدکان در وقت شروق آفتاب یعنی هنکام طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل
و در آن زمان لشکر موسی بکنار دریا قلزم رسیده بود و بعبور میکردند که ناکاه اثر فرعونیان
پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس هنکامی که دیدند همدو کروه بکدیکر قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ کفتند یاران موسی
إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدکانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بیت ایشان
کرفتار خواهیم شد قَالَ کفت موسی علیه السلام كَلَّا نه چنین است ایشان شما را در یابند إِنَّ مَعِيَ
بدرستی که با من است پروردکار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا در
حیرت و طریق نجات پدید آمد محققان کفته اند موسی علیه السلام در کلام خود مبالغه را مقصود داشت که
آن مخبر ربانی و حضرت پیغمبر یا در قول خود که إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا معنا را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفان روشن
کردد که کلام خود بحق نکرده و انیز مقام هر بدست و جب انی حق بخود نظر کند و انیز بر جهة مراد است
مرید را هر چه کوید بنده ان کند و مراد هر چه کوید بدهد چنان تنه بیت اثر بکار بر وی او در زد و بیت
و آن کرار دوری و خود زدوی او است آورده اند لشکر فرعون نزدیک است اسرائیلیان سیدند و هجا تحاشی
از بخار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیکر را نمیدیدند فرعون قوم خود را کفت فرود آیید تا قاب
ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان برویم که راه مخلص ایشان بسته است در بار نیش
و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند کریخت م کجا روی که زهر سو کرد کرد بکرد تراز آب امانی اسرائیلیان مضطر
بر تر بسا شدند که موسی خالیست و حجر در رسید که ما در ما را بحکم تو کردیم او را بانک بخوان و
و بر دو حکم فرمای چنانچه فرمود فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ
بعصای خود در دریا قلزم را موسی بر لب دریا آمده و عصا بر دو زد و کفت یا خالد
راه ده فَانْفَلَقَ پس شکافت در یا در دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ
هر پاره جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوهی بزرک بیت الطاف بر تنک یا دوازده جبل

وهر سبطی را از راه بدر آمدند وَأَوْحَيْنَا و جمع کردیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق کردیم آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند
بعضی گویند را برای یاد قلزم کرد آوردیم هر چوله فرعون و چهل هزار مرد بکنار دریا رسید و آن اول روز
نمود خواست که سبقت قوم را فرو برد گفت الیوم چون مرا بینند که دریا را بزیت کردم نخواهند شد
بآن طریق مشاهده ساحل گفت که تو خود میدانی که این صورت بدعا موسی است نه بهمت دریا
و دریا که هلاک شدی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیان نشسته خود را پیش فرعون
در افکند فرعون را الیوم تدسه را وجه الیوم بود با او بآن شنید و عنان بمالک داد دست فرعون بر
بره زد بر دریا با دو لشکریان هر فوج از راه بدر بار آمدند و میکائیل بر عقب لشکر آمد و
ایشان را میراند تا تمام لشکر غرق شدند و امر خدا در رسید که دریا بحال خفت باز رود بیکبار آنجا
بهم پیوست و فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل سلامت عبور کرده بر کناره دریا قرار گرفت کما قال
وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را وَمَن مَّعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشان را
ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردانیدیم دیگران را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنجا موسی و قوم او
و هلاک فرعون و جز آنی لَآيَةً هر آینه علامتی است هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم و نبودند
بیشتر قوم فرعون مُّؤْمِنِينَ گرویدگان چه از قبطی قبط جز خدمت موسی آل فرعون گویند کسی ایمان
نیاورد و با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو هُوَ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ اوست غالب که را قدرة علیه نیست بر او و هر بانست عقوبت نکند مگر بعد از
الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر مشرکان مکه نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم ایشان
نسبت بدو رسیده و بنزد زنداد مفتخر ندارد إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود
آزر را وَقَوْمِهِ و گروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنچه می پرستید
قَالُوا نَعْبُدُ گفتند می پرستیم أَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه باشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ
مجاور و ملازم عبادت و در تخاطبات که ساخته بودند از انواع فلزات و رصور مختلف و بر عبادت
آن مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می شنوند خواندن شما را
إِذْ تَدْعُونَ و بنگر بجانب ایشان از راه خواننده اجابت میکنند أَوْ يَنفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شما را

که بر سنتش ایشان میکنید و روز میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان رسانند شما را اگر اعراض کنید از عبادت
ایشان و ایشانرا نکوهش نمائید قوم ابراهیم نتوانستند که ابراهیم جواب گویند بهانه تعلل آوردند
قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفت از ایشان آنچه گفتند در باب ابراهیم آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان
كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند که بتانرا پرستش نمودند و بر آن میبودند قَالَ گفت ابراهیم
أَفَرَأَيْتُم آیا دیدید و اندیشیدید بیائید که هر حالی مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه میپرستید آنرا
أَنتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران شما تا بر رسید باندازه پس بدرستی که آن معبودان
عَدُوٌّ لِّي دشمنان اند مرا اینجا که پرستندگان آنها تصور امر کرده در نقش خود بر سبیل تعریض
ایشان چه در تصییف از تصریح انفع است و دشمنی بنان مر عبده خود فایده است چه ضرر که از عبادت
ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست با منه آفت که من و شمنم مر ایشانرا چه هر که دشمن را دوست
دشمن است پس شمنی حضرت را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد مبالغه من مخالفت مر ایشان را إِلَّا
رَبَّ الْعَالَمِينَ لکن پروردگار عالمیان الَّذِي خَلَقَنِي آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود
آورده فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه نماید مرا براستی در قول و فعل یا بر راستی اقامت خلق
و راه نماید بدعوة خلق وَالَّذِي هُوَ و آنکه او يُطْعِمُنِي آنکه میخوراند مرا از طعام خود از بدن
من باشد وَيَسْقِينِ و می آشامانید شرابی که موجب تلذذ نیست بلکه عطش و میبخشد ثبات در عین الیقین
آورده که مراد طعام الفت و شراب رقت است صاحب نجم فرموده که طعام عبودیت که دلهای زنده
و طهور بخالی الصفه ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار از ذو النون مصر نقل میکند
که این طعام طعام معرفت و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند عربیه شراب المحبت
خیر الشراب و کلاش الاجاه سراب و از فحوی کلمات محققان شما از اسرار کلام حقایق نظام
ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی با می توان بعربیه ترا نوشد و دماء و مرخوان بطعینه ترا پیاله
مدام از شراب یسقینی و مرا قول بدینی زان سبب گفتم : بمردمان که لکم دینکم و لی دین فرمود
وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از آنکه حضور منقولست که چند بیمار
شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلی رساله فرموده که مرض بر دیدهٔ اغیار است و شفا بشاهده انوار و

بین هلکویت که چون آیدی سبع صفت ؛ هیچ نفس همه در دم را واکرب وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکسی
بمیراند مرا در دنیا بموت انقضا اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا در آخرت برای حساب مجاب
امام شیخ کفته که بمیراند بعد از زنده کند بفضل امانت بمعصیت و احیا بطاعت یا امانت بجهل و احیا
بعقل یا امانت بطمع است و احیا بورث یا امانت بفراقت و احیا بلقای در حقایق سلمی آورده که بمیراند
مرا از نفس من و زنده کرداند بخود و نیز بمعنی محققان امانت و احیا بحق و در حقایق با بفقد و ذکر یکیا
و تجلی و مشاهده بحر فرمود که بمیراند مرا از وصاف بشریت و زنده سازد با فاض روحانیه و بامیرانند
از بهائم و دهانیه و زنده سازد بصفات ربانیه و حقیقت آنست که بمیراند مرا از امانت بشریت و زنده
سازد بهویت چون که حیات حقیقی عبارت از آن است وَالَّذِي أَطْمَعُ و آن کسی که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ
آنکه بیامرزد لِي خَطِيئَتِي گناه را يَوْمَ الدِّينِ روز جزا السناد گناه بخود او چه معصیت خود کسر
نفس است و تعلیم او در تخفیف آورده که مراد خطای راست محدث علم که حضرت خلیل از ملک جلیل
استدعا غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن حُكْمًا کمالی در علم
تا بتا مستعد شناخت حق رتبات خلق کهم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مراتب توفیق کمال در علم
بِالصَّالِحِينَ بنیکان راه و برکزیدکان درکاه وَاجْعَلْ لِي و بکن مرا لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست
یعنی ثنا نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدکان یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی و آوازه من بر زبان
کسانیکه پس من آیند و اینرا عالم اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام
تا حضرت خلیل الرحمن بکویند و کفته اند مراد از لسان صدق هر دو است و معنی آیه
اینکه ظاهر کنند آنچه بدیه اهل زمین مرا است کوهی در آخر زمان مراد حضرت رسالت است صلعم
وَاجْعَلْنِي و کردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا تا نهادار که نزول
در منازل بهشت میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان بوزن کرد او را تا امرزد شوند
إِنَّهُ بدرستیکه او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از کمراهان وَلَا تُخْزِنِي و در سوا مساز مرا يَوْمَ
يُبْعَثُونَ روز یکه برانکیزه شوند مردمان از قبرها خوانند و عاتبه قیامت و الانبیا و حواری
در سوا نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روز یکه سود نکند و بجا نیاید مَالٌ خواست وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ

إِلَّا مَنْ أَتَى الله مکر کسی را که بیاید بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر و جهل و ملحد را در راه حق نفقه
کرده باشد فرزند را براه حق راه نموده و در آیه این مال فرزندان او را نفع رسانده و کفته اند
سلامت قلب باخلاص است در شهادة لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دل سلیم از حب دنیا
رکه بیند از حسد و خیانت و در تفسیر کوید از بعض اهل بیت و ازواج و اصحاب نبی صلعم امام فخر رازی
فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای عز و جل و مطمئن بسنت و از سید الطائفه منقول که سلیم مار کزیده بوسته
قلب او را اضطراب است پس زبان بمعنی بیان میکند که دل سلیم ولیست که مدام در مقام جزع و فزع
زاری و از خوف قطیعت یا از شوق وصلت بیت ز شوق بحر میالا و کردنم دهد رنجیر
زبیم بحر میکیرد که ناکه در کمین باشد ؛ همان زنکیر چون نایب رنک چندین ؛ ندانسته که حال
عشق با بدن اثیر نمی باشد وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک کردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران فتا از موقف آنرا ببینند و مشاهده منازل خود مسرور و شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای کمراهان تا در آن نکرند و مقامات خود را ببینند وَقِيلَ
و کوینده شوند لَهُمْ مر ایشان را یعنی فرشتکان بحکم حق سبحانه تا ایشان برسد
أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودند که پرستیدید تَعْبُدُونَ بپرستیدید از دُونِ اللَّهِ بجز خدای
یعنی کجا اند خدایان شما که بدانها امید وار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ آیا مدد میدهند شما را یا
خود را از شما يَنْتَصِرُونَ یا نکاه میدارند خود را از حلول عقوبت بدانشان فَكُبْكِبُوا پس بر روی
در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ خاص وَالْغَاوُونَ و کمراهان یعنی پرستندکان ایشان وَجُنُودُ
إِبْلِيسَ و لشکر افکنده شوند لشکریان ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجْمَعُونَ همه
قَالُوا کویند کمراهان وَهُمْ فِيهَا و حالانکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند با یکدیکر
نه عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میکویند تَاللَّهِ بخدای که ما بتو
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی پیدا بودیم إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتیکه برابر کردیم شما را در استحقاق عبادت
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردکار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و کمراه نکردند ما را إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مکر کنهکاران

از جهان یا یا از دیوان قالوا بس نیست ما را اکنون من ظالمین هیچ کس از شقاوت کافران
چنانچه مومنان را است وَالصَّالِحِينَ صَبِيٌّ ونه دوستی مهربانی و شفقت و رقة القلوب از روی
که همه در اصل همه بوده ما را بجا چه گوید جهة ترحم و همه ما خود را همتا بنی یا یکدیگر را
روز را همتا کند و همه کافران و شرط دوستی بجا آرد بخلاف الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو المتقین انگه کافران از روی تحسر گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا بس کاشکی بودی ما را كَرَّةً بازگشتنی
جنانا فَنَكُونَ تا میبودیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باوردارندگان و گرویدگان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه علامتیست که تحقیق ان عبرت که خود
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ نبودند بیشتر قوم ابراهیم مُّؤْمِنِينَ گرویدگان چه از آبا و اجداد و خویشان مرد و کسی ایمان
نیاورده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده بر همه جهان که سلوت
او مرد و نگردد الرَّحِيمُ بخشاینده که قوم بندگان را نگذارد كَذَّبَتْ تکذیب کردند قَوْمُ نُوحٍ
الْمُرْسَلِينَ گروه نوح فرستادگان را نزد خدا چه همه انبیا از رسالت گفته خبر از قوم او با او نگرند
قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی نیست
أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از خدا که ترک عبادت او میکنید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را
رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس ترسید از خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان بردارید
در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم عَلَيْهِ بر ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزد إِنْ أَجْرِيَ
اجر و مزد رسالت إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس ترسید
از خدا وَأَطِيعُونِ و فرمان بردارید پس کن یکی بر امر متقوی و اطاعت جهة تاکید است
چه قوم نوح علیه السلام غایت سخت دل و آزرده بودند قَالُوا گفتند در جواب نوح علیه السلام
أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حالانکه پیروی تو کرده اند
سفلگان و بیعقلان بظاهر ترا منازع انبیا بخلاف قَالَ نوح وَمَا عِلْمِي چیست دانش
من سنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند که میکنند یعنی حکم من ظاهر است ایشان را مسلمان
میکنند انا نمیدانم که از روی اخلاص یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطنها ایشان

قبلهم

إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که داند است بران لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب است
و بین نمیدانید که من بات بیکوم بین قوم لکفتند نیز ما را نزل از مجلس حضرت بران نما یا بیم و شرح بفرستیم
نوح علیه السلام وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ نرانده مومنان را إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر
بیم کننده مُّبِينٌ آشکارا یعنی معروف شده ام بدعوة مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نایستی ای نوح لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ
از رانده گان یا کشته شدگان بسنگ قَالَ گفت نوح بعد از استماع این سخن و نومید از ایمان قوم
رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که قوم من كَذَّبُونِ تکذیب کردند یعنی مرا بدروغ نسبت دادند
فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی و باز رهانیدنی
قصد ایشان وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را
وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و حیوانات و امتعه و مالات
ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بعد از آن الْبَاقِينَ باقی ماندگان را از رسالت قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در بر او در انبا قوم لَآيَةً هر آینه دلالتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است وَمَا كَانَ
کار تو نیز مشکوة شود و هر که نیکبات منظور شود وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ نبودند بیشتر قوم نوح مُّؤْمِنِينَ
گرویدگان بخدای و بخدا و بلکه از اسلاف و بعد از او نه مرا ایمان آورده باشی و گرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که خداوند لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربانست بر مؤمنان خیر خدا
از ایشان باز رفیق همین در رحمه او بر دو بار بر ایشان كَذَّبَتْ دروغ و انکار نمودند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ
قوم عاد فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت
مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک
و از خطاهای خالف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امین بر وحی
رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس ترسید از خدا و شرک مخالف او کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را
برای تبلیغ میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ و میطلبم از شما بر خواندن حضرت عَلَيْهِ بر ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ مزد
إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ که نیست مزد من مگر بر پروردگار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضع بلند

آیهٔ علامتی برای نشانها آینده و رونده تَعْبَثُونَ باز میکنید بنای بنائی میسازید در
زمین مشید تَمْخَذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضها آب یا کوشکها یا جامه رفیع لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ
گوئیا که جاوید خواهید بود در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون حمله میکنید و حمله میزنید بَطَشْتُمْ میکنید
یعنی جَبَّارِينَ جباران که متکبر اند و سرکشان یعنی با شفقت و مهربان باجیه انتقام میکشید
انتقام متکبرانه فَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا و از سطوت جبار وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا و پیروی کنید
وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ مراد پیروی فرمان برید که سود شما در بیست وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از خدائی
که مدد کاه کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه می شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ مدد کرد شما را بِأَنْعَامٍ
چهارپایان وَبَنِينَ و پسران از مردان و دختران از زنان و بَنَاتٍ و دختران وَجَنَّاتٍ و بوستانها که از میوه آن منتفع میشوید وَعُيُونٍ و چشمها آب که همه سعادت شود
تا آخر وَرَبِّ میدان بانام رسید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر نیک ثابت باشید
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که روز قیامت قَالُوا گفتند در جواب این
هود سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ
از پند دهندگان یعنی طریقه خود از دست نمیدهیم إِنْ هَذَا نیست این کار که ما را نیم ادب پرستی
و تجبر از جناب مقدس إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ
عذاب کرده شدگان بر منزله عادة فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم
ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً هر آینه آیت دلالت کننده بر آنکه عاقبت
هلاک نیک بعقوبت کشد وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان از آن
قبول با هود علیه السلام در حفظ بعوبه مالی درخت وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْعَزِيزُ
اوست غالب که از قهر او کسی نتواند رهید الرَّحِيمُ مهربانست که مؤمنان را از هلاک عقوبت بیرون آرد
كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح علیه السلام
إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از جهت قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید علیه السلام
أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از خدا یعنی که بدو شرک می آورید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ بدرستی که من بسوی شما فرستاده ام

أَمِينٌ مشهور بامانت در راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس ترسید و حذر کنید از عذاب خدا وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیطلبم شما را عَلَيْهِ بر نصیحت که میکنم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی
که بمن رسید و بدان مشهور إِنْ أَجْرِيَ نیست مکافات إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر خداوند عالمیان
أَتُتْرَكُونَ آیا گمان داشته خواهید شما را شما را خواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا
یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمِنِينَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ در بوستانها
وَعُيُونٍ و چشمها سار یا چه قوم ثمود را چشمه و نهر بود وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخْلٍ و خرما تا آنکه
طَلْعُهَا شکوفه درختان وی هَضِيمٌ نازک زده و لطیف است وَتَنْحِتُونَ و می تراشید برای
مسکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها فَارِهِينَ در حالی که با کرشمه تراشیدن شکها فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس ترسید از خدا وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَلَا تُطِيعُوا و فرمان برید در احکام وَلَا تُطِيعُوا
و اطاعت نکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان کافران که اسراف کنندگان اند بر نفس خود الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانکه تباه
میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بحرب وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد آنست که تفسد
صالح علیه السلام و فضل ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام
إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسحر جادو مغلوب شده
نَاقَةٌ نیست تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مانند ما بصورت بشر صالح علیه السلام که از حقیقت بشر
محجوب نیستند یا نیست که انسانی و آدمی صورت چیز دیگر است بَشَرٌ چند صورت جنی صورت شدند
جان صورت آدمی بر است در کذر از صورت شمعنی نکو زانکه مقصود از صدف دانه گهر نه قوم ثمود
چون دانست صورت بودن صالح را بصورت صفه دیدند بسان جرباک شدند قوم مثل الشجر و دعوی رسالت
چرا میکنی و چشمه ترک میکنی و دیگر دعوی نبوت میکنی فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار نشانه را خوارق عادات إِنْ كُنْتَ
اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گوینده در دعوی نبوت صالح فرمود که شما چه میطلبید از ایشان
افزاج کنند که از میان سنگ معین ناقه بدیدند بیان آن و چون بدعا و التماس صالح شد قَالَ گفت صالح علیه السلام
هَذِهِ نَاقَةٌ این ناقه است که شما طلب دیدید لَهَا شِرْبٌ مر ورود را نصیبی از آب وَلَكُمْ و مر شما را شِرْبُ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ بخور روز و نوبت شده یعنی یک روز آب از آن است و روز دیگر از آن شما در نوبت معلوم

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که اگر چنان کنید قصد کشتن بر شتر کنید اگر چنان کنید فَأَخَذَهُمُ بس بگرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که روز قیامت بزرگ عذاب است وَنَعَّرُوهَا بس پی ناقه را فَأَصْبَحُوا نادمین بس گشتند پشیمان نزدیک بلاک فَأَخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ بس فرا گرفت ایشان را عذاب عظیم بی صبری إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه نازل شد مذکور لَآيَةً دلالتی است بر آگاهی از صواب وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند اکثر قوم ثمود مؤمنین بمنزلهٔ کردیدگان آورده اند از همه فسادها عفت جهاد ایمان آورندگان بس وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ مهربان که نه استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کنندگان قوم لوط پیغمبر قوم مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط انجام مراد اخوت شفقت أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای تعالی إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ رسولی بصحت و امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول نصیحت و عمل وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی خواهم از شما بر رسالت عَلَيْهِ أَجْرٍ هیچ مزدی نیست مرا بر آن إِنْ أَجْرِيَ نیست ثواب من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می آیید مردان را مِنَ الْعَالَمِينَ از میان همه جهانیان وَتَذَرُونَ و میگذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ رَبُّكُمْ آنچه آفریده است پروردگار شما لَكُمْ مر شما را مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما قومی اید که در حد گذرندگان از حد حلال بسوی حرام فرمان زنان شما بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما قوم عادید که در حد گذرندگان از حد حلال بسوی حرام قَالُوا گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی يَا لُوطُ ای لوط علیه السلام از تقبیح عمل و منع مردان لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کردگان از زمین ما و اهل و تعلق بیدیر بیرون کردن مردم را از دیار خود بیرون کردن قَالَ إِنِّي گفت لوط که بدرستی من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمنی من و کراهت از تو تا غایت حاجت کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردگار من از آن امر وَأَهْلِي و اهل من از آن امر تعلق کلمه ایشان اهل لوط علیه السلام زن و دختر و داماد وی بودند همه باهر یافتند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را از آن مکروه زنانیه زن لوط را إِلَّا عَجُوزًا مگر پیره زنانیه زن لوط را که واضع بود فِي الْغَابِرِينَ در جمله ماندگان از عذاب آورده اند که آن زن با لوط بیرون نیامد گفت اطلاع ام که بمن رسید آنچه قوم میکنند

وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ

ثُمَّ پس دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ هلاک کردیم دیگران را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و ببارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانی که سنگ مالکرت و آتش فَسَاءَ پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران پیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در عذاب قوم لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبت نافرمانی مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند اکثر قوم مُؤْمِنِينَ گردیدگان جز دو دختر لوط بقول اصح و دو داماد وی و بقول بعضی بحضرت لوط نگرویده لوط وَإِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ دست عزیز که هر چه خواهد شود الرَّحِيمُ مهربان قبل از تنبیه و ارشاد عذاب كَذَّبَ دروغ داشتند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ باران ایکه پیغمبر انرا و ایکه بیشه انجار و اثمار بسیار و سبز طراوت آورده که اصحاب ایکه قوم حذام بودند و جماعه دیگر دروغ داشتند او و سبحان شعیب علیه السلام بدایشان فرستاد چنانچه بابل تیر فرستاده بود إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ یاد کن چون گفت ایشان را شعیب که یعقوب أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بدو شرک آرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با شما و خواهم صلاح حال شما فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از کفر و عکد و تبرید از عذاب وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ أَجْرٍ پاداشی إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریننده عالمیان أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام بپیمایید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندگان کالا در زمان رساندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و دغا مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و فساد بپا مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین ایکه بقتل و غارت مُفْسِدِينَ در حالیکه فسادگر دارید وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیان را قَالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادوی گرفته شدگانی آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادوی کرده اند وَمَا أَنْتَ و نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریه بلکه هیچ مزیتی نیست که در دعوی رسالت آنجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که ما گمان بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرو افکن بدیگ یعنی خدا شعیب را بکشد تا بیفکند

عَلَيْنَا بِرسانَ كِسَفًا تُكَذِّبُ پارهٔ از آسمان که در وعذاب باشیم اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان
که بر ما عذاب آرد و خواهد آمد قَالَ گفت شعیب عليه السلام رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید از عبادت اصنام بیت جهل بود روزه ظالم مبین ٭ فتنه بین و مهدیش دیگر مبین
اول عاصی عیش است دیار ٭ آخر کارش همه سوز و گداز ٭ آخر روه اندر چه قوم شعیب انکار و تکذیب
از صحیحان در کردند چون نیجا هفت شبانروز حرارت سخت بر ایشان گماشت همه اسباب آب خشید
و چاه‌ها بجوشش آمده و نهرها ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده دیدند
روی بصحرا نهادند و هر یکی را در خیمه افتاده از گرمی بیت بدند که ناگاه ابری سیاه فرو شد
و بوی خنک از وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر آواز دادند که بیایید تا در سایهٔ
ابر آسایش کنیم همه مجتمع ایشان در زیر سایبان ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد
و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده که فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را عليه السلام فَأَخَذَهُمْ
پس فرا گرفت ایشان را عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله که ظلله روز تعلق سایبانست و آن ابر سیاه
شکل سایبان بر زبر سر ایشان بود و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه گوی را فرمان
داد تا از جای برخاست و چشمه سایبانها در هوا بایستاد و در زیر آن آبها خنک پدید آمد ایشان پناه
بزیر آنگوه آوردند و بر ایشان فرود آمد همه را هلاک گشت إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ بود
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هر عذاب که بر ابو آب را بر آتش سوزان
بیرون آمد لَآيَةً هر آینه نشانیست بر کمال قدرت وَمَا كَانَ وَنبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب
ایکه مومنان مراد بایشان اشارت مرد نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب گرویده باشد بلکه اصحاب مشتبه
که بعضی از ایشان ایمان آورده اند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ آورست غالب
کننده انبیا بر اعدا الرَّحِيمُ مهربان بانبیا و متابعان ایشان اینجا خر قصص بعضی پیغمبران
که بر سبیل اختصار برای تسلیه سید مختار در این سوره مذکور شد و نهمید بآن قریش نیز است که
نامعلوم نشد که هر امتی که تکذیب پیغمبر کردند معذب شدند وَإِذْ وَبدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ الْعَالَمِينَ
فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاده است بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین عَلَىٰ قَلْبِكَ

بر دل تو

بر دل تو بر جبرئیل عليه السلام تلقین کرد تا تو فرا گرفتی از وی در دو بر خاطر نگاه داشتی و حفظ
تخفیف نزول و رفع حادثون از بیت الامین خواندند فرود آمدن جبرئیل عليه السلام با قرآن بر رسول
و تواتر آن و اطلاع کردن وی بر دل و زبان و عمار آن شد و این بشارت آنست که گویا بر دلتو فرود آورده
لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ بزبان عرب و هویدا و متلالی
بیان عرب مودی صالح و شعیب و اسماعیل بودند عليهم السلام وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن نعت حضرت محمد
لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بود در بعضی تفاسیر آورده که شرکان عرب در بعضی امور حضرت
که شکال بودی رجوع با حبار نمی سر ایمان کنند و سخن ایشان را که در آن گفتندی قبول کنند و حجت
میشنیدند و سبحانه فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مشرکان قریش آيَةً نشانه بر صحت قرآن یا نبوت
محمد صلعم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت وَعُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
دانایان بنی اسرائیل که مرتبت ایشان گذشته اند و شهادت مر ایشان را بر جبرئیل بموجب تیقن و تحقیق نبوت
وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما میفرستادیم قرآن را عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که غیر عرب اند بلغت
عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن را بر ایشان كَذَٰلِكَ همچنین فرا نمی‌گرفتند ایشان بلغت ایشان و اندر ایشان زیادتی
اعجاز قرآن بودی که اعجمی در کلام عرب که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواندی
مَا كَانُوا بِهِ نبودند ایشان بدان قرآن مترل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتند
که عرب را از فصاحت و بلاغت غیر عرب منزل میباشیم کافران منکر و میدند که ما نمیدانیم و معنی
آن در نمیدانیم كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ درمی آریم و آن کار و عادت را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ
در دلهای مشرکان یکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیگروند بقرآن حَتَّىٰ يَرَوُا تا وقتیکه ببینند الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
عذاب دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب بدیشان
بَغْتَةً ناگاهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نداند و نداند و آمدن آنرا فَيَقُولُوا پس گویند
هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا ما هستیم یا درنگ داده شدگان یعنی آیا مرا مهلت دهند تا بگرویم و بنصیحت
کنیم أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند و میگویند اعطنا عذابنا اجارة و فاتنا اما
و حالا اگر در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند أَفَرَأَيْتَ آیا بینی دانی که إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر

برخورداری و هیبت ایشان را بیندیشند سالها و زندگانی بخشیم تمتعوا حتی حین بر ایشان ما کانوا یوعدون
آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی دفع نکند عنهم از ایشان ما کانوا یمتعون
آنچه بودند بدان برخورداری یافته بودند یعنی طمع دنیا و نعیم آن دفع عذاب نافع نخواهد بود
در کشافی آورده که میمون بن مهران آرزو نمودند لقاء شیخ حسن بصری رضی الله عنه بود روزی او را دیدند
خانه کعبه در یافت و لطف مرا بیند روی شیخ الیه آیه برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون
گفت لقد وعظت و ابلغت بیندیشید ای مخاطب بانعام گردیده هیبت جهان موفا مت و مردم
که زهر سایه زار و شکیب نگرنگرنجا اش نفیض السیرة نفیضتی یا مالش اندر ذخیره نیاید که
مرگ آید زر آید زره نه مال کند و سنگ هی نه چاره ما اهلکنا و هلاک کردیم من قریة اهل شهر الا
لها منذرون مگر آنکه بلاگر آن استعذرون و بیم کنندگان بودند و ذکری یاد آوردن دادن یعنی ادای عبرت آن مشاهده
ما ظالمین از بحق و عدوت کفر و اعتراف تیره ساختند و چه بتصدیق نمودند و در عناد و محرم آفرودند
سزاوار صعوبت کشتند و ما کنا و نیستیم ظالمین ستمکار که قبل از انذار سزاوار هلاک کنیم
در موضع آورده که قریش میگفتند و بودیم نام دار و نزد محمد صلی الله علیه و سلم می آید و قرآن بر وی بخواند حق سبحانه
نفی سخن ایشان کرد فرمود که ما تنزلت به و فرود نیاورده الشیاطین قرآن دیوان ما ینبغی و نشاید
و را و نمود لهم فرود آوردن قرآن و ما یستطیعون و نتوانند و قادر نیستند اگر ملائکه ایشان را
اندر فوق آسمان مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون
دور کرده شدگانند و کناره رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطبه آن حضرت و مراد غیر او
بر یکی از امت او مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی
من المعذبین از عذاب شدگان و انذر و بیم کن خطاب خاص است با آنحضرت میفرماید که بترسان
از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیک خود را و آن حضرت چون از نزول آیه بکوه صفا
بر آمد یکیک را از ابنا را نام گرفته چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را در زیر این کوه جمعی سوار اند
مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که چنین است من آمده ام شما را از عذاب سخت که در پیش قوم الاستفهام
ایشان مقرر شده مقرون گشتند و الوبیت با او آورد بر حاکی و اخفض و فرو گیر جناحک بال خود را لمن تبعک
مر آنکس را که پیروی کرد ترا

واکرام کن

واکرام کن لمن اتبعک مر آنرا که بر دی تو گرد آمدن من المؤمنین از گروه مسلمانان فان عصوک
پس اگر نافرمانی کنند عشیرة تو و متابعت تمایند فقل پس بگو بری ام بیزارم مما تعملون از آنچه
میکنید میرا آن موافقه نخواهند کرد و توکل و توکل کن بر خدا و بهجا حضرت عزت الذی یراک که غالب
قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان که توانا است بر نصرت اولیا الذی یراک که می بیند ترا حین تقوم
آنهنگام که بر میخیزی بنماز تهجد و تنها میکنی و تقلبک و می بیند تقلب ترا فی السجدین تصرف نمودن ترا
در میان نمازگذارندگان و نفع کامات میکنی انه بدرستی که هو السمیع العلیم
اوست شنوا بقول تو و دانا بنیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را بهمواره علی من بر که از مردمان تنزل
الشیاطین فرود آیند دیوان قبل نیز ذکر فرموده که روا نباشد و در آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه و سلم بجهت
عدم مناسبت بحال ایشان تنزل الجاهلیان میفرماید تنزل فرود می آیند دیوان علی کل افاک بر هر دروغ
آثیم بزه کار مثل کاهنان که ایشان یلقون القی السمع فرا میدارند گوش بسخن شیاطین و فرا میشنوند
از ایشان اخبار دروغ اکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغ گویانند الشعراء و شاعران مشرک
چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه تفقی یتبعهم الغاوون پیروی ایشان میکنند سفهای عرب بر دیوان
در تبصره از امام عالم الهدی نقل میکند که دو شاعر در جاهلیت سه ساله گم و مدت سال شعر انگفته
و مشرکان را کفته بخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد
در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند و انهم و آنکه ایشان یقولون میگویند
ما لا یفعلون آنچه نمیکنند نفس ناطقه رجعت کو اهرمن بند و هنگام ناز اداده بکسی در سلک نظم
میکنند اگر کسی تخلص آنکه حامله کند بر بیاز از نیز مقول مطاع شود در تقصیر کوشی آورده که هاتفی
این آیه حسان را نداء داده و جمعی از شعرا صحابه رضی الله عنهم بسالت آمده بمرتفع عرض رسانیدند که
او بجا نه میداند که ما شاعرانیم و این روایه گفت سبحان الله سبحان الله چه بر نیز وصف بسیر و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
مومن جهاد میکنند و شعر خود بر خصوص شاعری که شاعر شان کفار میگویند بر ایشان سخت است از شعر
و این آیه نازل شد که الا الذین آمنوا مگر آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کارها را شایسته کردند و ذکروا الله بسیار یاد کردند خدا را و انتصروا و یاری خواستند
از بعد ما ظلموا بعد از آنکه ستم کردند بر ایشان و سیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند ستمکاران

وَذَكَرُوا اللّٰهَ وبادکر دند حق را وانتصروا وانتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا بعد از آنکه ستم دیده شدند بهجو
وانتصار وقف وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وزود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند
أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بکدام مکان باز خواهند گشت
مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود سورة النمل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ طس در بیان آورده که این حرف مقطعه برای
تنبیه کلام وانتباه کلام است پس بدان ایشان برافتاد وانتقام بحق شد چنانچه انجاطس
ختم سوره شعراء و فتح سوره نمل است یا اشارت است بطهارت قدس الهی و پس بدان انتصار
یا بطلب بندگان را و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْكَ اینست سوره آیات القرآن
وَكِتَابٍ مُبِينٍ و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف
الصفت است بر موصوف قرآن بحث آن لغت که بیخواند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند
هُدًى و اینکتاب راه نماینده وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروه بگانه الَّذِينَ
آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپا میدارند نماز را بحد و وارکان آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة اموال
خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ ایشان يُوقِنُونَ گمان میشوند تکریر ضمیر
اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ کارهای زشت ایشان را پس محبت
فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردانند

گرداینده ایم صاحب خود بیاورده که در ایشان امانی و شهوات و ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را
خوب می بینند و از بیم حق خشم و طمع دارد وَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت حیف
أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانند مر ایشان راست سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب بعذاب بد
در دنیا بحرمان و اسیر در دوزخ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان
کارتر در فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَإِنَّكَ و بدرستیکه تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقن میکنی قرآن
قرآن را از فرا میگیری مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ از نزدیک حکیم دانا

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ آنگاه که گفت موسی بنزدیک مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه بمدین و مقصر
در راه گم کرده بودند و ترس بالحاضر بدید آمد یا در یافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیدم نَارًا آتشی را فرو
سَآتِيكُمْ زود باشد که بیارم مِنْهَا از آن آتش خبر یعنی از آنکه که بر سر آن آتش باشد خبر راه
بر سر آن بِخَبَرٍ یا بیارم برای شما شهابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما گرم شوید
بآن لَعَلَّ آتَيْكُمْ یا پس آنجایگاه که آمد موسی نزدیک آتش نور دید یعنی اشراق از درخت از درختی سبز
و گویند کنعی بود حرق جمعه سایه تشهادت و بر هر تعدد چند موسی انجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد
أَنْ بُورِكَ بانکه برکت داده باد مَنْ فِي النَّارِ هر که در مکان آتش است یعنی در تقدیس مبارک باد هر که در مکان
آتش است یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وَسُبْحَانَ اللّٰهِ و پاکی
حدیث رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از شب آورده اند که چون موسی انیز ندا شنید گفت ای
کیست باز ندا آمد که یا موسی إِنِّي بدرستیکه من اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خدای غالب حکیم
صواب آنَّ عَصَاكَ و بیفکن عصای خود را موسی وَعَصَاهُ عصا بیفکند فی الحال مار شد وَلَّىٰ حرکت
فَلَمَّا رَآهَا پس چون موسی دید عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب هر طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ
گویا که اژدر باریک زود در راه چشمه مار خورد بسوده و در آخر آخر باشد و در تفسیر امام
امام ابو اللیث آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون بثعبان شده و بر هر چه میرسید موسی
آن حضرت مشاهده نمود وَلَّىٰ و روی بگردانید مُدْبِرًا در حالتیکه گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ
و باز گشت باز بدیگر ندا رسید که يَا مُوسَىٰ ای موسی لَا تَخَفْ ترس إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستیکه

ستم نترسند قَدْ عَلِمَ اَنَّهُ مَسْئُولٌ نزدیک من فرستاده شده کان یعنی این زائر من بر عاقبت غیب ذات
نترسند اَنْ تُكَلِّمَ که بگرکسی ستم کند ثُمَّ قِيلَ لَهَا بس مرا کند و بگیرد آن بگویی بَعْدَ مَوْتِهِ بعد از مرگ
یعنی تو بگو که بعد از مرگ او بر سر او فَاِنِّي اُعَفِّرُ پس من بر سر تو خدا اگر زنده ام تا بجا نرسانم تا جا نرسانم
بسبب توبه کردن این بانو اِنَّ اَرَادَ خَلِيلُكَ و در آرد خود را خَلِيلُكَ در کر بیان برین خود حضرت موسی
آتش بیند آنست که مکن بدرنگ کشتن شَجَرَةً مَبْعُوثَةً کانون آید مَبْعُوثَةً بیدید و درخشنده مَوْضُوعَةً بیاد علیه یعنی
بیش از آنکه برص مرا بیش مهمی در کریبان کهه و در خشان بیرون آورد خدا رب کریم را بر زبان ما
ظاهر کن فَذَلِكَ بُرْهَانَانِ پس آن دو برهان است رجلا نه آنکه معجزه است دو بر رسالت اِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون
و گروه او اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان
از دایره فرمان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون آمد بفرعون و قوم او آيَاتُنَا دلایل قدرت ما و در آمدن
رسالت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبْصِرَةً روشن و بهویدا قَالُوا گفتند فرعونیان هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ
این جادوی است بیشک میکند مُحَمَّدٌ وَاَنْهَا منکر شدند مر آن معجزات را وَاسْتَيْقَنَتْهَا و بدگمان بودند
اَنْفُسُهُمْ و دلهای ایشان که سحر و انکار میکردند ظُلْمًا وَعُلُوًّا از روی ستمکاری و سرکشی و بزرگی فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ پس بنگر چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران که در دنیا تباه شدند
و در آخرت با تش خواهند سوخت بیت مرا حات مفسدان ناخوش است
صلاح کار ما هنگام آتش است وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم دَاوُدَ داود را
وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان را عِلْمًا دانشی از علم وَقَالَا و گفتند هر دو بعد از عطای علم الْحَمْدُ لِلَّهِ
شکر و ثنا خدای را که بلطف خویش فَضَّلَنَا افزونی داد مرا عَلَى كَثِيرٍ بر بسیاری مِنْ عِبَادِهِ
الْمُؤْمِنِينَ از بندگان کامل و مردان خود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ و میراث گرفت سلیمان دَاوُدَ از داود و نبوت و علم را نه
ملک را قائم مقام او شد و بر دین پدر و بر کتاب پدر داود را نوزده پسر بود و هر یکی را عصبه ملک داشتند جز سلیمان
نامه مهر کرد که از آسمان فرستاد و در و چند مسایل بود که و فرمود که هر که از اولاد و اقوام مسایل را جواب گوید
بعد از تو وارث ملک باشد و او فرزند نازنین بود که و اخبار و اسرار آسمانی را میدانست مسایل را بر فرزندان خود فرمود
که بگوید تو دیگر چیزی مخبر با کدام داود در ترتیب شیاعیت و کدام آنکه بدانش بنبوت و بیعت الگ وحت در فرمودن
الفرق

است

است و کدام سند دو قایم و دو مختلف بود در دشمن و کدام کار است که اقرآن سوده است و کدام
عاقبت آن نکو بیند اولاد داود را جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد
من جواب داود را علیه السلام دیرا دستور داد و سلیمان آمد آشیانه آمد آن حضرت اَبْصَدَ اسنا آنچه
میکند در از دنیا دانس شیا جسد السانت بار دو داد حسن اشیا بنده خلیا باشد از روح
قایل آن رضی و سامانیخلاف کیا و نهاد و بنا غفتان موت حیاتی کار که آغوش صحبت است علم در دو
دکار که آغوش بنده موت حدت از دوف غضب و چون جواب سایل موافق کتاب منزل کار
نبی سرایل مر بقضا را که سلیمان معرفت شدند داود ملک بدو تسلیم کرده و دیگر روز در وفات داود سلیمان
بر تخت نشست وَقَالَ گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم مَنْطِقَ الطَّيْرِ
گفتار مرغان را هر جا عنی را از طیور آوازیست که بی نوع ایشان زان فهم معانی میکند و آنچه سلیمان
آموخته زان بود که فهم میکند مرغان از یکدیگر آورده اند که سلیمان بلبلی دید بر شاخ نشسته سرود
میخواند و صد آواز میکند اصحاب حضرت الف میدانند که این بلبل میگوید گفت الله در سواد عالم سلیمان
فرمود که میگوید میدانم مرد زنی خرما خورده ام خاکی سر زنی فاحشه آواز کند فرمود که میگوید کاشکی اگر بلبل
بیدانستی دیدم از سلیمان منقولست که در زیان میگوید بر اندیشه عمر دو بنا کند بر شاخ غراب کردن
و طاوس میگوید هر که بنی مکافات با او دهد هدهد میگوید هر که رحم نکند بر رحم نکند و حطاف میگوید
نیکی اندیش و فسیب تا زیبا بیابید و حمام میگوید سبحان ربی الاعلی ما السماء و ارضه و فنا میگوید
هر کجا خوش کن بسلامت باش و طوطی میگوید دایم بر کس مطلوب دنیا باشد باز میگوید سبحان ربی العظیم
و دمر میگوید استغفار کنید ای گنهکاران و صعوه میگوید و کاشکی بالک الا وجهه و هزار دستان میگوید
سبحان الخالق العلیم و غراب میگوید و تغیر میکند عشار و رود وسط اسناد حمد نقل میکند از ابو هریره
از حضرت رسالت پرسیدند که خروس فریاد حمد میگوید حضرت فرمود میگوید اذکروا الله یا غافلون
و دمر در وسط از بن عباس نقل میکند که چهاکوک در سفر خرچه میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن ما
و دیگر دشمن آل محمد علیه السلام و سلام میگوید صبا یا الا تو قوت روز بر روز منجو هم بازرق و در اج میگوید الرحمن
علی العرش استوی القصه السنی زبان مرغان محبوب سلیمان علیه السلام بود از آن سبب فرمود که ما منطق

ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ رَبِّي وَ هو ده بیت مارا عطا کرد ندمن بکل شیء خدا را بر چیزی که بدان محتاج بودیم لِيَبْلُوَنِي
بدرستی که این عطا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ او افزونیست آشکارا که بر همه کس مخصوص آورده اندر
سلیمان تخت و هیچ کس از سلاطین موجود در موضع آورده که بر همین تخت دو ایست هزار
کرسی بر آن کار بافتند بر بسیار آن دو ایست هزار دیگر بر آن اشراف جن و بر جانب راست سلیمان کرسی شیخ
منصور نهادند و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او احبار جنیان بر آن دار
گرفتندی و مرغان بر زبر سر او بر دربانه و احبار تخت جن گفتندی و جن بر آن بر سر بها آمدی
که در آن سلیمان بسلام تخت بودی و در زیر سلیمان و جمله که شدی بر تخت سلیمان مُوَدَّعُ لشکر با او آن
لِيَجْنِ از دیوان اَلْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ پس بر لشکر يُوزَعُونَ باز رانده شدند
بوف سر و با باز داشته شدند بوجه تا همه در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت
عدد جملهٔ بر لشکر بنود بلکه محفظ و ربه الشان هر مرتبه بود که همه کس از لشکریان از مرغ و حشرات
و پس نمودند رفت و در کنار آن اگر تفاسیر که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ
بر آن لشکر جن و بر آن لشکر انس و مانند آن بر آن طیر و مور آن بر آن حشر و بجهت وی و بجهت
بافته بودند و یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در بساط بهای وی و اشراف اکابر بر بهای
کرسیها که بر جلد تخت بود نشستندی و بار آن بساط را بر داشتندی و بر روی کیاه راه بردی از دولت
شام طرف یمن بود به موره میرفتند حَتَّى إِذَا أَتَوْا تا وقتیکه بیایند عَلَى وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی
از زمین آن وادی که در جنوب طایفه بود آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه یکی که آن مندره یا
طاهیه یا حاجیه یا حاجی نام بود و دبال داشت و در کشف ثعلبی مذکور است که برابر خود موسی بود در زیر
دور زد الدبر یعظم تعظیم گفته و در احقاف سادی که او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان
دید به بلندی بر آمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ در سلیمان
خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که در هم نشکند شما را سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکر او مراد از هر لشکر
از عظم هر مورچگان از توقف که مورچه تلف شدی وَلَشْكَرِيَانِ سلیمان لَا يَشْعُرُونَ ندانند
که شما را پامال سازند آورده اند که باد ایستاد از سیل راه بسمع سلیمان رسانید فَتَبَسَّمَ پس بخندید

فَقَالَ حکایت در حالیکه تبسم بود و حق فرمود که از گفتار آن مورچه و گوینده شاه سلیمان و حزم بود باد را که مقال آن مورچه
گاو را طلبیده و گفت امور چه نزد آنست که لشکر من ستم نکند گفت دانستم اما بهتر آنست که مرا فصیحی
چاره است که لشکر من در همه کار بند چگونه قوم تو را باید کشف حواس آن نبود که بر زبان شکفته
شنوند مرا در من آن بهتر که سباد انظر بدیده و گوکبه نو کنند و بنظاره لشکر متعوان شده از
ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت با ملاهی غلطان گردند یا مملکت تو بینند و از زر و دنیا
بدید آید و دنیا معوض حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان از و بسید که لشکر تو چند است
گفت من چهار سر دارم هر یک را دارم زبردست هر یکی چهل هزار رعیت و زیر دست هر رعیت
چهل هزار مور گفت چرا لشکر چون را بیرون نیاری جواب داد که با بی الله مارا و زمین مسلط اند
اختیار نکردم و بر زیر زمین جای گرفتم تا بخدمت که حال ماند انکه که گفت ای پیغمبر خدای عطا که
تو را داد یکی گفت باد را مرکب ساخته اند مورها شهر و دو جهان شهر گفته و اما که از خیر مهتی دارد
یعنی بر هر چه را دادم از مملکت و دنیا چه باد است در آید و دنیا بد و در تهیه گفته اند بیت
ز بر باد بر تخت گاه و خدام ؛ سریر سلیمان علیه السلام ؛ با خود دیده که بر باد رفت ؛ خنک آنکه باد آن
و دولت ؛ ز دیوانه که رد سوال ؛ سلیمان رسل علیه السلام ؛ که چون بنی این ملک که بدید ؛ مرا
ماند با این همه احتشام ؛ چه خوش گفت دیوانه دیوانه جواب ؛ چو دیدیش آن حشمت مستدام ؛ بدر
بنی آهن سر کوفت ؛ تو در باد بودی صحیح و سلام ؛ سلیمان بدو از استماع این کلام رو به مناجات
ملک علام کرد فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ شکر کنم
نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت تو را که بخشیدی مرا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام که کرد بر من وَعَلَى وَالِدَيَّ و بر پدر
محض که انعام تو بود بر مادر و پدر من چه نفع آن هم بوی راجع بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و تا که کنم کردار شایسته
که بفضل خود تَرْضَاهُ پسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ بخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
در میان بندگان شوده خود بهشت از بحر الاحقاق نشبه کرده اند عمل با هوای نفس مرضی بود
و نیکو مندر انفس بوده و سلیمان را بقا و مساکن الجواص خصوص از تالیف رسیده قصه بر سالک محبت
که زبان مرغان هوای عشق می شناسد بیت چون نبیند دم سلیمان را ؛ تو چه دانی زبان مرغان را

آورده اند که در همین سفر آب سبو رفت نماز آب سلیمان خواست که وضو کن نیست و دلیل سفر
بر آب بسته بود او را طلب کرد نیافتند دلگرفته اند سلیمان بخت بود ناگاه فرجه در منظر طیور بدید آن آب بر
بر آن افتاده گاه که موضع هدهد غالب مخصوص در آمد و تفقد الطیر و با درخت مرغانرا بدید در میان آن نشان
نبود تعالی پس گفت مالی جبت از اخیل حد لا اری الهدهد یعنی هدهد را آیا چشم من بر وی نمی افتد
ام کان من الغائبین یا هست من الغائبین از غایب شدگان و نیز مجرم لاعذبنه عذابا شدیدا هر آینه عذاب کنم او را بجهة
رسلنه بذبحه یا لیاتینی بسلطان مبین که بر بیاورد او را بکشم و او را در آفتاب افکنم یا بیاورد او حجت و حداد
حکم کنم یا او را بیاورد در قفس محبوس سازم یا از قفا بزنم تا بمیرم او قال احطت بما لم تحط به آنه بیاورد
مرغان او فقال احطت بما لم تحط به یا بیاید بسبب آنکه بدین بجهت سر و رشش که سبب او چه بوده فمکث غیر بعید
غیر بعید زمانی دیر و دور و دراز نماند سلیمان علیه السلام با وی معاتبه آغاز نهاد فقال پس گفت هدهد احطت
منا بما لم یحط به سلیمان بما لم تحط به یا بخبر که تو مشاهده نکرده و ندیده و جئتک و آمدم
من سبا از شهر سبا که مارب خوانند بنبا یقین بخبر محقق بی شک و شبهه و ریب انی وجدت امرأة
در بعد آنجا دیدم و دیدم سلیمان بر سبب بلقیس و ملکها تملکهم یا مالک آن دیار تقریر کرده هستند
ان مخزوم در فرخ دیدم سلیمان بر سبب بلقیس و ملکها تملکهم یا مالک آن دیار تقریر کرده هستند
بدیشان که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تملکهم یا مالک آن دیار تقریر کرده هستند
و داده شده آن زن را من کل شیء از هر چیز که پادشاهان را بکار آید و لها و مر آن زن را عرش عظیم
تختی بزرگ بیست یا و با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز درسی گز بود یا هشتاد در هشتاد عرض
و مکان تخت بود از زر و فرفره شش سگان بجواهر و جدتها یافتم آن زن را و قومها و گروه او را که از زر
جمل سجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را و میپرستند من دون الله بجز خدای زینت لهم
لهم الشیطان آراسته است ایشان را شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را از عبادات بشمش و سایر اصنام فصدهم
پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه راست فهم پس ایشان لا یهتدون راه نمی یابند بطریق حق
و بشمش ایشان را از راه باز میدارد الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدا را الذی آنکه میخواند
یخرج الخبء بیرون می آرد پوشیده را فی السموات در آسمانها و زمینها یعلم قطرات مطر
از آسمان

از آسمان ظاهر میکرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند و یعلم و میداند ما تخفون آنچه نهان دارند
از مردمان در دلها خود و ما تعلنون و آنچه آشکارا سازند بر زبانها خویش و خلق و هر دو فعل بطلان
خواندند نمایند آنچه آشکارا و نهان دارند الله آن خدای بحق لا اله الا هو هیچ معبود نیست مگر او رب العرش
العظیم آن پروردگار عرش عظیم است آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی را احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را و عرش
عظیم بلقیس عظمت آن عرش چه تواند بود و اثر بجهة هنم است بقول امام اعظم رحمه الله و هم بقول امام شافعی
در فرشتگان آن سجده مر خدا را و موضع سجود مختلف است بعضی بودند از قراء و ما العلمون سجده میکنند
و در خبر در تلاوة رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش تمام رسانید قال گفت سلیمان علیه السلام
سننظر نگرد باشد که در نگریم و تامل کنیم در سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت یا بودی من
الکاذبین از دروغ گویان پس سلیمان نامه نوشت و گفت اذهب بکتابی این نامه نوشته مرا فالقه الیهم
پس بیفکن بسوی ایشان ثم تول پس روی بگردان عنهم از ایشان و بیک گوشه رو بخسب فانظر چون
گردانیدند ماذا یرجعون بچه چیز باز میکردند یعنی در جواب گفتن بچه چیز باید یکدیگر جمع میکنند و سخن میرانند
و جز آن نیست ارباب تفسیر آنند که بلقیس دختر شراحیل از شرحبیل ملک و جهاد بود سرا جمال
عین هدهد را بر تخت بود او را باجن و صدا افتاده و فارغ جنبه و در رعیت العالمین گفت که بلقیس بنطلاز
بحرانی و بالقیس از نسل متولد شد و جد او زید بدر ملک را فرو گرفته و خویشان ملک را و از جن بودند مدد کار
گرفته و بر تخت بزرگ نشسته و او با قوم خود آفتاب پرستیدندی جنبه بدهد خبر او بسلیمان رسانید
ری نامه نوشت و مهر زد و مهر بدهد و از تا بدایشان برید بدنامه در منقار گرفته بیامد و در مجمع بلقیس
بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت پیر والا آمد و مردمان در وی نگریستند تا مدد بخت
افکند و انها قرأت که بلقیس خلق نگاه جند بر پشت نگه داشت و در سرا فرو بست بودند بدهد از روزن در آمده
و تا از بر سینه وی فکند بلقیس حرکت و نامه را برداشت مطالعه از مضمون پس فرمان داد تا اعیان حضرت حاضر شدند
و نامه در دست بر بیرون آمد و متوجه ایشان شد قالت گفت یا ایها الملؤا ای گروه اشراف
انی القی الیکم الیکم کتاب کریم نوشته بزرگ نامه را بر من گفت
بالتبار فرستنده او که هنر بزرگوار و بصاب انکه آورده آن مرغ بهدهد از امر عزیز الشان یا بجهة

بدیدند امام خبر فرموده که بزرگان میان واسطه بود که در وطیع ملک نهیلکه رعوق بهاراک الملک که وکفته اند
مضمون نامه نامه سلیمان بود بر موزن نامه سر بر کنز سر نامها باشد بیت ای نام تو سرمه سر آغاز نامه ای نام تو نام
کی کنز نامه آرایش جهات نامت : آسایش سینها کلامت : القصه بلقیس گفت نامه امت در زیر
ارکان دولت بر سید بدیدند که از کرا آورده اند گفت که آیه بدرستی که این کتاب من سلیمان است از نزد یک سلیمان
وآنه و بدرستی که مضمون او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی من بزرگ مکنید
کردن بکشید وأتونی و بیایید بمن مسلمین کردن نهاد کان چنین قوم بر مضمون نامه خبردار شدند
و دیدند که بوجود او اجازت الفاظ و لان بر سماع نیارد و حلاوت ایشان بگرد بدو مضطرب سر کشیدند
قالت گفت بلقیس یا ایها الملأ ای گروه بزرگان ایشان سعید و سبزه بزرگ اراز کاملان
که هر یکی بر وه از کس حکم میکردند ایشان را جمع کرد و فرمود افتونی فتوی بدهید مرا فی امری در کار من و
صلاح شما بیان بکنید ما کنت نیستم من قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری حتی تشهدون تا
نا شما از من حاضر گردید بحضور و مشورت شما کار نمیکنم قالوا گفتند آنگروه نحن اولوا قوة
ما خداوندان قوتیم و اولوا بأس شدید خداوندان کارزار سخت ما نیم قوة داریم و شکوه و شجاعت
والامر الیک و کار مفوض نیست و رای رای تو فانظری پس نگر در بین ماذا تأمرین تا چه میفرمائی
از مقاتله و مصالحه بیت اگر جنگ خواهی بزر داوریم : وان نمنا نزا بدر آوریم : وگر صلح جویی ترا بنده
ایم : بتسلیم ملک سر افکنده ایم : چون بلقیس از ایشان رای ایشان که میل مقاتله دارند بشنید گفت
مارا مصلحت ملک بجه کار صرف آرد و اگر ایشان غالب آیند و مارا سوال عرضه ملک مشغول کنند قالت الملک
قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون در آیند بدیهی و شهری
بغیر یکی بزور و آن را تباه سازند آن آیه قرآن کتب و جعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن را
اذلة خوار و بیعزت غارت کنند و اینگونه کذلک یفعلون و همچنین میکنند تا که بقول اهل آن
و انی مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة هدیه که مقدم صلح
فناظرة پس بنگرنده ام که از آن جواب بم بچه چیز یرجع المرسلون باز میگردند فرستادگان من اگر هدیه
قبول کند ملکست و الا بمنبر در کنف آورده که با نصد غلام را لباس کنیزان پوشانید و با نصد جاریه
بسوی غلامان بر آرایست و زهر آخرشت زرین و مناجی مکلل از در و یاقوت و مشک و عنبر و
وحضرت دوری نافه و هیره جنیع که صفت فرستاد و مشک نیز در پایکی از اشراف قوم بر فتن
مفرد کرد تا بزر و دکرای مفرد نیکو احتیاط کنند که بچشم عقیقه رنگ در تربت او و مادر شاه بیت
و اگر تازه رسد جو شوخی ما تو سخن کند بیان که بغیرت و دلیل بگریز نیوت و آنت که میان غلان
و جواهر تمیز کند و گوهر نافه را سوراخ سازند و هر چه صفت نافه را رشته کنند بلقیس هدایا بر شتر منوه نشیند
تا بصفت عاصی که نصف فرسخ بود دیوان خشمهار زر دفعه ساخته و میدان را که هفت فرسخ طول او بود
فرش ابنا مستقیم و در روز رسیدن مندر ملک می و بحر سر جواهر میدان بود شتر هر یکی آدمیان و پریان
و دیوان و سباع و وحوش بطور و هوام صاحا گاه بر کشیدند و مرغان و درندگی جواهر و در بر قسمت بیت
با نصد هزار بنده فلک بر هزار قرن : مجلس میدان بخلف خوبه بنده بود : مندر بکنار میدان رسید
و آن فرش و اساس و آرایش و بنده و شاه و حجره و تخت سلیمان بر سید آن حضرت را
تازه تبسم فرمود و دیدار بسنش نبود گفت که حقه را مبارکه در دو رکن نافه و هیره کج صفت بیت
پس رضه را فرمود که نادر عذرا را سوراخ کند و دوده را حکم کرد تا رشته در وهان که نه از سوراخ آن
بگذرند در رشته هر دو کشید و آب طلبید غلامان و جواریرا فرمود که از غبار راه روی شوید مردان آب
بر آن دست و رخسار شستن آغاز کردند و زنان آب آبی بسوی بر روی ریختند و بدینگونه میان ایشان امتیاز
نمودند و بدیدند ایشان کلکه چنانچه حق سبحانه فرمود که فلما جاء سلیمان پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس
بسلیمان قال ای بدرستی که اتمدونن گفت آیا مدد میدهید مرا بمال بخواستن و حالا که ملک از من گرفتن
فما آتانی الله پس آنچه عطا کرد مرا خدا از ملک و نبوت و علم خیر مما آتاکم بهتر است از آنچه
داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم تحفه خود شاد میشوید بیت اگر بر دارند
جانب حق جهت تمام : دنیا اندر نظر ما و مرد آرام : فرح ای رسول از کرامت الیهم بسوی بلقیس و کسوفا
بیایند و اگر نیایند فلنأتینهم بسیلنا پس هر آینه بیاریم بر ایشان لشکر بلکه از تعاب کنند قوت
لا قبل لهم طاقت مقاومت با شاید ایشان را بها بآن لشکر و لنخرجنهم و هر آینه بیرون کنیم
ایشان را منها از بلده سبا اذلة در حالتیکه بیعزت باشند و هم صاغرون و ایشان خوار

واز بران مقدر باز گشت و تمام احوال باز نمود و بلقیس تهیه کرد تخت در خانه مضبوط ساخت و سلیمان
بران گماشت و در خانه قفل کرد کلید بر هفت و باشکر مشوره سر سلیمان بند دیوان حیرانند
بخشند که سلیمان بلقیس را بدید که از کدام حسن و جمال عقل آن بازو داج او میکند و او سلیمان
و سر اچه خبر دهد و کار بر یا نکند تا بی صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال او تا ناجائز در دل سلیمان
نشسته بود قوم بنگ پس بعضی اشراف چون بتخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عفت بلقیس و فضیلت
تمام دارد و کلام او منبع صواب مجمع فرشکر و دبا برا و مانند سحر حارث انگشت نوازد و سلیمان اندیشه
افتاد و اول خواست که عقل او را از میان کند قال نکروا لها عرشها گفت ای گروه بزرگان تغییر کنید
شما یا تنکر کیف تهتدی آرد تخت بلقیس را قبل ان تاتینی پیش از آنکه بیارد بمن مسلمین مسلمان
چون گاه مسلمان آمد در فتن تخت او مسلمان است روا نخواهد مگر بر تا او عرش آن بود که آنرا
تغییر دهد و از دو سه کس سر نوبت باید و بجواب آن عقلا و وقوف باید قال عفریت گفت دیو
بلند با خوش من الجن از قوم جن نام ذکوان یا عفریت انا اتیک به من پیارم بتو آنرا قبل
ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از مقام خود بیرون از مجلس حکومت و سلیمان انصاف العفاریت
در مجلس حکم نشسته و انی علیه و بدرستی که من بر آن تخت لقوی امین هر آینه امینم
بر جواهر او و نیز در آن خیانت نکنم و یا مانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زود تر زنید خواهم
قال الذی عنده گفت آنکسی نزدیک او علم من الکتاب دانشی از کتاب منزلی که کتاب الهی
خوانند و اسم اعظم و انسته و آنکس خضر بوده علیه السلام یا صحف که ابو البقیست در تفسیر آورده که خوبیه
ابرهه عادار زد که من عنده علم الکتاب و گفته اند حضرت سلیمان بعد یا مر و استخار ابو عوات کرد او را بلقیس
یا ذو النون یا استوع یا ملکی که موید سلیمان است ملکی که دفتر مقادیر بدو دست جبرئیل و در آن
تقدیر که کیلی نازلا یکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظست و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان
بود گفت انا اتیک به من پیارم بتو بلقیس را بتو قبل ان یرتد پیش از آنکه باز گردد الیک بسوی تو
طرفک چشم تو یعنی چندی چیز نگر تا چشمی آن بر دارد من تخت را حاضر گردانم سلیمان
دستوری داد و او سجده را فرا داد گفت یا حی یا قیوم که مغیر آسمانها شرا بها باشد و بقول بعضی گفت

یا ذو الجلال

یا ذو الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس از موضع خود بزمین فرو رفت و در طرفة العین
پیش تخت سلیمان آمد من بر آمد و در وسط بنگر تخت او سبب تا بخدا او را اعدام کرده نزد سلیمان
بجا رفود فلما رآه پس آنگاه که دید سلیمان آن تخت را مستقرا عنده قرار یافته نزد یک او قال هذا
گفت این کرامت من فضل ربی از فضل آمده کار من لیبلونی تا بیازماید مرا که در شکر این امر
ام اکفر آیا انکر میکنم یا کفر میکنم و من شکر و هر که سپاس دارد که نعمت خدا را
فانما یشکر پس جز این نیست که سپاس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه ثواب آن بنفس من آنست
و من کفر و هر که کفران در زند فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی بی نیاز است
مردمان کریم که کرامت دارد سخنان قال نکروا گفت سلیمان که بگردانید لها مر بلقیس را
تخت او را بی جهات نشان تا تغییر و تبدیل بر آن فننظر تا نگریم ما که چه دارد سوال از و اتهتدی آیا می
یابد و می شناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین از آنانکه لا یهتدون که راه نمی یابند و
بچیزها و نمی شناسند فلما جاءت آنگاه که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود
قیل گفتند او را اهکذا آیا اینچنین است عرشک تخت تو قالت گفت کانه هو
گویا که اینست تخت من و اوتینا العلم و داده شدیم دانش و اندازه کردن عقل
پس گفت قالت قیاسا و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش از این
معجزه و کنا مسلمین و تسلیم کاران نهاد کاملی و بر او تحدیا و باز دانستن خدا بلقیس را بعد
توفیق ما کانت تعبد آن از آنچه که بود که می پرستید آن را من دون الله بجز خدا انها کانت
تا بان را انها کانت بدرستی که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه کافران و بعد از آنکه دید
که سلیمان چه سخنان با او فرموده و بر کرامت شناخت که نا فرمانی که بعد از این آنچه بکند سبب حاجز خدا و در زیر آن آب
در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه بحی آنجا نه می شنیدند پس سر سلیمان در میان قصر نهاده
و بلقیس را طلبید چون بدر گوشک سید قیل لها گفت مر او را ادخلی الصرح در آی در ساحت
این قصر فلما رأته پس چون دید زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب عمیق و کشفت
و بر کشید دامن جامه عن ساقیها از بهر دو ساق تا پای در آب سلیمان دید که پای او چه باشد سیمین

قال گفت ای ملقون جامه بر کش بالا بدرستی که آنچه سلیمان فرو آورید سحر است ثم رد عرضت
ساده و هموار تر و آیه از آنکه قال قرینه گفت بلقیس ای زید بکار من ای نکوئی بدرستی
من ستم کردم نفسی بر نفس خود سنت آفتاب و اسلمت و اسلام آوردم مع سلیمان باسلام یعنی
بدرست و تسلیم لله مر خدای را رب العالمین پروردگار عالمیان و در زمین سلیمان و برادر اگر تحقیق
بسکنه اندر در جواهر التفسیر تفصیل آنچنان که رسیده صاحب تاویلات فرموده که چه ماندند بعقوه شکوه
و سیاه بدنیه جسد و سیاه بدل مثقل نخص و من عنده علم الملک بعلف علم الملک عرش بلقیس طیبت بدنیه
و بطبق مکاتب تحقیق فهم در رست بت آنکس که زیاد آشنا نیست و اندر مناجات ما نگاه نیست
و لقد ارسلنا و بدرستی ما فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را ان اعبدوا
الله بدانکه بپرستید خدای را فاذا هم پس ناگاه ایشان فریقان دو گروه شدند مؤمن و کافر یختصمون
و بجنگ و خصومت مادر شدند گفتند بیارای صالح آنچه ما را وعده میکردی از عقوبات قال یا قوم گفت ای
گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قبل الحسنة پیش از نعمت ناخیر کنید
در آن آورده اند که ثمود میگفتند که چرا عذاب نمیبینیم تا آنگاه که بیم صالح نمود که لولا تستغفرون چرا استغفار
نمیکنید و ایمان نمیآورید لعلکم ترحمون شاید که شما را رحم کنند و عذاب
فرو نیاید قالوا اطیرنا گفتند فال بد گرفتیم بک بتو و بمن تمسک و بهر که با تست از مومنان گرفتار
آغاز رعونت گفته شده اند بحرمت در سیاق افاده قال طائرکم گفت که فال نیک از خیر و شر عند الله
نزدیک خدای است بحسب محبت شما مکتوب نزدیک خدای بحکم ازلی و بجهت من شبیه نیز رویت فلم ینکر
و پیچ خلق در ازل نیست بلکه گوئی خلایق در کر خواهند شد بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروهی آزموده
شده اید بخیر و شر ای آزمایند بنواب و ثلث و عقاب و آسانی و کان فی المدینة و بود در شهری
صالح هبود و از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم از ایشان رهط مدار بسالف و مصرع مدبر
و گروه بزرگ اما و جمع بود سایر عشائر قبیله بودند یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض
در زمین حجر و لا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کارها حضور را نه اف ح و دشمنند خلاف از اصلاح جمعیت
بعد از تحقیق ناقه و عبد عذاب شبیه بذ قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله و حالانکه سوگند خورید بعد

علیه و بمارا تیر سنگ بر ایشان میبارید از سر و زبر شدن میفتادند علم تا از آسمان کشتار زمین بمارا
مطر الله تعدیه یاران کم که شد کاکن بصد بین بکشتگان نگر زندگی الله و زیر گفتیم لو دگر بکرستاین سر آمد آنکه
کفر ر کافر جاده دسلاه بر بندگان و الله یرزق من یشاء آنانکه بر کرده اند انبیا بصفت نگاه خدا روزی میدهد
و نجات داده اند از عقوبت و قول اصح آنست که مامور بجهاد صلعم که چون او بجهاد زیر سوره قصها که دلالت
قدرت چون قصه موسی بر اختصاص رسالت آیات کبری چون قصه سلیمان و مفتت بر هلاک اعدا و نصرت دنیا چون
قصه صالح و لوط و آن فرستاد و فوق بران نعمه بزرگ پس وی را بجهاد الهی امر کرد و به سلام بر بندگان کی بنده
که انبیا اند یا صحابه یا کسانکه آنحضرت را یا بابل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانست که دل
ایشان سالم است از عبودت علایق و سر ایشان خلاصت از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا سلام
بواسطه خوانند شنید سلام قولا من رب الرحیم بلیه هر بنده که گشت مشرف بسلامت الله سوره خاص
بنده فرمیسات لطفی کن و بنواز هم را بسلامت زیرا که سلامت لطف و کرامت الله آیا خدا بهتر
خیر بهتر است آما یشرکون یا آنکه انباز میکنند مشرکان آیا شریکان عاجز میکنند بهتر اند
امن خلق السموات والارض یا آنکه کی بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که آن اصوا عالم کون و فساد اند
وانزل لکم و فرو فرستاد برای شما من السماء از آسمان یا ابر ماء آبی فانبتنا
پس بروانیدیم به حدایق بوستانهای نیکو ذات بهجة خرمی و شادی ما کان لکم نیست مر شما ان تنبتوا
آنکه بروانید شجرها درختان آن بوستانها را ءاله آیا هست یعنی هیچ
مع الله با خدای بحق یا بر خدا و او در بزرگ تعالی و منفرد است بخلق و کون بل هم بلکه مشرکان
قوم یعدلون گروهی اند که میل کنند از ره توحید با فرک آنند و بخدای او اعدا و بنات میکنند
امن جعل الارض یا کسی که گردانید زمین را قرارا قرار گاه آدمیان و دواب
وجعل خلالها و بدید کرد در میانهای زمین انهارا جویها آب وجعل لها و بیافرید برای استحکام
زمین رواسی کوههای بلند که در وسط زمین مسکون بود از حضیض اجسام مرتفع شود
وجعل و گردانید بین البحرین میان دو دریا عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم حاجزا مانعی که یا یکدیگر

مخلوط نشود یا الله آیا هست خدای یعنی نیست مع الله با الله در آفرینش خدا و باشد انکثرهم
بیشتر ایشان که لا یعلمون نمیدانند آنکه در حق او خلق استیلا جرم شبهه یکتا باشند و آیا شرک نمایند
ایشان بهترند امن یجیب المضطر یا کی اجابت کند دعا و ماده را چون خواند او را مضطر است
که دران سه خود شد آیا با الله آن نیاز بر بود درد کان طفلی سخن آغاز کرد
هر کجا در درد و انجا رود هر کجا فقر و فنا انجا رود بیش حق بگیا را از سر نیاز بگیر نیاز
اندر نماز بس حق نیاز مند بیچاره را که او سخن اجابت بیاید و یکشف السوء و بردارد و بدید
یعنی و نیز کند از و آنچه او را بد و یجعلکم و شما آیا هست هست با الله خدایکه گردانید شما را
خلفاء الارض خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد در زمین پس ایشان
بنیست شما در آرد ءاله مع الله آیا خدا در کست با خدا که کو دیگر کار با خدا او کند یعنی نیست قلیلا
قلیلا ما تذکرون اندکی پند پذیرید و یا خدا را اندک یاد میکنید و گفته اند مراد اندک عدم است
یعنی یاد نمیکنید بر خدا را و بر سخن تان میکند آیا الله بهتر اند امن یهدیکم یا کسی که راه نماید شما را
فی ظلمات البر والبحر در تاریکیهای بیابان و دریا و من یرسل الریاح و کسی که میفرستد بادها نشرا
مژده دهنده کان بین یدی رحمته پیش رحمت او که باران است ءاله مع الله آیا با خدا خدای
دیگر یا خدای دیگر معنی نیست خداوند بود تعالی الله بزرگ است خدای و برتر عما یشرکون از آنچه انباز میکنند
کافران جفا و حاق مقدس باشد از شارکت ملاجز مخلوق و آیا جان شریکی هم باشد امن یبدؤا
الخلق یا آنکه بیافرید خلق را از عدم بوجود آرد ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از آنکه بعد رفته باشد
یعنی بر آنکه بود در قیامت ومن یرزقکم و آنکه روزی دهد شما را من السماء از آسمان باران
والارض و از زمین نبات با ما سبا سبا آیا خدا و آیا هست ءاله مع الله آیا خدای هست شریک
با خدا قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت و برآنکه گوئید غیر الله بر خدا بر نیها قدرت
ان کنتم اگر هستید صادقین راست گویان در آنکه آنها دیگر هست چه آنها قدرت از او آنها
و آن غیر حق ثابت قل بگو یا محمد صلعم لا یعلم نمیداند من فی السموات و الارض هر که در آسمان و زمین
الغیب ناآمده و پوشیده الا الله مگر خدا میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص او است

وعلم شاملش بود واختصاص دارد ما نعرف آنچه میدانستند کافران الا ان یعلموا که کدام وقت بر انگیخته
الا ما کان بایشان فضل است در ایمان که بدیشان ام دو بر تقدیر استفهام یعنی تقریرات بینی در سبب
دوکان فتنه علیهم و اشان اشان فی الآخرة در روز آخرة یعنی بعد از مرگ چنانکه باید بلکهم
بلکه ایشان فی شک در گمانند منها از وقوع آن بلکهم منها بلکه ایشان از آخرة عمون
نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر بوشیده است اوقال الذین کفروا و گفتند
آنانکه کافر شدند ءانا ءاذا کنا ترابا ءانا لمخرجون آیا چون گردیم ما خاک آیا ما و پدران ما
خاک شدگان آیا ما بیرون آورده کانیم از گور یا ما بدر آمدگان از حضیض ما و در آمدگان
در جهات لقد وعدنا هذا نحن و ءابآؤنا هذا بدرستی که وعده داده شدیم هذا امر حشر و نشر نحن و ءابآؤنا ما و پدران ما
من قبل پیش از وعده محمد صلعم یعنی عدم ایمان بوعده داده و بدرستی که نیاشیدیم ان هذا نیست
الا وعده الاساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که محمد صلعم بحقیقت قل
سیروا بگو بروید فی الارض در زمین ایشان که حجر و احقاف و مؤتفکات فانظروا پس نگرید
کیف کان چون نگریدید که بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران ولا تحزن و اندوه مباش علیهم بر
ایشان و لا تکن فی ضیق و مباش در تنگی مما یمکرون از آنچه میکنند ایشان
مکر کنند که گور و دریا ما عصمت منی و مشکلها نگاه داشتم بیت غم مخور زان بد و کم خواست منم در سر بد با
نکهدارست منم از نوکر اغیار بر تابند روی بیت در جهان آن جهان بلاست منم دیگران و میکوئید
کافران متی هذا الوعد کجاست کی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم اگر هستید صادقین
راست گویان جهالت بنظر اوصیند که بوست کفار را تحدی مینمودند قل عسی ءان یکون بگو شاید که آن باشد
بحکم الهی ردف لکم بوند و بشما از پی در آید شما بعض الذی بر برخی از آنچه تستعجلون شتاب میکنید
ترهب عجل آنرا و ان عذاب و بدرستی که پروردگار تو لذو فضل خداوند
فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکنند عقوبت ایشان بر سبیل ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر
ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند در حق نعمت تاخیر عذاب را کی شناسند ءان ربک و بدرستی که
آفریدگار تو لیقضی حکم میکند بین میان بینهم میان ایشان بحکمه بحکم خود و هو العزیز و او غالب است
هر آینه میداند العلیم و داناست بحقیقت آنچه هم بوشند علیم دلها کافران حقد حسد بر تو

فانک علی الله توکل کن بر خدا انک را بسکند از انکذیب عدا و تو لا تسمع نمیشنوی الموتی مردگان
دلها و لا تسمع الصم و نمیشنوانی کر را الدعاء آواز خواندن اذا ولوا چون بگردند مدبرین
پشت برگردانندگان یعنی ایشان را گوش دل ایمان و آواز استماع قرآن احوال بیکسته پس شاید که ایشان
باشند در نا شنیدن خصوصا کر که بعد پشت بر دارد چون کند محل استماع او مشکله بیت در تر
تیزی بینند که فهم کند و ما انت و نیستی تو بهدی العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم
از گمراهی ایشان به هدایت جاهلیت شدند الا بصیرت و ایشان را ندارند ان تسمع نشنوانی تو
الا من یؤمن مگر کسی که بگرود بقرآن یا بیاتنا بسخنان یا بینی فهم کلام تو نکند الا کرویدگان فهم مسلمون پس ایشان
کردن نهادگان فرمانند و محلصان عالم العالمین بیت گوش باطل نماده بر فرمان و مرده دل
کشاده بر عرفان ؛ زنده از نفخهٔ گلشن قدس ؛ معتکف در فضای مهملش ؛ پرده اندر مقابلش
لاشی ؛ به قلت الله غم ز رحیم بی و اذا وقع القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب بحفظ
ربه الارض علیهم بر آید میان و نیکنگ دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا بیرون
آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم سخن گوید با ایشان
ان الناس تحکم مردمان کانوا هستند بایاتنا بسخنان یا از وعده و وعید و حشر و نشر

یا بآیات قدرة و دلایل حکمت لا یؤمنون یعنی نمیدارند یا بدانست که خروج دابة الارض
نشانیست از علامات قیامت صاحب معجم آورده و چون زوال نماز نزدیک رسد و سحابه دابة الارض
از زمین بیرون آرد چشمها ی صافی صاحب علیه السلام از سنگ بیرون آورد و آن دابة کوتاه باشد و در حدیث آمده
خروج دابة و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و دابة
یعنی ایزد جهان معلوم میشود که از شرط ساعات اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات
ارضی خروج دابة و دجالیت طول و شست گز و چهار پایه داده و از راغب باشد زغب موی
باریک چنانچه مرغ را می باشد و دو بال دارد و از دو پر نیز روی هم دهانی و قوت نشود و هیچ طالب
او در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت زشتی و در تیمار از ابن عباس مذکور است
که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین العانی که چشم ماند چشم خوک بود و گوش فیل و شاخ
مثل شاخ گاو و گوی دلو و او بچو رنگ ملک و گردنش چو گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلو
چون پهلو ببر و دنبش چو دنبه قوچ و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا
و مروه یا کوه بهیا یا وادی وادی وایه تهامه یا بحر سدیر و در صریت آمده که اعظم مساجد
مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامة الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مروه مکبوس او
مانند آفتاب بحرکت میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلثا و بیرون آید و بعضی بر آنند که جز سر دابه
بیرون نیاید و اشهر آنست که تمام بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان با او بود و روی میان
عصای موسی و خاتم سلیمان رسید روی و سیاه روی و مرد مومن بر روی چشم کافران مالد و روی ایشان سیاه شود
و کسی نماند در دنیا که نرسید روی و سیاه روی و مرد مومن بکریناه و لقب نخواهد ملک بر پیر برا
میگوید ای مشرف و سیاه روی بکسو بندای دوزخی و از تیرمذی است که بعضی منافقان بر بینند و جدا گفته اند
که جز دابة واقع شود قول با یه نمیزاد کافران بیرون آید دابة الارض الله اعلم و کونه و دیاد کرد بر
که حشر کنیم من کل امة افواجا از هر امتی گروهی گروه را و اشراف باشند حتی اذا جاءوا آنانکه
تکذیب میکنند بآیاتنا بآیات کلام یا بدلایل قدرة ما فهم یوزعون پس ایشان باز داشته میشوند
تا اولون و اسافلون بر هم بر ایشان رسند حتی اذا جاءوا تا بجا میاید بخدا گاه قال اکذبتم بآیاتی
آیا دروغ و شنیدید آنها ی مرا در اول حال و لم تحیطوا احاطه نکردید بها بدان آنها علما از جهت
علم بدان تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید ام ماذا کنتم تعملون یا آن چه چیز بود که شما بودید که
میکردید چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید و وقع القول واقع شود قول
فرود آید عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا بسبب آنچه ستم کردند بنفس خود فهم لا ینطقون
پس ایشان سخن نگویند عذر خواهی جهت منقطع بعقوبات نا مستحق اگر مرد آیا ندیدند و ندانستند میگویند
حضرت انا جعلنا اللیل الکه ما گردانیدیم شب را تیره لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در خواب و استراحت
والنهار مبصرا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند ان فی ذلک بدرستی که در تیره شب
نور و ظلمت روز وجهی مخصوص لآیات هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور یؤمنون مردمی را
که تصدیق کنند آنکه خداوند است بر احوال روز و شب و از تکبیر بر هر آینه قدرت او در احوال موت
و حیات و احوال ابدان مومنا و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد مردمی
و زندگی یوم ینفخ و یاد کن روزی که دمیده شود فی الصور در صور ففزع پس بترسند آنکه
من فی السموات هر که در آسمانهاست و من فی الارض و هر که در زمین هستند الا من شاء الله
جهت تحقیق و فزع آنست یعنی آنچه نوع صورت ترس ناک خواهند بود اهل آسمان و زمین الا من شاء الله
مگر آنکه خواهد خدا که بیم خزنده هست و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که اهل فاست یا جبار ملک مرگ جبرئیل
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام یا موسی که او را در طور صعقه نبوده و در تفسیر گوید که آن ابرهیم
علیه السلام و کل اتوه و آنند که آمدند بموقف حشر و حضر اتوه بصیغه جمع تانیث و اسمی مستقبل اند یعنی تمیز میکنند
بعرصه گاه داخرین خوار شدگان و ترى الجبال و بینی کوهها را در آن روز تحسبها پندارند آنرا
جامدة برجای ایستاده و هی و حالانکه تمر مر میرود میگذرد مر السحاب رفتن ابر در سرعت
و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چنین بسهولت حرکت کنند حرکت ایشان نیک خالص
چنانچه در سحاب مشاهده میرود محقق نموده که ادبار زبان خلق بر حد سوم و اتفاق و خلق اگر کار
بواطن ایشان که یکدیگر هزار عالم یک حضر دارند بیت تو بین این پایها را بر زمین ز دلگیر دل
سیر دو عاشق نه بین ز ازره و مستل کوتاه و دور از ره ز دل و اندیشه کوست مست و دلنواز ز آن دراز

اوصافست ٭ رفتن ارواح دیگر رفتنست ٭ وقت دیدار روناخوشم ٭ آنچنانکه ناخوشم
ازدم مُنعَمُونَ بکرد صفت کرد اَلَّذِینَ آن جماعت که استوار کرد وَکُلُّ شَیْءٍ آفریدن هر چیزی
دیدار بر دیدن شایدا بَصِیرٌ بدرستیکه او داناست بِمَا یَفْعَلُونَ بآنچه میکنند مَنْ جَاءَ هر که
بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهُ خَیْرٌ پس او را مزیدست بهتر مِنْهَا ازان زیرا که فانی در دنیا و باقی
دیگری را مقصد عبور باید که حسنه را کلمه شهادت دانند پس مرد را جز حاصلست ازان کلمه وَهُمْ و ایشان
کسانکه مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول یَوْمَئِذٍ آن روز ءَامِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ و هر که
بیاید بِالسَّیِّئَةِ ببدی که آن شرکست فَکُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ
در آتش یعنی ایشان نگونسار در روی در آتش افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شوید یعنی جزا نداده اند شما را
إِلَّا مَا کُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من
أَنْ أَعْبُدَ آن که بپرستم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ پروردگار این شهر را که مکه است الَّذِی آنکه او حَرَّمَهَا حرام کرده است مکه را
حرام کرد بر وی قتال و غارت را و امن نمود و جنبش درختی در وی روا نداشت وَلَهُ و مر خداوند راست کُلُّ شَیْءٍ
همه چیزها یعنی مخلوق و مملوک و بندگانست وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَکُونَ تا که باشم مِنَ الْمُسْلِمِینَ از اسلام کنندگان
بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ القُرْآنَ تا که خواندن کنم قرآن را و بر قراءة او مرا و ظیفه نمایم تا حقایق آن بر من
منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بسبب آن رسیدن بر راه راست فَإِنَّمَا یَهْتَدِی پس جز بنفس راه یابد
لِنَفْسِهِ برای نفس خویش فایده آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهة مخالفت در نبی و مهجور
فَقُلْ پس بگو ای محمد صلعم إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِینَ جز این نیست که من از بیم کنندگانم در نبی و ما اضلال و بگمراهی در من نیست و قُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش مر خدای را بجهة نبوت با آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَیُرِیکُمْ زود باشد
که بنماید شما را آیَاتِهِ نشانهای قدرت خود از عزیز و هزاره الارض و عجز آن یا آیات قاهر در دنیا
که واقعه بدر است در آخرت که عذاب بدر است فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن آیتها را اما آن شناختن
در آن حال نافع نگردد وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بعجز عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید
مشرکان حق بخطاب آن خبر دهنده از آنچه میکنید تا خبر دهد ایشان با شما تا بر حکمت سر آن را بموده اند پس
هر چه او در دیگری جنبش دیس ٭ حکم آنرا ملزمند هر دو کس

سورة القصص

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم طسم امام باطن نموده که ایشان بر حروف اسمای فلت قرآن کرده اند
از نطق سمات زیاده و نقصان و سر شمار آیه در آیه وَإِنَّا لَنَحْفَظُونَ بر حروف امام فرض نموده
که طاشا زنت بطارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و نجاست قلوب عاقلان از لفظ غیر جاد
طهارة ارواح محبان از نجسه ماسوی و طهارة اسرار موحدان از شبهه و غیر ذلک رحمة الله کوید پس عزت
از اسرار حدائق ما عصیان نجات و ما مطیعان بدرجات و ما محبان بدوام مناجات و ما بحر کفته که ایشان
بمنت خلاق بر کافه خلایق در فهم کلمات سمات بر قدر حاجات و مرادات و کفته اند حروف طسم
قسمت بطور بسیار سکندر به دلکه جوابش اینکه تِلْكَ اینسوره یا اینسه آیات آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ
آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده بطریق احسن نَتْلُوا میخوانیم یا میخوانند بر تو جبرئیل علیه السلام
عَلَیْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای گروهی
که تصدیق میکنند آنرا فرعون عُلُوٌّ بدرستیکه فرعون فِی الْأَرْضِ در زمین
مصر وَجَعَلَ و کرد اهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِیَعًا گروه گروه و هر گروهی
بکاری نامزد یکدیگر یَسْتَضْعِفُ دبود که زبون کرد و مقهور ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان
یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسر از بنی اسرائیل زاید
که ملک زوال ملک بی زوال سعد در کشاف آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل کشتند وَیَسْتَحْیِی
و زنده میگذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را که خدمت خواتین و قبط آنَّهُ کَانَ بدرستیکه فرعون بود
مِنَ الْمُفْسِدِینَ از تباه کاران که مرا بر آنچه مبنی قتل الا پسر ایشان را و آزاد زنده میگذاشت وَنُرِیدُ
و میخواهیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره شده
فِی الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه رها نیم ایشان را از بلا و شدت فرعون
وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را وارثان أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین و خواهند که بخیر و صلاح
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ و کردانیدیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَکِّنَ و جای دهیم
لَهُمْ مر ایشان را فِی الْأَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِیَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر
او هامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر میکردند

از آن چون قبال ملک و ملک فرعون بر دست دشمنان و دیدند و آن صورت در دفتر که در دریا علامات عرض شده
مشاهده کردند بنی اسرائیل را تفرقه کنان بر ساحل دریا منتظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی
مغلوب و مقهور شدند مظلومان و بیچارگان همراه سپید در غاب صبا فرا گرفتند در سوره المطلوب
علی الذین استضعفوا مع الظالم علی المظلوم آشکارا شد. بیت: ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه
که تراشد بی خلل آنکه از جاه بچاه: الحال کنون بحقارت نگری جانب وی: بمضافات کند آن روز
بسوختن گناه: آورده اند که فرعون قبایل مصر را موکل ساخت بر حوالی بنی اسرائیل و جمعیت بکر را
تبر بر ایشان موکل کرد تا آنکه هر جا ملک پسر زاید در حال کشتند قابله که بر مادر موسی موکل بود و در حین
وضع حمل حاضر شد و موسی را از کیف و در دریا و انکریه والا جهت رسانید و صحیح علیم از آن مولود زاد
بدید آمد گفت ای زن علم مخور که من سر ترا فاش نکنم و سوگند ای کوم که آن بچه دختری آمد مرده او را در خاک
کرد و هم اشارت آنست که فرزند را بجهت بند مادر موسی سه ماه پنهان داشت و از همان راز قوال آنست که بعد
ولادت صبر نمود و کلان جوزه در خانه افکند خواهر موسی در ابر دشت در تنور پر از نان سخن آن کلان بعد
افکند و آنکه دوه بچه نادیده را آنجا نه بیرون آمدند و مادر موسی بسر در تنور دیده که آتش کلان بجای
موسی بن بآب سکند لقصه او بر دوش هوشیده صیاد و پیوسته زمان بر اسان می جمعیت آنکه فرعونیان
زیادة از شهر بخصص مشغول شدند در انبرت القاء الهام الهی بر رسید چنانچه میفرماید وَأَوْحَيْنَا وحی کردیم
یعنی الهام دادیم و علم داده فرمودیم که شاید رسی افتاده باشد از مالک و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی
مادر موسی که او را اوراد آن بود یعقوب بعضی نام او یوحانذ بنوی در اصل اسم و در تیسیر و عین المعانی یوحانذ
بیاشاه تخت در اول بر مرتبه دریا الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده بر او را فَإِذَا
خِفْتِ پس چون ترسی عَلَيْهِ بر وی فَأَلْقِيهِ در دریا یم او آب نیلست بعضی از آنکه او را در صندوق نهاده باشی بآب
نیل افکن فَلَا تَخَافِي مترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكِ بدرستی که باز گردانیده ایم بسوی تو آنکه رسالت را بر دهیم که دلخواه باشد وَجَاعِلُوهُ
از گردانندگانیم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان یعنی او را مشرف بنبوت و رسالت خواهیم داشت و چون مادر

موسی علیه السلام در بافت که فرعونیان از حسب آیتی اسرائیلیان بجانب آن بچه سجاده را فرمود که آن صندوق بیخ شهر قرار اند بجاری صیاد را عرض عرض چنین صندوق تمام و بسمار موسی تسلیم
در خاطرش گذشت که او کو بسا کمار و سجوا باید در صندوق کرده در صندوق بگردانند بگریانند و کلان
فرعون آمده خواست که صورت صندوق بنماید زنان بنی سبنه شد بخانه خود باز آمده و خواست که نفر
فرعون رود نمای مرغ چشمانش نابینا شد و دانست آن مولود یکی کاهنا گفته اند انبت الطاف نابینا
بدر ایمانا آورده مومن آل فرعون ابیت و مادر موسی صندوق را بقریه بسته داده موسی را در دو
خابانیده و در صندوق هم بقهر محکم کشت در رود نیل افکند و فرعون را خبر نمود بعلت بر صندوق
ابلک نمت که بنما که فلان روز الفلانی در رود نیل چنین و چنین سال بنظر شود ایشان علت تا بی پس او را بلب
کرد در آن روز معین فرعون و زن و دو خترش و محرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار آن مولود
می بردند که ناگاه صندوق در رسید فرعون ملازمانرا امر کرد که آنرا بگیرید و بیارید
فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفت موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا باشد لَهُمْ
مر فرعونیانرا عَدُوًّا دشمن و حزن مر آنرا که سبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنانرا که
برده گرفتند بنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون دَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران فرعون چیز آورده اند که چون سر تابوت
گشاده موسی را بدید بند محبت او در دل جا ظاهر و مادر ایشان بدید آمده و فرعون و عدو که او را میمولود
چکونه از فتک حسنه مبادا که آن مولود که میکویند انبیا باشد زن فرعون گفت که کس از سخنان شنوده
که در فلان شب از آنچه بر فرعون سر رسیده خاطر جمع شدست و دست از بند طلب بازداشته و بکلی در تدارک
بوی علاج کلیم بود و آن آب بمن بر موضع بر آن دختر مالید تر فی الحال نیافت مصرع
آمد طبیب و دردی علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ گفت فرعون را زن حفاظ آب بنت مزاحم داد و آنرا
بنی اسرائیلیها از سبط هوت در اعین الناس آورده که او دعوه موسی بود و بر هر تقدیر گفته یا فرعون
قُرَّةُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشم است لِي مرا وَلَكَ و ترا بدین فرزند ما شفا یافت
لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که اقتدار مطالعات

هلاکت بر چه سبب بود الا بدست فرعون باز آوردم او را وَاَلْقِیهِ فرو فکنید او را فِی الْیَمِّ در دریا فرعون
او را بآب بخشید و توبه شرف مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لَا یَشْعُرُونَ
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَاَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ اُمِّ مُوسٰی دل مادر موسی علیه السلام
فَارِغًا خالی از صبر و تحمل بعد از چهار شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده با صبر و بیقرار شد
اِنْ کَادَتْ بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب تُبْدِی بِهٖ آشکارا کند قصه موسی را که بدریا فرو
کنید و فرو آب کرچی شنید که او را بفرزندی برداشتند دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد
که از فرط شادی اظهار کند که نیز پیشت لَوْلَا اَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلٰی قَلْبِهَا
بر دل او یعنی مستحکم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و از بر لطف کردیم لِتَکُوْنَ تا باشد آن زن مِنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ از باور دارندگان بر وعده ما بر آنچه ظاهر گشت بر خود وَقَالَتْ و گفت مادر
موسی لِاُخْتِهٖ مر خواهر او مریم را و اخواتست که نام کلثم بود و شوهر او را عمران بود گفت
مادر موسی او گفت قُصِّیْهِ بر پی برادر خود و از و خبر کن کلثم در بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ
پس دید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور و در کنار آنچه هُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و ایشان نمیدانستند که مریم خواهر
وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم ما عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او و آورده اند
که هشت شبانروز موسی شیر کس نمیخورد تا آنچه در قوم او بیمار شد یا ماموسی انگشت در حلق
می مکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد و چون کلثم دانست که آنچه بر سر او آمده مضطر است فَقَالَتْ
پس گفت هَلْ اَدُلُّکُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلٰی اَهْلِ بَیْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت یَکْفُلُوْنَهٗ
در پرورش او بکوشند لَکُمْ برای شما وَهُمْ و ایشان اهل بیت لَکُمْ مرد و انیک خواهان
باشند آورده اند که چون مادر موسی شنید که فرعون امیر زنان بکبر بدیه که از او خواهد آورد
کلثم در پاسخ گفت من بدین سخن گفتم و هم ملک ما محو یا یعنی نیک خواه فرعونند از آن کودک حسن
و لطف داده گفتند بر و دانکس را گفتند بیمار کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی بر کنار
فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی را بر میداشت موسی رو از دیشان و شیر او
نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر مشام وی رسید بوی بوسه کرده بسینه اش فرا گرفت

بیت

بوی خوش تو هر که ز باد شنید ‌ از یار آشنا سخن آشنا شنید

فرعون گفت بنما تا پاک
و شیر نیز است چه عقلی ترا دهم تا بنما تا که شیر نمی قبول نکند فرعون فرمود تا اجره او مقرر کردند
و موسی را بدو سپردند و گفت خانه خود برو در هفته یک روز نزد ما بیار مادر موسی او را بگرفت
شادمان روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد بنا بحق فرمود فَرَدَدْنٰهُ پس باز گردانیدیم
موسی را اِلٰی اُمِّهٖ بسوی مادر او کَیْ تَقَرَّ تا روشن شود عَیْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوه
نشود بفراق وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعد از آنکه وَعْدَ اللّٰهِ وعده خدای راست وَلٰکِنَّ
اَکْثَرَهُمْ و لاما بیشتر قبطیان لَا یَعْلَمُوْنَ بودند که نمیدانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی
اَشُدَّهٗ بغایت قوت و کمال جوانی آن سه سال که بایجاد بود وَاسْتَوٰی و راست شد و بکمال رسید
مراد اینجا چهل سال است چون چهل سال رسید آٰتَیْنٰهُ دادیم او را حُکْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش
در دنیا وَکَذٰلِکَ و دانسته اند که همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ پاداش میدهیم نیکوکاران را ذکر اتمام نبوت را اخبار بر قصه بیان صدق هر وعده است
که چنانچه او را بمادر رسانیدیم و نبوت هم داده وَدَخَلَ الْمَدِیْنَةَ و در آمد موسی بشهر چنین مقرر
منفک از ولایت مصر بود یا بلده حامین بود و در تخت مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در
نفاسی گفته که یا سکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد عَلٰی حِیْنِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که
بواقع بود مِنْ اَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و غفلتی که در آنوقت هر کس بکار خود مشغول گفته اند
وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِیْهَا در آن شهر رَجُلَیْنِ دو مرد یَقْتَتِلٰنِ خصومت
میکردند هٰذَا یکی مِنْ شِیْعَتِهٖ از پیروان موسی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند منجی
وَهٰذَا و آن یکی دیگر مِنْ عَدُوِّهٖ از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیطون فَاسْتَغَاثَهُ
فرعون بعضی اسرائیلیان را بتکلیف هیزم کشیدن میکرد و چون موسی آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد
خواست موسی الَّذِیْ مِنْ شِیْعَتِهٖ آنکسی از گروه او بود عَلَی الَّذِیْ و بر آن کس که او مِنْ عَدُوِّهٖ
از دشمنان او بود یعنی بار هیزم طلبید سطی از موسی بر دفع قبطی موسی قبطی را گفت دست از
بدار قبطی سخن موسی را رد کرد فَوَکَزَهٗ مُوْسٰی پس مشت زد موسی او را فَقَضٰی عَلَیْهِ پس کار او را

بن

وگفتند مگر کرد خدای و مکر بهتر مرد موسی علیه السلام بعد از کشتن او قال هذا گفت این کار
من عمل الشیطان از کار کار است که شیطان در او افکند یا شیطان را غواکند یا عمل شیطان است انه
عدو مضل دشمنی است مضل گمراه کننده مبین هویدا دشمن و دو چند عبرت از آن فرا خدای تعالی تقصد
و دولت ایمان نیاشد لازم طریق سهو بود آن نیز رنج ایمان و دنیا باشد پس موسی بطریق مناجات
قال رب گفت پروردگارا من ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم نفس خود بقتل قبطی بغیر امر
یزدان فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید موسی را باستغفار وی انه هو الغفور
بدرستی که او آمرزنده است مر بندگان را الرحیم مهربانست بایشان قال رب گفت پروردگار
سوگند میخورم بما انعمت علی بآنچه انعام کردی بر من بمغفرت و عبرت که توجه میکنم فلن اکون بهرگز نباشم
ظهیرا پشت دیار للمجرمین مر بدکاران را بمعاونت مظاهر مجرم و حمایتی
فاصبح پس بامداد کرد موسی فی المدینة در آن شهر خائفا ترسان
یترقب انتظار میبرد و مترصد میبود که رسد بدانکه طلبید و مقام جوید فاذا پس ناگاه الذی
استنصره آنکس طلب میکرد از وی بالامس دیروز یستصرخه باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر مظلومی
قال له موسی گفت موسی آن بنی اسرائیل را انک بدرستی که تو لغوی مردی گمراهی مبین
بدرستی که گمراهی تو بینی دیروز بقتل کسی شدی فلما ان اراد پس آنگاه که خواست موسی ان یبطش
یبطش بهم آنکه بگیرد آنکسی که او عدو لهما دشمن مر موسی و بنی اسرائیل را و از شر او دفع کند
بطش آن مرد که بر سر او میرود قال یا موسی گفت ای موسی اتریدان آیا میخواهی ان تقتلنی
آنکه بکشی مرا کما قتلت همچنانکه کشتی نفسا بالامس نفسی را دیروز ان تریدان نمیخواهی الا ان تکون
مگر آنکه باشی جبارا جبار کردن کشی ناحق خون بریزی فی الارض در زمین و ما تریدان نمیخواهی
و نمیخواهی آنکه باشی من المصلحین از اصلاح کنندگان جهان مردم قبطی بر حق شنید و دانست که
فاخوند چنان را موسی کشته است خبر بفرعون رسانید و او بار کان دولت مشاورت کرد هم بر قتل موسی
قرار گرفت و مردی از مومنان آل فرعون بعد از آن مدد آگاه شد متوجه موسی شد و جاء رجل و آمد مردی
من اقصی المدینة یسعی از دور ترین جای شهر یعنی از بارگاه فرعون که بکنار شهر بود یسعی

شتاب

شتاب کنان تا موسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملأ بدرستی که اشراف قوم یأتمرون
مشاورت میکنند بک بتو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو
از شهر انی لک بدرستی که من لک مر ترا من الناصحین از نیک خواهان و مهربانانم فخرج
پس بیرون رفت در حال بی مهلت و در راه رفتن منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان
بود یترقب انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای پروردگار نجنی
نجات ده مرا و بار رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران بنی فرعون و کسان او در موضع
آورده که چون بر آمد و گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو و او را بسر راه آورد موسی قدم در آن موضع
ولما توجه و آنهنگام که متوجه شد تلقاء مدین سوی مدین بصری تلقاء سوی باسم بانی که مدین
بنا کرد ابراهیم خلیل علیه السلام و از سر تا انجا هشت روز راه است موسی را تمام رفت قال عسی رب
شاید که پروردگار من اهدینی آنکه راه نماید مرا سواء السبیل راه راست تا بمدین موسی علیه السلام
هشت شبانروز بسر رفت و جز گیاه خوردن نداشت سلمی آسوده که روز مناجات مدین رفت اما
دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود و مسافت بود مسافت بیار مدین را بهمراهی شوق لقاء محبوب بیت
عشق تا بمن شد روزی در راه عدم کرد ٭ خویش را بار کی آزار که هر لحظه چنین بار کشد و درد
و آنهنگام که برسید ماء مدین بآب مدین بر آن چاهی بود بر کنار شهر وجد علیه یافت بر سر آن آب
امة من الناس گروهی از مردمان که انجا جمع شده یسقون آب میدهند مواشی خود را
و وجد و یافت من دونهم از دور آن بیابان یعنی در کنار آن بیابان امرأتین دو زن را
تذودان که میراندند گوسپندان خود را تا بار مردان مخالط نشوند از آنکه شفقت و فتوی انبیا
بر شبان فرا پیش رفت و بطریق تلطف قال گفت ما خطبکما چیست حال شما و کار شما که گوسپند
از آب خود نمی دانید و اختلاط مکنید با دیگر گوسپندان باز میدارند قالتا گفت لا نسقی آب نمیدهیم
گوسپندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمها خود را از آب و فصل کنند
مواشی آن شبانها مانده تا با غنام خود بیایند پیر نزد که ما مرد کار نداریم و ابونا شیخ کبیر و پدر ما پیری
کهن سال است که حال نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد گفتند که این دختران برادر زاده علی علیه السلام

بودند که او در شهر یکفندی و اشهر آنست که وختی شعیب بودند بر که صفورا نام داشت و خورد تر صفورا
یا صفورا چنین موسی بر حالت ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت آن عجوز از ما چرا آب نمیخواهد
تا زود بخانه خود باز روند ایشان در جواب گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب ده
موسی در آبش آمد و آنها را نظر بر سان بود بر دلو افتاده تبر سیدند و بر طرف موسی رفته بتقاضا
ایشان موسی بیامد دلو بکرده تنها میکشید او تنها با نگه هشت شبانان زود طعام بخورده بکشیدند
ایشان را سر کعبه و گفتند این سر جایی دیگر رفت و سنگی که بر سر چاه که جهت بر گرفتن دلو تنها
برداشت دلو بکه جهت کشیدن تنها آب کشید **فَسَقَىٰ لَهُمَا** پس آب داد **لَهُمَا** برای ایشان هر دو شبان
و ایشان برفت **ثُمَّ تَوَلَّىٰ** پس از گفت موسی **إِلَى الظِّلِّ** بسوی سایه دیوار یا درختی **فَقَالَ رَبِّ**
پس گفت ای خداوند من **إِنِّي** بدرستی که من **لِمَا أَنزَلْتَ** برای آن چیز که کردی بسوی من **إِلَيَّ**
بسوی من **مِنْ خَيْرٍ** از نیکوئی یعنی خوردنی که وبشی چه باشد **فَقِيرٌ** محتاج باشم برای آنچه فرستادی بمن از
نیکوئیها که مرا دلالت بر آنست که فقیر شده در دنیا و سفه عیش و تواتر گرسنگی تنها فرعون داشتم یکی هشتم
بیت با فقر سازگه مرا فقر خوش طبع است ٭ گرچه نازه چو تو دارد همت ٭ اما جنس دختران شعیب
در سیدند زود تر آمدند پدر از سبب زود معاودت پرسید گفتند بتازی عرض کنند در جواب
فرمود ایشان دیگر او را بیاورید **فَجَاءَتْهُ** پس آمد بسوی موسی **إِحْدَاهُمَا** یکی از آن دو زن آن صفورا بود
تَمْشِي میرفت **عَلَى اسْتِحْيَاءٍ** بطریق شرم داشتن چنانچه بخاطر بر نمیرسد **قَالَتْ إِنَّ أَبِي**
گفت پدر من **يَدْعُوكَ** میخواند ترا **لِيَجْزِيَكَ** تا پاداش دهد ترا **أَجْرَ مَا سَقَيْتَ** مزد آنچه
آب دادی **لَنَا** مارا **فَلَمَّا** پس چون **جَاءَهُ** بیامد موسی **وَقَصَّ** و بیان کرد **عَلَيْهِ الْقَصَصَ** قصه آب شبانی
با او جابت فرمود بدرستی که ظلم مزدور در راه که میرفت باوی آمد و جامه صفورا از بعضی اعضا او
بشد موسی فرمود که تو از عقب من می آی و مرا خبر دلالت میکن براه **قَالَ لَا تَخَفْ** پس آنشکاه که آمدی
نزدیک شعیب علیه السلام **نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** خواند بر وی باز گفت **قَالَتْ إِحْدَاهُمَا**
از آن دو زن **يَا أَبَتِ** ای پدر **اسْتَأْجِرْهُ** گفت مزد **إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ** بیان کرده
فایده کدام خلاف بکنم **قَالَ إِنِّي أُرِيدُ** هر کدام از نیز دمده که مدت سال دوم **أَنْ أُنْكِحَكَ**
بگذارد یعنی با سال رسانم **إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ** بر آنکه بعاجت وی نفس خود را بمن تا مزد وی
کنی مرا **عَلَىٰ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ** هشت سال بعد از آورده که در شرایع مقدمه مهر خواندن مرید بر آن بود و
ایشان مسکر نفرمانده در شریعت ناسخ شده بدین حکم و الوالد اصد قاتهن نحلة و اگر خواهی
مهر تواند بود و جمع است از امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمه الله و گفت اندیشه آنست که مزد آنکه
تزویج بکنم و تو خود را بتو صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی **فَإِنْ أَتْمَمْتَ**
پس اگر آن هشت سال را **عَشْرًا** ده سال **فَمِنْ عِندِكَ** پس آن نزدیک تست بطریق تفضل
کرده باشی و شرط کرده بجا آورده **وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ** اگر رنج نهم بر تن تو و الزام
اتمام سال بیشتر مرا اوقات استغنا اعمال تو کار بر مجرد بیاید بر وجهی که آسان شد و در رنج
نیفتی **سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ** اگر خواهد خدای تعالی از سزاوار کان در حسن
معامله و فایده و الزام و آداب **قَالَ ذَٰلِكَ** گفت موسی **بَيْنِي وَبَيْنَكَ** میان من و میان تو
فایت کدام خلاف بکنم **أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ** هر کدام از نیز دمده که مدت سال دوم **قَضَيْتُ**

موسی از حوزه دن آن اتباع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نمی فروشیم تقاضای انعام بر سبیل
خدا کردم شبیری جزا رشعیب فرمود که از بر طعام مزد کار نست بلکه عادت ماست که هر که بسر ما
رسد طریق ضیافت و اضیافت کنیم حلال تو مهمانی و حاضر می رسید مروت قضا آن میکنیم
که روزگی که مهمان نمی شد قبول کند موسی زمان طعام تناول فرمود و در اثنا این حال **قَالَتْ إِحْدَاهُمَا**
گفت یکی از آن دو زن که آن صفورا بود **يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ** ای پدر من بمزد که موسی را **إِنَّ خَيْرَ**
مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ بدرستی که بهتر مزد که موسی را **الْقَوِيُّ** مزدور توانا و امین است ترسیدن
با نگه موسی را قوت و امانت مت آورده که بدر از وی بر سید که توانا نیست و قوت در اثنا
معلوم صفورا قصه کشیدن دلو و صورت و امر کردن با نگه تعجب بر رود باز گفت و شبانی آن
حال اطلاع یافتی **قَالَ** گفت **إِنِّي أُرِيدُ** من میخواهم **أَنْ أُنْكِحَكَ** آنکه بزنی بتو بدهم **إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ**
یکی از نیز دمده که حضور هر کدام که خواهی **عَلَىٰ أَن تَأْجُرَنِي** بر آنکه اجابت وی نفس خود را بمن تا مزد وی
کنی مرا **ثَمَانِيَ حِجَجٍ** هشت سال یعنی اتفاق آورده که در شرایع مقدمه مهر خواندن مرید بر آن بود و
و ایشان مسکر نفرمانده در شریعت ناسخ شده بدین حکم و الوالد اصد قاتهن نحلة و اگر خواهی
مهر تواند بود و جمع است از امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمه الله و گفت اندیشه آنست که مزد آنکه
تزویج بکنم و تو خود را بتو صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی **فَإِنْ أَتْمَمْتَ**
پس اگر آن هشت سال را **عَشْرًا** ده سال **فَمِنْ عِندِكَ** پس آن نزدیک تست بطریق تفضل کار
کرده باشی و شرط کرده بجا آورده **وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ** اگر رنج نهم بر تن تو و الزام
اتمام سال بیشتر مرا اوقات استغنا اعمال تو کار بر مجرد بیاید بر وجهی که آسان شد و در رنج
نیفتی **سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ** اگر خواهد خدای تعالی از سزاوار کان در حسن
معامله و فایده و الزام و آداب **قَالَ ذَٰلِكَ** گفت موسی **بَيْنِي وَبَيْنَكَ** میان من و میان تو
فایت کدام خلاف بکنم **أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ** هر کدام از نیز دمده که مدت سال دوم **قَضَيْتُ**
بگذارد یعنی با سال رسانم **فَلَا عُدْوَانَ** پس تعدی و افزونی نیست **عَلَيَّ** بر من یعنی اجل اول از من
نباید **وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ** و خدا بر آنچه میگوئیم وشرط میکنیم گواه باشد آنچه گفت و شنید میرود

بینی کار خود را بپوشیدم تا موفق شوی از عهده بیرون آیم بیت کرم لطف تو بار تمامی بر بخت
همی بر نیکبخت بدم همان است اِنّی آنَسْتُ پس آن هنگام که بگذارد مُوسَی النَّارَ موسی مدت خود را در
خبر که آنفضی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرده سال یکی حصاب شعیب و دو در جهاد
با جاریه شعیب متوجه مصر گشت بسی چیز قدوم در راه نهاد و سَارَ بِاَهْلِهِ و پیر و کسان خود را در شبی سرد
تاریک راه گم کرده بود و دیش راه ضلالت یک سید و اغتنام را برف زیاده در مه متفرق شده
آنَسَ بدید آنَارًا النَّارَ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ گفت موسی لِاَهْلِهِ امْکُثُوا
مر کسان خود را در تنگ کنید در همین مکان که اِنِّی بدرستی که من نَارًا آتش بدیدم آتشی را
لَعَلِّی شاید که بیارم شما مِنْهَا بِخَبَرٍ از آتش یعنی از نزد کسان که بر سر آن آتش اند خبر که راه
اگر اندام طرف اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ یا پاره یا پاره از آتش لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما خود را گرم سازید
بدان فَلَمَّا آتَاهَا پس چون بدید بدان آتش نُودِیَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ
الْاَیْمَنِ از کناره آن کناره که بر دست موسی بود آن وادی فِی الْبُقْعَةِ الْمُبَارَکَةِ در جایگاه برکت داده
شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره یا شوک یا عناب اَنْ یَا مُوسَی آن که ای موسی اِنِّی اَنَا اللّٰهُ بدرستی که
من رَبُّ الْعَالَمِینَ پروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتش بدید و دید و بدل
فرو گرفت شعله آتش شوق لقا معبود شاهد نمود از شهود و اثر در دل آتش مرد یک کس شمع وجود من
تمام سوخته کرد بیت همت من آتشی روشن نبیند انم که جیست : اینقدر دانم که همچون شمع سوختم
ذکر : موسی از نداء ربانی با موسی سوخته عشق و کشته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن
ندا در صمیم دل او اثر کرد یا موسی اِنِّی اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ و دیگر وَاَلْقِ عَصَاکَ و آن که بیفکن عصای خود را
موسی عصا بینداخت مار شد فَلَمَّا رَآهَا پس آن هنگام بدید عصا را که حرکت تَهْتَزُّ حرکت میکند کَاَنَّهَا
جَانٌّ همچو مار که او مار است جهنده که در حرف آن مار کوبند وَلَّی برگشت مُدْبِرًا پشت کنان از
خوف وَلَمْ یُعَقِّبْ و باز نگشت بپس و بلکه رو بجانب اهل خانه روان شد ندا رسید که یَا مُوسَی اَقْبِلْ
ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس از مار اِنَّکَ بدرستی که تو مِنَ الْاٰمِنِینَ از امانت یافتگان
اُدْخُلْ یَدَکَ در آور دست خود را در جیب کریبان جامه خود تَخْرُجْ بَیْضَاءَ تا بیرون آید سپید شده

مِنْ غَیْرِ سُوءٍ بی هیچ بدی یعنی سپید او کرده منفرد نباشد چون باطل مرا اَضْمُمْ اِلَیْکَ و جمع کن بسوی خود
جَنَاحَکَ بال خود را یعنی بر سینه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از ترس تا نشکن یا با دست راست زیر
بغل آر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذَانِکَ پس این دو بینه عصا و چه بیضا بُرْهَانَانِ دو حجت عالمند
مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو نور بسالت و بر بدیر و بحجه اِلَی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَائِهِ و گروه
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان کَانُوا قَوْمًا هستند گروهی فَاسِقِینَ بیرون رفتگان از راه فرمان
قَالَ رَبِّ گفت موسی ای آفریدگار من اِنِّی قَتَلْتُ بدرستی که من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان
کسی را فَاَخَافُ پس می ترسم اَنْ یَقْتُلُونِ آن که بکشند مرا فَصَاحِ آن اَخِی هَارُونُ و برادر من
هارون هُوَ اَفْصَحُ او فصیح تر است مِنِّی از من لِسَانًا از جهت زبان آوری بحجت فَاَرْسِلْهُ
بفرست او را مَعِیَ با من رِدْءًا یار و مددکار یُصَدِّقُنِی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها نه بر نفس
از من کلام اِنِّی اَخَافُ بدرستی که من می ترسم اَنْ یُکَذِّبُونِ آن که تکذیب کنند فرعونیان و زبان
من بوقت مناظره مرا باز نگذارند قَالَ گفت خدای سَنَشُدُّ عَضُدَکَ زود باشد که سخت کنیم بازوی
یعنی بنیرو قوی گردانیم وَنَجْعَلُ لَکُمَا و دهیم مر شما را سُلْطَانًا غلبه و تسلط بر اعادی
فَلَا یَصِلُونَ پس نرسند اِلَیْکُمَا بشما بِاٰیَاتِنَا بنشانیها و دلیلها نیابند و دست قتل ایشان بشما آرند
بروید هر دو بِاٰیَاتِنَا بدلایل قدرت ما با آنکه آیات ما اَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ هر که پیروی
کند شما را غالب کنندگان مغلوب شوندگان زیرا که آیات با غالب است و امداد و اعانت عام بر انبیا را
سنوانز و متوالی اللّٰهُ تَعَالَی الْمُسْتَعَانُ فَلَمَّا جَاءَ مُوسَی بِاٰیَاتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی بدلایل ما
با ربینه معجزات بَیِّنَاتٍ روشن و هویدا قَالُوا گفتند فرعونیان مَا هٰذَا نیست این الَّا سِحْرٌ
مگر جادوئی مُفْتَرًی بر افرا و دروغ او که دیگری مثل این نکرده و نمانده بعالم وَمَا سَمِعْنَا و نشنوده ایم
بِهٰذَا مثل این سحر چنین که مثال نبوده باشد فِی آبَائِنَا الْاَوَّلِینَ در روزگار پدران نخستین بالبیت
همه آن فتنه که در روزگار ایشان و آبا ایشان ساحر بسیار بوده اند وَقَالَ مُوسَی و گفت موسی رَبِّی اَعْلَمُ
پروردگار من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَی بکسی که بیاورد نمودن از ما بنیاد وَمَنْ تَکُونُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و از نزد که باشد
یعنی او را فرستاده و بیاید که من مخطوظ و شما مطلوب وَمَنْ تَکُونُ لَهُ و ولایت بکی باشد مر او را

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمدیده و مراد بنی اسرائیل خلص یافتند و در آخر بنجات از نیرنگ فرعون
در جهان ۞ بدرستی که کار آن که هیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ نمی رود نشد ستمکاران بحسن عاقبت
وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ من نمیدانم از برای شما
غَيْرِي هیچ خدائی که او را پرستید فَأَوْقِدْ لِي هَامَانُ عَلَى الطِّينِ پس بیفروز ای هامان بر گلها پخته شود و در بنا او را
استخوانها بهم آورده اند و اول کسی که بپختن خشت فرمود فرعون بود که در زیر خود را لقب خشت پخته بود
فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مراد برجها باشد جهت نزدبان تا بر قلعه
آن روم لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید دیده ور شوم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی پیغمبر و مطلع گردم
و ببینم که چنان هست که میگوید وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان میبرم موسی را مِنَ
الْكَاذِبِينَ از دروغگویان فرعون تصور کرده او سحر انجم و جنات در آسمانها مکان دارد و در نزد
او ملک است و بدین معنی را نشنیده بود که بیت اینمکان آفرینش کجا چکند ۞ آسمان کبرا آسمان چکند
نه مکان ره بر دبه نه زمان ۞ نه زبان زو خبر دهد نه بیان ۞ صاحب کشاف آورده که هامان بنجاه گز
استاد جمع کرد و آن مزدوران بطمع آجر و بجهت وَاتَّخَذَهُ و آنگاه فرا شنیدن چوب رفیع تا آن مزدوران
بر آورد بلند و محکم که بهیچکس نمیرسید از آن بدان طریق مرتفع بود چنان بلند بنا که عقل حیران
کند فکر فلکش بکوشه باشش در زیر آن بلند آورده که چند ماه نام رسید فرعون بیاری آن بر زمین در
آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد همزه در نگرید بسوی آسمانها از بنای صرح بجهان بدید که از زمین بر سید
منقطع گشته بود موسی تا بر آسمان نظر افتاده اند و آن تیر چوبی آلوده باز گردید فرعون گفت بشنوید خدای
موسی را الله خاجیر بیاری ساده تا بر حضرت او تیر صرح زد سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه
فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شدند و دیگر در دریا افتاده و دیگر بجای بغرب رفت و بجلک
اسناد آنها مزدوران زنده نماندند فرعون باز و جعله برجات تنبیه گفت و عزوز در دریا باز دریا خبر
وَاسْتَكْبَرَ و گردن نکشید هُوَ وَجُنُودُهُ و فرعون و لشکریان او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ
بناحق و سزاوار وَظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ که ایشان بسوی ما باز گردند

فَأَخَذْنَاهُ

نخواهند یا بعنت نشور فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس فکندیم ایشان را
فِي الْيَمِّ در دریا باطرف تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ پس بنگر ای محمد که چگونه بود عَاقِبَةُ
الظَّالِمِينَ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و حوزان اهل مکه بر واقع هر سان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم
ایشان را در جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا بضلال جهودمار یَدْعُونَ بخوانند ای النار
بسوی آتش یعنی بعملها که موجب دخول آتش باشد چنانکه کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز
لَا يُنْصَرُونَ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ غایب ایشان باز نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آوردیم
ایشان را در پی بدایشان بنهند داده فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا در این جهان لَعْنَةً لعنت را ملایک و مومنان
بدایشان لعنت میکنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز هُمْ ایشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ از زشت رویان یا رانده گان
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَهْلَكْنَا
الْقُرُونَ الْأُولَىٰ هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و هود و غیره عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَصَائِرَ بصیرتها
آن کتاب حکمتها و بینا جاها هویدا بود یا نور باک که دیده بصیرة کشاید لِلنَّاسِ مر مردم را اسرائیل
وَهُدًى و راه نماینده باحکام شرع وَرَحْمَةً و بخشایش بر آنها بسبب اعمال و عاملان بدان لَعَلَّهُمْ تا ایشان
يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد صلعم بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف دیگر از آن حضرت
غربی در مقام موسی بتو کرده طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون دادیم إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ
بسوی موسی را حکم وَمَا كُنْتَ و نبودی تو مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان بر امر رسالت او بر فرعونیان
وَلَٰكِنَّا و لیکن ما حاضر کردیم آن قصه را بتو در آنکه مَا أَنْشَأْنَا ما پدید آوردیم قُرُونًا قرنها
مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زمانها چون بسیار گذشت
بر اهل قرنها و خبر ما را صورت بشرف شد و علوم روی با بر سر ایشان و از آنجا بدید این اخبار
فرستادیم و بمعلمان آن زمان نیز اخبار خبر نبوی آفریدگار نتوان بود وَمَا كُنْتَ و نبودی تو
مُقِيمًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که هوست بجهة تعلم تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بخوانی بر ایشان آیتها
آیتها ما را در قصه موسی و شعیب چنانچه شاکر دین بر استادان خواندند یعنی بر مدین بودی تا سر قصها
تعلیم کنی وَلَٰكِنَّا و لیکن ما كُنَّا مُرْسِلِينَ هستیم فرستنده تو و خبر کننده تو از این قصها

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ و بنوعی تو حاضر بطرف طور رسیدیم اِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را تورية بترو
دادیم و روایت ابو هریره مرفوعست که ندا کرد امامه حضرت محمد صلعم و نخواهد در کشف الاسرار
فرموده که موسی علیه السلام گفت الهی در تورية هیچ نام صفت پیمبر اسحق که بخصال حمیده موصوف
ایشان اند که ایم پیغمبر خواهد بود و خطاب رسید که ایشان امت احمد اند علیه السلام چون موسی از پیغمبر
که ایشان را بنداء و تسبیح گفت که اکنون ظهور زمان ایشانست اگر خدای مرا آواز ایشان شنوانی تا من
خطاب کرده امت محمد صلعم لبیک از اهلاک بر ان لبیک اللهم لبیک چون موسی را
آواز ایشان شنوانید نخواست که بی قربه باز گردند فرموده اعطاء دادم شما را بیش از انکه از من سؤال کنید
و بیاموزید قبل از انکه آمرزش طلبید زیرا که آمرزش طلبیدن نیز از امت عالی است که با وجود اختصاص ایشان
بحضرت رسالت و فرمان پذیرند چه مژده یافته اند حیث حق لطف کرده و داد ما هر چه بهتر است و این
بنداء بهتر است که اوتیتم از آن تا ... چنین پیغمبر چنین شریعت مرا امت مرا واسطه حضرت رسالت الا هم
با امیکوید که تورية ظاهر بنزد تو فیما آمت ترا خواندم وَكَلَّمْتُ و بلکه ترا خبر دادم رَبَّكُمْ از جهت
بخشنده که با ایشان بر قوم حَتَّى رَبَّكَ از آمدن کار تورية و نزلا نیز قصها را و خبرها را تا جایی
فَوَعَاهَا تا آنام کرد پیغمبر را که نماز ... بدان ایشان ... هم کنده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی در ایام
فترت که مابین عیسی و تا حضرت صلی الله علیه بوده اگر نه اصحاب عاد آن ایام بود بر ساده بودند و دیده بدید
کشته در زمان آنحضرت را فرستاده لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا
أَنْ تُصِيبَهُمْ و اگر نه آن بودی که بدان ایشان رسیدی مُصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه
پیش فرستاده اند أَيْدِيهِمْ دستها ایشان یعنی بجهت آن از شرک و ظلم فَيَقُولُوا پس گفتندی وقت
حلول عذاب بجهت آن رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا
فرستاده که بجهت ما آوردی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس متابعت کردمی آیتهای ترا وَنَكُونَ و نصیب رسول آنچه
فرموده مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بودمی از گرویدگان فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس چون آمد ایشان را الْحَقُّ
بینه اگر نه آنست که بوقت ارتحال عذاب آورد و نمی که پیغمبر ما نیامده ما را بحق و عوده تا کنم بر آنچه
عذاب بر ایشان فرستادیم آورده اند که رهط از قریش در باب نسب جمعی از یهود سؤال کردند از ایشان
مَنْ

اقرار نموده نعت و صفت آنحضرت در تورية خواندند مشرکان انکار تورية نموده گفت اگر
بخصومت چرا قرآن بجهت آنکه موسی را آورده آیه که قُلْ پس بدانید که فَأْتُوا آنچه بدین
بنی بکتاب از خدا و ستاده کوی بنی محمد صلعم یا بنام در رست اینی قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک هُوَ أَهْدَى
کنند تورية أَوْ أُوتِيَ چرا داده شد محمد صلعم مَا أُوتِيَ مُوسَى مانند آنچه داده شد موسی از صحف
بینه چرا محمد صلعم نیاورد بیضا و عصا نداد و نداد أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا نا کافر نشدند یعنی شدند یا چنانکه ایشان
در شرک مانند قطبیا أَوْلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى بآنچه داده شد موسی را مِنْ قَبْلُ پیش از تو از آیات قَالُوا گفتند سَاحِرَانِ
بجادوان دو جادو اند سحر یعنی موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تَظَاهَرَا هر دو پشت شدند یعنی در اظهار جادو
عادت با کفر مشرکان عرب بر یهود بجادو یکدیگر یعنی تورية و قرآن وَقَالُوا و گفتند قُلْ بگو فَأْتُوا
بکتابی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هر سنتی که با هر یک از تورية و سحر یا جمع بنفرانی در کتب ایشان هُوَ أَهْدَى نا کرده بدکانم
فَأَتَّبِعْهُ تا کنون پس بیارید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر باشید راستگو فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
پس اگر اجابت نکنند لَكَ ترا در آنچه خواندی فَاعْلَمْ پس بدانید أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ
بدرستی که پیروی نمی کنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانشی
وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آن کسیکه پیروی کند هَوَاهُ هوا و آرزوی خود را بغیر
هُدًى بی راه نمونه و بیان بصیرت مِنَ اللَّهِ از نزد یک خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران که ستایش جوی نفس خود اند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا بدرستی که
پیوند دادیم و در پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم وعوت را بحجت و مواعظ را
عَلَّهُمْ تا باشد که ایشان یَتَذَكَّرُونَ تا یاد کنند پند پذیرند تا ملک بدیدگر روند الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی تورية مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ میگروند
بقول او بدانند زیرا که بر یهود چه اسلام و اصحاب او ظاهر است که کتاب آنچه باشد و او چه حال
از اهل حبشه و شام با آمدن که بلازمت حضرت رسالت آمده ایمان آوردند چه اینان سیزده مرد بودند از اهل نجران
و اصحاب او و پیغمبر بوده اند که بر دین عیسی مذهب وَإِذَا يُتْلَى و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان

قالوا گویند آمنا به ایمان آوردیم بآنچه وی آورده است که کلام اوست وَاِنَّا لَهُ لَمُحْسِنُوْنَ بدرستیکه ما در حق
او قرآنه مِنْ قَبْلِهٖ از نزول قرآن کار ما اَنَّا کُنَّا بدرستیکه ما بودیم مُسْلِمِیْنَ
گردن نهادگان بحکم او که رکب متعبد و ذکر آن بانه بودیم و حقیقت آن در اشاخته اُولٰٓئِکَ آنگروه اند اُولی
کتابین یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ داده آید مزد ایشان دو بار بِمَا صَبَرُوْا بآنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان
خود و بخبر ایمان بقرآن وَیَدْرَءُوْنَ وَدَفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بحسن نیکی السَّیِّئَةَ قول قبیح را در موضع قول
که او بجهل و اذی اعدا و بعد او بجهل و اذی ایشان را میان ایشان و اذیت میدهند بایشان و جواب میدهند که حق تعالی
نوفیق بدهد و راه نماید ما را مانند آن مرتبه دیهو و بعضی میگویند زیادت بسلام و جهل و آزار و تیر جهالت
پس او و جماعت مسلمان که دفع کننده نیکی بحق قبول مضار وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ از آنچه داده ایم ایشان را یُنْفِقُوْنَ
نفقه میکنند در راه ما وَاِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون شنوند سخن بیهوده یعنی سخن منافقان و کفار اَعْرَضُوْا
عَنْهُ اعراض نمایند از آن و خاموش شوند از تعرض وَقَالُوْا و میگویند بمنافقان و کفار لَنَا اَعْمَالُنَا
ما را کردار ما از حلم و صفح وَلَکُمْ اَعْمَالُکُمْ و شما را کردار شما از شتم و لغو و ما را دین ما و شما را دین شما
سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و گفته اند سلام بمعنی متارکه
نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِی الْجٰهِلِیْنَ نمیجوییم صحبت جاهلان بیت از بدان بگذر که
با نیکان نشین ؛ باد بد زیری بود با بد نشین ؛ آورده اند که آنحضرت بر ایمان عم خود ابو طالب
بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین او آمد و گفت ای عم اگر بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت
آرم بدان نزد یک خدای تعالی و از برای تو ابو طالب گفت ای برادر زاده من میدانم که راست گویی اگر سرزنش
بزبان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده و تکلیف من بلفظی نیز کلمه در حق تو ارشاد میکنم
آیه آمد که اِنَّکَ لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ فی سرشتی که راه نمائی با ایمان هر آنکه دوست میداری راه بدایت
وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای تعالی یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ راه مینماید بایمان هر را که خواهد وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر است
بِالْمُهْتَدِیْنَ براه یافتگان تا نگاه مستعد را بنهاد یا آنکه حکم ازل هدایت ایشان صادر گشته چه اصل
در هدایت حکم الهی و فرمان ایزدیست بیت هدایت بر گزیدهٔ ایزد است ؛ بدو همراه باشد تا هدایت
آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بخدمت آمده و گفت ای محمد صلعم کلام تو حق و سخن تو درست است

وانچه میگوئی بر راست است اما در رعایت و سیاست معاد بعد از وفات اما مناسبت تو موجب مخالفت و مباینت
بمن سیم که اگر هر چه بتو گویند عرب ما را از زمین جرم بیرون کنند و ما با قلت انصار و طاقت قادت انسان
نباشد این آیه آمد که وَقَالُوْٓا و گفتند از کفار مکه اِنْ نَّتَّبِعِ الْهُدٰی اگر پیروی کنیم طریق امر و ارشاد ترا مَعَکَ
با تو بایمان آریم هر آینه نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را از بر زمین ما
و بیرون کنند اَوَلَمْ نُمَکِّنْ آیا ما جا نداده ایم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی که در آن ایشان را
یُجْبٰٓی کشیده میشود اِلَیْهِ بسوی حرم ثَمَرٰتُ کُلِّ شَیْءٍ هر ماه از هر چیز منافع از هر نوع هر جانب از هر جنسی
بآنجا آورند و بدرستی که داده ایم ایشان را در مقر آن غیر ذی زرع رِّزْقًا روزی وَّاَمْنًا و ایمنی
ایشان را غیر ایشان را بر حرمت آن غیر ذی زرع بود اَفَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند که ما
بوقت نفت باغی شدند چنانچه اهالی مکه و آن باغیان را هلاک کردیم فَتِلْکَ پس نیست مَسٰکِنُهُمْ
مساکن ایشان خالی خراب لَمْ تُسْکَنْ نشنند در آن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان وَکَمْ و چند
کرانه از هلکت بسیار که ویران یا بعضی از آن را بنا شدند و بر بوده و باز خالی بگذارند بیت رضا ندهد
چو نشستی برخیز ؛ کجا خانه بدان خوش است ؛ وَکُنَّا نَحْنُ الْوٰرِثِیْنَ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از
آن بمنع ما هم بآنها بعد از فنا همه وَمَا کَانَ رَبُّکَ و نیست پروردگار تو مُهْلِکَ الْقُرٰی هلاک کننده دیهها
حَتّٰی یَبْعَثَ تا وقتیکه بر انگیزد فِیْٓ اُمِّهَا در مقدم آن دیه و اصل آن بلاد یعنی که بلاد سواد اعظم و جمع
دیهاهم نرسانند احدی را بجهل انگیزد رَسُوْلًا فرستاده که بحکم الٰهی یَّتْلُوْا عَلَیْهِمْ بخواند بر ایشان اٰیٰتِنَا
آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا کُنَّا مُهْلِکِی الْقُرٰٓی و نیستیم ما هلاک کننده دیهها
بعقوبت اِلَّا وَاَهْلُهَا مگر اهالی آن ظٰلِمُوْنَ ستمکاران باشند بنکذیب رسول و اصرار بر کفر وَمَآ اُوْتِیْتُمْ و آنچه داده
شدید شما را مِّنْ شَیْءٍ از چیزی که اسباب دنیا باشد فَمَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا پس آن برخورد است در زندگانی
آنجهان وَزِیْنَتُهَا و آرایش این سرای که در شیء حیات است اعتبار بدان باشد اما آنچه نزد الله
و آنچه نزد یک خدا است از ثواب آنجهان که بعقبها جاودانی خیر بمعرفت و تقرب الامر جاودانست آن خاص

انکه در نه محنت و مشقت وَالَّذِينَ و باینها نه تَزَلَّقُونَ آیا و نمیاید و فهم نمیکند که مِنْ مَسَّهُ
باو قرار اضافه و مرغوب بسوی بِهِ جنب یا بد یعلم و زد او بهر جنگ مِنْ پس فرق در میان جنگ
و سنگ و در جزیت اعلی چه مرد را بالا وجها معارض سبب کردند و بار بنیه و اقاند عمار ایشان
تجاوز از معهود ایشان نه تا نشد که اَلَّذِي وَعَدْنَاهُ آنکسی و عده کرده ایم او را بخشت و در آخرت و بنصرت دنیوی
وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکس در یابنده آن وعده است
بعینه یعنی علی چهره یا مراد جنبی کس باشد مَتَاعَ الْحَيَاةِ آنکس بهره یافته کسیکه بخود بر داده او را در دنیا
الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ آنچه او را کاذ دنیا ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ
از احاضر کرده شدگان باشد در عذاب یا حساب یا از نزد کسی که بوجهات یاد لیه عنه وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
و یاد کن روز را که بخواند ایشان را کافران فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجایند شریکان من الَّذِينَ
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودید گمان بردند که شریک هستند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گوید آنانکه واجب شد
عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان این سخن یعنی آیات عذاب یا کلمه آنان رؤسا ضلالت یا قسمه یا دیوان که
گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اینگروه یعنی ضعیفان و اتباع آنانند که أَغْوَيْنَا
گمراه کردیم ایشان را خود گمراه یاجابت کردند أَغْوَيْنَاهُمْ گمراه کردیم ایشان را كَمَا غَوَيْنَا همچنانکه خود گمراه
بودیم تَبَرَّأْنَا آنکسان برائت کردیم إِلَيْكَ بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان افترا کرده اند مَا
كَانُوا نبودند ایشان در الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود
کردند وَقِيلَ ادْعُوا و گویند بکافران که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ اجزای آنانرا که شریک هستند
از بتان فَدَعَوْهُمْ پس بخواندند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا
پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشان را بجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و بینند عذاب را تا جان
مستولی لَوْ أَنَّهُمْ تمنا کنند که کاش ایشان كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی راه یافتندی بحکم خدا
از خود وقع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روز که
فرا کند خدا اهل شک را فَيَقُولُ پس گوید مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب دادید فرستادگان را چون
شما را دعوت کردند بحق فَعَمِيَتْ پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بر ایشان خبرها یعنی آنچه باید بخبر
گفتن نباشد یا افراموش کنند حجتها را يَوْمَئِذٍ در آن روز فَهُمْ پس ایشان
از یکدیگر جواب نگویند یعنی بجهت سابق و سؤال همه زوماند یا شبها از غایت وحشت و حیرت پرده نکنند
فَأَمَّا مَنْ تَابَ اما آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار نیک
فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس شاید بلکه باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران و بوقوف سؤال از جواب فرو نماند
در رستگاری بجاه حضرت رسالت صلعم باز است جبت مزن بر رضای محمد نفس زهی رستگاری بهشت برین
آورده اند که صحابه بر حضرت مزید نمودند که ای محمد صلعم بنوت اخبار کرده باشی چنین منصبی عالی بر تو
از ما هیچ که دعا کنید لولا نزل القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق تعالی جواب ایشان فرمود که
رَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ میآفریند آنچه خواهد بوحدت و انفی وَيَخْتَارُ
و برگزیند هر کرا خواهد برسالت چنانچه حضرت مصطفی را برگزیده بالهام لَهُمُ الْخِيَرَةُ
نیست باشد که کافران را چون ولید وغیره در سابر طاغیان اختیار در قرآن بنبی ایشان را نرسد یا مشرکان
کرده بنوه کسی را برگزیند چه نام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است سجع هر که خواهد برگزیند
هر که خواهد گزیند سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدا را آنانکه کسی را بالا اختیار او بود وَتَعَالَى از آنچه يُشْرِكُونَ و برتر
خدا از آنچه شرک میآرند بخدا و شرک میکنند وَرَبُّكَ و آفریدگار تو يَعْلَمُ میداند
مَا تُكِنُّ آنچه پوشیده میکند صُدُورُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت محمد صلعم
مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و پیدا میکنند آنچه آشکارا میسازند از طعن و بزه و تکذیب قرآن وَهُوَ اللَّهُ و او خداست
که بحق پرستش لَا إِلَهَ هیچ معبود نیست إِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش
فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ در نخستین سرای و در آن سرای چه مولی نعم و نعیم و اخروی است وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست
کار کردن وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بوی باز گردیده خواهید شد در روز بعث و نشور قُلْ بگوی محمد صلعم
أَرَأَيْتُمْ چون می بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گردانید خدا عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز قیامت تا نگاه آفتاب تحت الارض بدارد و بر هر حوالی آن حاجز حرکت
دهد مَنْ إِلَهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای یکی کار زدی قدرة يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد و بر آنها
روشنی یعنی روز روشن در آن بطلب معایش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا نمی شنوید موعظه را

بگوش نزدیک و اعتبار قال آرأیتم بگو چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم الیل بر شما روز را
سرمدا باینده الی یوم القیامة تا روز قیامت آیا کدام الٰه غیر الله خدای جز الله یأتیکم بیاورد برای شما
ضیاء روشنی افلا تسمعون آیا نمی شنوید قل بگو ارأیتم آیا دیدید ان جعل اگر سازد علیکم النهار بر شما روز را
سرمدا باینده الی یوم القیامة تا روز قیامت من الٰه غیر الله کدام خدای جز الله یأتیکم بیاورد برای شما
لیل شب تسکنون آرام گیرید فیه در وی افلا تبصرون آیا نمی بینید آیات قدرت را و من رحمته
و از رحمت خود جعل لکم الیل و النهار بسازد برای شما شب و روز لتسکنوا تا آرام گیرید فیه در شب
و لتبتغوا و تا بجوئید در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود عرضه کرده و لعلکم و شاید که شما
تشکرون سپاس دارید خدای را بر نعمت و یاد کنید خدای را بر نعمت روز و شب هبت
چرخ را و سپاس نوروز دهید ۞ شب و روز آورد و روزی دهد ۞ خلوت شب بهر آن تا جان بشب ۞ راز دهر کند
بر جهانیان خویش ۞ روز از بهر خوردن عوام ۞ تا بدان جان کاتبین کاتبین نظام ۞ و یوم یناد هم و یاد کند روز
که ندا کند خدا مر امت پیشینان را فیقول پس گوید این کجاست شرکائی انبیاء الذین
آنانکه گفتم زعمتم شرکاء بود پنداشتید که شریکانند در دین و عبادت و نزعنا و بیرون
آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر کفار و گرد از ایشان پیغمبر ایشان را بگواهی آریم
فقلنا هاتوا پس گوئیم مر امتان را که بیارید برهانکم حجت که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند
آنهنگام ان الحق لله که راستی ما را و عبادات با توحید با حجت مر خدای راست و ضل عنهم و گم شود از ایشان
ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر مر افترا کردند از بتان با طلبا امید شفاعت که پنداشتند ۞ ان
قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی فبغی بود قارون بصیرت قاهمست
و بگفته اند او خواهر زاده موسی بود و اشهر آنست که پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهمست
و پدر موسی عمران بن قاهمست و قاهمست از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و قارون از غایت حسن
صورت و زیبائی خلقت صفوری خواندندی و در آیه قوریه افزا نبی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار
در زمان فرعون و احتیاج مردی نرم و محتاط بود همین که قارون کاری روی بکوه نهاد خالص متغیر گشت
فبغی پس ستم کرد و افزونی جست علیهم بر قوم موسی و خواست که هم در تحت حکم باشند
و آتیناه و عطا کردیم ما او را من الکنوز از گنجهائی که ما بهار کرده بودیم ما ان مفاتحه آنچه کلیدهای آن

بسته

بسته بود لتنوء تا گرانی میکرد بالعصبة گروهی مردمان اولی القوة خداوندان
توانائی عصبه جماعت پانصد نفر تا چهل و اما مفاتح که بجای مراد چهل اند که کلید بار گنجور میکشیدند و در
مذکور است که شصت اشتر کلید بار خزانه او میکشیدند بر خزینه را مفاتیح بود و بیچ مفاتح از آن صبعین یا ده
و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و اما مفتعلی که مفرد آن مفتاح است و آنچه جمله مراد صد هزار
تومان بود بر از زر و نقره اذ قال که یاد کنید چون گفت قارون لقومه که او بنی مومن از بنی اسرائیل بطریق
نصیحت گفت ای قارون لا تفرح شاد مکن بدرستی که خدای الله لا یحب الفرحین
دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا مغرور شده و طلب نمیکند ثواب آخرت و ابتغ
گفت بجو و بدست آر فیما آتاک الله در آنچه عطا کرده ترا خدای الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی عمل کن
اموال خود را در راه خدای و دو بدست آر ترا در حصول ثواب آنجهان ولا تنس و فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از دنیا
یعنی نصیب تو بدرستی که حلال از دنیا گفتی خواهد بود پس از آن حلال بدنیا جهان مانع مشو و احسن
کما کرد خدای احسن تا بهتر کردن احسن الله بیکوئی کرد الله خدای الیک بسوی تو و مبغی فرست و ابتغ
و مجوی تباه کاری و فساد فی الارض در زمین ان الله بدرستی که خدای
لا یحب المفسدین دوست نمیدارد فساد کنندگان را بنا ظاهر و تعظیم کنند قال گفت قارون جواب
ایشان انما اوتیته جز این نیست که داده شدم اخلاق یعنی من زاده اند علی علم بر علم عندی نزد من
که نزدیک من یعنی علم توریه چنین اعلم بنی اسرائیل بودن یا علم تجارة یا زراعة بوده که بنی یوسف علیه السلام و آنرا برد
و گفته مراد علم کیمیا که موسی علیه السلام بجز او هیچ آموخته نبود و او قارون را تعلیم داد او لم یعلم آیا ندانست
قارون که الله قد اهلک هلاک کرد من قبله پیش از قارون من القرون قرنها از زرع توانا تر و اکثر جمعا
و بیشتر از قارون بگنج و مال و جاه و جاه که میدهد کرد و باد و جاه که میدهد کرد و غنی ترا بلاک کرد اهم پس از زرع تهدید فرعون

وَالْأَنْعَامُ و پرسیده نخواهند شد ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ آنگاه هایه کرده شوید از نعمت که در دنیا بشما داده
الف در نخواهند شناخت بعرف الجرمون سیماهم انشا استعلام سوال استعلام نخواهند بعد جرمون سیماهم مطلع بر آن سوال
میتوانند زیرا که بعلامت و نوع خواهند عرف فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي پس بگیرند آن قارون روز شنبه عَلَى مَقَدِّمَةِ بر مقدمه
ثَلَاثِينَ أَلْفًا با آن چهل هزار سوار که زمین زیر ایشان و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس
بپیاده صف بادو صف و در کشاده بودند و هزار تن که هر جامه مصبوغ پوشیده بادو بر نشسته و مردم پیش ایشان
مصفوف زیده بودند و دو صف آورده که هزار جاریه بادو بر نشسته بودند بر استران سپید با زین و جامه ارغوانی
و موی سپید چون قارون دیده بود و میان ایشان آمد قَالَ الَّذِينَ گفت آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا میخواهند زندگانی دنیا را و بایشان اغا فتند يَا لَيْتَ لَنَا الْعَدُّ کاش بودی مارا مانند
مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگ است
از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم احوال آخرة بادا ایشان بود بهره بزرگ
وَيْلَكُمْ وای بر شما ثَوَابُ اللَّهِ ثواب خدا در آخرة خَيْرٌ بهتر است
از دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود و خداوند و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته وَلَا يُلَقَّاهَا و نیافتند
نخواهند کرد آنرا بکار علم نفس بدی در دل زنان نخواهند افتاد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان که بر عبادت و بر معصیت
بشکیبائی کنند و بر قضا و قدر صبر کنند مباشرت اعمال صالح کنند صابران اند بدین صبر عالم بر زند صابران اند
کردن کنند هر که کار بنجم صابر بند بدین بیان بر درود محصول عبادت ایشان آورده اند که قارون را پیش موسی
حسد حقد زیاده بود چنانچه روز سیم گفت که قوم سان بر وی و بیح بهارون و سیم بدین منصب جنبه گفت
القصه ایام ابلاء موسی بود تا و فنا که حکم زکوة نازل شد و با کیه شایع بعد از آن بسال دوم موسی فرمان داد
صلح از هزار دینار یکدینار زکوة و بدادن قارون حال که ملک عظیم بر آمد مخالف خدا و رسول بر و بر کرد فرمود جمعی از بنی اسرائیل
طلبید که هر چه موسی فرمان دهد بر آن میباید که ما بها از مستحقان نگفته تو مرا بر شما چه حق است گفت هم آنکه او را در میان قوم رسوا کنید
تا او را بر کیفر گناه خود بیابد فاحشه که در تیر و نام او بغی بود طلبید و دو هزار دینار داد و فرمود که فردا بمجمع قارون و عامه را قرار کند
موسی آنگاه که روز دیگر که موسی در ثنا او امر و نهی میفرمود که هر که دزدی کند و تشنیع برم و هر که زنا کند اگر غیر محصن باشد
تازیانه زنند و محصن را سنگسار کنند قارون برخاست گفت اگر من این بکنم قارون نیز بکنند آن امر آن سبب بنده که قرابت او زن
موسی فرمود سحار الله او را خواند که سنگسار کنند الحقنی آیه و موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدا که در باغ رفت
و توبه فرو فرشته و که راست بگوی زنا رابت آن زن گفت بالعلم الله قارون او در حرایه زر بمن داد
قارون را توانه کرد من او خود که کار بها و بکار بها خود بکند بیند مرا توقعت کردم و بانگ زن و زبان
بر قارون بهانت نخل ملزمان قارون دیدند و ملک موسی بر سر روش ندند موسی در رخاک اشاره از قارون
شکایت کند خطاب سبب که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمان هر چه بخواهی موسی گفت ای قوم من قارون مستحق
چنانچه از عون بودم هر که اقرار نفت کو بر جا قرار گیرد و هر که باشد کو بر کناره رود که با زمین بر آب
از آن مخلص که زده گرفتند الا و دستند که با قارون ماندند و موسی با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را بجای
ایشان را تا کعبین فرو بردند و ایشان آغاز فتح کرده امان طلبیدند بجا نرسیده و موسی گفت خدیم تا زانو
و بیان و گردن زمین فرو رفتند و آن ایشان در دهن بیست از نگر و فریاد زمین ایشان تمام فرو بردند و اکثر تقاضا
که حضرت عزت با موسی خطاب کرد که اعفا و یاد قارون و یاد ایشان را فریاد کن و بفرما دایشان زمین رسید و رحم کرد
بعزت و جلال من که اگر باشد مرا بخواند اجابت میکنم در القصه بعد از خسف قارون عنایت اسرائیل بیک کرد
گفتند که موسی و هارون قارون زمین فرو رود و گنجور و اصحاب و تصرف خانه موسی در خواست تا بجا
سرا کج تا جا او زمین فرو برد و چنانچه میباید شَفَقًا وَبِلَادِهِ الْأَرْضُ قارون آن را در حریص صاحب مال
که هر روز قارون مطعون و مقدار قامت جزو باغانه و ارثان بر و میبردند و نیخ صبر عارض سطی خواهند
بیت کنج قارون را فرو بود از نهر بنور خواهد باشی جمع زغیرت بدین دولت قَالَ فَمَا كَانَ پس نبود که مر او را
مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از مالها که در آن توف يَنْصُرُونَهُ یاری کنند او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا وَمَا كَانَ
و نبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منتقمان که کان عذاب از خود بینی که عذاب از خود بینی و نوف مانند بود آنست
وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهُ مقام او را بِالْأَمْسِ دیروز و بدیروز آرزو میکردند
گشتند بعد از خسف بصبح آن ایشان یَقُولُونَ میگفتند بر یکدیگر وَيْكَأَنَّ اللَّهَ و دیگر میگفتند
علم صفت بیت و بر بودن عذاب يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان خود وَيَقْدِرُ و تنگ میکند روزی را میخواهد بندگان خود را بلکه نفاق قبر بندگان بمقدار مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ
اگر نه آن بود که خدا منت نهاد عَلَيْنَا بر ما آنچه منت نهاد بود خَسَفَ بِنَا هر آینه فرو برد زمین فرو برده بود ما را

وحفص لعلی معلوم جماعة بعضی خواندند بعضی خواندند یا مرا بر من فرو برید یا آیة وحی کلمه نبوت و بکمال آن نبوت و در آن طریق
که مجموع و بکار بعضی العلم تعلم والا قرآن یعنی تعلم کنید و بعضی انکه لا تعلم الا قرآن و روی رسیده که فرمایند قرآن
ناکرده بر کار ما کار نمیشان الکتاب یک کتاب الا ورد آمده یعنی که بیک شنیده و دیده که مراد بوست فجعلها
خاشعا آنرا لما یهبط آنرا که ما نازل کنیم لا یرید وان نبیند علوا بلند فی الارض در زمین یا اهل
قال و دوم تباه کاری و ستم بر مردمان بخیر بر قادر دو خواست والقاعة و سر انجام نیکو للمتقین
صح بحر نمود که صراط ضامن بر کار ارواح مقدسه بیک شاه از اناس نفسانیه که در زمین بفترت طالب علم
جا باشند چنین نقوس از عاده و دیار بر و فنا بخیر بعضی فذلا یخرجنکم بر آنست الثانی صبح جنت تا بند
و عالم ملک الملکوت را متصرف ملک الملک که بار گذارند تا بعلا و بدا ملک بر تصرف که در کون و مکان جایگیر کنند و
بر آن زمان اعراض نمودند مصرع هر چه جز خدای بر ملک ملک است من جاء بالحسنة که بیار جهتی نیکو با معرفت تهیه بیت
بالعلی با خلاص فله پس مر او را خیر نیکویی منها از آن حصلت طاعت با معرفت با هر که بیار نیکی در دنیا و ثواب
بهتر از آخرة و هم من جاء بالسیئة و هر که بیار بدی جهت مرگ کرده نیست فلا یجزی الذین
عملوا السیئات کرده بد بیار الا ما کانوا یعملون مگر مثل آنچه کرده بودند در دنیا که اهل عمل بودند ظاهر بدیت
بر آنکه ثواب بهتر از آن جزا بود و باداش سیئه بمثل و دو صنع ظهر در موضع مضر چون قبیح عذاب کار انست
بمثل از سیاسیه بدان آن آورده اند که حضرت آنه در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و از زود
در طنابها بشکن ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام در میان آمد و گفت ان الذی فرض
علیک القرآن برتو تبلیغ قرآن واجب لرادک هر آینه باز گرد بسوی معاد بجای بازگشت
ملک و گفته اند بمیرد و صنع عمل بود و بنزد بعضی معاد جنت و در زیادت بلاغی کاشی که معاد فنا و العقاب و در صحیفه
ثابت ابقا بالله در مقام تخفیف بصحیح صفات و سر ملک منصر انجا بسر منه بار و اله بصور و رشتی میکرد بیت
چون از دو بلا نیز مرا آزاد بهم بر دو بار بکه بشنیده انتها نور تا نیک از حق طلوع جمله اسم سوی او تا نیک جوع
قل بگو ای محمد صلعم آیه بر دو بر دو بکار کافر اعلم و دانا تر است من جاء بالهدی کسی که آورد راه راست را تا به حیات و از آن
و آن نیم و من هو فی ضلال مبین و در گمراهی بیداست جهت سلکان است و ما کنت ترجوا و نبودی تو که
امید داشتی باشی ان یلقی الیک الکتاب آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ناظر نشاید مگر بتو کتاب الا رحمة

کرده

کرده که بیاید حتی تبلیغ آن قرآن بر تو فاظهر پس پشتیبان ظهیرا مددگار بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا پشتیبان للکافرین مر کافران را
یعنی مدد مباش ایشان را و تمام سلمان اجابت شرط و لا یصدنک و باید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از آیات خدا
اتبعد خدا و ادع الی ربک بخوان و بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادة بر درد کار خود و لا تکونن و مباش از مشرکین و مباش و مخوان
مع الله الها آخر خدای دیگر زیرا که لا اله الا هو نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او خطاب
در بدایات حضرت عظیم است صلعم در اراده فایده خطاب تا بحجر نفطه طمع مشرکان از مرفت دی باز نشان
کل شیء همه چیزی هالک فانی است الا وجهه مگر ذات حق جل جلاله باشد علیها باشد مگر انکه باین وجه
طلبه الحکم مر او راست فرمان و الیه ترجعون و بسوی او باز گشت خواهید شد بر آسمان قاضی بدین صحیفه آن
کتبه هو حقیقی سالا اجل پس از روی حقیقت ما سوا و فنا باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر آیه آیات
حضرت شیخ الاسلام فلک سنه که اگر کسی نداند از تو بکس مه از تو بتو بس مه تو بی و بس مصرع الا کل شیء
باطل علایق منقطع است و علایق نفع رسوم باطلات و اسباب مصلحت حد و مثلاشی و موخذ بی فانی و حق
بکتا و حضور تا شرح عبارت و نه کرده است که گفت بیان است سلم همه که وجود همه اشیا در وجود او امر و زمان مالک است
و جوار اشاره بحال نفوذ حق محو و فنا بود بر بود جبیلا و ذریه فریبا سوره العنکبوت
بسم الله الرحمن الرحیم الم آیه حروف مقطعه همه بجهت خلق است تا ما خدا که کسی را سخن این کتاب است
و عقل کامل که معرفت بلاغت کلام آگاه خود عاجز فهم در دو کس در حروف الف بسر سوره کفته اند الف
اشاره بسیاست است و لام بلطف و میم بمجید و میفرماید که الله متم رزق طاعت من آن را مخلصان اخلاص در عبادة فرد
مکذا و محمد متم محبت بزرگی دیگران مسلم مدار احسب الناس آیا پندارند مردمان ان یترکوا انکه فرو گذاشته شوند
ان یقولوا تا آنکه بگویند آمنا ایمان آوردیم بمعنی پندار نه که مجرد قول آن سزاوار ایمان باز دارد
و هم لا یفتنون و حالانکه ایشان آزموده نشوند تا ما امر و نواهی بیاید تا مکر در بقصد و تا ما منافقان شوند
لیس نازد بجهت و جهاد و امثال آن ابتدا آیه در مکه بود و انتها و هجرت آن دیار و دار زار و سلوان
حتی مر و جهاد جوان زمینه بیان تمام میدارند اسلام خاما لا کم در جوار کفار باشید تمامیت
بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حتی جنة تسلب ایشان فرستاد که تصور نمی کنید

کو بجای کنی بلا و محنت و ادرت بود بیت عاشقانرا در وادی بسیار کشید : جو بیار و طلعهٔ اغیار می باید کشید :
واصح آنست که بعض حوادث بر انبیاء روز بدر بر زخم و غیر آن حضرت شهید شدند و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلعم
گذشت که بعض روز شهید ان اهل توحید او خواهد بسیار و بعد از فوتش بسیار بوجود می نمود ندا و سبحانه از سنن
که بجو قول ایمان بی ابتلاء و امتحان کاری بهیچ نزد و لقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و بدرستی که
الذین من قبلهم آنانرا که پیش از شما مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد و محک
هر کرا بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر میکرد الله حدا الذین صدقوا آنرا که راست گفته اند
در دعوی ایمان و لیعلمن الکاذبین و مشهور میسازد آنرا در دنیا و عقبی تا شما را بر سر دو گروه سخن
یا جنبه امید ایشانرا بجو مبدل از صدق و کذب ایشان بیت در محبت هر کرا دعوی کند : صد هزاران امتحان
در پی کند : اگر دعوی صادق کند یا چنان : در بود کاذب گریزد از امتحان ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه
یعملون السیات میکنند بدیها چون کفر و شرک ان یسبقونا آنکه پیش گیرند بر ما و ما عاجز شوند از مجازات
بر سر ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست که میکنند در فتوحات مذکورست که آیا پندارند کنهگاران که
بسان خود بمغفرت و شمول رحمت سبقت گیرند یا نیز حکم ناپسندیده ایست از برای رحمت سبقت گرفتنست
این آیه عجب عقلی باشد بیت اگر گناه تو از حد بیش است : سبق رحمت از آن بیش است من کان یرجوا هر که
امید دارد لقاء الله لقاء آخرت یا وصول بنوال الله و لقا اند هر که ترسد از رستخیز و عرض بر
بر خدا که آمده است فان اجل الله پس بدرستی که آن که مدت مقرر کرده است لقاء یا جزا لآت هر آینه
آینده است و هو السمیع العلیم و اوست شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمایر و اسرار ایشان و من جاهد هر که
جهاد کند با کفار یا با هوا نفس بقدر فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه بر خود و جز ثواب آن
عاید بخود را ان الله بدرستی که خدا لغنی بی نیاز عن العالمین از طاعت و عبادت جهانیان و بی نیاز
عبادت جهانیان و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات نیکو کردند و عملها نیکو کردند
لنکفرن عنهم البته بپوشانیم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا و لنجزینهم و البته جزا دهیم ایشانرا احسن الذی بنیکوتر بکار که
کانوا یعملون بودند که میکردند بدین توحید را که بهترین اعمال است جزا دهیم ایشانرا بر فضل
مساوی آن نیست بر بهای آن یا بدانچه بهم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و یکی را ده تا هفتصد زیرا که

فلا تطعهما

محتاج اند و مرتبه نیاز بر رسم محتاج ملاء آورده اند که چون سعد ابی وقاص رض بود در اسلام
سر از راز کت مادر شد جنت بیت بوی بهشت سوکند خورد که از آفتاب بسایه زوم و از هر چه بدان باید زد تا
بدریا باید تاد لکن نکنم تا او از زبر حکم اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورة حال بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید
و ایشان آیت نازل شد و وصینا الانسان و امر کرده ایم آدمی را بوالدیه بپدر و مادر او حسنا نیکوئی
یعنی کار نیکو محض خیر با او قد آن جاهداک و اگر کوشش نمایند و الدینه و جنگ جدال کنند با تو لتشرک بی
تا شرک آری بمن ما لیس آن چیز را که نیست لک ترا بالوهیت او علم دانستی
تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بانکه انباز گیری بمن چیزی را که آن بر ای
وفق الواقع الوهیت نیست حضرت الهی عیسوی مجازات است فلا تطعهما پس مشو شما از موسم مشرک
و دیار و عزه فانبئکم پس ما کاه نام شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون با آنچه بودید میکردید
الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند بعد از کفر و عملوا الصالحات و بکردند کارهای نیکو شایسته بعد از ایمان
لندخلنهم هر آینه داخل کنیم ایشانرا فی الصالحین در زمره شایستگان در آریم در سعد خلاصه ایشان
که بهشت و من الناس و از مردمان من یقول کسی است که میگوید آمنا بالله گرویدیم بخدا و بعد از ایمان
یا قوم عنف الایمان سکفتند ایمان آورده فاذا اوذی فی الله چون ایذا کرده شود در راه خدا جعل الفتنة
چون گیرد او را عذاب کنند جعل کرداند یعنی در آرد و شمارد فتنة الناس رنج و عذاب مردمان را
کالعذاب الله مانند عذاب خدا یعنی ترک ایمان شما از خوف عذاب خلق همانچه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای
و لئن جاء آ و اگر بیاید نصر من ربک یاری از نزدیک پروردگار تو بفتح و غنیمت لیقولن هر آینه گویند
انا کنا معکم ما هستیم با شما در مسلمانی و طلب یاری و غنیمت بشریک سازید و لیس الله بدرستی که نیست خدا
باعلم دانا تر از عدد دانایان بما فی صدور العالمین بآنچه در دلهای عالمیانست از صفاء اخلاص و کدورت نفاق
و لیعلمن الله و هر آینه میداند خدا آمنوا آنانرا که گرویده اند بدل و لیعلمن المنافقین و هر آینه
و میداند منافقانرا یعنی ایشانرا در دنیا تمیز خواهد داشت بابتلا و امتحان در بلا و محنت بیت جوهر مرد و اشناخته نیشود
بجنگ تا تنق عیار زر و نقره معلوم کردد بیت بشکل و هیات ایشان ترا مرو زنهار : قوان بصیر و حکمت
جوهر مرد : اگر نه بانگ و آواز بلا نخواهد بود : داکر در اصل پاک صبر جو کنجد : در ابا آب زده کاهد سوسمار

واسم بن علی عمر خطاب جناب را رم گفت که از زمین محمد رسول خدا بیرون رو و طریقه قدیم پدران فرو مگذار و دا
بر دو زیرا که می شما نا زیر دار و و غمار و زیر یار گناه نگذار و او سجاده فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا كفتند
آنانکه نکرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که بمصدق کردند اتَّبِعُونَا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را بعضی متابع
کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که برداریم خَطَايَاكُمْ گناهان شما را امر است در زمان دیگر بعضی اگر متابعت
ما کنید باطل گناه شما را برداریم وَمَا هُمْ و حالا که نیست ایشان بِحَامِلِينَ بردارندگان مِنْ خَطَايَاهُمْ
از گناهان شما مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَكَاذِبُونَ دروغگویانند در حق خود که میگویند بار خطای
مومنان بردارند و ایشان نیز جان ایشان اند که در صباح خواهد بود بحمد که آنها بار گناه خود و بحمد که آن گناه
نزد که ایشان کرده شد بکنار قال الله تعالی وَلَيَحْمِلُنَّ و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت أَثْقَالَهُمْ بارهای گناهان
خود را وَأَثْقَالًا و بارها گران دیگر با این مَعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود و روز رهائی آنکه کمراه ساخته اند
اضافه آنام و جرایم ایشان خواهند شد تا آنکه جزای گناهان کمراه کردن وَلَيُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده
خواهند شد ایشان جان و متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از آنچه هستند که
که بر ما می بافتند از باطل و جهل سبب اضلال خلق میشود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستیکه ما فرستادیم
نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِيهِمْ در میان ایشان بجهت دعوة الخلق
بطریق حق أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال و اینه اشهر آنست که نوح چهل سال
مبعوث شده و بنهصد و پنجاه سال خلق را بحق دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال زنده ماند و
تورده که کل نوح هزار و چهار صد سال بوده صاحب عین المعانی گفته که سیصد و هشتاد سال عمر شد
و پنجاه سال عمر که بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زیست ملک الموت بوقت قبض روح از و پرسید
کار دراز زیستی زندگی عمر خانه را چند بار خانه فرمود یا خیمه مانند خانه دو در داشت باشد از یکی در آمد و از
دیگر بیرون رفت بیت کیست نوح و لقمان باشد آخر بر دو خانه فرمان باشد در بیرون دنیا
و بیرون خلق آن یکدر و هزار سال کمان باشد اراد قصه نوح علیه السلام جهة تسلیه سید الانام
و تنبیه کشیدن انبیا و آرام قوم و دهند یکنکه بان بذکر طوفان نبی نوح علیه السلام هفتصد و پنجاه سال قوم
و همچنان دعوت میفرمود کسی نشنید و دید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس گرفت قوم را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ

و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و اصحاب کشتی یعنی هر که
با او بود از مومنان و انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا و کردانیدیم کشتی را یا واقعه نوح را آيَةً لِلْعَالَمِينَ
نشانی جهانیان است تا آنکه بیند و بدانند که ابراهیم را إِذْ قَالَ و یاد کن ابراهیم را چون گفت لِقَوْمِهِ
مر کروه خود را یا با مال اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدا ذَلِكُمْ این عبادت و
ترس خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از دین ترشی که دارید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید که تَعْلَمُونَ دانید خیر را
از شر و نفع را از ضرر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا أَوْثَانًا بتانرا
وَتَخْلُقُونَ و میسازید افکا دروغی که آنرا خدا نام میکنید إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه تَعْبُدُونَ
پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند که رُزْقًا روزی را
فَابْتَغُوا پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا الرِّزْقَ روزی را و تولا کنید بالصالحات وَاعْبُدُوهُ و او را پرستید
بندگی کنید وَاشْكُرُوا و شکر کنید مر او را که شکر نعمت عاملی صید آبلوت الَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی
بازگردیده خواهید شد یا نجاشی بحق ابراهیم بود تا آنکه میگفت چون بجاه قریش با میفرماید وَإِنْ تُكَذِّبُوا
و اگر تکذیب کنید ای اهل قریش که پیغمبر را صلعم فَقَدْ كَذَّبَ پس بتحقیق که تکذیب کرده اند رسل خود را أُمَمٌ
قبلکم جماعتها پیش از شما چون قوم نوح و هود و آنکه تکذیب رسل میفرمودند وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست
بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر خبر رسانیدن آشکارا و پیغام رسانیدن و پیغام رسانیدن را دعوت کند و
عقوبت تاخیر نشاید و شما باید که نظر کنید الَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینند و تحقیق نمی بینند یعنی منکران
منکران بعث چگونه يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ آغاز میکند خدا آفرینش را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس میکرداند
پس از انشاء او بعد از موت إِنَّ ذَلِكَ بدرستیکه آن بر خدا لَيَسِيرٌ بدرستیکه آن نیز ابتدا و اعاده عَلَى اللَّهِ
بر خدا است هیچ قُلْ بگو ای محمد صلعم مر این منکر را که از راه تفکر نظر کنید سِيرُوا و بسیر فِي الْأَرْضِ در زمین
فَانْظُرُوا کَيْفَ بنگرید که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بهاء زیده است خدا خلق را باختلاف الوان و اشکال و افعال
ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ پس خدا ظاهر کرد النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفرینش دیگر را علی صحت آن که چون بیند
و بدانند که خالق هم از ابتدا و اعاده صحت آنرا مسلم شود در اعاده و بعد از مرگ و آنکه میخواهد
مستدل اند که بعث بدن باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر هر چیز از بدو و اعاده قادر است

بچه اگر نه بزرگ صفت ذاتی است و ذات او بهر نکات بکیفیات پس چه در زمانه ایشان قرار بود آنچه از آنچه
آخرة عاجز نخواهد بود بعد بدیه سبک من ذاتا هر که را خواهد عذاب کند و یرحم من یشاء که بیخشد هر چه خواهد
بیخشد و الیه تقلبون و بحکم او باز گردید جمله شدید و بر روز جزا که کنند اندر آن بخلاف دنیا بیخشاید
و بیامرزد کفت و در دنیا که عذاب بیش و در آخرت بخشش و راه عدل و راه لوط را خواهد بیامرزد و بیخشاید
و ذرا که خواهد بیامرزد فضل خدا بدیه بلطف و بیخشاید و اگر بر راه عدل باشد که خواهد و راه فضل خواهد مرا
بارادت و خواهد بیامرزد و اگر خواهد و اگر نه بود یا اما قرشت و قرشه که کار آن آنست که بنده را او کار بر دست
باشد و خواهد متولی کار او شود معنی تا که بنا شی یار یار و نوع نکار یار او نه انتم و نیست شما ای مردمان
من دون الله جز عاجزان کمان بر پروردگار خود از غیر خدا محبت فی الارض در زمین یعنی که خواهید که از جای
بگریزید و بزیر زمین بروید و آسمان شوید فما انتم بعاجزین فی السماء و در آسمان یعنی که گر در آسمان شوید هم عاجزید که بیدید
و گفته اند مراد آنست که نه بزمین در آسمان قادر بود بر عاجز کردن حق سبحانه و تعالی و ما لکم من دون الله و نیست شما را بجز
خدای تعالی من ولی و لا نصیر هیچ دوستی که نگاه دارد و نه یاری که بصبر دفع آن بر آید و الذین کفروا و آنانکه بدیدند
بآیات الله و بنشانهای خدای تعالی و لقائه و بلقای او یعنی مراد آخرة و بعث اولئک آن گروه یئسوا ناامید شدند
من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا بنات حوا بهشت در روز قیامت و اولئک و آن گروه لهم
عذاب الیم مر ایشان را عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس صدا از بیم صدمات باز ذکر قصه ابراهیم
میکند میفرماید فما کان جواب قوم ابراهیم پس نبود جواب قوم ابراهیم بعد از منع ایشان از نبوت پرستی و بعد از
که بیان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند یعنی از ایشان یا بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید
و اتفاق نمودند بر کشتن و او را در آتش انداختند فانجیه الله پس برهانید مر او را خدای تعالی من النار از ضرر
آتش او را در بردند و سالم بیرون آمد ان فی ذلک بدرستی که در نیست برهانیدن او را آیات نشانهای قدرت
و خصوصیت او در سر بکل و بیان آن لقوم یؤمنون هر آینه گروه که بگروند و قال و گفت ابراهیم
انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بغیر خدا اوثانا بتان را مودة بینکم دوستی میان شما
تا همدیگر بر بتان یا بلکه بر همدیگر دوستی کنید و بر عبادت الاصنام اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی
تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیامة پس روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند بعضکم

بعضا بعضی از شما منهم و از شما یعنی بعضی بعضا و یلعن و لعنت کند بعضی از شما بعضی را
از اولی یعنی مر بعضی را که بتان را خدا گرفتند و مأویکم النار و مأوی شما آتش دوزخ است و ما لکم و نیست شما را
در آن دوزخ من ناصرین یاری دهندگان از عذاب خدا بعد از آن فآمن لوط و گویا بگرویدند شما همه خود پیش از آنکه حضرت لوط ایمان
آمد فآمن پس بگرویده لوط و قال و گفت ابراهیم انی مهاجر مرا در لوط که خواهر زاده و متولی برادر زاده او بود و قال و گفت ابراهیم
مرا در او ساره را که خترم از بود و بوی ایمان آورده بود انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام از آن
قوم الی ربی با بخدا مرا پروردگار است انه هو العزیز الحکیم بدرستی که او غالب است مرا مغلوب و حکیم
نیاز و داناست بحکمت کار من هر از بس لوط و ساره با ساره اتفاق نموده و از کوی که سواد کوفه است رفتند
از آنجا بولایت شام رفت آنکه ابراهیم بطلسطین نزول نمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف زموده که
ابراهیم در وقت هجرت عمر پانصد سال بود و در همین سال اسماعیل با هاجر و او را با ساره که کنیز سارا خواجه
بود چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه و تعالی مر او را ساره فرزندی بخشید
چنانچه فرمود و وهبنا له و بخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب و نیز یعقوب
و جعلنا و قرار دادیم فی ذریته النبوة در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل بنی اسماعیل و الکتاب
و کتابها یعنی در ذریه او انجیل و زبور و فرقان و آتیناه اجره فی الدنیا و دادیم او را و اگر مرسل از حجر و بعضی
یا ذریه طیبه از سارا و اشتیم و بعضی دیگر بدان نشان عطا کردیم ما را مثال ملک سبک خود بر درست سبک یا حکیم
کردیم صلاحیه بر روی ما اجر بدیه ما در بهشت و آنچه گویند مزد او در دنیا بقا و فضائل او است و خاص و عام او را
نامه پر فایده بهشت اند و انه و بدرستی که او فی الآخرة در آن سرا لمن الصالحین از جمله نیکان است
و لوطا و یاد کن لوط را اذ قال لقومه چون گفت مر قوم خود را از اهل سدوم و قریات انکم شما آتأتون آیا شما میآیید
می آیید بر آن کار زشت و فعل آنکه میکنید یعنی بدرستی که بفاحشه می آیید یعنی میکنید کار بر بغایت فاحشه
و بدی است آن ما سبقکم پیشی نگرفت بر شما بها هیچ فاحشه من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان
چنانچه طایفه سلیقه نیز مر آن صفت است ائنکم آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرة و تقطعون
السبیل و می بریده راه را بر کاروان یعنی راه را بر مردمان میبندید و راه را بر مردمان میبندید و راه را بر مردمان میبندید
و بدین سبب مردمان را مرتد میکنید و راه را بر مردمان میبندید و راه را بر مردمان میبندید و راه را بر مردمان میبندید
و تأتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلسها و جمعها

بعظمهای زشت یعنی خاکسار زشت میکنند که یعنی اعتقاد و عرفان نمیکنند چون شما و اوثان و منکر زنده برنگاندن
اند اخترو شرح تمسخر و سخریه از امیر و بحجره باسما فرون و اشمال آنی فما کان جواب قومه بمن بود
جواب او و بحرف بر لا الا ان قالوا مگر آنکه گفتند اخرجوا بعضکم ایلیط بیرون بیارید بعضی را بر مارا نکفت الکرمی تو
من القریة بجای خود از آنکه انیز کار را بقیه بر آنچه بر آنچه شما نازل خواهد شد بیشه ماز کرانیز بخواهیم گفت
قوالکر است بکوئی که خدا عمت و قوم بنیاد بیت بن یکه تا خدا اسما خود را بطرف ارادت الله اشد قال ای
گفت از روی حاجت انهم انهم ماما ره حرا اهل القوم الشوب بر کروه و جماعه کانوا یتطهرون و آنها بودند
آمده بودند رسل فرستادگان ما بعد لاکیا ابراهیم بالبشری بسر ابراهیم بمشارة فرزند قالوا گفتند
انا مهلکو بدرستی که ما هلاک کننده کانیم اهل هذه القریة اهل این شهر را که سدوم را که مکذیب بر زاده تو
ان اهلها بدرستی که اهل آنچه سدوم کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و ادلاع منکران
قال گفت ابراهیم ان فیها لوطا بدرستی که در آنچه لوط هست قالوا نحن اعلم گفتند ملائکه ما داناتریم بحال
فیها بدرستی که در آنچه مردم کافر و ما را حافظ و غافل نیستیم لننجینه و بتحقیق او را و اهل خود او را
و اهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان در عذاب قریه
چنانچه گفت که لوط از آن قوم بیرون شد ما اهل او کنا مگر زن وی که در میان جا ماند ولما ان جاءت رسلنا و چون آمدند
رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم اندوه ناک شد بدیشان و ضاق بهم و تنگ شد
بدیشان ذرعا و تنگ است که بما از آنچه بدیشان رسید خوف آنکه مگر منکر شوند ملائکه لوط را و گفتند
لا تخف مترس و لا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما رهانیدیم ترا و اهلک
و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان
انا منزلون بدرستی که ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این شهر رجزا عذابی من السماء
از آسمان بسبب آنکه بودند که بودند یفسقون فسق میکردند پس بحکم حدیث لوط با اهل خود
خلاف عادت و کفار را مستأصل هلاک شدند و شهر خراب شد و اثر عبرت عالم ایشان باقی ماند چنانچه مفسر فرماید و لقد
ترکنا و بدرستی که ما بگذاشتیم منها از آن قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون مر گروهی
که تعقل و اعتبار کنند و آن نشانه آثار دریا خراب است که بحجارة سجیل از آن زمین بیرون رفت

باشد بسیار که منزوب و اثر شاید و در شاید و سوی اهل مدین اهلهم شعیبا برادر ایشان شعیب را فقال
پس گفت یا قوم اعبدوا الله بکروه و پرستید خدای را ما لکم من اله نیست شما را هیچ خدای غیره و لا تنقصوا المکیال
و مکاهید پیمانه را و المیزان و ترازو را انی اراکم بدرستی که من می بینم شما را بخیر و انی اخاف علیکم
و بدرستی که من می ترسم بر شما عذاب یوم محیط روز فراگیرنده که روز قیامت است و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان
و ای قوم تمام دهید پیمانه و ترازو را بالقسط بعدل و راستی و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و مکاهید مردمان را چیزهای
ایشان را و لا تعثوا فی الارض و فساد مکنید در زمین مفسدین بالغین تباهی مجوئید بی ارض بقیة الله
خیر لکم باقی مانده خدا بهتر است شما را ان کنتم مؤمنین اگر هستید مؤمنان و ما انا علیکم بحفیظ
و نیستم من بر شما نگاهبان قالوا گفتند یا شعیب ای شعیب اصلاتک نماز تو تأمرک میفرماید ترا ان نترک
که بگذاریم ما ما یعبد آبائنا آنچه پرستیدند پدران ما او ان نفعل فی اموالنا یا که کنیم در مالهای خود ما
ما نشاء آنچه خواهیم انک لانت الحلیم بدرستی که تو هستی بردبار الرشید راه نما و راست کار
قال گفت یا قوم ارأیتم ای قوم خبر دهید مرا ان کنت علی بینة من ربی اگر هستم بر حجت و نشانه از پروردگار
و رزقنی منه و روزی داد مرا از وی رزقا حسنا روزی نیکو و ما ارید و نمیخواهم من خالفکم
آنکه مخالفت کنم شما را الی ما انهاکم عنه بسوی آنچه منع میکنم شما را از آن ان ارید نیست
ارید الا الاصلاح مگر صلاح خواستن ما استطعت تا توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من الا بالله مگر
بتوفیق خدای علیه توکلت بر او اعتماد کردم و الیه انیب و بسوی او باز گردم و یا قوم لا یجرمنکم
و ای قوم نباشد شما را شقاقی ان یصیبکم آنکه برسد شما را مثل ما اصاب قوم نوح مانند آنچه رسید بقوم نوح
او قوم هود او قوم صالح و ما قوم لوط منکم از شما بعید و نیست از زمان شما بعید
و استغفروا ربکم و آمرزش خواهید از پروردگار خود ثم توبوا الیه پس توبه کنید بسوی او ان ربی رحیم
بدرستی که پروردگار من مهربان ودود و دوست دارنده قالوا گفتند یا شعیب ای شعیب ما نفقه ما نمیفهمیم
کثیرا بسیار مما تقول از آنچه میگوئی و انا لنراک فینا ضعیفا و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان ما ناتوان
و لولا رجلک و اگر نه مردی تو لرجمناک هر آینه سنگسار کردیمی ترا و ما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما
بعزیز قال گفت یا قوم ارهطی ای قوم آیا قبیله من اعز علیکم عزیزتر بر شما من الله از خدای
و اتخذتموه و گرفتید او را وراءکم ظهریا پس پشت خود ان ربی بدرستی که پروردگار من بما تعملون
بآنچه میکنید محیط فراگیرنده و یا قوم اعملوا ای قوم کار کنید علی مکانتکم بر جای خود
انی عامل بدرستی که من کارکنم سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یأتیه عذاب که میآید او را عذابی
یخزیه رسوا کننده و من هو کاذب و کیست دروغگو و ارتقبوا و چشم دارید انی معکم رقیب بدرستی که من
با شما چشم دارنده و چون آمد فرمان ما نجینا رهانیدیم شعیبا و الذین آمنوا شعیب را و آنانکه ایمان آوردند
معه با او برحمة من رحمتنا بمهربانی از ما و اخذت الذین ظلموا و گرفت ستمکاران را الصیحة
بانگ سخت فاصبحوا پس بامداد کردند فی دیارهم در سرای خود جاثمین بزانو در آمدگان و مردگان کانوا کانهم
گویا که ایشان و لم یغنوا و نمیشدند و نمیخوردند فیها در آن دیار الا بعدا مگر دور شدن
بعدا ثمود هلاک ثمود و حقیقت شود و خواندند
بلا تنوین جهة عدم الصرف که مع تنوین جهة تناسب اللفظ عاد و بیاد و عاد و هود و هلاک ایشان
و لقد جاءت و بدرستی که رسول شد هلاک ایشان رسلنا رسولان ما ابراهیم
بالبشری بمژده گفتند سلاما سلام گفتند قال گفت ابراهیم سلام
بحاجز بین که بران میگذرید و آثار خود را بسبب می بینید فلما رأی پس چون دید ایدیهم
اما ایشان کرد آن ایشان را نکرة تنکیر ایدیهم نکرة تنکیر ایدیهم پس نرسانید ایشان را
بالاخ مگر آنکه بودند و نکرهم و منکر شد ایشان را بنا بسبب منکر بود از نقد و نکاح و بدید و بصیرت ایشان
و اوجس و دل خود ترسید منهم از ایشان خیفة ترسی و آنها مسافران اند و قالوا و گفتند
لا تخف مترس انا رسل الله ما فرستادگان خدائیم الی قوم لوط بسوی قوم لوط و امرأته و زن او
قائمة ایستاده فضحکت پس بخندید فبشرناها پس مژده دادیم او را باسحاق و من وراء اسحاق
و از پس اسحاق یعقوب یعقوب را و قالت و گفت یا ویلتی ای وای بر من
ءألد آیا زایم و انا عجوز و من پیرزنم و هذا بعلی و این شوهر من شیخا و پیر
ان هذا لشیء عجیب بدرستی که این چیزی است عجب قالوا گفتند
اتعجبین آیا عجب میداری من امر الله از کار خدای رحمت الله و برکاته
و بخشش خدای علیکم بر شما اهل البیت ای اهل خانه انه حمید بدرستی که او ستوده
مجید بزرگوار فلما ذهب پس چون رفت عن ابراهیم از ابراهیم الروع ترسی
و جاءته البشری و آمد او را مژده یجادلنا مجادله میکرد با ما فی قوم لوط در قوم لوط
ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم لحلیم بردبار
اواه بسیار آه کننده منیب رجوع کننده یا ابراهیم
اعرض از این سخن انه قد جاء بدرستی که آمد
امر ربک فرمان پروردگار تو و انهم آتیهم عذاب غیر مردود
و بدرستی که ایشان را عذابی است که باز گردانیده نشود
و لما جاءت رسلنا و چون آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط
سیء بهم اندوه ناک شد بدیشان و ضاق بهم و تنگ شد
بدیشان ذرعا و تنگ است که بما از آنچه بدیشان رسید و قال و گفت
هذا یوم عصیب این روزی است سخت
و جاءه قومه و آمدند بسوی او قوم او یهرعون
و میشتافتند الیه بسوی او و من قبل و از پیش
کانوا یعملون السیئات بودند که میکردند بدیها
قال گفت یا قوم هؤلاء بناتی ای قوم این دختران من
هن اطهر لکم پاکیزه تر شما فاتقوا الله
پرهیزید از خدای و لا تخزون
و رسوا مکنید مرا فی ضیفی در مهمان من
الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید
مردی راه یاب
قالوا گفتند لقد علمت بتحقیق دانستی ما لنا
نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق
هیچ حق و انک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نریدو
ما میخواهیم
بآنچه میکنید محیط فراگیرنده و یا قوم اعملوا ای قوم کار کنید علی مکانتکم بر جای خود
انی عامل بدرستی که من کارکنم سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یأتیه عذاب که میآید او را عذابی
یخزیه رسوا کننده و من هو کاذب و کیست دروغگو و ارتقبوا و چشم دارید انی معکم رقیب بدرستی که من
با شما چشم دارنده و چون آمد فرمان ما نجینا رهانیدیم شعیبا و الذین آمنوا شعیب را و آنانکه ایمان آوردند
معه با او برحمة من رحمتنا بمهربانی از ما و اخذت الذین ظلموا و گرفت ستمکاران را الصیحة
بانگ سخت فاصبحوا پس بامداد کردند فی دیارهم در سرای خود جاثمین بزانو در آمدگان و مردگان
کانوا کانهم گویا که ایشان و لم یغنوا و نمیشدند و نمیخوردند فیها در آن دیار الا بعدا مگر دور شدن
بعدا ثمود هلاک ثمود و حقیقت شود و خواندند
بلا تنوین جهة عدم الصرف که مع تنوین جهة تناسب اللفظ عاد و بیاد و عاد و هود و هلاک ایشان
و لقد جاءت و بدرستی که رسول شد هلاک ایشان رسلنا رسولان ما ابراهیم
بالبشری بمژده گفتند سلاما سلام گفتند قال گفت ابراهیم سلام
بحاجز بین که بران میگذرید و آثار خود را بسبب می بینید فلما رأی پس چون دید ایدیهم
اما ایشان کرد آن ایشان را نکرة تنکیر ایدیهم نکرة تنکیر ایدیهم پس نرسانید ایشان را
بالاخ مگر آنکه بودند و نکرهم و منکر شد ایشان را بنا بسبب منکر بود از نقد و نکاح و بدید و بصیرت ایشان
و اوجس و دل خود ترسید منهم از ایشان خیفة ترسی و آنها مسافران اند و قالوا و گفتند
لا تخف مترس انا رسل الله ما فرستادگان خدائیم الی قوم لوط بسوی قوم لوط و امرأته و زن او
قائمة ایستاده فضحکت پس بخندید فبشرناها پس مژده دادیم او را باسحاق و من وراء اسحاق
و از پس اسحاق یعقوب یعقوب را و قالت و گفت یا ویلتی ای وای بر من
ءألد آیا زایم و انا عجوز و من پیرزنم و هذا بعلی و این شوهر من شیخا و پیر
ان هذا لشیء عجیب بدرستی که این چیزی است عجب قالوا گفتند
اتعجبین آیا عجب میداری من امر الله از کار خدای رحمت الله و برکاته
و بخشش خدای علیکم بر شما اهل البیت ای اهل خانه انه حمید بدرستی که او ستوده
مجید بزرگوار فلما ذهب پس چون رفت عن ابراهیم از ابراهیم الروع ترسی
و جاءته البشری و آمد او را مژده یجادلنا مجادله میکرد با ما فی قوم لوط در قوم لوط
ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم لحلیم بردبار
اواه بسیار آه کننده منیب رجوع کننده یا ابراهیم
اعرض از این سخن انه قد جاء بدرستی که آمد
امر ربک فرمان پروردگار تو و انهم آتیهم عذاب غیر مردود
و بدرستی که ایشان را عذابی است که باز گردانیده نشود

مثل تاکه فرا گرفته بر ذوالنون الیه یحزن بیت اولم تروا فی ملکوت السماوات والارض یعنی نظر نکردند
که بچه چیز آسمانها و زمین را آفریده اند و ما خلق الله من شیء و بدرستی که هست ترتیب عالم بر
عکس ترتیب که در سقف اردو و جوار اردو که یا بازار دو و سر ما لو کانوا اگر باشند که بازار تفکروا
دانند چیزها را و آیه بدانند که نیست مثالیت از برای او و بدانند بعضی چنانچه خارج مکلف است بلا اعتبار و بعضی
چیزها را شاید که در نیست بعضی خارج و بلا اعتبار است و از آن در اول همه تکلیف کما قیل بیت از موالید که
پس اعتبار فاعتبار است در رشته دام هو الجوین تماریت مملکوت ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند
ما یعملون آنچه میخواهند یعنی عمل می برستند من ذنوبه بجهت گناه من شیء از هیچ چیز حضرت
و ممکن که آدمی و کوکب بیت و لو غیب و اگر غایب در دریا حاجه و شریک ندارد الحکیم محکم کار بیت بحکمه بقوة
مذکور تا تمیز میکند فذلک انشاء پس این شما امی تریم و بیان میکنیم للناس برای مردمان
و ما یعقلها و در نمی یابند مگر دانایان لا یعلمون مگر دانایان که نمی بینند در حرف خلق چیزها خلق الله
بیافرید خدای السموات والارض آسمانها و زمین بالحق برای اظهار حق و برای مطابقت ان
فی ذلک بدرستی که در بیافریدن آیة نشانه است روشن یا در حضرت استدلال للمؤمنین مر گردیده کانند
اتل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده میشود تو من الکتاب از قرآن و اقم الصلوة و برپا
دار نماز را ان الصلوة بدرستی که نماز عن الفحشاء از کارهای زشت و
زشت بود و المنکر و از عمل که حکم شرع منهی باشد بعضی باز ایستادن میباشد از هیچ حد و اصحاب
موجب تمام ذکر در صورت که خلیفه است و بخاصیت خویش بنده را از گناه باز دارنده آورده اند که چون اقامه
ملازمت طاعت مفروضه با حضرت رسالت حکم نماز میکاند و در هیچ نوع از فحش نبود که مرتکب آن نمی شده باشد
چون حاجات حاجی موقف عرض رسانند تو آنحضرت حضرت مفروضه که آن صلوة تنها نه زود باشد که نماز را و در آن
باز دارد مانند که نمازی را توفیق توبه یافت و از زنا و سحاق پرهیز و سط با سناد خود از انس بن مالک رضی الله
نقل میکند که مرد باز دارد نماز را و از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت ایشان
الا دور است که تا مدت آورده که هر یکی را از نفس و تنه و دل سه روح خلق نماز است باز دارنده نماز
تن نمازهای از نمازهای و صلوة نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و حیات مظلمه و نماز
دل باز دارنده

ظهور فضول او و فول عقلت را و صلوة سر منع نماید التفات بماسوی حضرت را و صلوة روح نمی کند از اصول
مشاهده انوار و صلوة خفی که باز دارنده سالک از شهود و بطون را تا نیست یعنی بر ظاهر گردد که آن سر حقیقت است
جز یکی نیست تقاضای عالم باز بر و بعالمت مفروض و لذکر الله و بدرستی آنچه ذکر خدا است اکبر بزرگتر
از ذکر هر چیز زیرا که ذکر او طاعات است و ذکر غیر او طاعت یا بزرگتر است از آنکه کسی ذکر او را بر اشاعت یا بزرگتر است
از آنکه بنده بیکبار او معاشر کند بعضی گویند مراد آنست که نماز است سنی ایشان شاه و نماز بزرگتر است از سایر طاعات
یا از آن بزرگتر است که هر چه خود موجب حقیقت فرمانی میکنیم کذا در سلیمان گوید که ذکر او در اقبال شما را بهتر
از ذکر شما در این وقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر نقل می فرماید که ذکر خدا بزرگتر است
پنجاه نوبت او را یاد کنی او ترا یاد کند بیت تو یاد کنی خلیفه او ترا یاد کند تو یاد او کند تو او ولی در حضرت خویش
والله یعلم و خدا داناست ما تصنعون آنچه میکنید از نماز و غیره آن جزا شما است بعد از بصیر و الذین آمنوا
و جنگ کنید با آن کتاب با آن کتاب بجا که نیکو رهبند شما را با جزیه قبول کرده اند الا بالتی هی احسن
مگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بجوش مقابله کنید و عصبیت ایشان را بحلم الا الذین ظلموا منهم
مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی شکستند یا جزیه باز گرفت و گفته اند ظالمین از اهل کتاب خصلت ایشان
فرزند میکند مر خدا را بر آنچه و قولوا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمنا ایمان آورده ایم بالذی
انزل با آنچه فرستاده شده است الینا بسوی ما یعنی قرآن و انزل الیکم و با آنچه فرستاده اند شما را از تورات
و زبور و انجیل و الهنا و الهکم و صاحب زبان ما و صاحب شما واحد یک است و نحن و ما و له مسلمون
گردن نهاد گانیم و خدا را نماز را باب میکنید از احبار و رهبان و کذلک و همچنانکه و همچنانکه فرستادیم بر انبیا
خود را انزلنا فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را که با موافق باشد با تورات در اصول دین
فالذین آتیناهم الکتاب پس آنانکه دادیم ایشان را کتاب مثل چون ابن سلام و اصحاب او یؤمنون میگروند
میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که مثل نعت حضرت رسالت صلعم بقرآن گردیده بود چون عبد الله بن سلام و
و بحیرا و فسطوره و دوره و اصحاب ایشان و من هؤلاء و از این گروه عرب من یؤمن بکسی که
میگروند بقرآن با محمد صلعم و ما یجحد بآیاتنا و منکر نشوند آیتها را کتاب الا الکافرون مگر نیکو دیده کافران
از یهود چون کعب بن الاشرف و سلام و چون ابو جهل و مانند ایشان و ما کنت و نبودی تو تتلوا بخواند

سن فلیکتب بمثل قرآن حتی کتابا هیچ کتابی را برکت مرتبه ولا تحکمه و نمی نویسی کتابا را بجهت
مکابرت و زیرکی کتابی هر کی بخانه و خط تو نوشته اگر کتابی بخانه و نوشته بیت اذا الا زمار المطلق
آنجا کار کرد بشکل افتاد بیچه تباه کار اون دیگر دان بیتی مشرع کاع لقصه کی حق بیچه اند میسوب پس قرآن را
کتب شیطان الاقطاع کرده و بیرما بخانه یا چهوران در شکل فتاد بیچه کسا در ترک جوز خواند و ایم که همیشه
اخوان ایمان الی باشد و ایمسک فاسی و کاتب است در تیر آورده که خطوه قرآت فضیلت بوده است مرغ و تصبر را
و عدم آن معجزه آن حضرت بوده چنین معجزه ظاهر شد در ایمه او شک نماند حضرت ایجا آخر او را قضیلت
نزد بیت ابا و اما و اشته تا معجزه دیگر شیاء ابزار شیب و تر مصنف خفی از حرایق عده و نسب بدو نقل میکند
که رسالت رسول الله حتی کتب قرار این صورة مسافی قرآن نیست زیرا که رتبه تغیر کی بر تقریر بخشیده بر زمانی قبل از
نزول قرآن و نزد آنکه دیر امید اند اذا ولی تا آخر و صوا الی آن است بیت بفکر رسید انگشتش
بود لوح قلم اندر متن ۞ از سر اخطا کرد بیرون ۞ کمال لوح بر هیچ نکات ۞ بود او نور و خط تیره ظلمت ۞
نشه نور و ظلمت هیچ ۞ بل هو ۞ بلکه قرآن آیات بینات ۞ آیتها روشن است ۞ فمن یجحد بها ۞ در سبب آنکه
او قوله العلم ۞ ملازه ۞ نه اند علم را یعنی مومنان باهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یا منکر نمیکنند تا هیچ کس تحریف
نتواند کرد ۞ جاحدون قرآن ظهر القلب حاصله اند مرجو است قوله آنست که جهود راجع است بحضرت رسالت صلعم
یعنی جهود یکانها ۞ و علماء یا الکافی است آیتهای بخشنت مر آنانرا که دانایان یکتا الهی و واقف بر صفات و سبحانها
حضرة ۞ بآیاتنا ۞ بجحد ۞ یا ظالمون ۞ منکر نشوند مر آیتهای ما که جهود است ۞ الظالمون ۞ مگر کاملان و ظلم مکابره
میکنند با وجود وضوح دلایل انکار و ۞ ما ۞ و کفت کافران ۞ لولا انزل ۞ چرا فرود فرستاده نمیشود ۞ علیه
رب صلعم ۞ آیة ۞ نشانه ۞ من ربه ۞ از پروردگار او یعنی معجزه چنانکه صالح و عصا موسی و مائده عیسی علیهما السلام
قل انما الآیات ۞ بگو جز این نیست که آیتها ۞ عند الله ۞ نزدیک خدا است ۞ هر گاه که خواهد بر دست
فرود فرستد و اینها آن بقبضه اقتدار و اختیار منست ۞ و انما انا ۞ و جز این نیست که من ۞ نذیر ۞ بیم کننده
بر کفر ۞ مبین ۞ آشکارا نحو یعلم صلعم بلغه که شما در سبب ۞ اولم یکفهم ۞ آیا نیست ۞ انا انزلنا ۞ فرو فرستادیم
بر تو ۞ الکتاب ۞ کتاب قرآن ۞ یتلی علیهم ۞ خوانده میشود بر ایشان
و اصح ۞ انا انزلنا ۞ که ما فرستادیم ۞ علیک الکتاب ۞ بر تو قرآن ۞ یا بوسته ۞ یتلی علیهم ۞ خوانده میشود
زبان ایشان از ایشان فصیح مرد و اند و اسرار بلاغت و اعجاز بصحت ایشان مخفی نیست و فایده جدیدی کرده

سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان شکری میکنند و ملک جان بیازند و بمعارضه
آن تمیز دارند معجزه روشن نزد ایشان مجاهد و گفته اند معجزه رسالت آمده و بعضی از سخنان بود
نوشته با خود آورده اند و آنکه میخواهیم که علم خود را بایشان فزودن بسایم حضرت شود که آن کرامی
بر قومی را که از آنچه بخشی ایشان بدایشان آورده رغبت کنند بجز که غیر ایشان آورده بود و این آیه آنکه
آنکه ۞ کفیت ۞ ایشانرا قرآن که بر ایشان بخواند ۞ ان فی ذلک ۞ بدرستی که در سبب کتاب ۞ لرحمة ۞ رحمت
و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند ۞ و ذکری ۞ و پندیست ۞ لقوم یؤمنون ۞ مر گروهی را که تصدیق
کنند ۞ قل کفی ۞ بالله ۞ بگو بسنده است ۞ بینی و بینکم ۞ میان من و شما ۞ شهیدا ۞ گواه بر تبلیغ من چه مرا تصدیق
میکند بمعجزات ۞ یعلم ۞ میداند ۞ ما فی السموات ۞ و الارض ۞ بخود در آسمانها و زمین است پس چگونه شما
بر دروغ بخواهید بود ۞ والذین آمنوا ۞ و آنانکه گرویده اند ۞ بالباطل ۞ باصنام چون بهوده و نصرانیه یا الهی ۞ و
بهوده ۞ بالباطل ۞ و کفروا ۞ بالله ۞ و کافر شدند بخدا ۞ اولئک ۞ آن گروه ۞ هم الخاسرون ۞ زیانکاران اند ۞
و یستعجلونک ۞ و شتاب میکنند کافران ۞ بالعذاب ۞ بترول عذاب چون نضر بن حارث ۞ و لولا ۞
اجل مسمی ۞ و اگر نه ۞ اجلی بود نام برده معین ۞ لجاءهم العذاب ۞ البته آمدی قومی ۞ و لیأتینهم ۞ البته بیایند ایشان
عذاب ۞ بغتة ۞ ناگهان ۞ و هم لا یشعرون ۞ و ایشان نداند ۞ یستعجلونک بالعذاب ۞ طلب میکنند ترا بحلول عذاب
و ان جهنم ۞ و بدرستی که دوزخ ۞ لمحیطة بالکافرین ۞ فرو گرفته است و احاطه کرده کافران را ۞ یوم یغشاهم ۞
روزی که بپوشد ایشانرا ۞ العذاب ۞ عذاب ۞ من فوقهم ۞ از زیر سر ایشان ۞ و من تحت ارجلهم ۞
و از زیر پای ایشان ۞ و یقول ۞ و گوید خدا بایشان ۞ ذوقوا ۞ بچشید ۞ ما کنتم تعملون ۞
جزا آنچه دیده که میکردید در دنیا و از عاملان حقیقی دار خواست هر چه بجا نیاورده اند بود ۞ بیت ۞ تو مخفی
بیشان که چون بر روز ۞ بحصول خود شاد و خرم شوی ۞ آورده که بعضی مومنان در مکه اقامت کرده و از قلت
تعداد و کمی استعداد ایشان بصحبت او طاقت اخوان بصحبت منکر نمیکردند و تبرع بر ایشان مستش
خدای تعالی مومنان را چنین آیه فرستاد که ۞ یا عبادی الذین آمنوا ۞ ای آنانکه گرویده اید از ایشان شرک بود

بصحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی‌توانید کرد إِنَّ أَرْضِي بدرستی که زمین من
وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمقر امن فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پرستش نمایید خالص
و اینجا گفته‌اند بیت سفر کن چو جا تنگ و ناخوش بود * گزین جای رفتن بدان ننگ نیست * دگر تنگ گیرد ترا
جا بجای * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و اگر از دوستان و اهل و بلد بابت جدا باشید رنج مفارقت ضروری
خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و بمرگ از همه کس و همه جا خواهد برید
ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ بازگردانیده خواهند شد جمعی بجزا میگذارند یعنی شما بازگردانیده خواهید شد
بجزا ما پس بدار الشرک اقامت منمایید و در ملک ایمان یعنی آستانه حضرت پیغمبر آخر الزمان باید آورد
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای و پیغمبر او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای نیکو یعنی ادا از آنچه امر
نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هرآینه فرود آریم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا بمنزلهای بلند تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویها خَالِدِينَ در حالتیکه جاویدان باشند فِيهَا در آن غرفها یا بهشت
نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ چه نیکو مزدیست مر عمل کنندگان خیر را الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان
و هجرت اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه غیر او يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند در کار خود * سبب نزول آنکه
مومنان مکه این آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند و عذر دیگر درست نداشتند که میگفتند ما را در آن
اسباب معیشت مهیا نیست چگونه توان رفت آیت آمد وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ
رِزْقَهَا بر نمیدارد روزی خود یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنان از جانوران
آدمی است و موش و مور و گفته‌اند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند و در کشاف از بعضی سلف نقل میکند
که بلبل را دیدم که خورش در زیر بالهای خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیارند از وحوش و دواب و طیور
و سباع و هوام و حیوانات که ذخیره ننهند و حامل رزق نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای روزی میدهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ
و شما را نیز پس از عدم اسباب بلاد غربت اندیشه مکنید * بیت * هست ز فیض کرم ذو الجلال * مشرب ارزاق
پر آب زلال * شاه و گدا روزی از او میخورند * مور و ملخ قسمت از او میبرند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و او شنوا
مر قول شما را که روزی از کجا خوریم و دانا باآنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر اهل مکه را
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را

لیقولن الله

فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند خدای چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است پس کجا گردانیده میشوند
از توحید یعنی چرا روی از راه حق میتابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای میگستراند
روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر کس که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ بعضی بندگان که تقدیم دال است بران و گفته‌اند موسع له
و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ کند و گاهی تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیزی از قبض و بسط عَلِيمٌ داناست و مصلحت بندگان بر وجه حقیقت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
اگر بپرسی از مشرکان عرب مَنْ نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ
الْأَرْضَ پس زنده کرد و تازه ساخت بآن آب زمین را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا از پس مردگی و افسردگی آن
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه میگویند خدای معترفند تا آنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را
در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو شکر و سپاس مر خدای را که از این ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ درنمی‌یابند در سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او
و مخلوق او را شریک او میدانند وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیا إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی و بیکاری
وَلَعِبٌ و بازی و چه زیبا گفته‌اند بیت بازیچه‌ایست طفل فریب این متاع دهر * بیعقل مردمان که بدان
مبتلا شوند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ اوست سرای حیات ابد یعنی زندگانی جاوید
در وی خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند که اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی
فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشستند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ
بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتیکه خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را در کشف آن
شدت پناه بدو برند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنهنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آرد بسلامت إِلَى الْبَرِّ
بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُونَ شرک آرند بخدای را یعنی باز گردند بعادت خویش
لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه دادیم ایشان را از نعمت و نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند
باجتماع بر عبادت اصنام یا برخوردار از زندگانی اینجهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبة کار خود را
بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند اهل مکه و نمیدانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا
حرمی با امن یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ

گرداگرد شهر ایشان یعنی مرو و مانند سر سکنند در حوالی آن که کسی متعرض ایشان نگردد أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا بطل
که تماثیل شیاطین یؤمنون میگرویدند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ و بنعمت خدا یعنی بمحمد ظاهر که کفرت در حرم
و انبیا از حروف یَكْفُرُونَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرکت وَيَعْبُدُونَ و میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَمْلِكُ رَزْقًا که بر نمیدارد وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمیتوانند بت ایشان را که اورا شریک میگیرند وَلَا يَمْلِكُونَ
بالکلیه نمیتوانند قرآن را یا رسول إِنَّا أَعْتَدْنَا آن جماعه که جاحد بودند لِلْكَافِرِينَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ
در دوزخ مَثْوًى جایگاه و اقامت لِلْكَافِرِينَ بدرستی که کردیم کافران را وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند
فِينَا در کار ما و اقامت دین لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه تمام ایشان را سُبُلَنَا براه حضور وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بهجرت و اعانت اسلام و مجاهدات
ذکر که مطلق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را بل اکثر جهاد کرده در راه ما باطن شما را نهیم
و با نفس و هوا نمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا امام مفسر فرموده که آنانکه بیاری اند ظاهر خود را بجهاد
آرایش میدهند ایشان را بمشاهده شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله گفته که هر که جهد کند بر ما راه فهم او را
بر حقیقت در محبت آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما نمائیم او را راه دریافت عالم الامر جلیه و خفیه هر که
ما را جوید یا را بدو در ترجمه بعضی از کلمات بفارسی آورده اند بیت انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود
فاطلبنی تجدنی اگر در جست و جوی من شتابی مرا خود بزودی باز یابی سوره غلبت الروم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ ابو الطیب از رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه شبیه
رباعی اند بر صرفه اشارت بصفتی که حق ایشان نمائی کرده خاصه الف الف زنیه کلمات اشارت از الفوقیه
و لام از لطف و میم از ملک گفته انه الف اشارت باسم الله و لام نام جبرئیل و میم باسم محمد صلی الله
علیه و سلم یعنی جبرئیل محمد را صلی الله علیه و سلم غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند
فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در زمین نزدیکتر بزمین که عرب را باشد نسبت بزمین روم و گذاردن فلسطین بعضی
بالشکر ایشان در حدود بصری و اذرعات و بکر و بعضی گفته اند که خسرو پرویز شهریار و فرخان ساله دوا امیر سپاه بودند با
رومیان و ایشان در حدود بصری و اذرعات بودند که خسرو پرویز شهریار و فرخان ساله دوا امیر سپاه بودند با
گران فرستاد تا بیضه از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بعد الصلح ابرهه بیست
اخیر هر که رسید کافران شاد گشتند از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان
بی امی

پس از غلبه فارس بر روم غالب میگردیم با بر شما غالب خواهیم گشت ابو بکر آیه فرستاد که وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
پس از غلبه مغلوب شدن ایشان بِنَصْرِ اللَّهِ زود باشد که فارغ شوند يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ یاری میکند خدا هر که را میخواهد
صدیق بعد از آن بر مشرکان گفت چشم شما روشن باد بخدا که یاری نمود خدا بر روم بر فارس غالب خواهند شد در
بعضی سنین ابی بن خلف گفته بر جنس بت دروغ ما تو که بر می نمیدهد بر روم نفرت چون دعوت مسلمانان
و صحابه صورت حال بر حضرت رسالت رسانید آنحضرت فرموده که بضع سنین بعد از هفت سال و تسعه است بر روم در اثنا
در حدیث هرقل ابو بکر با کفار قمار ساری صد شتر مراهنه کرد و مدت ضمان آن یکسال بگرفتند و در روز بدر
مسلمانان بر قریش غلبه کنند خبر غلبه روم بر فارسیان رسید و گویند این خبر در روز حدیبیه محقق شد و صحابه
صفیه زنانی اولی ایشان بقول ثانی بستند چون ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت رسالت فرموده صفیه
القصه مرتبه اجابت از مورد کافره در مقابل آن از جهاد اقسام اعجاز قرآن وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ و هر طایفه از ایشان
سَيَغْلِبُونَ بعد از غلبه فارس بر روم زود باشد که غالب شوند و بعد از غلبه روم بر فارس بر هر وقت قضا
ماندست و هر وقت نزدیک اختیار اولست در قطعه اسر و غنیمت قبل از فتح و بعد از آن بیت امر ازلی و ابدی دوست
که اول و آخر ازل و ابد است فِي بِضْعِ سِنِينَ و آن روز که رومیان بر فارسیان غالب گشتند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مسلمانان
بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری خدا يَنْصُرُ مر ایشان را که بر قومی که کتاب اند چه در این سوره انفعال تفاوت است فظهر صدق اخبار
مومنان بر دین کرد و از اینجا یقین محمد آنکه گفته که در حج بآنکه غلبه کرد و بعضی جهت ابو بکر خبر
و آنجا بود که شهریار و فرخان را بعضی بلاد روم غالب گشتند پرویز بقمار آن اسب بغیر عوض هر دو برادر و شمشیر گرفت و هر دو
یکی را بدست دیگری هلاک کرد و هر دو بر صورت حال واقف شد و کیفیت بفصیر روم عرضه کردند و دین مسلمانان اختیار
نمودند بسیار کشتند و کشتند و بسیار را مغلوب ساخته بعضی را بر قومی که ایمان نگرفته مَعَ نَصْرِ بار مدد و حمایت خدا مَنْ يَشَاءُ
هر که خواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است انتقام کشنده الرَّحِيمُ مهربان غلبه دهنده بر دشمن و بر مومن
وعده کرد خدا غلبه روم را بر فارس وعده کرد وَعْدَ اللَّهِ خلاف نمیکند خدا وَعْدَهُ وعده خود را
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند صحت وعده او را يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا میدانند از جهان
مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندگی دنیا یعنی از متاع و جاه و زینت دنیا بسبب لعب و تجارت و زینت میگویند از اعتبار
و زراعت و حرث و اظهار انهار و نفقات که اکثر ایشان قواعد آنرا میدانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور آخرت

کرده بنفس خود آف فَلَا تَعْقِلُونَ ایشان عاقلان و بخردان اند مگر بر چیزی که بر آن قادرند آیا تفکر نمیکنید
آیَةٌ الْقَمَرُ بِقَضَاءِ خویش بنقصان و زیادتی بر چه در آفاق است نمودن این میتوان یافت فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید
السَّمَاوَاتِ فَوْقَ رَأْسِكَ آسمانها و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین است مَا بَيْنَهُمَا و آنچه بکمر آسمان و زمین است
وَمَا تَحْتَ الْأَرْضِ و آنچه زیر زمین است بلکه آفرینش بجهة استدلال بر توحید است
قَائِلٌ مُسَمًّى و بوقت نام برده که چون آن زمان برسد نهایت برسند و روز قیامت وَلَقَاءِ رَبِّهِمْ
و بدیدن کردن پروردگار ایشان از مرتبه نفوذ وَلَقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار ایشان روز رستخیز که مقامات
لَكَافِرُونَ ناگزیر بدیدن کافران منکرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا مگر نه رفته اند در زمین یعنی بجهت صناعت و عمارت و تجارت
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ تا ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آنکه عاقبت آنکه بودند قَبْلَهُمْ پیش از ایشان
از امم گذشته كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از ایشان که قُوَّةً از روی توانائی عاملوا آن عاملوا
وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و برانگیختند زمین را بجهت زراعت و استخراج معادن و بنا طلب وَعَمَرُوهَا
و عمارت کردند آن أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند کسان که اهل آن غیر قریش اند و آنکه میان ایشان و زمان
بانبیاء از ما قریش جَاءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با حجج و روشن معجزات
چون بدیشان آمدند پیغمبران ایشان بکفر دیدند حق تعالی ایشان را از دیار و روزگار ایشان آورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ نبود حق تعالی
که ظلم کند بدیشان بعذاب از آسمان یا بکشتن و نگذارد بایشان نزول عذاب وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که بود حیات عقوبت
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسها جور میکردند ثُمَّ كَانَ پس بود عَاقِبَةَ الَّذِينَ عاقبت آنکه أَسَاءُوا
بدکردند بنبی کافر شدند أَنْ كَذَّبُوا بآنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بحجج خدا وَكَانُوا
بودند بِهَا بآن حجج يَسْتَهْزِئُونَ ریشخند میکردند اللَّهُ
يَبْدَأُ الْخَلْقَ حق تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ پس دیگر باره زنده میکرداند بعد از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ
پس بسوی او بازگردانیده میشوید بازگردانیده شوید بعقوبت صفت آنچه اند بر طریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
و در روز که قیامت قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند بزهکاران خاموشی که منقطع باشد حجت
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از شریکان ایشان یعنی از خدایان که شریکان نام نهاده بودند شُفَعَاءُ
شفیعان وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ و بودند بشریکان خود كَافِرِينَ منکران

شفعاء

شفعاء در حقایق که بیان بیشتر ایشان در دنیا می گفتند که اما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفعا
محروم باشند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و بدان روز که قیامت يَوْمَئِذٍ بدان روز يَتَفَرَّقُونَ
و از ایشان جدا جدا شوند يَوْمَئِذٍ در روز قیامت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنکه بودند که ایمان آوردند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ پس ایشان در سرسبزی باشند يُحْبَرُونَ شاد ان گردانیده شوند
شادمانی که اثر آن در محاسن ایشان ظاهر باشد یا بالکرامه و منعوم باشند یا ایشان را بحلی حلها پوشانیده باشند
گفته که سرور باشند در بعض الجنان آورده که آواز خوش شنوند از ایشان و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد و در حدیث
آنکه هیچ نغمه آنچه با حجة الله تعالی خلایق مثل آن نشنیده باشند و اینکه نغمه بهشت باشد از بعد و در اسیر سید که
مغنی بهشت نغمه کند فرمود که آن تسبیح محمد است از حق تعالی پرسیدند که آواز تو ناک ایم روحت تر ده که فرمود که هر آواز
الحق و مقاصد خوش بالحان تحمید و تسبیح در کشف آورده که فرمود که در شان و در روضات بهشت میان
رسالهای انس شاد و طرب کنند و مقصد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید یا داود و عالیجاه که بدان خوش و آواز
و صورت شود انگیزه که نزد او دام نور بخوان ای موسی توبه کنان ای عیسی قدست الجلیل شغول شوای حرفت
طوبی آواز و آمد آنچه با حال ای اسرافیل بر قرآن آغاز کن اما بعلی نقل اسکند که هیچ گوش حق آواز از
از اسرافیل نیست چنین نغمه نشنیده که بدو فرشتگان از اولیا و داود کار باز ماند خاصه صفت آنکه شنید مغفرت لیلی الی بعد
شاه الوهیت بجلی در هیبت جلوه از بجا که هست اقتدر در بزرخ مشتری که سماع مناجات در ماندگان بهانها
بنگاه فزای دنیا را لازم ترة آباد هست فرد آنها میدید بیت موسی تو گوید که ما نیست نغمه گردانیده عشر آواز
زشت ناصه اخوار آمد بوده ایم در هیبت آن لحنها شنیده ایم گرچه بر ما بخت آب گل شکل یاری آمد
از انها اندر کی برنج و جنگ ما سوز سازها چون که ماند بدان آوازها عاشقان کاین نغمها را شنوند حق بگفته
وسوی گل رفته فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که نگرویده باشند كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بحجج ما
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدیدن آخرت فَأُولَئِكَ پس آنگروه فِي الْعَذَابِ در عذاب مُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان

وَالْحَافِرَةِ وَهَا آن سرای حشر و نشر را فَإِذَا هُمْ پس آن گروه بِالسَّاهِرَةِ در عذاب حاضر
يَسْأَلُونَ مَتَى هَذَا الْأَمْرُ میپرسند از پیغمبر که این تسبیح گوید خدا را و همگانی باز کنید او را وَإِذَا مَا رَأَوْا
در آیند مراد از خاتم و خلق فَسَيَقُولُونَ و در هنگامی که بیاید و در آید مراد از قیامت وَقَالَ الَّذِينَ
و در پرسش سایش الْمَلَائِكَةُ فرشتگان يَوْمَ آسمانها و زمین بیند هر که در آسمانها و زمین است حمد و سپاس میگوید
وَيَقُولُ و دیگر بار که زمین در طرف آخر روز میخیزد نَاظِرَةٌ وَهَنگامیکه در میآید وقت
یعنی نماز پیشین در لباس فرشته که تسبیح میکند صوت پس اتصال الصلوة بهر خالی از نسبت بنت و حرکت
دلالت برفع صوت ملک و تخصیص فرض نماز اختصاص مناسبتی نمایاند يَخْرُجُ الْحَيَّ بیرون می آرد خدای
زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چنانکه از نطفه و سنبله از خوشه و مرغ از خیضه و انسان از نطفه یا مومن از کافر
و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ بیرون می آرد مرده را مِنَ الْحَيِّ از زنده یعنی بعکس مذکور شد
وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میکرداند زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و کذلک
و همانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور مِنْ آيَاتِهِ از نشانهای قدرت خدای
أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم را علیه السلام مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس اکنون
بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ مردمانید پراکنده میشوید در زمین وَمِنْ آيَاتِهِ از نشانهای قدرت خدای
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنست که بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از نفسهای از جنس شما أَزْوَاجًا جفتها
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا تا بسکن بجنبید بدیشان و آرام گیرید با آن و جفت بدیشان سبب ملایمت
و مخالفت و اسطه نزاع بَيْنَكُمْ بجنبش خود مَوَدَّةً و دوستی آمیزش وَرَحْمَةً و مهربانی
خویش را بر میل جنس إِنَّ فِي ذَلِكَ فرشته با فرشته انس الف وَيَتَفَكَّرُونَ و ساخت میخیزد بدید آورد میان شما و
از زواج شما مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی در موضع آورده که مودة بمجرد ترویج و رحمت بسبب
فرزند یا مودة بر خود حالا و رحمت بر نسل إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در آفریدن ازواج شاکان
دنیا بر نشانه رشد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که فکر کنند در هر دلالت و حکمت منصوره
و قلب شوند وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ آفریدن آسمانها و زمین است
وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه با آواز باشد و چه بلغات و لکنت بیان
وَأَلْوَانِكُمْ

نهان شما از مرد و زن که دیگری را نمیدانند و رنگ و اشکال ایشان در لباس آنچه در که تمام زبانها مختلف و خاموش است
قوت زده را و اسامی ساعات و حدود و فرزندان حام و سی و شش درجی یافت وَالْأَلْوَانِ و دیگر اختلاف
رنگهای شما در سیاه و سرخ و سپید و سایر رنگهای مختلف اعضا و هیأت و شکال آنکه مطلقا هیچ آدمی از حیثیت
مشابه دیگر نیست حتی توأمان که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان ایشان در بدن اختلاف خواهد بود
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان بائک یک بود و مادر زاده اند لَآيَاتٍ نشانهای قدرت و حکمت
لِلْعَالِمِينَ مر عالمیان را یعنی هیچ عاقلی که بجز این نشیند نیست که در میان اختلاف حکمتی کلی
منتزع است چه اگر بر یک وجه بود از امتیاز بین الاشخاص مشکل میشد و بسیاری از جهات مصطلحات حصول نمیگرفت
لاجرم چون بدین آیه دلالت مرزها نمایانست در اول تفکر کند و بعقول آن بسند وَمِنْ آيَاتِهِ از علامات قدرت کامله او
مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِاللَّيْلِ در شب وَالنَّهَارِ و بروز هنگام استراحت فوای نفسانی و قوه طبعی وَابْتِغَاؤُكُمْ
و جستن شما روزی را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب گفته اند منام محصور است و ابتغاء روز
و در آیه تقدیم و تاخیر واقع شده یعنی آیات ذکر بدرستیکه در خواب و یقظت و معیشت روزانه آیات هر آینه دلالت
قَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که گوش کنند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ از نشانهای قدرت او يُرِيكُمُ
آنست که بنماید و بیش بر شما را خَوْفًا هراسی از صاعقه و مانند آن و طمع افکندن مغفرت
بارش و باران وَيُنَزِّلُ و فرو فرستد مِنَ السَّمَاءِ از جهت آسمان یا از ابر مَاءً نیکو پاک
بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را بعد از مردگی دیگر تازه و سرسبز بَعْدَ مَوْتِهَا پس از فرو رفتگی و فرو مردگی
آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
مر گروهی را که عقلست وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او قیام وَالسَّمَاءُ آنست که آسمان میستون
وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او بی تکیه و نگاه داشت او امر ایشان را ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند
شما را دَعْوَةً خواندنی اخیره مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ هر گاه شما الموتی أَخْرَجَ آورد مردگان بیرون مِنَ الْأَرْضِ
از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ بیرون آیید از قبرها وَلَهُ و خاص او مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها و زمین است هم مخلوق و مملوک و مربوب می اند
كُلٌّ لَهُ مر او را قَانِتُونَ فرمان بردار اند در سوره حیاة و بعث بنشور و در بنده احوال او عمر آنچه

وهو ملاوست الذی یبدؤا الخلق آنکه اول بار بیافرید خلق را بکلمه یعیدهٗ باز زنده گرداند
وهو وباز آفریدن اهون است علیه بر خدای تعالی بحسب ملکه بحکمت آفریدن یا اعاده بالنسبة
بیت چون قدرة او بنده از نقصانست آفریدن خلق و پرورش نیکسانست نسبت بمنزلت و شکوه او
در قدرة بکمال آسانست وله المثل الاعلی و مر دوراست صفت بر تر و بزرگتر چنین قدرة کامل و صنع
در صورة ذاة بعظیم صفات فی السموات والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالب که هیچ
از اعداء بحکمت عادة او الحکیم و دانا بصواب که افعال او بر حکمت باشد ضرب لکم بیان میکند خدای تعالی
مثلا من انفسکم مثلی از کرده از احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست شما را ای آزادان مما ملکت
ایمانکم از ممالیک شما که ملک شما باشند من شرکاء هیچ انبازان فما انتم فیه پس در آن چیز سواء یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید اموال
و ملک خود را بشما شریک نمیتوانید کنانمیتوانید ترسید از ایشان کخیفتکم مثل ترسیدن شما از آزادان انفسکم
از نفسهای خویش مثل آزاد که ملک نباشند کذلک همچنین نفصل آیات میگردانیم بیان را لقوم
یعقلون مر قومی را که عقل دارند بل اتبع بلکه پیروی کردند الذین ظلموا آنانکه ستم کردند در حق خود بشرک اهواءهم آرزوهای نفس خود را
بغیر علم بی هیچ دلیل فمن یهدی پس کیست که راه نماید من اضل الله از آنکه گمراه کند خدای تعالی و ما لهم
نیست مر ایشان من ناصرین هیچ یاری دهندگان و هواداران که از غارت و از خیانت خلاص دهند
فاقم وجهک پس بدار ای محمد صلعم روی خود را للدین بر آن عبادة حنیفا یا خالص کن دین را حنیفا
حنیفا در حالتیکه باید باشی از دنیا بر دین اسلام دائمه خود را یکو که بدین وجه اقامه کنند و پیروی کنند بعد

نظرة الله دین خالص الذی آن نظرة که بحکمت فطر الناس بیافرید مردمان را علیها بر آن
که بدید از نظرة شناختن صانع جل و آن در روز الست بربکم یا اعاصیان شما مر بیافرید که ملازم
که بر آن منظور شده اید لا تبدیل نیست در صورة تغیر تبدیل بصنع خلق الله مر خلق خدای را
دنیا را بخلق آفرید و شناختن از ایشان گرفت ذلک آنست الدین القیم کیش راست و راه مستقیم
ولکن اکثر الناس بلیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت دین را علی طمع وعده بدنیا
منیبین حالت اضطرار یعنی ای محمد صلعم روی بدین آر یا امت خود در حالتی که از اضطرار بدنیا
از خود و تسبیح ابو سعید خراز فرمود که انابت رجوع است از خلق بحق و بدنیا رو کردند مر او را و امر بر شما
بیت قدر حق بر امانگه رجوع کم ؛ کرم قدر بندگی بجا رو چه کم واتقوه و بترسید از او واقیموا
الصلوة و بپا دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید من المشرکین از مشرکان که بدان شرک شما مقصود اند خطا
بامت از تبعیت محمد صلعم اسلام خلق مشرک صدیق بن سیده بن حارث بن عبد کلب
حدیث از مواقف بود لهذا کنیت بن ابو عبد بر اکثر کن ترک الصلوة مقصود افتد که هر چیز که آنچه از قرآن
موقف کنم و بدین اسلام حال آن کسانی که امت نباشند آنرا نه باشد که اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین
مباشید از آنانکه فرقوا دینهم جدا کردند و بر آن کنده حشر از خود آن کانوا شیعا گشتند گروه گروه مر دو مشرکان
که زیر اسلام را بگذشته یکی سیده دیگی ملک یکی ستاره یا بهود و نصاری که هر یک بدین فریب فرو شدند یا خوارج
و ابیاضه را در آن باب بحر مرفوع است یا ابان یوسف کل حزب بهر گروهی بما لدیهم بنزدیک ایشان
فرحون خاص و مسلمانان ابن ابی حمزه آنچه حق ایشان است بیت هر کسی را در خور مقدار خویش ؛ نیست خود خورشید در کار
خویش ؛ میکند اثبات خویش و نفی غیر ؛ چو امام صومعه چو بر دیر و اذا مس الناس ضر چون رسید آدمیان
یعنی مشرکان را بیماری یا بهانه یا فقر و کفت از عبادت مر آدمیان را که بزند ربهم رب خود را منیبین
خود را بسوی او بعد انابة ثم اذا اذاقهم چون بچشانید ایشان را منه رحمة از خود رحمت فرحوا
بدان شادی شدند و بدان اینانه فرحت ثم اذا فریق منهم آنگاه که گروهی از ایشان بربهم
یشرکون مشرک شوند و فرقت طلاق آن بنده هند لیکفروا بما آتیناهم تا بناشکری کنند بآنچه داده ایم ایشان را
فتمتعوا پس بر خورداری کنید سوف تعلمون بزودی بدانید ام انزلنا یا فرو فرستادیم علیهم بر ایشان
سلطانا حجت فهو یتکلم پس او سخن میگوید بما کانوا بهم بودند که بر آن شرک
یشرکون مشرک شوند و بدان شرک بر آن حجت و عقوبت اخروی بما قدمت ایدیهم بآنچه پیش فرستادند

عَلَيْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا گشادیم حجتی یا رسولی نزد سلطان یا زر که با وی بر شاهان رسد مُبِينًا روشن بیان رسالت وَلَقَدْ
وَصَّلْنَا و تحقیق بیان کردیم لِلْكَافِرِينَ یعنی بالات در شدت باشند مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از اصحاب آتش که بالای
حق گویند یعنی در آن بعد از انکار ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا و چون بچشانیم مِنْ رَحْمَةٍ چیزی از صحت و امن و نعمت
فَرِحُوا شاد مان شوند بآن وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بایشان سَيِّئَةٌ چیزی از مرض و خوف و امثال آن
بِمَا قَدَّمَتْ بآنچه پیش فرستاده و ساخته اند أَيْدِيهِمْ یعنی بکار سیئات که کرده اند فَإِنَّ الْإِنْسَانَ
يَقْنَطُونَ آنگاه ایشان ناامید شوند و چون بحالت بد شکر بکنند در نعمت و صبر بکنند در محنت وَلَئِنْ
أَنَّهُ آنکه اینکه خدا بَسَطَ الرِّزْقَ گشاده بکند روزی را لِعِبَادِهِ بندگان خود را که بخواهد يَقْدِرُ
و تنگ بسازد بر هر که بخواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این بسط و قبض لَآيَاتٍ هر آینه آیات است
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هر آینه که بدرستی که تصدیق کنند حق را قوم و قطع و بسط فَآتِ پس بده ای محمد صلعم ذَا الْقُرْبَى
خداوند قربی را حَقَّهُ حق او را بخصوص کفایت صورة خطاب با حضرت رسالت با بلاد امان و نیز با امثال
مهر باید که بدان حق ایشان را بنیه صله و حاجت بدهد احسان و انعام و نوع فیروز اگر ایام و اما تعظیم بر وجوب نفقه ذوی
الارحام بدین آیه است لکن اسند و الْمِسْكِينَ و بدهید حق محتاج و بیچاره را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذر را زیرا
از آنچه تصرف بدهند و نفقه و زکوة ذَلِكَ این میان حق خَيْرٌ بهتر است لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ
بسبب آنکه بخواهند وَجْهَ اللَّهِ لقا خدا را یا رضا او بجهت آنکه وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشان رستگاران و دیگر دیگر یا فلاح یافتگان وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِنْ رِبًا از هدیه و عطیه تا توقع کنید که آن را دو چند
تا بخواهید که شما را افزون شود فِي أَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی دهید و زیاده از آن توقع
کنید که شما را زیاده کنند فَلَا يَرْبُو پس زیاده نمیشود آن مال عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا وَمَا آتَيْتُمْ و هر که از آن بدهید
بخواهید که زیاده حسنات و معاملات شما سود در دنیا یا در آخرت مِنْ زَكَاةٍ و زکوة و آن بدهید چنان که در
برکت در آن زیاده بنمایند تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ بخواهید که مزید بدهد از زکوة مفروضه یا هدیه که در آن ثواب
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ پس آن گروه که زکوة و صدقه قصد وجه الله دهند نزدیک خدا مکافات
بِالْمُضَاعَفَةِ دو چند آن از فضل خود و زیاده کردن اجر بی کیلی و اندازه یا زیاده با مضاعفه اللَّهُ
خدا یعنی حق تعالی الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد و مدد شما را که زنده بمانید

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را بوقت آجال خود ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کند شما را در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست
انبازان شما یعنی آیا بتان که بزعم شما شریک خدایند مَنْ يَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذَلِكُمْ از این خلق و رزق
و اماته و احیا شَيْءٍ چیزی سُبْحَانَهُ پاک است و منزه از آنچه کار شما میکنند ظَهَرَ
ظاهر شد و پیدا گشت الْفَسَادُ تباهی فِي الْبَرِّ در بیابانها بخشک سالی و مردن دواب بطواعین وَالْبَحْرِ و در بحر بطوفان
و چون غرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است أَيْدِي النَّاسِ بدست مردمان یعنی بشومی معاصی و اعمال بد
مردمان فساد آمدن بآنست که چون باران نبارد و دریا نباتات نروید و در دریا بلولو و جواهر متولد نشود
و در بیابان گرد و جانوران آبی نباشد و گفته اند که فساد در آن بسکر نباتات است
و فساد بحر آنکه جنبیدن و غضب و ترزد یعنی مراد از فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد و در بیابان
اهل در دریا بان قوم نوح و آل لوط و در هر نقد حضرت ملک مصر افعال اسرائیل را آورده
لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از جزای آنچه کرده اند چه عذاب و آن را حواله بعد
لَعَلَّهُمْ شاید ایشان بچشیدن برخی يَرْجِعُونَ باز گردند از شرک و تمرد بیت ماه نادیده نشانها
میدید ز روشنائی بابلان کج میدید از رسیده مشتری در صف حمل ز خوشان نادیده کوه بیجاده
قُلْ سِيرُوا بگو مشرکان را بزمین عرب فِي الْأَرْضِ در زمین ایام عاد فَانْظُرُوا کَيْفَ پس بنگرید که چگونه
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از این بودند كَانَ أَكْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان مُشْرِكِينَ
مشرک آیا در کان فَأَقِمْ پس راست کن وَجْهَكَ روی خود را لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای کیش راست
باز دار بجهت دین قیم مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه جابه يَوْمٌ لَا مَرَدَّ روزی که نیست بازگردیدن او را مِنَ اللَّهِ
از نزد خدا یَوْمَئِذٍ آن روز یَصَّدَّعُونَ جدا شوند مردم و پراکنده شوند فَمَنْ كَفَرَ
فِي النَّارِ پس هر که کافر شود فَعَلَيْهِ پس بر وست كُفْرُهُ جزای کفر او و کنار جاودانست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا
و هر که بکار شود فَلِأَنْفُسِهِمْ پس خود را یَمْهَدُونَ میکنند و پیش جایگاه راست میکنند در دست و تفرق بندگان
روز قیامت لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که جزا دهد آنکه کرده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای راست
مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود که جزا دهد کافران مگر بجهت آنکه مقصود بالذات موسنانند إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الظلم فوق
رودت نداره و اگر کوه یا کانها یا مومنان جمع کنند بلکه کانها را جدا جدا فرستند و فرق
و نگاه دارند تا هر فتنه که آن رسید بهلاک شوند و اصحاب حضرت موسی
بیاران بغرق و شمار رسید یقین آیا بخشانند خدا من تمرتا زنعمتی که جمع آنست بعضی حسب
کوکبه ای الله فیه در آن تاب بلکه بارد و کشتیها در دریا بامره بفرمان خدا ولتبتغوا
در تجارة در دریا من فضله و زیر که حدیث بعضی فضل میدهد و لعلکم تشکرون تا شاید که شکر کنید بر نعمتها
ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم من قبلک پیش از تو رجالا مردانی را الی قومهم
بسوی قوم ایشان فجاءوهم پس آمدند رسولان بقوم خود بالبینات بمعجزات روشن یا احکام جدید فانتقمنا
کشیدیم ما من الذین اجرموا از آنکه کافر شدند یعنی از ایشان هلاک کردیم و بر ما
آنرا که کرده بودند و کان حقا علینا نصر المؤمنین بود بر ما یاری دادن مومنان حرف
مستحق نصرت اند الله خدا الذی یرسل آنست که بفرستد بادها را فتثیر سحابا پس انگیزد
بادها ابرها را پس بگستراند آنرا بر آسمان متصل از هم کاهی که میخواهد
از جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد زنده یا استاده و یجعله و گرداند آنرا کاهی
پاره پاره بر قطعه و رطبه فترى الودق پس تو می بینی باران را که آنچه یخرج بیرون آید من خلاله از میان ابر
در وقتیکه مرتکم و متصل باشد رود فتنه منقطع و متفرق فاذا اصاب پس چون برساند خدا
من یشاء کسی را که خواهد من عباده از بندگان یستبشرون ذا هم آنگاه ایشان
بشارت یافتند و فرح و شاد شوند و ان کانوا و بودند که بودند من قبل قبل
چون نازل شدند و ان کانوا و بودند که بودند من قبل قبل
باران لمبلسین نا امیدان از باران فانظر پس نگر الی آثار رحمة الله
بنگر بر رحمت خدا یعنی باران که چگونه کیف یحیی چگونه زنده میکند الارض
زمین را بعد موتها بعد از مردن آن ان ذلک محیی الموتی زنده میکند البته
باشجار و اثمار و نباتات لمحیی الموتی پس هر آینه آن خدا که زنده میکند مردگان را
که زمین مرده را زنده میکند انه علی کل شیء قدیر بدرستیکه آن خدا بر هر چیز قادر است
مردگان چهار ارض حدیث مثل آنست که در رویه از قرن نباتی و احیا موتی ایجاد آنست که در رضوان الله
از نوری و غیرها و هو و خدای علی کل شیء قدیر بر هر چیز قادر است و قدرة او نیست بالجمع
مخلوقات

بل

بلکه ولئن ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که موذی باشد و هلاک کند زیرا که مرغزار و دهات
الشکر زرد فرأوه پس بینند آن را مصفرا زرد شده و بهار سبز بود هلاک شد تصدیق سیده و چنانکه از
نفع خواهان گرفت لظلوا پس هر آینه باشند من بعده بعد از آن من قبل پیش از زرع که کافر شوند و بیاشند
بکفر زرد و کار حرث الله نشنید مرا ای حوار کافران طلب کنند که کشت ما را و حمل و نوش ایشان
فانک پس بدرستیکه تو لا تسمع الموتی نمیشنوانی شنانیدن مردگان را و کفار حکم ایشان دارند بر مرگ
و ان کانت مرده است ولو لا تسمع الصم و نمیشنوانی شنانیدن کرانرا الدعاء خواندن اذا ولوا چون برگردند از
خواننده مدبرین پشت کرده کان اگر بینند اعمی عن ضلالتهم کور از گمراهی ایشان ما انت تو نیستی
جبر بر رهی با هدا ما کرگشت بر هنگام از دادن از ضلالت و هدایت ان تسمع مگر شنوانی
راه نما بنده کور را ان مبتلا بحجة اگر مومنان بیت قادر نیستی بر آنکه کوفیق ایمان دهی مشرکان را
الا من یؤمن مگر آنرا که ایمان آورد بآیاتنا بآیات کتاب جاء بیان را
بر آن سیاه که لفظ قرآن از آنکه بر دو معنی آن تدبر میتابند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگان
مراد اسلام و توحید را الله الذی خلقکم آنست مطلق آنست خلقکم بیافرید شما را من ضعف از چیز سست
یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف پس سستی طفولیت قوة قوتهای جوانی و پیری
ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوت شباب ضعفا و شیبة سستی و پیری یخلق یافریند
می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوة و جوانی و پیری و هو العلیم و او است دانا باحوال خلق القدیر
توانا بر تصرفات ایشان و یوم تقوم الساعة و روزیکه قیام شود قیامت و آن در دنیا آخرت یا بمرگ دنیا
یقسم المجرمون سوگند خورند کافران بر مضمون آنکه ما لبثوا درنگ نکرده در دنیا یا در قبور غیر ساعة
جز ساعتی و همه مومنان و ملائکه ایشان را در جواب میگویند کذلک و مثل این بر گشتن از راه حق در آخرة کانوا هستند
در دنیا که با کفار حشر و نشر یؤفکون بر گردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان در جواب کفر
در سر اخرا و در آن سرا و قال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه اوتوا العلم
داده اند دانش و الایمان و گرویدن یعنی مومنان و ملائکه و انس لقد لبثتم بدرستیکه چرا دروغ میگویید
لقد لبثتم بدرستیکه در بانگ بید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است فی کتاب الله در لوح محفوظ

باز قرآن اجابت کفت و سن و راهم برزخ الی یوم یبعثون یاد کنید آنهارا و قسمار او در آنچه برسنا الوشته
کرد ماه کنت شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا باز قبور بوده اید الی یوم القیمة تا روز رستخیز
فاذا یوم القیمة پس آنست روز رستخیز که انجا میکرد بدید فلا تظلمون پس ستم کرده نشوید
جهاد نکنید فلا تظلمون نمیشنوید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده بر آنکه ارکان طلب
کنند جزع بنا جاز نیابند هذا یوم لا ینطقون این روزیست که سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر
معذرتهم عذر خواهی ایشان ولا هم یستعتبون و نه ایشان خواسته شوند بخوشی از ارتعاب ایشان کنند
یعنی نکویند ایشان را که استرضا خواهید و زیرا که حاجت ایشان رضی نشود الم نر ندیدی و ندانستی الم تر
الی ربهم بسوی مردمان من کل مثل در بنیز قرآن من کل مثل از هر چیز که ایشان را بکار آید همان
توحید و خبر و صدق سال کفتن فاضربوا یاد کنید و کار جاهلیت نوا محمود و ایشان بنی بنکه کران معاندان مجبور
که مطالبه میکردند آیة آیة هر آیه که کویند آنانکه نکرویدند باز فرط عناد و غایت تمرد و فساد آن ان انتم
نیستید شما یعنی مجبور و مرتهان الا مبطلون مکر تباه کاران و دروغکویان و دربایند کان کذلک
همچنین یطبع الله مهر بنهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند
و در طلب نشدند فاصبر پس شکیبا کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای
بنصرة تو و اعلاء کلمه و غلبه اسلام حق است و وعده ایمان و فاخواهد بود واستغفر
آمرزش خواه لذنبک مر کناه را و سبح بحمد ربک و تسبیح کوی بستایش پروردکار خود
بالعشی و بالابکار بشب و بامداد و روز و شب بی کمان نیستند در امر معاد اما ایمان نیارند که
تعبد کنند در دعا علی الذین آنانرا که بوقتی مقرر نیاست جهت آنوقت در آید حکم آن بظهور رسانند محمد
وقت کار بار ایک بر کار بوقتی باز بسته است سورة لقمان
بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه بیان سور و مفاتح کنوز غیب است و در آنکه کفته اند بوقت
اشارت باتا و لام و میم تمنی یعنی انا الله و انا جمع صفات الکمال و یعنی الغفور الرحیم الحکیم
این سه آیات تلک آیات الکتاب الحکیم خداوند حکمت یا محکم که در و تناقض فساد یا حاکم حکم بحلال و حرام کند
هدی راه نماینده است و رحمة و بخشایشی است از خدای للمحسنین مر نیکوکارانرا الذین آنانکه
یقیمون الصلوة بپای دارند نماز پنجکانه را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را و هم بالآخرة
و ایشان

بالآخرة بسوی روز بعث هم یوقنون ایشان بجا آورند بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آنکروه
بدین صفات موسوم اند علی هدی بر راه راست استوار من ربهم از آفریدکار خود و اولئک و آنکروه
هم المفلحون ایشان فیروزی یافتکان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه
رستم و اسفندیار خرید و در جامع قریش بسماع ایشان میرسانید که رستم و اسفندیار بر ایشان غالب شدند و فریفته میشدند بلاغت
منزله که اکر محمد صلعم از قصه عاد و ثمود و عظمه ملک سلیمان و داود خبر میداد من از زیر دست ملک کرفتم
اهل مکه بسخن محمد کوش میداشتند و آیه فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی هست
مجرور و آنکه الحدیث سخن بیهوده و کفته اند حدیث فریبنده یعنی اخبار کسی که فسانه باعتبار لهو
لیضل تا کمراه سازد مردمانرا عن سبیل الله از راه خدا بغیر علم بی آنکه از دانش و بازدارد مانرا از استماع و قرآن
و یتخذها و فرا کیرد راه خدا را هزوا و تمسخر آنرا اولئک آنکروه
آنکروه لهم عذاب مر ایشانرا است عذاب مهین خوار کننده که بسبب قتل در دنیا و عذاب جسمی
در عقبی و کفته اند آیه در شان نضر است که جاریات مغنیه خریده بود و مردمانرا باستماع اصوات و الحان
بر اسلام رشوت میداد حق از باز داشتند و اذا تتلی و چون خوانده شود علیه بر نضر کسی که بوعید
و در کذرنده آیاتنا آیتهای ما ولی روی بکردانده مستکبرا در حالتیکه کردن کش بود یعنی استکبار
بآن شان کانه آنکه کویا کر بار کرفته شنیده کان فی اذنیه کویا در کوش او سر دو وقرا کرانی
فبشره پس اعلام کند او را بجای بشارت بیم دهنده بعذاب الیم بعذابی دردناک ان الذین آنانکه امنوا
بدرستی که آنانکه کردیدند بخدای و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو یعنی شایسته
لهم مر ایشانرا است جنات النعیم بهشتهای با نعمت و ناز خالدین فیها جاوید باشند در آن وعد الله
وعده کرده است خدای وعدا حقا درست است و هو العزیز و خداوند غالب الحکیم راست کار
که بر چه کند بطریق حکمت و صواب خلق السموات بی ستون و بی علاقه و بی نقص خلقا
بیافریده آسمانها بغیر عمد بی ستونها ترونها می بینید شما آنرا بر دارنده القی و فکند فی الارض
در زمین یعنی چون آنکه در و کوهها بر بالا رسید رواسی کوهها را بر بالا رسید ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نماید
چه زمین در زیر شما بحکم جسم نشسته و رجحان را بسایات آرام کرفت در موضع انضمام تقاضا میکند که حرکت

نوزده کوه ربیع زمین که روی تا بیاسا و از اعلی کوه قاف و بجز تنی جمع در وطی سینا و غیره وَالْجِبَالَ
در اکنده کرد در زمین أَوْتَادًا آرزیخ زننده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم یعنی ما فرستیم مِنَ السَّمَاءِ
از ابر بالا آسمان مَاءً آبی که باران است فَأَنْبَتْنَا پس رویانیم فِيهَا در زمین بآن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر صنف یکی یا جفتان كَرِيمٍ نیکو و بسیار نیکوست هٰذَا اینکه تدکیر سند از آسمان و زمین و کوه و حیوان
بنباتات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خداوند فَأَرُونِي پس نمایید بمن در عالم مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ
بجز پیامبر بدان آنانکه بدون وی مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق گرفته اند بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی آشکارا لاند که عاجز باشد و مخلوق را با خالق و در پرستش شریک میدهند حکمت ۲ هر که راست
آفریده او بپرستند ۲ نبود در بندگی در بدست ۲ پس کیانند ۲ در بندست ۲ و اینجا فرقست خداوند
آورده و نگرفته قصه لقمان حکیم و در سایانت صحف شهد علیم تا منتهی عرب و عجم که رجوع بدو لقمان بعضی از حکمتهای لقمان
بیت ۲ ای ای خیل خدا و سبحانه از حال کمال خرد داد کرد آنچه لقمان بدو رسید که ما دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ
لقمان باعور را حکمت که قواعد کایر و فضل کامل با شناخت توحید و تفریر شکر در احسان و گفته که او قاعده بود
عقد در تقریر توحید و ایمان برسول و تفریر شکر احسان و ولایت سمعه بآن علما را اختلاف در نبوت
لقمان علیه السلام سدی و عکرمه و شعبی بر آنند که پیغمبر بود و مرا ایا حکمه لقمان در تیر آیه بنوت
داد خواجه زاده ایوب علیه السلام با بنی خالا بعضی و در تیسیر کبیر بسر باعور نیز ناحیه نیز تاریخ است بر آورد ایوب
علیه السلام و امام ابو اللیث در معهود کتب و ابو الاعلم است در عین آورده که در سالها همه از سلطنت داود
علیه السلام متولد شده زاهد بود نبی علیه السلام عمر یافت و بیش گویند بزرگ از زمیت و داود علما را منکر
که پیغمبر بود بلکه حکیم بود نه گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاط یا نجار گویند جنت بوده و در زمین
قضایا سرحیه و بعضا امام سحاب و از فرزند نوبه بعد او مرد اسود اللون غلیظ الشفتین بود و در زمین
بوقت فیلوه بجوار شکان بخانه او در آمدند و بر وی سلام کنند جواب داد و ایشانرا نمید گفت ای لقمان
نافرشکان بپرورد کار تو میگوید ترا غلیظ زمین بیازیم تا حکمت میان مردمان برای لقمان جواب داد که
اگر حکم خواهد ثابت است آنرا بدو کار سمعا و طاعه قبول کنم و امید میدارم که مرا توفیق و مدد بدان کند

اگر و اجبر ساخته اند عاقبت اشتهار میکنم و مرغوب فیه نمیشود ما که را از نیز شکافت آید و اسمانرا از آن
بسنید و حکمت و مناصافت که بنا بکه که بنا بکه حکمت از نه مقوات که هر کلمه بها آن زنده و بکل عظمت
بنی اسرائیل بدکشت و جز تن نه دادیا ستاده اصحاب کلی حکمت میکردند آن بزرگ معصوم که ایشان فرمود آن
نبیه بیاد شکه که شما را بر سه فائده میکرد گفت نعمت و نعمت حق تعالی بر شما بیاد رسانید جواب که حق تعالی
گفتن و اما فائده میکرد بشکر نعمت و ترک کفران نعمت و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله از حکم لقمان می آرد که روزی
او را و ابا غلامان و یکی میانج فرستاد تا میوه بیارند غلامان در راه میوه ما را بخورند و حواله خوردن آن بلقمان
کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه را خوردند و دروغ میگویند خواجه گفت حقیقت
این است چه معلوم تو دانی که بالکه ما را آب کم بخورد و صحرا اراده خود آنانی کنم از دردن هر که بیرون آید
خایه ایشان بر عنوان در شنوا بخجالت آورده و دو سه بیت مشتمل بر نکت است از اینجا ثابت اقتدار
کنت سالی خواجه از آب جسم ۲ مرغلامانرا و خوردن آن بیم ۲ بعد از آن میرد نشان در شنبه ۲ میرد بدان
نفر انت علما ۲ در تفاوت ایشان و نجا ۲ آب مجا آمد و از ایشان میجویا ۲ چه نگرفتند از او آنچه نرافت
بیر آمد از در و خوش جهان ۲ حکمت لقمان جوابی آمد موثوق ۲ تا چه باشد حکمت آن ۲ هر چه خواهان ۲ نیست
بیشتر ۲ هر کجا و خانه بود سوا ۲ در ربا آب و زه که روز ۲ داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیفیت
اصبحت جواب داد که اصبحت الامر بدی عزیزی مراد فیه فضل عدالت داود در تیر بعرش تفکر فرمود
نعره زد و بیهوش شد و بحر الحکمت لقمان و کلمات ثابت بشان در جواب الشفیر قرآن یافت
القصه سبحانه زمو که لقمان را حکمت داد و گفتیم وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ
لقمان حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ و هر که شکر کند فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که شکر میکند بر نفس
خود چه نفع شکر که دولت و استحقاق مزید است بر وی میرسد وَمَنْ كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر کسی حَمِيدٌ ستوده از احسان و حمد کنند
بالحمد و سه که کاینات بیان جاری قال حاله حضرة زمانه وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ و یاد کن چون لقمان علیه السلام
لِابْنِهِ مر پسر خود را و گفته اند نام او ثاران و یا انعام یا اشکم یا مشکم بود وَهُوَ و لقمان علیه السلام
پند میداد او را يَا بُنَيَّ ای پسر بر کت تصغیر شفقت و مرحمت لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شرک میار با خدای

إِنَّ الشِّرْكَ بدرستی که شرک آن مردن ظُلْمٌ عَظِيمٌ هر آینه ستمی بزرگست چه ستمی بمخلوق را باخالق وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ وَصیت کردیم ما آدمی را فرمودیم بِوَالِدَيْهِ بنیکوئی بدو مادر او و از وصیتهای نیکو
یکی آن که حَمَلَتْهُ بردشت فرزند را أُمُّهُ مادر او چند وقت سخت میبرد در احشای خود وَهْنًا سست
بند بند یعنی عَلَىٰ وَهْنٍ بر سست شدن یعنی ضعف بالا ضعف فَصِالُهُ و باز گرفتن او را از شیر فی عامین
در شش سال و سال او در نیزده اور سپاس داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را أَنِ اشْكُرْ لِي باینکه شکر گوئی مرا
وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را إِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی حکمت بازگشت همه و بشکر شکر خدا خواهیم
داد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش کنند مادر و پدر باتو عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي بر آنکه شرک آری بمن بی شریک
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ آن چیز را که نیست ترا بدو عِلْمٌ باستحقاق شرک او دانستی فَلَا تُطِعْهُمَا پس مرایشان
مپذیر فَإِنَّهُمَا و مادر و پدر حسب طاعت الی الدنیا در زندگانی دنیا مَعْرُوفًا نیکو چنانچه پسندیده
شرع باشد موجب بهشت وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ راه کسی که برگشت إِلَيَّ
بمن و توحید و اخلاص که آن حجت بسلم یا صدیق ثُمَّ إِلَيَّ پس بمن بازگشت مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما
فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهیم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه هست بدیکه میکنید از خیر و شر نزول آیه
در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت ذکر شد و ذکر نمود حسب او را اشارة فصل لقمان مناسب است
از شرک زدن صحیفه آورده اند که مادر سعد روز زمان آب نخورده تا دو سال او بچه شکافت و آن سعد رضی الله عنه
شکیب کرد او را معاون و یار باشد و یکی از فیوض بینی فرمان اگر خدا را بمیرد و از دین اسلام بگردد
پس دیگر باره از وصیت لقمان خیر میدهد که فرزند چه گفت یَا بُنَيَّ ای پسر کسی إِنَّهَا بدرستی آن
فرض میکرد که اگر آدمی را باندازه خردل خیر و شر إِنْ تَكُ اگر باشد در چیزی مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانه
مِنْ خَرْدَلٍ از سنبل دانه که اصغر حبوبات فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در صخره سنگ که کنند
کافر در زیر قعر زمین است یا در آسمانها باشد یا در چه قعر تحت الثری یا آن عمل در آسمانها باشد یا در چه قعر تحت الثری
أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ یا در زمین در کمان پنهان یَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد خدای آنرا و حاضر کرداند بمیزان حساب
کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای است دعلم و بهر چه حسب احاطه کند خَبِيرٌ دانا است
بمکان هر چیز یَا بُنَيَّ ای پسر کسی أَقِمِ الصَّلَاةَ بپا دار نماز را انفس قوی بپا دار مَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ

وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از زشت نکرا دیگران از نیکو باش و معروف آنست که موافق شرع و سنت
باشد و منکر آنکه مخالف آن وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ و صبر کن بر آنچه رسد ترا شاید خصوصا
در امر بمعروف إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امورست یعنی آنچه خدای
قطع کرده است وَلَا تُصَعِّرْ و میل مکن خَدَّكَ ترا لِلنَّاسِ مردمی را یعنی بوجه تکبر بر مردم متابعت
اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا بشادی و افسوس خوردن
بنی مخرم شتابان زیرا که زیبا پرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدا دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ
هر خراماننده را که چیزی میگیرد از بدو فَخُورٍ نازش کننده که باسباب نعمت بر مردمان طلاف نماید
وَاقْصِدْ و میانه باش فِي مَشْيِكَ در وقتی که در میان مردم بطور مرد که زود در رفتن علامت خفت
و سبک است و در برخاست کهن زنانه نجیز و بزرگوار بلکه میان رو باش بطریق تواضع وَاغْضُضْ
و فرو نیار دو گان مِنْ صَوْتِكَ آواز خود بنی زیاد کن و در از زبان سخن کو بر سبیل تَوَاضُعٍ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ
بدرستی که زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خرانست یعنی در از رفاع صوت فضلی نیست
چه صوت حمار او جهر و رفعت او مکروه طباع و موجب خفت و استماع است در معانی العانی آورده که مشرکان
عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بدان فخر اشارة حضرت رسالت آواز زم را دوست
داشتی چه صوت او کاره بود و از انجمله که درست که بفرمایند کمان مرا که چند بار مناجات میکنند آواز
خود را بخواهد بشنود و انچه در دل انجا نشنیدا نم در جواب کسی که گوید تخصیص انکه به صوت حمار با انکه آواز
بعضی حیوانات انکل در صوت اوست چنو او بود آن گفته اند که آواز او تنها عرب نیست و در کرامت سفیان ثوری
فرموده که زاهد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از روی شیطانیست و در صورت آمده آواز صعب نهی
الحمار فیعوذ ابالله من الشیطان الرجیم یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی خص بها
لَكُمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت شما را مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه و از روشنی ایشان هر مزید و ستارگان تا بدایشان راه بسیر بدید
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و حیوانات و نباتات و معادن و از آن
انتفاع یابید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمتی آشکارا و پوشیده و بخشیده بی منت یا منت

محمدیه و مقصود حضرت نبوت بجمع خواند و در نوع ظاهر و باطن علما را بحسب صیاغت در تنبیه آورده که در کتاب
کم الفتوح و اسبعد تقوی کیده و کفت و آنچه منشور نبوت نعمه ظاهر حضرت رسالت و باطن امداد ملائکه
و مقصود نعمه ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوی خلوت یا اقرار و تصدیق یا تسویه اعضا و ملک اعلی یا حفظ
قرآن و فهم آن یا نهار و لیل و صلوة و صوم و باز کرسا و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ایمان یا تمکن
یا نعمة و لذات جهان الی غیر ذلک که کفر الاولیا بود نیست بحاجت و فرموده که نقت ظاهر الصفا که کتاب
دانش و بانه وجوه علما و عرفا در جواهر الفتوحات و ذکر کرده و الله اعلم **بحث** کو شنیده کرد سوی
آن بحر بر ، کاندر ثنا یا صفا کرد بحر ، **بحر** القاهر ، دایره در آن **بحر** **یجادل** کسی صحت که جدال کند
فی الله در کار خدا یعنی نظر بر عبارت که مسلک افسانه بیشتر یافت و در عین آورده که بهود را حضرت
پرسیدند که خدا چه فرمود از حضرت رسالت صلعم کرفت و اثر آمد که کسی بهود که مجادله کند نزد فقرا **بغیر علم**
بهدایت **ولا هدی** و بی بیانی از نزد یک خدا **ولا کتاب منیر** روشن بلکه بمحض
تقلید چنانچه فرمود **ثانی عطفه** چنین کویند الشانی از که صفت **لیضل** بهر کمراه کند **عن سبیل الله**
انچه زاکه فرود نشانه دیه یعنی قرآن بدان بکر دید **خالد** کویند که **له فی الدنیا** بمکر دیم بدان و ح
مثاب لیکن آزمایش بلکه بر دو مسکنه **ونذیقه** آن چیز را که بانیه بدان **یوم القیامة** بدان جو ذرا یعنی
سلوک مطبق با آتش سیکنیم **عذاب الحریق** آیا اکر بود شیطان که بوسا وسی و همی چنین **ذلک بما قدمت**
بخواند الشانی **ایدیک** و بسبب عذاب دوزخ الشانی بیم چنین پرورش کنند او را و از خلیفه در نکرند
وان الله لیس بظلام للعبید پس عذاب دوزخ الشانی بیم چنین پرورش کنند او را و از خلیفه در نکرند
ومن الناس من یعبد الله علی حرف و بیرکی خالص بیاند در خود زیرا یا اخلاص توجه کنند **فان اصابه خیر اطمأن به**
و حالا که او نیکو کار باشد یعنی موحد **وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه** پس اکر آید در نه زیانه **خسر الدنیا والآخرة**
بدرست که آن مرتدی محکم که کلمه شهادت با اسلام را قرآن و کفت اند الله بلند و البعض الله و اشهد رعایت
طریقه سنت و جماعت **ذلک هو الخسران المبین** و بجزه و بدیت **یدعو من دون الله ما لا یضره** بازکشت بمه کار یا نیه اهل سوء
که خلایق یا زکشت بوی خواهد بود **وما لا ینفعه** و بیرکه نکرد و بر جنانک عروة و نفرند **ذلک هو الضلال البعید**
پس یا بوده کمراه نده لیکن بنیاد تو را **لمن ضره** نا کر دیدن او **اقرب** بسوی بیاست **لبئس المولی** **ولبئس العشیر**
پس کاه کرد انه حضرت ایشان را **یدخل الذین آمنوا** با کجه کرده اند و تقریب بعضی خواهد **وعملوا الصالحات** بدرست که خدای

بقدرة چنین کس بمعجزه دانست حسب قدرة بمعجزه زنده کرد کس ۞ قدرة بمعجزه زنده کرد کس الم تر آیا ندیدی
و دانستی الی الله اگر خدای یوم القیامة در قیامت الدنیا در روز دنیا و دین
و فهمیدی که زنده آید کوکب الحیاة و دلها مکه و اندر روز شناسی روز فی الدنیا در دنیا یکی تا بجای
که روز بدید آید با مقاربه ایشان نحو در زیاده میکند یحیی النفس و القوة و در کوه آفتاب با کسب منافع
خلق فلک یحیی هر کرا نیز میرد در دنیا حسب الی الحسی تا ماند بدو که روز قیامت ایشان
این ایشان منقطع کرد و الی الله و دانستی آنرا که خدای بما تعملون بآنچه میکنید خبیر و داناست بحیله
بینا بیناست الم تر دایر سوت علم و بشیمه قدرة بالی الله بآنست که خدای هو الحق اوست حقیقت
در ذاة خود واجب وجود الذی تدعون آنچه شما میخوانید من دونه بغیر خدا یعنی آنچه مشرکان منحل اند
وی پرستند من دونه الباطل بجز خدا باطل و دو ناحق است و ان الله و دیگر بآنست که خدای
هو العلی العلی اوست بدرجه غالب بمه الکبیر بزرگ که از و بزرگتر نیست الم تر آیا ندیدی
ان الله الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمة الله بنعمت و احسان او که آنرا بر روی آب
نگاه دارد و دار آنرا رفتن او میرسند لیریکم تا نماید شما را من آیاته بعضی دلایل قدرة خود در حرکت
کشتی در بحر نجاتی بحسب ان فی ذلک بدرستی که در آن کشتی و در دریا لآیات نشانها است در
شمول قدرة و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلا و آلاء شکر کننده
بر نعماء و اذا غشیهم و چون بپوشد ایشان را موج کشتی را و از زیر ایشان در آید موج کالظل مانند سایه دریا
در زیر ساند سایها بانگ بها یا بر دریا دعوا الله میخواندند خدای را مخلصین لهم الدین در حالتیکه
کنند کار را از برای خدای خود خالصه فلما نجاهم پس آنگاه که برهاند ایشان را از دریا بسلامت
کرد بشاطی البر از کنار دریا فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد
عدل یعنی راستند بر طریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق یعنی مؤمنان از ایشان ثابت اند بر دعا و نیاز
و مشرکان جاحد میکنند و ما یجحد آیاتنا و انکار نکند نشانهای قدرة ما الا کل ختار مگر هر عدر کننده
و بیهده شکننده لکفور ناسپاس مر عم پروردگار را یا ایها الناس ای مردمان اتقوا
بترسید از عقوبت پروردگار خود یا بترسید از نافرمانی او و اخشوا و بترسید الیوم یوما از روز قیامت که
جزا دهند

جزا دهند و از روز قیامت لا یجزی والد عن ولده بر از پسر خویش و لا مولود هو جاز و نه زنده
عن والده از پدر خود شیئا چیزی را از عذاب گفته اند نیز خبر خاص است بکفار چه اولاد و آباء مؤمنین بعضی
شفاعت کنند ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بثواب و عقاب راست است و در آن خلاف نیست فلا تغرنکم
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا بشما تا مغرور نسازد بعضی بتمتعات آن زیاده نشود و لا یغرنکم و نباید که مغرور سازد
شما را بالله بعضو و کرم خدای یا بحلمه یا بدان او الغرور شیطان فریبنده شما را مایل دنیا و دور از
آن راه برد و بتمامی رهگر را اند بر آنکه مؤمن کند و فرا فریب زنهار هیچ کاه مغرور نشوید که عذر فردا
عمر فردا و بیهده کسی بنزد خدا آن نیست که امروز بغیر فردا تکلیف زنهار روز را بانه کار کن عذر میار
آورده اند که حارث بن عمر محاربی بجهاد حضرت رسالت آب صلعم آمده و گفت اعجمیت قیامت کی ظهور
خواهد کرد و من تخم بذر بهمان باشیده ام افاضه خیرات عام در کدام ایام خواهد بود و من حالت نصیب چیزی
از شهوات کرده اند انات بر چه در چه وجه است و میدانم که علم ساعت روز چه بود و مرا بکدام شغل اشتغال خواهد بود
داشته مولی خود را میدانم که کجاست و دفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد و سبحانه آیه فرستاد که بکوید
هیچ علم در حقیقت نیست و کلید اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی نداده اند ان الله عنده بدرستی که خدای
عنده نزد یکی اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت و ینزل الغیث و فرو میفرستد باران را
در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست از مرد و زن و نیکو و بد
و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی که چه کار باید کرد فردا ما تکسب چه چیز کسب کند غدا فردا از حسن
و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی که او بای ارض تموت بکدام زمین بمیرد در کدام وقت
ان الله علیم بدرستی که خدای را است بهمه و چون خواهد آشکارا کند خبیر آگاه است
چون خواهد پرده بپوشد سورة السجدة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نقلست که علی کرم الله وجهه فرموده که هر کس خدا را بحلاحظه بصر دیده آن حروف مقطعه الف
لام میم اند که الف اشارت اقصار خلق آید و آن اواخر است و لام اشارت طرف سماء گفته شود و آن اواسط است
و میم اشارت بنفسه کمونیت و آن آخر است و آخر محاذی است و آنچه آخر است بالکه بنده باید که در سماء و اواسط
و اواخر اقوال و افعال خلق بدرکه حق بجا متاملش باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن

لا ریب فیه هیچ شک نیست در وی یعنی مترتب باشد بر آن یوم الفصل یا بعث یا تصدیق یا
اهل که کنایه از نزدیکی است انا انذرناکم انذرناکم یا بیم کردیم شما را بعذاب آخرت از محمد از بیش حضرت
که بیم کننده بلکه عذاب آن قرآن یعنی در دست راست فرو آمده من ربک از پروردگار تو انذرنا
نابیم کنی از عذاب آتی انا انذرناکم فوجیر از دوزخ تو از دنیا بدان یوم یوم که بیم کنی
قبلک پیش از تو مراد از ناس فترة و اسماعیل علیه السلام نذیر بوده اهل آن حوض را و قوم نزدیک حوض
لعلهم شاید که ایشان راه یابند لا ریب من جاءهم الغد الجوع خداوند بحق
خلق السماوات الارض آفت بیافرید آسمانها و زمین و ما بینهما آنچه میان آسمانها و زمین است
فی ستة ایام در مقدار شش روز یا ماه دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش
محلوقات بعض دیگر دید و از راه او مکذبید که در دنیا بعقل الکرسی کرسی نیست مثال آنچه جوهر
هیچ روشنی که آب کند قال الشفیع و نیچه در حوالت کنند که مدد و کار تا نماید الله مولاکم آن پناه پذیر
فی شوید از مولا عظمت تا ما هیچ فرآن مدبر امر می سازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و مدبر است ملکی را
که ملک تدبیر آن من الشفاء الا الا له یاد من بعد اذنه مگر بعد از دستوری که آید از کار بجا آرد ذلکم
یعنی حق تعالی که مدبر است الله ربکم پروردگار شما فاعبدوه پس بپرستید او را انفلا تذکرون
پس چرا پند نمی گیرید و از آنچه خدا میکند یعنی فرشته فرود آید بالامر بدرستی که اگر آدمی رود و آید
هزار سال مشرق و زیر اگر آسمان یا بالله یا له ذرات پس مقدار عروج و نزول هزار سال فی یوم
آن خداوند یکه تدبیر امر میکند عالم الغیب و الشهادة آشکارا پوشیده و پنهان دانا مور دنیا و آخرت
یا بآنچه بود و هست و خواهد بود العزیز غالب در تقدیر الرحیم مهربان بر بندگان در تنبیه
الذی احسن آن آن است که بیکند کل شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیارایید بر هیچ نیکو منتظم گشت
بدیه کرد آن چیز بر وجه شایسته که روا و بجا بود از تو دین گرفت کار به که تو نمی آفرید کار به
نفس زیبا خلق بشر از طین و آغاز خلق انسان من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه
صلب من ماء مهین از آبی ضعیف یعنی نطفه ثم سواه پس درست کرد خلق آدم و نفخ فیه و دمید در او

من روحه از روح خویش اینه اضافت تکریم و تشریف و جعل و بساخت لکم برای شما السمع
گوش تا شنوید و الابصار و دیده ها تا می بینید و الافئدة و دلها تا درمی یابید قلیلا ما تشکرون اندک
سپاسداری میکنید بر این نعمت ما قالوا گفتند منکران بعث چه بود ابی شرف و امثال او ءاذا متنا
آیا چون بمیریم ءاذا کنا ترابا و استخوان فوریم آیا ءانا لفی خلق جدید آفرینش نو بما تعلق خواهد گرفت
که میکنید بلکه ایشان بلقاء ربهم بملاقات پروردگار خود کافرون منکر و دیدکان اند نعمت آخرت که سزاست
ایمان نداشتند قل بگو ای محمد منکران بعث را که زود یتوفیکم فرشته مرگ که عزرائیل است
مرگ عزرائیل است الذی وکل بکم آنکسی موکل کرده بر شما فرشته شده بقبض ارواح ثم الی
ربکم پس بسوی آن پروردگار خود ترجعون باز گردیده شوید بر آسمان و جزا در کشاف آورده که عزرائیل علیه
ارواح آنها نماند و جواب نیست پس احوال چون خود بقبض آن فرماید امام ابو اللیث در حدیث در تفسیر خود فرموده
که ملک الموت را در دست آتش که بدان روی بر کافران ظاهر کرد و در روح ایشان قبض کند و روی دارد
از ظلمت که بدان مثال فرا کرد و در روی دارد مثال که بدان روی آمد و بدان که بدان ارواح مومنان چون
کند و روشنی دارد از نور که بدان ارواح اتباع و صدیقان قبض نماید و احوال او ملایکه رحمت و ملایکه
عذاب آدمی که با وجود چنین حریف چگونه ولاف آسایش میزنید بیت آسودگی مجوی که از صدمت اجل
کس را نداده اند براه سلی و لو تری و اگر چه جهتی ای بینید اذ المجرمون چون شرکان در روز حشر
ناکسان ناظر بر پروردگار نگونسار گشته سر ها خود را بیش از حساب سر پیش افکنده عند ربهم نزدیک
پروردگار خود در آن حال میگویند ربنا ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی و سمعنا
و شنیدیم آنچه تصدیق پیغمبران یا رسول و زیر تحیر دیدیم و اوار صرصر شنیدیم فارجعنا پس باز گردان ما را
دنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته انا موقنون بدرستی که ما ایمان آوردیم بعد از آنکه بدیدیم و شنیدیم
و دانستیم تعالی آنکه حق سبحانه و تعالی و اگر میخواستیم لآتینا و اگر آریم میدادیم در دنیا کل نفس هر نفسی
هدیها آنچه راه یافتن آن هدی ما یاد کرده ولکن حق القول منی و لیکن ثابت شده است از من که لاملأن
بر آریم پر سازم من جهنم دوزخ را من الجنة و الناس از غاران و از آدمی اجمعین همه ایشان
فذوقوا پس بچشید عذاب را بما نسیتم بسبب آنچه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم

بودیم بر روز بینی ایمان نیاوردید بعذاب این روز اما الذین آمنوا و درستی که ما نزدیک کردیم شما را و ملک را تسلیم
در عذاب روز قیامت و بحث عذاب الحریق عذاب جهنم و بالنهم تعالوا و آنچه بودید که کاسب بودید تعملون
یوم هم بروز بیرون آیند مما یخفی از ایشان شیء تا باشد بر خدا الذین یؤمنون آنانکه حق تعالی داده شوند
بما بآنچه بما نزل و در وی فرستاد سجدا سجده کنندگان و سبحوا و تسبیح کنند بر وردگار
آنانکه ایمان آورده اند بشایستگی او بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند او را صفات نقایص لایق بجلال
مصنف ما موافق با ورد سبحوه گویند سبحان الله و بحمده و یستغفرون و استغفار کنند از ایمان طاعت
و بحمد و ایشان سجده و هم لا یستکبرون و تکبر نمی کنند از ایمان و طاعت
از مقربان بوده و چون دلیل سجده اوست آورده اند که منازل یعنی از انصار رضی الله
از مسجد بسیار صلعم و در بود چند نماز شام را با خواجه امام او اکرم و بسجدهای همچنان تا بوقت عشا در مسجد
توقف نموده و نماز گذارد و زندگی و بسیار خوب فرقه می نالد و نماز صبح بجماعت آن حضرت در رباب
خوش بخواند در ضمان ایشان آنچه زنان دور میشود تجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان از
خوابگاه یدعون یخوانند ربهم پروردگار خود خوفا از بیم خشم و طمعا و امید
خشنودی او ابو الدرداء رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعیت که نماز صبح را بجماعت گذارند
و گفته اند در شان مجتهدان و شب خیزان است که چند پاره شب فرو گذارند و چنانچه سر بالین غفلت
نهند الی آخر پهلو از بستر گرم و نازش نرم هر که قدم نماز بایستد در شب در راز با حضرة بنیاز راز گوید
از جهت یعنی او بیم قرب منقلبت که شبی یکیفت که بنده لیله و بیک رکوع و بیک سجود سر بر دو رشتی میکند
منفرد که بنده لیله السجود و بیک سجده و بصبح میرسد نشاسکنند ای او بیش چه طاقت طاعت آید که لیلها بیش
در آید بیک حال بیکدیگر آید گفت محاسبات شب و راز که کاهلی اخلال و بدیکب بوده باشد تا بیک سجده تا آخر بر پیش
در آن سجده تا آنجا بار کرد که بهشتیان را کرد بهشتیان را کرد بهشت و هم شب که بهمت خواب خوش باشند من نشان بود و نشان
در دالود و مما رزقناهم و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بر درگاه

از درگاه ای و روز در راه ما کرد بیکار امید بندند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب نه
ما اخفی لهم آنچه پنهان شده است برای ایشان از سلوتی که کنند کان از مضاجع قرة اعین
چشمهای آنچه تیر که جان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و محققان بر آنند که آن نفس
سخن نگویند چه فلا تعلم نفس لا خطر علی قلب بشر و گواه اند بر آن که دعوی در بهشت آن لایق نیست
مراد این است جزا داده میشوند جزاء جزا داده شده بما کانوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت در صرف
طوبت یعملون عمل کردن اند ایشان بیت روزی که روه همره جانانی بحسن ؛ لاله و گلها بنی و سرو
و سمن ؛ روزی که بر مهاس و او گفته شود من بانم او و اند و او و اند من ؛ آورده اند که ولید
بن عقبه با شیعه مرتد در مقام خاصمت آمده گفت کدام یک من زبان من از سنان تو سخت تر و زبان
از زبان تو تیز تر علی نفس خاموش ای فاسق بیا با من چه زیاده مساوات و آیا محاوات و سبحانه
تعالی آیه فرستاد که افمن کان مؤمنا آیا آن کس هست مؤمن که بود بخدا و رسول اینجا علی باشد
کمن کان فاسقا مانند کسی که هست فاسقا بیرون رفته از دایره فرمان چنین ولید لا یستوون
برابر نیستند و شرف و رفعت با هم مراد منزلت آنها آنکه ایمان آنها اما آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات
و کارهای شایسته کرده اند فلهم پس مر ایشان را جنات المأوی بوستانها که ماوی حقیقت است
و گفته اند جنة المأوی خوشی است در بهشت هر طرف همو منان بدهد آنزلا نزلا در جای پیش تا باشد یعنی
ماحضری که برای آنها آرند بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که عمل میکردند ملک مستحق انیز بهشت نشانه
و اما الذین فسقوا و اما آنانکه بیرون رفته اند از راه دین فمأویهم النار و پس بازگشت ایشان
آتش دوزخ است کلما هر گاه اردوا خواستند که بیرون آیند منها از آتش اعیدوا
باز گردانیده شوند فیها و در آتش آورده اند که آتش در وقت خروشش ایشان را باز آنجا نشانه تا بر زبانه
دوزخ رسند و امید بیرون آمدن کنند خزنه بگویند ذوقوا عذاب النار بچشید عذاب آتش التی کنتم
تکذبون آن عذابی که بودید بآن که تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و قیل لهم و گفته شود مر آنانکه

بل کلمه سابق من العذاب الادنی یعنی عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قحط و اسیریست دون العذاب الاکبر و عذاب
بزرگتر که خلود در آتش لعلهم شاید که این جماعت بآن بازگردند یرجعون بازگردند براه حق
و از کفر توبه کنند و ابو سلیمان دارانی گوید ادنی خذلان است و بزرگتر حرمان و در لباب آورده که شغل
کافر بلی تعالی است اعاذنا الله اکبر خروج ... بتسمیر ابدا و گفته‌اند خواری دنیا و نکوهش عقبی یعنی افتادن
در کنار دور افتادن از درجات قرب الله بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است آتش سوز فراق از هر
عذابی بدتر است و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسیکه پند داده شد بآیات ربه بآیات پروردگار
یعنی قرآن ثم اعرض عنها پس روی بگردانید از آن و تفکر نکند در آن انا من المجرمین بدرستیکه ما از گناهکاران
منتقمون انتقام کشنده‌ایم که بعذاب ولقد آتینا بدرستیکه ما دادیم موسی الکتاب
موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شک من لقائه از دیدن موسی علیه السلام
در وسیط آورده که او سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را خواهی
دید اینجا آیت یعنی شک مکن در لقای وی در وقتی که آن حضرت را معراج بردند موسی را در آسمان ششم
دیدم بوقت عروج و هم بوقت نزول وجعلناه و گردانیدیم کتاب منزل بموسی را هدی لبنی اسرائیل
راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که
خلق را رهنمونی بأحکام توریت بامرنا بفرمان ما لما صبروا آنگاه که صبر کردند بر ایمان با محنت
قوم یا بر ارتکاب تکالیف یا از معاصی وکانوا بآیاتنا و بودند که بآیتهای ما که بموسی داده بودیم یوقنون
بیقین بودند ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو هو یفصل او حکم کند بینهم میان ایشان یوم القیامة
روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه که بودند در آن یختلفون اختلاف میکردند از امر دین پس حق را
جدا گرداند از باطل و هر یکی را مناسب آن جزا دهد اولم یهد لهم آیا راه ننمود و بیان نکرد برای
اهل مکه کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و
ثمود یمشون میروند اینها فی مساکنهم در مسکنهای ایشان و بر ایشان میگذرند در سفرها چون ان فی ذلک
بدرستیکه در نیست ایشان که ما قرون ماضیه را لآیات هر آینه عبرتهاست مر اهل آن را افلا یسمعون آیا نشنوند
این سخنان را بگوش فهم استماع نمایند اولم یروا آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند انا نسوق الماء آنکه ما می‌آریم آب

بلکه

یعنی بارانها و سیل که ... الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه و گفته‌اند نام موضعی است در ... یمن ... جابران
... فنخرج به پس بیرون می‌آریم از آن آب زرعا کشت زاری
... تاکل منه ... انعامهم چارپایان ایشان از کاه و برگ وانفسهم
بخورند ایشان دانه و میوه افلا یبصرون آیا نمی‌بینند اثر قدرت را ویقولون و میگویند کفار که متی هذا
الفتح کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجاب
گفتند فتح که وعده ... خواهد ... ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در وعده
قل بگو ای محمد یوم الفتح روز فتح بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود ندارد آنها را که کافر شده‌اند
ایمانهم ... مراد مقتولان روز فتح اند که در حالت قتال ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که
یاس بود ولا هم ینظرون و نه ایشان مهلت داده شوند در آخرة و عذاب توقف افتد فاعرض عنهم
روی بگردان ... عنهم از ایشان ... تا نزول آیة السیف وانتظر و منتظر باش نصرة
الهی را انهم منتظرون بدرستیکه ایشان نیز منتظرانند آنرا که غلبه کنند ... غالب گرداند ...
... منتظر باش ... الذین ... ساختگی
... کار احابت ... ساخته

سورة الاحزاب

بسم الله الرحمن الرحیم در اسباب نزول آورده‌اند که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه
احد از مکه بمدینه آمده ... منافقان حاضر شده
از حضرت رسالت امان طلبیدند استدعا نمودند که ما را بلات و منات باز گذار و بگو که ... شفاعت
... حضرت ... ابن ابی
... یا رسول الله ... صحابه
... یا ایها النبی ... ایمان ...
یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دایم ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد ولا
تطع الکافرین و فرمان مبر کافران را که چون ابو سفیان و عکرمه والمنافقین و منافقان را ...
... ان الله کان علیما حکیما ... حکیما ... واتبع

وجوه کن ابو موسی الیک آنچه برایکو و جرکه میشود من بیکی ابزر و دو کار تو جهنم ابزر طاعت ایشان ادنی الله
بیکی و دوستی بمان امت بما تقولون آنچه میگویند خبیرا دانا و قال علی الله و ذلک بر خدا و این کار بی خدا کار جوانمردی کنید
و کونوا بالبر بدیت اقتدیتم یکیکم کار راست و هم کنار و نگاه کنید ب ب ذره لطف جوی عنایت کنید جهد جهاد
کنید آورده اند که ابو موسی اشعری ابن عمر در دیدند با هم بگفتند که مرا دوست که بیکی از آن فهم میکنم
زیاده از آنکه محمد قوم میکنند و عمر ابو الفقیه ذو القبلتین بود که در وی بود و قبله او بود که بیت مکه میرفت بیکی از آن
و یکی را بابو سفیان گفت فضلین تو چه حاصل اند که یکی را بود و دیگری در دست ابو عمر در تکلیف امر الخلافه
اطلاع یافتند گفت اذا انتهی فرجاع حاجت مهمات او را و ملکوی ساختند مسکوه که او را دو دانست و در مسند
آیه آمده ما جعل الله ما خلق خدا زید و جعل له لم یجعل در مرد را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که
قلب مبدا روح حیوانی و منبع قوت هر اعضا است و هیچ ناید زیرا که روح حیوانی بجست دور زاد آورده که منافقان میگفتند
که محمد دو دل دارد یکی با اصحاب خود و یکی با اصحاب خود و هیچ از محمد و دروغ میگویند چون تمام اصحاب او دو دل نداده
و ما جعل و نهاد ازواجکم زنان شما اللائی تظاهرون آنرا که ظهار میکنند از ایشان امهاتکم مادران شما
بیشک زنی را که میگویند انت علی کظهر امی مادر ما شاخه تو بر ما حرام است زیرا که اجتماع زوجیه و امومیه کی یکی مقتضی محدودیت
و دیگری مستدعی قاعدت ابدیت و ایشان ظهار از عادات جاهلیت بود و ما جعل ادعیاءکم و نگردانید پسران خوانده
ابناءکم پسران حقیقی شما ابنائکم پسران شما ذلکم قولکم بافواهکم این گفتار شما است که بزبان میگویید و الله یقول الحق و خدای میگوید
حق و هو یهدی السبیل و او راه نماید سوی راه حاضیت پس با یکدیگر جمع نشوند زیرا که ظهار طلاق بود
بر خواهند و جمع میان اصحاب اسلام بسر دو عوی سوی حاضیت پس با یکدیگر جمع نشوند زیرا که ظهار طلاق بود
در کبرین و فرزند و پسر خوانده که در یک مجمع نشوند ادعوهم بخوانید آنان را لآبائهم مر پدران ایشان
هو اقسط عند الله این کار راست تر نزدیک خدا فان لم تعلموا آبائهم پس اگر ندانید پدران ایشان
فاخوانکم فبرادران شما فی الدین در دین اسلام و موالیکم و دوستان شما و در خلافت شما و لیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم در آنچه
که خطا کردید در آن چیز که نقل و زید بر محمد و لکن ما تعمدت و لیکن آنچه عمد کنید در آنچه قصد کنید قلوبکم
دلهای شما و کان الله و هست خدای غفورا رحیما بغفور بیامرزد و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده از آنکه
خطا کند رحیما مهربان بر صاحب جنبه و بیکند النبی اولی بالمؤمنین پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنین
بکردیدگان من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها چه هر چه فرماید علیه صلاة و سلام بر وی واجب است
در عین آورده که محبت او سزاوارتر است از محبت خود بیکران و ازواجه امهاتهم و زنان او مادران مومنان اند
دوست دوستی دیگری بر دوست او است اهل آن رحم کوهر باشاش بعضهم بعضهم بعضی از ایشان بعضی
بعض اولی بالمؤمنین سزاوارتر بمؤمنان و المهاجرین و مادران مومنان اند زنان رسول الله
و خویشان او اولی ببعض آنان بعضی از مؤمنان و المهاجرین و مهاجران و انصار و مهاجران
فی کتاب الله در کتاب خدا الا ان تفعلوا الی اولیائکم مگر آنکه کنید با دوستان خود
معروفا نیکوئی ناصحیت کنید با همدیگر و دوست دارید کان
ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فی الکتاب در قرآن یا در
لوح محفوظ مسطورا نوشته شده و ثابت شده و اذ اخذنا و یاد کن زمانی که فرا گرفتیم من النبیین
میثاقهم پیمان ایشان را از آنکه خدا را پرستند و بجهاد خلق دعوت کنند و بالله بگرویدند و تصدیق
کنند و ایمان آورند و من نوح و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و از ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم
و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و گرفتیم از ایشان پیمان سخت و محکم و خاص و عام و مشترک و مخصوص
و تخصیص انبیاء بر آنست که اولو العزم بودند و تقدیم پیغمبر بر ایشان چون تقدیم است

فاخوانکم

فاخوانکم برادران شما فی الدین در دین اسلام و مولیکم و دوستان
شما اند و در خلافت شما و لیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم در آنچه خطا کردید
و لکن ما تعمدت و لیکن آنچه عمد کنید قلوبکم دلهای شما و کان الله و هست خدای غفورا رحیما
غفور بیامرزد و رحیم مهربان النبی اولی بالمؤمنین پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنان من انفسهم
از نفسهای ایشان و ازواجه امهاتهم و زنان او مادران مؤمنان اند و اولوا الارحام و خویشان و اولی
بعض فی کتاب الله در کتاب خدا من المؤمنین و المهاجرین از مؤمنان و مهاجران الا ان تفعلوا الی اولیائکم مگر آنکه کنید با دوستان خود
معروفا نیکوئی ناصحیت کنید با همدیگر و دوست دارید کان ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام
فی الکتاب در قرآن یا در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده و ثابت شده و اذ اخذنا و یاد کن زمانی که فرا گرفتیم من النبیین
میثاقهم پیمان ایشان را از آنکه خدا را پرستند و بجهاد خلق دعوت کنند و بالله بگرویدند و تصدیق
کنند و ایمان آورند و من نوح و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و از ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم
و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و گرفتیم از ایشان پیمان سخت و محکم و خاص و عام و مشترک و مخصوص
و تخصیص انبیاء بر آنست که اولو العزم بودند و تقدیم پیغمبر بر ایشان چون تقدیم است

دیگر نیست مستقیم از بیشتر تعالی خاطبا بحکم سه کلی سوگند یا الله قدیر تعالی سوال کند هدایت کرده یا
پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وسلم راست بیان کنا باور کننده باز تصدیق فرمودن ولا تکذب و آماده کرده است
تعالی لنا فی منکر دود کار از برای ما ایها الذین منادای آنکسانی که ایمان
آورده اید اذا جاءکم بیاید که بیاید نبأ خبر عظیم صفت خبر را که انباء فرموده بشما جاءکم چون آمدند
فتبینوا لشکر چهر قریش و طغیان کنان و بیهوده قریب ده هزار کس فاتبعناهم پس فرستادیم علیهم
بر ایشان جنودا لشکر مراد باد و هبوب است فتبینوا الم تر و لشکر ما که شما ندیدید یعنی ملائکه کان الله قدرت خدا
بما تعملون با آنچه شما میکنید بصیرا بینا در بیان غزوه احزاب و آن قصه بهار جهان بود که
بعد از جلا بنی النضیر بحسب رای اب آراسته بود و مسلمان از وضع خنادق که در بلاد هم مباشت شده بود وقف
محاربه با قاتلی که بنی بسیار اسلاح آراسته بودند مسلمان از وضع خنادق که در بلاد هم مباشت شده بود وقف
عرض رسانید و در آنحضرت آنرا نیز تعبیر فرمود آنرا بیت و بنا کرد آنرا بیت و بنا کرد آنرا بیت و بنا کرد آنرا
بحارب معنی صفت لفظ و هم منها و عده نداد مارا خدا و رسول او بغیر فرستاده او در فتح شام
الا غرورا مگر وعده بغرور یعنی مخفی که مردم را باباطل و دعوی و اذ قالت و آنرا که بر یاد کنید که گفت طائفة
منهم گروه از ایشان بعضی اوس بن قیظی و اوس بن ابی یا اهل یثرب یعنی مدینه
طیبه در جای حاجی آن واقع شده از سکونت شرب مدینه و گویند القصه این منافقان در مدینه بودند الا
لا مقام لکم جای بودن نیست از برای شما در مکان محمد یا بستان محمد جای جه دارید فارجعوا پس باز گردید
بمنزلها خود یعنی که در مدینه دارید و یستأذن و دستوری رجوع بطلبید فریق گروهی منهم از ایشان
یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون میگویند ان بیوتنا بر سر خانها ما در مدینه عورة خالیست
و محکم نیست و بنا کرده شکستگی و ما هی بعورة و حال آنکه خانها ایشان خالی نیست بلکه استحکام دارد ان
یریدون و نمیخواهند بدرستی فرار الا فرارا مگر گریختن از جنگ و ان کانت و اگر در آمده شود بر ایشان
کفار در آمدن و گرد آمدن ایشان از اطراف مدینه من اقطارها از جوانب آن یعنی بیاران از

دو آمده و کرد و اگر ایشان زود گرد مُسْلِمُونَ الْفِتْنَةَ پس خواست شوند فتنه را بِالْخِلَافِ بِالْإِعْوَجَاجِ بَلَى
باتفاق مسلمانان لَوْ تَأَوَّبَا هر آینه بودند فتنه را بجا حاجت کنند بخش ایشان وَمَا لَبِثُوا و درنگ نکردند بها
باتفاق بِهَا إِلَّا يَسِيرًا مگر درنگ اندک از مشرکشدند با محاربه کنند با اهل اسلام وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند
بتوحارند و بتو سلمان را از دین و اثبات عَاهَدُوا اللَّهَ جهد کردند و تا حاجت اللَّهَ مِنْ قَبْلُ پیش از این در روز عهد کرده
بودند که هرگز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشت باز نکنند در کارزار وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهد خدای مَسْئُولًا پرسیدنی
یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و فایده آن هر آنچه خواهند داد قُلْ بگو ای محمد لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ
سود نمیدارد شما را که بگریزید إِنْ فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن جهاد بیت
مر شخص را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وَإِذًا آنگاه که گریزید اگر مثال فرار
نفس کنید وَإِذًا نماخیر نیافتند إِلَّا قَلِيلًا مگر خورد از نخواهند شد قُلْ بگو مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه
يَعْصِمُكُمْ نگاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از خدای إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ شما را
و بهمچنین إِنْ أَرَادَ بِكُمْ اگر خواهد با شما نفعی و نصرت آن کیست که منع کند آن را وَلَا يَجِدُونَ و نمیجویند مر منافقان
خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفعی رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که مر یاری دارد زیان
آورده که حضرت رسالت بهمدینه رفت برادر اعمامش عقیل را و بطالب آمده و تبعید و نفاق نفس خود نهاده
گفت ای برادر تو با اینجا مگر در طلب کنی زانی حضرت رسالت نیزه و شمشیر چون آن شنید برادر خود جواب داد که تو
با محمد بیش نزاد اصحاب را یاری گرفته و محمد هر که از میرود طلب آوردن نیابد آن مرد بازگشت و گفت
برود و آن حضرت را یاری کن تو گویی چیزی نزدیک که رسید جبرئیل و بیشتی آنچه این آیه آورده قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ بازدارندگان را از نصرت رسول مِنْكُمْ اگر کرده شما
وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادر خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیا جانب ما بیا و گفته منافقان مسلمانان را
تخویف میکردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را مسلوک خود از معرض هلاک میگفتند و از یاری محمد برگرد بیند
منافقان سخن بیهوده و بطول منافق شدند و از جنگ ملول نه که مهر جنگ میفرمایند وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی یابند منافقان
بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک یا بکارزار قلیل تر در ریا و سمعه أَشِحَّةً در حالت که بخیل اند بمنافعه منافقین
عَلَيْكُمْ بر شما نخواهند که ظفر و غنیمت مر محمد را فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ بینی ای انسان که ایشان را

مردن از نگاه کردن

يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ میگردد چشمهای ایشان در حدقه از ترس
كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که پوشیده باشد بر وی بیهوشی از مرده باشد بیهوش شدن مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرگ
فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ و چون برود ترس از شما سَلَقُوكُمْ بر زبانهای شما و سخن گفتند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ
بزبانهای تیز زبانی اشد أَشِحَّةً در حالت که بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت غنایم جدا و خائف گشته
أُولَئِكَ آنگروه لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس کسی دانید شده خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای
اشقیا یعنی جهادی که بریا و خرق کنند بظاهر کردند خدای بطلان عقب آن را وَكَانَ ذَلِكَ و هست این اظهار
عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این گروه پندارند احزاب یعنی لشکر کفار را که ایشان
لَمْ يَذْهَبُوا باز نگشته اند یعنی ترس و دلیری منافق بمنابه است که باد چون مشرکان بهزیمت رفته باشند
هنوز می پندارند که کرد اگر در مدینه گرفته اند و بجنگ آمده اند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ و اگر بیایند لشکر کفر بتوجه
يَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا میکنند آنگروه ایشان بَادُونَ در بیابانها باشند
فِي الْأَعْرَابِ بسر بادیه عرب یعنی نشین یعنی از مدینه دور باشند مدینه که در مدینه نباشند بلکه در بادیه کنن باشند
يَسْأَلُونَ می پرسند آینده در دونده را عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبر شما را و آنچه که شده باشند میان شما و ایشان
وَلَوْ كَانُوا و اگر باشند فِيكُمْ در میان شما یعنی در مدینه و مقاتل با اعدا دست دهد مَا قَاتَلُوا کارزار نکنند
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای مر مسلمانان فِي رَسُولِ اللَّهِ
در افعال محمد صلی الله علیه و سلم أُسْوَةٌ اقتدا پسندیده یعنی تابعت او کنید و جانب او در حرب ثابت دارید
و بر شما چه مر چه مر میکند شما نیز مر میکنید یا در زمان امر آنچه اقتدا حسنه نیکو لِمَنْ كَانَ يَرْجُو مر آنکسی را که امید
کند میدارد ثواب خدای یا لقای او وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و نعیم در بازپسین وَذَكَرَ اللَّهَ و یاد کند خدای را بسیار
خدا را بدل بسیار بر زبان كَثِيرًا وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ و آنگاه که بدیدند مومنان الْأَحْزَابَ لشکر کفار را و جنگ
کردن بر ایشان لشکر اسلام صف کشیده قَالُوا گفتند از اثبات هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ آنچه وعده داده بود خدای ما را
اهستعانت ان خواهد الجنة وَلَمَّا یا که مثل الی نیز خواهد بلکه مر وَرَسُولُهُ و آنچه وعده فرموده بود رسول او صلی الله علیه
باجتماع احزاب علیه وَصَدَقَ اللَّهُ و راست گفت خدای و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نمیفزود دیدن احزاب
مر مومنان را إِلَّا إِيمَانًا مگر باور داشتن مواعید الهی را وَتَسْلِيمًا و گردن نهادن را و حضرت رسالت صلعم را که مخالف

در آن نسیم مندرج است بیت هر که دارد چون سر خطا احکام او میزند بخت طلوع اشرف ایام او
آورده اند که چون به صحابه نزدیک بود جمعه حمزه و مصعب بر عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان که چون در مرتبه
کاهی ملازم حضرت رسالت باشند ثبات قدم ورزیده که مقاتلت ورزیدند و تا شمشیر بر میان داشت
آرام نگرفتند و سبحانه در شان ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مومنی که راست کرده اند
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ آنچه که عهد بسته اند با خدا عَلَيْهِ که ثبات بر وفای معاهده بر آن فَمِنْهُمْ مَنْ
قَضَىٰ نَحْبَهُ پس از ایشان کسی است که بگذارد دینه وفا کرد بکار زار مَنْ يَنْتَظِرُ و کسی هست
چون حمزه و مصعب و انس وَمَا بَدَّلُوا و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه
وَمَا بَدَّلُوا و تغیر نداده اند تَبْدِيلًا تغیر دادنی و سخن جور اهل اهل خود بخیانت و ناخواندید
حدیث اشهد و مجازات کردن یا نقض وفا کند بکار زار صدق و پیغمبر و بوفا ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ
وتا عذاب کند منافقان را إِنْ شَاءَ اگر خواهد که بر منافقان نگیرند أَوْ يَتُوبَ یا بایشان که صدق بتوفیق توبه عَلَيْهِمْ
بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای است غَفُورًا آمرزنده آنرا که توبه کند
رَحِيمًا مهربان بر کسی که توبه میبرد وَرَدَّ اللَّهُ و دمار کرد خدای الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه نگرویدند بنبوت بغیظهم باخشم ایشان یعنی خشم اندر خود فرو خورده لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا
نیافت بخیری و نصرت وَكَفَى اللَّهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مر مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا
و ملایکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای قَوِيًّا توانا بر اهانت هر چه خواهد عَزِيزًا غالب بر اشیا بعد از فرار
کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته بودند و با احزاب متفق بودند لشکر اسلام ایشان را
یازده روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شده بر حکم سعد معاذ فرود آمدند و سعد حکم فرمود که
مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حمزه رضی الله
فرمود که اسعد معاذ حکمی کرد که خدای از بالای هفت آسمان چنین حکم کرده است و سبحانه از نیز واقعه خبر میدهد
وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای آنرا که ظَاهَرُوهُمْ پشتیبانی دادند احزاب و بر ایشان کشتند مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی یهود قریظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعها ایشان وَقَذَفَ
و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس از مجاری لشکر اوفریقًا تَقْتُلُونَ گروهی را که میکشتید

تا ناصه با عصمت میکشند وَتَأْسِرُونَ فریقًا و بر برده اسیر میکردند گروهی را یعنی زنان فرزندان ایشان
وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی
حصون قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و اسعه و اسواق وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و زمینها در زمین را که
نرفته اید در آن یا مالک آن نبوده اید یا مراد خیبر است یا مکه که آنرا نبوده اید مراد فارس و دلفت اند
هر زمینی که بجزوه اسلام در آید تا قیامت در تحت داخلت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرًا بر همه چیزی توانا پس فارغ شد از فتح بلاد و تسخیر آن بر لازمان سید عباد یا نبی لشکر عزم ترا
فتح و ظفر میداد لاجرم بر نفس خود میکرد که ای مبارک سیر زیاده گرد از حجرات حضرت رسالت
از ازواج طاهرات بحجرت مقصود سوگند خورد که بگماه با الیت من مخالطت نکنند و سبب آن بود که
از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور می طلبیدند چنین بود بیانی و دنی مصیر و امثال آن و چیزهای
طمع میکردند که در تصرف آنحضرت نبود و اسباب بکلی هم در کشیدند مذکور است و بر سبیل تقدیر بعلول نشستند
از ایشان اعتزال نمودند بعلیه که در مسجد خزانه وی بود تشریف فرمود بعد از بیست و نه روز که ماه بود
عدد تمام شود جبرئیل آیه تخییر فرود آورده که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو زنان خود را
إِنْ كُنْتُنَّ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگی دنیا یعنی مقصود آن وَزِينَتَهَا و آرایش
آن چند پس تا آخر تَعَالَيْنَ بیائید تا تَمَتَّعْكُنَّ برسانم شما را متعه طلاق بنحو
مطلقه را و سَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردن نیکو بعزت نه از روی
کراهت فَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ اگر هستید که میخواهید خدای را وَرَسُولَهُ و خشنود رسول مرا وَالدَّارَ
الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان
نیکوکار را مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ که در غرف و قصور بهشت آن محرر و مخصوص ساخته آورده اند که ادب کن
ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار نموده عایشه بود رضی الله عنها يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ
مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و جمعی یعنی
یا خواهد یعنی فاحشه ظاهره و جهد کرد نافرمانی رسول صلعم يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو چند کرده شود مر او را
عذاب مُضَاعَفًا دو برابر آنکه زن دیگر از ما چه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این

لِلْمُؤْمِنِينَ و در مسند و تفاسیر مروی که روزی رسول خدا صلعم بخانهٔ زید بن حارثه رفت و زینب را دید که
یعنی زینب را وَإِذْ تَقُولُ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ چون عکاشه خواستگار رسول او شد زینب را بنکاح زید بن حارثه آنکه أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ
آنکه بنعمت اسلام اختیار اسلام برگزیدند وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو مر او را که خود خیر را بکرد و اجابت بر ایشان که انتخاب خیر و اختیار
خدا و رسول ایشان را کرده اند وَيَخَافُ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ و مخالفت کند خدا و رسول او را باز عکس کار و نیت نمود
فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا پس درست که زید از او غرض حاصل کرد و بنکاح زینب رسید و مراد از وطر طلاق است
زینب بر او راضی شدند و آن عقد وجود گرفت وَاللَّهُ تَعَالَى بِمَعْنِي اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب
داخل ازواج طاهره خواهد شد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بعضی گویند زید خدمت رسول خدا
و بعضی گویند حضرت رسالت مانع می شد که ما قال الله زَوَّجْنَاكَهَا و باز گردانید گفت أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
کرده اند أَمْسِكْ عَلَيْكَ رو با اسلام و بتوفیق خدمت و مصاحبت وَاتَّقِ اللَّهَ نگاه دار و اقامه کرده بر مردن
و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی کشف زید را که مستغرق در آب نفس خود و رسولت أَمْسِكْ عَلَيْكَ
نگاهدار بر خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدا در کار او و از رد و خواری طلاقش
مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدا پدید کننده آنست یعنی آنرا که
یوجب داخل ازواج طاهرات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و می ترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بنکاح
وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و خدا سزاوارتر است که از او ترسی در آنچه باید ترسید و مؤرخ است که حضرت رسالت
ترسکار زینب خلق بعد از آنکه خوف شنیع بخیر علم آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء عدت
حضرت رسالت صلعم او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را بر آن وحی زید بیامد قصه عرض زینب را بشنید رب
العزت شادی سجده شکر را کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و خدا را رسول فرمود اخواستگاری میکند اگر من شایسته
او هم مرا بدو داده در مدارعا او سخن شده آیه آمد فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ آنهنگام که پرسید زید و تمام کرد
مِنْهَا وَطَرًا از زینب وَطَرًا حاجتی که داشت و در موضع آورده که مراد زید طلاق زینب است بعد چندی او را خود
یافت یعنی طلاقش داد و عده بر آمد زَوَّجْنَاكَهَا او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان حَرَجٌ تنگی یا تنگی دو دلی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود را
إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهنده و عده بگذرند كَانَ أَمْرُ اللَّهِ

دست کار کرده است مَفْعُولًا بودنی چنانچه همه زینب سبب ام صلعم بعد از نزول آیه بخانهٔ زینب آمد
بی کنیزی زینب گفت یا رسول الله بیا خطبه کردم حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل آمد و زینب را زنان
فخر میکرد که الله تعالی مرا زوج کرده پیغمبر و متولی تزویج شما اولیا شما بوده اند مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ
پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ دلتنگی و دو دلی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ در آنچه تقدیر کرده است خدا که یه برای او در این صورت مخصوص از
نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنتهای خدای یعنی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آن کسانیکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد از
انبیا و دیگر گذشتگان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و بود کار خدا بر ایشان قَدَرًا مَقْدُورًا اندازهٔ مقدر کرده شده که مخلوق از آن محال است پس صفت امان میکند که گذشته اند
از پیغمبران میگوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ همانها خدا را با مثال حق
وَيَخْشَوْنَهُ و می ترسند از او وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسند از هیچ کس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدا وَكَفَى بِاللَّهِ
و بسنده است خدا حَسِيبًا کافی ترسندگان یا شمارنده بندگان بود از افعال زینب زبان طعن دراز
دراز شد که ابن مرمران میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود همچنان بود زید را با آنکه پسر خوانده بود
در حکم شرع مثال پسر اصلی میشد حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد را أَبَا أَحَدٍ هیچ پدر
مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما و اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده و اما این نه بکسانی رجال فرستید
پس او را در حقیقت پدر صحابه نیست که میان و در آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و لیکن او رسول
خدا است وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و پیغمبران یعنی بود مهر کرده شده در نبوت و پیغمبران را بود و ختم کرده و خاتم بمعنی
آخر نبوت یعنی او آخر انبیا خواهد بود چنانچه اول انبیا بوده ظهور نبوت کَانَ اللَّهُ و هست خدای
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بر همه چیز دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوة بود ختم شود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانیکه گرویده اند اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در حال اوقات
یا با انواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید و تسبیح و بعد او را با نماز گذارید و بیاد آوری بُكْرَةً
وَأَصِيلًا بامداد و شبگاه چه نماز صبح بشام اشرف است از دوری اسلامی صورت که مراد از ذکر کثیر
ذکر دلست چه دوام ذکر بر دل بر زبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده امر ذکر کثیر اشارت است
بجذب الهی یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره فشان دوستی ذکر دوست

تضعیف عذاب يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ بِحَذْفِ آنِ ساکن وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بر عبادت مِنْكُنَّ
از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته و
پسندیده نُؤْتِهَا بدهیم او را أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ دو بار بیکبار بر طاعت خدای و یکبار بر رضای
خشنودی پیغمبر او وَأَعْتَدْنَا لَهَا و آماده سازیم برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت یاد
از مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت
چه شما افضل نساءید بر سایر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر پرهیزید از خدای و فرمان برید فَلَا تَخْضَعْنَ
پس نرم خو و رقیق نکنید الْقَوْلِ در سخن گفتن چنین که با کسی سخن گویید فَيَطْمَعَ الَّذِي
در شما آنکس که فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او دست بهای منفی نفاق یا دستی مجبور وَقُلْنَ و بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا
سخن نیکو و پسندیده و دور از ریبه وَقَرْنَ و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ
و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چون اظهار کردن زنان در ایام جاهلیه نخستین از احاجب
جهلا گویند و آن از زمان ادریس بوده تا وقت نوح و روایت آنست که جاهلیه اولی در زمان ابراهیم
بوده که زنان لباسها بر وارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردند و جاهلیه اخری میان
عیسی و محمد است و بعضی گفته آیه بر شیوه گفته اند که تحامید در رفتن چنین خرامیدن اهل جاهلیت اولی
وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپایدار بدارید نماز را که اصل طاعت بدین است وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشرف
عبادات مالیست وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدا را در فرایض وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست خواهد خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت
پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک کند شما را از معاصی تَطْهِيرًا پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که
این آیه دلیلست بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند در وسطه از عکرمه نقل میکند که مراد از این اهل بیت
ازواج وی اند بدلیل خطاب که بنسق داشته و آینده و ضمیر نکور در یطهرکم بجهة تغلیب چه پیغمبر صلعم در میان
این اهل بیت بود و زراد المسیر فیها آورده که عکاشه مراد اولاد و ازواج را در احقاف از امام ابو منصور ماتریدی
همین نقل میکند و صاحب عین نیز همچنین گفته ظاهر تفسیر دلالت آیه بر آن دارد که اهل بیت ازواج نشمارد اما از عکاشه همچنین
و از سلمه و ابو سعید خدری و انس نیز مالک نقل کنانه که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین

در اسباب نزول آورده که ام سلمه از فرموده که پیغمبر صلعم در خانه من بر کلمه که بر فراش می افکنده بود
نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد و بجهة پدر سهلهات پخته آورده بود و حضرة فرمود که ای فاطمه
علی زوجه و شوهر تو بخوان تا هر دو جوانان با هم کاسه شوید چون طعام خورده شد مصطفی صلعم ایشان را
بوشیده گفت یا اهل البیت من اند حسین الله ایشان را پاک کرد از این آیه قرآن
وی خود در زیر کلیم کرد که یا رسول الله من نه از اهلیت توام فرمود که انت من اهلی و انه خیر
یخ حق الطلاق میکند آل العبا رسول الله و انه الرضا ثم سبطا الهدی جمعوا و خیر و بعضی دیگر از علما
نقل میکنند از انس خبر مالک که پیغمبر صلعم چون وقت نماز بامداد بر در خانه فاطمه میگذشت الصلوة ایها اهل البیت
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکروا ما یتلی ای آنچه خوانده شود بر شما
فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله و الحکمة و از سخنان که محض حکمت است ان الله کان
بدرستی که خدای است لطیفا نیکوکار خبیرا دانا بانعام اقوال شما و بعد از نزول آیه تا بده ازواج طاهرات
همی زنان مسلمانان گفتند که ای پروردگار ما هیچ قائل نشد اسم سبحانه انبر آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان
منقاد حکم خداوند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارنده کار از حال اسلام
وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثابت کنندگان بر فرمان از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راستگویان
در قول و فعل از مردان و زنان وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق
وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان
از مردان و طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدا از مردان و زنان وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ مردان و زنان نگهدارنده فرجها خود را از حرامها وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده
مر خدا را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده مراد را أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشان را از
آن ذکور و اناث مَغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ که طاعت ایشان آورده اند که
حضرت رسالت بنت جحش بجهة زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب گمان آنکه خود خواهد بود
این خطبه را قبول کرد چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زید دانست و در حضرت پیغمبر بود گفت من رای
آزاده کرده شوم و برادرش عبد الله بن زید نیز ابا خواهد افتاد و دانست او سبحانه آیه فرستاد وَمَا كَانَ

دو دوستی او نگذارد که زبان او از ذکر دوست باز دل و از فکر خالی ماند ﴿ در هیچ مکان نیم ز ذکرت خالی
در هیچ زمان نیم ز فکرت غافل ﴾ اَلَّذِينَ يُصَلِّي اوست خداوندیکه درود میدهد بر وجهت میکند تَكُمْ بر شما
وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را بنزد درود خدا و ملایکه
لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیها کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان
مراد از اخراج ادامت استقامت بر هر چه در وقت صلوة خدا و ملایکه بر ایشان ایشان را طلب
بنموده اند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیره که تدبیر شیطان
یقین در بحر الحقایق آورده که از ظلمات بنزیه بنور روحانیه وَكَانَ و هست بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا
بگروه گان مهربان که خود بر ایشان رحمت کند و ملایکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ
تحیت مومنان از خدا يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزیکه ببینند او را سَلَامٌ سلامتی است که تحیر باشد بسلامت
از هر آفتی و مخافتی و گفته اند مراد هر عابدیست بملک الموت که کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه ببینند عزرائیل را
بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مومنان با جهة تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا
مزدی بزرگ که بهشت و نعیم اوست يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر نداء اکرامست إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
بدرستیکه ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما
وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدا و اقرار بتوحید او
بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا بخداوند سراج منیر که قرآن است یعنی تا
آن در آیات باهر آورده اند که او سبحانه و تعالی پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که مضیء چراغ ظلمه را محو کند
و وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر از عرصه جهان نابود خواست بیت ﴿ چراغ روشن ایزد خدا جهان را داده ظلمت
از تاریکی و دیگر وجه در خانه که شب نبود چراغ توان یافت و حقایق که بر مرده پوشیده بود بنور این چراغ بر مستفیدان
انوار معرفت روشن گشت بیت ﴿ از دو جا خانه تاریک آتشیست ﴿ در دو جشمه جهان را روشنایی است
و گنج معانی را گشاده و رزق صاحب الان را عایده و دیگر چراغ ابدان خانه را سبب راحت و زیر و
واسطه نجات و عقوبت آخرت نیز دوستان او سبب سلامت است و نکذا از امور جسیمه و مزید تکلیف
بنی نوع بشر نه چون چراغهای دیگر که آن چراغها کاهی مرده باشد و کاهی افروخته و تواز اما آخر روشنی
بجراغها

بدیشان باقی بمیرند و بمجلس شب تاریک ماند بَشِّرِ المُؤْمِنِينَ و مژده ده مومنان را بِأَنَّ لَهُمْ
و دیگر بر آنکه ایشان را مِنَ اللَّهِ فَضْلًا بزرگ و توفیق طلب دنیا را نمود بر طاعت رستگی حشر و روز قیامت و نیز
بهر تو شفاعت و حق جنات نعیم و خوشنودی خداوند که جمعی اسرا و جاه و غیر ما تیسیر سراج کشف این
هیچ آسمانست از سراج هیچ زمین از چراغ و بیانست از شیر چراغ و زمین آن چراغ منازل فلک است از سر چراغ
حالی ملک آن چراغ آب و گلست و از چراغ جان و دل طلوع آن چراغ از حجاب هر برج و بیت بر سر گاه
وجود آمده اند وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده مومنان را بِأَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای
فَضْلًا كَبِيرًا بخشنده زیاده از مزد کار ایشان منی دوست تا که بزرگ عطای دیگر نعمتی که جراحت
وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر تا گرویدگان و منافقان را یعنی نه فرمان ایشان در مباحث
وَدَعْ و بگذار و دوست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام کافر مباش
بکرم من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدا
وَكِيلًا کارساز و حمایت مر ترا از یاکاهیان بامان مرد و عده نصرت و غالبیت تا إِذَا نَكَحْتُمُ
ای آن کسانی که گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
پس جماع کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشان را فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ
و نزد ابو حنیفه خلوة صحیحه حکم مس دارد پس هر زن که طلاق دهد بعد از عقد قبل از جماع کسی نشود صحیحه فَمَا لَكُمْ
پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ بر سر طلاقشان مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدة که شمار بدایم تَعْتَدُّونَهَا
پس حق دار سازید ایشان را بچیزی که فرض کرده آید بر آن طلاق را نصف مهر که مقرر بوده است
نزد ابو حنیفه و بعضی واجب اگر هر کسی مدار و متعه واجبست بقدر مال یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و دیگذارید
سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از زمان خود بیرون کنید چه عدة نیست تا بر ایشان ضرر
بدیشان نرسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا بدرستیکه ما حلال کرده ایم لَكَ برای تو
أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آنها که آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ مهرانها را یعنی تا تقیید احلال باعطاء مهر
جهة ایثار طریق فضلست نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم بر تو آنچه
مالک شده است دست تو مملوکان را مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز کرد ایشان را خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم کشتگان

چون صفیه و ریحانه را مثال ثانی [illegible] و دختران عم تو [illegible] و دختران خال تو [illegible] و دختران عمات تو
از اولاد عبد المطلب [illegible] و دختران خالهای تو [illegible] و دختران عماتی تو از اولاد
عبد مناف [illegible] زهره [illegible] آن زنانی که از تو هجرت کرده [illegible] باشد و محتمل است
که قید حلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه و قول الهیانی رحمه که مراد رسول خدا خطاب کرده بود
آیه من برو حرام شدم زیرا که بهجرت نکرده بودم و بدین قیاست [illegible] و فی موضع [illegible]
اگر بخشند [illegible] نفس خود مر پیغمبر را [illegible] اگر خواهد پیغمبر صلعم [illegible] اگر در
نکاح آورد او را [illegible] خالص کرده شده حلال و خالص شدن [illegible] مر تو را [illegible]
بجز خود مر زنان را یعنی از مخصوصات آنحضرت است که زنی را بجز و هبه بی مهر نکاح تواند کرد و ابو حنیفه فرمود که
بلفظ هبه نکاح منعقد نمیشود و اما هر لازم است و در اتفاق این سوره اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه
واقع شده از زینب بنت جحش بمحمد که ام المساکین است گویند یا خود از زینب حلیه یا میمونه بنت حارث
یا ام شریک بنت جابر و در تبیان گفته که ام سلمه بنی اسد و الرد و ابنه زینب بنت جحش هبه از و واقع است
در رمضان سیم از هجرت بعد شش ماه در محرم بوده و در ربیع الآخر در ربیع الاول و وفات یافته
اما تزویج این سه هبه از او شریک و اختصاص و دوات عقد در نیافته [illegible] بدرستی که ما دانستیم که
[illegible] آنچه فرض کردیم بر امت از شرایط عقد [illegible] در نکاح زنان ایشان یعنی
مهر مشهور و نفقه و جور نسبتم و تزویج بچهار حره [illegible] و در سنن مملوکات ایشان
یعنی توسعه امر و آن در ما حلال کردیم زنان را بجز و هبه مهر [illegible] تا نباشد [illegible] بر تو [illegible]
تنگی [illegible] و هست خدا [illegible] آمرزنده مهربان [illegible] بدرستی که مهربان
بتوسعه در حق تو که بغلط جمع شده [illegible] باز پس [illegible] هر کرا خواهی [illegible] از زوجات خود [illegible]
[illegible] و دعای [illegible] بسوی خود یعنی با خود [illegible] هر کرا خواهی از ایشان و در روایت
آورده که چون قسمت بر زنان آیه الا آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر گوید که میان سه زوجه غیر از سوده
که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود و رعایت قسمت میفرمود تا آنحضرت صاحب کشاف فرموده که از حاکم نقل
یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه را جهت رعایت قسمت میکرد میان ایشان هر گاه میخواست بر چهی که میخواست

[illegible] را با خود [illegible] با حفصه [illegible] و هر کرا خواهی که با طلبی و هر کی
کنی [illegible] آنرا بنا کرده رفته از ایشان در حاجت [illegible] پس هیچ گناه نیست
بر تو [illegible] اگر مرفوعات با طلبی [illegible] و شد کاز نزدیک خوش [illegible] نزدیک تر است با نکه
روشن [illegible] چشمهای ایشان [illegible] را نه و ناک شوند [illegible] خشنود باشند [illegible]
[illegible] با آنچه دهی ایشان را همه یعنی جمله راضی شدند که آنچه تو میکنی از ارجاء و ایوا و تقریب و تبعید فرمان
خدا است مقبول [illegible] نرنجند و کردن می خوانند [illegible] و خدا میداند [illegible] آنچه در دلهای شما است از رغبت
و کراهت [illegible] و هست خدا [illegible] و دانا صابر بندگان [illegible] بر مدارکه تعجیل نکنند بعقوبت
مجرمان [illegible] حلال نیست [illegible] مر ترا زنان [illegible] بعد از پس این زنان که در عقد تو اند چه
در حق آنحضرت چون زیاده است در حق امت [illegible] و حلال نیست آنکه بدل کنی [illegible] بدیگران [illegible]
[illegible] از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی [illegible] اگر چه شگفت
آرد ترا [illegible] حلیل ایشان [illegible] استثنا از نساء است یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس از زنیت زن
که داری مگر [illegible] آنچه مالک شدی دست قوینه تصرف تو در آید و ملک تو گردد [illegible] و هست خدا
[illegible] بر همه چیز [illegible] نگاهبان و کسی از سر رقیبی چون آگاه کرد او را از مراقبه جاری
مراقبه چون زنبیا و دانا و دانستن است در نهان و آشکارا با وجود همه زیستن را چه دانست که دانا و بینا است
نهان و آشکارا خویش کنی راست آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم زینب را بحکم زنی قبول فرموده
و لیمه زینب نموده و مردم را طلبیده دعوت استوار داد و چند طعام خورده شد و بحجره مشغول شدند
زینب بی کونه خار در دیوار که نشسته بود حضرت پیغمبر میخواست که مردم بر دارند آنحضرت از مجلس خاست
و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس بخانه سخن گفتند و حضرت بدر خانه می آمد و شرم میداشت ایشان را
عذر خواهد بعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس بن مالک گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم
خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیه حجاب را نازل شد [illegible] آیا ایها الذین آمنوا آی آنکسانیکه
گرویده اید بخدا و رسول او [illegible] در خانه پیغمبر [illegible] مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی طعام بخوردن طعام و آشامیدن در آیید [illegible] ناظرین

در جائی که منتظر ایشان بودند یعنی انتظار بسر بردند تا چون رسید و در طعام را بجهت بودند که وقت نکاح مشاهده
چون در طبع آن دو در وقت ظاهر شد ترا آمدند و نشستند حکم شرکه دیگر جنبی نکنید وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ لیکن
چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خورده فَانْتَشِرُوا پس پراکنده و متفرق شوید
و مکث نکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ و منشینید آرام گرفتگان به سخن یکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستیکه
در نکی شما بعد از طعام و استانس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم
میدارد مِنْكُمْ از شما که کوید بیرون رمید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدا شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از حق
رات وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان پیغمبر را سوال کنید از ایشان چیزی را مَتَاعًا حتی از متعه
خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده
آن پرده از حجاب اطهر ذَٰلِكُمْ پاکیزه تر است و پاک دارنده تر است لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را
وَقُلُوبِهِنَّ و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و وساوس نفسانیه و در اسباب زوال آیات دیگر است
وَمَا كَانَ و نیست در شان و نه سزد لَكُمْ مر شما را أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ آنکه برنجانید رسول خدا را
و میکن ایجاد او را مکروه بود وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا و نه شاید آنکه شما را نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را
مدخول انها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد از ازواج او مادران
شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشان را أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستیکه ایذا رسانیدن آن حضرت
و نکاح ازواج او كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا هست نزدیک خدای گناه بزرگ حرمت آنحضرت لازم است
در حیات و بعد از وفات بلکه حیات و ممات او در اداء حقوق تعظیم او یکسانست چه خلیفه خاص او
در حیات و لباس اطاعت و ممات بر بالای اعلا آنحضرت در خداند قیاس سلطنت بر دو کون
نظر غیرت که جز فقاسه اقبال خیال دست آورده آنکه یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت صلعم
وفات کند من عایشه را بخواهم و دیگری را بخاطر گذشت و بر زبان نیاورده آیه آمد إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا
اگر آشکارا کنید چیزی را بنکاح اهانت مومنان بزبان یا پنهان دارید
آنرا در دل بر زبان نیارید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستیکه خدا هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهر چیزی که
هست مانند سر و علانیه و اثبات در بیان شمار خبر خواهد داد و در خبر است که بعد از نزول آیه حجاب حکم شد

تا بمرد زنان پرده نشین نوشته بودند زنان پرده زنان و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله ما را تیز پس حجاب
با ایشان گفت و شنید و بدید مادام آیه آمد لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ هیچ گناهی نیست بر زنان فِي آبَائِهِنَّ
در مشهود روی پدران خود إِخْوَانِهِنَّ و نه پسران ایشان وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه پسران ایشان وَلَا إِخْوَانِهِنَّ
و نه پسران برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه پسران خواهران ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ
و نه زنان ایشان یعنی زنان وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه بانچه مالک است آنرا متهاء ایشان یعنی غلامان
کنیزکان و اصح آنست که کنیزکان شمه از پرده بجهت زیرا که در کنیزکان پس عدول کرد از غیب بخطاب تشدید
و تهویل امر و فرمود که زنان را نیز زنان در پس حجاب کنیزکان نمود وَاتَّقِينَ اللَّهَ و بترسید از خدا در پرده حایر بدارید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی خدا كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر هر چیز از اقوال افعال شَهِيدًا گواه و آنچه
در باطن ظاهر کند در درگاه بیت روی باید شنید زنان محجبان دور شوید از زره و همه مردان
زانوی حیا و قناعت خوش شنید بر قرار ای عزیز چیزی که بحق آیات که شمه اقرار شرایط تعظیم و
کریم سید عالم صلعم منوم شد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتگان او يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
درود و مغفرت میفرستند بر پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه بخدا و رسول او گرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ صلوة گویند
بر وی وَسَلِّمُوا و سلام کوید بر وی تَسْلِيمًا سلام گفتن با انقیاد کنید انقیاد و در صلوة ارجو سبحانه
رحمت دارا خبر او طلب است و نزد جمهور یعنی اللهم صل علی محمد است که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا
با علا رتبه و اظهار دعوة و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرة بقبول شفاعت او در شان امة و تضعیف
ثواب و اظهار فضائل او بر اولین و آخرین و فقه او بر کافه انبیا و مسلمین و جمهور علما بر آنند که امر صلوة
با آنحضرت از نماز آنحضرت بر حسب اختلاف در مقدار واجب امام مالک میگوید در عمر یک نوبت
واجب است و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب بیست یکی در نماز جهار تشهد اول
بنزد امام شافعی و تشهد آخر واجب است و بنزد امام اعظم رحمه الله سنت و در خواندن صلوة بر آنحضرت
بوقت تعقد و شنیدن نام آنحضرت در مجلس چند مرتبه باید که یک نوبت در روز واجب است و باقی سنت
و در شرح صلوة احادیث مشهوره وارد شده است و امام نووی فرمود که افضل آنست که جمع کند در میان طرق
احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده تمام نماید در بیان اللهم صل علی محمد عبدک

در سوگ النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی ابراهیم العالمین بتحقیق
حمید مجید وصلی صلوة واوفات آن شرایط وآداب که در آن جامعست باید فرمود وجواب که طالب رسالت تخصیص
الصلوات است اِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ بَرسیدی آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ نجاتند خدا بر پاکی اوصاف بکنند پاکیزه آنچه نزد خدا
مکروه است از شرک ونسبت زن دهی وکفتن کلمات کفر وَهُمْ غَافِلَاتٍ وَ بیخبر نجاتند پیغمبر را در قولا که
شاعر وساحر کویند وفعلا که الاموی وبدنان جاسوس بر سانند لُعِنُوا دور کرده اند خدای از رحمت
از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا وآخرت وَلَهُمْ وَ آماده کرده است برای ایشان عَذَابٌ عظیم
عَظِيمٌ عذابی جزا دهنده يَوْمَ تَشْهَدُ روزی که کواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان
وَأَيْدِيهِمْ وَآنان که میرنجانند مردان مومن حرم علی علیه رضی الله
وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجز آنکه کردند بدیها که جاهلی که سخن آوردند بسند
يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ پس آنروز بر میدارد از ایشان مردان بنجاتا
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَ بر رسی بزرگ قرآن مبین وکلام بیهوده
یعنی سزاوار عقوبت بهتان وسخن کناه ظاهر بشنوند وکفتند اندکه آنیه آنه در شان ما نفاق فرود آمده که کلمات
تالایق وتعنی را میرنجانیدند در اسباب نزول آورده که روز فاروق رم کبیر آن آیسته را که مبلغ کار
دانت علامت کلمه ملا در بنجمه و سر حرمت کبیر کرنجانت بخواجه جوز بود آن بی ادب سخنان شنیع بمنافذ
فاروق نفست و انیه آنه در باره او نازل زد وکوید در شان زنان ایشان که تنها بر سر راه نشستندی و دوست
تعدی بر اس کنیزکان را میانبندی و سبدی بر بارید که در آنوقت بر ابرا علا آن بهکر سر بشیوه فتنه
وهوا آن سر بر میدوند چندان بدکاران از سر پوشیدکان نجاتست بنمود بدانچه آمد بِالْحَقِّ الْمُبِينِ
ای پیغمبر علم الله يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ بکوید زنان خود را وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ و در زنان مومنان را
که بوقت بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک آیند و فرو کذارند عَلَيْهِنَّ بر رویها و بدنهای خود
مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرها خود یعنی وجها و ابدان خود بپوشند ذَٰلِكَ آن پوشیدن سر و روی
بدن أَدْنَىٰ آنها نزدیکتر است أَنْ يُعْرَفْنَ باینکه اشتهار استفسند بصلاح عفت یا منیر بشوند بآزادی و از
کرده نشوند یعنی زنان ایشان را فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللَّهُ وهست
غَفُورًا آمرزنده کناهان کذشته را رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندکان بایشان بیان کند
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اکر باز نایستند منافقان از نفاق وَالَّذِينَ وَ اکر بر طرف نشوند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ

مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست وَالْمُرْجِفُونَ و اکر ترک نکنند آنکه خبرهای بد می افکنند فاجران فِي الْمَدِينَةِ
در مدینه از لشکر اسلام و صاحب ایشان لَنُغْرِيَنَّكَ هر آینه بر می کمایم ترا بر ایشان وامر کنیم بقتل ایشان
ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس نسایای کنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک نه دراز شب هیر دون آورد
مَلْعُونِينَ در راندکان مَا ثَقِفُوا هر کجا یافته شوند أُخِذُوا کرفته شوند و قتل کرده شوند بابد که کیرند ایشان را
وَقُتِّلُوا وکشته کردند یعنی بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری و زاری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است
خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه کذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی مقهور کرداند در امم ماضیه
که انبیا بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ وَلَنْ تَجِدَ و بیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای تَبْدِيلًا بدل کردنی
يَسْأَلُكَ النَّاسُ پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان کرد آنها عَنِ السَّاعَةِ از ساعت قیامت قُلْ
بکو إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا است وَمَا يُدْرِيكَ
و نمیدانی ترا از اطلاع تو آورده وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کند ترا دانستن آن یعنی مطلق بدانی
لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن روز قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ
برانده کرد بدکان را یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای عذاب
ایشان سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند بیاشند در آن کید یعنی همیشه
در آتش معذب باشند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ببرد آن در آتش دوزخ وَلَا نَصِيرًا و نه مددکاری
که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی که کردانیده وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ
در آتش جهنم یعنی یَقُولُونَ و در آن میکویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان میبردیم خدای را
وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان میبردیم پیغمبر را وَقَالُوا و بدرستی که ما فرمان بردیم رَبَّنَا أَطَعْنَا
مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرکان خود را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس کمراه کردند ما را از راه ما آن ای پروردکار ما آتِهِمْ بده ایشان را
ضِعْفَيْنِ بود برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که بما داده زیرا که بر ما ضلالت افزودند هم مضاعف عَذَابًا
كَثِيرًا لَعْنًا بزرکی لعنت کن بایشان را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه کردیده اید مُوسَىٰ
مانند آنانکه آذَوْا مُوسَىٰ رنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر مرسوم محمد صلعم بخانه خیانت خی اسرائیل موسی سر کرده
واذیت بر نسبت کردند وشمه از آن در قصه قارون کذشت فَبَرَّأَهُ پس پاک کرد خدا ایشان را

حق فاقالوا انا بچه گفت وزنی بارخرشه داده بودند که در حق او افرکند هیچ وی اعتراف نمودند و قسم که موسی
باباردن کوه طور رفته بود باردن از انجا وفات یافت و گفتند قوم بر جسد بزرگی گشتند و سبحان الله که
فرمود که تا او از افریدن وی آید میان قوم نهادند معلوم شد که غیر مقتول باحد او زنده کرد انید
تا برات ذمه برادر اقرار کند یا بسکفت که بعجبی دارد که تنها غسل کنند و ره بر یکجا بر سنگ نهاده بود
و باب بر آمده آن سنگ با جامه روان شده بمیان قوم در آمده و موسی بر هیئت از پی او میدوید تا بمجامع اسرائیل
دیدند او هیچ عیبی نیست وکان عند الله و بود موسی عند الله نزدیک خدا وجیها با جاه و قربت یا مقبول
یا مستجاب الدعوة یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان بترسید از خدا و از کار نگاره باشید
از آزار رسول او وقولوا و بگوئید قولا سدیدا سخن راست و درست و استوار در باره مومنان
و مراد هر سخن از عدد آن بیشه در دین نگوئید در سخن جز حرف افک و نقصه زنید و گفته اند قول سدید کلمه
لا اله الا الله است یا سخنی باین خاصه اطلب یصلح لکم تا بصلاح آرد خدا برای شما اعمالکم
کردار شما ویغفر لکم و بیامرزد خدا شما را ذنوبکم گناهان شما را ومن یطع الله هر که فرمان برد خدا را
ورسوله و پیغمبر او را و آنچه فرماید فقد فاز پس بدرستی که برسید و برسد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد
فوزا عظیما رستنی و فیروزی بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است
علی السموات والارض بر آسمانها و زمین والجبال و کوه با فرط قوا و عقل و فهم و ارواح
آفریده بودند فابین ان یحملنها پس سر باز زدند از آنکه بردارند امانت را واشفقن منها و بترسیدند از آن
و گفتند که ما مسخر فرمانبرداریم آنچه ما را آفریدید فحملها الانسان و بر داشت آنرا آدمی ضعیف بنی فنا قوای
آنه کان ظلوما بدرستی که هست انسان بسیار کار بر نفس خود از ناحق که احرام عظام از تحمل آن بهلو تهی کردند و او
بجهل خود تحمل کرد جهولا نادان بجانب آن بینه بعقوبت جهانیست که دافع شود اعراض امانت لیعذب الله
لیعذب الله عذاب کند خدا المنافقین والمنافقات مردان زنان منافق را بضیع امانت
والمشرکین والمشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت ویتوب الله و باز گردد خدا
برحمت علی المؤمنین والمؤمنات بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وکان الله و هست خدای
غفورا آمرزنده نابیان رحیما مهربان بر ایشان علما و عارفان را در بنه آیه سخن بسیار است از آنجمله شیخ ابو الحسن

کرده شود

کرده شود صحابه تا بحدی رسیده و جا آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند بر آسمان
عظام ایشان را شعور و ادراک نشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه اجرام را ادراک نفوس
و بدن ایشان عرض کرد عرض تخییر یا تنبیه بر آنکه از شدت عجز نه از معصیت و ایشان قبول کنند خواری را
نه از روی قوة بیت آسمان با امانت نتوانست کشید از عرض عام من بدیوانه زد زمانه امانتی
آورده که امانت را بر ایشان عرض کرد در بر انسان فرض فرموده که انجا عرض بود سر باز زدند و انجا تقی
بود در عرض حمل آن رنج خود فرمود که اعرض آدم بر عرض حق بود نه بار امانت لذت عرض عقل ما را تا
فراموش کرد آنرا لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت بر مرد کرد تا ناز و نکهت شان از دو جهان حق بسوز
طبع بار امانت مرد کرد کشتی من سر از میان بیمه بر داشتم که حملها ثم نه البر والبحر بیت راه او را
بود توان بود بار او را بود توان برد لحن در زحمت خواجه محمد بار سنگین است که او سبحانه عرض کرد امانت
بر آسمان و زمین و جبال ابا کنند از حمل آن بهمه عدم استعداد و جهد انسان استعداد حمل آن بود بتبعیت
قبول نمود و ظلوم است بر نفس خود که فنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول که غیر حق را
نمی شناسد و بقول الا الله نفی ما سوی میکند حضرت تاسع انوار در بعضی از رسایل حمل امانت بر خلافت
ربانی فرود آورده و گفته که ظلوم و جهول صفت علم و عدلست اما آنچه جاهل و شقی حده آنکس صفت تجلی ما
زاده و ظلوم و جهول صفت بیست هر گاه اینرا صفت ایشان بود متجاوز نگردند بر آیه بضد خود عدل
خواهند شد و در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا لاجرم است نه ذم آدم باز بهمت بر داشت فوق الطاقت
بود و گفته ظلوم که در بر نفس خود نازلست که بار امانت گفت از غیر حمل جایز بود بیت آوازه ظلوم و جهول او
در عالم افتاده و عالمیان از سر اینه غافل در واضع آورده که آن بود که عشق را در عالم غیر بیت بدیگ
ملک نسبه که ایشان سایه پرورده لطف و عصمت عشق را طایفه در حور نکرده صفت انجمن فهمیدن
سرمایه بازار ایشان است و دست نه کان ظلوما جهولا بهر ایه روزگار ایشانست بیت عاشق را در دو دنیا
خوش است عاشقا لا عذر و ناکامی خوش است آفتاب امانت که از دو عرض الوهیت تافت آسمانها
که مراد صفت فعله ثابت است در زمین فرار پرسید که مرا نیست بسیط واقع نیست صدا از رکن بر آمده مرا ثبات قدم
حاصل است ما تحمل این بار نداریم بعد نشاید که افتی بار خود در دایره صفتها از سنگ نشاند آدم خاکی گفت که مرا بیت که

از نابسامندی روا پیش آمد برابر یکه با کمال افلاک نکشند بر دوش نیاز گرفته بفرهنگ مزید زدن گرفت
بجنبید تا خدا را بدانید بهر خوف از خدا آورد ای تعالی آن بار گران کشته زنهار حذر کنید بار گران مهر بار
بتوان کشید بعت آن بار گران زدن آن عرش اباد باقوة تو حاران بنیه بار توان تو بود الفعه خلعة امانت خیر
قامت ما استقامت انی لا کره مغترا فی جاعل فی الارض خلیفه برنامه نامی او نوشتند رات نماید جهنم
کاتب در بر عصمه و جهم بنیه بهمت نامزد او شد جبرئیل و چشم جرم حسود ان شیاطین که دشمنان دیرینه او بنید
سبند داد ظلوم و جهول از انش عزت انکه نه تاکید شود بر انکه خواند بدید **سورة الباء**

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله بهمه سپاس هر ستایشی مر خدایرا الذی که آنخداوند که مالک است
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمین است از روا بطن
زاغان جود و کرم له الحمد در آن ستایش و له الآخرة و قدر آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور
چنانکه گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی اعطانا دار المقامة و گفته صحیح اهل الآخرة
مراد اهل گویند در دوستان از بعضی است شاید دوستان جهل شاش نماید و هو الحکیم و او است
کاردان الخبیر دانا باحوال آن بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون آب
باران و ما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا امانت یا آنچه در زمین چون کنوز و
ما ینزل و میداند آنچه فرو می آید من السماء از آسمان چون ملائکه و کتب و غیاث ارزاق و امطار
و ما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان و بیماری اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه
و ارواح طاهره و هو الرحیم و او است مهربان در انعام نعمت الغفور بوشیده گناهان به پرده رحمت
و قال الذین کفروا و گفت آنانکه کافر شدند از روی انکار و دشمنی لا تأتینا الساعة نمی آید قیامت ما را
قل بگو بلی بلی قسم بکو میدی آری و ربی بخدای پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات عزا
سوگند خورد لا بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود ای محمد صلعم بقوم سوگند خور بحق آفریدگار من بزودی
لتأتینکم هر آینه بیاید شما را قیامت عالم الغیب صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیده ها لا یعزب
دور نشود عنه از علم او یا پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ من چه خردل یا وزن ذره از وزن هوا
فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمینها و لا اصغر و نیست خرد تر منه از آن لا اکبر از مثقال ذره
ولا آکبر و نه بزرگتر از آن الا فی کتاب مبین مگر مکتوب در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ لیجزی الذین آمنوا
تا پاداش دهد آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردار نیکو کرده اند کارهای شایسته اولئک آن گروه مومنان لهم
مر ایشان راست مغفرة آمرزش شایان و رزق کریم و روزی بزرگوار طیب لطیف الذین
سعوا آنانکه کوشانند در آیات کلام ما معاجزین عاجز کنندگان بر ابطال آن سبب مجرد معاندت و کفر
یا کوشندگان در تغییر مردم از آن باز کنندگان خود مشغول گیرندگان بر ما عاذلین ایشان فوت کردن
اولئک آنگروه لهم عذاب مر ایشان راست عذاب من رجز الیم سخت عذاب الذی ساخته
الذین و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ بود آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده علم را
الحق حق است یا مومنان بدان که آن از پروردگار تو است هو الذی آن کسی که یهدی راه علم را نماید الی صراط
فرو فرستاده شده الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق راست و درست است
و یهدی و می نماید آن منزل راه را الی صراط العزیز خداوند غالب الحمید ستوده بر نعمت غایت محمد
و قال الذین کفروا گفت آنانکه گرویده اند بعضی بعضی را گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل
یخبرکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلعم که میگوید اذا مزقتم چون پاره پاره کرده شوید یعنی متفرق شوید
شما را کل ممزق همه پاره پاره شدنی یعنی اجساد شما را ریزه ریزه گردد در خاک انکم بدرستی که شما انکم لفی خلق جدید
در آفرینش نو جوانید یعنی زنده خواهید شد کافران با یکدیگر گفتند در عجب خبر میدهد افتری علی الله
آیا می بندد بر خدا کذبا دروغی متعمد ام به او جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که میدانند بل الذین
نیستند که میگوید بلکه آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بدان سرای در العذاب در عذاب اند و عذاب اند ایشان
و الضلال الابعید و گمراهی دور از صواب افلم یروا آیا نمی بینند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه پیش
ایشان است من السماء از آسمان و الارض و آنچه زیر ایشان است از آسمان و الارض بدرستی زمین یعنی فرو رفتن است پیش
ایشان خلفهم اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم ایشان را بزمین او نسقط یا فرو افکنیم علیهم
بر ایشان کسفا قطعه آسمان پاره از آسمان یعنی تکذیب آنانرا مر آنها را ان فی ذلک بدرستی که در نظر آسمان
یا در تعاقب اند از خسف سماء لآیة عبرت لکل عبد مر هر بنده رجوع کننده بحق جل شانه
فکر میخواهند در دلایل قدرت خدا یکه
ولقد آتینا داود و بدرستی که دادیم داود را منا فضلا از نزدیک فضل و احسان

بازبور باشاهی یا سیس صوره جلق نیک یا بعد یا توفیق صاحب حکم یا دو بخشایش بجز ضعفا یا جلاوت مناجات
باعالم آگه جز یا رگاه او نیاهی نیست بینی گفتند که فضل آنست که بعد از نیکو بود یا جالی گفتیم ما که کجی ها
باز گردانید آواز خود را سَبِّحِ باداود در وقت تسبیح او بینی مواقف کنید بسر کن یا او هر جا که
اَوِّبِي بازگردانید آواز خود را مَعَهُ باداود در وقت تسبیح او بینی مواقف کنید بسر کن یا او هر جا که
رود بر رگاه که خواهد داد بر جوهر داود علیه السلام بود که هر گاه که خواستی باداود و آن شدی وَالطَّيْرَ و مسخر
کردانیدیم بر امر غالی تا وقت ذکر و بر آواز او موافقت نمودندی آورده اند که چون داود علیه السلام
تسبیح گفتی که همها بصدا در آمدندی و آواز او را در آنادی و مرغان بر زبر سر صف کشیده بسیار
کل مستمعان آن نغمات قالب تهی میشد چو کرد بیطرب نغمه پرداز ز شوقش مرغ روح آمد
پرواز ز روز رشحه بزیارت داود آمده و گفت که تو پیغمبر خدای اولی آنکه طواف تو باشد
داود از خطاب جلیل امر شد که زره گری کند و آنرا بروی آسان کرد اند چنانچه سطر علیه الکتاب الحدید
نرم کردانیدیم مر او را آهن و مرطوف چنانچه در دست و بشتابه نرم بودی که زردی هر تفرد کجا هستی
گری و فرمان دادیم اَنِ اعْمَلْ سابغات زرهای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگهدار
فِي السَّرْدِ در بافتن آن بینی حلقه ای سادی درهم افکنند تا وضع آن متناسب قصد وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم
کار دادند یا اهل بیت خود عمل کنید صَالِحًا عمل بایستی خالص از اغراض اِنِّي بدرستی که من بِمَا
تَعْمَلُونَ با نچه کنید بَصِيرٌ بینام و دلیل آن پاداش خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم
مر سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز سیر شهری صباح
از تدمر بر روان آمدی و جز آب روان و آن در موضعی بود از بین بلقیس صنعان در ماهی سه روز سیلان کرد بر آن مس هر چه
کردی از آن مس هر چه خواستندی بساخت وَأَسَلْنَا لَهُ و فیلوه در اصطخر بیرون از کردی و شبانگاه بکابل رفتی و از آنجا
بیتوته کردی وَأَسَلْنَا لَهُ و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را از معدن بیرون
چون آب روان و آن در موضعی بود از بین بلقیس صنعان در ماهی سه روز سیلان کرد بر آن مس هر چه
میخواستند میساخت وَمِنَ الْجِنِّ و از دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسی که کار کردی بَيْنَ يَدَيْهِ
بدستی بازْ بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار مُسَخَّرِ کردیم وَمَنْ يَزِغْ و هر که بایکار کرد و سرکشی کند مِنْهُمْ از دیوان
عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما و از اطاعت نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته

دو گویند

دو گویند در دنیا ملکی تا زمانه از تاق در وقت ذات مغرور شده بود که موکلان شیر بر بوالهای هر کار از فرمان
سلیمان سرکشی کردند آن تا زمانه بزرگی زنده و دارا بسوزند يَعْمَلُونَ لَهُ و بسکر و مندیر سلیمان مَا يَشَاءُ آنچه
میخواست مِنْ مَحَارِيبَ بر قرابها خوش و در زیر بالا آورده که محرب آنست را گویند که بدیر بود و باید رفت
و گویند محراب اینجا مواضع حرب چنین قلعها باشند و حصارها را بر چیند و دیوان بر سلیمان در ولایت یمن
حصارهای عجیب ساخته بودند چون مساجد و مسوره و منبره و قلعه و عمود و امثال آن وَتَمَاثِيلَ
و می ساختند تمثالها و صورتها از هر ملایکه یا انبیا و بر دیگر زمان عبادت بر بوده اند تا مردمان او را
مشاهده کنند و رحمان و رحمت بستی نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بود در بین آورده که تمثالها از آهن
بصورت آدمیان میساختند و کسی سجاده بوقت محاربه با اعدا رفتی در ایشان میدمید تا در قلعه رفتی و حصار بستندی
و گفته اند تمثال شیر ساختند در زیر تخت او بر هیبت و دور گرس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان کسی که
بر بالای تخت آمد در شیر بیارد و اخوف را بر او فتنه تا بار بر آن نهاده بر بالای تخت و چنین بر آن نشستی گرسان
بیالای خود بر آسا کشتی وَجِفَانٍ و بر مگر زندان بر سر پیلها کاسها ستکین بقدر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضها
بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگها بنا بر سایه هاره هاشتند کوه ها و دو اندازه هزار طباخ بودند که بر سر
دیگها حاضر بودندی مصور یعنی در ولایت شام و دیگها چنین از سنگ تراشیده و چوب ساختندی اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ
گفتیم کار کنید ای آل داود شُكْرًا برای سپاسداری چنین نعمتها قَلِيلٌ و اندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از بندگان
من سپاسدار بود و شکر آن گوید که بدل زبان و جوارح از آفات مراسم شکر گذاری ادا کند و باز حوصله چنین
استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شمارد چون شکر نعمت است شکر عبرت لشکر و یکدیگر شکر نعمت توفیق
شکر نعمت دیگر است و هم جرا بیت هر شکر چن نماند هیچ کس حیرت آمد حاصل ناکس آن بزرگ
گفت اعن در نهان کای پدید آمده جمله جهان ای نمرد از زرق فرزند و جهنم کی قوام شکر نعمتهای
بیحد حق نه کاشل از بیم و بیاه گفتش از قوانیم شکر عام چون در نمرد انعقد لفت خنی شکر نعمتهای
بر داشتی آورده اند که بنا سجد بیت المقدس داود علیه السلام آغاز کرد و سلیمان را تمام آن سفر بیت بجا آورد
هنوز کار ساله مانده بود که مقاضی اجل سلیمان در آمد طلب و دیعت روح کرد سلیمان آن خبر را وصیت کرد
که کرکس اقاض نمیکند و مرا جدا از مرگ عصا نگیه خواهید تا جلد از عصا خبر یافتند و جمله مسجد با تمام رسید

فلما قضينا اي چون آنچنان كه قضا كرديم عليه الموت بر سليمان مرگ را وما دلهم
دلالت نكرد ديوان را على موته بر مرگ او الا دابة الارض مگر جنبنده زمين كه
تاكل منسأته عصاي او فلما خر پس چون افتاد سليمان تبينت الجن دانستند پريان
الانس آدميان ان لو كانوا يعلمون الغيب اگر بودند كه ميدانستند غيب ما لبثوا
نماندند في العذاب المهين در عذاب خوار كننده
بنى سبا بيان قصه اهل يمن و اهل عراق بود لقد كان سبا بدرستي كه بود مر سبا را
في مسكنهم در مسكنهاي ايشان آية نشانه جنتان دو بوستان عن يمين
و دو جنبه جنتان خلد
و قدرة كامله او بود و مخلوقات او بود كه فرزندان سبا را در حوالي ايشان بر يمين و يسار بود و ميان دو كوه
ارض عالي و ارض اسفل كه منزل ايشان بود و مشرق ايشان را اعلام داد و بعد از خشم در بيابان عرب و گاه بودي كه
كوه آب از دلها بيشتر شده عمارات و اهل اهل من عمان و عدن بالا آب ايشان ضم شدي و خلاف الارض بيشتر
دانند و ولايت ايشان بود در خواست كه دو تا سرسبزي بهشت ميان دو كوه تا آبها را از اصل ايشان بيايد بسيار بيشتر
در طبقه شهر بران سرزمين كلوا من رزق ربكم بخوريد از روزي پروردگار خود و اشكروا له
بلدة طيبة شهري پاكيزه است و هواي مقدرست و آبي نيز بر هاي پاك رب
آمرزگاري جون بلاد عمارت و روزي در اين بقعه و نيك ديار و كرده خود بيش رجا جهانبود
و غير كرد از بسيار سبب شنيده كه جاهلها بود بمردي آن بمردي و پروردگار روزي دهنده و از ضها
شكر جنبنده دام زنده است كه كسي كه توبه كند از شرك فاعرضوا پس ايشان روي گردانيدند از شهر خود
و شكر گذاري نمودند در حرمت كه سرزده بيغمبر ايشان آمده و انكار كرده بيغمبر خبر در زمان بادشاهي داري آنها
بشام

بر حسان بن عمرو غسانيه عليه بدان آمده و بسيار بجا آمده و حق سبحانه موشي بسيار در ديوار آن بادشاه
بفرستاد و ناسرسي فرو رفته بود همه كه در خواب بود زيرا بيكسه شد و سيل آمد جداين و مثال آن
خراب كرد و بسيار مردم و چهار پايان كشت بر آنچه فرمود كه بجاي اعراض كردند فارسلنا عليهم پس فرستاديم بر ايشان
سيل العرم سيلي سخت كشنده و بر هم زننده آب يا نام وادي آن آب آمده يا اسم موش و كشتي كه بند را سوراخ
و بدلناهم و بدل دادم ايشان را بجنتيهم باغهاي ايشان جنتين دو باغ ذواتي اكل خمط خداوند ان
ميوه هاي تلخ و شوره گز جنس موصوف را جنس مضاف بسوي صفت مخالف است و شيء و چيزي من سدر
از كنار نكبل اندك سخني در آن شوره زار هاي تلخ سيوه كنار داده و تا باد كه از آن ميوه ها بر خورند
ذلك اين عذاب جزيناهم پاداش دادم ايشان را بما كفروا بسبب آنكه كفران نعمت و دروغ بدو بيكار
شدند و هل نجازي آيا عقاب كنيم مگر ناسپاس را الا الكفور مگر ناسپاس را و حصر جهاد خواند بعلت مشكل صلوة
منصوب است بنصب آيا ما آتش سيه هم كرنا سپاس را و جعلنا و گردانيديم بينهم ميان سبا و بين القرى
التي باركنا و ميان اين دهها كه بركت داديم فيها در آن موضع از ولايت شام چون فلسطين
و اردن و ماربحار و اطراف دهها محمود و آنكه اهل يكديگر در عين كويد كه مارب منزل اهل سبا
بود و شام بها سير زر و مقصد در به بود قدرنا و تقدير كرديم فيها السير در آن دهها رفتن مردم
يا مقادير اعمال ايشان كه هم و كفتيم سيروا فيها سير كنيد در اين دهها ليالي و ايام روز و شب آمنين ايمن
از دزدي و شبيخون بجهة كثرت خلق بالاي جمع و عمارت و آبادي مواضع نيز بيابان سبا آغاز تجارت كه
بشام هر شد حاجات روي و شام در روي فرانكه نزديك بر دو شدن حسد آنكه ميان ما و اين ميان بر رفتن
هيچ فرخ نيست پياده و مثل سير راه را بجهان مرد و در كه سواره و فرانكه فقالوا پس گفتند ربنا
اي پروردگار ما باعد دوري كن بين اسفارنا ميان منازل سفر ما را بيشتر بيابانها بدين از قطع
تا منزلها مرو بي زاد و راحله سفر نتوانند كرد و ظلموا انفسهم و ستم كردند بر نفس خود بدان و بهاي
خراب كرد جعلناهم پس گردانيديم ايشان را احاديث سخنان منبي از ايشان بعجيب كويند
و مزقناهم و پراكنده ساختيم ايشان را هر پراكندن ساختني تا بكلي از اين زمين مارب تا بنى قيلا بحبشان
بشام رفت و خاصه بجكه دامد بيهين و اخبار به خبر دهنده و بهامه داد و بعمان غايبه كلمه در الناس سند

کفر فرا بلد اسلام ثم ذلک بدرستی که در اینچه ذکر کردیم لآیات هر آینه عبرتهاست لقوم یتفکرون گروهی
که بحث میکنند سپاس گفتن بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در حدیث رفاهی و عیش بسیار داشتند
بب صبر بر عافیت و شکر بر نعمت رسیده بدین آیت رسید جنة در روزگار عافیت شکر نکردند بالهجوم
بسبکه در تعرض بود اکنون بودند ان شکروا لقد صدق بدرستی که رات بایشان علیهم بر اهل سبا ابلیس
که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان بن بنی آدم سبب تسمیه بر عضب
که در نهاد ایشان بنا نهاده درست یا هم ایشان را که او کرد فاتبعوه پس پیروی او کردند و شرک معصیت
الا فریقا من المؤمنین مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وما کان لنا و نبود مر ابلیس را علیهم بر آنکه
گمان ایشان بر ایشان ثابت شده من سلطان تسلطی و استیلا الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم آن
بقوم کسی را که بگرویده بدان الآخرة بدان سرای من هو از آنکه کسی او منها فی شک از آخرت در گمان است
یا بلند او یا با ایمان ایشان از ارباب کمال را و ربک و پروردگار تو علی کل شیء حفیظ بر همه چیز یا نگهبان
قل بگو ای محمد صلعم بمشرکان ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشان را که خدایان من
دون الله بجز خدا یعنی ملائکه را پرستند بخوانید ایشانرا در جذب منافع و دفع مکاره و دهید مدد بی نیاز
یعنی ایشانرا بی عون آفریدگار اخبار غیب باهر کافران بلکه بخوانند آنرا جز اما هیچ اجابت کنند شما را
و هیچ یا اجابت کنند که لا یملکون اگر نبشوند ایشان مثقال ذرة بر سنگ موجود را از خردل شرکت
السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و ما لهم و نیست مر آنرا فیهما در آسمان
و زمین من شرک هیچ شرکتی از آفرینش و نه در تصرف کردن و ما له و نیست خدا را منهم از ملائکه
و صنمان در تدبیر و تدبیر من ظهیر هیچ یار و مددگار ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کسی
عنده نزدیک او یعنی آنکه شفاعت که ملائکه و اصنام دارند بر حق نخواهد شد زیرا که در خواست نمیکنند
الا لمن اذن له مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای برای شفاعت کردن او یا باذن باشد در خواست نمودن
در روز قیامت منتظر باشید هم شفاعت فزع از و در ترس فزع کنند اندر آنحضرت چون فرمان رسد
و این انتظار بر نوع فزع جمعه دارند فزع راعن قلوبهم از دلهای ایشان را و دستور شفاعت دهند
قالوا گویند ایشان یعنی مریضه را ماذا چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق
گویند

گویند سخن راست و درست است فرمودن شفاعت کرده و هو العلی الکبیر و اوست بزرگ و بزرگوار
از آنکه غیر و فرشته تواند کرد قل من یرزقکم بگو کیست روزی میدهد شما را من السماء از آسمانها باران
والارض و از زمین نبات قل الله و بگو که روزی میدهد خدا آنچه آنسال را بهر جنس بر آنکه
کافران از خوف الزام بگویند بدل آن فریقه اما دیگر بگو یا بشان که مؤمنان که روزی دهنده مرا کی کردم
دیگر سخن گفتیم فلیاکم با شما مشرکان که بحار یا که در مراتب یکانیت و در راز و نیست با او اجر او چه دیگر
سازید لعلی هدی بر راه راست او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسئلون بگو که پرسیده نخواهید
شد عما اجرمنا از آنچه بیامیزیم از بدی ولا نسئل و نه پرسیده خواهیم شد عما تعملون از آنچه
شما میکنید بلکه هر کس را از اعمال او سوال کنند و جزا و سزا دهند و ذا قل یجمع بگو که جمع میکند
بیننا میان ما و شما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس گشاید بیننا بالحق میان ما براستی وهو
الفتاح و اوست حکم کننده در قضایا بحکم و دانا بحکم و بکل حق قل ارونی الذین بگو ای محمد صلعم
بمن آنرا که الحقتم بر رسته اید بخدا شرکاء انبازان یعنی بنمایید تا بگو اوصف کنید انبازان شرکت خدا را
در عبادت کلا البته نیاید در شرکت بل هو الله العزیز الحکیم بلکه اوست خداوند غالب بر کس
پس کسی را او در شرکت نتواند زد دانا بحکم صواب موصوف بحکمت بالغه پس کس را با او در نیز شرکت تواند
بیت وحده لا شریک له مغفش و هو الموحد مفتش شرک را سوی و دفتش نه عقل
از کرده تفتش آنچی بمدت راه کبریا جلالی و شرک تالیه و شرک محالی وما ارسلناک و نفرستادیم
ترا که محمدی الا کافة مگر فرستادن عام و شامل للناس مر همه مردمانرا را بشیرا و مژده دهنده
ترا که مبشر خلایق را بر اخلاص فضایل آنحضرت که معبوث بهمه فرزندان و جهانیان
و غیر او بیجلس از فضایل جامع و انسی معبوث بود بیت ترا دادند منشور سعادت و دیگر پس
دفع انسان آفریدند بر برد جهل در چنگ فکر زدند پس آنگاهی سلیمان آفریدند نذیرا و ترساننده
بعضی کسی را که بتوحید اقرار کند و نذیرا و ترسانده بعضی آنرا که بشرک اقرار کند ولکن اکثر الناس
بیشتر از مردمان لا یعلمون نمیدانند فضل الله را و جهل کرده اند بشارت مر خالق قومیدارد
و یقولون و میگویند ای فرط جهالت که متی کی باشد الوعد این وعده عذاب یا وعده قیامت

ان كنتم كه مسيد شما يعني رسولان و موحدان صادقين راست گويان قل فادرءوا بگو كه شما را بتقديم
وعده روز قيامت چون برسد لا تستأخرون نه تاخير نمايند ساعة مقدار اندك زمان ولا تستقدمون
و نه پيش گرديد بران آورده اند كه كفار مكه يعني از ايشان كتابها را از احوال پيغمبر پرسيدند الى فتاد كه حق
نعت او خوانديم و ما پيغمبر بحق است لوجوه اي امتنان او گفتند كه يك شب تا بر ايمان نداريم و ايشان گفتند
وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه نگرويده اند امر ايمان كه پاكان قالوا گويند آمنا ايمان نياوريم بهذا القرآن
قرآن كه محمد فرود مي آيد و لا بالذي و نه بران كتاب كه فرود آمده بين يديه پيش از وي و لو ترى
و اگر ببيني اذ الظالمون چون ستمكاران يعني مشركان موقوفون باز داشته شدگان باشند عند ربهم
نزديك پروردگار خويش يعني در موقف محاسبه يرجع بعضهم باز ميگردانند بعضي القول بعضي را بسخن جبر
يقول الذين استضعفوا ميگويند آنانكه ضعيف بودند يعني كافر بودند لذين استكبروا مر آنانرا كه متكبر
بودند لولا انتم مؤمنين چرا نيستيد شما مؤمنان لكنا كنا ما بودي مؤمنان لكنا كنا ما بودي مؤمنان
مر آنانرا كه در دنيا بودن بيچاره گرفته بودند قال الذين استكبروا گويند آنانكه متكبر بودند للذين استضعفوا
مر آنانرا كه ضعيف بودند ايصدناكم آيا باز داشتيم شما را عن الهدى از قبول
هدايت بعد اذ جاءكم آنگاه كه آمد شما را بل كنتم بلكه شما بودند مجرمين گناهكاران
و گفتند آنانكه ضعيف بودند للذين استكبروا مر آنانرا كه متكبر بودند بل مكر الليل و النهار بلكه مكر شما در روز و شب
بود كه ما را فريب مي داديد اذ تأمروننا چون مي فرموديد ما را ان نكفر كه كافر شويم بالله و نجعل و قرار ميكرديم
له اندادا مر او را همتايان و اسروا الندامة و خورده بودند از حسرت و پشيماني يعني هر دو گروه بعد از حسرت و پشيماني
و در دل پشيمان شدند يا از مكر يكديگر پشيمان شدند و يعني اسر اخفاء اظهار نمودند و اين لفظ از اضداد است
يعني ظاهر كردند پشيماني را لما رأوا العذاب چون آن هنگام كه ببينند پشيماني را و جعلنا الاغلال و ما بگذاشتيم طوقها
آتش را في اعناق الذين كفروا در گردن آنانكه كافر بودند جاودانان متوطنان و ايشان مستقبل بلفظ ماضي بجهت تحقيق
وقوع است هل يجزون آيا جزا داده نميشوند مگر جزاي آنچه كردند يعني اشرك اند الا ما كانوا يعملون مگر آنچه بودند كه مي كردند
پس آنانكه كفر و رساله مكذوبند و ما ارسلنا في قرية و نفرستاديم ما هيچ دهي را در هيچ شهري من نذير پيغمبري
بنذير الا قال مگر آنكه گفتند متكبران آن ديه مر آن پيغمبر را انا بما ارسلتم ما بآنچه فرستاده شدند
بان يعني بر كم كافرون ناكردنيم و منكريم و قالوا نحن و ديگر گفتند كه ما نحن اموالا و اولادا و بيشتريم از حيث

مال و اولاد يعني اف فرزند ما پس شما بسيار ما بسيار و ما نحن بما نيستيم و ما نحن بمعذبين
عذاب كرده شدگان يعني عذاب ما و عذاب نخواهيم كرد قل بگو زبان كه ما را نعمت كرامت كرده بخت خوار نخواهد ساخت
قل ان ربي بگو بدرستي كه پروردگار من يبسط الرزق گشاده گردانند روزي را لمن يشاء مر آنرا كه
خواهد از ايشان يعني بيشتر خواهد گرداند و يقدر و تنگ ميگرداند مر آنرا كه ميخواهد بحكمت خود نه بجهت
منزلت او ولكن اكثر الناس و ليكن بيشتر مردمان لا يعلمون نميدانند كه زيادت اموال و اولاد بسبب
شرف و كرامت است و شايد كه زيادتي استدراج بود و ما اموالكم و نيست مالها كه شما داريد و لا اولادكم
و نه فرزندان كه شما را زياده گشته ايم بالتي تقربكم بآن خصلتي نزديك كند شما عندنا زديك ما
زلفى نزديك كردانيدن چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نيست كه بسبب اموال و اولاد كسي را بحق
نزديك ميگرداند الا من آمن مگر كسي را كه گرويده و عمل صالحا و كرده كارهاي صالح
فاولئك پس آنگروه لهم مر ايشان راست جزاء الضعف پاداش دو قوبيني زياده بر زياده
يكي زياده و ديگر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنكه كرده ميكردند و هم في الغرفة و ايشان در غرفها بهشت
آمنون ايمنند از مكاره و آفات و نميترسند مخافات الذين يسعون و آنانكه مي شتابند در كوشش
مستعجلند آيات ما در حجت ما يعني قرآن و بر آن زبان طعن كنند معاجزين بر سر عاجز كنان برندگانند
كه ما را عاجز توانند ساخت از تنزيل آن يا مرحوم را از پذيرفتن و ايمان آوردن بدان اولئك آن گروه
في العذاب بحضرون در عذاب دوزخ حاضر شدگانند قل ان ربي بگو بدرستي كه پروردگار من
يبسط الرزق گشاده ميسازد روزي را لمن يشاء مر آنرا كه خواهد و يقدر و تنگ ميگرداند و ما انفقتم
و آنچه نفقه كنيد من شيء از چيزي كه شما را ست در راه خدا فهو يخلفه پس عوض ميدهد آنرا در دنيا
تا ذخيره ميسازد براي آخرت و هو خير الرازقين و خداوند بهتر روزي دهندگان است يعني غير او
جبرئيل ميدهند و اسطه اند در ايصال رزق و رزاق حقيقي اوست و يوم يحشرهم و روزي كه برانگيزد ايشان را
جميعا كه هم يعني ملايكه را ثم نقول پس گوييم و حضرت هر دو لفظ بجهت تعظيم خداوند ثم نقول پس گوييم
للملائكة مر فرشتگانرا اهؤلاء آيا اين گروه اند كه ايشان را كانوا يعبدون بودند كه پرستيده اند بدين آن جمله

وقتی طی الشان اثر شفاعت ملائکه قالوا گویند فرشتگان جانانک بلکی تراست از آنکه نزد استماع اذن
نوعی خلود یا معبود ما خود را بنیک سفره مسیدنو بجه وجه معبودیت حضور ارواح طاهره ما بتو دوست ما
من فوقهم بحیث ان بین سماء و ان فی هیچ درستی هستی صاحانک ما بر ستون ایشان صاحب ایشانیم
بل کانوا بلکه بودند از اخبار و غایت یعبدون الجن پرستیدند دیوان یعنی فرمان ایشان پرستیدند
در پرستش آلهه باطلهٔ متمثلت شیاطین صور تها منسوبه در خیال ایشان مجاز افکند بیکدیگر انها ملائکه اند اکثرهم
بشیاطین الجن مدیوان مؤمنون کردند کافرند مغلوب ایشان مسلمان مؤمنه حکمها
مرقدات لا یملک مالک نشوند بعضکم بعضا از شما لبعض نفعا سود یا لا ضرا
و نه زیانی رسانیم همه باین باطل را از خاطر جهنم قوه رسانید و سود و نفع لکم زیانت و نقصان
کوییم للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند بر وضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب النار الذی
کنتم بالخشید عذاب آتش آن آتش که بودید بدان تکذبون تکذیب میکردید و اذا تتلی چون خوانده شود
علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات آیتهای روشن قالوا گویند ما هذا نیست
این مگر رجل یکمرد یرید مگر مرد که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از آنچه
بودند یعبد آباؤکم پرستیدند پدران شما یعنی بدعا و اوثان است که شما را از بت پرستی
منع کند و بهتری آنچه را اطلاق کرده در آرد و تابع خود سازد و قالوا ما هذا الا افک مفتری دروغست
تهمت بین کلام که سحر و تهمت کافران گفتند کفر ورده انرا انکار کفار که للحق مر پیغمبر را
لما جاءهم آنهنگام که بر ایشان آمد یعنی فرمان ان هذا انیست الا سحر مبین مگر سحر آشکارا لیست
این مگر آنچه میگویند ام یقولون آیا حالانکه نزاید ایشان افتراه بدروغ بلکه بنهان فرستاده که همواره
بدروغ بهانجا نزد آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن قل ما ارسلنا الیهم بگو نفرستادیم بسوی ایشان
من نذیر پیش از تو یعنی در زمان فترت و ما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان از حق و صورت کتب
و تکذیب آنهم نماینده و کذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند پیغمبران را علیهم السلام آنانکه پیش ایشان بودند
و ما بلغوا و حالانکه نرسیدند اباء مکه معشار ما آتیناهم عشر آنچه بکی آنچه ما داده بودیم ایشان را از قوت
و طول عمر و کثرت اسباب و اولاد بود یعنی ایشان اعشار آنچه داده ایم حجر را بعاد و ثمود و اسباب بت فکذبوا

قرآن بکرد و در وضع خود
و بخلاف اضافه بود

رسولی پس تکذیب کردند پیغمبران مرا فکیف فانکر پس چگونه بود انکار من ایشان یعنی پس چنین
من بشما عذاب کنم یا قوم مر قوم مرا سوء انکار منکر رسالت قال یا قوم گفت ای قوم لقد
شما را وارشاد کردم بتوحید یعبدون آن پرستش کنند آنچه در خیال مجلس عبد پرستیدند را که دید
منهم دور و دنا بیکدیگر نزدیک کنند فرآنرا و بیکدیگر اندوه و ام خاطر مشوش شوند ثم عکسوا
پس نگونسار کنید در امر حق و دانه بعد از آنکه غرب اطلاع را و ارباد کنند و در نظر دیده باد اندیشه کنند انه
بعلمکم بحقیقت اسرار شما را یعنی بحقیقت نیز از بدعوت رسالت اعلام شما بلکه بر شما شبهه کنند
عذاب الاثیم عذاب شما و انه بعلمکم بحقیقت کرده مر شما را بین یدی پیش از فرق عذاب شدید
عذاب سخت که عذاب آخرت است قال یا قوم گفت ای قوم ارأیتم بگوئید آنچه طلبید شما را از مزدی بر ادای رسالت
من اجر پس آمرزید شما را یعنی مزد که بر ادای رسالت بخواهم تا بخشید مرا و اندوه سوال یعنی هیچ اجری
نخواهم ان اجری نیست مزد مرا عند الله الا علی الله مگر بر خدا و یمسسکم و بر شما
کواه قل انی بگو بدرست که بر درد کارست یعنی بحق انی فلک حق یعنی وحی را القا میکند بر
پیغمبر ما القی القوه در داب و انما بود شبیه بیان چیزی و مخفی نیست فاعبدوا بگوئید بخن بات
و درست یعنی قرآن بالاسلام بانبیا پیغمبر صلعم ما یعبد آنچه پوجی آفریده باطل است ابلیس چیزی را
و ما یبدئ و باز نمیکند از انبیا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ارأیتم بگو آیا بنگرید از اراده حق
قل ارأیتم بگو آیا بنگرید بدرست که بر درد کارست کفرتم به و کافر شدید بقرآن
و کفرتم به و کافر شدید بقرآن و شاهد من بنی اسرائیل بر نفس حق و بیان آن بر صحت
و کفر به و کافر شدید بقرآن فآمن پس ایمان آورد بقرآن و استکبرتم و تکبر کردید
و کفر به و کافر شدید بقرآن ان الله لا یهدی بدرستی که خدای بسوی سعادت القوم الظالمین
بدرستی که خدا راه نمی نماید بسوی سعادت و راه بهشت ظالمان و کافران و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کفر ورده اند انرا
للذین آمنوا مر آنانرا که ایمان آورده اند لو کان اگر بودی هذا این قرآن خیرا بهتر
ما سبقونا پیش نگرفتند ما را و اذ لم یهتدوا و چون راه نیافتند بقرآن فسیقولون پس خواهند گفت
هذا افک قدیم این دروغ کهنه است و من قبله و پیش از قرآن کتاب موسی
امام و پیشوا و رحمة و رحمت و هذا کتاب و این قرآن مصدق
لسانا عربیا زبان عربی لینذر تا بترساند الذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند
و بشری و مژده نیکوئی للمحسنین مر نیکوکاران را ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند
ربنا الله پروردگار ما خدای است ثم استقاموا پس راست ایستادند تنزل فرود آیند
علیهم بر ایشان الملائکة فرشتگان الا تخافوا که مترسید و لا تحزنوا و اندوه مخورید
و ابشروا و مژده باد شما را بالجنة بهشت التی کنتم توعدون که بودید وعده کرده
نحن اولیاؤکم ما دوستان شمائیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و فی الآخرة و در آخرت
و لکم فیها و مر شما را در بهشت ما تشتهی انفسکم آنچه خواهد دلهای شما
و لکم فیها و مر شما را در بهشت ما تدعون آنچه خواهید نزلا نزل و مهمانی
من غفور آمرزنده رحیم مهربان و من احسن و کیست نیکوتر
قولا سخن من دعا الی الله بخواند بسوی خدای و عمل صالحا و کار نیکو کرد
و قال انی و گفت بدرستی که من من المسلمین از گردنکشان و لا تستوی و نیست
الحسنة نیکوئی و لا السیئة و نه بدی ادفع دفع کن بالتی بآنچه هی احسن
نیکوتر فاذا الذی و ناگاه آنکه بینک و بینه میان تو و میان او عداوة
عداوتی و دشمنی کأنه گویا او ولی حمیم دوست گرمی ولی صدیق
و ما یلقاها و نیافتد آنرا الا الذین صبروا مگر آنانکه صبر کردند
و ما یلقاها و نیافتد آنرا الا ذو حظ عظیم مگر صاحب بهره بزرگ
و اما ینزغنک و اگر بر انگیزد ترا من الشیطان از شیطان نزغ
فاستعذ پناه جوی بالله بخدای انه هو السمیع بدرستی که او شنوا
العلیم دانا و من آیاته و از آیتهای او اللیل و الشمس
و القمر لا تسجدوا سجده مکنید للشمس و لا للقمر
و لا للسجدوا و سجده مکنید لله الذی خلقهن خدای را که آفرید آنرا
ان کنتم اگر هستید ایاه تعبدون او را پرستید فان استکبروا
پس اگر گردنکشی کردند فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تو
یسبحون پاکی میگویند له مر او را بالیل و النهار بشب و روز
و هم لا یسأمون و ایشان ملول نمیشوند و من آیاته و از آیتهای او
انک تری بدرستی که تو می بینی الارض زمین خاشعة خاشع
فاذا انزلنا پس چون فرو فرستادیم علیها بر وی الماء آب
اهتزت جنبش کرد و ربت و بالا رفت و انبتت و بر آورد
من کل زوج از هر جفت بهیج خوش و نیکو
ان الذی بدرستی که آنکه احیاها زنده کرد آنرا لمحیی
الموتی زنده کننده مردگان انه علی کل شیء بدرستی که او بر هر چیز
قدیر توانا ان الذین یلحدون بدرستی که آنانکه کج میروند
فی آیاتنا در آیتهای ما لا یخفون پوشیده نیستند علینا بر ما
افمن پس آیا آنکه یلقی افکنده شود فی النار در آتش
خیر بهتر ام من آیا آنکه یأتی می آید آمنا ایمن
یوم القیامة روز قیامت اعملوا بکنید ما شئتم آنچه خواهید
انه بدرستی که او بما تعملون بآنچه میکنید بصیر بینا
ان الذین بدرستی که آنانکه کفروا بالذکر بقرآن
لما جاءهم آنهنگام که بر ایشان آمد و انه و بدرستی که او
لکتاب کتابی عزیز عزیز لا یأتیه نمی آید باطل
من بین یدیه از پیش او و لا من خلفه و نه از پس او
تنزیل فرو فرستادنی من حکیم از حکیم
ما یقال نیست گفته شده لک مر ترا الا
ما قد قیل مگر آنچه گفته شده
للرسل مر پیغمبران را من قبلک پیش از تو
ان ربک بدرستی که پروردگار تو
لذو مغفرة آمرزنده است
و ذو عقاب و عقاب کننده
و لو جعلناه و اگر گردانیدیم آنرا
اعجمیا عجمی لقالوا گویند
لولا فصلت چرا بیان نکرده
آیاته آیتهای او
ءاعجمی و عربی
قل هو بگو او
للذین آمنوا مر آنانرا که ایمان آوردند
هدی راه نمودنی
و شفاء و شفا
و الذین و آنانکه
لا یؤمنون ایمان نمی آورند
فی آذانهم در گوشهای ایشان
وقر گرانی
و هو و او
علیهم بر ایشان
عمی کوری
اولئک آنانند
ینادون ندا کرده میشوند
من مکان از جای
بعید دور
و لقد و بدرستی که
آتینا موسی دادیم موسی را
الکتاب کتاب
فاختلف پس اختلاف کردند
فیه در آن
و لولا و اگر نبودی
کلمة سخنی
سبقت
من ربک از پروردگار تو
لقضی البینهم
و انهم و بدرستی که ایشان
لفی شک در شکی
منه از آن
مریب شک آورنده
من عمل کار
صالحا نیکو
فلنفسه پس مر خود را
و من اسأ و هر که بد کرد
فعلیها پس بر وی
و ما ربک و نیست پروردگار تو
بظلام بستمکار
للعبید مر بندگان را
الیه بسوی او
یرد باز گردانیده شود
علم دانش
الساعة قیامت
و ما تخرج و بیرون نیاید
من ثمرات از میوه
من اکمامها از غلافها
و ما تحمل و نمی گیرد
من انثی از ماده
و لا تضع و نمی نهد
الا بعلمه مگر بدانش او
و یوم و روز
ینادیهم ندا کند ایشان را
این کجا
شرکائی شریکان من
قالوا گویند
آذناک اعلام کردیم ترا
ما منا نیست از ما
من شهید هیچ گواه
و ضل و گم شد
عنهم از ایشان
ما کانوا یدعون آنچه بودند میخواندند
من قبل پیش از
و ظنوا و دانستند
ما لهم نیست مر ایشان را
من محیص از گریزگاه
لا یسأم ملول نمیشود
الانسان آدمی
من دعاء از خواندن
الخیر خیر
و ان مسه و اگر رسد او را
الشر شر
فیئوس نومید
قنوط بسیار نومید
و لئن و اگر
اذقناه چشانیدیم او را
رحمة رحمتی
منا از ما
من بعد پس از
ضراء رنج
مسته رسید او را
لیقولن البته گوید
هذا این
لی مر من
و ما اظن و نمی پندارم
الساعة قیامت
قائمة برپا
و لئن رجعت و اگر باز گردانیده شوم
الی ربی بسوی پروردگار من
ان لی بدرستی که مر من
عنده نزد او
للحسنی نیکوئی
فلننبئن پس البته خبر دهیم
الذین کفروا آنانرا که کفر ورده اند
بما عملوا بآنچه کردند
و لنذیقنهم و البته چشانیم ایشان را
من عذاب از عذاب
غلیظ سخت
و اذا و چون
انعمنا نعمت دادیم
علی الانسان بر آدمی
اعرض روی گردانید
و نأی و دور شد
بجانبه بپهلوی خود
و اذا مسه و چون رسد او را
الشر شر
فذو دعاء پس دارنده دعا
عریض دراز
قل ارأیتم بگو آیا بنگرید
ان کان اگر هست
من عند الله از نزد خدای
ثم کفرتم پس کافر شدید
به بآن
من اضل کیست گمراه
ممن از آنکه
هو فی شقاق او در خلاف
بعید دور
سنریهم زود باشد که بنمائیم
آیاتنا آیتهای ما
فی الآفاق در اطراف
و فی انفسهم و در نفسهای ایشان
حتی تا
یتبین روشن
لهم مر ایشان را
انه بدرستی که او
الحق حق
اولم آیا نه
یکف بس
بربک پروردگار تو
انه بدرستی که او
علی کل بر هر
شیء چیز
شهید گواه
الا بدانید
انهم بدرستی که ایشان
فی مریة در شک
من لقاء از دیدار
ربهم پروردگار ایشان
الا بدانید
انه بدرستی که او
بکل هر
شیء چیز
محیط فراگیرنده

از تحت اقدام خود ماخوذ کردند و از تمامی آن لشکر و کس نجات یافتند یکی که بکیا فتاره بود و دیگری که
او را ناجیه جهنمی گویند و بدرستی که هر فعل کننده خود بعقوبت سزا رسید وقال و گفت مشرکان که یا الله لشکر سفلی
بوقت مرگ از بهر حسن امتنا ایمان آوردیم بخدای یا بپیغمبر یا بکتب یا ما را مرگ ده با ایمان بدنیا
وتوفنا کم الشاهدین و از کنار آن بدار بشر شهدا و حصص مرحوم خواند و آن بمعنی تمام است یعنی از کنار آن
ایشان را ذکر نمی بل بل کذبوا بل از موضوع بود که آن عالم آخرت و محل حکایت ایمان و نجات
و ترزوبک پس آن حضرت مشهور بود پس ایمان سود نکند وقد کفروا به و حال آنکه نکر ورزیده اند بخدای
یا رسول او یا بدایت من قبل و پیش از نگرید در حضرت بخلیفه بود ویقذفون بیمانکنند بالغیب
بهر شبهه که و بگمان بالا بیشه کمان خود میکنند من مکان بعید از جایی دور بیشه بود از آنچه
میکنند و نبود نشدند و چه میکنند وحیل حایل کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون و میان
آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان و جهت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد بامثال ایشان من قبل
از پیش ایشان کافران کذبوا بتحقیق انهم بدرستی که ایشان در شک ایمان بیشک از ایشان قبول نکردند انهم بدرستی که
ایشان کانوا بودند فی شک مریب در کمال شبهه انکیزنده و مضطرب سازنده سورة فاطر
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ستایش کرا شاید و ثنای که سزاوار بود مر خدای را که نیز اوست ستایش
و ثنا فاطر آفریننده السموات آسمانها را که نور زاده و پدید آورده آسمانها و زمین و الملائکة و فرشتگان را که آفریننده
فرشتگان رسلا بفرستنده انبیا را برسالت یا بنا علیهم السلام اولی اجنحة خداوند بالها
مثنی دو دو برای طیران ثلاث و سه ورباع و چهار چهار بسیار بالش مر آن خصوصیت بانبیا
نیست نفس زیاده بر نیز وجه در جبر آمده است که حیز بیان مستشهد بعد از آن یزید زیاده میکند فی
الخلق در آفریدن چنانچه آنچه میخواهد را چنین که مرا آفریده از چهار زیاده شود و الحق آنست
که ارادا از خلق آدمیان بود و زیاده ایشان با عقلیه باشد چنین فصاحت و علو و کرم و جسمانی چنین
صورة و ساخت بدین کفت مرا حسن بلکه است و بحر در دهان خلق انام شیر فرموده که علو
همت است یا خاطر تقریر یا سنوی بر تربیه قرب در حقایق سلاوه که قوای است در اشراق و سخا
در اعطا و تعفف در فقر و صدق در موسان و شوق در محبان یزید فی الخلق ما یشاء بدرستیکه خدای بیفزاید
بر سر چه از سالک در بوده در حق قدیر توانا است ان الله بتحقیق بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء
برای هر آن چیز که خواهد قدیر توانا است فلا تذهب پس مگر بنده بسبب مر آنرا نفسک جان تو
یا مگر در از مردمان حسرات حسرتها فلا تذهب پس مگر نفس تو بسبب مر آنرا نفسک جان تو
بار کردن آن و تحمل آن بار بار کشیدن و حصص مرحوم خواند و آن بمعنی تمام است یعنی از کنار آن
صعود بکار در زمانه در کشف الاسرار
کوید رباب فهم بر آنند که بدرستی اشارت بضعف مرحومان اهل عرفان و فتوح آمد آنکه بدرستی از نیست جهت
آید و آن دو قسم است یکی صواب صحیح جهت زوق نا کتب بی بکر مطالعه معنی و آن علم لدنی تا آموخته یا
شریعت و اقوال باستنشیخ الاسلام فرموده که آن نیز علم آموخته کاه از بهر عرفه و کاه سوخته بیت
رست بطفش نسوخ الطف حکم بلی قلم صحیفه دل نور زده علم اهل حدث از نکته بود بلکه از نقش خاص حق
بود فانظر ان ما اذا کردمان باشد که بنفست اقوم نفعت اسر حلیه را که اقوام فرموده علیکم
بر شما از سماء آسمان رسلا برادر از رزاق رزق من خلق آیا است هیچ آفریننده غیر الله بدیر قلم
بجز خدا آفریننده را که هر آفریننده یرزقکم روزی دهد شما را من السماء از آسمان باران والارض و از زمین بکیاه لا اله الا هو
هیچ معبودی نیست مر او را قبلت کرا و فانی تؤفکون پس چگونه کرده شوید از راه توحید و ان یکذبوک
و اگر بدروغ دارند ترا ای محمد فقد کذبت پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان
من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند و هم افتداکن ایشان در تکذیب و الی الله و بسوی خدای
ترجع الامور باز کردانیده شود همه کارها را و ترا صبر و الب ملازم تکذیب مجادله یا ایها الناس ای
ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای حق راست و درو خلاف نباشد فلا تغرنکم
الحیوة الدنیا پس نه فریب دهد شما را زندگانی دنیا شما را از حضرت و آموختن کنید و با متوقف فانیه و لذات و نیه و لعب
آن و فریب نشوید ولا یغرنکم و باید که نکند شما را بالله مکر خدا الغرور و شیطان فریبنده بیت یاد
احرار بر معیت اگر زیر مغفرت در نهاد شما نا نکند و اگر چه از سر مکاست اما مشابه نماند و هر است
باسیر نفس طبیعت مر آنرا بمعاونت بآن بزرگان فرمودند که یکی از مکاید ابلیس نوبت است در توبه انفی
توبه بنده را در تمامی که فرصت یافته است عفرت نعمت را از دست بده بیت اسب بهمت
بامی و شاد باش چون روز شود توبه کن زیاد باش ان الشیطان لکم بدرستیکه شیطان مر شما را

عدوٌّ دشمنست عداوت دشمن مرا فاتخذوه عدوًّا پس فرا گیرید شیطان را دشمن فرا گیرید شیطان را
جزا بدین تقریر که میخواهد شیطان باشد یا خود میدانید خیاجزیه کرده جهد کنید بعضی پیروان فرمان بردار
حزب الله یدعو حزبه تا باشند در آخرت از اصحاب السعیر از اهل آتش یعنی ملازمان دوزخ
انما یدعوا آنکه کار نمیکنند و عوت شیطان را جز اجابت نمیکنند لیکون تا باشند از اصحاب السعیر
عذاب سخت در آخرت الذین آمنوا آنانکه گرویده اند و شیطان را مخالفت کرده اند وعملوا
الصالحات و کردند کارهای پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان واجر کبیر
مزد بزرگ یعنی ثواب فراوان هست افمن زین له سوء عمله آیا کسی که آراسته شد برای او بدی عمل
زشتی عمل او فرآه حسنا پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد چون کسی که نمیرسد جسن را رفیع و
بد رکب باین وصف که گرداند باشد در وصف آورده که مراد ابوجهل است که یا عاص بن هشام یا ابو سوعلی
ایشان که گرد تکذیب نماز می گویند که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره ایشان
با محمد صلعم باخبر اند و سوء عمل ایشان عناد بلات الله فان الله یضل پس بدرستیکه خدای گمراه میکند
و گمراه گرداند من یشاء هر کرا خواهد ویهدی و راه نماید و توفیق دهد من یشاء هر کرا خواهد
فلا تذهب نفسک پس مباید که نفس تو یعنی دلت کشود علیهم بر ایشان حسرات حسرتها
موالی که حسرتی و اسفها گوناگون که دارد بر نفسها خویشتن ایشان که هر یک ایشان مقتضی حسرات
یعنی حسرت ایشان بجهان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستیکه خدای علیم داناست بما
یصنعون بآنچه میکنند و بدان ایشان را جزا خواهد والله و خدا است الذی ارسل الریاح آنکه فرستاد بادها
فرستاد بادها را یعنی شمال و دبور و جنوب فتثیر سحابا پس برانگیزند ابرها را ابر بادها بلفظ
مفاعل جهد استحضار صورت مشتمل حکمت است فسقناه پس برانیم ابر را مشکل جهد استحضار
فعلت یعنی تا فرو آئیم پس کس برانیم الی بلد میت بزمین مرده و فسرده یعنی باحیا آن فاحیینا
پس زنده کردیم بدان الارض بآبی که از باران شده زمین را بعد موتها بعد از مرده و فسرده گی
او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی احیا اموات و برانگیختن اموات در صحت مقدور بیه
من کان هر که باشد که بر خود بریدن عزة خواهد از جهندی کو طلب عزت از پرستش خدای کن
فلله

فلله العزة جمیعا پس خدای راست همه عزتها و همه عزت و نصرت و دولت و اهل و مومنان معتز زند
فلله العزة در اسلام بر اهل کفر و ملازمت طاعت در دنیا و نیل در مخالفت الیه
عمر یکدیگر را در گرفتن بنا هر در که شد هیچ عزت نیافت الیه
بسوی رضا او یا بدرگاه قبول از
یصعد الکلم الطیب بالا میرود و سخنان پاک اصحابی که آمادر و کتوب میل صعود میکنند والعمل
الصالح و عمل شایسته یرفعه بر میدارد آنرا و بجای قبول میرساند و چه مجرد قول یا عمل صالح که اعمال
باقی نیست یا کلمه الطیب عبارت از اعمال صدقه ساکین خود در اعلی مراتب و اعوان بخصوصات است
یا کلمه عبارا بیست و عمل آنکه جماعتیان یا کلمه تکبیر عزاست و تکبیر زدن یا کلمه استغفارات
و حالات و در آنچه صور تهارا دارنده کلمه کلمات است و صعود عمل فاعل را در ریقه عابد بکلم طیب در آنچه
که قول لا اله الا الله است که گوینده توحید دارد و عمل صالح چه قول الله توحید دیگر چه در نفس
آنست که تکلم دارد در کلمات صالح را یعنی قدر و مرتبه او در بیع سازد مراد عمل صالح مخلص است که هیچ چیز
بغیر آن نیست بیت گر رسد بیع خالص در گوهر نیست انبیر در نسبی چو تو محروم نیست بر رقت الفرق
بی قیمت بر زبر اگر خالص بود عزت است الذین یمکرون السیئات و آنانکه تدبیر میسازند مکرها
بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با آنحضرت و آنچه در دار الندوه در باره ایشان از حبس و قتل
اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت مراد آنست یعنی مکر ایشان لهم عذاب شدید علی نخست در آخرت
و مکر آن گروه یبور و ادکاسد شود از پیش نزد و الله خلقکم و خدای آفرید شما را
خاک من تراب از خاک ثم من نطفة پس یافرید شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید
شما را ازواجا جفتها یا مردان و زنان که مزاوجه کنید وما تحمل من انثی و باری نکیرد هیچ زن از فرزند
ولا تضع و نه بنهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی صرف ضرورت
و زمان بر یک مکدوات وما یعمر من معمر و نیست زندگانی داده شود من معمر هیچ دراز عمر را ولا ینقص
و کاهیده شود من عمره از عمر معمر یعنی مگر یعنی که بعمر مرسد الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی در آنچه
و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر است ان ذلک بدرستیکه آن تقدیر طول عمر علی الله یسیر بر خدای
آسان است وما یستوی البحران و نیستند دو دریا العذب آن آب شیرین فرات خوش خلق

گوارنده خزانه آنها میوه‌ها وَمِنْ وَدَابِّ وَدَوَابِّ وَالْأَنْعَامِ وَچارپایان مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ آب شیر اُجاج باتلخی کرانیده وَمِنَ الْجِبَالِ وَاز
از نیز دو دریا جُدَدٌ مختلف بیضاء وَحُمْرٌ سرخ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا گوشت طریا یعنی ماهی غَرَابِيبُ وَبیرون می آید از سبز
دریا شور خاصه سُودٌ سیاه پیرایه از لولو و مرجان وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ می پوشید آن را یعنی پوشیده شود زمان شما
بیشی کفر کرد مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ کافر است که مساوات میان آفتاب صورة بنده وجه یکی از صلاوت ایمان
جای بود شیء عظیم عرفان است و دیگری از مرارت غرق بحر اجاج طغیان است إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ آن آیات آمده
از نقش ثابت است از بحر خطاب شما و محض صوالت قُدْرَتِي الْغَفَّارُ و بیشی شتابیا او در سر یک
از آن دو دریا سُلَالَةٌ مِنْ طِينٍ شکافته کان آبی و دندکان بر آن إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ تا طلب کنید فَضْلَهُ از بخشش
خدا یعنی رنج در تجارت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما شکر کنید سپاس گوئید خدا را يُولِجُ اللَّهُ در می
آورد شب فِي النَّهَارِ در روز یعنی صدا از شب روز می افزاید تمام زمان روز زیاد بیکر و دراز زمان
شب و فعلت سیر مُسَخَّرٌ مسخر است لِأَجَلٍ مُسَمًّى کرد اند روز را و روز
وَأَنَّ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ و آفتاب را راه یعنی تسخیر زمان جو و حساب هُوَ الْعَلِيُّ بر یکی از نیز و بیشی بر مرد
الْكَبِيرُ برای وقت آمده بود کسوه یعنی تا زمان معلوم که در جو خود نام کند تا روز قیامت که از سر
جو دیار مسمی است وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خبیر و تا عمل شما مشبهات أَفَمَنْ زَيَّنَ آفرید کار شما است سُوءُ
عَمَلِهِ در ادراک می است فَرَآهُ حَسَنًا و آنانرا که محاسن دید پس سیئه فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ بخزوی مَنْ يَشَاءُ
تا لک میشوند وَيَهْدِي از پیوست حرف را پس الملک علی الاطلاق و معبود یا مستحق ادات
مَنْ يَشَاءُ تا لک بخواند و آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی و اگر بر سبب جبر نفس در صدری فَلَا تَذْهَبْ
نمی شوند نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ خواهند شما را زیرا که جماد و جماد را شنوائی نباشد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ و اگر رسیدن فرض
بشنوند مَا تَصْنَعُونَ بجهات که کنند شما را و مراد شما نه اند زیرا که قادر نسبت به اصلاح منافع دین کار
وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و در روز تحریر فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ کافر شنوند بلند کردن آوردن خدا یعنی معترف کردند و بطلان آن شرک
که خدا آورد باد را پس بشنوند بر سبب شغل خدا و گویند الْتَقَوْا آیا ما تعبدون لَا يَسْمَعُونَ و خبر نکند زیرا که حقیقت
کار ما هیچ خبر که بدانند فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ مانند اما بخفت امور آن خداوند بدست بجاز حساب آنچه ده لَا الْمَيْتَةَ
خدا نخواهد بود پس بشنیدن در کلام هر بشایع کشته و استعمالست در اخبار مخبر کسی سخن او نفس الامر

یعنی عقاب یا دوزخ باشد وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کسانی که گرویدند و نیکوکاری کردند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنانند مردمان بهشت
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاودانند وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و ندا کنند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
بهشتیان أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ که بریزید بر ما از آب أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا از آنچه روزی داده است شما را
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ گویند بدرستی که خدای حرام کرده آن را بر کافران
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنانکه گرفتند دین خود را بازی و لهو و فریفته کرد ایشان را زندگانی دنیا
فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فراموش کنیم ایشان را كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا چنانکه فراموش کردند دیدار روز خود را این
وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ و بودند بآیات ما منکر شدگان وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ و بتحقیق آوردیم ایشان را بکتابی
فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مفصل کردیم آن را بر علم هدایت و رحمت مر گروهی را که گرویدند
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ آیا منتظر هستند مگر تأویل آن را يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روز که بیاید تأویل آن
يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ گویند آنانکه فراموش کردند آن را پیش از این قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ
بتحقیق آمدند رسولان پروردگار ما بحق فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس آیا مر ما را شفیعانی هست فَيَشْفَعُوا لَنَا
تا شفاعت کنند مر ما را أَوْ نُرَدُّ پس یا باز گردانیده شویم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنه‌های خود فَنَعْمَلَ
تا کار کنیم غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ غیر آن که بودیم کار می‌کردیم قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بتحقیق زیان کردند خود را
وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و گم شد از ایشان آنچه بودند دروغ می‌بافتند إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ بدرستی که پروردگار شما خدای است
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آفرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
پس استوا کرد بر عرش يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ می‌پوشاند شب را بر روز يَطْلُبُهُ حَثِيثًا می‌طلبد آن را شتابان وَالشَّمْسَ
و آفتاب را وَالْقَمَرَ و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ مسخر کرده بِأَمْرِهِ بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
آگاه باشید که مر او را است آفرینش وَالْأَمْرُ و فرمان تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگ است خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ
پروردگار جهانیان ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً بزاری و پنهانی إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
بدرستی که او دوست نمی‌دارد الْمُعْتَدِينَ تجاوز کنندگان را فِي الدُّعَاءِ در دعا وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
و فساد مکنید در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از آنکه اصلاح کرده‌اند آن را وَادْعُوهُ و بخوانید او را خَوْفًا وَطَمَعًا
از ترس و امید إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیک است بنیکوکاران
وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و او است که می‌فرستد بادها را بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ مژده دهنده پیش رحمت خود
حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا تا چون برداشتند ابر را ثِقَالًا سُقْنَاهُ بلدة میت پس راندیم آن را بسوی شهری مرده
فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ پس فرو فرستادیم بدان آب را فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ پس بیرون آوردیم بدان از همه میوه‌ها
كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ همچنین بیرون آوریم مردگان را لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که پند گیرید
وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و شهر پاکیزه يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ بیرون می‌آید گیاه او بفرمان پروردگار او
وَالَّذِي خَبُثَ و آن که پلید است لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا بیرون نمی‌آید مگر اندک
كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ همچنین می‌گردانیم آیات را لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ مر گروهی را که شکر می‌گویند
لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ بتحقیق فرستادیم نوح را بسوی قوم او فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
پس گفت ای قوم من بپرستید خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را خدایی غیر او إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
بدرستی که من می‌ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ گفت سران قوم او
إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که ما می‌بینیم ترا در گمراهی آشکارا قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ
گفت ای قوم من نیست مرا گمراهی وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ و لیکن من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان
أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي می‌رسانم بشما رسالتهای پروردگار خود را وَأَنْصَحُ لَكُمْ و پند می‌دهم شما را
وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و می‌دانم از خدای آنچه نمی‌دانید أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب داشتید
أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ که آمد شما را پندی از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر مردی از شما
لِيُنْذِرَكُمْ تا بترساند شما را وَلِتَتَّقُوا و تا پرهیزید فَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که رحمت کنند بر شما
فَكَذَّبُوهُ پس دروغ زن شمردند او را فَأَنْجَيْنَاهُ پس رهانیدیم او را وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند
فِي الْفُلْكِ در کشتی وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و غرق کردیم آنانکه دروغ زن شمردند آیات ما را
إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ بدرستی که ایشان بودند گروهی نابینا وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا و بسوی عاد برادر ایشان هود را
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را خدایی غیر او
أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی‌کنید قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا گفت سران آنانکه کافر شدند
مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ از قوم او بدرستی که ما می‌بینیم ترا در سفاهت
وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و بدرستی که ما می‌پنداریم ترا از دروغ زنان
قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ گفت ای قوم من نیست مرا سفاهت
وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ و لیکن من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان
أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي می‌رسانم بشما رسالتهای پروردگار خود را
وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من مر شما را پند دهنده امینم
أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب داشتید أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ که آمد شما را پندی از پروردگار شما
عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر مردی از شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بترساند شما را
وَاذْكُرُوا و یاد کنید إِذْ جَعَلَكُمْ هنگامی که گردانید شما را
خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ جانشینان از پس قوم نوح
وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً و افزود شما را در آفرینش بزرگی
فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدای را
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که رستگار شوید
قَالُوا أَجِئْتَنَا گفتند آیا آمدی بما
لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ تا بپرستیم خدای را تنها
وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا و بگذاریم آنچه می‌پرستیدند پدران ما را
فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار ما را بآنچه وعده می‌دهی ما را
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان
قَالَ قَدْ وَقَعَ گفت بتحقیق واقع شد
عَلَيْكُمْ بر شما
مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ از پروردگار شما پلیدی
وَغَضَبٌ و خشم
أَتُجَادِلُونَنِي آیا جدل می‌کنید با من
فِي أَسْمَاءٍ در نامها
سَمَّيْتُمُوهَا نام نهادید آن را
أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما
مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا نازل نکرده است خدای بآن
سُلْطَانٍ حجتی
فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ من با شما از چشم دارندگانم
فَأَنْجَيْنَاهُ پس رهانیدیم او را
وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند
بِرَحْمَةٍ بمهربانی
مِنَّا از ما
وَقَطَعْنَا دَابِرَ و بریدیم بیخ
الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه دروغ زن شمردند
بِآيَاتِنَا آیات ما را
وَمَا كَانُوا و نبودند
مُؤْمِنِينَ گرویدگان
وَإِلَىٰ ثَمُودَ و بسوی ثمود
أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان صالح را
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را خدایی غیر او
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بتحقیق آمد شما را حجتی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این است شتر خدای
لَكُمْ آيَةً مر شما را آیتی است
فَذَرُوهَا پس بگذارید آن را
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد در زمین خدای
وَلَا تَمَسُّوهَا و مرسانید آن را
بِسُوءٍ بدی
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ پس بگیرد شما را عذابی
أَلِيمٌ دردناک
وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ و یاد کنید هنگامی که گردانید شما را
خُلَفَاءَ جانشینان
مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس عاد
وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ و جای داد شما را در زمین
تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا می‌گیرید از هموارهای آن کوشکها
وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا و می‌تراشید کوهها را خانه‌ها
فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدای را
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ و مفسدی مکنید در زمین
مُفْسِدِينَ فساد کنندگان
قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفت سران آنانکه تکبر کردند
مِنْ قَوْمِهِ از قوم او
لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که ضعیف شمرده شدند
لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنرا که گرویده از ایشان
أَتَعْلَمُونَ آیا می‌دانید
أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ که صالح فرستاده است از پروردگار خود
قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ گفتند بدرستی که ما بآنچه فرستاده شد بآن
مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم
قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفت آنانکه تکبر کردند
إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بدرستی که ما بآنچه گرویدید بآن
كَافِرُونَ کافرانیم
فَعَقَرُوا پس پی کردند
النَّاقَةَ شتر را
وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ و سرکشی کردند از فرمان پروردگار ایشان
وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا و گفتند ای صالح بیار ما را بآنچه وعده می‌دهی ما را
إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستادگان
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس گرفت ایشان را زلزله
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس گشتند در سرای خود افتادگان
فَتَوَلَّىٰ پس روی گردانید
عَنْهُمْ از ایشان
وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ و گفت ای قوم من بتحقیق رسانیدم شما را
رِسَالَةَ رَبِّي رسالت پروردگار خود را
وَنَصَحْتُ لَكُمْ و پند دادم شما را
وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ و لیکن دوست نمی‌دارید
النَّاصِحِينَ پند دهندگان را
وَلُوطًا و لوط را
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ هنگامی که گفت مر قوم خود را
أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می‌آورید زشتی را
مَا سَبَقَكُمْ بِهَا نیست پیشی گرفته شما را بآن
مِنْ أَحَدٍ از هیچ کس
إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ بدرستی که شما می‌آورید مردان را
شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ شهوت از غیر زنان
بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ بلکه شما گروهی اسرافکارید
وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم او
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند
أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید ایشان را
مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما
إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستی که ایشان مردمانی‌اند که پاکی می‌جویند
فَأَنْجَيْنَاهُ پس رهانیدیم او را
وَأَهْلَهُ و کسان او را
إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را
كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود از باقیماندگان
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و باریدیم بر ایشان
مَطَرًا بارانی
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ پس بنگر چگونه بود عاقبت گناهکاران
وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و بسوی مدین
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را خدایی غیر او
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بتحقیق آمد شما را حجتی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما
فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام دهید پیمانه را
وَالْمِيزَانَ و ترازو را
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ و کم مدهید مردمان را چیزهای ایشان را
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید در زمین
بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از آنکه اصلاح کرده‌اند آن را
ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ این است بهتر
لَكُمْ مر شما را
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
وَلَا تَقْعُدُوا و مشینید
بِكُلِّ صِرَاطٍ بر هر راهی
تُوعِدُونَ وعده می‌دهید
وَتَصُدُّونَ و باز می‌دارید
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای
مَنْ آمَنَ بِهِ آنرا که گروید بآن
وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و می‌جویید آن را کژی
وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ و یاد کنید هنگامی که بودید
قَلِيلًا اندک
فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کرد شما را
وَانْظُرُوا و بنگرید
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ چگونه بود عاقبت فساد کنندگان
وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ و اگر هست گروهی از شما
آمَنُوا بِالَّذِي گرویده‌اند بآنچه
أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شدم بآن
وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا و گروهی نگرویده‌اند
فَاصْبِرُوا پس صبر کنید
حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا حکم کند خدای
بَيْنَنَا میان ما
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهتر حکم کنندگان است
قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفت سران آنانکه تکبر کردند
مِنْ قَوْمِهِ از قوم او
لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا

بیکدیگر یا که بیوسه عمل خانید بحکام قرآن یا فوق التقوی بسنوری صحاح و عثمان اوذی کانت لبرسه
قربت و اصطفا هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگ آورده اند که فاروق اعظم نقل میکند
از حضرت رسالت صلعم شنیدم که در این آیه فرمود که سابق مایند سبق کننده در نیت و مقتصد میانجاه
و ظالم آن مرتبه سنده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلعم این سه طایفه را نفرمود که کیست که شان
آنها اند که بحساب آن بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب آنان بسبک گیرند و ظالم آنانکه توبه در موقف
حساب نمایند و حق سبحانه و تعالی حساب ایشان کند و ذو النور در فرمود که سابق مایند چهار دسته مقتصد
ایشان که بجهاد و فرود با جماعت حاضر شوند و ظالم اهل مایند که نه که جهاد بینند و نه دو اجماعت
امام ابو الیث آورده که سابق آنست که قبل الحجة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد الحجة و قبل الفتح
کرده و ظالم آنکه بعد از فتح که برابر ده سال بود در آمده اهل تفسیر و تذکیر در تیسیر طایفه سخن بسیار گفته
در آن نیز که اینجا حاجت بشرح افتاد بر ترتیبی در قرآن مذکور است یعنی اصناف و طایفه را خاتم سابق سبک
عبد الله رشدی فرموده آنانکه جاهلند و متعلم و عابد و گفته طالب دنیا و مایل عقبا و متوجه مولی و یا صاحب
کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب و مستقیم یا خاطی و تایب و مستقیم یا خاطی و تایب
بر صلاح غالب کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه صلاح او بر مکاشفه و بحر دیا بر سنده بر عبادت
و عابد نخوف و صلحا کسته و لقوی بلقه یا جمع کسته در تاریک بلا و صبور در بلا و لذت یا بنده از بلا یا با
ریاضت خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول الفکر و متوجه بمذکور یا بجرم و تایب و مستقیم یا خاطی و تایب
دنیا جو یا آنکه مسیات او بحسنات او بر و آنکه بر او بر باشد و آنکه حسنات او بر سیات راجح جو یا آنکه
خاطر او بر بال جو و آنکه هر حالت و سیاست باشد و آنکه نیان او بر آن شکار تا باشد آنکه انصاف ستاند
و ندید و آنکه هم دیده هم ستاند و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیاده از فرض طلبد و آنکه همه جمع بنده و بنده باشد
و آنکه مطلق طایفه نکند الله فرشتگی کو بنده هر سه گروه مالک سخا جو و ایثار ندا طالب تجارة و معلق بر نظر
از خود بخود و نگریزه از خود یا آخرة و ظاهر از حق بحق و صاحب خوف جانکو بدید نظاره آنست که هوست از خواهش
باشد و مقتصد آنکه بهر از کردن و سابق آنکه بمیانه بیدار بود و در طایفه گفته که ظالم از تفرقه بجمع گردد و
مقتصد از مشهود بتفرقه و سابق از منظم بمنظم یعنی با مشاهده منظم رساند و او و منجب نبرد از دیت نعیم جهان

بیکدیگر

بیکدیگر یا عرض دل از میان نشاند و او دوست اوست سجاد بیچ امت را از اسم سابقه نبرد ناخت مکرد
و این ترتیب فرقه ای را از غفلت و رتبه اصطفا و صحی حالت کشیده و اجتنی ظالم که ستم زده کرد نه
و بر جمله حالت امیدوار باشند یعنی نباید از من آورده طاعت خالص بیا و برحمت و فضلت امیدوار
باشند و گفته اند نقد بر ظالم از روی فضلت و تمامی خرش از زده عدول جنات عدن بوستانها
اقامت یدخلونها در آنها در آیند بر سه گروه در آن یحلون بیاراسته شوند فیها در آن جنتها
من ساور از دستوانها از سیم و ذهب از زر خالص و لؤلؤا و از مروارید جنتها و در عین
آورده که دستوانه از دو مروارید جمله ملوک بر بعضی دیگر ایشان اختصاص گشته جنانچه از پادشاهان
عجم و دیباسهم و پوشش تیر کرده فیها حریر در بهشت دیبا باشد جمعه دیبا و دیبا یعنی بافته کسی نبود
و قالوا و گوید اند جماعت جهنمیان الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن در دوزخ برابر اند بر دو بهشت بر سنگ الذی
دنیا هم اجرا الذی احلنا دار المقامة آن خدا که برد از ما اندوه دوزخ را با خوفی از طاعت و تشیم
بقبول آن از میان ما نمند فیها و در آن نمود و گفته اند از اندوه دنیاست چه بیم موجه یا دو سوره ابلیس
یا خوف جمع و عطش و خوف سلطان از دغدغه نحاسد و تباعض اذ نحن بها هر سه که آن بیکار ما
لغوب اگر نه زنده کنا بها کار است یکلوب جزا بنده و سپاس از آن الذی کتبنا آن خدا که
آورد ما را فرود فضله المقامة عطای اقامت که جنت است و از آن انتقال کسی نمی رنگ نخواهد بود
منه فضله از بخشش و کرم خود لا یمسنا لا یمسنا و نرسد ما را در جنات نصب
رنجی چه جنت طلب است که در دنیا بوده و لا یمسنا فیها و نرسد ما را در آنجا لغوب ماندگی و ملالت
چه کلفت و محنتی نیست در آن بلکه همه عیش و حضور فرح و سرور است والذین کفروا و آنانکه منکر شدند
بخدا و رسل له نار جهنم مر ایشان راست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان
وقتیکه در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب بمیرند ولا یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم
از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند زیاده کند احراق و التهاب را
کذلک مثل این پاداش نجزی جزا میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر و کفران
بنهایت رسیده وهم و ایشان فی النار کافران یصطرخون فریاد خواهند فیها در دوزخ و میگویند

رَبَّنَا اَمِيتَنَا بِرُودِ كَارِ مَا اَخِرَتَنَا بِرِيزِ آ مَارَا بِدِ بِنَا فَرَسْتَ فَعَمِلْنَا صَالِحًا بِكَنِيم عَمَلِ بِسِنْدِيدَه غَيْرَ الَّذِي
جُزْ آنَكَه كُنَّا نَعْمَلُ بُودِيم كه عَمَلِ بِدِ بِعَمَلِ نَا بِسِنْدِيدَه وَ نَشْنِيدِيم كه كُزَارِ اَرْدِيم دِنْيَا
شَايِسْتَه بِنُودِ حَقِّ سُبْحَانَه فَرْمُودِ اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آيَا مَا زِنْدَگَانِي نَدَادِيم وَ عُمْرِ دَرَازِ اَرْزَانِي نَدَاشْتِيم شُمَا مَا يَتَذَكَّرُ
آن مِقْدَارِ كه پَنْدِ نَيِه دَرآن مَنْ تَذَكَّرَ هَر كه خَوَاهَدِ كه ذِكْرِ كُنَدِ يَعْنِي پَنْدِ گِيرَدِ وَ دِرَاوِ عَرَبِ كه مُكَلَّفِ اَرْدِ
مُتَذَكِّرٌ فَكَر كُنَنْدَه اَسْتِ كَه اَسْتِ كَفْتَه اَنْدِ كه آن مَاهِ بِيسْتِ وَ شَشِ اَسْتِ وَ دِرَ دَاوِ اَلْمُنِيرِ كُوِيدِ كه مِعْنَاسْتِ كه آخِرِ زَمَانِ
فَكَر كُنَنْدَه بَاشَدِ دِرِ كه بِعَدِ اَزَانِ زَمَانِ هَرِ بِسْتِ مَقْصُودِ بِحَقِّ آنَكَه شُمَا رَا عُمْرِ دَادِيم بِرَاهِي آنَكَه مُتَذَكِّرِ اَرْدِ
وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ وَ آمَدِ شُمَا رَا بِهِ كَنْدَه يَعْنِي مُنْذِرِ يَا كَسَانِ وَ بِاعْقَلِ وَ بِاعْمَرِ كه خَبَرِ اِيشَانِ كُفْتَه اَنْدِ وَ اَعْطَا
مَا وَرَدِ كُوِيدِ كه نَذِيرِ مَلَكِ اَسْتِ كه اَرْ اِيشَانِ مَلَكِ اَلْمَوْتِ كُفْتَه اَنْدِ وَ اَلْكُوَ عَبَارَتِ اَنْدِ كه مَرَادِ اَزِ نَذِيرِ بِشَرِ اَسْتِ
چِنِيسْتِ زَمَانِ فَرُو نَشَانِدِنِ شَلَوَارِ حَيَاتِ اَسْتِ وَ سَرِ سَرِ بِرَ زَنَكِ اَزِ اَيِنِدَه زَاهِ آيِنِه زَاهِ حَيَاتِ نُوبَتِ بِرِي
چِو زَه كُوسِ رَدِ هَمِ شُمَا اَخِرِ خَدِ اَيِ اَيِشِ مَرْدِ وَ دَرِ تَنِ اَنْدَامِ جَرَاَيِدِ سَنْكِ لَرْزَه كَنْدِ بِاي رَاسْتِي
جُوِدَسْتِ سَوِي سَپِيدِ اَجَلِ آ دِ بِيَامِ بِيَشْتِ خَرَامِ فَرُوكِ سَازِ سَلَامِ دُولَكِ اَكَرِ دُولِ جَشْنِ بِيَسْتِ
سَوِي سَپِيدِ آيِنِه نُو بِدِيدِ دَرِ مَوْضِعِ آوَرِدَه كه چِيزِ دُو خَانِ اَسْتِ نَاشِ كَنْدِ دَرِ بِقَرَارِ آيِنِدِ كُوِيِنِدِ
عَلَى مَا بِدِ بِنَا فَرَسْتِ تَا هَمِ چِنِيمِ كُنِيمِ بِمِقْدَارِ زَمَانِ اَزِ اَوَّلِ اِبْدَاعِ تَا آخِرِ اِنْقِطَاعِ قَرَارِ كَدِ تَا حَقِّ سُبْحَانَه
جَوَابِ اَوِ هَمِ كه نَزِدِ نَكَانِ اَدَامِ وَ نَذِيرِ فَرِسَادِيم لِيَقُولُوا كُوِيِنِدِ مِي زِنِدَكَانِي يَا فَتِيم وَ نَذِيرِ رَا دِيدِيم خَدَاوَنْدَا
فَرِيَادِ كه رَبَّنَا اَخْرِجْنَا بِرَ آ مَارَا مِنْهَا اَزِ دُوزَخِ مَا فَاِنَّا ظَالِمُونَ پَسِ كُنَاهِ مُسْتَكَارِ اَزِ اِيِنِدَه
مُشْرِكَانِ رَا مِنْ نَصِيرٍ هِيَچِ يَارِ كه عَذَابِ اِيشَانِ بَازِ دَارَدِ اِنَّ اللَّهَ بِدِرِسْتِي كه خَدَاوَنْدِ تَعَالَى
عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ دَانَنْدَه پُوشِيدَه اَسْتِ كه دَرِ آسِمَانِهَا وَ زَمِينِ تَا بِسِيلِ حَوَالِ
كُفَارِ رَا بِرِ مَخْفِي نَخَاهَدِ بُودِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بَاَنِ چِه بِدِ كه دَرِ سِينِهَا اَسْتِ
هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اَوَ اَسْتِ آنَكَسِي كه كُردَانِيدِ شُمَا رَا خَلَائِفَ خَلِيفَه جَمْعِ اَلْاَرْضِ دَرِ زَمِينِ يَعْنِي
شُمَا هَمِ اَيِ اَيِنِ اَنْ مَثَلِ سَاخَتِ مَقَالِ تَصَرُّفِ دَرِ زَمِينِ بِقَبْضَه اَقْتِدَارِ شُمَا بَازِ كُذَاشْتِ وَ اَيِنِ نِعْمَتِي
بُزُرِكِ اَسْتِ فَمَنْ كَفَرَ پَسِ كه نَاسِپَاسِي كُنَدِ مَرَا زِ نِعْمَتِ مَرَا كَافِرِ شُودِ بِمَعْنِي فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پَسِ بَرِ اَوَسْتِ
جُزَا كُفْرِ اَوِ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ وَ نَمِيَفَزَايِدِ مَرِ كَافِرَانِ رَا كُفْرُهُمْ كَافِرِي اِيشَانِ عِنْدَ رَبِّهِمْ نَزِدِيكِ پَرْوَرِدَكَارِ اِيشَانِ

الا

الا مَقْتًا كُفْرِي اَيِشَانِ مَقْتًا خَشْمِ وَ نَفْرَتِي مِي بَيْشِ كه بِغَضِ مِي كُنَدِ وَ مَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ اِلَّا خَسَارًا
وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا خَسَارًا وَ نَمِيَفَزَايِدِ سَتَمِكَارِ اَنْ رَا مَكَرِ اَيِشَانِ اَلَّا خَسَارًا مَكَرِ وَ زِيَانِ وَ اَخِرَةِ
قُلْ بِكُو اَيِ مُحَمَّدِ اَرَءَيْتُمْ شُمَا دِيدِيدِ شُرَكَاءَكُمُ اَنْبَازِ اَنِ خُودِ رَا الَّذِينَ تَدْعُونَ كه مِي خَوَانِيدِ
رَا بِرِ سِنِيدِ مِنْ دُونِ اللَّهِ بِجُزِ خَدَا اَرُونِي نَمَايِيدِ خَبَرِ كُنِيدِ مَرَا كه اَيِشَانِ چِه بَرِ زَمِينِ اَرْ خَلْقُونَ چِه آفَرِيدِ
مِنَ الْاَرْضِ اَزِ زَمِينِ اَمْ لَهُمْ يَا اَيِشَانِ رَا دَرِ وَ اَسْتِ شِرْكٌ اَنْبَازِي فِي السَّمَاوَاتِ
اَنْبَازِي دَرِ آسِمَانِ اَمْ آتَيْنَاهُمْ يَا اَيِشَانِ رَا دَادِيم كِتَابًا كِتَابِي فَهُمْ بِكَه شِرْكِ كُنِيم
فَهُمْ پَسِ اَيِشَانِ بِرِ بَيِنَه تَقْدِيرِ عَلَى بَيِّنَتٍ مِنْهُ بِرِ چِه هَمَارَه رَوِشَنِ شَايِسْتَه نَه اَيِنِ كِتَابِ بَلْ نَه هِيَچِ بِلْ
بَلْ اِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وَعَدَه نَمِي دَهَنَدِ سَتَمِكَارَانِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
بَعْضِي دِيگَرِ اِلَّا غُرُورًا اِلَّا اَنْدَه اَنْدَه شَايِسْتَه بِتَانِ اِنْ يُمْسِكُ اَكَرِ اَرْ نَكَه دَرِ فَرُوبِ اِنَّ اللَّهَ بِدِرِسْتِي كه
السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ آسِمَانِهَا وَ زَمِينِ رَا اَنْ تَزُولَا تَا آنِهَا وَ زَمِينِ رَا اِنْ زَالَتَا اَگَرِ اَلَّا تَزُولَا نَشَايَدِ تَا مَا هَمِ
چِنِكَه اَنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اَيِ اَيِشَانِ اَنْ اَحَدٌ نِگَاهِ بِدَارَدِ آسِمَانِهَا وَ زَمِينِ رَا اِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا بِدِرِسْتِي كه
خَدَاوَنْدِ بُودِ بِرِدِبَارِ غَفُورًا آمَرِزِنَدَه اَسْتِ اَيِ اَيِشَانِ رَا وَ اَقْسَمُوا بِاللَّهِ وَ سَوِگَنِدِ خُورِدَنِدِ بِخُدَا جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سَخْتِ تَرِ سَوِگَنِدِ كَنَانِ خُودِ كه لَئِنْ جَاءَهُمْ اَگَرِ بِيَايِدِ بِيَشَانِ نَذِيرٌ
پَيِغَمِبَرِي هَمِ كَنَنْدَه لَيَكُونُنَّ اَهْدَى لَبَاشِنَدِ رَاهِ يَافَتَه تَرِ مِنْ اِحْدَى اُمَمِ بَكِي اَزِ اَمَمَانِ كُذَشْتَه

چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد ایشان نَذِيرٌ بمرکتده
یعنی حضرت محمد صلعم مَا زَادَهُمْ نیفزود ایشان را نکرد افزود آمدن او مر ایشان را إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق
و دور شدن و رستگاری را نیفزود آمدن او ایشان را مگر دور گشتن از فرمان الهی فِي الْأَرْضِ در زمین
وَمَكْرَ السَّيِّئِ و انکر دند مکری بد و حیله اندیشیده اند در هلاک کردن آن نذیر وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّئُ و باز نگردد مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مگر با یک دیر یعنی مکر با بر مکر دی بر او احاطه کند و او را
و جانب دی فرو گیرد و چه در باب قصد کسی او بسیده باشد در باره خود مشاهده نماید
و این همین که در زیر باب اینزه است از آنجا جانب افتاد جیت و در باب زیر دی حسد یکند و
نا شناس ٭ دهها زدود حیله نزد بر نافتند ٭ از اعلام شوم شان بر یکی بمن رسید ٭ ایشان
خواهند خدا بشن افتند فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار میبرند مکذبان و مکاران یعنی قومی زرند
و چشم میدارند إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنت آلهی را در پیشینیان که عذاب الهی نکذیب و
عقوبت ایشان است فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو سُنَّتِ اللَّهِ سنت خدا را تَبْدِيلًا تغییری
یعنی عذاب را بصواب بدل نتوان کرد وَلَنْ تَجِدَ وَلَنْ تَجِدَ تو نیابی تو سنت خدا را تَحْوِيلًا
گردانیدنی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوانند ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر
نمیکنند ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنْظُرُوا فَيَعْتَبِرُوا تا ببینند در راه شام و یمن
که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و
ثمود وَكَانُوا و بودند ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از ایشان قُوَّةً از روی توانائی
و بنا و چون آن از عذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک بر قوم در دیار ایشان باقی است
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدا را که عاجز گرداند او را مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیزی
فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی
بر وی در حکم او شیئی نگیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او است عَلِيمًا دانا بجمله
اشیاء قَدِيرًا توانا بر تصرف در آنها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر مواخذه
کردی خدای النَّاسَ مردمان را بِمَا كَسَبُوا بجزا آنچه کسب میکنند

از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَى ظَهْرِهَا
بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا از جنبنده و النسل و گفته اند که مراد همه
حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان نوح
علیه السلام که بشومی کفر همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند
پس در بنی وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه
نابود میشوند وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز میدارد ایشان را إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى
تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان است فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید
وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای كَانَ بِعِبَادِهِ
است به بندگان خود بَصِيرًا بینا میداند که مستحق هلاک کیست
را و چون خلاص و نجات کدام است و دیگر یک را فرا خور
حال او بدانش و دهد بیت آزمایش مع رضا بنوازد ٭ وانچه با خواهش غضب بگدازد
٭ کس ابقضا و قدرش کار سی ٭
٭ آنت صلاح خلق کو می سازد
تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب
نمام شد
٥٥

سورة يس بسم الله الرحمن الرحيم يس در تاريخ آورده كه هر حرفي از حروف مقطعه
حرف است خواند ثواب يك جزو از اجزاء قرآن يعني ده ثواب دارد و هر حرفي از حروف مقطعه
وقوف فرموده بيقا از علامه يس گفته اند كه نام قرآن است و در حقائق فرموده كه نامي است از اسماء الهي و گويند اسم
و در حديث ان الله قرأ طه و يس قبل ان يخلق السموات والارض بالف عام تا آخر آيه فرقان ميكند و در تفسير مادر
آورده كه وقوف تام حضرت رسالت صلعم در قرآن مذكور شده يكي اين است و آنكه بايد الا الذين آمنوا بيان ميكنند تا كه
انيس ميكند و الحمد لله رب العالمين را آن بيان ميشود امام قشيري فرموده كه يا انا قرآن يوم ميثاق ربيعين عبارت است از سر
يا اجابت از فراق در مر آورده كه قسمت همين نعمت حب بين سر مطلوب ميعني برانند مفتاح اوليا الست بربكم
ذلك اصلاح يا انبيا بوده بجهت كفرت نداريشطرب از واقعه فضا فرموده اند چنانچه در انزلنا من الله
گويند در تصنيف آنست كه كلام عرب را از كلام بحر تغيير كنند چنانچه قلت لها قفي فقالت لي قاف يعني وقف
بس مثاليه حرف بين اشارت بكلمه يا است كه آن بعد از كشف اثاث و محاطب انسانيه حضرت رسالت
كه صفت كمال انسانيه مرآن حضرت را تامين بنمايد كه آن كلمه سيد يا شايعه يا سيد الغير و در حديث انا سيد الناس
تغيير حروف فرموده و در يكي بايد دانست كه از بيان حروف بين سوية اعدا يست كه ميان زير و زبان
قوافق بيشتر حروف بيم حروف زيرا كه زير حال اعلا و لام مخصوص حضرت غيب است كه عدالت حقيقي خواه و طريق قوت
و خواه در طريق شرع بود اختصاص دارد بيت تراست مرتبه اعتدال در عرفان كه در خصايص توحيد اعدل
از عدد امكان است و در مقاصد الطمع بدين تفسير منصوص انفصال العدد و از فواي كلمات بقعه رواج زيان
قلب القرآن يس استغنام تلاوت بيت حديث لشكري داده فرقان اگر يس قلب آن لشكر زيان
در جامع الاصول از صحيح ترمذي بروايت انس بن مالك نقل ميكند كه حضرت رسالت صلعم فرموده كه لكل شيء
قلب و قلب القرآن يس هر كه يس بخواند يا بخوانند بيشمار دي خواند بار قراءة قرآن يابد و نيز سوره فاتحه گويند
كه تمام ميكرداند خواننده خود بيكي پرده و سراي و داعيه خواند كه دفع كند از وجه بد بهار و قصه نيز نامه انكر
روا كن بعد حاجتها اول آورده اند كه كفار ميگفتند كه اي محمد تو از فرستاده حديث نميشي عن يسا فرمود كه يس اي سيد
بالقرآن الحكيم سخن قرآن محكم با محكم كتاب و حكم با خداوند محكم انك بدرستي كه تو ايشان بيشتر از الذين
از فرستادگانيم بسوي خلق از آن فرستاده كانا گويند على صراط مستقيم بر راه راست كه تو حديث كه تو فرستاده

بطریق با استفهام کسرای است مرعوض مقصود بتوبیخ آن فرو فرستاده غالب از حقش نصب لام خواهد بیخ
فرستاد قرآن را فرستادن صادق بحق وَالَّذِي جَاءَ جهرمان بخلق خود که فواد فرستاده شد کلمه بِالصِّدْقِ راست چاه چکی
و تصدیق اند اعذاب ایشان فَرَأَيْتُمُ دیدید مرا که بیخبر کرده شده اند آبَاؤُكُمْ پدران شرو یک ایشان بیخبر و بی
زمان فترت با هم کوئی ایشان را با آنچه جهرم که بیخبر شده بر دل ایشان اسماعیل علیه السلام فَمَا تَغْنِي پس نیست ایشان
بجهرانند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اقول بود سبب از برای شفقت عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر هنر کافران هم لا تَعْلَمُونَ پس دانستن
نگیرند و ندارند آنانند که خدا بیدانسته که ایشان را کفر میزند با برشک گشته شوند جهرا بوجهان امر الله اَفَاجْعَلْنَا
بدرستی که ما گردیم اَفَاجْعَلْنَا فَهُمْ فَلَا اَدْرَكَ دیدن ایشان عَلَمًا بِيَّنًا پس آن غلبا هوسته شده الاَوْفَاقِ
بر تخمه آنها ایشان و نیکوکار یک سر انجمانند فَهُمْ مُهْتَدُونَ پس ایشان مردم اما نکاند چشم بر جهنم ایشان
تخیال کرد مغز کاما بجهم که غلبا در گردون دانستند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که بخدا مرا در خانه بینید
و سر مبارک در آن بشکند رسول خدا که آنحضرت نماز میکرد ابوسفیان بر دانش آمد جهرت بالا بود تا
برسد رسول خدا در گردون او خبر شد به سنگ در دست او جهنم و در گردنش بماند و اثر آنرا تا مدت مدید بالا بود تا
دشمنی جهنم خلق ایشان انکار با باز داشته شوند که بنی قوم بی محروم بی بیشتر دست ایشان را گردون او جدا کردند
و جهنم دیگر گفت من بر دم و محمد را بدو سر سنگ کشته جهرم تا یک آنحضرت آمد نابینا شده و آیه آمد که وَجَعَلْنَا
و گرداندیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا پیش روی ایشان بوده و جعلنا وَمِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان سَدًّا بر دو دانستند
فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشیدیم چشمهای ایشان فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان می بینند محققان که بندگ شدیش طول الامت
و پیش غلظت ادبیات کنی شنوده که گرد او سنه بنیل احاطه کرده باشد آمده چشمها و پوشیده باشند
نظر در دلالت قدرت و نه بنده راه فلاح و نه دَسْوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آیا بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ
تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ نیکو نه ایشان که بعلم بر قرآن و صورت ایشان که حکم کرده اند إِنَّمَا تُنْذِرُ
جز این نیست که تو بیان کاما آنها بیندیش که فایده بدان مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند وَخَشِيَ
الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ بیوسته بکیفیه در نهان بوده بخرسد در نظر خلقان
بالاخر ترسد در آنچه غایب است از دیده ایشان امور مرئیه فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن خرسنده را بِمَغْفِرَةٍ
بآمرزش گناهان کند شده وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزد بزرگوار در زمان آیه بعضی بعث در استبار تر از آنکه بوسیله

کفته

کفته یا رسول الله خانه ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه کیریم چگونه باشد آیه آمد إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه
نَحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگان را بمیت باز بها مرده را بهنه وَنَكْتُبُ و مینویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش
فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و نیز بنویسیم بهایها و نشانها اقدام ایشان را که میرفتند مراد از آن
کفتها ایشان اکثر خطیبات ایشان خواهد بود در هر قبیله رقم نمایند بر صفحه احوال ایشان نوشته وَكُلَّ شَيْءٍ
و هر چیزی را أَحْصَيْنَاهُ کاهد باشد یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که بشناسد آن بعضی لوح محفوظ
بعد از رجوع از غزوه حضرت رسالت صلعم فرمود که ای بنی سلمه فرمود که خواب آثار اقدام شما را نمیبینید
در مسجد بنی سلمه کوست که بزند کنید که در مرغه مسلمان بکیست که در زمان باشد راه آمدن در مسجد بعضی گفته اند که
آثار تیک حسنه بجهنم علیکم که بر مردم مرز نه یا دفنی که بر مواضع خبر کنند یا مصدقه جاد بجهرم بلای باط در سجد با سینه
چون اثاث طلبا سیل خلق حق بجاه نه مرغ باید نامه را بنویسند و بوقت سکاما کتاب بدر آن اخوا بهدار
نظم از سکافات عاقل باشد که کندم از کندم بر دو بدو زد له این چنین کلف بسیر بنوشته کای برادر کاهی
کاه بدو زد وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای ایشان مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثال اهل آنطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ
وقتیکه آمدند بآن دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام قبل از رفع باطیه دو کاکه شمعون الصفا بود
بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و یوحنا نام داشتند بآن دیه فرستاد و شمعون را بر رأس فعله کفته که صادق و صدوق باز نطاکیه
فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کند ایشان در یک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند ایشان بچرا میبرد نام
بر سید که چه کس اند گفتند رسولانیم بسوی خلق را بخدا دعوت کنیم منزل هدایت میخواهیم کفت بر صدق دعوی خود
هیچ نشانه دارید بتشریف آری بما از آنها دهید و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آرید هم کفت سالها که فرزند من بیمار است
و اطبا از علاج او عاجز مانده اگر شما در آنرا در کنید من بخدای شما ایمان آورم ایشان بر سر بیمار آمدند و دعا کردند
شفا یافت نظم قدم نهادی و هر درد دیده چاره دوا کرد یک خدای را بدو دوا کرد هر ایمان آورد و او تعجب
بجا آورد که حیات یابد بی کوشد نسل قبل از زمان حضرت ساقی بوی کرد بدو کاز مستبان است القصه خبر آمد
رسول را بطاکیه فاش شد و بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسید ملک شهر که نام او انطیخس بود
در مسالک دید دست بر سینه نداز حال ایشان خبر یافت در مضمون دعوت ایشان کفت هیچ منع بسینه و اقرار کرد
بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون را نسبه ایشان را آورده با خواص ملک آشنائی آغاز کرد و بسبب

وحکمت مرقت یا دشاه و مردمی بجا نا زنیر نصیحت خیر میدهد اذ ارسلنا باو کی چیز فرستادیم الیهم انتین
بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی صادق و یا شمعون فرستادند بسوی شما فکذبوهما پس تکذیب کردند ایشان آنرا
اضافه او بزندان باز داشتند فعززنا پس باغالب کردانیدیم بثالث اذ ا و حضرت شدید خواند یعنی قوی و مدد کرد
بثالث بسیوم فرستاده که بقول اهل شمعون الصفا و گفته اند شمعون یا بطرس یا یوحنا فقالوا پس گفتند آن فرستادگان
با اهل انطاکیه انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما مرسلون فرستاده کانیم از نزد عیسی یا پس خلیفه وی قالوا
گفتند مردم شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند در کفر صفات بشریه بسر بسر بر شما خصائص
داده اند وما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای رحمن من شیء هیچ چیز از وحی و رسالت ان انتم نیست مر شما الا تکذبون
مگر که دروغ میگوئید در دعوی رسالت قالوا ربنا گفتند پروردگار ما یعلم آنرا میداند بدرستی که ربکم
لمرسلون هوی شما فرستاده کانیم وما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم
و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول نکنید عذاب شما فرود آید قالوا انا تطیرنا گفتند که ما فال بد گرفتیم بکم بآمدن شما
که بدین بلیه مبتلا شده ایم باران نیامده و همه مزرعات خشک شده لئن لم تنتهوا اگر باز نایستید از دعوی خود
لنرجمنکم هر آینه شما را سنگسار کنیم ولیمسنکم و بدرستی که برسد شما را منا عذاب الیم عذاب دردناک قالوا طائرکم
گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست یعنی کفر شما سبب مصائب شما معاینه فاسده و اعمال باطل شما این
ائن ذکرتم آیا پند داده بشوید و ذکر کنید بدین تذکیر میکنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی که از حد اعتدال
اند در کفر گذشته کانید آورده اند که شمعون با ملک بیمار نا آمدی و خدا را سجده کردی و مردم پنداشتند
که او پرستش میکند و ملک بیمار اعتقاد تمام کرد که او بیمار شد و بهم رسانید روزی شمعون رسید
که ایشان ملک را پرستش کردند که دو کس را بزندان کرده حبیب النجار حبیب ملک گفت ایشان دعوی میکنند
که پیغمبران خدای ملک شمعون از روی تعجب فرمود که دعوی ایشان را حاضر کردانند که ایشان را بحبس ملک
امر کرد ایشان را آورد نزد شمعون آورده و فرود داشتند شمعون پرسید که کرا می پرستید گفتند آفریدگار
آسمان و زمین پس شمعون گفت خدای شما چه صاحب زنا بنا را دوره و میگرداند شمعون از ملک التماس کرده تا شما
حاضر کردند و فرمود که سوگند خورید که میخواهید تا نیز ایشان را بنا سازد ایشان حاضر کردند فطلبا بنا ساز شمعون گفت
ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا بهمین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی ایشان نیستند شمعون گفت

و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون بیکباره گفت ای خدایان شما که چه خواندند کرد گفتند مرده را
زنده میکرداند شمعون گفت اگر خدای شما نیز کار بنا بر مرده میکرد پس اختر ملک که مرده از مرگ او
برآمده بود یا مرده بود گفت روز زنده کرد و ملک با قوم ایمان آوردند و رضی و بر کرد قصه بعد مومنان
زندیق بخارا را خبر کردند که کفار در مقام ایذا اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آنصوب شد بخارا بر رضی
فرود و وما کان آمد فی المدینة از دور جای از شهر رجل مردی یسعی میشتابد بخار یسعی و بود که می شتابد
تا بر سید قال یا قوم گفت ای قوم کرده من اتبعوا المرسلین پیروی کنید کسانی را که فرستاده اند فرستاده شده
کانا ایشان اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسی را که نمیخواهند از شما اجر مزدی وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند
بخیر و رود سرا و ما لی و چه میست مرا که لا اعبد الذی فطرنی نپرستم آنکسی را که بیافرید
مرا و از عدم بوجود آورده و الیه و بسوی او ترجعون باز کرده میشوم و آمید شدن و زنده
اضافه فطرت بخود اظهار شکست و انما شفقت بکافران مبالغه در تهدید و زجر و اتخذ من دونه آیا بگیرم از
بجز خدای آلهة خدایان دیگر یعنی بتان ان یردن الرحمن بضر لا تغن اگر خواهد خدای بکند مرا
خرابی که ضرر بمن رساند کفایت نکند عنی کفایت بدین شفاعتهم شیئا در آنچه بتان چیزی از آن یعنی
ایشان از من بلاء و غنیمت ولا ینقذون و نرهانند مرا و خلاص نکنند بس من آنکه توانائی ندارد
نفع و ضرر را مستحق عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و زیانیدن از ضرر دست بدارم انی اذا
بدرستی که من آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی آشکارا یا ایشان پس چون ایمان شنیدند و قصد قتل
کردند فرار کرد بغار آورد نزد غار رفت انی آمنت بدرستی که بگرویدم بربکم بپروردگار شما فاسمعون
پس بشنوید ایمان را تا فرا دهید بر گواهی و یا و گفته اند این خطاب بقوم میگوید ایشان او را سنگ میزدند
تا کشته شد قبر او در بازار انطاکیه است و قیل آنست که او را در کشتند و خدای تعالی او را زنده کرد و بهشت
برد و نام حبیب نجار حسن بصری رحمه الله بر آنست که هر قصد قتل او کردند خدای تعالی او را بآسمان برد و از روی گرامت
قبلک گفتند مر او را که ای حبیب ادخل الجنة در آی در بهشت پس چون در آمد قال یا لیت قومی
گفت ای کاشکی قوم من یعلمون دانا شدندی بما غفر لی بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وجعلنی
من المکرمین و کرد انیدند از نواختگان با کرام قوم آن که چون بهشت و ملک و سرمان شنیده شد و قبول آن

اگر بخواهیم بر دل فرستد ملائکه را بر آسمان و اگر بخواهیم فرستادیم ما علی قومه بر قوم خود من بعده
از پس قتل نوح مراد من جنبی لشکری که حق تعالی از آسمان برای هلاک کافران نازل کردانیدیم یا
فرو فرستادیم لشکری برای هلاک قوم یعنی کفار و در آن خواری تو به مقدار نزند که هلاک ایشان را نشدی تا
و اگر ایشان ملائکه در روز بدر و حنین بر آنقدر بخبر با بوده صلعم انکه ایشان کفار و رحمایت با مؤمنان کانت
صفوت ابراهیم الخلیل علیه السلام هر دو بار آنحضرت بنده الله کرده صحبت زند
قد آمنا بما تدعون هل ایشان اصحاب در دکان بودند یعنی جبک نفره جهر جلد کن در آتش بیکبار مطلق
کردند فتنة علی الفتنة تدبیر بغایت بند کان فاتبعتم من شیعا بنامید بودیم بهیچ ان الکافرون الا فی غرور
بالا نیست مؤمنان استهزا بکسر ندکم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما اهلکنا چند هلاک کردیم
قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگار انهم الیهم و مشاهده نکردند که هلاک شدگان
بسوی انهم لا یرجعون باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند و ان کل و نیستند همه ایشان الا جمیع
ملک جمع شده لدینا محضرون نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی انکه
کردیم از بیشتیان با بزهکاران و الیس مانده بمرد در مکاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردانند
کفار را و سزا خواهد یافت یعنی بعذاب الیم و لقد آتینا سلیمان کرفتار خواهند شد و مناسب کردانند در مجلس
عرسان و بعضی مقدمان محبوس ابود و مجهور سرود خواهند گشت مع و زود دولت بنیاد محمود و جاودانی الله
و آیة و نشانه ایشان نهار قدرت لهم الارض المیتة مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بیگیاه که آنرا
باران احییناها زنده کردیم آنرا و اخرجنا منها و بیرون آوردیم آنرا حبا دانه در دو دانه مراد حبوب غاذیه است
فمنه پس از آن دانه یاکلون میخورند و جعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات و بستانها من نخیل
از انواع خرمابنان و اعناب تاک بنان و فجرنا و روان کردیم فیها من العیون در زمین از چشمها
لیاکلوا تا بخورند من ثمره یا از میوه آنچه مذکور شد و ما عملته آنچه کرده است آنرا ایدیهم دستهای آن کارکنان
و دنا و نیز و حق علت بخواند و یا ما فیه سیداند یعنی مهجور زیاد از میوه ها و سنها شان آن کار کنان
بلکه بحضور قدرت آنرا فرو نشد افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند یا شکر نعمتهای منعم را بجا نمیکنند
حسب جمع فرموده که صیغه آیه بر ما یا بلا اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بیاران عنایت و بر آن

اندوه

اندوه از آنچه طاعت نالاری اوراح از آن عذاب یا بند و ساختیم بوستانها از نخیل کاروانها و اعناب انشاء الله
عیون مملکت در آن جاری کردیم ما اثمار و میوه ها و ما عملت و منع میکنند و از نتایج اعمال اکه کرده اند
از صدقات و خیرات آیا سپاسداری نمیکنند یعنی سپاس می باید دانست بر نیز نعمت خاصه و بالله تا موجب
مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم نظم کر شکر کنی زیاده کردد نعمت ٭ ور زوال مرد ذوق نعمت بشکرت
پس نیز در مرتبه مقصود سبحانه الذی خلق الازواج تعریف عالم که تا نفع شاکر و قدرت حمان الذی
الازواج کلها بیافرید همه صنفها و نوعها مما تنبت الارض از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار
و من انفسهم و از نفسها ایشان یعنی از نوع چون ذکر و انثی و مما لا یعلمون و از آنچه نمیدانند از اصناف
و انواع که بعد الکمال و علامت و دیگر اثر قدرت با غایت کار از برای حکمت فلک در سکنه و در میکنیم
خرقه النهار از آن روز را فاذا هم پس آنگاه ایشان مظلمون در آیند که بتاریکی و الشمس تجری
و آیه دیگر آفتاب است که میرود لمستقر لها بقرار کاهی که در امست در صحیحین سلم و از آن که مستقر آفتاب
تحت العرش باشد و گفته اند مراد از مستقر معین که دور او بدو منتهی شود ذلک آن فلک آن مستقر خود
تقدیر العزیز تقدیر خدای بسیار قادر بقدرت خود و بر مقدور العلیم داننده بر معلومی و القمر قدرنا
و ماه را مقدور و مقرر کردیم یعنی سیر او منازل در منزلها بهمت آنست که از برج اثنی عشر که حضیر
بر برجها از منازل و مثل العرجون بانند و بر روز قرب پنج انقطع کند در منازل اجتماع نور و محو فرا
و در منازل استقبال که بکاهد و سیاه کند تا القدیم مسکن حتی عاد کک تا و خمیدگی در العرجون القدیم
ماند خمیدگی خیاره از نهان که شاخ شود و باشد و گشته بهلال لا الشمس و آفتاب ینبغی لها
سزد او را و شاید ان تدرک القمر تا مگر در یابد فرا در مکان او چه بر فلک اوست و یکی بر سپهر چهارم
یا آنکه آفتاب فرا در مکان سرعت سیر او چه قرنام بروج او در صعود و مار قطع سکند و آفتاب رسالی
پس اگر آفتاب سرعت چه مرنا ما تفصول سنداز وضع خود بیفتد و خلل بنکه نبات و تفصیل حیوان آید
و لا الیل و نه شب سابق النهار بیشی نه روز بر آن یعنی که شب که بر روز آن یعنی که شب روشنی و در شب کوز و ملک
منقاد اوست و گفته اند شبی در آیدن آن تقدیر آفتاب و ماه و مراد آنست که چنانچه شمس اردی سرعت
قمر را در نمی یابد قمر نیز از خرجه مبارز آفتاب سبقت نمیکیرد و کل و هر کواکب ایشان در فلک یسبحون

در فلک بنا و صعود نمودند آنچه ما می‌دانیم وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه و عبرت مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنست که بردادیم ذُرِّيَّتَهُمْ
پدران ایشان را فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام
که گویند نیز او از ذریت او بوده اند یعنی فرزندان جمله قوت عترت پدر ایشان بر آن کشتی مقرر گردید
وَخَلَقْنَا لَهُمْ بیافریدیم مر ایشان را مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سوار می‌شوند بر آن جنس و فرق نمی‌کند
و نوح و امثال آن و گفته اند مراد مرغزار است که کشتی بها باشد وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ غرق سازیم ایشان را فَلَا
صَرِيخَ لَهُمْ پس فریاد رسی نیست مر ایشان را که اگر قوت و نیرو و پناه دارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه ایشان رهانیده شوند
از مرگ إِلَّا مگر آنکه بخشد بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را بر
خورداری دادنی إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کفار را از آنکه بترسید
مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از منازلی که پیش ما هم کذیر رسیده وَمَا خَلْفَكُمْ و آن عذابها که در عقب شماست یعنی در آخرت
یا ایمان آورید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که مرشما را بخشنده ایشان احوال شما نمایند و بیکبارگی بر شما نیاورند
وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیامد پیش ایشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل
وَمُعْجِزَاتٍ إِلَّا كَانُوا مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ و چون گویند مر ایشان را
که بدرویشان و صحابیان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده است شما را قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
گویند آنانکه بدیده بصیرت یعنی معطله لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم
با مومنان أَنُطْعِمُ أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنکه اگر خواستی خدای تعالی
أَطْعَمَهُ آیا طعام دهد او را یعنی خدای که بر مرشما قادر است بر اطعام خلق با آنکه ایشان را طعام دهد چرا او طعام نداد یا نه ترسید هم
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی آشکارا یعنی بمخالفت پیغمبر یا بدید
سخن ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی را بر بعضی در دنیا فضیلت داده است و بر بعضی بتابعیت
اغنیا از مال خود اغنیا را مهربند کرده اند پس کشتی را ساخته و امر آنرا که باتفاق فرموده او که کشتی آن
محتوی طعام و علیق حیوانات نظم در فلک بنا و صعود نمودند آنچه ما دانیم و بیاز داریم فارغ کنند کشتی را از
رسیدن بخلل و کشتی ملتفت بر آن فرمود علامت و نشانه و عاصلیس وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَى هَذَا
الْوَعْدُ این موعود یعنی قیامت و بعث کی خیزد إِنْ كُنْتُمْ اگر هست شما صَادِقِينَ راست گویان مَا يَنْظُرُونَ

اما مقربان حضرت از معاینهٔ شهود و ملاحظهٔ وجود با نعیم بهشت نپردازند بیت روز یکمراد صادق در جنان
از جمال شبستان جانانک آید بهشتم خواند الحمد بهشت در نظر تنگ آید هم ایشان بینی المحتاج
بنوره و آذوقهم در زمان ایشان از بادی دنیا با حور جنان ظلا در سایهٔ تصور یعنی در موضع از حرارت
آفتاب دنیا و عقبی الا آنکه بر تختها آراسته متکئون تکیه زدگان بنشوا اکابر تخت و ایشان متع است لهم فیها
مر ایشان راست در بهشت فاکهة میوه یعنی انواع ثمره و لهم و مر ایشان ما یدعون آنچه خواهند و آرزو برند
و احتمال آنچه جابر انصار رضی الله عنه نقل میکند که هر چه مشتهی اند شنید الا الطعام و الشرب بی آنکه زبان
آرد در پیش خود حاضر بینند و مر ایشان را باشد سلام سلام یعنی تحیی قولا خطابا بی واسطه من رب الرحیم
از پروردگار مهربان در مقام از جابر بن عبد الله نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اهل بهشت
در نعیم مستغرق باشند که ناگاه نوری بدیشان طالع گردد و چیزی مرایا لاک حضرت عزت گوید السلام علیکم
یا اهل الجنة بیت سلام و دولت شنیدن سعادت و سلامت بود مبارک رسیدن فضیلت و کرامت امتازوا
الیوم و جدا شوید امروز ایها المجرمون ای شریران از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را نیز در
دشمنان بر افروزد ایشان ایوستانی و دستان میخواند الم اعهد الیکم آیا عهد نکرده ام با شما و تقرر نموده ام
خاردیا بنی آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان آنکه مپرستید طاغوت یعنی بتان را مقرر نموده شیطان
انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا و عداوت او با پدر شما بر سر سجدهٔ آدم
و ان اعبدونی و بندگی کنید مرا هذا صراط مستقیم این راه است راست و راست مستقیم راه راست
بی بنت و لقد اضل و بدرستی که گمراه ساخت شیطان منکم از شما جبلا کثیرا خلقی بسیار افلم تکونوا تعقلون
آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را در قرب و نعلک یوم یقال لهم ای روز که گفته آید و خرج که در دنیا
کنتم توعدون بوده که وعده حق را تصدیق نمی کردید هذه جهنم اینک جهنم اصلوها الیوم در آیید بدو امروز بما کنتم
تکفرون بسبب آنکه بودید که منکر بودید حق را و تصدیق نمی کردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم
بر دهان ایشان جهت انکار میکنند که منکران نبوده ایم و شیطان فریب داده ایم و تکلمنا و سخن گویند با
ایدیهم دستهای ایشان و تشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که در دنیا
میکردند کسب میکردند و در کشف آمده که چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضا اولیا

بر طاعات و اقامت عبادات گواهی دهند چنانچه در قرآن آورده اند که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده ام ترا در دنیا
که عبادات و خیرات خود را بشمار حق سبحانه اعضا و اجزا را حاضر آورد تا هر یک حال خود باز گوید حق آنانک گواهی دهند
کما ورد فانهم سؤالان مستعان دیگر شمار و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه نابینا کنیم یعنی زنده محو
کنیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط تا پیش گیرند راهی را که در سلوک و معاینه فانی یبصرون
پس چگونه بینند آنرا و لو نشاء لمسخناهم اگر خواهیم که مسخ کنیم ایشان را و صورت آنها را تغییر سازیم علی مکانتهم
بر جایگاه ایشان تا هم الجا فما استطاعوا پس نتوانند و قادر نباشند مضیا بر رفتن از پیش لا یرجعون
و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عرف بالصورت اول ایا زنده اند و من نعمره و هر که را عمر دراز دهیم ننکسه
بر گردانیم او را فی الخلق در آفرینش یعنی فرق آنرا بضعف مبدل کنیم و جوانی او را به پیری افلا یعقلون آیا نمی بینند
که هر که تنکس خلق یافت بر طی و مسخ قادر بود خواهد بود تردد قدرت کار را و شواهد آنکار را کفار گفتند
که محمد صلعم ساحر است حق سبحانه رد قول ایشان می فرماید که ما علمناه شعر و نیاموختیم ما محمد را شعر و ما ینبغی له
و نشاید مر او را شاعری گفتن و شعر بدل قوم و در آمده که قدرت و بر نظم قرآن و افصح بیان
از قرع نظامات است که در شعر گزارد و بس حق سبحانه و تعالی شعر و ما هو تعلم نه آنرا و نه شبه نماید و نشود و در کار
که آنحضرت بیتی بر سبیل مثال از فرمودی بر زبان مبارکش رود چنانکه نسبت وزن آن انحراف داشتی
جای شدی چنانکه بکار فرمودی کقول الاسلام و الشیب و الاسلام لم ناهیا حضرت سبحان و تعالی و تنزه که بدو اتفاق شد
و در بیان تکرار فرمود لینذر کی انذر انه لقرآن انما انت رسول الله و ما علمناه الشعر و ما ینبغی لک در کلمات آنحضرت صلعم
آنچه موزون آورده شده اند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب یعنی خطب و قصیده بوده الا ذکر تا آنچه
بدو آموختیم الا ذکر مگر پندی و اثر شاعری و قرآن مبین و کتاب روشن و مبین لینذر تا بیم کند از قرآن مبین
و حقایق بازشرح کننده و احکام
و حدود و کفر ستاند و بشری تا بشارت کند قرآن ما غافل و معاینا بنا مر مومنان را لیقول تا آنرا که مومن است یا آنرا که مومن است و علم الله حق
یا محمد صلعم کان حیا بر کرا که آنچه زنده یعنی عاقل و فهم و عاقل و جان شاید بر مومنان و آنرا که مومن است و علم الله حق
چه حق باید و بقای سرمد بایمان تخصیص با نذار بر مومن شده همه اختصاص ادست بیان و یحق القول علی الکافرین
بشود کلمهٔ عذاب علی الکافرین بر ناکردگان که از آنرا قبول نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند و تعبد اقتدار
انا خلقنا لهم آنرا که ما آفریده ایم برای ایشان مما عملت ایدینا از آنچه کرده ایم و ساخته ایم و مطیع گشته

و دعا کنید یعنی مقرر بود برما نزد قرآن میان مردمان مثلی است که هر که کافر کند کردیم ایشان را بهر بدبخت خود و ساختیم
یعنی دیگر مردمان را عذر بود آن باشد که زاده و بانجا تیر مرغ باید که ما زد بدیر بر آن زمان بخود بیان شارکت غیری اتفاقا
جهار بایان جون شتر و گاو و گوسپند فهم لها پس ایشان مر آنرا مالکون ضبط کنندگان و متصرف در آن زمین کیان
و ذللناها و رام کردیم و رام کردانیدیم الطعام بر آن ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که بر وی
سوار آن جون شتر منها یاکلون و از آنها بعضی آنرا که میخورند جهار پا کوسپند و لهم فیها منافع و مر ایشانرا در آن جهار
پایان منافع و سودها از لبنه و صوف و دیوست و مشارب و آشامیدنیها از شیر افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند نعمت
خدا را که در انعام آفریده ام و رام کرده ام و اتخذوا و بگرفتند از دون الله و مر خدا را بزرگی از جهار پایان بدیر ایشان می ساختند و
و ذکر کردند مشرکان لعلهم ینصرون تا شاید ایشان بر ایشان یاری کرده شوند بدیر
ایشان و حال آنکه آن بتان لا یستطیعون نمیتوانند نصرهم یاری دادن ایشان را و هم لهم و ایشان را حضور و
قدرت نیست جند سپاه مخضرون حاضر آمده اند بسبب آنکه جاضر کرده شده اند فلا یحزنک پس باید که ترا غمناک نکند و نیست قولهم
سخن ایشان که نسبت باهل سحر میکنند از اسناد اولاد و شرکا و یا در باره تو میگویند از نسبت بسحر و شعر انا نعلم
بدرستی که ما میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میدارند از دعوت و بغض و ما یعلنون و ما جهر میکنند آشکارا بسبب کلمات
کفر و جز آنها و اعلان آنها از بدان یا بآشکاره و بنهان آورده اند که عاص و ابی بن خلف بیش آنحضرت می گفتند
خلق قدرت استخوان کهنه در دست الیه بجهت حضرت رسالت آورده یعنی از ضاد بدیر قریش خاصه و نیز
کفت کیست کنایه از استقوت و این اعضا متفرق و رمیم خشک و بکار زنده کردانید حضرت رسالت فرمود که
آفریدگار را میرانیم بالیقین بیشتر بکند و نزار زنده کردانند و بدیر برد و آیا ما که ضرب لنا مثلا و بیان زد از برای
ما مثلی و نسی خلقه و فراموش کرد آفرینش خود را قال من یحیی العظام کیست زنده کند استخوانها را
و هی رمیم و حال آنکه آنها ریزه ریزه و خاکستر شده اند قل بگو ای محمد یحییها الذی انشأها آن زنده کند آنرا
که آفرید آنرا اول مرة و هو بکل خلق علیم و او بهمه آفرینشها داناست الذی جعل لکم من الشجر الاخضر آن که
کرد برای شما از درخت سبز نارا فاذا انتم منه پس ناگاه شما از آن درخت توقدون می افروزید
النفس را در غلاف و مانع از بدی و درخت مرخ و عفار خاصه مرخ و عفار جنانکه اعراب گفتند و آتش بیرون می آید
می افروزند آنکه قادر است بر اعاده طراوت در جیزیکه بر نازنده بوده باشد و خشک شده اولیس آیا نیست
الذی خلق السموات آنکه آفرید آسمانها و زمین را با بزرگی و اجرام ایشان بقادر توانا علی ان
یخلق مثلهم بر آنکه بیافریند مانند ایشان با اجسام صغیره و اجرام حقیره بلی آری هست قادر و هو الخلاق
العلیم و او است آفریننده بسیار خلق و نیکو بکیفیت احوال مخلوق انما امره بدرستی که امر او
جون خواهد شیئا آفریدن چیزی ان یقول که بگوید کن فیکون پس باشد و باشد نیست بدون تخلف
فسبحان الذی بیدیه ملکوت کل شیء و الیه ترجعون پاک است آنکه بدست او است ملک هر جیز و بسوی او
بازگردانیده میشوید بعد از مرگ و بعد از قیامت

سورة الصافات

بسم الله الرحمن الرحیم والصافات صف کشیدگان
در مقام عبودیت صفا صف کشیدن فالزاجرات پس بازدارندگان یعنی ملائکه که از شرک و از سوء سمع
زجرا زجر دادن فالتالیات پس خواندگان ذکرا وحی خدا را بر انجا حق سبحانه قسم یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده
بتسبیح الهی جهت فرمان سید عالم تسبیح یا باعاز زبان خود جهار هر که شیده یا یا اموات مومنان که در صف صف بایستند یا بعلما
که در صف افاده و بصف فاتحه قیام نمایند یا بمرغان که در جو جهو صف زنند اگر مراد ملائکه باشد پس اجرام آن بسم الله
الرحمن الرحیم باشند که سحاب امر اند و تالیات که جو بیسته تحمید و تسبیح الهی اشتغال دارند و اگر جمع قرآن اند و اگر مراد مرغان
رانندگان سحاب باشند باطرد دشمنان و تالیات آیات کبری و تهلیل و اگر مومنان باشند بانوار حضرت ظاهر و انوار

در اثنا نماز تلاوت فرمایند و اگر بآب غسل نه بر سر مسکن از کفر و فسق بدلها بحجت و بر خلق منجر اند احکام شریعت
و اگر خانه بکنند ذکر خدا و بذکر اهل آفات را از خود بر آیت صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس
صالحان بطریق توحید که در موقف مشاهده صفت کشیده در دامن شیطان و نوازش عرش شهوت سقلانی را بر سر بهشت
و فواید ذکر لسان باطنیه با سر یاد و بحب اجمالی خود داشت غفلت میرنجند و در بحر آورده که صفات ارواح اند و ذات اجرام
الهیات بدانکه ذکر را میرنجند عوام را از سرمای و خواص را از دیدن طاعات و اخص را از لقاء الله بکوید بی نیاز نفوس ذکر که
بحکم احب شیا اکثر ذکره همواره با یاد حق سبحانه که کرد اند بیت ای یاد تو ام مونس جان در همه حال
تو آرام دلم انیت مجال ا بر فکر شاهی تو ندارم شب و روز الا بحر نامه عهد تو نخواهم مدوسال آورده اند که لغات
بر سبیل لطف میکند بر محمد صلعم خدا را بایات آسمانی آورده حق سبحانه در این آیات قسم یاد کرد الله الحکم بر سبیل
تعظیم ذات خود لواعه یکی بت بجانه و یکتا رب السماء الکواکب آفریدگار آسمانها و زمینها را بینهما از آنچه
آنچه میان ایشان رب المشارق و آفریدگار مشرقها که آنجا بر طلوع عرش قربت که از آنجا طلوع عرش را مراد
مغارب آفتاب که روز را بام سنه از مشرق دیگر ظهور نماید و مغارب در مشرق است هر روز بمغرب دیگر
مختفی شود و بدیگر مغارب اشکفتار و از ایراد مغارب اکتفا کرد یا مراد الضدین ثانیا الشمس الانجیا بدرستی که
ما بیاراستیم آسمانرا بزینت یعنی آخر بکره بزینتی آفریت زینة للکواکب بآرایش ستارگان را و حفظا من کل شیطان
خواهد یعنی بیاراستیم آسمان دنیا با آرایش کواکب در کنار آورده که از اشکال مختلفه این است چون ثبت فرمانا
و بیاراستیم و بیاراستیم از غیر آن اشکال بهشت کانکه بر قسم نظر و شمال و جنوب و حفظا نگاه داشتیم آسمانرا از هر
و شیطان رجیم لا یسمعون ستارگان را در دیوی مسترق فرا آن لا یسمعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و هوش از آنجهان
نازل ملا الملا الاعلی بسوی عثمان و بعضی اشراق ملایکه که مطلع اند یعنی از اسرار و با یکدیگر میگویند
و یقذفون و انداخته شوند و بعضی بهاب از آسمان میکنند دحورا رانده و دور و دور از آنجهان
عذاب واصب و دائم است و عذاب سخت در آخرت در دنیا هر سو شهاب الثاقب واقع است کلام ملایکه گفت الا من خطف الخطفة مگر کسی
که در پایه یکبار بود یعنی بمدد دزدی از فرشته فاتبعه پس از پی در آید او را شهاب ثاقب کوکبی روشن تیر سوزنده
در حرم را نمازی سازد و بعد زوال انسان بر حرم مترجم شده باشد صد خاک آورده اند که کانند دین بنده بود
الا شیطین که منکران بعث در شنوند همواره دعوی خلق و قوة میکردند میان قرش از روی تصلف و نکال ملایکه یا

یا دیوان بار ایشان شما که کافره بوده اند و کوشیدند مراد از ظلم ستمکارند بجهت بجور و تجاوز بگناه و حق الله
کردن نزد موقف بندگان و اعمال ایشان چنانچه زبانی را تا قرآن و حضار را با اعوان ایشان از اهل زمان
و مددکاران نظایر و قرع اقلوب گویند که چگونه اند جبار کرب پرستیدند کمن خباطر و اعیاد بر ای ظلم نمیرسید و
ناکاه از عوان ایشان با شمایان بسلک فرمودند قوله اعوان ایشان اعوان ظلم آنها اند که سوزن می رستند پیوند
میشوند عزت با ظالم مباش تا خوری ۱۲ روز حشر از شمار ایشان از اهل آخرت کسانیرا ظلم شرکا شمند
بدرستیکه میکوید حشر کنید ایشانرا الذین ظلموا و همچو بود و تکبر کنند من دون الله سوی خدای از اصنام
و غیر بایشان بطریق استکراه و اجبار عابدین اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون
فاهدوهم پس نمایانید ایشانرا بادیان کسید الی صراط الجحیم براه دوزخ و موقف تهم چون روی بدوزخ آرید
باز دارید ایشانرا در موقف مسئولون بدرستیکه ایشان پرسیده شدکان خواهند بود یعنی ایشان
از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت توبیخ و تقریع دو دیگر ایشانرا که ما لکم لا تناصرون
چیست شمارا که یاری نمیدهید یکدیگر را در حین موقف خلاص میکنید ایشان جواب ندهند و حق سبحانه کوید
بلکه یکدیگر ایشان یکدیگر را نصرت نمودند یومئذ بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادکان اند و از
روی عجز و انقیاد شدکان قبل بعضهم و در موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بعضی دیگر بعضی
یتساءلون و صفت ایشان متساءلون از یکدیگر می پرسند که چه حالت که ما را پیش کرده یا سر زنش
میکنید یکدیگر را قالوا کویند اتباع مر رؤسا را و قوم را انکم کنتم بدرستیکه شما بودید تأتوننا در می آمدید ما
عن الیمین از روی نصیحت و نیک خواهی و دین رحم شما یا از توقع یا از طریق سوکند یعنی قسم یاد میکردید
که دین حق است که شما را بدین میخواهیم قالوا کویند رؤسا در جواب ایشان بل لم تکونوا بلکه نبودید
شما مؤمنین کردیدکان یعنی خاطر راه راست نبودید که شما را کراه کرده باشیم و نبود ما را علینا من
سلطان شما را هیچ قوت و تسلط و تیسیر اکر بکار ما را جبار شما را اضلال و دعوت نمودیم بل کنتم بلکه بودید شما قوما
طاغین کروه از اندازه در کذشتکان فحق علینا پس واجب شد بر ما قول ربنا سخن پروردکار ما که کلمه
العذاب انا لذائقون بدرستیکه ما چشندکانیم عذاب را در نیرو فاغویناکم پس کمراه کردیم شما را و دعوت کردیم
بکفر بجهت آنکه انا کنا غاوین ما بودیم کمراهان خود مستقیم که شما خاطر ایشان شدید در حالت کفر و مرتد شدید
فرمود شد

طلبه

طلبه بیت من ستم خواهم که تو هم مست شوی اما بجو من سوخته از دست شوی ۱۲ حق سبحانه فرموده فانهم
یومئذ پس بدرستیکه ایشان در عذاب اند آن روز فی العذاب مشترکون در شریکان عذاب ایشان باشند چنانچه
در عبادت شریک بوده اند انا کذلک بدرستیکه ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با کناهکاران انهم
بدرستیکه ایشان اذا قیل هم سخن کفته شود چون ایشانرا کو بنده که بکویید لا اله الا الله یعنی بکلمه توحید بر زبان راند
یستکبرون سرکشی نمایند از کفار آن یا کمی می ورزند در ادای حقوق و یقولون و میکویند ایما لتارکو
آلهتنا ترک کنندکانیم عبادت خود را لشاعر مجنون بر شاعر دیوانه شیفته عقل یعنی تهمت از ترک عبادت
اصنام میکنند کفار حضرت را صلعم و مجنون نیست بلکه سید دین حق سبحانه فرماید بل جاء بالحق بلکه نیست که ایشان میکویند
بلکه محمد بدیشان و بالحق بدرستی و درستی صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از وی بوده اند انکم
بدرستیکه شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشندکانید عذاب دردناک در دوزخ بترک کنندکان
و ما تجزون و نیست جزا داده شدن شما الا ما کنتم تعملون مکر آن جزا که هستید که الا عباد الله بندکان خدا
المخلصین پاکیزه شدکان از آلودکی شرک و مخلص ابد بوده اولئک آن بندکان مخلص لهم
مر ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته شده یعنی ظاهر پدید شده یا معلوم مخصوص از دوام و بقا و لذت و حسن
فواکه و آن میوه است که از کوه رزق و هم مکرمون ایشان نوازشکانند فی جنات النعیم در بوستانها یا باغات
و نازعلی سرر متقابلین بر روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف
کرد دایره بشود علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بر سر ایشان بکردانند بکاس از جام پر از می من معین از خمر
ظاهر شده رحمتها یا جاری از چشمها بیضاء خمر سپید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة خمر بالذت و خوشی
للشاربین مر آشامندکان را لا فیها و در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خمر می باشد تهمت فرماید حال
را بسبب حلف صداع و دردسر آن لا هم عنها و نه اند بیهوشیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و عزوف هم ایشان
زایل شود و عندهم و نزدیک ایشان یعنی منازل ایشان قاصرات الطرف عین کنیزکان فرود آینده چشم باشند عین
شهرهای تنکرند فراخ چشمان کانهن کانهن بیض مکنون بیضها پوشیده اند تشبیه میکند حور را
در حلاوت و بیاض و خوش رنکی بر بیضه شاتر حب مؤنث که شتر مرغ بیضه را بر خود پوشیده باشد یا عاج بر آن پوشیده
بیضه شتر سپید باشد مختلط با تنک صفری و احمر الوان ابدان نزد حرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آرند

برخی از مشتبهان علی الفتیین بر برخی دیگر یتساءلون بپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوزخیان
قال قائل گوید گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را انی بدرستی که من هستی که در دنیا بودم کان
لی قرین بود مرا یار و همنشینی که در دنیا بود منکر بعث بود مقابله کرده بدان ایشان و مرا برد بود منکر در رسول
کیف تصدق ترا چگونه بود اهل بود بیا بخشیدی که مرا برادر بود قطروس که در دنیا بر مرتبه کمال متقبل
میگفت ءانک لمن المصدقین آیا تو از زیادت از مصدقان آیا ءاذا متنا آیا هستیم چون بمردیم کنا ترابا و گردیم خاک
و عظاما و استخوانها که بدنها ءانا لمدینون آیا ما را داخل داد کان باشیم یعنی ما را زنده گردانند و پاداش دهند
قال گفت بود امر اهل بهشت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده در آئید یعنی که می بینید امر اهل دوزخ را فاطلع
بدید و در میان اتا اهل را در مر اصلعه گوید که در کلام در کیست بجهت فرح عذاب بهشتیان بدید بهشتیان که بیند قرین
او را بیکی مشتبه بی ذرگرد بر دوزخ فاطلع پس در نگرید بود او را بدوزخ فرآه پس بدید قطروس را فی سواء
الجحیم در میان دوزخ قال گوید بود او را که ایزد قطروس تالله ان کدت لتردین بدرستی که نزدیک بود که
گمراه کنی مرا اضلال لتردین بدلالت مرا بدوسوسه و اغوا و سری ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بود
که ایمان راه نمود مرا لکنت لمن المحضرین بدرستی که بودمی از حاضران با قرین در دوزخ مبهوت بدان کسان
گوید چنانچه برادر او سنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نمیرد ما جاوید خواهیم بود و نمیرد هر
الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا و ما بمعذبین و نیستیم ما را عذاب کرده شدگان فرستادگان گویند
بلی مگر که نمیرید و معذب نشوید ان هذا بدرستی که این البته خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم آن رستگاری
بزرگ است لمثل هذا برای مانند این فلیعمل العاملون باید که عمل کنند عاملان کان نیز برای مال و جاه دنیا که
بر فرض نیز بدان معدود اتفاق تعظم گرانی است بار شما را باری بار گاهی عذاب برای باری بار گاهی برای باری بار گاهی
راه خوابی مالید را بر خاک عذاب طوق سیاه باری لذلک چنانکه گوید اذلک آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان
خیر بهتر است نزلا زیادت بهشت ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختی است در دوزخ خاصه که بر کوه آتش
خود دارد و میوه او را طعام فاسقان و تحفه حق سبحانه و تعالی که میوه آنکه خل و در خیزان شاهوی بلا براه بدان ایشان خواهند
بدین اسم مسمی گردانیده و فرمود که انا جعلناها بدرستی ما گردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و عقاب
لظالمین مر ستمکاران را در آخرت یا بمحنت و امتحان مر الفاسقان را در دنیا بجهت ایشان بود از آنکه شنودند که زقوم درخت

در دوزخ و کفار بدین چگونه خواهد بود و حالا آنکه آتش آهن را بسگدازد و ندانستند که قادر است بر حفظ و حیوانات
آتشی و آهن سنگ و نباتات بر آن زمین و شجر در آتش و حفظ آنرا در آن در مقالات آورده ابن الزبعری که صاحب
فرض مالک محمد سیاه مالا بر قوم و آن بلغت بر برداز فرشته سیکه و مرا را کو نبود بهشت است و اگر بر رب بخانه در
دیگر شد و الکت و زقب یعنی زقوم ده مارا کبرک زبد و مرا او را و ابو جهل گفت بخور که تمر زقوم است که محمد ما را بدان
و بجهت حق سبحانه آیه فرستاد که زقوم آن نبت که از نیران کمان میرند تا شجرة تخرج فی اصل الجحیم
که بیرون می آید فی اصل الجحیم در فعر دوزخ و ناچار آن بلند شد بسیار بکات بر سد طلعها خوشه درخت
کانه گویا که او رؤس الشیاطین سرهای دیوان اینجا در شتی و هولناکی و گویند شیاطین ماران سیاه قبیح بر صورت
گویند کیهای سیاه بود در جبل که بر دوش شیاطین بیکفند فانهم پس بدرستی ایشان لآکلون منها خورنده اند از آن
درخت زقوم المأکولون پس کننده اند منها البطون از آن شکمها را از غایت جوع یا بجهت ایشان از آن بار که
ثم ان لهم پس بدرستی که در دوزخ ما لشوبا آمیختنی است حمیم آبی گرم جوشان آب گرم
پاره بر آن یعنی جهد زقوم بخورند آب حمیم بالا آن بر دیگر ایشان بدهند تا باز قوم آمیخته کرده شود ثم ان مرجعهم پس بدرستی
بازگشت ایشان بعد از کلک زقوم و شرب حمیم لی الجحیم بسوی دوزخ است دانیا پس کنی و آمیخته بود ثم
بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین گمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیها آثار
می شتابند یعنی تقلید ایشان می کنند یهرعون و بدرستی که گمراه شدند قبلهم پیش از قوم اکثر الاولین
بیشتر پیشینیان جز قوم نوح و ادر و ثمود و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم فیهم در میان ایشان منذرین
بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما ترسانیدند و ایشان قبول نکردند فانظر فکیف پس بنگر چگونه
بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بر ایشان فرود آمد الا عباد الله مگر بندگان خدای
المخلصین پاک کرده شدگان که ما نیز منقذ گشتند و لقد نادانا و نوح و بدرستی که بخواند نوح ما را لقد
قوم در حق او اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کننده کانیم ما که مر او را بر کفار قوم او را و نجیناه
و رهانیدیم او را و اهله و نجات دادیم او را و اهل او را من الکرب العظیم از اندوه بزرگ که غرقت یا از قوم و جعلنا
ذریته و گردانیدیم ما ذریت او را هم الباقین باقیان از قوم او را و ترکنا علیه و بگذاشتیم بر او فی الآخرین
در میان پسینیان سلام علی نوح سلام بر نوح فی العالمین در میان جهانیان انا کذلک ما چنین کنیم
نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را انه من عبادنا بدرستی که او از بندگان ما المؤمنین
ثم اغرقنا پس غرق کردیم ما الآخرین دیگران را و ان من شیعته و بدرستی که از پیروان نوح
لابراهیم ابراهیم را اذ جاء ربه چون آمد پروردگار او بقلب سلیم بدل پاک و پاکیزه
اذ قال چون گفت لابیه مر پدر خود را و قومه و مر قوم خود را ما ذا تعبدون چه می پرستید
ءافکا دروغ آلهة دون الله خدایان فرو گذاشته خدای را تریدون آیا می خواهید
فما ظنکم پس چه گمان دارید برب العالمین بپروردگار جهانیان فنظر نظری
نظر کرد در نجوم فقال پس گفت انی سقیم بدرستی که من بیمارم فتولوا پس بگریختند
عنه از او مدبرین پشت دهندگان فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند
فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند
فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند فراغ شدند

وبلغت بدر تركك مرزد وعقاب وعاجز بتند وحسن وزنگ وبرو برگرفتا وبلغ كذا شتيم عليه نوح خاتمى نيكوى
في الآخرين ورسيان پسيان بيامت محمد صلعم بآخر بلاغ كذا شتيم كه ميان آخرين سيكويند سلام على نوح
في العالمين سلام وسيان عالميان قوله آنست كه بنيا ر بنيا ر كوا كرامت وخداى سلام سيكويد نوح را عليه السلام
وسيفرمايد انا كذلك ما همچنين كه نوح را خبر داد بهم نجزي المحسنين باداش ميدهم نيكوكاران را انه من عبادنا
نوح مؤمنان انا المؤمنين از بندكان ما كزيده ما است ثم اغرقنا الآخرين پس اى از دعاء خود ذكر دانيديم ديكرانرا
يعنى كافران قوم او وان من شيعته وبدرستى كه از پيروان نوح لابراهيم ابراهيم است يعنى اصول شرع وطريق
توحيد بر داد بوده وزبان آن زده افزا رحمه الله فقال كه كفتم ميايد بصحبت رسالت صلعم كه ابراهيم ذكر نكرد ابراهيم
اكرچه صورت سابق بود اما همه متابع اوست وبر لاجرم بجهت ميان انفصال معترف بوده ودر ابراهيم استوده ودر وى
دعا كفته كه رب هب لى حكما يعنى فهم رسولا الآية نظم بخش ذوالجلال بمن آن مرد بهمه انبيا وتو كه اكر آن مردى بهمه را بخشوده
همت نكردى خيال تو همه خيال اصطفا نيك بنيادى فنعم الرب ربنا پاكى آن آزر ابراهيم آن بود ورد كار خود را انا كذلك
بيدا باك آنى خلاق يا ناى الحمد تو بنيا فاتح الحمد تو بنيا يعنى روى نهاد بدرگاه عزت با دلى از تعلقات
كونين سينه از خطاى آرزوى مجمع را بيد اخته انى الى ربى سيهدين وباكى من حضرت ابراهيم سر بر دو خود آذر وكار
خود ما اذا تعبدون چه چيز حضرت كه بپرستيد افكا آيا ازروى دروغ آلهة دونا الله تريدون آيا بجز خدا ميخواهيد
ميخواهيد فما ظنكم پس چيست كمان شما رب العالمين بپروردكار عالميان كه شما را عذاب نكند بر انكه بر آتش
اكر استغراق عبادة دارد ترك نموده خداوند بپرستيد قوم سخن ابراهيم را اين جواب دادند كه فواعد ما
بعبادت بتان خواهيم شد امروز طعامى بيرون بر درخانه بتان ميكذاريم تا چون از صحرا باز كردند بخانه در آمده برسم
الله الصمد الهنك خدمت كنيم قوم ابراهيم تا را نشناختند كه بتان را بسجايا يا تا بخانه بتان آى تا بر تو نعمت اصنام بيان
اشكال ايشان اشارة كنى ديد ابراهيم كه بعد از قوم ايشان را بر بالاست در خواهى بر تو بر ما را و بر پرستش ايشان معذور
خواهى داشت كوشى كه چيزى عاقل رنجورى بود تو دردى هم نديده معذور دارى ابراهيم عليه السلام جواب نزد ورد دى
ديكر مرد و بازار وى كه كذاى ابراهيم بيا تا برويم فنظر پس در نكريست نظرة في النجوم
در ستاره كان موقع واتصالات واتفاقات ايشان بنا وكرد وبا در كتاب كه علم نجوم در آن بود كرفت چون
قوم او علم نجوم منهور زيدند از علم ايشان با ايشان بنمز تر بود فقال پس كفت اني سقيم بدرستى كه من بيمارم يعنى

اشتمال

اشتمال اسكيم يا كه مرا عاقبت از امراض معدية بيمارى كالله بدين بيمارى بتان نكند وچون قوم ابراهيم را كفتند وصحرا
زنند تحرفت روى بتان ابراهيم فتولوا فرا پشت شدند الى ظهرهم سوى بتان ايشان فقال پس كفت ابراهيم تا را از استه خوردنيها
طعام بتان ايشان نهاده فقال پس كفت ابراهيم تا را الا تاكلون آيا نمى خوريد اين طعامها چون جواب نميدهيد
اورا پس بتان كفت ما لكم شما را كه سخن نميكويد وجواب نميدهيد فراغ عليهم پس بنهان بر آمد بر وى
تا زاهد بتان را زنيد باليمين بقوت تمام با بدست راست يا سوكند كه خورده بود وفرمود كه الله اعلم ايشان
القصه ابراهيم عليه السلام تا از پاره كرد بتان بسوره نماند كه سوره نماند كه بتان را زنيد وكاه بتان را در آمد
مرسى حال شاهده كرده دانستند كه كار ابراهيم است فاقبلوا اليه پس روى آوردند بسوى او يزفون شتاب كردند
تا او را كرفته نزد نمرود آورند وبعد از تباحث بسيار كه شمه از آن سبق ذكر يافت قال كفت ابراهيم اتعبدون
آيا ميپرستيد تا تنحتون آنچه تراشيد از سنك چوب وانه خلقكم وخدا آفريده است شما را وما تعملون وآنچه
شما ميكنيد بر ستهاى خود در مرتبه دلبرى آنكه انعام نيند كمان مخلوق حضرت بر دو بكار بود وچون ابراهيم
آن زنده الزام كرد قالوا ابنوا كفتند نمرود وخواص او كه بنا كنيد براى ابراهيم بنيانا بنائى وآتش بر ابراهيم
برسر آتش دوزان زنيد فالقوه پس افكنيد او را في الجحيم در قعر دوزان فاراد وا پس خواستند نمرود
به بابل ابراهيم كيدا دستبرد وفتنه كه او را بسوزند فجعلناهم الاسفلين پس كردانيديم ما ايشان را زير تر بر آتش
بتان نظر بر سر كلستان خليل وآن بر بالاى رشك شد حقيقت او وطالبان را فقال وكفت ابراهيم حسبى الله
بسنده است مرا خدا ونعم الوكيل وبهتر كارساز اني ذاهب بدرستى كه من بسوى پروردكار من فهو يهدين پس
زود باشد كه راه نمايد مرا بمقصدى يا بمطلوب دنيا وآخرت پس ابراهيم روى بشام نهاد ودر آن ماه با بحر بود ساره
خاتون فتاد وانا زنا ابراهيم بخشيد وهجر ملك يمن وهاشد بدعا كرد كه رب هب لى اى پروردكار من
بخش بمن فرزندى من الصالحين از بندكان شايسته وصالح كان من بشير بطاعت ومومن من بود در خبر
فبشرناه پس مژده دادم او را بغلام حليم بفرزندى بردبار يعنى چون بطلوع رسد جليم بود پس صاحب اسماعيل
از ساره بود وهاجر را نفقه داشته وحكم بعد از شام با هجر ببرد او را بمكه آورد وسه اسماعيل بخانه نيافت دخان ابراهيم
از شام بديدن هاجر آمده بود سرف تبلا در واقعه ديد كه فرزند خود را قربان كن عيد قربان كه اسماعيل را
همراه داشته روى بنا نهاد فلما بلغ چون برسيد اسماعيل معه السعى با پدر خود بسعى يعنى ميان صفا ومروه

فتوكلت فقد مرت

وگفته اند مراد اینست بگو و مناقال گفت یا ابراهیم یا بنی ای پسر من تصغیر بنی شفقت است انی اری بدرستیکه می بینم
فی المنام در خواب انی اذبحک اگر آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بجایها در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فانظر پس بنگر
ماذا ترى چه میبینی قال یا ابت افعل ما تؤمر گفت اسماعیل یا ابت افعل ای پدر من کن آنچه فرموده شده ای بآن
ستجدنی ان شاء الله من الصابرین زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای از صابران زیرا که کسان بر ذبح
یا بحکم قضا فلما اسلما پس هنگامیکه گردن نهادند حکم خدا را و ابراهیم بقضای پسر و قضا
وتله للجبین و بیفکند او را بر زمین نهاد بالتماس او در مقاله آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسماعیل کرد
اسماعیل گفت ای پدر دست بسته بر محکم بر بند تا اضطراب نکند شاید که جامه مبارک و چیزی که دود من بدو سرایت
بنام شوم هیبت الحق و ترسیدن غم ندارم زیرا که می ترسم از آنکه داس پاک شود از خون آلوده و دیگر بخانه روی
سلام بما در و الفکار من برسان و بمادر بگو آنچه بوده تا بدو او اتصال باشد و دیگر روی او بر خاک نادر وقت
تیغ را نفرو ناگاه نظرت بر دو مرغ افتد و صلیه بهر دو در حرکت نباید مبادا که در امر الهی تاخیری و تعصبی
رود ابراهیم بدل قوی دست پای پسر است دیگر در جنبش و جهاد می جهاد حق سبحانه صحیفه از آسمان بر شکل خلیفه در حلقه اسماعیل
پدید آمد تا کارد را بر بدن باز داشت وقتیکه آن حلقه حلق او بسر پدید و باز در دست جنبید پس حق سبحانه بفرمود یا ابراهیم
ما اخلاق الیوم رایت صدقت الرؤیا ای ابراهیم بدرستیکه راست کردی در خواب و ان هذا لهو البلاء المبین و آنگاه ابراهیم
بجای که بود اسماعیل را بجای خود باز گردانید و در وسط او دوره کرد و در جای بوده بود که پسر را میکشت الا آنکه تیغ بریده بود و زیر
نیز همان صورت و قوع یافت ان کذلک بدرستیکه ما همچنین پاداش میدهیم از سنت نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکو
کاران را ان هذا لهو البلاء المبین بدرستیکه این البته آزمایش است هویدا که بآن مخلص از غیر او ممیز گردد و فدیناه
و فدا دادیم اسماعیل را بذبح عظیم بکشتن بزرگ یعنی فرو آن کشتی شاخدار بوده که چهار سال در مرتع بهشت چرا
فرموده و گویند آن کشتی بوده که با آدم فرستاده و حوا بیند نزف بالکوه سنین بود که از کوه بر زد و آمده
بجنب ابراهیم با پیشانی و اتصال است که جبرئیل از آسمان فرود آورد و قصه قربان بالقوایع و مضایع شرح داده
و علی مالوف در تفسیر او مذکور میکند و ترکنا علیه و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ثنای حسنه را فی الآخرین
در میان پسران امت آخر الزمان بالا آنرا بلند کردانیدیم که مردمان میگویند سلام علی ابراهیم سلام بر ابراهیم
کذلک همچنانکه نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را ان ابراهیم بدرستیکه ابراهیم عباد المؤمنین
از بندگان ما گرویده بوده اند و ان الیاس و بدرستیکه الیاس بن یاسین یا الیاس بن ایل بن فنحاس بن
العیزار بن هارون علیه السلام از اسلاف عیسی بود لمن المرسلین از فرستادگان خدا بود چون خلق را فقال بگفت
آنرا گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون آیا نمیترسید از خدا اتدعون آیا می پرستید بعلا
بعلبک اسم بتی و آن بت چوبی بود که بلا آورد و چهار روی داشت و بلک نام زنیست از شام و چهار عبد
و آن زن بنی بود آنرا ابعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعلبک را و تذرون و میگذارید
احسن الخالقین عبادت نیکوتر آفریننده کانرا مراد از خالقین صورت الله ربکم خدای شما و ربکم پروردگار شما
و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین خاص الیاس از پرستیدن و بود و شرک نیارید چون صحابه الیاس را
بابلبعلبک مستاد و الیشان ملک باشند بعد تمام اول اسلام نبی آنجا غرض انوای زنان خود از عادت پرست شدند
و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سال خشک شد و هلاک شدند و بالیاس جمع نمود چاره تا ترک خلاف خود را خواستند لیکن
قرمود که همان باید آورد و دیگر کاری حق اقرار باید کرد الیشان جاسوس نمود الیاس گفت که میخواهید که بطلان و حقیقت حق
امر نیز کار باشد ذکر و دیده کان دیگر نمود و مژده داد و امر او را بعد از آنکه جهاد را شمشیر بر فرزند می اسحاق را فرمود
فلما بلغا مع از مستوکان و بار کنا علیه برکت دادیم بر او بر اسحاق و علی اسحاق و بر پسر او اسحاق که از صلب
اخبار می آید و بر آن و چون بر دو ایوب بر دو ذریتهما و ذریت ایشان از نژاد ایشان محسن نیکوکار است
ظالم بر خود بایمان ملاک و ظالم و ستمکار است لنفسه مر خود را و مقیم معصیت مبین آشکارا بصراط
یعنی بهار است که در دیده کان نیکوکاران باشد و ثم تا کرد بدیگران ستمکار ولقد منا و در آنچه منت نهادیم علی
موسی و هارون بر موسی و هارون بر نعمت نبوت و نجیناهما و برهانیدیم ایشان را و قومهما و کرده الیشان
یعنی بنی اسرائیل من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تعب فرعونیان و نصرناهم و یاری دادیم
مردم را فکانوا الیشان فکانوا بس بودند الیشان هم الغالبین الیشان غلبه کنندگان بر اعدا و آتیناهما
و دادیم موسی و هارون را الکتاب المستبین کتاب بیاد و بیان و هدیناهما و نمودیم ما الصراط المستقیم راه را
راه آنرا راه ساده مقصود و ترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان متاخران بآن
یا آنچه بر آنکه شنیدم بود که میگویند سلام علی موسی و هارون و سلام بر هر دو کذلک همچنانکه نجزی المحسنین
پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستیکه موسی و هارون من عبادنا المؤمنین
از بندگان گرویده ما اند و ان الیاس و بدرستیکه الیاس بن یاسین یا الیاس بن ایل بن فنحاس بن
العیزار بن هارون علیه السلام لمن المرسلین از اسلاف عیسی بود اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون آیا نمیترسید از خدا اتدعون آیا می پرستید
بعلا بعلبک اسم بتی و آن بت چوبی بود که بلا آورد و چهار روی داشت و بلک نام زنیست از شام و چهار عبد
و آن زن بنی بود آنرا ابعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعلبک را و تذرون و میگذارید
احسن الخالقین عبادت نیکوتر آفریننده کانرا مراد از خالقین صورت الله ربکم خدای شما و ربکم پروردگار شما
و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین خاص الیاس از پرستیدن و بود و شرک نیارید چون صحابه الیاس را
بابلبعلبک مستاد و الیشان ملک باشند بعد تمام اول اسلام نبی آنجا غرض انوای زنان خود از عادت پرست شدند
و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سال خشک شد و هلاک شدند و بالیاس جمع نمود چاره تا ترک خلاف خود را خواستند لیکن
قرمود که همان باید آورد و دیگر کاری حق اقرار باید کرد الیشان جاسوس نمود الیاس گفت که میخواهید که بطلان و حقیقت حق

شما هو بر آورده و بیاشد تا مس مذابی خود را بخوانم و شما دهان خود را بخوانید پس کرد ما حاجت گفتند سرب پر شیش
ایشان بدین ضمانها داده بود خود را بیاشد آسمانیش بسیار کرده از بدان جلیله نیز از آسمان فرستاد و الیاس
دعا و صوت بسیار الحال باران آمد و قوم او را بکار آفریدند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ
هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب و همه قوم تکذیب کردند الا اجابت الیاس الا عَبَادَ اللَّهِ بندگان خدا بود که پاک کرده شده کان
از شایبه نسبت نفاق آورده اند که الیاس عمل اندر حق خود خواست که بقتل برد حل عذاب الا در میان قوم
بیرون برد فرمان رسید که از فلان بر فلان میوه صنع رود و هر چه پر وفا کرد و دران سوار شود الیاس در آن حضرت
بمکان معین رفت و صورت شیر بجای اسبی اقتی بمثل می آمده بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت چون سیاحت او را
بر دنبال او شیر بهوات الطعام و شراب در قفا از او سلک و بیابان بر او آمد و صفت او گفته اند هر آینه
دیدم ملکی و همه ارض و دم همه آسمان و او مرکب بر دریا بنا چنانچه خضر بر دریا و بر عرفات با بلیل کرد ملاقات میکند
و در رضا بالک و بکر در بیت المقدس افطار کند و هر جای صوت آمد اثنا نزا می بیند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ پس گذاشتیم بر الیاس
فِي الْآخِرِينَ در میان پسینان فرا و در دو فرزند بر آن کذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ سلام بر الیاس گفته اند
آل یاسین هم نام او است چنانچه بکاییل و میکائیل و سیناء و سینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما چنین نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان ما که وحید کان اند
ایمان بحق جامع مِن جمیع الاکمال صوری و معنوی را و نام بنده کنند نیز خاص او برای اهل حضور
نظم اگر بنده خویش خوانی مرا که از ننگ عالم دو گیتی مرا اشتهای که نخست خوانده اند بندگان را بنده
وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که لوط از پیغمبران فرستاده شدگان است إِذْ نَجَّيْنَاهُ هنگامی که جهیز
نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و همه اهل بیت او را إِلَّا عَجُوزًا مگر پیره زنی که زن او بود و حه او قرار گرفت
فِي الْغَابِرِينَ از باز ماندگان بعذاب با لوط علیه السلام هم از آنکه فرمود ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران را قوم
دو دار و آن زیر و زبر ساختیم و آنکه وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ و بدرستی که شما می گذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان
و نیکو تجارت بشام میروند مُصْبِحِينَ در حالیکه داخل شوید در صباح وَبِاللَّيْلِ و وقت شب بر منازل ایشان گذر
دارید روز و شب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا بتعقل نمیکنید و اندیشه نمینمائید که عاقبت گذرانیدن حال کسانی نمیکنید و إِنَّ
يُونُسَ و بدرستی که یونس علیه السلام مِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است در اخبار چنان می فرستاد

از بلاد موصل تا بحر و سوره یونس که شنسه قوم وی نگذرند بر گرد و عذاب علیه و از میان قوم بر زمین
رفت و بعد از ظهور آن عذاب قوم یونس علیه السلام را بیمان آمد و زمد رفت مرتفع شد و یونس علیه السلام از بیمان
خبر داده وعده داده بود که عذاب بر شما فرود آید پس از ندیشه اندک مرحوم او را بکذب نسبت ندهند
روی بجانب بر بالها در فتق باد کن او را که بحث یونس از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی پر حمله بود از
مردم و متاع آورده اند که یونس علیه السلام بکنار دریا رسید فوجی از تجار کشتی بر آب افکنده سوار شدند یونس
نیز با ایشان کشتی در آمد و چون کشتی بمیان آب رسید باستاد و ایشان گفت که بنده گریخته زیر کشتی باشد
کشتی نبرد و یونس علیه السلام گفت بنده گریخته منم و دراب افتم چنان بود که بنده گریخته را در دریا انداختند
تا کشتی روان شد باد ساکن شد و کشتی ساکن ماند و کشتی بر آب سرگردان و حیران در شد و تولان بحث یونس بیا لغه
که بنده گریخته منم چون یونس دران باب مبالغه بر صاحبان رسانیدند و قوم می شنیدند و فرمود که قرعه زنیم
فَسَاهَمَ پس قرعه زدند با ایشان کشتی سر نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس از زعفران کان یعنی بر سبا
قرعه تمام و آن فانها ایشان کشتی و ابر گرفته قصد کرد که بدریا افکند و حوت همانه و حوت کرد بهمان که در آخر دریا باشد
تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد و ندا حال آن او را بر صرف بکر مرد بنا مالک بحث بدید آنه یونس سر در کلیم پیچید
خود را در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او لائق کننده بر نفس خود که بر او قوم
که سخنی فرمان سید بدان تا که مرا در اطعم تو نشاخته ام جلد در دل نزاز ندان او کرد اندیشه با بکه ترک ایشان
الزم بر یزد ماهی در نگاه داشت و همان حال که ما را در آن باشد نزد آب بیشمود و سر از آب بر داشته صرف و نیز
در درون نفس سر فرو تا به روز و اشد آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و ماهی صفت نیاید
بلکه حق جانه گرفت و بیت او را نمایک سخته بود چنانچه تا یونس علیه السلام بر خاست و غرایب را بر ساحل کرد
و بیشتر کرد عالم انتقال فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنکه یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان در
ماهی مسبحان الا الا آیات سبحانک انی کنت من الظالمین حالا که نه آنست که پیش از آنکه بشکم ماهی رود از آن
و نماز کردن از آن لَلَبِثَ هر آینه درنگ می ماند فِي بَطْنِهِ در شکم ماهی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روز که بر انگیخته
شوند مردمان اندر کار روز کار شد سیده زود شد غلامی او دیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را بِالْعَرَاءِ
فرمان دادیم او را از درون خود بر آرد و بیفکند بر الْعَرَاءِ بر زمین هامون یعنی جایی که در و درخت و گیاه نباشد و

تجرد او را چنین صفت بمثلکه یُرْمَقُونَ و الملائکه او جایز بود یعنی ضعیف تحیف چون طفل که از مادر متولد شود
وَاقْتَلِعْ عَلَیْهِ و در دیدن بر زمین سر نگونسار شجرة مِنْ یَقْطِینٍ در تحقیق آنکه بنا بر کیاه او اسایه کرد و رزاد آورد
آورد که خاصیت ورق قطین آنست که مگس و آن نگرد و حق سبحانه او را در تحت بقطین پوشید از آفات حرارت
آفتاب این شد و در کوی اثر خوش داد اسلامی روزی او بهار تا و تنگ بهشت او محکم شد و کورت و بیاد آورد
وَاَرْسَلْنَاهُ در رسالت و در کیاره اِلٰی مِائَةِ اَلْفٍ بسوی صد هزار مرد او یَزِیدُونَ یا زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار
چون خبر رسید بقوم یونس ملک قنوی رسید بملک یا نمام قوم با استقبال او بیرون آمد فَاٰمَنُوا بگرویدند
بیونس یعنی بنبوت وی محمد بدیل ایمان کردند فَمَتَّعْنٰهُمْ پس خوش بردیم ایشان را اِلٰی حِیْنٍ تا هنگام مرگ
آجال ایشان و بجوار آنکه خاصی اجل باشد و دعت روح مفوجه بر اوقات آجال مع او بیست
و زیر بدل اموال قوم متصور بیست روزیکه اجابت کشایند بتیز و زیر بدل ملاک کشد شجر خیر بدو نوبت
جمال و بنه تا هلاکها مهمل له شد روی مقاومت زیاد آنکه بر زیر فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس ای محمد صلعم قومت را
دختران آیا آنکه بیت یعنی از جهت سوال نعمت کن اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار را دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُوْنَ
و مر ایشان را پسران اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ آیا آفریدیم ما فرشتگان را اِنَاثًا زنان وَّهُمْ شَاهِدُوْنَ و ایشان حاضر نمودند
بوقت آفریدن ما مر ایشان را اَلَآ اِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِّنْ اِفْكِهِمْ از دروغ و افترا خود لَيَقُوْلُوْنَ میگویند وَلَدَ اللّٰهُ
پروردگار یعنی زاده بنا آو فرزند وَاِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان در انکار و لیه بیشک لَكٰذِبُوْنَ البته دروغ گویانند اَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا بر گزید دختران را عَلَى الْبَنِيْنَ بر پسران که مارا بدختان
مستظل ایشان شاید انکار بجهت شما را در نصیب كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ چگونه حکم کنید بدست میدید سخن آورا
که بر آنکه می پسندید اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از مرح و ولد چه ولد از جنس مولود باید
و بعلی و بی شاید که و حضرت رب العزت از مثل و شبیه مقدس است اَمْ لَكُمْ آیا مر شما را در سخن که ملائکه بنات اند
سُلْطٰنٌ مُّبِيْنٌ حجتی روشن بالکلیه قرود آمده از آسمان شما را بر اثبات آن فَاْتُوْا بِكِتٰبِكُمْ پس بیارید آن کتاب
منزل را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از مفسرین گفته که حق سبحانه
با جن مصاهره کرده و برخی از مسرات ایشان اختیار نموده و ملائکه ایشان متولد شده اند بالجمله این را تکذیب
و شیطان برادر اند حق سبحانه میفرماید وَجَعَلُوْا وَسَنَ بَيْنَهٗ میان حق سبحانه وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که بنده

ایشان نسبا خویشی و نسبی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستیکه میدانند و دانند ایشان بر پسران که روز قیامت اِنَّهُمْ
ایشان فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُوْنَ حاضر کرده شدگان با شیطان عذاب جهنم میدانند که مراد از جن
ملائکه اند چه ایشان دیده بود نشیده خود در آن جن خواند و الشیاطین ایشان جن و الشیاطین وادی اند
یعنی فخر و حزن مرند و ملائکه میدانند که ایشان را بر آسمان اما آخر مرا بدانند که در دوزخ بسزا کنان مرا نازل
خواهند بود سُبْحٰنَ اللّٰهِ ایشان جواب اند داد که بالکل تا یعبدون الی جا بجه در سوره سبا بیش ذکر رفت عَمَّا يَصِفُوْنَ
پاک است خدا از آنچه میگویند از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و زوجیت بیزاست و برای خدا
کفار اشرار و مرا ایشان خدا را بدین نزه و صفت میکنند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ مگر بندگان خدا الْمُخْلَصِيْنَ پاک شدگان
از آلودگی شک و شبهات که ایشان نیز استثنا مِنْهُمْ از ایشان فَاِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُوْنَ
و آنچه پرستید از بتان مَآ اَنْتُمْ عَلَيْهِ بر آنچه میپرستید فٰتِنِيْنَ گمراه کنندگان بالله
اِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيْمِ مگر آنکه او در آینده است بدوزخ یعنی علم او فعل میکند و بیشک شبیه بدوزخ خواهد رفت
و در دخول آن مگر آنکه ملائکه بر بود ذکر اعراف و ملائکه بعبودیت میکنند کرد ایشان میکنند وَمَا مِنَّآ و نیست از ما هیچکس
اِلَّا لَهٗ مگر مر او را مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ مقامی است در عبودیت و دانسته شده و مقرر کننده کار اند تجاوز نمیتوانیم نمود
شیخ الاجل که در اوراق فرموده که مراد مقامات سیر است چه حق تعالی و جل در صفات که بر ایشان مقرر کرده
خطاب بکلوت و مقدمات حضرت در وقاء الان مکمل اند وَاِنَّا لَنَحْنُ الصَّآفُّوْنَ و بدرستیکه ما صف کشیدگانیم
در ادای طاعت و موقف ملازمت وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم مرخداوند را و تنزیه
از جمله اوقات مقدس او نباشد و ایشان از ره این کلام پیغمبر و مومنان است که میگویند که از ما فرود
مقام معلوم و از ما در دوست و امر روز در صف ایستاده کانند و غازیان و بیابان یا بدکه کافران مرخدا را دنا کردند
این جمله بیان و الام و فوصل فضل و دلیلست بر مواظبت ملائکه و دوام ذکر و غایت قصور و فتور خواهد نیست ملائکه
کرام خواهد نسبت سید انام علیه و علی سایر نبیان و اصحاب عظام علیهم الرضوان الملک العلام اِنْ كَانُوْا و بدرستیکه
بودند کافران قریش قبل از بعثت لَيَقُوْلُوْنَ میگفتند لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزد ما ذِكْرًا یعنی کتابی یا پیغمبر
و نصیحت مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ از گذشتگان یعنی اگر ما را کتابی بودی و حکمی بر امثال شده لَكُنَّا هر آینه بودیم
عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ بندگان خدا پاک کرده از آلودگی و شرک کفر و آنچه اهل که بدایشان آمده کتابی که اشرف کتب

سماوات فلا تستعجلون پس کافران فرست ندو بی فوق تعجلون پس نزدیک باشد که بیابند عاقبت کار خود را که عقوبت و عذاب است
ولقد بعثنا و بتحقیق برانگیختیم و فرستادیم فی کل امة در هر امتی رسولا رسولی رسولا ان اعبدوا الله که بپرستید خدای را
واجتنبوا الطاغوت و بپرهیزید از بت و شیطان و از هر چیز که مانع باشد از عبادت خدای تعالی فمنهم پس از ایشان هدی الله راه نمود خدای
تعالی بعضی را و منهم و از ایشان من حق علیه الضلالة واجب شد بر او گمراهی و گمراه شد فسیروا پس سیر کنید فی الارض در زمین
فانظروا پس نگاه کنید کیف کان چگونه بود عاقبة المکذبین عاقبت تکذیب کنندگان و اگر ان تحرص و اگر حریص باشی علی هدیهم
بر هدایت ایشان فان الله پس بدرستی که خدای تعالی لا یهدی نمی نماید من یضل کسی را که گمراه کند و ما لهم و نیست ایشان را من ناصرین
یاری کنندگان و اقسموا و سوگند خوردند کافران بالله بخدای جهد ایمانهم سوگندهای خود را لا یبعث الله نمی انگیزد خدای تعالی
من یموت کسی را که بمیرد بلی وعدا علیه وعده کرده است بر خدای تعالی حقا راست و درست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمی دانند که وعده خدای تعالی راست است لیبین تا بیان کند لهم ایشان را الذی یختلفون فیه آنچه اختلاف می کنند در آن
و لیعلم الذین کفروا و تا بدانند کافران انهم کانوا که ایشان بودند کاذبین دروغ زنان انما قولنا جز این نیست که گفتار ما لشیء
چیزی را اذا اردناه چون اراده کنیم آن را ان نقول که گوییم له کن مر آن را فیکون پس می باشد و والذین هاجروا و کسانی که
هجرت کردند فی الله در راه خدای تعالی من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم کرده شدند لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا
در دنیا حسنة جای نیکو و لاجر الآخرة و مزد آخرت اکبر بزرگتر لو کانوا اگر باشند یعلمون دانند الذین صبروا آنکسانی که صبر کردند
علی ما بر آنچه و علی ربهم توکلون و بر پروردگار خود توکل می کنند و ما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک پیش از تو الا رجالا
مگر مردانی را نوحی وحی می کردیم الیهم بسوی ایشان فاسئلوا اهل الذکر پس بپرسید از اهل کتاب ان کنتم اگر باشید لا تعلمون
نمی دانید بالبینات بدلیلها و بالزبر و بکتابها و انزلنا و فرستادیم الیک بسوی تو الذکر قرآن لتبین تا بیان کنی للناس
مر مردمان را ما نزل الیهم آنچه فرستاده شد بسوی ایشان و لعلهم و تا ایشان فی تفکرون در اندیشند افامن پس آیا ایمن شدند
الذین مکروا آنکسانی که مکر کردند السیئات بدیها ان یخسف الله آنکه فرو برد خدای تعالی بهم ایشان را الارض زمین را
او یاتیهم یا بیاید ایشان را العذاب عذاب من حیث لا یشعرون از جایی که ندانند او یاخذهم یا بگیرد ایشان را فی تقلبهم
در گردیدن ایشان فما هم پس نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان او یاخذهم یا بگیرد ایشان را علی تخوف بر ترسیدن
فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرءوف رحیم مهربان و بخشاینده است اولم یروا و آیا ندیدند الی ما خلق الله
بسوی آنچه آفرید خدای تعالی من شیء از چیزی یتفیؤا که می گردد ظلاله سایه های او عن الیمین از جانب راست
و الشمائل و از جانب چپ سجدا سجده کنان لله مر خدای را و هم داخرون و ایشان خوار و فروتنند و لله و مر خدای را یسجد
سجده می کند ما فی السموات آنچه در آسمانها است و ما فی الارض و آنچه در زمین است من دابة از جانبداران
و الملائکة و فرشتگان هم لا یستکبرون و ایشان تکبر نمی کنند یخافون می ترسند ربهم پروردگار خود من فوقهم از بالای ایشان
و یفعلون و می کنند ما یؤمرون آنچه فرموده شوند و قال الله و گفت خدای تعالی لا تتخذوا مگیرید الهین خدایان اثنین دو
انما الله جز این نیست که خدای تعالی اله واحد خدای یکی است فایای پس مرا فارهبون بترسید از من و له و مر خدای را ما فی السموات
آنچه در آسمانها است و الارض و زمین است و له و مر خدای را الدین الطاعة و الانقیاد و الاخلاص و الاستسلام و الخضوع
و الخشوع و الخوف و الرجاء و الرغبة و الرهبة و الخوف و الرجاء و الرغبة و الرهبة افغیر الله پس آیا غیر خدای تعالی
تتقون می ترسید و ما بکم و نیست شما را من نعمة از نعمتی فمن الله پس از خدای تعالی است ثم اذا مسکم پس چون رسد شما را
الضر زیانی فالیه پس بسوی او تجئرون فریاد می کنید ثم اذا کشف پس چون برطرف کند الضر زیان را عنکم از شما
اذا فریق چون گروهی منکم از شما بربهم بپروردگار خود یشرکون شرک می آرند لیکفروا تا ناسپاسی کنند بما آتیناهم
بآنچه دادیم ایشان را فتمتعوا پس برخوردار شوید فسوف تعلمون پس بزودی بدانید و یجعلون و می گردانند لما لا یعلمون
برای آنچه نمی دانند نصیبا نصیبی مما رزقناهم از آنچه روزی دادیم ایشان را تالله سوگند بخدای تعالی لتسئلن هر آینه
پرسیده شوید عما کنتم از آنچه بودید تفترون دروغ می بافتید و یجعلون و می گردانند لله مر خدای را البنات دختران
سبحانه پاکی و منزهی مر خدای را ولهم و مر ایشان را ما یشتهون آنچه می خواهند اذا بشر چون مژده دهند احدهم یکی از ایشان
بالانثی بدختری ظل گردد وجهه روی او مسودا سیاه و هو کظیم و او پر غم است یتوارى پنهان می شود من القوم از قوم
من سوء بسبب آنچه بشر به مژده داده شده ایمسکه آیا نگاه دارد علی هون بر خواری ام یدسه یا فرو پوشد فی التراب در خاک
الا ساء آگاه باشید که بد است ما یحکمون آنچه حکم می کنند للذین مر آنکسانی را که لا یؤمنون ایمان نمی آرند بالآخرة
بآخرت مثل السوء صفت بدی و لله و مر خدای را المثل الاعلی صفت برتر و هو العزیز و او غالب است بر همه چیز الحکیم
حکیم است و لو و اگر یؤاخذ الله مؤاخذه کند خدای تعالی الناس مردمان را بظلمهم بسبب ستم ایشان ما ترک نگذارد علیها بر زمین
من دابة از جانبداران و لکن و لیکن یؤخرهم تاخیر می کند ایشان را الی اجل مسمی تا وقتی معین فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم
وقت ایشان لا یستاخرون تاخیر نمی کنند ساعة یک ساعت و لا یستقدمون و پیش نمی آرند و یجعلون و می گردانند لله مر خدای را
ما یکرهون آنچه ناخوش دارند و تصف و می گوید ألسنتهم زبانهای ایشان الکذب دروغ ان لهم که ایشان را الحسنی
نیکی لا جرم بی شک ان لهم که ایشان را النار آتش و انهم و که ایشان مفرطون فرو گذاشته شدگانند تالله سوگند بخدای تعالی
لقد ارسلنا هر آینه فرستادیم الی امم بسوی امتها من قبلک پیش از تو فزین آراستیم لهم ایشان را الشیطان شیطان
اعمالهم کردارهای ایشان فهو پس او ولیهم یار ایشان است الیوم امروز و لهم و مر ایشان را عذاب الیم عذاب دردناک
و ما انزلنا و نفرستادیم علیک بر تو الکتاب قرآن الا لتبین مگر تا بیان کنی لهم ایشان را الذی اختلفوا آنچه اختلاف می کنند
فیه در آن و هدی و راه نمودن و رحمة و رحمت لقوم مر قومی را یؤمنون ایمان می آرند و الله و خدای تعالی انزل فرستاد من السماء
از آسمان ماء آبی فاحیا پس زنده گردانید به الارض زمین را بعد موتها از پس مردن او ان فی ذلک بدرستی که در آن لآیة
هر آینه آیتی لقوم مر قومی را یسمعون می شنوند و ان لکم و بدرستی که مر شما را لعبرة هر آینه پندی است فی الانعام
در چارپایان نسقیکم می دهیم شما را مما فی بطونها از آنچه در شکمهای ایشان است من بین فرث از میان سرگین و دم
لبنا شیری خالصا سائغا لشاربین آسان گذرنده مر آشامندگان را و من و از ثمرات الثمرات میوه ها النخیل
خرمابنان و الاعناب و انگورها تتخذون می گیرید منه از آن سکرا مستی و رزقا و روزی حسنا نیکو ان فی ذلک
بدرستی که در آن لآیة هر آینه آیتی لقوم مر قومی را یعقلون می دانند و اوحی و وحی کرد ربک پروردگار تو الی النحل
بسوی زنبور ان اتخذی که بگیر من الجبال از کوهها بیوتا خانها و من و از الشجر درختان و مما و از آنچه یعرشون
می سازند ثم کلی پس بخور من کل الثمرات از همه میوه ها فاسلکی پس برو سبلا راهها ربک پروردگار تو
ذللا فرمانبردار یخرج بیرون می آید من بطونها از شکمهای او شراب نوشابه مختلف الوانه رنگهای او فیه در آن
شفاء درمان للناس مر مردمان را ان فی ذلک بدرستی که در آن لآیة هر آینه آیتی لقوم مر قومی را یتفکرون
می اندیشند و الله و خدای تعالی خلقکم آفرید شما را ثم توفاکم پس می میراند شما را و منکم و از شما من یرد
کسی که برگردد الی ارذل العمر بسوی فرومایه ترین عمر لکیلا تا نداند بعد علم پس از دانستن شیئا چیزی
ان الله بدرستی که خدای تعالی علیم دانا قدیر توانا و الله و خدای تعالی فضل بعضکم برتری داد بعضی شما را علی
بر بعض فی الرزق در روزی فما الذین پس نیستند آنکسانی که فضلوا برتری داده شدگان برادی رزقهم
روزی دادگان برادی رزقهم روزی دادگان بمردان ملکت ایمانهم که مالک شده اند دستهای ایشان فهم
پس ایشان فیه در آن سواء برابرند افبنعمة الله پس آیا بنعمت خدای تعالی یجحدون انکار می کنند و الله و خدای تعالی
جعل آفرید لکم مر شما را من انفسکم از جنس شما ازواجا جفتها و جعل و آفرید لکم مر شما را من ازواجکم از جفتهای شما
بنین پسران و حفدة و نوه ها و رزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزه ها افبالباطل پس آیا بباطل
یؤمنون ایمان می آرند و بنعمت الله و بنعمت خدای تعالی هم یکفرون ناسپاسی می کنند و یعبدون و می پرستند من دون
از غیر الله خدای تعالی ما لا یملک آنچه نمی تواند ملک رزقا روزی دادن لهم مر ایشان را من السموات
از آسمانها و الارض و زمین شیئا چیزی و لا یستطیعون و نمی توانند فلا تضربوا پس مزنید لله مر خدای را الامثال
مثلها زیرا که خدای تعالی ان الله بدرستی که خدای تعالی یعلم می داند و انتم و شما لا تعلمون نمی دانید ضرب الله
زد خدای تعالی مثلا مثلی رجلین دو مرد عبدا بنده مملوکا مملوک لا یقدر نمی تواند علی بر شیء
چیزی و من و کسی رزقناه روزی دادیم او را منا از جانب خود رزقا روزی حسنا نیکو فهو پس او ینفق
می دهد منه از آن سرا پنهان و جهرا و آشکارا هل یستوون آیا برابرند الحمد للهِ
سپاس خدای تعالی را بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمی دانند و ضرب الله و زد خدای تعالی
مثلا مثلی رجلین دو مرد احدهما یکی از ایشان ابکم گنگ لا یقدر نمی تواند علی بر شیء
چیزی و هو و او کل بار و هو و او مولی بر خداوند علی بر اینکه لا یاتِ نمی آید بخیر بنیکی هل
آیا یستوی برابر است هو و او و من و کسی یامر فرمان می دهد بالعدل بدادگری و هو و او علی
بر صراط مستقیم راه راست و لله و مر خدای را غیب پنهانی السموات و الارض و آسمانها و زمین
و ما امر الساعة و نیست کار قیامت الا کلمح البصر مگر مانند چشم بر هم زدن او هو اقرب یا نزدیکتر
ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر هر چیز قدیر توانا و الله و خدای تعالی اخرجکم
بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون نمی دانید شیئا چیزی
و جعل و آفرید لکم مر شما را السمع گوش و الابصار و چشمها و الافئدة و دلها لعلکم تا شاید شما
تشکرون شکر گزارید الم یروا آیا ندیدند الی الطیر بسوی مرغان مسخرات رام کرده شدگان
فی جو السماء در هوای آسمان ما یمسکهن نگاه نمی دارد آنها را الا الله مگر خدای تعالی ان فی ذلک
بدرستی که در آن لآیات هر آینه آیتی لقوم مر قومی را یؤمنون ایمان می آرند و الله و خدای تعالی
جعل آفرید لکم مر شما را من بیوتکم از خانه های شما سکنا آرامگاه و جعل و آفرید لکم مر شما را
من جلود الانعام از پوستهای چارپایان بیوتا خانها تستخفونها سبک می یابید آنها را یوم روز ظعنکم
کوچ کردن شما و یوم و روز اقامتکم اقامت شما و من و از اصوافها و از پشمها و اوبارها و از موها
و اشعارها اثاثا و متاعها متاعا و بهره ها الی حین تا وقتی معین و الله و خدای تعالی جعل آفرید
لکم مر شما را مما خلق از آنچه آفرید ظلالا سایه ها و جعل و آفرید لکم مر شما را من الجبال از کوهها
اکنانا پناهها و جعل و آفرید لکم مر شما را سرابیل پیراهنها تقیکم نگاه می دارد شما را الحر گرما
و سرابیل و پیراهنها تقیکم نگاه می دارد شما را بأسکم زیان شما کذلک همچنین یتم نعمته تمام می کند
نعمت خود را علیکم بر شما لعلکم تا شاید شما تسلمون مسلمان شوید فان تولوا پس اگر روی گردانند
فانما پس جز این نیست که علیک بر تو البلاغ رسانیدن المبین روشن یعرفون می شناسند نعمت الله
ثم ینکرونها پس انکار می کنند آن را و اکثرهم و بیشتر ایشان الکافرون کافرانند و یوم و روز
نبعث برانگیزیم من کل امة از هر امتی شهیدا گواه ثم لا یؤذن پس نمی دهند اذن للذین مر آنکسانی را که
کفروا کافر شدند و لا هم و نیست ایشان یستعتبون عتاب کرده شدگان و اذا رأی و چون ببیند الذین
آنکسانی که ظلموا ستم کردند العذاب عذاب فلا یخفف پس سبک نمی گردد عنهم از ایشان و لا هم و نیست ایشان
ینظرون مهلت داده شدگان و اذا رأی و چون ببیند الذین آنکسانی که اشرکوا شرک آوردند شرکاءهم
شریکان خود را قالوا گویند ربنا پروردگار ما هؤلاء این شریکان ما الذین آنکسانی که ندعو
می خواندیم من دونک از غیر تو فالقوا پس بیندازند الیهم بسوی ایشان القول سخن ان
بدرستی که انکم شما لکاذبون دروغ زنانید و القوا و بیندازند الی الله بسوی خدای تعالی یومئذ
روز السلم صلح و انقیاد و ضل و گم شد عنهم از ایشان ما کانوا آنچه بودند یفترون می بافتند
الذین آنکسانی که کفروا کافر شدند و صدوا و باز داشتند عن سبیل الله از راه خدای تعالی زدناهم
افزودیم ایشان را عذابا عذابی فوق بالای العذاب عذاب بما کانوا بسبب آنچه بودند یفسدون
می کردند و یوم و روز نبعث برانگیزیم فی کل امة در هر امتی شهیدا گواه علیهم بر ایشان من انفسهم
از جنس ایشان و جئنا و بیاوریم بک بتو شهیدا گواه علی هؤلاء بر این امت و نزلنا و فرستادیم
علیک بر تو الکتاب قرآن تبیانا بیان کننده لکل شیء مر هر چیزی را و هدی و راه نمودن
و رحمة و رحمت و بشری و مژده باشد للمسلمین مر مسلمانان را ان الله بدرستی که خدای تعالی
یامر فرمان می دهد بالعدل بدادگری و الاحسان و نیکویی و ایتاء ذی القربی و دادن خویشاوند
و ینهی و باز می دارد عن الفحشاء از زشتی و المنکر و ناشناخته و البغی و ستم یعظکم
پند می دهد شما را لعلکم تا شاید شما تذکرون پند گیرید و اوفوا و وفا کنید بعهد الله
بعهد خدای تعالی اذا عاهدتم چون عهد کنید و لا تنقضوا و مشکنید الایمان سوگندها بعد
توکیدها پس از استوار کردن و قد جعلتم و بتحقیق کردید الله علیکم خدای تعالی را بر شما
کفیلا ضامن ان الله بدرستی که خدای تعالی یعلم می داند ما تفعلون آنچه می کنید و لا تکونوا
و مباشید کالتی مانند آن که نقضت بشکست غزلها رشتها من بعد قوة از پس استواری
انکاثا پاره پاره تتخذون می گیرید ایمانکم سوگندهای خود را دخلا فریب بینکم
میان شما ان تکون بدرستی که باشد امة گروهی هی اربی افزونتر من امة از گروهی
ربما بسبب آنکه یربوکم افزونی می جویند شما را به بسبب آن ان الله بدرستی که خدای تعالی
یبلوکم می آزماید شما را به و لیبین و تا بیان کند لکم مر شما را یوم القیامة روز قیامت
ما کنتم آنچه بودید فیه در آن تختلفون اختلاف می کردید و لو و اگر شاء الله
خواستی خدای تعالی لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة گروهی یکی ولکن
و لیکن یضل گمراه می کند من یشاء کسی را که می خواهد و یهدی و راه می نماید من یشاء
کسی را که می خواهد و لتسئلن و هر آینه پرسیده شوید عما کنتم از آنچه بودید تعملون
می کردید و لا تتخذوا و مگیرید ایمانکم سوگندهای خود را دخلا فریب بینکم
میان شما فتزل پس بلغزد قدم بعد ثبوتها از پس استواری و تذوقوا و بچشید
السوء بدی بما صددتم بسبب آنکه باز داشتید عن سبیل الله از راه خدای تعالی و لکم
و مر شما را عذاب عظیم عذابی بزرگ و لا تشتروا و مگیرید بعهد الله
بعهد خدای تعالی ثمنا بهای قلیل ان ما عند الله بدرستی که آنچه نزد خدای تعالی
هو خیر است لکم مر شما را ان کنتم اگر باشید تعلمون می دانید ما عندکم
آنچه نزد شما است ینفد فنا می شود و ما عند الله و آنچه نزد خدای تعالی است باق
و لنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین آنکسانی را که صبروا صبر کردند اجرهم
مزد ایشان باحسن بنیکوتر ما کانوا آنچه بودند یعملون می کردند من عمل
کسی که کرد صالحا نیکی من ذکر از مرد او انثی یا زن و هو و او مؤمن
ایمان آرنده فلنحیینه پس هر آینه زنده گردانیم او را حیوة طیبة زندگانی پاکیزه
و لنجزینهم و هر آینه جزا دهیم ایشان را اجرهم مزد ایشان باحسن بنیکوتر
ما کانوا آنچه بودند یعملون می کردند فاذا پس چون قرأت خواندی القرآن
قرآن را فاستعذ پس پناه جوی بالله بخدای تعالی من الشیطان از شیطان
الرجیم رانده شده و بیرون کرده شده از رحمت انه بدرستی که او لیس
نیست له مر او سلطان سلطانی علی بر الذین آنکسانی را که آمنوا
ایمان آوردند و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل می کنند
انما جز این نیست که سلطانه سلطانی او علی بر الذین آنکسانی را که
یتولونه دوستی می دارند او را و الذین و آنکسانی را که هم به
بسبب او مشرکون شرک آورندگانند و اذا و چون بدلنا آیة
بدلی آیتی مکان آیة بجای آیتی و الله و خدای تعالی اعلم بما
داناتر بآنچه ینزل فرستد قالوا گویند انما جز این نیست که انت
تو مفتر دروغ بافی بل بلکه اکثرهم بیشتر ایشان لا یعلمون
نمی دانند قل بگو نزله فرستاد روح القدس من ربک از پروردگار تو
بالحق بحق لیثبت تا ثابت کند الذین آنکسانی را که آمنوا
ایمان آوردند و هدی و راه نمودن و بشری و مژده للمسلمین
مر مسلمانان را ولقد و بتحقیق نعلم می دانیم انهم بدرستی که ایشان
یقولون می گویند انما جز این نیست که یعلمه می آموزد او را بشر
آدمی لسان زبان الذی آنکسی را که یلحدون الیه میل می کنند
بسوی او اعجمی عجمی است و هذا و این لسان زبان عربی مبین
روشن است ان الذین بدرستی که آنکسانی را که لا یؤمنون
ایمان نمی آرند بآیات الله بآیتهای خدای تعالی لا یهدیهم
راه نمی نماید ایشان را الله خدای تعالی و لهم و مر ایشان را
عذاب الیم عذابی دردناک انما جز این نیست که یفتری
می بافد الکذب دروغ الذین آنکسانی را که لا یؤمنون
ایمان نمی آرند بآیات الله بآیتهای خدای تعالی و اولئک
و آنکسانی هم الکاذبون دروغ زنانند من کسی که کفر
کافر شد بالله بخدای تعالی من بعد ایمانه از پس ایمان آوردن
الا مگر کسی که اکره مجبور شد و قلبه و حال آنکه دل او
مطمئن بالایمان بایمان و لکن و لیکن من شرح صدرا
کسی که گشاده شد سینه او بالکفر بکفر فعلیهم پس بر ایشان
غضب من الله از خدای تعالی و لهم و مر ایشان را عذاب
عظیم عذابی بزرگ ذلک این بسبب آنکه استحبوا
دوست داشتند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا علی بر
الآخرة آخرت و ان الله و بدرستی که خدای تعالی لا یهدی
نمی نماید القوم مر قومی را الکافرین کافرانند
اولئک آنکسانی که الذین آنکسانی را که طبع الله
مهر زد خدای تعالی علی بر قلوبهم دلهای ایشان و
سمعهم و گوشهای ایشان و ابصارهم و چشمهای ایشان
و اولئک و آنکسانی هم الغافلون غافلانند لا جرم
بی شک ان لهم که ایشان را فی الآخرة در آخرت
هم الخاسرون زیانکارانند ثم پس ان ربک بدرستی که
پروردگار تو للذین مر آنکسانی را که هاجروا
هجرت کردند من بعد از پس فتنوا فتنه کردند
ثم جاهدوا پس جهاد کردند و صبروا و صبر کردند
ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس
آن لغفور هر آینه آمرزنده است رحیم مهربان
یوم روز تاتی می آید کل نفس هر تنی تجادل
جدل می کند عن نفسها از تن خود و توفی و تمام
می دهد کل نفس هر تنی ما عملت آنچه کرد
و هم و ایشان لا یظلمون ستم کرده نمی شوند
و ضرب الله و زد خدای تعالی مثلا مثلی قریة
دیهی کانت آنکه بود آمنة ایمن مطمئنة
آرامیده یاتیها می آید رزقها روزی او رغدا
فراخ من کل از هر مکان فکفرت پس ناسپاسی کرد
بانعم الله بنعمتهای خدای تعالی فاذاقها
پس چشانید او را الله خدای تعالی لباس
جامه الجوع گرسنگی و الخوف و ترس بما
بسبب آنکه کانوا بودند یصنعون می کردند
و لقد و بتحقیق جاءهم آمد ایشان را رسول
رسولی منهم از ایشان فکذبوه پس دروغ زن
داشتند او را فاخذهم پس گرفت ایشان را
العذاب عذاب و هم و ایشان ظالمون
ستمکارانند فکلوا پس بخورید مما رزقکم
از آنچه روزی داد شما را الله خدای تعالی
حلالا طیبا حلال پاکیزه و اشکروا و شکر
گزارید نعمت الله نعمت خدای تعالی ان
کنتم اگر باشید ایاه او را تعبدون
می پرستید انما جز این نیست که حرم
حرام کرد علیکم بر شما المیتة
مردار و الدم و خون و لحم الخنزیر
و گوشت خوک و ما اهل و آنچه
لغیر الله بخدای تعالی به
بدان فمن پس کسی که اضطر
مضطر شد غیر باغ
و لا عاد و نه تجاوز کننده
فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
غفور آمرزنده است رحیم مهربان
و لا تقولوا و مگویید لما
برای آنچه تصف می گوید
ألسنتکم زبانهای شما
الکذب دروغ هذا
این حلال و هذا
این حرام لتفتروا
تا دروغ بافید
علی الله بر خدای تعالی
الکذب دروغ ان
بدرستی که الذین
آنکسانی را که یفترون
می بافند علی الله
بر خدای تعالی الکذب
دروغ لا یفلحون
رستگار نمی شوند
متاع بهره قلیل
اندک و لهم و مر ایشان
عذاب الیم عذابی دردناک
و علی الذین و بر آنکسانی
هادوا یهود حرمنا
حرام کردیم ما ما قصصنا
بیان کردیم علیک
بر تو من قبل
از پیش و ما ظلمناهم
و نیست ستم کرده
ایشان را و لکن
و لیکن کانوا
بودند انفسهم
تن خود را یظلمون
ستم می کردند
ثم پس ان ربک
بدرستی که پروردگار تو
للذین مر آنکسانی را که
عملوا کردند السوء
بدی بجهالة
بنادانی ثم
پس تابوا
توبه کردند
من بعد
از پس ذلک
این و اصلحوا
و اصلاح کردند
ان ربک
بدرستی که پروردگار تو
من بعدها
از پس آن
لغفور
هر آینه آمرزنده است
رحیم
مهربان
ان ابراهیم
بدرستی که ابراهیم
کان بود
امة
امتی
قانتا
فرمانبردار
لله
مر خدای را
حنیفا
حنیف
و لم
و نبود
یک
از
المشرکین
مشرکان
شاکرا
شکر گزار
لانعمه
نعمتهای او
اجتبیه
برگزید او را
و هدیه
و راه نمود او را
الی صراط
بسوی راه
مستقیم
راست
و آتیناه
و دادیم او را
فی الدنیا
در دنیا
حسنة
نیکی
و انه
و بدرستی که او
فی الآخرة
در آخرت
لمن الصالحین
مر صالحانند
ثم اوحینا
پس وحی کردیم
الیک
بسوی تو
ان اتبع
که پیروی کن
ملة
ملت
ابراهیم
ابراهیم
حنیفا
حنیف
و ما
و نیست
کان
بود
من المشرکین
از مشرکان
انما
جز این نیست که
جعل السبت
حرام کرد شنبه
علی الذین
بر آنکسانی را که
اختلفوا فیه
اختلاف کردند در آن
و ان ربک
و بدرستی که پروردگار تو
لیحکم
هر آینه حکم کند
بینهم
میان ایشان
یوم القیامة
روز قیامت
فیما کانوا
در آنچه بودند
فیه
در آن
یختلفون
اختلاف می کردند
ادع
بخوان
الی سبیل
بسوی راه
ربک
پروردگار تو
بالحکمة
بحکمت
و الموعظة
و پند
الحسنة
نیکو
و جادلهم
و جدل کن
بالتی
بآنچه
هی احسن
آن نیکوتر
ان ربک
بدرستی که پروردگار تو
هو
او
اعلم
داناتر
بمن
بآنکس
ضل
گمراه شد
عن سبیله
از راه او
و هو
و او
اعلم
داناتر
بالمهتدین
براه یافتگان
و ان
و اگر
عاقبتم
عقوبت کنید
فعاقبوا
پس عقوبت کنید
بمثل
بمانند
ما عوقبتم
آنچه عقوبت کردید
به
بدان
و لئن
و اگر
صبرتم
صبر کنید
لهو
هر آینه او
خیر
بهتر
للصابرین
مر صابرانند
و اصبر
و صبر کن
و ما
و نیست
صبرک
صبر تو
الا
مگر
بالله
بخدای تعالی
و لا تحزن
و مگو
علیهم
بر ایشان
و لا تک
و مباش
فی ضیق
در تنگی
مما
از آنچه
یمکرون
مکر می کنند
ان الله
بدرستی که خدای تعالی
مع
با
الذین
آنکسانی را که
اتقوا
پرهیزگاری کردند
و الذین
و آنکسانی را که
هم محسنون
ایشانند نیکوکاران

کردیت تواری فراطنامی این نامه عالم آید ابوطالب آنحضرت اطلبه یا کفتای محمد قوم قواه باند والیان انزال
مدعای آنکه یا بعرض اخوان جهر زود در متمنای ایشان تملک شای حضرت فرموده که ای معشر قریش طلب خیال از من
چیزیست کفتند اکر دیت انفض تو بین بدار بی دب آلد ما فرد کذاری تا نماینر متوقع و دنیا بهان تو نشوم حضرت
فرمود که من از شما مطلبم که بکلمه با من متفق شوید تا ملک عرب غیال مسخر خود و اکابر عجم بر مردان برداری شما بر تنید
کفتند این کلمه کدامست سید عالم فرمود که لا اله الا الله محمد الرسول الله یک بار شما نمود بر ایمان حضرت عرض نموده با یکدیگر
کفتند این کلمه کدامست آبا کردند محمد خدا را الهاً واحداً یعنی یکتا و یکانه و بیدرست که یکانگی حق تعالی
چیزیست بنا کشف پرستیدن بعضی بت که ما داریم کار یکه شد پیغمبر کار و بیک خلق ما کرد محمد سیکوید که
نماز عالم عبادت نمود الطلق الذی بستار بیند یزید کان قوم از مقاله ابوطالب نشر از عاجت قریش و بایکدیکر کفتند ان
امشوا یعنی بروید و بشکیبائی ورزید یا ابا الحکم بر پرستش خدایان خود ان اصبروا بر پرستش خدایان خود
انی لکم یعنی بتحقیق که خواستند بمالا زمواد رفتن مال این قوم فقط آن تجارة یا نرخ و یا استعلاء عالم حضرت جبرئیل
خبر شد یعنی که قریش مجتمع شدند که رفتن و مستعلا بود ما استعلیتم یعنی شنیدم و اعلم آنرا میکوید از خدا و خدا
لفی القیمة الآخرة در وقت باعث بعد از آن خود را بران یا ملت عیسی ملت اسلام که آمد بر ملت عیسی ان هذا
قابل اند و نمیخواهد الا اختلاق یعنی نیست این مگر دروغ بلا اختلاق مگر بریا نفسی از نزدیک می بینی در دیگر خود محمد
باف ان هذا لشیء یراد فرو نسازد بدیگر از قرآن ما سمعنا از زبان یعنی بعد از آنکه تا مخصوص باشد بوحی و بر
قوم آنرا فی الملة الآخرة در ملت آخر از زمری حسان مگر کفت ما هذا الا اختلاق ملک آنکه در کمانست قرآن ازواج
بود و قوله تعالی ملک بخشیده اند عذاب و جهر بخشند شاک ایشان فی ذکری بلکه کرد و داشتند بر چه بخشیدن بطریق وحی ادا میکرد
حق بود و قت نزول قرآن ایشان تصدیق خواهند و جاوید بخشند و جاوید دوام عذاب عظیم تا خود یک ایشان ام عندهم خزائن رحمة
خزینه آن امت بر رود کار قوی العزیز بر رود کار غالب که مغلوب نکردد الوهاب بخشنده که هر چه بخشند بحق تعالی بخشند
یعنی خزائن نبوت بدست کدام ایشان بر تصرف ایشان است یا ملک بسط آن مرتبه خود دانند بلکه عطیه الله است حضرت عزت بما
که بفضل خود دارند و ملک دارند هر که خواهد بود حب چون بحال سخنان کیست ام لهم ملک السموات هر خواهی هر کرا خواهی وحی له و کر آرا
ما بینهما فرقی که روا فلیرتقوا فی الاسباب بر آسمان یا بر آنکه ملک ملک الله یهزم الجمع بالمال ایشان بلا شاهی آسمانها و زمین و آنچه
فیهما آنچه میان ایشان است و اکر ایشان مالک آن ملک نیستند فلیرتقوا پس باید که بالا رود بعید فلیرتقوا بر آسمان بر آنکه بدان
باسباب

باسباب نیز در ابواب زده که اسباب آن ملک در وقت صعود در فلک را بحضرت خود در آن اعتماد نمود و طلب آن ملک
نمیتوانست که اکر کفار بدین ملک آمدی در میان خیال تدبیر کردی بهمت یا ملک بر رود بر آسمان فرار کیرند و تدبیر
امور عالم استقلال نمود روی از رو که خواهند و شمع غایه منهزم است جند ما هنالک ایشان لشکر کاهند و پیشکش هنالک
آنجا الاحزاب همه صلح ایشان در مدینه قوم نوح و عاد لشکر هاکه شده من الاوتاد اوتاد کرد و بلاد الله شد میکنند
و بار سال حکایت کرده نیز بیان از لا باب اصحاب و ذلک ایشان است که مسخر اجرا از بطیر خود را در بکه صعود بسیار قریش مجتمع
و عقول خود مند شدند کذبت قبلهم کذبت و کذبت قوم نوح و قوم عاد و فرعون علیه السلام و ثمود و قوم
ثمود را علیه السلام و قوم لوط و فرعون ذو الاوتاد خداوند نیه بنیها صفت فرعون و اکر آن
ثابت باشد شبیه که ملک را بنیه که الطیفه بادن و اوتاد استحکام یا بدر ارجاع حیث موسی تا ملک بادن و نیز مستعمل
و ثمود و کذب اصحاب ایکه صالح علیه السلام در نکذبه و عصوا آورده که نکذبه بر قوم صالح علیه السلام مراد از در وقت دعوت
بوده چه اول رسالت علیه السلام قوم را دعوت فرمود عمر ایمان آوردند و چهل روز وفات کرد و همه مرتد کشتند حق سبحانه
او را زنده کرد انیده بدیشان فرستاد و در تر بیت او نشانیدند در بیان طلبیده و اطراف ثلاثه واقع شد بعضی ایمان
آوردند و بعضی نکذبت قبلهم قوم نوح در کرده لوط در اوله علیه السلام و اصحاب الایکة و ایکه کرد شعیب و اولئک الاحزاب
آن کروه اند نیز همانکه بدان و جهه قوم فرعون نیز از ایشان خواهند شد ان کل الا کذب الرسل
کر آنکه نکذیب ستاد کان الا حق عقاب پس سزاوار است عقوبت بر ایشان فما ینظر هؤلاء کمی نکرد نظر
نمی بینند هؤلاء آنکه کرده از قوم قوله ما لها من فواق صیحه کذبوا که صحه را که تقوه آن دمه بدان نمیرند ما لها
صحه از فواق هیچ چیز که نمیتواند که آنرا رد کند و باز کردانند و قالوا ربنا عجل لنا قطنا کفتند مسلمانان قریش چون بعضی
داخل آنکه ای پروردکار ما بر ما تعجیل کن نشانیده ما را قطنا بهره ما را از عذاب که مرا بدان بر میکنید
باز کرد تعجیل ما بما صحیفه اعمال ما را بدان بکرم قبل یوم الحساب پیش از روز حساب اصحاب اعمال و روز استقرار
و خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم تسلی حق سبحانه و تعالی فرمود که اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میکویند
بدین حکم تا بیه آنسف نبوت و اذکر عبدنا داود و یاد کن بنده ما داود را علیه السلام ذی الایدی خداوند قوت در رسیدن
بامر حق سبحانه و تعالی که داشت و کفته اند در عبادت چه هر ایشان بطاعت میکذرانید در روزی روزه میکشت و روزی افطار
میکرد انه اواب بدرستی که او باز کردانیده بود بسوی ما انا سخرنا الجبال بدرستی که رام کردیم کوهها را تا باد

چون چاشت بخواست مرغ در قفس تسبیح بالای آن میکردند یا تسبیح شبانگاه و الاشراق او وقت برآمدن آفتاب صاحب
الاسرار فرموده که تسبیح با سنگها اگر چه بر خلاف شیوه است اما قدرت حق سبحانه بدیع بنیت و صنع جهان
قدرت مصطفی علیه الصلوة والسلام بکل از خواص قدرت آورده اند که کل از دیا بسنگی کرامت کرد بیان قدرت باری ایشان
اقوی بحکمت ساعت فرمود نموده خاص ایشان بکریت سنگ اندی اسرار آمد که کاهی بیاید آمد چند بیان است که آن زیاده از
سیاست اشک حضرت میریزد آن دیده عجایبات که مرکوکه خداوند اقدم سنگ را آنچنان کرد ان دعاهای اعزاز اجابت موسی
و دعوه ایشان جمال سنگ رسید اوی ابعاد تسبیح بیکبار ها استحکام رسید و عمان سنگ دیده کاز نوبت اهل قطبا
بحضرت فرمود کای سنگ چهرا بمن سنگ ایشان بر بنا زیست جواب داد که ای اسیر کرسته آن حروف طبیعت جمله اسکر
از سنگ آدمی سنگ آمد ای مرد کر بکاری بر کریمی نی کاری نیست منع الاسلام فرموده که دارم کریه دور دراز نداشتم کرا حضرت
کریم بالا زنا میت از سنگ بر بین کلو کمان سنج است اه و زکون نادر بسن سنکدار کمان سنگ کرا تیر و سنکر بدیم مراد
مرغان مخصوره جمع کرده شده نزدوی و صفزده بالا آسیب عمل هر کرانکه بها مرغان مراد و الا آمیت مطیع
بودند یا زاکر اندوه آواز خود را باد تسبیح و تهلیل محکم کردیم ملکه باد شاهی و بر اهل عاصی ظلمو ان یا خود زد
نصیبی کنده یا بکناه کرده بیت خلل از رعیت یا بالقاعت و بی صدق اهل آمد یا باباقتی زده ساخته ایات
حرب یا بسیار لشکر یا بکثرت یا بسامان بحضرت نسبت و مستحق هزار در دیا بسامان نازه و بی مدد الشدت از ما خود
فرموده که استحکام ملک ایشان بود که حق سبحانه سلسله از آسمان فرستاد و آن سلسله بالا محکمه داود علیه السلام
از صحیفه کرام حق بود بر دست ایشان بدان سلسله رسید و آن بر کر بر اندقه در بود و فایدتها الی یوم
داود را حکمت منتهی تمام علوم کمال فصل الخطاب و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بسبب آن در فقه
بلحق بیابد یا اشنی احکام خصاص ملک حکام الفقه و قیه فصل الخطاب آنچنان تعبیر فرموده که الیه علی المدبر
والمهین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین علم منفصلات منقطع میشود و بیابد که در قصه داود و علی نبینا و علیه السلام
در تدبیح آن بیان بیاد علماء السیاسات یعنی سقر آن قصه را چه بیاد کرده اند که شرع بعنان تقبل الها میکند و آنچنین
اقرب بیت بنمایند آنست که داود را بنظر اخطب کرده بود در تدبیک آن رسیده که داود عقد کند و بیارزن را
باد محرم نشده اند داود بود و حضرت داود علیه السلام خطبه فرموده بیاد نموده بنزل بود و در انتر نجات در زاد
آورده که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه و بیاد خطبه کرد صورت معاینه قرآن بدین بیت آکه و ملک

داود آمد و تو مو خصم خود رو کرده که خصومت کردند در میان آوردند که میر آنک بیکانک صورت روی خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و باهر یک صحبتی نظر ملک بود و حضرت داود علیه السلام روز با قسمت فرموده بود روزی
عبادت کرد و روزی حکم فرمودی و روزی نظر فقه در روزی مهمات خاص شغال خود و روز عبادت بالا آن خانه بر آمدی
و بجا آمان جبرائیل آن استاده مرده بالا در آمدن بر صورت مرغ کرندی بالا بالا آن روز بصورت انسان بنماند داود علیه السلام
آمدند و بیاده خانه دوی بالا رفت جبرائیل بصورت مرغ بالا میفرمایند ترک سه مجرا بیاد کن جبرئیل بالا رفتند بر سوی فرمود که داود
و تملک چون آمدند علی داود بر داود علیه السلام ادیان زاد فزع بن سید فتم از ایشان چه ایجاد از
بالا آن فرود آمدند و الا تخف لقد ترس ای داود خصمان ما در کردیم خصم یکدیگر بغی بعضنا
علی بعض بر بر بی دیگر فاحکم بیننا بین کن میان ما بالحق بسیار است و لا تشطط جبر مکن در حکم و اهدنا
ما بالسواء الصراط بنما میانه آن عدل در راستی داود فرمود که سخن بیدیکی از ایشان اشارت
کرده باداد کفت ان هذا برادر است کلام مرد ایشان است در خبر مرد حجت اخی له و تسعون نعجة
میشت مرا و نود و نه میش نعجة واحدة و مرا یک میش است فقال پس کفت کفلنیها آنرا نصیب من کردان تبلک کن عزنی
بر سخن الخطاب در سخن کفتن کذاشته که تعالیت در آن قال کفت داود علیه السلام اگر حال این بر منوال است لقد ظلمک بحقیقت
کرد ستم بر تو بسؤال نعجتک بمیش خاص فرمود کردن آن الی نعاجه بمیشهای خود و ان کثیرا بدرستی که بسیار
من الخلطاء از شرکا که مال ایم خلط بیک یبغی بر آنند ستم میکند بعضهم علی بعض بر ایشان بر بعضی در زیاده
خود بطلب الا الذین آمنوا کرده بیاند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شروه و قلیل ما هم اندک آن
در میان ایشان چون داود علیه السلام بحکم حکمت ایشان رعایت کرد و ظن کرد ایشان رعایت شدند داود علیه السلام در تامل افتاد
و ظن کرد و کمان کرد داود علیه السلام آنما فتناه آنکه ما امتحان کردیم او را بتدبیر حکومت تا تنبه کرد او در یافت
فاستغفر ربه طلب آمرزش کرد ربه از بروردکار خود و خر راکعا و بیفتاد در رو در حالتیکه سجده کننده بود و
اناب و بازکشت بحق آنبر سجده تر الامام الاعظم رضی الله عنه سجده و عزیمت و میکوید تلاوت سجده باید کرد در نماز و بر نماز
و تر الامام شافعی رضی الله عنه از عزیمت بیست و از امام احمد حاجت الله در سجده در دو است و این سجده و بیست
بقول الامام اعظم رحمت الله و در تصانیف بر سجده آیات کفایه اند و فرموده یقال لها السجدة الشکر در حضرت الالوهیت
داود علیه السلام سجده ها شکر فغفرنا له پس آمرزیدیم مر او را ذلک آنچه او را استغفار کرده بود و ان له

وبسینه که او را بعربی ثاندیک الثانی قربت بعد از مغفرت و حسن ساب و نیکو بازگشت در حق مخلوقم مراد او را
یا داود انا جعلناک خلیفة داود را گفتیم که ما ترا خلیفه کردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت دادیم
یا از خلف بمعنی آمده که بمعنی از خود بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق بحق الهی
و بر حق بحکم الهی مقرون آرزو و هوای نفس در آن نباشد ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس را فیضلک بس گمراه کند ترا عن سبیل الله از راه خدا ان الذین یضلون
آنانکه گمراه میشوند عن سبیل الله از راه خدا یعنی از ولایت بر آن حق نصب کرده اند لهم مر ایشان را عذاب شدید
سخت بما نسوا یوم الحساب بسبب آنکه فراموش کرده اند روز شمار را و بحساب آن روز کار کنان نخوانده اند و فواید
السلوک آورده که هر که با دنیا و اهل دنیا صحبت کند بر هر بلائی که صبر کرد انبیاء علیهم السلام با کمال و بهره نبوت و معجزات
مرتبه رسالت بکمال اجتهاد چنین امری مامور گردد و بخطاب خطاب مخاطب شود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان بر وفق
حکم حق و بر طرف باطل متابعت هوای نفس متابعت مراد خویش اختیار مکن تا از اهل حق مرتبه بالکلیه کرداند
در سلسله الذهب میفرماید نظم نطق قرآن شنو که حق فرمود او را در مقام خطاب داود که تو از اهل حقیقتی و داود
رسیده علی جهان فرستاده او را نادی ملک از اصل الاساس او حکم کرد بعدل بین الناس او هر که از اهل دنیا و سوت
از مقام خلیفگی دور گشت او را تذکیر و منع زد بتیغ او را خلقنا السماء و ما بینهما آسمان و زمین را بیافریدیم و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما
آسمان و زمین را و ما بینهما آنچه میان آسمان و زمین است باطلا آفریدیم باطلات یعنی انبها بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه
استدلال کنند بران بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلک آن آفریدن آسمانها و زمین باشد ظن الذین کفروا
گمان آنانست که کافران بخدا زدند و بتیر آفرینش پی نبردند فویل پس وای للذین کفروا مر آنانرا که کافر دیدند
و بتیر نوع کمان بر بردند من النار از آتش دوزخ آورده اند که گفتار قرآن مهمانرا گفت که ما او را آفریدیم برای شما
بجنبه از منافع اعطا خواهند داد آیا ام نجتاف که آیا نجعل الذین آمنوا کالمفسدین آیا کسی که ایمان آنانرا که گرویدند و عملوا
الصالحات و کارهای نیک کرده اند در جزا و عطا کالمفسدین فی الارض مانند تباه کاران در زمین یعنی کفار
ام نجعل المتقین یا بکسر و ایم پرهیزکاران را کالفجار مانند بدکاران و نابکاران یعنی نیکو و نیک را
ایشان را بهیچ وجه قرآن آنانرا فرو فرستادیم آنرا الیک بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر
تا اندیشه کنند آیاته در آیتها آن و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن آیات و تا پند و پذیرفته شوند
اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه و وهبنا لداود و بخشیدیم مر داود علیه السلام سلیمان یعنی فرزندی که سلیمان
نعم العبد نیکو بنده بود او را سلیمان انه اواب بدرستی که او رجوع کننده بود باو از هر احوال آورده اند که سلیمان
علیه السلام با کمال رشد و تعیین کار زار کرد هزار اسب از ایشان گرفته و گویند داود علیه السلام بامی لغو ذکر کرده بود و در نظر
آن فرزند سلیمان علیه السلام رسید و در مسلم گوید اسبان سیاه بود و پر دار شدند و پرواز کردند و بهشت سلیمان علیه السلام
آوردند و هر غنیمت سلیمان علیه السلام خواست که ایشانرا نماز کند رفید و نماز عصر آنرا مشغول شد تا آفتاب غروب کرد
بسبب آن اندوه دیگر آورد و آنرا باز ساند و سر از قربان کرد و حاجتی حق سبحانه تعیین فرمود و آنرا بعوض
عوض کرد بخدمت سلیمان علیه السلام باز رد فطفق پس آن اسبان را مسح السوق و ساقها و گردنها
بالسیوف بشمشیر و بریدن گردنها و بسوختن شمشیر را مسحا سودنی باز نمود ساقها اسبان یعنی پی
میکرد ایشانرا از آن حال و دیگر بنمایش الشان یعنی بمبرید سر ایشانرا و در آن زمان صورت اسبان ایشان
و آنرا در راه خدا برای قربان ذبح کردند و بعضی از علما بر آنند که مراد از ذکر نماز اسبان سلیمان است مطالعه
اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان باذن خدا ملائکه را که بر آفتاب موکل بودند فرمود که آنرا در اینجا علیق
باز گردانیدند آفتاب حق سبحانه بر امر حق فرمود آفتاب را باز گردانیدند تا آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بعد از مغرب معلوم
مورخان است بعد از فوت ملائکت و بجای آمد آن نماز مفرض علی علیه السلام نماز عصر قضا کرد و نزد محدثان مشهور است و اما
طحاوی صحت حدیث رد آنرا خوش آورده که روایت از جهت ثقات نداده و از اصحاب صلاح انفاق کرده که هلاک علیه السلام
که فاقات کنند از حفظ آن بر شرح بر کار اعلا ثبوت است نظم که دعوتش کرد نه که بر آن آفتاب او بالا کشیده آنچه
منزل بر آسمان او کهی فرو رد ابر کرد و خوان چرخ او مستق و نیکو کرده بیک تیر مستقیم آورده اند حضرت آفتاب
علیه السلام از بهر سلیمان علیه السلام پیری از اهل فرود جمالی از دیوان از ترس آنکه در نهر جند بدر انیانرا بخورد و تسخیر در آرد
اجتماع نموده بر قتال او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بحساب سر دو مار ضیاع او قیام نماید و از زبان ایشان
ایمن بستند فقال آن پیر مرد را و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام آمد کند جنابا حق سبحانه خبر داد که و لقد فتنا سلیمان

و بعد سی که ما از سر دیو بر دفته فلکذیر سلیمانرا القینا و افدنا منهم علی کرسیه بر تخت و سدیم بسوی او رای
روح غیر سبب سلیمان علیه السلام انابه بحکم او بود نه از خود ثم اناب پس بازگشت بخدای در عالمیان عاجز شد
که قوی کار غیر خدای نباید در دریا آمد و در دریا که سلیمان علیه السلام بیارت پرنده که از غایت ضعف بدان هیچ نمود
و او در تخت بی فائده بماهیات ملک حلیت بر دیو پس بازگشت بحضرت و مشهور آنست که بواسطه رنگ انگشتری
انگشتر مملکت دیوی بدست سر جهنی افتاد و جهان در زیر تخت سلیمان علیه السلام نشست و از آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام
رسید بملکت بازگشت و از دیوی نیاز بعاشقان نمود فقال گفت رب اغفر الهی بیامرز و کار من بهامرز
مرا و بخشا مرا من حاصل شد وهب لی ای بخش مرا ملکا لا ینبغی بادشاهی که نسزد و نشاید لاحد من بعدی مرکی را من بعد
پس از من تا چنین ملک بخش من بعد تا کسی را نسزد نتواند کرد همچو مجوز نیستی و در تحاور دو که مرا ملکی دهد تا بدیگری
هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک دیوان عظیم خیر بقوت از فتنه ایمن نتوان بود انک انت
الوهاب بدرستی که تو بخشنده و هر چه خواهی بهر خواهی دهی امام مفسر رحمه الله فرمود که سلیمان علیه السلام
بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلعم به ممالک دنیا التفات نخواهند کرد بجهت آن پیغمبر حیارت نمود
و از تربیت که مکاشفات قدسیه سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملک بخشش ظهور آن بفعل
کرامت فرموده بالقوة حضرت رسالت آن ملک عطا داده چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسالت
فرمود اعفوتی تا ماه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای مرا فرق داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که
بر ستونی از ستونهای مسجد تا شام در نگریم پس یاد کردم دعای سلیمان علیه السلام که رب هب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی او را رسا کرده تا بدو نا امید بازگشت فسخرنا لهالریح مر سلیمانرا باد را تا فرمان
او برد تجری و برود بامره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا قصد کرده باشد الشیاطین
و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر بنا که بود در زیر آوردی عمارتها سازند و غواص و غوص نمایند و بیرون
آیند یعنی در استخراج جواهر کشند و آخرین و دیگر را مسخرین بام بسته فی الاصفاد
یعنی هر کدام از شیاطین که عمل بود بنای دیگر کار کردندی و بعضی دیگر که مرده بودند در بند نسیه تا مر
بمردم نرسانند بسبب لطیفه در آنکه هذا عطاؤنا هر چه بخشیدیم ملک که خود دادم عطاؤنا بخشش ما است فامنن پس منت
بر کس خواهی و امر از آن مفوض کردانی او امسک یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بغیر حساب

بی حساب و در حساب نیست مفوض بدان مفوض نیست در بدان محاسب نخواهی بود و ان له عندنا لزلفی و مر او مر است که سلیمان علیه السلام
عندنا نزدیک ما لزلفی قربت است بقبول طاعات و داد آخرت از قربان در گاه حضرت خواهد بود و حسن
ملک نیکو مرد و مآب قرار است و در دولت بیکوی بازگشت یعنی در جهان جنات و ایوب اذ نادی چون بخواند ربه خود را انی مرا بدرستی مسنی
الشیطان بی رنج و عذاب بنصب و عذاب ارکض برانی و بزن برجل خود را هذا مغتسل بارد و شراب
سرد و شوی بنمود که چه کردی من بعد او فرمود فرشته را و رکض رسانید الم و انجان بود که ابلیس تسخیر کرده مر ایوب علیه السلام
سر نرفتی بنمود که چه کردی من بعد او فرمود فرشته را و رکض رسانید الم و انجان بود که ابلیس تسخیر کرده مر ایوب علیه السلام
اتباع او را تا صدیه که از آزار خود بر دارد و کرنه از دیده حکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیا
مذکور است القصه دعا او را جاء تمود و چه خبر بیان السلام نزد وی فرستاد و بر خیاب بیه و مر او را آب ارکض
برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از
آن خاک قدم او جوشیدن کرفت یکی کرم دیگی سرد و چشمه بیرون آمد هذا مغتسل بارد شراب که در مهاش غسل کن
یا تا بجهت که بدان غسل کنی و بر خیزی و بگیری آب بدست و آشامی بدین ایوب علیه السلام در آن کشیده چنانچه
غسل فرمود جمیع امراض از وی محو شد و از آن چشمه نزد و یا شاب حالت الحق تمام زیادت و کفته اند چشمه
یکی بود بوقت خوردن سرد بود و وی بوقت غسل کردن کرم و وهبنا له و بخشیدیم یعنی بود عطا کردیم اهله کسان او را
یعنی فرزندان و مر از نده کردیم و مثلهم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد بر ابر شدند بود مثل رحمة منا
برای بخشیدن فایض شد از ما ذکری و از برای پند کرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را تا در بلا انتظار
کشند و صبر و بناه بحق سبحانه برند که رحمت قوی فرج با ذبست ان صبر فان الصبر مفتاح الفرج است کلیدی صبر
کسی که باشد اندر دست بر اندوه و رنج مراد بکشاید و بناه مرده و محنت باز و صبر نمای که در مدد سازد
بر پرده روی نماید آورده اند که در زمان مر ایوب علیه السلام زن وجه الله رحمه زنده بود و در مانده
سوکند خورد که صد چوب زند چون بتا کرد صحت از افق رحمت روی نمود ایوب علیه السلام بحال آمد و حواله
با تمر و خوات تا سوکند خود راست کرداند خطاب رسید و خذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا دسته
از مر یا ما از خاشاک خشک که بعدد صد باشد فاضرب به بزن بدان زن زوجه خود را و لا تحنث و
و حانث مشو در سوکند خود انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب علیه السلام صابرا شکیبا در آنچه مقصود مالک و

بوی رسید ذو الْعَبْدِ نیکو بنده الف ایوب علیه السلام اِذْ نَادٰی بدرستی که او خواند خدای را بجکمه
وَاذْكُرْ عِبٰدَنَا و یاد کن بندگان ما را اِبْرٰهِيْمَ ابراهیم خلیل الرحمن را وَاِسْحٰقَ و اسحاق ذبیح را وَيَعْقُوْبَ و یعقوب
وَلِيَعْقُوْبَ ابی الانبیا اُولِي الْاَيْدِيْ صاحبان دستها وَالْاَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال در شریعت و علوم و معارف تعبیر کرد
بدست از آنکه قوان بمباشرت ابدی باشد و به بصر از مصابر اقوای سماوی و الصابر با مراد از بدی قوت
طاعت را الابصار بصرت در دین فَاِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بدرستی که ما خالصه گردانیدیم ایشانرا بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از
شوایب جاه و نسبتی خالص از نور شناسی کان ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن آخرت و طلب فقرا بجاه بر نفوس و طلب آخرت
کردن ایشان در آخرت مرشود بدرستی که آنچه بر پیغمبران عِنْدَنَا نزد ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ البته از جمله آن
کرده کان و نیکانند وَاذْكُرْ و یاد کن اِسْمٰعِيْلَ اسماعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع پسر اخطوب را خلیفه الیاس بود
و آخر خلفت نبوت بنی اسرائیل وَذَا الْكِفْلِ و یاد کن ذا الکفل را کان نبی بود و مدت عمر او را از قلت سکر نمیدند
کفیل شده و در زمان او زموده که او بر ایوب است که از الیاس علیهما السلام مشکفت شد که ما مرا در قیام نماید و بدین
فقد بر عطای او الیسع از نقلب صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه نامزد کان بودند مِنَ الْاَخْيَارِ از برگزیدگان
خلق هٰذَا اینه خبر ایشان ذِكْرٌ یکی یاد کردن است از آنکه محمد در فوج نزد او اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ و بدرستی که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ
مَاٰبٍ نیکو بازگشت است و بازگشت نیکو که آن جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانهای عدن است مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده
باشد لَهُمُ الْاَبْوَابُ مر ایشان را بر آن بوستان مُتَّكِئِيْنَ و ایشان تکیه زده کان باشند بر آن تختها فِيْهَا
در آن باغها يَدْعُوْنَ بِفَاكِهَةٍ بخواهند و بخواهند در آن بوستانها فَاكِهَةٍ
كَثِيْرَةٍ میوه بسیار را چه فکه برای تلذذ است و تفکه برای تحلل از آنجا تحلیل ایشان شد پس از طعام
بفواکه میک وَشَرَابٍ و در دیگر خواهند آشامید آنرا بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ
کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز نکنند اَتْرَابٌ همسالان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند
تمام زنان تمام مساوی در سن از اقوام خود باشند مجموع سی و سه سال باشد و یعنی برابر اند در آن ترابت
که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضلی نبود در آن تابع بعضا ضلکند و از مفضول
منصرف گردند هٰذَا مَا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده بود مر شما را لِيَوْمِ
الْحِسَابِ در روز شمار پس از خلاف از روی بهجت فرح گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که اینچه آنچه ما می بینیم از نعمت

لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ما است تفرت روزی ما است بما از ابی داشته مَا لَهٗ نیست او را مِنْ نَّفَادٍ هیچ کمی و
انقطاعی هٰذَا اینست آنچه مشتهیا نرا باشد وَاِنَّ لِلطّٰغِيْنَ و بدرستی که مر نافرمانان یعنی کافران را لَشَرَّ مَاٰبٍ
یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرام گاه است دوزخ
هٰذَا عذاب است فَلْيَذُوْقُوْهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيْمٌ آن عذاب گرم است و حرارت که چون بشیر بسیه دیرا
بسوزد جهانچه آتش حرارت میسوزاند وَّغَسَّاقٌ و غساق چیزی گنده را گویند یعنی دمر را و بجای بیرت
که از گوشت و پوست دوزخیان از زخم ایشان منفصل ایشان سیل آن از بس کرده بد ایشان خواهند وَّاٰخَرُ و آخر
عذاب یکسر است مِنْ شَكْلِهٖ مثل آن عذاب مذکور شده اَزْوَاجٌ نوعها نیز عذاب که در کلام الله مرتفا
یکدیگر در تعذیب آمده اند هٰذَا فَوْجٌ اندر چون رسد کفار بدوزخ در آیند همه ایشانرا نیز با ایشان در آیند و دیگر
رسد سار گویند مُّقْتَحِمٌ فَوْجٌ آن گروه مُّقْتَحِمٌ مُّعَكُمٌ در آمد کانند در دوزخ رنج و سختی با ایشان و شما گویند لَا
مَرْحَبًۢا بِهِمْ هیچ جا باد ایشانرا اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُوا النَّارِ در آمد کانند در آتش بشوی تمهای خود جهانکه
ما در آمده ایم حال کلیات برای گرامه هان گویند رسا مرتا بعان جور انفرین کنند سلام مرحبا و جبرتا بعان
از پیشوایان این سخن بشنوند قَالُوْا گویند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًۢا بِكُمْ هیچ جا باد و شما را و شما بد نیز نفرین شرار و از نیست
اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوْهُ شما آنرا پیش داشتید مر ما عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید بسبب اسلام شما بدوزخ
در آمدید فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس قرار گاه بد است دوزخ آنجا تا بعان و مگر باره قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما رَبَّنَا
هر که فرا پیش داشت بر ما فَزِدْهُ عَذَابًا انبر کفر و ضلال ما را از راه حق مَّزِدْهُ عَذَابًا بیفزا بدو عذاب دوزه پس زیادت کن او را
عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو بار وَقَالُوْا و گویند مَا لَنَا مقدار عذاب را و او را و جهان کن گویند چیست
عذاب دوزخ را مر ایشان کبار و نَرٰى و گویند مشاهده قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرٰى
رِجَالًا نمی بینیم رجالا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مَّنَ الْاَشْرَارِ مردانی را که بودیم که شمرده ایشانرا مِنَ الْاَشْرَارِ از بدان مرد و دوان از مرد شما
که کفار قریش چون در دوزخ نگرند و فقرا اسلام چون عمار و صهیب و بلال را نه بینند گویند اَتَّخَذْنٰهُمْ سَخْرِيًّا استهزا مر ایشان
تقریر است یعنی ما ایشانرا فرو گرفتیم مهر و بدو ایشان آنچه از سخریه کردیم ایشان در دوزخ در نیاورده اند
اَمْ زَاغَتْ یا در آورند و میک کرده اَبْصَارُ ایشان چشمها ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا در آتش آورده
کشف بجانه آن کرده را مر عرفات بیشت جلوه دهد آنکار بیند و حسرت ایشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که

انجا بحکایت کرد زبان او زبان حق ترجمانه راست و آنست بحاصل ما الثانیة جنانکه جبرائیل ابا بدن روح را برای
بدن خلق بکو مر کان را انما انا جبرئیل که من مندوبم مکرمت و امر رسانده از عذاب خدا و کرامت من ایاه
وقت بهم خدای پرستش الا الله الواحد الاحد عبادت کنید بجانه که زنان و شرک قبول نکند و کفرت با بودن اوست راه نمای
الفقیر فقر کرده که بنا مال او اصاف حال و بهم شکر بار شوک متوهم و کفرت با اعتبار که بنفس الامر خود نمی
دارد در نظر عارف مشهود و حلاج ساده دیت غیرش غیر در جهان نگنجد ۱۲ و هدش سهم این و آن بر ساخت ۱۲ که شود
جمله طلب ندارد ۱۲ نزد افراد واصد قهار رب شمر اب لا الرحمن آفریدگار آسمانها و زمین که ما بینهما ما آنچه در میان
ایشانست الفقیر خداوند که غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزگار که باک ندارد از آمرزیدن قل هو بگو آنچه
کفتم بشما دیم کرده از عقوبت و رنج قیامت هو نبأ عظیم خبر بزرگ انتم عنه شما از آن معرضون روی کردانیده
از نهایت غفلت با نبوت من شما بزرگ را در شما از آن اعراض نمایید که آمرزیدن مکر که اکر من نبی بوده می
وحی بمن نیامدی ما کان لی نبوتی مرا من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی بکروه برتر یعنی ملایکه اذ یختصمون
آنکاه که کفت دشمنی میکردند در شان آدم که اجعل فیها الایه بس بر نبوت من دلیلی از زیر روشن ترنیست
که قصه آدم و ملایکه بیان میکنم بر وحی که در کتب مقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع از استاد بی
ان یوحی وحی کرده نمیشود الی سوی من الا انما انا مکر که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا
با هویدا کننده موجبات عذاب از قل بکو یا ای محمد بکفت بر درد کار تو لملائکة مر فرشتکان را
خالق کمن آفریننده ام بشرا آدمی را من طین از کل یا از جنس کفت بر درد کار مراد آدم است علیه السلام فاذا سویته پس هر کاه تمام کردم خلقت
او را و اقامه الایه بجنبه بر میکشاید روح فقعوا له فی بیفتید مر درد سجده روح خود حق سبحانه روح را مشرف و
مکرم ساخته بشرف اضافت جنبه طهارت و نظافت او طوعی کرفت که بحضرت و بعقاب او در آمد زنده کرد یفعلوا
پس ضروری در افتید بی سجده فسجد الملائکة سجده کنند ملایکه کان کشته بدان نه از ملائکه من الجاری از ملائکه دیدکان
اجمعون بجمله بکی کلهم ابلیس سجده نکرد ابی سجده نکرد استکبر کرک شبنه خود را در فرمان تیر و کان و کفت بدان نه از ملائکه
من الکافرین از ملائکه دیدکان قال الله ابلیس کفت حق سبحانه ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا
ان تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچه مرا که بیافریدم بیدی بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اعتنا

خلقت آدم بحق بحاجت عنی من نفس خود را آفریدم بتوسط بدو دست و دیده نور آورده که ذکر بیدی بنسبت
بر مزید قدرت در آفرینش آدم و بعبارت تفاسیر آمده که مراد قدرت دید نعمت در توجهات قدرت و قوت و نعمت
شامات محمد و جودات بهم بنیز تاویل آدم را بنی نشر حاصل شد پس لابد آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت
کند بر تشریف آدم علیه السلام بس جمله در نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت مناسب خلیفه در هر دو سر میکوید
مراد صفتی لطیف و فرست جمال زده صفت بر جمیع صفات آلهی شامل آمد تر دیک جمع صفتی نیست که از لطف و قوت حاصل
باشد ثبت جمالیه باشد در حق جمالیه تبارک اسم رب ذی الجلال و الاکرام و جمع مخلوق نشاء الا آنکه مظهر کلی آمد بر ذات
نیاشد جنانکه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی ظهور کلی صفتین است و بر جامعیت غالبیت بحیوت
داشته در زیر سجده کفت آید نفسه آمد آمده جمله کون ما ۱۲ بمراد آمده نکرده بجلی ۱۲ کشته آدم جلالا ابیر مرات ۱۲ شد
عیان فرات او بجمله صفات ۱۲ مظهری کشته کلی جامع ۱۲ مرزات و صفات آن الخ ۱۲ القصه جمیع حق سبحانه با ابلیس
بر اسجده نکرد بخلوقی دیر مرا استکبرت آیا تکبر کردی بر استحقاق ام کنت آیا آیا نیستی من العالین از برتر از آن
کر استحقاق تفوق و اوزنده ابلیس نفس ثانی باختیار کرده قال کفت انا خیر منه من بهتر از آن مخلوق دو خیر
بیانی میکند که خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش و از الطاف و انوار است و خلقته و بیافریدی او را
من طین از خاک که در او کثافت و ظلمانیت است و در زیر قیاس خاکدر و شمرا از آن در سوره اعراف مذکور است
کر آتش اسرار فرموده که آتش نسبت فرقت است و خاک نسبت جمعیت از آتش کشتی بود و از خاک بوستان آدم از خاک بود
و بجهت ناطقت و نمو اجتماع بانت بهم ابلیس که از آتش بود بکست تا بلوه بود و تا مبطه اسما مردود کشت روزی
شوریده با سلطان العارفین کفت چه بودی که از فرقا کیب باک نمودی ابو یزید بایلک بر روز که از خاک بود
آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیده ظاهر نکشتی اکر خاک نمودی هوا از ذلک که شیدی و تمنا
قرب بر نیل که بودی نظم ای خاک خوش طینت قابل آمدی ۱۲ کلها الطف که در کل آمدی ۱۲ در محن
کنت کمتر مرا نفه که بودی ۱۲ تسلیم نکرده اند که در دل آمدی ۱۲ قال کفت حق تعالی ابلیس را بعد از عمری جیزیت فاخرج
منها بیرون بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده از رحمت
و دور شده از تنبه کرامت و ان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی راندن از خشم من الی یوم الدین
تا روز جزا قال رب کفت ای پروردکار من فانظرنی پس امهلت دو جز مرا تا روز الی یوم یبعثون تا روز که

وقت معلوم است یعنی زمانی نقوله اهل مکه میرند قال فبعزتک گفت بعزت تو سوگند که هر چه گوئی
لاغوینهم همه را گمراه کنم ادم و اولاد ادم را اجمعین بدرستی الا عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین
از ایشان آزاد کرده شده بکمال اخلاص شکر و عصیان قال گفت خدای تعالی هذا صراط راستی و درستی
علی فرض قول و درست راه بسوی الا ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بدرستی بندگان من نیست ترا بر ایشان
سلطانی الا من اتبعک مگر کسی که پیروی تو کند من الغاوین از گمراهان و ان جهنم لموعدهم و بدرستی که
وعده گاه ایشان دوزخ است اجمعین همه ایشان لها سبعة ابواب هفت دروازه دارد لکل باب منهم جزء مقسوم
برخلق و بعضی گفته اند ان هر دروازه را جزوی است مقسوم من الغاوین از گمراهان ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران
فی جنات و بهشتها و عیون و چشمها ادخلوها در آیید بسوی آن بسلام بسلامتی آمنین ایمن از هر بلا و نزعنا
ما کندیم ما ما فی صدورهم آنچه در سینه های ایشان است من غل از کینه و حسد اخوانا برادران علی سرر
بر تختها متقابلین روی بروی یکدیگر نمسهم نرسد ایشان را فیها در آن بهشت نصب رنج و تعب و ما هم
منها و نیستند ایشان از آن بهشت بمخرجین بیرون کرده شدگان نبئ خبر ده عبادی بندگان من انی
که من انا الغفور آمرزگار الرحیم مهربان و ان عذابی و بدرستی که عذاب من هو العذاب الالیم
دردناک است و نبئهم و خبر ده ایشان را عن ضیف از مهمانان ابراهیم ابراهیم اذ دخلوا علیه
هنگامی که در آمدند بر ابراهیم فقالوا سلاما گفتند سلام گفت سلام قال گفت ابراهیم انا منکم
من شما وجلون ترسانیم از شما قالوا گفتند لا توجل مترس انا نبشرک ما خبر میدهیم ترا بغلام
علیم بدانا قال گفت ابراهیم ابشرتموني آیا خبر میدهید مرا علی ان مس بر آنکه رسید مرا الکبر پیری
فبم پس بچه چیز تبشرون خبر میدهید مرا قالوا گفتند بشرناک خبر دادیم ترا بالحق براستی
فلا تکن پس مباش من القانطین از ناامیدان قال گفت ابراهیم و من یقنط و کیست که ناامید
شود من رحمة ربه از رحمت پروردگار خود الا الضالون مگر گمراهان قال گفت ابراهیم فما خطبکم
پس چه کار است شما ایها المرسلون ای فرستادگان قالوا گفتند انا ارسلنا ما فرستاده شدیم الی قوم
بسوی قومی مجرمین گناهکاران الا آل لوط مگر آل لوط انا لمنجوهم ما نجات دهندگانیم ایشان را اجمعین همه
الا امرأته مگر زن او قدرنا مقدر کردیم انها لمن الغابرین بدرستی که او از باقیماندگان است
فلما جاء آل لوط پس چون آمدند آل لوط المرسلون فرستادگان قال گفت لوط انکم قوم منکرون
بدرستی که شما قومی ناشناسانید قالوا گفتند بل جئناک بلکه آمدیم بنزد تو بما کان یمترون
بآنچه میگمان بردند فیه در آن عذاب و اتیناک و آمدیم بنزد تو بالحق براستی و انا لصادقون
و بدرستی که ما راستگویانیم فاسر پس ببر باهلک باکسان خود بقطع من اللیل از پاره شب
و اتبع و پیروی کن ادبارهم پس پشتهای ایشان را و لا یلتفت و نگردد منکم هیچ یک از شما
احد هیچ کس امضوا بروید حیث تؤمرون بجائی که فرمان داده شوید و قضینا و حکم کردیم الیه
بسوی او ذلک آن آن دابر هؤلاء بریده شدن بیخ این قوم مقطوع مصبحین در وقت صبح
و جاء اهل المدینة و آمدند اهل شهر یستبشرون شادمان شدگان قال گفت لوط ان هؤلاء
بدرستی که این ضیفی فلا تفضحون پس رسوا مکنید مرا و اتقوا الله و بترسید از خدای
و لا تخزون و رسوا مکنید مرا قالوا گفتند اولم ننهک آیا منع نکردیم ترا عن العالمین
از جهانیان قال گفت لوط هؤلاء بنتی این دختران من ان کنتم فاعلین اگر هستید
کنندگان لعمرک بجان تو که ای محمد انهم لفی سکرتهم بدرستی که ایشان در مستی
خود یعمهون سرگردانند فاخذتهم پس گرفت ایشان را الصیحة بانگ مصبحین در وقت صبح
فجعلنا عالیها پس گردانیدیم زیر و بالا سافلها و فرو ریختیم بر ایشان حجارة من سجیل
سنگهای پخته از گل و ان فی ذلک و بدرستی که در آن لآیات البته نشانها للمتوسمین
مر عالمان را که تفرس کنند و بدانند و ان انها و بدرستی که آن شهرها لبسبیل
بر راه مقیم است یعنی راه مردمان است ان فی ذلک بدرستی که در آن لآیة البته نشانی
للمؤمنین مر گروندگان را و ان کان و بدرستی که بود اصحاب الایکة
درختستان ظالمین ستمکاران لمنتقمون ما البته انتقام کشندگانیم منهم از ایشان و انهما و بدرستی که
لبامام راه است مبین روشن و لقد و بدرستی که آمد اصحاب الحجر
گروه حجر المرسلین فرستادگان کذبوا دروغ گفتند بما آنچه آمدند بآن و آتیناهم و دادیم ایشان را
آیاتنا نشانهای ما فکانوا و بودند عنها از آن معرضین روگردانان و کانوا و بودند ینحتون
تراشیدن کوه بیوتا خانها من الجبال از کوه امنین ایمن فاخذتهم پس گرفت ایشان را الصیحة
بانگ مصبحین در وقت صبح فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون
آنچه میکردند فما خلقنا و نیافریدیم ما السماوات آسمانها والارض و زمین را و ما بینهما و آنچه
میان آسمان و زمین است الا بالحق مگر براستی و ان الساعة و بدرستی که قیامت لآتیة البته آینده است
فاصفح پس در گذر الصفح الجمیل در گذشتن نیکو ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق
آفریننده العلیم دانا و لقد و بدرستی که آتیناک دادیم ترا سبعا هفت من المثانی از آیات
مکرر و القرآن العظیم و قرآن بزرگ لا تمدن مگشا عینیک دو چشم خود الی ما متعنا
بسوی آنچه بهره دادیم ازواجا زنان را منهم از ایشان زهرة زیبائی الحیوة الدنیا
زندگانی دنیا لنفتنهم تا بیازمائیم ایشان را فیه در آن و رزق ربک و روزی پروردگار تو
خیر بهتر و ابقی و پایدارتر و قل و بگو للمؤمنین مر گروندگان را انی من
بدرستی که من انا النذیر بیم کننده مبین روشن کما انزلنا چنانکه فرستادیم
علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین آن کسانی که جعلوا القرآن
گردانیدند قرآن عضین پاره پاره فوربک پس بجان پروردگار تو لنسئلنهم
البته پرسش کنیم ایشان را اجمعین همه ایشان عما کانوا یعملون از آنچه میکردند
فاصدع پس بشکاف بما تؤمر بآنچه فرمان داده شوی و اعرض و روی بگردان عن المشرکین
از مشرکان انا کفیناک ما بدرستی که ما بسنده شدیم ترا بالمستهزئین
بمسخرگان الذین آن کسانی که یجعلون مع الله
میگردانند با خدای الها آخر فسوف پس زود باشد که یعلمون بدانند
و لقد و بدرستی که نعلم میدانیم انک که تو یضیق تنگ میشود صدرک
سینه تو بما یقولون بآنچه میگویند فسبح پس تسبیح کن بحمد ربک
بستایش پروردگار تو و کن و باش من الساجدین از سجده کنندگان
واعبد و بپرستش کن ربک پروردگار تو حتی تا آنکه یأتیک بیاید ترا الیقین
مرگ

حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند ان الله بدرستی که خدای توفیق دهنده من هو
او دروغ گو است و میگویند آنچه را اخلاص خواهند کرد و لقد تا سپاسی که منعم حقیقی را انکار نمایند
لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم الله اگر خواست خدای آن فرزندی چنانچه ایشان گمان برند لاصطفی
برگزیده اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواهد از امور اشیا نه از جنس
داتا کمک بوقت نه از نفس که ثابتند اما حاملی خالق نیست میان والد و مولود و بجانست شرف است
پس او را فرزند نبود سبحانه پاکی مر او راست از انکه تا خدا ولد له الله او را است خدای یگانه و وصد زائیده
او شانه تمامی است الغفار فرو گیرنده و شکننده و قوتها و تصورات اهل شرک خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها بالحق براستی و بر سینه نه باطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک ایشان صد هزار آثار قدرت
و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلها مطالعه
نمایند یولج نوشته است بر اوراق آسمان و زمین الم تر خبر دار یا اولی الابصار یکوری الیل در می آرد
شب علی النهار بر روز و روز در روز و آن نور انیر را بشب و یکور النهار و در می آرد روز را علی اللیل
بر شب و تعلیل روشنی آن تاریکی انیر را بخیر میآرد یا در می آرد شب را بروز و سخر الشمس و القمر
و رام کرد آفتاب و ماه را سر سبک و فرمان او کل یجری هر یک ایشان میرود لاجل مسمی
تا زمانی نام برده کرده شده و روز اوست از سر سر روزه و هر ماه هر سال تا ماه وقت انقطاع سیر او یعنی
در قیامت الا هو الغفار بدرستی که خدای غالب بر هر چیز یا مجموع مکونات مغلوب و مقهور و بند
الفقار آمرزنده کسی که سلب نعمتها نکند از آن میان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان علقکم
بیافرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة جدا از تن شما که آدم است علیه السلام ثم جعل منها پس جدا کرد
شما را که بیافرید از وی از جنس او زوجها حوا را زن او و انزل و فرو فرستاد لکم برای شما من الانعام
از چارپایان ثمانیة زوج هشت صنف نر و ماده از شتر گاو و گوسفند و بز تا از ایشان نفع میگیرید و حاجت
لباس آدمی ده گانه انعام را بعرف بزمین فرستاد یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای
مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میازد و از مضغه آنگاه عظم

عاجز بی استخوان و پوشیده بجوس چه سوی ظلمات ظلمات ظلمات که ظلمت مشیت و ظلمت صفات
بطن ذلک الله تا که بر نعمتها که دوست میگیرد آفریدگار شما را الملک مر او راست پادشاهی این مطلق که زوال
وفنا بدان راه نیابد لا اله الا هو نیست معبودی بر حق مگر او فانی تصرفون پس کجا برگردانیده میشوید از راه
یاد جمال او بر دلیل روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای بنده که فان الله غنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است
عنکم از ایمان و پرستش شما ولا یرضی و نمی پسندد و نمیفرماید لعباده الکفر مر بندگان خود را کفر و بیزاری
ضرر است کلا حق شود بدو ملکی نهسند و بحوق ضرر آنرا بنده و ان تشکروا اگر سپاس گذارید نعمت
توحید یا شکر نعمت دعوت محمد یرضه لکم پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست ولا تزر و بر نیارد
وازرة وزر بار دارنده وزر اخری بار کسان دیگر را بلکه هر یک بر دارنده وزر خود باشد ثم الی ربکم
پس سوی پروردگار شما مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید
عمل کردید و اخبار از آن محاسبه و مجازات شما انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینه هست
از نیات و عزایم و اذا مس الانسان و چون برسد کافر را که بنده پیر بعیت و یا ابو حذیفه پیر بغیره ضر
چون مرض و فقر و بلا دعا ربه دعا کند بخواند پروردگار خود را منیبا الیه باز گردنده بسوی او و زیاد
خواننده از وی در گذشته پرستش صنم و خواهنده از وی بر دوست خولنی اذا خوله نعمة منه چون بدهد خدا او را نعمتی
نعمتی از نزدیک خود و آن سخنی از وی برد نسی فراموش کند ما کان یدعو آنچه پیر را که بود که میخواند قبل
الیه بگذشت و رفع آن قبل پیش از پیر نعمت یعنی آن سخنی را فراموش کند یا بعد از راحت و مدت دراز
و جعل له و جعل کند و بگرداند برای خدا اندادا همتایان یعنی بتان را شریکی میسازند در عبادت
لیضل تا گمراه کرداند مردم را عن سبیله از راه خدا قل بگو ای محمد تمتع کافر را تمتعا اندکی
برخوردار باش بکفر خود قلیلا اندک تا فاده دنیا ام تمتعیست یعنی متعات بر چه اشتغال کن از آنک
بدرستی که تو من اصحاب النار از اهل دوزخی و ولد تمتعا در جنب سخت عذاب دوزخ حقیر است پس بگو
کرا یا امن بنیچین که کافر بهتر است قانت یا کسی که او قانت فرمان بردار است اجنس صدیق و یا فاروق و یا عمار یا
سلمان یا عبد الله مسعود یحذر الآخرة و بترسد از آخرت و یرجو رحمة ربه و امید دارد رحمت پروردگار خود
قل بگو هل یستوی آیا برابر است الذین یعلمون آنانکه میدانند و ظایف و مراسم را فلک که آنانکه لا یعلمون و نمیدانند
انما یتذکر جز این نیست که پند پذیرد اولوا الالباب خداوندان خردها
خالص از آلودگی و هر ملک عبادی الذین بگوای بندگان من آنانکه آمنوا گرویده اید اتقوا ربکم
بترسید از پروردگار خود در پرهیزید از عقاب او و مجانبت طاعت و اجتناب معصیت للذین احسنوا
مر آنانرا که نیکو کردند کفتار کلمه شهادت فی هذه الدنیا در این دنیا حسنة نیکوئی و راحت گرفت
یا آنانکه احسان نمودند بالاسلام طاعات در دنیا یا آنانکه نیکو کردند آن صحت و عافیت یا آنانکه متصف شدند بصفات
نیکو و ادب تاریکی روی و فنا همیشگی نیز همان یا آنانرا که در عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه
در دنیا که مشهود انوار تجلیات جلالست فی الآخرة و در آخرت یعنی بعضی از علما آنرا بر آن رضوان جهانیان حسنت
چون جعفر بن ابو طالب و اصحاب او رضی الله عنهم بسبب هجرت تفسیر کردند یعنی آنها را که بهجرت کردند از مصر
از عداوت مشرکان از بلاد ایشان و ارض الله و زمین خدای را واسعة گشاده مرکب را که
اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده میشوند الصابرون صابران که بر مفارقت اوطان
یا بر کرت غربت یا بر مشقت عبادات یا بتحمل آزارها بغیر حساب بی شمار یعنی هر تربه
در شمار نیاید و حساب آن از اهل طاعت بیان عاجز باشد و در حساب که روز قیامت بلا حساب و بر العرصات
حاضر آرند از برای ایشان نه میزان نصب کنند و نه دیوان وضع نمایند بلکه بر ایشان قرار بر زنند مرتبه‌های
ایشان از بهشت بی حساب و از بدلیشان بدرجه رسد که ایشان عافیت بدنیا الی دستی نبوده باشند تمام بر نده
کاشکی اهل دنیا این فرا مرتبه را بارها ساخته بودندی تا امروز ما ایشان را در یک سلک آوردندی بیت

وعدم رضای بکفر

والسعاده در شمار یحذر الآخرة میترسد از عذاب آن سرای و یرجو امید بدارد رحمة ربه بخشش
آفریدگار خود را بعضی با وجود بسیاری طاعات و اقرار طریق مجاهدت میان خوف و رجا یعنی تا
گر بکعبه خواهی طواف میکن و ور عزیمت رجا میرسانید مرغ ایمان خود بر بال قبال و اعلی کمال
طیران نمایند کو لمو دن خوف المرء و در مجاه لا عقد الی نظم کر بیت دارد کی طاعتی از تو بجنبش آمن
بر بیش امر و کهنهای ز خویش محنت دل بردار له تبارک سبحانه شوکه قهر است پس قرار قیاس لم یاش
پس خوشدل که لطف است فزون از شمار قل بگوای محمد هل یستوی آیا برابر است الذین یعلمون آنانکه
یعلمون آنانکه حق را سمائم تو جهد را جهز را باب فضایل والذین لا یعلمون و آنانکه نمیدانند یکانگی حق را و همچون اصحاب
زوال انما یتذکر جز این نیست که پند پذیرد اولوا الالباب خداوندان خردها
خالص از آلودگی و هر ملک عبادی الذین بگوای بندگان من آنانکه آمنوا گرویده اید اتقوا ربکم
بترسید از پروردگار خود در پرهیزید از عقاب او و مجانبت طاعت و اجتناب معصیت للذین احسنوا
مر آنانرا که نیکو کردند کفتار کلمه شهادت فی هذه الدنیا در این دنیا حسنة نیکوئی و راحت گرفت
یا آنانکه احسان نمودند بالاسلام طاعات در دنیا یا آنانکه نیکو کردند آن صحت و عافیت یا آنانکه متصف شدند بصفات
نیکو و ادب تاریکی روی و فنا همیشگی نیز همان یا آنانرا که در عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه
در دنیا که مشهود انوار تجلیات جلالست فی الآخرة و در آخرت یعنی بعضی از علما آنرا بر آن رضوان جهانیان حسنت
چون جعفر بن ابو طالب و اصحاب او رضی الله عنهم بسبب هجرت تفسیر کردند یعنی آنها را که بهجرت کردند از مصر
از عداوت مشرکان از بلاد ایشان و ارض الله و زمین خدای را واسعة گشاده مرکب را که
اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده میشوند الصابرون صابران که بر مفارقت اوطان
یا بر کرت غربت یا بر مشقت عبادات یا بتحمل آزارها بغیر حساب بی شمار یعنی هر تربه
در شمار نیاید و حساب آن از اهل طاعت بیان عاجز باشد و در حساب که روز قیامت بلا حساب و بر العرصات
حاضر آرند از برای ایشان نه میزان نصب کنند و نه دیوان وضع نمایند بلکه بر ایشان قرار بر زنند مرتبه‌های
ایشان از بهشت بی حساب و از بدلیشان بدرجه رسد که ایشان عافیت بدنیا الی دستی نبوده باشند تمام بر نده
کاشکی اهل دنیا این فرا مرتبه را بارها ساخته بودندی تا امروز ما ایشان را در یک سلک آوردندی بیت

تو بمن و بجوی خود بی کان کافران بخدا نگرویدگان ۵ هر کرا از جهانیان منیر الطف یارش داده
فشنده آورد فانکه کافران بکه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم تراجه بدان میدارد که اطاعت کنی وی و آئینی را که
روشن است آورده تا کار علت بود و جدید ساوات قوم خود که بمرعبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کوش
و آرامی دهاسا آنا که فقال انی امرت بگو بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله که بپرستم خدا را
مخلصا له الدین که خالص وی است و امرت لاکون و مامور شده ام بانکه باشم اول المسلمین اول کسی که
نهاد کان نیز امرات نیز را که بیش وی الشانرا در دنیا و آخرت قل بگو دیگر باره انی اخاف بدرستی که
من میترسم ان عصیت ربی اگر اعصیان خدا در روز کار خود و شرک آرم و در زیر کار عذاب یوم عظیم عذاب روز دیگر
بزرگ است احوال او و بسیار است اهوال او قل الله اعبد بگو خدا را بپرستم مخلصا پاک کننده له دینی
برای کیش خود از شرک یعنی خالص ساخته کلمه لا اله الا الله را از ریا فاعبدوا انتم پس بپرستید شما آنچه خواهید
من دونه بجز خدا آمر تهدید و تهدید نیز بر قدر آن و مرسان الشانرا بآیه السیف منسوخ است آورده اند که
منبر کان بعد از سماع این امر چه بگفتند ای محمد زیان مکن در مخالفت و منبر بردران خود آیه تا نه تا نشکند قل ای
الخاسرین بگو بدرستی که زیان کاران الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یا گذاشتند
و اهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز قیامت که از ایشان جدا مانده اند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که خوش
برای مسلمانان مترا و اهل دوزخ آنرا بدست آورده پس هر کز فرمان بر دخدا و رسول او را بدست در آرند و منتظر باشند
او بود تهدید و بر کافر بانکه زیان دارا بود و بر زیان بر دن مترا و اهل بدبکری دهند که مطیع باشند پس کافران
روز قیامت زیان دارند و زیان دارا بود و اهل بهشت ذلک بدانید که آنست هو
الخسران المبین آن زیان و بیدا که بر عجلس اهل موقف شنیده نماند لهم مر آن زیان کاران راست
من فوقهم از زیر الشانرا ظلل که سایها از آتش و من تحتهم و از زیر الشان سایها از آتش
جهنم دیگر در دوزخ زیر تر الشانرا ذلک اندوه و مرست که در دکار زیر تر منا فقانرا تو ای محمد مر کافران را بترس
از ظلل آتش و جهانها و فرا ظلل تعلق مر او وجه باشد در کلام ذلک آن عذاب که بترسانید یخوف
الله به بترسانند خدای بدان عباده ای بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که الشانرا بدان سؤال کرد اند چون شرک
یا عباد ای بندگان فاتقون پس بترسید از من یعنی متعوق شوید موجبات خشم مرا آورده اند در شان

جابر

جابر جهنی بوده است آنچه کار از ارزه کرد نه چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل
سلم حق تعالی در شان الشان نیز زیاده والذین اجتنبوا و آنکسانکه بپرهیز کردند و بیک سوی رفتند الطاغوت
از شیطان یا بتان یا کاهنان یعنی بر چه بدون خدا آنرا پرستند آن یعبدوها آنکه بپرستند و انابوا
و باز گشتند الی الله بخدای آشنا و دوری دل خود بحق آورده اند لهم البشری مر الشانرا مژده در دنیا
بزبان ملائکه وقت موت و در قبر بمغفرت گناهان جنت جاودان و در اسباب نقل آورده اند که جعفر
صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلعم رسید مر او را از شد شوق نماز نشسته بنده جعفر عثمان
و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم با ملاقات کرده از خفیت
اسلام استخبار نمود و از سخنان که او از مود از لحیه صدق استماع نموده مسلمان شدند در بیان
الشان نازل شد که فبشر عبادی پس مژده ده بندگان مرا الذین آنانکه یستمعون القول می شنوند گفتار
از بکر را فیتبعون احسنه پس پیروی کنند نیکوتر امر را از احسن نیکوست چه قول او بر حسن بوده
و گفته استماع قول اتباع احسن آن معمول دارد و مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشد و دون متشابه
و عزیمت دون رخصت و در اتحاف آورده که در قرآن مفاتیح اعداد و مدارج اولیا است الشان تابع آن
نمایند که مثلا طریقه موسی است علیه السلام دون سیرت فرعون اعلی علیه و در لباب گفته اهم اولیا
اهل علم است و احسن اسلام باشد و اشهر که مراد از قول سخنان است و دلیل آورده حدیث مفاتیح
هیف قول آن حبر شنوی در وی نامست نام ۱۲ صاف بزر بارد در دردی رسول کان السلام و در حجر
فرموده که قول اهم است احسن و ملک الشان و شیطان القول اما الشان جمع مالک بنک ملک و شیطان
بسامی خواند یعنی آنرا و باز مرتب کند و ملک اطاعت دعوت نماید و حضرت مخبر خواند که تهلیل تقلیل
پس بندگان عاقل آنانند که احسن اقوال را که طلب رب الارباب است و از زبان رسول صلعم تابع نموده اند
بهر دی کنند اولئک آنکه مر ایشان هستند هدیهم بگو الله آنانند که راه نمود خدا الشانرا بسر
مقصود و اولئک هم و آن گروه الشانند اولوا الالباب خداوندان عقول مانیه از خواب ادهام و خیال
از مردم آحاد عادات افمن حق علیه آیا آنکس را واجب باشد بر وی کلمة العذاب کلمه وعید که بر شرک
بعذاب جهنم لا فلان جهنم و سوء آیه النار باشد که خبر و الجنة با شهر روایت مخلد فانت آیا تو ای محمد

تنفذ سپر باشی ترجمه النار آتش که دیر دوزخ باشد یعنی آیا متوانی که او را موسن سازی و از عذاب باز
رهانی تا کسانیکه در دنیا یعنی نیز گمراه بودند تو نیست که در دنیا خانها با تو رهایا انبر عباس رضی الله عنه فرمود که مراد
از دوزخیان ابو لهب و پسران و عتبة بن ابی لهب و ابی آنکه بر سید بدو بهم از عذاب پروردگار خود و بیا
و حال آنکه نیست مر ایشان را از دون خدا یاری کردانیدن و نگاه داشتن از دوزخ و نیز از بیان عرفا عرف عرفا و دیگر
بلند ترتیبه تا کرده شده یعنی مستحکم باشد و مناسبه که بر زمین بنا کند تحریه مرد و زن یحسبون الا انهار
از زیر آن جاری جهان بهشت وعد الله وعده کرده است خدای وعده که مرد یخلف الله میعاده خلاف نکند
خدای وعده خود الم تر آیا نمی بینی انزل الله آنکه خدای تعالی انزل من السماء فرود فرستاد از آسمان ماء آبا یعنی
باران فسلکه پس در آورد آن آب ینابیع فی الارض چشمها در زمین بهت و در کار نهاد ثم یخرج
پس بیرون می آرد بدان آب زرعا کشت زراعتها مختلفا الوانه مختلف رنگها او چند احمر و احمر و زرد و آن با جلد
اجناس اول جنس گندم و جو و نخود و امثال آن ثم یهیج پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فتراه پس می بینی
او را مصفرا زرد شده و بعد از تازگی و سبزی ثم یجعله پس میکند او را حطاما ریزه ریزه و ریزه ریزه
شکسته ان فی ذلک بدرستیکه در اندر آن باران و اخراج گیاه تذکرة یحرکه یاد کردن است لاولی الالباب
مر خداوندان عقلها را باد آن بندیت مر خردمندان را که تنبیه خانند طال بنا را بدان گشت تر و تازه و
بدان اعتقاد نمایند که از مکن مالی از آن مراد است روی بنده دل بدان سد و بدان اس حوادث در و شده و حرص
ملک کرد نظم بود مال دنیا چو آن سبزه زار که بر کست تازه بهی فصل بهار چو بر رود و زرد تند با حرص
یکی برگ سبزی نیابد از آن فمن یرد الله پس آنکس که اراده کرد خدای صدره سینه او را للاسلام
برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه السلام شد چو کسی که سینه او را در قبول
تنگ کند فهو پس آن کشاده سینه علی نور بر روشنی معرفت است من ربه از پروردگار خود یا بر یقین
و بصیرت در اسباب آن در وی که انبر آیه در شان مرتضی علی و حمزه که حق تعالی ایشان را نور معرفت
روشن کردانید بی در باب الطیب و فرزند با آن اعلی گفته فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم
مر سخت دلان را که ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یاد کرد خدای یا مالی از آن اولئک
آن گروه ضالان در سنگ ایشان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر هر کرا اندک فهمی دارد

ظاهر است

ظاهر است از حضرت رسالت مرویست که علامات شرح صدر و نشانه کشاده کردن آن سینه بدار الخلود
یعنی توجه با آخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی بر مهمودن از دنیا و ناستگی کردن بر آن گرفتن
از نزول آن مرزیدن بر مرگ نظم نشانه آن دل که گرفتی اسلام نوزیا توجه تا دل سوی دار
الملک و معانه نه دنیا روی کردانیدن از مکر جمال دل که جز آن را در جوش قرآن مردن با سایه
آورده اند که صحابه کرام از حضور سید انام استدعا نمودند که وصف قیامت شود برای ایشان گفتند و کلام خلاف از
ارواح و مستمعان از بحدی شی الاب شکر با شیر کرد کس بیت سرمایه حیات از آبها بر فرق راه در حکایت
از بسکه شکر قرآن است بدانکه الله مثل خدای فرستاد انس الذین یخشون که ترسند کتابا
متشابها کتابها متقدیکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت الفاظ و صحت معنی
یا بر خلاف آن مصدق بعضی دیگر و بر کرت دور آن تا مفرق و اختلاف نیست مثانی زوجها و دو دو تو کرده
یعنی متشابه است بر زوجات چه امر و نهی و حدود و عبد و ذکر صفت عذاب و بهشت و دوزخ و مومن کافر
تقشعر منه میلرزد یعنی از خوف و تعبد که در دست جلود الذین پوستها بر تنها آنانکه یخشون ربهم
میترسند از پروردگار خود ثم تلین پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم و قلوبهم پوستها و دلهای
ایشان الی ذکر الله سوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدا به امام فشری فرموده که از دو آیت بر
و ساکن شود از ترس بهشت و گفته از زرقه و آرام آنا ترقص و بسط دست در بهار استار و تحیط در کشف
الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان است و تلین و تجلو دهم صفت متوسطان ملک الله
ذلک آن کتاب که قرآن است هدی الله راه نمودن خدا یعنی ارشاد است مر خلق را از حد هدی به
راه مینماید من یشاء هر که خواهد و من یضلل الله و هر که را گمراه کرد خدای فما له پس نیست مر او را
از هدایت من هاد هیچ راه نماینده از مر کرد او را خدای در بهلاکت افمن یتقی آیا کسی که
بترسد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه آتش یوم القیمة
روز رستخیز باشد چه کسی که ایمن بود از عذاب روی راحت کند او را در دوزخ سطار کلی فقیل که مراد
ابو جهل است که او را بدوزخ بر روز رستخیز باشد چه کسی که ایمن بود از عذاب روی راحت کند او را در دوزخ سطار کلی فقیل که مراد
ابو جهل است که او را بدوزخ بر روز رستخیز باشد چه کسی که ایمن بود از عذاب روی راحت کند او را در دوزخ سطار کلی فقیل که مراد
وقیل للظالمین و گویند مر ستمکاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون و بها آنچه بودید که میکردید

مکذب پیغمبر کذب الکفار تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاخذتهم پس گرفتم ایشان را العذاب
پس عذاب ایشان عذاب الیم من نکیر لا یعجزون آیا نا نمیکنید استدفع دفع نداشتند فاین کان عقاب پس چگونه بود
ایشان را فزنی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و لعذاب الاخرة و عذاب آخرت اشد و سخت تر اکبر بزرگتر لو کانوا یعلمون اگر
خدای را دریافتند برای ایشان ما بوده اکبر بزرگتر کرست از عذاب خواجه آن و ایم عذر منقطع خواهد
و کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند آنرا عبرت گیرند و خود را از عذاب ایمن نباشند و لقد ضربنا
و بتحقیق که بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن در این قرآن من کل مثل از هر گونه مثل
از هر مثلی که بکار آید از امور دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و آن قرآن را فرستادیم
قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب غیر ذی عوج خداوند کجی یعنی بی عیب و اختلاف و تناقض و فقیه ابو اللیث رحمه الله
باستناد خود از ابن عباس آورده که هر مخلوق در هر قدری بر سر کی فرستاده لعلهم یتقون شاید که ایشان از
تاملی معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای تعالی مثلا رجلا مردی را فیه شرکاء متشاکسون
مثلا خبایث رجلا فیه مردی که در وی بانازعان باشند متشاکسون شریکان بدخوی و ناسازگار
و هر یک از ایشان کاری فرمایند و هیچ کدام را با تمام نتواند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشند و رجلا و مردی
باز رسند سالم شده الا بانا نام الرجل مثلا برای مرد یعنی غلام را و آنکه خواجه باشد کسی در وی منازعت
نکند و بر آفتاب نیز نرود بلکه خود سر خواجه خواجه شده و او را خشنود نماید هل یستویان آیا مساوی
باشند این دو بنده مثلا از روی اندازه که و بی شک نباشند چه یکی مطیع خواجگان در بنده
و هر از و تا لاغی و دیگری از تجارت نه کار سالم باشد خواجه او را از خشنود و مثلا و ایشان شرکت کرده اند موجبات
هر یک از جهود ان متفق ساخته متوزع الفکر و پریشان خاطر یکبار بنده کهی چو یک مثل دارای
الحمد لله همه ستایش بمانند خدای را که خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون
بمعدن سالمه و ادلی الاطلاق آورده اند که کفار مکه نفرقی به رب العزت و جنس صبا برده محمد صلی الله
و از باز جوهر حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که ای محمد میت مرده خواهی شد و انهم و بدرستی که
مشرکان میتون مرده کانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ نه بگیر بر ایشان که از مرگ ایشان بیشتر بدان
جهت است ثم انکم بدرستی که شما ای مومنان با کافران یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزد پروردگار شما

خود تختصمون خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد و ایشان را کفر و ادعا اختصام مانند که بعضی
مردان با بعضی مخاصمت کنند در قضا و تنوی در کسی که خود بر سند من ظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب
از کسی که دروغ گوید علی الله بر خدا و افترا بر زند و فرزند و شریک نسبت دهد و کذب بالصدق و دروغ شمرد سخن
راست که قرآن است اذ جاءه چون بیامد بوی و گفته اند مراد وی المصدق بن است یعنی محمد را صلعم که چون بیامد
الیس فی جهنم آیا نیست یعنی هست در دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقام مر کافران را و یکی
والذی جاء بالصدق آنکه آمد بسخن راست و صدق به و آنکه راست شمرد آنرا اولئک آنگروه هم المتقون
ایشان اند پرهیزکاران لهم ایشان را ما یشاءون هر چه خواهند نزد ربهم نزد پروردگار ایشان
کرامت ذلک آن جزا و پاداش ایشان است جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل
تصدیق و حق نهاد ایشان را باداش سید بایشان لیکفر الله تا محو کند و بپوشد خدای عنهم از ایشان اسوء الذی
عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر سوء را بر سبیل تغلیب یعنی هر کاه که از ایشان بد و نیز غیر آن بود شدید
اوبه و یجزیهم پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد ایشان باحسن الذی کانوا یعملون نیکوترین آنچه
بودند که عمل کرده اند که آن ایمان است و گفته اند احسن اعمال ایشان را بر زیاده دهند و مزد بهای ایشان را
بدان سوء عطا و پاداش الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خود یعنی محمد صلی الله
یعنی آن کس که خدا بنده خود را و نصرت خواهد داد در برابر مشرکان و غالب خواهد شد مشرکان را و
بترسانند ایشان را و آورده اند که چون حضرت رسالت معاب آلهه باطله که اوثان یعنی الشان یکفت چنین ملوکی بیاد
که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو به تباه بخواهی مجانین فهم ویخوفونک و بترسانند ترا
بالذین من دونه با آنانکه می پرستند من دونه بجز خدا و من یضلل الله و هر که را گمراه سازد خدای فما له
پس نیست مر او را هادی راه نماینده و من یهد الله و هر که را راه نماید خدای فما له پس نیست آن را گمراه
کننده که او را راه بنماید الیس الله بعزیز ذی انتقام آیا نیست یعنی هست خدای غالب بر دشمنان ذو انتقام

خداوند نیکو ستایند جاری کردانند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مکه مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ اللّٰهُ که بیافرید
آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خدای چه برهان بر اصل و دلیل بر آن چیست بر تقرار و اعتراف
قُلْ بگو ای محمد أَفَرَأَيْتُمْ آیا بهبینید مَا تَدْعُونَ از آنکه میخوانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی بتانرا که پرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللّٰهُ
اگر خواهد خدا بمن ضُرٍّ سختی و محنتی هَلْ هُنَّ آیا مشتدند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کننده مر آن سختی را که خدا
بمن خواسته أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خدای بمن اراده کند راحتی و منفعتی هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان مُمْسِكَاتُ
رَحْمَتِهِ بازدارندگان آن نفعت را از من قل بالامر من قبل الله گو بگو که بهم سلم از ایشان سؤال کرد و ایشان ساکت
شدند چون جواب نداده قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ بگو بسنده است مرا خدا در رسانیدن ضرر و باز داشتن نفعت عَلَيْهِ بر او
يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ تو کل میکنند توکل کنندگان کار خود باو و بسنده میدارند و بعد تو باحمد و اعلام کار
و دل خوش دار إِذْ گو مر ایشانرا که عبر میدهند یا کنند يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر آن جای که
که دارید که از روی نو کلمات عَامِلٌ بدرستی که من هم عامل بر حالیکه دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را می شما که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید
بر او عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و هستگی و خواری یا دلیل غلبه دیگر بود می جهان سوا گرد در زمان آنحضرت
در روز بدر که بعضی از ایشان بر دست مومنان کشته گشتند و دیگر بر بعضی بندات و سلاسل بسته گرفتار شدند
این سر بیاده داده در آن جهان بر بند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که
قرآنست لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان فَمَنِ
اهْتَدَى پس کسی که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بر آنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس او راست فایده آن و مَنْ ضَلَّ
و هر که گمراه گردد یعنی از آن اعراض نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خویش چه وبال آن بر وست
وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان تا نگاه دارنده کار در ایمان افتد یا بکیل ایشان بستی در اختیار
بدی بر نفس ایشان بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و پس اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدا قبض میکند نفسها حِينَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان
وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهای که مرده هست فِي مَنَامِهَا خواب در امام بخاری آورده که مراد می فرموده که هر آدمی را دو نفس
نفس حیات و نفس تمییز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی بر نزدیک مرگ و بعد زوال و نفس تمییز نزد مرگ و دو نفس تمییز
مفارقت نمیماید بوقت خواب و بعد زوال و نفس حیات در خواب نمیماید در احیاء آنرا نیز جز رحمه الله نفات میکند که جمع میکند

میان ارواح احیا و اموات یا بگرد گرفتن ایشان صعود فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در آن عالم
آن نفس را که قبلت مرتفع عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده بر وی مرگ را وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى و میفرستد دیگر نفس را که از آن
زنده گانست بدان ایشان إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که تا وقت اجل ایشان برسد و ترجمه بعضی مفسران
آسمان را و اسمان مرتفعی راست که در آنجا آب فرو نمی گذرد بالا بر آن ذٰلِكَ بدرستی که در توفیه نفوس مکلفان
و بدان زندگانی آیَاتٍ هر آینه علامات بر کمال قدرت و شانست برای آخرت لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ بدرستی که فکر کنند در امر اجابة که مشابه موت است و احیا که آمدنست بقیامت و در توبت بر گرد
کار خود فرو رفته و جنبانند خواب بحرکت و حیات بیدار میشوند بر آنچه شوند و کار خود بکار دارند در سرانجام خود أَمِ اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللّٰهِ یا گرفته اند بجز خدا شُفَعَاءَ شفیعانی که ایشان را نزد او بر خواسته اند قُلْ
أَوَلَوْ كَانُوا بگو آیا و اگر شفاعت کنند و اگر چه باشند که هیچ لَا يَمْلِكُونَ مالک نیستند شَيْئًا چیزی را از شفاعت
یعنی نتوانند وَلَا يَعْقِلُونَ و نه اند در سنت کان خود را بلکه توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان
از فرد در جایه بهره اند قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدا را شفاعت جَمِيعًا همه آن یعنی حکم آن نزد او است
بدو دستور او کسی شفاعت نکند لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر او را پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَيْهِ
پس بسوی او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد بعد از قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای یگانه
بگانه بذکر کلمه لا إله إلا الله اشمأزت بر دود و نفرت کرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بآخرت و بدر سرای وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند
مِنْ دُونِهِ بجز خدا إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه که ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فرا شدن از حق
و شغول باطل اما کار مومنان بر عکس این است از یاد خدا شادمان و بذکر ناسوی غمگین است بیت تا مت شود
بذل از رخ زنده شود حال من از فیاض قوت فرخنده شود در تفسیر جاحظ آورده میان اى خاطر نزار غم
پراکنده شود قُلِ اللّٰهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمین عَالِمَ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فرو اندیشه پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت
فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف کنند از امر دین وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
و اگر باشد آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ هر چه در زمین است از اجناسها جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ و مثل آن

بر ما اسماعیل باآن لا اقرؤا به هر آینه قدرت دهند بلا بعضی قدرتی تا خود را از عزت بی نیازی آسان شد
عذاب یوم القیمة روز رستخیز و بدا لهم و ظاهر شود بر ایشان از الله من الله از خدای تعالی ما لم یکونوا یحتسبون آنچه بودند که
پنداشتند بی یعنی پندارند ایشان آن بود که موسیل شفاعت ایشان در قرب باشند چون در عقبه مغفور کرده اند
و در سیئات ایشان جزا بر ایشان رسید یکی از مشایخ بوقت وصل اجماع میکرد و پرسید از که بسبب چه هیبت
فرمود که از هیبت سر که چیز ظاهر میکرد که من آنرا در حساب نمی آفتم و از میقات ثوری قدس سره منقول است که چهل بار قرآن
خواندی گفتی و بالله الرحمن الرحیم نظم بنداشتم که راهی که مرا بها نگوست ۞ سفر کرد خاطر که کار دروست ۞ چو بیچاره
زر و زیان بر نشست ۞ که بنمود الا بوست و بدا لهم آشکارا شود بر ایشان سیئات ما کسبوا بدیها که
کرده اند و حاق بهم و بگرد در آید بایشان ما کانوا به آنچه بود بدان یستهزؤن استهزا میکردند از سخن بعث
الهی و انذار حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فاذا مس الانسان پس چون برسد کافر را از اذا که جبه ابو قدر قیمت و صحیح عام رضی الله عنه
هر گاه از انسان یعنی چون کافر را ضر هر ضرری و سختی و فقیری دعانا بخواند ما را و در فعلان از ما در خواهد ثم اذا خولناه
پس چون عطا دادیم او را نعمة بخشش و بیا از نزدیک بالطریق تفضل لا بحقاق قال گفت بدرستی
انما اوتیته نیز نیست مرا بخشش مگر بر من مستحق بود بعلم عندی بر دانش که من دارم آن بعلم آزمایش است مرا و را
تا ظاهر گردد بامتحان که آیا کافر باشد یا نه بل هی فتنة بلکه چنین است که میگوید فتنه آن بعلم آزمایش است مرا و را
تا ظاهر گردد بامتحان که آیا کافر باشد یا نه ولکن اکثرهم و لیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که
گفت آن کلمه را الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و خود او
پسندیدند فما اغنی بسنده نشد نظم ما اغنی ایشان عذاب ما کانوا یکسبون آنچه بعد بدست میکردند از مال
دنیا فاصابهم پس رسید بر ایشان سیئات ما کسبوا وبال بد بسا که کرده بعد ما لهما الذین ظلموا از مشرکان
ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء از مشرکان مکه در مصر فرمود سیصیبهم زود باشد
که برسد بایشان سیئات ما کسبوا پاداش سیئه ما که کرده اند و ما هم و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان
بر عذاب الله العظیم آیا ندانستند ان الله که خدای تعالی یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء از
برای کسی که میخواهد بر آن صفت قدرت و ملک بمصلحت و یقدر و تنگ میکند هر کرا میخواهد بر اختیار و بقدر
او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که در مسط و قبض روزی لآیات آیتها نشانها بر کمال قدرت
و دلالت لقوم یؤمنون بر آنکه گروهی که میگروند بعد از روزی و میدانند که هر چه در دهد و هر که در مضیق کند در

بیت

هر چه باید هر کرا می خواهد ۞ تو دری بجستن کی می باید ۞ تو شناسی مصلح کار همه ۞ گر تو تنی فرد کار تو
در معاملهٔ مکوت که قومی از اهل شرک بکلمهٔ قرآن بسیار نموده بودند ابو آب مصاحبی و رضای تجلید الجواب
نفس بر روی روزه کار خود کشیده بحضرت رسالت میگرد و گفت آنچه ما زبان دعوت مجنی نیکوست ما فرط
قبول میکنم تا ما را خبر دهی که آن کامان را آمرزیده شود و بیان آیه آمد که قل یا عبادی بگو ای بندگان من الذین
اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند علی انفسهم بر نفسهای خود بافراط نموده اید و گناهان از حد برده اید
لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدا آیه امیدوار تر سیر آیتی است در قرآن در خبر آمده است
که دوست نمیدارم که دنیا و آنچه در دنیا باشد بعوض این آیه آیه امیدوار تر بود و هر که در دنیا ماند بعد حضرت
در معاملهٔ ما را سرور آنکه میگرد بسجدی در آمد و به که واعظ فذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند
فرمود که ای مذکر چرا نومید میکنی ما را مگر نخوانده آنرا که میفرماید که قل یا عبادی در فصول آورده که
تمام بر جمله در سه حضرت اهل لطف خطاب کرده اند و یا عباد و تلطف یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا
حق سبحانه آنرا من فرموده لازم است باز ایشان را بدان پس فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا مصرح نومید مشوید که
نا امید کند حضرت الله الله بدرستی که خدای تعالی یغفر الذنوب جمیعا آمرزد گناهان جمیعا هر آنرا که خواهد بیاری
بغیر شرک که آن مطلقا آمرزیده نشود یعنی اعلا گوینده غفران ذنوب بشرط توبه است و اینرا قید خواند اما
در وی بسیار مناقشه و خود آورده که اما سابقت بر بدر سه آنکه لفت شود در اسرار سوال آمده اسلم که فرمود ان الله
یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی آیه بدر سه که خدای تعالی هو الغفور او است آمرزنده گناهان الرحیم مهربان بندگان
حق تعالی بآن صفات در وجود تاکید است و در جواهر الشعر بلیغ الاتی سمت تحریر یافته و بجاران و بهار سنان
بر هم خطاب غیرت رحمت بخزر زیر دار الشفا مامور شده و در سر که در امان بیابان نفس و بهار از دو الین
نجات جسته بمدد آیه آیه حسمه هدایت بیکر رود نظم نداری هیچ گونه توشه راه ۞ بجز لا تقنطوا من رحمة الله
قوی مرد که در میدان سر بسر زمین طلب و ساحت حسرت دارید ۞ بدیر عشق بسی امیدوار تریم ۞ بخنجر آنانکه
امید وارتریم ۞ امید در و مند از نزد زاکین ۞ و ما امید وار از دوالین و انیبوا و باز گردید بطاعت
و بیار عاد طاعت الی ربکم بآمرزش و اسلموا له و گردن نهید امر او را بالطاف و زیده و توحید
من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچ کس در وقت عذاب

شما را نصرت نمی دهند ۞ أَمْ هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ يا همچو لشکری اند که شما را نصرت دهند بجز خدای رحمن که فرستاده شده است
إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستند کافران مگر در غرور یعنی در غرور شیطان و در غرور خود ۞ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ یا کیست این که روزی دهد شما را اگر باز دارد روزی خود را بلکه اصرار کردند در سرکشی و گریختن ۞ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آیا کسی که می رود سرنگون بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که می رود راست بر راه راست ۞ قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قُلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ بگو او است که پیدا کرد شما را و گردانید شما را شنوا و بینا و دانا اندک است شکر گزاری شما ۞ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بگو او است که پراکنده کرد شما را در زمین و بسوی او حشر کرده شوید ۞ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و می گویند کافران کی است این وعده اگر هستید راستگویان ۞ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ بگو علم آن نزد خدا است و من بیم کننده ام آشکارا ۞ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ پس چون دیدند آن را نزدیک شده زشت شد روی کافران و گفته شود این است که بودید بدان می خواستید ۞ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ بگو آیا دیدید اگر هلاک کند خدا مرا و همراهان مرا یا رحم کند ما را پس کیست که پناه دهد کافران را از عذاب دردناک ۞ قُلْ هُوَ الرَّحْمَٰنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بگو او است رحمن ایمان آوردیم بدو و بر او توکل کردیم پس زود باشد که بدانید که کیست در گمراهی آشکار ۞ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ بگو آیا دیدید اگر شود آب شما در زمین پس کیست که بیاورد شما را آب روان ۞ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ قسم است بقلم و آنچه می نویسند ۞ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ نیستی تو بنعمت پروردگار خود دیوانه ۞ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ و بدرستی که مر تو را است مزد بی منت ۞ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و بدرستی که تو بر خلق بزرگ ۞ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینی و ببینند ۞ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ کدام یک از شما مفتون است ۞ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ بدرستی که پروردگار تو داناتر است بکسی که گمراه شد از راه او و او داناتر است بهدایت یافتگان ۞ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر دروغ زنان را ۞ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ دوست دارند که سست شوی پس سست شوند ۞ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ و فرمان مبر هر سوگند خورنده خوار ۞ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ عیب جوی سخن چین ۞ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ منع کننده خیر از حد گذرنده گناهکار ۞ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ درشت خو بعد از این بدنام ۞ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ که دارنده مال و فرزندان است ۞ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانه های پیشینیان ۞ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ زود باشد که داغ کنیم بر بینی او ۞ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ بدرستی که آزمودیم ایشان را چنانکه آزمودیم صاحبان باغ را چون سوگند خوردند که چیده شود میوه باغ در صبح ۞ وَلَا يَسْتَثْنُونَ و نگفتند اگر خدا خواهد ۞ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ پس گشت بر آن باغ گشتنی از پروردگار تو و ایشان خفته بودند ۞ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ پس شد مانند چیده شده ۞ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ پس آواز دادند در صبح ۞ أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ که بروید بر کشت خود اگر هستید چیدگان ۞ فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ پس رفتند و ایشان آهسته می گفتند ۞ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ که نرود امروز بر شما درویشی ۞ وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ و رفتند بر منع کردن توانا ۞ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ پس چون دیدند آن را گفتند بدرستی که ما راه گم کردگانیم ۞ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محرومیم ۞ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ گفت میانه ایشان آیا نگفتم شما را چرا تسبیح نمی گوئید ۞ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ گفتند پاک است پروردگار ما بدرستی که ما بودیم ستمکاران ۞ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ پس روی آوردند بعضی بر بعضی ملامت می کردند ۞ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ گفتند وای بر ما بدرستی که ما بودیم سرکشان ۞ عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ شاید پروردگار ما که بدهد ما را بهتر از آن بدرستی که ما بسوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم ۞ كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ همچنین است عذاب و عذاب آخرت بزرگتر است اگر بودند که می دانستند ۞ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ بدرستی که مر پرهیزکاران را نزد پروردگار ایشان بهشتهای نعیم است ۞ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ آیا پس گردانیم فرمانبرداران را مانند گناهکاران ۞ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چه شما را چگونه حکم می کنید ۞ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ یا شما را کتابی است که در آن می خوانید ۞ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ بدرستی که شما را در آن است آنچه اختیار می کنید ۞ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ یا شما را سوگندهای است بر ما که رسیده است تا روز قیامت بدرستی که شما را است آنچه حکم می کنید ۞ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ بپرس ایشان را کدام یک بدین زعیم است ۞ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ یا ایشان را شریکانی است پس بیاورند شریکان خود را اگر هستند راستگویان ۞ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ روز که برهنه کنند از ساق و خوانده شوند بسجده پس نتوانند ۞ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ خاشع است چشمهای ایشان فرو گرفته است ایشان را خواری و بتحقیق بودند که خوانده می شدند بسجده و ایشان تندرست بودند ۞ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَٰذَا الْحَدِيثِ پس بگذار مرا و کسی که دروغ می گوید این سخن را ۞ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ زود باشد که بکشیم ایشان را از جائی که نمی دانند ۞ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و مهلت دهم ایشان را بدرستی که تدبیر من استوار است ۞ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ یا می خواهی از ایشان مزدی پس ایشان از تاوان گرانبار شده اند ۞ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ یا نزد ایشان است غیب پس ایشان می نویسند ۞ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ پس صبر کن بر حکم پروردگار خود و مباش مانند صاحب ماهی که آواز داد در حالی که پر از غم بود ۞ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ اگر نه آنکه دریافت او را نعمتی از پروردگار او البته افکنده می شد در بیابان و او مذموم بود ۞ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس برگزید او را پروردگار او پس گردانید او را از صالحان ۞ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ و نزدیک است که کافران زنند ترا بچشم خود چون بشنوند قرآن را و می گویند که او دیوانه است ۞ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و نیست قرآن مگر پند مر جهانیان را ۞ ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ قسم است بقرآن پند دهنده ۞ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ بلکه کافران در عزت و مخالفت اند ۞ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ چه بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از قرنها پس آواز دادند و نیست وقت گریختن ۞ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ و تعجب کردند که آمد ایشان را بیم کننده از ایشان و گفتند کافران این ساحر دروغگو است ۞ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ آیا گردانید خدایان را خدای یگانه بدرستی که این چیزی است عجب ۞ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ و رفتند بزرگان از ایشان که بروید و صبر کنید بر پرستش خدایان شما بدرستی که این چیزی است که خواهند ۞ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ نشنیدیم این را در ملت آخر نیست این مگر دروغ ۞ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ آیا فرود آمد بر او پند از میان ما بلکه ایشان در شک اند از پند من بلکه نچشیدند عذاب

بدرستی که کل خداوند است و متصرف در آن خازن بحفظ آن ۞ مراد است فَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْقُرْآنِ مِنَ الْأَوَّلِينَ
کلید آسمانها و زمین یعنی ملک و ملکوت و تصرف در آن و تصرف کلی شیء بجز خدا نیست و مراد از قرآن
منصوریت مر کسی را که مفاتح آسمانست و در حدیث که ذوالنورین بر سید حضرت رسالت که نفس مرا عاید
سموات از آن کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله الله اکبر و سبحان الله و بحمده و
و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو علی کل شیء قدیر یعنی کلید
مفاتح قرآن آسمان باران است و خزاین زمین گیاه است و کلید زمین تسبیحات است که زنند بر گیاه خواهد
باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات بروياند و الذین کفروا و آنانکه کفر ورزیدند ملکات یعنی مفاتیح
حدیث یعنی لا ایمان ندارند بآیات کتاب الهی اولئک آن گروه هم الجاحدون کسانی اند که کافر
هر چه ایشان می نوشت آورده اند که کفار قریش حضرت را صلعم فرمودند اگر باران او صورت که گفته حق سبحانه و تعالی
قل بگو یا محمد ان الهدی آیا هدایت خدا را هو الهدی همین هدایت است که بعد از سر تسلیم کردم
ایها الذین آمنوا ای مؤمنان آمنوا ای مؤمنان لا تقدموا پیش مگیرید در سخن گفتن بین یدی الله و رسوله
سوی خدا و رسول و اتقوا الله و بترسید از خدا ان الله سمیع علیم بدرستی که خدا شنوا و داناست
ای مؤمنان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی بر آواز پیغمبر
و لا تجهروا له بالقول و بلند مگوئید سخن را بر او کجهر بعضکم لبعض مانند بلند گفتن بعضی
بعضی را ان تحبط اعمالکم مبادا که باطل شود کردار شما و انتم لا تشعرون و شما نمی دانید
ان الذین یغضون بدرستی که آنانکه پست می کنند اصواتهم آوازهای خود را عند رسول الله نزد رسول خدا
اولئک آن گروه الذین امتحن الله قلوبهم که آزموده است خدا دلهای ایشان را للتقوی برای پرهیزکاری
لهم مغفرة مر ایشان را است آمرزش و اجر عظیم و بزرگ ان الذین بدرستی که آنانکه
ینادونک می خوانند ترا من وراء الحجرات از پس حجرات اکثرهم بیشتر ایشان
لا یعقلون نمی دانند و اگر ولو انهم صبروا صبر کنند حتی تخرج تا بیرون آید الیهم بسوی ایشان
لکان خیرا لهم البته بهتر است مر ایشان را و الله غفور رحیم و خدا آمرزنده و مهربان است
یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان ان جاءکم اگر بیاید شما را فاسق فاسقی
بنبأ بخبری فتبینوا پس تفحص کنید و تأمل کنید ان تصیبوا مبادا که برسانید
قوما بگروهی بجهالة بنادانی فتصبحوا پس گردید
علی ما فعلتم بر آنچه کردید نادمین پشیمان
و اعلموا و بدانید ان فیکم رسول الله که در میان شما رسول خداست
لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها
لعنتم البته رنج برید و لکن الله حبب الیکم الایمان و لیکن خدا دوست گردانید بشما ایمان را
و زینه فی قلوبکم و آراسته در دلهای شما
و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان و ناخوش گردانید بشما کفر و فسق و عصیان را
اولئک آن گروه هم الراشدون راه یافتگانند
فضلا من الله از روی فضل خدا و نعمة و نعمتی
و الله علیم و خدا دانا است حکیم و حکیم است
و ان طائفتان و اگر دو گروه از مؤمنان
من المؤمنین
اقتتلوا جنگ کنند
فاصلحوا پس صلح دهید
بینهما میان ایشان
فان بغت پس اگر ستم کند
احداهما یکی از آن دو
علی الاخری بر دیگری
فقاتلوا پس جنگ کنید
التی بغی آن گروه که ستم کرده است
حتی تفیء تا باز گردد
الی امر الله بسوی فرمان خدا
فان فاءت پس اگر باز گردد
فاصلحوا پس صلح دهید
بینهما میان ایشان
بالعدل بعدل
و اقسطوا و انصاف دهید
ان الله یحب بدرستی که خدا دوست دارد
المقسطین انصاف دهندگان را
انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان
اخوة برادرانند
فاصلحوا پس صلح دهید
بین اخویکم میان برادران خود
و اتقوا الله و بترسید از خدا
لعلکم تا شاید
ترحمون رحمت کنند
یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان
لا یسخر مسخره نکند
قوم گروهی
من قوم از گروهی
عسی شاید
ان یکونوا که باشند
خیرا منهم بهتر از ایشان
و لا نساء و نه زنان
من نساء از زنان
عسی شاید
ان یکن که باشند
خیرا منهن بهتر از ایشان
و لا تلمزوا و عیب مگیرید
انفسکم خود را
و لا تنابزوا و لقب مدهید
بالالقاب بلقبها
بئس الاسم بد است نام
الفسوق فاسقی
بعد الایمان بعد از ایمان
و من لم یتب و هر که توبه نکند
فاولئک آن گروه
هم الظالمون ستمکارانند
یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان
اجتنبوا دور باشید
کثیرا من الظن از بسیاری از گمانها
ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمانها
اثم گناه است
و لا تجسسوا و تفحص مکنید
و لا یغتب و غیبت نکند
بعضکم بعضا بعضی بعضی را
ایحب آیا دوست دارد
احدکم یکی از شما
ان یاکل که بخورد
لحم اخیه گوشت برادر
میتا مرده
فکرهتموه پس ناخوش دارید آن را
و اتقوا الله و بترسید از خدا
ان الله بدرستی که خدا
تواب توبه پذیر است
رحیم مهربان است
یا ایها الناس ای مردمان
انا خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را
من ذکر از مرد
و انثی و زن
و جعلناکم و گردانیدیم شما را
شعوبا و قبائل
لتعارفوا تا بشناسید
ان اکرمکم بدرستی که گرامی تر شما
عند الله نزد خدا
اتقاکم پرهیزکارتر شما است
ان الله بدرستی که خدا
علیم دانا است
خبیر آگاه است
قالت الاعراب گفتند اعرابیان
آمنا ایمان آوردیم
قل بگو
لم تؤمنوا ایمان نیاوردید
و لکن و لیکن
قولوا بگوئید
اسلمنا اسلام آوردیم
و لما و هنوز
یدخل در نیامده است
الایمان ایمان
فی قلوبکم در دلهای شما
و ان و اگر
تطیعوا فرمان برید
الله خدا را
و رسوله و رسول او را
لا یلتکم نمی کاهد
من اعمالکم از کردارهای شما
شیئا چیزی
ان الله بدرستی که خدا
غفور آمرزنده است
رحیم مهربان است
انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان
الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند
بالله بخدا
و رسوله و رسول او
ثم لم یرتابوا پس شک نکردند
و جاهدوا و جهاد کردند
باموالهم بمالهای خود
و انفسهم و بجانهای خود
فی سبیل الله در راه خدا
اولئک آن گروه
هم الصادقون راستگویانند
قل بگو
اتعلمون آیا دانا می کنید
الله خدا را
بدینکم بدین خود
و الله و خدا
یعلم میداند
ما فی السموات آنچه در آسمانها است
و ما فی الارض و آنچه در زمین است
و الله و خدا
بکل شیء بهر چیز
علیم دانا است
یمنون منت می نهند
علیک بر تو
ان اسلموا که اسلام آوردند
قل بگو
لا تمنوا منت مگذارید
علی اسلامکم بر اسلام خود
بل الله بلکه خدا
یمن منت می نهد
علیکم بر شما
ان هداکم که راه نمود شما را
للایمان بایمان
ان کنتم اگر هستید
صادقین راستگویان
ان الله بدرستی که خدا
یعلم غیب السموات میداند غیب آسمانها
و الارض و زمین را
و الله و خدا
بصیر بما تعملون بینا است بآنچه می کنید
ق و القرآن المجید قسم است بقرآن بزرگوار
بل عجبوا بلکه تعجب کردند
ان جاءهم که آمد ایشان را
منذر بیم کننده
منهم از ایشان
فقال پس گفت
الکافرون کافران
هذا شیء این چیزی است
عجیب عجب
ءاذا متنا آیا چون بمیریم
و کنا و بودیم
ترابا خاک
ذلک رجع این بازگشتن
بعید دور است
قد علمنا بدرستی که دانستیم
ما تنقص آنچه می کاهد
الارض زمین
منهم از ایشان
و عندنا و نزد ما
کتاب نوشته
حفیظ نگاه دارنده
بل کذبوا بلکه دروغ گفتند
بالحق بحق
لما جاءهم چون آمد ایشان را
فهم پس ایشان
فی امر در کار
مریج آشفته
افلم آیا ندیدند
ینظروا نظر نکردند
الی السماء بسوی آسمان
فوقهم بالای ایشان
کیف چگونه
بنیناها بنا کردیم آن را
و زینها و آراستیم آن را
و ما لها و نیست آن را
من فروج از شکافها
و الارض و زمین
مددناها و گستردیم آن را
و القینا و افکندیم
فیها در آن
رواسی کوهها
و انبتنا و رویانیدیم
فیها در آن
من کل زوج از هر جفت
بهیج خرم
تبصرة بینائی دادن
و ذکری و پند
لکل بندة هر بنده
منیب رجوع کننده
و نزلنا و فرود آوردیم
من السماء از آسمان
ماء آبی
مبارکا مبارک
فانبتنا پس رویانیدیم
به بدان
جنت باغها
و حب و دانه
الحصید درو کرده
و النخل و خرما
باسقات بلند
لها مر آن را
طلع خوشه
نضید بر هم نشسته
رزقا روزی
للعباد مر بندگان را
و احیینا و زنده کردیم
به بدان
بلدة شهری
میتا مرده
کذلک همچنین
الخروج بیرون آمدن
کذبت دروغ گفت
قوم نوح گروه نوح
و اصحاب الرس و اصحاب رس
و ثمود و ثمود
و عاد و عاد
و فرعون و فرعون
و اخوان لوط و برادران لوط
و اصحاب الایکة و اصحاب ایکه
و قوم تبع و قوم تبع
کل همه
کذب دروغ گفتند
الرسل رسولان را
فحق پس حق شد
وعید وعید من
افعیینا آیا عاجز شدیم
بالخلق بآفرینش
بل هم بلکه ایشان
فی لبس در شک
من خلق از آفرینش
جدید نو
و لقد و بتحقیق
خلقنا آفریدیم
الانسان آدمی را
و نعلم و میدانیم
ما توسوس آنچه وسوسه می کند
به بدان
نفسه نفس او
و نحن و ما
اقرب نزدیکتریم
الیه بسوی او
من حبل از رگ
الورید گردن
اذ یتلقی چون فرا گیرند
المتلقیان فرا گیرندگان
عن الیمین از راست
و عن الشمال و از چپ
قعید نشسته
ما یلفظ نمی اندازد
من قول از سخن
الا لدیه مگر نزد او
رقیب نگاه دارنده
عتید آماده
و جاءت و آمد
سکرة بیهوشی
الموت مرگ
بالحق بحق
ذلک این
ما کنت آنچه بودی
منه از او
تحید میل کنی
و نفخ و دمیده شود
فی الصور در صور
ذلک این
یوم روز
الوعید وعید
و جاءت و آمد
کل نفس هر نفسی
معها با او
سائق راننده
و شهید و گواه
لقد بتحقیق
کنت بودی
فی غفلة در غفلت
من هذا از این
فکشفنا پس برداشتیم
عنک از تو
غطاءک پرده تو
فبصرک پس بینائی تو
الیوم امروز
حدید تیز
و قال و گفت
قرینه همراه او
هذا ما لدی این است آنچه نزد من
عتید آماده
القیا بیندازید
فی جهنم در دوزخ
کل هر
کفار ناسپاس
عنید دشمن
مناع منع کننده
للخیر از خیرات
معتد از حد گذرنده
مریب شک کننده
الذی آنکه
جعل گردانید
مع الله با خدا
الها خدایی
اخر دیگر
فالقیاه پس بیندازید آن را
فی العذاب در عذاب
الشدید سخت
قال گفت
قرینه همراه او
ربنا پروردگار ما
ما اطغیته نیفکندم او را
و لکن و لیکن
کان بود
فی ضلال در گمراهی
بعید دور
قال گفت
لا تختصموا مخاصمه مکنید
لدی نزد من
و قد و بتحقیق
قدمت پیش فرستادم
الیکم بسوی شما
بالوعید بوعید
ما یبدل نمی گردد
القول سخن
لدی نزد من
و ما و نیستم
انا من
ظلام ستمکار
للعبید مر بندگان را
یوم روز
نقول گوییم
لجهنم مر دوزخ را
هل آیا
امتلأت پر شدی
و تقول و گوید
هل آیا
من مزید زیادتی
و ازلفت و نزدیک کرده شد
الجنة بهشت
للمتقین مر پرهیزکاران را
غیر بعید نه دور
هذا این است
ما توعدون آنچه وعده کرده شدید
لکل هر
اواب رجوع کننده
حفیظ نگاه دارنده
من خشی از ترسید
الرحمن رحمن
بالغیب بغیب
و جاء و آمد
بقلب بدل
منیب رجوع کننده
ادخلوها در آیید
بسلام بسلامت
ذلک این
یوم روز
الخلود جاودانگی
لهم مر ایشان را
ما یشاءون آنچه خواهند
فیها در آن
و لدینا و نزد ما
مزید زیادتی
و کم و چه بسیار
اهلکنا هلاک کردیم
قبلهم پیش از ایشان
من قرن از قرنها
هم ایشان
اشد سخت
منهم از ایشان
بطشا گرفتن
فنقبوا پس سوراخ کردند
فی البلاد در شهرها
هل آیا
من محیص از گریختن
ان در بدرستی که
فی ذلک در این
لذکری پند
لمن مر آنکه
کان بود
له مر او را
قلب دل
او القی یا بیندازد
السمع شنوا
و هو و او
شهید گواه
و لقد و بتحقیق
خلقنا آفریدیم
السموات آسمانها
و الارض و زمین را
و ما بینهما و آنچه میان آنست
فی ستة در شش
ایام روزها
و ما و نیست
مسنا ما را
من لغوب از خستگی
فاصبر پس صبر کن
علی بر
ما یقولون آنچه می گویند
و سبح و تسبیح گو
بحمد ربک بحمد پروردگار خود
قبل پیش از
طلوع برآمدن
الشمس آفتاب
و قبل و پیش از
الغروب فرو رفتن
و من و از
الیل شب
فسبحه پس تسبیح گو او را
و ادبار و پشت دادن
السجود سجده
و استمع و گوش دار
یوم روز
ینادی آواز دهد
المناد آواز دهنده
من از
مکان جای
قریب نزدیک
یوم روز
یسمعون شنوند
الصیحة بانگ
بالحق بحق
ذلک این
یوم روز
الخروج بیرون آمدن
انا ما
نحن ما
نحیی زنده می کنیم
و نمیت و میرانیم
و الینا و بسوی ما
المصیر بازگشت
یوم روز
تشقق شکافته شود
الارض زمین
عنهم از ایشان
سراعا شتابان
ذلک این
حشر گرد آوردن
علینا بر ما
یسیر آسان
نحن ما
اعلم داناتریم
بما بآنچه
یقولون می گویند
و ما و نیستی
انت تو
علیهم بر ایشان
بجبار زورگو
فذکر پس پند ده
بالقرآن بقرآن
من از
یخاف می ترسد
وعید وعید من

وذوالاوتاد یعنی خود و کوید ابن الملک و ابن الجبار ابن المتکبر و ابی مستعفد ابا الاعمان و اما اللاد سخنان تیز از آن سبب
جنبیکه از نموده که بنده بر تحقیق ایزد یکانست که بار کاه ما آنها را بیکم مراد الله قدرت زیرا که اهل الله نیز شما
زمره و اللاد ان داشته اند بلاد ایمان آورده و از حقیقت آن بحر نمایلیف سبحانه پاک است حق تعالی از دو جوارح
و اعراض و تعالی و برتر است تبارک لکون لا بجهت بنده کر آید و خرد کوی ایمان زند و فتح دمیده شود فی الصور
در بیت اصل اهل آنها لاد و تخلوا نار میکنت و انیم را انفخ معنی میکوید که چون در صور فصعق پس بیهوش
افتد و الحق آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانها و الارض و هر که در زمین الا من شاء الله
مکر آنکه خواهد خدا که همه مرشد و ما خبر او را فرا بهشت و دوزخ ثم نفخ فیه پس دمیده شود در صور اخری
نوبتی دیکر ابن الفوه معنی خواهند و بنفر فقوم سر و دیکای بنده شوند فاذا هم پس ناکاه ایشان قیام
باشند بر پای کوه قیود یعنی می نکرند عاز مراد حجر منتهی پس انتظار میبرند که بالایشان چه میکند و ناظرون
اشراق الارض در شب کرد و صعه مخفی نور پروردکار آن یعنی نور خدا بر کرد آن بیافریند مراد
روشنی عدالت که حقوق خلق و خلایق بدان ظاهر کردد و ظلمت و ظلم منتفی شود و وضع الکتاب
نوشته یعنی صحیفه اعمال در وی است و جیء بالنبیین و آورند پیغمبران را بر آن دعوی ایشان
بالشهداء کواهان را بر آن بحق و قضی بینهم الحق میان خلق بر وی است محمد صلعم و کفته اند شهیدان امت شهداء را حاضر کنند
و فرق بیغمبران بجهت شرف ایشان و قضی و حکم کرده شود بینهم میان مردکان بالحق بر راستی و قضا
لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب و وفیت و تمام داده شود کل نفس
هر جانی ما عملت هر آنچه کرده است و هو اعلم بما یفعلون و تا داند بما یفعلون بجهت آنچه مردکان میکنند
و خدا داناتر است بآنچه میکنند و سیق الذین کفروا و راند نه شنیدند آنانکه کفر ورزیدند را ضد بحث الی جهنم بسوی دوزخ
زمرا کروه کروه یعنی بر راستی و بعضی حتی اذا جاءوها تا چون بیایند بدوزخ فتحت کشاده شود ابوابها درهای
آن بدیدار آمدن ایشان و قال لهم و کویند مر ایشان را خازنها خازنان دوزخ آن روز ای مر رشد الم یاتکم
آیا نیامد بشما رسل منکم رسولان از جنس شما یعنی بشر یتلون علیکم میخوانند بر شما آیات ربکم
تهمارا کرد و فرستاده بود و ینذرونکم و بترسند شما را لقاء یوم هذا دیدن این روز شما قالوا کویند کافران
بلی آری بما آمدند ما را پیغمبران ولکن حقت و لیکن واجب شد کلمة العذاب حق تعالی یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین
بر کافران

بر کافران

بر کافران در آن قیل ادخلوا کویند در آیید ابواب جهنم دوزخ خالدین جاوید بدان در آن فبئس
مثوی المتکبرین پس جای بد است متکبران و سبحانه الذی صدقنا وعده ربنا آنانکه بترسیدند ربهم پروردکار خود را
سوق بطلف و رایت یعنی بلایه شتاب کنند ایشان را زمرا زمرا تا زمرا زمرا حتی اذا جاءوها تا چون بیایند بدوزخ
و ابواب آن و فتحت و کشاده کردند و قال لهم و کویند مر ایشان را خزنتها خازنان دوزخ سلام
بر شما باد بر شما باد بر شما باد یعنی لازم صلاح شما طبتم پاک کردیدند و بیاسایید و بیاسایید
شما را مقام و از مرتبه طبتم الله مقرونست که چون بر قبتان بدرست رسند و بدرست رسند و بدرست رسند و بدرست رسند
در دوزخ بروی می آید پس بر آتش عرصات طاهر ایشان پاکیزه شود و از دیکر بر ایشان خاصه باطن ایشان
کردد و در بهشت رحمت ملایکه کویند پاک شدید بظاهر و باطن فادخلوها پس در آیید بهشت خالدین جاوید باشید
بهشت و قالوا و کویند بهشتیان الحمد لله سپاس خدای را که صدقنا وعده ربنا ما راست داشتیم وعده پروردکار
اکنون راست کنی ما را وعده خود را بثواب و اورثنا الارض و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما در زمین
نتبوء جای میکیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر کجا خواهیم فنعم پس نیکوست اجر العاملین
مزد کارکران یعنی ثواب فرمان بردکان و ترى الملائکة و بینی ای محمد فرشتکان را حافین حلقه زده
در بیت باشیم بر طرف مکی مرغی ملایکه را حول العرش کرد اکرد عرش یسبحون تسبیح
کنند کان بجای آن و یحمدون تسبیح میکنند بحمد ربهم مقرون بستایش پروردکار ایشان یعنی میکویند سبحان الله
و بحمده تسبیح قوم از ملایکه از ذات آلهی و بحمد ثنا بر صفات و اسمای او و قضی و حکم کرده شود بینهم
میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آرند و قیل و کفته شود بملایکه یا مومنان کوید
الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدای را که آفریدکار عالمیان است بهشت را در آید اهل بهشت
ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض وقت استقرار اهل آسمان و زمین و تا اهل بهشت
ستایش کرد و تا الله که در آنجا خصه مسحی صورت شاد آورد بیت زر خود و دستایش و غرض کوی بهر
ثابت نماز بدیس سورة النور سورة النور از آن سبب است تمام دور نفیر امام ابو الليث رحمه الله

باسناد او نقل است که حضرت رسالت صلی الله فرمود که هر که خواهد تا بگذرد در روز قیامت بایکه خواهد بر خواهد
و در حق حسین ابن مسند رک نقل کرده که حضرت رسول فرمود که من و او اند طه و طواسین و حواسیم از الواح
موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود روایت نقل میکند که جبرئیل آمد حمی افتم گویا که افتاده ام در بوستان
گرد بر من زمرد افشانده و بیخبر آمدی مرا گرم کرد ابن عباس فرمود که لکل شیء عروس و عروس القرآن الحواسیم
و بعضی از صحابه رضوان الله و تابعین قدس الله اسرارهم و اجمع اکثر القرآن و بیاض القرآن گفته اند
بسم الله الرحمن الرحیم حم حرف مقطعه طعن الصعب و ارعاء سفر به اندوه عرفه اغارت بکالات جاهلیت
در کلام عرب نسبت میکنند بعضی از کلام پس اسخاها اغارت بحکم کونیت که مقطع در وضع قرآن کشیده شود
و بسلامت هلاک کند و قوله در زوال و فاکر و سه اوقات آن راه نمایند جواب قسم آنکه تنزیل الکتاب
فرود آمدن است از آن من الله العزیز از خدای غالب العزیز خدای غالب غالب بر تنزیل آن العلیم دانا است بحقیقت
بر کس و در هم رفت غافر الذنب آمرزنده گناه هر کسی را که بصدق گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله
و قابل التوب پذیرنده توبه از گوینده کلمه شدید العقاب سخت عقوبت هر کسی که سر باز زند از گفتن کلمه
ذی الطول خداوند نیکوکاری بزرگ بر کسی که مستحق باشد بلا حد عبادت لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مگر او
الیه المصیر بسوی او است بازگشت همه بندگان بر او آنجا از ایشان ما یجادل جدل نکند و مخاصمه نزنند
فی آیات الله در آیتهای کتاب خدا بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد فلا یغرک پس مفریب ترا تقلبهم گردانیدن کافران
فی البلاد در شهرها و در سرای تجارت
یعنی بهل مبارک ایشان را حیله و فریب مکر که عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد شد
کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح و الاحزاب و تکذیب کردند
گروهی جدا جدا سپاه بر روی سپاه شکسته و همت بهم بر از پس قوم نوح علیه السلام مرد و عاد از حضرت قوم عاد
ثمود و همت بهم الامم و قصد کردند هر یک گروه از بنی آدم برسول خود بهمه پیغمبر فرستند ایشان لیأخذوه تا بگیرند
او را و هر از کرد خداوندی رسالت خصومت کردند بالباطل و لو خصومت کردند باطل و لیدحضوا
بدیوه و خواستند تا بگیرند بالباطل تا زایل کنند و تا بر گیرند بالحق تا باطل خصم سخن حق را که متابعت آن واجب
فاخذتهم پس من گرفتم ایشان را و هلاک کردم هر یک را فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشان را

و کذلک و چنان و واجب بود عذاب پروردگار ایشان را حق
تو بعذاب عقاب انهم اکفروا بدرستیکه کافران بودند که کافر شدند و قوم تو انهم اصحاب النار بدرستیکه ایشان یاران دوزخ اند و بعضی مستوجب عذاب جهنم اند
الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را حملة عرش از اشراف ملائکه اند و در کشاف آورده که حق سبحانه و تعالی هر یک از ملائکه
تاج و تاراز مرصع لآلی اکرام بر سر عرش ملائکه میکند و من حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان یسبحون تسبیح
میکنند ایشان خدای را و حمد ربهم و حمد پروردگار خود را و یؤمنون و ایمان میآورند بخدای تعالی و یستغفرون
بحمد ربهم و آمرزش میخواهند از خدای تعالی للذین آمنوا مر آنکه گرویده اند و میگویند ربنا ای آمرزیدگار وسعت
کل شیء هر چیز را رحمة و علما از روی بخشش و دانش همه رحمت و علم تو بر همه چیز رسیده فاغفر پس بیامرز
للذین تابوا مر آنرا که توبه کرده اند و توبه باز گشته و اتبعوا سبیلک و راه نموده اند سبیل راه ترا که دین اسلام است
و قهم و نگاه دار ایشان را عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما و ادخلهم و در آر ایشان را جنات عدن
بهشتهای جاودانی التی وعدتهم آن بهشتها که بوعده کردی ایشان را و من صلح و هر که شایسته بود من آبائهم از پدران
ایشان و ازواجهم و زنان ایشان و ذریاتهم و فرزندان ایشان ما سرور ایشان در بهشت بهمه راه ایشان
تمام کردن انک انت العزیز بدرستیکه تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم دانا ترین حیلتی که
خلل نبود و قهم السیئات و نگاه دار و از ایشان بد بیانی معاصی را در دنیا و من تق السیئات و هر که باز دارد از
از بدیها را یوم ئذ روز در بهشت فقد رحمته پس بدرستیکه بخشیدی بر وی در آخرت و ذلک
و آن نگاه داشتن و بد بیانی هو الفوز العظیم آن بزرگ است بهره و ثواب بزرگ که امروز در پناه آمد در
سایه رحمت تعالی خواهد بود و در زیر سراپرده رضا خفته اند یوم یدعون امروز میخواند که را در آری بپناه
فواد اعظم از بخشش بسیار

وترا از کار شیطان نداده و پروردگار ۱۲ فرو آیید که دشمن اند و تو الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند فنادوا
ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی و فیکه کفار بدوزخ در آیند و با تقصیر خود در نیستی آنانرا کرده زبان
خازنان طاعت یکتا که پروردگار زمان اختیار ایمان نیاورد و بلکه الشرک زنا ادراک و گویند مقت الله بدرستی
خدای شما را بکفر اکبر من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مرتفعتها ۱۲ از خاک اشاره شمس ثبت
اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس شما کافر شدید و نکرویدید
قالوا ربنا گویند کافران ای پروردگار ما امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو بار و احییتنا اثنتین و زنده کردی ما را
دو بار اما اثنا اینجا بوقت انقضاء اجلست در دنیا و احیاء اول در قبر و احیاء ثانی در حشر
در قبر آن کوفه که در قبر آدم را کار نظر او بر مرآورده بمثاق ازل رضا ذاکرت بمیرانیدن آفت
در رحم آنطفه بود و نکرده کرد و اینک پس در دنیا میرانید و در آخرت زنده کردانید و بر هر تقدیری ما اقرارا
بامانه و احیا اقرارت و گویند فاعترفنا پس ما اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان ما که انکار و تکذیب
بعث بود فهل الی خروج پس آیا هست بیرون آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی یعنی طریقه که بدان
سلک کنیم از دوزخ بر هم و هست بر سر مراد این قول اهل ما قوم است فرشتگان الزبانیه ذلکم
خشم گویند ذلکم هیچ خواهد آمدن از حکایت بانه بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله وحده چون خوانده شد خدا را
وحده یکتا و یگانه کفرتم کافر شدید بگناهکاری او و بکفر اجعلتم الهة آیا خدایان ساختید و چون
شریک آورده شدید بعضی کفار بوی اضاف میکردید فالحکم الله پس کار حکم مر خدای را العلی
مر حق راست العلی خدای بر تر از آنکه بود شریک آورده الکبیر بزرگوار تر از آنکه غیر ریا یا او سازی ساختید
هو الذی اوست آنخدای که یریکم می نماید شما را آیاته نشانهای قدرت را که بر وحدت حق
وینزل لکم و فرو فرستد برای شما من السماء رزقا از آسمان روزی را چون باران یا بلا که رابت بیرون
سبب رزق باشد ما یتذکر و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بجز آنکه الا من ینیب مگر کسی که بازگردد
بسوی خدا از معصیت بازگشت کند ربه طاعت آی فادعوا الله پس بخوانید خدا را مخلصین ای در حالتی که
پاک سازندگان باشید له الدین برای او دین را ولو کره الکافرون و اگر چه ناخوش دارند
کافران اخلاص خدا را در توحید ربه که ایشان بجهت ایمان کافرند شما بدان حق شاید پس شما ساقرت است

اقوال افعال شما مرتبه محبوب الشافعی تنها بجهت که دارد کفار ایشان ذو شما مکروه و مغضوب ست رفیع الدرجات
است بر دارنده درجات بندگان هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بفاقت و طاعات و در عقبی بنا نیز مراتب مقامات
بالرفع درجات ایشان را ذو العرش او را بصفت عرش خوانده شد یعنی او را عرش ابراهیم و موسی را و قرب بر آیا
بنهاد و محمد را صلی الله علیه و سلم شعاعت مسلک الله فرمود و در حد بر که خواهد برد از بندگان خود از شناخت جهان
و در نگر آورده که بر دارنده درجات مجالست و مقابلات محبت و مقابلات محبوبیت عزیز ترین ست لا توحید الا بقا الا
الفنا تا تربیت فنا نه قوت بنی خلعت بقا نه بوشت نظم بوش درد و فنا کر بقا خواهی که تو در راه فنا
در دو عالم ایست مذ راه خویش فنا شو در جهان الا بقا ملقی الروح سپس روح عرشانی فلذ الذات ذو العرش خداوند
عرش یعنی خالق و مالک او یلقی الروح می افکند روح را من امره از امر خود بر من یشاء بر هر که خواهد
عبادهم الملک الیوم تا بندگان را لینذر تا بیم کند یوم التلاق روز دیدار یوم هم بارزون روزیکه ارواح با اجساد بیرون آیند
کنند یا اهل آسمانی و زمین یا اهل بهشت و دوزخ یا معبودان و عابدان یا ظالمان و مظلومان یا عاملی تا فرشتگان
یوم هم روزیکه ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند از قبرها آمده لا یخفی هیچ پوشیده نشود علی الله
بر خدای هم از اعمال و احوال بندگان یا وجود کثرت ایشان لمن الملک هر چیز ملک مر راد اند مر روز فرق عمل
جزا و مناقشه و مناقشه کردن که لله الواحد القهار یگانه آشکار مر روز بشهادت بندگان باتفاق یکدیگر
جوابی بندگان بالضرورة الیوم خاید آنکه یکانه تر حکم الیوم تجزی کل نفس بما کسبت امروز جزا داده شود
هر جانی را بآنچه بدست آورده الیوم امروز خاید آنکه یکانه تر حکم الیوم تجزی کل نفس بما کسبت امروز جزا داده شود
هر جانی را بآنچه بدست آورده لا ظلم الیوم امروز ستم مرو زنده از خواب بی گناه
نه بر حساب بی اقرار و نه بی گناه کسی گیرند و نه بی گناه را یاد اش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای
سریع الحساب زود شمار است بوقت حساب را مثلا از شمار باز دارد و در وسط آورده که حضرت رسالت
فرمود که خدای را کوه سر یاد قاچ خواهد آمد ناگاه بر بشت رسیده که بر بشت و بنیم دو زخم را که در روز حشر
شود تا بدیگر بندگان ظلم باشد مرا از قصاص کهن پس از نزاع آمد که و خوانده که الیوم تجزی کل نفس نظم
در وعده الهی ظلم حالت است ۱۲ در بر شیطان ظلم اولی بحیث ۱۲ از ظلم بر حذر کن در روز جزا لا ظلم الیوم که شاهی عجب است ۱۲

وانذرهم یعنی کافران را بترسان یوم الازفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه نزدیک است
قیامت نزدیک است بر سبیل ان القلوب حناجرهم نزدیک
حلقها یعنی از بیخ فرع از دلها از ناگاه شهر میان فرع نمودند بحلقها آیند و بجاها بجاها آیند از هول
کشف آنها از آن بنا سایه در آید تا خاص باید و الحاجر تنگی دلهای باید
پر آید کان لله الظالمین نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را از آن روز من حمیم هیچ خویشی شفیق و یار
جویان که بدان بشفاعت نفع کند ولا شفیع یطاع و نه درخواست کننده که فرمان او در تدارک شفیع که شفاعت او
بحال رسد یعلم خائنة الاعین میداند خیانتی چشمها یعنی نظرها بچیزی که نباید کرده صاحب مردم باکند
و در وی نه غدر و ریا اما قرئ بعد الله که خیانت چشمها عجبا آن کند در اوقات مناجات خواب
پس او انکار نه کند بنا چیزی از مرد آمده که در وی نه کرده و عرب کند که چیزی نشاید آیت بخواب و من نام
عنی فانا عنه و صدالیل نظره خیانت یا دیده عاشق چه کار آید چشم را چه شمع باشد آنکار را چشمهای
عاشقان را خواب نیست الا یک نفس آن چشم باید آنست ان الله یحکم بالحق و خدای حکم کند بالحق راست و شنیده
سبب یعنی خبار و سزا بر هر کس شاید والذین یدعون و خدایانی که حکم کنند بالحق راست و خبر از کس
والذین یدعون لا یقضون حکم نکنند ایشان بچیزی زیرا که آن خدایان را قدرت بر آن نیست ان الله هو السمیع البصیر راست شنوای گفتار
بندگان البصیر بینا بکردار ایشان اولم یسیروا آیا سیر نکنند و سفر نمایند مشرکان فی الارض
در زمین شام با تجارت فینظروا کیف کان پس تا بنگرند چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم آنها که بودند از پیش ایشان از ایشان
کانوا هم اشد منهم قوة و آثارا فی الارض بیشتر از ایشان بود و بیشتر بود قوت و آثار ایشان در زمین
فاخذهم الله بذنوبهم گرفت خدای ایشان را بعقوبت گرفتن بذنوبهم بسبب گناهان ایشان بسبب کفر و تکذیب
وما کان لهم من الله من واق و نبود مر ایشان را از عذاب خدای هیچ نگاهدارنده که دفع کند از ایشان
ذلک این که فتن آنها کانت تاتیهم رسولهم آن بود که آمدند بدیشان رسولهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای

روشن مجزات و معجزات فکفروا پس کافر شدند بدان انکار کردند مر آن را فاخذهم الله پس گرفت ایشان را خدای
ان قوی شدید بدرستی که خدای توانا و ستمکار است و ستمکار در هر چه خواهد شدید العقاب
سخت عقوبت بر ملک شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که فرستادیم موسی را رسالة السلام بآیاتنا
بمعجزات ما گرفتن آیات بود و سلطان مبین و معجزه ایشان بحجت و حجت فرستادیم او را الی فرعون
بسوی فرعون که اعظم عمالقه بود و دعوی ربوبیت میکرد و هامان و هامان که وزیر بود و قارون و قارون
که غرق شده بود و انبیا بود و انبیا بحق دعوت نمودند و آنها معجزه نمودند ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا
پس گفتند ساحر اهل جادوست که خارق عادة بما نماید از روی مکر کذاب دروغ گوی دروغ گوی در انکار میکرد که
صدق است و من رسول الله ایم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست و پیغام از
نزدیک ما قالوا اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه گفتند بکشید فرزندان آنها را که گرویده اند معه با موسی علیه السلام و خواهر
قبل از ولادت موسی علیه السلام فرزندان بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او را رها میداشتند
بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دیگر بار گفت که باز امر فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید
تا ذبح ایشان بکشند و موسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت
زنان قبطیان کنند ایشان را بکشند و موسی را یاری ندهند وما کید الکافرین و نیست مکر کافران بیکان بجز ضلال
گرد بر آمد یهود یعنی که ترسیدند از پسر زرد و بلا آدم بر ایشان باز گردد بجز در باره موسی علیه السلام با خواص خود
شاورت کرد و گفت او امری با یکدیگر گفتند با او اکنون محرکه باشد بر کشتن خود و ایشان خلاص خبر رسید
با فکر مردم گرد بند فرعون با او معارضه نتوان کرد او را بقتل نباید صلاح در آنست که ساحران طلبیم تا او معارضه
شود و از قبول او نیز مقبول آمد و مبدل است بسیر پیغمبر از قبل آن پسر سید اما تردد قوم اظهار تجلد کرد وقال
فرعون ذروني و گفت فرعون بگذارید مرا تا بجواب آن قتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گواه
بخواهم موسی خود را تا نقد مرا زیان دارد اما اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه او
متغیر سازد کیش شما را و اداء عبادة من یا زیان دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کرد و بدست آورد فی الارض
الفساد در زمین مصر تباهی مردم کردن و نقص بعضی بادی کسر و نقصان و اخاف یعنی موسی ظاهر گرداند
در بلد شما فساد یعنی خبر تا بحال بسیار شود یا شما مرتد شوید وقال موسی و گفت موسی مرقوم خود را چون خبر

بوی رسید انی عذت بربی وربکم بپروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از هر سرکشی بی تعظیم
لا یؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار از فرعون پناه بجویم و بوصف ذکر کرد که شامل وی و عبادان درگاه
بود و چون خبر موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شاد و بدخواه گشتند وقال رجل مؤمن
و گفت مردی گرویده من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی عمزاده او یا شمعان که مدتی که بطاعت و حزم یکتم
میپوشید از فرعون و اتباع او ایمانه گرویدن خود را گفتند که صد سال بود که ایمان داشت که میپوشید چون
قصد فرعون بموسی رسید گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را ان یقول ربی الله برای آنکه میگوید پروردگار
من خدای است وقد جاءکم بالبینات و حالانکه آورده است بشما معجزات روشن بر استدلال هویدا من ربکم
از پروردگار شما وان یک واگر او باشد کاذبا دروغگوی فعلیه کذبه پس بر وی باشد و بال دروغ
و آن او را هلاک سازد وان یک صادقا و اگر باشد راستگوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم بعضی
از آنچه وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که
عذاب دنیا باشد اجلا بشما رسد ان الله لا یهدی بدرستیکه خدا راه نمینماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
من هو مسرف کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کسان بی گناه کذاب دروغ گوینده است در برابر
یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتیکه غالب باشید بر بنی اسرائیل
و برتر از ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند ما را من بأس الله
از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد موسی نکنید و دست از وی باز دارید قال فرعون گفت فرعون
مر آن مؤمن را که از قصد موسی منع میکرد و جمعی دیگر را که تردد میکردند ما اریکم نمینمایم شما را الا ما اری مگر
آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح در آن وما اهدیکم و نمی نمایم شما را الا سبیل
الرشاد مگر راه راستی را بعد از این سخن استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمده دیگر ایمان جوشیدن
آغاز کرد و تخویف قوم را اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید وقال الذی آمن و گفت آنکه ایمان آورده بود یا قوم
انی اخاف بدرستیکه من میترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز
آن ملکها که تکذیب رسل کرده مراد روز هلاک ایشانست آنگاه تفسیر آن میکند مثل دأب قوم نوح مانند قوم نوح
که بطوفان هلاک شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند

والذین

والذین من بعدهم و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل موتفکه که شهرهای ایشان زیر و زبر گشت و چون
اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وما الله یرید ظلما للعباد و نیست خدای که خواهد ستم بر بندگان خود
یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکرده پس شما ظلم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم و ای گروه بدرستیکه من اخاف
علیکم میترسم بر شما یوم التناد عذاب روزی که یکدیگر را خوانند یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را بخوانند
با استغاثه و هیچکس بفریاد کسی نرسد یا اهل بهشت و دوزخ هر یک دیگری را ندا کنند چنانچه در اعراف گذشته
یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود ولا موت ویا اهل النار خلود ولا موت یا در آن روز منادی
ندا کند که فلان نیکبخت شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت شد که تا ابد نیکبخت نباشد یوم تولون روزی که
برگردانیده شوید از موقف حساب روی بدوزخ مدبرین بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ ما لکم نباشد
شما را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاهدارنده که توانند در پناه گرفتن ومن یضلل الله و هر کرا
فرو گذارد خدای در ضلالت فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم
یوسف و بدرستیکه آمد بشما یوسف بن یعقوب علیه السلام من قبل پیش از موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای
هویدا گفته اند فرعون زمان یوسف بود علیه السلام است فیه و بدعای یوسف علیه السلام زنده
گردانیده و فرعون قوم ایمان آورده چون یوسف علیه السلام درگذشته فرعون از دین برگشت و تا زمان
موسی علیه السلام عمر یافت پس موسی گفت موسی علیه السلام پیش از من آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء قرن بوده
و شما دو طغیان برابر اند و بعضی گفته اند فرعون موسی علیه السلام از اولاد فرعون یوسف بوده و یوسف پسر ابراهیم
بن یوسف بن یعقوب را علیهم السلام برسالت بوی فرستاده بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان
بنمود و بدو نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فما زلتم پس همواره بودید فی شک
در گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از امور دین حتی اذا هلک تا آنگاه که او درگذشت قلتم
گفتید لن یبعث الله نخواهد انگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی حجت او را نشنویم
و نیکی نخواهد آمد از پس آنکه قول او نیز رد نکنیم کذلک همچنین یضل الله گمراه سازد خدای در وادی
طغیان من هو مسرف مرتاب هر کرا از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب شک دارنده در آنکه معجزه دلالت
شود بر صدق [illegible] آن رسالت آنکه گوید الذین یجادلون فی آیات الله آنانکه جدال میکنند با انبیاء در [illegible]

انهما خدای در دو آن نصرنا بالنصر بمحبت و بدانا که بدیشان آمده بنا نصیر بزرگست جبال الشان
مثل ارجه بعض عند الله نزدیک خدای عند الفیا ما متقا و ترویک انا لکم گردیده اند یعنی خدای
سخت شمن مدار بجدال الشان را و مومنان تیر دشمن انها شدند لذلک بهمین ربعی الله مهر او بهند جدا
علی ظهر قلب تجرد بهر دل کسی که سرکشد از زمان برنارد خود را که خود را از دیگران
برتر داند و دارد پس در انتها مواعظ خرابی و محال اندیشه کرد که تنها او در سر معاد انکار نکند و در
خود را طلبد و خود را مردم را بجری دیگر مشغول دارند و قال موسی یا هامان ابن لی صرحا لعلی
ای هامان بنا کن برای من صرحا بنا عمارتی افراشته لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم بر یا اسباب
اسباب السموات بر پا آسمانها یا راهها از آسمانها یا آسمانها فاطلع بسر دیده در شود یعنی شاید
الی اله موسی بسوی خدای موسی علیه السلام را معرفت و احوال او و انی لاظنه و بدرستی که من گمان برم
کاذبا دروغگوی در رسالت یا در گفتار او را خدای که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کرد
و موسی علیه السلام بنالید و دعا کرد اندر بنا کردن شود بر همین کسی که او چه صفحه آورد بعد از اتمام عمارت و آید
بنجم سوره قصص گذشت و کذلک و همچنان زین لفرعون آراسته شد و آراسته گردانیده سوء عمله بدی
بدی کردار او و صد و باز داشته عن السبیل از راه راست و طریق قویم و ما کید فرعون و نیست مکر
فرعون در ساختن صرح بلند بر موسی و الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی و قال الذی آمن گفت
آن کسی که گردیده بود یعنی حزقیل یا قوم اتبعون بپیروی کنید من مرا اهدکم تا نمایم شما را سبیل الرشاد
راه راست و هدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز نیست که زندگانی دنیا متاع
گذرنده و منقطع گردد یعنی بساط عیش با ملک و نعمت در نوردد و نامه معاصر شمال را بطاء الشر
ثبت سانح در که کسی تازه زندگی و خوشنودی است اما آخرت که زندگانی نیز دارد و ان
هیچ بدرستی که او باید چه نیکو که شناسند زیرا که نگذارد و قال الآخرة و بدرستی سرای دیگر هی دار
القرار راه است سرای آرام که در آنجا روند و نه انتقال متصور است من عمل سیئة هر که بکند کردار بد
فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن و من عمل صالحا و هر که کند کردار
نیک من ذکر او انثی از مرد و زن و هو مومن و حال آنکه او مومن باشد چه صالح و فرض الله
فادخلون

فادخلون پس آنگروه شایسته کاران یدخلون الجنة در آورده شوند در بهشت یرزقون و خصوص یدخلون
بصفت معلوم خواهند یعنی بهشت در آیند یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از فواکه و مطاعم
لذیذ و شراب خوش یغیر حساب بی حساب یعنی باندازه بلکه بسیار بیشتر از زیاده و بیرون از روز فصل آنکه
اولاد فرعون از خاندان خویش می گفتند که ایمان آورده زبان ما است پس خاموش شو بهر خدا که از ترس
فرعون بسیار بود و ذکر آن می آمد مرحله آنکه نداد او را و روی تنبیه شاید که اخوان بقلت بیدار و از
کمرت هوشیار شوند پس گفت و یا قوم اتبعون و ای گروه من ملا ابراهیم سرار سید او را
مینجوانم شما را الی النجوة بسوی رستگاری یا نقل از عذاب خدا که ایمان بود و متابعت پیغمبر او و تدعونی
و میخوانید شما مرا الی النار بسوی آتش دوزخ یعنی عبارت و فرمود تدعونی میخوانید
مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای و اشرک و بدرستی که شریک گیرم بوی ما لیس لی آنچه نیست مرا
بدو علم و آنچه من از نفی معبود یعنی من نمی دانم خدای غیر او انا ادعوکم و من میخوانم شما را
چگونه شد یا نیم و انا ادعوکم و حال آنکه من میخوانم شما را الی العزیز بسوی غالب یعنی قادر و توانا
شکران الغفار آمرزنده است و حرکت کنایه از مومنان لا جرم آنچه تدعونی الیه
شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش لیس له دعوة حق نیست مر او را دعوت اجابت یعنی
خواندن بدو سزاوار و اعتباری ندارد فی الدنیا و در سرای دنیا ولا فی الآخرة و نه در آن سرای دیگر و ان مردان
و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خدا و ما را جزا خواهد داد و ان المسرفین و بدرستی که گذشتگان
کاران از حد بیرون شکران و فرو شدگان طغیان هم اصحاب النار ایشان اند ملازمان آتش
دوزخ باز فرو نهادن در آتش تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت فستذکرون ما اقول لکم طه پس زود
خواهید یعنی بوقت معاینه عذاب الآخرة شما را ما اقول لکم آنچه میگویم شما را و افوض امری
و باز میگذارم کار خود را الی الله بسوی خدای بصیر بدرستی که او بینا است بالعباد بر بندگان
خدا یعنی بمکافات و بامر بندگان خود آورد که فرعونیان بعد او را بکشتند وی بگریخت رو بجبل
نهاد و نماز مشغول شد حق تعالی نگاه داشت او را از آنچه ایشان بکردند و در آمد آنگاه ایشان آسمانی گفتند و بر
زودی بوی رسید و نقشه الله سرا آورده که در عوض او خواص خود بجبل فرستاد تا او را بیارند و بسبب

و از خان بوی رسید ندو در دک فرمود آنچه صورت حال باز گفتند مر او را استیناف کرد تا آن سخن فاش نکردی
و حق سبحانه از حال خبر یافتی صبر بود فوقیه الله پس نگاه داشت خدای او را استیناف نکردن از بدیهای
آنچه از ایشان شنیدند در باره وی فوقاه الله ایام مکره و ذاکر شد ملک مکر که قصد او نمود بهر و العذاب و سوء العذاب
که فرعونیان دیگر باشند و آنها که از فرعونیان همه بطیا بانند و سوء العذاب عرض شدن ایشانست بر آتش بعضی
قسمی است چه بدل الله آورده دیگر النار ذاکر شد آل فرعون را سوء العذاب بعضی آتش یعرضون عرض کرده شوند
علیها بر آتش و دوزخ غدوا و عشیا بامداد و شبانگاه در عین العلم فرموده که جای بودن ایشانرا
دوزخ بدیشان متمادند و ابن مسعود روایت کرده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه جمع و شاه آتش را
بدیشان عرض میکند تا قیامت و یوم تقوم الساعة و در روزیکه قایم شود قیامت و از روح ایشان ایمان
باز آید و فرشتگان ایشانرا گویند ادخلوا آل فرعون و در آیید ایشان در فرعون اشد العذاب سخت تر عذابی
کرده قبطی نسبت بدو حفص لغت همزه و کسره خاء خوانده اند و ابن کثیر مالک که در آرید فرعونیانرا بعذاب
دوزخ قسمی که ایشان را گرفتار آن جهنم است اذ یتحاجون چون بیکار و مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش
فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و بزیردستان قوم للذین استکبروا آنانرا که سرکش و متکبر بودند یعنی تابعان
متبوعانرا که کیف انتم بدرستی که ما بودیم لکم تبعا پیروان شما در دنیا فهل انتم پس آیا شما
گردید از فرمان ما و نگذرید بعضی سبب خلاف ما در دوزخ نصیبا بهره از آتش آیا شما مغنون دفع کننده
عنا از ما نصیبا بهره از آتش قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشان بودند که چه چاره بر ما نیست
انا کل فیها ما بدرستی که ما همه در دوزخیم حکم کرده شده ما را بدوزخ و کار ما را قدرت دفع بودن از آتش
بالعباد میان بندگان بر یکی
بجای گزیدن و جز آن ستاده و قال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش اند بخزنة جهنم
از دیگر دوزخیان ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تخفیف کند
کند بر ما از ما یوما یکروز بمقدار روزی از روزهای آخرت از عذاب دوزخ را قالوا گویند
اولم تک آیا نبودند تاتیکم رسولکم بالبینات بیاورند رسولان شما بحجتها و نشانها قالوا گویند
بلی آری قالوا گویند خازنان دوزخ فادعوا پس بخوانید دعا کنید و بخواهید
و ما دعاء الکافرین و نیست دعا کافران فی ضلال مگر در بطلان و ضلالت شدن و بیاهیت رسیدن
بدرستی که ما بیگمان ننصر رسولنا یاری کنیم رسولان خود را و الذین آمنوا و آنانرا که گرویدند فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا یعنی هم در دنیا و هم در آخرت یعنی بایشان و مؤمنان و نجات ایشان یا بتا بعان و اگر گفته
گردد نیز با تعقاب فرقان ایشان بیاری ما و قتل بعضی علی بیاری علیه السلام و غیر او و ذکر کشته شدن
و یوم یقوم الاشهاد و روزیکه خواهد ایستاد گواهان روز قیامت گواهان یعنی جمعی که افاضل شهدا
کثیر بر مردمان و آنها انبیا باشند یا ملایکه و امت محمد طیبه علیه الصلوة والسلام و یوم لا ینفع الظالمین روزیکه
سود نکند ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان بدرگاه معذرت بیاورند و لهم اللعنة و مر ایشانرا لعنت
و لهم سوء الدار و مر ایشانرا خرابی سرای یعنی جهنم
و لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الهدی موسی عمران را راه نمودن یا آنچه راه نما باشد
شنوندگان را بمعجزات و صحف شرایع و اورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل
التوراة یعنی با ایشان گذاشتیم در میان ایشان توریت را هدی راه نماینده و ذکری و پند دهنده
لاولی الالباب خداوندان عقل سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله حق
وعده کفار حسرت آنها بیالاک اعداء حق ران است و دوزخ و خلاف وعده ایشان باشد تا بهانه
کسی حال موسی را فاستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای گناه تو که واقع شده
باشد شما را ترک اولی در وسیط آورده که قصه از برای امت است تا حضرت رسالت صلعم تعب نماید حمایل
باستغفار حجت درجت و تاسف شود و بعد از و امت را و حضرت رسالت روز و شب مقارنه
یا بشیر استغفار فرمود و در میان مؤمن که معنی آنست که ای مرتکب گناه امت را که بحضرت تو
امیدوار نیست اگر بگناه تو نیکوی یا بعرض تو نیکوی یعنی که بعذر خواهی ما را نجات
بر کنایه ما را نزد خدا کی شفاعت ما را بهانی از شفاعت و سبح و تسبیح کن و تلذذ
بر ستوده بستایش بر دوزگار حمد الله و الابکار پگاه و بامداد و یعنی بگوی سبحان الله و بحمده

قالوا گویند خازنان دوزخ بدین صورت قالوا پس شما بخوانید خدا را تا تخفیف عذاب بطلبید ما
را و نیست دعا کافران مگر در بطلان و ضلالت شدن و بیاهیت رسیدن و ما دعاء الکافرین
دعا نکردید کافران الا فی ضلال مگر در بطلان و ضلالت شدن و بیاهیت رسیدن و ما دعاء الکافرین
بدرستی که ما بیگمان لننصر رسلنا یاری کنیم رسولان خود را و الذین آمنوا و آنانرا که گرویدند فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا یعنی هم در دنیا و هم در آخرت یعنی بایشان و مؤمنان و نجات ایشان یا بتا بعان و اگر گفته
گردد نیز با تعقاب فرقان ایشان بیاری ما و قتل بعضی علی بیاری علیه السلام و غیر او و ذکر کشته شدن
و یوم یقوم الاشهاد و روزیکه خواهد ایستاد گواهان روز قیامت گواهان یعنی جمعی که افاضل شهدا
کثیر بر مردمان و آنها انبیا باشند یا ملایکه و امت محمد طیبه علیه الصلوة والسلام و یوم لا ینفع الظالمین روزیکه
سود نکند ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان بدرگاه معذرت بیاورند و لهم اللعنة و مر ایشانرا لعنت
و لهم سوء الدار و مر ایشانرا خرابی سرای یعنی جهنم
و لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الهدی موسی عمران را راه نمودن یا آنچه راه نما باشد
شنوندگان را بمعجزات و صحف شرایع و اورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل
التوراة یعنی با ایشان گذاشتیم در میان ایشان توریت را هدی راه نماینده و ذکری و پند دهنده
لاولی الالباب خداوندان عقل سلیم را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله حق
وعده کفار حسرت آنها بیالاک اعداء حق ران است و دوزخ و خلاف وعده ایشان باشد تا بهانه
کسی حال موسی را فاستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای گناه تو که واقع شده
باشد شما را ترک اولی در وسیط آورده که قصه از برای امت است تا حضرت رسالت صلعم تعب نماید حمایل
باستغفار حجت درجت و تاسف شود و بعد از و امت را و حضرت رسالت روز و شب مقارنه
یا بشیر استغفار فرمود و در میان مؤمن که معنی آنست که ای مرتکب گناه امت را که بحضرت تو
امیدوار نیست اگر بگناه تو نیکوی یا بعرض تو نیکوی یعنی که بعذر خواهی ما را نجات
بر کنایه ما را نزد خدا کی شفاعت ما را بهانی از شفاعت و سبح و تسبیح کن و تلذذ
بر ستوده بستایش بر دوزگار حمد الله و الابکار پگاه و بامداد و یعنی بگوی سبحان الله و بحمده

آورده اند که کفار در یاب حشر و قرآن مجادله میکردند که قرآن سحر جنیان و بعضی مجادلات حق سبحانه و تعالی
که اِنَّ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللّٰهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اَتَاهُمْ اِنْ فِی صُدُورِهِمْ اِلَّا کِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِیهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ
بغیر سلطان آتیهم ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه فاستعذ بالله انه هو السمیع البصیر
لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ
لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر الناس لا یعلمون
وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیرُ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِیءُ قَلِیلًا مَا تَتَذَکَّرُونَ
وما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون
اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیهَا وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ
ان الساعة لآتیة لا ریب فیها ولکن اکثر الناس لا یؤمنون
وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ
وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین

آورده اند که کفار در باب حشر و قرآن مجادله میکردند که قرآن سحر جنیان و بعضی مجادلات حق سبحانه و تعالی
که اِنَّ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللّٰهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اَتَاهُمْ اِنْ فِی صُدُورِهِمْ اِلَّا کِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِیهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ
بغیر سلطان آتیهم ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه فاستعذ بالله انه هو السمیع البصیر
لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ
لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر الناس لا یعلمون
وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیرُ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِیءُ قَلِیلًا مَا تَتَذَکَّرُونَ
وما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون
اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیهَا وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ
ان الساعة لآتیة لا ریب فیها ولکن اکثر الناس لا یؤمنون
وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ
وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین

دشمن او که اثبات معبود بودند همانی تا مادام که در منزل حضرت عیسی علیه السلام در سوره زخرف نازل
خواهد شد اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ وَمَا یَقْضِی الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ شَیْئًا بدرستی که خدای تعالی غالب است بر کل
عالم الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَکَانُوا یَتَّقُونَ بنا شده اند تا که دیده اند و حال ایشان شامله گردند وَلَا الْاَرْضِ
زمین کار یعنی که مراد از آنست که بنا بحسب اجر و بصیرت ساز نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند
روز قیامت بلکه مساکن جنات و یکی مقهور کات فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ اَبْوَابَ کُلِّ شَیْءٍ
و یکی که در آن باطل شده اند و در قیامت خواهد بود اِنَّ الْمُسْتَهْزِئِینَ بدرستی که عذاب قیامت اَلَّذِینَ
هر آینه بیاید الَّذِینَ یَقْضِی فتح شد بر آمد آن چه نام رسانیده شد آن و عطا داده اند وَلٰکِنْ
اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر آدمیان لَا یُؤْمِنُونَ نیکو نیستند و تصدیق نمیکنند از مقصود ظاهر و الفتنه
بحسب ذات وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا تا اجابت کنم شما را یعنی
بر سید تا قوله تعالی اعلام مرا در تیر آیه دعا را بر عبادت فرود آورده اند و موید اینست که معانی سیکوید
اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ بدرستی که تا که سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِی از پرستش من سَیَدْخُلُونَ زود آورده
شوند جَهَنَّمَ بدوزخ خفت ضعیفه معلوم میخواند یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِینَ بیچارگان و خوار
شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید دمن در وقت که تا شما را مرا
رسد و قول ابن مراد دعا سوال است یعنی تحقیق تا بدهیم که قرار بر صحت من مالا سال آوکرم من بخشند
آنمال کدام خواهنده دست نیاز پیش آورده گفتند مراد بر کفت امید مش که نهاده ام و کدام محتاج زبان
سوال کنان در رقعه خواهش را متوقع اجابت موضع فتاخم بدست آستان ارادت که سر نهاده
کر لطف رب بر بیش نزار و نکاه دارد دکمه اند عالمیه غنائت و استجابت بمعنی قبول اینی مرا
شیاب کنید تا بمقتضای کلمات آن فرض شما را قبول کنم و مراد از دعا توبت چه تاب اجابت را میخواند و توبه چه
بالود و اجابت پذیرفتن توبه تا شیخ توبه کنید تا بدیرم بیت کر توبه کنی بدیرم از روی کرم اند و
سر بر سر بر بست و کلندم العَذَابُ الْمُهِینُ خاری بسوخ آنست که بیافرید لَامُ التَّنْبِیهِ
بار و لَیْسَتْ فَاتِرَةً تا ساکن شد در رنج صعف مکان و سکون حواس وَالتَّنْبِیهُ روز زرا مُبْصِرًا

روشن کننده حار دایم بین چیز یا او حرکت شما را کتاب سماع قوی شود ان الله بدرستی که خدا لذو فضل
بر آنچه خداوند بخشش بزرگ است بر بسیاری علی الناس بر آدمیان آنانرا دادن بسلام و شما را بخلق و در رفق
و ترتیب امور که قوام مصالح انسان در نفس و مال بدان است ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یشکرون
سپاس نمیدارند که قوام مصالح انسان بدان کار باشد و بدان کار باشد بگذارند تا ثانی تا آنکه بیشتر بیخبر شما
الا الله الا هو هیچ معبود نیست مگر او فانی تؤفکون پس چگونه و در چه وجه برگردانیده میشوید
از عبادت او و عبادت غیر او کذلک همچنانکه گردانیده شدند افیرفوم یؤفک الذین برگردانیده
میشوند آنانکه کانوا بودند بکار زور و عناد بایات الله بآیتهای خدا یجحدون انکار میکنند و از ندیدن فرقان
آن باز ایستادند الله الذی خدای آنست که جعل لکم آفرید شما را الیل شب لتسکنوا تا در آن بیاسائید
بروی و بخوابید و بشنید والنهار روز مبصرا روشن که دیده آسمان را بجای دارند و بر افراشته و السماء
و بنگاشته شما را ای آدمیان بناء بنا کرده و صورکم پس بنگاشته صورتهای شما را یعنی قامت های شما را آنرا
کرده در بهترین شما را یا کرده و اعضا شما را مناسب آفریده و رزقکم و روزی داد شما را من الطیبات
از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه متمتع بکردانید روز شما را از روی حیوانات در بحر و صورت و حس صورت
انسان و آنکه مراتب نمایات صورتها حقایق علوی و سفلی و صورتها و معنوی را جامع است
و انواع صرف ذات و آثار تفاصیل صفات از آنکه حقیقت جامع و اطلاع بیت ای صورت قلب آنکه
سر و جهه او روشن بر خت بر تو انوار شهود و جمع وجود و کون میتوانی چه قدر در مملکت صورت
معنی موجه ذلکم الله آنکه چنین تصویر است که در خدائیت ربکم آفریدگار شما فتبارک الله پس برکت
و برتر و بزرگوارتر رب العالمین پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحی اوست زنده یعنی متفرد
بحیات ذاتی لا اله الا هو هیچ معبودی که سزاوار عبادت بود مگر او فادعوه پس بخوانید او را مخلصین
در حالیکه باز نمی کنید بشما الدین آنرا در عبادت و دین خود از شرک ریا و طلب حظ خود و گوید الحمد لله الذی رب
العالمین سپاس و ستایش مر خدای را که پروردگار عالمیان است قل بگو ای محمد ترا و مشرکان که انکار میکنید
آیا و اجداد خود ستایش مرا شوید انی نهیت بدرستی که نهی کرده شده ام ان اعبد الذین از آنکه
پرستم آنانرا که تدعون میخوانید من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات چون آمد بمن حکم بیان آمدن
حجت

آیات

وآیات من ربی از نزد پروردگار من وامرت و فرموده ام ان اسلم آنکه من نهاده ام
انقیاد کلم لرب العالمین مر پروردگار جهانیان هو الذی اوست آنکه خلقکم
آفرید شما را من تراب از خاک ثم من نطفة پس از آن از منی ثم من علقة از آب منی ثم یخرجکم
کرده بیرون طفلا چهار اندر دو بدان شکل که می آید ثم لتبلغوا پس بیرون می آرد هر یک از شما را از رحم مادر طفلا
کودک که پس بیشتر بدارد شما را لتبلغوا تا بر سید اشده بغایت قوت خود چه که منتهای نباتات
ثم پس از بیرون رحم بحالا میرود لتکونوا شیوخا تا گردید بدان و منکم من یتوفی و از شما کسی باشد که میمیرد
شود من قبل پیش از بلوغ اشده یا قبل از مشیخ چه لتبلغوا و بقا میدهد شما را تا بر سید اجلا
مسمی مدت نام برده که وقت موت است و لعلکم تعقلون و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش
خود و انتقال از رحم بحد رحم هو الذی اوست آنکه یحیی زنده گرداند و یمیت و بمیراند فاذا قضی
پس چون خواهد و حکم کند کاری انما یقول جز این نیست که میگوید له کن مر آن را که باش فیکون
پس باشد حاصل یعنی او را اخراج بالفعل در مدت و در لحظه و در ثبت فعل او که کب بیاشد
متوقف بهیچ آلت نیست ثم زخرف کانوا وطرة نون ۵ مر زمان بکلی آورد بیرون الم آیا نمی نگری الی الذین
بسوی آنانکه یجادلون در جدال میکنند فی آیات الله در آیات خدا انی یصرفون چگونه فرا آنسو گردانیده میشوند
چگونه و چیست که گردانیده میشوند از تصدیق بر آن الذین کذبوا بالکتاب آنانکه تکذیب کردند بقرآن
و بآنچه فرستادیم بالرسلنا و بآنچه فرستادیم رسلنا فسوف یعلمون پس زود بدانند قیامت و انکار را اذ الاغلال
آنگاه که غلها باشد در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها باشد در آن یسحبون
کشیده میشوند بر روی عابدان بزنجیرها تا آنکه فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت ثم فی النار
پس در آتش یسجرون سوخته و بریان سازند النار را یعنی بانواع عذاب آن آتش و آب معذب گردند
ثم قیل لهم پس گویند مر ایشان را اینما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه میپرستید از خدا قالوا گفتند ضلوا گم شدند
از فرود حاضر عنا فالوا گویند در جواب آن کافران که آن نیز گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را بما
توقع امداد و اعانت ثم پس از آن بازداد بر ما آنکه نکنند یدعوا نکنیم من قبل پیش از این
بتوحید که خوانده بیاشیم شیئا چیزی

آنان

در دنیا کَتَبَ جزا بیفی بهار رسیده شد که جزیرانه برسیده ام بلکه النار آنکه عبادت میکردیم بلیغ نبوده
وما الذین آجر بینا شهر کذلک همچنانکه مجازات الزام فرو گذاشته نُصِلُّ الْکُفُرَ الْکَفُورَ میگذارد و خدای
کافران را نارا نمی پرید بجز کافر و متنعم شوند در آخرت پس النار که بنده وَقَالَ اَمانت الذین آمنوا
در بعضی مَا لَنَا لَا نَرَی رِجَالًا بسبب آنست که بود میدانیم که ما دعی میکردیم در خواهی سوید فِی النَّارِ در نار یعنی
در دنیا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْاَشْرَارِ بجز کفر بعضی شرک و طغیان وَمَا اَنْتُمْ مَوْعُوْنَ بجز آنکه بعضی ما النار بدیدار خطه تکبر
بنجوا بدید وَخَلَوْا در آمدند اَلْوَاحِدُ جَهَنَّمَ بر در بار بعضی که النار دوزخ که بر آنها نخل رسانیده است یعنی
طایفه بدیکه در آمدند خَالِدِیْنَ فِیْهَا جاوید ماندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِیْنَ پس آنکه آنکه کردن
کنان را دوزخ فَاِنَّهُ پس شکایتی آن مرد بر انداز قوم اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ کنند بدرستی که وعده خدای بحضرت ادبیا
و هلاک اعدا حق در درست بدانکه واقع خواهد شد فَاِمَّا نُرِیَنَّکَ پس اگر بنمایم تو بعض الَّذِیْ
نَعِدُهُمْ بعضی از آنچه بوعده دادیم ظهور آن عذاب اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا پس بسوی یا اگر برده خواهد شد روز
قیامت و بیرون خواهد آمد بسوی ما بعضی بهیچ وجه النار از آنچه خواهند کشت وحی همچنانه در زمین ما بعضی از آن
بحضرت رسید ایرا نمود از قرآن و اسرار فقط و جزا آن و بیا عقوبت ایشان در بعضی خواهد بود در دنیا
در دو عالم شاد و خرم میزیند و دشمنان در محنت عظیم بنیرو اراده آن سرا آورده اند که کفار را از زر و جلال
واقع آیات میکرد و بیشتر بعضی پیغمبر بعضی و اخبار ایشان و عقاب آسمان بحضور ایشان بر جبر که در سوره
نبی اسرائیل گذشته چون بانه فرستاد که وَاِذَا اَرَدْنَا بدرستی که ما فرستادیم رَسُوْلًا
قَبْلَکَ پیغمبر از پیش تو فَمِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْکَ آنها اند که خوانده ایم قصه ایشان
بر تو که آن بیت و پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنها اند که قصه ایشان نخوانده ایم بر تو
بر قرآن نام ایشان و نسبت چون العیص و غیر آن و بعضی آنست که نام ایشان و نسبت و قصه ایشان نشنیده
جمعی بر آمدند که جمع هفت هزار پیغمبر بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بالنار و اسامی شرط نیست
وَمَا کَانَ لِرَسُوْلٍ و نیست مر پیغمبر را و نتوانست اَنْ یَّاْتِیَ بِاٰیَةٍ آنکه بیارد معجزه که فرمان نبوت او باشد
اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ بدیگر بدستور حکم خدای و بحکم و فرمان او و بعضی مضاف است یعنی بسبب اذن و تحمل
در نمودن

رد نمودن آن اَلْاَمْرِ حکم خدا عذاب و رفع آن می نمایم فَاِذَا جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ پس چون بیاید فرمان خدای
بعذاب منحرفان بعد از منع آن قُضِیَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرکان مطلب صعب
کردند و مومن محقق نجات یابد وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْمُبْطِلُوْنَ و زیان کنند مبطلان آنجا و انجام استان و معاند
که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه مطلبند اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِیْ جَعَلَ
لَکُمُ الْاَنْعَامَ آن که پیدا فرید شما را بیان چند شرف دکاکو سند لِتَرْکَبُوْا تا سوار شوید
مِنْهَا بعضی را از آن چهار پایان وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ و بعضی را از آن میخورید چنین منفعت و بر می آیند که قابلیت
رکوب و اکل دارند چون فرس و اکل وَلَکُمْ فِیْهَا و شما راست در انعام مَنَافِعُ منفعت بسیار بحرث
چون شیر و پشم و بر آن وَلِتَبْلُغُوْا و تا النار آفرید تا برسید عَلَیْهَا بر آن بار بعضی بر
حَاجَةً فِیْ صُدُوْرِکُمْ حاجتی که در دلهای شما است از سود او معاملت وَعَلَیْهَا و بر شتران بر خشکی
وَعَلَی الْفُلْکِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُوْنَ بر داشته میشوید وَیُرِیْکُمْ و می نماید خدا شما را
آیَاتِهٖ نشانهای قدرت خود فَاَیَّ آیَاتِ اللّٰهِ پس کدام آیه از آیات قدرت یا از دلایل نبوت
چون قرآن و اخبار از غیب تُنْکِرُوْنَ انکار میکنید اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نکردند و دیدند فِی الْاَرْضِ در زمین
عاد و ثمود فَتَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ پس نگاه کنید چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام آنانکه
پیش از ایشان بودند کَانُوْا بودند آن امم مِنْهُمْ بیشتر از ایشان در زوری عاد کَانُوْا اَکْثَرَ
از روی قوت وَاٰثَارًا و افزون تر از جهت بازمانده آثار فِی الْاَرْضِ در زمین اگر کوشکها و قلعها فَمَا
اَغْنٰی پس دفع نکرد عذاب را عَنْهُمْ از ایشان مَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ چیزی بهره میکردند از جمع مال و
سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنگاه که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزات و
دلالات فَرِحُوْا شاد شدند بِمَا عِنْدَهُمْ بچیزی که نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش و علم ایشان
یعنی جهلی که در علم تمام نهاده بود و مراد عقاید طلب شبهها بدانکه اعتبار النار است و گفته اند مراد علم
مکاتب و تجارت است یا علم طبایع و فلاسفه حکم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان
استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخته وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه بایشان کَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ
بسبب استهزا بچیزی که استهزا میکردند فَلَمَّا رَاَوْا پس آنگاه که دیدند بَاْسَنَا سختی خدا را

در دنیا قالوا الله گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای و بیاد کردن او و کفرنا و کافر شدیم بما
کنا بما کنتم به بآنچه بودید بآن مشرکان که بتان را شفیع میگفتید فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را
ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا چون بدیدند عذاب ما را که بر ایشان فرود آمد سنة الله التی قد خلت
بمقدور ایمان در زمان تکلیف مقبول شد در وقت یاس سنة الله سنت خدا است که ایمان در زمان تکلیف
قد خلت آن سنت که گذشته است فی عباده در بندگان وی الذین یعنی خسران ایشان بدان وقت که ایمان
و خسر و زیان کار شد هنالک الکافرون بود کافران یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر
و آشکارا چه همه در خسران بودند والله اعلم سورة السجدة بسم الله الرحمن الرحیم
حم اعظم اسما الهی در صدر هفت مقطعه مختوم بحم هر کس را استخراج او قادر است و کوکب اندر حا اشارت
بحکمت و علم است یعنی حق سبحانه و تعالی امت بر مومنان بتنزیل حکمت حسب بحر فرموده که
حم اشارت بسر کرسیان حق تعالی در حب است و هیچ نبی را سر ملک مقرب بر آن نیافته و چه جاه و محبت
در وسیط اسم رحمن بعد از دو حرف است در وسیط اسم محبت آمده است پس حرف حا اسمی تمام باشد
که نیز قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خداوند بخشنده بهمه بقوس عوام الرحیم
مهربان بر عامه قلوب خواص و انس تنزیل مرد را اسم استدلال آسمان کرد و آنکه صلاح دنیا و دین
و بسته قرآن تنزیل فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست بهم در آورده شده آیاته آیتهای
وی از همین گشته بامر و نهی و وعد و عتاب و سهولت خواندن و فهم کردن آیات و تفصیل یافته است قرآنا عربیا
کتابیست بزبان عرب لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از زبان دانش مشتاق تنزیل او در عند الله است
بشیرا مژده دهنده و نذیرا ترساننده گروهی از آنها را که بوی نگرویدند فهم اعراض
پس روی بر تافتند از قبول آن فهم لا یسمعون بیشتر مشرکان پس ایشان نمی شنوند سمع قبول یعنی نمی پذیرند
و قالوا و گفتند ایشان مشرکان که سواء قلوبنا دلهای ما را فی اکنة در پوشیدگیهاست مما تدعونا از آنچه
چیزی که میخوانی الیه بآن یعنی قرآن و آنچه می آوری و فی آذاننا و در گوشهای ما وقر گرانی است حجب حجابی
فاعمل ما تمنی فاعمل ما تو حجاب پرده است که جمال نبوت ترا از ما حاجز است که ما
از نبوت تو محروم کند و در وسیط آورده که ابو جهل با سه تن میان خود و میان حضرت رسالت صلعم پرده ساخت

وکفرنا

وکف و نوا آن جا و بالا زیر طرف فاعمل کنند در خیط شاغلون که مانع از حق الله کاینه گرفتن حق
عما آنچه بتو آن دعوی باطل که مانع در آنچه تو انیم تقصیر نخواهیم کرد و ما دعوت که کار پیش برآید آخرت حق
که ما بر آن دنیا خود عبادت میکنیم قل بگو ای محمد انما انا بشر جز این نیست من بشر آدمی ام مثلکم مانند شما نیستم از
شما نه آن ملک که من شما خبر ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بخبر دعوت نمیکنم که سمع راز آن دولت
و طمع راز قربت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده شده بسوی من انما الهکم خداوند شما است که خدای شما
الله واحد خدایست یگانه فاستقیموا پس راست روید بسوی توحید و طاعت و بر آن مقیم باشید
و استغفروه و از او آمرزش جوید کنایه از آنکه بعد از اسلام گناه کرده استغفار مناسب است و
افعال اقوال و احوال ظاهر او باطنی یعنی بیابید که در نهان آشکارا یکی باشید چه بر تبه استغفار رسید
استغفار کنید از روبه آن که روبت عمل گناه و خطای عظیم است ویل و سختی عذاب
للمشرکین ط مر مشرک آنرا که زکوة آتیه آنکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة را
بر یک کلمه لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمی شنوند مراد آنست که خود را توحید زکوة
مشرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و جهت تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف
مشرکان آنست که مال محبوب انسان است بدل آن مر تقرب را سخت دشوار است زیرا که اعمال دیگر پس در ابدان است صفت اخلاق
خدای تعالی و صوم شفقت بر خلق و حج اعظم زیارت و اجر زیارت و نفقه اند پس تو تنگ کرد او را استحاق جهد
جهت آنست که جان ندارد یا چون در خبر که برند هم منفعت شجر بر برگ است هم سر بر خار است
بی در سر است هم سخن که سرمایه ناکامی است در جهان و حجب بیش ناکامی وهم مشرکان الذین آمنوا
و کردیم کافرون ایشان ایمان نیاوردند کافران اند و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرای را باور ندارند
انما آمنوا ایمان آوردند بدرستی که آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته
مر ایشان آمرزشی است غیر ممنون ناکاشته یا غیر محسوس و در معالم فرموده که انما تو بیان
عاجز او دانا توانا است که در حال منفعت و مضرت از عبادت بی نیاز است و حق سبحانه همان مر دیگر در زمان
صحت و تندرستی بدان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر را نفقه میکند که
حضرت رسالت فرمود که چون بنده بر طاعت نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود و حق سبحانه مانند که

بدو ملک گرید نویس برای او مانند عزالدین نیکه رهائی داشته اند مرغ تا وقتی که او را باز نمی کنم
یا بحضرت خود برم فَاَنَّ اللّٰهَ یَکُلُّ بلکه یا شما اَنَّ اللّٰهَ قَدِیْرٌ کافر شوید و نمی گروید بِاَلَّذِیْ خَلَقَ الْاَرْضَ تا آنکه
بیافرید زمین را فِیْ یَوْمَیْنِ در دو روز ابو اللیث رحمه الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه
بگسترانید وَتَجْعَلُوْنَ لَهٗ و میسازید برای او اَنْدَادًا همتایان ذٰلِکَ آن خداوند که زمین را
بیافرید رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پروردگار عالمیان وَجَعَلَ و بیافرید فِیْهَا در زمین رَوَاسِیَ کوههای
بلند یا مانند رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا از زیر زمین تا ناظران ایشان نگرسته هر دو اعتبار بر دارند وَبٰرَکَ فِیْهَا
و برکت کرد بر کوهها برکات آنکه در آن منافع و منابع آفرید و بارکت داد زمین را بانهار و زرع را بانهار
وَقَدَّرَ فِیْهَا و تقدیر کرد در زمین اَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین یعنی بر اهل هر موضعی از زمین روزیهای
مقرر کرد چنانکه در وجود مردم و ستور و گوشت و دانه اما آن هر کدام را بر مناسب کفایت و اقوات هر یکی
و تقدیر آن بر روزیها کرد فِیْ اَرْبَعَةِ اَیَّامٍ در چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود
سَوَآءً یکسان یا مستوی جواب یکسان شده لِلسَّآئِلِیْنَ مر پرسندگان را از آفرینش زمین و هر چه در زمین است
یعنی جواب سایلان زیاده و نقصان نشد ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد اِلَی السَّمَآءِ بآفریدن آسمان وَهِیَ
دُخَانٌ و حال آنکه او دخان بود یعنی بخار آب همه دخان در زاد البر گفته چون حق سبحانه آب را بیافرید عرش
بر دو کماشته تا بود ادیر سوزش آورد و دود و بخار مرتفع شد و چون سبحانه آسمان را از آن بیافرید در
عین العبادات آورده که سبحانه جوهری بیافرید نظر بیست در فرقانیت یکی واخاسته در طاق شد آنرا
بر دو مسلط کرد تا بجوش آمد گفت بخاران زود بیدا کنان بازان گفت زمین را از آن بخار آسمان آفریده شد
بیت کنز انبسط سازد که انیز فرش شد بوالاعلی بخار ابر اکه افزاز دکه انیز سقف بس زیبا ها از آن
سقف معلق چه تصویر شد بوالاعلی ۱۲ زیر فرش مطبق الطف نیز شد بوالاعلی فَقَالَ پس گفت مر آنرا
بعد از آفریدن آسمان لِلْاَرْضِ مر زمین را ائْتِیَا بیائید یا آنچه خواهید یا آنچه تمارا می آفریدیم
طَوْعًا از روی فرمان بردار آکرهًا یا از سر ناخواهش و دشوار بعضی اگر خواهید و اگر نه آنکه
چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت است ۱۲ نباشد ناظر آخرت و گرایت آنشان دگفته اند آسمانها
گفت آفتاب و ماه و ستارگان ظهور ساختند و زمین را فرموده آنها خود را بنمایند کاف خطاب است حق سبحانه و تعالی

قَالَتَا

قَالَتَا گفتند آسمان و زمین اَتَیْنَا آمدیم ما بر حسب فرموده طَآئِعِیْنَ فرمان بردار آن آورده اند که اول
موضع کعبه معظمه زاده الله تعظیما از آنجا زمین بسط گفت پس بحر در ربا بود و بدیه تهیه آن محل کعبه
اسلام و قبله انام گفت و چون آسمان آفریده شد اراده آنکه آفت فَقَضٰهُنَّ پس بساخت آنرا
سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان تمام ساخت آنرا فِیْ یَوْمَیْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰی و وحی کرد
فِیْ کُلِّ سَمَآءٍ اَمْرَهَا در هر آسمان فرمان آن یعنی ما الهام آن الهام فرمود که عبادت هر چه در هر آسمان
کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید وَزَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیْحَ بیاراستیم آسمان نزدیک را بمصابیح بحر اغنا
یعنی ستارگان که چراغ روشن و درخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانرا کاهلانشتی
از آفات بالا نشنیدن ملائکه و دیگر آسمانرا از سرکشان ذٰلِکَ آنچه الکر شد از بدیع آفرینش تَقْدِیْرُ
الْعَزِیْزِ آفریدن و اندازه کردن خداوند غالب است که در ملک خود هر چه خواهد کند الْعَلِیْمِ و داناکه هر چه
سازد از روی حکمت سازد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند کافران یعنی اعراض کنند از ایمان
با محمد علیه السلام فَقُلْ اَنْذَرْتُکُمْ پس بگو کیم که بیم کردم شما را ترسانیدم صٰعِقَةً از عذاب بی خوش
و هلاک کننده مِثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَثَمُوْدَ و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه که
جبرئیل علیه السلام تخصیص بدو قوم بجهت آنکه ترس در حلت الفتار والصیف بدو موضع اندر
کرده گذشته آثار عذاب شایده میکردند ایشان مسخوط ساخته صیحه شد اند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ
و قبیله آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ پیش روی ایشان
وَمِنْ خَلْفِهِمْ و پس ایشان یعنی همه ایشان بر فوق و عنق بنصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند
اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه نپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر
خداوند ما خواستی که آنرا سَآءَ اَنْزَلَ مَلٰٓئِکَةً هر آینه فرستادی فرشتگان بجهان شما فَاِنَّا بِمَآ اُرْسِلْتُمْ
بِهٖ کٰفِرُوْنَ پس ما بآنچه فرستاده شده اید بآن رسول حق کافر شدیم ۱۲ ما کر بدانکه چه فرستاده اند آنرا
و بیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر سرکشان در بندیصورت ایمانی آمده از ایشان شاهد یعنی ایشان
غائب نیست بیت چند صورت یعنی الصورت بر است ۱۲ هر که بیشتر بیدا بر صورت بر است ۱۲ دیده صورت
پرستی را بیند ۱۲ ناشنوی ما از نور یعنی بیرون شدند ۱۲ انکه نفضیل نصیب ایشان میکند و میگویند فَاَمَّا عَادٌ

انکار کرده عاد بران فَاسْتَكْبَرُوا تکبر کردند وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً در زمین احقاف در بلاد یمن بغیر حق بناحق یعنی بی‌مستحق
نکرده باشند پس هود علیه السلام ایشان را تهدید کرد وَعَدَّ الْبَلَاءَ یا نزد ایشان استکبار التفات بآن نکردند
وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سخت‌تر از ما قُوَّةً از جهت قوت آنها عاد بران مغرور شدند بجهت قوت تن
خود چه مرد جسیم و طویل بودند و سنگ کوه بفشردن بکف دست بکندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند آن سرکشان
بقوت خود أَنَّ اللَّهَ آنکه خدا الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافرید ایشان را هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت‌تر و بسیار
از ایشان قُوَّةً از روی قوت یعنی قوانائی دارد و چه جزء کبیر او از آن قوانائی تر است وَكَانُوا و بودند
قوم عاد کار بآیات ما يَجْحَدُونَ با آیات ما منکر شدند یا تکذیب کنند که هود فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
رِيحًا صَرْصَرًا پس فرستادیم بر ایشان باد سرد و باد آواز عجیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در وقت آخر
شوال از زمانها در روز چهارشنبه و یکشنبه نحوست روز وصف رب بسبب آنکه صرصر فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم
ایشان را عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی هر راست احساس نیم بالکلیه
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آخرت أَخْزَى سخت‌تر از روسیاهی وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند
در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست
یا راه خیر بنمودیم بدایشان فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس گزیدند اختیار کردند نابینائی یعنی جهل و ضلالت و
کفر عَلَى الْهُدَى بر هدی و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه
عذاب خیل کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بعمل کرده بودند
از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ و نجات دادیم آنانرا که وَآمَنُوا آنانرا که دیده بودند
صالح علیه السلام وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از نزول عذاب وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز که حشر کرده
شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدا إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی بر کنند آنرا فَهُمْ يُوزَعُونَ پس باز داشته
بدوزخ یا بشناخته شوند از کفار از نیک و بد یعنی بر سند آنگاه هر را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا که چون
بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بچیزی شنیده باشند
وَأَبْصَارُهُمْ و دیده‌های ایشان بآنچه دیده آمده وَجُلُودُهُمْ و پوستهای یعنی جوارح ایشان از اعضا که
از ایشان بحکم کند در آن روز بعضی وَقَالُوا و گفتند فروج ایشان گواهی دهید لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا
بآنچه

بآنچه بود که ملک کردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب با توبیخ جُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را
لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید بر ما که بر گناهان ما دارید شهادت قالوا گویند اعضا
ایشان که ما را مرتکب شدند بکید اخبار خود را طق ندیم ملکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ سخن آورد ما را آن خدا که بقدرت
کامله الَّذِي خَلَقَكُمْ سخن آورده است هر چیز را که سخن گویند أَوَّلَ مَرَّةٍ اول حالت که خلق کرد شما را وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
تحقیق باز آورده شوید بوجود آورده شوید یعنی خواهند آن شهید آنانکه گواهی دهند بر شما وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی خواهند آن شهید آنانکه گواهی دهند بر شما تَسْتَتِرُونَ
گوئید شما أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ تا نه دهد بر شما گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه اعضا شما یعنی خواستید که پنهان شوید تا نشهد
و گمان نبردید که اعضا شما گواهی دهند وَلَا جُلُودُكُمْ و نه پوستهای شما وَلَكِنْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدا
نمیداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید در زاد الیه گفته که خاص میگفتید بر چه شما را میکرد خدا نمیداند
از آنچه نهان از ما مار عینه و بان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذَٰلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي
آن ظنی که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان بردید بِرَبِّكُمْ بخدای خود أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید از زیان زدگان فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند
و اگر بر عذاب فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ قرارگاه است مر ایشان را وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی
حق سبحانه جویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از جمله کسانی که خشنود شوند
وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و بر گماشتیم برای ایشان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم قُرَنَاءَ
فَزَيَّنُوا پس بیاراستند دیوان بر ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا
وَمَا خَلْفَهُمْ و تابعت نفس و هوا و آرزو طول امل استادند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ و واجب شد بر ایشان الْقَوْلُ بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ
در امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که بین
عالمها که بعضی یعنی جانبخش امر کنند بر لله استحقاق عذاب بسبب انکرده نیز نزد او خرید اند در کفر الاسر آورده
که بیشتر بنده خیر خلق بدا و اقرین نیکو کرامت کند تا در طاعت معین در شر بیشتر بنده بد خلق بد کف
او را در فرمید مرا قاجر سنگ کند تا مخالف نفس تحریم نماید بر نفس شیاطین الجن و الانس کافران جنس

وستحق عذاب کنند بیت نرفته معرفت امر در مفاصل ۱ زمود آخرت فرد انهاست ۱ آورده اند که کفار قریش
یکدیگر را وصیت میکردند چون محمد صلعم قرآن میخواند او را بهوش نشنوید و غلط کنید بر محمد صلعم حضرت رسالت
قرآن خواندی جمعی در مقام تعریض آمده آواز بر داشتند سخنان بیهوده گفتند و میزدند قرآن درست بر محمد نمیخواند
و شعوا آنرا خوش خواندند یا آیه تلاوت و قال الذین کفروا و گفت آنانکه کفر ورزیدند یعنی مشرکان عرب بر
یکدیگر لا تسمعوا مشنوید و گوش مدهید لهذا القرآن بر شنیدن این قرآنرا که محمد میخواند والغوا فیه و
سخنان لغو و خشونت در آن بگفتید و آن بار فریاد کنید در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید شما غالب بر تلاوت
و آواز خواندن باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد ابو جهل و عتبه و امیه
یا عامر کافران عذابا شدیدا عذاب سخت یعنی بسیار و دایم و لنجزینهم و بدهیم ایشانرا پاداش بد الذی کانوا
بدترین پاداش آنچه کانوا عملون بر آن بودند کار زشت بر کفر و معصیت یعملون عمل میکردند ذلک
آن عقوبت مبتدا جزاء اعداء الله النار بدل از ذلک یعنی آتش عطف بیان له فیها در آتش دار الخلد
لهم مر کافران را فیها در آتش دار الخلد سرای جاوید یعنی مقیم دائم الخلود باشند جزاء پاداش
داده شوند پاداش و اجر بما کانوا بآنچه بودند که همواره بایاتنا بآیات کلام ما یجحدون انکار
میکردند و قال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند در آتش ربنا ای پروردگار
ارنا الذین اضلانا نمای بما آن دو کس را که در دنیا اضلانا گمراه کردند ما را من الجن والانس از دیوان
و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او پیدا کرد و قابیل که خشم ناحق او بخیخه انداخت دو کس را بما بآنها نجعلهما
آنرا در آریم ایشانرا تحت اقدامنا زیر پاهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین تا که شوند
از خوارترین یعنی در درکه زیرین خود تا از همه فرومایه تر باشند ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه
گفتند ربنا الله ثم استقاموا پس بدان پایداری ایستادند صدیق اکبر را گفت بگو پروردگار ما خدای و فاروق عمر را
بر امر و نهی پایداری نمودند و رو باه هاء تا کار کردند ذو النورین را گفت چون گفتی و تقدیر کردی که الهها خود را خالص
ساختند در نفی کرم الله وجهه فرمود که فرایض ادا نمودند و قال حسن بصری رحمه الله آنست که استقامت
کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند در بیان استقامت اخلاص کردند و بسر از باقرار اعتقاد ساختند و صاحب
فرموده که ربنا عبارت از توحید که اقرار است که الله رب ما لیکن الوهیت توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی

از صحبت بوحدت ابتدا کردی یا آنکه در عالم وحدت هست بیت نوبت میکشد بخانه سفت ۱ یعنی
آنکه در بیان معرفت ۱ آنچه از صحبت بوحدت بنزد ۱ و عبد واحد بر حق بشکل آید بوحدت فتنزل فرود آیند
علیهم الملائکة بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مستقیم تنزیل که یا بوقت مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در حشر یا آنکه ان لا
تخافوا ترسید از آنها که در پیش اید و امور آخرتی که بر شما آسان خواهد گشت ولا تحزنوا
و اندوه مبرید بر آنچه بگذشته اید از اهل و مال که حق سبحانه بکرامت ایشان بخواهد جست وابشروا و شاد شوید
بالجنة التی بآن بهشت که در دنیا کنتم توعدون بودید بآن که وعده داده شدید بر زبان پیغمبر نحن
اولیاؤکم که ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ما را از آفت میداشتیم و الهام در
میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم و فی الآخرة و در دستان شما هم در آن سرا یکدیگر و
تعظیم و در خواست و لکم در خواهد فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند و خواهد جانهای
شما را در آن بر ما از کرامات ولکم و مر شما فیها در آخرت ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی و مهمانی
من غفور از سوی آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده در لفظ نزل استعارت با آنچه آنکه تمنای
ملک استعارت نسبت با آنچه ایشانرا عطا خواهند کرد جهد حضرت نسبت میدهد بکلیه بجهت ضیافت و ترتیب
کند و آنچه گفته که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه در روش طریقت و رجه از آن عالم حقیقت
شیخ علی دقاق قدس سره فرموده استقامت آنست که داشتن حرمت از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوت
سر خود راه ندهد یا غیار را در حریم حرمت راه نگذارد بیت امروز مرا در دل نمیگنجد ۱ کاندر حرم سلطان
غیار نمیگنجد ومن احسن کیست نیکوتر قولا از حیث سخن ممن دعا از آنکه کسی که بخواند خلق الی الله
بسوی خدا و عمل صالحا و کند کار شایسته و قال انی من المسلمین و گوید بدرستی که من
گردن نهاده کانم حکم خدا را یعنی آنکه در خبر از حضرت رسالت که خلق را بحق دعوت کرد امام ابو اللیث رحمه الله
فرموده که مراد علما اند که عالم و نیز عمر و امر آموزاند و اهل ایشان آنست که بر خود پسندند بآن کار کنند یا حسب
که قاعده امر معروف و نهی منکر را بسندیده اند و اهل ایشان صبر و تحمل بر آنچه بایشان رسانند از مکاره
و گفته اند که آیه در شان زید بن الخطاب رضی الله عنه فرموده که نمیشود اینکه آیه در الا در شان موذن
صاحب علی الصلوة آورده که چون بلال رضی الله عنه را کافر کردی بهو گفتی بلال نماز نمیکند و نماز میخواند

و عثمان و بیهوده بر زبان نیاورند سخنها که آیه تا اینجا و در تقدیر که موذیان باشند عدالتشان و آنکه
میان او و آن دو رکعت بگذارند فلا تسوی علی الذین آمنوا و بر ایشان نیست بلی و بسجده و بمجازات و مکافات بعضی
توحید و شرک مساوی نیست یکی بر حریص نفع و حیات و دیگری بسبب بسط در کمالات و لغت ادب حسنه در تعبیر
و بسیر مخفی نام او علم و جهالت در تقدیر آدمی و بیان و عالی العالمین کوثر کرسنه و دست آل
رسول و سینه و دست الذین آمنوا و عملوا الصالحات و عمل کرده سینه را بالتقی آن چیز که نفس الامر حسن آن
نیکو تر است یعنی غرض را بحکم الیقین مع و لکنا را بعفو محو کنی با لغو تخالفان کند فاذا الذی بینک و بینه
آنکسی که باشد بینک و بینه عداوة و دشمنی هر آئینه دوست زنده کانه کویا او ولی حمیم
دوستی و یار ساده بود و خویش مهربان و رحمه خاقانی امام اعظم رحمه الله تعالی سکند که حرکتی بر من میرسد
که را میکوید من و فلان او سخن نیکو میکو نماز نیک خبر صاحبم که را و هم نیکو نمی میکوید و ما یلقیها
و نیافت این خصلت کسی مقابله بدی علی الا الذین صبروا که آنکه صبر کند بر مکاره و نفس را از منقاد باز دارد
و ما یلقیها و طاعت این صفت و عادت الا ذو حظ عظیم که صاحب و خداوند بهره بزرگ یعنی از ادراک
تمام و از زیاده بالاتر کمال نفس با این خیر از اخلاق حسنه و کوید حظ عظیم بهشت است و اما ینزغنک
و اگر بر خود بر القیطان الرجیم شیطان شرع و وسوسه نمایاند یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که تباهی این صفت
کند و کوشد در هم شکند فاستعذ بالله پس پناه جو بخدا از شر او انه بدرستی که خدا هو السمیع العلیم
اوست شنوا مستعاذه را و او داناست بحقیقت قدر منزل الماء سوال از شبها قدر در آیه اللیلة و آنچه نازل است در روز
که تعاقب یکدیگر اند و دو جهت آب آیه آسمان و نیز آسمان و الشمس و القمر و دیگر آفتاب و ماه که میر مقدر
و اندازه سفر میروند و مجاری لا تسجدوا و بسجده کنید للشمس مر آفتاب را و لا للقمر و نه ماه را که
الذین خلقهن آن خدا که آفرید آنها ان کنتم اگر هستید ایاه تعبدون مر او را پرستید و بسجده آرید مر خدا را که آن خدا را که میان زمین
روز و مهر و ماه فان استکبروا اگر سرکشی کنند از دریافت آنچه فالذین عند ربک پس آنکسانی که نزد پروردگار تو اند
یسبحون تسبیح میکنند له و مر او را بالیل و روز بسبب آنکه تسبیح ایشان بسبب آنکه عبادت
آن خالق را باید مخلوق امام فخر رحمه الله در مجلس بحث و میکند تا سجود مقرران امر باشد و اینجا
مرفوع است و الزام مسجود و هم آن بالیل اگر بر گفتن ملک از سجده کردن خدا و از آن چه زبان
فالذین عند ربک پس آنکه نزدیک پروردگار تو اند فرشتگان یسبحون له تسبیح میکنند مر او را

و می ستایند بالعشی و الابکار و شبها و روزها و بسته بطاعت او و مشغول او و لا یسئمون و ملول نمی شوند از این قول
از کثرت عبادت و بسیار ستایش و پرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند چه حق تعالی اینجا تمام شده و امر
روز است و بر اساس عمر و انه سجده باز دیم است باتفاق علما از سجدات آیه و حضرت شیخ در فتوحات ایشان
سجده اجتهاد گفته و فرموده که اگر آخر آیه او سجده کند سجده خواهد باشد چه تقارب بقول امام اعظم رحمه الله
تعبد بدان و اگر بعد از آیه دوم سجده زند سجده آن فقط و حجت بر چه مقرر است بدین کلمات که و هم الابکار
و هم لا یسئمون و من آیاته و از نشانهای قدرت او انک تری می الارض آنکه می بینی زمین را خاشعة فرسوده و خشک شده
فاذا انزلنا و چون فرستیم علیها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت بجنبش در آید و بحرکت رسانند
نباتات آن زمین را و ربت و بر بیند و افزون کردند و انبتت الذی احیاها بدرستی آنکه زمین مرده را زنده کرد لمحیی
الموتی هر آئینه زنده کننده مردگان است انه علی کل شیء بدرستی که او بر هر چیز قادر است اما جماد اما نبات قدیر
قوانا و قدرت او نیست مقدور است بنبات ان الذین بدرستی که آنانکه یلحدون کجروی میکنند از راه صحیح
استقامت سخن زشت میشنوند فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی در طعن مینمایند یا آنها میدانند طلب میکنند از راه حق
خواب باز میکردانند لا یخفون پوشیده نمیشوند علینا بر ما یعنی بر ما میدانیم و بجزا و طعن و انکار
میرسانیم افمن یلقی آیا کسی که انداخته شود در آتش بالاتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که
قابلیت صفت باشد خیرا بهشت ام من یاتی آمن یاتی یا کسی که بیاید امنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز
آن حضرت صلعم حاضر و گفته اند حضرت صلی الله علیه و سلم اعملوا مر تهدید کفار را میگوید که بکنید ما شئتم
هر چه میخواهید انه بدرستی که الله بما تعملون بدانچه شما میکنید بصیر بینا است و بر آن جزا خواهد
بیت جلد دکر با کس خدا میداند له نقد مغشوش ما و کر معاملات است ان الذین کفروا بدرستی
آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که بر تو فرستاده است لما جاءهم آنهنگام که آمد بدایشان هماناوان و هر آئینه
و انه و بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آئینه کتابیست ارجمند و گرامی مرتبه خدا باشد لا یاتیه الباطل نقد بدیه
بقول امام فخر رازی قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام مر عزیز بر رب که ملک عزیز بر رسول عزیز
آورده بر آن که عزیز بالاتر کائنه دیبی است تنزیل عزیز است نامه دوست بر دوستان عزیز باشد
بیت زنام نامه قوافم عزیز و گرامت له خبر جان کی کوی نامه نامت لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب

بیم باطلی من بین یدیه ولا من خلفه نازل نمیشود از پیش رو یعنی از جهت باطلی منزل نشود و نیاید و
بدو راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده در و عرضه نشود تنزیل من حکیم
از خداوند دانا حمید ستوده ما یقال لک نمیگویند ترا ای محمد کفار قریش قولا الا ما قد قیل لک مگر آنچه گفته
شده است یعنی کافران امت را مثل ما قیل لرسل من قبلک مر فرستاده شدگان را از پیش از تو حضرت عیسی
میدید و موسی میدید لک کار سخنان کفار را نده و ناک مالک که هست ایشان که پیغمبری بوده منکران قوم با او
گفتند که با تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است
مر ایشان را و متاعان ایشان را ذو عقاب الیم و خداوند عقوبت در دناک مر منکران بگذاران اندر آنچه
که کفار قریش گفتند حرب از آن بلغت عجم و نیامد یا جر الیعنی از آن سر نبود یعنی عجم تا بر در و قوم آن
بهره نزد آیه آنکه ولو جعلناه و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا
هر آینه میگفتند کافران عرب لولا فصلت چرا ادا و میدادند آنا آیاته آیتهای کتاب را بدلالت که
فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی و عربی و مخاطب عربی قل هو بگو این کتاب للذین ءامنوا از آن ایمان
آورده اند هدی راه نماینده است بحق و شفاء و شفا بخشنده است از امراض شک و شبهه والذین لا یؤمنون
و آنانکه منکر شدند بدان فی اذانهم وقر در گوشهای ایشان بند است یعنی انصام میکند و میگویند و بگوش
بوش نمیشنوند هو و آن کتاب علیهم عمی بر ایشان بند است تا جاهل و کمال حال آنرا نمیبینند اولئک
آن گروه کار شنیدن قرآن و دیدن آن کرده دور اند یناداون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جای دور یعنی
مثل کسی که از مسافت دور و در دار آخرت ندا خوانده رانیده و طرد آواز داده شوند پس ادا
از آن ندا بر قعر رسد بعید نزدیک میگوید یا آواز بلند یا سر زنند نزدیک شیء دور و دور
ولقد آتینا و تحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را عالیه تورات فاختلف فیه پس اختلاف کردند
در آن همچنانکه در قرآن یعنی باور کردند بعضی و نکذیب کردند بعضی ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بود که پیش رفته
من ربک از پروردگار تو یعنی وعده قیامت تا فصل قضا حضرت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب بکفار
لقضی هر آینه حکم کرده شد بینهم میان ایشان که زود بسبب اهلاک زدی و انهم و بدرستی که ایشان
لفی شک در گمانند مریب از قرآن یا توریت من ریب گمانه با مضطرب آیه من عمل هر کرد کند

صالحا کار ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد و من اساء مدبها
هر که بد کند پس بر نفس اوست یعنی وزر آن بدو رسد و ما ربک بظلام و نیست آفریدگار تو ستم کننده
للعبید مر بندگان را که از اعمال خیر و شر مکافات نفرماید الیه بسوی خدای بردّ یرد علم
الساعة دانستن قیامت یعنی چون سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید که کرکت مر او را نداند
وما تخرج و بیرون نیاید ثمرات هیچ میوه من اکمامها از غلافها خود معا همه یا از یکدیگر بدان
و ما تحمل مادة از بار از انسان و حیوانات و لا تضع و نه نهند از حمل الا بعلمه مگر بدانش وی که پیش
قیامت الا و اندر علم خدای یعنی تا حاضر است و یوم ینادیهم و روزیکه بخواند مر ایشان را از روی
توبیخ کجا شرکائی قالوا آذناک گویند اعلام دادیم ترا ما منا من شهید هیچ گواه از ما شنیدیم ترا و یقینا
ما منا من شهید نیست از ما هیچ کس و ضل عنهم و گم شود از ایشان آنچه ما از ایشان ترا گرد میکردیم و ظنوا
از شرک کافران ما لهم من محیص مر ایشان را هیچ مستبعد نیست و ظن قیامت یعنی شاهد ترا که در دنیا بر شرک
در آن زنده بیدار الوان بودند یا الوان بودند و ظنوا و یقین دانند که از عقوبت الیهم نیست الیشان از من
محیص هیچ گریزگاهی لا یسئم ملول نمیشود کافران من دعاء الخیر از خواهش نیکی در دنیا چنان همچنان
و صحت و امثال آن و ان مسه الشر و اگر رسد وی را بدی چون تنگی در معیشت و بیماری فیؤس پس نا امید
از رحمت قنوط امید بنده از رحمت الهی و قنوط صفت کافر و ادای و اگر ایشان را ءاذقناه
و اگر بچشانیم ایشان را رحمة از نزدیک خود رحمتی منا از نزدیک خود و نه لگویی مسته بعد ضراء
مسته از پس سختی که بود رسیده باشد لیقولن هر آینه گویند هذا لی این مرا لی است و ما اظن
الساعة و نمیگمان ایم قیامت قائمة برپا خواهد شد و لئن رجعت و اگر باز گردانده شوم مرا الی ربی
بسوی پروردگار من ان لی عنده للحسنی بدرستی که مرا نیکی نزدیک وی است فلننبئن پس هر آینه
خبر دهیم الذین کفروا کافران را بما عملوا بآنچه کردند و لنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشان را من عذاب
غلیظ از عذاب سخت و اذا انعمنا و چون نعمت دهیم علی الانسان بر مردم اعرض روی بگردانید
و نای بجانب خود یا بر پهلو نشیند و نای دور شود بجانب خود و اذا مسه الشر و چون رسد وی را بدی
فذو دعاء دراز و پهن و بسیار دعا کند و اذا مسه الشر و چون رسد وی را بدی

وجهل که آیه سیمنه وجهه بخاطر نه فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا پس چون آمدند ایشان را آیتهای ما مُبْصِرَةً روشن
ونیکو بینا بیشتر چشمی بود لَكُمْ تُبْصِرُونَهَا وَ آنچه میخواهیم ایشان را تا بینند بَلْ هُوَ سِحْرٌ مُبِينٌ نه آن سحر باشد بسیار روشن
و بیان ای بسیار عجب آنچه از بحر از نفی در کرامت وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا وَ چون انکار کردند بآن آیات أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا
وَعُلُوًّا از روی ستم و تکبر و بزرگی فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ پس بنگر چگونه بود عاقبت مفسدان
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا و بتحقیق دادیم داود و سلیمان را علمی وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا
و گفتند ستایش مر خدای را که فضیلت داد ما را عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ بر بسیاری از بندگان مؤمن
وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ و میراث یافت سلیمان داود را وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ و گفت ای مردمان عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ
آموختند ما را زبان مرغان وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و دادند ما را از هر چیز إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ
بدرستی که این هر آینه فضل روشن است وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد سلیمان را جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
لشکرهای او از جن و انس وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ و مرغان پس ایشان را باز داشته میشدند تا بجای خود رسند
حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ تا چون آمدند بر وادی مورچگان قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ
گفت مورچه ای مورچگان ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ در روید بسوی خانهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ
تا نشکند شما را سلیمان و لشکر او وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانند فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا
پس خندید سلیمان خندیدنی از گفتار مورچه وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي و گفت پروردگارا بازدار مرا أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
که شکر کنم نعمت تو الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ که دادی بر من وَعَلَى وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
و که کنم کار نیکو تَرْضَاهُ و پسندیده باشد مرا وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ و در آر مرا بمهربانی خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
در بندگان نیکوکاران وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و بازپرسید مرغان را فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ
پس گفت چه مرا نمی بینم هدهد را أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ یا هست از غایبان لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا
هر آینه عذاب کنم او را عذابی سخت أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ
یا بیاورد مرا حجتی روشن فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ پس درنگ کرد نه دیر فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ
پس گفت فرا گرفتم چیزی را که فرا نگرفتی بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بآن و آمدم بتو از سبا بِنَبَإٍ يَقِينٍ
بخبری یقین إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ بدرستی که یافتم زنی را که پادشاهی میکند ایشان را
وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و داده اند او را از هر چیز وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و مر او را تختی بزرگ
وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ یافتم او را و قوم او را که سجده میکنند لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
آفتاب را از غیر خدا وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و آراست شیطان کردارهای ایشان را فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
پس باز داشت ایشان را از راه فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمی یابند أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ
که سجده نکنند خدای را الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آن خدای که بیرون آرد پنهان را در آسمانها و زمین
وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و میداند آنچه پنهان میدارید و آنچه آشکارا میکنید اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
خدای که نیست معبودی مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پروردگار عرش بزرگ

انسان مدت حیات محمد ابن انسان عالم صغیر محبت از زمین بیرون رفت و عالم انسان کبیر منفصل اما از زمین بیرون
عالم کبیر است و عالم انسان صغیر فَظَلَّتْ ای آنکه ذات ملک سکندر و جمشید ۱۲ از عرش معاش زمین بیرون رفت
عالم بر دور است بلکه این جهان ۱۲ نشسته تو تنزیل در عالم ۱۲ و تطبیق آیات آفاق و مناسبات محمد حضرت
شمه از حقایق تمرة بعون ملک علام و تفسیر جواهر کنوز سنی جواهر الآیات بر بنده کافران فِي مَرْيَةٍ
رشک مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء پروردگار بحث و جزا الآیة بر بنده کیا أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بهر چیز يُحِيطُ
از سنت معلوم و قدرت محاطی فعالست مشیار اند بر هر چه خواهد در ملک شد قطعا اند عظمه علم جهان
قدرت جهان خاص حضرت کبریا آنچه باید در رفق آفاق و کدام چه بنا راست سورة ق مکیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قٓ حروف قطعه نازل بود بر معارف و دقیق طرق اسلام تعلیم حرف
از اسرار عالم اسماء که در علم الله و حجه قبلها الا خیر از عمق عالم حاضر قرآن و مجید مهلکه رئیس علم
و رئیس سمع و فاق فوق و صوت مرفوع است که بعد از زمین مرفوع فرازند و بر جهان عالم حضرت
سید الرسل طاهر جهان سید بلند و موکد حاضر اند و مجید با کرامت نازل خواند قسم بی نزد قسم
خسف اهل اند و کردند عاصی و مجادلی نزول صیب کلیم الله و آنکه حروف ابرار حکیم و مجید و علیم
سمیع و قدرت با انار است بعلم و محمد و نثار علم و قدرت در کنف الاسرار کنایه حروف آیات
بیان عطا ملک حضرت سجاد بحر تری رساله از زاد شفعه حاضر موعظه سبعی حرف کوثر که نشنید ایمان
انسان سیر کف انده و مرسل ملک محمود و اکمال مرتق تا معرفت مرتبه زاید علم مجتهد او کلیم بهره اشیا
مرتوحی سبحانه و تعالی و بود رسیس سماء شعله او مرتبه بحلیل رفت تو بر رسید و فاق مقام محمود او
در شمع سراج درجه او اوفی و در روز قیامت کشف عظیم کسی بیت مقام تو محمد ثابت محمد بدنیا مقام
ناصر دارد آیه ملک منزل آنچه در سورة آنچه یوحی الیک وحی میکند تو موسته وَالْمَجِيدِ بَلْ
قَالُوا و در محل عالم بانانکه پیش از تو بودند از رسل الله فَأَخَذَهُمْ پس گرفت ایشان را عذاب بعمل اند از نزل وحی اند را
بار نتوانند کشید الْمِهَادُ و دانا بحال کسی سزاوار نزل حرمت لَهُمْ فِيهَا الْأَنْهَارُ مر او را است آنچه در آسمانها است
از خلق علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از خلق و کونین سفلیات وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه بر زمین
که نعمت شان در آنست الْعَلِيمُ بزرگ کرده عظمت سلطان او را است حَمَّادٌ مَجِيدٌ تزدیک شده آسمانها که

قطعت آیه تتفکرون یشکاه من فوقهم از زیر یکدیگر یعنی بخت آسمان بلند تر است بنگاه قدیس ایشان منشق
کردند و در کنار آورده که ایشان حال در خطر کرده و جلال اعظم است بر آثار عظمت پروردگار و اذا رأیتهم
در سخنان ایشان یعنی چون بینی ایشان را بهم تشبیه کنند ذات چون از سر مرغزار بجسمهم بجسم پروردگار
ایشان یعنی تسبیح وجهها بهم میگویند و حیات نقش از مراد و اعیان مراد و اذا رأیت ثم رأیت و هر سخن مشکل از خدای
نعمة الأرض هر کسی که در زمین باشد از مومنان الا الذین یعلمون بدانند و بدرستی که خدای هو الغفور
اوست آمرزنده مر کناهان بندکان را الرحیم مهربان بر ایشان قل لو هو از صباحین بنی فلان و جهالت کرده که
باستغفار کناهکاران رفته و مهربانی آنکه و آنکه فرا کرفته من فوقهم بحرف ولا تکن دوستان یعنی نزدیکان
و اندوه مرد بدرستی ایشان در سخن مشکل الله یحفظ خدای نکهدار است علیهم بر احوال و اقوال و اعمال
ایشان و مناسب آنها خواهد داد و ما انت علیهم و نیست ای محمد بر ایشان بوکیل کماشته شده تا محافظت
ایشان کنی بلکه تو مبعوث است و تبلیغ احکام نبوت و کذلک و همچنانکه وحی کردیم بتو بعضی بر زبان
قرآن و تنذر ام القری تا بترسانی مکه را و من حولها و آنانکه کرد او اند و تنذر یوم الجمع و بترسانی
اهل مکه را و مادر شهرها را که کرد او است و کرد او اند و بترسانی بجمع اهل بلد را و هر قوت که تمام
زمین بلد را از آنکه بکذرد بر بلد اهل بلاد است و همه بر حال اوی الفریق و تفرق روی بیرکی در بهشت
بر دوزخ یعنی قیامت الا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن و آنرا روز جمع کفته اند بدین قول و آن
جمع باشند یعنی جمع کنند ارواح را با اشباح یا اهل ایمان را بر کسی منکر و بعد از اجتماع دیکر باره متفرق سازند
ایشان را فریق فی الجنة کروهی در بهشت بدرستی که مومنان موحدان اند و فریق فی السعیر و کروهی در دوزخ
آنکه که منافقان و مشرکانند و لو شاء الله اگر خواستی خدای لجعلهم کرد ایشان را امة واحدة همه خلایق را
امة واحدة کروهی یکتا بر راه هدایت یا بر طریق ضلالت ولکن یدخل ولیکن در می آرد من یشاء هر که را میخواهد
بر راه خود و توفیق عبادت فی رحمته در رحمت خود و الظالمون و ستمکاران یعنی مشرکان یا یهود
و نصاران ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوست که متولی کار ایشان کردد و لا نصیر
و یاری کننده که عذاب الله از ایشان باز دارد ام اتخذوا بلکه آنکه فرا کرفتند کافران من دونه بجز خدای اولیاء
ما تتخذ اصنام و لا فرق میان این مشرکان فالله پس خدای هو الولی اوست دوست که
دوستان را

دوستان را دوست دوری میکند و یحیی الموتی و زنده کرداننده مردکان را و هو علی کل شیء قدیر و بر همه کار قادر است
و هر چه ای ما اختلفتم در هر چیز فیه حکمه حکم آن بخدا است ذلکم الله آن خدای است ربی
بحکم کن میکنیم اعرض عنه بر کردان از او و اصنام ایشان را توکلت بر خدای انیب بازکشتم
بحکم کن میکنیم اعرض عنه بر کردان از او و اصنام ایشان را توکلت بر خدای انیب بازکشتم
فاطر آفریننده السماوات و الارض آسمانها و زمینها جعل لکم بیافرید برای شما من
انفسکم از جنس شما ازواجا جفتها تا کون بدید آمد فیه در آن ذرء بسیار کرداند شما را در تزاوج و تناسل
یا در زمین و چارپایان خلقت یذرؤکم نیست و لیس مانند و چیزی نیست مثله مانند او کلام عرب زیادتی باشد
مثل فوق فان استوا بمثل الا مثله یا مانند معنی و آنست چنانکه مشکل الا الفعل کل در سیرت نیست مانند
لکنه مثل چه موجود اند فاعل کل نباشد مثل و نیست حیث از آنکه صورت هر چه نیست مد کو بکس تو
مانند جهان الحسن ان تری حقیقة من الله الا الحضرة الشاهد و او شنوا بصیر و بینا
له مقالید خزانها سماوات آسمانها و الارض و زمین یبسط الرزق کشاده میکند روزی را لمن یشاء
بر کسی که میخواهد مقتضا ارادت و یقدر و تنک میسازد بر کسی که میخواهد برزق نصیب انه
بدرستی که بهر چیز دانا قابل و استحقاق و فرض و بسط علیم دانا است شرع برای شما
بر کرفتید لکم برای شما من الدین از اصلاح و عبادات و احکام حدیث ما وصی آنچه فرمان داد
نوحا نوح را به ملک اعلیه السلام و الذی و آنچه که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصلی شرع که مسلمانی
و توحید و ما وصینا و بخدا آن که بعهد بدان ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین بر پا دارید شرع را و لا تتفرقوا
دین آن تفرقه میکنید الذین آن کسانی که اقامت کنید و بپا دارید دین را که ایمان است بخدا و تصدیق او و جا باشید
در فرمان بر داری احکام و لا تتفرقوا و متفرق شوید در آن یعنی اختلاف مکنید اصل کار توحید و طاعت است

جز فرو نه شرایط اختلاف است اگر بزرگ کرانی در شمار قل الله یکفیکم شرک آنه کان ما تعبدون
آنچه میخوانید انبیا را که بعوی آن توحید و نفی شرک الله یجتبی خدای بسنده میکند و بس میکند الیه بسوی آنچه
میخوانید یا بجز پرستید و است و یهدی کند بر راه آنچه بود و میکشد بر سوی خود حضرت یا بجز رسالت آنرا که
کند یهدی و راه نماید توفیق و ارشاد الیه بدین حق من یشاء هر که را بخواهد و بخواهد بخشش در وی بر سر
دی یعنی هر که را بدین و ایمان آورند و او را خواهد حق بجا شد او را راست بود و نماید بیت نخست از طالبی که بگذر
بگذر رسید و آورد الله کرا آن حضرت و الا بدی کرای هر شد راه آنکه و الا فوا و بدان که نشد ندام
که نشد چه مراد و خصوص و اصحاب ایکه یعنی جدا انگشتند از دین ما لیس من عبد ما فی ارحم نصیر که از پس آنکه
آمد بدان ایشان الیل از اخبار پیغمبران ما اند و بر فرق نشدند و بود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را
از نشانهای تورات و انجیل بعد از علم آنکه تفرق ضلال مصنف بغیا و این بر کشتن یا از روی تمنای
دنیا یا بر کفر واقع است بینهم میان ایشان یا بر آنکه جاه و ریاست یا حسدی که پیغمبر و شدند
و لولا کلمة سبقت و اگر نبود کلمه که پیش گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در جهل بدان
ایشان الی اجل مسمی تا وقت که نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت لقضی بینهم آنرا میه که کرده شدی
میان ایشان بعذاب بعد طلب و خاص مخیر و ان الذین و بدرستی که آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب
یعنی قرآن من بعدهم از پس ایشان یا گذشته مراد کافران زمان ما یا آنحضرت که قرآن بدیشان داده اند و اند و ایشان
لفی شک آمده در شک مریب از دین یا از قرآن یا از محمد صلی الله علیه و سلم مریب شکی در نبوت
افکنده فلذلک پس بسبب این تفرق که از ایشان واقع شده فادع بخوان خلق را باتفاق
بر طریق اسلام و استقم و استقیم باش در دعوت کما امرت همچنانکه فرموده شده بآن در بیان آنکه
که دین تو همه باش حق رفیق که از دین دعوت کرده اند و لا تتبع و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطل ایشان را و قل آمنت و بگو که دیده ام
بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای من من کتاب از کتب من و امرت بفرمودم من بجمع کتب
منزل ایمان دارم و حق بجا آرم بر همه کتابها و بر جمله کلمه است و امرت و فرموده شده ام لاعدل بینکم تا آنکه

عدل کنم و سوی شما کاهد بینکم میان شما ایشان اشراف و ارذال اما بحق محاکم در تبلیغ شرایع و حکم میان
بیان قسم الله ربنا و پروردگار ما و ربکم و پروردگار شما لنا اعمالنا مارا است جزای کردار ما و لکم
اعمالکم و شما را است پاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومت نیست بیننا و بینکم میان ما و شما یعنی هر دو
شده و احتجاج را جمال نماند زیرا که کسی خلاف نکند از روی عناد و تعنت بعد ظهور الله یجمع خدای جمع کند
بیننا میان ما و القیامة و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه بعضی عدم احتجاج منسوخ است
و الذین یحاجون و آنانکه از کفار خصومت میکنند فی الله در دین خدا من بعد ما استجیب از پس آنکه اجابت کرده
از پس آنکه اجابت کرده اند رفتن خدا را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت حجتهم حجت ایشان
حاضر است بدرستی آنکه خدای اجابت کرده دعای رسول ظهور آیات و معجزات داده داحضة باطل
عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجت
عناد و محنت و علیهم غضب بر ایشان است خشم خدای بسبب مجادله در اطفال و نیز و لهم و مر ایشان است بر کفر
ایشان عذاب شدید عذاب سخت که آن آتش دوزخ باشد الله الذی بخدای که آن انزل الکتاب فرو
فرستاده کتاب را بر آسمان بالحق براستی و در سنتی المیزان و ترازو که آیت ترازو را که موزونات
بآن سنجند نازد بر دیار خود و فرو شدند و ستم زده و محتاج بر آنند که مراد از میزان عدالت در معاملات
از عدالی راستی بمیزان کنایه کرده آنست عدالت و انزل عدل اجبار شاید ۲ و ترجمه ایمان و در سال المعاش
آورده که مراد از میزان محبت معلوم کرد قانون عدل بر وی تهدید پاینده انزال و ارسال الساعة شاید یک و چه چیز دانا
کهه تا بدید انها لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قریب نزدیک است یستعجل شتاب میکند
بها بآن یعنی بآمدن و الذین یؤمنون و آنانکه میگروند بها آنانکه میگروند یعنی استعجال نزد و مشتهر و نکنند یشفقون
یا میخواهند که پیغمبر معلوم و فتح معین کنند آن وقت بیاید و قیامت خایفند و الذین و آنانکه از حق حق
آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدای و رسول او مشفقون بیم رسانند از قیامت چه میدانند که مراد آنها
بدان چگونه محاسب بر مجازات بر چه نوع هستند یتمارون و میشکنند الا ان الساعة آنکه آمدن ساعت در راست
لفی ضلال البعید هر آینه در گمراهی اند و دور از صواب الله لطیف خدای یا دانا است یا نیکو کار یرزق میدهد

خود در فصول آورده که الطیب بمعنی دارد اما چون بدل امام منبری حرکه الفعد فرموده که از الطیب است بنیز کرد که نیست
بدبود که از قوت بدل فرماید دوم آنکه دارند که و کلام فوارنه کلمه بان برابر که بندگان را بخواهد اضافت فرموده
منسوب بلدیک دانم در پیش مخفیات امور داند و اسرار صدور بدو پوشیده نماند چهارم آنکه بشنوند که
کسی متردد قضا و قدر او را نه مرد و در کار او چه چیز مطلع دارد بیت کس چه چیز مرا دم بتوان زد که نتوانند
حوادث در ای چیز و حیات ۱ چرا الکه هر ابت بسته قدرتش ۱ که چه چیز لاف کجه تیر اما ای قضات ۱ در سوی
آورده که الطیب آنست که خواص امور البعد داند و جب ایم چه مهر را بحکم کنار در و ترجمه رسنو و مهر که
لطف آنست که عرب تا ملق محبه خواص مصالح بود و حکم با بود اش منتظر بر عاید منافع باشد و در کشف الاسرار
معنی لطیف بسیر مهربان آورده که نعمت بر فرد خوشدار و شکر بر فرد بنده خواست در بنده آیه تکمان بسیار است
و فواید بنها و حوالهٔ اطلاع بر بعضی از آن بمطالعه جواهر التفسیر میرود یرزق روزی میدهد بلطف خفی من
یشاء بهر که میخواهد که روزی دهد بغیر حساب القوی ۱ و است قوانا و لطف و رحمت العزیز غالب و حکم او را
من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل حرث الآخرة کشت خیر آن جهان را بما داخل آن زد له
بفزایم مراد لفی حرثه در زراعت آن بسیار شود بهمین عمل مومن خیر یا شواب آخرت از ثواب آن جهان
بدکه در کشت خیر و اجرت خیر بنیت بهمانچه کرفت ناراحی فزاید تا بکی از آن بسیار شود بهمین عمل مومن
روز بروز زیاده حسنات افزاید تا بحدیکه یکی ده برابر بکی هفتصد و من کان یرید و هر که باشد که خواهد
بکار خیر حرث الدنیا بکی دنیا و عمل کند در جهت متاع نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازل نصیب او
باشد و ما له و نیست مراد له فی الآخرة در آن جهان من نصیب هیچ بهره مراد کار از اندک بهمین
دنیا خواهند و پس این آیه فرموده هر که دنیا خواهد بحقیقت که یکی بیشتر بیت دنیا طلبه بهره بنیاد
دهند اعقبی طلبه بر دو دیگران دهند ام بل هم چنان است که کار از آن قصور کرده اند لهم شرکاء آیا این مر کافران را
یعنی مر آن بتان دیوان را شرکا در معبودیت شرعوا لهم شرع نهاده اند برای ایشان یعنی بیار است
در دل ایشان من الدین از شرع عبادت ما لم یأذن آنچه رسول نداده اند در دل ایشان بیاد الفصل حکم
که چه کار باشد شرکا در الحکم بعث و جزا و حساب و جزا و حیات بمجرد و سایه و امثال آن و لولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه
رانت بود که بعضی قضا سابق بنا خیر مکافات ایشان لقضی بینهم آیه حکم کرده شدی میان ایشان و مومن

یا ایمان منتظر کان مشرکان و در یک مرد آیه یافته بود نزدی اما بوده نقصان ایشان روز قیامت است
و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران بعضی کافران لهم عذاب الیم ایشان را است دردناک و بشنوند عذاب الیم عذاب
دردناک است که دائم بود انقطاع نبود ترى الظالمین می بینی ستمکاران را یعنی منتظر کنان در روز قیامت
مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از آنچه کرده ایشان کرده باشند و هو و دوبال اعمال ایشان
واقع بهم رسیده است بایشان و الذین آمنوا و آنانکه کرده اند و عملوا الصالحات و عملهای شایسته
کرده اند فی روضات الجنات در روضات بهشتها اند یعنی خوشترین بهشتها و تر زین آن لهم مر ایشان راست
در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو بندند آماده و مقرر شده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
ذلک آنچه ثواب مذکور شد ذلک است هو الفضل الکبیر فضل بزرگ که مضاف بی کسی بجانب ترین
بر بندگان فضل فرموده رب آن ثبیه خانی دنیوی بغایت حقیر و فرو مایه ذلک آن ثواب کبیر داد الذی
یبشر الله آنست که مژده میدهد خدا بدان عباده بندگان خود الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند
و عملوا الصالحات و کارهای خایسته کرده و تقدیم خبر بانه کرا مبتدا بجهت ایراد بیان سرور مومنان است و آنکه
دانست که مر ایشان منابع نعمت پس مراسم بهجت اجتهاد نمایند و بر ضایع خلاف بیت بفرزانه
نظم کانیکه نیکوکار مژده نیکوی طلبی ۱ دیگر مرا چه نکوتر به نکوکاری بیند ۱ کار از نیت مژده طلبی ۱ چه
مژده مژده را بنده کرد او ده ۱ امام تعالی از فاده رحمها الله نقل میکند که روزی منتظر کان اجتماع نمود
بلیک یکدیگر گفت هیچ میدانید که حمد و عبادت چرا قرآن دعوت و ابلاغ مژده مومنان چرا بعد آیه آمد قل
لا اسئلکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی و هیچ مجرد اجر از امت
و عوض مزدی نمی خواهم زیرا که مرا از شر عاشق رسم انفاق مودت حضرت رسالت بدیه نماید اکابر الصحابه بحضرت
سید اولاد آدم گفت تو بر خواهر ما فی و در راه دنیر بهر برائی و مجتمع آخرا بهات تو بسیاست و در خلاف اگر
خواهد قدر از اموال جهت طیب خود و انتزاع صدقه جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه کسیاریم نه از حوایج
حضرت و خواطر عاطر را از آن مر ترافت و رحمت بدهد آیه تا نبند که بر مومن بتبلیغ احکام از کسی مزدی
طمع نداریم الا المودة لیکن این دوستی بطلبم فی القربی در خویشی یعنی قربی ما بدیه مرا دوست دارند بجهت
قرابتی که با ایشان دارم و جهت صلهٔ رحم انتفاع میکنند مرا مراد بهم بطلبی از قریش که الا که سر سنه فرابت

پس مرا باید که یاری دهند و از مشارق باهم و تنهی تنگ بعضی منسب فتاده بسیار باهم بعث واقع اند مراد دوست
نیاست و در رد الفقط یعنی مردمان نخواهیم که خویشان مرا رد دوست دارند و از ابن عباس منقولست که
صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان ما کیستند که دوست داریم گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان
حسن و حسین اند رضوان الله علیهم و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان رسول صلعم بنو هاشم اند و بنو المطلب
که ایشان بعضی شان قسمت کرده و نزد بعضی سر آوازه قرب بست بحق یعنی دوست و دارید ایشان را قربت بحق تعالی
باهل الصلوة و آتوا الزکوة و هر که کسب حسنة نیکوئی یعنی طاعت در عین العبادة آورده کسب آنچه محبت
آل پیغمبر است که بر کردن ایشان نزد زیاد کنیم ما مر او را فیها در آن حسنا نیکوئی یعنی حسنات بسیار
قول آن حضرت ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزنده گناه است مر کنه کاران را شکور پذیرنده طاعت فرمان
بردار او را ام یقولون افترى بلکه میگویند که افترا کرده است بر پیغمبر و صلعم علی الله کذبا بر خدا دروغ
بنبوت یا بتوحید فان یشا الله یختم علی قلبک پس اگر خواهد خدا یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو که افترا نمی کنی
در آن مهر نهد و از امور خلق که باطنه نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا نازل شود جنبهای ایشان متضرر نگردد
در خانهای سلطان صبحان عبد الله نمی افترا فلک سکه که کنه خوش از اسرار دل تو نهد نا الفات بغیر و فریبی و از
اصحاب و اهل خلق فارغ گردد یمح الله الباطل و محو سکند خدا حکمی و نابود است او یحق الحق و آشکارا میکوید
حق را بکلماته بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم که قضای پیش کس وضع آن نتواند کرد انه علیم بذات
الصدور بدرستی که او داناست بحال دلها و راز ایشان چه پوشیده و مخفی نیست در عین العبادة از ابن عباس
رضی الله عنهما روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر گذرد و خطور کرد که بود که پیغمبر ما را بدوست
خویشان خود فرماید تا بعد از او بنسبت با ایشان بر ما حکم کند جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلعم خبر داد از اتهام
آنچه بدین آیه و حضرت صلعم با ایشان گفت بار رسول الله گواهی میدهیم که قولست گوئی و مالا نزل بنده
نکرد دیگر آیه تا نازل شد و هو الذی یقبل التوبة و اوست آنکسی که محو کرد قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان
خود یعنی چه بر بد و بار کرد گناه و ندامت در زمان آن بار گرفت یا در پذیرد و یعفو و فو کند عن السیئات
از بد بسیار ایشان یعنی بعد از توبه چه جهان از ایشان در کذرند و یعلم و میداند ما تفعلون آنچه کنید
بعد از آن از نیکی و بدی یعنی حرص بنا بر آنچه غالب میکند از گناه و توبه و یستجیب الذین آمنوا و اجابت کند خدای

در خواست آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای پسندیده و یزیدهم و زیاده کرداند مر ایشان را
من فضله از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جواب خواستن آن نداشته باشند از روزی و سلام
والکافرون و ناکردیدگان لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذاب سخت که داخل جانب دوام عقاب و هیچ عقاب
بدتر از نزلت جانب بیت نزهد بر نو مطلق ما بدرد ٭ خواه آنکه ندکشی و خواه آنکه بر آرد ٭ اصحاب
رضی الله عنهم فقیر و فاقه میکردند و بسیار ندند روزی در خاطر ایشان گذشت که بهتر آنست که ما نوکران شویم و مالی
بغلامی فلان خیر نیز کنیم آیه آمد که ولو بسط الله الرزق و اگر بکشاد خدا روزی را لعباده بر بندگان
بندگان خود بر ایشان فراخ کرداند بغی لبغوا هر آینه ستم کردندی فی الارض در زمین و بر استیلا
و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر و زندگی و فساد کردند و اینرا غالب چه زیادی الفقیر بن و عبد الجبر
تو و رنج مالدار تر مر مردمان بعد از و عمر کرد از بنا ای فرعون طغیان ظاهر شد و گفته اند مال دنیا بنا
باران است که بر بقاء زمین باران بار و از قحط و ارزان کیا در زمین بدیت باران که در لطافت
طبعش خلل افتد ٭ در باغ لاله روید و در شوره بوم خس ٭ و چون اغلب خلق هوا و هوس
مایلست و پرورش صفات صبر بر ایشان غالب است و بیار نیز ابواب فرو ترین اسباب
پس اگر چه بجاه زور و زر خلق فراخ کردی اکثر ایشان شدند آنرا بحکمت قسمت نمیدهد چنانچه فرمود که
ینزل بقدر ولیکن فرو فرستد روزی را بقدر بقدر اندازه ما یشاء آنچه میخواهد بر آنکه میخواهد
انه بخبیر بصیر بدرستی که او بر بندگان خبیر و آگاه است بر احوال ایشان بصیر بینا و میداند که کدام
چه باید چنان باید و یا ایها الذین آمنوا الذی انزل الیکم من ربکم الغیث و اوست آنکسی که فرو فرستد باران را من بعد
ما قنطوا پس از آن ناامید شدند از آمدن آن و ینشر رحمته و پراکنده کند رحمت خود یعنی باران را
تا تر کرداند زمین و دیها را و هو الولی الحمید و اوست دوست و ستوده و سازنده کار ایشان و فرستادن
باران و منشور رحمت و احسان لهو الحمید ستوده بهر زبان یا ستاینده سپاس باران و ینشر آیة
و از نشانهای قدرت و دلایل قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمین را بست و ما بث
و آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمانها و زمین من دابة از جنبندگان یعنی جنبندگان چون ملائکه
و جن و انس و سایر حیوانات و هو و او بر جمع حیوانات علی جمعهم اذا یشاء قدیر بر جمع کردن ایشان

دیوصه محنت بر کرخواهد توانات و متمکن زلال و غیر دران ربا اصابکم و هر چه شما را میرسد ای مومنان من مصیبة
از مصیبه و آفتی همان ایمان یا بلایت عمال بما کسبت آیدیکم بسبب آنکه کرده است شما خبایث معاصی
هر چه بیفضا فت اما عقوبت کناهان شماست و یعفو و عفو میکند و در میکذرد عن کثیر از بسیاری کناهان
و اکناهی را از بنده رسد و موجب امر حوادث و امام الوالی بر سبب القدر و تقدیر خواهد بود که رضی علی کره الفقد
زمهر کما بیدوار بر سر قرآنی از حوادث کر بر سر صلعم آستاد این است که زیرا که خبر داد که بسبب کناه بعضی حوادث
بسیاری عفو میکنم و دوی از ان کریم ترست کناهی که بیکبار عفو کردند و بنا دیکر باره عقوبت کنند بر ان در عقبی
و ما انتم بمعجزین و شما کافران بمعجزین عاجز کنندکان خدا را انفاذ امر یا انفاذ امر یا انفاذ کسی مرسخن ما لکم
و ما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدا من ولی هیچ دوست که کار سازد و در بنا ولا نصیر و نه یاری کر
خدا بجز یاور و در عقبی من کان یرید حرث الآخرة هر که از شما خواهد آن را در کشت سرای دان حرث الدنیا هر در راه الآخرة تا
کمال در نظر ان نزد بنا نزد خواهد عقبی نزد یکی الریح ساکن کرداند باد را که بر سر نقش کشت است و حرث آن تنها
آن را بسان شیر فظلمون پس کرد ند کشتیها ان ذلک استادکان لآیات بر پرست آیات الشکور بر شکر
اصطلاح ایشان و یوبقهن یا ایک بدرست که در تسخیر ریاح و اجرا رعفاد لآیات هر آینده دلالتها لکل صبار
هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاس دارنده و وقت خوف و خوف کشتی او یوبقهن یا اکر خواهد هلاک کند
کشتی با بنده اهل آن را بما کسبوا بسبب آنچه کردند از معاصی و یعف و در میکذرد عن کثیر از بسیاری کناهان
و کفته اند مجازات میدهد بدیهای را نه عفو فرمودن پس اکر خواهد خلاص دهد مومنان را و اکر خواهد هلاک کند کافران را
تا انتقام کشیده باشد از ایشان و یعلم الذین یجادلون و تا بدانند آنانکه میکنند فی آیاتنا در دلایل قدرت ما
که مجادل دلایل ما لهم نیست مر ایشان را من محیص هیچ کریز کاه فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید
من شیء از هر چیز که بدین تعلق جهان دارد و جهان مال از دنیا فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورد ای زندکانی دنیاست
یعنی نازنده اند از ان تمتع میکیرند و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خیر و بهتر
بهتر و پایدار تر للذین آمنوا برای آنکسانی که کرویده اند و علی ربهم یتوکلون و بر آفریدکار خود توکل میکنند
والذین و هر آنکسانی که یجتنبون کبائر الاثم و بر حذر میکنند و بپرهیزند از کناهان بزرکی که اثم و الفواحش
و کارهای زشت و اذا ما غضبوا هم و چون خشم کیرند بر مردمان یغفرون و در کذرند از ظلم ایشان و انتقام نکنند لآیة فلک
یعقوبون

یعقوبون و در کذرند و عفو میکنند و در اسانی زده که آیه در شان فاروق اعظم است رض که در ابکر دشنام میدادند
مومنان خشم فرو خورند و تحمل شتمان بنکرد در تبیان مسطور است که در راه ابو بکر است که او را بر انتقام
تمام مال آن کسی دند و بسزم رسانیدند و او علم میرید و متحمل ایمان نیکیست بیت سنوق کاه خشم
کرد که پرداز ملامت کرد کاه بکار والذین استجابوا و آنانکه اجابت کنند مر پروردکار خود را و اقاموا الصلوة
و بپا داشتند نماز را یعنی او اکر دند شرط ایشان را و کان امرهم و کار ایشان شوری بمشورت
بینهم میان ایشان یعنی هر کار که کنند بمشورت و بدلیل کنند و مما رزقناهم و از آنچه عطا داده ایم ایشان را از اموال
ینفقون نفقه میکنند در راه خدا و الذین و و آنانکه اذا اصابهم بغی چون برسد ایشان را ستمی از
کافران هم ینتصرون ایشان را نه ظلم انصاف خواستند یعنی از ایشان انتقام شد بر زیرا که انتصار از انتقام
فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم و جزاء سیئة سیئة و جزای بدی بدی است مثلها مانند
فمن عفا پس هر که عفو کند و اصلح و صلح آورد میان خود و ظالم خود فاجره
علی الله پس مزد او بر خداست و عده بهم دلالت بر شرف عظمت مزد دارد در تبیان آن را حسن مزد بر آنست
فمن تصدق پس هر که صدقه ساخت انما خواهد رسید که هر که بر صدقه دارد و کوه خیر و بستاند بر تخیر و مکر کسی عفو کند
از مظلمه فظلم عفو از کناه و سیرت ایشان فقد اجره بدرستی مزد او علی الله و کار بر خدا و تمام قیمت
کفته اند در عفو تربیت کرد تا قیامت انه بدرستی که خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را
یعنی کسانی را که ستم کرده باشد انتقام از صد در کذرند و لمن انتصر و هر که کینه کشد از ظالم بعد ظلمه پس از
آنکه روستم کشیده باشد فاولئک پس آنکه ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راه بر ایشان
و ملامت ایشان را کناه نیست انما السبیل جز این نیست که میاند و معاقبه علی الذین بر کسانی که ابتدا یظلمون
الناس ستم کنند بر مردمان و یبغون و فساد جویند از صد در کذرند در زمین بغیر الحق بحق
و صحیح آن کس موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک یعنی عذاب در دنیا
و لمن صبر و هر که شکیبا کند بر آزار مردمان و غفر و در کذرد از ظلم ایشان و انتقام نکند ان ذلک

بدرستی که امر سیر و غلول از هر قبیله بر سر کار آنام و زلیدی گوید ارکان را مرد مان بر درست هر کس را
قوت آنبر نباشد که جهاد کند و دو فاکند بیت فقا خیر ملامت کنند خوش باشیم که در طریقه ما نیست
رستخیز و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلما و لا هضما هیچ دوست که کار سازی کند
شخص یعمل فیل نزد و کند شخص هر او را و یؤتی الفقاء و به جنی و هر کار فانا کاتبون الله اینها کار نویسند
عذاب الیه در قیامت یقولون گویند ما لهذا کتاب آیا مت بسوی کتاب بدنیا لا یغادر صغیرة
و جاه تا بدیم و هر دار که افتاد کنیم و لا کبیرة و صغیر و کبیر کفار را در آن زود و وجدوا ما عملوا حاضرا و عرض کنند بر ایشان
دوزخ کنایه عرب و عجم است صریح بسوی عذاب آن عرض کنند کافران را بر آتش خواهد بود ولا یظلم ربک احدا و حالتی که فرو نیاید
یا شنوند و چون ایشان آن را از خوار و رسوائی نظر الیها می نگرند بسوی آتش خشوع یعنی تواضع و تذلل
پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ می نگرند و از بیم آن زهره سر بر آورد و در آن نظر رند خفیا که مراد آنست از
بدوزخ راندند و دیده می نگرند که بگوشه که و کاهی بر شش و کاهی بر دوزخ جمعی اند که مراد از صراف صوت شیم
دلت چه کافران با نبا حشر خواهند شد غیر سبیل دوزخ بخشانند بعلی جهانجه با بکان در مثال حالات
تحقیق فهم میکند و قال الذین کفروا و چون کافران با نبا بین حالت بینند گویند آنکسانی که ایمان آورده اند بسوی
چون زبان کافران ایشان بشنوند گویند ان الظالمین بدرستی که زیان کاران الذین خسروا آنانند که
زیان کردند انفسهم از نفسهای خویش و اهلیهم و در کسان خویش یوم القیامة روز رستخیز زیان در دنیا
آنست که آنرا که بجای تباهی مستوجب آتش دوزخ است زیان در ایمان و در جهان یا آنکه در دنیا
از ایمان باز داشتند و اگر نیست اند بآنکه دیدار ایشان محروم ماند الا ذلک هو الخسران المبین بدانید بدرستی که
ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذاب همیشه اند یعنی با بد القطاع و تا کافران و دیگر
مراد مرکان کافران را من اولیاء یعنی دوست که بدو کار ایشان که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کند ایشان را
من دون الله بجز خدا یعنی نتوانند که عذاب از ایشان باز دارد و خبر خدای و عذابی از ایشان عذاب
باز ندارد و من یضلل الله و هر کرا که سازد خدای فما له من سبیل پس نیست او را راهی بنجات و
نجاح استجیبوا اجابت کنید لربکم مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید
من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدنی نیست مر آنرا من الله از نزدیک خدا
ما لکم نیست شما را من ملجا هیچ ناجی و گریز گاهی و ما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ انکار و گریز گاهی
فان اعرضوا پس اگر روی بتافتند فما ارسلناک ما نفرستادیم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی
ان ما علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن انکار و تو رسانیده و انا اذا
و بدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را منا رحمة از نزدیک خود فرح بها شاد گردد
و ان تصبهم و اگر برسد ایشان را سیئة بدی بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده اند
آنها بدستهای خود فان الانسان پس بدرستی که کافر کفور ناسپاس و ناسپاس آن از طبیعت نیست
و اغلب آنانند که کفر ناسپاس و ناسپاس آن از طبیعت نیست و مراد از انسان جنس مردمان باشد
فرموده که قرآن مومن است که ترک کند مرتد کرده اند لله ملک السموات و السماء پادشاهی آسمانها و زمین را
یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب لمن یشاء میبخشد بر کرا خواهد اناثا دختران یعنی پسران
یعنی لوط علیه السلام و یهب لمن یشاء و میبخشد بر کرا اراده کند ذکورا پسران و دختران چون ابراهیم علیه السلام
او یزوجهم یا جفت کرده اند ایشان را ذکرانا و اناثا پسران و دختران یعنی پسر و دختر و دو پسر و دو دختر و هر چه خواهد
انها بشب یا بشب جهانا بشب و دو دختر و دو پسر و هر چه خواهد بر کرا خواهد که دختر و پسر نا فرموده الا دین
و اعقم بر ساند ایشان را پسر و دختر آنرا که دختر و پسر نا فرموده و یجعل من یشاء عقیما و بر کرا خواهد که دختر و پسر نا فرموده
بر او فرج و اعقم بر ساند او را دختر و پسر نا فرموده که نقل قرآن باید که یجعل من یشاء عقیما و میگرداند بر کرا خواهد عقیم
یعنی عقیم انه علیم بدرستی که خدا علیم است بما یشاء قدیر بدرستی که خدا توانا بآنچه میخواهد قدیر
توانا بر آنچه سازد و دانای او احکام مقدس و مبرا و توانای او آنچه مرتبه و معرفت و معرفت علم و بر صفت
از انبیا چه ذات شیء قدرت بر کمال نقصان و قصور آورده آنکه موسی حضرت رسالت و اسلام گفته
هر او خواهد بواسطه بواسطه سخن بگوید یا در وی مگر سخنانی با موسی علیه السلام سخن گفت و موسی آورا شنید
حضرت رسول سخن حق می شنید و دانای زید آیا آنکه بالهدی و ذریت و فایده و نتیجه مر آدمی را

ما کان لبشر ان یکلمه الله انکه سخن کوید حق تعالی با او مواجهت و رو در روی و آنکه نبی برابر باشد پس سخن گفتن خدای با بشر نبود
الا وحیا مگر بوحی که آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقا در منام او من وراء حجاب یا سخن گوید
با او از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب باشد چنانچه با موسی علیه السلام سخن کفت و او در پس حجاب بود که سخن خدای شنید
حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سپید و میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه او یرسل رسولا یا بفرستد خدای فرستاده
رسول را بدانکس از ملائکه فیوحی باذنه پس وحی کند ملک بر رسول بفرمان خدای بدستوری خدای ما یشاء
آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق و غالب است در ایصال وحی حکیم
داناست بتکلیم یا بخبر از روی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و همچنانکه وحی کردیم بر پیغمبران پیش از تو اوحینا الیک
وحی کردیم بسوی تو روحا من امرنا قرآنرا از امر ما قرآن را روح زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها
بروح حیات می یابد ما کنت نبودی تو که بدانی قبل الوحی ما الکتاب که چیست قرآن یعنی جز قرآن
منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازلی در سعادت ایمان و شقاوت معلوم تو نبود ولا الایمان ونه
دعوت با ایمان یا شرایع ایمان و معالم آن عالم نبودی یا هیچ نشناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نبود که کدام کس
ایمان آرند ولکن جعلناه ولیکن ما گردانیدیم کتاب یا ایمان نورا روشنائی و بدو روشنائی که راه نمائیم
بدان نهدی به من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان ما یعنی جمعی را توفیق کنیم بر طریق دین راه یابند
وانک لتهدی و بدرستی که تو بوحی ما مینمائی مردمانرا الی صراط مستقیم براه راست و دعوت از تو عام است یا راه حق
که سالک را بمنزل مقصود رساند صراط الله و آن راه خدایست الذی له آن خدای که مر او راست ما فی السموات
وما فی الارض آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است الا الی الله بدانید که بسوی خدای تصیر الامور باز گردد
کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و ما بین
وسایط تشابه نابر ... تقطیر صور کثرت حجاب وحدت است تا غیبت نباشد نور حضور دیده
دل باز کشاده بیان عزیز الله تصیر الامور سورة الزخرف بسم الله الرحمن الرحیم
حم حروف مقطعه برای تنبیه است و اعلام تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند قول ثعالبی که در لغت قدرة
تا سامع این سخن ساکت ... انجا که فرموده که حروف تهجی برای آن آید در معرض ... اینجا بحاء و میم تنبیه برای استماع کلام
عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او و قسم یاد میکند بحیات

ذلک

ذلک با ستقلال ... والکتاب المبین و قرآن روشن یا روشن کننده ... روشن کننده احکام شرع و احکام
نماینده طریق هدایت جواب قسم میفرماید انا جعلناه بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا
قرآنی بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما ... تعقلون دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت
محمد صلعم را بانچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و ... اطوار بلاغت و جزالت وانه و بدرستی که
قرآن فی ام الکتاب در اصل همه کتاب سماوی یعنی لوح محفوظ که ایمن است از تغیر لدینا نزدیک ما
لعلی هر آینه بلند قدرست حکیم محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخست که ... نسخ بدو نشده
افنضرب آیا باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآنرا صفحا باز داشتنی ان کنتم
بانکه هستید شما قوما مسرفین گروهی شرک آرندگان یعنی بانکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب آن
ما وحی قرآن باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان کفته که سبب شرک شما
قرآن با آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد قومی که بدو بگروند و باحکام آن عمل کنند وکم ارسلنا
و چه بسیار فرستادیم من نبی فی الاولین پیغمبر در میان پیشینیان که بعضی از مشرکین بودند و کفران ایشان ما را
از ارسال رسل منع نکرده وما یأتیهم و نیامد بکفار گذشته من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به
مگر آنکه بودند معاندان آن قوم که باو یستهزؤن استهزا مینمودند چنانکه حاضران قریش نسبت باتو میکنند
فاهلکنا پس هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت تر از ایشان بطشا از جهت قوة یعنی اقوای
ایشانرا هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت ومضی و گذشته است در قرآن
موضع مثل الاولین وصف حیرت و قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و با ایشان چه کردیم
در اینجا وعده بنصرت صلعم ... وعید ... ولئن سألتهم واگر بپرسی تو قوم خود را که
من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید
آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان العلیم دانا بحوائج بندگان ...
در ... اخبار میکند از غایت جهالت ایشان که مقر اند باآنکه ... عبادت غیر او میکنند پس حق
در صفت خود میفرماید الذی جعل خدای که ساخت لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی
گسترده تا قرارگاه شما باشد وجعل لکم و پیدا کرد و ظاهر گردانید برای شما فیها سبلا در زمین راهها

عالم بحقیقت آن نباشد و ما شاهد که شاهد باید سلوک بدان طریق نموده باشد و بدانکه که خواهد بود آنچه خواهد بود آن
خلایق که زود فرستاد اوست آنچه آن آسمان ما بعضی یا نوازه جاحدین یعنی از بسیار که
عزیز شدن شبهه ظلم فاعل مرغ علیه السلام و ساختند که جهان نهاد اعوذ سالفا یکنند فاتخذتم آیا پس
زنده کرد انیدیم بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را بآب باران کیاه انعام
جهت اختصاص دولت بدین فعل کذلک الخروج ما نیز زنده کردن نخرجون بیرون آورده خواهد شد
از قبرها پس زنده کردن والذی خلق الازواج کلها خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات
کلها همه آن بدو و دیگری و جعل لکم و ساخت برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و از
چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بر آن کشتی و مرکب لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای
آن ثم تذکروا نعمة ربکم پس یاد کنید نعمت پروردگار خود اذا استویتم علیه چون راست
شوید بر پشت آن و تقولوا و بگوئید سبحان الذی سخر لنا پاک است آن خدای که رام کرد ما را و دست
خسته برای ما هذا این کشتی و انعام را و ما کنا لهمقرنین و نبودیم ما که رام کنندگان آن
مرا مرکوب را یعنی چون مرکوب کان و مرغان بردار ساخته کان و انا الی ربنا و بدرستی که
بسوی پروردگار خود لمنقلبون البته بازگردانیده شدگانیم از آخرت خود و مرکبی که جماعت کنید و از آخرت بر مرکبی از مرکبات
و نباشد جبیت ملک زار عنان کشیده و زود آخر خاطر و مرکب بدین جهان خواهی رفت و از دنیا
که بر حضرت رسالت پای مبارک در رکاب کرد می گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب بنشستی سند
کلمه طیبه لا اله الا الله علی کل حال صحابی الذی سخر لنا و ما کنا له مقرنین و من فرخ آورده
که رکاب بدست کلمه لا اله الا الله گوید بر ساحت کوید حمد بر جای حاضر گسترده که بر مرکب نشسته سبحان الله
تا آخر بخواند آنچه فرمود که آیا خداوند نیز فرمود الله گفت الله تنزه و التعجب بر بالای پرده
خود از سوء اشارت بنا کیارت خاطر غافل شدند و جعلوا و ساختند له من عباده از بندگان خود
جزءا حصه و پاره کامل و یعنی بلا کیف جزء نصیب یعنی حکم بندگان فرشتگان و فتر آن
ایشان دانیده و اثبات جزئیت از حکم که معدلت اقرار نمایند آخرت و علم آورد آن و اثبات دلیل سکنند
و بنیاد آن و اثبات اصفات حسابات و اضافات بهم جسم با آن ان الانسان لکفور بدرستی که کافران

لکفور

لکفور مبین ناسپاس آشکارا و کرد کنند له من عباده بهمانه برای ما مرکزا ثانیا چنانکه آن اضافات
که نبات له بجز اضافت میکند برای خود من عباده بهمانه پس حق سبحانه فرماید که ام اتخذ آیا فرا گرفت
خدا برای خود مما یخلق از آنچه می آفریند بنات دختران و اصفیکم و برگزید شما را بالبنین
و خاص کرد شما را بپسران و اذا بشر و چون بشارت داده شود احدهم یکی از ایشان بما ضرب
للرحمن مثلا بآنچه بیان کرد برای خدای بخشاینده مانند یعنی دختران بجای مانند و مثل ظلم
وصی است خدا را بمثال و اشتباه چه دلیل است که ممالک الله باشد پس ایشان دختران خدا را و احد مبرز الناث
میانند و حکمی را بر تر میدانند که از دختر متولد شد ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه شده
از غایت اندوه و هو کظیم و او پر است از کرب و غم یعنی مرد ایشان چون دختر را بر گیرد بر شبه بد
بجز بهره رد اجبار و دون کظیم آیا که بیالد در نزد شود حقش شود بخواند بصیغه مجهول از
نشب یعنی آیا کسی پرورده کرده فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او از قوم مرد بسیار ان
آرایش یابند و هو فی الخصام و او در وقت مجادله و سخن کفتن غیر مبین نه آشکارا کننده حجت باشد
عرب را بشماتت و خصام تفسیر نمودی و در اثنای نقل از تیز در خیال ما طالب شدند حق سبحانه و تعالی فرمود که آیا که
این جنان باشند خدا آورا از قدیم میکرد و دیگر نهایت جهل ثانیا میفرماید وجعلوا الملائکة آنرا ساختند
فرشتگان الذین هم آنانکه اند عباد الرحمن بندگان خدا اناثا دختران یعنی ملائکه را که محاورات
صوت بهمانه و ملازمان مجامع عبادت و عبودیت اند دختران نامی میشمند اشهدوا آیا حاضر بوده اند
و دیده فکتبت آفریدن خدا را ایشان را که مشاهده کنند اشهادتهم گواهی ایشان ذرر معلوم آورده که حضرت
رسول صلعم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اند گفتند از خود ان شنوده و گواهی میدهیم
آنچه ما در فرموده نمی توانند حق تعالی فرمود که ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم و گواهی
ایشان و یسئلون و پرسیده شوند در قیامت از آن روز ما و گفت قوم مولد از خود اعمال کوئی
الم حیلون آیا خواهند خدا آنکه بنهم نهیم ستیم ما ملائکه را از بر سبیل محاورات سلف تا روی
عناد چه اعتبار بغلبه شبهت حق بر شبهت جواز ایمان است لا بحرم حق سبحانه و تعالی فرمود که ام نیست آیا نزد

بذلک من علم آنچه میگویند بی علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه بی حجت بیاویزند
در تصنیع فرمان الهی إن هم نیستند ایشان إلا یخرصون مگر آنکه دروغ میگویند أم آتیناهم آیا داده ایم ایشانرا
کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فهم به پس ایشان بدان کتاب مستمسکون
چنگ در زنندگانند و بدان احتجاج مینمایند کلام دوم غیر نیست که ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا بجهت
نقل عبارت بدیع بطریق تصنیف تر حجت تواند نمود بل قالوا بلکه میگویند إنا وجدنا آباءنا بدرستیکه ما یافتیم
پدران خود را علی أمة بر طریقه و سیرتی وإنا علی آثارهم وما بر پی ایشان مهتدون راه یافتگانیم یعنی
مستند ایشان تقلید پدران نادان است وکذلک و همچنین ما أرسلنا من قبلک نفرستادیم
پیش از تو فی قریة در دهی و مجمعی من نذیر هیچ بیم کننده که ایشانرا از عذاب بترساند و از شرک بتوحید
دعوت فرمود إلا قال مترفوها تو انگران و سرداران آن ده که إنا وجدنا بدرستیکه ما یافتیم آباءنا
پدران خود را علی أمة بر کیشی و آئینی وإنا علی آثارهم و ما بر عقب آن مقتدون اقتدا کنندگانیم بدین
قال بگوی ای محمد و جمعی قُل بخوانند یعنی گفت آن پیغمبر أولو جئتکم آیا متابعت پدران تان میکنید
واگر آورده ام برای شما بأهدی ره نماینده تر مما وجدتم از آنچه یافته اید علیه بر آن آباءکم
پدران خود را ایشان در تقلید چنانچه راسخ بودند از محض عناد قالوا گفتند إنا بما أرسلتم به ما بآنچه
که شما فرستاده شده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم پس از شمائت تقلید کار ایشان بمعانده و کنکاش
میکشید منظمه خلق را تقلید شان بر باد داده که در و صد لعنت بر این تقلید باد که رخنه طاقت سرهای بالا
میرود مرغ تقلید تیر بسیتی می برد فانتقمنا پس انتقام کشیدیم منهم از این مقلدان معاندان باز ماند
ایشان فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان در سخن
تسلیه آن حضرت صلعم پس سعی نباید که از تقلید پدران بکنند بلکه تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که از پرستش
آبا بیزارست وإذ قال إبراهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم علیه السلام بعد از بیرون آمدن از غار لأبیه وقومه
مر پدر و قوم خود را جهت بت پرستیدن إننی براء بدرستیکه من بیزارم مما تعبدون از آنچه شما میپرستید
إلا الذی فطرنی لیکن آنکسیکه آفریده مرا فإنه سیهدین پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت
وجعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه توحید کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در فرزندان خود

از بت

از بت کی همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علیه السلام موحدی بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند که مراد
از عقب ابراهیم آل محمدست صلعم بامت محمد تو شده در دین و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم علیه السلام
لعلهم یرجعون تا شاید که کافران از شرک باز آیند و بدین وی در آیند بل متعت بلکه برخوردار ساختم ایشانرا هؤلاء
ایشانرا که کفار قریش که معاصر پیغمبر اند وآباءهم و پدران ایشانرا بعمر دراز و نعمت بی اندازه حتی جاءهم
الحق تا وقتیکه آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام ورسول مبین و پیغمبری آشکارا با دلایل و معجزات
یا بیان کننده توحید بحجج و آیات ولما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست با سببی که
بنگر کیدانی این نعمت شکر گذاری کردندی ایشان در انکار افزودند قالوا هذا گفتند این که آورده یعنی قرآن سحر
جادوست وإنا به و بدرستیکه ما بدان کافرون نا گرویدگانیم و باور نداریم که آن از عند الله است وقالوا
و دیگر گفتند لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن که از پیش خدای علی رجل بر مردی من
القریتین از یکی از دو ده که مکه و طایف است عظیم مرد بزرگی که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید بن مغیره یا از
ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمیر و یا کنانه عبد یالیل معنی گفتار آن بود که رسالت
منصبی بزرگست بایستی مردی بزرگ و داوندی و ثروتی که نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت
خیل و حشم و ندانستند که رسالت مرتبه الهیست و استحقاق آن بتحلی بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه
و با این همه اختصاص بفضل خاص از حضرت واهب العطیات است تا دوست از آن میان کر میخواهد لاجرم حق سبحانه
در جواب ایشان فرمود أهم یقسمون آیا ایشان بخش میکنند رحمت ربک رحمت پروردگار ترا که نبوت یعنی آیا
مفاتیح رسالت بدست ایشانست تا بر هر که خواهند در نبوت بگشایند نحن قسمنا ما بخش کرده ایم
بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشانرا آنچه بدان زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیات دنیا
از تدبیر و تغییر آن عاجزاند پس از امر رسالت که اعلی مراتب انسانیست و خاص مینمایند ورفعنا و برداشته ایم بعضهم
برخی از ایشان یعنی آدمیان را فوق بعض زبر بعضی درجات درجه ها در روزی تا یکی توانگرست و یکی درویش
در خیرست یکی آزاد است و دیگری بنده تا در فضایل که یکی فاضلست و دیگری مفضول در حقایق یکی را در دو حال یافت
در حسب یا خلافت است و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بعضا
بعضی دیگر را سخریا کار کننده یعنی چیزی چیزی را کار فرمایند تا هم آن ساخت و معاش ایشان پرداخته گردد و یکی

اعمال بکردی باشد و بکی اعمال ساعدت و بکردی نماید تا این صورت بدیهی انقطاع امید و نومید شود وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ
و بخشیدن بر پرورد فَإِنَّهُ فَوْقَهُ بِعِبَادِهِ بخشیدن بر بندگان بَصِيرٌ بکار آنچه کافران جمع میکنند از اطعام و بناء
آنرا سوزیر میکنند وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و اگر آنست که کشتندی آن مسلمانان لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ و بخوردی
بر سر ایشان اختیار و بنیاد آنرا وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای ایشان مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ آنگاه میکردانیدیم مالِ الحق بر آنکسی میکرد و بخدای
ایشان تهم مرغابیان ایشان مُقْتَصِدَةٌ متقصد از فرقه وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیار از ایشان اگر بر آن عَمَلُونَ بر آن
خانها اگر بر آید و خود را بتمام دید وَيُحَذِّرُكُمْ و بیاد خیم خانهای ایشان را اتوا بر آن
و نخهاکه بر آن عَمَلُونَ میکنند عمل از فرقه در نیز اخبار بسیار بخبار یعنی دنیا لا ینبغی قدر
و قیمتی نیست و اگر در آن بود که در بطالب آنها همه بر آن مشغول است بندی که اکثر طرای محبوب و محبت دنیا
و بسبب آن و بعبادت در فرمان بر آنکه باز استاده و بیاد خاطر بطرف نکرد تا سبب آنکه دیگر و اگر زمین متقی
خانها باز دو بانها و در اخانه و نخهاکه کافران بسازند از فرقه کرد در مَرْيَمَ وَمَا وجود آنها ایشان را بر طلب
بانهان که اینها همه اطلاق استخدی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و در آنکه همه را دکرست لَفِي ضَلَالٍ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ
کمر حق و بازار زند بطلان را نیز سر آنکه یعنی در صدد زوال انتقال است وَالْآخِرَةُ و تو آخرت لَقَدْ اندر نعمت
عِنْدَ رَبِّكَ قرب و نزدیکی بر دنیا و نعیمی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران را از لزوم ترک دنیا
احتراز و فرمانبرداری از مسلمانان ظاهر و منعات اسیر جهان باشد مُتَّقِينَ هر کس رخ از متاع فانی
برتافت وَاعْلَمُوا بطلان و اگر نفس آنچه اسمها که کمال هست بود رسید وَلَوْ اگر چه نقصی و لیکن بصفات
وَلَوْ بَعْضِ و هر که چشم چون نیست یعنی اعراض کند عَنْ الْإِحْسَانِ از ادا کردن حق یعنی از ذکر احکام جهان
و در امور از عقاب آنکه نرسد و رحمت او امید دار باشد لَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بر کردار هر آن بود
آنکه بس آنچه مر آنرا بطلب و بسازد و حساب او بر وجود در دنیا سوسته یا طواد و سوسه اشتغال
و نخلها الآن آورده که شیخ ابو القاسم نصر آباذی قدس سره با یکی از مومن جن دوستی داشت و قتی در صحبت
بود بعد جنی گفت ما شیخ مردم را میکوید که می بینی گفتم یعنی با دو خاب بعضی را بخواب گفت بعضی بر سر ایشان
می بینی گفتم نه فرمود مرا بیاید و بدم هر کسی غزلی نشست بعضی را با کلام بر چشم فرود کاشتند بعضی
کاسه بعضی فرود کذارد و دیکار بالا میبرد و گفتم این بر صحت گفت سوکند بدین بعض عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ بعض لَقَدْ لَيْسَ شَيْطَانًا

فیها شیاطین اند بر سر آشیان نشسته و هر یک بعضی غفلت و دوستی بنا کرده اظهم و نیز آورده که بالقس
آنرا بر سر بنده ایم و در سخاطه ایم بعضی بنده ایم و بیار کاه کنند و اشاره فلک
بنهیبی بنا ایم لَهُ أَنَّهُمْ و در سخت که بر دوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آنکه باز میدارند و نمان در راه السَّبِيلِ
حق وَيَحْسَبُونَ و می بینند از دو کفار خبر آورد أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ آنکه ایشان میتابیم بخشیدن راه یافتکان اند بسیار
ایشان آنست که بود اما بلت اسلام و نیز بنوت بسیار شدند حَتَّى إِذَا جَاءَنَا تا آنکه بیاید بما آن مرض
و در زیر و حظ صیغه واحد خواند یعنی بیاید با مرض قَالَ بلکه ظهرت چون در خبر آمده که مرض در نیز آورد
بسیار و محترز اند و بدوزخ افتاد در صحاح آورده از ابو سعید خدری رضی الله عنه که جمعی از اهل قریه
آنکه بر در بحرکاه آرند و بدوزخ افتاد که بر زیر بعضی باشد و دریا آن سبب باشد بر بعضی غرقه کنند از دریا و تنکه بدوزخ
رود یَا وَيْلَتَنَا چه تیر و محنت آمد قَالُوا کویند ما شر شیطانیا يَا وَيْلَتَنَا ای کاشکی
میان من تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دور بر میان مشرق و مغرب تقلب کنیم مشرق و مغرب را در لفظ دو مشرق آورده که مراد مشرق
صیف و مشرق شتا است میان از دو مشرق تیر بعید میان آنکه عرض آنکه کار و بود کاش کانی تو از من و من از تو
بدیر بودی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد مصاحب بود پس کی قرین ایشان کویند لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود ندارد
شما را در آخرت بنیاد آنرا و بسیار إِذْ ظَلَمْتُمْ که ظلم کرده اید بر نفسها خود در دنیا أَنَّكُمْ شما اید
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب و در حق اما از آن یعنی باید که در عذاب شریک باشید یعنی نفس شرک شما در عذاب مشترک
عذاب و عقوبت کرده آورده که حضرت رسالت صلعم با صحابه فرمود که اگر شما دانستید آنچه من میدانم
غمها و انکار ایشان را از زبان بر بودی صحابه فرمود که ما چه دانیم فرمود که اگر شما دانستید آنچه من میدانم
آنرا از کریستن دل الله سخن حق قول شنوانید أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ یا تو می آنی یا تو بر آن دارد که بنا کرده از بعضی
کر و از راه طریق حق قول شنوانید وَمَنْ كَانَ و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی بعید یعنی تو قادر نیستی
بر هدایت کسی که این بسیار فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ما ببریم ترا یا بحرکت خویش از آنکه عذاب ایشان تو بنوشیم
فَإِنَّا مِنْهُمْ بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کننده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر
بنمائیم ترا الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ پس بدرستی که ما بر عذاب
ایشان قادریم و اما بر یعنی بر حال ایشان مقدر خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ

هی تو بنگ زدن بالذی اوحی الیک بآن چیزیکه وحی کرده است بسوی تو از آیات احکام و اوامر و نواهی
کما انک علی صراط مستقیم بر راه راست که زود بدو پیمبر تا آنوان رسید انک و بدرستیکه تو
لمن المرسلین از جمله پیغمبرانی که فرستاده شده اند و مرکزده ترا از خویش و حجاب کرده که مراد از قوم تمام عرب اند و عرب از اهل کتاب
قرآن بلغت ایشان است و جمعی بر آنند که مراد از قوم قریش اند که فواد ایشان و در هر ایشان اشرف آن ایشان و بگفته اولیا
مراد از قوم و عرب قوم سوء الدین در دو باشد که بر سیده شود از ایشان حجت قیامت سبا آیه و اما
و بپرسای محمد سلنا من ارسلنا من قبلک کسانی را که فرستاده ایم یعنی احوال انبیا را تا تسلی کن و تنبیه
از فرستادگان ما که پیش از تو بودند که بما از رسالت سؤال کردیم اجعلنا آیا فرمودیم من دون الرحمن بجز خدای
آلهة یعبدون خداوندان پرستیده شوند یعنی بپرستش که بمعبود کرده ایم بعبادت بتان و بدو بعبادت ملائکه
ایشان پرستش کنید بدون خدا و عمر و بعبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و ابن عباس و ابن زید و ابن جریر و ابن منذر
اسرای رسالت را بر آنحضرت رسالت معلوم کنند و بگفته و پیر از ایشان آنحضرت در صعود آن عرش شاید و بدیه
صاحبان لقا آورده که در آنها آمده است که چون رسالت سکان سدره سید عالم صلعم از سوال آنها از انبیا
سکان سدره بیقین او آن کامل در ایمان او از آن حکم مرت که از سوال آنها تسلی کن و کشف و اکتشاف
که قوم کند باستدلال لقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی علیه السلام بآیاتنا با معجزات که
کلامات ما و نشان بعد بود بسوی فرعون و ملائه و بسوی فرعون و فرزند او فقال پس گفت موسی علیه السلام
انی رسول رب العالمین من رسول پروردگار عالمم فلما جاءهم پس چون آمد بایشان
کموسی آمد و بدیدار ایشان بآیاتنا نشانها را چون عصا و عصا و طوفان و امثال آن اذا هم هر آن وقت ایشان
منها یضحکون از آن آیات بخندیدند یعنی استهزا کردند و استهزا استمزاج و تمسخر در افعال شاید به تمام در آن
و ما نریهم و نمی نمودیم ایشان را من آیة الا هی آیتی مگر آن آیت اکبر بزرگتر بود از آن پیشتر که
منافی اند تا آن بعضی مرکب متخلف بودند موسی از جهت که بهمه آن حاصل نشد بر آن دیگری مراد و صفت است
بیشتر بیکی و اخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جوع و طوفان لعلهم یرجعون تا باشد که برگردند
از کفر بسوی طلب و از آنچه بدو نذیر حق ایشان را بانکشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند و قالوا
و گفتند یا موسی علیه السلام ادع لنا ربک ای مرد ساحر خوانده جادو و یعنی اعمال کمال بر ما از روی تعظیم بدو بسحر
بحق ایشان

بحق ایشان علم بزرگی و صفت پسندیده بود یا صفت آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب تمام سحره یا سواره تو
علیه السلام پس نام نهاده اند و مجاز اند در نهر تو بر آن عادت کنند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما مآب بر درگاه
خود را بما عهد با تو عهد کرده است یعنی بعهد که در راست عندک نزدیک تو در آن استجابت دعا
یعنی چون خدا تو هر حاله مکافی مستجاب میکند اندر کشف عذاب از ما او بخوان انا لمهتدون بدرستیکه ما
راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود ایمان آورده و راه یابیم فلما کشفنا پس آنگاه که بردیم
عنهم العذاب از ایشان عذاب را بدعا موسی علیه السلام اذا هم ینکثون همان زمان شکستند عهد را و از فرعون و
از متابعت دعا موسی علیه السلام مرتد شدند که بما از مرده بود بگرد بس جمع قوم خود را جمع کرد و بدیدار آمد و نادی
فرعون و ندا کرد فرعون بشخص فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب ایشان را در آن عظمت قال
گفت یا قوم ای گروه من یعنی فرطیان الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر ملک مصر از اسکندریه چه
خاص بود فلا تبصرون آیا بر چیز بینا نیستید تجری من تحتی میروند از زیر قصر من آب نیل که بصعود و نشست جوی منقول
و چهار جوی بزرگ از آن بر یک طرف و نهر بیاطه و نهر تنیس و نهر دمیاط و نهر فرما و از زیر قصر او را می بیند و از زیر قصر او را می بیند بس
بر چیز بها نظر کرد و گفت در بوستانها نمی بینید افلا تبصرون آیا نمی بینید ما نظر چشم مرا و بینید آنها
ندارد انا خیر من هذا من منم بهتر از این که بر دست من است و لا یکاد و نزدیک نیست
یبین روشن و درستی اندکه روشن کند و اندکی حضرت یعنی مفهوم بیان کند چون زبان او بسبب آن ملعون و در لغت
چه حق زبان شاید عاد و اخلاق عقدة من لسانی آن گره از زبان او بر گشاده شود بسبب چه در دهن او زبان
در بدن او چه برادر شده بود فلولا القی علیه پس چرا نیفکنده اند بر او اسورة من ذهب دستورها از زر
سیم آن زمان چنان بود که هر کرا تعزیر و تشریف نمی دادند دستوره طلا در دست و طوق زر در گردن
در میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید پس چرا بر او دستوره طلا در دست و طوق زر در گردن
او چه بر ملک الهی میفرستد یعنی اگر موسی را خواص خود سخن دانا نزد میکند تا حال میسازد و در پیش
محمد و معاون و معین تا شنود این چگونه باشد که هر مرده در درویش بیکسی بیارا بر بیش بر سال فستخف
پس قبول نیافته فرعون بدین کرد فاطاعوه پس اطاعت کردند فاطاعوه پس زمانی می بردند

ایشان کلی از مناجات موسی علیه السلام بر آن شد تا بهم کافوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین
گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان بردار موسی و ملکه خارج از طریق عقل که مال او نمودن عذاب ابدیست
موضع موسی کلیم الله چون بشنید غضبناکا رسالا باسفا اسفوا پس چون بغضب گشتند سالا باسفا اسفوا مکابره و اصرار کردند بر
بخشند آمدند رسالا اسفوا ناسفوا بر اسقام گشتیم از ایشان فانتقمنا منهم پس بعد ایشان انتقام گرفتیم
در دریا فاغرقناهم اجمعین سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیشرو کافران که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه و خوشه کان آینده
عاقبت ایشان را در استحقاق عقوبت باهل ایشان و اقتدا کنند و مثلا للآخرین و گردانیدیم ایشان را چیزی عبرت
برای پسینان که در عقاب اعتبار باشند چه اهل فرعون عبرت الناس معتبر اند و نقلت اهل الکفار است و از حذاقه چون موسی
با تاریخ شکر کلیم الله با آنچه نازل شد و آنچه نازل بر او و رسید بیت در سر آن که با خدا در سر دارد
اندر سر آن روز که در سر سر آید او را در آورده که حضرت عمر صلعم با صحابه قرآن گفت که بهیئت در آنکه
تو را بعد از خود بر سر تیغ کنند بعضی صحابه را سبب آن من اول الفتنه و تو گمان بر سر کار و بنده ساخت آن بدین و چیز
نباشد ترسیدن از سحر فرعون کرد کان بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مذهب آیه آمد که ولما ضرب ابن
مریم مثلا و چون زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم تو منه یصدون فریاد کنند و آواز
بلند دارند قولی از سبب آن آیات که گفت عیسی علیه السلام مخلوقست و معبود نصاری پس با آنکه آیه با
مخلوق باشد نسبت بسیار کرد چه در آن آیه عیسی ابن الله باشد چه آن آیه که بنا الله باشد و اصح آنست که مشتمل
از نزول آنست انکه بالعبد و این بنده الله صحیح نمیدانند بعضی کفت که عیسی علیه السلام که بودن صلاح میدانند
عیسی و قرآن باشد ما و خدایان ما تر باشد و موسی نیز قرآن آنچه خواهد و قالوا و کفت مشرکان ءالهتنا
آیا خدایان ما بهتر اند ام هو یا عیسی که کاهل و خصومت بسیار کنند آن خدایان تر باشد ما ضربوه لک
برای تو الا جدلا مگر از خصومت و جدال بر تحیر چون از باطل بود قوم بلکه ایشان بدین امور کرده اند
خصمون خصومت کنان و طاعت کنان ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا
علیه بر او نبوت و رسالت و جعلناه مثلا و گردانیدیم او را آیتی و امری عجیب لبنی اسرائیل برای بنی اسرائیل
یعنی دلالت و هدایت و رحمت و قدرت چون بنی اسرائیل سایر قضایا ولو نشاء و اگر خواهیم لجعلنا منکم ما هر آینه
بدل سازیم بجای از شما ملائکة ملائکه که فرشتگان یعنی شما را ملائکه کنیم و بدل شما ملائکه آریم که الناس الذین یخلفون
در زمین

در زمین آن بنی آدم بشما را و انه و بدرستی که عیسی علیه السلام لعلم الساعة علم ساعت یعنی بدرستی بدید آمدن
آمدن قیامت را چه از برای علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از نزول بجال از آسمان فرو
آید تر دیک غاره بصادر طرفه شرقی دمشق و بیاض رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را
بالهای فرشته پاره و خسارهٔ مبارکش مثل کرده چون سر رسیل فکند قطرات از رویش بر زمین
و چون سر بالا کند از قطرهٔ بر روی وی چون مروارید روان شود قسمی هر کافر که برسد بمیرد و هر چشم وی
بیفتد در طلب جمال وی دان گردد و در دور باب لدکه مشهور است در ملاقات خام بود و سر دوا و ابکه و انکه
یاجوج و ماجوج بر دوانیده عیسی علیه السلام و مناذیکن طور در آنجا شخص کرد و القصه چه مسلوم شود که عیسی علیه السلام
نشانهٔ نزدیک قیامت است فلا تمترن پس شک مبرید در دجال مبادا و مبادا آمدن قیامت و اتبعون و پیروی
کنید مرا و پیروی کنید مرا هذا این است صراط مستقیم راه راست که بسی در راه شود و لا یصدنکم الشیطان
و باز نکند شما را از راه راست شیطان از سلوک راه مستقیم چه موسوسه خود بسی طاعت می کند و قدم از راه خطا
بیرون نهد انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا و لما جاء عیسی و آنگاه
که آمد عیسی علیه السلام بالبینات بحجت از برهان و آیات و معجزات انجیل بحجت قال گفت مر بنی اسرائیل
قد جئتکم بدرستی که آمدم بشما بالحکمة بشریعت و لابین لکم و برای آنکه بیان کنم
در شریعت آنچه بعض الذی تختلفون فیه بعض آنچه اختلاف میکنید فیه در آن از امور دین
یا احکام توریت فاتقوا الله پس بترسید از خدا و اطیعون و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم
ان الله بدرستی که خدای که بیگانه میفرمایم هو ربی او آفریدگار من است و ربکم و آفریدگار شما فاعبدوه
پس او را پرستید بجای آرید مرا صراط مستقیم امتثال اوامر و نواهی فاختلف الاحزاب پس مختلف
شدند فرقها من بینهم از میان رسالان چه بعضی قومیه و بعضی مرقومیه و بعضی معبود و ملکا چه
قومیه فویل للذین ظلموا پس وای باد آنانکه ستم کردند از این احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روز دردناک
عذاب الله و اشخص و ان آیا چشم دارند و منتظر شدند الا الساعة قیامت را ان تاتیهم بدرستی که
بغتة آنکه بیاید بایشان ناگهان و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آنکه در اسباب غفلت و اشتغال بامور
دنیا الاخلاء دوستان یومئذ و در آن روز بعضهم بعض از ایشان لبعض عدو مر بعضی را دشمن باشند

الا الذين يعلمون
مگر پرهیزگاران از اهل ایمان بعد کافران که دوستی ایشان بر آشنا و نبوده بر کفر و معصیت
با هم دشمن بودند که یعلم بعضهم بعضا و دوستان که بر محبت الیشان برای خدا بوده و دوستی الیشان بجا بوده تا
یکدیگر را شفاعت کنند و در آن ولایات کافی نبود که رضا و جهاد و باشد خلت یا مراد حقیقت کعبت
روحانیت و ایشان بودند بر نصاب ارواح و تعارف آن جهان بحسب ایمان اولیا و شهدا و صفها ملائکه
در محبت قلبیه او صادق کامله و اخلاص فاضلات جهت محبت مصطفا و ابرار با هم و دوستی ایمان با انبیا و اولیا
من بالان شایخ و یا زیر و نوع از محبت پذیرفته نیست در دنیا و در آخرت و مخلد از بنده صورت و معنوی است
سوم محبت عقلیه که مستحیل است خصیصا اسباب معاش و خبر مصطفا و جهت محبت تجارت و صناعت و دوستی خدام
با مخادیم و ارباب حاجات با الفاء جهاز محبت نفسانیه و استغنا و لکن بالبار حسیه و شهوات نفسیه اسیر
در قیامت کل اسباب نیز دو نوع از محبت خلقی زایل باشد آن محبت تیر روا پذیرد بلکه سخنی جهت عفو بگیرد
و دوستی و معاشرت بحصول نه هو نوع آن دوستی بوشی مبدل شود نظم دو دوستی و دشمنی انگیزند دوستی
کاش حق آمیزند بهره کاران عرض کنت پاک ایات جوهر شیشه با نانک یا عباد الذین دوران روز زند کنند
مرتضیا از که صدا بسیر بنده بدان من الخوف ترست حکیم الدین مرشا مرد از الفا مکاره
فلا تحزنون و وه شما الا و بکلی شوید بفوت مقاصد پس نعت مشاهیک الذین آمنوا یا آیاتنا
بندگان آنانت که ایمان آوردند بآیات ما بحکام ما کانوا مسلمین و بود و نبودند کردن شما و کافران فرمان خدا را
الکه مناد کو بدخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم و ازواجکم شما و زنان مومنه شما تحبرون
شاد کرد انیده شده با لاتی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم بگرد اند بر بندگان بهشت در آنجا
بصحاف کاسها بیاض تو بیاض از زر در دران الوان طعامها و اکواب و کوزه ها بی دسته و بی
گوشه بلا مصاف ضرب در فیها و در بهشت بود آنچه اشتها تشتهیه الانفس آنچه آرزو کند نفس ما را
و دیدن خوش بر آیند و تلذ الاعین و آنچه نظر خوش در آید چشمها را و از آن لذت یابند و در رسد و بطه
آورده که بر بنده دیگا اجبا کرد خواجه نعیم ابلهان بنده که تقدم یا من چنان نصیب نفس با بهره عین در روشنی
فرمود که الناظر میدانست که لذت عین چه چیز میتواند بود جعفر الاشناوی اعتزال بر نظر بصیرت الیشان عبارت
کنند یا اظهار الوجاهی انکه ستر دان بر کم کرد الیشان پوشیده مانده یا الیشان کرتلقوا الاعین عبارت است

و صاحب بصیرت روشن بسکه ما شوق بالرق جریان عبادة محسوس نیست بیت هر دو از خوش بنده از که شنا قادر
نعمت دین هر از بیدار و قدمت امام قنبری قدس سره فرمود که نعمت بیدار و اختیار استیناس عاشق با حرمت
شوق بسیار اطلاعت بیدار و قدمت فرمود بر شوق دار از ذوالنون مصری رحمه الله تعالی که از شوق چه چیز است هر کرا
دوستی بنیز شوق او پدید آرد دوست زیاده تر در زیاده تر در آمد کی داود گفت من از بهر محبت الهی من
بهی شوق کمال زیاده من شب تاریک در سراسر من بهره طالبان در محبت کمال الهی محال معرفت من
بر آستانه بیان در خاصه شتافان نظم الا طال شوق الابرار الی قاری ها و قالوا لم شوقا و لم
از شوق خوف ظاهر نیست بیت در درون شوق همه سالها پیمان بر دلان است در دل شوق هر روز فزون بیکر
دلشور بدان من بدان کسی در فزاز زان بیت آنکه پیرای تمام قربت شتابان مرا بدید که انتم قبلها
خالدون جاودان باشند که دیدار کنید دیدار آن نعمت آن که در ایم تو با نما شد و تلک الجنة و آن بهشت
امروز التی اورثتموها میراث داده شده چه اند آن آن بهشت موعود است که نوز شتی و بهاد تا من کان
و شما را میراث داده ام بما کنتم تعملون با آنچه بودید که کنتم اسکن و بدید در دنیا از انواع طاعات و خیرات
خلوا الملائکة میرانید بالکه که خاص است استحقاق بدرت آمید الذی فیها مر شارات در جنت فاکهة کثیرة
میوه بسیار منها تاکلون از آنها بخورید و پسته در رساله آمده که در حدیث واقعه است که از درخت
بهشت میوه باز نانک که الفاظ مثال آن از آسمان در خت بود بیدار آن الجبر بدرستی که کافران
عذاب جهنم خالدون اندر عذاب دوزخ اندر جاوید بمانند کان الفجرمین بدرستی که گناهکاران
از الیشان و فی عذاب و الیشان در عذاب مقیمون جاوید بمانند کان الیهم آمید آنرا تحت و سخنان از تخت عقوبات
ما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر الیشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و لیکن بودند الظالمین الیشان
تمنکاران که شرک آورده اند در وضع عبادت که اندر عین موضع آن فنادوا ما لک و ندا کردند بر بنده مالک
خلاصی تو از آن خازن دوزخ را که ای مالک در خواهد لیقض علینا تا تمام کند بر ما یعنی بمیرند ما را
ربک پروردگار تو تا بمانیم رهیم اگر نیست عذاب قال انکم ماکثون گوید مالک جواب الیشان بعد از زار سالها در میان
آورده که بعد از چهل هزار زار و زار آن سال که تلک ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ که
نخواهید مرد و نه عذاب شما سبک خواهد شد بس حق تعالی بعد از خواب مالک بر الیشان بیدا لقد جئناکم

درست که ما آورده ایم شما را یعنی فرستاده ایم بحق راست درست بر زبان پیغمبران ما لَكُمْ لَقَدْ وَلیکن بشیر مر شما
لَحَقٌّ ما قول حق حق را ناحق ایمان بود و پسندیده نکردید إِنَّا أَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران امر کاری در رد
حق و ابطال آن یا کید بر کفار إِنَّا مُبْرِمُونَ بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کار را بر آسمانها و ایمان
یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا أَمْ يَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران کفار نَسْمَعُ سِرَّهُمْ آنکه ما نمی شنویم
رَسُولُنَا فرستادگان ما وَنَجْوَاهُمْ و آنچه با یکدیگر بسر سخن می گویند بَلَىٰ آری می شنویم آن را وَرُسُلُنَا
و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ می نویسند آن را بر ایشان
بعد از آنکه بر اعمال ایشان بر نویسند کاتبان ما آنکه ایشان را شد بر ما که خدا و نزدیک چگونه پوشیده ناخفی بگمان محمد
أَفَلَمْ يَكُنْ أَفَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ وَلَدٌ فرزند چنانچه گمان برید قُلْ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ بگو پس من اول
من اول پرستندگانم خدای را بیگانگی یا بی نسبت که من نام چه می نهیم کار او را فرزند بود نسبت شما اثبات ولد
از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای را فرزند بودی بر آن وجه که روشن ثابت شدی
پس اول معظم کنندگان بودمی اول بعبادت کسی پرستنده معظم عبادت کنندگان اولاد و فرزند بودمی هم تعظیم کردمی
این سخن بسبیل تنزل است بسبب مبالغه در رد و امام زاهد آورده که روزی حضرت عمر بن عبد العزیز رحمه الله در لاغر گشته
نشسته بود و انگشتها بدندان گزیده بود در آیتی از قرآن خوض نموده و آغاز استهزا کرده و لید مغیره
در آن وقت هنوز اسلام نیاورده بود بدرستی که این قرآن بگو گفت این نظر و تفکر آن استهزا میکنی بخدا که
میگوید محمد الحق نظر و گفت من تعلق میکنم محمد میگوید لا اله الا الله بعد از عیسی و موسی لا اله الا الله و اما اصنام
میگوید لها بکلمات الله و اسم محمد و عیسی و موسی را نیز رسید و آنحضرت را دیده فالست حضرت عیسی علیه السلام آیه را و آورد
و نظر و بیش بود آیه را بر آیه خوانده و گفت خدا محمد را نصر کند که در آیه که آن قال المسیح یا بنی اسرائیل انی رسول الله
و لکن لفظ اسم خود خدا محمد را نگفته که زیرا که این بمعنی نفرت میکند که نسبت و مهم خدا را فرزند بیگانه
فرمود که بگو این اول معبدانم سُبْحَانَ پاک است و بی عیب رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین
رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران در اینجا دو ولد گویند فَذَرْهُمْ
پس بگذار ایشان را يَخُوضُوا تا میکنند در باطل وَيَلْعَبُوا و بازی میکنند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا دیدار کنند
یعنی یوم الْقِيَامَةِ كَانُوا وَعَدُونَ روز قیامت که وعده داده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت

وَهُوَ الَّذِي

و اوست خدا و اوست که باستحقاق فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ در آسمان معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ
و در زمین معبود مردمان است وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست کار در تدبیر خلق الْعَلِيمُ و دانا بمصالح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي
و بزرگوار است آنکه له مُلْكُ السَّمَاوَاتِ پادشاهی آسمانها و زمین وَالْأَرْضِ و آنچه در میان آن جهان است یعنی محکم و مجملا و جز آن را
وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و نزدیک است بدانستن آن ساعتی که قیامت در آن قایم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز گردیده شوند خلایق در آن روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و ندارند مالک آنانکه يَدْعُونَ
میخوانند کافران از بتان مِنْ دُونِهِ بجز خدا الشَّفَاعَةَ شفاعت را یعنی معبود اهل کفار را نه آنکه چون
اعتقاد کرده مشرکان شفاعت ایشان امید دارند و آن روز نتوانند که شفاعت کنند إِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی
داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون لا اله الا الله و عزیر و عیسی علیهم السلام که اشارت به شفاعت است چه ایشان شهادت
بحق داده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند بدل خود آنکه بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت
کرده اند مؤمنان کفار را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی ایشان را مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده است آنها را لَيَقُولُنَّ
میگویند اللَّهُ خدا زیرا که مشرکان میدانند که بتان نتوانند که خلق کنند فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند
از عبادت بسوی غیر او وَقِيلِهِ و نزد رسانیدن این قول رسول صلعم را بخدا که گفته يَا رَبِّ ای پروردگار من
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این مشرکان قَوْمٌ گروهی اند که از سر عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از صحبت ایشان مگر روی دار بر رسالت ایشان وَقُلْ سَلَامٌ
و بگو تسلیم و متارکه از شما ملاعبت ایشان بر حکم آیه قتال منسوخ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانند آنچه خود فهمند که عذاب ایشان فرو آید روز بدر یا بروز رستخیز حَمٰ الدُّخَانِ
سورة الدخان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حٰمٓ امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده امام محمد حکیم ترمذی رحمه الله گفت مسکند
که حق سبحانه جامع احکام و فصل مقصد بحروف مقطعه مجموع است در قرآن مجید و مجموع کلمه نیست مجملا و جز آن را
نشناسد مگر حق سبحانه حساب بود و دلالت بسر بر حرام در جمیع سوره تفصیلی ندارد و گفته اند آن حروف اشارت
بکلمات حمیدا رحیم حکم فرموده اند حسب الحساب حمایت کرده اند در دستان خود را از توجه ساحت و گویند معنی او آنست
که حمد ای فعلی کار ساخته شد و مهیا و آماده گشت وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و سوگند بکتاب مبین که قرآن است
که بحق کرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که فرستادیم او را فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شب بزرگ بابرکت که شب قدر

وبرکت برانکه دران شب کتاب کریم که سبب منافع دنیا و دینوی و واسطه اسباب صوری و معنوی از لوح محفوظ
باسمان دنیا فرستاده اند یا رسول را داشته انا کنا بدرستی که ما هستیم انا انزلناه همچنین برکت باتزال قرآن
در شب بعضی برآنند که لیلة المبارکه شب برات است و اولی نیز شعبان باید برکت نزول آیات بر آنکه عوت
و فضائل تقسیه و تقسیم رفت فیها در شب یفرق جدا کرده و منفصل داده شود کل امر حکیم هر امر که
حکمت پیشه در شب برات از زوال و اجال و مزید رزق و برکت ازیل فاضل شد که بدین برات داده اند و در حدیث آمده
که در شب برات هر سال زنده کنند کاران بعدد هر موی که در گوسپندان بنی قلب است و در شب برات حرم زیاده شود
و در حدیث آمده که در شب برات که بر کوه در شب بعدد کرت نماز بگذارد و حق سبحانه و تعالی فرستد فرستد زاباد
باشند سوی سای آن که در تجارت مبدیند به هفت و سی زنده و بگذارد و انکه در سرا بنده از عذاب دوزخ و سی عدد
دیگر الا ایشان آفات نه زیان زیاد بیارند و ده ملک و یک ملک باشد شیطان دفع میکنند از و در شب برات و طالب
نعمت بر بندگان قسمت نمایند امرا فرمودیم از خود بی منفصل قضایا در آن شب انا کنا بدرستی که ما هستیم مرسلین فرستنده
رحمة من ربک بخشایش از پروردگار تو انه هو السمیع العلیم بدرستی که او شنوا است بسخن بندگان
بحال بندگان نظم
خواهی چیزی در بلیغ خویش سفت ٭ انما انا حرمه بدانکه گفت ٭ ای بار شنوا
جبرئیل علیه السلام قرآن بر شب بعضی یا ملایکه را در شب برسر مومنان انه هو السمیع بدرستی که خدای سنوست
همه بخشنده کانرا العلیم دانا است بهمه نیات انسان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین
وما بینهما و آنچه در میان آسمانها است بسبب ایمان دادی کانرا ان کنتم موقنین اگر هستید شما کسانی
بعنی ملک دان یقین الا هو لا اوست هو یحیی و یمیت زنده میکند و میراند
و فی میراند بعینه او است موجد صورت حیات ربکم او است پروردگار شما و پروردگار
پدران نخستین شما لهم بلکه کافران بدین سخن مرفق نیستند بلکه ایشان فی شک در شک اند از قرآن
یلعبون بازی و دستبرد میکنند بآن فارتقب پس منتظر باش بر آسمان
یوم تاتی السماء روزیکه آمده شود باران آسمان بدود بدخان آشکارا و دخان که بر زمین مراد عذاب است
مبین روزیکه آمده شود باران آسمان بدود بدخان آشکارا و دخان که بر زمین مراد عذاب است
بمشرکان در عرب العالی آورده که مراد عذابی است که روز فتح مکه رفع شد که مراد بهمه شدند و گویند مراد

زمان

زمان قحط و جوع کافران بعد که بدعا پیغمبر صلعم مجابت و رفت بر ایشان سنوات آنند تا سکان مرده را استخوان
و مردمان عبارت از آثار بکی هیئت از جوع بچه مردار کرسنه از ضعف مصیبت رسانا جهد و آسمان بهوش و خالی
چیزی مجاهد در میان مرسله در رسالی خطاب جنگ کیلی اغبار تیره و از زمین ایکنجه بیند و تنگ باشد و
دلها اسالی قحط را سنت العبر ایکو بیند و وجه تسمیه عام الرماده همانست دخول اینجه آفت که زمین فا
زمانات فیاب خرابی بصحرا چنانچه در حدیث انه اطاع الساعة آمده ندا کند مناد الا ان الدجال و آن دود یا بکند
کافر مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو گیرد مردمانرا هذا عذاب الیم این است عذاب دردناک حق تعالی
دعا کن کرده اند ایشان از آن گمان کنند ربنا اکشف عنا العذاب بار خدایا دور کن از ما عذاب را بر ما
انا مؤمنون بدرستی که ما گرد کانیم بعد از رفع عذاب بعضی جرم از بلا مکشف میکردند و ایمان می آوردیم
انی لهم الذکری بر ایشان از بند کردن بعد از رفع عذاب وقد جاءهم رسول مبین و حال آنکه آمد بدیشان رسول مبین
فرستاده آشکارا که معجزات ایشان باین متذکر نشدند ثم تولوا پس پشت بر دیگر دیدند بعضی اعراض
نمودند عنه از ایمان بوی و قالوا معلم و گفتند او آموخته شده است بعضی حرب بسیار قرآن می آموزند
مجنون دیوانه است و دیوانه و مجنون شده و بار جعلیه بر جهد و عده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب
بدرستیکه ما بر دارنده عذابیم از ایشان قلیلا زمانی اندک بعضی قطر ایرم و بار بعیر تا آخر آثار ایشان
اما هم عائدون عذاب بدرستی که شما باز گردانیده شدگانید بکفر آورده اند ابو سفیان با عمر
از قریش بمدینه آمدند و بخدا و صله رحم سوگند بیغمبر صلعم داده اند آنحضرت دعا فرمود عذاب رفع شد
و ایشان همچنان بر کفر استوار بودند یوم نبطش بعضی روز که ما بگیریم بعضی روز بدر و احزاب و روز فتح مکه
بعد از چهار روز دخان رفع شود و ایشان باز کفر ورزند همان حالها که داشته باشند از شرک و فسق یوم
نبطش البطشة الکبری روز که بگیریم بگرفتن کافران از کفر فتن نزد یک بعضی روز قیامت و در تفسیر میانه
آورده که مراد در بدر است که حق سبحانه وعده میکند کافرانرا که در آن روز که بر شمارا بقوت عظیم از قتل
و اسیر انا منتقمون بدرستیکه ما انتقام کشنده ایم در آن روز و لقد فتنا بدرستی که بآزمودیم
قبلهم پیش از اکفار مکه قوم فرعون کرده قبط را از ملازمان حضرت حماد آمد بدیشان
رسول کریم

رسول کریم ۞ پیغمبر بزرگوار مرحوم نسب یعنی موسی پیغمبر عمران علیه السلام انی لکم منه نذیر آنا بآنکه از ملک بیمی درست بازم
ذو مرة بر مستبد باس عباد الله بندگان خدا یعنی بنی اسرائیل ان ادوا الیّ که بدرستی که من شما را رسول
امینم فرستاده ام ایشان بر وجه حق و منم نیز رسول خواندن خلق وان لا تعلوا و آنکه مباهات مکنید و گردن بلند
علی الله بر خدا یعنی بر خلق خدا انی آتیکم بسلطان مبین بدرستی که من آورنده ام شما را حجتی روشن
بر صدق دعوی خود و تعویذ بعد از اتباع ایشان قصد آزار موسی علیه السلام کرده فرمود که وانی عذت بدرستی که
من پناه بردم بربی و ربکم باز آورید کار خود و آزید کار خود ان یرجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید
یا دشنام دهید و دور کنید مرا دخان فاعتزلون پس بگذارید مرا و کار مرا و نمیدارید مرا و آسیب مدهید بمن فدعا ربه
پس کرد آن پیغمبر بسوی پروردگار خود انّ هؤلاء قوم مجرمون بدرستی که این گروهی اند گناهکار پس بخواند موسی علیه السلام پروردگار خود را که
کرده قبط قوم مجرمون که گروهی اند مصریه که کفر کرده یعنی ایشان را هلاک کنی که شرکا کنند حق سبحانه دعای موسی را اجابت
کرد و قال فاسر بعبادی لیلا پس بگفت بندگان مرا از مصر انکم متبعون بدرستی که شما را بی در آمده
شب کابر یعنی چون شما بر دید آنچه در قوم او خبر شوند از نهار در آنند و بیارامید و بیاسایید تا شبی تو
عصا را بر دریا زن تا شکافته و در راهها پدید آید یا بی امر ایشان را بزن تا بر آید و بگذار دریا را ساکن
ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر و پیدا گردد یعنی دیگر باره بعصا مزن تا باحاد آنچه در وی گذارند
تا قبطیان بر وی در آیند و مرسل انهم بدرستی که ایشان مغرقون گروهی غرق شدگانند یعنی بعد از آن
دریا خواهند شد و همه ایشان تمام غرق خواهند شد کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند من جنات
بوستانهای بر درخت و عیون و چشمهای آب روان و زروع و کشتزارها رسیده و مقام کریم
و منزلهای نیکو آراسته و نعمة کانوا فیها و اسباب نعمت و برخورداری که بودند فیها در آن نعمت فاکهین
متنعمان و کسانی که شادی کنان آذلک کار ما بانگ زیان همچنین است و اورثناها و میراث دادیم مر آن مواضع و
منازل آن را قوما آخرین گروهی دیگر از مومنان یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نگریست علیهم السماء
بر ایشان آسمان و الارض و نه زمین یعنی از هلاک ایشان کسی حیات نیافته و در سماء آورده که چون مومنی
بمیرد چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسالت فرمود که هیچ بنده نباشد الا

من قبر مخلوق

که مرد را دو در بود وی که روزی وی از آنجا فرود آید و دری که اعمال او از آنجا بالا رود چون بنده که وفات کند
و این دو در از ترس رزق و فرع عمل محروم ماند بر سر بند عطا رحمه الله میگوید که زیاد آسمان مرخی اطراف
و در سماء آورده که چون بر علی رضی الله عنه شهید شد آسمان بر وی گریست و گریه او آن بود که در اطراف آفاق سرخی پدید
درین باب گفته اند نظم ۞ سرخی شفق که بر یه ترخ دنوا ۞ هر شام بر خون شهیدان گریه ۞ کوچ خون بار
از بر عرش مجید ۞ در خاک شهیدان بگریه از نیز ۞ ولکن ماند که گریه آسمان ماند که گریه آدمیان ۞ و یعنی
بر آنند که علامت آن ایشان ظاهر شود که دنیا بیفتد بر حزن و اسف ماند که گریه اهل البیت بر غم و اندوه و بر تقدیر
بر خبر فرجیان که بعلامت که بر آسمان زند خود و بر در زمین هم کار آنکو نکرده اند آسمان و زمین گریست و ما کانوا
منظرین مهلت داده نشدگان و لقد نجینا بنی اسرائیل و بدرستی که رهانیدیم بنی اسرائیل
من العذاب المهین از عذاب خوار کننده که بنده فرعون بودند تا کار و خدمت علم بسر آن قوم من فرعون
بود سرکشنده خود را بلند ساخته من المسرفین از کافران که همتا و نداء ایمان و لقد اخترناهم و بدرستی که
برگزیدیم موسی علیه السلام و هرون را علی علم بر دانسته که ما استحقاق ایشان را علی العالمین بر جهانیان
و آتیناهم و دادیم ایشان را من الآیات از نشانها ما فیه بلاء مبین آنچه در وی بود آشکارا حجتی روشن و بیان و ان هؤلاء
و بدرستی که این کفار مکه یعنی قریش لیقولون میگویند ان هی الا موتتنا الاولی نیست عاقبت کار و خاتمه حال الا موتتنا الاولی
مگر مرگ نخستین زنده نباشد بعد از آن حیات و ما نحن بمنشرین و نیستیم ما زنده شدگان و برانگیختگان
بعد از مرگ فأتوا بآبائنا پس بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در بعث
بعد از موت ایشان چون بعث ایشان جایز بود ریاکه نه هر چه جایز بود بوقوع آن رضا دهد یعنی غنی حاضر آمد بود و چون ظهور آن
بهر وقت که دیگر خواهد پس بعد از موت عده بعث در آخرت است اگر روز ما واقع شود کسی را بر وی حکم نرسد اهم خیر
آیا قوم تبع سرکشان اند و تو در عزت و مال و شوکت اهم قوم تبع یا قوم تبع بهتر اند یا کسانی که بودند باشد
و اهمیت و در غایت کثرت والذین و آنانکه پیش از بودند من قبلهم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و فرعون
چون تکذیب کردند آنکه کذبوا الرسل را اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند مجرمین گروهی
کافران و منکران بعث و حشر و از تحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم و منقول که ملکی بصورت آدمی که کنیت او ابو کرب بود

نامها و اسعین ماکارب خشم و تبع بسیار از شرق تا مغرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند بر نقول اخبار آورده
در باب شم از بن عباس رضی الله عنه آورده بود که پیغمبر بوده در حدیث آمده که میدانم که تبع پیغمبر بود یا نه و مطلع و دقائق
منقولست که در شمار صحابه تبع را که اسلام آورده و بدان قوم اولاد مذهب فرموده نه اورا و در معالم آورده که
وقتی در مدینه میبود آنجا بگشتند و او بصلاح اهل آنجا تشکر کرد و گفت و در حجاز بنو از الطه که کعب اسد نام
داشتند آنجا خبر خرمشنید نزدیک وی رفتند و گفتند امیر مراحات مکن که مدینه بهاجر خیر از زمان آن و تعریف
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و او سر از عارت و قتل مدینه برگذشته و آتش برت بود و بر دوت و در حیر مسلمانان
و یهود ایمان کتاب متوجه بن شدند و تقریبی از آنها بر یک سر راه و در آمده گفت و الا آن کنیم تا آنجا که در و گنجیه
از فرو میرایند و زیر بر کنند و کتابها کنند و در که در عرض انبار آن بهوله او قصد خانه کعبه کنند و الا آن کنم در
تبع قصد کنیم و خانه با حجار و رمال آورد و گفتند ای ملک تمام کار او شریف تر و بقعه ایست بر روی زمین
و بهمگان قصد آنجا نکرده که کرامت آن شهر و تا آنجا نشان راه باید رفت و تعظیم بجا آورد و فرمان فرمود تبع رفت
و فتاوه را بجا بر نشاند و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و احبار حمیر آنرا مخالفت کردند
که فواز دین با بر کشته ما با تو همسایه تبع اسلام آورده بهمان خود در آن خواند و ایشان در عنا او افزوده گفتند ما با
امتحان میکنیم و آفت بود در اسن کوه آنرا که بهمان خود در آن سر بکند و بر دو بود بدان آتش در آمد
بسطاس حتی محی و آفت زرسیه القصه احبار با مصاحف تحفه در آتش در دن فتند و بسلامت بیرون آمدند
و کنیشان ایشان را مسلم بنا بر سوخند و ترا ارباب سلک الفقه صاحبهم منوت هبوسته کرتبع نامه نوشته
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سپرد که اگر حضرت رسالت در یابد بدو رساند و حضرت رسالت پناه والا بار اعتقد سیر و
وصیت کرد که بعضی رساند و فرزند بدیم الشاه صلی الله علیه و سلم بود و ح داد نامه بموقف عرض رساند
و حضرت رسالت پناه سه نوبت فرمود مرحبا بالاخ الصالح و از رفاقت رضی الله عنه نقلست که ابو کرب اسعد حمیری
از نشانیه ایمان آورده بحضرت رسالت در بعث آنحضرت بهفتصد سال در درج الدرر آورده که عدت هزار
و پنجاه سال پیش از هجرت که هزار و چهار سال پیش از بعثت بوده باشد و ما خلقنا السموات والارض
و بیافریدیم آسمانها و زمین و ما بینهما و آنچه در میان اوست لاعبین بازیکنان بیکار نسازی که آدمیان را
که مطالعه جهان ظاهر بیرون از ثواب و عقاب ما خلقناهما نیافریدیم ایشان را مگر بحق و الا لیکن اکثرهم

بر طاعت و عقوبت معصیت و لکن اکثر مردم و بیکار نیز منکران ایشان لا یعلمون نمیدانند که
تفکر کنند بر بوالقاء یوم الفصل که روزی که جدا شدن حق از باطل و جدا شدن مومن و کافر و مطیع و عاصی و مغفور و مهجور
هنگام جمع شدن اولین و آخرین یوم لا یغنی روزیکه دفع نکند مولی دوست و خویشاوند عن مولی از دوست
و خویشاوند شیئا چیزی را از عذاب یا سود رساند کسی کسی را هیچ چیزی ولا هم ینصرون و نه بایشان شدند و رستگان بار
داده شوند از دستان بلکه الله رحم الله مگر کسی که مورد رحمت خداوند باشد یعنی مومنان ایشان بار کند یکدیگر را
بشفاعت انه هو العزیز بدرستی که خدای غالب است که اگر او عذاب کسی بهر که نتواند کرد الرحیم مهربان بر
رحمت او را زیاده شفاعت مومنان و شجرة الزقوم درختی که درخت تلخ یعنی میوه آن طعام الاثیم گناهکاران
که کارانست یعنی ابو جهل و صنادید مکه بخورند کالمهل مانند مس و روی گداخته کغلی فی البطون جوشد در شکمها
کغلی الحمیم غلغل شدن آب گرم یعنی پاره پاره ماند رود ماء الزنانی و بکنار ماء الاحشاء اندر بس خوشا
زبانیه را گویند خذوه بگیرید اسیر کنید کالاسر فاعتلوه پس بکشانید منتهی الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا
پس انگاه بر ریزید فوق رأسه بر بر سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بر درون بدن و بر بشره آب سینه
چنانچه در درون او از تفوه معذبست و بکوبند و بر آنکه ذق انک انت العزیز الکریم بچش و بکشان عذاب را که انت العزیز بدرستیکه
تو ارجمند نزد یکی قوم خود الکریم بر بزرگوار نیز خود بودی جهت حکمت من اعزاز کرم را بدان ادعای دوام در طمطراق من عزیز
نیست در آن حق سبحانه فرمایند که او را بگویند عذاب بکش که تو عزیز و کریم بودی هذا این عذاب ما
تمترون آنست که بودید شما که بآن شک میآوردید اکنون بمیانه زبدیدن النقیبین بدرستیکه
هر دو منزلگاه فی مقام امین جایگاه ایمن باشند یعنی مقام که در وقایات و مخافات نیست فی جنات
در بوستانها و عیون و سرچشمها یلبسون بپوشند من سندس و استبرق از حریر ابریشم که بر سطبر
متقابلین در حالی که باشند مقابل در مجالس یکدیگر را هم ستانی باشند در قرب سرور آباد آورده
ابن عباس رضی الله عنه همیشه باشد در وارالجلال که حق سبحانه مومنان را بر سر پاک خوان نشانده و همه روز بهار بکنی مینند
کذلک همچنین بزرگ حالی که آنها بنعمت و تبدیل و زوجناهم و زنی بر سازیم متقابلین بحور زنان سپید روی
حلین و گشاده چشم و اختلاف در آنکه ایشان زنان یا باشند یا حور یدعون فیها میخوانند در آنجا
بکل فاکهة هر میوه که آرزو و میل باشد آمنین در حالیکه ایمن اند از ضرر و انقطاع لا یذوقون نچشند

فيها الموت در آخرت مرگ الا الموتة الاولى بعد از مرگ نیستی که در دنیا بچشیدند و چون بمود تر دیگر آن
آفت که هر دو زمان حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست ووقاهم و نگاه میدارد حق سبحانه شما را
وا الجحيم و بیم میکند عذاب الجحيم عذاب دوزخ فضلا من ربك از روی فضل که رب تو است انه هو
آن مر فرد عذاب و حیات بهشت و دوزخ هو الفوز العظيم آن است رستگاری بزرگ فانما يسرناه پس بر شریعت
که با آسان کردانیدیم قرآن که فرو فرستادیم لعلهم يتذكرون تا بلکه ایشان پند گیرند فارتقب پس نگاه دار بر چیزی که بدان وعده
کنند ایشان انهم مرتقبون بدرستی که ایشان چشم دارند و ما از آن نوازش آن خواهد بود و الا آن ایشان عذاب ناخوشی و مستانی مردم
نفع تازه و خصمان مرزبان بر نجیب خانه تازه بیت ما بعد از وعده حساب آب منکل از بیت ذوق العذاب
سورة الفاتحة بسم الله الرحمن الرحيم حم حروف مقطعه مختصر است اسمار
آلهی را بمعنی اشارت است بحروف مقطعه و بیم کنایت از ذکر مجید و در لطایف آورده که حاکمی را نیست و بیم ملک بیت
باید بر سر دو قسم هلاکت يا ذا الكتاب فرو آمدن قرآن من الله العزيز از نزد یک الله است بر همه غالب
الحكيم بر همه دانا در تیر مطالب و تقدیر به مواب الخلق السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته
والارض و در زمین از جبال و انهار و حیوانات لآيات لنشانهاست مر دید کانرا بدو صحت و قدرت
صانع را يؤمنون خاصة قل در آمدن خدا از نطفه و غیر آن از حال بحال و آيات و در آنچه بر آنکه دهی سازد زمین
من دابة از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان آيات علامتها بر ایشان دلال بتفکل کردند
واختلاف الليل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای
من السماء از آسمان بابر من رزق فاحيا به الارض بعد موتها از روزی یعنی باران که سبب روزیست پس زنده کرد
بآن مطر زمین را بعد مردن بیتها خشکی و بیرونی آن وتصريف الرياح و در گردانیدن بادها باختلاف
جهات و فصلها و احوال آيات بر آیه دلالتهاست رد شن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم يعقلون مر کسانرا که
فعقلت ذلك این دلیلها آيات الله دلیلهای قدرت خدایست بانیز انبیا آيات قرآن است متلوة بك
میخوانیم بر تو بالحق براستی و درستی فبأي حديث پس بکدام سخن بعد الله بعد از حدیث آياته
و دلالت قدرت او يؤمنون ایمان میآرند و خصوص با سخن او یعنی بکدام سخن میکردند که بدین سخن نگرویدند

ویل سختی عذاب لكل افاك مر هر دروغ گر را آثيم بسیار گنه بیشه نفر مر حارث را يسمع بشنود
آيات الله آیتهای خدا را تتلى تلاوت کنند عليه خوانده شود بر او ثم يصر پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید
بر کفر خود مستكبرا در حالیکه کردنکش است از ایمان بدو كان لم يسمعها گویا نشنیده است آنرا یعنی قدر دل
نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع نموده فبشره پس خبر ده او را بعذاب اليم بعذاب دردناک در دوزخ
اشارت بطریق تهکم و تمسخر و اذا علم و چون شنود من آياتنا از آیتهای کتاب ما شيئا چیزی یعنی چون بشنود
سخنی و داند که قرآن است اتخذها هزوا فرا گیرد او را هزو یعنی مال افسوس کند و بهوده باز نماید که از حق و
صواب دور باشد اولئك آنکروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب مهين عذابی خوار کننده
من ورائهم از پس روی ایشان جهنم دوزخ است چه بدان متوجه اند بار پس ایشان یعنی بعد از مرگ
ما لا يغني عنهم و دفع نکند از ایشان ما كسبوا چیزی که کسب کردند از اموال و اولادها شيئا
چیزی از عذاب خدای ولا ما اتخذوا و دفع نکند از ایشان عذاب آنچه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای اولياء
دوستان و معبودان ولهم و مر ایشانراست عذاب عظيم عذابی بزرگ سخت آن زندان متجاوز باشد
هذا این قرآن هدى راه نمایندهٔ است والذين كفروا و آنانکه نکرویده اند بآيات ربهم آیتهای پروردگار
ایشان که قرآن است بالدلایل قدرت و حکمت لهم عذاب مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از سختی سر
عذاب الیم رسانده الله الذي سخر که رام کرد و بنده کرد لكم البحر مر شما را دریا یعنی سطح آنرا
بهموار تا در دنیا بمیکنند از غوص در دو سر بر تجري الفلك تا میرود کشتیها فيه در دریای بامره
بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله از فضل خدای انواع کاید با چون تجارت و غواصی و صید
ولعلكم تشكرون و تا باشد شکر کنید خدا را بر نعمتها و سخر لكم و بفرمان کرد مر شما را ما في السموات
هر آنچه در آسمانها است از شمس و قمر و نجوم و مطر وما في الارض
و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و دواب جميعا همه را منه از دست خود یعنی از دست خود
بدرستی که در تسخیر اینها منافع آيات هر آیتهای قدرت الهی لقوم يتفكرون مر کسانرا که تفکر میکنند
در آن که در فلک در هر اسباب صنع و مجاری خلق او در صحائف مصنوعات ظاهر است و از صنایع مکون
باهر بیت از جمله جهان معز تا بوست ٭ هر ذره گواه قدرت اوست ٭ آورده اند مختاری در شهر مکه

فاذن رابح الله در شمار او بدانجا که سطوت عمر بود که خواست از وانیغام کنایة آمد که تمام
بگویم قل للذین آمنوا مانکما نازل که در دیده اند که در گذرانند و مغفرت کنند یغفروا اغفروا بعد للذین
لا یرجون ایام آن که نمی ترسند ایام الله از روزهای هلاک عذاب از وقایع بایات تعبیر کنند چنانچه
بعذاب و بوم ایام بنی مضافه آنست که در گذرانند از قوم که نامالی روزهای هلاک کافران نمی ترسند لیجزی
تا باداش دهد خدای قوما کسبوا بما کانوا یکسبون آنچه هستند که کسب میکنند از اسارت و مغفرت در گناهان
از سعد بن مسیب رحمه الله نقل میکند که مادر پسر فاروق رضی الله عنه بودیم قاری این آیه بخواند فرمود که
پسر خوی عمر را صاعقه فرو کوبد بسبب ترسیدن آیه قصه همچنان و سنان این آیتی است از آن در سوره فاقبلوا
نکو خواهد بود انا الله العزیز در بیان تقدیر آیه را مدتی بایا گفت چه سوره باتفاق بکلت و در تفسیر
امام علی رحمه الله نه کوست که بعد از نزول آیه یهودی بر سبیل تمثیل گفت که خواهی که محمای شده که فرض
میطلبد پیغمبر فاروق رضی الله عنه رسید و شمشیر کشیده رو بسوی جوی او نهاد تا هر چه بعد التمثیل سالها
جوید علی علیه السلام آیه آورد در سوال خوارج علیه السلام طلب فرستاد و جمعی را مامور گفت ای عمر شمشیر که
حق سبحانه و تعالی میفرماید آیه خواند پس گفت یا رسول الله بدان خدا که تو را بحق فرستاد که دیگر از غضب
بر روز قیامت و در مقابله گناه بر صرف عفو از من مناجه دنک نظم جو بدینی خلق در گذار که در آن جهد
طریق بر دیار است که اگر چه دامن نه امید در دنیا تو کار کن زبان بر خنده میدار و دلفته اند از حکم آیه
انفعال تنبیه است من عمل صالحا کاری شایسته فلنفسه پس نفع او را نواب آن
ومن اساء فعلیها و هر که کار بد کند پس بر وست زد و بال آن فعلی ربکم پس بسوی آرید کار ترجعون
باز گردیده خواهید شد بر امر افرین باداش کردار و گفتار لقد آتینا
آتینا بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را توریت والحکم و حکم کردند در دین والنبوة و پیغمبری یعنی
بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان در هیچ قبیله امیر مقدار و تمیز نبوده اند در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف
تا زمان عیسی علیه السلام ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از خوبها و پاکی گفته اند مراد
من حلوی و فضلناهم و فضیلت دادیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان از بنی آدم و آتیناهم و دادیم
ایشان را بینات دلیلها روشن فما اختلفوا در کار دین و ملت عیسی با یا آتیناهم و دادیم با عمر
آن نعمت که در توریت مذکور است از امر او بر سبیل ندا و اورا بجای نشاختند و امر او را بدل ایشان محقق شد
فما اختلفوا پس اختلاف نکردند از کار او الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه بدیدند ایشان را دلیلها و روشنی
که حضرت عمر صلعم آن حضرت که در توریت مذکور شده و امر او را دیده شدند بغیا بینهم حسدا روی حسد که
در میان ایشان بود ان ربک بدرستی که آن پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز
رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون اختلاف کردند در کتاب بنی در توریت که نبی بود
از نیف سید کائنات ثم جعلناک پس بعد از نبی ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک علی شریعة بر راهی
روشن من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و بنیوای خود ساز و بدان ای شاه
ولا تتبع اهواء الذین و متابعت مکن آن آرزوها را که الا یعلمون نمیدانند حقیقت و تحدید بعضی روزه
قریش که آن را میگویند بنیر بدان خود باز گرد بهم من الله شیئا هرگز از ایشان عذاب از عذاب الله
از خدا علی چیزی که خواهد چه و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض بعضی از ایشان
دوستان بر یکدیگر اند و دوستی ایشان بیکدیگر از مجانست است چون ترا با ایشان جنسیت نیست از آن آرزو
این ایمان مرد و صحابه بسبب جنس علی طالب الله ولی المتقین و خدا دوست پرهیزکاران است تو هم ایشان را دوست
هذا این شریعت فرقیست بصائر للناس بینا بهات مر مردمان را یعنی شریعت مر بدان بینا دیده
حق را و هدی و راه نمونیست از ضلالت و رحمة و بخشیدنیست از خدای لقوم قومیکه
یوقنون مر گروهی را که یقین دارند بدان که گرفته اند آنچه ساده باشد در تعبیر بیکو بیدار است با شمار اعمال و دیگر بیند بنها
تیر بیالی بیاه از غبار از فرمان خواهد بود چنانچه در تیر عالم استیمار با آنکه ام حسب پنداشتند آیا بیندیشند
الذین اجترحوا السیئات تعلق کنند بیدها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم آنکه بگردانیم ایشان را در حرمت
کالذین آمنوا مانند آنها که در بند عملوا الصالحات کردند نیکوکاری سواء محیاهم برابر است زندگانی
جهنم و مردن ایشان و مماتهم و مرگ ایشان ساء ما یحکمون بد حکمی است که ایشان میکنند که توحید را برابر میدارند
بنت کسان لا برابر آورده با آن جهات وخلق الله

السموات والارض و بیاد خدای آسمان و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت است
میان محق و مبطل و موحد و مشرک تفاوت باشد لیجزی کل نفس و دیگر آنکه یاد اش داده شود کل نفس بما
بما کسبت بآنچه کسب باشد از خیر و شر و هم و ایشان یعنی مشرکان لا یظلمون ستم نشوند
یعنی فقیه ثواب بشمار داده اند و عقاب آنچه از وقوع نیاید بلکه هر کس را از خیر و شر جزا خواهد داد افرأیت
آیا خبر دهی مرا اتخذ آنرا که فرا گرفت الله اله خود ساخته و پرستیده هواه هوای خود را یعنی آنرا بر هوای خود
چنانکه زنان خدای میان بیاید تا نکه معبود خود را بآنرا زود گیرد یعنی هر چیز که بیند آنرا بگذارد و با میرد
بسجده برد و اضله الله و گمراه کرد الله چون می بیند که گمراه ساخته و فرو گذاشته خدای او را علی علم بر دانستن
که حق را بدانست حماقت تا نکه و ختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا حق نشنود و قلبه و بر دل او تا
آیات حق نگیرد و جعل علی بصره و بنهاد بر چشم او غشاوة پرده تا نظر اعتبار نکند و چون شرک آنکه
چنین را هدایت نباشد من بعد الله پس کیست که راه نماید او را بعد از خدای افلا تذکرون آیا پند نگیرید
مرا و را افلا تذکرون آیا پند نگیرید یعنی بندگیرید و پند شوید و قالوا و گفتند مشرکان ان هی نیست زندگانی
الا حیاتنا مگر زندگانی ما در دنیا نموت و نحیا و می میریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میرند
و بعضی میزایند و احتمال دارد که قایل امر بمعنی مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که چون میرد
روح او بجسد دیگر تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا بار بار بمیرد و دیگر بار باز آید و از شاکه نه که
بزعم ایشان بمیرد آنکه گفت مسعود قایل بود و هم مسعود کان قوا یموتنا
و بلاک نکند ما را الا الدهر مگر روزگار و کمال و چرخ و بنا له و نیست کافران را بذلک بانکه نفی میکنند
بروزگار میکند من علم هیچ آنکس که مقابل بود و مصرف آنچه حضرت عزت و هر روح کار و حساب
فظنه و هر نزاد بر بنا کرد الا هم از بیدوشاهی اند و در زمان کار سازنده بجهد و صرف فلک سپهر
نفوذ و بجهد و اثیر هر زمان بر ایشان جاند و در دیگر ایشان توشتان باند ان هم نیستند ایشان الا یظنون
مگر گمان می برند بهر فرخلیدی سنگ بحکم میکنند و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای
کتاب ما بینات در حالیکه روشن و واضح الدلالات باشد در بیان تعالی حجتهم منال ایشان را یا دلیل و حجت
الا ان قالوا ایتوا بآباءنا مگر آنکه گویند بیارید پدران ما را ان کنتم
باشید در سخن ایشان الا ان قالوا ایتوا بآباءنا مگر آنکه گویند بیارید پدران ما را ان کنتم
صادقین

صادقین الا مسند راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و دانستن حق تعالی
بیاحیا موتی موقف طرف فیکم بر روی حکمت پس اگر بود فی افراح وجود فکر و تعلق بیاید کرد قل الله
یحییکم بگو خدای زنده میکند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم پس بمیرد زنده ثم یجمعکم پس
جمع کند و بر نشورد الی یوم القیمة تا روز رستخیز لا ریب فیه هیچ شکی نیست آمدن آن ولکن اکثر الناس
و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند از خلف انکار و قصور و انکار و لله و مر خدای راست
ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین و یوم تقوم الساعة روز که بر پا شود قیامت یومئذ
در آن روز خسر المبطلون زیان کنند تباه کار از زیان ایشان آن مرکه بدوزخ رانند و تری
و بینی در آن روز کل امة هر گروه را جاثیة بزانو در آمده گفته اند جثو جماعه که فارت و اصح آنکه جاثیه
دارنده چه در اصل است آنرو از زانو در افتاد کل امة تدعی هر گروه خوانده شوند الی کتابها بنوشتهای
ایشان یعنی صحایف اعمال و اینها کو میند الیوم تجزون امروز جزا داده شوید ما کنتم تعملون آنچه بودید
که میکردید هذا کتابنا این کتاب ما ینطق سخن گوید یعنی بنده کردید و نبشته شوید علیکم بر شما بحق
براستی بازیاده و نقصان ان کنا نستنسخ بدرستی که ما نسخ کردیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید
در سالا آورده که ملکین دو فرشته اعمال اند و با آسمان برند چون بجهانه ثابت ماند و در آن نسخه هر فرشته با عقابی
که بر آن سر زبانی و تعود و هو و ده را محو کرده اند و نگفته اند استنساخ از نوح محفوظ است که سالها آن نسخه اعمال
بخدا هم بوالک می سپارند فاما الذین آما آنانکه آمنوا گروه اند مؤمنان و عملوا
الصالحات و کردند کارها علیها شایسته فیدخلهم پس در آرد ایشان را ربهم پروردگار ایشان
در رحمت خود که آن جنت است ذلک آن احوال هو الفوز الموبین آن رستن است آشکارا
و اما الذین کفروا و آنانکه نادیده اند ایشان را که دیده اند افلم تکن آیاتی آیا نبوده که آیات من تتلی
علیکم و خوانده میشد بر شما بیغمبر ان فرستاده تا بهمان کتاب را بر شما خواندند فاستکبرتم پس تکبر کردید
و از ایمان بدیدا نمودید و کنتم و بودید قوما مجرمین گروه شرکان کان فاسقین
که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است والساعة لا ریب فیها
و قیامت هیچ شک نیست در آن قلتم و گفتید ما ندری بگوئید ما نمیدانیم ما الساعة چه چیز قیامت ان نظن
گمان نمی بریم مگر ظنا

اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظَنّاً مگر گمانی که شما نیز گمان میبرید بقیامت و یقین نیست شما را دران وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ و نیستیم بی گمانان
دران یعنی ما را نیز یقین نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا بادافراه بدیها که
کرده‌اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا کَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِئُونَ افسوس میداشتند
از عقوبات قیامت وَقِیلَ الْیَوْمَ و گویند مر ایشانرا که امروز نَنْسَاکُمْ فرو میگذاریم شما را در درکهٔ آتش چنانچه
کرد و میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده شما را کَمَا نَسِیتُمْ همچنانچه شما ترک دست باز میداشتید
و تغافل فرو میگذاشتید لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای آن وَمَأْوَاکُمُ
النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَکُمْ و نیست شما را مِنْ نَاصِرِینَ یاران و مددکاران که خلاص دهند شما را
از آتش ذٰلِکُمْ آن فرود آمدن بشما عذاب بِاَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا گرفتید آیَاتِ اللّٰهِ آیتهای کتاب
خدای یا دلایل قدرت او را هُزُواً یعنی افسوس میکردید بدان و بتفکر نمی‌نمودید در آن وَغَرَّتْکُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا
و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودند فَالْیَوْمَ
پس امروز لَا یُخْرَجُونَ بیرون آورده نخواهند شد مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ و نه خوانده
ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خشنود شوند و خشنودی
حق از ایشان ای ثابت بغایت نبود فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدای را همه ثناها و ستایشها رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار
آسمانها وَرَبِّ الْاَرْضِ و آفریدگار زمین رَبِّ الْعَالَمِینَ پرورنده و تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْکِبْرِیَاءُ
و مر او راست بزرگی و عظمت و فرمان‌گذاری و آثار آن ظاهر است فِی السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ در آسمان و زمین وَهُوَ الْعَزِیزُ
و اوست غالب بر همه خلق الْحَکِیمُ دانا در همه کار سُورَةُ الْاَحْقَافِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ حٰمٓ امام قشیری فرموده که حا اشارت بحکم آیت است و میم کنایه از مجد آیات
نسیه یعنی سوگند بحکم و ملک و مجد ثنا که عذاب نکنم هر که بمن ایمان آرد و در لطایف بمعنی مذکور است حا حمایت
اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید و آن عبارت از نظر الی وجه الحمید تَنْزِیلُ الْکِتَابِ فرستادن
کتاب یعنی قرآن مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیزِ از خداوند قوی غالب است الْحَکِیمِ حکم کننده بصواب در کردار و گفتار
مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از انواع
مخلوقات و اصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر آراسته بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت وَاَجَلٍ مُسَمًّى و نیاز نیم

ایشمارا

ایشمارا باندازه زمانی نام برده که هر یک را آخرست بقا بود و باز زمانی همه بدان رسد منتهی شود که روز قیامت
وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بآخرت عَمَّا اُنْذِرُوا از آنچه بیم کرده شوند از احوال بعث و اهوال
حشر مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند نه در آن فکر کنند نه وقوع آنرا مستعد باشند قُلْ بگو ای محمد مر کافرانرا
که شما اَرَاَیْتُمْ خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ از آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای چون ملایکه و
اصنام و جز آن اَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا بنمایید بمن که چه چیز آفریده‌اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین یا جزوی
از آن اَمْ لَهُمْ شِرْکٌ یا مر ایشانرا شرکتی هست فِی السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان
شما عاجزاند و ایشانرا در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید اِیْتُونِی
بِکِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش از آمدن قرآن که در آن مضمون باشد
بشما را شرک اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایت از انبیای گذشته که دلالت کند
بر استحقاق عبادت ایشان اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان در دعوی خود چون مشرکان در حجت
فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود وَمَنْ اَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ یَدْعُو از کسی که بخواند
و پرستد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَنْ لَا یَسْتَجِیبُ لَهُ آنرا که اجابت نکند دعا او را اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ
تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از وی ظاهر نخواهد شد وَهُمْ
و بتان عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشانرا غَافِلُونَ بیخبرانند چه جمادند و نمی‌شنوند دعا ایشانرا
پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از اجابت خداوند شنونده و اجابت کننده روی باز دارد و روی توجه
بجماد نابینا و ناشنوا آرد بیت بی بهره کسی که چشمهٔ آب حیات بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات
وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند آدمیان کَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را
اَعْدَاءً دشمنان بر خلاف آنچه گمان میبردند ایشان از شفاعت و مددکاری وَکَانُوا و باشند معبودان
بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش عابدان مر ایشانرا کَافِرِینَ ناگرویدگان با عابدان باشند بپرستش معبودان انکار
منکر یعنی بتان گویند ایشان ما را نپرستیده‌اند کما قال و یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند
ما ایشانرا پرستش نکرده‌ایم وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران آیَاتُنَا آیتهای کتاب ما
بَیِّنَاتٍ هویدا در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده‌اند لِلْحَقِّ

قرآن حق حق القاها تم آنچه آنکه آمد بدان سحر مبین است جادوی آنکه الله سیبطله ان الله لا یصلح
عمل المفسدین بسند که قرآن را سحر خواند میگویند افتریه بسبب محمد قرآن را بر خود از خود گفته قل ان
افتریته بگو اگر بر بافته باشم بر من محال آن هستی جنایت بزرگ بود و بر آن صفت عقوبت متوقع شود
فلا تملکون لی پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود مرا من الله شیئا از عذاب خدا یعنی قادر نیستید
بر رفع چیزی از عذاب هو اعلم بما تفیضون او داناتر است بما تخوضون فیه بآنچه شما خوض میکنید در آن یعنی طعن
میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواه بینی و بینکم میان من و
شما برای من گواهی دهد بر راستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افتراء و هو الغفور
و او آمرزنده است گناه را از بندگی توبه کننده الرحیم مهربانست بر کسی که بر ایمان آورد قل بگو
ای محمد ما کنت من بدیعا الرسل نبودم من آمده از پیغمبران یعنی اول مبعوث نیستم بلکه مبعوث شده
پیش از من پیغمبران بوده اند چیزی نبوده انکر میدید و ما ادری ما یفعل بی و نمیدانم که چه خواهد کرد بمن
از محنت و راحت یا اخراج و هجرت یا مقاتله بر قوم و لا بکم و نمیدانم که با شما چه کند از خسف و قذف
و رجمت و قتل و اسیر و غیر آن و مسالة آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شاد مان شده گفتند
کار ما و محمد نزدیک خدا یکی است از عاقبت خود مرا ندیم بخبر ما نیز و انیم و اگر مبعوث من الله باشد بود
بما نیز که خواهد او را خبر کردی که ما را چه خواهد کرد و آیت آمد که ان اتبع بپیروی نمیکنم الا ما یوحی الی
مگر آن چیز که وحی کرده میشود الی بسوی من از آن بدرستی من نیستم الا نذیر مبین مگر ترساننده
از عذاب آشکارا عم گردان من و من از عواقب امور و احوال الله و حرکات خیر قائم و داد و ترس
ربه اعلم ایزد داناتر فضول ابو العجب از من چه نشانه عاقبت طلبی مگر شده شده خواه بی خواه و بی
رد و آن اگر ادری ما یفعل بی و بکم و بما اتیتم خبر دهید مرا اگر دانستی قل بگو ای محمد ارءیتم
آیا خبر دهید مرا اگر باشد من عند الله از نزدیک خدا و کفرتم به و شما کافر شدید بدان و شهد
گواهی داد شاهد من بنی اسرائیل عبد الله بن سلام و گواهی داد و هست شاهد من بنی اسرائیل
گواهی دهنده از بنی اسرائیل عبد الله بن سلام و اختلاف میان علما در اختلاف آن چون عبد الله بن سلام و گفته اند یا میمون یا ابن یامین رضی الله عنهم
بر قرآن که نزد بحق است و نسبت حمزه الله منقولست که یا میمون یا ابن سلام آمد و غیر او از علما آن
بنی اسرائیل نزد او اسلام بن سلام و در بدر بود و آن آیه که فرود آمد ملائکه آیه در محاجه ایشان که رسول الله قریش

و نبی بوده و شاهد موسی علیه السلام است در مصحف اهل توریة که اگر قرآن از نزد خدا بود و شاهد ایشان بر مکر دیده موسی علیه السلام
گواهی داد و بر توریة که او بر از نزد بدست آمده فآمن و قرآن ایمان آورده و استکبرتم و خشم کشی کرده اید
و بدان نزدیک نه که شما مشرکان یا مستبد بخود در نیکار ان الله بدرستی خدای لا یهدی القوم الظالمین
راه نمیاید که ستمکاران را در دایره عدل و مهربان و آورده اند که چون شما ایمان آورده و مرتد و خلاف ایمان
آورده و بعد از ایمان و اسلام و اسلام آثار طعن کردند بر ایشان بآیه آمد که فلما لم یهتدوا بکفرهم و گفتند ملائکه
کافر بودند از نبوت عامر و اهل ایمان لذین آمنوا برای آنکه ایمان آوردند بر نبوت و اخوان ایشان
لو کان خیرا سبقونا اگر ایمان خیر بودی در اسلام زود سبقت داشتی ما سبقونا هست نگرفت بر ما
بسوی الخیر بسوی آن از اسلام قبایل که ما در آن سابق بودیم چه رسید با آنکه ما نیز بر آن شرف و شهرت
بیشتر بودیم و بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب آن و گفتند اگر چه محمد آورده خوبی وحی دیگران نتوانستند
بر آن شیء و رفتن چه و اذ لم یهتدوا بآن بسبب آن فسیقولون آنگاه خواهند گفت هذا افک قدیم
این دروغ قدیم است یا آنچه پیشتر گفته آورده فسیقولون پس بگویند هذا کتاب مبین این نیز دروغی است بیشتر از آن که
میگفته اند و من قبله و حال آنکه پیش از آن کتاب موسی کتاب است علیه السلام یعنی توریة و در دیدند
آنرا امام پیشوای اهل دین و رحمة و دست گشاده و دارنده کان و هذا کتاب و این قرآن کتابیست
مصدق تصدیق کننده مر توریة است یا بلسان عربی لینذر تا بترساند الذین ظلموا
ناپرهیز کنند آنانکه ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت و بشری و نیز آن مژده دهنده است و احسنوا نیکو
کار انرا بسوی الله ان الذین قالوا ربنا الله بدرستی آنانکه گفتند پروردگار ما خدا است ثم استقاموا
پس استوار شدند بدان و عدول نکردند از آن بخصم فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت
منهج طلب و ورع و حرکت طایق از مرکب استقامت در رنده بجوارح بر تعهد کار شریعت مخصوص بر آن
یا آداب طریقت و بجا آوردن نصیبه از متعلقات و بار و احوال بر تجلی از انوار صفات و بسر بر محض توحید و تخلیص
از غیر حق و کمال استقامت لیست تربیت دیا بود و اثبات کرمی بر اهل استقامت بمنزلت کمال اگر بر بدن باطن بنا
بنا بر محل کرامت بنای بالا استقامت فلا خوف علیهم پس نیست ترسی بر ایشان و نه هم یحزنون
از رسیدن مکروهی بدیشان و ایشان اولئک اصحاب الجنة آن گروه اند اهل بهشت خالدین

در بهشت جاودان اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون ملازمان بهشت اند خالدين فيها جاويد بودن در آن
در آن باداش داده باشند جزاء بما كانوا يعملون بآنچه بودند که میکردند
ووصينا الانسان بوالديه احسانا بندرا دادیم نیکوئی کردن بمادر و پدر خود بر احسان
آدمی را مادر او بزحمت و سختی وضعته كرها بار نهاده بیفتد بزاده است او را بضعف و محنت وحمله
دوره حمل او وفصاله وزمان از شیر باز کردن او ثلاثون شهرا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع
کامل باشد از آنجا استکمل کرد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع چون کامل باشد بحکم آیت حتی اذا بلغ تا مادر نیک
برشد آدمی اشده بکمال قوة خود کسی سالیست و اقله اند آنچه بود بلغ اربعین سنة برسید
تا بچهل سالگی اکثر عمر اوست رسالت و نبوت و خلافت اند خاصه بامیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه که شش ماه و پنج روز مادر
دو سال امام شیر خورده و هژده سال ملازمت حضرت رسالت رسیده آن حضرت بیست سالگی در غزوه حنین قریش
بود چون سال مبارک حضرت رسالت ماه بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق را سی و شش سالگی بود ایمان آورد
و چون چهل سال شد قال رب کشف ای پروردگار من افزعنی الهامم ده مرا توفیق بخش ان اشکر نعمتك
تا شکر کنم نعمت ترا التی انعمت علی آن نعمتی را که بکرم انعام کرده بر من که نعمت اسلام است
وعلی والدی و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیات و قدرت و فضل اسلام ترا لقد اند چه از مهاجر و انصار
که پدر و مادر من بود و شرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق بر نعمت الذی انعمت و بر دل الهام داده که
حال کنم عملا صالحا ترضیه مستوده که تو پسندی آنرا و از آن خشنود باشی تا حق تعالی دعا را مستجاب کند
و توفیق داده تا بچه رکار که ترا خوش آید بکنی و بند بحد بود و آنچه بود از آنجمله بلال است و اصلح لی
در صلاح دار مرا در آن اصلاح عمل من بر وجه که در اصلاح آن ترا خوشی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من
انی تبت الیك بدرستی که من توبه کردم از معاصی بسوی تو و انی من المسلمین و من از فرمان برداران اند حضرت رسالت و صدیق شرف شدند
مسلمان شدند ابوبکر را و ابوبکر بدو بود اند حضرت رسالت رسیده شرف شد و سر آن آیت در وی مطلق
آورده و بجهاد تمام مسلمان گشت عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن و غیر ایشان بر اسلام ندیده بودند مگر ابو قحافه
و ابوبکر و عبد الرحمن و ابو عبیده و ابو قیاس بلال که آزاد ابو صدیق بود و عام است اند اعلی الشان بر نشر
علوم صلح آباد است اولئك الذين نتقبل عنهم بدرستی که کسی باز کشتند بحضرت خدا چه رضا جو در آن است

ولی

ولی ما عن السيئاتهم و من از کردن نهاد کاهم مر فرمان ترا فی اصحاب الجنة آنکه در بهشت آنکه در بهشت
کرده اند و شدند بهشت بجاه آن وعده وعد الصدق الذی کانوا یوعدون وعده راست که داده شده باد
آنکه وعده در نیز است وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات بشارت آیه الا بشری آنکه کفتند والدیه
مر مادر و پدر خود را و قبلا و ابا ایمان او را و آخرت بجهاد اند نه اف لکما کراهت و تنگ شدن ترا اتعدانی
آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ بر انگیزند و زنده از قبر
بر آرند و قد خلت القرون و بدرستی که بگذشته اند قرنها بسیار من قبلی پیش از من یکی باز
نیامده اند و هم یستغیثان الله و میدهند پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدا و یلك ویلك ویحك آمن
بر تو ایمان آر بر قیامت ان وعد الله و بدرستی که وعده خدا حق است حق است حق است فیقول پس
آنکه میگوید ما هذا نیست این مگر شما مرا بدان میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان و ما باطل
اکاذیب نوشته اند جمع کرده اند در قرآن عبد الرحمن بن ابی بکر نسوه و عائشه را نیز قول را مشکل
و آنچه آن که در باب کار کردن در والدین جاری بود نمانی نشسته اولئك آنکه در عاق منکر الذین حق
آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب و بشتند فی امم در جمله امتها قد خلت
گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان در آنان
کانوا اند خاسرین زیان کاران و لکل و هر یک را از این دو فریق درجات پایها و منزلها
مما عملوا از جزا آنچه عمل کرده اند بها ایمان و آنچه بجا آورده اند از طاعت و لیوفیهم و تا تمام دهد ایشان را
اعمالهم کردار ایشان و هم لا یظلمون و ایشان ستم نرسد
نقصان در ثواب و عقاب در عقاب زیادت و یوم یعرض الذین کفروا و روز که عرض کرده شوند
کافران علی النار بر آتش دوزخ در صحیح مجاهد و عرض کردن ایشان بر کافران موافق آتش دوزخ

بدان ایشان نمانید مالا و حسرت بر ایشان بعزاب ایشان را کو بعد از آنکه بهم عیشنا کنه
خورده بتمتعکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید و استمتعتم بها و بهره گرفتید بآن لذات
لذایذ کرد بدرستی که برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب
الهون عذاب خواری و رسوائی بما کنتم تکذبون بسبب آنکه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق
بی استحقاق یعنی کبر ورزیدید بناحق و بما کنتم تفسقون و بسبب آنکه بودید که فسق میکردید یا خارج شدید از
امر بیرون نهادید نیت بر جاهلان بجهالت را که قدم از دایره شرع بیرون نهند فظلم پس آنچه در شرع
بیرون می نهی نهند خود را از شرع بیرون میکنی لکن ا بجهل خود عزت خدای را بجا طبع ا این سخنه بر رب
رسیکنی لکن و اذکر اخا عاد و یاد کن برادر عاد یعنی هود را که از نبیه عاد بود و از حضرت هود علیه السلام
میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگذار اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را از عذاب خدا بر شرک
بالاحقاف موضع احقاف در آن سکنا داشتند نزدیک حضرموت بود و لایه یمن و گویند میان عمان و
عدن الرمل و حالا که گذشته بودند بصحرای ریگ زار یعنی بشمال از هود علیه السلام و من خلفه
و از پس او نیز آمدند یعنی بسخن همچنین که هود بخلق بشمال زود بسازند نیز انبیا بودند و جمله او بعد عاد و
شدند و عوت کو الا تعبدوا الا الله مگر بپرستید الا الله مگر خدا را که مستحق پرستش است
انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روزی بزرگ قالوا گفتند
عاد بآن کسیکه هود آمده بما ایما آمده بما لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما
بشبهه و وعید فاتنا بما تعدنا پس بیار ما آنچه وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی
من الصادقین از راست گویان در وعده خود قال گفت هود علیه السلام که شناختن کنید در طاعت عذاب
انما العلم جز این نیست که علم نزد خدا است عند الله نزد یک خدا است و ابلغکم و میفرستم
ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن و من بغیر رسانیدن نیست و لکنی اراکم و لیکن می بینم شما را
قوما تجهلون گروهی که نادانید بکنه و منزلت خدا و بحلول عقاب خدا نیز در سوره احقاف گذشته
گذشته از عاد میان بحر و شهر بباران طلب نمودند و سایر برآمد و مسافر گذر کرد که بکی نهاد اعتبار کنید و ایشان را بر سبا
کرد نمودند ایشان می آمد تا دیار ایشان فلما رأوه پس آنگاه که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب

عارضا

عارضا ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا عارض
ممطرنا این ابر بارنده باران و رحمت بود و علیه السلام فرموده بل هو ما استعجلتم آن ابر نیست باران و رحمت بلکه و آنچه
آن چیز است که تعجیل کردید بدان ریح ایست باد فیها عذاب الیم در وی است عذاب دردناک
کرانه غایت تندی تدمر هلاک میکند و نابود میسازد کل شیء هر چیز را از نفوس و اموال و انعام ایشان
بامر ربها بفرمان پروردگار خود پس آن باد در غایت تندی در گشت و تنها بر یک خانه
ایشان سخت مصیبت روز در زیر آن ماندند پس یک از ایشان در رکوب تنها بر دیوار افکند
فاصبحوا پس شدند بحالی که در میان سرای ایشان بر سیدند لا یری دیده نشدی الا مساکنهم مگر جایگاهای
ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنین جزا میدهیم ایشان را خواهیم نجزی
بدان جزا میدهیم القوم المجرمین گروه کافران و گذشته را و لقد مکناهم و بدرستی که ما تمکین کردیم ایشان را فیما
فیما ان مکناکم در آن چیز که تمکین نیافتیم شما را که کفار قریش فیه در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری
و فراخی و نصرت و جعلنا لهم و دادیم مر ایشان را سمعا گوش شنوا بشنوند آنچه از حق شنوند افئدة دلها چند
و فائده و دلها تا دریابند بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلها ایمان نیاوردند و بدل حق را نیافتند
و تفکر کردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان سمعهم گوش ایشان و لا ابصارهم
و نه دیدهای ایشان و لا افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء هیچ چیز را از عذاب خدای اذ کانوا چون بودند
که از تقلید تعصب یجحدون بآیات الله انکار میکردند بآیات خدا یا بمعجزات پیغمبر و ما کانوا و بود که
ایشان را که بآیات یستهزءون آنچه بودند که بآن استهزا میکردند عذاب بقد مکنا و بدرستی که
هلاک کردیم ما اطرافکم اهل اطراف شما و صرفنا آنچه گردانیدیم شما بوده من القری از دیهای حجر و موتفکه
الآیات و ذکر کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر و ایمان آورند
نکشتند و هلاک شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند
آن هلاک شدگان را ایشان من دون الله بجز خدا آلهة از برای تقرب قربانا خدایان بعضی ایشان
کایشان را بخدای گرفته بودند جهت تقرب ایشان را در دفع عذاب بل ضلوا بلکه غایب
شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی بلا کشتند و بریده شدند جا ایشان از نصرت ایشان و ذلک

وذاکر فتن بیان بخدا آرزت افلیهم در وی ایشان است وما کانوا یعقرون و آنچه هستند که بر سر آن
الوت بطلب مخلوق عاجز و در نیجه از خالق قادر میباشند هم روزی تو مرکز نافت در آرد و بیان ما ارسال
آورده اند که عمر بن سلمه بعد از هزار اجتهاد از طایف بطی تحفه فرو آمد و شب برخواسته که تهجد بکند در قرآن
بسوا مد جمیع جنیان بنصیبین بر سر نیز فتند بخار سیده آواز قراءة شنودند خود را بحضور میرسانیدند وحی سبحانه از آن
خبر میدهد وانه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا یاد کن آن را که بکرد انبیه و مبارک ایم بسوی تو نفر الجن
و ایشان جمعیت نفر بودند از اشراف جنیان یا نصیبین یا نینوی یا حرة موصل و اهل آن شان بود جبیر بن مطعم و ابن العاص
نصیح گرفته است شاهر تا مر دس سق از دهات اعجم و کوبیت نامدود بوده اند و زد تعبد از ایشان
بوده اند و شهر الیهود است و دوازده تیر گفته اند و در لباب آورده که مناوش بوده اند از بنی افلیش و بر
عمر نفیر یستمعون القرآن می شنیدند از تواضع و کوش میداشتند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند
نزدیک رسول صلعم قالوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش باشید یا بشنوید و در
تفاسیر است که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد قرائت
و باتمام رسید اهمال آورده نه آنحضرت و چون باز رسیدند در سوی اسلام ایشان را بر رسالت قوم ایشان نامزد
کردند ایشان ولوا باز گشتند الی قومهم بسوی قوم خود منذرین بیم کنان کار خویشتن کان با اسلام
قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک انزل
فرو فرستاده شده من بعد موسی مصدقا از پس کتاب موسی علیه السلام تصدیق کننده لما بین یدیه
مر آن چیزی را که پیش از وی بوده از کتب یا موافق تا آنها که نزد ایشان جنیان موجود بوده اند و از نزول اهمال
خبر داشته اند و یا اعتبار کرده اند آنرا چنانچه مستفید بوده اند از آیة کفت که تهدی براه مینماید الی الحق
بسوی حق یعنی آنچه در آن است از عقاید و الی طریق مستقیم و براه راست یعنی رسانده
بمقصد یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد را صلعم وآمنوا به
و ایمان آورید و رو تصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد حق تعالی من ذنوبکم بعضی از گناهان
شما که مظلم نباشد و گفته اند همه گناهان را و یجرکم و پناه شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک و من
لا یجب و هر که را اجابت نکند داعی الله خواننده را بخدا که حضرت مصطفی است علیه السلام فلیس بمعجز

بل نیست عاجز کننده فی الارض در زمین هر که خواننده حق را اجابت نکند خراب بود و نازل خواهد شد
واء عاجز ساخته خدا را از تعذیب خود ولیس له و نیست مر او را من دونه بجز خدا اولیاء آنکه دوستان باشند
قرابت آنکه وه اجابت نکنند کان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند بعضی از مفسران گویند
علما را در کلمه هویدا جن چنین اختلاف است از سفیان ثوری منقولست که آنکه که قرآن ایشان همین بخشاب است
آنش خانه زنده و بحکم قوم عذاب الیم و عذاب سفیان منقول که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را
خاک کنند بعد بر نیل یا هم و امام اعظم رحمه الله بر نیز رفته و امام مالک رحمه الله یا هم چو آنکه که ایشان را ثواب است
همچنان است که خاک بود و اصحاب رحمه الله منقول که ایشان را بهشت در آیند و جاها نباشد و در تفسیر امام
ابو بکر قتاش دینی می آورد که ایشان را بهشت در آیند و از امام نقاش رحمه الله پرسیده اند ایشان را
نعیم بهشت تناول کنند جواب نموده اند که حق سبحانه ایشان را تسبیحی ذکری الهام داد چندان لذت یابند که نعیم
از لذت بهشت در مقابله آورده که ابن زهره بر رحمه الله پرسیدند که مومنان جن را ثواب است فرمود که
آری و آیة الرحمن علیم و الاحسان بخوانند که گفت الی السیات للانس والجنات للجن و هر معامله از هر سر بعید العبر
خلل نکند که مومنان جن کرد اگر دیدند در روز قیامت خواهند بود و در نسب قاضی در اقوار فرموده که اظهر است
که جن در فروع مکلف اند مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند منذ الذی خلق الله آن که آفرید
آنرا که آن خدا که در زمین بجز خلق السموات الارض بیافرید آسمان در زمین را ولم یعی و نماند از آفرینش
رنج نیز سیدن را بخلقهن بآفرینش آنها قادر بر قوانات علی ان یحیی الموتی که زنده کرداند مردگان را
بقدرت ثابت و نفس و العظام بود و راه نیابد بر حصار آیة آنست که آیا خدا قادر است چنین کار ما بلی آیه
بر احیا مونه قادر است بلی آری است انه علی کل شیء بدرستی که او بر هر چیز قادر است و قوانات بر هر بعث
و یوم یعرض و یاد کن روز را که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه کفر ورزیده اند علی النار بر آتش یعنی آتش
بر ایشان عرض کنند از بهر قرب که بر خلاف مقتضای ظاهر از آیه مبالغه و تاکید ایراد میکند پس ایشان را گویند
الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و ثنا باور نمیکردید قالوا گویند بلی ربنا آری خداوند ما
و ربنا پروردگار ما که راست است قال گوید خدای با غازیان و دوزخ ایشان را فذوقوا العذاب بچشید عذاب
عذاب بچشید بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که کافر شدید بقیامت و بخدا و بعبادت و بیاد کردید قاعده پس صبر کن

ای محمد صلعم بر جفا قومک صبر کن همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان ثبات و صبر علی الاذی
والبلا صحابه صلعم بر ایذا کفار و شهید فتنه و احکام اسلام اجتهاد قدیم رسانیدند و بر معاندان و مجاهدان علی
و آزار دادند مشرکان غضب باید و خوف و البلا فوج اسد و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و اما صبر
کفه اولوا العزم آنها اند که بر خصوصیت رفع ذکر یافته اند و بر رد و موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم و همانست میثاق الآیه در دو موضع شرع که یا موسی یا نوحا الآیه و هاول اصحاب الله اند با همه صلی الله علیه وسلم
قوی آلت الیشان بجاری رسالت مزه نشر که در سورة انعام تمام الیشان است و پیغمبر اصلی الله علیه وسلم اسر شده در تفسیر
آورده که پیغمبران اولوا العزم اند آدم و نوح و سلیمان علیه السلام و گفته اند غیر نوح و موسی و عیسی و محمد
رسالت قوم بیرون رفته حضرت عزت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرمود و لا تکن کصاحب الحوت یعنی در عجله مرو چون یونس
پیغمبر باید که شکیبائی در زد فلا تستعجل لهم و مشتاب بر کفار قریش نزول عذاب بیشک که وقت خود بیاید
خواهد شد کانهم یوم یرون ما یوعدون گویا الیشان روز یکه جهت ایشان وعده داده شده اند از عذاب
بینند چون ایشان فزع قیامت مشاهده کنند چنان نمایند که لم یلبثوا در درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة
من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرده بودند عمر دنیا را در مقابله زلزلت عقوبات دوزخ بلاغ
آنچه گفته شد در سورة از مواعظ کفایت است فهل یهلک بس آیا هلاک کرده خواهد شد بعذاب
دوزخ که نافرمانند یعنی کافران الا القوم الفاسقون مگر گروه بیرون رفتگان از دائرة فرمان بوده محمد علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا آنانکه گرویدند و صدقوا و باور داشتند بر دانا و نبی علیه السلام
از راه حدیث یعنی منع کردند از حوالی راه اسلام ایشان را قریش اند چون ابو جهل و نضر و عتبه با سفیان حمله
والیشان دوازده تن بودند اضل اعمالهم بر باطل کردانید مساعی اعمال الیشان که در کفار می شمرند
چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات
و کرده کارها شایسته چون طعام طعام و صلاة رحام وآمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است
علی محمد بر پیغمبر نیک ستوده شده صفت و قرآن وهو الحق و در قرآن راست و درست است یا محمد صلعم حق صحیح است
من ربهم از تربیت پروردگار الیشان بدلیشان کفر عنهم از ایشان بزدود خدای تعالی کناهان الیشان
واصلح و بصلاح آورد بالهم حال الیشان را در دین و دنیا با اصلاح کرد الیشان را تا صالح شدند ذلک اضلال و اصلاح

بان الذین

بان الذین کفروا بانکه آنانکه کافر شدند واتبعوا الباطل پیروی کردند باطل یعنی خطا را و آن الذین
آمنوا و آنانکه گرویدند واتبعوا الحق پیروی کردند حق را که قرآن است و پیغمبر خدا را کذلک همچنان
یضرب الله مثلهم بیان میکند الله تعالی مر مردمان مثلهای الیشان را یعنی احوال
ترقیه و اطوار مرکوز و نزاع الیشان بس در کار کرده بیند ای مومنان الذین یکفرون آنانکه کافر شدند بوقت
محاربه فضرب الرقاب بزنید گردنهای الیشان را حتی اذا اثخنتموهم تا چون بکشید بسیار الیشان را
فشدوا الوثاق بس استوار کنید بند اسیران را بکمر و بند کنید بسمانها تا نگریزند فاما منا بعد بس از سر
باشد بیند منت نهادن و آزاد کنید بی عوض یا فدا و اما فداء و فدا گیرید از الیشان فدا را تا آنکه تضع الحرب
اوزارها بنهد حرب یعنی حرب اسلام همه جا برسد و حکم خدا نماند و آن ترجمه قول عیسی خواهد بود در حدیث
که تضع الحرب من یوم یحل نزول عیسی و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله آنرا که اما حجت میان فدا و منت نهادن
و اطلاق و فدا اسیران مسلمان و امام اعظم رحمه الله فرموده که اسیر حکم منع و منت نهادن بمحصور بعد
و اطلاق فدا معین است یا اسیر فدا ذلک آنست که گفته شد که اگر خدا خواهد کار را کونها انتصر الله خدا
لانتصر منهم عذاب کافران را از مسلمان بی آنکه کارزار کنید ولکن و لیکن امر کرد بجهاد تا بلوا
بعضکم ببعض تا بعضی را بعضی مبتلا کند یعنی مسلمانان را بکافران و کافران را بمسلمانان تا جهاد کنند و ثواب عظیم
و کارزار بموسی آرایش و دنا تلو شیاء یا تبه و از کفار بازار شد والذین قتلوا و آنانکه کارزار کنند فی سبیل الله
در راه خدای و حق قتلوا میخواهند بعضی کشته شوند فلن یضل پس هرگز باطل نمی کرداند اعمالهم
کردارهای الیشان را یهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید الیشان را در دنیا بکار صواب و در آخرت
و یصلح بالهم و بصلاح آرد کار الیشان را و ادخلهم الجنة و در آرد الیشان را بهشت عرفها لهم
و بدرستیکه معرفی کرده باشد بر الیشان بهشت را میان شده باشند و بدان راه نمایند الیشان را تا شناسند الیشان منازل
و حلول الیشان محروه باغ مشهوری ساخته باشد جهت شرف و تکریم الیشان بدانجا یا ایها الذین آمنوا ای گرویده
کرده و بکار آنانکه ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدا را و پیغمبر را ینصرکم یاری دهد شما را بر اعدا و نصرت کرداند
و یثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا مهزوم نشوید والذین کفروا و آنانکه انکار کردند
فتعسا لهم پس خواری و نکونسار و بدبختی و بلاکت مر الیشان را و اضل اعمالهم و گم کرد و نابود خواهد کرد

أَهْلَكْنَاهُمْ کارهای ایشان را ذلک این خواری و هلاک ما ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه کانوا کرامات و آیات
و ناطق بودند رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پیغمبران ایشان بآن چیز که حق تعالی فرستاده بود پیغمبر خود صلعم از امر توحید و قیام باحکام شرع
فَأَبَوْا پس ایشان ملک ضایع کردانیدند حق تعالی فَأَهْلَكَهُمْ که بر دست ایشان اگر ایشان عاید و داشت چون بنی اسرائیل
و طوایف عاد و ثمود و اعانت مظلومان و دفع ظالمان إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که ظالمان رستاخیز رستگار نشوند کذا فی الارشاد
آیت بعضی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین و از ملاء و عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ پس نگرند که
چگونه بود عاقبت الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار و مراد اسماعیل آنانکه کانوا قَبْلَهُمْ پیش ایشان بودند از امتان پیغمبران
وَكَانَ اللَّهُ هلاک کرد حق تعالی بعذاب استیصال آنانرا عَلَيْهِمْ بدان امتان وَلِلْكَافِرِينَ و در تاکید بود کلمه الْأَمْثَالُ
تا متدآن عبرت خواهند بود و تعدید کفار کرد گفت ذَلِكَ چون بلا کرده بودم از عقوبات و نعمات بر مستحقان
بِأَنَّ اللَّهَ بدرستی که حق تعالی مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست آنانرا که ایمان آورده اند و اهل ایمان را یاری میکند وَأَنَّ
الْكَافِرِينَ بسبب آنکه ناکردیدکان لَا مَوْلَى لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشانرا که خداوند ایشان و دفع کند إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که حق تعالی يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنانرا که کرده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای
نیکو را جَنَّاتٍ بهشتها تَجْرِي در زیر آن جویهای آب مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان جویهای وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخوردارند می باشند دنیا وَيَأْكُلُونَ و میخورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ
همچنان که چهارپایان را بیان بعضی از ایشان صرف است برخوردن عاقل را بدانکه خوردن و آب خوردن بی باشد
بعضی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طاهر جوارح و قطع نظر از آنکه بدن بی تعلق طاعت داشته باشند و قوتهای
نفس را استعداد تقویت بیافتند و معاصی بعد از آنکه خود را طیفی خوردن شناسند و در عاقبت زیر پا بگذارند
وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ و آتش دوزخ منزلگاه ایشان است وَكَأَيِّنْ و چه بسیار مَنْ قَرْيَةٍ از مردم دیه
الَّتِي أَخْرَجَتْكَ که از ایشان بیرون کردند ترا أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشانرا فَلَا نَاصِرَ پس نیست یاری کننده لَهُمْ
پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشانرا که در وقت هلاک بفریاد ایشان رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا آنکه باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجت
روشن مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار او چون پیغمبر صلعم و مومنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد باشد کسی که آراسته اند یعنی شیطان

بالقول و افعال زیبا دارد سُوءُ عَمَلِهِ زشتی کردار خود و کردار بد را از کفر و معصیت وَاتَّبَعُوا
و پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوی خود را چون جهال و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ اتحاد آنچه موعود بود مومنان صفت بهشت
الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ از بهشتی که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت أَنْهَارٌ جویها
جویهای آب مِنْ مَاءٍ از آب غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی رنگ و طعم و بو نگردد و از حالت خود بدر نرود چون آب دریا که تغیر نیابد
وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویهای از شیر که هرگز تکهت طعم او از حالت عذوبت یعنی تیزی و تغیر
نیابد بحال بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ و جویهای از خمر خوش گوار نابلذت لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را که طرب
دارند و مشاهده وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى و جویهای از عسل صاف کرده پالوده بآتش بلکه مصفی کرده شده
از موم و رصاص وَلَهُمْ فِيهَا و مر متقیان را در بهشت باد جویها از شربت مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که خواهند
و دلهای ایشان بطلبند وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشانرا بدرستی که آمرزش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بعد
ذوب آنانرا زانه بر آن معاینه کند و به معاینه نماید از ریاضت کند که جنات انهار از بعد دیدن بهشت
زیر شجره طوبی روان است چهار جوی تر در زمین فل عارف در زیر شجره طوبی آنها نامند و فرهنگ الشمار
جمع ثمر از نبع فعل آن ثابت از نبع صدر لبن صوت و از نخجه سرمه محبت و از طبع بروج حسات و مده
و فی الشتوی العنوت نظم آب سیه رسته جوی آب علد شد ۞ جوی شیر خلد مرتب شد ۞ ذوق طاعت گشت جوی
انگبین ۞ لست ذوق قوت جوی خمر بین ۞ در دو سر آن میوه که آنرا ثمرات بحیات است و دلهای طهارت
کرده بجهت هوا و نفاست متغیر نگشت و خرم نشوند محبت آلهی و عبادت عرفات و قرب و غفران عباد
از مکاشفت و مغفرت نعمان ذنب جود و دیگر ذنب الاعباس ۞ ذنب مدارست و جهل کاسبت عظیم
اطلال کرده زمار کذاران بهلاز ذکر شعمان و بستان بهشت اعمال محبت کنان و زندان دوزخ حرص بد
و سیر زاید که آیا مرد خردمند چنین قصه بود کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید است فِي النَّارِ در آتش دوزخ
وَسُقُوا و چشانیده شوند بجای شربت نوشیدن مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس ببرید
میکند آن آب أَمْعَاءَهُمْ روده های ایشانرا آورده اند که چون غم مسلم حمله خواهند و منافقانرا بجهت کسی دهد از آب حمام
بیرون آمد و مسجد طرق استهزا می پرسیدند که این مرد چه کند تسبیح آن حال ایشان میرود که
وَمِنْهُمْ و هستند از منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه

وقرئين حتى لو أخرجوا ما جاءوا بيرون بر نرفتند من فيك از ترو بيك قوة قاتلوا كوشيدند لقاتلين أدبروا الهزيمة مر تاراج كردند
انفسهم داده اند جان خود را عبد الله ابن مسعود وابو موسى اشعرى ابن رضى الله عنهم وانا تبيان سكون منقولست كه
كوهها را نيا لاهم كه منافق اند از ايشان مى پرسيدند كه ماذا قال آنفا چه گفت همين اكنون يعنى با خود كه ويرا
وبا نيز مرد وجه تحريف يكفت اولئك الذين آنانكه بودند كه بكمال ازل طبع الله مهر نهاده خداى على قلوبهم
بر دلهاى ايشان بنك ونفاق واتبعوا ورويدند رفته اند اهواءهم هواى نفس خود را دوست آن تباه مى ميكنند
بكلام سيد انام عليه السلام والذين اهتدوا وآنانكه راه يافته اند يعنى مومنان زادهم زياده ميكند خدا
ايشانرا هدى بصيرت ويقين وآتاهم وداد ايشان تقواهم تقوى ردوا
بر ايشان فهل ينظرون آيا انتظار مى برند منافقان وكافران يعنى منتظر هستند الا الساعة مگر قيامت را
ان تأتيهم بغتة كه بيايد بر ايشان بالمكان فقد جاء پس بدرستى كه آمد وظاهر شد اشراط اعلامها
آن يعنى بعثت پيغمبر والشقاق قمر فأنى پس كجا باشد ايشان را اذا جاءتهم چون بيايد قيامت ايشان
ذكراهم بود كه نفع بود تذكر ايشان يعنى چون قيامت بيايد تذكر والفاظ هيچ فايده ندارد فاعلم انه لا اله
الا الله يعنى چون عادة موحدان وشقاوت منكران منافقان دانسته پس ثابت باش بر دانستن كه دارا
يزدى دانسته كه معبود بحق نيست الا خداى در مقاتل سليمان آورده كه چون عالمان را نويد علم داد آن ذكر باشد
يعنى با دكر آنچه دانسته در مقاتل آورده كه هيچ خواب نيست برابر ثواب كسى كه كويد استغفر الله واستغفر لذنبك وآمرزش طلب
براى تو جرم خود را در مقاتل آورده كه اى حضرت با مهر شد با استغفار تا بكه مغفرت تا امت در مدت تا
كنند ودر تبيان آورده كه مراد آنست كه طلب عصمت كن از خدا تا ترا از كناهان نكاهدارد وللمؤمنين وبرا مومنان
وبا مومنات وطلب كن براى مومنان ومومنات زنان مومنه را واتيه اى امرست وامر امرست از خدا تعالى بر زبان پيغمبر ايشانرا
باستغفار از كناهان ايشان كرده واز امام عالم روح الله روحه منقولست كه چون همه انبيا بيغمبر خود را امر كرده است استغفار
امت وطلب آمرزش از آن حضرت صلعم منقولست پس استغفار نموده باشند وطلب آمرزش كرده وحق سبحانه
از آن كريم تربيت كرد تعجب را زيادت كرد حضرت طلب وچون طلب بديد عطا نكند پس معلوم شود كه امت را دولت آمرزش
خواهد بود نظم
بر كرا چون تو شهنشاه باشد ناامید از خدا چرا باشد
چون تو انسان شفاعت كر باشى بيانت طيفى
انسان بزرنامت طيفى انسان بكناه كار بيانت تو دار وامیدوار بها والله يعلم وخدا ميداند متقلبكم

محمد صلعم ﴿يا ايها النبي﴾ پس اى تو كه روشن شده بود ﴿حسبك الله﴾ مر الله را بسنده ﴿ومن اتبعك﴾ و
وامر و السنه بود نزد ﴿من المؤمنين﴾ و بگرويدگان ﴿يا ايها النبي﴾ اى پيغمبر ﴿حرض المؤمنين﴾
مقاتل گفت در اين آيه نزد و مجاهد گفت و مقاتل گفت و مقاتل گفت تا در كتابه مرقوم ﴿على القتال﴾ بر قتال كافران ﴿ان يكن منكم﴾
كفر جهود ﴿عشرون صابرون﴾ اگر باشند ﴿يغلبوا مائتين﴾ از آنچه خدا فرستاده از قرآن يا حكم
يعنى منافقان و مراد آنست كه بعد از اتفاق راكفت پيغمبر ﴿وان يكن منكم﴾ و بود باشد كه از ايشان ﴿الف﴾ هزار تن
﴿يغلبوا الفا﴾ و بر يعنى كار يعنى بر دو كار كنيم اگر بر ما بهم كنيد ﴿بانهم قوم﴾ بسبب آنكه ايشان ﴿لا يفقهون﴾
﴿الآن خفف﴾ پس اكنون سبك كرد ﴿الله عنكم﴾ خدا از شما ﴿وعلم﴾ و دانست ﴿ان فيكم﴾ كه در شما ﴿ضعفا﴾
يعنى منافقان و مراد آنست كه بعد از اتفاق راكفت پيغمبر ﴿فان يكن منكم﴾ و بود باشد كه از ايشان ﴿مائة صابرة﴾
﴿يغلبوا مائتين﴾ و بر يعنى كار يعنى بر دو كار كنيم اگر بر ما بهم كنيد ﴿وان يكن منكم﴾ و بود باشد كه از ايشان ﴿الف﴾
﴿يغلبوا الفين﴾ و بر يعنى كار يعنى بر دو كار كنيم اگر بر ما بهم كنيد ﴿باذن الله﴾ بفرمان خدا ﴿والله مع﴾
﴿الصابرين﴾ و خدا با صابران است ﴿ما كان لنبي﴾ نيست مر پيغمبر را ﴿ان يكون له اسرى﴾
﴿حتى يثخن﴾ تا بكشد ﴿في الارض﴾ در زمين ﴿تريدون﴾ مى خواهيد ﴿عرض الدنيا﴾ مال دنيا ﴿والله يريد﴾
﴿الآخرة﴾ و خدا مى خواهد آخرت ﴿والله عزيز﴾ و خداى عزيز است ﴿حكيم﴾ و حكيم است
﴿لولا كتاب﴾ اگر نبودى نوشته ﴿من الله﴾ از خدا ﴿سبق﴾ گذشته ﴿لمسكم﴾ بر شما ﴿فيما اخذتم﴾
﴿عذاب عظيم﴾ عذابى بزرگ ﴿فكلوا مما غنمتم﴾ پس بخوريد از آنچه غنيمت گرفتيد ﴿حلالا طيبا﴾
﴿واتقوا الله﴾ و بترسيد از خداى ﴿ان الله غفور﴾ كه خداى آمرزنده است ﴿رحيم﴾ مهربان است
﴿يا ايها النبي﴾ اى پيغمبر ﴿قل لمن في ايديكم﴾ بگو مر آنكه در دست شما است ﴿من الاسرى﴾
﴿ان يعلم الله﴾ اگر داند خدا ﴿في قلوبكم﴾ در دلهاى شما ﴿خيرا﴾ خيرى ﴿يؤتكم﴾ دهد شما را ﴿خيرا مما﴾
﴿اخذ منكم﴾ از آنچه گرفته است از شما ﴿ويغفر لكم﴾ و بيامرزد شما را ﴿والله غفور﴾ و خداى آمرزنده است
﴿رحيم﴾ مهربان است ﴿وان يريدوا﴾ و اگر خواهند ﴿خيانتك﴾ خيانت تو ﴿فقد خانوا الله﴾
﴿من قبل﴾ از پيش ﴿فامكن منهم﴾ پس ممكن كرد خدا از ايشان ﴿والله عليم﴾ و خداى داناست
﴿حكيم﴾ و حكيم است ﴿ان الذين آمنوا﴾ بدرستى كه گرويدگان ﴿وهاجروا﴾ و هجرت كردند از وطن
﴿وجاهدوا﴾ و جهاد كردند ﴿باموالهم﴾ بمالهاى خود ﴿وانفسهم﴾ و بجانهاى خود ﴿في سبيل الله﴾
﴿والذين آووا﴾ و آنانكه جاى دادند ﴿ونصروا﴾ و يارى دادند ﴿اولئك بعضهم﴾ آنانند كه بعضى
﴿اولياء بعض﴾ دوستان بعضى اند ﴿والذين آمنوا﴾ و آنانكه گرويدند ﴿ولم يهاجروا﴾ و هجرت نكردند
﴿ما لكم من﴾ نيست شما را از ﴿ولايتهم﴾ دوستى ايشان ﴿من شيء﴾ هيچ چيز ﴿حتى يهاجروا﴾
تا هجرت كنند ﴿وان استنصروكم﴾ و اگر خواهند يارى شما را ﴿في الدين﴾ در دين ﴿فعليكم﴾ پس بر شما است
﴿النصر﴾ يارى ﴿الا على قوم﴾ مگر بر قومى ﴿بينكم﴾ ميان شما ﴿وبينهم﴾ و ميان ايشان
﴿ميثاق﴾ عهد ﴿والله بما﴾ و خداى بآنچه ﴿تعملون﴾ مى كنيد ﴿بصير﴾ بينا است
﴿والذين كفروا﴾ و آنانكه كافر شدند ﴿بعضهم اولياء﴾ بعضى دوستان بعضى اند ﴿بعض﴾
﴿الا تفعلوه﴾ اگر نكنيد آنچه ﴿تكن فتنة﴾ باشد فتنه ﴿في الارض﴾ در زمين ﴿وفساد﴾
﴿كبير﴾ و فساد بزرگ ﴿والذين آمنوا﴾ و آنانكه گرويدند ﴿وهاجروا﴾ و هجرت كردند
﴿وجاهدوا﴾ و جهاد كردند ﴿في سبيل الله﴾ از سبيل خدا ﴿والذين آووا﴾ و آنانكه جاى دادند
﴿ونصروا﴾ و يارى دادند ﴿اولئك هم المؤمنون﴾ آنانند كه مؤمنانند ﴿حقا﴾ بحق ﴿لهم﴾ مر ايشان را
﴿مغفرة﴾ آمرزش ﴿ورزق كريم﴾ و روزى بزرگوار ﴿والذين آمنوا﴾ و آنانكه گرويدند ﴿من بعد﴾
﴿وهاجروا﴾ و هجرت كردند ﴿وجاهدوا معكم﴾ و جهاد كردند با شما ﴿فاولئك منكم﴾
﴿واولوا الارحام﴾ و خويشاوندان ﴿بعضهم اولى﴾ بعضى سزاوارتر ﴿ببعض﴾ بعضى
﴿في كتاب الله﴾ در كتاب خدا ﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا ﴿بكل شيء﴾ بهر چيز ﴿عليم﴾ داناست

﴿والذين﴾ يعنى آنانكه ﴿كفروا﴾ و كافر شدند ﴿بعضهم اولياء﴾ بعضى دوستان بعضى اند
﴿بعض﴾ بعضى ﴿الا تفعلوه﴾ اگر نكنيد آنچه ﴿تكن فتنة﴾ باشد فتنه ﴿في الارض﴾ در زمين ﴿وفساد﴾
﴿كبير﴾ و فساد بزرگ ﴿والذين آمنوا﴾ و آنانكه گرويدند ﴿وهاجروا﴾ و هجرت كردند
﴿وجاهدوا﴾ و جهاد كردند ﴿في سبيل الله﴾ از سبيل خدا ﴿والذين آووا﴾ و آنانكه جاى دادند
﴿ونصروا﴾ و يارى دادند ﴿اولئك هم المؤمنون﴾ آنانند كه مؤمنانند ﴿حقا﴾ بحق ﴿لهم﴾ مر ايشان را
﴿مغفرة﴾ آمرزش ﴿ورزق كريم﴾ و روزى بزرگوار ﴿والذين آمنوا﴾ و آنانكه گرويدند ﴿من بعد﴾
﴿وهاجروا﴾ و هجرت كردند ﴿وجاهدوا معكم﴾ و جهاد كردند با شما ﴿فاولئك منكم﴾
﴿واولوا الارحام﴾ و خويشاوندان ﴿بعضهم اولى﴾ بعضى سزاوارتر ﴿ببعض﴾ بعضى
﴿في كتاب الله﴾ در كتاب خدا ﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا ﴿بكل شيء﴾ بهر چيز ﴿عليم﴾ داناست
﴿براءة﴾ بيزارى است ﴿من الله﴾ از خدا ﴿ورسوله﴾ و رسول او ﴿الى الذين﴾ بسوى آنانكه
﴿عاهدتم من المشركين﴾ عهد كرديد از مشركان ﴿فسيحوا﴾ پس سير كنيد ﴿في الارض﴾
﴿اربعة اشهر﴾ چهار ماه ﴿واعلموا﴾ و بدانيد ﴿انكم غير معجزي الله﴾ كه شما عاجز نكننده خدا
﴿وان الله مخزي﴾ و خداى رسوا كننده است ﴿الكافرين﴾ كافران را ﴿واذان﴾ و اعلامى است ﴿من الله﴾
﴿ورسوله﴾ و رسول او ﴿الى الناس﴾ بسوى مردمان ﴿يوم الحج﴾ روز حج ﴿الاكبر﴾ بزرگ
﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا ﴿بريء﴾ بيزار است ﴿من المشركين﴾ از مشركان
﴿ورسوله﴾ و رسول او ﴿فان تبتم﴾ پس اگر توبه كنيد ﴿فهو خير﴾ پس آن بهتر است
﴿لكم﴾ مر شما را ﴿وان توليتم﴾ و اگر روى بگردانيد ﴿فاعلموا﴾ پس بدانيد
﴿انكم غير معجزي الله﴾ كه شما عاجز نكننده خدا ﴿وبشر﴾ و بشارت ده
﴿الذين كفروا﴾ آنانكه كافر شدند ﴿بعذاب اليم﴾ بعذابى دردناك
﴿الا الذين﴾ مگر آنانكه ﴿عاهدتم من المشركين﴾ عهد كرديد از مشركان
﴿ثم لم ينقصوكم﴾ پس نكاستند شما را ﴿شيئا﴾ چيزى ﴿ولم يظاهروا﴾ و پشتيبانى نكردند
﴿عليكم احدا﴾ بر شما هيچ كس را ﴿فاتموا﴾ پس تمام كنيد ﴿اليهم عهدهم﴾ بسوى ايشان عهد ايشان را
﴿الى مدتهم﴾ تا مدت ايشان ﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا ﴿يحب المتقين﴾ دوست دارد پرهيزگاران را
﴿فاذا انسلخ﴾ پس چون گذشت ﴿الاشهر﴾ ماهها ﴿الحرم﴾ حرام ﴿فاقتلوا﴾ پس بكشيد
﴿المشركين﴾ مشركان را ﴿حيث﴾ هر جا ﴿وجدتموهم﴾ يافتيد ايشان را ﴿وخذوهم﴾ و بگيريد ايشان را
﴿واحصروهم﴾ و محاصره كنيد ايشان را ﴿واقعدوا لهم﴾ و بنشينيد مر ايشان را
﴿كل مرصد﴾ در هر راه ﴿فان تابوا﴾ پس اگر توبه كنند از شرك
﴿واقاموا الصلوة﴾ و بپاداشتند نماز ﴿وآتوا الزكوة﴾ و دادند زكوة
﴿فخلوا سبيلهم﴾ پس بگذاريد راه ايشان را ﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا
﴿غفور رحيم﴾ آمرزنده است مهربان ﴿وان احد﴾ و اگر يكى ﴿من المشركين﴾ از مشركان
﴿استجارك﴾ پناه خواهد ترا ﴿فاجره﴾ پس پناه ده او را ﴿حتى يسمع﴾ تا بشنود
﴿كلام الله﴾ سخن خدا ﴿ثم ابلغه﴾ پس برسان او را ﴿مأمنه﴾ بجاى ايمنى او
﴿ذلك بانهم﴾ اين بسبب آنست كه ايشان ﴿قوم لا يعلمون﴾ قومى اند كه نمى دانند
﴿كيف﴾ چگونه ﴿يكون للمشركين﴾ باشد مشركان را ﴿عند الله﴾ نزد خدا
﴿وعند رسوله﴾ و نزد رسول او ﴿الا الذين﴾ مگر آنانكه ﴿عاهدتم عند﴾ عهد كرديد نزد
﴿المسجد الحرام﴾ مسجد حرام ﴿فما استقاموا﴾ پس تا راست ايستادند
﴿لكم﴾ مر شما را ﴿فاستقيموا﴾ پس راست ايستيد ﴿لهم﴾ مر ايشان را
﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا ﴿يحب المتقين﴾ دوست دارد پرهيزگاران را
﴿كيف﴾ چگونه ﴿وان يظهروا﴾ و اگر غالب شوند ﴿عليكم﴾ بر شما
﴿لا يرقبوا﴾ نگاه نمى دارند ﴿فيكم﴾ در شما ﴿الا﴾ عهد
﴿ولا ذمة﴾ و نه ذمه ﴿يرضونكم بافواههم﴾ خوش مى كنند شما را بزبانهاى خود
﴿وتأبى قلوبهم﴾ و ابا مى كند دلهاى ايشان ﴿واكثرهم فاسقون﴾ و بيشتر ايشان
﴿اشتروا﴾ بخريدند ﴿بآيات الله﴾ بآيات خدا ﴿ثمنا﴾ بهاى
﴿قليلا﴾ اندك ﴿فصدوا﴾ پس باز داشتند ﴿عن سبيله﴾ از راه خدا
﴿انهم﴾ بدرستى كه ايشان ﴿ساء﴾ بد است ﴿ما كانوا يعملون﴾ آنچه مى كردند
﴿لا يرقبون﴾ نگاه نمى دارند ﴿في مؤمن﴾ در مؤمن ﴿الا﴾ عهد
﴿ولا ذمة﴾ و نه ذمه ﴿وأولئك هم المعتدون﴾ و آنانند كه تجاوز كنندگانند
﴿فان تابوا﴾ پس اگر توبه كنند از شرك
﴿واقاموا الصلوة﴾ و بپاداشتند نماز
﴿وآتوا الزكوة﴾ و دادند زكوة
﴿فاخوانكم﴾ پس برادران شما اند
﴿في الدين﴾ در دين
﴿ونفصل الآيات﴾ و بيان مى كنيم آيتها را
﴿لقوم يعلمون﴾ مر قومى را كه مى دانند
﴿وان نكثوا﴾ و اگر بشكنند
﴿ايمانهم﴾ سوگندهاى خود
﴿من بعد﴾ از پس
﴿عهدهم﴾ عهد خود
﴿وطعنوا﴾ و طعنه زنند
﴿في دينكم﴾ در دين شما
﴿فقاتلوا﴾ پس بكشيد
﴿ائمة الكفر﴾ پيشوايان كفر را
﴿انهم﴾ بدرستى كه ايشان
﴿لا ايمان﴾ نيست ايمان
﴿لعلهم﴾ تا باشد كه
﴿ينتهون﴾ باز ايستند
﴿الا تقاتلون﴾ آيا نكشيد
﴿قوما﴾ قومى را
﴿نكثوا﴾ شكستند
﴿ايمانهم﴾ سوگندهاى خود
﴿وهموا﴾ و قصد كردند
﴿باخراج الرسول﴾ بيرون كردن رسول
﴿وهم بدءوكم﴾ و ايشان ابتدا كردند
﴿اول مرة﴾ بار اول
﴿اتخشونهم﴾ آيا مى ترسيد از ايشان
﴿فالله احق﴾ پس خدا سزاوارتر است
﴿ان كنتم مؤمنين﴾ اگر هستيد مؤمنان
﴿قاتلوهم﴾ بكشيد ايشان را
﴿يعذبهم الله﴾ عذاب كند ايشان را خدا
﴿بايديكم﴾ بدست شما
﴿ويخزهم﴾ و رسوا كند ايشان را
﴿وينصركم عليهم﴾ و يارى دهد شما را بر ايشان
﴿ويشف صدور﴾ و شفا دهد سينه
﴿قوم مؤمنين﴾ قومى مؤمنان را
﴿ويذهب غيظ﴾ و ببرد خشم
﴿قلوبهم﴾ دلهاى ايشان را
﴿ويتوب الله﴾ و توبه دهد خدا
﴿على من يشاء﴾ بر هر كه خواهد
﴿والله عليم﴾ و خداى داناست
﴿حكيم﴾ و حكيم است
﴿ام حسبتم﴾ آيا گمان كرديد
﴿ان تتركوا﴾ كه گذاشته شويد
﴿ولما يعلم الله﴾ و هنوز نمى داند خدا
﴿الذين جاهدوا﴾ آنانكه جهاد كردند
﴿منكم﴾ از شما
﴿ولم يتخذوا﴾ و نگرفتند
﴿من دون الله﴾ از غير خدا
﴿ولا رسوله﴾ و نه رسول او
﴿ولا المؤمنين﴾ و نه مؤمنان را
﴿ولجة﴾ محرمى
﴿والله خبير﴾ و خداى آگاه است
﴿بما تعملون﴾ بآنچه مى كنيد
﴿ما كان للمشركين﴾ نيست مشركان را
﴿ان يعمروا﴾ كه آباد كنند
﴿مساجد الله﴾ مسجدهاى خدا
﴿شاهدين على انفسهم﴾ گواه دهندگان بر نفسهاى خود
﴿بالكفر﴾ بكفر
﴿اولئك حبطت﴾ آنانند كه تباه شد
﴿اعمالهم﴾ كردارهاى ايشان
﴿وفي النار﴾ و در آتش
﴿هم خالدون﴾ ايشان جاويدانند
﴿انما يعمر﴾ آباد كنند
﴿مساجد الله﴾ مسجدهاى خدا
﴿من آمن﴾ آنكس كه گرويد
﴿بالله واليوم الآخر﴾ بخدا و روز آخرت
﴿واقام الصلوة﴾ و بپاداشت نماز
﴿وآتى الزكوة﴾ و داد زكوة
﴿ولم يخش﴾ و نترسد
﴿الا الله﴾ مگر از خدا
﴿فعسى اولئك﴾ پس باشد كه آنانند
﴿ان يكونوا﴾ كه باشند
﴿من المهتدين﴾ از راه يافتگان
﴿اجعلتم﴾ آيا كرديد
﴿سقاية الحاج﴾ آب دادن حاجيان
﴿وعمارة المسجد الحرام﴾ و آباد كردن مسجد حرام
﴿كمن آمن﴾ مانند آنكس كه گرويد
﴿بالله واليوم الآخر﴾ بخدا و روز آخرت
﴿وجاهد في سبيل الله﴾ و جهاد كرد در راه خدا
﴿لا يستوون﴾ برابر نيستند
﴿عند الله﴾ نزد خدا
﴿والله لا يهدي﴾ و خداى راه نمى نمايد
﴿القوم الظالمين﴾ قوم ستمكاران را
﴿الذين آمنوا﴾ آنانكه گرويدند
﴿وهاجروا﴾ و هجرت كردند
﴿وجاهدوا في سبيل الله﴾ و جهاد كردند در راه خدا
﴿باموالهم﴾ بمالهاى خود
﴿وانفسهم﴾ و بجانهاى خود
﴿اعظم درجة﴾ بزرگتر درجه
﴿عند الله﴾ نزد خدا
﴿واولئك هم الفائزون﴾ و آنانند كه رستگارانند
﴿يبشرهم ربهم﴾ بشارت مى دهد ايشان را پروردگار ايشان
﴿برحمة منه﴾ برحمتى از خود
﴿ورضوان﴾ و خشنودى
﴿وجنات﴾ و بهشتها
﴿لهم فيها﴾ مر ايشان را در آن
﴿نعيم مقيم﴾ نعمتى پايدار
﴿خالدين فيها﴾ جاويدانند در آن
﴿ابدا﴾ هميشه
﴿ان الله﴾ بدرستى كه خدا
﴿عنده اجر عظيم﴾ نزد او است مزد بزرگ
﴿يا ايها الذين آمنوا﴾ اى آنانكه گرويدند
﴿لا تتخذوا﴾ مگيريد
﴿آباءكم﴾ پدران خود را
﴿واخوانكم﴾ و برادران خود را
﴿اولياء﴾ دوستان
﴿ان استحبوا﴾ اگر دوست دارند
﴿الكفر على الايمان﴾ كفر را بر ايمان
﴿ومن يتولهم﴾ و هر كه دوستى كند ايشان را
﴿فاولئك هم الظالمون﴾ آنانند كه ستمكارانند
﴿قل ان كان﴾ بگو اگر باشد
﴿آباؤكم﴾ پدران شما
﴿وابناؤكم﴾ و پسران شما
﴿واخوانكم﴾ و برادران شما
﴿وازواجكم﴾ و زنان شما
﴿وعشيرتكم﴾ و خويشان شما
﴿واموال اقترفتموها﴾ و مالها كه بدست آورده اند
﴿وتجارة تخشون كسادها﴾ و بازرگانى كه مى ترسيد از كساد آن
﴿ومساكن ترضونها﴾ و سراهاى كه خوش مى داريد آنها را
﴿احب اليكم﴾ دوست تر
﴿من الله﴾ از خدا
﴿ورسوله﴾ و رسول او
﴿وجهاد في سبيله﴾ و جهاد در راه او
﴿فتربصوا﴾ پس چشم داريد
﴿حتى يأتي الله﴾ تا بيايد خدا
﴿بامره﴾ بفرمان خود
﴿والله لا يهدي﴾ و خداى راه نمى نمايد
﴿القوم الفاسقين﴾ قوم فاسقان را
﴿لقد نصركم الله﴾ بدرستى كه يارى داد شما را خدا
﴿في مواطن﴾ در جاها
﴿كثيرة﴾ بسيار
﴿ويوم حنين﴾ و روز حنين
﴿اذ اعجبتكم﴾ چون بشگفت آورد شما را
﴿كثرتكم﴾ بسيارى شما
﴿فلم تغن عنكم﴾ پس نبود بكار شما
﴿شيئا﴾ چيزى
﴿وضاقت عليكم﴾ و تنگ شد بر شما
﴿الارض﴾ زمين
﴿بما رحبت﴾ با فراخى
﴿ثم وليتم﴾ پس روى بگردانيدى
﴿مدبرين﴾ پشت دهندگان
﴿ثم انزل الله﴾ پس فرستاد خدا
﴿سكينته﴾ آرامش خود
﴿على رسوله﴾ بر رسول خود
﴿وعلى المؤمنين﴾ و بر مؤمنان
﴿وانزل جنودا﴾ و فرستاد لشكرها
﴿لم تروها﴾ كه نديدند آنرا
﴿وعذب الذين﴾ و عذاب كرد آنانرا كه
﴿كفروا﴾ كافر شدند
﴿وذلك جزاء﴾ و اين است جزاى
﴿الكافرين﴾ كافران
﴿ثم يتوب﴾ پس توبه دهد
﴿من بعد﴾ از پس
﴿ذلك على من يشاء﴾ بر هر كه خواهد
﴿والله غفور﴾ و خداى آمرزنده است
﴿رحيم﴾ مهربان است
﴿يا ايها الذين آمنوا﴾ اى آنانكه گرويدند
﴿انما المشركون﴾ بدرستى كه مشركان
﴿نجس﴾ پليدند
﴿فلا يقربوا﴾ پس نزديك نشوند
﴿المسجد الحرام﴾ مسجد حرام
﴿بعد عامهم﴾ بعد از اين سال
﴿هذا﴾ اين
﴿وان خفتم﴾ و اگر بترسيد
﴿عيلة﴾ درويشى
﴿فسوف يغنيكم الله﴾ پس زود باشد كه بى نيازگرداند شما را خدا
﴿من فضله﴾ از فضل خود
﴿ان شاء﴾ اگر خواهد
﴿قاتلوا﴾ بكشيد
﴿الذين لا يؤمنون﴾ آنانكه نمى گروند
﴿بالله﴾ بخدا
﴿ولا باليوم الآخر﴾ و نه بروز آخرت
﴿ولا يحرمون﴾ و حرام نمى دارند
﴿ما حرم الله﴾ آنچه حرام كرده است خدا
﴿ورسوله﴾ و رسول او
﴿ولا يدينون﴾ و نمى گيرند
﴿دين الحق﴾ دين حق را
﴿من الذين﴾ از آنانكه
﴿اوتوا الكتاب﴾ داده شدند كتاب را
﴿حتى يعطوا﴾ تا بدهند
﴿الجزية﴾ جزيه
﴿عن يد﴾ از دست
﴿وهم صاغرون﴾ و ايشان خوار شدگانند
﴿وقالت اليهود﴾ و گفتند جهودان
﴿عزير ابن الله﴾ عزير پسر خداست
﴿وقالت النصارى﴾ و گفتند ترسايان
﴿المسيح ابن الله﴾ مسيح پسر خداست
﴿ذلك قولهم﴾ اين است گفتار ايشان
﴿بافواههم﴾ بزبانهاى خود
﴿يضاهئون﴾ مى مانند
﴿قول الذين﴾ گفتار آنانرا كه
﴿كفروا من قبل﴾ كافر شدند پيش از اين
﴿قاتلهم الله﴾ بكشد ايشان را خدا
﴿انى يؤفكون﴾ چگونه برگردانيده مى شوند
﴿اتخذوا﴾ گرفتند
﴿احبارهم﴾ دانشمندان خود
﴿ورهبانهم﴾ و راهبان خود
﴿اربابا﴾ خداوندان
﴿من دون الله﴾ از غير خدا
﴿والمسيح ابن مريم﴾ و مسيح پسر مريم را
﴿وما امروا﴾ و نفرمودند
﴿الا ليعبدوا﴾ مگر تا بپرستند
﴿الها واحدا﴾ خداى يگانه را
﴿لا اله الا هو﴾ نيست خداى مگر او
﴿سبحانه عما﴾ پاك است از آنچه
﴿يشركون﴾ شريك مى آرند
﴿يريدون﴾ مى خواهند
﴿ان يطفئوا﴾ كه بنشانند
﴿نور الله﴾ روشنى خدا را
﴿بافواههم﴾ بزبانهاى خود
﴿ويأبى الله﴾ و ابا مى كند خدا
﴿الا ان يتم﴾ مگر كه تمام كند
﴿نوره﴾ روشنى خود را
﴿ولو كره﴾ و اگر ناخوش دارند
﴿الكافرون﴾ كافران
﴿هو الذي﴾ اوست كه
﴿ارسل رسوله﴾ فرستاد رسول خود را
﴿بالهدى﴾ بهدايت
﴿ودين الحق﴾ و دين حق را
﴿ليظهره﴾ تا بر آرد او را
﴿على الدين﴾ بر دين
﴿كله﴾ همه
﴿ولو كره﴾ و اگر ناخوش دارند
﴿المشركون﴾ مشركان
﴿يا ايها الذين آمنوا﴾ اى آنانكه گرويدند
﴿ان كثيرا﴾ بدرستى كه بسيار
﴿من الاحبار﴾ از دانشمندان
﴿والرهبان﴾ و راهبان
﴿ليأكلون﴾ مى خورند
﴿اموال الناس﴾ مالهاى مردمان را
﴿بالباطل﴾ بناحق
﴿ويصدون﴾ و باز مى دارند
﴿عن سبيل الله﴾ از راه خدا
﴿والذين يكنزون﴾ و آنانكه مى اندوزند
﴿الذهب والفضة﴾ زر و سيم را
﴿ولا ينفقونها﴾ و نمى دهند آنرا
﴿في سبيل الله﴾ در راه خدا
﴿فبشرهم﴾ پس بشارت ده ايشان را
﴿بعذاب اليم﴾ بعذابى دردناك
﴿يوم يحمى﴾ روزى كه گرم كنند
﴿عليها﴾ بر آن
﴿في نار جهنم﴾ در آتش دوزخ
﴿فتكوى﴾ پس داغ كنند
﴿بها﴾ بآن
﴿جباههم﴾ پيشانيهاى ايشان را
﴿وجنوبهم﴾ و پهلوهاى ايشان را
﴿وظهورهم﴾ و پشتهاى ايشان را
﴿هذا ما كنزتم﴾ اين است آنچه اندوختيد
﴿لانفسكم﴾ مر نفسهاى خود را
﴿فذوقوا﴾ پس بچشيد
﴿ما كنتم تكنزون﴾ آنچه مى اندوختيد
﴿ان عدة الشهور﴾ بدرستى كه شمار ماهها
﴿عند الله﴾ نزد خدا
﴿اثنا عشر شهرا﴾ دوازده ماه است
﴿في كتاب الله﴾ در كتاب خدا
﴿يوم خلق﴾ روزى كه آفريد
﴿السموات والارض﴾ آسمانها و زمين را
﴿منها اربعة حرم﴾ از آن چهار ماه حرام است
﴿ذلك الدين القيم﴾ اين است دين راست
﴿فلا تظلموا﴾ پس ستم مكنيد
﴿فيهن انفسكم﴾ در آن ماهها بر نفسهاى خود
﴿وقاتلوا المشركين﴾ و بكشيد مشركان را
﴿كافة﴾ همه
﴿كما يقاتلونكم﴾ چنانكه مى كشند شما را
﴿كافة﴾ همه
﴿واعلموا﴾ و بدانيد
﴿ان الله مع﴾ كه خدا با
﴿المتقين﴾ پرهيزگاران است
﴿انما النسيء﴾ بدرستى كه نسيء
﴿زيادة في الكفر﴾ افزودن است در كفر
﴿يضل به﴾ گمراه مى كند بآن
﴿الذين كفروا﴾ آنانكه كافر شدند
﴿يحلونه عاما﴾ حلال مى كنند آنرا سالى
﴿ويحرمونه عاما﴾ و حرام مى كنند آنرا سالى
﴿ليواطئوا﴾ تا موافق كنند
﴿عدة ما حرم الله﴾ شمار آنچه حرام كرده است خدا
﴿فيحلوا﴾ پس حلال كنند
﴿ما حرم الله﴾ آنچه حرام كرده است خدا
﴿زين لهم﴾ آراسته شد مر ايشان را
﴿سوء اعمالهم﴾ بدى كردارهاى ايشان
﴿والله لا يهدي﴾ و خداى راه نمى نمايد
﴿القوم الكافرين﴾ قوم كافران را

کجا ان خواستی از شما یا بحمل شما اثخنتم که بسیار کشتید و بسیار جراحتهای شما را یا اثخنتموهم که بسیار کردید مخالفان را فشدوا
خواسته شده اند و فرموده شده فشدوا الوثاق پس استوار گیرید بند را فاما منا بعد پس منت نهادن است بعضی
را بکشتن و بعضی را فدا کردن بمال یا بمردان فداء بفدیه یا بمال یا بمردان حتی تضع الحرب تا که بنهد جنگ
بزکوة و بعد از آنکه بسیار شد اسیران و مصروف شد فدیه فاما منا بعد پس از منت نهادن فاما فداء پس فدیه
بزکوة یا بنفقه عاده حتی تضع الحرب تا که بنهد جنگ و دیگر نشان زدن بر بار آنچه مردود است از انفاق فاما منا پس بر سر منت
که بمال بر رسید علی قیسه بر قیس خود که او را از ثواب محروم می سازد والله الغنی و خدای بی نیاز است از صدقات
و نفقات فاما ثم الفداء و فاما جانب یا آنچه نزدیک است از جلیه یعنی بفدا بدگرامت پس از منت
یکی را بعید فرموده در عوض بستانند چه از قرائن کرده او بطمع کم نشود و بسیار از اموال خاصه خود فاز کرده
ولاق قولا و دیگر روز دیگر آنچه رضا فرق کرده اند از انفاق یا الاسرا عرض اسیران اسلام یا قبول اسلام
وتستبدلوا بدل کنید قوما غیرکم گروه دیگر بر از شما بعضی شما را هلاک کند و قومی دیگر را بیارد ثم لا یکونوا
پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان برداتر باشند و پرهیزکارتر و مسلمان تر و بعضی گفته
وهی تخیل اندیشه و اخبار است که از حضرت رسالت صلعم که او را که نابود کرده اند و مسلمان تازه خود و مسلمانی
آنحضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت بدانید قومی که اگر دنیا قوم و در جز آید که اگر دنیا منفعت شود
تا ثریا از کیر قرآن در آن رفتار سلمان در لباس آورده که ابو هریره رضی الله عنه بعد از قرآن آیه تنزیه میگفت
الله عز و ابا ابی فتح مراد بار سیاست سورة الفتح

بسم الله الرحمن الرحیم بعضی رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول علیه السلام در واقعه دیده
با بعضی اصحاب بزیارت کعبه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما و قرابت کنانه و یاران خود از استماع این رویا بشادی
که تعبیر واقعه در عالم بیداری ظهور خواهد آمد و سید عالم صلعم بکار ساختن مشغول شد و در روز دوشنبه غره ذو القعده
بهمان سال اندیشه بیرون آمد احرام عمره گرفته و هفتاد شتر بجهت هدی با خود برد و اظهار سحاب انفاق کردند
و قریب به آنحضرت شش هزار کس رسیده بر سر آن سرور از زیارت خانه کعبه انفاق نمودند و از مکه بیرون آمد
و از مکان عرفه منصوب قبر تیزی عمر صلعم آمد تا صب آن آنحضرت معلوم کرد و بعد از آن حلیه کنانه که مهتر
اعراب بود بیامد و معلوم کرد که آن حضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش حب جاهلیت
فرو استاده هیچ راضی نشدند که حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب او رضی الله عنهم بمکه در آیند و بهمین صلعم

ظاهر رضی الله عنه زبان فرستاد و ایشان او را باز گرفتند و خبر فرستادن رسید بدان سبب که امر ایشان
و القعده عمره بنکرد گروه الله کفارا استماع خبر هیبت متوهم شده بهلاک عمر را فرستادند و میان آنحضرت
و مشرکان واقعه بدان جایگاه رده نمایان اهل اسلام و کفار قریش صرف شده و نهان و آشکارا یکدیگر
و مشرکان یکدیگر فرض نساختند و مسلمانان بمال دیگر جا ماندند و دیگر قضا بگذارند و دیگر شرط ظاهر ارادت شد
و اکثر صحابه از آن شر ملول شدند و آن حضرت با انجا رو به یوم فرمود تا مبارک بشارت شنیدند و بعضی
فتنه از قرآن نسر مود و بر حال تا بر دست ناحیه اسلیه که در فرستاد او مرده بگشتند و بر قرار و سکون اسحاب
بشنوکی شنیدند از صحابه حال تقصیر واقع شد و هدی خود را قربان کردند و حضرت صلعم بیت و روز در حدیبیه توقف نمود
و در عین صحبت شیخ الاسلام سوره فرمود آمد آنحضرت فرمود که امشب سوره بر من نازل شد که آن
میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح بر یاران خواند و از انبا تازه و اصحاب و مبارک
گفتند انا فتحنا بدرستیکه ما کردیم لک از برای تو فتحا مبینا حکم بیداد که آن صلح است
با قریش و از حرب برسیدند که فتح چه بود جواب داد که نعوذ نقص الاسرار آن صلح را مقدمه فتح حب بود بر
چه مسلمانان در مکه ایمان خود پنهان میداشتند و مرکوز است به الفاظ مجاهده مکروه و از آن بر ایشان خوف الله
و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه همان بود و از نیت که بعضی قرآن بر سر چه تفسیر کرده اند
بگمان بر آنکه ظهر که اتمیز عمامی جهت تحقیق و فتح و کفته اند که مراد فتح خیبر و فتک است پس از حدیبیه امر
طلب لیغفر لک الله تا بیامرزد مر ترا خدای ما تقدم آنچه گذشته بیش از روی ذنبک
از آنچه عتاب قرآن بود و ما تاخر و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح یا پس از آن یا قبل از نزول
این آیه و بعد از آن امام ابو الطیب فرمود که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و آنچه جرایم امت بعد ایشان
گناه آدم و حوا را برگرد او و آنچه از دو گناه امت را بر آن شفاعت و مدح رحمه الله فرمود که ذنب آدم را بوی اضافت
کرد به دو وقت ذلت در صلب وی بوده و گناه امت را بوی که استناد فرموده چه پس رود کار سالها
ویتم نعمته و دیگر که نعمت حق تمام کرد نعمته نعمت خود را علیک بر تو تقدم بلا و اعلا و نیز اتمام
نبوت با تملک با قبول شفاعت ویهدیک ویرشدک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد
بدین ینصرک الله و یاری کند ترا خدای نصرا عزیزا یاری کردنی که در وحشت و غلبه باشد یعنی قوت بیان آن

قاهر و غالب است یعنی چون در سلک حدیث صحابه عالی از دعوت غدیر و روز دعوت حق سبحانه فرمود که موالیه و اولیاء
انزل السکینة فرود فرستاد آرامش مسلمانان فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا تا زیاده شود
کسی ایمانا که پیشتر ایمان آورده مع ایمانهم با ایمان ایشان یعنی تصدیق و یقین خود را با یقین و تصدیق دیگر ایشان که با رضای حق
دانستند از روی بصیرت شرع و لله و مر خداوند را جنود السموات لشکرها و آسمانها و الارض و جنود
از مومنان بحمایت پس ایمان جماد کنید و نصرت تصدیق واقع باشید که لشکر آسمان و زمین از هر مکروهی ایمن و ملکه
و ارواح کین سپاه و حشم باشد که اولیاء خود را مدد دهند و الله اعزاز فرد نگذارد و عزیز نصرت از ملک و ملک
قدرتش هر روز پیوسته بر سر حکیما و حکیم است و دانا بمصالح خلق علیما و دانا بمصالح خلق حکیما
نواب کل مؤمن را بحکمت و از جمله آنست که سکینه بدلها آرد و بکار فرستاد لیدخل الله المؤمنین و المؤمنات تا در آرد مردان
و زنان گرویده را بدرگاه رسیخ در منزه و نجات در عقبات جنات تجری من تحتها جویها میرود از زیر بنا آن تحت اشجار آن جویها خالدین فیها
از زیر بنا آن درختان جاودان اندر آن ویکفر عنهم و بر آنکه بپوشاند از ایشان
سیئاتهم بدیهای ایشان تا نیاید محو کرد و اند پیش از دخول جنت تا ملک و ملوک بر وعده رضوان در آیند ذلک
فوزا و مطلب بزرگ و عده الله عند الله نزدیک خدا آنچه در جهان فوزا عظیما رستگاری بزرگ
و فیروزی بی قیاس و عظیم از آنکه کار عالمین شود و بمقاصد فایز گردند و یعذب المنافقین و المنافقات
و دیگر بر آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از بلاء سنه المشرکین و المشرکات و مردان مشرک
و زنان مشرکه را از بلاء الظانین بالله ظن گمان بردگان بخدای ظن السوء گمان بد یعنی اسد و ظنهای
از ایشان شرک یعنی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم بجنگ بدر کشته خواهند یا از هزیمت خواهد آمد علیهم دایره
خواهند بر این حضرت سایه بد باز آید و حضرت حق سبحانه فرمود علیهم بر ایشان بر ایشان دایرة
السوء گردش بد یعنی ادبار و مغلوب و مشکل خواهند شد و غضب الله و خشم گرفته بود خدای علیهم بر ایشان و لعنهم
و بر ایشان از رحمت خود و اعد لهم و آماده کرد برای ایشان جهنم و آماده کرد برای ایشان دوزخ و ساءت مصیرا و بد بازگشتی
دوزخ و لله جنود السموات و الارض و مر خداوند راست لشکر آسمان و زمین یعنی بر کرد آسمان و زمین است همه ملک و تسخیر و
بکار لشکر و ارواح زیر دار خود و الله کان عزیزا و بر تسخیر حضرت و عده مومنان تا نصرت الهی منتظر باشند و برای عبد شکر کان
و منافقان با لشکر تب بر ایشان حاکم گردند و کان الله و بوده است خدای عزیزا غالب و فرزانه حکیما و دانا در آنچه

قرآنیست یا ایها النبی ای پیغمبر انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم شاهدا گواه بر اقوال و افعال امت تو و مبشرا و مژده دهنده
انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم تو را بگو که فرستادن مبشرا و بیم دهنده و بشارت دهنده تو نذیرا و بیم دهنده و ترساننده
کن مصدق کن مر خدا را و رسوله و مر فرستاده او را و تعزروه و تقویت دهید و مدد دهید او را و توقروه و مر زنگ
دارید ایشان او را و تسبحوه و بپاکی یاد کنید مر او را یا نماز گذارید بدرستی که بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه
و گفته اند تسبیح تعزیر و توقیر و عادت حضرت تعزیر یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که عظیم او و تعظیم حضرت
جناب او و فرع باشد در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم او آنست که حضرت و چون که یاد او را در تعظیم او بجا آرید
ان الذین یبایعونک بدرستی که آنانکه بیعت میکنند با تو انما یبایعون الله بدرستی که آنانکه بیعت میکنند
با تو بر مقتضای بیعت الله و در آنکه خدا دست بر دست ایشان است و در آن بیعت رضوان است و در آن بیعت رضوان الله از روی حقیقت
سخن در حقایق بیعت و حق سبحانه بر تصحیح رسالت خود آنچه کرد فرمود که الا بر آنکه حق و اخترع موجود است
و از جهان محاکات کرد من اطاع الرسول فقد اطاع الله فرمود که هر که فرمان برد رسول خود را بتحقیق فرمان برد الله
و بفرمود فوق ایدیهم بر تر قوتهای ایشان است در وفا بعهد و یاری دادن پیغمبر در معاملات آورده که صحابه رضی الله عنهم
بوقت بیعت بر دست مبارک پیغمبر صلعم بسر گرفتند و ید الله بر دست و سینهای ایشان در مبایعت فمن نکث پس هر که بگشاید
عهده فانما ینکث جز این نیست که میشکند علی نفسه بر نفس خود و بر ضرر خود و من اوفی و هر که وفا کند
آورده که رسول خدا صلعم بر آنچه عهد کرده علیه الله بر وی خدای فسیؤتیه بس زود بدهد خدای او را
اجرا عظیما مزد بزرگ در آخرت که تن بنسبت آورده اند چون حضرت رسالت صلعم متوجه شد بخیبر و
بعضی از صحابه آنجا رسیده بودند و در خیبر و غفار و اسلم و اشجع و در مزینه و غفار و اسلم و اشجع که در این سفر رفاقت و موافقت کنند با ایشان از حجاز
قریش تمیم و دیگر قبایل که منزه و تخلف کرده بودند حق سبحانه خبر داد بپیغمبر خود از آنچه در مدینه رسی سیقول لک
المخلفون مردود باشند که بگویند مر ترا باز پس مانده گان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که بودند
بدو آنکه شغلنا منشغل کرد ما را اموالنا و اهلونا مالها و کسان ما خواب ما نشاند و ضایع بیند اهلونا فرزندان

آمرزندان مگر از کسی که دیده بر جوانی مانده تا تنفروا پس طلب آمرزش کنید از پیغمبر که تخلف کردید از راه مرادت
یهیم یعنی تقولون و میگویید لا تعتذروا بزنهار حرمت مانید قد کفرتم بتحقیق که کافر شدید بعد ایمانکم
و استغفار بر زبان میکنید ان نعف عن طائفة منکم اگر عفو کنیم از طایفه از شما نعذب طائفة بسبب آنکه
مجرمین بودند و استغفار بر زبان میکنند و در دل انکار آن میکنند قال قائل منهم گفت یکی از ایشان
مالک شد برای خاصیت منع کند از نماز من العفو از خطا عذاب عذابا عذاب کنیم ایشان را بعذاب
شدید سخت و فرید بمعنی دقیق و خفی در اسلوب عقوبتی بر تخلف اولا و اولیکم بالکتاب بدانید شما انما
چون دولت و نصرت و نکبت و هزیمت احوال دنیا بلکه حسب ای بما تعملون بآنچه میکنید
خبیرا دانا و بیدار بود که نه غبار تخلف چیره بود خاطر اشغال و فرو نداشت ما کان لاهل المدینة
بر بعد آنکه ان یتخلفوا عن رسول الله آنکه باز بگردد و تخلف جهت مباشرت و مقاتلان الجهاد و
و گرد بگردان بعد از جهاد و نجات بدانکه مگر بلکه مگر بلکه مگر بلکه مگر بلکه مگر بلکه مگر بلکه
ضلالین یعنی شیطان بسبب استرضاء تعصب و استحسان بانفس فلیرغبوا و دوست دارند بانفسهم
ملکان بر دو شما عن نفسه از نفس رسول الله کان بجهت آنکه طاعت و دولت اسلام بر افتد ذلک و بدانید شما بانه
بانهم بر سر آنکه شدند کان بجهت فاعلیت و مفعولیت ذلک بالانهم بدیرکه نکرد و بخداوند
ولا نصب و نه رنج و مشقت ولا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدا و لا یطئون و نه پای نهند
موطئا که کافران را یغیظ الکفار خشم آرد کافران را و لا ینالون و نه رسند نیلا از دشمن
عدو نیلا عدو کشتن و اسیر کردن و غنیمت گرفتن الا کتب الا لهم مگر آنکه نوشته شد از برای ایشان
هجرة از مسلمان اند قید بدین که با اولیا سطوت و تصعف و اجهاد تحسب میکنند تا مال را بجهاد آید که لیجزیهم
عمل الذی نیست بر ایشان حرج کناهی اگر بحرج بر دو لا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه اگر جهاد
باز نماند و لا علی المریض و نه بر بیمار حرج تنگی و تاخی اگر با جهاد باز نماند و موافقت نکند و اینها معذور بودند
و لا علی الذین و نه بر آنکه لا یجدون نیابند ما ینفقون آنچه خرج کنند و اینها معذور بودند
اذا نصحوا چون نصیحت کردند لله و رسوله خدا را و رسول را و فرستاده را و ارادت جهاد و خیر آن ما علی المحسنین
در آرد و حد آنکه ابر بهشت بر آن جنان بود است انها که بر سنت تحجر حتی میرود ما علی المحسنین الا انها از زیر
سر نگشتند چه میگوید و لا علی الذین و نه بر آنکه اذا ما اتوک چون آمدند بر رسول الله لتحملهم عذاب آنکه ابر او احدا
عذابا الیما عذابی که در دل منقطع نگردد و دل منقطع نشود و آن عذاب جهان که مخالف امر خدا از دولت
بقا تا مجرد و بقا از رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند تعوذ بالله من الحرمان بیت سوز آتش
محرومی هم بسوزد عذاب ز دردی سوزد و الم چون عذاب آورد عاقبت که چون حضرت رسالت پناه بجهت زیادت

حتی قیل آنچه حکم او را که زهر و که غرامت بجهت بحرمت نشد قل لن تتبعونا بگو هرگز نخواهید کرد ما را نفی تحقیق
نفی ابد یعنی ما باهم بیرون نیاییم کذلکم قال الله همچنین فرمود خدای تعالی من قبل پیش از آنکه
آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند بعد از آنکه بر ما حکم کرده بل تحسدوننا بلکه حسد
میبرید بر ما از غنیمت که شما نشدید و نه غنیمت که حالا آن میکنید بل کانوا لا یفقهون بلکه ایشان هستند که
در نیابند مر آنچه خیر را قل للمخلفین بگو بپس ماندگان را من الاعراب از بادیه نشینان ستدعون زود باشد که
خوانده شوید الی قوم بسوی گروهی اولی بأس شدید خداوندان کارزار سخت یا بلا یا مسلمان اند و شما بعد از آن
یا بنی حرب بجنگ شوند بعد از وفات پیغمبر علیه السلام با جوازی مختلفان در حیات آنحضرت که در قوت حنین حرب خطر
کفر مراد اهل مارین روم اگر تطیعوا پس اگر آنکه بحکم در دین محاربه مبارز خواهند خواند که شما تعطوا تؤتکم
کارزار کنید یا ایشان بگشید شان یسلمون یا مسلمان شوند اگر اینجا مشرک باشد فان تطیعوا
یا ان تسلم اگر خواهند قبول کنند قبول اسلام و انقیاد یا ان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را
کنوا فائده شما نفس اگر نه یعذبکم الله بدهد خدا شما را عذابا الیما آنکه مرد نیکو کرده بی دنیا و جهت
و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر دادید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید پیش از این
یعذبکم عذاب کند خدا شما را عذابا الیما عذابی دردناک و حرمت خلافت از اینجا بود و عبد الرحمن بن عوف
و هجرة از مسلمان اند قید بدین که با اولیا سطوت و تصعف و اجهاد تحسب میکنند تا مال را بجهاد آید که لیس
علی الاعمی نیست بر نابینا حرج گناهی اگر بحرج بر دو و لا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه اگر جهاد
باز نماند و لا علی المریض و نه بر بیمار حرج تنگی و تاخی اگر با جهاد باز نماند و موافقت نکند و اینها معذور بودند
و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را و رسوله و فرستاده او را در جهاد و خیر آن یدخله جنات
در آرد خدا او را بهشتها تجری من تحتها الانهار که میرود زیر آن جویها خالدین فیها جاودان بود در آن
و ذلک الفوز و آن رستگاری بود و من یتول و هر که باز گردد از رسول الله یعذبه عذاب کند او را عذابا الیما
عذابی که در دل منقطع نگردد و دل منقطع نشود و آن عذاب جهان که مخالف امر خدا از دولت
بقا تا مجرد و بقا از رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند تعوذ بالله من الحرمان بیت سوز آتش
محرومی هم بسوزد عذاب ز دردی سوزد و الم چون عذاب آورد عاقبت که چون حضرت رسالت پناه بجهت زیادت

خزاعی را بسوی ایشان فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعزم عمره و اراده دخول حرم بدار ایشان آمده است
و هرگز قتال منع کرده آنحضرت نیامده است و بر امر دیگر نیامده و امر مکه مکاه شناخته و آوازه قتال او را و قادر
و دیگر صلحا و اصحاب اطلاع یافتند ایشان قول اصح ترا در باب تصدیق بیعت نموده و بیعت کرده ایشان را بانکه بر زمین
قتال کنند و از هر روی نیامده و در پرده درخت خفته بود در کتاب فتوح آمده که چون حضرت در زیر شجره
قرار گرفت و مناجی از آن بر بیعت مبارک و بر زبان آمد عبد الله مغفل مکی که من قایم بود بر زیر آنحضرت
آنقاع را بیعت کرد تا زیارت مبارک و مجاهده بیعت کردند بر مرگ و قتل و اگر مطلع گردید
حضرت رسالت پناه امر کرد که شما و دیگر همه مسلمانان بر این امر در صلاح از جابر رضی الله عنه مکه که بیعت صلح و فتح
بدوخ نمودند بلکه کسی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این بیعت الرضوان گویند چون خبر
از رقیم خشنود شد شاهد معنی را که الله تعالی بدرستیکه خدای خشنود گشت جماعه مؤمنان را که
یبایعونک تحت الشجرة اگر دیدی که صحابه را ذیا یبایعونک و قتیکه بیعت کردند با تو تحت الشجرة در زیر درخت
سمره فعلم پس میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان بود از اخلاص و وفا و صدق و صفا فانزل
السکینة پس فرو فرستاد آرامش علیهم بر ایشان و اثابهم و پاداش داد ایشان را فتحا قریبا
فتحی نزدیک که فتح خیبر است بلکه یا هجرت و مغانم کثیرة و غنیمتها بسیار یأخذونها و میگیرند آن
بسیاری از خیبر و کان الله عزیزا حکیما و هست خدای عزیز غالب و حکیم دانا
وعدکم الله وعده داد شما را خدای وعدة کثیرة وعده بسیار تأخذونها میگیرید آن را
فعجل لکم پس تعجیل کرد برای شما هذه این غنیمت خیبر و کف ایدی الناس و باز داشت دستهای مردمان
یعنی اهل خیبر و غطفان از شما کف ایدیکم از شما و لتکون و تا باشد غنیمت آیة للمؤمنین نشانه مر مؤمنان
را که شما صادق اید و یهدیکم صراطا مستقیما و راه نماید شما را بسوی راه راست که فتح مکه و عمره و غنایم
و ثابتکم و ثابت کند شما را بر دین اسلام و اخرى و دیگر وعده کرد شما را بر آن غنایم لم تقدروا علیها
نتوانستید بر آن غنایم قد احاط الله بها بتحقیق فرا گرفته است خدای آن را و کان الله علی کل شیء قدیرا
و هست خدای بر هر چیز توانا و لو قاتلکم الذین کفروا اگر قتال کنند با شما کافران لولوا الادبار
برگردند پشت را بر شما و هزیمت شوند ثم لا یجدون پس نیابند ولیا و یار و نصیرا و مددگار
سنة الله سنت خدای را که قد خلت در گذشته است فی عباده در بندگان خود و لن تجد و نیابی
لسنة الله تغییرا تغییر و تبدیل در سنت خدای را و هو الذی کف ایدیهم عنکم و اوست آنکه باز داشت دستهای
ایشان را از شما و ایدیکم عنهم و باز داشت دستهای شما را از ایشان ببطن مکة در شکم مکه
من بعد ان اظفرکم علیهم از پس آنکه ظفر داد شما را بر ایشان و کان الله بما تعملون بصیرا و هست خدای
بینا بکارهای شما هم الذین کفروا ایشان آنانند که کافر شدند و صدوکم عن المسجد الحرام و باز داشتند
شما را از مسجد حرام و الهدی معکوفا و باز داشتند قربانی را که معکوف است و محبوس
ان یبلغ محله تا نرسد بجای خود و لولا رجال مؤمنون و اگر نبودی مردانی که مؤمن اند و نساء مؤمنات و زنانی که مؤمن اند
لم تعلموهم ندانستید ایشان را ان تطئوهم که پایمال کنید ایشان را فتصیبکم پس برسد شما را منهم
از ایشان معرة بغیر علم عیب بی دانستن و آگاهی لیدخل الله فی رحمته تا در آرد خدای در رحمت خود
من یشاء هر که را خواهد لو تزیلوا اگر جدا شدندی مؤمنان از کافران لعذبنا البتة عذاب کردیم
الذین کفروا منهم عذابا الیما کافران را از ایشان عذاب دردناک اذ جعل الذین کفروا
چون کافران نهادند فی قلوبهم در دلهای ایشان الحمیة حمیت را حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت
فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته آرامش را علی رسوله بر پیغمبر خود و علی المؤمنین و بر مؤمنان
و الزمهم و لازم کرد ایشان را کلمة التقوی کلمه پرهیزگاری و کانوا احق بها و هستند ایشان سزاوارتر بدان
و اهلها و اهل آن کلمه و کان الله بکل شیء علیما و هست خدای بهر چیز دانا
صدق الله العظیم صدق خدای بزرگ و بلند است آنچه فرمود در کلام خود و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم
از نزول سکینه بر دل مؤمنان و بیعت رضوان و فتح خیبر و غنایم و مغانم و فتح مکه و عمره و اسلام
جمعی از مشرکان و ایمان آوردن جمعی از مؤمنان و مهاجران و انصار و بیعت کردن ایشان در تحت شجره
و بیعت کردن ایشان بر مرگ و قتل و فرار نکردن از آن و صلح کردن و آنچه مؤمنان را بر آن
برکت دندی که ایشان را بشارت بفتح خیبر و غنایم و فتح مکه و عمره و اسلام جمعی از کافران و ایمان آوردن
پس فایده کار سازی که ایشان را بکار سازی تا بجای
و لا تقف ما لیس لک به علم مگرد بر آنچه نیست ترا بدان علم و آگاهی و سنة الله سنت خدای است
فی الذین خلوا من قبل در آنانکه گذشته اند پیش از تو و امتان دیگر که همه انبیا بر ایشان غالب بوده اند و لن تجد
و نیابی لسنة الله تبدیلا تغییر و تبدیل در سنت خدای را و هو الذی کف ایدیهم و اوست آنکه باز داشت دستهای
عنکم از شما و ایدیکم عنهم و باز داشت دستهای شما را از ایشان ببطن مکة در شکم مکه
من بعد ان اظفرکم علیهم از پس آنکه ظفر داد شما را بر ایشان و کان الله بما تعملون بصیرا و هست خدای
بینا بکارهای شما هم الذین کفروا ایشان آنانند که کافر شدند و صدوکم عن المسجد الحرام و باز داشتند
شما را از مسجد حرام و الهدی معکوفا و باز داشتند قربانی را که معکوف است و محبوس
ان یبلغ محله تا نرسد بجای خود و لولا رجال مؤمنون و اگر نبودی مردانی که مؤمن اند و نساء مؤمنات و زنانی که مؤمن اند
لم تعلموهم ندانستید ایشان را ان تطئوهم که پایمال کنید ایشان را فتصیبکم پس برسد شما را منهم
از ایشان معرة بغیر علم عیب بی دانستن و آگاهی لیدخل الله فی رحمته تا در آرد خدای در رحمت خود
من یشاء هر که را خواهد لو تزیلوا اگر جدا شدندی مؤمنان از کافران لعذبنا البتة عذاب کردیم
الذین کفروا منهم عذابا الیما کافران را از ایشان عذاب دردناک اذ جعل الذین کفروا
چون کافران نهادند فی قلوبهم در دلهای ایشان الحمیة حمیت را حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت
فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته آرامش را علی رسوله بر پیغمبر خود و علی المؤمنین و بر مؤمنان
و الزمهم و لازم کرد ایشان را کلمة التقوی کلمه پرهیزگاری و کانوا احق بها و هستند ایشان سزاوارتر بدان
و اهلها و اهل آن کلمه و کان الله بکل شیء علیما و هست خدای بهر چیز دانا

طریقان فضا کار ندارد. با سر هر چه جز جبار ندارد دنیا آورده اند که آن حضرت علیه السلام در حدیبیه بود فرشتگان
تن زنان که حکام نماز صبح از جنگ شیم و فضا خفتند بسبحین آورده بودند تا صحابه را بفضل رسانند یا ایشان را
گروه الشاکر بگرد آنحضرت نشانند الا ایشان را از بود کرده و آیة آنکه وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وادوست آنحضرت و مؤمنان را مجنون
کرم کُنتَ فِيهِمْ با بودن تو میان ایشان کفار را عذاب نکند وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نکرده است
و سبب آن خدا از ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ در دعا و نیکو میخواهند عذر وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ بعد از آنکه ظاهر داد تعالی
و فضا ساخته عَلَيْهِمْ بر ایشان را و آن عشر تا دو سوار زند وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
باز میکنند از مقاتله کافران را از راه سبیل خدا که آنکه دست میدارند و میکنند بجهت تعظیم حرم يَصُدُّونَ
بنا و خدا را بدان جز انجا بداد وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ و نیستند آنکه کافر شدند وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ و نیستند
شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از حج حرام إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ و منع کردند آنرا تا تر کرد آیه و باید آورده بود
و حالیکه باز دانسته بود وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ از آنکه بیرون بجهل او که مکان تحت یعنی متاع خلاصه در سینه
آنست که کفار بکیب آنکه شما را منع کردند از عمره و قربانی را بحل آن تا کشتند مستحق قتال است لیکن با شما
در میان ایشان فتنه ایشان باز میدارم جهت کودکان که در مکه هستند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ و اگر نبود و بدی
کردید کان یعنی مردان که دیده اند نماز ایشان إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً و زنان ایمان آورده در مکه که خدا ایشان را نمیدانید لَمْ تَعْلَمُوهُمْ
ندانستید ایشان را و آن مقاده و دو زن مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود
اگر نبودی ایشان در مکه در خدا ایشان را نمیدانید با عیان ایشان برا که با مسلمانان مختلط اند أَن تَطَئُوهُمْ
بدرستی و حالیکه آنکه بود که مؤمنان هستند و نه آن بود که شما ایشان را در اثنا قتال میکردید
یعنی هلاک میساختید فَتُصِيبَكُمْ و رسد شما را تهم از ایشان مَعَرَّةٌ مکروه یعنی عزم اندوه
قتل مؤمنان با توان چند کفاره دیه بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطئوهم است یعنی میکشید ایشان را بی آنکه بدانید
هر آینه مارت خدا از ایشان کوتاه میکرد همین منع کردیم خدا را از قتل ایشان بجهت کلمه اسلام ایشان
و اینرا آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل کند خدا در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر که میخواهد
مراد از رحمت توفیق زیادت خیرات و کثرت اندوز اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا جدا شدندی آن مؤمنان از کافران
در مکه بودند لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم کافران را که کافر شدند مِنْهُمْ از ایشان عَذَابًا أَلِيمًا

دردناک در دنیا بقتل و اسر إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند در آن زمان که کفر ورزیدند
فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای ایشان الْحَمِيَّةَ تعصب و غیرت حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ جهت جاهلیه را که بنده را از زبان
بردار ساختند و باید بگیرد کفر محمد را با ایمان آورد که بنگذارید ایشان در مدینه و احمد بدر ان ماه که
بلاست در مرزی که در منازل ما در ایمانید چون ایشان حدیبیه نزل کردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خدای
سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا مقابله نکردند
و صلح راضی شدند و صادر و نمودند و اهل عمره که باعث صلح ام بودند که بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسند و راضی نشدند محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی امر بدان کرد وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدا مؤمنان را
كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمه شهادت بسم الله که ایمان بنویسند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا نداده
وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا مراد او تا بان کلمه غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن و اهل آن
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهر چیز دانا از زجاج و حدیبیه صلح نامه خواست پیغمبر صلعم
ارشد نشد که اطراف خانه کردم و حلق و تقصیر بجا نیاورد و عمره آیه آنکه لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر آینه راست کرد
رَسُولَهُ پیغمبر خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنا بر حکمت در میان ناخیر کرد و در
لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه مؤمنان در آیند بمسجد حرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمنان خواسته است خدا و انداختنا و حکایت
بعبرت صلعم که در قت فقیر رویا فرمود مسجد الحرام در آیند چون خواست آمنین در حالیکه ایمن باشید
رُءُوسَكُمْ سر خود را وَمُقَصِّرِينَ و چند کمان موی سر بیفتد نتراشند و بعضی
بجنبانند لَا تَخَافُونَ نترسند از هیچ کس فَعَلِمَ پس دانست آنچه مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه نمیدانید و هلاک در
تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت از غیر خانه مؤمنان مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پیش از این فتح قبل از دخول در مسجد حرام
بهجرت عمره فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک و فتح جهت تبادل مؤمنان از بنده عمره خالی شده بان فتح شادمان
گردید هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خدا که فرستاد رَسُولَهُ رسول خود را که محمد بِالْهُدَىٰ براه نمود مردمان
خلق ایمان احکام وَدِينِ الْحَقِّ و دین راست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ بر همه دینها تا اگر دین حق باشد احکام او را نسخ سازد و اگر باطل باشد او را نیز و گفته اند هیچ دین نیست
فلک که مقهور و مغلوب مسلمانان نشوند و آن هنگام نزول عیسی باشد علیه السلام وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا

گواه به نبوت تو اگر بهلک گیرد محمد بن عبد الله و بسعد عمر بر که با اسلام کرد محمد رسول الله محمد فرستاده خدا است
بحق والذین معه و آنانکه با وی اند مومنان اشداء حق حق داع غلیظ اند علی الکفار بر کافران رحماء بینهم
میان کدیگر مهربان متعطفان تریهم می بینی ایشان را رکعا رکوع آورند کان سجدا سجود کنان تبتغون
در کشاد اوقات مشغول نماز اند و موضع فرموده که اینرا سبب صحابه رضی الله عنهم اما در لفظ ایمان است یعنی صحابه
بی بلک خواص اصحاب یعنی خاص الذین صحبوه صحابه صحبت صحبت فرمت در فاقت دل و در عمار عصر عصر بود
واخلاق اهل الکفار صفت فاروق است رحماء جمع رحیم است صفت است نزد خالق و مخلوق بالفتح و سمات و موسوم و موصوف
رکعا صحابه اشرع صحابی مرتضی رضی الله عنه که اکثر اوقات اعلی آنات او بطاعت و عبادت میکذشت
تا روی که در شب الا از نماز نکذاشتی ایام الا در نعوت باسماء خداوند بیاد ش پرستید یبتغون میطلبند این بندگان
فضلا من الله فضلی اندازه بیشی زیادت از بهشت و خشنودی حضرت او طلب
میکنند سیماهم علامتها ایشان فی وجوههم در روی ایشان من اثر السجود از اثر سجده کردن بر لباس
میکویند که اثر نماز در جبین میبین ایشان لایح بود و چهره رخسار کذارندکان در نظر اول خورشید تابنده است
من کثرة صلوة باللیل من وجه النهار در نفحات مذکورست که چون ارواح بیرکت قرب آن صفات شد
انوار موافقت بر اصباح ظاهر کردد بیت در ظلمت را کواه نباشد که عاشق است ٭ رنک خوش
زرد رخ بین میان دکست ذلک این صفت که مذکور شد مثلهم صفت ایشان است فی التوراة در کتاب
موسی علیه السلام یعنی ایشان چنین صفت در تورات مذکور اند ومثلهم فی الانجیل صفت ایشان در انجیل است
کزرع مانند کشت است در اصل زرع شطأه بیرون آرد شاخکی خود را یعنی تیغ زند یک شاخ بیرون آید فآزره
پس قوی کرداند آن یک شاخ فاستغلظ پس ستبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقها خود
اول ماند بود یکبار بر صفت آخر در حقی کردد یعجب الزراع بشکفت آرد مزارعان را فرع و سطبر و راست
و خوبی او دیدند شباهت و خاری حضرت رسالت است صلعم و یاران وی رضی الله عنهم که با ولی و ولت اسلام ضعیف
بود و چند زیادة کرفت و تعجب حال ایشان شد و حق سبحانه این مثل زد که لیغیظ تا خشم کیرند
بهم الکفار بسیاران پیغمبر کافران امام قبر فرمود که آیه در شان صحابه است که بر ایشان خشم کیرد و ایشان را دشمن دارد

باطل خاص بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای تا زانکه کرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
کارهای نیکو منهم از ایشان یعنی صحابه است زاده فرموده مغفرة آمرزش کناه واجرا عظیما
و مزدی بزرک سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
ای کسانیکه کرویده اید لا تقدموا پیش مبرید قول خود را بین یدی الله و رسوله پیش خدا و رسول خدا و اتقوا الله
یعنی حق کیرید پیش از آنکه بخبر معلوم کردد تا تعجیل نکنید رای خود پیش از وی یا در سخنی و تا وی کلام سخن پیش
کیرید و پیغمبر را بدان وا نارید واتقوا الله کیرید سیاست خدا و تقدیم مبرید قول او و فعل او ان الله
سمیع بدرستیکه خدا شنوا است مر اقوال شما را علیم دانا است باعمال شما یا ایها الذین آمنوا ای کرده
کردکان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر الشان
تقدیم اسم او و میل معنوی چون کسی بدار خود را بلند تر از آواز وی بر دارید ولا تجهروا و آشکارا مسازید له
بالقول برای آنچه بلند او را بلند مکنید کجهر بعضکم بعضا همچون آشکارا خواهن برخی از شما بعض
مر بعضی را بلند آواز خود را مسازید اما رعایت ادب کرده باشد کوئید یا نوا و نام و کنیت مخوانید چنانچه
یکدیکر را میخوانید علما بی الله و رسول الله خطاب است انتم اعلم الله تا ما بدان جاهلیت شما بدین اسلام
ان تحبط الاعمال و خبط شده بترک ادب و کمان کنند مومن ترک ادب عمل ایمان
هم سبب زیادت ایمان است بلیس بترک ادبی منابع شدید مکاهدار در طریق عشق نیاز که کفته اند
طریقت نام ادب است ٭ آورده اند که ثابت بن قیس را مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت رسالت صلعم
بلند سخن کفتی چون این آیت از آسمان فرود آمد بسیار بکریست و بکریه در آن مشغول شد خبر آنحضرت رسید
او را طلب کرد و کفت چیست حال تو کفت یا رسول الله در کوش من کرانی است و من در مجلس تو بلند آواز میکویم
ترسیدم که اعمال من بر طرف شده باشد حضرت رسالت فرمود که راضی نیستی که زنده کانه کنی بحمد و بمیری بر خیر و نیز شهید
شوی و فواز آنکه سخنی کفت خشنود شدند و بدین بشارت بر کرد آواز بحضور نماز ندارم آیا آمده که ان الذین
یغضون بدرستیکه آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدا
و بادب آواز در سخن میکویند اولئک آن کروه الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده خدای
قلوبهم دلهای ایشان للتقوی برای تقوی در کشف الاسرار فرمود که بالغه کرده خدای دلهای ایشان را

و آزموده شیخی پاک کردن بیخ بنجر زمین را و دیگر که علاج نیست تا غشها بسوزد و طلا خالص بماند که بیند ایزد زر
آزموده بیت در بوته امتحان کرم بگداز ای نفس ناپاک را بنیغ مجاز لَهُمْ مَغْفِرَةٌ تا آمرزیده باشد
و دلالت آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزد بزرگ نیکوکاران آورده اند بجهت علم سر فرستاد بخبر از احیاء
علی العبرة آن سر اسیری چند از آن بعید آورده بند فرمود بزنید جوزا قرع بر جالیس عطارد و تبر جالیس عطارد و زر قان
بن بدر و عقیل ابن ابی طالب ایشان خود بعید آوردند نزدیک بیک روز بود و حضرت رسالت صلعم استراحت فرمود
بوی ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهرات بهر فرقه گرامی محمد بدر آمی تا مهمات ایمان با ایشان بازگفت
حضرت بیدار شد و بیرون آمده بکاری از ایشان باز جهت حکم حق تعالی و تقدس فرمود و بعضی
از اولیای حضرت بیجان کرد و آیتی که وَالَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
از بزرگان پیغامبران بالا بنهاد وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ بیزی ایشان نَّفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و اگر ایشان هر کرد و دی لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ تا هر دو دل آن قوم ایشان
بهتر مایان از جمله تمام امیر از آن و مرد بیت وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از آن
تَوْبَةً بهر ایشان با بلال آب که تعلیم سید او لوالا با بیکند چادر جاری بر حرمت در حرمت جانب
بیت سرمایه ادب بگو آورد که این متاع ز آنرا که هست ستوده باید آید ش بدست آورده اند
که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را بدی المصطلق
فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد و میان ایشان و ولید در ربیت خوفی واقع بود و چون
خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه که مشتمل طرح مهمی بود اندا خستند و مردم
بسیار از زور تعظیم و اجلال استقبال بیرون آمدند او پنداشته که مقاتلان او بر آمده قصد قتل کرد و نیز
و از داد و زکوة بلا نمود تا حضرت خالد بن ولید را بهمین سر ایشان فرستاد که در کار ایشان تجسس احوال آن
انگیزه که با کشتار سلوک شد و تمامی بگذارند و شمال اسلام از ایشان طاهر باز آمده با خالد گفت و خالد
بعرض رسانید و آیتی که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِن جَاءَكُمْ اگر آید بشما فَاسِقٌ دروغ گوی
بدروغ بفتنه از فرمان حق بِنَبَإٍ بخبر بصحت خبر زیاده و محرش که موجب سلامت جماعت باشد فَتَبَيَّنُوا
و نیکو بر دید أَن تُصِيبُوا قَوْمًا از ساید بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی گمان بر بدکه کافر نبود و ایشان

امر کند و حالت ایشان مسلمانان باشند فَتُصْبِحُوا پس صبح کردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید
بسبب خبر فاسق نادانی بکند در ساختن امور و تفتیش کار امارت صدق آن خبر بر ناظر کرده بود فَتُصْبِحُوا
و بدانید اگر در میان شما است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای و تعظیم و افتقار آن میکند که حضرت رسول و بیهوده
مسخرت او عرض نکنید لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را پیغمبر در بسیار کار لَعَنِتُّمْ مشقت اکثر
از کارها لَكِنَّ اللَّهَ حق تعالی در تربیت افتید و هلاک شوید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای حَبَّبَ دوست کرد ایشان را
إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ایمان و توحید را وَزَيَّنَهُ و بیاراست آن را فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما
و کرد و توضیح چیز در ایمان وَكَرَّهَ و دشمن ساخت و مکروه کرد ایشان را إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما بوسیله
حق را الْفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْيَانَ و فرمان نکردن أُولَٰئِكَ آنگروه که تحقیق
اختیار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ راه یافتگان بطریق صلاح یافتگان بر این ایمان و تزیین کفر بر آن خصلت
فَضْلًا فضیلت است مِّنَ اللَّهِ از خدای نعمتی که منت نهاده است وَنِعْمَةً و نعمت از حضرت
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا بصدق و کذب خبر آن حَكِيمٌ محکم کار است در امور بندگان از حکمتها و آن
که بدرستی که اخبار میرساند از خبر را زیاده نهاد از بنظر هر که سخنان سست آمیزد و قول
لات کیست فتنه انگیزد غافلش کی که اگر چاره بدار بخش نوش کی و تند سوزیز بود آورده اند
میان عبد الله بن رواحه و انبیا بخصر آن حضرت مجلس رفت و بدان انجامید که از فوج دیگر
جماعتی بدو آمدند و همدم شتم و مقاتلت بحضرت حضرت حق سبحانه فرستاد که إِن طَائِفَتَانِ
و اگر دو گروه مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروه مومنان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس صلح کنید
میان ایشان بحجت و حرب بنی النجار بحکم کتاب فَإِن بَغَتْ پس اگر ستم کند و امر و نهی
إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بر آن دیگر صلح قبول نماید و بفرمان خدا راضی نبود
فَقَاتِلُوا الَّتِي پس قتال کنید با آن گروه که بغی کند حَتَّىٰ تَفِيءَ تا باز آید إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدا
و گردن کرد فَإِن فَاءَتْ پس اگر باز کردند آن طایفه باز آید حق و ترک ستم کرده احکام شرع را منقاد
شوند فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براه عدل بر صلاح میان یک طایفه
و از راه حق تجاوز منمایند وَأَقْسِطُوا و داد و عدل کنید بر کارها إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

دوست دارد مثل آنکه دکانداری که در قول فعل عبارت بالاتر عدالت کند چه دارد کار ملک و دین بر عدالت است
ملک بی دین لشکر است و دین بی ملک ضایع است و ملک بی دین اضطرابی است و دین بی ملک ضایع است و در حدیث مفسر زند عالم
رضی الله عنه فرمود که اخوکم اخوکم جوانمردی است که مومنان برادر اند مر یکدیگر را در هر چند متعدد باصلی واحد و آن ایمان است
فاصلحوا بین اخویکم بین اخویکم میان برادران خود را که خلاف شرعا واقع شود تخصیص اخوین نه که
آن یک جمعی که میان اثنان خلاف افتد و دو کس نشیند با هم ادا اثنا و بس با خرج باشند و اثنان دو برادر بودند
واتقوا الله بترسید از قاب الله و مخالفت فرمان لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید نقلست که
چون بنی تمیم استسر اسیر بکرده بودند و بدست صحابه چون عمار و جناب بلال و سلمان رضی الله عنهم چون سیما آمده فرمان
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا یسخر باید که استهزا نکند و استحقاق قیامت قوم
گروه از قوم از قوم عسی ایکونوا خیرا منهم شاید که باشند آنکه استهزا کرده شده از استهزا کنندگان با شند و آنکه استهزا کنند
بهتر از قومی و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن بعضهن قامت و یا صفیه را زن یهودی عیب کردند
حق سبحانه خود را و لا نساء خود را و عیب کنید نفسکم بعضها خود بعضی با هم خود را چه مومنان شاید نفس را بعضی
هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد و لا تنابزوا بالالقاب و یکدیگر را بلقب مکروه باز ندهید و ابو جبله انصاری رضی الله عنه
ابی ذر را رضی الله عنه بالقاب و کفت یا یهودی یا فاسق یا کافر و کفت یا مومن و مخالف شد یکدیگر را بالالقاب
بلقبها ناخوش چنانچه باز کرد یکی از مسلمان مسلمان را باشد از آنرا یهودیه و انصاریه لقب سازند یا مومنی را مسلمانی
و فاسق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نام است کسی را بلقب کردن بعضی همچو دو تر کافر بعد الایمان بعد از
خود و در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه نکند از تمسخر و تنابز فاولئک بس آنکه روه هم الظالمون
اثنا اند ستمکاران بر نفس خود که آزار و معرض سخط الهی و عقاب بی پایان می آرند یا ایها الذین آمنوا ای کروه
کروه کردیدکان اجتنبوا بپرهیزید و بگذرید کثیرا من الظن بسیار را از گمانها ان بعض
الظن بدی بعضی از گمان گناه است و گناه بر آن مترتب شود و بباید دانست که گمان چهار قسم است
اول ما وجوبه و آن حسن ظن است بخدای و بمومنان در خبر آمده که حسن الظن من الایمان دوم حرام گمان

گمان بد است بخدای و بمومنان سیوم مستحب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و تنابه اند در غیر ظن در امر
اجتهاد چهارم مباح و آن ظن خیر است در امور دنیا و امور معیشتی و در نیز صورت بکمال و موجب است آمد انظنا
جهات و از اقسام مشعر دعا عند بیت قرینه سیاق بمسلمان باش له و نسبت مکر در اسامی باش آورده اند که
دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلما فارسی رضی الله عنه نزد حضرت رسالت علیه السلام فرستاده اند امیر المومنین علی علیه السلام
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم الوکرده و اسامه کفت نزد من هیچ خورد نیست سلمان باز آمد و صورت حال
ابن عرض بحضرت وی کفتند سلمان نه مرد از دکان بیاه سایه رود آفتاب خشک شد و بعد از آن مرتب افتاد
کفت آیا اسامه را رسالت کفته که طعام ندا شسته با ما بخدا نه بزیده و دیگر روز نزد حضرت رسالت آمدند زمود
بیست کوشت که میان دندانها خلال نمایم من بالوت نمایان نفرمود آن حضرت فرمود که کوشت خورده
نیکو کوشت آدمی که میان دندانها خلال نمایم من بالوت نمایان نفرمود آن حضرت فرمود که کوشت خورده
نیکو کوشت آدمی که میان دندانها خلال نمایم من بالوت نمایان نفرمود آن حضرت فرمود که کوشت خورده
تحسین کرد بدو ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا و باید که دوست دارد یکی از شما بعضا بعضی دیگر چنانچه در بارهٔ سلمان
کرد بدو رفت آنکه غایبانه کسی سخن کوید که اکر در حاضر او کوید آزار کاره بود پس شنیدن غیبت حرام باشد
بنیر بیت که ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه
کوشت برادر خود را میتا در حالتیکه مرده بود آن برادر بلکه فکرهتموه پس کراهت دارید آنرا و بخورید همچنانکه کراهت دارید مرده را که آید باید که غیبت را کاره باشید نظم آنکه آدمیان را فراخور است
او را بنیر دکان بخدا ساخته اند و آنکه از جهان بر دخت له زبان است که عرض خویش نشناخته است واتقوا الله
و بترسید از خدای تعالی بعضی از غضب آلهی غیبت کردن ان الله توّاب بدرستیکه خدای تعالی بسیار بذیرنده توبه است
از هر کس که توبه از غیبت کردن رحیم بهر جان است بر آنکه باز کرد بندا غیبت کردن آورده اند که روز فتح
حصن الطفا بود که بلال بر بام رفت لم یزد الله تعظیما باذان مشغول بود و غیبت وی افعا نمود و بلال استماع
آن انسان این همه که آنا محمد صبح سخنا فیه که بانگ کوید بخیر نکاح که در زنا فتح کرده اند آیه آمنوا ایها الذین
ای مردمان آمنوا لا یسخر قوم از مردی از قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم شاید که باشند آن مردی از زنده کادم و حوا اند
و چه نیکو زنان بهتر آمده و الا حوا هم و نعوذ بالله نظم بیت آسمان را که غافل و زنده اند زنده اند آن دو انصاف

و در افواه بدو نسبت فقر کرده اند بسبب آنکه چون کسی را بسبب فقر در امری شک آید و حوالت دهند بجانب صوفیه و بعضی گفته اند
صفوا و گرد اند عرفا را شعبه ها یعنی شعبه ها عظیم ضرب واحد و قیل ایل اسنت شعبی بسر تعالی
مالب شما سید یکدیگر را و منازعت و دید کسی نام متعدد است زیرا که تمیز منفرد نیاید چه تمیز بمیز از زید
فرقی و میباید دانست که شعوب مستلزم است و قبایل مثلا شعوب است شعبه چند قبیله کل از آن کنانه
و قبیله بعایله شعبه از آن چه بجانب فرقی عمار است از کنانه و بعد از عمار بطونست چه بطن بنی که بطن از فرق
و بعد از آن افخاذ است چه هاشم که فخذیست از قریش و عمارت چه عباس از هاشم و بعد از آن فصایل است
چون بنی العباس و گفته اند شعوب از مخاطبان شعبه اند عرفا و قبایل آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب
و بر وجه تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرگوارترین شما عند الله تزدیک خدا اتقیکم پرهیزگارترین
شما هست چون نفوس بسار تر تزکیه حاصل آید و هر آنکه نفوس بیشتر قدم او در مرتبه فضیلت بیشتر اقرب بالعلو و الادب
لا بالاصل و النسب ان الله علیم بدرستی که خدا دانا است باصل و نسب خبیر آگاه از عمل و حسب
آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده گفتند یا رسول الله نام ما در نیامده اند تزد تو و ما ایمان آوردیم
و اخلاق عرب با تو قناعت نموده و ما عیال شیده و انیم العصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر ایمان چون صحیح نیست
قال لم تؤمنوا گفت ایمان نیاورده اید از آنکه مطلقا ایمان آورده ایم قولوا اسلمنا
که ایمان نیاورده اید حسب ایمان اقرار زبان است با تصدیق دل شما را اقرار است و تصدیق نه پس بگوئید که ایمان
آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد استسلام بقلب است که عبارت از
انقیاد است و دخول سلم و اظهار کلمه از قبیل نسبت ولما یدخل الایمان و در غایت ایمان فی قلوبکم و در دلهای
شما هنوز ایمان موافقت ندارد و ان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را
باخلاص و از نفاق بگذرید لا یلتکم و کم کند از شما من اعمالکم از مزد عملهای شما شیئا چیزی
تمام و کمال نشمار اند ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزنده است گناه را که از مطیعان صادر شده
رحیم مهربانست بتوفیق ایشان انما المؤمنون جز نیست که گرویدگان الذین آمنوا
آنانند که ایمان آورده اند بالله و رسوله بخدا و رسول او و رسول او بخلق و صفات نیست ثم لم یرتابوا
پس شک نکردند بعد از اقرار بزبان جاهدوا و تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم بمالها و جانها
فی سبیل الله در راه خدا اولئک آنانند هم الصادقون راستگویان

فقد کرده اند آن را آن قوم بدرستی که شما خبر میدهید بخدا بایمان خود و بدانکه راست نیست بایمان الله در راه خدا
اولئک گروه مومنان جماعة الصادقون ایمان است که بزبان در عموی ایمان بعد از نزول آیه زیرا که بسیاری
گروه آن سوگند خوردند که ما مومن اند و تعجب آمد که قل بگو انت از العلمون الله آیا خبر میکنید خدا را بدینه
بلکه خبر میدهید سوگند بر ایمان والله یعلم و خدا آنست که عالم است بما فی السموات آنچه در آسمانها
و بر زمین است و ما فی الارض و آنچه در زمین است و الله بکل شیء و خدا بهمه چیزها علیم دانا
هیچ چیز بر او پوشیده نشود و محتاج باعلام و اخبار شما نیست یمنون علیک منت می نهند بر تو ان اسلموا
باگر اسلام آورده اند قل لا تمنوا علی اسلامکم بگو منت مهنید بر من بر اسلام خود بل الله یمن علیکم
بلکه خدا منت می نهد بر شما باگر شما را هدایت نمود ان هداکم اگر آنست که هدایت نمود شما را للایمان
در عموی ایمان ان کنتم صادقین بدرستی که خدا منت می نهد بر شما که هدایت نمود شما را بایمان اگر شما راست گویان
انه یعلم غیب السموات والارض بدرستی که خدا میداند غیب آسمانها و زمین را و الله بصیر و خدا بینا است بما تعملون بآنچه میکنید از اظهار ایمان و ابطال نفاق سورة
بسم الله الرحمن الرحیم ق حرف قطعه است فرق میان کلام
منظوم و منثور ام علم الله و قسم که خبر مردم نیز بجای قسم است مرکب می بسامع و اسماع اینجا و در اسماع تعلق
میکند از آنکه کلام بی معنی از حرف منثور نه منظوم پس ایراد اینجا و در همه سورت که قرآن شریف مشتمل
و در زیر هر دو صفت گفته اند نهایت از آنجا که نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر قدیر و قهار و قاهر و قدوس
و قوی و قوت است یا بالاشارت بکلمه قرب یعنی بالسنه تحقیق عارفان امور شده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده
یعنی قاف آنست که الله فیا بالقطع و کوه بر قاف که دور است محیط کره زمین که عرض همه آن از زبرجد سبز است
و بعدل آن سکند اگر کرده باشد بقدرت خدای یا قرآن که سوره و نحو اقرب در سوره الرحمن خبر میدهد
یا سوگند بخورد بعوت فالحب خود و القرآن المجید و سوگند قرآن بزرگوار که عمدا آدمیان مبعوث خواهند شد
و کافران مبعث گردیده اند بل عجبوا بلکه عجب شمردند ان جاءهم آنکه آمد بایشان منذر بیم کننده
منهم از آنکه از ایشان فقال الکافرون پس گفتند کافران مع ظاهر و موضع مضمر هست تنبیه ایشان است بکفر
اینست که زمین محمد در رسالت هذا شیء عجیب چیزی شگفت و کار عجب و بدیع گفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم
و کنا ترابا گردیم خاک را بعد از حیات یا خواهند کرد اند و در وجود ما را بسجده رجعت خواهند کرد ذلک

این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِیدٌ بازگشتن از عادت نا ممکن پس حق تعالی رد ایشان کرد گفت قَدْ عَلِمْنَا به تحقیق
ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ آنچه کم میکند زمین از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا
كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را پس آنچه از اینان در خاک شده آنرا میدانیم باز آریم
اجزای اصلی و تعیین مشخصات و اما اینان آنرا فراموش میکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نیست
و جهان نیست که اینان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند و انکر دیده بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست با معجز لَمَّا جَاءَهُمْ
آنهنگام که آمد بدیشان و معجزه نمودند و حجت لازم کرد فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان در کار شوریده اند یعنی بهم بر آمده
و با اضطراب آورنده بر شان قرآن گاه آنرا سحر میگویند گاه شعر و گاهی فسانه و درباره پیغمبر نیز گاه مجنون
میخوانند و وقتی کاهن و وقتی معزی أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقعست
فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کردیم آنرا بی ستون بیاراستیم آنرا بستارگان و طبقه
بر زبر طبقه وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ هیچ شکافها و فرجها پس آفریدن جسمی بدین صفت بدین همه بزرگی از جرم
و علو و شکافی و عیبی و لیکن برکمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم
و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای استوار بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا
و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت افزاینده و این همه کردیم
تَبْصِرَةً از برای بینا کردن یعنی محل اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرَى و از برای یاد کردن و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ
مُنِيبٍ مر هر بنده بازگردنده بسوی خدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً
مُبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بسبب آن آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل
اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دیگر رسته گردانیدیم بسبب آن دانه را که از کشتزار و آنست که بدروند و جمع کنند
وار زرع و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرما بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ
نَضِيدٌ غلاف خرما بهم رسته مراد ترا کم طلع است یا بسیاری میوه در وی و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ
برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده کردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده افسرده را پس همچنانکه
زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن بعد عدم و بعث
محشور شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک فوت و ظهور او بعد از انفاس و زر نبت

نحن

منجر از حیات ... فواید بود دیت کدام دانه فرو شد که بر نیاید باز نه جز ابدان انسان ... کمان
زو شدن چه بدید بر آمدن شکر نه بود نیست ... اجزا زبان بار د برای تسلی دل مبارک حضرت پیغمبر صلعم که از تکذیب
قوم ملول بود از حال تکذیب امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ
قوم نوح که نبی نیست و نبی خدا بنا بود ند مر نوح را علیه السلام وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یمامه یا اهل ... فلج
مر نبی خود حنظله بن صفوان را علیه السلام وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام
وَفِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی را علیه السلام و هارون وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط یعنی احیار او مراد او را علیه السلام
وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع ذکر تبع رفته در سوره دخان و همه از حکایات
دی میکردند و اخبار و تخم انبیاء مذکوره هر یک در محلی خود مسطور است كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند
فرستادگان را فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب
أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شدیم و درمانده ایم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ با آفرینش اول خلق تا از باز آفرینش دوم عاجز باشیم منکران که
معترف بوده اند بانکه حق تعالی مبدع خلق است آنرا ولی میفرمایند که کسی قادر بود بر آفرینش نخستین بار او بر اعادت چرا نبود
بر اعادت انسان بجمیع مواد در حیات یا آن و شبهه بر آن نیست بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ
در شک و شبهه اند بسبب وسواس شیطان مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف
عادت می پندارند و در خلق جدید محققان نکته ها و رازهای سخنان دقیق و لطیف است و بر بعضی از ان در تفسیر همین آیه
از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ
نفس او از اندیشه ها بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیکتریم باو تا آن مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی یعنی او بنزد
نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت و در زعم که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است
از علم دل وی گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید به وی صاحب حقایق فرموده
که حبل الورید اقرب اجزای النفس الناطقه ... بین و ... ایما است با آنکه حق سبحانه از آن اقرب است بنده اقرب است
بنفس بحجت انسان هر گاه که خود را طلبد باید که حق را هر گاه جوید باید ... مالک عبادت ... غافلی قریب دور
آمده که من طلبنی وجدنی نحن اقرب گفت من حبل الورید بنظم تو نکند ...ی تیر فکرت را بعید نحن اقرب گفت
حبل الورید ای کمان تیر را بر ساخته صید نزدیک تو دور انداخته ... باید دانست که قرب حق بحسب و چگونه باشد

ای از بیکیفیت جان فریاد که پیوسته هست بی من در تمنای تو باز قرب حق را که از کیف مقدس و منزه است چگونه ادراک
کنیم در مثنوی معنوی مذکور است نظم از تجلی نیست جان را تو به قرب حق را چون بود آن را هی مخو قرب بالا و پستی
رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب نه بجز آنست که فرموده اقرب
و در ایجاد قرب نسبه داده که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب انسانی با ایمان و تصدیق و آخر با جمال تحقیق
یعنی معاد مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم
اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصائص بر و شواهد لطف و نحن اقرب الیه اول را قرب دید غیبی تا از جهان لذت برهاند پس
قرب بحضرت حقیقی تا از آن کلبش بند ارست موهوم بنده میکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا جایی که در اول خود بخود
در آخر هم خود باشد علایق منقطع و اسباب مجازی سبب باطل و حدود و منازل و اشارت متناهی و عبارة
ز حق یکتا و بجود باشد نظم موج بحر لمن الملک آید ناگاه غرقه گردد بنده در آن بحر چه درویش و چه شاه خرمن هستی
موهوم چنان سوزاند آتش عشق که نه دانه بماند نه گیاه اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته ذکر بنده
اقوال و اعمال مکلفان را و می‌نویسند عن الیمین از طرف راست همنشین یعنی این دو بنده بر راست وعن الشمال قعید
و از طرف بنده نشسته نگهبان را باشند ما یلفظ هیچ حرف نا فکند از دهن خود من قول هیچ سخنی یعنی متکلم نشود
بچیزی الا لدیه مگر نزدیک او رقیب نگهبانی بود عتید آماده که فی الحال بنویسند در لباب آورده که در حکمت
این مذکور است که عجب بیداری است از بنی آدم که دو ملک بوده و آنها بنشسته زبان او قلم ایشان است و آب دهن او
ایشان چگونه در بالای سخن گوید جمال نگه میکند و بسیار گوید و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه است
نظم ابله از صرفه زر میکنی صرفه گفتار کن ار میکنی مصلحت زبان زیر کام تیغ بسنده بود در نیام
ملکین بتیغ نگهبانی قلم اند نکته بداو افسد کتابت در میآرند که گاه اجابت رسد و جاءت و بیاید سکرة الموت
بیهوشی مرگ بالحق با مر حسیه که درست و راست و کوبنده مراد را ذلک این مرگ است ما کنت منه تحید
آنچه بودی تو که از وی میگریختی و میترسیدی و او را مکروه میداشتی و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم
و ببینی بحضرت مرزبان زنده یا مسکه از تو بیا آسیه و بالاید میگوینده ذلک این روز است یوم الوعید روز بکه
بوعده و عید میکردند یعنی بمرسانیدند و جاءت و می آید در آن روز بعرصه محشر کل نفس همه کس معها سائق
با او رانده یعنی فرشته که او را بموقف میراند و شهید و با او گواهی که بر احوال نیکو و بد او گواهی دهند و آن هم فرشته

یا عمل ما

یا جوارح او یا از سابقی قرائت سیده و نه بشیخ شیخ باذ افکار شعور و بیعت که تا نیست حق خطاب سیدی کند لقد کنت بدرستی که بودی
تو فی غفلة در بیخبری من هذا از این روز فکشفنا پس بر داشتیم عنک از دیده تو غطاءک
پوشش جهالت غفلت را تا هر چه شنوده بودی معاینه بینی فبصرک الیوم پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب زود
حدید تیز است و گفته اند که بینایی آنچه معنی و نا تاسیب یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر
امروز بر تو نمودیم و بدان حوالت است و قال و گوید قرینه همنشین او یعنی ملکی که بدو موکل بود هذا ما لدی
اینست آنکه نزدیک من عتید حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد به سایق و شهید القیا فی جهنم
بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافری ستیزه کننده گردن نکشی را مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی
باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیه در شان ولید مغیره است مراد از خیر دین اسلام و او منع میکرد اولاد
و اقربای خود را از دین مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفت دیگرش معتد در گذرنده از حدود الهی
مریب بشک آرنده در وحدانیت الذی جعل آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مع الله با خدای الها آخر
خدای دیگر فالقیاه پس درافکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب سخت جاوید و چون خواهند که آن کافر را
در دوزخ درافکنند گوید مرا چه گناه است دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را ملزم سازند تا انکار کند
قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با او بود ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من بی راه نکردم
او را در بار او از حد در گذشتن و لکن کان و لیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز از آن تا از نکشت
قال گوید حق سبحانه لا تختصموا مخاصمه مکنید لدی نزدیک من که هیچ فایده بر این خصومت مترتب نیست و قد
قدمت و بدرستی که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنه رسل خود
و شما را الا هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعید و
وعید که کرده ام تبدیل نیابد و ما انا بظلام و نیستم ستم کننده للعبید مر بندگان که بی استحقاق
ایشان را عذاب کنم یوم نقول یاد کن روزی که گوییم حسرت و حفص بغیر خوانند یعنی گوید لجهنم مر دوزخ را
هل امتلأت آیا پر شدی یعنی وعده کرده که ترا پر سازم از کفار جن و انس پر شدی یا نه و تقول میگوید
دوزخ هل من مزید آیا هست زیادتی و این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن و حق سبحانه
دیگر کافران بوی فرستد تا پر شود و قیل آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط یعنی بس بس قدم حق را بود

غیر حق خود کمان او کردند اما زاهد بمعنی دیگر آمده که استعمال نمیشود بمعنی امر بزهد پرستیدن و ربانیان
کمال شیخ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک کرانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را غَيْرَ بَعِيدٍ تا نزدیک
یعنی صفت پرستان نزدیک بود و دور و ایشان را بشارت دهند که این آیه باشد که این آیه هفت بر بود اول سنت باید بشناختن
و بجا آوردن نعیم مالک نظر و در آرزو مالا بقی نفس موافق بیا بس کنید هذا اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده شده بودید
در دنیا و امر آماده کرده بودیم لِكُلِّ أَوَّابٍ مر هر یک بازگردیده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت
بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ نگاهدارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی و کفرانه نگاهدارنده بعض
از معصیت با محافظت کننده عهد رانه یا نگاهدارنده انفاس نظم اگر تو باشی پاس انفاس له اسباط اینده در شرح
انفاس پاس له ترا بمنزل پس در مرد و عالم له که ریا نور حاجت بخداوم مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ کسی که بترسد از خدای
بِالْغَيْبِ بی پیها و بی شبیه کسی که عارف خلق بنمای دارد و گفته اند نهاد آنجا را یک اندیشه وَجَاءَ بِقَلْبٍ
مُنِيبٍ و بیارد دلی را گشته بسوی بطاعت و بیقات کننده بطاعت و سر باز زننده از مخالفت نفس پس فهرست و اخلاق او
که میشد او قلب او در آیند بهشت بِسَلَامٍ بایمنی و سلامت و نعمت بایمنی بلا و خواری و فرشتگان ذَٰلِكَ
این روز یوم الْخُلُودِ روز قرار جاودانی است یعنی در نیز روز مر نخاند لَهُمْ مر ایشان راست مَا يَشَاءُونَ
هر چه خواهند وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ زیاده است از آنچه بیخواهند و اگر زیاده که او از مزید روزیست
وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسیار کسانی که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم قریش مِنْ قَرْنٍ از امتان و قرنی که بحر الرائع
هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار که بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند
فِي الْبِلَادِ در شهرها رفتند بتجارت و سیر کردند و راه بریدند متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ
هیچ خود مر ایشان را گریزی که بر مرگ ایشان را نفرستادیم که حکم خدا نافذ شد بسبب چیزی سستی کلیش ذکر و اینجا ذَٰلِكَ
بدرستی که در آنچه در سوره مذکور شد لَذِكْرَىٰ پندی و یادگردیست لِمَنْ كَانَ له مر کسی را باشد
مر او را قَلْبٌ دل و اعتقاد در حقایق اجابت مقابل ارکه به اخبار عقلیت سلوک پس سر مار تشبیل اوح الفقه
نقل میکند که مواعظ قرآن را دل بسیار عامر باشد محمد طرفه العین غافل نشد و الْقَى السَّمْعَ یا کسی که القا اسمع کند
یعنی گوش فرا دارد بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی قواند
در باب آنکه که مساعد عقل بمن عبرت و خبر دهد مومن بایک کتاب که او را داده بوقت محو صلعم شنیع مر از قدس نفس
فرموده

فرموده که اشهد بوقت شنیدن چنان باید که گویا از بهر شنود پس فرهم بالاتر و چنان باشد که از خبر خلیل علیه السلام
استماع بیک بسی فرهم باید کند و چنانکه از خشیت شنود و اینجا الا الاعلام کرامین نام تمام و دیدن در قرآن کوهی است و آن
لفظ شهید است و شهید او را گویند که حاضر باشد از کون بود و شهود بود بنده که بر غایب مخبر بود و عاصم و حکم
و امام احمد حنبلی و مقولست که اگر اسکندر قرآن را نزد یک اسکندر شودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
و بدرستی که ما پیدا آوردیم آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از کشنبه
تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش از آن مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجوری و ماندگی که گفت و نرسید بما رنج
کرده اند که هنگامی که حضرت رسالت صلعم بعد از استماع و استراحت یوم السبت خرج خشیة آمده فَاصْبِرْ پس شکیبا
کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود بار سخن مشرکان در انکار بعث سایر چه در باره قوانین ایشان صادر کرد
چون نسبت معبود و خصوص یاد آنچه مر من میگویند الا اتحاد و ضرر یک دیگر وَسَبِّحْ و بنماز کن بِحَمْدِ رَبِّكَ
با مر پروردگار خود قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو رفتن
و بر گزاردن نماز دیگر است وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب تسبیح کن پس او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ
و نماز کن در پس سجدها امام احمد بن حنبل الله در تفسیر علی کرم الله نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز و گفته اند
و تسبیح بعد از نماز یا نوافل بعد از نماز مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا گیر و بشنو يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزیکه بخواند
بخواند گرد یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از مدینه زمین بر زمین پیدا
نزدیک تر است بآسمان گفته اند مکان قریب از جای نزدیک بآسمان گفته اند مکان قریب بر زمین یعنی صخره است که افتاده بود جای
واضح صوتی بود و در خبر است که اسرافیل علیه السلام بالای صخره ایستاده گفت در گوش کند و گوید ای آنها که اجزای مرده
طاعی و شهیدان از مرده رفته و از مرده بیرون شده و پریشان شده و پراکنده شده بیرون آیید و بیرون آیید لِيَوْمِ الْخُرُوجِ
روزیکه بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیست بِالْحَقِّ بآنچه حق است بعث و بعد از آن بشنوند شوند کلام الله ذَٰلِكَ
این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدن است از قبور إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نحن زنده میکنیم مردگان را یعنی
نطفه و حیات میدهیم وَنُمِيتُ و میرانیم ما خلق را دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و مر ماست بازگشت ایشان و بازگشت
بسوی حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ بیاد روز و بیرکه بشکافد زمین و در شود عَنْهُمْ سِرَاعًا از میان ایشان یعنی از
مردگان بیرون آیند و از قبرها سِرَاعًا شتابندگان سوی منزل الحشر ذَٰلِكَ اظهار ایشان از قبور حَشْرٌ جمع

بدرالکنیتی علیکم لیبین بر ما آسمان نحن اعلم عالمیم بما یقولون آنچه میگویند کافران از انکار قیامت
وافترا بر حق وقت مرگ وسخنان بکر ده در باره تو وما انت تو نیستی تو علیهم بجبار بر ایشان مسلط وقهرکننده
بایشان تا ایمان آرند فذکر پس پند کن بالقرآن بما یخاف من یخاف وعید من یخاف وعیدی که ترسد از وعید
چشم بکرند بر آنها جز جنبو کاران سورة الذاریات
بسم الله الرحمن الرحیم
والذاریات ذروا سوگند میخورم بپراکنده کردگان بچیزها و پراکنده خاک وغیر آنرا بپراکنده و دانه را از کاه
جدا کننده بالبلایا که رانکه بندگان را باند فالحاملات وقرا پس بردارندگان بار کران یعنی ابر را که
بار کران دارند باب را که ابر را بردارند فالجاریات یسرا پس روندگان نرم یا کشتیها که بر آب
که در منازل خود روان دارند فالمقسمات امرا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم میکنند
وارزاق خلق بایشان است وگفته اند چهار فرشته مقربند بر ایشان سه مرد اند جبرئیل علیه السلام
بجبرئیل بکاری بود و اسرافیل بجهت حرب و میکائیل بجهت خصب و عزرائیل بجهت استیصال و اشخاص بزرگ که از قبیله اوست
جواب قسم انما توعدون که وعده داده شدید بدرستی از حشر و نشر و ثواب و عقاب لصادق هر آینه
راست و درست است و وان دین لواقع و بدرستی که جزا و سزا واقع شدنی است والسماء ذات الحبک
سوگند بآسمان صاحب راهها یا صاحب زینتها و آرایشها یا صاحب ستارگان انکم لفی قول مختلف
بدرستی که شما در سخنی که شما را بآن میکنند اختلافی دارید یؤفک عنه صرف کرده میشود از قرآن
مختلف یعنی دست باو نمیرسد مگر آنکه از ایمان صرف کرده شود و قرآن را سحر و افسانه گوید
اورا صرف کرده اند و صرف کرده شده اند یا صرف کرده شده از ایمان بسبب آن قتل الخراصون
آنکس که دروغ گفته شده اند در حکم خدا و حکم و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در حکم خدا و قضا
از ایمان و قرآن کتاب و پیغمبر شک بر شک مجبر رسوم ظریف طبعا مجبور و مجبور با همه خوانند تا حکم اصل بر
بر چیزی فقط لعنت کرده شده اند دروغ گویان اصحاب که مختلف مراد زمره منافقان
که وقوف در قوافل غنایم مکه نشستند وی در سرک بود حضرت رسالت صلعم بهر جریده که بآینده و در نده بشارت
و مژده دادند الذین هم فی غمرة الذین آنها که در غفلت اند از العذاب که وعده کرده اند ساهون در غفلت و بی خبران

در جهان و نیست علیه ساهون غافلان ضرار از وامر و نواهی یسئلون آیان می پرسند از پیغمبر مؤمنان
کی خواهد بود یوم الدین روز جزا که ضرار شاید کند یا روز کرد دین الدین بواقع و این سخن از روی تکذیب پرسند
میگفتند چون بیان فرموده که جزا واقع شدنی هم روزیکه کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون فتنه کرده شوند
و بدان معذب کرده شوند دوزخ ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب خود را هذا الذی
کنتم به آنچه در دنیا که بآن یستعجلون شتاب میکردید و میگفتید متی هذا الوعد
ان الدین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات در بوستانها و عیون
و چشمها آب روان یعنی بوستانها که شمشیر آب آبادی جاری آخذین پذیرنده کان فرا گیرنده کان ما آتاهم
ربهم آنچه داد ایشان را پروردگار ایشان در روز دیگر از ثواب و عقاب انهم کانوا قبل ذلک بدرستیکه
ایشان بودند پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران و مؤمنان بر داران کانوا قلیلا من اللیل
بودند که در اندک از شب ما یهجعون خواب کنند یعنی اکثر عبادت مشغول اند و بدین الله رضی الله عنه
فرموده که میان مغرب و عشا نماز میکردند و از بعد عبادت مشغول که کم شب بر القرآن یکردند
مگر کمی از آن که زنده بودند و اول سحر و اخر آن که در آن خسبیدند وبالاسحار و بدرستی که سحرها هم یستغفرون
بدرستی طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خوف الله و طاعات بسیار چون طبیعت بشر خطا پذیر است استغفار کردند
از زجر که گویا بآن بر رب بآن تکاه میکردند یا همه استغفار نموده اند و دلیل است که بعد از عبادت حق تعالی استغفار
فظیم طاعت ناقص موجب عذاب نشود و فی اموالهم حق نشود راقع که بود علت عصیان نشود للسائل
نصیب و بهره بود للمحروم مرحوم است بهره محروم و مستحق باشد کسی که بهره نیکی ابد مرحوم
گمان برند که او فقیر است و صدقه نمیبرند یا کسی که زرع او را نقصان رسد یا فقیر که بدو خسران مبتلا بود و معلوم
حدا و نیست او را نفقه ندهند و بر تقدیر است الیل و در ساعت خفته مغفور کرده بودند خواب بنده و دنیا خواب بنده را و فی الارض
و در زمین آیات نشانها است بر راستی لاهل قدرت آلهی و قدرت مر بیگانه را و یعنی از آن آیات
بر روی زمین معاینه که انواع جواهر از آن استخراج نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف فواکه و حیوانات
از چهارپا و وسباع و حشرات و انواع و اقسام زمین با اختلاف اجزا و در کیفیات و خواص و منافع و فی انفسکم
و نشانها است در نفسها افلا تبصرون آیا استبصار نمیکنید امر است بتفکر عبرت در نکبه و علامات

کمال صنع در زمان خود ضایعه کند و در عالم هیچ چیز نیافته الا که موزه قارون در نهاد شما بود و داد جود آن منعم و بسبب حسن تدبیر کیاست جنس و منظار دلکش و شکل اشعار جیبه و استنباط صنایع محفظه و اصناع کمالات متنوعه در جهان سلیمان کوست که بر کرسی نهاده و در صفوه و جوه تونس آثار فرو نهاده حفظ خود ضایع و از زندگانی بهره نیابد فظم نظر سوی خود کن که نوجوان در آب ٭ مگس بهای خود را که تو از بند جای خود ٭ بهانه کار خود چه بیابد ٭ جور از صرف دهر و آنکه تو بیگان ٭ و فی السماء رزقکم در آسمان است رزق شما یعنی اسباب رزق شما بالاست یا آنچه مقدر است یافته از رزق شما مکتوب است در لوح محفوظ و در بیان گفته که مراد در آسمان چهارم است ٭ وما توعدون و آنچه وعده داده اند از فواید جنت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض بس سوگند بپروردگار آسمان و زمین سوگند که انه لحق بدرستی که آنچه بتو گفتم از امور روز و فواید جنت و آتشه راست مثل انکم تنطقون همانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روز دین هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث ضیف ابراهیم مهمان ابراهیم یعنی سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بود اند که بهلاک قوم لوط علیه السلام فرستاده شده و در میان آن دوازده جبرائیل بود و میکائیل و اسرافیل بود قال علیه السلام انکم قوم منکرون مهمانان گمراه کرده شده نزدیک من جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بود فقالوا سلاما چون در آمدند مهمانان علیه بر ابراهیم علیه السلام گفتند سلام گو دیم بر تو سلاما سلام دیگر قال گفت ابراهیم علیه السلام سلام بر شما باد شما قوم منکرون گروهی اند ناشناخته شده یعنی هر کرا چند شما قوم نزدیک ما در صورت و قیافت ملکی دیده که شما اند ناشناخته و مهمانانیم فراغ پس بازگشت ابراهیم الی اهله پس آنحضرت رو بجهت اهل خود فتنه بگاه بریان کرده و سازه پریان کرده فجاء بعجل سمین پس بیاورد و گوساله فربه پریان کرده فقربه الیهم پس نزدیک گردانید آنرا الیهم یعنی بسوی ایشان یعنی در پیش ایشان بالا ایشان بدان سبب که دیدند قال الا تاکلون گفت آیا نمیخورید یعنی بخورید ایشان گفتند فاوجس پس در خاطر گرفت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارک خود بیم کرد از آنکه مبادا در قاف باشند و قصد دیگر در آن روز کار که بهانه تغییر راستی طعام و تیز کردن جهت آنکه از ابراهیم علیه السلام اخوف مشاهده کرد قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستاده کان خدایم ابراهیم علیه السلام قرموده که چرا بیشتر چیزی که دیده شما مرا بسوی کوساله بریان کرده و از ما دیده انکه دم چیزی نیاید علیه السلام و بر مبارک ایشان تو نیاید

مالیه نه ده شد و رسید جبرائیل کان روی بجانب ابراهیم بنهاد اشاره بود در پس دیوار بسنده بود از این حال شاهد خود را ابراهیم علیه السلام از آن صورت متعجب بود فرشته کان دیگر باره آغاز سخن کرد و بشرته و بشارت دادند ابراهیم را بغلام علیم پسری دانا یعنی تولد پسر اسحاق نام اشاره که چون بوی رسد علم را فاقبلت پس آمد آن پیر در حالت آنکه در قرن و ایضا بسنده بود اسناد صرة در فریاد و بسکف الیها الیقا بر کرد بر رفت ایشان که بوقت قیام مورد بیان شد فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را بطپانچه زنان در تعجب و قالت عجوز و گفت آن زنیکه عقیم هرزه نازا نبوده قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قال ربک گفت پروردگار تو هو العلیم الحکیم بدرستی که او علم کننده بود و مرتبه او بلند است و حکم کننده بود و بر مراد ما ٭ و اما ٭ بعضی قوم که محکم کار بود اما بود بر آنچه قادر باشد بر اصلاح قوت کسی که بکار خود توانا بود بر اتمام آنچه توانا بود ٭ بجز زن کش و دیگر کس ٭ مراد دل خود نیز از و جوی پس قال گفت فما خطبکم پس چه کار بود شما ایها المرسلون ای فرستاده کان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی گروهی که گناهکاران اند لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان حجارة من طین سنگی از گل یعنی خاک سنگ شده یعنی باشد مسومة سنگی نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین مر آن را که حد بردن بر بندگان در گرفتن و خوردن آورده اند که آن سنگها معلم بود بخط خود سیاه و بعید با نام بر یک سنگی نوشته که بر آن هلاک شده و انیست که هلاک شود بعد از هلاک الشقاوة و اصح آنست که بر جمیع فرود آمد از آن که در آن شهر بود و دو میان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که بتوفیق مرد بند هلاک قوم لوط علیه السلام را مبارکت بخت برادر زاده مسالم شد آیا مهمانان اند آن بلا بجکه کرد گفت مرد عجوز که لوط و دختران او بجان خواهند فرستاد فاخرجنا پس بیرون خواهیم آورد منها من آن شهر که باشد در دیهها من تفکه من الموءمنین از گروه کان فما وجدنا پس نیافتیم فیها در آن قریه غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوط علیه السلام و دو دختر او گفتند ندیک آن از قوم لوط علیه السلام ایمان آورده بود و بعد از بیست سال در گذشتند فیها و در آن دیهها آیة علامتی من العذاب الالیم بدرستی که آنکه خافون العذاب الالیم الکریم بترسند از عذاب دردناک در آن علامت همچنانکه بیار لوط علیه السلام و موسی در نعمه سه بی نیز است مر ترسند کانرا و اذا رسلنا چون فرستادیم ما و کرده

به سوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن چون عصا و ید بیضا فَتَوَلَّىٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوه خود یعنی بسبب آنچه متقوی
بود بدان از لشکر یا دنیا اعراض کرده از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادویست بچشم بندی خوارق عادت مینماید أَوْ مَجْنُونٌ
و در دیوانه از عاقبت کار خبر نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهل او است چه او را بدو چیز متضاد میخواند
دیوانه زیرا که سحر را عقلی تمام و ذهنی ادراک حذاقت در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقلست و کمال عقل و زوال آن متنافیند
پس چون فرعون برگشت از موسی علیه السلام و بر وی طعن زد قوم وی نیز در آن با وی متفق بودند فَأَخَذْنَاهُ پس فرا گرفتیم او را بغضب خود
وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افکندیم ایشانرا فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ
سخت ملامت یافته است بخود را که چرا اعراض کردم از موسی علیه السلام و بر وی طعن زدم و بدو نیز سبب کفت امنت به الایة وَفِي عَادٍ
و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی است مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ایشان باد بی
منفعت و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و برندارد ابر را مَا تَذَرُ و نگذاشتی آن باد مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی را که
بگذشتی عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر گردانیدی آن چیز را كَالرَّمِيمِ مانند گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده
وَفِي ثَمُودَ و در قصه ثمود نیز آیتی است مر خایفان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام
و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخوردار شوید که خود نفع گیرید از عمر حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود
فَعَتَوْا پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان پروردگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ
پس بگرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ایشان انتظار میبردند و مراد از عذاب صیحه
جبرئیل است علیه السلام یا غیر مره گذشته فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن که نایب از عذاب یعنی ایشان
قادر نبودند بر خود و در دفع عذاب بکوشند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا منع کنندگان ملکی که
از منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان
بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمانرا
بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوة الوهیت و گفته اند بقوة که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما تواناییم بر بنای آن
بلکه گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمانرا وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را بگستردیم فَنِعْمَ
الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانیده ایم ما وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و همه چیزی که از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم
دو نوع که یکی جفت دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار

بالطبع

یا بطبع مخالف چون رطب و یابس و بجهت قیاس که در سما و ارض و شمس و قمر و بحر و بر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات
علم و جهل و جبن و شجاعت و جود و بخل و امثال اینست و حق و باطل و کفر و ایمان و موت و حیات لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا باشد
شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذاتم نظم
ذاتش از شبهت تعدد پاک ـ وحدت ذات مقدس از اشتراک ـ از عدد دو مبرا که او فرد است ـ یکی عدد بهر فرد در ذات است
اثبات و شمار از دو معدول ـ صورت بی نیاز با او نزول فَفِرُّوا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید
یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ تستری قدس سره منقولست که بگریزید بوی از ما سوای وی و در آورده
اینکه از معانی که بگریزید از خلق بسبب ضلق در حق گریزید بلکه از خود فرار کنید با حق قرار گیرید بیت هیچکس ره بتو ناورد که
تا از خود نگریخت ـ هیچکس با تو نه پیوسته که از خود نبرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شمارا مِنْهُ از عذاب خدای
نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگردانید و مپرستید مَعَ اللَّهِ
با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شمارا مِنْهُ از خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ
ترساننده ام آشکارا و پیدا كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بانانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ
یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود و علامت سحر خواندند و اگر از بعث و حشر و غیر او قول او انرا از ایات جنون تشبیه کردند
أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده بودند پیشینیان مر پسینان را بدین سخن تا همه بهمین استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت
نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد در گذرندگان و طغیان ایشانرا بدین قول میدارد
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از مکافات ایشان تا وقتیکه مامور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ
ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض ایشان در معالم آورده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم ملول و صحابه غمناک گشتند
که گوئی وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و مواعظ فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ
پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود میرساند مومنانرا یعنی اعناد کافران وجود ایشان از آن نیست که
از تربیت مومنان باز ندارد و همچنان بر تذکر خود ثابت باش که در وعظ فواید بسیار و منافع بیشمار است در فصول آورده
کلام مذکر باید که بر وجهی منشرح باشد تا سامعانرا سودمند بود اول نعمت خدای یاد مردم دهد تا شکرگذاری نمایند دوم
ثواب محنت و بلا کند تا در آن شکیبائی ورزند سوم عقوبت گناهان بر شمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم

مکابده و مداومت شیطان بیان زیادت نمازان مقدر فرمایند پیغمبر فرمود زن را بی اعتبار بر شان روشن کرده اند نمازی
دوران پیغمبر شتم مرگ را پیوسته یاد کن تا زمانی شتم مهارت نماید بطوان بلایکه بست قرآن النقیع نوع دوسوگند
هشتم هرکات دوزخ را و انواع آن بیان کند تا آن بترسند نهم درجات بهشت و نعمتهای آن را بشمارد تا بدان
رغبت کنند دهم بنا کلام بر خوف و رجا چنانچه بیشتر کلام بر غلبه رجا است دوازدهم بیان رحمت و شفقت
او تقریر کند تا بدان خاشع شوند پس موعظه کنند بر سخنان منتخب موصلی است مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
و بنا نهاده بر بیان آورده یاران الا لیعبدون که بر آنها ایشان را بخدا پرستند یا بخدا پرستند مجموع ایشان را مگر امر کنم تا
و همه بدان امر نمود و الا لیعبدون مجاهد گفته که نیافریدم ایشان را مگر امر بندگی و امر بشناختن خدای تعالی
بعضی زبان میزدند در تفسیر عبادة شریک میکنند زهد عابد آیت و حقایق عبارت آن حواله بیکو اهل التفسیر مَا أُرِيدُ
منهم از آفریدگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهد که مرا طعام دهند بلکه رزق
مطعم حسن است پس ان الله هدیث که حق تعالی فرمود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ خداوند
توانائی الْمَتِينُ استوار قوتی در تجرید نفس بعضی قوه متین آورده که قدرت قاهر است الله گفته شده و
قوت حجت متانت قدرت شده نظم رسانند روزی بر جهی که شاید بسازد کار ما و کم باید بروزی بنهو ایا ترا
نوا دهند بحرمت بیکسانرا کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا بدرستی که مر آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه
ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند عذاب یاران ایشان از کافران گذشته بعضی یاران خود را گویند
آنچه بر ایشان رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ پس آیا لِلَّذِينَ كَفَرُوا
مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب ایشان الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ آن روز که بوعده داده شدند
پاک کرد روز قیامت یاد کرد سورة الطور بسم الله الرحمن الرحیم
وَالطُّورِ سوگند بکوه طور بسینا جایی که موسی علیه السلام بر آن کلام حق استماع کرد گویند مراد مطلق کوه
که از نامهای آن منابع و مناظر وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتابی نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه
گشاده کرده بوقت خواندن مراد بر نیز کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بر نیز تقدیر منشور
مجاهد و جبلی حاتم زید بن سبرة بنا مراد الواح موسی علیه السلام باشد که در وقت صیرورت قلم نشیده باکلام بر صورت
که در آن لغت سید عالم مسطور بوده باکلام حق تعالی تا ملایکه نوشته که علما کان و ما یکون در آن منجو اند

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آباد و آن بعضی کعبه و مشهوری آن زیارت حاجیان و خدمت مجاوران آنست با مراج که
بسفارش خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم زمان هفتم زیارت خانه بیت المعمور است قرآن النقیع نوع دوسوگند
سقف بلند مراد آسمان بعضی آسمان گویند وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و بحر افروخته حکمت و دهن و اسرار و غرائب بابش عظیم بالبحر المسجور دوسوگند بدریا
بر تنور محیط یا بحر الحیوان که در بعضی تفسیر و آنرا آن دریا چهار جانب که بر شود خواهند یا رایند بعد از نقوا و اولی نامه مانند
نخله از آن بر آیند یا بحر مسجور همه است نزد ارباب سیر طور نسبت که کلام قایل آن باعث مجاز منهاج سلیمه
و کتاب سطلی ایمان است که در رق منشور قوت دقیقه حق الیه نوشته شده در کتب بیت معمور بیت بالنفس محبت قوه
بحمالات تجلی آباد آن یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدرت که سقف خانه دل و بحر مسجور لیست بالنفس محبت قوه
جواب قسم جهت إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بود نیست و فرود آمدنی
مَا لَهُ هیچ نیست آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بر حالت دفع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که
بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی بعضی در اضطراب آید آنگاه بشکافد كَمَا تَمُورُ الْبِحَارُ در وقتی که موج زنند دریاها بعضی بر دریا موج
زنند رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ گویانرا بود که تصدیق نکردند و سوگند
بدروغ دانستند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شرع گرفتن باطل یَلْعَبُونَ استهزا و تمسخر آنست تکذیب
و انکار يَوْمَ يُدَعُّونَ روز که رانده شوند إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا رانده شدنی که دست
کفار را بر دهان ایشان زنند و پاهای ایشان را بر پشت پای ایشان بر هم بسته اند و بدوزخ افکنند و گویند
هَذِهِ النَّارُ الَّتِي این آتش است که در دنیا كُنْتُمْ بِهَا بود بدو بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید
وری بعضی بر بحر مسجور استیلا أَفَسِحْرٌ آیا سحر است بنگر که می بینید أَمْ أَنْتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ می بینید آنچه را
در دنیا میگفتید که ما را چشم بندی کرده اند أَمْ هُمْ یا آنانکه در دوزخ صَلُوهَا در آیند بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بعذاب أَوْ لَا تَصْبِرُوا
و صبر نکنید و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسان عَلَيْكُمْ بر شما و عدم بعضی فرق در بنیر مجازات کنید نیارید و ابدا
معنی تواید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآن چیزیکه بودید که عمل میکردید
در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند وَنَعِيمٍ و در نعمتها و نعمتها الْمُتَّقِينَ
شادمانان لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه عطا کرد ایشانرا رَبُّهُمْ آنرا پروردگار

ایشان را بگرد جهان جاودانه وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ وَتَنَكُّ كَاهِدَانَ نیستند بِنَاظِرِ نَحْوَ بِرُوردگار ایشان مَعَ أَرْبَابِ الْجَحِيمِ
از عذاب دوزخ وَمَنْ زِينَ بهشت بِمُسْتَبْشِرِينَ شادمان میگویند كُلُوا بخورید وَاشْرَبُوا بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
از خوردنی و آشامیدنی بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه تَعْمَلُونَ مُتَّكِئِينَ عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها نشسته وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ
و بیرون آوردیم از سینه‌های ایشان مِنْ غِلٍّ کینه إِخْوَانًا برادران عَلَى سُرُرٍ بر تختها مُتَقَابِلِينَ روی بروی
یکدیگر لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی وَمَا هُمْ مِنْهَا وَلَا يُخْرَجُونَ
و نیستند از آن بیرون کرده نبی عِبَادِي بندگان من أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
بدرستی که من آمرزگار مهربانم وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده ایشان را عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ
از مهمانان ابراهیم إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر او فَقَالُوا سَلَامًا گفتند سلامی قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ
گفت ابراهیم ما از شما ترسانیم قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ
ما مژده میدهیم ترا بپسری دانا قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ گفت آیا مژده میدهید مرا بر آنکه رسید مرا پیری
فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه مژده میدهید قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ گفتند مژده دادیم ترا بحق
فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نومیدان قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ گفت و کیست که نومید شود از رحمت پروردگار خود
إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چه کار دارید أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
ای فرستادگان قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند ما فرستاده شده‌ایم إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی قومی گناهکاران
إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر خاندان لوط إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ ما ایشان را رهانیدنی‌ایم أَجْمَعِينَ همه
إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ مقدر کردیم که او از باقیماندگان است
فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ پس چون آمد خاندان لوط الْمُرْسَلُونَ فرستادگان
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت شما قومی ناشناسانید قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ
گفتند بلکه آمده‌ایم ترا بآنچه بودند در آن شک میکردند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آمدیم ترا بحق
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و ما راستگویانیم فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر با خاندان خود بِقِطْعٍ
بپاره‌ای از شب وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و پس رو از پس ایشان وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
و نگرد از شما کسی وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید بجائی که فرموده شوید وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ
و گزاردیم بسوی او آن کار را أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ که بیخ این قوم بریده است مُصْبِحِينَ
بامداد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر يَسْتَبْشِرُونَ شادمان
قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي گفت ابراهیم این مهمانان من اند فَلَا تَفْضَحُونِ پس رسوا مکنید مرا
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا وَلَا تُخْزُونِ و رسوا مکنید مرا أَوَلَمْ نَنْهَكَ
و نگفتیم ترا عَنِ الْعَالَمِينَ از جهانیان قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت این زنان من اند إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ
اگر هستید کنندگان لَعَمْرُكَ بجان تو إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ
بدرستی که ایشان در مستی خود سرگردانند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشان را بانگ
مُشْرِقِينَ بر آمدن آفتاب فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا پس گردانیدیم زیر و زبر آن
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ و باریدیم بر ایشان سنگهای پخته
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ بدرستی که در آن نشانها است لِلْمُتَوَسِّمِينَ
مر نظر کنندگان را وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ و بدرستی که آن بر راهی است پایدار
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً بدرستی که در آن نشانی است لِلْمُؤْمِنِينَ
مر گروندگان را وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و بدرستی که اصحاب بیشه
لَظَالِمِينَ ستمکاران فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان
وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ و بدرستی که آن دو شهر بر راهی است روشن
وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ و بدرستی که دروغ زن شمردند اصحاب حجر
الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا و دادیم ایشان را نشانهای ما
فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ پس بودند از آن روگردانان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ
و تراشیدند از کوهها بُيُوتًا آمِنِينَ خانها ایمن فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
پس گرفت ایشان را بانگ مُصْبِحِينَ بامداد فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ
پس نیامد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند میکردند وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
و نیافریدیم آسمانها را وَالْأَرْضَ و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آن دو است
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ و بدرستی که قیامت آینده است
فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس در گذر در گذشتن نیکو إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ
بدرستی که پروردگار تو آفریننده است الْعَلِيمُ دانا وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي
و بدرستی که دادیم ترا هفت از مثانی وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و قرآن بزرگ
لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ مگشای چشمهای خود إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ
بسوی آنچه برخوردار کردیم بآن جفتها از ایشان وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر ایشان
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ و فرو گستر بال خود را مر گروندگان را
وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ و بگو بدرستی که من بیم کننده روشنم
كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ چنانکه فرو فرستادیم بر بخش کنندگان
الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ آنانکه کردند قرآن را پاره پاره
فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ پس بپروردگار تو که پرسیده شوند ایشان
أَجْمَعِينَ همه عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند میکردند
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ پس آشکارا کن آنچه فرموده شوی
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و روی بگردان از مشرکان
إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ما بسنده‌ایم ترا مسخرگان
الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ آنانکه میگردانند با خدا خدای دیگر
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند وَلَقَدْ نَعْلَمُ
و بدرستی که میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ
که تنگ میشود سینه تو بآنچه میگویند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
پس تسبیح گوی بستایش پروردگار خود وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
و باش از سجده کنندگان وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود
حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا بیاید ترا یقین

بلکه آنان

بیاید نزد تو عذاب آنان خوار مال ایشان بر تکاپو ایشان آنچه بوده کَانُوا یَعْمَلُونَ کوشیدند ایشان در صفاء طاعت وَقَالُوا
مُتَّكِئُونَ مرد ابرو پوشیده اند در صدر و گفت کسی بایشان نرسیده بود نفرت و اگر بایشان فرزند در حالی که
ارتداد رحمة الله گفتند یا رسول الله خادم چنین بود مخصوص بکوه خواهد بود آنحضرت فرمود که خدای مرا بر خادم چنین
تصدق بدر باشد بر سایر کوک در ترتیب ده ذرا اولاد منزلگان غلمان باشد و انات ایشان حور عین
و ولدان موصان با بدران خود بهمان بهشت باشند که در دنیا بوده اند و اثر فعل صحبت و آنگاه
بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان بر بعضی اقبال مینمایند عَلَى بَعْضٍ بر خوبی که یَتَسَاءَلُونَ میپرسند از احوال ایشان
قَالُوا إِنَّا كُنَّا میگویند ایشان بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش از این فِي أَهْلِنَا در میان اهل خویش مُشْفِقِينَ
در دنیا ترسان فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا پس منت نهاد خدای بر ما وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ
و نگاه داشت ما را از عذاب آتش سموم إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ تَدْعُوهُ بدرستی که ما بودیم از پیش میخواندیم او را
إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ بدرستی که او نیکوکار مهربان است فَذَكِّرْ پس پند ده
فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ نیستی تو بنعمت پروردگار خود بِكَاهِنٍ
و نه دیوانه وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل ایشان را بجن ایشان را زده
أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند شَاعِرٌ و شاعر است نَتَرَبَّصُ
انتظار میبریم بتو رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه روزگار را بجنبه مبدا یم که بمیرد چنانکه شعرا و دیگر مردانند یا امید داریم که مرگ او خود بمرگ ایشان او بیاسند
یعنی زود میرد و بمیرد شعرا قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ را فَإِنِّي مَعَكُمْ
پس بدرستی که من با شما هم مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از انتظار آنانم یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانکه منتظر هلاک من اید أَمْ تَأْمُرُهُمْ
یا فرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقلهای ایشان بِهَذَا بآنچه میگویند تا کاهن میگویند و دیگر اقوال أَمْ هُمْ قَوْمٌ
و یا نه چنین است و جمع شدند و بنسبت بیهوده بتند و غرور کار مشرق و مجیب باید آن را بهنود میسر نگردد بسبب این سخن
بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند طاغیان از حد در گذشتگان از کبر و عناد

أم يقولون بلکه میگویند قوله کذبوا دروغ زدند آنرا و از خود گفته و جنایت کردند بر ایشان مکر میکردند بر آن بقوله
بلکه ایشان از استکبار رحمت میکردند قالوا تو پس باید بحکم بیشی بخشی سخن ماند قرآن ای قالوا اگر مسند
مفاد قیل باشد کلمه ان در اول کلام آنرا از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بر آنحضرت است هر آینه در قصص و مغاز
جریده کو ماند و در بیخ اشک کند اذا مزقنا آیا آیا آورده شدگان اند ما ان من غیر شیء بی چیز بیشی بی پدر و مادر
و مولد آنست که ایشان آنرا از آسمان زاده شده اند یا خود بخود که تعالی ایشان نیست و بعضی معنی آنرا بر زمین حمل کرده اند
که آیا ایشان مخلوق قدیم خالق محال که محدث بود بوده باشند ام هم الخالقون یا آنچه ایشان آفریدگان اند
مر خود را و نیز قادر بر آن است که بطلانست که معدوم وجود توانند داد چیزی را ام خلقوا السموات یا ایشان آفریده آسمانها
والارض و زمین را نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان یقین بر آن نمیکنند و گمان میکنند ام عندهم
آیا نزد ایشان است خزائن ربک خزانهای آفریدگار تو یعنی خزانه نبوت تا هر که خواهند دهند یا هم المصیطرون
عالم الاسرار ایشان مغلوب اند ام لهم السلم یا ایشان مر ایشان را سلطان اند و سلطان کمال که بر هر چه
خواهند بتوانند ام لهم آیا مر ایشان را سلم نردبانی که بآن بآسمان روند یستمعون فیه می شنوند در آن
کلام ملائکه و آنچه از غیب بر انبیا و مخبر کرده بنیوده و اگر چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان
که بر آسمان رفته و بخبر غیب شنیده سلطان مبین حجتی روشن که گواه باشد بر صدق و استماع و ام له البنات
یا مر خدا را دختران و مر شما را پسران ام تسئلهم اجرا آیا مزد نمیخواهی ایشان را بر تبلیغ رسالت فهم من مغرم مثقلون
آنچه وام ایشان میشکنند کران بار شوند و دریغ زده شوند ام عندهم الغیب یا نزد ایشان است آنچه دانا میکند
شده فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از آنچه بر زبان پیغمبر و ام قیامت و بعث و حال آنکه مکث کرده موت
قوی که خواهد بود و نیز بیشتر ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی بر بارهٔ قوم را مکر کرده که
در آن بسر برده بر زیادت مصحف پیغمبر صلعم فهم المکیدون ایشان اند مکر کرده شدگان بی مدارا مکر و مال تکلیف بر ایشان باز گردد و مقتول خواهند شد
ام لهم آیا ایشان را اله غیر الله جز خدای بجز که مقارب که ایشان را باز ندارد سبحان الله
پاک و مرتفع است عما یشرکون از آنچه شرک آورند باشد شرک میکنند و بر پیغمبر آدمی نظم رزق عرش نشینند بشر بر

باب قریش کسی و بر شرک جسمانی زنده مرج کانکند و صحف خیال هم درست کمال نفس عبرت در آن نفس
معانی ان قریش مکه و حضرت رسول صلعم بارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آر اگر وعده عذاب راست کوئی و بحجاب
فرمود که و ان یروا اگر ببینند کسفا من السماء پارهٔ از آسمان ساقطا یقولوا فرود آینده بر سر ایشان
گویند ابر از طرف عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمان بلکه ایشان این سحاب مرکوم ابر بر هم نشسته
و بر هم چسبیده یعنی باز که آثار عذاب شب بنده مرا قریبا و بالست فذرهم پس بگذار و دست بدار ایشان را یعنی صبر کن
یلاقوا تا بملاقات یا صعق روز مرگ و هلاکت ایشان یوم لا یغنی روزی که
نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی از عذاب ولا هم ینصرون
و مدد ایشان نه و اگر اراده شود بنصر یعنی یاری ایشان مسخ کند عذاب مر ایشان را و نیز در قیامت
و بعضی گویند روز بدر وان للذین ظلموا و بدرستیکه مر آنانرا که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی
غیر از عذاب آخرت یعنی عذاب قتل و اسر یا سوانحه در دنیا بقتل و قحط و خوف ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر
کفار لا یعلمون نمیدانند امر خدا را و امهر و شکیبا بگیر حکم ربک مر حکم پروردگار خود را و بر
بلای ایشان صبر کن و مشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستیکه تو باعیننا در نگاهداشت
ما ای در ایمن و حفاظت تو منهاییم و سبح و نماز گذار بحمد ربک بزبان آورده حال خود حین تقوم
و هنگام برخیزی و یا بکو سبحان الله و بحمد ربک و نماز گذار و نماز گذار در هنگام برخیزی سبحانک اللهم
و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و حضرت چون قیام از مجلس میکرد
بگوید کفارت آن مجلس بر تغییر امور که در آن مجلس از قعده باشد ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه و نماز
گذار بر آن که جاری در ربع زیادت و در تفسیر نخست و ادبار النجوم و نماز گذار در هنگام گریختن
نجوم یعنی بعد از غیبوبت و اختفاء ایشان و مقصود صبح مراد دو رکعت سنت قبل طلوع الفجر و صاحب مصحف مجموع
بدانکه کلمه و نماز صبح است سورة النجم بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت رسالت دعوت آنحال را کرد و اهل مکه آغاز طعنه کردند که محمد گمراه شد از دین پدران خود اظهار کرده
حق سبحانه فرمود که والنجم و بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگان

کرده تا آسمان فرو رفتند و بحر و دریا که بود بوقت طلوع آنحضرت بر مرتبه یک آمد یا آنکه بر هم میکشند سنبلها
در زمان استواء سمع بزند یعنی بهم زنیات یا زهره باز مات گفته اند مراد بحر و قرآن اند و هو حی یعنی
سوگند بسوره و آیات قرآن چون زهره یا آید یا قول یعنی بحر کی ای است که او را ساق نباشد و هو حی
سقط و اما هو حی ساق و مستقیم که مراد ستاره و جود محمدیست که زده آمد از آسمان در زمین مراج
و در لباب آنچه که مراد عمان حضرت است چون بالا رفته بمعراج جواز هوی و رد یعنی افتیوان کرد و در زمین
سوگند باد کرده ستاره را محمد علیه السلام بر فلک نوبت منقطع شد از امور چون آنچه ایمان که نامل
گمراه نشد صاحبکم صاحب یعنی محمد است یعنی صاحب شما است که پیغمبر علیه السلام ما بود و صحبت
کافران جمعیت دعوت ایشان ما غوی و ما ظاهر کرده و معتقد هیچ باطلی نشده و ما ینطق و بحر نمیگوید عن الهوی
از هوی نفس خود یا باد و یعنی علیه حق و یعنی باطل تکلم نمیکند و اصحاب یعنی آنست که نطق و بقرآن از هوی
اذیت ان هو الا وحی آنچه وحی است ناطق یعنی یوحی یوحی مگر وحی که فرو آمده میشود و علمه
بیاموزانید و بیاموزانید ایشان را قوة نیرو که آورده بود شدید القوی نیرو بخت باقی یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت
آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قلع کرده بیاخت فرو کرفته و با آسمان نزدیک رسانید و بنگ صیحه و
نعره بلاک شدند ذو مرة خلق بود صورت اصلی فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل بآنچه مامور است
بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بصورت اصلی خود و هو بالافق الاعلی و او بکنار ستاره بلند بود یعنی
نزدیک مطلع آفتاب تا بخورد او دید و مسجد جبرئیل را بصورت اصلی او ندیده عرضت مصطفی صلی الله علیه
و او دو نوبت دیده در اول نوبت که او را بصورت اصلی او دیده بیهوش شده و چند روز بیهوش آمد جبرئیل
نزدیک خود نشست و دست بر سینه مبارک او زد و دست بر کتف نهاده و حق سبحانه زنده میدهد و
پس نزدیک آمد جبرئیل علیه السلام پیغمبر علیه السلام بعد از آنکه او را دیده بیهوش شده بود فتدلی
پس فرود آورد و بیخ بحر آنجا که بیخ آنجا بود فکان پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم قاب
قوسین مقدار دو کمان او ادنی بلکه نزدیک تر از آن فاوحی پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر شد آن وحی
بسوی بنده خدا که محمد صلی الله علیه و سلم ما اوحی آنچه وحی کرده خدای تعالی بجبرئیل علیه السلام و بقول آنچه از
مهابر اجل بحق امت و یعنی به پیغمبر بدین نوع جلیس تی یک شد محمد صلعم بحضرت الله بر سبیل معزز درگاه

الفؤاد چنان نهان و مستر بمنزلت مکان از وی نکرد بصحبه خدمت بجا آورده خواهد و چون آن حضرت
بواسطه خدمت یافته بود دیگر خطوه خدمت آن دو در سدره و سدره در قبه است که اقرب یکون الخدم بر آن
یکون بجا گذاشت آنکه قرب تقرب محبت و بواسطه تقدیر بر ایشان در صورت تمثیل مرتبه چه عادت عطار
عرب آنست و بود که حضرت آنکه صعود و تقرب عقول حق است و نقطی جوان راه خاید بر برکات معاهدان کمان خود
شاهد بلکه آن شاهد از دست و در دو بیکار و صفت بر اگر کند و بیکار کشیده باطاق بلکه بر تیر از آن اصل خدمت
و اجر صورت از ایشان بآن نشسته بودند بر موافقت کلام ایشان آنچه پذیرفت و مصادقه ایشان اشارة
بآن یعنی بود که موافقت کرده بود جهت تصدیق مانند که بعد از آن مصادقه تحقیق آن دیگر تست پس بتمام بر تیر آنچه
بجا آن معنی مورد شده که جهت دوست و عجز حلوه باوی سخن آمیخت تا بگیرد یا نه که مقبول آن تحویل
خلاف است و در دو مصطفی مرد دو خلاف و یا الالتفات و در دو مختلفان و فتا اشارت بمکان نفس مقدس آنکه
و بنه که تیر له نول مبارک آنکه فکان قاب قوسین بمقام رد مطلب او را بآنچه تیر سر نوقف او در مقام آن
خدمت له بود دل او در تیر آنچه بحث بر رح او در مقام قرب بود و در تیر شهادة شیخ ابو الحسن
بر سیدند از معنی آیه قرآنیه جواب آنکه محاربه جبرئیل بخصوص نور رب کی آن آن بحق بر آن کفته نظم حیرت
زد رعد و دهشت بر پرده اوشد خود حیرت تیر آمیخت از دور گشت بر پرده او نور گشت
کیست که آن پرده نور پرده ساکن از مدت کوید از آن پرده باز یعنی از آنکه کوید که او را آن
تیر آنچه نگفته در پرده نگذارید و یعنی کوید آنچه از آن و بر و جبرئیل تیر عبارت بیده تا ذکر کرد آن
تضاف نظر در در آن باب بیات بیار دارد رده در جواهر معلق تمام بآنچه آنجا مرد جدا اختصاص میبرد
اول آنکه مقبول حق را بدو دست میدهد معاینه یلاقت بود الا بسباط لحاسبه ایشان مکرر
دو جا بلکه حق آنچه که آنچه کرد انا و انت و ماسوی ذلک حقیقه اهلاک انسان در جواب فنی دو که یا رب انت انا
و ماسوی ذلک فرقه الاهلاک سیوم اگر امت تو طالعت بجاری آرند و عصیان نیز بر روز زند طاعت انسان
برضا نیست و معصیت ایشان برضا نیست قول آنچه برضا نیست از ایشان و اما رشود اگر چه ظاهر بود و قبول کنیم
زیرا که کریم و آنچه از نقصان حسن از ایشان بوجود آید اگر چه بزرگ بسیار بود در گذاشتم و هم ما کذب
الفؤاد دروغ نگفت دل آنچه با محمد علیه السلام ما رای در آنچه دیده بر مرئی بعقل اهل جبرئیل علیه السلام بعقل

حق سبحانه و تعالی بر پیغمبر خود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را در شب معراج بعد از مراجعت آورده و بعد از مراجعت قدم بر حق سبحانه و تعالی
بهمراه آورده بال خود را بنمایند دیده بال شاهد بود نمود **لِنُرِيَهُ** تا بنمایم **مِنْ آيَاتِنَا** از نشانهای خود بعضی از آیات خود
در آن میان که حضرت جامه ملک بود و دلش چنین پیشتر بود و **أَنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ** بدرستیکه او شنوا است **الْبَصِيرُ** بینا
در آنچه دیده در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت **الْمَقْدِسِ** خبر کار روان خود رسید بود **وَلَقَدْ آتَيْنَا**
و هر آینه دادیم **مُوسَى الْكِتَابَ** موسی را صورت الواح **وَجَعَلْنَاهُ** و گردانیدیم آن کتاب را **هُدًى** راه نمای
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب که بعد از موسی بودند **أَلَّا تَتَّخِذُوا** که نگیرید **مِنْ دُونِي** از غیر من
وَكِيلًا کارساز و حاجت روا و مددگار و پناه دهنده و مانند آن **ذُرِّيَّةَ** فرزندان **مَنْ حَمَلْنَا** کسانی که
بر کشتی نوح سوار کردیم **إِنَّهُ كَانَ** بدرستیکه او بود **عَبْدًا** بنده **شَكُورًا** بسیار شکر کننده و بسیار
شکر گزار و بسیار شکر کننده بر نعمتها و بسیار شکر کننده بر طاعتها و بسیار شکر کننده بر بلاها و بسیار شکر کننده
بر مصیبتها و بسیار شکر کننده بر همه چیز **وَقَضَيْنَا** و حکم کردیم **إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ** بسوی فرزندان یعقوب
فِي الْكِتَابِ در تورات **لَتُفْسِدُنَّ** هر آینه فساد کنید **فِي الْأَرْضِ** در زمین **مَرَّتَيْنِ** دو بار **وَلَتَعْلُنَّ**
و هر آینه بلند شوید **عُلُوًّا كَبِيرًا** بلندی بزرگ و بسیار بلند شوید **فَإِذَا جَاءَ** پس چون آمد **وَعْدُ** وعده
أُولَاهُمَا اول آن دو بار **بَعَثْنَا** برانگیختیم **عَلَيْكُمْ** بر شما **عِبَادًا** بندگان **لَنَا** از برای ما
أُولِي بَأْسٍ صاحبان زور و قوت **شَدِيدٍ** سخت **فَجَاسُوا** پس در آمدند **خِلَالَ** میان **الدِّيَارِ** خانها
وَكَانَ و بود **وَعْدًا** وعده **مَفْعُولًا** کرده شده **ثُمَّ رَدَدْنَا** پس باز گردانیدیم **لَكُمُ** برای شما
الْكَرَّةَ نوبت **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **وَأَمْدَدْنَاكُمْ** و مدد کردیم شما را **بِأَمْوَالٍ** بمالها **وَبَنِينَ** و بپسران
وَجَعَلْنَاكُمْ و گردانیدیم شما را **أَكْثَرَ نَفِيرًا** بیشتر یاران و مددگاران **إِنْ أَحْسَنْتُمْ** اگر نیکی کنید
أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکی کنید برای نفس خود **وَإِنْ أَسَأْتُمْ** و اگر بدی کنید **فَلَهَا** پس برای آن است
وَإِذَا جَاءَ و چون آمد **وَعْدُ** وعده **الْآخِرَةِ** آخر بار **لِيَسُوءُوا** تا بدی کنند **وُجُوهَكُمْ** روهای شما را
وَلِيَدْخُلُوا و تا در آیند **الْمَسْجِدَ** بمسجد **كَمَا دَخَلُوهُ** چنانکه در آمدند بار اول **وَلِيُتَبِّرُوا** و تا هلاک کنند
مَا عَلَوْا آنچه غالب شدند **تَتْبِيرًا** هلاک کردنی **عَسَى رَبُّكُمْ** امید است که پروردگار شما
أَنْ يَرْحَمَكُمْ که رحم کند بر شما **وَإِنْ عُدْتُمْ** و اگر باز گردید بکار بد **عُدْنَا** باز گردانیدیم
وَجَعَلْنَا و گردانیدیم **جَهَنَّمَ** دوزخ **لِلْكَافِرِينَ** کافران را **حَصِيرًا** زندان و بستر و فرش
إِنَّ هَذَا بدرستیکه این **الْقُرْآنَ** قرآن **يَهْدِي** راه می نماید **لِلَّتِي** بآن راهی که **هِيَ أَقْوَمُ** راست تر است
وَيُبَشِّرُ و مژده می دهد **الْمُؤْمِنِينَ** مؤمنان را **الَّذِينَ** که **يَعْمَلُونَ** کار می کنند **الصَّالِحَاتِ** کارهای نیک
أَنَّ لَهُمْ که مر ایشان را **أَجْرًا** مزد **كَبِيرًا** بزرگ **وَأَنَّ** و بدرستیکه **الَّذِينَ** کسانی که
لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند **بِالْآخِرَةِ** بروز آخرت **أَعْتَدْنَا** آماده کردیم **لَهُمْ** مر ایشان را **عَذَابًا** عذابی
أَلِيمًا دردناک **وَيَدْعُ** و می خواند **الْإِنْسَانُ** آدمی **بِالشَّرِّ** بدی را **دُعَاءَهُ** خواندنی **بِالْخَيْرِ**
بخیر **وَكَانَ** و بود **الْإِنْسَانُ** آدمی **عَجُولًا** شتابنده **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم **اللَّيْلَ** شب
وَالنَّهَارَ و روز **آيَتَيْنِ** دو نشانه **فَمَحَوْنَا** پس محو کردیم **آيَةَ** نشانه **اللَّيْلِ** شب را
وَجَعَلْنَا و گردانیدیم **آيَةَ** نشانه **النَّهَارِ** روز را **مُبْصِرَةً** روشن **لِتَبْتَغُوا** تا بطلبید
فَضْلًا فضل **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما **وَلِتَعْلَمُوا** و تا بدانید **عَدَدَ** شمار
السِّنِينَ سالها **وَالْحِسَابَ** و حساب **كُلَّ شَيْءٍ** هر چیز **فَصَّلْنَاهُ** بیان کردیم آن را
تَفْصِيلًا بیان کردنی **وَكُلَّ إِنْسَانٍ** و هر آدمی **أَلْزَمْنَاهُ** لازم کردیم او را **طَائِرَهُ** فال او
فِي عُنُقِهِ در گردن او **وَنُخْرِجُ** و بیرون آریم **لَهُ** مر او را **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز قیامت
كِتَابًا نامه **يَلْقَاهُ** می بیند آن را **مَنْشُورًا** گشاده **اقْرَأْ** بخوان **كِتَابَكَ** نامه خود را
كَفَى بِنَفْسِكَ بس است نفس تو **الْيَوْمَ** امروز **عَلَيْكَ** بر تو **حَسِيبًا** حساب کننده
مَنِ اهْتَدَى هر که راه یافت **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي** پس جز این نیست که راه می یابد **لِنَفْسِهِ** برای نفس خود
وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد **فَإِنَّمَا يَضِلُّ** پس جز این نیست که گمراه می شود **عَلَيْهَا** بر نفس خود
وَلَا تَزِرُ و بار نکشد **وَازِرَةٌ** بار کش **وِزْرَ** بار **أُخْرَى** دیگری **وَمَا كُنَّا** و نیستیم **مُعَذِّبِينَ**
عذاب کنندگان **حَتَّى نَبْعَثَ** تا بر انگیزیم **رَسُولًا** پیغمبری **وَإِذَا أَرَدْنَا** و چون اراده کنیم
أَنْ نُهْلِكَ که هلاک کنیم **قَرْيَةً** دیهی **أَمَرْنَا** فرمان دهیم **مُتْرَفِيهَا** توانگران آن دیه را
فَفَسَقُوا پس فاسق شدند **فِيهَا** در آن دیه **فَحَقَّ** پس واجب شد **عَلَيْهَا** بر آن دیه **الْقَوْلُ**
سخن **فَدَمَّرْنَاهَا** پس هلاک کردیم آن را **تَدْمِيرًا** هلاک کردنی **وَكَمْ** و چند **أَهْلَكْنَا**
هلاک کردیم **مِنَ الْقُرُونِ** از امتها **مِنْ بَعْدِ** بعد **نُوحٍ** نوح **وَكَفَى بِرَبِّكَ** و بس است پروردگار تو
بِذُنُوبِ بگناهان **عِبَادِهِ** بندگان خود **خَبِيرًا** آگاه **بَصِيرًا** بینا **مَنْ كَانَ** هر که **يُرِيدُ**
می خواهد **الْعَاجِلَةَ** دنیا **عَجَّلْنَا** شتاب کردیم **لَهُ** مر او را **فِيهَا** در دنیا **مَا نَشَاءُ**
آنچه می خواهیم **لِمَنْ نُرِيدُ** مر کسی را که می خواهیم **ثُمَّ جَعَلْنَا** پس گردانیدیم **لَهُ** مر او را
جَهَنَّمَ دوزخ **يَصْلَاهَا** در آید در آتش آن **مَذْمُومًا** نکوهیده **مَدْحُورًا** رانده شده
وَمَنْ أَرَادَ و هر که اراده کند **الْآخِرَةَ** آخرت **وَسَعَى** و کوشید **لَهَا** برای آن **سَعْيَهَا**
کوشیدنی **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** و او مؤمن است **فَأُولَئِكَ** پس آن جماعت **كَانَ سَعْيُهُمْ** بود کوشش ایشان
مَشْكُورًا پذیرفته شده **كُلًّا** هر یک **نُمِدُّ** مدد می دهیم **هَؤُلَاءِ** این **وَهَؤُلَاءِ** و آن
مِنْ عَطَاءِ از بخشش **رَبِّكَ** پروردگار تو **وَمَا كَانَ** و نیست **عَطَاءُ** بخشش **رَبِّكَ**
مَحْظُورًا منع کرده شده **انْظُرْ** بنگر **كَيْفَ** چگونه **فَضَّلْنَا** برتری دادیم **بَعْضَهُمْ**
بعضی را **عَلَى بَعْضٍ** بر بعضی **وَلَلْآخِرَةُ** و هر آینه آخرت **أَكْبَرُ** بزرگتر **دَرَجَاتٍ**
درجه ها **وَأَكْبَرُ** و بزرگتر **تَفْضِيلًا** برتری دادنی **لَا تَجْعَلْ** مگردان **مَعَ اللَّهِ** با خدای
إِلَهًا خدای **آخَرَ** دیگر **فَتَقْعُدَ** پس بنشینی **مَذْمُومًا** نکوهیده **مَخْذُولًا** رانده شده
وَقَضَى و حکم کرد **رَبُّكَ** پروردگار تو **أَلَّا تَعْبُدُوا** که نپرستید **إِلَّا إِيَّاهُ** جز او را
وَبِالْوَالِدَيْنِ و بپدر و مادر **إِحْسَانًا** نیکی **إِمَّا يَبْلُغَنَّ** اگر برسد **عِنْدَكَ** نزد تو
الْكِبَرَ پیری **أَحَدُهُمَا** یکی از آن دو **أَوْ كِلَاهُمَا** یا هر دو **فَلَا تَقُلْ** پس مگو **لَهُمَا**
مر ایشان را **أُفٍّ** اف **وَلَا تَنْهَرْهُمَا** و مرنج ایشان را **وَقُلْ** و بگو **لَهُمَا** مر ایشان را
قَوْلًا سخن **كَرِيمًا** بزرگوارانه **وَاخْفِضْ** و فرو گذار **لَهُمَا** مر ایشان را **جَنَاحَ** بال
الذُّلِّ خواری **مِنَ الرَّحْمَةِ** از رحمت **وَقُلْ** و بگو **رَبِّ** پروردگارا **ارْحَمْهُمَا**
رحم کن بر ایشان **كَمَا رَبَّيَانِي** چنانکه پروریدند مرا **صَغِيرًا** در خردی **رَبُّكُمْ**
پروردگار شما **أَعْلَمُ** داناتر است **بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ** بآنچه در نفسهای شما است **إِنْ تَكُونُوا**
اگر باشید **صَالِحِينَ** نیکوکاران **فَإِنَّهُ** پس بدرستیکه او **كَانَ** بود **لِلْأَوَّابِينَ**
توبه کنندگان **غَفُورًا** آمرزگار **وَآتِ** و بده **ذَا الْقُرْبَى** خویشاوند **حَقَّهُ** حق او را
وَالْمِسْكِينَ و درویش **وَابْنَ السَّبِيلِ** و مسافر **وَلَا تُبَذِّرْ** و مگو **تَبْذِيرًا**
بیهوده گو **إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ** بدرستیکه بیهوده گویان **كَانُوا** بودند **إِخْوَانَ**
برادران **الشَّيَاطِينِ** شیطانها **وَكَانَ الشَّيْطَانُ** و بود شیطان **لِرَبِّهِ** مر پروردگار خود را
كَفُورًا ناسپاس **وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ** و اگر روی گردانی **عَنْهُمُ** از ایشان **ابْتِغَاءَ** بطلب
رَحْمَةٍ رحمت **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو **تَرْجُوهَا** امید می داری آن را **فَقُلْ** پس بگو
لَهُمْ مر ایشان را **قَوْلًا** سخن **مَيْسُورًا** آسان **وَلَا تَجْعَلْ** و مگردان **يَدَكَ** دست خود را
مَغْلُولَةً بسته **إِلَى عُنُقِكَ** بگردن خود **وَلَا تَبْسُطْهَا** و مگشای آن را **كُلَّ الْبَسْطِ**
گشادن تمام **فَتَقْعُدَ** پس بنشینی **مَلُومًا** نکوهیده **مَحْسُورًا** درمانده **إِنَّ رَبَّكَ**
بدرستیکه پروردگار تو **يَبْسُطُ** می گشاید **الرِّزْقَ** روزی **لِمَنْ يَشَاءُ** مر کسی را که می خواهد
وَيَقْدِرُ و تنگ می گیرد **إِنَّهُ كَانَ** بدرستیکه او بود **بِعِبَادِهِ** بندگان خود را **خَبِيرًا**
آگاه **بَصِيرًا** بینا **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید **أَوْلَادَكُمْ** فرزندان خود را **خَشْيَةَ**
از ترس **إِمْلَاقٍ** درویشی **نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ** ما روزی می دهیم ایشان را **وَإِيَّاكُمْ** و شما را
إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستیکه کشتن ایشان **كَانَ خِطْئًا** بود گناه **كَبِيرًا** بزرگ **وَلَا تَقْرَبُوا**
و نزدیک مروید **الزِّنَا** بزنا **إِنَّهُ** بدرستیکه او **كَانَ فَاحِشَةً** بود زشتی **وَسَاءَ سَبِيلًا**
و بد راهی است **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید **النَّفْسَ** تن **الَّتِي** که **حَرَّمَ اللَّهُ** حرام کرده است خدای
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق **وَمَنْ قُتِلَ** و هر که کشته شد **مَظْلُومًا** بناحق **فَقَدْ جَعَلْنَا**
پس گردانیدیم **لِوَلِيِّهِ** مر ولی او را **سُلْطَانًا** حجتی **فَلَا يُسْرِفْ** پس نگذرد **فِي الْقَتْلِ**
در کشتن **إِنَّهُ كَانَ** بدرستیکه او بود **مَنْصُورًا** یاری کرده شده **وَلَا تَقْرَبُوا** و نزدیک مروید
مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم **إِلَّا بِالَّتِي** مگر بآن راهی که **هِيَ أَحْسَنُ** نیکوتر است **حَتَّى يَبْلُغَ**
تا برسد **أَشُدَّهُ** بحد رشد **وَأَوْفُوا** و وفا کنید **بِالْعَهْدِ** بعهد **إِنَّ الْعَهْدَ**
بدرستیکه عهد **كَانَ مَسْئُولًا** بود پرسیده **وَأَوْفُوا** و وفا کنید **الْكَيْلَ** پیمانه
إِذَا كِلْتُمْ چون پیمانه کنید **وَزِنُوا** و وزن کنید **بِالْقِسْطَاسِ** بترازو **الْمُسْتَقِيمِ**
راست **ذَلِكَ** آن **خَيْرٌ** بهتر است **وَأَحْسَنُ** و نیکوتر است **تَأْوِيلًا** عاقبت **وَلَا تَقْفُ**
و مرو **مَا لَيْسَ** بآنچه نیست **لَكَ** مر تو را **بِهِ عِلْمٌ** بدان دانش **إِنَّ السَّمْعَ**
بدرستیکه گوش **وَالْبَصَرَ** و چشم **وَالْفُؤَادَ** و دل **كُلُّ أُولَئِكَ** همه آن **كَانَ عَنْهُ**
بود از آن **مَسْئُولًا** پرسیده **وَلَا تَمْشِ** و مرو **فِي الْأَرْضِ** در زمین **مَرَحًا**
بشادی **إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ** بدرستیکه هرگز نتوانی شکافت **الْأَرْضَ** زمین را **وَلَنْ تَبْلُغَ**
و هرگز نتوانی رسید **الْجِبَالَ** بکوهها **طُولًا** بلندی **كُلُّ ذَلِكَ** همه آن **كَانَ سَيِّئُهُ**
بود بدی آن **عِنْدَ رَبِّكَ** نزد پروردگار تو **مَكْرُوهًا** ناخوش **ذَلِكَ** این **مِمَّا أَوْحَى**
از آنچه وحی فرستاد **إِلَيْكَ** بسوی تو **رَبُّكَ** پروردگار تو **مِنَ الْحِكْمَةِ** از حکمت
وَلَا تَجْعَلْ و مگردان **مَعَ اللَّهِ** با خدای **إِلَهًا** خدای **آخَرَ** دیگر **فَتُلْقَى**
پس افکنده شوی **فِي جَهَنَّمَ** در دوزخ **مَلُومًا** نکوهیده **مَدْحُورًا** رانده شده
أَفَأَصْفَاكُمْ آیا برگزید شما را **رَبُّكُمْ** پروردگار شما **بِالْبَنِينَ** بپسران **وَاتَّخَذَ**
و گرفت **مِنَ الْمَلَائِكَةِ** از فرشتگان **إِنَّاثًا** دختران **إِنَّكُمْ** بدرستیکه شما **لَتَقُولُونَ**
هر آینه می گوئید **قَوْلًا** سخن **عَظِيمًا** بزرگ **وَلَقَدْ** و هر آینه **صَرَّفْنَا**
گردانیدیم **فِي هَذَا** در این **الْقُرْآنِ** قرآن **لِيَذَّكَّرُوا** تا پند گیرند **وَمَا يَزِيدُهُمْ**
و نمی افزاید ایشان را **إِلَّا نُفُورًا** مگر گریختن **قُلْ** بگو **لَوْ كَانَ** اگر بود **مَعَهُ**
با او **آلِهَةٌ** خدایان **كَمَا يَقُولُونَ** چنانکه می گویند **إِذًا لَابْتَغَوْا** هر آینه طلب می کردند
إِلَى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش **سَبِيلًا** راهی **سُبْحَانَهُ** پاکی او را **وَتَعَالَى**
و برتر است **عَمَّا يَقُولُونَ** از آنچه می گویند **عُلُوًّا كَبِيرًا** بلندی بزرگ **تُسَبِّحُ**
می ستاید **لَهُ** مر او را **السَّمَاوَاتُ** آسمانها **السَّبْعُ** هفت **وَالْأَرْضُ** و زمین
وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در آنست **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ** و نیست چیزی **إِلَّا يُسَبِّحُ**
مگر می ستاید **بِحَمْدِهِ** بستایش او **وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ** و لیکن نمی دانید **تَسْبِيحَهُمْ**
ستایش ایشان را **إِنَّهُ كَانَ** بدرستیکه او بود **حَلِيمًا** بردبار **غَفُورًا** آمرزگار
وَإِذَا قَرَأْتَ و چون خواندی **الْقُرْآنَ** قرآن **جَعَلْنَا** گردانیدیم **بَيْنَكَ** میان تو
وَبَيْنَ الَّذِينَ و میان آنانکه **لَا يُؤْمِنُونَ** نمی گروند **بِالْآخِرَةِ** بروز آخرت
حِجَابًا پرده **مَسْتُورًا** پوشیده **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم **عَلَى قُلُوبِهِمْ**
بر دلهای ایشان **أَكِنَّةً** پوشها **أَنْ يَفْقَهُوهُ** که نفهمند آن را **وَفِي آذَانِهِمْ**
و در گوشهای ایشان **وَقْرًا** گرانی **وَإِذَا ذَكَرْتَ** و چون یاد کردی **رَبَّكَ**
پروردگار خود را **فِي الْقُرْآنِ** در قرآن **وَحْدَهُ** تنها **وَلَّوْا** پشت دادند **عَلَى أَدْبَارِهِمْ**
بر پشتها **نُفُورًا** گریختن **نَحْنُ أَعْلَمُ** ما داناتریم **بِمَا يَسْتَمِعُونَ**
بآنچه می شنوند **بِهِ** بدان **إِذْ يَسْتَمِعُونَ** چون می شنوند **إِلَيْكَ** بسوی تو
وَإِذْ هُمْ نَجْوَى و چون ایشان سرگوشی کنند **إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ** چون می گویند ستمکاران
إِنْ تَتَّبِعُونَ که پیروی نمی کنید **إِلَّا رَجُلًا** مگر مردی **مَسْحُورًا** جادو کرده شده
انْظُرْ بنگر **كَيْفَ** چگونه **ضَرَبُوا** زدند **لَكَ** مر تو را **الْأَمْثَالَ** مثلها
فَضَلُّوا پس گمراه شدند **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ** پس نمی توانند **سَبِيلًا** راهی
وَقَالُوا و گفتند **أَئِذَا كُنَّا** آیا چون باشیم **عِظَامًا** استخوانها **وَرُفَاتًا**
و ریزه **أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ** آیا ما هر آینه برانگیخته شدگانیم **خَلْقًا جَدِيدًا**
آفرینشی نو **قُلْ** بگو **كُونُوا** باشید **حِجَارَةً** سنگها **أَوْ حَدِيدًا** یا آهن **أَوْ خَلْقًا**
یا آفرینشی **مِمَّا يَكْبُرُ** از آنچه بزرگتر می نماید **فِي صُدُورِكُمْ** در سینه های شما
فَسَيَقُولُونَ پس می گویند **مَنْ يُعِيدُنَا** کی باز آرد ما را **قُلِ الَّذِي** بگو آنکه
فَطَرَكُمْ آفرید شما را **أَوَّلَ مَرَّةٍ** نخست بار **فَسَيُنْغِضُونَ** پس جنبانند **إِلَيْكَ**
بسوی تو **رُءُوسَهُمْ** سرهای ایشان **وَيَقُولُونَ** و می گویند **مَتَى هُوَ** کی است **قُلْ**
بگو **عَسَى أَنْ يَكُونَ** امید است که باشد **قَرِيبًا** نزدیک **يَوْمَ يَدْعُوكُمْ**
روزی که بخواند شما را **فَتَسْتَجِيبُونَ** پس اجابت کنید **بِحَمْدِهِ** بستایش او **وَتَظُنُّونَ**
و گمان برید **إِنْ لَبِثْتُمْ** که نمانده اید **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی **وَقُلْ**
و بگو **لِعِبَادِي** مر بندگان خود را **يَقُولُوا** بگویند **الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**
آنچه نیکوتر است **إِنَّ الشَّيْطَانَ** بدرستیکه شیطان **يَنْزَغُ** می انگیزد **بَيْنَهُمْ**
میان ایشان **إِنَّ الشَّيْطَانَ** بدرستیکه شیطان **كَانَ لِلْإِنْسَانِ** بود مر آدمی را **عَدُوًّا**
دشمن **مُبِينًا** آشکارا **رَبُّكُمْ** پروردگار شما **أَعْلَمُ** داناتر است **بِكُمْ**
بشما **إِنْ يَشَأْ** اگر خواهد **يَرْحَمْكُمْ** رحم کند بر شما **أَوْ إِنْ يَشَأْ**
یا اگر خواهد **يُعَذِّبْكُمْ** عذاب کند شما را **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ** و نفرستادیم ترا
عَلَيْهِمْ بر ایشان **وَكِيلًا** کارساز **وَرَبُّكَ** و پروردگار تو **أَعْلَمُ**
داناتر است **بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ** بکسانی که در آسمانها **وَالْأَرْضِ**
و زمین اند **وَلَقَدْ** و هر آینه **فَضَّلْنَا** برتری دادیم **بَعْضَ النَّبِيِّينَ**
بعضی از پیغمبران **عَلَى بَعْضٍ** بر بعضی **وَآتَيْنَا** و دادیم **دَاوُودَ**
داود را **زَبُورًا** زبور **قُلِ** بگو **ادْعُوا** بخوانید **الَّذِينَ**
آنانکه **زَعَمْتُمْ** پنداشتید **مِنْ دُونِهِ** از غیر او **فَلَا يَمْلِكُونَ**
پس نمی توانند **كَشْفَ** برداشتن **الضُّرِّ** رنج **عَنْكُمْ** از شما
وَلَا تَحْوِيلًا و نه گردانیدنی **أُولَئِكَ** آن جماعت **الَّذِينَ**
که **يَدْعُونَ** می خوانند **يَبْتَغُونَ** می طلبند **إِلَى رَبِّهِمُ**
بسوی پروردگار خود **الْوَسِيلَةَ** وسیله **أَيُّهُمْ** کدام یک از ایشان
أَقْرَبُ نزدیکتر است **وَيَرْجُونَ** و امید می دارند **رَحْمَتَهُ**
رحمت او را **وَيَخَافُونَ** و می ترسند **عَذَابَهُ** عذاب او را
إِنَّ عَذَابَ بدرستیکه عذاب **رَبِّكَ** پروردگار تو **كَانَ مَحْذُورًا**
بود ترسیده **وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ** و نیست دیهی **إِلَّا نَحْنُ**
مگر ما **مُهْلِكُوهَا** هلاک کنندگانیم آن را **قَبْلَ يَوْمِ**
پیش از روز **الْقِيَامَةِ** قیامت **أَوْ مُعَذِّبُوهَا** یا عذاب کنندگانیم آن را
عَذَابًا عذابی **شَدِيدًا** سخت **كَانَ ذَلِكَ** بود آن
فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ **مَسْطُورًا** نوشته

يَهْدِيَ بِكَ كسى كه راه نمايد بتو يُهْدَى بازراه كرا و در دين اسلام هُوَ أَعْلَمُ داناتر است بِمَنْ اهتدى
بكسى راه يافته است بحق وهر يك را جزا خواهد داد وَيَرَى وميداند الَّذِي أَنْزَلَ آنچه فرو آسمانهاست
از موجودات إِلَيْكَ بسوى تو الْحَقَّ راست وآنچه در زمين است از مخلوقات مستغنى و او مالك است قادر بر جزا الْعَزِيزِ بس
قيامت خواهد آورد الْحَمِيدِ ستوده ماجرا وَيَرَى وميداند الَّذِينَ آمَنُوا آنكه اگر كه بودند يعنى كافر شدند بِمَا عَمِلُوا
بفعلهاى آنچه كردند يعنى بانكه دوزخ فَهُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا وباز داشتند دهند آنانرا كه نيكو كردند وبتوحيد قائل شدند
بالله آنكه باز داشتند عَنْ سَبِيلِ از راه اللَّهِ يَهْدِي وَيُصْلِحُ وحساب آنانند كه ايمان بر پيغمبر كردند ويكسو خود كرده
الْأَمْرَ اگر كبيره باز گناه صغير گناهان كبيره را كه در آن باز وعيد وارد شده باز ايشان سيئه وگرفته الْفَسَادَ
وخواهش دارى كه يعنى زيادتر خصوصه كه تحقيق كيار واگر فوائد است أَلَا إِنَّ اللَّهَ لبيك اگر كسى بكند آنچه
وخير دهد باشد از كناه يا بخطا او كند وه واز قوه بفعلهاى او رد مغفورست وَيَرَى بدرستى كه
آفريد كار وَالْمَغْفِرَةِ بسيار آمرزش چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را بِإِذْنِهِ كرمانشاه
مالكانست ۞ بحكم تو بكردانست ۞ ما را كه از زهر چيزى نيست ۞ عفو تو ز هر چيز ما فزونست هُوَ أَعْلَمُ رَبُّكُمْ خداوند شما
باحوال شما أَنْ أَقَامَ كُمْ جهر بيا فريد شما را يعنى بمنتهاى آفرينش خاكرا وَأَنْتُمْ أَجِنَّةٌ بالاى
از خاك در رحمهاى آفريده شده احوال واقوال شما را وَإِذْ أَنْتُمْ وآنوقت تيز كه شما أَجِنَّةٌ جنينان بوديد فِي
بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شكمهاى مادران خود عالم بكيفيت احوال شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستايش كنيد أَنْفُسَكُمْ
نفسهاى خود را به نيكى كار بسيار خير وخوبى او صاف ثناى آن در وه كه چون كودك از بهوش بر دارد كفت
وصلى بيت حضرت رسالت سيئه او قوه كه بهود در دوزخ ميكويت هيچ سود ويا نيست در شكم الْأَرْحَامِ
نفرت باسيئه وابراء نازند كناه وداناترست باحوال شما در سينه خلف وفتيكه كودك خود ديد در شكم مادر
پس خبر ميدهد حرمت ساختند وقول آنست كه يعنى مرد ميكفتند ونماز او در دوزخ وچ آية آنكه ستايش بكنند
خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقَى بكسى نفوز ورزنده در حال خاص بود آورده اند كه وليد بن مغيره
در پيش حضرت رسالت آمد وسخن مى كفت وسخن مشركان بدين امر ميكفت كه دنيا مردار است ميكفت كه دنيا مردار است والشاء
بصفات نسبت ميدهى جواب داد كه جمله از خداى تعالى است هر كس كه از كفار كفت اين مقدار بسنده از تو عذاب
اگر متوجه تو شود بر دارم ودلبه مشركان بعضى از آن بايد بلاد وبعضا بخلاف وآية آنكه أَفَرَأَيْتَ آيا ديدى تو كسى كه

الذى تَوَلَّى روى كردانيد وَأَعْطَى قَلِيلًا وعده داد اندك از مال خود وَأَكْدَى وباز داشته باقى را پس جهلت خلاف بكند كه جمع كرد أَعِنْدَهُ آيا نزد ويست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش
پوشيده فَهُوَ يَرَى پس او مى بيند يعنى او ميداند كه آنچه عذاب او بر خواهد بَنَا آيا خبر
نيست بِمَا فِي صُحُفِ موسى آنچه در صحيفهاى موسى است يعنى توريت إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى در صحيفه ابراهيم
كه فاكر وتسليم نفس او بود وَأَلَّا وَزِرَ وَازِرَةٌ وَزْرَ أُخْرَى آنكه بردارد بار بردارنده نفسى
بار كناه نفس كسى را بجكونه بار خود ديكرى حمل ميكند وَأَنْ لَيْسَ وديكر آنكه نيست لِلْإِنْسَانِ مر آدمى را
إِلَّا مَا سَعَى آنكه سعى كند يعنى آنچه بجهت آن كناه ديكرى نكند وبدى ديكرى نكند وبر ثواب
ودر ميان آنكه سعى آنچه مشروع است در سوره طه مذكور شده كه انما الصلاح آيا وقت چه كرامت ممكن
وَأَنَّ سَعْيَهُ وآنكه سعى خود را يعنى كار كه در آن سعى نموده باشد سَوْفَ يُرَى زود باشد كه بيند ديكران
عمل او را روز قيامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس جزا دهند او را الْجَزَاءَ الْأَوْفَى باداش تمام آن خير را
خيرو آن شر را شر وَأَنَّ وآنكه إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوى پروردكار تست نهايت خلايق در جزا بيان
وَأَنَّهُ وآنكه هُوَ أَضْحَكَ او خندانيد وَأَبْكَى واو بكريانيد يا بخنده آنانرا بشاد وبحزن
وبكريانيد در جانند در دوزخ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وآنكه او ميراند وَأَحْيَا وزنده كرداند
خنده وكريه ووعده وعيد است بالطاعت معصيت يا بقاء وفناء وَأَنَّهُ خَلَقَ وآنكه آفريد الزَّوْجَيْنِ آنانرا
آدم وحوا الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى وزنده ميرانيد يعنى فاد بر احيا وامانت توست وبسوى تو ميرانيد يوقت احياى زنها
وزنده ميرانيد در قبر بالات سازنده اسباب توست وحيات وكفته اند مرده را زنده كردانيد بنكرت
وقول آنست كه احيا بجهات يا ساز نده وعلم يا بجهت جهل يا بعد از قتل وبر مقتولان وبر مقتولان بيت وانيت
يا ساز ستاره وَأَنَّهُ الْأَمَمَ وآنكه آفريد مر سيرا نفوس را بدانيا آنانرا بحساب وجزا تا زنده كرداند خلق را بار دوم
مثل مبتدا ميكرد كه انه رسالت حسب ما ذكر بالله تعالى بيت ۞ بيت ۞ هر كه از او وفا نيست
بر زكو بيار وى كانكه كشتكان از تو بيت جان جى ۞ بعد كشتن جان او بيدار بى ۞ وَأَنَّهُ وآنكه در صحف
ابراهيم وموسى عليهما السلام الَّذِي خَلَقَ آنكه آفريد الزَّوْجَيْنِ آنانرا دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى

تربه باده نرسانیم اذا تتلی و فیکم رسوله شود در رحم مادر و حوا علیه السلام از سر مستی اندیشه وان
کنتم یا گمان برید الیوم الآخر آن روز که بعث در قیامت و اذا تتلی و اگر تلاوت
قرآن کنند بر مال الفقر اقتفی و هر باید و هر انعام و انما نعمه ما عنی سازد بیقاعت در اعراض کردن بدان و ما
حاسبه و بر بیخبری امت آورد بالان هر دو کوهند یکی را شنو عقیده گویند و او شعر شاعریست
تیکری بیوری و باد بهانه بیست و هر ایزد شعر اوست ابو لهب که یکبار از جد اباد بعضی باد و او را بیشتر
دعا نفرین در عبارت از انسان مخالفه میکرده و قریش آنحضرت را ابو کبشه میگفتند بجهت مخالفت ایشان
و اذا هلک و اگر کسی هلاک گردد ما له تبه قوم او بختیین را کاهت بعضی قوم از انسان قوم
میکفتند در وقت هلاک جاد در مقام او شنید صدا از لیل ان علیه قرآن و الیار عاد و آخری گفتند
و هلاک ثمود را فاهلکوا بیرون آمدند پس باقی نگذاشتند از ایشان کسی را فهل تری و هیچ اثر
قوم تری را نفسک باقی مانده و شود را بالخاطئة جاده بدرستی که ایشان بودند و الظالم استمکار
و الفکر و اقتصر بر زده تر در بزرگ و عدوان چون جرح و اعلیه الهم بسیار بخشانیده و صد و پنجاه سال
جوی ایمان آورده و الموتفکات و سنگهای قوم لوط را آتوا بیاوردند و عصوا از امر جبرئیل علیه السلام بود و نشنیدند
یعنی آثار و بر زبر کردن ما فعصوا رسول خاندان پیغمبر را که آنچه بیوشاند مستکهای انسان را
کم بران بالا بنید فاخذهم الله ربک پس بگرفت ایشان را آن بدکار چون و هم ایه فلک کسی که بود و جدا ایشان
اخذا ایزد مر صلعم بیمار و بیمرتبه بیمرتبه ان الطغوة از خبر شیر ایشان بخشیدن بهان سفر با یکه
ایشان بیمن شایعه که ایشان را عذاب خواهد کرد الماء طغی بسیار دریک شد تر بیک شده یعنی قیامت که موصوفست
بعرب و ذو قیامت ایشان نیست او وقت رسانیدن حملناکم بر کشتی جهاز جزای ما
تبکه ظاهر کردیم تا نجعلها لکم تذکرة آیا از برای تخویف و تخلفون مکلف میدارید و تعقلها و
بیخبر بدارید آنرا اذن واعیة گوش بسپارند از خوف و عید یکه در دوست و انتم ساهون و شاد کن باشید
با غافلان یا نشنید کن کسان از آن در وقت قرآن مرد و بیکلف تمام زدم را بر استماع آن باشد
دارند و یسمعون و بشنوند لعلم مر خدا را اتخذوا و او را بر پرستید الهة باطلها
در صلاة آورده که اول سوره که تفسیر و آن در در سجده خود ایزد سوره است که حضرت رسالت صلعم

بجهت خواندن آن تنزیه سجده کرده و هو سوره شرک در این سر سجده کرده اند پس سجده و دانند و هم آن
قرآن در خواست کرده و او را سجده جاده کنند کما الله سبحانه تعالی و اسکت سوره من است
و بر بیان طریق عبادت و سجود بر منزل اسلام سجده مرسد سورة الفاتحة
بسم الله الرحمن الرحیم مقدار قریش از سید عالم صلعم مجرد طلبید تا آنحضرت را بر آن بیان
مدینه جمع کردند مدینه جمع کرده هر آن در میان هر دو قلعه مقرر دیدند در صلاح و بیان خود کرد که شش قرود و بار تا
شدیکه و ایزد سجده فرود آمد که اقتربت الساعة نزدیک است قیامت و انشق القمر و شکافته شد ماه را
و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر و بر سر جهد راک سحاب شود و ماه امام را بدو جدا گردد که کسی
ابو جهل و در وقت حضرت تیر رسیدند بو جهل گفت که بر محمد آتش ساختاه اگر فواد شد بر میدارم آنحضرت
چه میخواهی ابو جهل گفت بیرون آمد گرگ تا چه خواهد و چه آن معذور باشد یهود بر گفت در صلاح
او را کور کرد ماه را بر نگاه کرد که محمد زمین منشق شود و ساحر او را آسمان قمر دو نیست ابو جهل گفت او جهل ساحر
بر ما بالطاف آنحضرت انگشت سبابه بر آورد و اشارت نمود ماه را که شکافته ظاهر دو نیم شد یک نیمه بر جانب
قرار گرفت و یکی دیگر بجانب دیگر قرار گرفت باز گفت که تا ملتیم خود اشارة کرد و هر دو نیمه بهم پیوستند
شق گشت با چهار دو برابر سر جوح چون خانه دو نیمه تیغ بنان قوم یهود ایمان آوردند و ابو جهل گفت ای قوم
ماه را بسر حرب و قرار انشق بما نموده و از جهات مسافران کرد اطراف آفاق بر سند سال کنم تا آن بدان
جهاد آرند و دوره بر سیدند و جواب آنرا که در فلان شبانه روز از دو نیم دیدیم با و جهاد نمیکردیم و گفت
جادو او و عبادت قوم باشد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود و ان یروا و اگر ببینند کافران آیة نشانه از
قدرت ما در اظهار معجزه بگویند و دلیل صدق و عاصی آنرا یعرضوا اعراض کنند از ایمان بدان یا بر گردانند
از تامل در آن و یقولوا و گویند سحر مستمر ساحر دروغ و کذبوا دروغ گفتند و اتبعوا و پیروی کردند اهواءهم آرزوهای خود را یعنی آنچه بخیال
و ظن ایشان در راسته باشد از لجاج و عناد و کل امر و هر کاری که مقرر شده مستقر واقع است
یعنی آنچه از نقمات کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدان است و لقد جاءهم و بدرستی که رسید ایشان را من الانباء
آنچه آمده با ایشان که مردم قرآن ما فیه مزدجر از شیطان بازدارنده مزدجر و آنچه در آن باز

از شمای وضع انذر و دو گرشت بلکه بلیغه بلکه بلکه بر سر دیگر نمایت بر سر دیگر فما تغنی النذر
پس نفع نکند انذار و سود نرساند بیم کننده بعضی بعضی و مراد عظ قرآن اگر آنچه بر انسان یکی از این دو
فتولّ عنهم پس دور برگرد از انسان تا وقتی امر مقدر و منتظر انسی یوم یدع الداع
بروز روز بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام از نزد الشیء نکر یعنی چیزی صعب و شدید که تا مثل
خاشعا ابصارهم فروهم رفته چشمهای انسان از تهول و عظمت بیرون آمده اجداث از قبرها کانهم
گویا انسان جراد منتشر ملخهای پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بجهت آنند داعی طرف حساب و
هرگروه مهرو نند مهطعین شتابندگان الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز آید
یقول الکافرون میگویند کافران هذا یوم عسر این روز دشوار است
کذبت قوم نوح دروغ گفتند قوم نوح فکذبوا عبدنا پس دروغ داشتند
بنده ما نوح علیه السلام وقالوا مجنون و گفتند او دیوانه است وازدجر و باز داشته شده از دعوت خلق بعضی
بر گله کافران از امر خود خواهند و از ایذا کردن و تهدید نمودن و سنگسار کردن تا بدین خوش شد و از دعوت
باز ماند فدعا پس بخواند نوح ربه پروردگار خود را انی مغلوب بتحقیق من مغلوبم قوم خود را ستم و مجادله
تو انتصر پس یاری خواه مرا فافتحنا پس گشادیم ابواب السماء بماء منهمر بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر روی آب
و زمین بعضی مستقطع نکشت و فجرنا الارض و شکافتیم در زمین عیونا چشمها تا همه آب در آید فالتقی
الماء پس ملتقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر کاری که مقدر شده بود بر آن شد بعضی
ملاک بطوفان وحملناه و برداشتیم نوح را علیه السلام با برکه بر کشتی و ایمان داشته یعنی سوار کرد ما تا بر کشتی
ذات الواح و الدسر بر کشتی که چاپلوده بود چوبها یعنی تختها و پهنای دار و دسر و خداوند میخها و مسمارها
که کشتی را بدان جدا کنند تجری بحرمت آنکه میرفت باعیننا بنگاه بداشته شده ما جزاء
برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که کفر ورزیده بودند و با پاس داشت کرده بودند نعمت
وجود او یعنی نوح را علیه السلام ولقد ترکناها و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه در میان
مردمان یا کشتی نوح را علیه السلام در زمین قدر یا جزیره ۱۲ یعنی جزیره و قصص است که اهل مکه آنکه جزیره اند

فهل من مدکر

فهل من مدکر پس آیا هست پند گیرنده و عبرت گیرنده از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی من
مرد نیاکه مرد از طوفان مبتلا کردیم و فکذبوا و دروغ گفتند قوم عاد انبیاء نوح علیه السلام و نگفتند ما انذر آیا
و هر آینه آسان کردانیدیم قرآن للذکر برای یاد کردن اهل او و کنند ما فهل من مدکر پس آیا هست
معظ شنونده است که بدان پند گیرد کذبت ثمود دروغ گفتند ثمود عاد هود علیه السلام فکیف
کان پس چگونه بود عذاب کسی که از مرسلان بیامد صیحة و فرستادیم و روز سیاه مرسلنا ارسال و فرستادیم
قیامت بزبان پیغمبر انسان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر انسان ریحا صرصرا باد سرد
بدون آب فی یوم نحس در روز شوم مستمر استمرار یافته نحاست آن دان روز بیمار شد تنزع بیرون
از ما تنزع الناس میکند آن باد مردمان را کانهم گویا انسان اعجاز نخل تنهای درخت خرما
برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده از خود عذاب خدا فکیف کان پس چگونه بود باشد عذابی
عذاب انسان را در آخرت ولقد و دو عید دیگر انسان را بدان جهت کرده ام للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هست
ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هست پند گیرنده
بلغت کذبت ثمود دروغ گفتند قوم صالح را علیه السلام بالنذر بانگ کردن پیغمبران بپند دادن بعضی انسان
انسانا واحدا پس گفتند آیا آدمی را منا واحدا یکانه که بیعتی و حشمت و بنده ارد نتبعه
پیروی کنیم او را ان اذا تحقیقت ما اذا هرگاه که ما هلاکیم که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال
در گمراهی و سعر و در جنون ءالقی آیا القا کرده اند الذکر پیروی را علیه من بین
یعنی قوم صالح او را از میان ما اختصاص داده اند بل هو بلکه چنین نیست بلکه او کذاب دروغ گوی است اشر
خود پسند و ستیزه جو بیخرد سیعلمون بزودی بدانند غدا فردا من الکذاب کیست دروغ گوی
فردا که عذاب بر انسان فرود آید بلا بزودی قیامت معذب کننده الکذاب کیست دروغ گوی
قوم ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر انا مرسلوا الناقة
بدرستی ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة آزمایش لهم برای امتحان مر انسان را ما خلق بدانند که چنین
الصالح پیغمبر و صالح را الغیب و فارتقبهم و منتظر باش ایشان را که ما مترصد باش انسان ان الماء تا که آب چاه قسمة
بخش کرده شده بینهم میان انسان ناقه روز از آن انسان و روزی از آن انسان الشرب آشامیدن

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ بِرَاستی که آن قوم عاد دروغ زن داشتند پیغامبر خود هود را و در نبوت و
بهره بردار و فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس بگردانیدیم و هلاک کردیم ایشان را بسبب دروغ زن داشتن هود
پس بگرفت ایشان را عذاب خود را و بر راه ناقه در کمین نشسته فَعَقَرُوا پس پی بر ناقه صالح عقر کردند و بزمین بودند
و بعضی گویند صدوق و بعضی گویند مذکور شده صدوق و تا بر خود مصمع سر مهر خود را و صاحب عقر
و عقر بکسر از حرف اول خود را نام زنی قدار بر ناقه کهی و هر دو براه گذار ناقه کمین کردند و چون ناقه قدار بر آب آمد
اول مصمع صحیحه او تیر انگند که با ها ناقه را بهم دوخته قدار سر از کمین گاه بیرون آورد و بشمشیر ناقه را پی
و چون آن بانگی در آواز افتاده منقطع گردند و میان خود منقسم شدند و بجای آن کوه صور آمده سه بانگ کرد و
آنجا آسمان بزرگ و کوچک بود و بعد از سه روز عذاب بقوم هود نازل شد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي
پس چگونه بود عذاب من و مراد قوم هود را وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا و بدرستی که آمدند فرستادگان ما
بهمه کسان ایضا موسی و هارون علیهما السلام تا بهمان موسی قبطیان را بدان هم کرد و آن نه آیه بود که
گفتند کردند در فرعون إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ ابراهیم را بدان مژده دادند قَالُوا سَلَامًا گفتند
غرض قَالَ سَلَامٌ نیز گفتن تا بدانکه مغلوب نگردند در گفتن فَمَا لَبِثَ و نیامد بر ملائکه کان أَنْ جَاءَ آیا کما قرآن
غالب گردد عجب حَنِيذٍ فربه و پخته تر فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ از نیز گرد که کدامان که بر شمرده شده بعضی
ایشان را از آن بان بقوه و عدة و شش و سطوق بعضی و تیز شدند و آنها را عذاب و از رسید ایشان را
جز از آن رسدام لَا تَخَفْ بانگ شمارا بر شر کان إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ بر آرد کما ها ساوی بعضی بر آتش شعله
شده بنام شما که عذاب خدا تعالی وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ و زن لوط ایستاده بود که کنار رکب اجمع فَضَحِكَتْ
کردی مجمع بیان بلکه بار نیز شده بلکه بر او مع کنده بلا از آن که سرهم الجمع زن بود باشد که
غریب کرده مجمع البیان وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ و از پس اسحاق یَعْقُوبَ و یعقوب خود بیان ایشان را در سر بعضی بهر یک
بشارت بکرد و انبعاث معرکه قیامت از آن سامت و در صورت واقعه شده روز بعد پس آن قرآن کی از دیا
و انجا از آن که فاروق اعظم را میفرماید که چون از تراقه از دو آمد حضرت رسالت صلعم که انبیا را نیز بعث کاه
در روز بعد روز بعد که آن حضرت زنده بود شنیده و دیگر میدید که بیرون الجمع و النسم کمعنی آیه چه بود
و بعضی قال و اسرار در حضرت ایشان بنده نیست إِسْحَاقَ بلکه در قیامت وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ عذاب کلی
ایشان را إِنَّا نَفْعَلُ و عذاب قیامت بخیزد و باهو لو تر أَمْرٌ و نظر و فاغو شدت از عذاب دنیا

يَوْمَ الْجَحِيمِ يعنی بدینگونه عذابکان فی مَقَامٍ در مکانی که اهل دوزخ در عناد و شقاوت
تابش سوزان را آرزو یَوْمَ يُسْحَبُونَ روز بکشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر روی
خویش یعنی اشارة بر روی ایشان جر شدند بدوزخ یا افکنده و بکشیده ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ
سقر سوزش دوزخ یعنی حرارت آتش الم آنرا إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستیکه ما هر چیز را آفریده ایم
بِقَدَرٍ باندازه مقدر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکما گویند
قبل از خلق جهان پیوسته لاجرم رفعت ضرورت تحریر و تبیان نیست فقیل لهذا امر و صف القلم بر خط
از لوح وارد و خوشست که هر چه در رفعت قلم در نگذشته بنا امر نیست و نه دون یا هر چه از آنکه نگذشته
خواهیم الا ما ذکره کلمه واحده کن آن است یا نسبت امر ما قیام قیامت کلمح کلمح
بالبصر چون بگشایش چشم و در مدت دو سوال یعنی اگر خواهم قیام یک چشم زدن بیاریم
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستیکه هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشیاه و امثال شما را از کافران در زمانهای
گذشته چنانچه در زمره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هست یعنی بعضی که از حال ایشان عبرت برداشت
وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیز را که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوب است در لوح محفوظ نه در کتابها
کتب و الواح را زبر گفت باعتبار انکه مدکر یا حوادث ایشان که بدست حفظه کتابت
وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ هر چه خورد و بزرگ از افعال و اقعال که از ایشان صادر شده و خواهد شد
مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بران یاد اش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران و نگاهداران
فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و در قیامت وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها پیوسته آنها نسبت بنهار
و قبول یعنی نهر بمعنی روشنی و کشادگی است یعنی اهل تقوی در روشنایها باشند و در صفت اهل خلاف و کفار
که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکان پسندیده که در دنیا تقوی باشد
و دنا تم و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه و تعالی آن مکان را مقعد صدق و صدق گفت بدانکه
کرامت اهل صدق را بر رسم و حرمة الله امر و آن مکانیست که حق سبحانه و تعالی در دار الدنیا وعده کرامت اولیا کرده و در دنیا
در ان مکان باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزد پادشاهی مُقْتَدِرٍ توانا بر هر چیز صاحب قدرت و نمود که مقعد صدق
مقام و رفعت و انیست که در مرتبه عزت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رتبه تقویت و تخصیص دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسالت کافران را زاجم رحمن خبر داد که بالرحمن رانی نشناسید پیغمبر فرمود فاز شد و گفت بلند
که ای ملک طعنه میزدند کفار فلان قرآن را بجهت آموزند از سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمة او
همه چیز را رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته قرآن هر چیز خوب را به جهت بسیار آسانی کرد بنده را و الرحمن
و دیگر را نمیآموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید و خلق آدم را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخته انسان را زبان گویا
کردن تا بیان الفصیح نطق و گفتار یا خلق کرد آدم را و علم سیاه و آموخت یا وجود آورد و محمد را و بیاموزانید
میان آنچه بود در دهر و باشد چنانچه فصل الاولین الآخرین از و میشد خبر میدهد الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آفتاب
وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحساب معین بروجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر کرده است بر اخلاط و مزاج و
و بدان فصول و اقات سنه منوط وَالنَّجْمُ و کیاهای بی ساق وَالشَّجَرُ و کیاهای که بر دو ساق باشد یعنی بر دو رکن
منبسط و جهت یعنی ذلیل يَسْجُدَانِ و سجده کنان در ان قایم بود یعنی درخت کنان
زمان میبرند خدا را طوعا و طمع جهت فرمان بردار ساجد ان ملک را بجهت الیشان مثال بآنست و گفته اند مراد از سجود
ایشان فرو تفت جانب از تسبیح الشاکر قال الله تعالی و لکل الا فقول تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و بر داشت
آسمان را چون بر بالا آن چنانکه اراده وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیاویخت و بیاموزید و بنا میزان را تا بدید ترازو را یا الهام
خلق را بکیفیت انجا قال آلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرند فِي الْمِيزَانِ در ترازو در وقت داد و ستد
یعنی از عدل تجاوز نکنید و بر راست معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپا دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ
بعدل یعنی زیان نرانید و راست کنید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم نکنید میزان را بسبب آنکه بدانید که حق سبحانه و تعالی
که بر وضع میزان بقامت سر بنده شنوند ظَلَمَ هر چه در حق که سازد و قوم که کند که بر ترازو
بر بجا که بر رجا خویش روز جزا چو بیارند پیش تا تو نمانند زنا نیف را کم دری پیش ستانیف

بیتی اهل زمین را و در آن سرا بدان خصاص خواهند گشته و حضرت پیغمبر علیه السلام امر در زیر سر مخصوص
بدان بوده که امیت بعد شد و فرزندان ما زند امر در زیاده و فرا بود پس رب ما بدان او که گرفته تواند بود
نظیر ای محرم مرا از ما بر سر ما بیان الحلاوة بهمان امت عند ربه صاحب الی الانام قلبی از نزد
صفوت خود هست بنا به که خواهی قربه که جانش نسخه در وصله خود نگذشته گشته بود عبارت آنجا بلکه رسد
اشارت انجا سورة الرحمن بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت رسالت کافران را زاجم رحمن خبر داد که بالرحمن رانی نشناسید پیغمبر فرمود فاز شد و گفت بلند
که ای ملک طعنه میزدند کفار فلان قرآن را بجهت آموزند از سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمة او
همه چیز را رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته قرآن هر چیز خوب را به جهت بسیار آسانی کرد بنده را و الرحمن
و دیگر را نمیآموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید و خلق آدم را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخته انسان را زبان گویا
کردن تا بیان الفصیح نطق و گفتار یا خلق کرد آدم را و علم سیاه و آموخت یا وجود آورد و محمد را و بیاموزانید
میان آنچه بود در دهر و باشد چنانچه فصل الاولین الآخرین از و میشد خبر میدهد الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آفتاب
وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحساب معین بروجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر کرده است بر اخلاط و مزاج و
و بدان فصول و اقات سنه منوط وَالنَّجْمُ و کیاهای بی ساق وَالشَّجَرُ و کیاهای که بر دو ساق باشد یعنی بر دو رکن
منبسط و جهت یعنی ذلیل يَسْجُدَانِ و سجده کنان در ان قایم بود یعنی درخت کنان
زمان میبرند خدا را طوعا و طمع جهت فرمان بردار ساجد ان ملک را بجهت الیشان مثال بآنست و گفته اند مراد از سجود
ایشان فرو تفت جانب از تسبیح الشاکر قال الله تعالی و لکل الا فقول تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و بر داشت
آسمان را چون بر بالا آن چنانکه اراده وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیاویخت و بیاموزید و بنا میزان را تا بدید ترازو را یا الهام
خلق را بکیفیت انجا قال آلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرند فِي الْمِيزَانِ در ترازو در وقت داد و ستد
یعنی از عدل تجاوز نکنید و بر راست معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپا دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ
بعدل یعنی زیان نرانید و راست کنید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم نکنید میزان را بسبب آنکه بدانید که حق سبحانه و تعالی
که بر وضع میزان بقامت سر بنده شنوند ظَلَمَ هر چه در حق که سازد و قوم که کند که بر ترازو
بر بجا که بر رجا خویش روز جزا چو بیارند پیش تا تو نمانند زنا نیف را کم دری پیش ستانیف

وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ در بین را بگفتند و با ما بیاید و بسلم آن للذاته و هر آسمان با جان فرا گیرید قَالَتَا أَتَيْنَا
در زمین قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ مطیع موجود بوده تعالی و حرامان فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ خداوند غلاف یعنی او عبد فرا داد و آب
منشق فرده و غلاف باشد بتخصیص هزار فرا کرد جهت تفصیلات و مشاهی که بانسان دارد
جهانبود و جابر التفسیر مسمی شده وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا در زمین بدانیت دو الصعق خداوند بدرک شکله مراد از دوآه
آنچنین که از آن خوف بصار بجهت حرکت و وجه جز آن در صعوبت که بدانند و جدا میشود
بَاقِيَةً وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ در زمین بجهات یعنی زینت کوکب سکنت او آنکه که در زمین شما انعمها ادم یعنی حور بینی
یعنی بوی کوکب وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ پس آن مصابیح بر بیان کرام از تعمها بر مرد و کار خود که مذکور شد عَزِيزٍ
تکلم میکند و اکثار تمامیت که از زینت سنی و بکار پذیر سوره انبیر کلمات مکرر ایافته بجهت آنکه
ایشر و بشنیدن بر اکرم و تعمها آلیس بعد از ذکر نعمتهای بر الفاظ یراد فرموده تا سامعان ایشان
شنید بر کثرت نعم و کفه انذکر از بر اعتقاد و تاکید جهت تذکیر نعمت و در صحیح حاکم بر الله از جابر عطا
نقل کرده که حرس رساله آیه سوره تا آخر را خواند بعد از آن فرموده که مرا همین کنار خاموش شی شیخ
هر تبه جن مکوید از خار در جوار بنی هیچ با تخاذیم فجای قلاد بکما تکذبان الآیات الی آخر من تکذیب
رجا تکذبان فَلَكَ الْحَمْدُ یعنی اهیچ جز از نعمتها قوای بر دو کار با تکذیب نمیکنی پس ترا است مستایش فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ
جهانیان آمده را که جز این نیست تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ از کار تنگ فَالْقَيْنَا اما سنت سعادت که در بر رو غفلت
کند خَلْقُ الْعَالَمِينَ زیاد از دو جانان که بدر جهن است مَنْ يَأْتِيهِ از زیاد ستاره بنده و دو مَنْ شَاءَ
از آتش و کفه اند مارج آتش آن است که زبانه سرخ و تیز و دود بیکدیگر آمیخته و دود بعد از تیزی
آتش در باب نعمتها انعام فلا در نعمت که مذکور شد که مارج آتش مضرج هبوا کاتبا هوا استعمال کرده
پس جان مخلوقیت از دو عنصر آتش و هوا آمده بوده شد از دو عنصر خاک و آب چنین آب خاک هم مضرج
آن را بطلب کرده بندد و جهن هوا و آتش مختلط کرده بندد آن مارج خوانند و همانچه متاسار بشیر با انعام است
در حشتیاب جهر بلغاء بین آورد و هر چه انتهی و میان آورد بین جان بد آمده بدت شست ترا رساله بوده فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را انکار فرمان آمده بود و ملت حیات ترا رانیج
فرموده تُكَذِّبَانِ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آن پروردگار مشرقین یکی مشرق تابستان و مغرب آفتاب

ذرب المبین

طالب الرفیع و آن کار در دو مشرب مبین شناسای هر مشرق در اختلاف مشرقین بسیار خانه
در اختلاف مراتب صدور نسبت آنچه بر فصول تعلق دارد بلکه مرد و آفتاب بر حلب مغرب و عرب نیست آن
آب وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب نمایید جمود مورد بدو سنگ آن بشمرد مَرَجَ
الْبَحْرَيْنِ راه دارد در دریا یکی خوش و شیرین یکی شور و تلخ تا بما رد يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر کور رسند و آن
بحر فارس روم آنکه محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ میان سرد و دریا مانع و حاجب و در آن
از قدرت خدا را از زمین بالا خواهد که بیان کرده بجهت بَحْرٌ چو بیند بیکدیگر کو پیشی باهمی آمیزند تا فاصله
هر یکی ملاقی شده بالا زمین که عرض شده تجاوز نمیتوانند آنچه میان آنست غرق کرد و آب یکی بر دیگر
غالب نمی شود بر آن و منافع دیگر بسیار بدین رود بحر منتفع است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ پس بکدام از نعمت
بر دو دریا که شما که مستهلک صالح کالب يَخْرُجُ مِنْهُمَا انکار میکنید يَخْرُجُ هر دو آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ
از تبرز دو دریا از بحر ما مر وارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مر دارید بدر تره از تبرز هر بابت که بدان آن را لآلی نکید و از
مرجود فرق آن خواهد بیاید و از نوع ظاهر فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب نمایید و کفه مراد بحر آسمان که تشبیه کرده بر سطح نمایند بشنوید و ابر
حاجر بیت که منع میکند دریا آسمان از نزول باران و دریای زمین بالا رصعود و از مرد باران قطرات بر دریا زمین
بر بیان صدور فرا آمده و از آن لآلی منعقد میکند و امام شیر رحمه الله فرموده که بحر خوف به جانب ابیض و سطح
یا آن نعمت و بر مرج قدرت به علت لؤلؤ احول صفت و در میان طایفه و آنچه مساحت الاسرار شرح میکند
بحر خوف و جامه سماء آن از آن بحر بنده و مرج بیرون آید و بحر خوف و سطح موسمانها و از آن جواهر قرار دهد
تا زید و بحر الغیب بیت بلا و صدر جان بود و از آن بحر قرار دهد عیان تا حسش در سر آن بقا شاهد
بیت در قعر بحر خوف که مرجانها بود کر رجا با کرم بلا فَإِذَا جَاءَ الْمَلَائِكَةُ و هر عبارت آن را نمود که جهانها
فرو رونده و حصل لطیفه شیخ خواند بعضی فرو فرق آورده فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ در دریا جهت انقطاع هبوط کان
از قطع منتشر بسیار در زمان نزد و فرع بخار است و معاملات از امر تعمتها عظیمت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای آن پروردگار خویش تُكَذِّبَانِ منکر میشوید كَالدِّهَانِ مثل کرکس بر زمین که از زدی الزوج فَيَوْمَئِذٍ
یا مالک یعنی مهر نخاه فانی شده لَا يُسْأَلُ وَبَاقِيَ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

خداوند بزرگ و عظمت و خداوند کرامت ساعتی بفضل عام و کرم تمام که را مستحق آن باشد تبدیل الله سیئاتهم
پس بکلام تعهمار آن بدکارانشان شما خیر و اوازخان شما آباده شوید و کار سازید مر آنرا در آنگاه که وارثان خود تا خیر
بردکنید و بفرداها تمامید فکفرنا عنهم نکذیب میکنید و ما کان سیئاتهم و نیست مر ایشان از وی من شیء
بدلا الارض بلکه در آسمانها و زمین است عاصیان حق و جرمه مرید بخشایند در وقت و صفات خود کان غفورا
تا مرد قت محو ما خاطئین او بود ساختن بهر دو خلق کاری و امیر را دعا اجابت میکند و سائلان عطا دهد و رسانه
بخشایش شد و بلکه بر اعمال کرداند و جبار را صحیح سازد و قوی را بر قوه دارد و کریم را بیامرزد و ما بینهما
پس بکلام تعهمار بر دو کار خود و اعمال قبیه و اجابت دعا و آمرزش گناه یکون الکار میکند از منتهیه
رحمة الله عالیه زیرا که سر اسرار کار زیبا که ای در دوزت بکار در دنیا شان آن را بر روز از مرت و سعی و اعطا
و منع و خلق و رزق و اماتة و احیا و اعزاز و اذلال و در روز مدت آنچه و شان آن روز حساب
و عقاب و حساب و سوال و معاتب و مخاطبات و در تحقیقان یوم یبعثون آنست بر تحقیق طریق آورده که مراد
تجلی حق است در آیه تجلی او مخاطب او استعداد او تجلیات را نهایت هست چه لشان
چنان هر زمان چنین دیگر شود از چره جان حضرت لکم زود باشد که ناسپاس کنیم ما شما را که
فراخ انجا بحسب قصد و محاسبه و مجازات و اگر که بعد از خلق و مخاصمه کلام تسبیحات و عمیه
کسی نیکی که را کوید مان تا با قوه و بر او تو و عالما که کوید خروج کار نیک مرد سخنگو سامع است بحجاج از روی
و بدیهی کوید قصد حساب خاص اهم کرد فیها قل ای او کرده بزرگ بعضی الفوج و جمع جرا آنچه بزرگ در دوزخ
از افعال کید مالی تارک فکم الثقلین و کوه انا ثقل کران بار و جمع و انس بخلیکه کران بار و ما بار کرده و زیاده
فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار سازید که تبدیل بحساب تعالی از حساب و میزان سنجید و تعریف
بحلال آنکه و جحد امید و آرزو تکذبان میکنید یا معشر الجن و الانس ای کروه پریان و آدمیان ان
استطعتم اگر توانید ان تنفذوا که بیرون روید من اقطار السموات و الارض از کرانه آسمانها و زمین
و بگذرید در آنها و بیرون روید از نزول کنید فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون بیرون نتوانید
الا بسلطان مگر بقوه و سلطنت و قلعه شما الا بقوه نیست بلکه هر جا روید مرک ملازم شماست و از قوت آن جا باز
و نگفتند در وزقیامت بلکه که در آنها که حضرت شدند و مساوی نداشتند که ایشان پریان باشند حضرت اگر توانید

بیرون رود

بیرون رود بدانها توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما ان انبأت و آن فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار
از خدا کرده که شما جسد در دنیا و فرومانده در آخرت نمائید هر دو مرا خواهید بود و بدکار نیت در دوی
قوه جو بدکاه او آید یرسل علیکما شعلة من نار و فرستاده شود بر شما شعله آتش و نحاس بدکار شرک و عاصی بلا نار شما
زبانه خالص فلا تنتصران و دود و سیاه یعنی یک زبانه آتش و دیگر دود و نحاس
نحاس سرخ که دود است که بر سر ایشان فرو ریزد فلا تنتصران پس هر دو مرتبه کردم بکرار و منع نشوید
گرد عذاب آن فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار خود کار هر دو کار خود را بنواط و سخاء باز آیید
زیرا که در بر مستی و شغال آن باشد فاذا انشقت السماء و چون بشکافد آسمان باشد آسمان
ملائکه فکانت وردة کرخ بر مانند کل دهان مانند اسب و ارغوانی و سرخ زیت که بر سر ساعت
دیگر مانند فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار خویش بخبر کردم شما را از انشقاق آسمان و چون آن از شدت
سوال آن بناه جوید فیومئذ لا یسئل پس آن روز یعنی پرسش عن ذنبه از گناه آن
انس و لا جان آدمی و پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکند با وجود خروج از قبور ایشان پرسند و آن
حق سبحانه و تعالی که تا بها اصحیح و خوف حساب خواهد بود که هر سوال کند فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار
بر دو کار شما کرد از احوال آن جزا و تاوان و عقاب ثابت و در اسباب بسند که بحساب بیان یعرف المجرمون
نکذیب میکنند و شناخته شوند کافران بسیماهم بنشان آنکه در سیماهای ایشان
با آثار غم و اندوه و رنج زیان فیؤخذ پس آنکه گرفته شوند الناصی موهای ناصیه بکیار و الاقدام
و قدمها بسیار پس قوی سری اشتالی ایشان که بر دوزخ گشته فوقی پاهای ایشان که بر دوزخ فوق آنکه
فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار خویش که بخبر دادم شما را که گرفتن و در دوزخ آنکه در کار نا آنکه
بپرهیزند یکذب بها المجرمون انکار میکنند و بعد از آنکه اخاص مشرکان بدوزخ ملائکه الیاس از کو بسند یطوفون بینها
این دوزخ بسازند و بین حمیم آن آب گرم یکذبون و بعد بها المجرمون آن جرم کاران باور نمیکنند فبای آلاء
طواف میکنند در زمان حمیم آن آب گرم و آن حمیم و میان آنی کرم آنی که بخشایش بسیار است
بر کاه از انشقاق آسمان که ایشان از آن در آسمان و میان جهنم آنی از آنکه بر شوند میان آن و آنکه
بکمال و بوسته میان حمیم و جحیم باشند فبای آلاء ربکما پس بکلام تعهمار آن بدکار خود کار خود که آنکاه شما را

از عذاب دوزخیان نازاری بهیچ دوزخیان رسیده باشند آنانکه بر آنچه مقرر است بحسن تدبیر در ایشان مقرر
گردد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بهشت لطافت بهشتیان از زنان دنیا نعمت تکذیب
تکذیب میکنید دیگر باره میفرماید كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ گویا هستند آن حوران الیاقوت کالمرجان یاقوت صافی و مروارید پاکیزه
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که حوران بهشتی صفا و پاکیزگی بر آنها آفریده تکذیبان
تکذیب میکنید دیگر باره میفرماید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آیا جزا نیکی کردن در عبادت خدا إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نیکو
کردن در ثواب باشد بر کوید الا الله و عمل کنید بر اوامر محمد رسول الله نعمت مگر نیکو و صاحب آیه
اثر که جزا ایمانست پس خواهد که طاعات و درجات مکافات نعمت شکر ایزد باید و تقویت الفرع و نوره
قبول و دعا را نجات و سوال الاعتقاد و استغفار را المغفرت و خوف و زاری را امن آخرت و عزت آن را نعمت
و دو بحر زموده که بیت جزا فذا الله الا بقا بالله نظم هر که در راه محبت شد فنا یافت او بحر لقا
در بقا هر اختیر نوشش سر برید من ذوق از درخت وصل چیدم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار شما که توفیق ایمان داده و جزا آن مقرر زموده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار نعمتها میکنید
وَمِنْ دُونِهِمَا وَلَدَانِ و بجز آن دو بوستان که مذکور شد باز دو بوستان دیگر ایشان جنتان دو بوستان
دیگر است لطیفه اند دانی در زیر آن بوستانها و اینها بوستان الفرقه برای اصحاب الیمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که این بهشتها نامزد بهشتیان میکنید تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُدْهَامَّتَانِ
دو بهشت سبز از سیاهی زنده سبزی اسیاهی زنده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که این
بوستانها شما تکذیب میکنید و سبزی مرجی روشنی تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا در این دو بهشت عَيْنَانِ
دو چشمه باشد نضاختان جوشنده بآب صفت هر چند از دو بر دارند دیگر چه چیز فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای آفریدگار شما که چنین دو چشمه بسیار آب شما آفریده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ
درین دو بهشت میوه بسیار بود وَنَخْلٌ و خرما بسیار وَرُمَّانٌ و انجار نار نخل خرما و انار
میوه بار دیگر بحث تفضیل زیرا که خرما فاکهه است و عدد انار میوه است و دوم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای آفریدگار شما که این میوه بسیار در بهشت بندگان از زانی میدارد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِنَّ در این حورها
خَيْرَاتٌ حِسَانٌ زنان برگزیده باشند نیکو رویان بصفت حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد

فَبِاَیِّ اٰلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود بکدام از نعمتهای آفریدگار خود بر منکرید و تکذیب میکنید
حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ حوران پنهان شده فِی الْخِیَامِ در خیمها که از زر مجوف گفته اند و اخبار و بعضی
تحقیق کرده اند بجهات و بعضی از علما ساخته اند بر آن آراده و بر وس فَبِاَیِّ اٰلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که حوران در اخیام شبستان میدهد تکذیب میکنید یا طَمِثَهُنَّ زینت مالیده
اِنْسٌ هیچ آدمی قَبْلَهُمْ پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَآنٌّ و نه هیچ جنی زینت
بدیشان رسانیده باشد بلکه بمدد کرده اند فَبِاَیِّ اٰلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام نعمتها خداوند خویش از مواهب آنکار
نامزد اهل ایمان میکند تکذیب میکنید مُتَّکِئِیْنَ اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ
بر فرشها و بالشهای سبز وَّعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ و بساطهای خوب در غایت نیکوئی فَبِاَیِّ اٰلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که شما در آن تکذیب میکنید تَبٰرَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلٰلِ وَالْاِکْرَامِ بزرگ است نام پروردگار تو
از جهت اطلاق آن اسم بر ذات پس فواید آن گفته بزرگی ذات و بهره از آن خواهد بود و اثر آن است که هیچ کس قدرت
نشان تادیه و نتوانند ادا بیت بر اسم چنین ذات خداوند خشک لب هم هستند بعضی ذو الجلال والاکرام
در ترجمه رسیده معنی اینست بزرگ است نام پروردگار تو که خداوند مکارم صفات و محاسن ذات مستلزم کمالات ذات و شمائل
ثابت و آنچه بر آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس مستحق از آن عزت و سوالت و اکرام مختص بر آنند که جلال
اثبات صفات قهریه است و اکرام عبارت از اثبات صفات لطفیه پس ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات
الهی را و نزدیک است که اعظم الاسم گفته اند و خبر اللطف بیا ذا الجلال والاکرام خوانیم فرموده سورة الواقعة
بسم الله الرحمن الرحیم اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ هنگامیکه چون واقعه شود و بیننی
چون عبارت کرده قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست مر وقوع شدن آمدن او کَاذِبَةٌ دروغ بر آن و وقوع او هیچ
دروغ نیست بلکه بر کرار و خبر صادقست خَافِضَةٌ فرو برنده است کرده بر پا با سفل السافلین از
روی علی رَافِعَةٌ بردارنده کرده بر پا با علی علیین یا خافض اعداء است شقاق و نفاقست و رافع اولیا ارباب
اخلاص و وفاق باشد و صدر آنا زاکه در دنیا خود را مرتفع میدانستند در آید که در دنیا بجاه و فرو تر کرده
اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون جنبانیده شود جنبانیدنی بر آن وجه که بر خاک بر دست نهدم کرده
وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها بَسًّا رانده یا شکسته و پاره پاره کرده فَکَانَتْ پس باشد هَبَآءً

غبار کرده مرفوع و ضایع اثاث و بنکار از روز رانده مُّنْبَثًّا پراکنده و متفرق شده وَّکُنْتُمْ و باشید شما
سه گانه در آن وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً اصناف کانیشی که بیشی کرده باشند در سه مرتبه فَاَصْحٰبُ الْمَیْمَنَةِ
پس اصحاب الیمین راست مَآ اَصْحٰبُ الْمَیْمَنَةِ چه اند اصحاب الیمین راست تعظیم کند انسان را بجهت کوهی خلاف قوم بر زنگان
و بر بزرگان و گفته اند در بنا استفهام معنی تعجب و اصحاب المیمنه آنها اند که در وقت اخراج فرزندان آدم
ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال آنها در آن روز بر راست ایشان نهند تا بهشت روند و آن
بیان جمع مرض و گفته اند مرض بمعنی بر وزن کسب بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان مبارک و مبارک اند و اصحاب المشئمة
و اصحاب المشئمة چپ مَآ اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ چه اند یاران دست چپ و ایشان وقت اخراج ذریات آدم بر شمال آدم
بوده اند یا اصحاب شمال عرض میکنند ایشان را بدوزخ شان میبرند و بدوزخ شان میرانند و بر شمال عرض است و گفته اند
شمال را از شمال گرفته اند و آنان شوم و نامیاک اند وَالسّٰبِقُوْنَ و ایشان پیش رفتگان اند سابقون اقوام
یا پیش روان بهشت اَلسّٰبِقُوْنَ پیش رفتگان اند یا پیش روان چون موسی آن فرعون و جب صدیق و فرعون
رضی الله عنه بالاتر که بود قبیله مارک زده اند یا پیش روان ایشان یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت کنندگان
هبکر بقا اُولٰٓئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ آن گروه اند نزدیک خداوند کان بر حمت و کرامت فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ در بوستانها
متنعم انواع صفت ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ گروهی از پیشیان یعنی امم انبیا که گذشته اند قَلِیْلٌ و اندک
مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ از پسیان یعنی امت محمد صلعم معنی سخن آنست که سابقان امم با متقدمین بسبق از بقا ایشان است
در جنان آورده که مراد جماعتی از ناز انبیا بوده اند و بعضی بعضی رسیده اند و بر ایشان روی دیده اند تا مؤمنان
بدین شان بر اکرام مناسبت پیغمبر صلعم بوده اند نزدیک خواهد بود چنانچه خواهد آن الناس تحاولوا یوم القیامة ایشان
خبر میدهد و در حدیث آمده رضی الله عنه نزدیک است که اهل بهشت صد درجه باشند و هفت درجه از بهشت جمله اند سابقان
و ایشان سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلٰی سُرُرٍ تختها مَّوْضُوْنَةٍ نهاده بر دستگاه فرو برده
و یافت مُّتَّکِئِیْنَ تکیه زدگان عَلَیْهَا بر آن تختها مُتَقٰبِلِیْنَ برابر یکدیگر یعنی روی بار و نامه و دوستی
منافع مسرور و بر تخت یُطَافُ عَلَیْهِمْ میگردند بر ایشان بِاَکْوَابٍ خدمت وِّلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُوْنَ
جاوید ماندگان بر حیات که در بهشت خورد ان بنیاز است از خدمت بِاَکْوَابٍ و بکوزه آب آشامیدن کان بوده
از بسیار و انگیزه و کمال آفریده باشد بر آن حیث بشبستان سلطان مخالف صفه نقلست میکند که ایشان طفل اند

که بجنت آنجا نامزد شده اند و بدیه ایشان طواف میکنند بر اکواب یکوب آنها اکواب و آبدیه طاس کاری من فضة
و جامها از زر پاک و روانست بهشت ماخوذ بکل شاء هوی آنچه دل الا یصدعون و در نگنند عنها
از آن شراب بعضی آنی زاهد را نباشد و لا ینزفون و نه بیهوش شوند از آن و فاکهة و میوه دیگر از آنچه
میگزیند یتخیرون کار آنچه اختیار میکنند و لحم طیر و گوشت مرغان لا لطف
لحم بعضی یشتهون آن آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند حور سفید و با برمان کرده و حور عین و حوریان
طواف میخواند از برای خدمت زنان سپید رو کامثال اللؤلؤ کشاده چنان در صفا و نقا کامثال اللؤلؤ مانند
مروارید المکنون پوشیده در صدف که عمار بر دو نشسته باشد دور از غبار بر دو نشسته جزاء
پاداش بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که کار میکردند در دنیا لا یسمعون نشنوند
فیها در بهشت لغوا سخنان بیهوده یا باطل و زاید یا سبک بدروغ و لا تاثیما و نه سخن که گفتن آن عیب
گناه باشد چون دشنام و دشنام الا قیلا مگر شنوند سخنی که آن گوئند سلاما سلاما تا گوارا نبود و لفظ
دلیل بر آنکه هست بر یکدیگر پیوسته سلام گویند و اصحاب الیمین جماعه اصحاب دست راست و اصحاب الشمال
یعنی هر دو یکدیگر میگویند و اصحاب الیمین جماعه اصحاب دست راست و اصحاب الشمال یعنی هر دو در دست مخصوص
بیمار بخاطر سدر رنجا آورده اند که مسلمانان نظر مروح افکنده و آن دارب بی خاردار مخصوص مدر در خشایی
کنند چه در کنار ابر در آیه اند که اهل بهشت بر سدر باشد بیخار و طلح منضود و درخت موز بود
میوه آن بر هم چیده یعنی از سفل تا علا و فرش مرفوعة و آب روان یعنی از خت عدن و تر میوه بر و بر بوستانها که
و فاکهة کثیرة و میوه بسیار لا مقطوعة نه بریده شده یعنی در هیچ زمان منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا
که در فصلها باشد و در فصلی دیگر ممنوعة و منع کرده شده یعنی از خزانه به هیچ نوع باز نداشته چنان میوه دنیا
که بصابت نیاید و فرش و گسترده ها مرفوعة برداشته شده رفعة ارتفاع القدر و قول بعضی که کنایت
از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشسته اند انا انشأناهن ما پیدا کردیم زنان را انشاء پیدا کردن انسان
دنیا فجعلناهن آن زنان یعنی بعد از تربیت خلق کنیم آنها را خلق دیگر مراد آنست که زنان را جوان کنیم بر سبک سن
ابکارا دوشیزگان بسبب آنکه ایشان بکر اند عربا خوشخو و دوشیزه یعنی هرگاه که از مباح نزد ایشان آیند البته ایشان را

عربا در سنه اند از جانب شوهران خود باشند با انجم زنان و نه شریر شر مرد از آن بر سه سیاه و شوهران
نیز همین سن و در بیان آورده که جنید اگر به بهشت آرند بدیه سن سی سال اند و بقوت هفده و هجده رو کنند
بهشت سن کر شوهر داشته باشد در دنیا بعضی اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما نه از اهل بهشت
اهل بهشت بود چون امرة قرعون که او را بجای از فرشتگان دهند و اگر نه چه او بهشت بود با زبه دوازده
دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشت باشند بر زوج آخر نامزد کنند و اتبرنا مزد کنند و اتبرنا انا کنیم
لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست کوئیا که ساقی بهشت سید گرگ ساند اصحاب الیمین سر فرا باید که
ایشان کیستند ثلة از امة کثیر گروهی اند از پیشینان و ثلة من الآخرین و گروهی اند از پسینیان در سابق
آمده که بهشت فرود آمدند رزق را که آن سنه و گفت یا رسول الله ما تو را دیدیم و تصدیق کردیم و از تو بجا
نیامد که ما را منزلت آمد که نه من الآخرین حضرت رسول علیه السلام بروی خوانده و بر او فرمود که رضا شو رضا
و بر تو سلام گفت از آدم تا بدین یک تن است و از من تا قیامت یک تن است و در حدیث آمده که مارا چون
آن گونه انصاف اهل بهشت و تو بر یک نشسته که باید بهشت صد و بیست صف باشند و نشتا از آن امت
خواهند و از آنجا معلوم شود که بجانب آن امت سابقه تر حضرت در دوزخ جاوید بجا بود بیت نماند بنزدیک
دوزخ اسیر مگر آنکه باشد چنین ناگزیر اصحاب الشمال و اصحاب دست چپ ما اصحاب الشمال چه اند
اصحاب دست چپ یعنی چه قرار و معتقد اند و در آن روز باشد فی سموم در آتش سوزان باد و آب گرم که حرارت
آن در مشام ایشان نفوذ کند و حمیم و در آب گرم و تمام رحرارت در تبان آورده که چون حرارت بسیار در هیاه
و اگر باد ایشان از آتش پناه جویند حمیم چنانچه گرانند کان در دنیا آب مطبوع و چون در حمیم افتد از حرارت آن
بیشتر متاثر گردند پس بنماید بنیاه و از آن خنک بود که ظل سایه یحموم تا دود سیاه
دود کشیده محموم کوی آتش از قرن که دود خیال در سایه آن پناه میبرند لا بارد خنک مانند
سایه ها که در دنیا و لا کریم و نه سود رساننده و راحت بخشنده و آن ظل ها ایشان را چه جهت
انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند قبل ذلک پیش از این مترفین در دنیا تنعم و ناز و نعمت
پرورده اند کانوا یصرون اصرار میکردند بر حنث العظیم بر گناه بزرگ شرک یعنی بر آن اقامت میکردند و میگفتند که در دوزخ مخلد

برآنکه حشر نخواهد بود ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَعِظَامًا و استخوانها ءَاِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما را بالطبع گماشتگانیم از قهر یا مزد بندگان
نکرا استفهام بر استفهام ءَاِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما را الاَوَّلُونَ و پدران ما نیز مبعوث شدند قُلْ بگو همچو جواب
اِنَّ الْاَوَّلِينَ از پیشینیان از آبا شما و غیر آن وَالْاٰخِرِينَ پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ
هر آینه جمع کرده کانند اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی میقات روزی که مقرر کرده شده از روز معلوم که قیامت
یا محمد جمع کرده کانند در قیامت میقات حشر که روز معلوم است بمحشر نیز نه کانی که ما آبا زمان ما که در روز
معلوم قیامت خواهد بود ثُمَّ اِنَّكُمْ پس هر سیکه ایها الضَّالُّونَ گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ
تکذیب کنان معرفت و شرع را لَاٰكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درخت مِنْ زَقُّومٍ که زقوم است یعنی ثمار زقوم که و از آن درخت
بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان بالشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت شکمها
فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید عَلَيْهِ بر آن زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که مراد
حمیم بر دوزخیان ما نند قابها سازند تا بر آن زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند و آنگاه حمیم بر ایشان
عرض کنند بسبب آن از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن
شتران تشنگی زده و در جهات تیامنه و یا منات زمین ریگستان که چند خور دانند و بدان پیه بنا نهند یعنی
دوزخیان چنانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هٰذَا نُزُلُهُمْ این مالکوم مشروب نزل بنی
ایشان يَوْمَ الدِّينِ روز جزا بجهت روز جزا بجهان آرند و بعد از نزول در دوزخ انواع
ناکامی خوار خواهد بود الیاز آنکه مرغ شدن و عقوبت آنکه در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم
شما را طوعا چنانچه بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را و در اشیا
بر عموم اما حرف ظاهرست که هر که بر ایمان تواند آنات بر اعاده نیز قادر خواهد بود اَفَرَءَيْتُمْ خبر میدهید
مَا تُمْنُونَ آنچه که میریزند در رحم زن ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما میآفرینید کودک را از آن آم
نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما آفریدگانیم آن را نحن مقدر بر آنکه خالق ما هم ما شاید آن بود که فرزند بمیطلبید
متولد نشود بلکه بر وفق مشیت و تعلق ارادت من بر آید نَحْنُ قَدَّرْنَا بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم

بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیش گرفته
شده بچیزی یعنی کسی نیست که بر ما پیش تواند گرفت و از نیست که مقرر شده نتواند گذشت یعنی اگر
مرگی را مقدر کرده ایم عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه نبدیل کنیم اَمْثَالَكُمْ مانند شما را که آبا شما اند بعضی شما را همچو شما
دیگر را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر باره شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید
امروز بعضی کافران در حشر بصورت خوک و مانند آن در حشر میباشند وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و هر آینه دانسته اید
شما النَّشْاَةَ الْاُولٰى آفرینش نخستین را که نطفه بود و علقه شد تا آخر و بدان همه اقرار دارید فَلَوْلَا
تَذَكَّرُونَ پس چرا پند نمیگیرید و نمی دانید حق را اَفَرَءَيْتُمْ آگاه باشید مَا تَحْرُثُونَ
بدرستی که زراعت میکنید فَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما میکارید آن را اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
یا ما کاریم لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر آینه کردانیم آن را حُطَامًا شکسته بیش از
رسیدن یا بار هر دانه فَظَلْتُمْ پس همی روز باشید از آن فَكِهِينَ میوه و بعد از شکفته ماندید یا آفت
آن افتد خاک شود یا نجد و بیرون خود بشمار کرد بدو میگوید اِنَّا لَمُغْرَمُونَ آیا ما را و آن زراعت ما و حفظ
خواهد بطریق خسرانی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بهره محروم از روزی
اَفَرَءَيْتُمُ خبر دهید الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ آن آب که می آشامید آءَاَنْتُمْ آیا شما فرو فرستادید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو
فرستندگانیم آن آب را بسبب لطف لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم جَعَلْنَاهُ گردانیم آن آب را اُجَاجًا تلخ و شور نفع
از بدن منقطع سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیکنید خدای خود را بر نعمت اَفَرَءَيْتُمُ
آنچه میان آتش تُورُونَ آن آتش که بر دون می آرید آءَاَنْتُمْ آیا شما اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَا درخت آتش را که آن
سرخ و مغارات آن تَذْكِرَةً پند میشود یا ما آن را جعلناها آتش را شجره سرخ که مذکور میکند بدین آتش
از درخت خار که آتش بخوانند میباشد یا مرخ سبز آن را میان انبر و شاخ تر که آب از و میچکد آتش از آن بزند

نحن جعلناها یا مکرر انیدیم آنش را تذکرة یا تذکیر جهت پند آنش دوزخ را یا ذکر کنند یا دوزخ حاضر ساختیم
تا اهل بصیرة دانند که کفار را بر احوال آنش از رحمت بهره نیست و نزد یا وجود صاحبی در وی که کیفیت عذاب آنش
و آیه قادر بر زنده ساختن نهان جمع ایشان بعد از خستگی و نیز در دیگر آن ومتاعا و ما نیم آنش جهت بهره
یعنی بسبب نفع رفتن للمقوین مسافران و مستقیمان از اکتفا کردن بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر
فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و آنرا بجای یاد کن فلا اقسم
پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم قرآن یعنی وقت نزول آن یا مغارب نجوم و مساقط آن مساقط
کنایه از نمودن که شخص مغارب است آنست که عمر در دوران آن و بر زوال آن از استدلال توان کرد بر وجود
مؤثر یکتا نیز اورا دوال این بیان طالع کواکب بیمار بر تن در رعین القاء آورده که مراد مساجد صحابه و مغارب
که شاید چون کیا فاک علیه السلام اصحابی کالنجوم باهتمال نجوم که مرجع آسمان کما قرئ الفلاء و الستار
ذات البروج یا از زمان نجوم که ماموریت بسیاحین شدند و آن وقت مولود حضرت رسالت علیه السلام
و نگاه بعث او و امام زاهد رحمه الله فرموده که مراد نجوم قرآنست و موقع آن اول پیغمبر با چند دل طلوع یکی بود
اما نجوم قرآنی بسیار بود و بر بحر ابو عمرو قراء امام حمزه و امام کسائی جهاد الله که موقع خوانده اند موقع
قول یعنی نزول آن بر خاتم پیغمبر که بر من عمل نزل الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه لقسم بدرستی که
آنچه خواندید و شنوید خورد لو تعلمون اگر بدانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم جهت عذاب
بدرستی آنچه حضرت رسالت صلعم بر ما میخواند لقرآن کریم هر آینه قرآنست بزرگوار و بسیار نفع
چه تنبیه بر اصل علوم و هر باب صلاح معاش و معاد بجا آید یا کریم است که تقدس و تنزه از عیب و نقصان
باعتبار او مکرم و معزز است از غیر قرآن نوشته است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته
شده نزد پروردگار حسد آیه یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نمیاید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست
الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه مطهر از آلایش کدورات او صاف و توبه بطلب حمد الله میکوید او
سفره اند و کرام بزرگ و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد بمحفوظ یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک
شدگان از احداث ظاهر و باطن نیست و منع نهی یعنی جنب و محدث یا بدانکه مجسس نکنند فقهای مالکی
شافعی حنبلی اند محدث حاضر و جنب را بنجس نمیکند حمام مصحف و دهان آن و چنانکه گویند که محدث و جنب را

تعلمون

روایت مس مصحف و مس آن رخاص دانند و امام اعظم رحمه الله گوید نباید محدث و حائض و نفسا را مصحف
مس نمایند و در انوار نوشته است جزء حائض ابو یوسف رحمه الله جایز است قرآن و تسبیح گویند
تذکر کنند و رزق محمد رحمه الله هیچ و جود نیست یعنی مس اطراف آن کرده و از دور از بهر زیر هیکل و از
آنکه همه و نصاری الحکمین بدند قراء قرآن و محفوظ کنند اند مراد مس اعتقاد است یعنی معتقد باشند
قرآن کلام پاکیزه و لان کسی موحد نباشد الا بعد از آن بیان بالحکام قرآن نکند که جمعی که پاکیزه شده باشند
بمدد و توفیق از نوف خدا لان ما علم بالات لا تقصر و تا و یا آن آیه آنکه کریم الزمان پاک باشد
و حمید قدس سره فرموده که مگر مس ماسوی الله است حکیم سنائی فرموده بیت جان مصحف شد ز قرآن نقاب
تنگ زانیا نزد بیت که دار الملک معنی را بحجر و دید از خوفا و در بحر الحقایق آورده که شاخ شد با بر از
کرمی کسی پاکیزه گردد از نوث توتم و بر سد بمقام شهود حق در مرای خلق و شهود خلق در حق
و اما معنی نیز نشود در جهانی شاهد و مشهود شد بیت چون تجلی کرد او و مشاهده ایم بس سرور و
حالت را کلیم تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان افبهذا
الحدیث آیا باین سخن که قرآن است انتم مدهنون شما ای اهل مکه نکرده بکاف و یا دهانه شکستگان
باشکران و تجعلون و میسازید رزقکم روزی بهره خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب میکنید
یا میکنید اشکر روزی خود را از انبیا بدان با قرآن و نیز میکنید تنگ ذلیت فلولا پس چرا
اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح را بحلق یعنی وقت مرگ و انتم حینئذ و شما آنگاه تنظرون نگاه
و تحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن و لیکن شما ای بیند و نمیدانید
قرآن فرد بعلم و قدرت و رویت فلولا پس چرا اگر نیست ان کنتم غیر مدینین عبر خواره
شمرگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
یعنی آیا آن اگر در آنجا خشم و خواری رات میکوئید پس چرا باز نمیکنید روح را بدان و نیک
بعضی رسیده فاما ان کان پس اگر باشد من المقربین از نزدیکان درگاه و اهل سعادت
بدرگاه رب العالمین فروح پس در آرام راحت یا آسانی یا خلق و رحم یا مغفرت یا رزق
و ریحان و قبر و بهار و قیامت و ریحان و روزی جاودانی یا جوی خوش یا بلا یا ریحان شمرده و ریحان
و ریحان و قبر و بهار و قیامت و ریحان و روزی جاودانی یا جوی خوش یا بلا یا ریحان شمرده و ریحان

باشد وَيَنْفَعُهُمْ بَعْضُهُمْ دیگر بعضی سنا و بعضی بعضی وَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما کافران وفات کرده مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ
از اصحاب یمین است فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامت تو از ای کسی که مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین است
یعنی اصحاب یمین و آنچه آنست که سلام و بشارت از اصحاب یمین که برادران تو اند با مژده سلامت باشد
از ایشان یعنی سلام و بشارت که از ایشان رسانند از سر آفتها وَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما کافران و اما کافران مژده تَكَذِّبِينَ که تکذیب
کنندگان رسولان و سوی برا الضَّالِّينَ گمراهان که از طریق حق فَنُزُلٌ پس ورود باشد نزل در
تن جحیم از آتش گرم کرده در دوزخ یا دود و آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آمدن در دوزخ
در آتش و زبانه آن هذا هذه سخنی که آنچه گفته شد در شان این سوره کرده هُوَ حَقُّ الْيَقِينِ چرا آنچه
آن حق یقین یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار
بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر او از آنچه لایق عظمت و کبریاء او باشد یا نماز
گذار نزد که پروردگار خود قول آنست که بگو سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت صلعم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم سورة الحديد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلّٰهِ تسبیح گذارد و در پرستش کرد خدا را مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها است از
ملایکه و هر که در زمین است از مومنان و آنچه آنست که تسبیح گفت مر خدا را و جمادی که در آسمانها است
از ملک و ستاره و خورشید و ماه و چارپایان و هر که در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن این تسبیح عام است
یا خاص الله اما زمان یعنی تسبیح گوید و تلال یعنی مسبح گوید کما قال و ظلالهم بالغدو والآصال هُوَ الْعَزِيزُ
و خدای غالب است در هر چه خواهد الْحَكِيمُ و دانا بر هر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر در راست
پادشاهی آسمانها و زمین که موجود است و مسخر در زیر آن يُحْيِي زنده میکرداند وَيُمِيتُ و می میراند
در دنیا وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بر هر چیز توانا است هُوَ الْاَوَّلُ او است پیش از
همه اشیا یعنی بود و زنده و آنها یعنی قدیم ازلیست که اولیت در ابدیت نیست وَالْاٰخِرُ و پس از فنای همه
موجودات یعنی باقی است که آخر او را نهایت نیست بیت اول او اول بی ابتدا آخر او آخر بی انتها
بود و نبود آنچه بعد از نیست شد یا نه این نیز نشان کمیت لا انتها چه در آشکارا وجود او کثرت و اما
وَالْبَاطِنُ و نهان و پنهان است اول از تصفای عارفان و اهل اسرار و ناظران و محققان در نزد آنچه از حدود و منفاد

و تجاوز کرده و در شرح تاویل کلام در جواهر التفسیر ثبت یافت اجماع بر قول اختصار میرود و صاحب کشف الاسرار
فرموده که زبان رحمت از روی اشاره و مجاز ای آدمی خلق علم و عرض تو چهار طایفه اند اول کسی که در ازل
حدیث بکار آمدند مر پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی رست کنند مر اولاد و اهل و اسیوم و مرده
که آشکارا با تو باشند همچو صحابت و یاران چهارم فرقه که با تو معاش کنند همچو زنان و کنیزکان می گوید
حدیث چهار یکی کار سار خود و ایشان بندار که اصل نیم نزار عدم بود وجود آمد دوم آخر نیم بار کرد تو بسر
خود باید و ظاهر نیم صورت تو نگو نیز و جمله چهار است سیم باطن نیم سر از حقایق در دل تو در دست نهاد دوم
بیت اول و آخر تو بی کیست و ظاهر و باطن تو بی چیست وجود و عدم اول
ظاهر چند و جمله باطن تو بی کیف کم در بحر الحقایق آورده که اولیت در عین آخرت
و آخرت در عین اولیت و بر همین منوال ظاهریت در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت شیخ
ابو سعید رحمة الله علیه و رحمه بر سند که خدا را بجز شناختن بالکه بیان اضداد جمع کرده پس نزد تو خواهد
و فرموده که منصوریست جمع اضداد بیت اول هم در اول آخری باطنیم در آن دم ظاهری
توحید بحمد اندر صفات و از همه پاکی و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او هم چیز را عَلِيمٌ و داناست
اول آخر و علی و ساده و ظاهر و باطن نیست و الیکان هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین بقدرت کامله فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز تا ملایکه عبادت کنند
عدد آسمانها را چنین پس چون ثُمَّ اسْتَوٰى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه
بدو بر وفق ارادت يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْاَرْضِ در زمین همچو نباتات یعنی چون حرکت
کارند و قطرات باران و کنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات
و بیرون آید از دفاین در دنیا و یعنی کنوز و تمام موتی در آخرت مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرو آید
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برق و فرشتگان و ملایکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا میرود و در آید
در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه و جملها بندگان میفرستد وَهُوَ مَعَكُمْ و او با شما است بعلم و قدرت
همه و نیز فضل و رحمت خصوصا اَيْنَمَا كُنْتُمْ هر جا باشید یعنی معیت علمیه و قدرة همچو حاضر شما
منفک نباشد و این معیت بعضی مفهوم کرده و ملکه روی آن کنند و باید بیت این معیت در نگنجد در میان

فی زمان واحد خبر شد نزد مکان والله بما تعملون وخدای آنچه شما میکنید بصیر است بهمه حالت و بران خبیر خواهد
لله ملک السموات والارض مر او راست حکم کردن و فرمان روائی و تصرف او بندگان و بندها بکار اند کلام اینجا
آمد اعمال فعلی ما بدا دارد و خانه بهدایت جنانچه میفرماید والله یقبض ویبسط وصف ویرجع الامور بازگردانیده
شود همه اوکار بایزید الیل فی النهار در آورد شب را النهار در روز و روز در آورد الیل در شب
یعنی از زمان روز در شب زیاده کند یا خلاف فصول والله علیم بذات الصدور و او است دانا بذات دلها و سینه ها
آمنوا بگروید بالله و بکتاب قرآن بالله بخدا و بآنچه خدا فرستاده و امید کرد و بر رسوله و بر محمد صلی الله علیه وسلم
وی نمایید وانفقوا و بدهید مما جعلکم از مالها که در دست شما کرده است خلفاء فیه خلیفه کردگان منید
در آن یعنی از این مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید
فالذین آمنوا پس آنکه بگرویدند بخدا و رسول منکم از شما وانفقوا و نفقه کردند بذل خود را کوکوة و جهاد
و جز آن لهم مر ایشان را اجر بزرگ مزد بزرگ و صواب عظیم بهشت و نعمت وما لکم الا تؤمنون و چیست
شما را که نمیگروید بالله بخدا وبه وحدانیت و معرفت مثل محمد الرسول و حال آنکه پیغمبر فرستاده است
یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم تا بآن پروردگار خویش وقد اخذ و بدرستیکه
فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما را بر وحدانیت و نبوت مربوبیت و نبوت که الست بربکم قالوا بلی
مؤمنین باور دارندگان بآن میثاق را هو الذی ینزل او است آنکه فرو فرستد علی عبده بر بنده خود
آیات بینات آیتها روشن بعضی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را ضلالت
بقول آن پیغمبر هویت الظلمات الی النور از تاریکی کفر و بی دینی ایمان یا از جهالت علم و از ضلالت
بهدایت از مخالف و موافقت در نیوت آورده که ظلمات بحجاب و نور عقل وان الله بدرستیکه خدای
بکم بشما لرؤف مهربان که قرآن میفرستد بر شما بخشایشها و اگر رسول را بروه میفرماید وما لکم و چیست شما را که
می بخشید و چه عذر دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه کنید مالها خود را فی سبیل الله بسوی راه خدا ولله و حال آنکه
مر خدا را است میراث السموات والارض میراث آسمانها و زمین یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فنای
آنها یا بموی باز خواهد گشت و امر و زیر امر او است و همه خلق در آن تصرف میکنند و در آخر دست و تصرف ایشان کوتاه
بحق خانه باز گردد در بیرکلام غریب فرمایند خدا را در آن نگاه دارید و بدست خود از آن زخیره آخرة بر دارید

لا یستوی در برابر نیست منکم از شما من انفق کسی که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام
بدرست نوا اند و قاتل و کارزار کند یا دشمنان خدا و رسول الیکه که انفاق نماید و داعیه قتال در او بعد از
فتح بود آن بود که مال بسیار خواهد بود و جهاد آن یا نفاق و مقاتلان شاید تحوید انفاق او بنگر گروه منافقان
و مقاتلان اعظم بزرگ مرتبه درجة درجه و مرتبه من الذین ما از آنکه انفقوا که نفقه کنند من بعد پس از فتح
وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال میکنند بعضی از فتح و پس از آن وعد الله الحسنی
وعده کرده است خدا نیکوئی است اما در جهان آن تفاوت باشد والله بخدا بما تعملون بچه میکنید از نفقه و قتال و عمل ها
خبیر دانا آنکه مغفرت آن نماند که اینه در شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه که اول کسی ایمان آورده و نفقه کرده
با کفار حاضر نموده او بود و اشارة بدین معنی در صف در کفته اند من ذا الذی کیست آن صاحب مرتبه مقام بخرید سود و فرز
بطلب تا بخرید قرض مغفران صادق خدا را خواهد و بنده و طالق یقرض الله کسی که بدهد وام خدا
خدا را یعنی نفقه کند بر خلق خدا بامید عوض بمان تا نگه خرج میدهد فیضاعفه فیضاعفه دادن تا بدهد بطلب بیش و
با خلاص له و له اجر کریم باز زیاده گرداند خدای آن را و له برای او یعنی جزا او را بضعف ساند یوم ترى روز بینی
مرا و ابو داود مرد که گرم و سخت است المؤمنین یاران کن روز زیرا که بینی مرد و زن دیده و المؤمنات
و زنان مومنه را بر صراط در آن یوم یسعى میرود و شتابان نورهم روشنی و جهد ایشان بین ایدیهم در پیش
ایشان تا بسا شاسکرند و بایمانهم و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را تا بهشت و از آن سعود و سفوط نجوند
نور بر کشف ایشان و بعد نوری که از صفات ایشان متعدی و از آن مکری برابر کوهی و یکی را نجلی داده نور آن بود که
صاحب نور مسافت قدم را بیند و بعضی را از صفات ایشان بسیع مومنی نور باشد و کوشند و در نشیبی و از آن یا که بشرکم
الیوم مژده شما را امروز جنات دخولت در بوستانها پوسته تجری میرود من تحتها از زیر
منازل و اشارات جوی ها باشد خالدین فیها جاوید در آن ذلک و آنچه نشری بحت جاوید هو الفوز
العظیم و اوست رستگاری بزرگ است که از همه هولان قیامت ایمن شده بار الجلال آمیز سجده و دیدار ملک تعالی
می بینند م هزار جان عدوی قدس فدای دیدارش ابو الاسود رحمه الله مومنان را نور همراه باشد و بعضی گفته اند
و منافق را بار و روشنی میکند مومنان هرگاه روی مانند میکند بمد صراط و روشن میشود پیش ایشان
التماس نور میکنند و بر ایشان نور میکند قال الله تعالی یوم یقول المنافقون و بدان روز که گویند مردمان منافق

والمنافقات وزنان منافقه يا الذين آمنوا ای آنانکه گرویده اند یعنی ایمان را التماس کنند که شما از نور ما فاقتبسوا
بما نقتبس تا بگیریم از روشنی نور فوکم از نور خویش یعنی بنمائید قیل ارجعوا گفته شد یعنی گویند مومنان
بالملائکه منافقان را که باز گردید وراءکم باز پس خویش یعنی بنمائید فالتمسوا نورا پس جستجو کنید روشنی
که در محشر گرفته توان از نور بنما خود باید آورد بیت کار بیچارگان نیز بیت آخر نیست آب اینجا بدیده
در دریا شوه نشرت فضربینهم پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بینهم میان مومنان و منافقان
بسوری دیوار بزرگ چنین پاره شهری که باب له آن جدر باشد که مومنان بدان در آیند باطنه باطن سور یعنی داخل
مومنان از روی سر در رحمة الرحمة در درخت بود نزدیک نزدیک رحمت است وظاهره وظاهر سور یعنی خارج
من قبله العذاب از پیش آنکه حلول منافقان عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون بنظر پس
نگرند و نور نه بینند با مومنان بیرون شوند و چون بیند میان خود و آن سور حاضر شده از آن در بگذرند و مومنان
خطاب نمایند که خواهان موجود را جواب خاستند ینادونهم بخوانند ایشان را از روی کوکبه بدارید مومنان الم نکن
آیا نبودیم ما معکم با شما خاوند دنیا بجمع نماز و بیکبار و یم و موافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلی گویند مومنان
که بلی ظاهر بما بودید ولکنکم ولیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و ارتداد
و تربصتم و انتظار عقوبت کشیدید مومنان را و ارتبتم و شک آوردید در توبه و ارتداد و ارتبتم و شک آوردید در دین محمد صلعم
و غرتکم الامانی و فریفته نمود شما را آرزوها که ثابت خواهید ماند در دنیا و آرزو بر شما غالب گشته حتی جاء امر الله تا آنکه بیاید
بفرمان خدای تعالی بقبض روح شما و غرکم بالله الغرور فریب داد شما را بخدا الغرور شیطان فریبنده یا دنیا یا بنده
فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة جبر یک فدا خود یک تا از خدا
برهید والذین کفروا و آنکه کافر شدند مأویکم آتش دوزخ است هی مولاکم آن آتش دوزخ خواهد بود
مصیرکم آتش سوزاننده شما و بئس المصیر و بد بازگشتنی است آتش آورده اند که مومنان چون بر کنار
بعقبات نار و سجدی تمام و فواحد طاعت را تمام میکردند و بعد از هجرت که بدست آمد و نمود بر ایشان فتح باب
آثار نور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیتا که الم یأن آیا نیافت بنا الذین آمنوا مر آنانرا که
گرویده اند ان تخشع خاشع شوند قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله بیاد کردن خدای و ما نزل
بر آنچه فرو فرستاده خدای من الحق از کلام حق و خواندن که مزاج و مضاف که در میان صحابه بسیار شد و آنچه
نازل گشت

نازل گشت

نازل گشت صحابه تا مواضع انفسهم که نرم شود دلهای ایشان آورده اند زنان که دل ایشان در ترسکار گردد و اخلاص خاشعات
در زنان و ما نزل بر مردان که ولا یکونوا و مباشید همچو منافقان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه داده شدند
کتاب را داده اند من قبل پیش ازین زمان چون بود و نصارا و یهود مومنان که ایشان را توریت
انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافته و امل در پیش گرفته
فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در ان زمان خشوع نماند کثیر منهم و بسیار از ایشان
فاسقون خارج شدند از دین خود و تا نکند مراد همه که نیاز خود را فرو فسوه و گفته اند نتیجه سخنی دل غفلت
و ثانیه نرمی و رقت جز بطاعت بیت دل که نرم نیست بزیت و شمع محاضین گل آن سنگ است آهن که دل کند
کرد غفلت زنگ آلود از آن دل سنگ و آهن تنگ دارد اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای
یحیی الارض زنده میکند زمین را بعد موتها بعد از مرگ آن زمین که آن بهمان منوال زنده خواهد ساخت
اموات را قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات برای شما نشانها را بدرستی لعلکم تعقلون
شاید که شما عقل خود را در استدلال کار برید ان المصدقین بدرستی که مردان المصدقات و زنان
تصدیق کنند که قول خدا و رسول راست داشته و تصدیق یعنی مراد این صدقه دهند و اقرضوا الله
و وام داده اند خدا را قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی از اطیب اموال یضاعف زیاده کرده شود
لهم مر ایشان را و لهم اجر کریم و مر ایشان راست مزد کرامی و بدانکه مزد کرامی بهشت
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بالله و رسله بخدای و فرستادگان او و شک نکرده در اخبار و احکام
ایشان اولئک آنگروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهانند نزد
قیامت عند ربهم نزد پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و صفت آنست که شهید اند در راه حق تا بزیادت
درجات لهم اجرهم و مر ایشانراست نزد ایشان که وعده کردیم و نورهم و نور ایشان در روز
حشر ایشان بود والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت و عناد نمودند بر ایشان فتح باب
آثار نور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیتا که الم یأن آیا نیافت بنا الذین آمنوا مر آنانرا که
کرده اند ان تخشع خاشع شوند قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله بیاد کردن خدای و ما نزل
بر آنچه فرو فرستاده خدای من الحق از کلام حق و خواندن که مزاج و مضاف که در میان صحابه بسیار شد و آنچه
نازل گشت صحابه تا مواضع انفسهم که نرم شود دلهای ایشان آورده اند زنان که دل ایشان در ترسکار گردد و اخلاص خاشعات
در زنان و ما نزل بر مردان که ولا یکونوا و مباشید همچو منافقان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه داده شدند
کتاب را داده اند من قبل پیش ازین زمان چون بود و نصارا و یهود مومنان که ایشان را توریت
انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافته و امل در پیش گرفته
فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در ان زمان خشوع نماند کثیر منهم و بسیار از ایشان
فاسقون خارج شدند از دین خود و تا نکند مراد همه که نیاز خود را فرو فسوه و گفته اند نتیجه سخنی دل غفلت
و ثانیه نرمی و رقت جز بطاعت بیت دل که نرم نیست بزیت و شمع محاضین گل آن سنگ است آهن که دل کند
کرد غفلت زنگ آلود از آن دل سنگ و آهن تنگ دارد اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای
یحیی الارض زنده میکند زمین را بعد موتها بعد از مرگ آن زمین که آن بهمان منوال زنده خواهد ساخت
اموات را قد بینا بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات برای شما نشانها را بدرستی لعلکم تعقلون
شاید که شما عقل خود را در استدلال کار برید ان المصدقین بدرستی که مردان المصدقات و زنان
تصدیق کنند که قول خدا و رسول راست داشته و تصدیق یعنی مراد این صدقه دهند و اقرضوا الله
و وام داده اند خدا را قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی از اطیب اموال یضاعف زیاده کرده شود
لهم مر ایشان را و لهم اجر کریم و مر ایشانراست مزد کرامی و بدانکه مزد کرامی بهشت
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بالله و رسله بخدای و فرستادگان او و شک نکرده در اخبار و احکام
ایشان اولئک آنگروه هم الصدیقون ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهانند نزد
قیامت عند ربهم نزد پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و صفت آنست که شهید اند در راه حق تا بزیادت
درجات لهم اجرهم و مر ایشانراست نزد ایشان که وعده کردیم و نورهم و نور ایشان در روز
حشر ایشان بود والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت و عناد نمودند بر ایشان فتح باب
آثار نور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیتا که الم یأن آیا نیافت بنا الذین آمنوا مر آنانرا که
کرده اند ان تخشع خاشع شوند قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله بیاد کردن خدای و ما نزل
بر آنچه فرو فرستاده خدای من الحق از کلام حق و خواندن که مزاج و مضاف که در میان صحابه بسیار شد و آنچه
نازل گشت صحابه تا مواضع انفسهم که نرم شود دلهای ایشان آورده اند زنان که دل ایشان در ترسکار گردد و اخلاص خاشعات
در زنان و ما نزل بر مردان که ولا یکونوا و مباشید همچو منافقان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه داده شدند
کتاب را داده اند من قبل پیش ازین زمان چون بود و نصارا و یهود مومنان که ایشان را توریت
انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافته و امل در پیش گرفته
فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در ان زمان خشوع نماند کثیر منهم و بسیار از ایشان
فاسقون خارج شدند از دین خود و تا نکند مراد همه که نیاز خود را فرو فسوه و گفته اند نتیجه سخنی دل غفلت
و ثانیه نرمی و رقت جز بطاعت بیت دل که نرم نیست بزیت و شمع محاضین گل آن سنگ است آهن که دل کند
کرد غفلت زنگ آلود از آن دل سنگ و آهن تنگ دارد اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة آنرا که زندگانی دنیا
لعب بازیچه است متاع دهر و لهو و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع چون بسر کردگان در بازیها

بی‌حاصلان ثمرت بازیچه است طفلان را از متاع دنیا و ... عقلا مردمان که بدان مبتلا شوند وزینة و دیگر آرایش حسن
در مطاعم خوش گوار و ملازم نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر
بنسب عالی و با جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات باموال بسیار والاولاد و بکثرت فرزندان و دنیا بدین که
اندک زمانی آن بهاری بر طرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از بیم فرو ریزد و تفاخر خود بگداز
چون غراره آتش نابود گردد پس مثال اینها در صورت زوال و زودی انتقال کمثل غیث مانند باران
بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وی است برویند و قایم گردد پس از دور خوشنود اعجب الکفار بشگفت آرد مزارعان را
نباته بجز رسته باشد از باران ثم یهیج فتراه مصفرا پس آنگه خشک گردد بعلتی از آفات سماوی و یا ارضی
پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما در هم شکسته و کوفته
ریزه ریزه شده وفی الاخرة و در آن سرای عذاب شدید عذابی سخت است مر دشمنان خدا را که همه عمر
در طلب دنیا گذرانیده‌اند و از حق فراموشی کرده‌اند ومغفرة و آمرزش شایسته من الله از خدای ورضوان
و خشنودی مر دوستان حق را در جنت و جوی ... ترک هر دو سرای کرده‌اند بیت ای طالب دنیا تو
مزدوری ... وی طالب عقبی تو مغروری ... وی آنکه ز هر دو عالم دوری ... تو طالب نوری بلکه عین النوری
وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاع که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور نسبتی
کسیست که دنیا را دوست دارد از حصول نعیم آخرت باز ماند و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد
اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده باشد تا دنیا در تحصیل مقاصد عقبی صرف نماید و از
مزرع آن بسی بهره بردارد نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال صالح
گر بهر حق باشی حمول ... نعم مال صالح خواندش رسول سابقوا پیشی گیرید و بشتابید الی مغفرة بسوی
موجبات آمرزشی واقع من ربکم از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض
یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفته که وسیله متابعت حضرت رسالت علیه السلام
پس حق سبحانه میفرماید که شتابید بمتابعت او که سبب آمرزش است وجنة و بسوی بهشتی عرضها که پهنای زمین
بهشتی که پهنای آن کعرض السماء والارض مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف ...
سازند و بیکدیگر وصل کنند اعدت آماده کرده شده است این چنین بهشت للذین آمنوا بالله برای کسانی که گرویده‌اند

بخدای

بخدای ورسله و بفرستادگان او ذلک این گرویدن یعنی توفیق بر آن فضل الله فضل خدای است
یؤتیه میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است
بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسیده و نخواهد رسید
من مصیبة هیچ رسنده از غم و انواع مصائب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان
زرع و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی
کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسها
شما را ان ذلک بدرستیکه ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدا آسان است
در ازل این حکم فرموده و از روی آفت جهت آنکه در نفوس بدانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد و میگوید که اینها
بر شما نوشته‌ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شده از شما از نعمت
و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما آتیکم بآنچه داده مر شما را از نعمت و متاع دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی
از ادبار دنیا ملول و از اقبال او مسرور مشوید که نه او را قراریست و نه بقایی بیت گر دولت دنیا کسی نهاد
نکند ور فوت شود نیز نزد ... و از مرتضی کرم الله منقولست که هر که بدین آیه کار کند هر آینه فرا گیرد زهد
بهر دو طرف یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته‌اند بیت از بخوری رو نهد مشو شاد از آن ور بند بست
بستدیده مکن یاد از آن تا دنیت شود آباد از آن ور فوت شود مشو ناشاد از آن والله لا یحب
وخدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبر را که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخور نازنده بدنیا و
گننده و بدان بر اکفاء و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون بخل کنندگان آنانند که بمال
دنیا و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمایند بالبخل به بخیلی کردن و در تبیان آورده که
بقول جمعی مراد از این آیه یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال کثره حضرت رسالت صلعم
و آنرا بپوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق یا از ایمان
بمحمد صلی الله علیه و آله فان الله پس بدرستیکه خدای هو الغنی اوست بی نیاز از او و از انفاق او الحمید ستوده در ذات و
صفات که اعراض تولی اعراض‌کننده او را ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادگان خود
یعنی ملائکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که بپیغمبران ... وانزلنا و فرو فرستادیم

ویأمرون الناس

سَمُّوهُ الْكِتَابَ بالبنان كتابها يكو منضمن مصالح دنيا و دين بود وَالْمِيزَانَ و ترازو كه دانيد بالبنان ترازو
لِيَقُومَ النَّاسُ تا بهم شنيد مردمان بِالْقِسْطِ بالعدل بيك توسه يعقوق كند بالبنان ميان يكديگر بيوقت يكديگر
و بوقت معاملات وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستاديم آهن را آدم عليه السلام ماموريم فرمود جبرئيل را عليه السلام از بهشت بدنيا آمد و صيقل
آهن
فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ كارزار سخت بسبب آنستكه در كارزار بكار آيد و ساز خواه براي دفع
دشمن چون سنان نيزه و پيكان و شمشير و خنجر و امثال آن خواه براي حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن منافعها مر مردمانرا چو قوام صناعات و چو زر و آهن بازيست و هيچ حرفت كه
آهن چو داخل نباشد و دفع خود آفت كه كارزار نيز مسلمانان مر اسانند و با بلاء سلام در اكثر بلاد از آن بسبب
اين بس چون بهم آهن فرستاد تا الحديد و فرستاد پيغمبر چو كرد و نازد و فرستاد تا معاملات در ميان هيچ راستي بايد
و كتاب بسنال كه رسيد ناحق از باطل متميز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بيند خدا مَنْ يَنْصُرُهُ كه نگاه كند كه يار وي در
هيچكس وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ و نصرت ميدهد فرستادگان او را با سلام يعني دفع كنند بغير حاضر نباشد بمنافقان از حضور
پيغمبر عليه السلام مدد كار كسي ميشود و دفع بيار و مددوار نبود إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستيكه خدا توانا است
بر هلاك دشمنان عَزِيزٌ غالب بحكم و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستيكه ما فرستاديم نُوحًا نوح را بسوي
قوم او إِبْرَاهِيمَ و ابراهيم خليل را بزبان وَجَعَلْنَا و در وديعت نهاديم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان
ايشان پيغمبر را وَالْكِتَابَ و در هر دو بدبنان كتابي كه نامه نزد البنان بود فَمِنْهُمْ پس بعضي از ايشان كه
انبياء بنبان آمد مُهْتَدٍ راه يافتگان يعني ايمان آورده بكتاب وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسيار از ايشان
فَاسِقُونَ بيرون رفتگان از دين يعني نگرويدند بكتاب ثُمَّ قَفَّيْنَا پس بعد در آوردم عَلَى
آثَارِهِمْ عوض قوم ابراهيم و ذريت ايشان بِرُسُلِنَا بفرستادگان خود بعد از نوح بود و صالح عليهم السلام و ايشان را بعد از اسماعيل و اسحاق
و يعقوب و يوسف عليهم السلام وَقَفَّيْنَا و باز در آوردم و باز فرستادم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عيسي پسر مريم
وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادم مر او را انجيل را وَجَعَلْنَا و افكندم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهاي آنانكه پيروي
عيسي عليه السلام رَأْفَةً مهربانيي وَرَحْمَةً و مهرباني ميكنند بيكديگر و خواهان ايشان بيكديگر مشفق و مهربان

كرده اند مدبره رَهْبَانِيَّةً بالبنان بيدا كردند طريق رهبانيه را و بر بيت خود بنا كردند مَا كَتَبْنَاهَا نوشته آوردند آنرا عَلَيْهِمْ
بر ايشان بالبنان ايشان بود كه بعضي از امت عيسي عليه السلام بعد از وي از انكار بالبنان و آشته كار شد بدين رهبانيه
بر معاني ميرانده از ميان بالبنان بكوه ها بر در شدند و ريا و اشتهار نظر كردند معلم و مشرف جبرئيل عليه السلام
در بالبنان فرق نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ مگر طلب خشنودي خدا و بر بيانه بنس كرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس عارت نكردند
و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه بنداشتند و نگاه داشتن آنرا و نگاه تثبيت قايم كرفتند فَآتَيْنَا محمد را صلى الله عليه وسلم دادند
دادند مر از ايشان از هيچ طاقه مسيح الحاق خود و حضرت رسالت عليه السلام در يافت و بدولت اسلام و فرستادند
سيد انام سرافراز شد و حق سبحانه در باره ايشان مي فرمايد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بس اي آنانكه گرويديد بخدا
در صفت اصحاب رسول بعضي حضرت پيغمبر عليه السلام آمَنُوا و ايشان كه بنواب بود و كرامت بنسبت آتَقُوا
و بسيار از رسول ايشان فَآمِنُوا بيرون آمد كانند از دايره ايمان بن اهل كتاب بسيكويد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اي آنكه نيك ايمان آورده خايد بر رسولان كذشته آمِنُوا اللَّهَ بگرويد بخدا و بخدا و رسول و آمنوا و نگرويد
يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ بدو بهره ايد يعني محمد صلعم و يكي بر ايمان بسايرانبياء وَيَجْعَلْ لَكُمْ و ميدهد مقرر
كند بر آيد نُورًا تَمْشُونَ روشني كه بران برو نده بكرو نده بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بيامرزد كناه و كناهان شما
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است رَحِيمٌ مهربان بر ايشان آورده آنكه بايد در بهره از جهول اهل كتاب
ايمان آورند ايشان بر كرد و بكان صبر و زندگي تا نشد كه خداي دو بخشد از فضل و رحمت و مغفرت آنرا
فِي بخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل كتاب يعني مسلمان نگرويدند بعلم أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستيكه قادر نشوند
و توانائي نباشد عَلَى شَيْءٍ بر چيزي مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدا يعني از آن كه امتها كه براي ايشان
ذكر كردن هيچ خبر نباشد و بدالبنان زنند وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستيكه فضل يعني افزونيها و فواز فرستادن
بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست يُؤْتِيهِ عطا كند او را مَنْ يَشَاءُ هر كرا خواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خداوند فضل بزرگ است يعني نعمت تمام كه خواص و عوام را فرا رسيده فيض كرم رسانيده از شرق تا غرب خوان
نعم نهاده از قاف تا قاف ب هنديش دم زنوال تو هر سر ب وارند نيك و بد عطا بنواخته عزاف

سورة المجادلة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند اوس بن صامت
زن خويشتن را بخواند بيت قبيله كه زوجه او بود خواله از آن اصحاب امتناع كرد و اوس او را كفت أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ

و این ظهار میکوید در جاهلیت طلاق بوده خود بخدا بهت آب آمد در شریعت سفاحمود سول اسلم فرمود که بر کسی
شدی خود ارجه اطلاق خود در ایشان مغارف نیس میرسد عون کرشده دیکر بار پیغمبر بیعت مسلم باز کرد شنیده
جان حق ایشان شنید روزی نماز بآسمان بر کرده کفت اللهم انی اشکو الیک الحال آنچه آمده قد سمع الله بدرست که
شنود خدای قول التی تجادلک سخن آن زن که مجادله کرد با تو فی زوجها در کار شوهر و تشتکی و تقاله کرد و شکایت
خود بر داشت الی الله بخدای و الله یسمع و خدای میشنود تحاورکما باز کفتکو و اندیشه شما ان الله سمیع بدرستیکه خدای بسیار شنوا
تو میکفتی بر دو حرام شدی مرا و میکفتی مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستیکه خدای بسیار شنوا است حدیث اقوال مرد و زن را
بصیر بینا است باحوال ایشان الذین یظاهرون آنانکه ظهار کنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود ما هن
و کویست نیست تو بر جز جنس نشت مادر ما امهاتهم نیستند آن زنان ایشان الا اللائی مادران ایشان یعنی طلقهن
این کلمه زن کسانی را که ادا می شود زنان امهاتهم نیستند مادران ایشان و حقیقت الا اللائی ولدنهم آنانکه
بزادند ایشان را زنان ایشان را و ازواج نبی صلی الله علیه و سلم در مرضعات حکم مادر دارند و انهم لیقولون و بدرستیکه مردان
میکویند منکرا من القول ناشایسته و ناداننه سخنی و زورا و دروغ بزرکی که زوجه مادر نباشد
فان الله لعفو بدرستیکه خدای عفو کننده است کناه تو بدرکاران از بنده قول غفور آمرزنده ایشان را
باسباب کفارت ظهار نسبه زور جهت یا آنچه تقریر کنند بآن از وجه جواز ایشان و بعضی که حرام باشد
نظر مرد بدو از اعضای محارم او خواه منتهی و خواه نه شاید خبر آنچه کو بدست تو بدرستیکه چیزی ظهار مادر حرام است
خطا میشود و الذین یظاهرون و آنانکه مظاهر کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز کردند لما
قالوا بنقض آنچه کفته اند یعنی عود کننده بر وجهی او بمذهب امام اعظم رضی الله عنه یا امساک کننده مر زن را بعد وجب
در حق ظهار اکر چه حظر باشد یا امکان طلاق را و نزد امام شافعی رحمه الله باوی حالت مذهب امام مالک
و در تبیان عود بمعنی باشد پس بر مظاهر کفارت باید داد و بیان کفارت نیست که چیزی که ظهار
کند و حرام نماید و جز او با کناه دارد بر وجه یا و ملک فتحریر رقبة پس وقت آزاد کردن بنده
خواه مومنه و خواه زنه و خواه خورد و خواه بزرک و بعضی امام اعظم رحمه الله و امام شافعی کویند رقبه مومنه آزاد
باید کردن من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیکر را و منع کیرند از هم و بعضی بر آنند که
مس کنایه از جماع مظاهر عنها حرام کوش از کفارت ذلکم این حکم که بکفارت مامور شدید تا یوعظ به
بند داده میشوید بان آیات بدان ملفظ بین الفاظ و اللہ بما تعملون و خدای بآنچه میکنید خبیر آکاه است
بر دو پوشیده نمی ماند بر او فمن لم یجد پس کسی که نیابد بنده را و زوجه نیست و احتیاج است بالا و اعتبار
و بنفقه احتیاج دارد و نفقه کسی بر وزنه و این قول امام شافعی رحمه الله است امام مالک الزام اعتاق بنده میکند و امام
رحمة الله علیه کرسنه دارد آزاد بنده دارد یا بدانکه هر چند بخدمت او محتاج بود اکر نیز بنده دارد و محتاج است فصیام
شهرین متتابعین پس روزه دو ماه پی در پی که در میان او افطار نکند نه عذری و اکر افطار کند
روزه سر کیرد و اکر عذر دارد و آن خاف است و اسیر روزه باید فمن لم یستطع پس هر که طاقت روزه دارد نداشته باشد فاطعام ستین مسکینا پس
بسیار شرعت فمن لم یستطع پس هر که طاقت روزه دارد نداشته باشد فاطعام ستین مسکینا پس بسیار
طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از سایر حبوب غالب و امام شافعی رحمه الله مدی
از طعام باید داد ذلک این بیان احکام ظهار باشد یا بیان احکام که مفرر شده لتؤمنوا تا بکرویدید بالله بخدای
و رسوله و بپیمبر و بر اقبول اوامر و نواهی و تلک و این حکمها حدود الله حدهای خدای است که از آن
خود آن کی نشده و للکافرین و مر انکار کنندکان را عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت
ان الذین بدرستیکه آنانکه یحادون الله و رسوله مخالفت و دشمنی میکنند با خدا و رسول او یعنی از
حدود نبی و امر یحادون می نمایند کبتوا خوار و نکون سار شوند کما کبت الذین همچنانکه ذلیل و رسوا
شدند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بعد از کفار کذشته و قد انزلنا و بدرستیکه فرستادیم
آیات بینات آیات روشن یعنی فرائض و معجزات دلالت کننده مر صدق حضرت رسالت و للکافرین
و مر کافران را عذاب مهین عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و کفته اند مر ایشان را
چنین عذاب در آخرت یوم یبعثهم الله یاد کن روز را که حق سبحانه ایشان را از قبور جمیعا همه ایشان را که یکی
مبعوث نماند فینبئهم پس خبر داد ایشان را بما عملوا آنچه کرده باشند احصاه الله حکما داشته
باشد خدای احصاء ایشان را و نسوه و ایشان می فراموش کرده باشند و الله علی کل شیء خدای بر همه چیز
و حوالی اند کان شهید کواه است و مشاهد آن مکافات خواهد فرمود و کسی کواهی او را رد نتواند کرد الم تر آیا ندیدی
و نمی زنداد کواه حال که کواه بود قصه کنکاش در کنافی آورده که در ربیعه بحر حرب و جب برادر و جهل زن
بن حشیه کرد نیکی کفت لا خدا میداند چه میکوم و دیکر کفته بعضی را داند و بعضی را نداند و فلان کفته اکر بعضی را داند

ثمرات میدهد زیرا که مانعی ندارد و از دانش آیهٔ آمده که الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها
میداند آنچه در آسمانها است از انجم و ملایکه و ارواح و ما فی الارض و آنچه در زمین است از سعادت و نجات و حیوانات
مانند گوسفند و شتر و گاو و غیرها و ندانستن و از کوتاه بودن به اسم الا هو الرحمن الرحیم که مکرر خدا ستوده از جهان ایشان
بعلم شکر دارند ایشان را از جنب آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بحال ایشان و لا یحزنک و نرنج از گوی باشند
الا هو سابقهم که مکرم شدم از ایشان بدانش و بیش یعنی ایشان را شش ساخته و لا یأتون الا قلیلا و نیکند باشند
از سه عدد و لا اکثر و نه بیشتر از پنج الا هو معهم که او با ایشان است بعلم اینما کانوا هر جا که باشند از اقطار
سموات یا در سواد زمین چه علم او با شما در یکجا نیست تا با اختلاف امکنه تفاوت کند ثم ینبئهم از نیمه بزند
عنایت و بخش زیر بیست و دوم مزن بیشتر بخش ثم یحیا بنده دوست از قیاس برخاس خود منه از اساس
ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا آنچه کرده اند در دنیا از سر تفصیح و تشهیر ایشان یوم
القیامة روز رستخیز ان الله بکل شیء علیم بدرستی که خدا بر همه چیز از کفار یا کردار یا علیم و ذات نیست
علاوه بر همه معلومات یکسان حالات ایمان اسلام جهان دانند که حالات ایمان در این راه علم مجهات اسمه بر این وجه شما
که کرد تجلیات آن نهان و آشکارا هر چه بکسانت بعلم است نا بر از دور تجلی و نه آزادی بر نه دانه در تفسیر
زاهد رحمه الله آورده که جهودان و منافقان با عادت بود که چون پیغمبر علیه السلام سر به فرستادی و خبر ایشان
در بر آمدی سر راه مومنان با تو دیگر ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشت چشم بر اینها که
دران سر به کش می نشستند نگاه کرده و مرغ بغمز در سیان آوردندی اسوه نازکان افقا و بر مکران لشکر انکار نقاد
بعنایت الله و مبارکات نبوی یا خبر حضرت رسالت به رسید و ایشان را نهی کرد و هر سه روز اجابت کردند
و دیگر بار بر جان سوال ایشان بر آثار نهاد و آیهٔ آمده که الم تر الی الذین نهوا عن النجوی موسی آنانکه نهوا
باز گرفته شده اند عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی الف از آنجهت که هو ذو نکس باند سیکه و ثم
یعودون لما نهوا عنه باز آنچه نهی کرده شده اند از آن و یتناجون و راز میگویند از زدی تبرو بالاثم بتجنب
ایشان از زدی و از آن اثم و العدوان و بیدادی و در حق اهل ایمان راند و همان سا سخنی
ایشان و اذا جاءوک و چون آیند بخدمت علیه السلام و پاسخ تا رانند کلام ایشان در مقالات آنکه هو
نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده گفتند السلام علیک حضرت فرمود علیکم عایشه رضی الله عنها فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدید

که چه گفت حضرت فرمود نشنیدم که گفتم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم من بر ایشان و بر کلام من بر ایشان جواب
نیارد ایشان در باره من حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که و اذا جاءوک حیوک بما لم یحیک به خدا و ایشان سوی تو بیایند تحیت کنند
ترا بما لم یحیک به آن چیز که تحیت نکند ترا به الله و آن بعضی خدای تعالی و سلام علی عباده الذین
اصطفی و ایشان میگویند السلام علیک و سلام بعبت بود و مرکبت یا تنها شیخ و یقولون میگویند بسود
لولا یعذبنا الله بما نقول چرا عذاب نمیکند خدای ما را بما نقول بآنچه میگوییم نسبت با پیغمبر
او اگر پیغمبر بود در ما بیستی که بود پیغمبر با نمت که بود پیغمبر ما عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشان را
دوزخ برای عذاب یصلونها در آیند بدان و بئس المصیر بد بد جایگاهی آن دوزخ یا ایها الذین آمنوا
ای کروه گروه مگران اذا تناجیتم چون باز گوئید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز گوئید بالاثم بگناه
و العدوان و بیداد و معصیت الرسول و بنافرمانی رسول خدا و تناجوا بنیکی و پرهیزگاری و اتقوا الله و بترسید از خدای
الذی الیه تحشرون که بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردار ها جزا
خواهد داد انما النجوی جز این نیست که راز گفتن با تو و عدوان من الشیطان از سوسه شیطان است
که در چشم می آید و بدان شما اندوه لیحزن الذین آمنوا تا اندوه کیرد مومنان را و لیس
بضارهم شیئا و نیست شیطان شیئا ای ضرر رساننده و مومنان بجز باذن الله باذن الله مگر بدستور خدای
یعنی بمشیت و قضاء و علی الله و بر خدا باد فلیتوکل المؤمنون و باید که توکل کنند مومنان
و هم خود را بحق نداند و از او نگذرند جهود و منافق حسادت بر ایشان و کرد و ایشان را سعادت و ایشان را غارت
عقاب کنند یا ایها الذین آمنوا ای کروه گروه مومنان اذا قیل لکم چون گفته شود شما را در مجلس جمعیت
رسالت آمدن آمدند و بعضی از اصحاب که بر بهر فرود کرفته بودند بدربان سلام کرده در میان سجد برپای ایستاد
و ایشان را جای نداد حضرت فرمود تا بفلان و بفلان ایشان برخاستند و جای بدیشان دادند منافقان
صحابه را نه در بدر بار انصار نکاه و شکایت کردند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه گروه مومنان
تفسحوا فی المجالس در جای فراخ کنید بر مردم فافسحوا پس جای فراخ کنید بر مردم یفسح الله لکم تا خدا کشاده کند حق تعالی شما را در بهشت
و در دنیا فانشزوا پس جای فراخ کنید بر مردم یفسح الله لکم جای کشاده کند حق تعالی شما را در بهشت

باد لهای شما را مفرح کرداند بذاك الانصاف و مراحم و اذا قیل
چون گفته شود انشزوا برخیزید از شما لاکه برخیزید
برخیزید فانشزوا پس برخیزید در موضع آورده که همین مجلس حضرت رسالت صلعم نشسته بود هیچ کس از
ایشان بیرون نمیرفت بلکه بخواست که برخیزد و از شما جمعی بیفتاده اند و بنشسته اند یرفع الله تا بر دارد
خدا در جهان بنشستن الذین آمنوا منکم آنانرا که در دین اند از شما قوله الذین اوتوا العلم و بر آرد آنانرا که داده شده
علم یا ایمان درجات در درجهای مومنان یعنی همه باشند زیرا که مومن عالم افضلست از مومن
بی علم کنف الامر آورده که کنانه بن عبد الله مروی است که از زراره رضی الله در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده
از آنکه چه چیز بهترین عبادتهاست تا بدان تقرب کنم گفت صبح در جنب تراز درجه علما نیدم دانا بدان که نشسته درجه افزون
ابن جوزی آورده آیات و معلی درجات بلند تر است م در دنیا عبد تربه و غرور در آخرت ابها علیه السلام و مومن را
بفضل رفع در دو مراتب یا الصفا از بهر دار آخرت مسعود منقولست که مومن را بدو درجه بالاتر از کسی که مانند
هر دو درجه غبار دو بدن است نیز و ابن مردویه بسند بلی داود رضی الله گفت که فضل عالم
بر عابد چه مقدار فضل قربت بر بعد که بر بالا بر سر بار کواکب است مصباح الانام بکل فرض بیمه العلما
ابتدا الکلامی و نیز ما قال صلعم رفعت آدمی بعلم بود و هر کرا علم بیش رفعت بیش و تمنی هر کسی بدانش است
سازا فزون بعلم تمنی خویش و اذا قیل انشزوا و چون گفته شود برخیزید فانشزوا پس برخیزید
جهود و تمنی و تحلیل و سوگند میخورند علی الکذب بدروغ و بحلول اسلام و احترام سید انام و هم یعلمون
و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذاب
سخت در دنیا بخواری و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستیکه ایشان ساء بد است ما کانوا یعملون
آنچه میکردند و میکنند و در آن امر از مناهیست اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند سوگند را نزد که میخورند جنة
سپری یعنی بنای مخصوص ایشان در ایمان اند فصدوا پس داشتند مومنان را بوقت الهی خود عن سبیل الله
از راه دین الله انکیزه بخشیدن جنبی یا ایشان را بدل اسباب تا از جهاد منعاقد کردند فلهم پس مر ایشان را
عذاب عذابی مهانا خوار کننده مهین خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان در قیامت اموالهم
خواستها ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی اولئک آن گروه که
اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان در آن خالدون جاوید باشند کانند منافق نیز
خلود تا حکم کافر دارد بلکه در کفر ایشان رشتگان زیر خواهد بود و عذاب ایشان اشد یوم یبعثهم الله جمیعا

حکم نازل شد

حکم نازل شد و هر طایفه را بسوگند بدین کار بگیرد و امیر المومنین سناف بدست و گوند بیچاره کساند از روز
رحلی صلعم الله جمیعا این کار بر رسول آمد که استغفر لهم آیا بر سید بود و خواست آمد شما را ان تستغفر
بدهید پس لن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدا ایشان را ذلک آن بسبب آنکه کافر شدند بالله
و رسوله و بخدا و رسول او و الله لا یهدی القوم الفاسقین و خدا راه نمی نماید گروه بدکاران را قال الله
و اذا قیل لهم و چون گفته شود ایشان را تعالوا بیائید تا یستغفر لکم رسول الله آمرزش خواهد
رسول خدا لکم برای شما لوا رؤسهم بجنبانیدند سرهای خود را و رأیتهم و بینی ایشان را یصدون
باز میگردند و هم مستکبرون و ایشان تکبر کنندگان سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت لهم
آمرزش خواستی ایشان را ام لم تستغفر لهم یا نخواستی آمرزش ایشان را لن یغفر الله لهم
هرگز نیامرزد خدا ایشان را ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستیکه خدا راه نمی نماید گروه بدکاران را
هم الذین آن گروه که یقولون میگویند لا تنفقوا مگر خرچ مکنید علی من عند رسول الله بر آنکه
نزد رسول خداست حتی یفضوا تا پراکنده شوند و لله خزائن السموات و الارض و خدا راست گنجهای آسمانها و زمینها
و لکن المنافقین و ولیکن منافقان لا یفقهون نمی دانند یرجعون باز گردند الی المدینة بمدینه لیخرجن
البته بیرون کنند الاعز الاعزان را منها از آن الاذل الاذلان را و لله العزة و خدا راست عزت
و لرسوله و رسول خدا را و للمؤمنین و مومنان را و لکن المنافقین و ولیکن منافقان لا یعلمون
نمی دانند یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تلهکم مشغول نکند شما را اموالکم
مالهای شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد خدا و من یفعل ذلک
و هر که بکند فاولئک آن گروه هم الخاسرون زیانکاران و انفقوا و خرچ کنید مما رزقناکم
از آنچه روزی کردیم شما را من قبل ان یاتی احدکم پیش از آنکه بیاید یکی از شما الموت
مرگ فیقول پس بگوید رب پروردگار لولا اخرتنی چرا نمی تاخیر کردی مرا الی اجل
بسوی مدتی قریب فاصدق پس صدقه دهم و اکن و باشم من الصالحین از نیکوکاران و لن یؤخر
و هرگز تاخیر نکند الله نفسا کسی را اذا جاء اجلها چون بیاید مدت او و الله خبیر
و خدا آگاه است بما تعملون بآنچه میکنید در حدیث که عبد الله بن ابی منافق
بار رسول خدا نشسته و جوابت کردی و دشنام آنحضرت بود گفت مجرمه بود اخرجوا
طاهر و حمیر بجای آنجا بودند و مسودک حال در آمد بر شما مرد که اهل سرکش متکبر بود بنظر شیطان ناظر
باشد ناگاه بنشیند در آمد حضرت صلعم که بجا مراد شما مید بر فلان و فلان از اصحاب تو ایشان خبیث که بخیزید
و بایشان خود آلوده سوگند خورند که ما هرگز نه داود مکروه ایم نیز نه ما از که آنکه لم تر آیا ندیدی الی الذین
تولوا بسوی آنکه ایشان منافقان که دوست گرفتند قوما غضب الله علیهم گروهی را که خشم گرفته است
خدای بر ایشان یهود ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مومنانند و لا منهم و نه از ایشان که
جهودانند و یحلفون و سوگند میخورند علی الکذب بدروغ و هم یعلمون و ایشان میدانند
و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده خدای برای ایشان عذابا شدیدا عذاب
سخت در دنیا بخواری و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستیکه ایشان ساء بد است ما کانوا یعملون
آنچه میکردند و میکنند و در آن امر از مناهیست اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند سوگند را نزد که میخورند جنة
سپری یعنی بنای مخصوص ایشان در ایمان اند فصدوا پس داشتند مومنان را بوقت الهی خود عن سبیل الله
از راه دین الله انگیزه بخشیدن جنبی یا ایشان را بدل اسباب تا از جهاد منعاقد کردند فلهم پس مر ایشان را
عذاب عذابی مهانا خوار کننده مهین خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان در قیامت اموالهم
خواستها ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی اولئک آن گروه که
اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان در آن خالدون جاوید باشند کانند منافق نیز
خلود تا حکم کافر دارد بلکه در کفر ایشان رشتگان زیر خواهد بود و عذاب ایشان اشد یوم یبعثهم الله جمیعا

باهمی آمرزش را که بالکبر و عداوت با خدا و رسول فاسقان از قبور ایشان فَيَحْلِفُونَ پس سوگند خورند برای خدا و رسول
كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند خورند برای شما وَيَحْسَبُونَ و گمان برند ایشان أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ که ایشان
بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند خورند و عداوت با خدا و رسول أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ
دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایت رسیده با آنکه پنهان و آشکارا تمرد و رنج میکنند اسْتَحْوَذَ مستولی شد
و غلبه کرد عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بر ایشان دیو و بوسوسه میدادن ایشان را بجایی فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید ایشان را
ذِكْرَ اللَّهِ یاد کردن خدا را بدل یا دکردن بزبان أُولَٰئِكَ آنگروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر شیطانند
و متابع او أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدانید بدرستی که لشکر شیطان هُمُ الْخَاسِرُونَ زیان کاران اند بعضی بود از دست داده اند
در دو سرا إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ بدرستی که آنانکه مُحَادُّونَ اللَّهَ دشمنی کنند خدا را و رسول او را أُولَٰئِكَ آنگروه
كُبِتُوا خوار کرده شدند و خوار گردانیده شدند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه خوار گردانیده شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ از پیش
رسول او بود و نعوذ بالله و باعتبار أَبَلَّغْتُ نوشته خدا و لوح محفوظ و حکم کرده که همه جا لَأَغْلِبَنَّ
أَنَا وَرُسُلِي هر آینه غالب خواهم شد من و فرستادگان خود را که اهل دین اند بقهر و زجر و اعادیت اگر با هم جمع
نیستند بدلیل و حجتی إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدا قوی است بر نصرت انبیا عَزِيزٌ غالب حکم خواهد کرد بر آن ۲۷۵
فاذا ثابت حکم آن را بنا بر کیم یا بود ۞ کسی را که ایمان بخدا و روز آخرت باشد و ایمان و اخلاص
ایمان با شیمان و صفت ایشان سلیمه که مطلقا با مسیح و دشمن و دوستی نکنند و اگر چند قرابت قرابه واقع باشد چنانچه فرمود
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ نیابی ای مخاطب که گروهی را که ایمان آورند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز پسین که ایشان يُوَادُّونَ
مودت و دوستی دارند و دوست دارند مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ کسانی را که مخالفت کنند با خدا و رسول او یعنی منافقان کافران و منافقان
دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رضی الله
عنه چون عبد الله جراح در روز احد کشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه که پسر خود عبد الرحمن را
مبارزت طلبید و بکشت أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود
عبید را در احد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه در بدر خاله خود عاص بن هشام
را کشت و چون حمزه و علی و حمزه و ابو عبیده را که قرابت بود بعتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند
أُولَٰئِكَ آنگروه که باشند حق تعالی بر دوستی نکند كَتَبَ نوشته است خدا بیقین ثابت کرده است فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان را وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوحٍ بروح مِنْهُ از نزد یا حق و دلیل و کتاب و معجزات
وَيُدْخِلُهُمْ و در آورد ایشان را روز حشر جَنَّاتٍ بهشتها تَجْرِي در بهشت که جریان دارد تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان
جوی ها از آب و شیر و خمر و شراب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بود در آن رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدا عَنْهُمْ
از ایشان بطاعت که در دنیا کردند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان بکرامت که وعده کرده است ایشان را
در عقبی أُولَٰئِكَ آن گروه حِزْبُ اللَّهِ بدانید که لشکر خدا هستند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که
سپاه خدا هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند ۞ شعبی از جرجانی نقل کند و جرجانی از مشایخ خود شنیده
حضرت داود علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حضرت کیست حقا تعالی که العافیة اخبار و التسلیمة الکلیم و التقیة
قلیم هو الملک عز و جل و حول عرشه هر که از جنبه و از محارم فرو بسته بود و دست و از آزار خلق و اقدام حرام
گوناه باز دو خود را از ماسوی الله پاکیزه کرده اند آن جمله حضرت را بسه زیر بیان کرده اند بیتا زهر چه بار دوست
مرد دین باز ته و زهر چه با جنبه بود و دوست باز دارد ۞ لوح دل از نقاش فعلی نقش بیرون باز ته تا باشد که بعلت اهل قبول
بنشو بصفحه زنجیر خود را بر خزینه تا آید بر بینی صفحه تر از کار شوره نگشته
بسم الله الرحمن الرحیم سبح تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لِلَّهِ مر خدا را که منزه ذات او است مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است و قادر بر همه و حکم و فرمان الْحَكِيمُ
صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرت رسالت در سپاه خیام از هجرت با صحابه از خواص و حجره دینه و دعا می
که در عهد غیر بود بعد و حضرت ضمیه جهت بر ایشان کنند جهت بنی النضیر و در و قتیکه بت بدو بار خانه
این شهادت بود سنگی رام بر زدند تا الا حضرت افکنند الحاح حضرت علیه السلام مهند عاصم خبر دار کردانید
و آن حضرت بمدینه باز آمد پس بر ایشان باز نشستند و چون عذر شما ظاهر شد از دار حرب بیرون روید و ده روز
ایشان را امان داد ایشان تبه سفر استعداد کفر و انبات بیش ایشان کس فرستاد که از دار خود بیرون روید و بقلاع
متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم معاون غالم بود و منجم آن منافق مغرور شده باشند حضرت
با آنحضرت رسیده که با جمعی بر ایشان رفته و یا ده روز ایشان را محاصره کرد و ایشان بقبول کشتن نوا
نرسیدند و بمکر عداوت در دل ایشان کشتند و چنین با قبول نمودند حضرت و موعد که بنو لاکه اسلحه خود بگذارید و منفعل

اموال و ذوات شما را بتوانند گرفت یا خوریدید یعنی خوار و زار نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که وَاَوْرَثَكُمْ اوست
آنخداوندیکه ازروی ازال اَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بیرون کرد و آنرا که نکشتند بدیشان اَلْمُؤْمِنُونَ زنان بیت
یعنی فی التفسیر اَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا بیرون از مرباد و منزلهای خود را که در زمین مدینه داشتند لَمْ تَكُونُوا در اول اندیشه
ایشان از خیبر و خیبر خرمستان بود ایشان از خیبر خواهد بود بالای حشر کرد و دمار از امت در آخرت آنست که اخراج
حشر نمایند و مردم را بر زمین شام راند و گفتاری قیامت قایم گردد و آن حشر دو است و چون النصفین فیلان
سایر مردمان شام محشور شدند حق سبحانه اول حشر یا ما لَمْ تَطَئُوهَا شمان گمان نشد بعد از مومنان
اَنْ يَخْرُجُوا الکه بیرون روند فی التفسیر از مدینه بهشت بسیاری مرد و مدد شمشیر عاجز شد وَظَنُّوا
وگمان بردند آنکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان مِنَ اللَّهِ
از زد و آمدن قضا بر حدود ایشان فَاَتَاهُمُ اللَّهُ پس ماید بدیشان خدای تعالی مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا
از آنجا که گمان بر دند وَقَذَفَ بهلک خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و هراس و بیم حال اهل
و چون حال اهل کنند يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خانهای خود را بِاَيْدِيهِمْ بدست خود وَاَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای
مومنان یعنی تقصیر عذر کردند خانهای ایشان بدست مومنان خراب پس کانه خود بدست خود خراب کردند
از خیبر که چون سود از جلا نهادند و دست کردند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها میکندند
و بوجه الیف ارخوش می آمد از در راه و جهاز سنگها از شیده از محل آن بر کنده میخواستند که
با خود ببرند پس شمشیر بار کرده بر آن استند و اظهار جلادت نموده و فهمیدند و سرد و کوبان از
بازار بدینه گذشتند یعنی بولایت شام رفتند و چون بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا اُولِي الْاَبْصَارِ
ای خداوندان دیده یا یقینه بینید و حکم کرده وَلَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللَّهُ اگر قضا در حق ایشان عَلَيْهِمُ
الْجَلَاءَ که بیرون شدن از خانمان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب کرد ایشان را فِي الدُّنْيَا در دنیا اگر نه
و برده گرفتن وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و مر ایشان را در آخرت با وجود جلا در آن سرا عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ
ذٰلِكَ این بعذاب ایشان بِاَنَّهُمْ بانست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدا و رسول
و مخالفت در زیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که دشمنی دارد خدا را فَاِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت بود و امثال این آورده اند که در زمان جاهلیت سکه خندقها بنی النضیر نظم کشد

و نفیر تجربه زده و عبد الله سلام و ابو لبابه و ابو لیلی و بدان همه مامور کشتند ابو لیلی انواع وجود ترا می بر بود سبکفی بر
ایشان نثار نمیکنم و ابو عبد الله حسن انقطاع کرد و بیکفت که خدا بر شیر شراب را بدین مسلمانان باز دهد
پس آنچه بهتر است از ایشان میکندارم حق سبحانه آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ آنچه بریدند از درختان
اَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلٰى اُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِاِذْنِ اللَّهِ پس بفرمان خدا بود
و بشنید بر ای آنکه شما را بیازار بدهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و بر آنکه خوار کرد مانند جهود انرا که بیرون نکشند
از دایره فرمان آورده اند که چون بنی نضیر را جلا کردند پناه زده پناه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان
باز ماند و اموال و عقارات ایشان جمله شد یعنی خاصه پیغمبر علیه السلام پس آنحضرت از اسحقه هر چه بر
حوالت بود و عقارات را بعضی مردم بخشید و اکثر در وایات ظاهر آنست که آنرا بحصن ساخته و امام اعظم رحمه
بر نیز رفته و حق سبحانه آیه نازل کرد که وَمَا اَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز گردانید خدا عَلٰى رَسُولِهِ بر فرستاده خود
مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بود از ایشان فَمَا اَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ بر حاصل آن
مِنْ خَيْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتر یعنی پیاده بدست صحابه آمد و زیاده حبشی نیز واقع نشد
که شمار الکفیه رسیده باشد و شما بجر و بکار زار اید قلعه را فتح نکردید وَلٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدا يُسَلِّطُ
رُسُلَهُ مسلط و مستولی ایشان را بر پیغمبران خود را عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد وَاللَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
و خدا بر هر چیز غالب است بر مغلوب و دشمنان قَدِيرٌ توانا است کار بسیار ظاهر چون فتح قریه
بدل ایشان را بعد بدو کار دشمنان چون الغابر و نیس در دل ایشان جای افکند مَا اَفَاءَ اللَّهُ
از اموال و املاک ایشان بمسلمانان که بجز رفتن بنود فَلِلَّهِ پس مخصوص خدا را وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او
وَلِذِي الْقُرْبٰى و مر خداوندان قرابت را نسبت پیغمبر صلی الله علیه وَالْيَتَامٰى و مر یتیمان را محتاج را
وَالْمَسَاكِينِ و مر درویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذر باز ماندگان و راه آنکه کنند با حاصله پیغمبر صلعم
بود و دست آن تعلق بود داشته در زمان حیات خود بسته باشد و بیاد حق و آنکه مقرر بوده اند و
با تیر و جه که حق بود قسمت مینموده و بعد از وفات ایشان بعضی از علما حاجت ظاهر آیه کرد و بخش نفس خود
سازند و هر که نماز و حق سبحانه بعمارت سایر سحار صرف کنند و بعضی گویند نماز خدا جاری که
بر آنکه عظم و آنرا بخیر مهم قسمت کنند و در همه رسول صلعم اختلاف کرده اند و بعضی گویند مر فرقان امام اعظم رحمه

ما افاء الله علی رسوله

مصالح المسلمان صرف بایدکرد و تنها اعیان رسد تغور و مسالح مجاهدان بکار باید بود و صالح آورده که اعرابیه
چون بمکه رسیدند و بعضی از ایشان بطریق ادا زیادتی مزاحمت بر آنحضرت محمد اختیار کردی و از صوف گفتند و بیاتی با قوم
گذاشتند و قوالوا آن قوم در تسمت آن بزرگ و دنیان حیف کردند و بجمعی از دساد آباد ایمان و دخایم بی تقصیر
بهمین خیانت کنند یا رسول الله شما را بعض و صفی و معنم را بدوا برید و بگذارید مانا تا از قسمت کنیم چون سخنان در آنها
بپذیرد گرد نشسته آنرا بر دو هر کی نذور شد مقرر شد و فرمود که حکم بنده پیدا کردیم کما کانوا کونوا ما نباشد
آن بنده کو ذلک گرد او دست بدست پس ان اغنیاء ایمان قوالنگان ان بنده از شما که زیاده از حق خود بر مانند
و فقرا را بدست بدست بگردد ساز تا آن در زمان جاهلیه بوده و ما آتیکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر
فخذوه و غنیمت فخذوه پس آن گیرید آنرا که حق شماست و ما نهیکم عنه و آنچه شما را منع کند از آن مثل قول
فانتهوا پس باز ایستید از آن محققان بر آنست که حکم این کلمات عام است صفت و بر آنکه هر چه امر فرماید
پیغمبر آنرا فرا گیرید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق است هر که مخالف امر او
کرد و مخالفت یابد و هر که از نهی او احتراز نماید در ورطه هلاک افتد و اتقوا الله بترسید از خدا که مخالفت
و انکار خلاف امر فرود زید هلاکت و اتقوا الله و بترسید از عذاب خدای و مخالفه رسول الله و ان الله شدید العقاب
خدای شدید العقاب سخت عقوبت مر نافرمان مغیر را للفقراء آنچه مهاجران و قسمت مر غنیمتها و مسلمان
و اینها سبیل در میان الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند از دیار هم از سرای ایشان که
در گذشتند اموالهم و دور و اقامه اند از مال آنچه یبتغون مطلب فضلا من الله بخشایش از
خدا و خوشنودی حضرت او و یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اعراض و نمودن بنده ملک و مال
رحمت در مرضی حق بودند و بدرستی خدا و رسول ترک بار و اموال نمودند و ینصرون الله و یاری میکنند
دین خدا را نفس الله عقیده در رسوله و نصرت نمایند پیغمبر او را بیاری و دعوا او آنانکه کرده مهاجران
هم الصادقون راستگویان اند در استوار در نیز اسلام هم بفعل و هم بقول و الذین و دیگر برای آنانکه
تبوؤا الدار جای گرفتند در سرای هجرت و الایمان و در دار ایمان یعنی بدینه در نفس امام ابو بکر بنفاس
که ایمان نام مدینه هجرت و حضرت رسالت او در آنجا نام خانه و پس معنی آنست که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم
پیش از ایشان هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان آورده اند و در صحابت پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله

مشتق مساجد حاضر شدند یحبون دوست میدارند من هاجر آنکه هجرت کند الیهم بسوی ایشان و
ادر بیارند و بجای خود مساعده نمایند ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در دلهای خود حاجة حسدی
و حقد و مدعه و نیازی مما اوتوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مر از آنکه انصار را حضرت رسالت طلبید
و دو کرامات و امداد و احسان و استعانت بایشان کرده بود و بر ایشان جبران کرده بود پس گفت ابو انصار اگر
میخواهید اموال و نصیر ایمه میان شما تقسیم کنم و مهاجر قرار بابو در سایت شما ساکن شوند و اگر خواهید
از برای خاصه بهاجران دهم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بگذارند امور خود و مشغول شوند سعدین ربیع
عنها گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال و اهمها مهاجران قسمت فرمایی و ایشان بخیان در خانهای
ما باشند و شما نیز برکت در مال و ایشان حضرت رسالت و ایشان را زاد و عاقبت و حق سبحانه و تعالی شان ایشان
میفرماید که و یؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی
از خود باز میگیرند و بدیگران میدهند و لو کان بهم و اگرچه بیت ایشان خصاصة حاجت با آنچه
ایثار نمایند و اصحاب ایثار اول آنانند که سر بر یافته بکلی از صحابه آورده اند آنرا بر دیگری که سخی
و از محتاج تر بود فرستاده و بر دیگری ایثار نموده از فقر بر یکدیگر ایثار کرده اند و آنچه در شان نوالگان
مانند حکایت را نمایند آن شش خصلت که جود و سخاوت بر آن صفت ایثار کمال و انفصال ایثار آنست که
کسی محتاج تا بچیزی و دیگری بر آن محتاج آن میدارد خود ایثار کرده و بخشیدن یکدیگر کامل تر شمایسه تقدیر
و دوران: اگر نماز رسد از آسایش حرص کردن آنش: از استغنا قسمت با وجود فقر و بلا: ریا خود در
سازد تا ما نیوا بانتش و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس او یعنی منع کند نفس
از رغبت مال و بعض الفاظ فاولئک پس آنگروه هم المفلحون آنانند رستگاران یافته رزی
یافتگان جنبان عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت والذین جاءوا و آنانکه آمدند مر آینده من بعدهم
پس از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یقولون میگویند ربنا اغفر لنا ای پروردگار
ما بیامرز مارا ولاخواننا و برادران ما را در دین الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیش گرفتند بر ما بایمان
ولا تجعل فی قلوبنا و منه در دلهای ما غلا کینه و حسدی و جنابتی للذین آمنوا برای آنانکه گرویدند
پیش از ما یعنی اصحاب عمر صلعم ربنا ای آفریدگار ما انک رؤف بدرستی که تو مهربانی و عاء مستجاب

عليهم بخشنده با مؤمنان و بزرگ و با کافران غالب گردان لان گفته اند که آیه مکی است و از اهل تفسیر روایت
حسب الله آورده که چون صحابه مؤمنان را رسد مرتبه فرود آورده جماعه از انصار و نابعین که موصوف باشند بسیار
و ان یکن منکم پس هر که بدین صفت نبود او از مؤمنان خارج افتد الم تر آیا نگاه نکردی الی الذین نافقوا
بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و اهل شقاق و فتنه و اهل ایشان
کرده اند قوم بیغام فرستاده بذکر ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد میکنید با شما در موافقت و مساعدت تمام
خواهیم و اتفاق با ما نمائید تا حدیث که اگر با شما غالب شود و شما را از شر یاری اخراج کند با شما موافقت میکنیم
آیه آمده که ای محمد در حال منافقان بنگر که ایشان یقولون میگویند لاخوانهم مر برادران خود بعضی انصار خود
نعوذ الکفرة الذین کفروا که آنانکه کفر ورزیدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنو النضیر لئن اخرجتم اگر بیرون
کرده شوید ما از دیار خویش لنخرجن هر آینه بیرون آئیم معکم با شما از دیار و در دستی و مصاحبت
ولا نطیع فیکم احدا و فرمان نبریم در انباز و از شما کسی را که محمد تا هیچکس از مسلمانان یا در خلاف شما اطاعت نکنیم
ابدا بهیچ وقت و ان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند لننصرنکم هر آینه یاری کنیم
شما را والله یشهد و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون دروغ گویانند لئن اخرجوا
اگر بیرون کرده شوند بوادی بنی نضیر بیرون نمیروند منافقان معهم با ایشان و موافقت میکنند ولئن
قوتلوا و اگر کارزار کرده شود با ایشان لا ینصرونهم منافقان یاری نمیدهند ایشان را ولئن نصروهم و اگر بیرون
باری دهند ایشان را خاتمه میورزند الادبار آنچه پس باز گردند یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت
ایشان را نصیر یاری کرده نشوند یعنی چون هزیمت ایشان را مؤمنان شدند ایشان که منصور گردند لانتم
شما هر آینه که مؤمنانید اشد رهبة سخت تر ترسید و هیبت در دلهای ایشان من الله از خدای یعنی
از شما بترسند که از خدای ذلک آن خوف از شما در دلهای ایشان بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند
که نمیدانند عقل و خدا را چنانکه سلطانه و اگر نه ترسیدندی لا یقاتلونکم کارزار نمیکنند با شما جمیعا
همه بلکه ایشان یعنی جهود منافق قری محصنة مگر در دیهای استوار کرده بخندق و بروج و باره او من وراء جدر
یا از پس دیوارها بسنگ و تیر بعضی ایشان فوق آنگاه با شما در روی محاربه قوا شدید کردنی است مانند از ضعف و بیزاری
بلکه بأسهم کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون حرب میکنند شدید سخت است اگر شجاع که یاری دهد او را سوی کسی
بود و ان زمان که در دل ایشان ترس و هراس و دل ایشان آکنده طاقت مقاتله و مواجهه ندارند تحسبهم جمیعا
تو پندار ای جهود منافقان را جمع و متفق اورا آنکه تدبیر و قلوبهم شتی و حالانکه دلهای ایشان پریشان از یکدیگر
و مختلف ایشان مختلف اراده ذلک و آن صفتها که ایشان را بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند
که تعقل نمیکنند و درنمی آیند آن چیز را که اصل ایشان در آن است مثل الذین کمثل آنانکه مانند آنانکه
من قبلهم پیش از ایشان قریبا نزدیک ذاقوا بچشیدند وبال امرهم عاقبت کار خود یعنی مرگ
که نیز نمیماند که ایشان را بجا کرده اند یعنی یا آیات که عرصه هلاک گشتند و لهم و مر ایشان را عذاب جهود دنیا
عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و عده نصرت که دادند کمثل
الشیطان همچو مثل شیطان است اذ قال یذ قال الانسان بن انسان ثبات ورزید و نهاد شرک در زمین دل او
اکفر پس آنگاه ناکرده بدکار قال گفت شیطان انی بری منک من بزارم از تو اخاف الله
رب العالمین و من از بیم خدای پروردگار عالمیان من از اهل الوجهل تعیین در آن
وقت که ابوجهل بدر متوجه بود و از نیکو کنانه قوم بنی خشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس کنانه بود بر آمده گفت
کل یوم لکم مترس کس بر قوام و چون بدر رسید بدیدن ابلیس بدید که ملائکه بدر اهل اسلام را تأیید میکنند و بگفت
من از شما بزارم و در صورة القعاس مقصه مذکور گشت و بعضی بر آنند که شیطان ابوجهل بود و ابلیس لعین بر صفاتی
ابوجهل بعضی و بر کرکس منشور آمد بر آن صورت که شیطان ابوجهل بود بسبب اعمال چنانست که بر مرتبه مقاصد و سبب اعمال را
عبارة کرده و بدان بدکار دعا شدند و آنچه هم اغوا و اضلال او بر زنده خود گرفته جماعه بصورت آدمی و بصورت
بهائم مشغول شدند و زاهد از شدت مجاهدات و مشقت جانی مرد او کشت آنچه بعضی عزیمت فرق کرده و کجه چنه بهائی
و فتنه طاعت الهی موخته بنفس مرد تخشی و تحقیق کرد و باشد بصورت آدمی خاکر گشته ابلیس لاف طلاح و در خدیعه
بر صیاد تاسر لگن باید صومعه بر صیاد آورده بر صیاد مادی برد و میشد شیطان است اندیاز گرفته و شغالیات
لقصه بعض و دانا ابتلاء و محیل ساخته و بر صیاد ارشاد تمهود و بکلمات او بسکار استه ناخیر ملکی متعرض شد
و او را بصومعه زاهد آورد و دعا کرد او را بکشت بسحر یافته و حضرت از آنجا بدر رسیدند و او را بدر او سوی کرد
آماده و خاصه اقلیم تمود دار خوف فضیحتی او را بکشت و ابعض برادر انفس اسلام شرح زاهد را گرفته بر دار کردند
و ابعض همان صورت اهل خود را خاتمه کرد و کف بر اسجده کتاب تا خلاص کنم زاهد بر اسجده کرد و ابعض بر بر اسجده نمود

وآن خط سعادت بود آن کس بمعاده و بورطه اشقاوت بیوفتاد کرفتار کشته بیت غافل آنکه مرکب مردان در راه زنکی
وسوسه بیهاربده اند تو هم بیم سباق کر زندان باده نوش ز ناکه بیک خوش غزال رسیده اند فکان عاقبتهما
هل امرهما ز شر شیطان انسان آنها انکه انسان هر دو فرقه الغاوین در آتش دوزخ باشند خالدین فیها ابدا بد
ماند کان زان و ذلک دو هلاک الظالمین بادا ش کافران آیا الم یاتکم آیا نیامد ای آنانکه کردیده اند
الغواة الذین رسیده از خدا عاصی و بد باز کردیده و مطرح نفس و باید که بنکر بهر نفسی و ببینند تا قدمت آنچه برای که
بنفس فرستاده اند لغد جهت فردا فی سبیل الله رفته بود طاعات و خیرات کرده شکر کذارند تا بیابند آن کوشد
و اکر سیئات و سیئات فرستاده تو کند و بشیمان شود واتقوا الله و بپرهیزید از سطوت الهی آنکه امر تقوی برای حالت
بالا و آن آرا و آیات و حیات بتوبه کنید ان الله خبیر بدانید که خدا بزرکی محارم بدانکه مسکو بدید ان الله خبیر بدرستیکه خدای
داناست بما تعملون بآنچه میکنید در کشف الاسرار آورده که اول اشارت با مر تقوی دوم بمکافات آن تقوی سوم
آن بپرهیز کردن از محرمات دوم تحریص خلق اخبار از بر عبد بادون حق سبحانه بیت اخفی که زاد آنکه
لاه نیز کرد آن بیح ما سوی الله واتقوا الله و بدانید ای مومنان الذین مانند آنکه نسوا الله بدانکه فراموش
خدا بیاد آیند فانسیهم پس خدا فراموش کرد ایشان را انفسهم نفسهای ایشان
بتوبه آن تقدیم تصریح نکردند و کفته اند در توفیق بر آن بی دستور سهل بود الله تدبیر سوره کفته که بوف کناه از خدا
فراموش کردند و حقایق ایشان نیز تو فراموش ساخته اولئک آنکروه هم الفاسقون نافرمانبردان و فسقان از
راه فرمان بیرون رفتکان لا یستوی برابر نیستند نزد خدا اصحاب النار یاران دوزخ اصحاب الجنة
یاران بهشت و آنانکه در آسمان نعمت کو شنیده و بابل جنت حاصل کردند و اصحاب الجنة
و یاران بهشت یعنی ساکنان اهم الفائزون ایشان رستکاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم
پیوسته لو انزلنا اکر بفرستیم ما هذا القرآن آیه هذه القرآن علی جبل بر کوهی قرآن کوه را خدا دراک میداد
لرأیته هر آینه بدیدی او را خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا کافته و از هم بسخته من خشیة الله
الله از ترس خدا و از هیبت و دهید یکدیکر و بهیبت یعنی باز ریکا و سختی اکر قرآن بهم کردی بر سر کوه و کردن نهادی
و در آنها سنک کاه از آن نماز نکشوم اینشرب سنکیان بوتکی فرو سر بهاران کی بر نیت و تلک الامثال نضربها
و آن باتها را بیان کنیم للناس بآنچه مردمان لعلهم یتفکرون تا باید که اندیشه کنند در آن و بهره دارند از آن

هو الله الذی لا اله الا هو آن خدای که نیست معبود بحق جز او الرحمن الرحیم هر دو نام او بمعنی رحمت و زیادت
عالم الغیب والشهادة دانا بآنچه پوشیده و آشکارا و کویند عالم بمعدوم و موجود یا بحالت و موت یا بزرق و احیا یا بسر و آخرة
بآنچه هست و خواهد بود هو الرحمن اوست بزرک بخشش که رحمت عام سابق او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا
الرحیم بسیار بخشاینده که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رویت در رضوان هو الله
و اوست خدای الذی آن خدای که هیچ وجه الا هو نیست خدای مگر او سزاوار پرستش الملک پادشاهی که
جلال و قهر او جهت احتیاج صفت و ملک مقتضی استغنا مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب نقایص و صفات
دمنزه از آفات و مواثب السلام سلام از عیوب علیه المؤمن ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران
باد که خلق باایمان و امان با صدق سلب اظهار محبت و بر بیان المهیمن کواه راست بر هر چه خلق کنند با کیاب
الشان با تمام بعد از اطلاع بر خفایا حاکم کننده عزت الجبار بزرکوار شکننده کاهها بالصلاح آرنده کاهها
و مرتفع شکننده العزیز و مستحق عظمت و کبریا سبحان الله پاک است خدا عما یشرکون از آنچه بشرک میسازند
باری چه واجب الوجود و شریک قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق
شبه و مقتضای حکمت البارئ آفریننده کار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور
بخشنده صورت و مختلف مخلوقات له الاسماء الحسنی مر او را نامهای نیکو که رضی و عقلیت پسندیده و محسن
یسبح له و بجای باد کند مر او را ما فی السموات و ما فی الارض آنچه هست در آسمانها و زمین او را بمقالیر
و تقدیس میدانند و هو العزیز و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نکردد الحکیم صواب کردار و کفتار
خود که هر چه کند و کوید بر وجه حکمت بود و در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از اسم اعظم
پرسیدند که اسم اعظم کدام سوره حشر بر هر پاره بر رسید عین جواب شنید و فایق المعانی و ایضا اسما و حظ بنده از رحمه
اسرار سیاق تفصیل جواهر التفسیر باید طلبید و من الله العاون والتایید

سورة الممتحنة

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از هجرت که بطلب اخفا عزیمت بکه داشته
خاطب ابی بلتعه را مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام کرد حضرت جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر فرمود که
و مرتضی علی و زبیر بن عوام و مقداد را رهه حکم کنند تا برسه خانه رفتند و مکتوب را از زناره که مولاتک هجر حرم بستند

مسند بحضرت آوردند حضرت رسالت صلعم حاطب را طلبید و فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم
و از دین برنگشته اما غلبه قرشیان و بیم کس در مکه ندارم که قبایل قریش را خصمی نباید بخلاف و جایی
جماعتی از اقربا دارند که خویشم و احتیاج بود که ایشان را حفظ کنند و نابود نشوند و حق تعالی مرا حافظ
حضرت فرمود که راست گفت و بخدا که راست گفت و بخدا که راست گفت و بخدا که راست گفت یا رسول الله امر کن تا گردن
این منافق را بزنم پیغمبر صلعم گفت الیس او در میان کسانی است که در بدر حضور داشته و حق سبحانه و تعالی بر ایشان نظر کرده و گفته اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لکم ای بندگان من هر چه خواهید بکنید که آمرزیده اید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی
و عدوکم دشمن خود را و دشمن او را اولیاء دوستان تلقون میفرستید الیهم بسوی ایشان بالمودة بسبب دوستی که دارید با طرح محبت کنید و قد کفروا و حال آنکه دشمنان کافر
شده اند بما جاءکم از آن چیز که آمده است بشما من الحق از حق آن حق که قرآن یا کار دین است که بدین اسلام باشد یخرجون اخراج
میکنند الرسول و الرسول بیرون میکند پیغمبر را و ایاکم و شما را از خانهای شما اند ان تؤمنوا برای آنکه شما بگروید بالله ربکم بخدای که آفریدگار شماست و آن شما را از دیار شما بیرون میکند پس آن منافق را
بدرستی سگرید ان کنتم خرجتم اگر هستید که شما بیرون آمده اید از وطنها جهادا و جهاد فی سبیلی از بهر جهاد در راه من
و ابتغاء مرضاتی و طلب خشنودی من تسرون الیهم میفرستید بسوی ایشان سر بودن را بالمودة بدوستی و بالحق بحق
و انا اعلم و من دانا ترم از شما بما اخفیتم آنچه پنهان کنید از مودت اعداء
و ما اعلنتم و بآنچه ظاهر میسازید از افشاء سر و هر که بکند از شما فقد ضل سواء السبیل گمراه گردد یعنی فرا گیرد ایشان دوستان
یا القاء خبر کند بدان ان یثقفوکم اگر بیابند شما را یکونوا لکم باشند مر شما را اعداء و دشمن
و یبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بالسوء بسبب بدی و یودون و دوست دارند که کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داد
شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان سبب آن نیست که فرزند و خویش
هم نمیکند ایشان نفع نخواهند رسانید شما را یوم القیامة روز رستخیز یفصل جدا کند و جدا آرد بین شما

میان شما و اولاد را و اقربا یعنی کافران را بروز قرستد و مؤمنان را بجنت برد و الله و خدای تعالی بما تعملون
بآنچه عامل میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بینا و بدان جزا خواهد داد قد کانت تحقیق بدرستیکه است لکم
مر شما را ای مؤمنان اسوة حسنة سخنی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابراهیم در سخنان ابراهیم
علیه السلام و الذین معه و آنانکه با او بودند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان
قوم را گفتند که گروه خود را از مشرکان که از ما دور شوید محو شوید انا برآء بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما که بت
پرستید و مما تعبدون و از آنچه میپرستید من دون الله کافر شدیم بدین شما و بهمو شما و ظاهر شد و پیدا
و بیننا و میان ما و شما العداوة دشمنی بدل البغضاء و دشمنی بدت لعضا و حسد بدت بعضی حسد ابدا همیشه یعنی بود
دشمنی فایم خواهد بود و میان ما بدرت در دل حتی تؤمنوا تا وقتیکه ایمان آرید بالله و بخدای تنها که نه نیک
یعنی بیگانگی او بگروید بعض سبحانه بدید مؤمنان را که تبرا از ما بشرک با او ابراهیم کنید الا قول ابراهیم
مگر در آن سخن ابراهیم که گفت لابیه مر پدر خود را که بوعده استغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو و بوعده ایمان که تو بما
کرده است و ما املک و مالک نیستم آنچه را لک من الله از برای تو یعنی
نمیتوانم که دفع کنم از تو من العذاب از عذاب خدای من شیء هیچ چیز را بخدا نگردی خلاصه سخن آنست که
اقتدا باید کرد بابراهیم علیه السلام در بنوای از کافران و در طلب آمرزش ایشان که آن صورت
نازدی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل صحابه او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک
توکلنا بر تو توکل کردیم و بطلب تو معتمد گردیم و الیک و سوی تو کردیم انبنا و بازگشتیم و الیک المصیر و سوی تو بازگشت ربنا ای آمرزگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل کمانستن
للذین کفروا مر کافران را و اغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی
حکیم در کار خود انا فیه در پروردگار خود پس الیه و اما در پروردگار ما یا امر بر لقد کان بدرستیکه هست
لکم مر شما فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که بر وی کنید آنرا تا نکرا از آن
تمسک است و اقتدا با ابراهیم علیه السلام یا بدر او اقتدا است بر اقوال او و در نماز با افعال او و این اقتدا است

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر کسی را که باشد که امید دارد رضاء خدا را وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد
از خدا و روز بازپسین وَمَنْ يَّتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَاِنَّ اللّٰهَ
هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستی که خدا غنی است از روی و از نصرت کردن وی مر رسول را چه خود تنها مر خود را بسنده است
الْحَمِيْدُ ستوده است بسیار بنا بر اسباب خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان نطع دوستی کردند
اگر کسی چون دو کس نیز بود در مکه حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ شاید که خدا پدید کند بَيْنَكُمْ
میان شما وَبَيْنَ الَّذِيْنَ و میان آنانکه عَادَيْتُمْ دشمنی داشتید مِّنْهُمْ از کفار مکه مَّوَدَّةً دوستی و یاری و آرزو بجای آوردن
بود کرا ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان مسلمان بودند اسلام آورد
و کسان را نیز بالایمان جمعی تمام پیدا شد وَاللّٰهُ قَدِيْرٌ و خدا توانست بآنکه دشمنی را بدوستی بدل کند
وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدا آمرزنده است گناهان کسی که مولات کرده باایشان قبل از فتح مکه قطع موت کرده اند آورده اند که
قوم قریش را که حضرت رسالت عهد و پیمان بود و هر که قصد مسلمانان نکردند و دشمنان را یاری نداده اند
چون بخانه زیارت ایشان متوجه گشت لَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ نهی نمیکند خدا شما را مؤمنان عَنِ الَّذِيْنَ از آنانکه لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ
کارزار نکرده اند با شما فِي الدِّيْنِ بسبب کار دین وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ و بیرون نکردند
شما را مِّنْ دِيَارِكُمْ از سرایها و منزلها یا بقیه قرابت که در مکه اند و اخراج شما داخل تمتع نه اند یا مراد از زنان و
کودکان اند که ایشان را در قتال و اخراج شما مدخلی نیست که فرماید خدا أَنْ تَبَرُّوْهُمْ باز نمیدارد شما را از آنکه نیکوئی
کنید با ایشان وَتُقْسِطُوْا اِلَيْهِمْ و از آنکه عدل کنید با فرستید قسط بهره برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ
بدرستی که خدا دوست دارد عدل کنندگان را اِنَّمَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را
عَنِ الَّذِيْنَ قَاتَلُوْكُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّيْنِ در دین خدا وَاَخْرَجُوْكُمْ و بیرون کردند شما را مِّنْ
دِيَارِكُمْ از سرایهای شما وَظَاهَرُوْا و معاونت کردند و همدست شدند با اعدا اِخْرَاجِكُمْ و بیرون کردن شما
یعنی مشرکان مکه که بعضی از صنادید و سرآمدی در مکه سعی اخراج کردند و هجرت که بار سابعان بوده باز میدارد شما را
اَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَاُولٰٓئِكَ
هُمُ الظّٰلِمُوْنَ پس آنگروه دوست دارندگان ایشان ستمکاران را که وضع دوستی در غیر موضع میکنند
چه دوستی با خدای باید و با دوستان خدا شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت بکسان دوستان

وخابا حلیه سازند بادی طلاق طالب نفس وخابوه آورد خانه که چون صلح حدیبیه واقع شد بکار آن مقرر وطن آن بود
که مسلمان هر کرا از مکه بمدینه رود آن حضرت در ابلغار فرستد و اگر مسلمانان از مدینه روی بر تافته جانب
مکه شتابان شوند و از پس باز بگردانند آن حضرت مؤمن را در حدیبیه بود که مؤمنان از مکه که پیوسته بملازمت آمدند
از حدیبیه سهیل سلمه در مقام ابو جندل مراد مخذوف رسید و گفت مرا طلع صلح بدو نوجه بود که هر کرا از ما بتو آید
بما باز نمی آید و هر کرا از تو بما آید بتو باز نمی آید گفت یا رسول الله آن شرط واقع شد و رفت که مؤمنان را بمشرکان باز دهید
و اینزه نازل شد یا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اگر کروه که روبده کان را فَامْتَحِنُوْهُنَّ چون بیازمائید زنان مهاجر
که روبده اند مُهٰجِرٰتٍ بهجرت کننده از دار کفر بایمان فَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِهِنَّ خدا داناتر است بایمان ایشان
بآنکه سوگند دهید ایشان را که بیرون آمدن ایشان دشمنی شوهر نبود و دو دو سبب دیگر سبب آمدن آورده اند
و هیچ غرض از اغراض دنیا در آن نیست بلکه خاص از برای خدا است بر سر امر و مشابه را با چون حکم شرع نظر
ایشان را سوگند دهید فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ مُؤْمِنٰتٍ پس اگر دانستید ایشان را بتحلیف مؤمنه اند فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ
پس باز مگردانید ایشان را اِلَى الْكُفَّارِ بشوهران ناکرده ایشان لَا هُنَّ نه ایشان حلال اند
حِلٌّ لَّهُنَّ حلال اند مر آن کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّوْنَ لَهُنَّ حلال هستند مر ایشان زنان را
چه باز نگردانید ایشان را وَاٰتُوْهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَّآ اَنْفَقُوْا از آنچه
خرج آن زنان کرده باشند از کابین پس حضرت رسالت بسهیل سلمه رسول داد و آنچه از مسافران زهر بدو داده بود
گرفته و باز گشته و آیه آمد که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ مژده و انعامی بر شما نیست اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ اگر بخواهید
ایشان زنان مهاجره را اِذَآ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مزد ایشان یعنی مهر ایشان پس
فارون و مهر او را بخواست در دیگر آیه آمده که وَلَا تُمْسِكُوْا و چنگ مزنید بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ بعصمت یعنی عقد ایشان
کافره یعنی نکاح ایشان را تا بآنکه بدید ملکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی که کافره کرد
نکاح داشتند و طلاق دادند و حکم شد که وَسْـَٔلُوْا و بخواهید از آنکه که آن زنان را بخواهد از کافران اَنْفَقْتُمْ
آنچه خرج کرده اید از مهر از زواج هاجران خود بسبب جهت عصمت زوجه منفصله شده میان مؤمن و کافره و میان
کافر و مؤمنه پس هر کرا بیابید که رو کند مهر او را که جهاب خود داده اند وَلْيَسْـَٔلُوْا و بخواهید آنچه نفقه
کنند از آنکه اَنْفَقُوْا خرج کرده اند ذٰلِكُمْ حکم اینست حُكْمُ اللّٰهِ فرمان خدا است يَحْكُمُ حکم میکند بَيْنَكُمْ میان شما وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ

وحدیث و اثابت بکار شما حکیم حکم کننده با آنچه مصلحت حکمت بعد از نزول بر موسی اعلام جهود چهاران که بودند از روح
وکفار از یهود همه مردمان اما خواندند آیه آمد که وَاِنْ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اگر نیست هیچ یکی از زنان
غلبه اَلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ مگر البته ایمان آرند بدو پیغمبر و بدو جهود بدت شما باید قَبْلَ مَوْتِهٖ پیش از مرگ او که عذاب
شما نظر بود و بدو بدت آید وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا روز قیامت باشد ایشان بدار الکفر و نباشد
مثل اَلْمَسِيْحُ عیسی مانند آنچه تصدیق کرده اند از مریم آن زن در صلاح از بدی عباس رض فقط سکتند که شنوی نیاز موسی زان
جهود مرتد شدند از کفار و دعوت رسالت و جهود از ایمان آن از خبث و نور ایمان اما وَاِنْ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ
و نیز سید از عذاب ضمانی اَلَّا لَيُؤْمِنَنَّ اگر نیست هیچ یکی بدان که ورید کانید سکم آیه آیات عاقبتا جهود بدان بود
جهود عهد فتح کنند ایمان احکام منقوع سنه آورده اند که روز فتح مکه سید عالم ابن جهاد جهاد فارغ گشت
زمان تیر مجاهد سیاک رند که تا مکه یَا اَيُّهَا النَّبِيُّ ای برگزیده یا ای بلند قدر اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ چون بیمند
زنان کردیم بنت کرده بدین فَطَلِّقُوْهُنَّ بعد کنید مانند اَلْعِدَّةَ اَلَّا تُخْرِجُوْهُنَّ مرا اسکو بیرون نرانید و شریک
نکنید بِالْبُيُوْتِ بخانه هیچ چیز وَلَا يَخْرُجْنَ و دزدی نکنند اِلَّا اَنْ يَّاْتِيْنَ از زنا مگر و لَا يَقْتُلْنَ و نکشند
اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک کردند یا بقصد بچه که در شکم دارند نکشند داود منکشند
وَلَا يَاْتِيْنَ و نیاورند بِبُهْتَانٍ بدروغ که از روی بهتان يَّفْتَرِيْنَهٗ دریافته اند آنرا بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ میان دستهای جهود
و دستهای پاهای خود یعنی از زنده عرام زاده بیارند و بدروغ بشوهر برند و در راست با خرق آورده بر دروغ
وَاَرْجُلِهِنَّ و بر پاهای خود یعنی از زنده عرام زاده بیارند و بدروغ بشوهر برند و در راست با خرق آورده بر دروغ
وَلَا يَعْصِيْنَكَ و نافرمانی نکنند در قول مَعْرُوْفٍ در آنچه بفرمائی نیکوئی که ترک فرض کردیست در دوم خراشیدن
و موی بر بدن بچیدن و نیز شرط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عائشه رض فرمود که بیعت جهود صلعم
با زنان آنحضرت بود در آنحضرت بیعت هیچ زن الله قرود قوله آنست که زنان دست در قدح فرو بردند بعد از آن
حضرت دست مبارک خود را فرا آب برده و گفته اند آیه خواهد خدیجه را رض فرمود تا بیعت زنان فرا گرفته وَاسْتَغْفِرْ
لَهُنَّ اللّٰهَ و طلب آمرزش کن برای زنان سابقه از صلاح اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستی که خدای آمرزنده گناهست که
بر توحید بیعت کنند رَّحِيْمٌ مهربانست که توفیق توبه و ایمان داد بر نیکو فرمود که مرد میکوشید رحمت موجودست
برا ایمان بیعت با بندیا ایمان بیاورد مستحق رحمت نشود و من میکوم ایمان موقوفست رحمت خود توفیق بخشد
سه در دولت ایمان رسد ظلم توفیق مرزت بمرکوب بندد بعضی از دشمنان بجهت منفعت با جهود ان دوستی

میکردند و خبر اسلام جهود ایشان مانند آیه آمد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اگر مومنان اگر مومنان اما تَوَلَّوْا و دوستی نکنید قَوْمًا
غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَدْ يَئِسُوْا هر آینه که سود شده اند جهود مِنَ الْاٰخِرَةِ
از ثواب آخرت بعد از آنست که جهود اند که بیاد دکمان نفت حضرت رسالت از اسرار زنا بیم و ظلم از منوبات آخروی تحوا
جهود از جرم نا امید شدند از آن كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه نا امید شده اند کافران مِنْ اَصْحٰبِ الْقُبُوْرِ از اهل گور یا
یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا جهود نا امید شدند از خیر جهود کافران مرده که جهان جمع خود را دانسته اند و از نعیم آن
جهان کلی قطع امید کرده اند سورة الصف بسم الله الرحمن الرحيم
سَبَّحَ لِلّٰهِ پاکی بیست گفت مر خدا را مَا فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از ملایکه وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است
از مخلوقات وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالب است که حکم او هیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيْمُ درست که خلل در افعال او نیاید
و هیچ آورده که اصحاب کرام گفت یا کاش بدانستیم که کدام عمل بجای آریم که ما را از خیر دنیا ساخته بر دوست جهان رسانند جهود
آیه فرستاد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکه بنیکو ایمان آورده اید لِمَ تَقُوْلُوْنَ چرا میگوئید مالا تَفْعَلُوْنَ
آن چیز را که نمیکنید کَبُرَ بزرگست مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَنْ تَقُوْلُوْا آنکه بگوئید مالا
تَفْعَلُوْنَ آنچه نخواهید کرد و نکرده اند علما آیه عام است و خاص است یعنی هر که بخیر گوید و نکند زیر عار خلعت و دلان
علما تیر که خلق طلب نماید و خود بتر کسانیند از سر بسیار خواهد بود و اما مردان الناس با لبرو فسون الفکر و حضرت رسالت
بر دو صف مراد از بهشتیان از چنین کسان مقراض الفتن بر بیده اند از من بگوی عالم تفرقه گویا که در عمل بگوی نمازان
مقصر بار در حضرت علم تمام بجا عمل آرد اگر عمل نکنی خاص بی بری اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ آیه
الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فِيْ سَبِيْلِهٖ در راه او صَفًّا صف زده در برابر جهنم كَاَنَّهُمْ گویا
ایشان در استحکام بُنْيَانٌ مَّرْصُوْصٌ بنائی محکم است بنا اندازه از زیر زمین تا بیت ایشان در صف که صرف بیکدیگر
با چندین وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را یا بنی اسرائیل يٰقَوْمِ ای قوم
من لِمَ تُؤْذُوْنَنِيْ چرا می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَدْ تَّعْلَمُوْنَ و بدرستی که میدانید اِنِّيْ رَسُوْلُ
اللّٰهِ که من فرستاده خدایم اِلَيْكُمْ بسوی شما بسوی خود از جهود ظاهر بره اقامت شهادة کرده ام و شما ملعون
شده و شنیده نماده در سوی ایشان فَلَمَّا زَاغُوْٓا پس آنگاه که بگشتند چنانچه اسرائیل قبول فرمان موسی علیه السلام
نابت بودند وَاَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ و بگشتند خدای دلهای ایشان را بر ایمان و جهالت و جهود

ازاع الله بصر احد عليه وعلى آله وصحبه وسلم وهما الفرازان از صفت بعض موضع خاک ساخته و المتوسلون الى احمد القوم
الفاسقين راه می نماید بشناخت خود بر دروغگوی از دایره فرمان و قال و یاد کن آنرا که نیز گفت
عيسى ابن مريم يا بنى اسرائيل اى فرزندان يعقوب انى رسول الله بدرستى من فرستاده
خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالیکه باور دارنده ام لما بين يدى مر آن چیزرا که پیش من است
من التورية و از کتاب توریت یعنی قبل از خود نازل شده و من صدیق کرده ام از روی ثبات و مبشرا
و مژده دهنده ام برسول یاتی برسول آید بعد من بعد از من اسمه احمد نام او احمد
نام او احمد صلعم یعنی ستاینده تر در حمد کلام علیه علی نبینا و علیه السلام بر بزرگوار است الف زاء ب لیل زنده و تیلم
والفاء علیطا جاء و دست فاء علیطا احمد ه در تبادل آورده که اسم آنحضرت زبان بر ماند سبحانه و معنی آنکه
بفرستد خدا او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بر ایشان بالبينات بمعجزات و بحسن
جود احیاء اموات و ابراء اکمه و ابرص قالوا گفتند پیغمبران هذا سحر مبين اینکه او سحر است جادو دست
شکار اینه بر پیچیدن شنیده شد که او سحر میکند و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افترى از کسی که بر بندد
على الله كذبا بر خدا دروغی یعنی پیغمبر او را تکذیب کنند و آنچه او را سر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث
گفت که روز قیامت لات و عزی شفاعت خواهند کرد نزد خدا و او شفاعت ایشان قبول خواهد کرد و نیز آنکه
گفت ظالم تر از کسی که دروغ بر خدا بندد بدون شفاعت بتان در بارهٔ کفار و هو یدعى و حالانکه آن خوانده
میشود یعنی پیغمبر علیه السلام او را بسوی الى الاسلام و خود نیز اسلام که شتاب بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی
والله لا یهدی و خدا راه نمی نماید بر شما القوم الظالمين گروه ستمکاران را و در لباس آورده که چند روز تری و
جرعه رسالت مژده دهنده بعد از آنکه شرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدا شما را فرستاده دارا
با شما تا بخواهد رسید لنبی بحر بجناب پیغمبر آب عرش نمودند و خبار بلال آمینه دان خضاب مبارک آنحضرت نشسته بر جناب الله
بجهة رفع آن آشتا آورده که یریدون میخواهند یعنی یهود لیطفئوا تا فرو نشانند نور الله نور خدا را بافواههم
بدهانهای خود بگفتار نا پسندیده و سخنان بد و ابا و الله متم و خدا اتمام کرد انبیاء نوره نور دین و شریعت ولو کره
را و اگر چه قیامت الکافرون و اگر چه کراهت دارند کافران از اسلام آن جنبه ادات بنفاش کفر
موشرت در نابود آفتاب بیت بشب خواهد که نبود آفتاب ، همایه بیند دیده او مرز و بوم ، رحمت مدد رسیدن

شنبه

شنبه

شنبه قرة و روزی کوری خفاش بر هو الذى ارسل اوست آنخداوند که فرستاد رسوله پیغمبر خود را بالهدى بهدایت
بدین ودین الحق و دین حق تا که تا ظهره بر دین کله تمام دین کله تا ظهره بر دین کله تا غالب کند آنرا بر جمیع ادیان
ولو کره کو گفت نزول عیسی علیه السلام که اهل آن زمان پیغمبر اسلام قبول کنند و لو کره الكافرون و اگر چه کارندگان
اظهار دین محمد را که شهرت بر ایشان توحید انطفاء نور خدا بافواههم بدهانهای خود آنها آمنوا ایمان آورده بر آنچه
انزل الله از نازل کرده خدا علی محمد بر محمد صلعم و عملوا الصالحات و کردند نیکوکاری
و عمل صالح تا بدانکه کم شمارا تجارة تجارت یهدیکم بر باز رساند شما را عذاب الیم عذاب دردناک
دردناک از بیان تجارت میکند که تؤمنون خبر است یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر آنچه
دارید بالله و رسوله بخدا و رسول او و تجاهدون و جهاد نمائید با کافران فی سبيل الله در راه خدا
باموالکم بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح و مجاهدان خرید و انفسکم و بنفسهای خود که متعرض قتل در شدید
ذلکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم بهتر است مر شما را از معاملات مر آنچه انکنتم تعلمون
اگر شما هستید که دانید مؤمنان بتجارت حقیقی را بزرگ فرموده که اصحاب تجارت آنست که غیر حق را بدست
حق را بستاند در نفقات از مال بعبود الله صبر بر دین سره نفقت میکند که کبیر و بزرگی آمد و گفت سبحی و حمد و تسبیح
که سرمایه خیر بود از خانه بیرون آوردم و بفاق و شکست و سرمایه من ضایع گشت گفت ای پسر سرمایه خود آن سار
که سرمایه بدرست ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت عبد القادر شیخ الاسلام فرموده که سود تمام آن بود که بدست
هم نبود اشاره بمرتبه فنا است و در باطن سود و مایه در بازار شوق و فنا بیت تا بینه ما ترا خود قبول هیچ معنی
بشناسی که انعام فنا ست شی ، از مایه سود و در جهان ست شوی ، سود تو همان بس که تهی دست شوی یغفر لکم
بیامرزد خدا مر شما را ذنوبکم گناهان گذشته شما را در دنیا و یدخلکم و در آرد شما را در عقبی جنات
تجری میرود شما را تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها و مساکن طیبة و مسکنهای پاکیزه
که واقع باشد جنات عدن در بهشتهای جاویدی که در آن اقامت است ذلک آن مغفرت و آن جنات
الفوز العظيم رستگاری بزرگ اخرى و دیگر تحبونها و مر شما را دوست میدارید
نصر من الله خدا نصرت از جانب خدا بر قریش و فتح قریب و فتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم باشد عطا قدیر
فرمود که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح بیان است بترک از مقامات
نفس و علوم با شیخ مسافر نفس باشد و همه موسوم شاد در مرتبه شرکت مکاشفات الله و بشر المؤمنين و مژده

ای محمد مومنانرا بنصرة دنیا و بحجت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ایکروه مومنان مخاطب عام اند از انصار
که در بیعة عقبه ثابت بیعت کرده اند و ایشان وفاقدان بودند خطاب عام است جمیع مومنانرا میفرماید که كُونُوا
يا شيد أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان بعضی مفسران را تقدیر کلام چنین است که امر محمد طلب نصرت کن ای قوم خود
كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی ابن مریم لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند
و در زیر او بود هر کس سبقت دانستند که مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران من در نصرت کیشان من چه بوده باشن إِلَى اللَّهِ
بسوی نصرت خدای با کسانند احوال من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان درین راه
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما ایم در نصرة او فانقلبوا در صورت خلاف الواقع نصرت کردند در سیر عیسی را علیه السلام بعد از زیر دو بی
و خلق را بخدای دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بنی اسرائیل طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
گروهی از فرزندان یعقوب عیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی
دیگر و او را پسر خدا گفتند چون حضرت رسالت مبعوث شد موافق همان موافق کفتند عیسی عبد الله و رسول او انکر کردن
تقویة یافتند وحی سبحانه فرمود که فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب کردانیدیم آنانرا که دیدند
یعنی در رسالت و عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان او که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند
مومنان ظَاهِرِينَ غالب کنندگان بر کافران سورة الجمعة بسم الله الرحمن الرحيم
يُسَبِّحُ لِلَّهِ همیشه پاکی یاد کند و تسبیح میتماید خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کونین یعنی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دایم و بیزوال الْقُدُّوسِ
پاک از همه عیب و صفت نقصان الْعَزِيزِ از آنچه که شان خداوند که الْحَكِيمِ حکم کننده که راست بحکم هُوَ الَّذِي
بَعَثَ اوست آنکه برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خوانده و نویسنده
نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از خود ایشان یعنی آدمی تا بدان انس دو باشد و گفته اند امی که حضرت
بجهت آنست که در کتب متقدمه بر صفت او بوده که خاتم انبیا را گفتی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است
لَا أَبْعَثُ أَنْبِيَاءَ وَاحِدٌ بِالْبَيِّنَاتِ و در آیه تحضرت مکتوبها بخاتم بیت اختصاص مرد و بیت فیض ام الکتاب
بر دوش ٭ لعبت الحی خدا از آن کردش ٭ علوم تعلیم نکرد سر ٭ همه زاسرار لوح داده خبر ٭ برخط او بیت
جا نزد سر ٭ کر نخواندست خط از آن چه خطر ٭ پس صفت نبی امی مسکینه يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بدیشان آيَاتِهِ آیتهای

کلام او وَيُزَكِّيهِمْ با آنکه آیت خدا تلاوت میکند و تزکیه پاک میسازد ایشانرا از رذایل کفر و جهل و شرک و عبادت در ذات اخلاق
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و وحی الهی را نزد ایشان از قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا بدرستی که بودند که پیش
کرده که حالا قرآن خواندن و باایمان در آورده کانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
گمراهی آشکارا بود و بیشتر بودند و تبع جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخته در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان
بیشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بایشان که سابقه اند اما لاحق خواهند شد مراد از تابعین اند و از صحابه یا مراد صحابه
متفق علیه مفهوم شده که اجتماع و اسم قول آنست که هر که با علماء در آمده در وحی آید بعد از وفات حضرت آله وسلم
همه در تبع آنحضرت اند وَهُوَ الْعَزِيزُ و خداوند غالب در تعریف هر کار خود با بر سان نیز هستند الْحَكِيمُ خداوند حکمت
و در حیات او ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ این مرتبه و تبعیت فضل الله از فرمانه خالیست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ
هر کرا بخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خداوند فضل بزرگ است از مرتبه دنیا و آخرة در حیات آن مخصوص منحصر نمیباشد مَثَلُ
الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ خداوند آنانکه تحمل کرده اند توریت یعنی حکم کنند که بار تکلیف احکام توریت بر دوش دارند ثُمَّ لَمْ
يَحْمِلُوهَا بعمل نه بستند آن بار را بجهد و خواندن توریت ضایعت نموده بر آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ
الْحِمَارِ همچون مثل دراز گوش است يَحْمِلُ بردارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و آن نفعی ندارد
همچون یهود که توریت بر خواندند و بدان منتفع نگشتند بِئْسَ گفت بد بر حمل سفاره ٭ بار بدان علم کان نبود دعوی ٭ تلبیس
اهل سلمان علماء آن اهل شان ٭ علما چون بر دل نباشد بار ٭ علم چون بر زبان نباشد بار ٭ چند بیل خواند
حق تعبیر سبق ٭ چون کل خواند سبب روش ٭ بیش بخشاک که زده ضد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
آنانکه تکذیب کردند بخدا خدایرا که دلیل بر نبوت محمد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدا راه نمی نماید
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کروه ستمکاران را که بخدا و رسول ظلم کرده اند و باد و جود آنیکه بیشک بندگی تخم انبار الْقَبْرِ
وَاجْبَاءِ و دانی مرتبه ندکه دید کن بهشت الرحمن کان سود او نصاری قُلْ بکو یا محمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا
کروه یهود که در یهودیه دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان میبرید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنکه خداوند ستانید خدایرا فَتَمَنَّوُا
الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بیرون روان از دنیا بر طریقی که دیده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید در آنکه شما بدوستان خدا ٭ نابر سید کرامات حق بجانب ٭ بر آرد ستان خود مغفرت ٭ و
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنکه یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب پیش فرستاده دستهای ایشان

بواسطهٔ علمها که کرده اند چه بحکم احکام توریه و صفت مصطفی علیه السلام و میدانید بعد از ترک شیطان کرد ار معدود خواهند
والله اعلم و دشمنی و اذیت کافران و منکران بر نفس خود قل یا محمد یا یهود ان زعمتم انکم اولیاء لله بگو ای محمد ای یهود اگر
گمان میبرید که شما دوستان خدا اید و قمامی بر بود از وی آن کراهت میدارید فتمنوا الموت بس تمنی کنید مرگ را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان ولا یتمنونه و نمیخواهند آن مرگ را ابدا بسبب آنچه قدمت ایدیهم بسبب آنچه پیش فرستاده اند دستهای
ایشان یعنی کفر و عناد و شرب آن بخشیده اند والله علیم بالظالمین و خدای داناست بستمکاران بر نفس خود قل بگو ای محمد ان الموت
الذی تفرون منه بدرستی که مرگ که از وی میگریزید فانه ملاقیکم پس بدرستی که او ملاقی شما است ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب
والشهادة بسوی دانای آنچه غایب است و آنچه حاضر است فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مکافات هر یکی را بعمل
آمنوا ای کسانیکه گرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون خوانده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه
فاسعوا الی ذکر الله پس بشتابید بسوی یاد کردن خدای تعالی که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی شاید در آن
وذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را اقول نزد امام اعظم جمعه از اعلام آنست که موجب ترک تجارات و صناعات
از دین و دنیا در روز آدینه و موذن متعدد باشند ذلکم آن سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر شما را از معاملهٔ زیرا که
در آن نفع شما و فوز و رهائی دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید ضرر را و منفعت میکنید میان
خیر و شر فاذا قضیت الصلوة و چون گذارده شود نماز جمعه پس منتشر شوید فی الارض در زمین برای تجارت
و تصرف در ابتغاء حوائج خود و امر اباحت یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود روید واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا بسیار یعنی
از ضلالت یعنی روزی خود را و فیه اسباب آن است و گفته اند اذکار در زمین بعد از نماز و در بین مجلس جمعه رفتن مجالس بزرگان
و خواهد امر و عبادت جماعات و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدان ماند چه حیثیت سیاق مقتضی
عبادت بهر نوع خواهند بود لعلکم تفلحون باشد که خدا را اکثرا گسیار یعنی در جامع احوال بذکر او اشتغال کنید بدین وقت
نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بخود و سرای رسید و ذکر و هر چه جمعیت ظاهر و باطن
و رنجات دنیا و آخرت است بیت از ذکر جان تا کی بکدم غافل ؛ کز ذکر بود خیر و عالم کامل ؛ ذکر کن ای دل
شوق یار و همدم ؛ آسایش جان باشد آخر دل ؛ آورده اند که روزی حضرت رسالت خطبه میخواندند کاروان
دحیه کلبی از انجانب شام رسیده با مال بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی و غلا و کاروان چون بسلامت رسید طبلهٔ
خادمی از دهنی آواز طبل بسامع حضار مجلس رسیده صحیح طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند
و غیر از دوازده تن که چهار از زنان و هشت از مردان بر منبر بودند هیچ کس نماند حضرت رسالت فرمود که اگر حق تعالی
نسبت بدل سالت از امتی مقدم والله یعلم انکم لو تفرقتم کلکم لسال بکم الوادی و دانسته اند بدرستیکه تو بر آنچه فرستاده حدای
والله یعلم انهم لما انفضوا الیها و دانسته اند گواهی میدهد که منافقان در وقت گویا شدند در گواهی خود بسوی تجارت انفضوا الیها
و چون دیدند تجارة یا رزقا انفضوا و دوانشدند آواز طبل که بجهت رسیدن کاروان بود انفضوا متفرق
گردیدند از مجلس یا از خانها رهاد ندالیها بسوی آن تجارت یا رزق و بگذاشتند ترا قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله خیر بگو نزد خدا است بهتر است از رسول خدا من اللهو از تماشای لهو
و من التجارة و از نفع تجارت چرا خود بنوشت محقق بهتر است و منافع معاملات مشهوم والله خیر الرازقین
و خدا بهتر روزی رساننده کافت یعنی آنانکه در سابق انصاف نیز زبان کرد وقت یافتند که بخیل کنند شاید که
مصلحت وقت از منافع نقلت کنیل اختلاف باهوال شدند اگر است بما از روزی تو بهتر روزی تو بهتر از مال متعلق
نباشد جوار و اگر چنین میکردم اگر در توحید بیت بنوی ای اول آنکه در آنکه مراجعه باید دوم فتنه‌ای که مرگ باید
سوم معلوم مدارک که مرا جعه باید دوم حق تعالی خانه رزق منت انبر مهمه باند و از روی حکمت پس رسانند و شاید که
بر عین عنبت کنند و آن از من باز گیری و حق سبحانه آنگاه از من بر روزی باز نمیدارد بیت سخن که او ساختن رنجت است
بیمان در رزق بر من نیست : از دو خواه روزی که بخشنده آفت : بر آفریننده آفت بر بنده آفت سورة المنافقون
بسم الله الرحمن الرحیم در سابق از ترجمه که حضرت رسالت
از نزدیک مرجع مراجعت نموده که بر سر چاهی که میان بن و بدر که خلیفه بحر و بنی عوف از مرتع دمیان بجاه تعالی که
امیر فاروق و در امارت شد و هم بدلجا مید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد و انبه از آن محاربت میان
تا غالب بتکفت از انجا جهاد ان باز مدینه بروند و از هم بدلگر که نزد وی بگرد آنکه چند از مدینه باز گردیم
اگر عزیز تر است بیرون خواهد کرد و آزاد که خوار تر است و زید بن ارقم بمجلس سالی آنحضرت حمیه الاسامی آمده از زید سورت
انصار نموده و آن حضرت اعضا فرمود که جهت تسلیم فتنه در گوشه گاه روز بیکجا کردن فرمود و اسید حضیر
نیز نموده که مضمون حال معلوم نموده در فیلم ظاهر حضرت رسالت مرسل جمله تقدیم رسانیده و چه باز آمده رسید
بحضرت آنحضرت آمد و در تفسیر آن خبر سوگند ان خود و مردم زبان کشادند و زید بن ارقم بخبر دروغ متهم ساختند
حق سبحانه تصدیق قول زید انبر سوره نازل گردانید از اذا جاءک المنافقون چون بیایند نزد تو که منافقان یعنی
عبد الله و اصحاب او قالوا نشهد قالوا گویند گواهی میدهیم که انک لرسول الله بدرستیکه تو فرستاده خدای یعنی رسالت
بسیار و بدل سالت از امتی مقدم والله یعلم انک لرسوله و دانسته اند بدرستیکه تو بر آنچه فرستاده خدای
والله یشهد انهم لکاذبون و گواهی میدهد که منافقان دروغ گویانند در گواهی خود بسیکه اگر تصدیق

میرافق گفتار ایشان است پس شهادت ایشان بر الله و دل ما متفق در رسالت تو دروغ بسته و گفته اند مراد از شهادت
بیشک سوگند یاد کردند بر رسالت تو و عهد کردند که سوگند بدروغ خورند اتخذوا ایمانهم گرفتند منافقان سوگند خود را
جنة سپر هستند و قایه که بدان از فتک و سعی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را بالباس شهادت عن
سبیل الله از دایره صلح و جماعت و اعراض میکنند از جهاد از راه خدا انهم بدرستیکه ایشان ساء بد است ما کانوا
یعملون آنچه مستند میکنند از سوگند و دروغ و اعراض از حق ذلک این حکم چون بیهودی اهل ایشان بانهم
بسبب آنست که ایشان ایمان آوردند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل بالکفر که ظاهر با اسلام نمایند که باباطن خود از حقیقت
باز داشتند خود بحکایت کفر تا طلب کنند فطبع پس مهر زده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون
پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بر زبان و تصدیق آورده اند که اهل باطن در جسم و نیکو بیات
شریعت بنظر بود و جهود بر کنار منافقان نزدیک بهمین صورت بود و چون بحضرت صلعم آمدندی تکلف و تلطف از حال
و اقوال ایشان چون صحیح آیه فرستاد که واذا رأیتهم چون بینی منافقان را تعجبک اجسامهم شگفت دارد ترا جسمهای
ایشان را از تری و تازگی و تناسب وان یقولوا و چون بحضرت گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو سخن ایشان را و بسکنه
ایشان را از تری و تازگی حالانکه در عدم عقل و تدبر کانهم گویا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة
بدیوار یا بار نهاده یعنی اشباح خالی از علم و نظر یحسبون می پندارند دلهای ایشان هر صیحة هر فریادی که
بر آید هر آواز که در دیه بر میکشد که آن بصره صداد واقع شد علیهم بر ایشان یعنی بر دلی و بدلها و ترس
ایشان بر هر آفت که هر آواز که بشنوند بپندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد
هم العدو ایشانند دشمنان ایمان تراد و مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از ایشان که بر ایشان ایمن مباش
قاتلهم الله هلاک گرداند خدا ایشان را بلعنت کنان در ایشان انی یؤفکون بر گردانیده شوند از راه حق
در حالانکه آورده اند بعد از نزول آن آیات قرآن انه و بدرستیکه گفته شد که آیات در شان تو نازل شد و نزد یک رسول
تو آمد ترا تا آمرزش طلبد و آن منافق گردن تاب لف کرد و سر گفتند ایمان آوردم بخلاف مرگفتند ایمان آوردم
دادم علی باب آنکه مقدر سجده باید بر در آنست که لوا رؤسهم و بگردانیدند سرهای خود را و بینی
یصدون و بگردانیدند منافقان که بیاید ما بیاید
یستغفر لکم تا آمرزش طلبد از برای شما رسول الله فرستاده خدا لووا رؤسهم سرهای خود را بینی بگردانند
دیگر گردن پیچیدند چنانچه کسی از کردهای روی بگردانند و رأیتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بحضرت

بقیه آیه ولهم مستکبرون و ایشان بزرگ نشانند سواء علیهم برابر است بر ایشان استغفرت لهم آمرزش خواهی
ایشان را ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله هرگز نیامرزد خدا ایشان را بجهت
رنج ایشان در نفاق ان الله بدرستیکه خدا لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بحق و حق نماید گروه بیرون
رفتگان از دایره صلح و جماعت هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند لا تنفقوا مگر نفقه
علی من عند رسول الله بر آنجماعتیکه نزدیک رسول خدا اند از فقراء مهاجر حتی ینفضوا تا متفرق گردند غلامان
نزد خواجگان و بسران بپدران بپیوندند منافقان انصار را از انفاق بمهاجران منع میکنند و لله و حالانکه
خزائن السموات والارض مر خدای راست خزانه های زر و سیم آسمان و زمین و مفتاح او بدست قدرت اوست
هر کرا خواهد بدهد و هر کرا نخواهد ندهد ولکن المنافقین ولیکن منافقان لا یفقهون نمیدانند زیان علی الاطلاق چون حق تعالی
نادر بیان بیت خواجه بیدار دل که رسد ده دهد لاجرم بر زر و آن بند بند زیان بسیار کی خند
زیان دیگر شود بیت استسقا کنی بقول یکودن همگونی ایشان منافق بیشه انبر که آیت لئن رجعنا
گرد یم ما را تیر عزت الاکرم جسوی بدینه بحر حیات الاعز هر آینه بیرون کند عزیز مهینها الاذل ذلیل را بدینه خوار
ترا مراد اش عزیز نقل احمد ابو دود و غرض از آن نقطه دیگر اشرف و اکمل مخلوقات علیه افضل الصلوة
والکمل التحیات لله العزة و مر خدای راست عزت و قدرت و ربوبیت و لرسوله و مر رسول او را عزیزیت و شفاعت
و للمؤمنین و مر مومنان را عزت ایمان و طاعت ولکن منافقان حقیقت عزت را لا یعلمون نمیدانند
نقل کرده اند سپاه نصرت پناه نبوی بوادی بحقیق رسیدند پسر ابی که عبد الله نام داشت مومن مخلص بود
بر سر راه توقف نمود و نامه بر سر شتر او بخواند بانبه و پای بر درشت شتر نهاد و گفت سوگند بخدا هم که
ترا نگذارم که بر دیه در آیی تا موافقت نکنی بعلم و نعم ترا از دین فرماید و بدانکه ذلیل قومی و العزة و العزت و جود حضرت
رسالت بر سبد بر ال علی اطلی فتح آنجا را بجازت در آمدن داد یا ایها الذین آمنوا ای کلوه مومنان لا تلهکم
مشغول نکرداند شما را اموالکم خواسته های شما ولا اولادکم فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای
که کرام ناس فرمان دنیا و جمع و نعم آخرت بر دوش کنند بنعم قبول و رجع بیک شکر دهند چشم دل از نعیم دو عالم
بر بندیم مقصود ما دنیا و عقبی تو یی بس من فعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی مال و اولاد را بر ذکر حق
باز ماند فاولئک هم الخاسرون پس آنگروه ایشان زیان کار اند که بحقیقت باز ماند از عظیم تا بدر نقصان

نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج کنید مما رزقناکم از آنچه روزی داده‌ایم شما را و خزینه قدرت میسازیم من
قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه یعنی پیش از آنکه بیاید روزی که نه خرید و فروش باشد ولا خلة و نه دوستی
ولا شفاعة و نه شفاعت یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را الی اجل قریب مدتی اندک تا نزدیک فاصدق
تا تصدق کنیم و نیکو شویم من الصالحین و باشیم من از نیکمردان و غایت مکان لن یؤخر الله
و خدای تاخیر نکند نفسا هیچکس را اذا جاء اجلها چون بیاید و برسد اجلها وقت و نقد وی و چون عزرائیل
رسد خبر بدان فرزند و از آن نگذرند والله بما تعملون و خدای داناست بما تعملون باآنچه میکنید آدمیان حمعق
بسم الله الرحمن الرحیم سورة التغابن
یسبح تسبیح میکند و پاکیزه گی میستاید بما فی السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیات
و ما فی الارض و آنچه در زمین است از جسمانیات له الملک مر خدای را است ملک و ملکوت
و له الحمد و مر او راست ستایش بنعت آفرینش و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است
فواتیات هو الذی خلقکم اوست آن کس که بیافرید شما را در آسمان فمنکم پس بعضی از شما کافر
فاکر و دیدها بمخالفت او جبر در میان طبیعان و منکم مؤمن و بعضی از شما باور دارندگان در اجسام
اهل اسلام و ایمان والله و خدای بما تعملون بصیر باآنچه میکنید در نیات و مسایل باینده گان بحال اهل
ایشان خواهد کرد خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها بالحق براستی بحکمت نه
بالعبث که بیکار آفریده‌ایم حق بنعت آنها را بامر و عبادت انسی و حق بیان ظاهر میشود و صورکم و نیکو ساخته شما را
فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را باستداد و قامت و اعتدال خلقت امام تفسیر فرموده که صورت
ظاهر شما را بیافرید بکمال قدرت و باطن مجلی کرد اندیشه‌های شریف و زیرکی و لطفهای حق بنعت حسن احسان است
که او را الصورة و اوصاف کائنات آراسته کرد اند و بخلاصه خصایص مستعات بنعت خرف اختصاص بخشید
تا نور و ایمان موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن صورت باشد و نه حسن صورت
بدون نسبت مصیر کیست فوی شکل مستقیم ؛ بنعت اگر بزیر دون مدد و شکر بدارد ؛ شاه غلام صورت بیشمار
بت پرستان ؛ تو خود بی صورتی لیکن سوی خود نظر داری ؛ بحق اجمال خود را چو در آئینه بینی ؛ تبی خویش هم تو باشی
بگیتی خدای و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعلم میداند و بعلم کامل ما فی السموات آنچه در

آسمانهاست

آسمانهاست از اصناف کونات والارض و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و یعلم ما تسرون
و میداند آنچه پوشیده میدارید و ما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید والله علیم و خدای داناست بذات الصدور
باآنچه در سینه‌هاست از خواطر و افکار الم یاتکم آیا نیامد بشما نبأ آنکه میگفتند الذین کفروا آنانکه کافر شدند
من قبل پیش از شما چون اولاد و قبایل عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا وبال امرهم
و چشیدند وبال کار خود بی عبرت را و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک ذلک آن عقاب و عذاب انبیا کانت تاتیهم
بود که آمدند بدیشان رسلهم فرستاده خدای بالبینات بحجتها روشن معجزات و بیدها فقالوا پس گفتند
ابشر آیا آدمیان مثل ما مانند ما راه نمایند ما را بحق و بدانکه خدای و جز آن فرستند فکفروا
پس کافر شدند برسل و تولوا و روی بگردانیدند و استغنی آنکه خدای از ایشان بود پس بی نیاز از ایشان
کرد والله غنی و بیخبار میدارد و خدای از ایمان خلق و الله حمید و خدای ستوده است و نیاز است زیاده از آنکه بدان
حمید ستوده باستایش جاهلان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا از آنکه برانگیخته
نخواهند شد قل بگو آری بر انگیخته خواهید شد و ربی لتبعثن سوگند بآفریدگار من که هر آینه شما
مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم باآنچه کرده آید در دنیا و اخبار بحساب
و مجازات باشد و ذلک و بر انگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر آسان فآمنوا بالله
پس ایمان آرید بدو و بگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او محمد والنور الذی انزلنا و بآن روشنی که
فرستادیم بر محمد مراد قرآن و آنرا نور گفته که خاصیت در اعجاز نفس نظم خاص و احکام حلال و حرام است
والله بما تعملون و خدای باآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم روزی که جمع کند شما را
لیوم الجمع بروز جمع آنکه روز جمعست از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین
و آخرین از آدمیان مجتمع باشند بالاولین و آخرین و ظلوم بالاهل سوء و ضلالت باشند و دوزخی
و اشقیا آنست که تابناک جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن روزی زیان شدن است یعنی جمعی مومن
کافر و بهشت میبرند کافر را در دوزخ و مغبون وی در آنند عین ظاهر شود و کفار دانند که زیان کارند
و گفته اند کافر عین خود را بیند ترک ایمان مومن زیان خود را و بیابد تقصیر در احسان با روزی زیان جنایت

هر کسی خود طلبد و زبان بکرد مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا بِالْعَمْدِ هر که بکشد مؤمنی را بعمد بجنایت فَجَزَاؤُهُ پس جزای او جَهَنَّمُ دوزخ است خَالِدًا جاوید در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بر او وَلَعَنَهُ و لعنت کرد او را وَأَعَدَّ لَهُ و آماده کرد او را عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون بزنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای فَتَبَيَّنُوا پس بشناسید وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ أَلْقَى بمر کسی را که افکند إِلَيْكُمُ السَّلَامَ بسوی شما سلام را لَسْتَ مُؤْمِنًا نیستی تو مؤمن تَبْتَغُونَ می‌جوئید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا متاع زندگانی دنیا را فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزد خدای مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار كَذَٰلِكَ همچنین كُنْتُمْ بودید مِنْ قَبْلُ از پیش فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْكُمْ بر شما فَتَبَيَّنُوا پس بشناسید إِنَّ اللَّهَ بَمِا تَعْمَلُونَ خدای بکردار شما خَبِيرًا آگاه است لَا يَسْتَوِي برابر نیست الْقَاعِدُونَ نشستگان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ بی زیان وَالْمُجَاهِدُونَ و جهادکنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ و بجانهای خود فَضَّلَ اللَّهُ برتری داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهادکنندگان بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود وَأَنْفُسِهِمْ و بجانهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان دَرَجَةً درجه‌ای وَكُلًّا و هر یکی را وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای الْحُسْنَىٰ نیکوئی را وَفَضَّلَ اللَّهُ و برتری داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهادکنندگان عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان أَجْرًا مزدی عَظِيمًا بزرگ دَرَجَاتٍ درجه‌ها مِنْهُ از او وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و رحمت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده رَحِيمًا مهربان است با شاهدان

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جانهای بستانند فرشتگان ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ستمکاران بر خود قَالُوا گویند فِيمَ كُنْتُمْ در چه بودید قَالُوا گویند كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ بودیم ما ناتوانان فِي الْأَرْضِ در زمین قَالُوا گویند أَلَمْ تَكُنْ آیا نبود أَرْضُ اللَّهِ زمین خدای وَاسِعَةً فراخ فَتُهَاجِرُوا پس هجرت کنید فِيهَا در آن فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مَأْوَاهُمْ جایگاه ایشان جَهَنَّمُ دوزخ است وَسَاءَتْ و بد است مَصِيرًا بازگشتگاه إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر ناتوانان مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی‌توانند حِيلَةً چاره‌ای وَلَا يَهْتَدُونَ و راه نمی‌یابند سَبِيلًا راهی فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عَسَى اللَّهُ امید است خدای أَنْ يَعْفُوَ که عفو کند عَنْهُمْ از ایشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَفُوًّا عفو کننده غَفُورًا آمرزنده

وَمَنْ يُهَاجِرْ و هر که هجرت کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ در زمین مُرَاغَمًا گریزگاهی كَثِيرًا بسیار وَسَعَةً و فراخی وَمَنْ يَخْرُجْ و هر که بیرون آید مِنْ بَيْتِهِ از خانه خود مُهَاجِرًا هجرت کننده إِلَى اللَّهِ بسوی خدای وَرَسُولِهِ و بسوی رسول خدای ثُمَّ يُدْرِكْهُ پس برسد او را الْمَوْتُ مرگ فَقَدْ وَقَعَ پس بتحقیق افتاد أَجْرُهُ مزد او عَلَى اللَّهِ بر خدای وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده رَحِيمًا مهربان است با شاهدان

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ و چون بزنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَلَيْسَ پس نیست عَلَيْكُمْ بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَقْصُرُوا که کوتاه کنید مِنَ الصَّلَاةِ از نماز إِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ که بیازماید شما را الَّذِينَ كَفَرُوا کافران إِنَّ الْكَافِرِينَ بتحقیق کافران كَانُوا بودند لَكُمْ شما را عَدُوًّا دشمن مُبِينًا آشکارا وَإِذَا كُنْتَ و چون باشی فِيهِمْ در ایشان فَأَقَمْتَ پس بپای داری لَهُمُ الصَّلَاةَ ایشان را نماز فَلْتَقُمْ پس بپای خیزد طَائِفَةٌ گروهی مِنْهُمْ از ایشان مَعَكَ با تو وَلْيَأْخُذُوا و بگیرند أَسْلِحَتَهُمْ سلاحهای خود فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند فَلْيَكُونُوا پس باشند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما وَلْتَأْتِ و بیاید طَائِفَةٌ گروهی أُخْرَىٰ دیگر لَمْ يُصَلُّوا که نماز نکرده‌اند فَلْيُصَلُّوا پس نماز کنند مَعَكَ با تو وَلْيَأْخُذُوا و بگیرند حِذْرَهُمْ احتیاط ایشان وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای ایشان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند کافران لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خود فَيَمِيلُونَ پس بر شما حمله کنند عَلَيْكُمْ بر شما مَيْلَةً حمله‌ای وَاحِدَةً یکی وَلَا جُنَاحَ و نیست گناهی عَلَيْكُمْ بر شما إِنْ كَانَ اگر باشد بِكُمْ بشما أَذًى رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ یا باشید بیمار أَنْ تَضَعُوا که بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود وَخُذُوا و بگیرید حِذْرَكُمْ احتیاط خود إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای أَعَدَّ آماده کرد لِلْكَافِرِينَ کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده

فَإِذَا قَضَيْتُمُ پس چون بگزارید الصَّلَاةَ نماز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید اللَّهَ خدای قِيَامًا ایستاده وَقُعُودًا و نشسته وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون آرام گیرید فَأَقِيمُوا پس بپای دارید الصَّلَاةَ نماز إِنَّ الصَّلَاةَ بتحقیق نماز كَانَتْ بود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان كِتَابًا نبشته مَوْقُوتًا وقت کرده

وَلَا تَهِنُوا و سست مشوید فِي ابْتِغَاءِ در طلب الْقَوْمِ گروه إِنْ تَكُونُوا اگر باشید تَأْلَمُونَ رنج می‌برید فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق ایشان يَأْلَمُونَ رنج می‌برند كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه رنج می‌برید وَتَرْجُونَ و امید دارید مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه امید ندارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا حَكِيمًا حکیم

إِنَّا أَنْزَلْنَا بتحقیق فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو الْكِتَابَ کتاب بِالْحَقِّ بحق لِتَحْكُمَ تا حکم کنی بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان بِمَا أَرَاكَ بآنچه نمود ترا اللَّهُ خدای وَلَا تَكُنْ و مباش لِلْخَائِنِينَ خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه خدای را إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای كَانَ بود غَفُورًا آمرزنده رَحِيمًا مهربان

وَلَا تُجَادِلْ و مجادله مکن عَنِ الَّذِينَ از آنکسان كَانُوا بودند يَخْتَانُونَ خیانت می‌کنند أَنْفُسَهُمْ با خود إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای لَا يُحِبُّ دوست نمی‌دارد مَنْ كَانَ هر که باشد خَوَّانًا خیانت کننده أَثِيمًا گناهکار

يَسْتَخْفُونَ پنهان می‌کنند مِنَ النَّاسِ از مردمان وَلَا يَسْتَخْفُونَ و پنهان نمی‌کنند مِنَ اللَّهِ از خدای وَهُوَ و او مَعَهُمْ با ایشان إِذْ يُبَيِّتُونَ چون شب‌خیزی کنند مَا لَا يَرْضَىٰ آنچه نپسندد مِنَ الْقَوْلِ از سخن وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنند مُحِيطًا احاطه کننده

هَاأَنْتُمْ هان شما هَؤُلَاءِ این گروه جَادَلْتُمْ مجادله کردید عَنْهُمْ از ایشان فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا فَمَنْ يُجَادِلُ پس کی مجادله کند اللَّهَ با خدای عَنْهُمْ از ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت أَمْ مَنْ يَكُونُ یا کی باشد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكِيلًا وکیل

وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که کند سُوءًا بدی أَوْ يَظْلِمْ یا ستم کند نَفْسَهُ بر خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ پس آمرزش خواهد اللَّهَ خدای يَجِدِ اللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزنده رَحِيمًا مهربان

وَمَنْ يَكْسِبْ و هر که کسب کند إِثْمًا گناهی فَإِنَّمَا پس بتحقیق آن يَكْسِبُهُ کسب می‌کند عَلَىٰ نَفْسِهِ بر خود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا حَكِيمًا حکیم

وَمَنْ يَكْسِبْ و هر که کسب کند خَطِيئَةً خطائی أَوْ إِثْمًا یا گناهی ثُمَّ يَرْمِ پس بیندازد بِهِ بآن بَرِيئًا بی‌گناه فَقَدِ احْتَمَلَ پس بتحقیق برداشت بُهْتَانًا بهتانی وَإِثْمًا و گناهی مُبِينًا آشکارا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

همان دارند در الهاء زیرا و خالص العزیز غالب انتقام تواند کشید آنانکس صدقه او خالص نبود الحکیم
حکم کننده بکرامت آنانکه از روی صدق تصدیق مینمایند سورة الطلاق

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله بن عمر زن خود را در حالة حیض طلاق داد عمر رضی الله عنه
فرمود تا رجوع کند آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در نه آید که یا ایها النبی اذا طلقتم
نساء فطلقوهن لعدتهن اچون خواهید که طلاق دهید زنان بدخول بهن را که صغیره و آبسته و حامله باشد
فطلقوهن بس طلاق دهید لعدتهن مر عدت ایشان بعضی در طهر نهند جماع که شمارا آن توان کرد و آنرا زمان عدت
دانید طلاق سنی آنست چنان بعد از طلاق عدت در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن
مجامعه واقع شده باشد و وقوع یابد در آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زنی که آن حمل صحت مقرره باشد زمان
حلال عدة طلاق نزد امام اعظم رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رحمه الله معتبرست پس اگر در طهری
مباشرت سه طلاق دهند بعد از امام شافعی سنیست و مذهب امام و دیگر بدعت و اگر یک طلاق
واقع شود یا اقل جمهور سنیست واحصوا العدة و شمار کنید امیر و ایشان عدت نماز ایشان را ضبط عاجز اند
یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید بعد از
طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقتی زنان شوهر
بوده اند و نیکی عدت منقضی گردد ولا یخرجن و زنان باید که بیرون نیایند بس ایشان را اخراج نکنید
الا ان یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت پدید آورده شده و حقی یکی با خواهند یعنی
بکردار ناخوش که روشن گشته و حاجت نیست در بدکاری مراد معصیتست که در حد زنا باشد چون زنا و سرقه
که بر اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد و یا آنکه نشوز و سفاهت آن اهل خانه را کشد و در آن حالت اخراج
ایشان حلالست چنانکه فقهاء در اسفاط حد ایشان و تلک حدود الله و این حدها که مذکور شد اندازهای
خداست مقرر نموده ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله و اندازهای خدا را فقد ظلم نفسه بدرستی که ستم کرده
بر نفس خود در استحقاق عقوبت بی حاجت لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیدانی ای زن یعنی لعل الله یحدث
شاید خدای تعالی تو را دهد بعد ذلک بس از طلاق امرا کار را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی
زن در دل او پدید آرد و تا رجوع نماید فاذا بلغن بس چون نزدیک رسند زنان اجلهن بمدت خود یعنی نزدیک آن
آخر عدة

فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را بمعروف جمعیت کنید با ایشان را بمساک نیکو یا بمعروف نیکوی کردن معاشرت
و الفت و موافقت است و دیگر بار رد طلاق مدید جهت اضرار بایشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و
بگذارید بمعروف نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از نفقه و صداق ادا کنید و اشهدوا و گواه گیرید ذوی
عدل دو کس دانا و عادل از مسلمانان که فاسق نباشند زیرا حجت باید امر تدریب و اقیموا الشهادة
حق الله که در اداء آن اقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید یا گواهان بوقت حاجت لله برای طلب
رضای خدای ذلکم آنچه امر شهادت و اقامت شهادة یوعظ به پند داده شود بدو من کان یؤمن
هر که باشد که میگرود بالله بخدای و بیاخرة و روز قیامت و من یتق الله و هر که پرهیزد از آنچه بدو متعلق است
و من یتق الله یجعل له مخرجا هر که پرهیزد از حرام خدای گردانند بدو بیرون آمدنی مخرجا که بیرون شدن
خلاص یابد از آنچه بدو آمده و بنا و آخرت باید که هر که پرهیزد از حرام خدای برآمدن برساند ویرزقه و روزی
دهد او را من حیث لا یحتسب از آنجا که گمان نبرد در شمار نیارد و حقی بخاطر نگذرد و من یتوکل از بر نهاد
نگذرد و تقوی طلب نماید مر روزی را رسانید حسب حق خدای تعالی بخشیدن روزی حلال فان الله فرمان خدای
در خیال و سبب نزول آیه آنست که مشرکان بیرون آمدند مالک اشعری را کرفتند و در بند کردند پسر مسلم آمده گفت
یا رسول الله پسرم باسیر گرفتار شده و مادر و جزع بسیار میکند و ما را بدیه قرضداد و مهلت داده بسیده و دیگر
سود نتواند بود و قدر شما آنحضرت صلعم فرموده که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و قدر و اقوا را دینار بستانند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف بازن خود فرمود پس مسلم آن شب نماز بامداد کرد پسر آمد و از قید
آن اسیر خلاص یافته چهار هزار گوسفند ایشان را گرفته بسلامت بدیه آمد آیه نازل شد که هر که تقوی
در روز حلال ایزد یرزقه من حیث لا یحتسب و هر که توکل کند علی الله بر خدای تعالی فهو حسبه پس خدای
بسنده است او را در کفایت همه آن صلعم بدرستی که خدای تعالی بالغ امره ساننده است فامر خود هر چه خواهد بسبب آنچه
مراد حق بجا باشد از نفوذ قضا و قدر قد جعل الله بدرستی گردانیده است خدای تعالی لکل شیء
برای هر چیزی از نفوذ قضا و قدرا اندازه که از در نگذرد و یا مقدار از زمان که بر پیش و پس نرود مقدار ابو هریره
رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرموده که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند بقدر آن کافیست
بدانستن آنها کفایت باشد پس آیه ومن یتق الله بجمال عم جابر خواند و چند نوبت اعاده فرمود و جابر آنرا

بر نفرو قوبات تقوی تحفه بوستان قربت ما از تربه معیت جز نمیدهد که ان الذین امنوا والذین
محسنون و فوکل سایه بو بر بحان محبت دهد که ان الله یحب التوابین الایه و صدق طریق تحقیق متوکلان تیار
بت سلوک راه منه راه کل باید و تقوی نه توکل راه بی است تقوی توشه راه نه در و فنکه حکم عدیت
مطلقا ذو الله کر تیر لوس ما فنین شلمه تو دو صحابه پرسیدند که عذرت از ان که حایض نشدند جیست آیه اید که
والائی یئسن و آنانکه از زنان فهمیدگشته اند من النساء المحیض از حیض نیب بر جه موتی نشاد لکم ارتجه ریان
نشان ان ارتبتم فعدتهن سه ماه فرض کشته اید در حکم الائی یعنی نمیدانید فعدتهن پس زمان عدت النسان ثلثة اشهر
سه ماه و الائی لم یحضن و عدت آنانکه حایض نشده اند از صغر سن و هم مستورات و اولات الاحمال خمل اولات
بارداران زنان حاملات اجلهن منتهی زمان عدت النسان ان یضعن آنست که بنهند حملهن بار خود را جمله طاقه
و خواه شوهر عنها و خواه جدا و من یتق الله و هر که بترسد از خدا و مراعات حقوق احکام کند یجعل له بدید کند
من امره از کار او یسرا آسانی یعنی کار او را بر ایمان بهلسانی ذلک آنچه کفتند و امر الله انزله
حکم خدا است که فرستاد او را و عن محفوظ الیکم بسوی شما و من یتق الله و هر که بپرهیزد از عقاب خدا و فرمان و
بر دکیکفر بهوت سیئاته از و بدیهای او یعنی عفو کند و یعظم له اجرا و بزرگ کرداند زنان طلاق داده
اسکنوهن من حیث سکنتم آنجا که شما ساکنید بقدر وجدکم از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن النسان
بقدر طاقت و توانائی خویش سازید ولا تضاروهن و در تنگ مرسانید مطلقات را در مسکنی و نفقه لتضیقوا برانکه
تنگ کردانید علیهن بر النسان مسکن النسان و هر چه ضرورت خود را فنا و ان کن و اگر باشند طلاق داده کان
اولات حمل مذاوند بار حامله باشند فانفقوا علیهن پس نفقه کنید بر النسان حتی یضعن تا وضع کنند حمل
بنهند حملهن بار خود را بعد از مدت بر آید فان ارضعن پس اگر شیر دهند شیر زنان بعد از انقطاع علاقه
فآتوهن اجورهن پس بدهید النسان را اجورهن مزد النسان بر شیر دادن
وأتمروا و خیانت کنید بینکم میان یکدیگر در کار و فرزند بمعروف بنیکوئی در باب ایتاء و اجره آن
مکان تعاسرتم و اگر ابا کنید یا نیز ندهید فسترضع له پس شیر دادن خواهد بر آن فرزند اخری دیگر یعنی مراد
دایه دیگر را و اجرت وضع دمار را اکراه و اجبار نفرماید لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی
توانگری من سعته از فراخی خود یعنی بقدر توانائی خویش بر طلاق تنگ کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده است

علیه رزقه

علیه رزقه بر روزی او یعنی تنگ دست و فقیر است فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتاه الله مما آتاه خدای
او را است لا یکلف الله نفسا تکلیف نکند خدای کسی را الا ما آتاها مگر آنچه بدو عطا کرده است یعنی تکلیف
عالم بطاقت فرماید سیجعل الله و زود باشد که بدهد آرد خدا بعد عسر بعد از دشواری و تنگدستی یسرا
آسانی و توانگری و کاین من قریة چه بسیار که از اهل دیه و جمله بلاد عتت سر باز زد و اعراض کردند عن
امر ربها از فرمان پروردگار خویش و رسله و نخان پیغمبران او فحاسبناها پس حساب کردیم ایشان را در قیامت
حسابا نکرا بدیه در واستقصا مناقشه باشد و عذبناها و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابا نکرا عذابی
زشت ما هولی یا عذابی که بیم ایشان را عذاب تخویف بعد از عذاب حساب فذاقت پس بچشیدند ایشان آن وبال
امرها و عقوبت کار او و کان عاقبة امرها و بود عاقبت کار ایشان خسرا زیان کار و کرد ایشان از زیان
بدر کرد از جنت جاویدان و لقد آنزل الله فرستاد خدای بیدا عذابا شدید عذابی سخت در هر دو سرای فاتقوا الله
پس بترسید از خدا یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین آمنوا آنانکه دیده اند قد انزل الله قد انزل الله
بدرستی که فرستاده است خدای الیکم ذکرا بنهاد بسوی شما و سر فرآن فرو فرستاده بشما رسولا
فرستاده او که محمد است تلو آن را نفرو کفت زیرا که شرف و نهاد کرامت عقبه و بسته بخواندن او
و عمل کردن بدو کفته اند ذکر آنست و فرستاده جبرئیل و بعد رسول هدایت ذکر همان سوت یعنی ذاکر
و آنست که بخیر ذکر اتمام شد در سوره آل عمر بخیر و نیز بیت تقدیر شکر متابعت کند رسول را یتلو
علیکم بخواند بر شما آیات الله آیتهای قرآن بینات روشن کرده و مفصل بکسر ما بیخ آمده اند
یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر در سول فرستاد لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد با قرآن با رسول فرستاده
آنانکه دیده اند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالات الی النور
بروشنی هدایت یا از ما ظلمت یکی و از جهل بعلم و من یؤمن و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند و برا
و یعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع یدخله و درخل در آرد در او خدا
جنات تجری جهشتها که جریان دارد زیر آن جویها الانهار از زیر مساکن آن جویها خالدین خالد باشند
فیها در بهشت ابدا همیشه و زوال انتقال قد احسن الله تحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت

که بیرون مهمان عایشه را قَالَتْ وَهِيَ تَفْخَرُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلعم گفت آنست که میافزید بر سایر زنان
هفت آسمان یعنی بر بالا یعنی خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ خدا آفرید هفت آسمان
وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ و از زمین مانند آسمانها یعنی در تحت
یعنی و یعنی مثلهن اصل مذکوره اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود آید فرمان خدا و قضاء او
بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را هر طبقه از آن حکمی و امری مخصوص
و بعد از آیه یَتَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ و فرمان خود را بر همه جا جاری ساخته تا معلوم کنید آنچه خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیز تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی علم
یعنی قدرت او بحیطه آن شیء است و او از موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دایره علم و قدرت او خارج نیست
زینب سر مقدرتش کنفیکون ۞ باد انفاس او یکی بیرون و درون ۞ ز غیب ساده و ذره نتوان یافت
از دایره قدرت علمش بیرون

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره التحریم

نقلست که حضرت رسالت ص شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رض مقدار عسل از امت و هر گاه آنحضرت صلعم
بخانه او آمدی زینب ترغیب فرمودی و آنحضرت را در خانه او بجهة آن توقف خیر واقع شدی آن حال را بعضی
از ازواج طاهرات کران آمد عایشه را و حفصه را اتفاق نموده مقرر کردند که آن حضرت بعد از آنها میدرآید
عسل در خانه او تر دیک کرده بایشان بار آید گوییم ما نیز شوییم و معفور صمغ در خفتی است که موضوع خوانند و گویند
که دارد و آنحضرت را بوی خوش دوست میداشته و از روایح ناخوش مجرد میبود پس آنحضرت را در شربت
آشامیده نزدیک بحرم که آنها آمد گفت یا رسول الله از شما معفور می آید و البتان در جواب فرمودند که معفور خورده ام
گفتند زنبور آن عسل از شکوفه مغافر خورده بود انام آن زاهد بحرم الله آورده که جبله پیر صورت مکه را وجود کرد فتنه
حضرت رسالت را فرمودند که صرف العسل علی نفسی و الله لا اکله ابدا و ایزد سرکش از بهر آن خورد تا دیگر کس بر
آن عسل نیاید و آیه آمد یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ آنچه حلال کرده است خدای
مر ترا یعنی عسل را و اشهر آنست و اولی قوبه حفصه رض در خانه و در شفی وقتی دیگر با عایشه آنحضرت بهدیدن
رفته بود و ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سر افراز کرد انید حفصه بر آن مطلع شد اظهار ملالی کرد حضرت فرمود
که ای حفصه راضی مستی که او را بر خود حرام کردانم گفت نعم یا رسول الله فرمود لا تخبری بها احدا تو قوا ماتست باید که باک نگوئی
او قبول کرد حضرت رسالت از خانه بیرون آمد الهی حفصه را بخبر را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که

بقیه

باز از قبیله خلاص یافتیم و چون آنحضرت با عایشه در میان نماند از نزد حکایت بکاب رمز بر بالا گفت و ابن مردویه نازل شد
که چرا از خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند مخور إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید هر دو صاحبان
إِلَى اللَّهِ خشنودی زنان خود وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از توبه شما و آمرزنده است مر سوگند خوردن را رَحِيمٌ مهربان گناهان
سوگند مقرر کرده قَدْ فَرَضَ اللَّهُ بدرستیکه مقرر کردانیده خدای میان شما كُمْ بر شما تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ
زدودن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه سوگند بدهند بکفارت توان کشاد و میان آن در سوره مائده
وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خدای دوست شماست و متولی کار شما است و بر شما هر چه صلاح شما در آنست هُوَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ او داناست بمصالح بندگان صواب کار در هر چه گوید کند نصیب الشان فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس چون خبر داد
ای مومنان خبر را گفت پیغمبر صلعم و پنهان ساخت إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حَدِيثًا
سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل و آن خلاف تسمیه بی حلال الله بعد از آنکه حفصه را گفت بعد او با عایشه اسرار کرد
فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس آنگاه که خبر کرد حفصه مر عایشه را رض به آن حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا کرد انید
خدای پیغمبر خود را و اطلاع کرد انید عَلَيْهِ بر اظهار آن سخن حفصه عَرَّفَ شناسا کرد انید غیر پیغمبر صلعم حفصه را
و خبر داد بَعْضَهُ بعضی از آن یعنی فلان سخن که با تو گفتم تو باید قدر آن ظاهر ساختی یعنی نفسه تحریم ماریه
وَأَعْرَضَ و اعراض کرد رسول صلعم عَنْ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی از خلاف سخن مراد آنست که حضرت رسالت
استقصا تقریر و از ترک کرم و بالکه حفصه رض نه سخن آنحضرت رسالت صلی الله را اظهار نمام کرد با در روی
نیاورد فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آنگاه که خبر داد پیغمبر حفصه را با آنچه خدای او را اطلاع بر آن داده بود قَالَتْ
گفت حفصه مَنْ أَنْبَأَكَ کیست که خبر داد ترا بآنچه من مر ترا از آن اخبار کرده قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ
خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر الْخَبِيرُ خبر دار از مکونات سایر کائنات إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید
حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ بخدای و بازگردن صاحب شما فَقَدْ صَغَتْ پس بدرستیکه میل نمود دلهای شما از صواب
قُلُوبُكُمَا پس بدرستیکه هلاکت دلهای شما از صواب مخالفت سزاوار بهمیرسانید وَإِنْ تَظَاهَرَا
و اگر پشت بشوید عَلَيْهِ بر آزار دادن او فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ مَوْلَاهُ او یار و مددگار
بمغیبت و بر الفرت کند وَجِبْرِيلُ و جبرئیل علیه السلام رفیق اوست مددگار بجای آورد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ
و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان وی اند مراد همه صحابه اند و بقول صدیق و فاروق رضی الله عنهما که

عایشه و حفصه اند که رضا او رضای فرزندان خود اشارت کند و مجاهد گوید که صلی الله علیه و سلم مرتضی علی کرم الله وجهه است
وَالْمَلٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ بادو پشت سر یکدیگر ظهیر یار و مددگار و معاون و همپشت اند در سایه دوستی عسٰى رَبُّهٗٓ بشناید پروردگار او اگر طلاق
دهد شما را تعلیق از واجب اینست که بر فوت طلاق دهد شما را خَيْرًا بهتر مِّنْكُنَّ از شما اینست اخبار است از قدرت نه اخبار از کون چه خدای تعالی که طلاق خواهد داد پس تعلیق آنرا بهتر کند
مُسْلِمٰتٍ اقرار کنان بحقیت باری دهندگان مُّؤْمِنٰتٍ باورداران بر زنان مُّقْنِتٰتٍ فرمان بردارندگان تٰٓئِبٰتٍ یا فانگذارندگان از فرمان بردارانِ عٰبِدٰتٍ بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بر رکاب
سٰٓئِحٰتٍ بر سر سنگان یا حضور مکت کنان ثَيِّبٰتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران وَّاَبْكَارًا شوهر دیدگان فَاَكْثَرُ فخران بر دایم عباس رض افزود که ثیب زن از عورت دیگر مریم و مادر عیسی علیه السلام
که حق سبحانه و تعالی فرمود که بر دوار رهبت بکار از ازواج حضرت رسالت صلعم در آورد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
دیگر ره کرد بدیگران قُوْٓا اَنْفُسَكُمْ نگاه دارید نفسهای خود را از دوزخ وَاَهْلِيْكُمْ و اهالی و فرزندان خود را مواعظ
و نصیحت نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ آتش که آتش دیگر مر زمان باشند یعنی کفار هیزم آتش وَالْحِجَارَةُ
و سنگ گبریه که در حرارت میرا قرابه تا جان سنگین که کفار مر پرستند یا کبریت سیم و زر احجار و رهبان که
اصنام بنا آن سنگ است بیت زر و سیم اند سنگها زر و بید : اندر سنگها مبتدا مید : دلا سنگ
سخن باید : که در سنگین است قرابید : دلا نیز سنگ مگر تو بنگی : مر حریت بسی سنگ نه عَلَيْهَا
بر آتش مَلٰٓئِكَةٌ فرشتگان یعنی موکلان بر دوزخ غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران
و توانایان که دوزخی را بالای قرع سیر و از جهت آنکه بجانب گریز نباشند لَّا يَعْصُوْنَ نافرمانی
نکنند اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ آنچه فرماید ایشانرا یعنی برنوده فرشته نشوند تا مخالف امر باشد وَيَفْعَلُوْنَ
مَا يُؤْمَرُوْنَ و نکنند آنچه نموده می شوند بدان در بیان آورده که آن اقدار بانیه بعذاب کافران برابر انداز
بیت نیم چنان چنین زبانیه که از آتش کناره دوخ فرازند آقا اقدار کرده داعه خاص حمایت حق سبحانه
یا ملائکه که گوید يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ای کسانیکه کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مگویید امروز که روز عذر مقبول
نیست وفایده نخواهد داد اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که بپاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ آنچه از کرده در دنیا بودید

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنانکه گرویده اید تُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ باز گردید بخدای تَوْبَةً نَّصُوْحًا بازگشتنی خالص یعنی
توبه نصوح آنست که تا بعد بازنگشتن بمعصیت چنانچه شیر عود نکند بپستان چون بصر بر حمله الله کند که توبه نصوح
در گرو دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه آینده بیت : توبه چه باشد نشان
آمدن : بر در حق تو مسلمان آمدن : عذر نهی زنمه گر فتن با نیاز : با حقیقت رو کردن از مجاز عَسٰى رَبُّكُمْ
بر پروردگار شما چون توبه کنید اَنْ يُّكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ بگرداند از شما گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ
و در آورد شما را بهوستانها بوستانها تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر درختان قصورها جویها
در آورد و در کسی شایعه يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ روزیکه بخجالت نکند خدای پیغمبر را یعنی نقص او را عذاب کند و شفاعت
و او را بهاره عاصیان مر رود و سازد وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنانکه ایمان آورده اند با او بمعنی درخواست ایشان
در بهاره یاران ایشان قبول کند نُوْرُهُمْ نور ایشان که نوری حق تعالی بمومنان عطا کرده يَسْعٰى میشتابد میرود
بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ پیش ایشان وَبِاَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و دوان آنجا که فور مسافتان
میبرد يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ گویند مومنان که ای پروردگار ما اَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بر ما نُوْرَنَا روشنی را یعنی تا
دوام باشد بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه
تو بر همه چیز از تمام اقوار و مغفرت ادا قَدِيْرٌ توانائی يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر دهنده یا بلند قدر
جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِيْنَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشتی بکار
بر ایشان یعنی بر مرد کرده وَمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد بازگشتی
دوزخ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرده خدای لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند امْرَاَتَ نُوْحٍ
و آن مثال زن نوح علیه السلام که داعله نام داشت امْرَاَتَ لُوْطٍ و زن لوط علیه السلام که وابله گفتند كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ
بودند زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما الصّٰلِحِيْنَ شایستگان فَخَانَتٰهُمَا
پس خیانت کردند بآن دو بنده لوط علیه السلام خبر دار کرده فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند از دو شوهر
عَنْهُمَا از ایشان مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب حق تعالی جبرئیل که زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان و زن
لوط علیه السلام سنگ باید وَّقِيْلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِيْنَ و گفته خواهد شد روز قیامت که بروید و داخل آیید بدوزخ
مع الداخلین با درآیندگان و بگزارگان حاصل این مثال آنست که کفار صاحب شوند و نشکیه ایشان

بشقاق زن نوح علی شناد علیه السلام
قوم بها الکشتی و دی جواب است و زن
لوط هم قوم او را بر مهمانان

وبغیرت باد جود کو بهیچ فایده نبند ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی للّذین آمَنُوا ترا تا نکو کرده اند
امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ که آن زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي اے خداوند من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام قرب جای ده
آورده اند که چون آسیه ایمان آورد و در فرعون بفرمود تا او را چاربیخ کرده در آفتاب بفکند حق سبحانه ملایکه را
بفرمود که بگرد وی در آمده بهاها خود سایه کردند و در خرم امر کرد سنگی بزرگ آوردند و حکم کند که بر سینه
وی نهند آسیه دعا کرد خداوندا مرا خانه ده در بهشت وَنَجِّنِي و بیرون آر مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون
وَعَمَلِهِ و از کردار او یعنی عذاب که مرا میکند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از قوم ظالمان
که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه و تعالی بر آسیه دعای مستجاب کرد از پیش وی بردانسته و خانه بوی
نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهاد که روح پیشتر دو الکنه فضا سرست که دیدار آسمان
بجسد وی در مزار دیدنست و حاصل این مثال آنست که با وجود ایمان آنها را با کفر او را هیچ ضرر
نکرد و عنف حدیث ابراهیم ازواج طاهره حضرت رسالت و سایر مومنان مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي
مریم دختر عمران اَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشته فَرْجَهَا دامن خود را از حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا
فِيهِ مِنْ رُوحِنَا پس دمیدیم در مریم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم کَلِمَاتِ رَبِّهَا سخنان پروردگار خود یعنی
صحف مترقبه قبل از انجیل یا خود آنکه حضرت علی رضی الله عنه که از حذیفه روایت آورده که لا اله الا الله غلامان زنیا وَكُتُبِهِ
و بکتاب خود یعنی بانجیل آنچه خدای تعالی بنوشته در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و قصص صحیح بخواند
و مراد از نام کتاب الهیات وَكَانَتْ و بود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از زمان پروردگاران با طاعت و مداومت بر عبادت کان
بر وظایف عبادات و تذکیر بر آنکه تعظیم است و اسعار آنکه طاعت مریم کمال طاعت مردان کار از نموده است
در صحف آسمانی از زنان بسیار بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

سورة الملك

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ پاک و بزرگ است
و ثابت بر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکه در دست قدرت اوست پادشاهی و تصرف وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیز پاک خواهد قَدِيرٌ تواناست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آن خداوندیکه بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ
و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بر صورت کبش

اعلم داد

اعلم داد آنکه هیچ مرگ نمیرد و دنیا هیچ چیز نرسد الا آنکه زنده شود و بقول مراد از حیات موت است یعنی زندگانی را
بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایند گمان ظاهر شود که در دار تکلیف أَيُّكُمْ
کدام از شما أَحْسَنُ نیکوتر است از روی عمل عَمَلًا از جهت عمل یعنی محارم شناسنده تر از زمان بر دار
و گفته اند که کدام پارسا تر زندگی در زمان تر از روی کار ساز تر است وَهُوَ الْعَزِيزُ و خداوند غالب
بر ملک خود و زیرسند کار از امین ساز الْغَفُورُ آمرزنده است خطایان را شناسنده عند الذی خلق آن خدایکه
بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر سر بالای دیگر در معالم آورده که آسمان دنیا موجی
محکم شده و دوم در زبرجد سپید و سیوم آهن است و چهارم در یاقوت و گفته اند سیم است چهارم نقره است ششم
زر است هفتم یاقوت سرخ است مَا تَرَىٰ نبینی تو ای مبتدی فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ در خلقی و اختلافی
و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس بسیار کن دو چشم را بسوی آسمان تا در آن هیچ
هیچ بی بسنی هَلْ تَرَىٰ فُطُورٍ شکافی و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
کرتین بصدا کرت یا هیچ عیبی بسوی تو یعنی بیک نگاه تا معلوم نگردد که کرتین را بنا کرد در آن یک نظر الْبَصَرُ
بسوی تو خَاسِئًا دور از رفتن عیب وَهُوَ حَسِيرٌ و او درمانده بود از نیکو نگریستن باشد بیان از نگریستن مراجعه
بحکم آنکه چند بنگر و عیبی نمیابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی که بیاراستیم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک آن آسمان نزدیک
نزدیک تر است بزمین بِمَصَابِيحَ بزینت آرایش دادیم بچراغها بستارگان که شبها همچو چراغ در خانه
وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ستارگان را رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ براندگان مر دیوان را و فنگ شهاب از آسمان فرو فتد
وَأَعْتَدْنَا و آماده ساخته ایم لَهُمْ مر دیوان را بعد از سوختن ایشان را بسبب دنیا عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش فروخته در
جهنم وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنانرا که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بپروردگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ
عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است إِذَا أُلْقُوا پس در افکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم
سَمِعُوا لَهَا شنوند از دوزخ شَهِيقًا آوازی مانند آواز درازکوش که انکر اصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ
در آرند دوزخ بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ و او بجوش شود و اینجا زبر آرد و فرو گیرد و خانه که کوفت در سبک جوشان
تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ هر گاه که
در افکنده شوند در دوزخ گروهی از اهل شرک سَأَلَهُمْ سوال کند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی تعریض

کو ای مشرکان یَأْتِکُمْ آیا نیامد شما نَذِیرٌ بیم کننده یعنی پیغمبر شما مبعوث نشده که شما را بخدای خواند از عذاب
نیز ساند قَالُوا گویند مَا آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد ما را نَذِیرٌ بیم کننده فَکَذَّبْنَا پس ما تکذیب کردیم
قول پیغمبر را وَقُلْنَا و گفتیم مر فرستاده را که تو که هیچ وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدا عَلَیْکَ بر تو هیچ چیز
از آنچه شما میگوئید از وعید و وعده و امر و نهی و دیگر گفتیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا مگر در خطا بزرگ که وجود همه شریف در دعوی نبوت میکنند وَقَالُوا و گویند کافران که در دنیا
لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ اگر می بودیم که بشنودیم سخن پیغمبر را یا نَعْقِلُ یا بتعقل میکردیم و بفکر میشنودیم در انوار حکمت که از فواهی و افصاح لسان
معانیه مبسوط مَا کُنَّا نبودیم ما فِی أَصْحَابِ السَّعِیرِ مخلدان اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کردند و معترف
شدند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش در وقت ایراف و ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت لِأَصْحَابِ السَّعِیرِ مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ بدرستی که آنانکه میترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود
بِالْغَیْبِ بی دیدن یعنی آنان خوف از امر حق بی دیدن میکنند و بجلوه تمامه در بریت بر دیدن الهی گویند که
مراد از غیب دلست که دیده نشده است از خلق و بعد از صدق یعنی بهلی ترسکاران هستند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان آمرزش
گناهان وَأَجْرٌ کَبِیرٌ و مزد بزرگ که بهشت و رؤیت الهی از شاید و دیگاره نعمتی مزد بندگان آسمان باشد نه
هر چه میترسند بیت لاتخافوا مژده ترسیده است ٭ هر که میترسد بیارک بنده است ٭ خوف وحشت
خاص دانایان بود ٭ هر که دانا نیست کی ترسان بود ٭ ترسکار ترسکار آورد ٭ هر که در دار عروس دیدان
بر نیاورد عاقبت کفار قریش بشهوات عیش مغرور و دیگر در گشته در بارهٔ حضرت رسالت صلعم سخنان و تعجب خود بار
تر در آن پرده اکفار الیشان بر داشته بایکدیگر تدبیر کردند و اسرار الیشان بیان قرار گرفته و بیکدیگر سخن محمد صلعم
را آهسته گوئید تا خدا نشنود و اسرار الاکاه نگردانید آنکه وَأَسِرُّوا و پنهان سازید قَوْلَکُمْ سخن لفظ
خود را در بارهٔ محمد صلعم أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید آن را یعنی هر دو نزد او یکسان است إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی
او داناست بذات الصدور یا بچه در سینهاست آنانکه بر زبان گذرد پس ضمایر دانا نیست اگر تعبیر از آن کند
یا بچه در دل بوده شده نخواهد شد أَلَا یَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آنکس که آفرید دلها را
وَهُوَ اللَّطِیفُ و او داناست بجواهر الیشان و حقایق آن الْخَبِیرُ آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هُوَ

الذی جعل

الَّذِی جَعَلَ اوست خداوند که گردانید لَکُمُ الْأَرْضَ بر ای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد آسان باشد
سیر شما را فَامْشُوا پس بروید فِی مَنَاکِبِهَا بر اطراف و جوانب زمین وَکُلُوا و بخورید مِنْ رِزْقِهِ از روزی
که بر شما مقدر کرده وَإِلَیْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکر گذارید سپاس او را و بجا آرید
ءَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَنْ فِی السَّمَاءِ از آنکس که در آسمان بزعم شما یعنی حق سبحانه از
ملک و ملکوت و عذاب کبیر خدا علیه السلام أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ از آنچه خدا با حضرت صلعم
بدهان عظیم الشان فرو برد در زمین شما را فَإِذَا هِیَ تَمُورُ پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بموج میگردد
و اضطراب کنان شما را زیر تر افکند أَمْ أَمِنْتُمْ یا آیا ایمن شدید مَنْ فِی السَّمَاءِ از آنکس که در آسمانهاست
او بیشتر است یا مقام او یعنی حضرت رب علیه السلام أَنْ یُرْسِلَ آنکه فرستد عَلَیْکُمْ بر شما حَاصِبًا سنگ ریزه چنانچه
بر قوم لوط علیه السلام فَسَتَعْلَمُونَ پس بزودی بعیار مشاهده عذاب کَیْفَ نَذِیرِ چگونه بود بیم دادن من
و آن دانستن شما را سود نکند وَلَقَدْ کَذَّبَ بدرستی که تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه
بنی عکرمان امم ماضیه و هلاک شدند فَکَیْفَ پس چگونه بود بر الیشان نکیر عقوبت
یا انکار مرید بر ایشان بازگشت عذاب أَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و نشنیدند الطَّیْرِ مرغان فَوْقَهُمْ زیر الیشان
در هوا صَافَّاتٍ صف بسته کشیده یکسان بالها خود را وَیَقْبِضْنَ و فراهم میکنند بعد از بسط مَا یُمْسِکُهُنَّ دور
نگاه نمیدارد الیشان را در هوا بجاذب طبع یا در حالت قبض و بسط إِلَّا الرَّحْمَنُ مگر خدای بزرگ بمخالفت
که هر یک را انوار طیور انگلی میداند و صورت و طبیعتی خاص داده و اسباب طلب و حوالان الیشان در هوا مهیا
ساخته إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدا بهمه چیز بَصِیرٌ بیناست أَمَّنْ آیا کیست که تواند گفت که هُوَ الَّذِی
نیز آنکس که کیست در وجاحت جُنْدٌ لَکُمْ لشکر و کارساز و فایده بخش شما یَنْصُرُکُمْ مدد میدهد
تر مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ از فرو تر از خدای بزرگ إِنِ الْکَافِرُونَ نیستند کافران مگر در فریب باطل
که خدا را شما فرو تخلیه آمده أَمَّنْ آیا کیست که اشارت قرآن کرده بود که آنانکه بعضی عنایت
یَرْزُقُکُمْ روزی دهد شما را إِنْ أَمْسَکَ اگر باز گیرد خدا رِزْقَهُ روزی خود از شما باسک مطر و یا بالطاف سماوی
که حصول و وصول رزق را وسایط و اسباب نیست یعنی اگر خدا رزق از شما باز دارد و آن کسی که شما را
روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفر الیشان از جهلست بَلْ لَجُّوا بلکه ستیزه کردند

دور افتادند وَغُلُّوهُ و رها دکنید وَتَصْلِيَةَ و در سبب کیا از حق و نفرت از دوستی ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ آبا کی کسی
میرود ذَرْعُهَا عَلَى وَجْهِهِ سر زدن کنده بر وی و بعضی گفتند سر و پس بشش در ارشاد و جب خود نمی بیند و اِنَّهُ كَانَ
راه تفسیر ترتیب لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ یا لکه که میرسد بَا بارات البشاره و هدا اوراق خود و نشا هیلند عَلَى
صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ بر راه راست رسانده بمقصد و مقصود ایشان بلیت برای کافران کمراه کرد حیران بر سر
گردان رهو و مومن کاه بافته که بطریق حق از روی بصیرت سلوک میکند بیت فرق میان انکه از روی یقین
با دیده بینا رود و اندر ره دین فَلَا بکو مشرکان را که خدای شما را بر دوست میکنم مُوَالَاةً انکه که بصدق
کامل اَنَّ لَكُمْ بدانید شما را وَحَبَّبَ لَكُمُ الْنِعَمَ و بداد شما را شنوائی استخوان حق شنوید وَالْأَبْصَارَ
دیده ها را و ایلاب قوت بدهید فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را و میلهٔ کلمات الهی در قلب معین کرامات
بشاهد قطعه و تامل شاهد شما را بسیار بشنوید و می بینید و لیکن قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر میکنید امر بر
نعمتهای مُوَالَاةً وَذَرُوا بکو او را و آن عذاب که بعد از آن بدین شما را بالکنده ساخته فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی
برک را منزل ایمان کنید و رای داد نا تعبد کنید و فرمان برداری نمایند وَاذْكُرُوا و بسوی او باز کردیده
خواهید شد تا خبر کفار و کردار خود را بیابید وَيَقُولُونَ و میکویند مشرکان پیغمبر را یا ایشان مر را
لَكَانَ هَذَا الْقُرْآنُ وعده حشر و یافتن جزا وَنَحْنُ مَعْصُومُونَ و میکویند نمازات کمیان قُلْ بکو ای محمد صلی الله
که اِنَّمَا الْعِلْمُ علم بر سبب دانش قیامت یعنی علم وقت آمدن او عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خالیست و غیر او بر آن اطلاع
ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و خبر نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم
اما بنهان و اما بنم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنکام که بدیدند موعود را که قیامت است زُلْفَةً نزدیک بخود
سِيئَتْ بد کرد و دوزخ نمود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویها آنانکه کافر شدند یعنی فرشتهٔ و اندوه بر چهرهای
بشناسی بد اکر دو وَقِيلَ و کفته شود یعنی فرشتهٔ دوزخ ایشان را که میند هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ این آن که
بود بدکه شما بدستی بِهِ تَدَّعُونَ بر و شما میکردید در طلب او استعجال نمودید امام زاهد عبد الله فرمود که
همواره کافران از در مسخرهٔ علم کردند و شما هلاک میداشتند حق سبحانه جیب صلعم بفرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بکو که خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک کرداند خدا مرا وَمَنْ مَعِيَ و آنانرا که باشند رسول مسلمان أَوْ رَحِمَنَا
بآمرزد ما را و ما را یا در جا خیر افکند فَمَنْ پس کیست آنکه وَيُجِيرُ الْكَافِرِينَ تر نهار دهد کافران را

مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ عذاب دناک سخت مرکب ما شما را شود ندارد و حیات مانع عذاب از شما نکند مر او آن که نجات
دهنده شما از عذاب الیم مر ایمان و توحید نیست پس انظام مرکب که بان بردن چه فایده قُلْ بکو
بکو آنکه ایمان بود سبب نجات است هُوَ الرَّحْمَنُ او است خدای بزرگ بخشایش آمَنَّا بِهِ بکرویدیم بدو وَعَلَيْهِ
و بر وی بر خدا او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو کذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید مشرکان از
عذاب مَنْ هُوَ کیست فَضَلَالٍ مُبِينٍ که در کمراهی آشکارا فَقُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو که خبر کنید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر کردد مَاؤُكُمْ آب غایب زمزم یا آب بر مشهور خضری غَوْرًا فرو رفته
بزمین چنانچه دست و دیو بدان نرسد فَمَنْ يَأْتِيكُمْ پس کیست آنکه بیارد شما را بَمَاءٍ مَعِينٍ آب جاری
یا ظاهر چنانچه همه بینند در آثار آن که بعد از تلاوت این آیه باید کفت که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ در تفسیر زاهدی
مذکور است که زندیقی شنید که معاذ کار خود را تقبل کرد فمن یاتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول المعین
یعنی معین و مددکاران میان سبا را زنده سنبا نه بنا جنان بود و باز آواز داد و کفت ای کرانجشم فرو
غایر شد بکو با معول معین باز آرنده فَلَمَّا رَأَوْهُ چون بکنند آیه را و آنرا ببینند کفت مر آب را
از کلمه با نرم بیان تری تیره آب آلا ایم را بسبی زمه نیست لیکن بیرون زود طبانچه بر رو خشم
خود کرد و کفت ای شیر خشم خشم شیر بر آرا زیاد زود در حرب و دو خشم کو رید
نور فایض زود خشم شاه باید سورة القلم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الٓمٓ حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد و بقانون حساب بقول بعضی آن که عنایت ملک الهام امة از شما ان
توان دانست امام کرمان زند و بهو بعضی از آن بر کرفته بر خرخانچه در حرف کفته اند که مفتاح اسم نور و عالمست
و در سما او کوید آمرست از اسم الرحمن و کوید اسم سورة تا بالوحی از نور یا نام شهریست در بهشت نهاست
منبر جنبیتها مومنان را و اشهر آن که قول اسم ماهی است و مراد بآن حیتی باشد یا ماهی که زمین بر پشت
است و آنرا نون شما کویند یا بهموت و در وسیط با سناد خود از ابو هریره رضی الله عنه که دیدم که دیدم که فرمود
از رسول خدا که اول چیزی که خدا آفریده و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشته آنچه بوده باشد
و دیده نیز تقدیر حق سبحانه سوکند یاد کرد و بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم جاری از نور است که طول او ما بین السماء والارض
و کوید بنده او قلمست که بدان کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیاست وَمَا يَسْطُرُونَ و نویسند

یا مگر خورده باشی فرو بیفتد حفظ از احکام وحی یا آنچه ایشان را باید و چنان از نیز بیفتد نفکند که فرو نهی
و قرآن زبان حق تعالی بنیز تهاسکند خورده جواب نسلم نیست ۰ **ما انت** نیستی تو ای محمد **بنعمة ربک**
بکمال نشده پرورد کار خود **بمجنون** و دیوانه جواب نسلم نیست یعنی جواب قسم نیست اگر آن حضرت مجنون
معلم مجنون بود بهر القاب آورده که کلمه نون اشارت است بعلم اجمالی منع مجرد احدیت زانیه صحیح و تسلیم نیست
بنفی ثابت در احدیت و آنچه قلم کریم او را در دوات قدیم نوشته یعنی حروف آلهیه مجرده معلومه و کلمات
زبانیه فرشته مقدسه انسان اگر قوت پرورد کار خود و مستور نیست نوشته شده اند اسرار آن را باید
وان لک و بدرستی که مر ترا **لاجرا** مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوت **غیر ممنون** منت نهاده نیست
حق سبحانه بر سبیل کسی از دمت باید داشت نبوت عطا کرده باغیر منقطع یعنی مزد بزرگ که هرگز انقطاع بدو راه
نیابد **وانک** و بدرستی که مر ترا **لعلی خلق عظیم** بر زیر یکی کاسات بار خوی بزرگ که بخوبی انکس انبوده
چاز قوت وجود حقت مکنی آنچه کن از فوق آن تجاوز نکند انبوده اند و آن ذات حق سبحانه بوی ما نزد نبوده
از عادت زمان روایت کرده سوال کرد از خلق رسول و چگونه آن حضرت قرآن بود و بنی الله
بیت بود هر چه مر کرمت هر کمال ۰ کو بر شرع و خلقت الله آن ۰ وصف خلق نیکو کسی در آفت ۰ خلق را نعوت و
اسکالیف ۰ محمد مکرم بود که هیچ خلق بر دیگر از خلق محمد نبوده چه او منیت خود را باز داشته و خود را بکلی
باق نگذاشته امام فخر رازی گفته که تا زمان بعثت و زمان عطا معرفت نشده و گفته اند او بی مقصود و مقصودی
محمد خدا نبوده و شما از خاتمین اخلاق آنحضرت در آیات الصفاة صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر
مسطور **فستبصر** پس زود باشد که ببینی ای محمد صلعم **ویبصرون** و ببینند مانند آن فوائد ایمان بیت بدرا
وقت از نبلا و فتنه که عذاب نازل شود بدایشان معلوم کرد و که **بایکم المفتون** بکدام از شما از بلا و فتنه باز نگرام
کرده است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تو یی یا ایشان **ان ربک** بدرستی که از بدکار تو **هو اعلم** او داناتر
است **بمن ضل** بآن کسی که گمراه شد **عن سبیله** از راه او که راست و چنان سبیل شد الحقیقه دیوانه بود **وهو اعلم**
و او داناتر بود **بالمهتدین** براه یافتگان بکمال حقیقت که مومنان اند **فلا تطع المکذبین** پس فرمان مبر تکذیب کنندگان
یعنی منزگمان بکذار که ترا بدین آمده عوت نمایند **ودوا لو تدهن** دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و
سرد نشی تکذیب بشرک **فیدهنون** تا ایشان نیز ترک کنند و بر دین تو طعنه نزنند **ولا تطع** فرمان مبر **کل حلاف**

کل حلاف هر سوگند خواره را بدرستی که او بر جهل است با اسود بن عبد یغوث یا اخنس بن شریق ابی جهل و اسود
ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خورده **مهین** سست را بر اخوار شده مقدار **همّاز** بدگوی و در غیبت را
باطنه زننده در روی الناس **مشّاء بنمیم** رونده بسخن چینی میان مردم باغیه کننده **مناع للخیر**
مر خیر را منع کننده کتاب از ایمان و احسان **معتد** ستم کننده و از حد در گذرنده **اثیم** بسیار گناه یا نابکار
عتل سخت دل و درشت خوی **بعد ذلک** بعد از تمیز عرب ها **زنیم** حرام زاده که بدر او معلوم نباشد آورده اند که
ولید مرده ساله بود که مغیره و مغیره گفت که بدر او ام و او را بخود گرفته و در تمیز امام زاده بر عمر اله بنده بر حضرت
رسول صلعم آمد که آمد او را بحضرت قریش بر ولید خواند بر عرب گرد رسید و خود با زیاف مگر حرام زاده ای باخود
من سید قریشم و بوی من مغیره مرد معروف و میدانم که محمد دروغ نگوید چگونه با مرتم را بر مرام نگذاشته
نزد مادر آمده و القصه تهدید بسیار از او اقرار کشید که بدر تو در قصد زنان خوانده بنود او را برادر زادگان
بودند چشم بر ترا که در زمانه مرا رنگ آمد غلام فلانرا بمرد گرفتم و تو ز نزد ادبی و دلیلی بر شرف صدق
آن شرف حضور دلیلست و تیره او با آنحضرت و در نیز باشد اند حواله دکناه بدین افعال است خواه اظهار
مادر او خاکسار کرد **ان کان** آیا مادام که **ذا مال** صاحب مال و حشمت یکی و خواند بر این خرینه بحث انکه او است
ذا بنین خداوند مال **وهدا** و خداوند پسران چنین کس از زمان میبری **اذا تتلی علیه** چون خوانده شود
بر وی **آیاتنا** آیتها کلام ما **قال اساطیر الاولین** گوید این انسانها شب بینان است **سنسمه** زود باشد که
علامت کنیم بداغ **علی الخرطوم** بر بینی او یعنی سیاه روی سازیم او را یا عوض او را آشکارا کنیم که مو تواند پوشانید
در اقوال آورده که بینی او را نخر رسید و در روز بدر او را آتش آن باقی ماند **انا بلوناهم** بدرستی که ما آزموده ایم
ایشان را که **کما بلونا** همچنانچه آزموده بودیم **اصحاب الجنة** خداوند باغ صنعا از مردمان سبوه آورده اند که
در نواحی صنعا از ولایت یمن مرد صالح را با پسر بود در روز میوه چیدن بر دیناری بخواند و باطل در زیر درخت
بفکندی و میوه که دست بر روی رسیدی با بادا از درخت بفکندی یا بر اطراف ساطه بنهادی بدر و شبانه
روزی وده یک ترا ز حاصل بر دیشان تمه کردی چون آن مزدور وفات کرد پسران گفتند مال اندک است و عیال
بسیار اگر با جهان کنیم که بدر کرد معینت بر ما تنگ گردد صباح روز دیشانرا خبر نباشد پس میوه بریدن بیشتر
سوگند خوردند چنانچه حق تعالی خبر داده **اذ اقسموا** یاد کن چون سوگند خوردند و از زمان باغ که پنهان از فقرا

بصر متنا پیر بزیر و بالا از نصیحت بدر جائیکه داخل باشند در وقت صباح تنعم بامداد گاه بهین خوش بسکنند
خورند ذلک یتمتعوا و استغنا کنند یعنی تلقتنه الفنا و الله در شبی که نیک کرده اند بخشند تند فضا اینجا
آنجا زنند فقالت بس بیاید بدان باغ علیها بلا طواف کننده ملائکه آزاد پروردگار تو بیم
لما یعلمون بدان یعنی پس آن خشکان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند شب گرم
سوخته آن بریده باشند و چیده بر دو جمع بلا نمانده ایشان آنچه جان غافل خواب آمدند فنادوا
پس نداکردند یکدیگر را مصبحین بدان کان در صباح یعنی در وقت صبح بخواندند یکدیگر کف ان اغدوا
انگه بامداد بیرون آئید علی حرثکم بر سر درو بدین کشت خود یعنی شما آنچه کشته اید ان کنتم
صارمین آن بزنند کان میوه و آن باغ شتابند و در حرمان بازگشتند پس شتابان باغ نهادند فانطلقوا
پس رفتند بجانب باغ وهم یتخافتون و ایشان بیخ زنند و آهسته میگفتند تا کسی نشنود مصدر بیخ
ان لا یدخلنها الیوم که نگذرد در بیابد آن روز علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین در درویشی تا هرگز نگیرد
حرد ملائکه گردد و غدوا و بامداد در شتافتند علی حرد بر قصد منع مساکین قادرین توانایان با عتقاد خود
بر حبس بر درویشان فلما رأوها پس آنگاه که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند
قالوا گفتند با یکدیگر انا لضالون بدرستی که ما گم کردگانیم راه باغ خود یا چه باغ ما در زمین دیگر
و این باغ غیر زمین تست بعضی از ایشان تا ملک قدر دانستند نقشها بنای در و دیوار آن باغ ایشان بیت
گفتند بل نحن ما باده را کرده ایم بلکه ما محرومون بی بهره گانیم زیرا که در سر زده و بحسد ابن باغ بهشت
و ذکر استغنا قال اوسطهم گفت فاضلتر ایشان از روی عقل و تدبیر کرد ایشان پس با صاحب برسیاهی که
الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را بدرستی که لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدا را بزیرکی و نیکی بعد از استثنا الله
قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن تیر بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا
بدرستی که ما بودیم ظالمین ستمکاران بر خود و مسلمانان فاقبل بعضهم پس در آمدند بعضی از ایشان
علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون ملامت میکردند و نیز آنرا میگفت تو چنین اندیشه داد عذری که
که تو هستی راضی بودی القصه یکدیگر خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما
انا کنا طاغین بدرستی که هستیم ما از حد گذرندگان در کفر کاری که استغنا کردیم و در حرام باغ تمنی
عسی ربنا

شاید پروردگار ما بدهد ما را بدل آن یبدلنا خیرا منها آنچه بهتر از آن باغ
انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغبون رغبت کنان کانم بعد از توبه و طلب
حق تعالی بندگی نشنود و بیان راز آنکه حیوانی نام زنیان را دو سماعی الله گوید نظر داده است که
آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیده بر آن سر سپاه بر بالا ایستاده مستحقان گوینده بر کرده
گرفتار گردد و هنگام آن حرمت تلف شود و از نماز شاید بدانکه باستحقاق آورد و نماز نشده پس سماع
اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کند بهتر از آنچه باز سنده باشد بدو چنانچه بوستان حسن الله
باغ رضوان و بهر روی قدس سره از آن خبر میدهد که انا الی الله راغبون بیت اقرار هم شکست کرد
بر بخت ۞ من نگفتم که نیز زیانم کرد ۞ صد هم شهد داد و زیانم داد و شادمانم کرد کذلک
چنین العذاب عذاب کرده شد ما در دنیا ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرگتر است از تیر
چلیپه خواب نزول یابد و آن ابد الابدین باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند که بدانند مردمان آنچه
از تیر حیات عذاب بمیرند ان للمتقین بدرستی که پرهیزکاران را است عند ربهم نزد آفریدگار ایشان
یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها با نعمت و آن گفتند انبیا رحمت و آن مسلمانان
گویند موجود نیست و اگر فرما باشد ما را بیشتر خواهند داد و خبا بخرد و دنیا از مسلمانان خود تحیات
در عشرت بیمان سوال خواهد بود حق سبحانه از بهر ایشان میفرماید افنجعل المسلمین آیا خواهیم کرد ما
مسلمانان را کالمجرمین مانند شرکان در حصول نجات و وصول بدرجات ما لکم چیست غرض ما را بر کافران
کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بسوء بالفضل ایشان شرک را بلاق حیوانیه انبیا القات از روی حسب
استعمالات آم لکم آیا مر شما را کتاب نوشته نازل شده از آسمان که تدرسون در آن کتاب
تخیرون میخوانید انبیا را که کفار در فرا مسلمانان باشند ان لکم بدرستی که مر شما را در آن کتاب
لما تخیرون آنچه خواهید که بر گزینید و آرزو برید آم لکم یمان یا مر شما را است عهدها و پیمانها
موکد علینا بر ما که خدا و ندا بالغة رسیده تهایت تاکید و ثابت شده الی یوم القیامة تا روز رستخیز
ان لکم بدرستی که مر شما را است در آن عهد لما تحکمون نیک حکم میکنید را حمود از تیر و کرامت آن سرای
سلهم پرس ای محمد ایشان را ایهم کدام شما بذلک بانیز حکم تعم پایندان است که در آخرت از عهد بیرون آید

أَيُّهُمْ أَيُّ الْبَشَرِ أَشَرُّ مَكَانًا أَشَرُّ در منزلت و در قول یا شر در منزلت از ایشان مکان مراد از ایشان یک ایشان یا از
فَإِنْ قَالُوا پس گویند بِشَرٍّ مَكَانًا بِهِ بد منزلت خود یعنی ایشان را بد بدید و خود را نیک وَأَضْعَفُ جُنْدًا اگر بدید
یاران کیان در انکه جنات النعیم و بنان خواهند رسید يَوْمَ يُبْعَثُونَ بیاد روز که برانگیخته شوند
مِنْ بَاقٍ از کاری رسول امر صبر و همه بحق تا بخلق الله حق سبحانه وَيَدْعُونَ و خوانده شوند هر زمان
سُجَّدًا سجده کردن مر خدا را در باب ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت فرمود که
حق سبحانه و تعالی روز قیامت بیاید و خلق بسجده در افتند و در رسالهٔ ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که کشف کند پروردگار ما را ساق خود و سجده کند مر او را هر مؤمن و مؤمنه و باقی
ماند آنانکه در دنیا سجده بر ریا و شهرت کرده باشند پس مرائی خواهد که سجده کند پشت او بکبار گردد
و نتواند در حسرت گرفت کافر و منافق چون سر در دو کار یک چهره شوند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند
سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو تر و فرو چشمها ایشان یعنی خداوند الابصار مر ترس شده و خوار شده باشند
تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نکوساری قَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا که يُدْعَوْنَ
خوانده شدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدا را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان قادر بودند و قادر بر آن
چون فرصت توبه کردند و بر دو جرحت مراد نداشتند نظم من فرصت از دست
ملکی باشد که بسیار زیدان بر بی که فرصت عزیز چون فوت شد پس حسرت بدندان بر بی
قُدِّرَتْ پس بگذارم مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنانرا که تکذیب میکنند بِهَذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآن باشد
یعنی در حشر در آنرا تا به حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را
درجه درجه یعنی عذاب ایشان نزدیک و دایم پایه پایه مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر گاه
که طاعت ایشان را مطالعه و هم و ایشان آنرا تفضلات دانند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهم ایشان را در دنیا
تا فرو شوند آنگاه بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است بهر چه بهیچ چیز دفع نشود
و گرفتن سخت است که طاقت آن نباشد أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا طلب نکردند ایشان را أَجَلٌ مرگ بدو مرگ
هم بسبب ایشان مَا بِصَاحِبِهِمْ زنا هاون نزد که بیفزاید از آن اجر مِنْ جِنَّةٍ کران باشد و بدان بر دی
از دو میگرد اند عَظِيمٌ عجب باشد بر دیک ایشان در لوح محفوظ که مبارک در آنست هم يَنْظُرُونَ پس ایشان
بنویسند

بنویسند از آنچه حکم میکند در سورهٔ مومن که کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود
بتبلیغ و جور و تحمل آن از کفار رنجیده آزار ایشان وَلَا تَكُنْ و مباش در دل تنگی و شتابزدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ
مانند صاحب ماهی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر اذیت قوم و خبر از زبان ایشان برفت عالم ماهی محبوس
گشت إِذْ نَادَى یاد کن فتنه که خواند پروردگار خود را در شکم حوت گفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ همانا که نیست
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ او برآمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آنست که
دریافته او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از نزدیک پروردگار او بقبول توبه هر آینه لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ افکنده شدی
بصحرا عاری از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ او ملامت کرده شده بودی فَاجْتَبَاهُ پس برگزید او را رَبُّهُ آورد بکار
تبوت و رسالت وَأَلْحَقَهُ و جای فَجَعَلَهُ پس کردانید او را مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان یعنی پیغمبران گفته اند
نیز آنرا و نیز در آمده که آنحضرت بحوت نفیف طرح بدید که حق سبحانه فرمود که صبر کن بر آن و مدارا توقف دار
کار را بصبر نیکو شود نظم
کار را بصبر کردن بود بلسند خرم آن کز صبر باشد بهره مند چون ولی افتاد
بر مشکل فرج صبر کن الصبر مفتاح الفرج آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیلهٔ بنی اسد جمعی را بجنگ شهر
و دشمنی نیارد کرده سوار اعلی سیار استظهار ساختند تا برفتند چون سید انام علم با سب عین الکمال از سماء عالم
حضور سازند حق سبحانه و تعالی عصمت و محافظت جسم بدان نیز فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که
نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای
خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ هنگام که شنیدند قرآن را که میخواند وَيَقُولُونَ و میگویند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ که البته
دیوانه است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی
لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و سلم مگر پند عالمیان فظم
ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده آرزو امام حسن بصری رحمه الله فرمود که در آخر زمان خیر نیست مگر بنزاهت

سورة الحاقة

بسم الله الرحمن الرحيم الْحَاقَّةُ حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است فرسیدن
آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالت چه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا که الْحَاقَّةُ چه حقیقت ساعت که در
واقع شود مکافات عمل یا مراد روز قیامت و حاقه یکی از سماوات كَذَّبَتْ ثَمُودُ و عَادٌ تکذیب کردند ثمود و عاد
قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده و درهم شکسته مردمان است فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا

پس هلاک شدند بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بسبب صرخهٔ طاغیه از انسان چون قدار و سالف و اصحاب الرس و ناقهٔ
صالح که از صرخه در گذشتند یا که طغیان گذشته بود یعنی صیحهٔ جبریل علیه السلام وأما عاد فأهلکوا
پس هلاک شدند بریح صرصر باد سخت سرد و عاتیة از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خدا زیادت در سرعت
که ذرهٔ از باد فطرات از آب بر نیامده فشود و نیز بالا بودن و مقدار سه معلوم بکر بر قوم قوم و هود علیهما السلام که آن باد
طغیان کرد و هر چه را نگلیدن می نمودند و در قصاص است که هلاک باد و دور از احتیاط نتوانستند کرد و حسوما
سخر کردن باد را علیهم برقوم عاد سبع لیال هفت و ثمانیة ایام هشت روز از روز اوقات چهار شنبه تا نوبت
عزت چهار شنبه دیگر حسوما روز از شبها متوالی یا شوم بر عادیان فتری القوم پس تو میدیدی قوم عاد را
اگر حاضر بودی فیها در آن اوقات صرعی مردگان افتاده کأنهم گویا ایشان از عظم و اجسام أعجاز نخل
بن بهم از درخت خرما اندازه خاویة بر زمین افتاده یا خالی شده و کلوا آن کشته فهل تری لهم پس هیچ می بینی تو از
شخص باقیة کسی باقی مانده یعنی همه هلاک شدند و یکی از ایشان نماند وجاء فرعون و آمد فرعون
و من قبله و آمدند پیش از وی و نیز آنها که پیش از وی بودند والمؤتفکات و آن دیهها که زیر و زبر
گشته بالخاطئة بگناه یعنی شرک فعصوا رسول ربهم پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستاده پروردگار خود را فأخذهم
پس گرفت خدا ایشان را أخذة رابیة گرفتن سخت و زیاده بر عذاب امم ماضیه إنا بدرستی که ما لما طغی الماء
آنهنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشته بود طغیان حملناکم بر داشتیم در آن سفینه نوح را
در کشتی روزه رب آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لنجعلها تا گردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی
و عبرت در نجات مومنان و هلاک کافران وتعیها و نگاه دارد این سفینه را أذن واعیة گوشی نگاه دارنده که
تعلم کرد آنچه شنود و در صحت آمده که حضرت رسالت صلعم مر علی را گفت الله دعا کرد که من از خدا خواستم که گردانید
گوش ترا و نیز از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه و جمله گفت از آن صبح جز ترا فراموش نکردم بیت گرچه پانج بار بود
صد بار شد بندهٔ از دوام کرد بر کس سهل جهد و دوی ماورد و تکرار دن بکشد فإذا نفخ
پس چون دمیده شود في الصور در صور نفخة واحدة یک بار دمیدن که نفخهٔ صعقست وحملت الأرض و برداشته
شود زمین و جبال و کوه بها فدکتا پس هر دو شکسته شوند زمین و کوه دکة واحدة یک بار شکستن

كذلك بالحجى كه در دنیا چنانکه ازان زده بودم پس خطا رسد بر سر زبانیه را که خذوه پس بگیرید مر گنهگار را فغلوه
پس غل کنید و بر اینجا و دست و پا بر گردن او بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در آتش اندازید او را ثم فی
سلسلة پس آنگاه در زنجیر آتش زنجیر آن سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملائکه زراع هر ذراعی هفتاد ذراع است
هر ذراعی را گویند تا که فاسلکوه پس در آرید او را پس حد او بحد محکم تا حرکت نتواند کرد کذلک الجاحد
گفته که اگر مؤمن که در دنیا بات کفر کند بدین یک حلقه از آن زنجیر خبر نیست و اگر حلقه از آن بر کوهها نهند علی هذا
چون از زنجیر یکی از دانه بدرست که آنکس کان لا یؤمن بود که ایمان نمی آورد بالله العظیم بخدای بزرگوار و لا
یحض و بر نانگفت خود و نه بر خود حرص نداشت علی طعام المسکین طعام دادن درویش
فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز ها هنا حمیم اینجا خویشی که حمایت کند و لا طعام و نیست او را خوردنی
الا من غسلین مگر از خاشاک زرد خیان یعنی زرد آبه دیر که از تن بیماران ایشان میرود لا یاکله نخورد غسلین را
الا الخاطئون مگر گناه کاران که سر هر گناه کاران شکست فلا اقسم پس سوگند نخورم که کافران بسوگند که قرآن
بر رابغه و ساحره محمد است صلعم اقسم سوگند نخورم بما تبصرون بآنچه می بینند از مستورات و ما لا تبصرون و بآنچه
نمی بینند از غیبات یا ما تبصرون در دنیا بین است یا با جسام دار و ارواح یا با نفس جن یا بکعبه و بیت المعمور
یا بدر سر یا بنبوت محمد و ترد احوال پاک تا از رسالت جبرئیل و انوار ولایت امیر المؤمنین انه
بدرستی که قرآن لقول رسول کریم آنچه خواندن رسول است لکریم بزرگوار نزد حق که حرمت صلعم گفته
جبرئیل علیه السلام و نامه محمد و نیست قرآن بقول شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قیل له و قیل
نصیبون میگوید مراد عدم تصدیق است لا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد
قلیلا ما تذکرون قلیلا میبندید یعنی تذکر نمیدهید تنزیل قرآن فرو فرستاده است من رب العالمین از پروردگار
عالمیان و لو تقول و اگر قرآن که محمد چنانچه زعم نمائید و بدروغ بر بندد علینا بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنها را
لاخذنا بآنکه بگیریم ما بالیمین از دولت و توانائی را ثم لقطعنا پس آنچه قطع کنیم منه وتین از رگ دل را فما منکم پس نیست از شما احد هیچ یک یعنی هیچ احد
از دیگر کس را یعنی هلاک سازیم کسی عنه از آن حاجزین منع کننده و دفع کننده کان آن هلاک و انه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پند است للمتقین مر پرهیزگاران را
جهان ایشان را منتفع اند و انا لنعلم و بدرستی که بدانیم ما منکم از شما مکذبین تکذیب کننده گان قرآن را

وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه دریغ است علی الکافرین بر انکار کنندگان روز قیامت که ثواب
ایشان را بگیرند وانه و بدرستی که قرآن لحق الیقین بدرستی است که گمان نزد من سبحانه و تعالی مترددة تسبیح
پس تسبیح کن ای محمد باسم ربک العظیم نام پروردگار بزرگ خود بیفتد تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و بنیاد
بزرگ یاد کن سورة المعارج

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که در تفسیر عبارت بر در مسجد ایستاده گفت خدایا اگر بحق حضرت و آنچه میگوید از نزد ملک است
پس نسنگ باران بر سر ما یا ما را عذاب الیم مبتلا کن آنچه آمد که سائل سأل آنکه درخواست خواسته بعذاب واقع
عذابی را که در وجود نیست للکافرین مر کافران که قلب است در دنیا بعذاب الیم در آخرت سائل آنکه حق
گفته فاصبر صبر کن یا محمد صبرا جمیلا صبر آنچه ظهر کرده حضرت رسالت در خوارت تعالی نمود بعذاب الشان و بر تقدیر
پس کنند بعید کنند آن عذاب را انهم و بدرستی که ما باز دارد آنرا من الله از جهت حق تعالی اراده انزل به بدان
ملک که نمی گرداند دفع و دور صعد الیه میگوید که المعارج خداوند درجات یعنی عروجها هست که آدمیان
بها کرده باصعاد که بر هر صعود کلام طیب مستقر فرموده تعرج الملائکة بالامر روند و فرشتگان و الروح
و حضرت جبرئیل فی یوم عظیم اندازه یک روز عظیم یعنی بمدت که تقدیر فرمایند فی یوم کان در روزی که
مقداره اندازه او خمسین الف سنة پنجاه هزار سال یعنی بالکیا بنجاه هزار سال خواهد گرفت از روزها
گمان حال ملائکه آن ایشان یک روز بر روند و بدین مقدار سال تا فرو رفتند از بر اس مرغ و خود که مر از روز قیامت
گمان بر کافر و بدین مقدار خواهد گرفتن و گفته اند در هر صحگاه قیامت بجاه موطن موقف خواهد بود و خلایق را
در هر موقفی خبر از سال باید داد بدین آن موقف در جواب التفریا بحث و در فتوحات آورده که هر سال
اسما آن روز فرض خاص که تعلق بود دارد و در قرآن دور و در فرقان مذکور است یوم الترب که هزار سال است
یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان سال ما ایام و سنین ابد به سرمدیه در مقالات نیز در قبل
گفته بر هر وقتی در هر یکه بنامه دارد فاصبر پس صبر کن بر تکذیب مکذبان ای محمد صبرا جمیلا شکیبائی کردن بخشی
بی خلق مرغ و شکایت انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت البعید اور از سمان یعنی
میگویند که نیست و نخواهد بود چنانکه در وعده میگویند که وقوع فلان کار دور است بعید محال نماید و نریه و ما بدانیم
قیامت را قریبا نزدیک بوقوع که یوم تکون السماء روز یکه گردد آسمان کالمهل مانند آن خشاب که در دست

وَيَقُولُونَ الْيَوْمَ یا گردد کوهها كَالْعِهْنِ بافتهٔ پشم رنگین زده شده یعنی بسبب شدت ریزه ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ
حَمِيمًا و پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه خویشی خود یعنی هر کس الا گرد او سوال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ و نمایانیده شوند
ایشان یکدیگر را یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال دنیا گرد و دانه بر کنار حوض خود مواخذه امت
يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو میبرد گناهکار لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ از عذاب آن روز
بِصَاحِبَتِهِ یعنی بپسران خود فدا کند بعوض خود پسر از اکبر تا کمتر بِفَصِيلَتِهِ و خواهد زوج خود را که با او بود
الَّتِي تُؤْوِيهِ و برادر و برادران خود را که بر پشت مردم کار بود وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که در دنیا
جای داده اند او را در دنیا زوجه خود یعنی بنا کاه وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که
در زمین است جَمِيعًا همه را پس از یعنی هر خلایق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن
كَلَّا نمی برهاند عذاب را إِنَّهَا لَظَى بدرستی که آتش دوزخ آنچه را نه فدا میدهد زبانه الب خالص لَظَى شده است
لِلشَّوَى مر دست و پا و گوشها یعنی بپوست پس از آنکه از صبا لهب دود این سلسله راه یعنی زبانه میزند کافر را
بخواهد که چاره و مقاتلی هم برای جهت کشیدن تَدْعُو میخواند آن آتش یعنی میکشد یا زبانه او میخواند در صحرا کرده
که آتش بزبان فصیح نام دلفریب خواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت بر حق داشت وَتَوَلَّى و روی بر گردانید
از زمان عدم وَجَمَعَ و جمع کرد مال را فَأَوْعَى پس نگاه داشت حق خدا را و انکار کرد
إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر مال فانی و بجا نیاورد حقوق را
در باب نفقه از مقالات میکند که هلوع جانوری است در پس کل قاف که هر روز هشت صحرا خلا از گیاه میکند یعنی همه
خلایق آنرا بخورد و آب بدیدار می آشامد و در گرما و سرما سر بنمی دارد و هر شب آنرا که فرط جوع خواهد گفت
پس حق سبحانه آدمی را در صبر و اندیشه روزی بنده را بر شب میکند إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را
چیزی مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده بود و فریاد زننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را
نیکی سلامت و توانگری مَنُوعًا منع کننده بود نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق و هر آدمیان
بر سه منزل مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نمازگزارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود
دَائِمُونَ همیشه کنان هیچ شغلی آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادا صلوة ساکنند و بجا آورند
التفات نمایند وَالَّذِينَ هُمْ آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حق دانسته شده نیکی زکوة

مقرر

مقرر و معدود است مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ مر سائل و درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و مر محتاج که نخواهد وَالَّذِينَ
يُصَدِّقُونَ بِالدِّينِ و آنانکه تصدیق کنند راه اند يَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و تصدیق قیامت شغال بطاعت و عبادت
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خویش مُشْفِقُونَ
إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ نیست از آن ایمن نمی تواند بود که البته عاصیان جاهد بر سد وَالَّذِينَ هُمْ
و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر زنهار حفظ حَافِظُونَ نگاهدارندگانند إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا
آنانکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ ایمان ایشان اینست که کنیزکان که بملک الیمین در بنان نفس خود حمله کرد
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزکان
خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که طلب کند بعد از آن وَرَاءَ ذَلِكَ جز کنیزک گفته شد فَأُولَئِكَ پس آنکه کرده هُمُ الْعَادُونَ
ایشان از حد در گذرندگان وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانات جاهای خویش وَعَهْدِهِمْ
و پیمان خویش رَاعُونَ نگاه دارندگان خواه امانات حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار چه نگاه داشتن
و نگاه امانت کردن و وفا داشتن در آن فرو نگذاشتن است اگر می باید از آتش امانت فرود گذار قانون امانت
بر عهد که بندی وفا کن زیرا که رسول حق گذشت ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ
بایستادگانند یا آنانکه شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق الله و خلق شهادت را بحق میخواند همه نوع
اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی باداء
و شرایط آن قیام مینمایند تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم اینه آیات دلیل فضل نماز و ذکر عادت است
بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بواجبات دارد و محافظت بجا آوردن آنکه و گفته اند آن کرده که بدیدم صفتها
موصوفند بِجَنَّاتٍ در بوستانها اند در قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شده گان بخواب بنده و مراد
بهشتیان عبد از نزول این آیه مشرکان کرد اگر حضرت رسالت صلعم حلقه زدند استهزا کنان گفتند اگر محمد صلعم را در
بوستانها بعقب ما نیز طمع میداریم که اهل ایشان باشیم آیه آمد فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بود
مر آنانرا که انکار دیده اند و از نبی صلعم آنکه مذکور شدند همه را مانند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگان
عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ
آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر یکی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود بامومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ

بر دو شان یا نقص یعنی منکر کار نا داعیه آنست که بنده فقر ایمان ایشان را در بیچارها را بر وصفات جنان فعل عمل
کلا تا بجهت هست و کافر ادر هست ثم راه انا خلقنا آنکه بدرستی که آفریدیم ما ایشان را مما یعلمون از آنچه
بدست ما یعنی نطفه آلوده که آفرینش نوع بنی آدم مناسبتی دارد پس اگر کسی از نوبت کدورات خانگی در
دعا خاتم ملکی تخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فلا پس چنان که گمان میکنند افسم
سوگند میخورم برب المشارق قسم آنکه بکار منزه قسم آنکه آفتاب را در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید
والمغارب و خداوند مغربها که آفتاب را هست هر روز بنقطه دیگر غروب میکند و لفظ اند مراد مشارق و مغارب
نجم است چه هر یک از ایشان در محل شرق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر قدری می حق سبحانه قدیر
یعنی القادر بدرستی که ما توانائیم علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی این منکر کار نا هلاک سازیم و آریم
از ایشان خلق خیرا منهم بهتر از ایشان در زمان دیگر و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی
بر ما پیش نتواند رفت که اراده امری کنیم مغلوب نتواند ساخته و الهاء لان فذرهم پس بگذار ایشان را
یخوضوا تا مشرح کنند در باطلها و یلعبوا و بازی مشغول شوند در دنیا حتی یلاقوا تا آنکه ملاقات
کنند یومهم روزی خود الذی یوعدون آنروز که وعده داده شده اند بدان که بدرست یا قیامت حکم
انیز فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود در صور یخرجون روز بیرون آیند ایشان من الاجداث از گورها سراعا شتابندگان
باجابت دعوت اسرافیل کانهم گویا ایشان الی نصب بسوی علمی برپا کرده یوفضون می شتابند چنانچه
سپاه پادشاه که در بیابان ایشان یعنی خداوندان دیده ها که علم خود قایم میدند بجانب وی شتابکنان روند
خاشعة روز ذلک الیوم الذی یوعدون آنروز که وعده داده شده یعنی خداوندان دیده ها سر در پیش افکنده ترهقهم
بپوشد ایشان را یعنی ذکر و ذلة خواری ذلک ان هذا الیوم الذی آنکه بود آن روز که در دنیا کانوا
یوعدون بودند که بدان ایشان وعده کرده بنده اند سورة نوح
بسم الله الرحمن الرحیم
انا ارسلنا نوحا بدرستی که فرستادیم نوح را الی قومه بسوی قوم کرده قایل انذر بترسان قومک قوم خود را
من قبل ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب الیم عذاب دردناک طائفه باعذاب آخرت قال
گفت نوح علیه السلام یا قوم ای گروه من انی لکم نذیر بدرستی که من شما را بیم کننده ام مبین آشکارا بیم کردن
دهنده ام ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدا را بیگانگی و اتقوه و بترسید از عقوبت او و اطیعون
و فرمان برید

و فرمان برید مرا در پرستش و بیگانگی و تقوی و بیگانگی یغفر لکم تا بیامرزد خدا شما را من ذنوبکم یعنی از گناهان شما که بنا بر اسلام منکر
آن گناه باشید و یؤخرکم و باز پس دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که مدت زندگانی بود ان اجل الله بدرستی
که وقت آمدن کرده اذا جاء چون بیاید و چون که مقدر و مقرر نموده لا یؤخر باز پس نمیکند و مستوجب جان
اجلهای نبود لیت روز یکه بود اجلها بر ایشان بیش بود : نیست که مهلت دهند یک ساعت : یا بیاید نرسد و آنروز
و چه بیکست : بر داد و خود جمله بیاد موت قولتم اگر بدرستی که نظر تعلمون بدانید بتر از این
بدانید و اجلهای خیر و اهانت القصه نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ما وقتی نوح علیه السلام
بنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت عبادت
تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی بوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی خواندن و دعاء
من الا فرارا مگر بگریختن و رمیدن از ایمان و طاعت و انی و بدرستی که من کلما دعوتهم هر گاه که بخواندم
ایشان را لتغفر لهم تا بیامرزی ایشان را قبل آن جعلوا دریا در نهند اصابعهم انگشتان خود را
فی آذانهم در گوشهای خود و در گوش مسامع را از استماع دعوت بر بستند و استغشوا و پوشیدند ثیابهم
جامهای خود را تا مرا نبینند و اصروا و استادند بر کفر و معصیت و استکبروا و استکبار کردند استکبارا
من کشی کردند بزرگ ثم انی پس بدرستی که من دعوتهم جهرا بآواز بلند ثم انی پس بدرستی که من اعلنت لهم آشکارا کردم
و اسررت لهم و پنهان داشتم و تذکار کردم دعوت را فقلت و بدرستی گفتم مر ایشان را استغفروا ربکم
بخواهید آمرزش پروردگار خود را انه کان بدرستی که او غفارا آمرزنده فرستد السماء آسمان علیکم
بر شما مدرارا باران بسیار و یمددکم و مدد دهد شما را باموال و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد
شما را و یجعل لکم و بگرداند برای شما جنات بوستانها و یجعل لکم و بگرداند برای شما انهارا جویها
شما را جویها را لکم برای شما جنت شما را که میان تا بدید یعنی محتاج مباشید مر خدا را وقارا

عظمتی و مزید قدرتی مراد آنست که اعتقاد کنید بزرگی او را از آنرو که او باعث است که از عظمت او دنیا نرسید و قد خلقکم
و حالانکه آفریده است شما را اطوارا گوناگون مختلف در خلق و خلق بالا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر
دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل الم ترو الا تا نبینید که چگونه خلق الله بیافرید سبع
سموات هفت آسمان را طباقا طبق بالای طبقه و جعل القمر و گردانیده ماه را فیهن در یکی از ایشان
نورا روشنی در بعضی قرائت که بضم قمر در آسمان دنیا است و فوق در بعضی نابود در آسمانها چنانچه روشنی
بسازد و جعل الشمس سراجا و گردانید آفتاب را چراغ ابلیس تا هنگامیکه مراد اهل شمل ۷ از حوالی مدار آفتاب
تیر کسب الا آنچه زمین بیحرکت و اند و حضرت رسالت صلعم بهمت آنچه نزدیک کفت که نور و نار یکی گرد و نفاق سبب
از مرضه عالم نباتی که دارند والله انبتکم و خدا سبز و بر رویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم را من الارض از زمین
پس بر آدم را از خاک نباتا گرد سبزه و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما را از خاک مخلوق ثم یعیدکم
پس بمیرد کم پس زنده کند شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد و یخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر
اخراجا بیرون آوردنی آبرو شما و الله جعل لکم و خدا گردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطا
مانند فرشی گسترده که آرام در و رفتن بر و شاید لتسلکوا تا میروید منها از زمین سبلا فجاجا راههای
کشاده بعد از نیز مواعظ و نصایح عموم قوم نوح علیه السلام متاثر نشدند خواص و روسای ایشان را اضلالی
نمودند تعالی آنچه بود بدین و عناد افزودند قال نوح گفت نوح علیه السلام بعد از شاهد
الی عذرک رب انهم ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامه امت من عصونی عاصی شدند
در من و اتبعوا و پیروی کردند من لم یزده مالک نکرد زیاده نکرد مرا ولده و فرزند او
الا خسارا مگر زیان کاری و مکر ای یعنی فریبان من بر قوم و متابعت کردند مهتران خود را که سفر و بودند بمال
فرزند و مکروا و مکر کردند بزرگان قوم مکرا کبارا مکر بزرگ که سفلهان را بحیله نجات خود کشیدند
و از نیز از من تبعیض نمودند و قالوا و گفتند لا تذرن و مگذارید آلهتکم از عبادت خدایان خود و لا تذرن
و مگذارید ودا بت ودّ را و آن صنمی بود بصورت مردی ساخته و لا سواعا و نه سواع را و آن بصورة زنی
بوده و لا یغوث و نه یغوث را و آن بصورت شیر بوده و یعوق و نه یعوق را و آن بصورت اسپی بوده
و نسرا و نه نسر را و آن بصورت کرگس بوده و انهم آنها اسامی بتان مرصع آدم و نوح علیهما السلام

بودند و مردم بدر ایشان اعتقاد تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بر صورت ایشان صنمی ساختند و تعظیم آن نمودند
و پرورد زمان بر سنت ایشان شغل کشتند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بدر آورده عرب بتعلیم
ایشان فرمود و قبیله کلب شدند در دومة الجندل و سواع در رب بنی هذیل و یغوث در مذحج و یعوق در حمیر عطیف
و نسر مراد اختیار کردند و بیغوث در سبا همدان افتاده و نسر مبعوث بحمیر بود و قال الحکایة القصة نوح علیه السلام
مناجات کرد و گفت ای پروردگار من الهی بدرستیکه ایشان گمراه کردند بسیار را ضعفه و اند و حضرت رسالت صلعم بهمت آنچه گفت که فزود و نار یکی گرد و نفاق سبب
و حالانکه رسول اکرم کردند و رسالت قوم با نیز بتان کثیرا بسیار را ضلالا گمراهی و لا تزد الظالمین و مفزای ظالمان را
مرتسکهار انزا الا ضلالا مگر گمراهی و عذاب مما خطیئاتهم از بسیاری گناهان قوم نوح علیه السلام اغرقوا
غرق شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند بآتش یعنی در قبر و گفته در آخرت فلم یجدوا لهم
پس نیافتند برای خود از آنها که مجادله کرفته بودند من دون الله بجز خدای انصارا یاران که خدا طوفان
از ایشان باز دار آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح علیه السلام خبر داده و دیگر از قوم تو که ایمان نخواهد آورد
از ایشان کسی زنده نمی کذارد ایمان هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد و قال نوح رب گفت
نوح ای پروردگار من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین از کافران دیار دیار
یعنی اگر بمیرد کافر زنده مگذار و اگر عام مراد است هیچ کافر زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستیکه اگر تو بگذاری
بتان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و لا یلدوا و نزایند
الا فاجرا مگر فجور کننده کفارا ناسپاسان یعنی چون بالغ شوند فاجر و غادر باشند رب اغفر لی
ای پروردگار من بیامرز مرا و لوالدی و بیامرز پدر و مادر مرا و لوالدیه نوح علیه السلام لمکث که مرتبه شیخ بود و مادرش
با شمر اقوال شجاعت انوش هر دو مومن بودند لا هم در خواست نمود که الهی بیامرز ولمن دخل
بیتی هر که آید در خانه من و منزل یا بخشنی یا مسجد من مومنا در حالتیکه مومن بود و للمومنین
و المومنات و بیامرز مردان زنان کرده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد اینست مرحوم اند
از ابن عباس منقول کلبی چنانچه نوح علیه السلام در پناه کافران شجاعت شد در شان ایشان نیز مستجاب
رسید و دیگر دعا فرمود و لا تزد الظالمین و مفزای ستمکاران را یعنی کافران تبارا الا تبارا مگر هلاک بسختی

سورة الجن

بسم الله الرحمن الرحیم قل بگو ای نبی اوحی وحی کرده شد مگر رد من

در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت مکرم رسید و استماع قرآن نمود آیمان آورد و بمسلمانی گرویده آنحضرت سوره
اقرا بخواند و ایشان بفن بودند یا بعنف یا سه از اینها بجنان و جهان از نصیبین بصاحب کشاف آورده که از
شیعه جنیان بودند و ایشان اعلم و اکبر و قابلیت اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آنکرده که ایمان آوردند میان
قوم خود رفته انواع سخنان گفته وحی بسحر آمد نیز سوره خبر داد که قل اوحی الی انه استمع نفر
من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا و انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا
و انه کان یقول سفیهنا علی الله شططا و انا ظننا ان لن تقول الانس والجن علی الله کذبا و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن
فزادوهم رهقا و انهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا و انا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع
فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا و انا لا ندری اشر ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا و انا منا الصالحون و منا دون ذلک
کنا طرائق قددا و انا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض و لن نعجزه هربا و انا لما سمعنا الهدی آمنا به فمن یؤمن بربه فلا یخاف بخسا و لا رهقا
و انا منا المسلمون و منا القاسطون فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا
لنفتنهم فیه و من یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و انه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا
قل انما ادعو ربی و لا اشرک به احدا قل انی لا املک لکم ضرا و لا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله احد و لن اجد من دونه ملتحدا الا بلاغا من الله و رسالاته
و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا حتی اذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا قل ان ادری اقریب ما توعدون
ام یجعل له ربی امدا عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم
و احاط بما لدیهم و احصی کل شیء عددا

قوله تعالی

قوله تعالی صاحبی ملائکه کشیع جن نام نوشته اند و حقیقتا و ستارگان در خشنده آتش فشان که جهت رجم
دیوان متعین گشته و انا کنا نقعد و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم منها از آسمان مقاعد در نشست گاهها
للسمع برای شنیدن اخبار بآسمان و فرشتگان بسبب قبایل بسبب پیغمبر آسمان رفتم و در مقاعد جلسا احوص و نشست
فلا نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از جن طلب شنیدن میکند الکوکب یجد له شهابا رصدا بیابد برای خود شهابا ستاره
روشن آتش بار رصدا که بکمین دارنده و مترصد ایستاده برای سوختن وحی و انا لا ندری بدرستی که ما نمیدانیم
اشر اراد بمن فی الارض بکمال که در
زمین اند از جن و میان ام اراد بهم ربهم آفریدگار ایشان رشدا خیری و صلاحی
و انا منا الصالحون و بدرستی که از جن ما غایت نیکان هستند بعضی مومنان بخلوکار سابق و حیرت و دنا
دون ذلک و از ما فرو تر از بدی هستند بعضی میانه روان کنا طرائق قددا و ما هستیم خداوندان طریقها
و مذهبها متفرقه و مختلف و در حمالا از امام حسن بصری نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند
جبریه و قدریه و مرجیه و رافضه و غیر ایشان در میان جن هم هستند و انا ظننا و بدرستی که ما ندیدیم
ان لن نعجز الله که عاجز نتوانیم ساخت خدا را بهر جا باشیم فی الارض در زمین یعنی اگر بما کار خلاف
مراد او در آن عاجز نمیتوانیم کرد بواسطه سکون و ثبات در مقام خود و بسختی قامت و لن نعجزه و عاجز نمیسازیم خدا را
هربا باز در رکیم بجهت باطلاق آفات بادر احوال کون قاف و انا بدرستی که ما لما سمعنا الهدی شنیدیم
شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است آمنا به گرویدیم بوی بلکه کسی از ما نشنیدیم یعنی بمعلوم و مشرب
جن بپیغمبر بجن مبعوث نبوده الا آنحضرت رسول اعلم که انس و جن را بدعوت او قرار سیده و خواهان تبلیغ او بر خلاص و عالم
گشیده بیت و اعلاء و دعوت او جن و انس نه تفاوت امتنع نوع و جنس اوست سلطان و طفلان و مه
اوست شاه شناخت اعلاء فمن یؤمن پس هر که گرود بربه بآفریدگار خود فلا یخاف پس نترسد بخسا
از نقصان در مزد او و لا رهقا و نه از ستم بر وی رسیدن عبد بعبد و انا منا المسلمون و بدرستی که از ما جن بعضی
مسلمانان و بعضی بپیغمبر صلعم و منقادیم بدین اسلام و منا القاسطون و از ما ستم پیشگان اند بیدادگران اند و کسانی که جور و ستم کنند
و فرمان حق نبرند فمن اسلم پس هر که گردن نهد امر خدا را بهمانگه ما کرده باشد تحروا رشدا قصد کرده اند راه راست را و آن امر مقصد خواهند رسید و اما القاسطون و اما ستم پیشگان
تهارکان حطبا هیزم و آتش گردانیده اند راه راست را و آن امر مقصد خواهند رسید و اما القاسطون و اما ستم پیشگان

كافرون بس سنشنه جهنم مر آنرا دوزخ را حطبا همه که بدایشان از دوزخ شود چنانچه بکنار آتش
افروخته میشود وان کانوا متفرقین دیگر جریده اند اگر مستقیم شوند بلکه علی الطریقة بر راه راست یعنی
ایمان آرند لاسقیناهم آنگاه بچشانیم ایشانرا ماء غدقا آب بسیار یعنی از نطفه و تنگ سالی یعنی روزی بدایشان
فراخ کردانیدیم یا اگر جز بر اسلام استقامت در زند البته ایشانرا لفتنهم بسیار تر از نعمت دادیم از وعید آنحضرت ایمان
نیاوردند و از برزخ بسیار تر یعنی بسیار تر بعضی است و همچنان اگر فرقه است یعنی اگر جز بر اسلام مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا
سرافراز کردانیم لنفتنهم تا بیازمائیم ایشانرا فیه در زندگانی که بوظائف شکر چگونه قیام مینمایند
ومن یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن یعنی پروردگار خود و بسیار ادا نکند یسلکه
در آرد او را در عذابی صعدا عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح و راحت در وی نبود وانا المساجد و دیگر یمین وحی آمده که
مسجد الله مر خدا را و قاعی است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله با خدا احدا یکی چنانچه
یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی
الحرام میگویند لبیک لا شریک لک گفته اند مراد از مسجد نام روی زمین است که مسجد سید الانبیا صلعم
لقوله جعلت لی الارض مسجدا پس در وحی مقدس یاد میکند که انه لما قام عبد الله بر بندگی که
آنحنابکه بر حوالت عبد الله بنده است یعنی محمد صلعم در طاعت یکتا یدعوه میخواند خدا را و نماز میگذارد
در حق قرآن او را می شنوند کادوا یکونون نزدیک بود که باشند علیه لبدا بر وی جمعیت کنان از تنگی
ازدحام و در انگه در حق سیاهی بنیز خود را عبد الله گفته نکهابسیاست و در آنا را آمده که آنحضرت را بنام خود
از نیز نام نیان چه شرط عبادت و عبودیت بر وجه کمال آنحضرت قیام نموده بیمکث واقع اقامت بران نبوده
لامره در وقت عروج آنحضرت بر مقامات علی با نیام بنده نکرد رسد که سبحان الذی اسری بعبده و همچنان در تلی
قرآن از مدارج فلکی و در اهبین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده فظهم آن بنده شیعیان
بنده دوست که جمله بندگان کمین او است قل انما ادعو ربی بگو انما میخوانم پروردگار خود را ولا اشرک بها
کافر نیکه حرمت آنحضرت اعلم کفت عبد بکار رشش کفت و در بزرگ همه ملکه شریع کرده از نیز هم بر کرده اند انیز اشرک
کمنا من تا باه که کریم و حمایت نیابت آمده که قل انما ادعو ربی بگو انما میخوانم پروردگار خود را ولا اشرک بها
و انیز شرک نیاورم احدا یکی را قل انی لا املک بگو بدرستیکه مالک نیستم لکم مر شما را ضرا زیان و لا رشدا
نه نیز بنیاد نیام احدا یکی را قل انی لن یجیرنی بگو بدرستیکه پناه نتوانم کرد مرا من الله از عذاب خدا احد یکی
اگر خدا
باشد عذاب مرا اجابت نتواند کرد ولن اجد و نیابم که ملتحدا پناهی که روی بدان آرم
الا بلاغا مگر پیغام رسانیدن رسالت را که کفایت است شما را من الله از جانب خدا و رسالاته و پیغامهای
فرستاده و من یعص الله و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستیدن و رسوله و فرستاده او را و امر و نهی
فان له پس بدرستیکه مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاوید باشند در آن ابدا همیشه
خلاصی از آن و امر و نهی را که از آن منیف و شد بار مند اند در نوعا هی میشود حتی اذا رأوا تا وقتیکه ببینند
ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در وی شاید واقعه بدر و آخرت فسیعلمون پس زود باشد
بدانند خبر عذاب موعود بیشتر از کروه مومن و کافر من اضعف ناصرا ضعیف تر و مددکار از حیثی یار و اقل
دیگر کمتر از روز در عدد و معلوم شود که ناصر که قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و کمتر و معلوم نماید که
نزول این آیه نکفته اما انیز موعود که خواهد بود آنچه آمده که قل بگو من ادری ندانم اقریب آیا نزدیک است ما توعدون
آنچه وعده داده شد یا یار غلبه
یجعل له برای او مقرر کرده است خدا مر او را زمانه دور غالم الغیب دانا بر غیبها
فلا یظهر پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند علی غیبه احدا بر غیبی که مخصوص است بعلم او یکی الا من
ارتضی مکر آنکس پسندد من رسول از فرستاده خود را و بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه بود
و مراد از نیز رسول محمد است صلعم فانه یسلک پس بدرستیکه میسازد من بین یدیه
از پیش و از آن رسول آن پسندیده و من خلفه و از عقب وی رصدا نکهبانی از ملائکه که در پاس میدارند
لیعلم تا بداند ان قد ابلغوا اکر بر سانیدن جبرئیل ملائکه که بوقت نزول وحی باو همراه اند رسالات
ربهم فرستاده کان پروردکار خود تغیر و تبدیل احاط و فرا کرفته است علم خدا و احصی و شمرده است کل شیء هر چیز را عددا از روی عدد و انکه قطرات
باران در یک بیابان و اشجار آن مراد کمال علم است و احاطه آن بجمیع معلومات و جمیع معلومی مطلقا زیاده علم او
خارج نیست هر چه دانستنی است در جهان بیشتر از علم شا نیز تنها سورة المزمل
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم در صدد بعثت شاکر از روی یکجا خود کرد پوشیده

از زندیق یعنی الله منقول که خلی جاری بشتی بود جاروه زرع نصیر یا الا بود بی پیغمبر رسول اصلم بود سیدی
و آواز نماز او را سبحی یعنی سبحانا وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای کلیم در خود پیچیده و گفته اند زمل بمعنی
حلاست بر دار نوره یا زمیت و قم اللیل برخیز شب بمعنی نماز الا قلیلا مگر اندک از نصف قیام لیل ابتدای
اسلام فرض بوده و میان تخاریر ثابته محمد بوده چنانچه حق سبحانه فرمود که شب نماز برخیز مگر اندک که آن نصفه
نیمه شب او انقص منه کن نه و از نیمه شب قلیلا اندک یا نا نیمه شب باز آید و از نیمه کم کن تا یک ثلث او زد
باز باید کن علیه بر تو بر شما غالبان سر و غایت اینی شاهور ترتیل القرآن ترتیلا و بیانی و شمرده بخوان قرآن را باید
کن حروف آن را و وقف ها و ترتیلا ترتیلا را رسلی کردن چنانچه جامع شمارهٔ آن نواند کرد از مرتضی علی کرم الله
وجهه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف و ادای حروف انا سنلقی بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم
علیک بر تو قولا ثقیلا سخن گران یعنی کلام گرانی مشتمل بر تکلیف شاقه که گران باشد تحمل آن بر مکلفات یا گران بود
از جهت امر و نهی و عده و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود بر کفار از جهت تعالی و ایمان بر ثقلان
یا گران باشد ثواب آن در میزان گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اشد صور و جهود که آن سر و مثل آواز
رعد است صلب شدید و از مجرا صوت بلیغ اعتماد بر مخارج و اگر تلقی حروف و کلمات از طریق معنا و خارج
میشود و از نیمه شب در آن حال ثقیل تمام بسند امام علی السلام رسید جابر از عائشه رضی منقول که در
روزی که مرا بخانه سر تو بود دیدم که آنحضرت فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق بچکید
و در حین نزول آنحضرت بر نوعی که مذکور شد اگر بر شتر سوار شدی بر زمین فرو نشستی و اگر بر کتف
بر ران علی زمین ران دشتی مرتی شکستی آن بود و در نیز محل و کلکش را در خوفی م بسان علی بحضرت
جمعی را فرود و بر تلقی آورده که قرآن در نفس خود مفصلست اگر نقل کند تفصیل آیات
و نسب باب کتب مرتبه سماء بصورت اجمال داده به صدق و طابق هست که و مصدقا لما بین یدیه
پس نقل قرآن اشارت بحکمت و وحی بیان صور بعین اجالیه و تفصیل جوامع امر نیز الفعل و اخروی
الکلمات اعظم خواهد بود و کسنده و بنین بسر و جهان بسیار بدان بدیت حاصل بنین بار بمقدار تست
کار کسی نیست بنیز کارت ک نسخ اند زمان بجانقاص ف فتح این کار تو را دارد پس ان ناشئة اللیل
بدرستی که عبادت شب ما بیدار و هاشبی شود دلت با قیام شب هی اشد وطئا آن سخت تر جهت رنج و کلفت صحیح
حرکت

خواب راحت بر نفس بغایت شاق است یا خشبرت از روی فراغت دل چه در روز دلها متفرق و صنعت
منقول شدند و در شب از نظاط کوکبان فارغ شده متوجه عبادت فواند شد هیت خاموش شد
غالب ما حاجت باش بود طلب و زیرا که بانگ بیده تشویش علو نخاشد و اقوم و درست تر قیلا آنچه مقال
یعنی خواند آن قرآن بصورت که دل فارغ باشد و زبان با زبان موافق نماید زیرا که سخن اندیشه دل
فکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشا یا بعد عشا تا صبح بقول عایشه رضی الله عنها آن بود
از خواب خیزد ان لک بدرستی که مر ترا فی النهار در روز سبحا طویلا آمد و رفت یعنی تصرف
و امور خلق و اشتغال بعبادت ایشان پس در شبها توجه باوا تهجد اولی واذکر اسم ربک یاد کن نام پروردگار
خود را و آسمای حسنی و ابرا بخوان و تبتل و بریده شو از خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلا
بریدن کامل یعنی تفرغ حضور از اندیشه ماسوی الله مجرد سازی بهیئت کی رو بر سوی او آید رب ای رب و بند
و خرید و شن کیست ک هر چه جز او است بیرون کن از دل رب المشرق والمغرب نیست او را رب یعنی یاد کن نام
پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است لا اله هیچ معبود نیست سزاوار عبادت الا هو مگر وی
فاتخذه پس اگر او را وکیلا کارساز خود و مهمات بالای او گذار و اصبر و صبر کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند
کفار و میکنند بانی از خرافات و هذیانات واهجرهم و هجر از ایشان هجرا جمیلا بریدن نیکو بی دغدغه در مقام
انتقام باشد و تعصب از ایشان بازگیر بر حکم آیه قتال منسوخ است ذرنی والمکذبین مرا و میگذار مرا با تکذیب کنان
اولی النعمة خداوندان نعمت یعنی کار صنادید قریش باش گذار و مهلهم و مهلت ده ایشان را قلیلا مهلتی اندک
یعنی اندک زمانی مکافات و هیچ ایشان را بر تکذیب امام زاهد جمال الدین آورده که سبب نزول این آیه حرب و جدال
سرور ان بود و خود مکر انگه و قتی ان لدینا بدرستی که نزد یک ما از آخرت انکالا غلهای بن اغلالا بندهای
گران که بدان عقد شوند جحیما و آتش افروخته بزرگ در آن سوزند و طعاما ذا غصة و خورنده با غصه
در گلو گرفتن یعنی در حلق بریده و جون بیخ در فرو و عذابا الیما و عذابی دردناک غیر آنچه ایشان گفته اند آنرا فرا گرفتند
ربا آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم بهوش شد بنیاد دادن و عمارات شد یوم ترجف
الارض روزی که بلرزه در آید زمین و الجبال و بخنبد کوه ها و کانت الجبال و گردد کوه ها رملا ریگ
مهیلا بیاریک یعنی کوه ها سخت چنین یک شان از آب آن روز آنها ریگ شاها بود بیک

فارسلنا الیکم موسی الرا بملک رسولا بمعنی یعنی محمد صلعم شاهدا علیکم گواه برافعال و اقوال شما
یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت و عصیان و امتثال و اتباع آن کما ارسلنا الی فرعون رسولا همچنانچه فرستادیم بسوی فرعون
رسولا پس عصی فرعون الرسول یعنی موسی علیه السلام فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون بر آن پیغمبر و اجابت
دعوت او نکرد فاخذناه اخذا وبیلا پس گرفتیم او را گرفتن سخت یعنی باب شرق کردیم و از راه آب بالا
بردیم تا بهلاک کفار قریش و بنی قتاده مندرج است فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید و پرهیز میکنید شما خود را
ان کفرتم اگر کافر باشید بر کفر خود یوما یجعل الولدان اگر نه خدایا که روز روی آن یجعل الولدان اگر گردانند کودکان را شیبا
پیران یعنی موی الشان را سپید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیار اندوه آدمی زاده را پیر گرداند
روی فاطمه که بالله تیار و آدمی در تذکرة السماء منقولست که حضرت رسالت صلعم از حکم
هر که روز را شبی بنماز آن بخواند و از غافلان نباشد آسمان شکافته شود از سختی و هیبت آن روز کان
وعده مفعول عن وعده بجهت رعایت فواصل و قوافی و قوافی دو قوافی حرف شفقون بودن ان هذه
ان هذه تذکرة پندی و عبرتست فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فراگیرد الی ربه بتقرب الی الله بکار خود
سبیلا راهی یعنی موعظه آورده اند که بعد از نزول آیه قل الله اقتدی اقتدی حضرت رسالت صلعم و صحابه را خوف شدید
و هیبت مفاد بعضی مفسران مشعر بر آن است که بعد از خوف اگر محافظت بعضی عبادت نماید نماز و زکات و تا بحدی که
قدم مبارک آن حضرت ورم کرد و بخاف بر جسد جاهلون غافلان منکران نوا ما یاهذی فقد سعوذ
در فسکند در جسد جاهلان بعد از یک سال و بار گران بر شتند آیه فرستاد که ان ربک بدرستیکه
پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم انکه تو میخیزی در شب برای نماز ادنی من ثلثی اللیل مگر نزدیک از
چهار دانگ شب و نصفه و نماز میکند نیمه شب و ثلثه و سیکی از روز و طائفة و گروهی از
الذین معک از آنانکه با تو اند از اصحاب تو و الله و خدا یقدر اندازه میکند اللیل و النهار اندازه میکند شب و روز
و بیدانند مقادیر ساعات آن و علوم و محیط ابعاد تو بر شب بیشتر مقدار بها علم دانست ان لن
تحصوه انکه طاقت ندارند تقدیر اوقات را و نگاه نتوانید داشت فتاب علیکم پس باز گشت بشما بالعفو
و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر آنچه آسان بود من القرآن از قرآن
مراد آنست که بگزارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون دانست که خواهد بود منکم مریضی
از شما بیماران و آخرون یضربون و دیگران که سفر کنند فی الارض در زمین یبتغون طلبند من فضل الله فضل خدا و آخرون
یقاتلون و دیگران که جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدا فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر منه آنچه آسان بود از آن
و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز فرض را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اقرضوا الله قرضا حسنا قرض نیکو بدهید خدا را
و در طریق خیر و ما تقدموا و آنچه پیش فرستید لانفسکم از برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله نزدیک خدای هو خیرا او بهتر و اعظم و بزرگتر
اجرا از روی دیدنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را و عظیم و از آن بیشتر و استغفروا الله و آمرزش
کن بدرستیکه پروردگار تو غفور بدرستیکه خدا آمرزگار است بندگان را رحیم مهربان
سورة المدثر بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن عبد الله رضی الله عنه از حضرت رسالت
نقل میکند که در زمان فترت وحی بر آن حضرت رفتم که ناگاه آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک
در غار حرا آمده بود بر کرسی نشسته میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت ملک ترسیدم و خود بر من
ظاهر شد بخانه باز گشتم و گفتم که مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در آنجا نشسته بودم که
حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند مراد از دثار و ثوب
یعنی ای پیامبر رسالت و برخاسته قم برخیز از خواب خویش یا بجامه نماز برای آن امر است فانذر بترس
بهمه خلق را از عذاب حق ای انذار را بر سید ربک پروردگار خود را فکبر تعظیم کن تنها بگو فطهر
پاک گردان

بسم الله الرحمن

بنی نجارت نهاده و حمل طلل ملک سوا فرو بقا تذکر در کران کار زر میکنند بیدا تعظیم
فاقرءوا ما تیسر و آنها میسر از نماز و مجاهدان رنج و رنگ کنند ترتیب و ضبط مفاد و آن در نماز و اینه امر بحکم فاقرءوا
و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و اینه امر بر جواز ندب و استحباب است و در مقدار آنکه خواندن آن مندوب است
اختلاف کرده اند و آن آیه است یا صد یا دویست یا سیصد در اسباب در حدیث عبد الله بن عمر است که
حضرت رسالت صلعم ویرا امر نمود که قرآن بخوان بر گاهی گفت یا رسول الله در خود قوت میبابم یعنی زور در میتوانم که
بخوانم فرمود که بخوان در بیست روز باز گفت مرا قوة زیادة است فرمود که بخوان در هفت روز
بمیزید زیادة مکن و صاحب مجالس رحمه الله باسناد خود از انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود
هر که روز را شبی بنماز آن بخواند و از غافلان نباشد آسمان شکافته شود از سختی و هیبت آن و ملائکه نزول کنند از آسمان بر او تا آن
نویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن ضمیر نیکی بدهد روز قیامت و اگر بقراءة بالصدقة استغفار
نماید بنویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن ضمیر نیکی بدهد روز قیامت و اگر بقراءة بالصدقة استغفار
نماید بنویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن ضمیر نیکی بدهد روز قیامت و اگر بقراءة بالصدقة استغفار
و بجانب زکوة و واجبه اداء و قطعا از مردان و بیدار آرید نماز مفروضه را و آتوا الزکوة
و بدهید زکوة واجبه را و اقرضوا الله قرضا حسنا قرض نیکو بدهید خدا را قرض نیکو اشارت بانفاقات مستحبه
در طریق خیر و ما تقدموا و آنچه پیش فرستید لانفسکم از برای نفسهای خود من خیر از نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله نزدیک خدای هو خیرا او بهتر و اعظم
اجرا از روی دیدنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را و عظیم و از آن بیشتر و استغفروا الله و آمرزش
کن بدرستیکه پروردگار تو غفور بدرستیکه خدا آمرزگار است بندگان را رحیم مهربان
سورة المدثر بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن عبد الله رضی الله عنه از حضرت رسالت صلعم
نقل میکند که در زمان فترت وحی بر آن حضرت رفتم که ناگاه آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک
در غار حرا آمده بود بر کرسی نشسته میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت ملک ترسیدم و خود بر من
ظاهر شد بخانه باز گشتم و گفتم که مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در آنجا نشسته بودم که
حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند مراد از دثار و ثوب
یعنی ای پیامبر رسالت و برخاسته قم برخیز از خواب خویش یا بجامه نماز برای آن امر است فانذر بترس
بهمه خلق را از عذاب حق ای انذار را بر سید ربک پروردگار خود را فکبر تعظیم کن تنها بگو فطهر
پاک گردان

وجاهای خود را پاک سازد از آلودگیها بکوشا و کون بخلاف صادید عرب نادانی علامتی بود بزرگ عادات ایشان و در تفسیر علامه
فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی واتقی واتقی آنکه اند پاک کن نفس خود را از آنچه نباید و فشاید و در تفحصات از
ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره نقل میکند که حضرت رسالت صلعم خواندیم در الکف اسرار عطر پاک
مر الدین خط بعد الفتنة کمال نفس بلکه کرده روان جاهای خود را از حرکت ظاهر مینگردید و بعد و ناخیر خدای
در نفس نفیم یا رسول الله تا بمن کلمات آموزد حق سبحانه بر تو بخ خلعت بوشانیده است خلعت محبت و معرفت
و توحید و اسلام هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیز پس که خدای را بشناسد در نظر او خرد دنیا
هر چیز دیگر که خدای را میکائی داند بوی نگرد نیاید و هیچ چیز را دیگر که بجهل ایمان آورد اسم چیز دیگر
باسلام متصف بود و در عقل آگاهی نشود و اگر عاصی شود و اعتذار کند و چیزی اعتذار کند قبول افتد پس سبحه حوالیه
کما بیک الشم بهتی قول خدای را در دنیا یک نظر مرت در تو پوشیده لطف و رحمت خلعت از صفای روحانی
دارش را خرشم شهوت در ره تا تمام یکی شود مشهور و الصر فاشجر و از کنایان کناره کن یعنی بر همین قوی
است بهش انا تمکن و عطا و ه تشکر تا بر شر شتابان است منه بر حوالیهم خود تا از ابصار شیر باز نرود
مشهور میسازد و هاوار رسالت طالب است که کنی مزد از این در بیک فانصب و از برای خدا بر ورد کار خود مشتر
در جنب موارد قصار اخذ اهاشر بیان فانا نقر پس چون دیده شود نافور در سوت یعنی نقره نانیه فذلک
پس دمیدن یوم یدع الداع در آن روز یوم عسیر فشاشه و زود شوار است علی الکافرین بر ناکردیدگان
غیر یسیر آسان بر ایشان اگر چه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه کرم و شوار بر ایشان از
موسان بر آورد و با کافران با مادر در حساب با ایشان مناقشه کند و روز ایشان سیاه کرد و تا مهای ایشان از
بنت حسب ایشان مبند آورده اند و دیده مغیره لعنة الله از حضرت رسالت شاه فواتح سوره حم حوس شنیده
بمیان قوم باز آمد و گفت بخدا سوگند کلام شنیدم که بشر از جن نیست حرام است اعلاء و عذوبتی هست
که هیچ خبر نباشد و بر زیر زراوه و تازگی هست که هیچ حدیث را نبود اعلی اینه تاب اقبال شیرین ثمرات سماوات
علیه و اسفله این شجره طیبه بر فضائل و محاسن اسلحکم نمام بر زیرنه و بایند کلام غلاب آبی و مغلوب نگردد و از دو
پیشه نگرایند قریش بعد از آنچه این سخن بایشان برند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل مانوس اعتنان در
حیث جمالیت آورد تا قرآن آخر گفت و آمان سخن با حضرت رسالت صلعم رسید تا به قول حق سبحانه آیه فرستاد

ذرنی

ذرنی بگذر مرا و من خلقت و آنکه آفریدم او را وحیدا تنها نه مال و نه ولد و انصار و اعوان خود را که
در حیدا القوم گفتند یعنی بکانه الشان و جعلت له و دادم او را مالا ممدودا مال کشیده یعنی بسیار و نیز
در نقد و تجارت زراعت دینار بود در میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسپند بسیار و آنچه با مانین و
رعید و اماما او در شمار نمی آید و بنین شهودا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب و جمع
معاش محتاج بسفر نبودند و دیوسته با در زمحافل حاضر شدند می آورده اند پسر بود از جمله
خالد و عمار و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند و مهدت له تمهیدا و بگسترده م برای او کسب جاه و ریاست
تمهیدا کستردن تمار سبحانه فرمیش فلان بیت یا ساختم تمار را و استاختی تمام ثم یطمع پس طمع میدارد
ان ازید کلا آنکه زیاده کنم طیبات خود را درباره وی کلا انکم چنین نیست خود افزون شناسم ان آیاتنا
بدرستی که او دشمن آیات ما عنیدا منکر و در آن ستیزه کننده و نحو نیست هند
در انقلاب بعد از نزول این آیه ما در جالس روی بنقصان نهاد و در نزد ابو لهب آمد و گفت بدرستی که محمد
بمرتد و او محتاج در سوال ملاک شد سأرهقه زود باشد که در رسانم او را صعودا بصعود و آن کوهی است
از آتش که بهفتاد سال بالا آن رسند و تا بالای آن رسند باز بر زیر افتد و در زمان آورده
که بطلب کنم او را بصعود و آن مجزه ایست بر دوزخ چه بر بالای آن نتوان رفت پس او را در رنجیر بار آتشین
کشیده اند تا بیفتد مکث و از عقب دوان آتشین میزنند تا بار آنجا میرود و باز رود عید عظیم بر آید و ولید بلید جزا
انه فکر بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن و قدر و اندازه با خود رات کرد که چه گوید
قرآن را بزیرت ذکر یافت که او و تقدیر قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد و مجنون
گوئید و بر وی عیب میدانید که مقالات کمالات و دیوانه بود و بدست خیال میدید که او کاهن است و باز آمد
از وی خاطر نشود و گمان میبرید که کلمات در آن کذب متهم نبوده و بی مدار بدید او شاعر است و خبر از شعر
نمیداند گفتند فکر کن که او را چه جز نیست توان داد و گفت نگر کرد و با خود
خیال بسته فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل کیف قدر پس ملعون باد چگونه
اندازه کرفته ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرده دیگر ثم عبس پس روی ترش کرد که موجب طیبه نیاشد
در آن باد حضرت رسالت صلعم تکرار بیت روی ترش کرد و بسر پشت بر گشت و در طاعت تکبر کرد

تمام آوردند پس بوده بکردوان از حق بالا زنجیر وَاَنَّكَ وکرد نکشتی کرد از مشابعت او فعال پس گفت
قَالَ قَالَ بنده محمد مکیود اِلَّا تَخْوِيفًا مگر هیاوی که تعلیم کرده شود بحجره اوفی خبر انیم اِلَّا قَوْلًا
الْقَيْتُ مگر حق آدمی یعنی اما بکلیه دهبر و بیاسا اصحاب بزرده باسف که در افکنیم و بدید اسقر در دکه جهنم
از دوزخ که نامش سقر است وَمَا اَدْرٰىكَ و چه دانا کرد تا که چیست مَا سَقَرُ آتش که باش نکذارد
و کونسته عروق و پوست و اعضا و اجسام بر هیچ دوزخی بلکه بدید را سوزانده و باز حق سبحانه و تعالی جسد زار
او را لَا تُبْقِيْ و دوست باز نماند و دیکر باره تا نسوزد لَوَّاحَةٌ آتش سیاه لِّلْبَشَرِ مردمان کافر را
عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان بوکلی زبانیان از بر اهل عاصی رضی الله
بوده جهنم کرده و کر بر زبیر بود اکر از بند حضرت رسول اصلعم خبر دوزخ دو بار ما صابح خود بدینه اشارت نمود
و درکرت دیم اهمام یعنی را اسکار که دوا بنا آنکه قول آنحضرت نا زانند و بهوسیله شدند که آنحضرت عاقبت
فعل تو بریت وَمَا جَعَلْنَا و ما نکردانیم اَصْحٰبَ النَّارِ خازنان دوزخ را اِلَّا مَلٰٓئِكَةً مکر فرشتکان قوی
تر بر خلقند و مالا آورده که بر سر خزنه دوزخ مالک است و با او هژده تن اند چنین آنها ایشان چون
برق در خشنده و انیان شاخ چون حصار باشند مستحکم زبانه آتش از دهن ایشان بیرون می آید
و میان دو دوش ایشان مسافه سیر یک ساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه هفتاد هزار کافر را در هر کوه
از دوزخ که خواهد بفکند و ذکر کنیم ما بکه بهت حکم کلا و بعضی ابو میکوید که من بعد الغایت میکنم و بیدا آمد
که ایشان اند بلکه فرشتکان اند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا به مقامات
چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شماره ایشان را اِلَّا فِتْنَةً مکر بود اند که فرشته
لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کان در استهزا و مبتدا که نوزده تن حکونه
بخبر تعلیق و اعداد خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ تا که کمان شوند الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ داده شده اند کتابرا
چه قرآن را یا بعضی مصدق توریت وَيَزْدَادَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا و افزوده اند آنانرا که کرویده اند ایمانا مکر و بدینه
بیخبر را باب نصیب و من ایک تب برهان الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و تا نشک نیارند آنانرا که اُوْتُوا الْكِتٰبَ عطا کرده شده اند
بر توریت وَالْمُؤْمِنُوْنَ و کرویدکان از اسلام در آن عدد وَلِيَقُوْلَ الَّذِيْنَ و تا بکویند آنانکه فِيْ قُلُوْبِهِمْ
در دلهایشان مَّرَضٌ بیماری نفاق وَّالْكٰفِرُوْنَ و بکویند مکر کرویدکان مَاذَآ اَرَادَ اللّٰهُ چه خواست

مر ایشانرا است چو پسند عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ حالتیکه اعراض کنندگان كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ
گویا ایشان خران وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ رمیدگان که گریخته باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا
ریسمان دام یا مردم تیرانداز یا از آوازها مختلف جانع کرده خران از آنها میگریزد ایشان از استماع قرآن میگریزند
زیرا که گوش سخن شنو ندارند دل پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی المعنوی بیت از کجا این قوم پیغام از کجا از
جمادی جان کجا باشد رجا ؛ فهمهای کهنهٔ کوته نظر ؛ صد خیال بد درآرد در فکر ؛ بار جز بار از زدان اعتبار
راز اندر گوش منکر راز نیست ؛ از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی
بامداد آن صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در وی نوشته برای ما نیز آن چنین بیار یا فکنده تا ایمان بیاریم
تا بنام هر یک از ما کتابی بیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای تعالی بفلان بباید که متابعت
محمد کند آیه آمد که ایشان کراهت دارند از استماع کلام او و بدو ایمان نمی گروند بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهند كُلُّ امْرِئٍ
هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُؤْتَى آنکه داده شود صُحُفًا نامهای مُنَشَّرَةً سرگشاده و بی مهر و در آن نوشته
که ای فلان بپیروی محمد را كَلَّا نه دهند ایشانرا این صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان برای امتناع
ایمان صحیفه نیست بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان
در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول البشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذْكِرَةٌ پند است فَمَنْ شَاءَ
پس هر که خواهد که پند گیرد ذَكَرَهُ پند گیرد بدو وَمَا يَذْكُرُونَ و یاد نکنند او را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای
که یاد کنند هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى اوست سزاوار آنکه ازو ترسند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القيامة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ لا نافیه در
قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بروز رستخیز وَلَا أُقْسِمُ
و سوگند یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصر را ملامت کند بر در
عبادات جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلعم از احوال قیامت
پرسید بعد از استماع اخبار آنحضرت گفت که اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم آیا باز این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شود
آیت آمد که أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی عدی أَلَّنْ نَجْمَعَ آنکه جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ
استخوانهای پراکنده او را مراد نفس اوست و عظام قالب اوست بَلَى آری جمع کنیم پس باید که دانند ما را قَادِرِينَ

توانات

توانات عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بر آنکه راست کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی
یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ آنکه دروغ گوید أَمَامَهُ با آنچه او را در پیش آید از بعث و حساب يَسْأَلُ می پرسند
باستهزا أَيَّانَ کی خواهد يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ
الْقَمَرُ و تیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر مجتمع ساخته
در دریا افکند يَقُولُ الْإِنْسَانُ میگوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در آن روز أَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست
جای گریختن كَلَّا نیست لَا وَزَرَ پناهگاهی نباشد کافر را إِلَى رَبِّكَ بسوی پروردگار تست
يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ در آن روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقرر کرده از بهشت و دوزخ مقرر کند يُنَبَّأُ
الْإِنْسَانُ خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍ در آن روز بِمَا قَدَّمَ با آنچه فرستاده از اعمال وَأَخَّرَ و آنچه باز
پس انداخته است از اموال شیخ الاسلام فرمود گناه از پیش فرستی بحیرات و مال از پس بگذاری بحسرت گناه را
بتوبت کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا نماند بیت گر فرستی رنج باشد که بحسرت
ز پس بگذاری کنی بَلِ الْإِنْسَانُ بلکه آدمی عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود بَصِيرَةٌ خداوند بصیرت است یعنی جنایات
و گواهست بر اقوال و افعال خود وَلَوْ أَلْقَى و اگر چه القا کند مَعَاذِيرَهُ عذرهای خود را یعنی هر چند
بر گناه عذر انگیزد در آنچه مقدور است در دفع آن چاره اندیشد هم گواه خود خواهد بود و عذرها دروغین
و حیلهای باطل خود را خواهد دانست بیت چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی ؛ چو میدانم که
میدانی و میدانی که میدانم ؛ ابن عباس رض فرمود که چون جبرئیل علیه السلام وحی رسید امام صلعم خواند و آنحضرت بزبان
یادی میخواند تا فراموش نکند آیه آمد که لَا تُحَرِّكْ مجنبان بقرآن بِهِ لِسَانَكَ زبان خود را از تمام وحی که
لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که بر ماست جَمْعَهُ گرد آوردن آن در
دل تو تا یاد گیری وَقُرْآنَهُ و بر ماست اثبات قرائت آن بر زبان تو فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون میخوانیم آنرا بزبان
جبرئیل بر تو فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن آن را و تامل کن در آن ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستیکه
بر ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو كَلَّا نه چنانست ای آدمی که گمان برده اید در امر
بعث بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شما دنیا شتابنده را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و میگذارید آخرة
یابنده را و کار بر عکس باید وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ در آن روز که قیامت است نَاضِرَةٌ تازه و تابان باشند

فَاتَّبِعْ

یعنی وجوه انبیاء و اولیاء و مومنان الا ارجها بحجاب اوند خود ناظره نگرنده از روی عیان و مجاب بر حجاب
گفت حضرت رسالت صلعم نمود که فرمود تبارک ایات بحق که نظر کنند بجانها و نعمتها و زمانی خدمتکاران
قنا نماز پاک آه آزاد بهند کار بر تیر تر تدند که بیت که تفکر بود بهم بیاموز و شب بگاه صد عقاد
این سبل تیاتیه بر خانه که وجوه و مومن ناضرة الی ربها ناظره آورده اند که هر یک از فرما دایر تعالی
که اللهم اسالک الی ربهک الکریم بیت هر کس هوت آن روز دارد ۔ عاشق بر آرزو دیدار ندارد
وجوه یومئذ ناضرة روی رهیا آن روز تازه گشته و شاد یک شنبه یعنی روی رهیا شافعان تنظرون کمان بر سبی
ابن خطاب یعنی بر انه یکمان بر دل آن نفس یعنی بعین شناسد ان یفعل انگر سبده خواهد شد بها بود
فاقرة بلای بزرگ بر جهرا بشیش بشکند کنایت از ترس اعذاب عظیم بود و بقول اصح آن بلای مجاب است
از روی رب الارباب کانی فراق تیر در جهان بلا بجهت کلا بزنهار نه که دل بر نیاز آن نهاد و از آنحضرت
خاف الله یعنی بلغت جون بر سر روح التراقی باستخوانهای سینه گردن قیل و گفته
شود یعنی کسانی که مختص بالا کو میند من راق کیست افسون کننده و شفا دهنده و ظن یقین کند
مختصر انه الفراق آنچه بر دنیا زند بر جهان است از دو بناد طاق و آن الفراق کسی بجیب ساق مختصر
بساق بسان ابیه یا بهاء از هوام که در بیجید و حرکت در آن نماند یا بیع شود شدت بر شدت بعد از حضرت
الی ربک بسوی پروردگار تو یومئذ یعنی آن روز یا بر گشت همه کس انعاب عقل آن بر اند که ابو جهل را
شدت عداوت با حضرت رسالت صلعم واقف بود و در شان او نازل شد که فلا صدق یعنی تصدیق نکرد قرآن
یا صدقه نداد از پنجه وا بیت وی بود ولکن کذب و بر دروغ خود بر غیر را بانکار نکذارد خدا یا او ولکن کذب
و لیکن نکذیب کرد بر غیر را و تولی و روی بر گردانید از راه حق ثم ذهب جهان گشت الی اهله بسوی کسان خود
یتمطی متبختر اهل بدر از روی افتخار که مرجیتی و جهتی کار که کرده ام یعنی بلند بر دوشه اولی لک سزاوار تر مر ترا
ای ابا جهل که گفت فاولی این بنا بر سزاوار تر است عدو الله و فرقه ثم اولی لک پس تنگ سزاوار تر است
جهل کر و نیست لک ولی این بنا بر سزاوار است تا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت
ابو جهل را دید گفت مرا می ترسانند بحق حضرت علما و اولیا و بعضی دیگر حق سبحانه چهار کرد به آیه تا تنگ ابو جهل
ای قاتر فوا ایحسب الانسان آیا می پندارد انسان ان یترک انگه فرو گذاشته شود سدی مهمل مطلق سدا
کوبیا ملک

کوبیا ملک بقصه سوختن که زوال لک نطفة آیا نبود آدمی قطره آب من منی یمنی ازنی ریخته شده رحم
ثم کان علقة پس بود خون بسته فخلق پس خدای بیافرید اخراج و اعتقاد آمد آب سوی پس برابر کرد و سر را
در خ رو و بدید فجعل منه پس گردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر والانثی نر و ماده الیس ذلک
آیا نیست آنکه چنین آفرید یقادر قوانا علی ان یحیی یعنی آنکه مرا که زنده کرداند مرده را و در خبر آمده که زنده
تفسیر سوره قیامت بسم الله الرحمن الرحیم سوره القیامة مکیة و هی اربع و اربعون آیة و ست رکوعات
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم نهاد تقریب یعنی بر دست آمد لا اقسم الاقسام
بروم علیه السلام بیوم القیامة بیوم الحساب و بیوم الجزا زمان که در آن لا اقسم تو و شما بنگر و عبر بیاد کرده شده
یعنی هلاک سیان بلکه و ما افتاده بود قبل از نفخ روح در کسی با نسامه و با دیا بنگر و چون علمه و عالم
و نیست فسند که نام او بیت و فایده خلقت او چه خود بود یعنی معلوم و استعمال استعداد قدرت آنچه می سازد
بست ظهور او نگاه تو در و کیفیت مختلف از وی تقدیر ظهور که مختلف از یک چاک کرده خاک با بان زرا اقسام کرد
زاحقه ما الله فنای بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد وی انسان من نطفة از آب اندک که همه است و چون
بدرک در دوزخ مختلف الاحوال است در رنگ و قوام و خاصیه الاجوم ظرفه را بانگه موقوت با جمع صفت که در وی مختلف
اختلاف آنچنانها یا مراد الوان که مرد و جید و زنان زن زنده و هر دو بعد از اجتماع نیز مختلف
یا مشاع یعنی طوارت که متطور علقه شود پس مضغه که در وی تا آخر خلقت و بر هر نقد یه انسان را خلق کردیم و با مرد
بسمیعا بصیرا و اورا فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا شنوا بصیرا بینا تا تکلم اشد از
از شاهد و دلایل حق آیات الهی و نیا انا هدیناه و ما نمودیم او را راه راست بنصب از فورت و از آیات تا باشد
اما شاکرا یا ما سعادت بدبخت معنی سعید کفورا یا ما شقی بدبخت اعتدنا بدرستی که ما آماده
کرده ایم للکافرین سلاسلا زنجیرها که بدان ایشان را در دوزخ کشند و اغلالا و غلها
بر گردن ایشان نهند و سعیرا آتش افروخته که هوسته بدان بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران یعنی
موسنان صادق زمان یشربون من کاس کانوا مزاجها در آشامند از جام شراب کاس کانوا مزاجها
کافورا آمیختگی آن کافور چشمه است بیابانها نه بیابانها نه تنگ شیر تنگ شیر تنگ شیر و کی دو دانگه باید آب
خوشبوی بهشت بهشت شاهیه و ابا کافورا و ابا بدو نام خوانند و مهدیه نیز فرقت نگه بدان آن کافور

يتيما كافر چشيد آب تشرب كوهى آشامند بها از آن عباد الله بندگان خدا يفجرونها روان
آن چشمها هر جا خواهند تفجيرا روانه آسانند جمهور مفسران بر آنند كه روزى حضرت رسالت صلعم بخانه على و فاطمه
آمد حسن و حسين را رمد بود على و فاطمه را رنگ حضرت شكسته بود فرمود تا نذر نمايند كه اگر شفا يابند روزه
كه روز روزه گيرند چون آب طلبيدند رضى الله عنهما شفا يافتند بعد از آن روزه گرفتند و مقدار چهار درم
گرفتند جو بزرگ گرد آوردند و بخبز و دنار شام كه خواستند كه افطار نمايند مسكين بر در خانه آمد كه
آواز داد كه يا اهل بيت النبوة مسكين ام از مساكين مسلمانان مرا طعام دهيد آن جو بخانه آوردند
شمار عوض جو بر على كرم الله وجهه جو بدان مسكين داد و ساير اهل بيت موافقت كردند و آب خالص
كشاده كه كنده نبود و بكر روز روزه گرفت و وقت افطار نيز بر در خانه آمد سوال كرد و شمار طعام
كرد و ايثار نمودند و شب سيم نيز همچنين وقت افطار رسيد و جو بر سر آب نهادند يتيمى آمد آب ايثار نمودند
يؤتون وفا بنذر يخافون يترسند يوما روزى كه در قيامت كنند و كان شره بود شر يستطيرا فاش و آشكارا و پراكنده شونده
و پيدا شونده يعنى سخت و شدت قيامت و يطعمون الطعام و
دهند مى دهند خوردنى على حبه بر دوستى خدا يا بر حب طعام يعنى با وجود كه محتاجند بدان طعام و آنرا
دوست مى دارند و ايثار مى نمايند مسكينا درويشى همچو ايشان و يتيما و خورد سال كه پدر او يتيما
و اسيرا يا اسير را كه گرفته اند در جنگ و اسير را بمحبوس رسانيده اند و در آنوقت اسير اهل اسلام
بود بى تاوان و بى گناه بدار مردى را نگاه دارند و فرا باز دهند و گفت احسن اليه يعنى علما آنست كه مسجون را نگاه كنند كه در حبس
كرده شده و مملوك را نگاه كنند و آزاد و مواظبت جرمكار را ساز دارند يعنى با او احسان و با بد نمود و ايشان طعام بيشتر
يا بزيان مى سكنند انما نطعمكم جز اين نيست كه مى خوريم شما را بر طعام لوجه الله براى طلب رضاى خدا
لا نريد نمى خواهيم منكم جزاء و لا شكورا پاداشى و سپاسى را از شما و نه سپاسى را از شما جز احسان
تو باد و نه شكر و ثنا و دعا كه ما را بر احسان تو بر ما انما نخاف ما مى ترسيم من ربنا از پروردگار يوما
عبوسا از عذاب روز قيامت يعنى روزى كه روى ها در آن روز زشت و هولناك قمطريرا روز سختى و كرم از اهوال
و حالات رسيده كه قمطرير صفت است نام روز قيامت است و نيز صفت روز است
فوقيهم الله

فوقيهم الله نگاه دارد و صدقه ايشان را شر ذلك اليوم از بد روز و هول آن روز و لقيهم و دهد و رساند ايشان را
نضرة تازگى و خوبى روى و سرور و شادى و فرح در دل و حبرا هم و پاداش دهد ايشان را بما صبروا بسبب آنكه
صبر كردند بر طاعت و از معصيت ايشان را طعام جنة بر دوستى آن كه زر و آن خورند و حريرا و جامه ابريشم
بهشت كه مى پوشند متكئين در حالى كه زده باشند فيها در بهشت لا يرون الشمس نبينند در بهشت شمسا آفتاب و لا زمهريرا و نه سرما مراد آنست كه هوا معتدل
بود و روز زمستان و تابستان نباشد ظلالها سايها و خرمنهاى آن و دانيه و نزديك عليهم بر ايشان ظلالها سايها و خرمنهاى آن و ذللت و رام كرده باشند
قطوفها و آن خوشها قطوفا رام كردنى يعنى آسان بود چيدن مى بود و چيدن مى بود و كسى چيده و دانه نكند و يطاف عليهم
و گردانيده شود بر ايشان بآنية من فضة بآنها خورد از سيم و اكواب خالى قوارير آبخورها كه بكنيها و آبخورها
من فضة بكنيها از سيم يعنى آن و اكواب از نقره باشد در صفا آنكه كه از خارج صفت آن تواند ديد
قدروها اندازه كرده بآنها شاربان آن خورندگان قوارير از خورد بر اندازه بمشيت شاربان قدروها اندازه كرده باشند اندازه
كرده يعنى همه كس را از خورد خود اندازه بدان سيراب شدند و در آن ظرف زياده و نقصان نبود و يسقون
و آشاميده شوند فيها در بهشت كاسا كاسى خمر شراب بهشت يمزاجها آميخته آميزش آن بزنجبيل بهاميزند
آن خمر را بزنجبيل چه زنجبيل طبع سرد آرنده و لذت بخش عينا فيها و آن زنجبيل چشمه است
در بهشت تسمى سلسبيلا نام نهاده شده سلسبيل آن استفاده و روان هر جا بهشت خواهد بتواند بود
و گويند سلسبيل طرق و روزه دو هلوا ويطوف عليهم و طواف كنند بر ايشان ولدان مخلدون پسران كه سوار دار
باشند زنده بر حال طفوليت اذا رأيتهم چون مى بينى ايشان را ايشان بينده حسبتهم مى پندارى ايشان را در صفا لؤلؤا
در خشندگى چه مرواريد ايشان را لؤلؤا منثورا مرواريد افشانده شده از صدف يعنى خورد تازه كه بهتر در
كل ايشان زيبنده و در روى آيد آيد و اذا رأيت و چون بنگرى و نظر كنى ثم آنجا يعنى
در بهشت رأيت نعيما بينى نعمتهاى كه در وصف نگنجد و ملكا كبيرا و ملكى بزرگ كه در وايد و راه نيابد در
كه فرزند ملكى آنست كه نظر كند در ملك خود هزار سال راه بيند و نتواند ملك كشيد و آنرا حسبتها پندارى آنرا ملاحظه نمايد و
ملك كبير نعمت بهشت است كه هر چه خواهد ميسر گردد با استبدال و با كه در آمدن ايشان در فصول آورده كه

تذييل

فهم راحت استشناحت و ملک کبیر لذت ارواح نعیم مقیم راست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بیدار بهیچ گاه
نیابد الیار ثم الدار ناهدان در دو سه جمیع دیدار و دار است عالیه بهشت بیان یعنی زاهدان ایشان
ثیاب سندس جامهای زبرجد خضر سبز حریر دیبا و حلوا دو دیبا محکم سفید و حلوا دو دیبا بسته
شوند اساورة و مشقة بند دستوبند ایشان از فضه و سقیهم و بیاشامانید ایشان را ربهم پروردگار ایشان شرابا طهورا
شراب پاک از آلایشها و ارجاس و پاکیزه از مخالطت خلق و مشاهدات حق الله گوید طهور چیزیست که آب بر ریاضت هر که
از آن بیاشامد در دل او معتقد ملک بسیج خضر بماند و کفه پاک کند دل از آلایشها الله تعالی زیاده
بفضل او و فاضل دن مقاما و الدرجة المقام مقام العلا آرمیده دانت کفتا کوشد رحمت خاصه
آنحضرت است حلم و دکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاء الله و چهار چوب کنار آن مشقات آب شیر خمر
عسل شرح آن در سوره محمد حلم مرقوم رفته زمین بیان شده دو چشمه از آن بهشت است فجر ایشان تحریان
و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فجر ایشان تفجیر ایشان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره
آمده و دیگر شراب چون کافور آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان و این سر در سوره مطففین مذکور شد
و دو چشمه از آن ابرار است که اقربون بخدا آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ابرار است
و مصفا از شراب شود و مخالطه بیت هم جانت است کوی می یاد داده است کو مرجام عامر مرکفته است
کر ذاب زم نشیمان دار القرار بر ابرار آید جبور و سرور شراب طهور خواهد چنانچه امروز باده نوشان خمر خانه
افضار انعقاد از آن نصیبه نام داده اند بیت از تقدیم بر هم جمالا برابر است ز وجاب ابرار الا هفت نیم و چار است
تیغ جمال بر زمین جان جان عاشقان ز درینت بحری جان تنها الاشارات پس ابرار را کو نیند الا تنها و لا
بدرستی که اینکه را انتهاء کان است لکم جزاء مر شما را و انس کردار شما و کان سعیکم مشکورا
و هست شناخته خوار خیر بنده و دلایل سکافات انا نحن بدرستی که ما نزلنا علیک القرآن فرستادیم
بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادن بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن
لحکم ربک بر حکم پروردگار خود و آنچه نموده از تبلیغ رسالت یا بر احکام او و نیز تحمل هلاک مسلمانان و
ولا تطع منهم از ایشان آثما گناه کار را یا کسی را که ترا نام خانه جهنم عتبه گفت و نیز خود بار است نادر خر خود را
تبوز هم او کفورا و ناسپاسی را که ترا نفرمود عوت چشم و لیه مغیره که گفت بنیز آمد جوع کن را فرا کرم
واذکر اسم ربک یاد کن نام پروردگار خود بکرة و اصیلا یاد او و شبانگاه یعنی جوستند بدرگاهش
و من اللیل و در بعضی از شب فاسجد له پس سجود کن مر او را یعنی نماز کذار و بعضی کفته اند بکر نماز یا مداد و
اصیل نماز ظهر و عصر را و بعضی از شب اند مغرب و عشا پس سجود که برخیز فاسجد مداومت نما که و سبحه
و نماز کذار شب را تسبیحا طویلا شب را بتسبیح استغنای نمای ان هؤلاء بدرستی که ایشان کافران
یحبون العاجلة دوست میدارند دنیا را و یذرون وراءهم بینند پس پشت کذاشته اند یعنی اند آخرت
از پس پشت و ما اعتقد روزی که ما از آن که قیامت بود بسر کردند و بر آن حالت هلاک شدند خلقنا هم ما بیافریدیم
ایشان را از نیست و شدت بندیم و محکم کردیم اسرهم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل اشان را اعضاء اسم بستیم
و اذا شئنا و چون خواهیم تبدیلا بدل کنیم ایشان را امثالهم مثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی
بنیه ایشان را و در نشاء ثانیه بهمین صورت نیست بلکه ما بیافریدیم ایشان را بیرون و بدل کنیم ایشان را بدیگران
زمان بر آن ان هذه بدرستیکه این سوره تذکرة پندی و موعظت یا اهل الارض پس هر که خواهد
در بدل انبیاء عزیز موسی را یا بدل آنها هلاکت و از خلایق خواهد یا بدل فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد
که ذکر کیرد الی ربه بسوی پروردگار خود سبیلا راهی بجز بر طاعت کو فکر کرد و اتخاذ و خواهد شما هیچ
رای الا ان یشاء الله مگر که خواهد خدا تعالی ان الله کان علیما بدرستیکه خدا هست دانا باستعداد و استحقاق
هر کس حکیما صواب کار نخواهد جز بر حکمت مقتضا خود یدخل در آرد من یشاء هر که خواهد
در رحمت خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکان را
اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا الیما دردناک در آن ایم سورة المرسلات
بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات و سوکند بفرستادکان فرستاده عرفا بنیکوئی
یعنی با امر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده محمد صلعم بهر نیکوئی یا بیاد او و نیز بنده در دست فالعاصفات
پس سوکند بعلایکه سخت و زوده و تند عصفا سخت رفتن در امتثال امر آلهی یا آیات کلام آلهی که برند کان در
محکمت کان احکام اند یعنی ناسخ مخرج اند و آنچه نموده از تبلیغ رسالت یا بر احکام او و نیز تحمه هلاک مسلمانان و
و سوکند بفرشتکان که نشر کنند کان از شرایع و کتب یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتها قرآن که
آنرا بدایت فرستاده بر کتاب عام یا بیاد آنچه جیده جهت راحت جمعی فالفارقات فارق پس سوکند بعلایکه

جدا کند که امت مرحق و باطل را از یکدیگر فرقا جدا کرده باشد آیات قرآن که جدا کرده اند خبر را از شر
یا برخ که برگنده ساز تو ایرا را الْمَآءُ مَآءٌ آب فرو فرستادیم از آسمان فَسَلَكَهُ پس در کشید آن را یَنَٰبِيعَ
کلام الفاظ ذکر حق که تند در میان آدمیان باوار باشد که سبب آن بعضی بوده جهان شاهد و جهان انسان موجب نیکی حرمت
و سند الله بر آن بر قدرت و سر و الفاظ ذکر مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهُۥ رنگ مختلف است ثُمَّ يَهِيجُ و بهم کردن سلطان
و جواب قسم اینست که زَرْعًا فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا پس بینی آنچه وعده داده شده ایدیران از آمدن قیامت و بعثت
لَوْ نَشَآءُ جاذبه بودیت جَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا پس آنگاه که ستارگان خسوف محو کرده شوند یا نه انسان
بسته شدند وَإِذَا ٱلْجِبَالُ و آنگاه که آسمان قرب شکافته گردد وَإِذَا ٱلْبِحَارُ و آنگاه که کوهها که نسف برکنده
شوند از جا خود وَإِذَا ٱلْعِشَارُ و آنگاه که بنیهای وقت جمع کرده شوند بسبقات که مقرر شده تا در آن
گواه بر دادن برای امتان بر گویند کُلُّ شَيْءٍ عَلِمَتْ و دانسته و دانسته شده بود از چیز ابعضی طمس نجوم و شق
آسمان و قطع جبال جواب قسم محذوف است لَقَدْ كَفَرَ بدرستی که کردند کافران که امروز رب و جدا کردن کم امروز رب و جدا کردن مسلمان و مومن و کافر
و مطیع و عاصی باشد در دکافات بار روز حکم کردن میان خلق وَإِذَا ٱلْبِحَارُ و چون چیز را انکار کنید تریقیه توجه دانی
بالوقوف مقصا حقیقت روز نصف که نتوانند دانسته وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر شما حافظانی آن روز که نگذرد
آن روز بکار لَحَٰفِظِينَ كِرَامًا كَٰتِبِينَ نویسندگان بزرگوار چون قوم نوح و هاد و ثمود و قوم لوط بر ایشان بر دادیم
بلکه ذکر بینا که ساخت ایشان را چون کفار که کنند مثالی که میکنید مَا تَفْعَلُونَ هیچ گناه کار نیست
وَإِنَّ ٱلْفُجَّارَ و بدرستی که فاجران در روز لَفِى نَعِيمٍ مرکب کنید که ما بنده وعده ایشان شما
مِنْ نَّعِيمٍ از آنچه بمقدار نعمتها پس نگاه داشتیم آن آنچه قرار گاه است استوار
رحم است وَإِنَّ ٱلْفُجَّارَ و بدرستی که فاجران لَفِى جَحِيمٍ در آتش دوزخ یَصْلَوْنَهَا در آیند در آن
يَوْمَ ٱلدِّينِ روز جزا وَمَا هُمْ عَنْهَا غَآئِبِينَ و نیستند از آن آتش دوزخ وَمَآ أَدْرَىٰكَ و چه دانستی
مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ روز جزا ثُمَّ مَآ أَدْرَىٰكَ پس چه دانستی
يَوْمَ ٱلدِّينِ روز جزا يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ روز که نتواند
لِنَفْسٍ شَيْـًٔا هیچ چیز وَٱلْأَمْرُ و فرمان يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ روز
قیامت مر خدای را بود

بنگرند

بنگرند و گفتار از آن روز که نیست از آن طَلْقَةٌ بود بیلا مَا بسوی آنچه ثُمَّ بود و بدان بگذرد
نگذرد بیلا بعضی از دوزخ و عذاب در آن أَفَلَا تَرَوْنَ پس نمی بینید مَا تَعْبُدُونَ
نشاخ الْخَبِيثُ نه باشد خبیث آدم که در روز حساب مِن بَعْدِ دوزخ دفع کنند از دوزخ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ خداوند
زیانها النفس جز امراء سایه دوزخ است کار زشت و بسیار شوق مشهود بنعمها و هر شعبه طرف مرد
در رسالها آورده که در دلی از دوزخ بیرون آید و آن سه شعبه شعب که دو یکی خود و آن بر مومنان سایه افکند
و یکی دخان آن بر سر منافقان سقوط کرد و دو یکی زبانه خالص آن بلا که از آن بلا بسند و در الفوار آورده که
هر شعبه رنگ آن هم با دو یکی برق کافر از فرار کرد و یکی بر چین می در دیگر بر سر آن و خوری می بدین عزت
قوت ایشان در روز و عقیب بین قلب شهوه بر سر آرد که خواهد که فرار از دخان کند طاعن تمام
ساست بدان الیس که روز امروز بنوعی مختلف شکسته از بیم کسی بیم و سبب باید کشته بیت زنار یکی
چشم شهوت عذر کن کز زرد و اچشم داتره کرد عقب چیزی را بر آید بر دعوی هر یدان هوا چو دخ و چره
جان چره کرد و اما بدرستی که دوزخ نَّارًا حَامِيَةً می افکند در آن روز خرابها شراره کَأَنَّهُۥ
مانند کوه شَرَرٍ کوه جاه که آن شرر بِقَصْرٍ مانند شتران زرد رنگ نفس و بعضی گویند شتر سفید
سوداست جهد النفس دوزخ سیاه آن تیر سیاه شوند بنفسه شراره بنفسه حرمت عظیم است و بیشتر از ده سیاه
همت بنفسه و کثرت جماع و اختلاط و سرعت حرکت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ خشب بیلا آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ
مر روز تقاضا است که مصنف دوزخ و شرره آنرا باور ندارند هَٰذَا اینست يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ روز
که کافران سخن نگویند بعضی و بعضی موافق با نطق نشوند بجهت حجت وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستور نرسد بر ایشان
فَيَعْتَذِرُونَ تا عذر خواهی کنند و عذر نیز نتوانند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ
مر آنرا که تکذیب کنند این خبر را هَٰذَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ اینست روز جدا کردن ایمان مومن و طاغی مَعَكُمْ جمع کردیم
شما را در آن روز وَٱلْأَوَّلِينَ و پیشینیان را که تکذیب رسالت کرده شده کردند فَإِن كَانَ پس اگر باشد
لَكُمْ كَيْدٌ مر شما را حیله و حیله چنانچه در دنیا بنسبت مومنان بکار می بردید فَكِيدُونِ پس حیله
نوع مرا اگر شما را حیله باشد فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ پس روز دوزخ مکر و دستان عذاب دفع نتوانند
کردن إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران که بجهت از عذاب فِى ظِلَٰلٍ بر سایه

بهر بیکاران از نرگس عصیان و طغیان در سیاهی در خاک هوت باشند و عیون در کنار چشمهای آب
یَغُوثُونَ و در سیر و تماشا نشتهون آنچه از دست و ملایکه الفاظ میکنند گلوا بخور بدانچه ترا و لا تسرفوا
و اسراف مکنید تمتعا اندکی خود روح آن شما بدان کار زنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که آن میکردید زندگانی
ادخلوا در آیید ابوابها بدرستی که باشید بدرستی خالدین جاودانه فیها بیوتا جایگاه بئس المثوی بد است
آن روز تکلمون سخن نزد آنکه بنهیم بر دهانهای ایشان و بگویند گلوا بخورید بکردیان تعیم فانی و میگوئید
و تمتعوا و برخوردار باشید قلیلا زمانه اندک انکم مجرمون بدرستی که شما گناهکارانید
و عاقبت الشان عاد الیم ایشان را عذابی دردناک مشید بنا آن روز تکلمون بر مرکبان زلال غذاب الیم اذا قیل تم
ارکعوا و چون گفته شود این امت را که نماز گذارید نماز و تمین نماز را و آن رکوع
مسلمانان شوید چون آن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر دروغ زنان را
که بحرف اسلام می رسند فبای حدیث بعد کلام محمد بجه پس از قرآن یؤمنون میگروند که بر قرآن
نگرویدند که مجوس هستند و نصاری و مسلمانان الحج در خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله

سورة النبأ

بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت سالت صلعم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بر روز قیامت هم فرمود کفار در نبوة آنحضرت
و نزول آن و وقوع بعث اختلاف کردند و آن یکدیگر را سرزنش میکردند و مومنان بر سنت مومنان
بنحو خصوص سماع فرمود که عم یتساءلون از چه چیز می پرسند کافران عن النبأ العظیم از خبر بزرگ یعنی از آن
الذی هم آن چه که ایشان فیه در آن چه مختلفون اختلاف کنند کما مذهب یعنی اورا بسحر یا کهانت
نسبت میدهند و مختلف و مضطرب و اساطیر میگویند و بعضی انبا عظیم منبا آنحضرت صلعم میگویند اما او
بهوت و ساحر و ما هو بالساحر یا کهنون بعضی بر آنند که آن خبر بعث است و در آن مختلف بود و چه می گفتند
قیامت و دنیا و خلاف خواهند کرد و هو آن شفعا و ترا عن الله و خبر از آنچه کسر بودند بدان هی الا حیوة
الدنیا و کار و رشک آن شتند در وقوع آن یکدیگر را تنک منها فلا یستعلمون زود بود که بدانند و حقا
بدانند که زود باشد که آنچه در آن اختلاف میکردند بدانند ثم کلا سیعلمون پس زود بود که بدانند روز قیامت
و بطلان قول ایشان در عقیده خود را الم نجعل الارض آیا ما نگردانیدیم زمین را مهادا فراشی که گسترده شده تا از زیر

والجبال و کوه را اوتادا میخها که چهار اطراف زمین و خلقناکم آفریدیم شما را ازواجا جفتها که نر و ماده
و در ماده تا نسل شما باقی ماند و خلق کرده ایم کونه سیاه و سپید و دراز و کوتاه و خوب و زشت و جعلنا و کردانیدیم نومکم
خواب شما را سباتا راحت و بهانه شما را خواب تطلق حرکت کند تا قوت حیوانی بر آساید
و آشامد از آن زیرا که زلیست شدن جعلنا اللیل و ساختیم شب را لباسا پوشش و تاریکی بر شما چون لباس
سلوة خود از لذت محاکاه یا محاکاه خود یا سنا بوده هر یک از خود استعداد خود بر خورد و یا جنبش الاسلام
فرمود که خبر دهنده روز و کان راحت و روز بازار بهلاران بحر کاه الیل للعاشقین بحر بالیل از وقت
تردم بیت چون در دل شب بیاد یار من است من بی خبر از بازار من است و جعلنا النهار و کردانیدیم روز را
معاشا وقت معیشت تحصیل حاجت و چیز کسب و بنا کرده ایم فوقکم زبر سر شما سبعا شدادا
هفت آسمان سخت بعضی محکم استوار که در فرجه و شکافه کشادن خلل و زلزله نیفتد و جعلنا و بیافریدیم در آسمان
سراجا آفتاب وهاجا و فروزنده تمام یعنی آفتاب و انزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشرنده
باران ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج تا بیرون آریم بدان آب حبا دانه که قوت را شاید چون گندم و
جو و نباتا و درختی که علف را شاید چمد کاه و کیاه و گفته اند مراد از ابر آسمان و از زمین کیاه و جنات
و درختان و بستانها الفافا و درهم پیچیده یعنی بر یکدیگر تر دیک ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا کردن است یعنی
روز رستخیز کان میقاتا هست در علم خدا و قتی مقرر و محاسبه خلایق و مجازات ایشان یوم ینفخ
روزیکه دمیده شود فی الصور صور یعنی شاخ فتاتون پس بیایید فواجا گروه گروه از قبرها
خود بر مکان محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت پیغمبر را از افواج پرسیدند و مودند که حشر کرده شوند
ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر صورت خوکان و بعضی بر صورت کوران و بعضی بر صورت کسانی که اندام بروی
فروخ میکنند و بعضی زبانها بیرون آویخته و بعضی کران و بعضی کلهای و بعضی سنجاند زبانها خود را و آن بر سینه های
ایشان افتاده باشد و ریم از دهن ایشان سیلان میکند و ایشان خوار از آن کراهت باشد و بعضی جهان بر شاخه
باشند و بعضی را از پا آویخته و بعضی راسی باشند و بعضی را از مردار و بعضی جهان بوی نیاشند و ناخنها
قطرات چشمه بود سیاهی ایشان مانند قیر کان جهان شتغه و خوکان حرام خواران و نکوکاران خورند کان
ربوا و کوران جور کنندگان و در حکم و کنجکاوان آنها که با حاجت حجت بود اند و زبان خواهند کان علما که کفار ایشان

کردار ایشان بود و آنها بر بندگان می‌نگاشتند کراماً کاتبین سایقان و آنجا بیان اند از فرشتگان و سایر کسانی که بر ایشان
و آنها که بدین عظیم دارند متابعان و شیوه و راز آرندگان من جز آنها دیگر شنوند کان مباش فطرات با مالک و نیست
الشمائل و شکافته شود در آن روز فکانت بسان که بسیار شکافته شکاف ابواباً دربها خود کان دربها
بالا گرفت فرجها کوهی که راه ها و در بست بدرستیکه الجبال و دوانده شوند کوهها فکانت سراباً
پس باشند مثل سراب بنی تمایل کن باشند اعراب حقیقت جیلت باشند ما اخذ ابهم
بدرستیکه دوزخ کانت باشد مرصاداً کمین گاه که طغین بیشتر همه را بود و کذر باید کرد بالای پل صراط
بر وی مرصد السنده باشند برای آنکه بدین کالای دارند ایشان بتوان کریخته للطاغین مر کافران را که
از حد کذشته کان اند مآباً بازکشت لابثین مقیمان بی رنگ کشت کان در آن احقاباً
روزگاران دراز و در سالها تا جاهد جرعه الا نفیکه بیشتر جستجو کرد کرد جهان و حقیقت هر چیز
بغیر حرارت و بی خوابی و بی خواب و بی شراب سالها بیشتر و روز هر روزی غرض سالها بیشتر در صحیح آورده که مراد آن است
که بیشتر خود بکاران همین نوع کرده باشند بلکه بیشتر آنست که هر چیز که بیشتر در دیگر اینجا در قرآن آید مراد ابد الآبد آن
لا یذوقون فیها نچشند در دوزخ بیشتر نمی باشند برداً خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت
دوزخ از ایشان باز دارد و نه آنکه بر دو خواب بیشتر از جهنم خواب نیست تا آسایش یابند و لا شراباً
و نمی آشامند بشربه الا حمیماً مگر همه و آن آبیست که چیزی در آن بیشتر آید کوشت روی و آن ریزد و جهنم
بجوشند اعماء احشا پاره پاره شود و غسقاً و ریم که در شیشه‌های ایشان سیلان کند یا آنکه آنها که از حسرت بر آرند
باز جزیره که بدان سبب بدرگی در جست اباً پاس داده نشوند پاداشی وفاقاً موافق کردار خود انهم
کانوا بدرستیکه کانان بودند لا یرجون کمی نرسیدند حساباً از حساب آنچه بیشتر یا امید دارند بود
بتواب آیتهای و کذبوا و تکذیب میکردند بآیاتنا آیتها که انبیا بر ایشان نمودند کذاباً تکذیب کردنی
و کل شیء و هر چیز احصیناه کان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته‌ایم
دانسته‌ایم کتاباً نوشتنی فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را
فلن نزیدکم پس نیفزاییم بعبادت شما الا عذاباً عذابی بر بالای عذاب در خبر آمده است که این آیات
سخت‌ترین آیات قرآن است بر دوزخیان ان للمتقین بدرستیکه پرهیزکاران را مفازاً رستگاری

از عذاب یا جای فوز و فلاح حدائق بوستانها باغها اعناباً در دی در بستان میوه دار کواعباً خوبرویان اتراباً
همسری جای و در خوبان نکو تخصیص جمع تعظیمست و کأساً دهاق و لا یسمعون نشنوند در فرقان نارسنان لغواً
در نغمه بیهودی کرده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله است و در اغلب غایت است لا کذباً
هیچ دروغ از زنان سی ساله خواهد بود کذاباً و لا اشارات خاصه و ناقاً بازار خاک سیاه و در
لا یسمعون نمی شنوند متقیان فیها در بهشت لغواً سخنان بیهوده و باطل لا کذباً و نه دروغ گفته شود
و ضرب حضرت سخن عرب در دروغ بخلاف شاعران زنانکه در مجلس ایشان هذیان و بیهوده و دفاق خلاف جزاء
جزاء آن جزا دادن اعطاء آنچه دادن عطاء بی بر و دکار تو بمقتضای وعده تو عطاء حساباً و حساب کرده
از اندازه اندازه عرب حساب کرده باشد و کفایت بسنده باشد بار عالمان ایشان السموات و آسمانها و ما بینهما
آسمان و زمین و آنچه میان ایشانست الرحمن بزرگ بخشاینده لا یملکون باک نتوانند
آسمان و زمین منه از خدای خطاباً سخن گفتن بسنده باشد یا باشد و خطاب آنکه باز سخن کویند مگر بتوسط
بار کلمه خطاب کنند باشد اذن رخصت روح الملائکة و جبرئیل صفاً باسند ملائکه چنان صف کشان روح ملکی است
موکل بر ارواح و در صحاح آمده که خلق از و بزرگتر ترب روز قیامت و نیز صف باشند و نیز ملائکه
باکثرت عدد و ملکی جسد صف زاد و بزرگ جبرائیل بود و در عین المعانی آورده که بر سه صورت روایت کرده
که مقام روح در آسمان چهارم است و در روز دوازده هزار تسبیح میکوند و هر تسبیح ملکی مخلوق میکرداند
روح طائفه اند بشکل آدمیان ایشان نمی‌باشند و ملائکه و صفوف کرده اند روح و جبرئیل
که باز پرشتگان صف بر کشند لا یتکلمون سخن نکویند در باب طاعت الا من اذن مگر کسی دستور دهد
الرحمن مراد از خدا شفاعت کنند و شفاعت نکند مگر کسی را که اذن کند در شفاعت او و قال صواباً
و کفته باشد در دنیا کلمه توحید یعنی خبر دهد بر شفاعت ذلک الیوم الحق آن روز در روز حشر بود ولی الله
خواهد شفیع مآباً محمد پس آنکس که خواهد فرا کیرد الی ربه فرا بر دکار خود مآباً بازکشت بآن
و طاعت انذرناکم بدرستیکه کاهم کردیم شما را ترسانیدیم عذاباً قریباً از عذاب نزدیک عذاب آخرت است
در قرب و بعد تحقیق دانست یوم ینظر المرء روزی که نکرد آدمی ما قدمت یداه آنچه پیش فرستاده باشد

مردمیت و یعنی باز بر دارهای خود را از جهد و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گویند کافر و بدکیان در آن روز
يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا یا کاش من گشتمی تراب یعنی مرگ آفریده شدمی یا در روز خاک شدمی و مرا زنده
نگردانیدی و گفته اند بعد از حشر و حوش که انشا از خاک سازند کافران نیز مقام خاک شوند و قیل الف که مراد
از زیر کافر ابلیس است داد او را و ابلیس بسکه در آن خاک آفریده شده و خود را بسوزد که من از آتش مخلوقم و بعضی بر آن
روز گفت آدم علیه السلام و فرزندان او مشاهده نماید و عذاب بحضرت خود را بیند آرزو برد که کاش
بین خاک بودی و مرا و نسبت با آدم که آفریده این بر دست بل این همه جبت خاک است همه طبقات
طبقه قات سب جبت خاک اخوات و تیره و دیو ابلیس که در اخاتر شیطان از مسجود خبیس مانده غافل از نور
باطن بود نفت اگر نه زمر کاس بر کس که مرکب کرمت بر نیاید نگ از بیرون بر دیگر خاک که بجز خاک
نیست طبقات خاک خاک خاک را بیکل سورة والذاريات بسم الله الرحمن الرحيم
وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا سوگند بگشندگان غَرْقًا بقوت و شدت یعنی بادیکه جانها کافران را سخت نزع کنند
وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا و نشر کنندگان که بیرون برنده ارواح مومنان را فَالْحَامِلَاتِ وَقْرًا بیرون برندگی و بیرون
سَبْحًا و بیلا بیکه کشنده شناور کشنده آمده و شدند یعنی بادیکه در فتن مشتاق در آن بحر
ایک جبت فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس رفتن کنندگان سبق کرده هر عمله پس خلق را در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ
پس کنند بلا بیکه تدبیر کننده اند أَمْرًا کار دینی را یعنی جبرئیل علیه السلام که موکل بر ارواح و جنود و اهل عدم
بلکه نادیت با مود اقعیه و افراد دیگر ایل علیه السلام که بادان و کرباد متعلق بعد بودت و عزرائیل علیه السلام
که قابض ارواح خلق ادست و گفته اند يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روز که بجنبد جنبیدنی بلرزد کوه و زمین
وجبت آیکه الفات لیوم ترجف بالی تفوت تخفیف او یا بود همه بلرزند و زندگان از هول میرند
تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ و در آید در آید در آمده تخفیف نمانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ
دلها آنروز وَاجِفَةٌ ترسان و لرزان بوند أَبْصَارُهَا دیدهای خداوندان خَاشِعَةٌ فرو خوابانیده باشند
يَقُولُونَ میگویند مکر بسبب آنست امروز در روز دنیا که أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا ما را گردانیده شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ
بحالت اولی یعنی با ما را بعد از مرگ عالم جهان که داشتیم و خواهند کرد أَإِذَا كُنَّا آیا ما بوده
عِظَامًا نَخِرَةً استخوانهای بوده و نرم بکه خاک شده ما را مبعوث کرده شدگانیم قَالُوا بگویند که گروه
باشد أَإِذًا آن بازگشتن آنگاه كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتنی باشد زیان یعنی از ما را رجوع باشد بخسر
پس از زیانکاری باشیم چه پیوسته تکذیب آن کردیم همچنانکه فرموده که شوار کردند امر قیامت را
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ پس نیست مگر آن زجرة واحده یعنی بانگ صیحه از آسمان که بدان همه خلق
شوند فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس آنگاه که ایشان بر روی زمین همواره باشند یعنی بر زمین محشر آیند بعد از آن
که در زیر زمین بوده باشند و گفته ساهره نام زمینی است که نزدیک بیت المقدس در حوالی آن جایگاه
که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا گشاده گرداند چنانکه خواهد و گویند زمین ساهره خلاء از بود از نوع نام
و طواع عرض آن از چهل سال دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ آیا آمد تو یعنی فرا رسید حَدِيثُ مُوسَى سخن موسی کلیم
خاص بی و دوا خود اعجمکه فرعون إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى چون آواز بکرد یعنی خدای
خواند موسی را زیر بر دردگار خود بالوادی المقدس بوادی باکیزه یعنی طوی و آن نام وادیست یا
زمین است یعنی دوباره باکیزه شده است یا دوباره خدا کرده شده که اذهب بر رو بر سالت
إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او از حد در گذشته شده است در تکبر فَقُلْ پس بگو مراد او
أَيْنَ لَكَ أَنْ تَزَكَّى بهست تو را میل و رغبت أَنْ تَزَكَّى بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَأَهْدِيَكَ
و رهنمونی کنم ترا راه بسوی خدا إِلَى رَبِّكَ بشناخت پروردگار تو فَتَخْشَى پس بترسی از خدای تعالی
و زهر خدا از سرکشی و نافرمانی موسی علیه السلام فرمان خدای را در فرعون رفت تبلیغ رسالت کرد و حجت
فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى پس نمود او را موسی علیه السلام معجزه بزرگ که عصا و ید بیضا فَكَذَّبَ
پس تکذیب کرد فرعون وَعَصَى و نافرمانی کرد و حد گذشت یعنی چون دید که عصا اژدها گشت انبیا از دیدن خدای
بلکه از سحر موسی ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت کرد موسی را و یعنی رو در از دیدن بر داشت يَسْعَى شتافت با طراف
تر سید از زدن او پس گرد آمدند و شتافت در کشتن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَى
پس ندا کرد در اشیاء آنس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى گفت من پروردگار زیر کنیت اصنام که بر صورت
همه خدایانند و بعضی از مفسران گفته اند که ترجمه امام تفسیر در اطراف آورده که ابلیس سحر نشسته گفت مرا طاقت این
کلام نیست که من هم را آخر کرده ام انبیه بلا بر مرسیده او چنین ابلیس مرغ ناکاه از دیگر رسیده فَأَخَذَهُ اللَّهُ
پس بگرفت او را خدای تعالی نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوخت و الاولی و عذاب دنیا که غرق شدن

کلام و کلیه را در اسواقه ساخت کلام اول از سخن و کلام آخر آنکه گفت ما علی کلیه من الاعرابی و بسان
جهان سال ابو شیخ رکن الصغیر آنمود که فرقی عمر اختیار کرد و شد زیارت حسین منصور حلاج رفتم چون سر فرو کردم
روح او را در مقام عالی قیام دیدم مناجات کردم که خداوندا چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت
و منصور انا الحق هر دو یک کلمه و هر دو کفر روح حسین بملیکین و از آن فرعون در سجین آمدن هزار سید
و فرعون بینی افتاده همه خود را بدو دار لگد کرد حسین همه را بدو خود را لگد کرده پس در میان فرش بسان
بیت گفت چون فرعون انا الله گفت بست ٭ گفت منصور انا الحق هر دست ٭ ای انا را حق الله
ای عجب ٭ وان انا را لعنت الله در عقب ٭ زان انا و سنگ آن انا در تحقیق ٭ اوفتد بود بود آن انا عشق
الی فلک بدرستی که گرفتن فرعون لعنة الله هر گنبد نهد بیت انصاری الی الحشر شتی مرکب لگد
شان را بر آن بود که بر سر هزار زمان جنب شده سر خطا مرفوع و اثمرة آیا شما را منکر آن عبث
اقد سخت تر و دشوار تر بید خلقا از روز آفرینش ام السماء آیا آسمان یا بید عظمت بنیها بنا کرد
آنرا بر سر شما رفع بر داشت سمکها سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا و از زمین بلند ساخت
فسویها پس آنرا آراسته کرد به فطر و قصور و اغطش تاریک کرد بیت لیلها شب آنرا و اخرج
ضحیها و بیرون آورد روز آنرا اضافت روز و شب بجهة آنکه حدوث آنرا بسبب آفتاب است امام زاهد رحمه الله
گفت روز و شب دنیا را آسمان پیدا کرد بسبب آفتاب و ماه بر دحاها الارض و زمین را بعد ذلک
بعد از آفرینش آسمان دحیها بگستردن و مبسوط گردانید جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از
خلق آسمانست و گستردن آن بعد از آن اخرج منها بیرون آورد از زمین بعد از گستردن ماءها آب را
بنجیر و نبات مرتع و عیون مرعیها و بیرون آورد از آن گیاه را مرتع و چراگاه او را و الجبال ارسیها و کوهها را
پایه دار و محکم ساخت و جوز زمین و انبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چشمها متاعا لکم از برای
برخوردار شدن شما و لانعامکم و مر چهارپایان شما را فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر که از
بلاها است یا روز آن بلا ساختن اهل دوزخ را بدوزخ یوم یتذکر الانسان روزی که یاد آرد انسان ما سعی آنچه سعی کرده باشد
از محبوبات و قدمیه آنکه و برزت الجحیم و ظاهر گردانیده شود دوزخ لمن یری مر آن را
در عالم آن یعنی همه نوشته بدرست و دهند تا بخواند و برزت الجحیم ظاهر گردانیده شود دوزخ لمن یری مر

مر کسی را که

مر کسی را که ٭ بیند بچشم آنکه انور ٭ بود در دنیا کسی را بیت ٭ بود بیت ٭ فاما من طغی پس مر کسی را که سرکشی کرده باشد در دنیا
و آثر الحیوة الدنیا و دیگر زندگانی را بر آخرت یعنی اسلوک آنست فوش کرد و آنرا دوست فان الجحیم
بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جایگاه است و اما من خاف و اما هر کسی که ترسیده باشد مقام ربه آن ایستادن
خود نزد پروردگار خود و نهی النفس و باز کرده باشد نفس را عن الهوی از خواهش و آرزوها
آنرا روا نداشته باشد فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی المأوی آن آرام
جایگاه و در فصل آورده که این آیت در شان کسانی است که قصد معصیت کنند در خلوت و بر آن قادر بود خلاف نفس
از ترس حق سبحانه و تعالی عمل باز دارند یسألونک می پرسند ترا عن الساعة از روز رستخیز
دیگر بود ایان مرساها کی باشد قیام آن و در چه زمان بیاید فیم انت در چه چیز تو
من ذکرها از یاد کردن آن عائشه فرموده که حضرت رسالت صلعم بخواست که آن را خدا بر مردم سبحانه
فرمود که تو از آن قیامت چه چیز ربک تو آنرا تذکر بیت الی ربک
بسوی پروردگار تست منتهیها نهایت آن فیم انت چه چیز تو تذکر بیت که تو مدیم کرده منتهیها
هر که شریف از قیامت کانهم گویا کافران که یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را لم یلبثوا
درنگ نکردند در دنیا یا در قبر الا عشیة مگر شبانگاهی او ضحیها یا بامداد
آن روز که عشا کنند مذکور شد یعنی از هول آن روز زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند
که نبود در دنیا مگر حالت کاهی بر شبانگاهی سورة عبس

بسم الله الرحمن الرحیم آورده که عبد الله بن ام مکتوم مجلس پیغمبر صلعم آمد و آنحضرت مشغول
صنادید قریش مشغول بود ندا بنزد ام مکتوم بهجت اعمی آن حال از آنست و سخن حضرت رسالت قطع کرد آنحضرت از
قطع کلام او ملول شده رو مبارک ترش کرد و از او اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیه آورد که عبس
ترش کرد روی خود را و تولی و روی بگردانید ان جاءه الاعمی که آمد بسوی او نابینا
عبد الله و در اعراب اشارت بعذار و در قطع کلام سید انام علیه السلام و ما یدریک و چه چیز داند ترا که
لعله شاید باشد که ٭ یزکی پاک شود از آثام ٭ او یذکر یا پند گیرد ٭ فتنفعه الذکری
پس سود دارد او را پند اول ما من استغنی اما آنکه توانگری دارد یعنی جناب زر کند از ایمان فانت له تصدی

پس تو برای او روی می آری یعنی اقبال میکنی از کبر و حرص بر ایمان وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو و نه زیان دوباره
أَلَّا يَزَّكَّىٰ و اگر نشنیدی پاک نشود و اسلام چه بر تو و ما است لوم وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما آنکه آمد بسوی تو
يَسْعَىٰ می شتابد در طلب علم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ يَخْشَىٰ و او میترسد از خدای باز گفاد و بیاد آمد ای ترسد تو
فَأَنْتَ عَنْهُ پس تو از وی تَلَهَّىٰ مشغول مشو مشغول مشو از تبلیغ دین بخدا از تبلیغ دین بخدا
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن وقت که کیسه ات ترش دیده آن هر دو چهار سال است آب تاب شده
بمثابه که هر صفت راه نمیدید و نزدیک بود روی بجانب کس برد بدیوار ها که مشرف سازد امام زاهد و حرمه الله
میفرماید که سید عالم صلی الله علیه و سلم عبد الله را رفیق او را بار کرد انید و بمسجد باز آورد و دو دعا مبارک خود
کسترانیده و بر او پرآن فشاند و بعد از آن هر گاه که در امید بدیدن کسان میداشتی و گفتی مرحبا و عابنی
فیه ربی دو بار او را در دیده منقبض کرد و قبر زنده میرفت و بیاد دانست این صورت از حضرت رسالت صلعم
خطا نبوده چه در محکم نشانها بحکم انجا آورد کرامت او از سوی ادب این سخن بود که این سخن بر تو قطع کرده
كَلَّا إِنَّهَا حقا که این آیات قرآن تَذْكِرَةٌ پند است خلق را فَمَنْ شَاءَ پس کسی که خواهد ذَكَرَهُ
یاد کن آن را و بدان مسطر کرد و آن آیتها است کرده شده فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحیفه که امر کرده شده
نزد خدا مَرْفُوعَةٍ بر داشته و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از زیغ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان
یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کرده اند كِرَامٍ بزرگان بَرَرَةٍ یار کردگان مهربان که استغفار
میکنند بر اشرار قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت باد بر انسان یعنی کافر و قتل بمعنی آنست که مراد
عتبه بن ربیعه است که او را دعا داده بود و با آنحضرت خواست آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب الذی اذا
حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و انگه فرستاد نشسته که شیر او را بر کند
و در زیر پای سان نیز ثابت است مَا أَكْفَرَهُ و او را القصه چه بسیار کافر است کرده میگوید مَا أَكْفَرَهُ چه کافر تر
خلق است بیچیز از بدیدن که حضرت مِنْ أَيِّ شَيْءٍ بچه آفریده او را خَلَقَهُ از مقدار آب منی نُطْفَةٍ
بیافرید او را خَلَقَهُ پس اندازه او پدید کرد اعضا و اشکال فَقَدَّرَهُ در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ
پس راه آمدن بیرون آسان کردانید او را بوقت انتها ثُمَّ أَمَاتَهُ پس میرانید فَأَقْبَرَهُ
پس بخاک آورد او را تا بچه مراد هر سر راه بنگ او را ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس چون خواهد أَنْشَرَهُ زنده کرداند

ازدر و دفتر نشور که باز بنده بیشت بدهد كَلَّا لَمَّا يَقْضِ تا که نکند در انسان و او انکه مَا أَمَرَهُ
آنچه خدای فرموده آدمیان بدهد کز آوردن او حقوق امر الهی کما بینغی بیرون نیامد و نمیتواند آمد بدست
بنده عمان به که تقصیر خویش عذر بدرگاه خداوندی آورد و نه زیاد از خداوند پیش فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ
بجای آورد تَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی إِلَىٰ طَعَامِهِ بخورد خود یعنی بچیزی که میخورد
چه حادث کرده شود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ ما که ما ریختیم آبی از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ
شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس رویانیدیم فِيهَا در زمین حَبًّا دانه که
قوت خواند کرد چه حفظ و شعیر و انجاب وَعِنَبًا و تاک انگور وَقَضْبًا سبزه زار زَيْتُونًا و درخت
زیتون وَنَخْلًا و خرما بانان حَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای بیار است وَفَاكِهَةً و میوه ها ترشا وَأَبًّا و میوه خشک ایدکا باشد که در دیم مَتَاعًا لَكُمْ
برخورد از شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و برای چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کردن یعنی صیحه که
بشنوند کر کرد در آن بگیرند در مرد مَرْءُ الْمَرْءُ از برادر خود یا خود مرد است زنهار بانی وَأُمِّهِ و مادر خود
یا خود حقوق کاو ادا وَأَبِيهِ و از پدر خود یا پدر خود یا نور شفقت که از او دیده وَصَاحِبَتِهِ و زن خود یا انکه
مونس روز کار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان خویش یا خیال استظهار بر ایشان لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر مردی
مِنْهُمْ از ایشان قصه يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ یَغْنِيهِ کاری که مشغول سازد او را از همه دیگران
و در باب مشغولی بقیامت از شیخ فرید الدین عطار حکایتی منظوم است گشتی آورد در دریا بسیار تخته زدان جمله بار
نقشت که بر نوشتی بر آن تخته بماند کار خویش بر یکدیگر تخته بماند نه دگر بیوش را در دگر تیر
نه بیوش آن که به راحت خورد هر دو خان نمیدانی رسانند در تحیر باز مانده خنک آن در قیامت قرآن
دعوا بود یعنی انجا بود بیا بود وُجُوهٌ رویها باشد يَوْمَئِذٍ در آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و خندان
ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ زخمها که خاندان بیت وَوُجُوهٌ و روی چنان يَوْمَئِذٍ مُسْتَبْشِرَةٌ
روی شاد آن روز عَلَيْهَا غُبَارٌ بر آن غبار و تیرگی تَرْهَقُهَا و گرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی أُولَٰئِكَ نکرده
رد سیاه و گرد آلوده هُمُ الْكَفَرَةُ لیشان ناکرده بد کافر الْفَجَرَةُ دروغ گویان و ناپاکان

سورة الكوثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ انیز عباس بر اثر حضرت الصلی

فعل کرده که هر که در دنیا دارد انکار میکرد در روز قیامت یعنی معاینه بینند احوال آن روز را باید که بخواهند
وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب بی همچه شود یعنی انبساط نور او از انبساط آفاق زایل کردد و مراد آنست که
بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و تا کاه ستارکان تیره شوند و سیاه کردند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و تا کاه کوهها
از جا کنده شده منقطع شده و روانه شوند در هوا چنانکه فرموده وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و تا کاه شتران آبستن
بزاوان نزدیک شده مُعَطَّلَاتٌ فرو کذاشته شوند یعنی کسی را پروای آنها در وامانده نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ
حُشِرَتْ و تا کاه که جانوران وحشی حُشِرَتْ جمع کرده شوند و بیکدیکر مختلط شده متعادی و بی خیال
اقرار بیکدیکر نباشند وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و تا کاه که دریاها سُجِّرَتْ آتشین کردانیده شوند یعنی با شیر سیر
با هم بیکدیکر شوند یا خشک شده با هم دیکر کرد بیغتند در روضات نقل کرده است که عبد الله بن عمر
هر کاه که دریاها را بدیدی و کفتی یا بحر یعنی تعوذ نمایید وَإِذَا النُّفُوسُ و تا کاه که نفسها زُوِّجَتْ
جفت کردانیده شوند یعنی هر کس را با خلاف خیال صالح را بصالح و طالح را بطالح یا نفوس مومنان با حور عین
جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و تا کاه که دختران زنده در خاک
کرده سُئِلَتْ پرسیده شوند یعنی از کار وی قند را سوال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام کناه قُتِلَتْ
کشته شد یا مادر الخیر حسن بود که دختران از خوف درویشی یا از جهت سوال کنند و قول آنکه پرسید
که چرا کشته شدید فایده این سوال آنکه جواب بیند که مرا بجرم کشته اند تا قاتل را مخذول کردانند
وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و تا کاه که نامها اعمال که بوقت مرکت کان طی کرده باشند باز کشاده شود
وَإِذَا السَّمَاءُ و تا کاه که آسمان كُشِطَتْ برکنده شود و در هم پیچیده کردد وَإِذَا الْجَحِيمُ و تا کاه که
دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کردد یعنی غضب حق را تازه شود وَإِذَا الْجَنَّةُ و تا کاه که بهشت أُزْلِفَتْ
نزدیک کردانیده شود و بر مسلمانان مردم عَلِمَتْ نَفْسٌ بدانند هر نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته
باشد از اعمال خیر و شر تا آورد از نیز و از کرده که مذکور شد شش بر زمین و نیاد شش بر زمین محشر
مثابه بکند بدانند هر چه کرده است و آنکاه که بدانند با هر چیز را که حضرت و هر شر را که حضرت بدانکه
حسرت حق و کرد چرا پیش کردم و بنیز زنده کشت که چه شد آن حسرت خدم و آن حسرت زنده و بعد از آن
هیچ فایده دهد بت فواصد و زوصت عنیت شمار که فرد انداست نباید بکار بحوصل نوا اکر زمان

و فرمان تو بری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو جهد دار و بکلام نعمات مناز و صلاة کن مرا
بهیئت اعظم زمین با همه جسم و زمین

سورة الانفطار

بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت آنگاه که آسمان شکافته شود و اذا الکواکب انتثرت
و آنگاه که کواکب فرو ریزند و پراکنده شوند و اذا البحار فجرت و آنگاه که دریاها بشکافند و بر یکدیگر
ریزند و اذا القبور بعثرت و آنگاه که گورها زیر و زبر شوند یعنی از بعضی راه در بعضی شکافته
و همه بالای گور و اذا القبور و آنگاه که گورها زیر و زبر شوند یعنی خاک آن را بشورانند
تا مردگان بر آن روی زمین ظاهر گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس ما قدمت بدانند هر نفسی آنچه
آنچه از پیش فرستاده از خیر و شر یا حسنات و سیئات و آنچه باز گذاشته از ترک طاعات و توبه نکرده اند و آنچه
هر تحقیق که چه کرده است یا اول و آخر آنکه خطاب سید بکار او کرد یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک چه چیز ترا بفریفت
تا کافر شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمن بود و مسلط یعنی شیطان
یا جهل او یا حماقت بود یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیه در شان ابو الاسد که حضرت رسالت را بازد
و نفرین بود و بر سید انچه میگوید که چه چیز ترا عزه گردانید از خدای چنین شد و او را بهاء الدین
مغرور ساخته بود و همچون اعمال را نسبت کرد اینه خطا عاصی مر آن را میان الذی ای آدمی ترا چه چیز
مغرور ساخت تا عاصی شدی و بر خدای و ذلک کشتی در دنیا فرمانه شیخ منصور عمار رحمة الله فرمود که مگر خدای
از من این سوال کند که کریم خود را که ما گوید ایمان نیارت میگوید که ترا دادم کریم در میان همه اسما
گویا همه تقدیرت بنده را تا مگوید فیه صورة الکریم تو در صورت مردم و لا تغتر بامن چیز تو بر عصیان
صورة ما شاء رکبک آن خداوند که ترا فرید ترا و تو بهیئت بر آنچه خواست فسواک پس راست کرد اعضا و اندام ترا
فعدلک پس گردانید ترا از خلقه تو از حیوانات متمیز شده بحالتی که مقارن خلقه ایشان نیست
فی ای صورة ما شاء در هر صورتی که خواسته ترکبک ترکیب کرده ترا و همه بست کلا
نه چنانچه گمان برید که قیامت نباشد بل تکذبون بلکه شما تکذیب میکنید بالدین بروز جزا را از
روز جزا و ان علیکم و بدرستی که بر شما حافظین نگاه بانان و نویسندگان اعمال کراما

کاتبین نویسندگان زیرا که اعمال را قول شما یعلمون میدانند ما تفعلون آنچه میکنید
از نیک و بد زیرا که در پیش ایشان می نویسند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لفی نعیم
هر آینه در بهشت اند و ان الفجار و بدرستی که در دوزخیان و منکران حشر لفی جحیم هر آینه در دوزخ
یصلونها در آیند در دوزخ یوم الدین روز حساب یعنی نیات و ما هم عنها و نیستند غایبان از دوزخ
بغائبین از آن که خدا کان یعنی جاوید و هم در آن باشند و ما ادراک و چه چیز
دانا کرد ترا یعنی چه داند تو که ما یوم الدین چیست روز حساب ثم ما ادراک پس تو چه دانی ما یوم الدین
چیست روز شمار یا ملائکه چیست تعظیم شان آن روز است یعنی گفته اند هر کس و نیاید یوم لا تملک
نفس روز که نمی تواند نفسی لنفس هیچ هیچ تنی شیئا هیچ چیز را از منفعت یعنی هیچ کس نمی تواند که منفعت و قدرت خود
نفعی کند بر سائلی و الامر و حکم و فرمان یومئذ لله آن روز مر خدا را شفاعت و مدد از آن کرد هاد که
در حق آنکه خواهد سورة المطففین بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت صلعم از مکه بهجرت متوجه شد و در
اثنای طریق بایشان سوره ثالث ویل للمطففین وای کاهلان را در کیل و وزن کم دهندگان و زیادت ستانندگان
که ورا ابو جهل بکفند در صاع یکی که بزرگتر بود بخرید و یکی که خورد تر بود بفروخت حق سبحانه و تعالی ابو
فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا چون می ستانند یا بپیمانه علی الناس از مردمان یستوفون
تمامی ستانند و اذا کالوهم و چون می پیمایند ایشان را یخسرون کم دهند یا بنجنبند حقوق ایشان را
الا یظن آیا گمان ندارند و ایشان بدین خیانت بر ساعت در حصول سبحان آورده اند که هر که در کیل
و وزن خیانت کند فردا او را بعرصه دوزخ در آورده میان کوه آتش بنشانند و گویند گناه وزن تمامی بجنبد
بسوزد که تو کم دادی و بیش ستانی بجای وزن روز یکی از کم دادن خبر کنند الا یظن آیا نمیدانند و یقین
ندارند اولئک آنگروه بیش ستانی و کم دهی ایشان انهم بعثون که زنده کرده شوند کما تند بسوی
عظیم مر روز بزرگ را که یوم یقوم الناس روزی که بپا ایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار جهان
یعنی از آنجا بنشینند فرمان برسد و آن خاص باشد که اهل معاصی سعید باشند یا شقاوت یا
و کسی را بهره سخن نباشد تا حضرت رسالت صلعم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت موقف محاسبه آرد

وايشان شفاعت كردن بايشان كلا اي نه كتاب الفجار حقا كه نامه اعمال كافران لفي سجين در سجين و آن سجره مجموع
بدر زبر دوزخ پوشيده جاي كافران و نامه اعمال ايشان در آن بود وكم ادراك ما سجين مر دانست كه چه چيز
آسمان بر دارد و نبوال آن اي اكتب نوشته زمين بالا آرند فهوا تمايد زير هفتم زمين بر نه كه موضع الملعون والكفار است
وما ادراك ما سجين و چه دانا كرد ترا كه چيست سجين جاي باهوال و بلا و كتاب مرقوم كتاب
نوشته و علامت كرده لعنا تهي هر كه بيند و اندكه در آن چه چيز ويل يومئذ للمكذبين وي روز قيامت
وعقاب شديد و محنت الذين يكذبون بيوم الدين آن روز مر مكذبان را كه الذين يكذبون بيوم الدين آنانكه نكذيب كرده اند
بيوم الدين مر روز جزا و باور نداشته اند وما يكذب به الا كل معتد
نكذيب نكند بدان مگر هر كس از حد در گذشته اثيم بر كناه بيباك اذا تتلى چون خوانده شود عليه آياتنا
بر وي آيتهاي ما قال كويد از سر طرب جهال و اعراض حق كه اين اساطير الاولين اين افسانهاي پيشينيان است
كلا نه چنان كه مي كويند بل ران بلكه كناه و غرور و غفلت پوشانيده على قلوبهم بر دلهاي
ايشان و زنك خورده و بجاي اصل شده در حديث آمده كه كاه بنده كناه مي كند نقطه سياه در دل او پديد آيد
تا بجاي رسد كه همه دل او سياه كردد كلا انهم حقا كه ايشان عن ربهم از رحمت و قرب و لطف
از ديدار آن روز كار خود يومئذ آن روز لمحجوبون در پرده شدكانند از آن ممنوع و مهجور و محروم
و محجوب اند امام ملك رحمه الله امضيه آنكه بر سيد بنده فرمود حق سبحانه از مو محجوب سازد و اعمال خود را
تا مي ديدار نه بيند و حجابي كند بر دل او تا خود را بلقا در نرسند امام قيد عبد الرزاق كه در شان كفار آورده
دلالت مي كند بر آنكه هموم نا دولت و ديدار خدا بود و در ستان محجوب حجاب اند سدكانكاه بيان ايشان
و در خصوص مؤمنان نماند ثم انهم ثم بس سپس كه كفار كان لصالوا الجحيم در آيند كانند در دوزخ
ثم يقال پس كفته شود بعضي زبانيه النار را كويند هذا اين عذاب الذي كنتم به آن عذابست كه
بوديد شما كه بدان تكذبون نكذيب مي كرديد كلا ان كتاب الابرار بسر سته كه كتاب اعمال نيكوكاران
لفي عليين در عليين باشد بر آسمان هفتم در زير عرش و كويند آن قبه بهشتي بود از خوش و نوبنيد
سدرة المنتهي است وما ادراك ما عليون و چه چيز دانا ساخت ترا تا بدانكه عليون چه چيز است عليون يعني

ان الابرار بر سر سته كه نيكان و پارسايان لفي نعيم در بهشت على الارائك بر تختهاي آراسته
ينظرون مي نكرند بحضرت بهاي كه زمان شادمانان و در خاك مي روند با كفار نظر مي كنند در دوزخ
و عذاب ايشان مشاهده مي نمايند تعرف در شناسي تواني كه نرد وجوههم در روي بهاي
ايشان نضرة النعيم تازكي نعمتها بهشت و حلاوت لذت آن يسقون آشاميده شوند
يعني بدايشان مي آشاميدند من رحيق از شراب خالص و خشبوي مختوم مهر كرده آنكه آرد
خاتمه هر او بجاي كل مسك مشك است و كفته اند ختم آشاميدن و بر راحه مشك است
و بهر بجهت آن كشتند كه بدان ترسد و برابر خود مهر آن بر دارند وفي ذلك و در سر آن
فليتنافس المتنافسون بايد كه رغبت كنند رغبت كنندكان يعني على بجاي آرند كه سبب تنافس
شرب آنكه دهند وزاجه و آميختكي رحيق من تسنيم از آب چشمه تسنيم در بهشت از عباس
نقل كرده كه تسنيم آبي است كه از تحت عرش بهشت مي برود و آن را مشرف اعزه بهشت است عينا
يشرب مي نوشند چشمه كه آشامنده بها المقربون از آن چشمه نزديك خدا كان باشد
ايشان حرف آن مي نوشند و ممزوج با برابر رسيد هند صاحب الكوار فرموده كه چون قربان مشغول
بمشاهده شده اند يعني بمحبت حق را بمحبت غير نا سخته اند شراب ايشان معرفت و آنها كه بمحبت
آميخته باشد شراب ايشان ممزوج باشد بيت ما شراب عشق مي خواهيم نه دردي خم صافي و نوشان
ديكر و دردي فرو دشان ديكرند در بحر آورده كه رحيق اشارت است بشراب خالص از كدورات بهمه
و الوانى محتوم مهر دي طلوب الدنيا مي و اصفيا كه خاتم او مسك محبت است و تسنيم علامت است يعني
محبت خاتمه و مهر ان فناي الله و بقا بالله اند و تا كي بر بساط قرب و مجالس انس و رياض قدس رب
ساقي جرعه از شراب بدوي از شراب سبحان سلام جان بي نرسد بيت مرا به ذوق دو جهان
مي عشق است آنها كه ازين مي بخشيدند چه دانند آورده اند كه صاحب قريش سر كاه فقراء
صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهيب و امثال ايشان رضي الله عنهم بديدندي بايشان سخريه و استهزا كردندي
آيه آمد كه ان الذين اجرموا بدرستي كه آنانكه شرك آوردند كانوا من الذين آمنوا بودند
از آنانكه كرويده اند يضحكون مي خنديدند و اذا مروا بهم و چون بكذشتند بهمه مومنان يتغامزون

غمزه میکند بچشم های یعنی اشارتها میفرمایند بجهة استهزا در کشاف آورده که روزی مرتضی علی
با منافقی از اصل نان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم او بروا اشارتها کرده استهزا
بنمودند آوردند و تزدیا این جو در فتنه گفتند راس بنی ما امروز بود یعنی علی کرم الله وجهه
و بدیر سخن بسیار بخندیدند و هنوز علی علیه السلام بمسجد معبر نرسیده بود که نیز تبها فرود آمد که مجرمان
و منافقان بر مومنان میخندیدند و بچشم و ابرو و غمزه میکنند وَإِذَا انقَلَبُوا و چون باز میگردند
إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انقَلَبُوا فَكِهِينَ باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده باشند
وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون بینند کافران مومنان را قَالُوا میگویند بایکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ که اینان گروه که مانند
محمد صلی الله علیه وسلم اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حالانکه فرو فرستاده نشده اند
اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر مومنان حَافِظِينَ نگهبانان تا نگاه دارند هدایت و ضلالت و هدایت ایشان
فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس در قیامت آنانکه دیده اند مِنَ الْكُفَّارِ از کافران يَضْحَكُونَ میخندند
عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها آراسته بحلها نظر وَأَنَّ میگویند بطریق شکر در دوزخ بجوع صدر در سلاسل
و اغلال مکوبه معقید و در آثار آمده که در میان بهشت بگشایند دو خیابان را که بنید بیاید بجهت روان شوند
چون بیان رسند خزنه فرشتگان در رسند و ندای ایشان در رسد و مفهوم و مفهوم بدوزخ باز گردند و مومنان بحال
خندان بنشیند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شده اند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آنچه عملها که بودند در دنیا که
میکردند از تمسخر بمومنان و دشمنان ایشان را با ایشان دائم تا بعوض خنده کافران امروز بخندند
بر حیات بیان بیان سورة انشقت بسم الله الرحمن الرحيم
إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ آنگاه که آسمان بشکافد بجهة نزول ملائکه وَأَذِنَتْ و بشنود و فرمان برد لِرَبِّهَا مر
پروردگار خود وَحُقَّتْ و سزاوار است بانقیاد امر خدا وَإِذَا الْأَرْضُ و آنگاه که زمین مُدَّتْ
گسترده شود بنحوی که هموار باشد از میان برداشته و او را بارگشته وَأَلْقَتْ و بیرون افکند مَا فِيهَا آنچه
در درون وی است از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا مر حکم آفریدگار
خود را وَحُقَّتْ و سزاوار باشد استماع حکم او چون آنست که بیند انسان فیامت عقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ ای آدمی
إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستیکه تو کاشنده رنج و مبتلا شده إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزا بر پروردگار خود كَدْحًا

کارکردنی

کارکردنی بجهد و جهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود اینجا پاداش فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه
داده شود كِتَابَهُ نامه اعمال بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا
يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه وَيَنقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بهشت مومنان
یا بخیل خود یعنی بکرده مومنان یا بنار اهل السلام یا زنان حوراء خرد العین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد
از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پشت او
و از آن عارف نامه در دست چپ او بنهند و چنین پس فَسَوْفَ يَدْعُو پس زود باشد که بخواند یعنی نداکند
ثُبُورًا هلاک را یا بگوید وا ثبوراه و این کلمه طلب هلاک و تَصْلَىٰ و در آید سَعِيرًا بآتش افروخته إِنَّهُ كَانَ
بدرستیکه او میزیست فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادمان بر شادی و جاه
نابمالاته ثُمَّ پس بدرستیکه او گمان برد أَن لَّن يَحُورَ آن باز نگردد و بحساب نیاید او را بعث و حشر نبود
بَلَىٰ آری او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی که خدای او بَصِيرًا با عمال او بصیر ایشان بسیار
فرو نخواهد گذاشت بلکه بجزا خواهد آورد و جزا سزای او بود فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند
میخورم بِالشَّفَقِ از حمرت که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت
عشاء است بقول امام مالک امام شافعی و امام احمد و صاحبین و امام اعظم رحمه الله فرموده که آن عاشق است که نیز
از حمرت نماید و جمعی بر آنند که اصلا بهم غایب نیست بلکه متردد است از قرب باقی الَّيْلِ و سوگند بشب
وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشاند یعنی هر چه تاریکی بر آن افتد و بپوشد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه
إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدر رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه سوار شوید طَبَقًا
حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد از مرگ و شدائد قیامت و مواطن و احوال آن یکی بعد از
دیگری و نیز در تفسیر زاهدی آورده که مراد تخویف است از احوال بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن مضغه بعظم
و خلق و آخر جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شباب کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست آدمیان را
با وجود هما لا یُؤْمِنُونَ ایمان نمیآورند بخدا و بروز جزا وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده شود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ
بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت او یعنی علما اینجا سجده میکنند و جمعی در آخر سوره
ابو هریره اینجا سجده کرده و گفتی از ابو القاسم صلی الله اینجا سجده کردی پس سجده میزدم اینجا

مصاحف خود جمع کرد این را بحد که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را
و بحسن ناکردن کفار را نهمه تصور دل و انقطاع حجت ایشان الذین کفروا ملکه آنانکه نکرد ویند یکفرون
نکذیب سکنند مر قرآن را و تدبر نمیکنند در آیات او و اللہ اعلم و خدای داناتر است بما یوعون
بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و می بوسند از کینه مومنان فبشرهم پس خبر کن ایشان را
بعذاب الیم بعذاب دردناک و ابراد بشارت بر آن الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند
وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده لهم مر ایشان راست اجر غیر ممنون مزد
ناکاشته و نابریده و منت ناهاده سورة البروج بسم الله الرحمن الرحیم
والسماء ذات البروج و سوگند بآسمان خداوند بروجها مراد از بروج اینها عزت بامنازل قمر
یا درهای سموات والیوم الموعود و سوگند بروز وعده دادن شده قیامت و شاهد و سوگند
بگواهی که اثارت باللہ و همه را می بیند و میداند و شهود و سوگند بخواهیر داده ابر و که بنده است
و بقول اشاهد پیغمبر باشد مشهود از امت او و یا ناشاهد امت و یا ناشاهد حفظه اند مشهود
بنی آدم یا ناشاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر حجر الاسود است و حجاج و عرفه
و مضاف آن مقام باروز نحر و ذبح کنند کان باحجه نماز گذارند کان در آن یا آدم علیه السلام و امت او
یا بامام و بلال و ملک کان در ایشان و در هر تقدیر جواب قسم اینست قتل بدرستی که هلاک شدند
ملعون کشتند اصحاب الاخدود خداوند کان شکافها در زمین و ایشان پرستان بودند
از اصحاب نبوت عیسی در زمان او ساحر بوده کاهن مدار ملک بر دیوی چون پسر شیخ خبیث رسید
بعرض ملک رسانید که من پیر شدم و ضعیف کلی بفوای من راه یافته است بیت دیده از بهر شعاع تیره
شود گوش وقت سماع خیره شود نه زبان را محال گویائی نه تن خسته را توانائی صلاح آن که
جوانی اصحاب عاقلت و فهیم بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلیفی باشد که اسم ملک
بوی منتقل تواند بود ملک را پسندیده افتاد بران موافق مدعا داشته پسر نوبی سپرد و ساحر
در زوایای اهتمام تعلیم وی بر داشت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافت طریق ایمان
پسندیدند و بدین راهب متعبد این شده حدیث آن گفت روزی بابه بهانه آنکه از ساحر تعلیم گیرد بجای و بار

حیرت داشتی تا مردی قاتل عامی متجاب الدعوات گشت قضا را روزی اژدهائی دید در میان از هر طرف
حیران مانده بود مدا خوان بیش آمد اسم خواند دست بر پشت اژدها مالید و دلیرانه راه برگرد و
بمنزل خود باز رفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوی
سخنی در گوش او گفت و از ترس راه زود شد ارباب حاجات روی بران جوان آوردند و بدعا و امراض
مخصوص شدند تا حاجب ملک ناینا شده بود نزد او آمده دعا استدعا نمود جوان گفت از شریعت
مسیحی و سر مرا پوشیده دارای بیخم تا رخش بیازم حاجب عیسی کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین نمود
و دعا کرد تا چشمهای روشن شد حاجب روشن نزدیک ملک آمد و نزدیک نزدیک تعریف چشم نمود ملک
نیکو نگرفت خدا مرا صحت داد گفت صحابی گفت که الله الذی لا اله الا هو ملک طریق جهالت گفت امیر
تقلبی از که دارای تا من هم بدو گروم حاجب شغلی که بر اسلام ملک است قصه جوان در میان آورد
ملک را اطلاع بر عقیده او اطلاع یافته و چندانچه جهد نمودند جوان نرگشت و حکم شده که بدریا
غرق مازند و بر اطاعت بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید
گروهی را نام زد کردند تا او را بر کوهی برند و بپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا کرد موج باد
برآید و همه کلان از کوه افکند و وی سالم باز بماند ملک نیز موج تا در آتش افکند الفصه گرگان بسوخته
او را هیچ ضرری نرسید پس از دار در آویختند و تیر باران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت
ای ملک کمی بدان جای که این همه آثار قدرت از دو مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز که بود پیش هست
مخترع هر چه وجود پیش هست ملک غافل و دور زده و گفت متجاهم الا قتل تو جوان گفت اگر مرا دو تو است بر بر زمان
و بگو بنام خدای این غلام و بعقل نارسی آید ملک چنان کرد و تیر بر مقل آمده جوان شربت شهادت چشید
و صحرائیان جمع بهیبت بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب آب بفرمود تا چند جای زمین را
گرگ کردند و در هر گو آتش برافروختند حق سبحانه ایشان را میگوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و دیدن
النار ذات الوقود خداوند آتش باهمه یعنی افروخته بهیزم اذ هم جون ایشان بودند علیها
بر کناره آتش قعود نشستگان و هم و ملک و اصحاب علی ما یفعلون بر آنچه میکردند
بالمؤمنین بگرویدگان شهود حاضران در شاهده کنان و ما نقموا و انکار نکردند اصحاب دود

استیم از مومنان چیزی الا آن بگرویم مگر آنکه آنانکه مسکر دیدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از نصارای
بابل ترسید الحمید ستوده که رحمت او امیدوار باید بود الذی که آن خداوندیکه او راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمین والله علی کل شیء و خدا بر هر چیز نیز از اقوال و افعال مومن و کافر شهید
گواه است ان الذین بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات در فتنه افکنند مردان و زنان کردند
بیند عذاب کردند آتش ثم لم یتوبوا پس از نگشتند عذاب توبه نکردند فلهم عذاب جهنم پس ایشانرا
عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و ایشانرا است عذاب آتش سوزان آورده اند که عمار آتش از خود دور انداخت
گرفته بمقدار چهل ذراع و احاطه کرده بود ایشان عمار را بسوخته ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند
وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته لهم مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار ماسکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ
که دنیا و ما فیها و جنت آن حق و دوست حضرت ان بطش ربک بدرستیکه فتنه آن بد کار قوی شدید
سخت که آنرا بعذاب کفر گرفته هر گز دید انه هو یبدئ و ابتدا کند
بطلق خود بر کافران در دنیا و یعید و باز گرداند همه را بر ایشان در آخرت و این نشاند عادت وهو
الغفور الودود و او آمرزنده آنرا که توبه کند و دوست دارنده مر آنرا که فرمان برد و این عادت فضلت
بعدل بندگان دارد و نیاز و سازد و بفضل نوازد و افرازد ذو العرش خداوند عرش یا مالک ملک المجید
بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید کننده آنچه خواهد هل اتاک آیا آمد ترا حدیث الجنود
سخن لشکر یعنی بر سبیل تسلی تو فرستادیم
حدیث خود و کفر آنکه بر انبیا میرود آیند فرعون و ثمود و فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آن اسیر سخنان
منزل شد و منکران قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند فی تکذیب در باور نداشتن اند
والله من ورائهم و خدای از ورای ایشان محیط عالم است بدل ایشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل و از دو
نتواند بیرون شد بل هو قرآن مجید قرآن مشرف و بزرگ است نوشته شده فی لوح محفوظ در لوح که محفوظ
از تغییر و تحریف و سهو آورده که لوح جای نیک است در بیست طول او از آسمانی زمین و عرض او مشرق تا مغرب و کنار تا
کنار تا وقوف او بر کنار فرشته الیست بر پهنای عرش سورة الطارق بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که بنی حضرت رسالت نشسته بود بنام خود ابو طالب ناگاه ستاره بر رشید شعله عظیم از روی
ابو طالب گذشت این چه چیز است حضرت فرمود که ستاره است که در بود آسمان میراند و نشانه است از قدرت
فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد بدین سوره والسماء و السماء و الطارق و گواه باشید استوندیه
وما ادریک و چه چیز ترا دانگر و ناوانی که ما الطارق و چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده روشن
چون نعله آتش جواب قسم چیست ان کل نفس نیست هیچ نفس لما علیها حافظ الا بر او که رقیبی است
نگهبان که قول و کردار او احصا نماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی بعاقبت خود
با بلکه در زندگی را مال بکار مما خلق از چه چیز آفریده شده خلق من ماء دافق مخلوق گشته است از آب دافق
ریخته شده و جسم یخرج آبی که بیرون می آید من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب و استخوانهای
سینه زنان انه بدرستیکه خدای علی رجعه بر باز گردانیدن آن آب بصلب که از آن آفرید قادر توانا
یا بر بعث و اعاده انسان بعد از موت قادر یوم تبلی السرائر روزیکه آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر گردد
تخمینها ضمایر را تا طیب آن از خبث متمیز گردد یا از لایق آن قادر بوده نگرده تا برده بر دارد از کردارهای
پنهان بی سوای بر آن مترتب گردد فما له پس نیست آنکه که رسوای دو عالم
شود و در آنوقت که بر شیطان پیدا شود فما له پس نیست ایشانرا من قوة هیچ توانائی در نفس او
تا مدد آنچه را باز گرداند ولا ناصر و نه یاری که بدد کار او بر امد فع و مرتفع شود والسماء ذات
الرجع سوگند بآسمان با باران والارض ذات الصدع و بزمین با شکافها که از آن نبات و آب بیرون
می آید انه بدرستیکه قرآن لقول فصل هر آینه سخن راست و درست که جدا کننده میان حق و باطل
وما هو بالهزل و نیست و باری و باطل فسون و سخریه انهم بدرستیکه کسانند از قریش یکیدون
مکر میکنند کیدا مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر بتحریض نزدیک بر قتل یعنی حق تعالی خبر داد که کفار
این مکر خواهند کرد و اکید کیدا و جزا میدهم مکر ایشانرا با مستدراج خرامان آن فمهل الکافرین
پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب کار ایشان امهلهم رویدا فرو گذار ایشانرا رویدا اندکی مهلتی بقدر
همه هلاک خواهند شد حکم اجتهاد منسوخ است بآیه قتال سورة الاعلی بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود را که بر نزهت از آلایش و در آن اطلاق آن بر هر چیز مسبحا

وگویند اسم صلت است و معنی آنکه پاکی و پاکی آفریدگار خود را از هر صفتی که شاید و از تنزیه کردن چنانچه بودی سبحان ربی
در خبر است چون این آیه نازل شد حضرت رسالت فرمود اجعلوها فی سجودکم الذی خلق آن خدایی که بیافرید چیزی
آنچه او را در کار بود فسوی پس راست کرد خلق هر یک را آنچه عطا فرمود آنچه او را در کار بود یا مانند زیادتی در آفرینش
کرد اعضا و اجزا و او را بر قانون حکمت والذی قدر و آن خدای که تقدیر کرده روزی ها را فهدی پس راه نمود
بطریق الکتاب یا مقرر ساخته منافع و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد قدرت ملک سلیمان و در حرم
داود را راه نموده بیرون آمدن والذی اخرج المرعی و آنخداوندیکه بیرون آورد از زمین گیاه و چراگاه را یعنی
برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند فجعله پس ساخت آنگیاه را رستنی را بعد از سبزی او غثاء خشک
پژمرده احوی سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که متمتعان دنیا اگرچه اول تازه سرسبز
و خرم و خرم نمایند اما اندک فتنی الجب سبب باد خزان حوادث تیره و بد طراوت خواهند بود
اگرچه فتوح و ثروت کلانی دنیا و ملک باد خزان تجارت زود بکرد و خود و قوم قریش مرود که خواهی چرخ بیک ساعت بهاری زرد
آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام با نبی یا سورة ما نازل شدی و نخواند حضرت رسالت همانرا آغاز فرمودی
بیک لفظ سهوا فراموش کردی حق سبحانه آیه فرستاد که سنقرئک زود باشد که خود خوانیم قرآن یعنی
جبرئیل را بر تو خواند فلا تنسی پس فراموش نکنی آنرا از خوف حفظ که بر تو ارزانی داشته ایم یا آنکه تو ای
تا حفظ آنرا بر سور و آیات نشانه دیگر یاد بر رسالت و در این آیه بشارت مر آن حضرت را که هر چه بر تو
خوانیم فراموش نخواهی کرد الا ما شاء الله مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بدان وجه که از دل و نسوخ
گردد حق سبحانه از صحف صدور و محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای داند آشکارا را حوال خلق
وما یخفی و آنچه نهان از اطوار انسان و نیز ونیسرک و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری
برای سلوک طریقت آسان و حفظ وحی یا راه نمائیم بنزیت ترا آسان فذکر پس پند ده بقرآن ان نفعت
الذکری پس سود کند پند دادن قوم سوسنا را و گفته اند اگر سود کند ذکر نکند یعنی تو پند دادن فرو
گذار و اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود پس آنچه خوف الاشت یا تو میکوشم تو خواه ابر سیخم پند بر و حواله
سیذکر من یخشی زود باشد که پند گیرد کسی که بترسد از خدای و یتجنبها الاشقی و پرهیز می کند
از موعظت بدبخت ترین یعنی کافر از فاسق اشقی است الذی یصلی النار الکبری در آید بآتش بزرگتر

ثم لا یموت پس نمیرد در آن تا آنکه آن آتش دیگر تر سوزنده تر است و در حدیث آمده این آتش شما نیست آتش دنیا جزو است
از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند مذاب کبری در حلقه سقاه آن جای آن فرعون و منافقان و مشرکان باشد علی الله
باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران است مصطفی ثم لا یموت پس آن بدبخت نمیرد
فیها در آن نار کبری تا بیاساید ولا یحیی و زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قد افلح بدرستی که
رستگاری یافت من تزکی آنکه پاک شد از کفر و معصیت و ذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بلسان
فصلی پس نماز کرد و گفته اند اسلام یا بار استکار ضد طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه
و ذکر دیگر که زکوة و صدقه فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید کرد بل تؤثرون بلکه شما برگزینید
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را خطاب با کفار است که بدنیا مشغول شده اند والاخرة خیر و آخرت بهتر است
و ابقی و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف الاولی در صحیفه های پیشینیان یعنی در
کتب متقدمین که قبل از زمان زنده صحف ابراهیم ابراهیم که بیست و صحف موسی و در صحیفه های
موسی یعنی الواح سورة الغاشیة بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک بدرستی که
آمد ترا حدیث الغاشیة خبر پوشنده که قیامت است و او پوشنده خلایق را یا احوال یعنی بیت آن بسر از فرو کرد
وجوه یومئذ روهای آن روز خاشعة سرنگون و خوار یعنی اهل آن روهای ذلیل باشند و بیمقدار عاملة
عمل کنان ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان که کاران رنج بدلیل آن رنج بدل آن رنج شدند بلا
آتش و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تصلی در آورده شود نارا حامیة در آتش که
بسیار گرم یعنی حق تعالی نا خواندنی در آیند بدان آتش تسقی آشامیده شوند یعنی بقوت غلبه آتش یا شاما
از نار انزان عین آنیة از چشمه آبی که بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شد این آب را بیجوش آنست
لیس لهم طعام نیست مر روز قیامت را طعام خوردنی الا من ضریع مگر ضریع و آن گیاهی است خاردار که خشک
باشد و تیز و تند و چهارپایان چرند و چون خشک شود مرغ خواهند و چهارپایان مگر دود و در آخر شجره
نار پرسید بود بشکل آن آورده اند که ابو جهل این آیه شنید گفت چند مار اضریع فربه تر خواهد کرد و چنانکه اشتر
آیه آمد که لا یسمن فربه نکند ضریع دوزخیان را و لا یغنی و دفع نمیکند از جوع یعنی گرسنگی را یعنی مضطر
از طعام کی از آتش دوام است و هیچ کلام نشنید وجوه یومئذ و روهای آن روز ناعمة تازه باشد نعمت

یعنی از بادی چون متنعم و زیر باشد لَهَا رَاسِیَاتٌ مرغان خود را ضبط کننده بدین بسند بکار بردن کار کرد باشد
و در آنچه شود زمین چون قواب آن زمین فَجَعَلْنَاهَا هَبَاءً پس گردانیدیم آن را بسبب فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى شنوند قوم را در آن
وجود باد تشنوی ای مخاطب آن بنت باطل و بعضی فِيهَا در آن بنت عَجُزُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ بیخ درخت که آب آن منقطع
نگردد فَهَلْ تَرَى پس آیا می بینی لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ مرفوعة بلند برداشته اصحاب آن از زمین هلاک و جسد و زر و یاقوت در مصالح
سر مرفوع باشد در هوا و چون جسم باشد که خواهد شد بزمین آید و چون برد و فرا گیرد و باز مرتفع گشته بعضی چون
باز دود وَأَنَّوْا و در آن بنت گوزنهای بوده دسته و فوج مَوْضُوعٍ نهاده پیش بستان وَثَمَارٍ و
و باغها مَنْضُودٍ شمارده بر یکدیگر وَرَيَاشًا و فرش شهاد مَشُوبَةٍ کسرة آمیخته آمده که چون کفار لفظ
سر مرفوعه شنیدند یکدیگر گفتند اگر خود فنا بود اگر دانیم بت بلال اشهد ان لا اله الا الله را فرا دست و قت باید
نابود بلال آن تخت بلند رو ند و بسی وقت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیة آمد که أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا می
نگرند الَى السَّمَاءِ بالی الله بسوی آسمان که بقدرت مَا كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است بی آن بر بدی
و زیبا بر رشته سخن گویا کرد تا بر و بر آید و فرا آید پس حق تعالی از آن بت منتقل شد که در فرمان هستی
باشد و گفته اند نظر در آیات و کمالات و حسن تدبیر بر ترکیب باز گردان برنا بود و منقادت سر را فرمان
برد و فانی است از یکبار بود و تحمل در تشنگی نیکبانی و زرد و بیچیدن است بر آب قطع کند و هر چه
مطلوب از حیوان مثل حمل و مشرب و رکوب بمدار و حاصلت بر زمین فرمود که بیت بر حیوان افلا
ینظرون قدرت ما بینی نیک بنگر بنگر تا صنع خدا بینی در تمار خوری قانع و در باب شکر راضی تا این صفت
الوهیتی در دل ما فایض وَإِلَى السَّمَاءِ و آیا می نگرند آسمان که بحکمت ما كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته است
بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که قدرت ما كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده است بر زمین مستحکم گشته
وَإِلَى الْأَرْضِ و نمی نگرند بزمین كَيْفَ سُطِحَتْ چگونه پهن شده است آن را خلق باشد فَذَكِّرْ پس پند ده
ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ تو نیستی بر ایشان
بِمُصَيْطِرٍ مسلط اگر آن کسی که ایمان و آیه سیف آیه آیه را نسخ کرد وَلَكِنْ مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند بعبادت
تذکیر وَكَفَرَ و انکار کرد و حق را پوشید فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدا او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگ
یعنی عذاب آخرت بعد از دنیا بقتل و اسر و عذاب دوزخ إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ما است یعنی خبر ما إِيَابَهُمْ

بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان در محشر **سورة الفجر**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات و دستان است یا بنماز صبح که آرام
جان مولدات و طلوع امراد و زوال محرم که سالک مشغول شود با اول ذی الحجه که لیالی عشر مقرر شده
یا بامداد ذیحه که حج میگذاشت یا صباح روز عرفه که وظایف و عادتها جانست یا سپید دم روز
عید یا اول روز قیامت و در تبیان که بدانسانست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلعم گفته اند
انفجار مباه از عیون منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علیه السلام یا انفجار حجر موسی علیه السلام یا انفجار مطر از
سحاب بریان شدن آن تشنگی ندامت از دیدن حاضران وَلَيَالٍ عَشْرٍ سوگند بده شب بعضی بده ذی الحجه
که عرفه و قربان است یا بده لیلت اول محرم که عاشورا از آنست یا بده آخر رمضان که شب قدر تعیین در وست
یا بده شبانه نهان که شب براة از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع متضاد و حیات
مخلوقات چون نر و ماده قدرت و حجر و علم و جهل و قوة و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چنین
عزت و ذل و قدرت و حجر و علم و جهل و قوة و ضعف و حیات و موت ما شفع خلقند و من کائنات مخلوقات از چنین
و فرد خالق قل هو الله احد و بقول احسن حضرت و طاق عالم اند و افلاک با روح و ستیارات با نماز و حیات
با رحمات جمادات در کات نیران با رد و تحریر و عرفا مسجد بین مکه و مدینه و مسجد اقصی و جهل بین مغارب و
و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که یکدیگر و بینه شب بنقد و در عین المعانی گفت عزیزه و
صبح آنست که عالم بر وی روشن شود هَلْ فِي ذَلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ سوگند بسندیده لِذِي حِجْرٍ
مر خداوند عقل را اعتبار کننده و اندرز کننده سوگند بیت محقق و موکد جواب این که خدا تعالی هم گرد نمایان را
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندیدی و ندانستی که چگونه رَبُّكَ بروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ معنی ارم
بن عاد را بسام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلده ایشانست و در تبیان تقدیر ارم مراد اهالی ارم باشد
پس عاد و ارم صفت سکنه که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند عمارتها بزرگ یا اهل خیمه و شهر کاهها الَّتِي
لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشده است مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ مانند ایشان در ازی قد و بزرگی جسد و شهرها
و آنها آنست که ارم نام بلده عاد بنا است و ذوات العماد است بعضی شهر ارم خداوند عمارتهای بزرگ است چنان
بنا یکه مثل او در بلاد نبود و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم کرده در صحرای حضرموت گشته

دریاها بشهری رسید که باره محکم داشته بر حوالی آن قصور بسیار بوده عبد الله با میدانکه کسی را بیند و احوالی
نشنوند بر سید بدرهمات آمد دری دید هر دو مصراعش مطلا بحلی مرصع و بمجلس لالها نجانیا فته متحیر شد چون بدر
در آمد چیزی نبود جز هر باد بدر ستون زبرجد و یاقوت نها کرده خشتها از زر و دیگری از نقره و در سنها
پر قیمتی و دیگر سنگریزه مروارید آبدار ریخته در حوالی قصر آبهای آن بر روی لولو و مرجان و در خیابان بسیار
تنهای آن از زر و برگهای آن از زبرجد و شکوفها از سیم بلکه هذا الجنة التی وعد بها المتقون این صبح
منزل او چه بهشت این چه مقام است انجا بر پرده زرین از آن جواهر پر نشسته در بهشت بست بهمین باز آمد مردمان
انگشت بر لب دیدند و حیرت بفتن کیخی کرده قصه در زبانها افتاد تا حد یکه حالت بمعاویه که در آوازه قت حاکم
شام بود اتها کردند معاویه دبیر طلبه تمام حکایت و از اول تا آخر استماع فرمود پس امید در حیلت فتنه شاید
و کتاب اخبار را طلبیده که بر سید در دنیا شهری است که بنا از زر و نقره باشد و در خیابان او سنگهای
گوهر قدری شهرت که حق سبحان او را در قرآن یاد کرده لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری چو بهشت
از نکوی ٭ چون قصر فلک بنا و روی ٭ و از آثار او عاد و ثمود و بادشاهی عظیم قدر بوده و در قصد عبادت
هر جا که در عالم زری بود همه را جمع کرده و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شبها رام راه نیند
و بشب صد سال تمام رسیده در سال دیگر تهیه راه استقبال و امرا و ملوک عالم را جمع کرده از دار السلطنه
تا شامی آن شکوه شد یک شبه راه میان دو آن شهر مانده بود حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زند
و همه بر دند و آن شهر از نزد مردم پوشیده شد ٭ و خواننده ام در زمان حکومت تو مردی کوهانه بالای سر خ
بر جسته که بروی او حاجب زده دل او ملامی باشد مطلب شتری بدانجا رسد آنرا بدیدند بگریزد و انیز
قلوبا را دید گفت هو الله ذلک الرجب وَمَوْهُ و دیگر چه گرد و تو هو مشمولا الذین جاهدوا فی سبیلنا
کوهها را بر کرده ما دا خود ولوا بواسطه قری وَزَرْعُهَا و چه کرد بفرعون ذی الاوتاد خداوند ملک قری
و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که زنها دیدن بازی می کردند یا بطول چهار میخ تعذیب میکردند الذین آنانکه زمین
سد کرده طغوا از حد بدر کذشتند فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردانیدند
فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تمامی را که آن مخالفت بود با حق و ستمها بر خلق فَصَبَّ پس بریخت عَلَيْهِمْ
بر ایشان رَبُّكَ پروردگار تو سَوْطَ عَذَابٍ تو تیغ از عذاب چون چوب ضرب تازیانه را بخشر عذابها امید نشند

هر کونه از عذاب بر سوط کفته الله تعالی بقانون کلام ایشان عذاب ای خود را سوط کفت و کفته اند درین کلمه
اشارات بآنکه عذاب ایشان بار ایشانست عذاب آخرت چون بنی عرض تازیانه است اصبر شیخ ان رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه خداوند کذرکاه است جایکه فوت نفوذ چیزی از
انکس در مرصاد است و مرصد کذرند کانست هر چیز فوت نشیند و ارجی سبحانه جمله را می بیند و می شنود و
بر دیو شبده هم تمانده هم آنچه خفان ریاض بعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ اما آدمی
یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون مبتلا کند او را رَبُّهُ پروردگار او بنعمتی از مایش کند او را تا بنکری
و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ پس کرامی کند او را بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد بمال و نعمت فراخ کرداند
و بآسانی کار او بسازد فَيَقُولُ رَبِّي پس کوید پروردگار من أَكْرَمَنِ بزرکانیدن و باسن این کرامتها
فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ پس تنک آرد عَلَيْهِ رِزْقَهُ
بر وروزی او فَيَقُولُ رَبِّي پس کوید پروردگار من أَهَانَنِ خوار کرد مرا کافر کرامت خود را تا بنکری دانند
و بانت جود و بزرکی و نیز نرمود نظر و قلت بمت چه آسایش درویش بجد و آرام درویشان فرمود ایشان صالحانست
بیت ایمان کسی بدیده تحقیق بنکری ٭ درویشی اختیار کنی بر توانکری کَلَّا بخانات کمان برده اید
ای کافران بلکه کرامت بر طاعت و مذلت ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بدانید که من نیز اتقا و تملک بسلطنت
یکنم لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بلکه بانت شما بدانست که کرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید وَلَا تَحَاضُّونَ
و تحریض نمیکنید بر کرامی کردن عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال
میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی بخت و بسیار جمع یکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید
و بهر یا الناس را میخورند وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارند مال را حُبًّا زوت از اندازه صرف شد
كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ حقا که چون شکسته شود زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره
کردد وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیت قدرت و آثار بیت پروردگار تو نیست ظاهر شود وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتکان
بعرصه محشر صَفًّا صَفًّا صفها بر صف صفها بر صف سنانیکه و مراتب خود در تعبیه امام ثعلب کفته که ایشان آسمانها
خالص شدند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم در حضرت که هفتاد هزار زنجیر باشد دوزخ
و هفتاد هزار رشته بر سر زنجیر جمع شده یکشند دوزخ از خشم میجوشد و میخروشد تا بر صراط آرند

بر سر عرش بدارند و در آن مجلس هیچ ملک مقرب و پیغمبری مرسل نباشد الا از هول آن بخانو در آید و میگوید
بار خدایا نفسی و حضرت پیغمبر را هم میگوید بار خدایا امتی امتی و جهنم گوید ای مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چه کار
حق سبحانه مرا برد حرام کرده است یَوْمَ یَرَوْنَ آن روز بینند الْمَلَائِكَةَ ملایکه را لَا بُشْرَىٰ مژده نیست
آن روز بینند الْمُجْرِمِينَ گناهکاران را وَيَقُولُونَ و میگویند حِجْرًا مَحْجُورًا منعی منعی و حرامی حرامی
و آنگاه شوند از فیات خویش وَقَدِمْنَا و بجا بیاریم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مراد از منعقت باد کردن چه
محاسنی که در بنا نهند عقبی و چون بنده بیند که بند کرفتن سود نمیدارد از روی حسرت يَقُولُ گوید
يَا لَيْتَنِي ای کاشکی قَدَّمْتُ پیش فرستادمی لِحَيَاتِي برای زندگانی من در این عالم فَهُوَ يَوْمَئِذٍ
پس آن روز لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ عذاب نکند کسی مثل عذاب خدای أَحَدٌ هیچ یک از مردمان وَلَا يُوثِقُ و بند نکند
بسلاسل غلال غلاغل کسی را وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای أَحَدٌ هیچ کس یعنی قدرت نبود بر عذاب کردن
و عقیبا نفس کسی در آن روز زیرا که فرمان پروردگار پایدار باشد و گوید حدیث در دنیا نیز زیرک مرد مومن که
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من بنا کرده بود و در نعمت و در محنت ارْجِعِي
باز گرد از دنیا إِلَىٰ رَبِّكِ بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً در حالیکه پسندکننده آنچه تو داده اند
مَرْضِيَّةً پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي پس درآی فِي عِبَادِي در زمره
بندگان خاص من وَادْخُلِي جَنَّتِي و درآی در بهشت من با زمره متقیان سُورَةُ الْبَلَدِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ سوگند میخورم بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَأَنْتَ حِلٌّ
و حالانکه تو فرود آمده بِهَٰذَا الْبَلَدِ بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محاج و مکان عبادت الهی است
قسم عقبه ساخته بجلال حضرت رسالت روی نامعلوم شود که شرف مکان بمکین است بیت ای بعبد
زمین قدوم تو صد شرف وی مرد را ز مقدم پاکی صد صفا بطراز نور طلعت تو یافته فروغ شرب
زخاک پایتو با رونق و بها و گفته اند که حالتی بدین شهر بکنی هر چه خواهی از قتل و آنچه بر دیگران حرام
بر تو حلال است کالاخوه بود و اینرو عهد است فتح مکه در قتل یعنی در روز فتح پیش بسبق نزول حکمت است
بر فعل وَوَالِدٍ و سوگند میخورم یعنی حضرت آدم و یا ابراهیم علیهما السلام وَمَا وَلَدَ و آنچه زاده است یعنی ذریه
با آنکه گفته اند والد محمد است و ما ولد امت او و حق سبحانه قسم یاد میکند بچیز خود و بامت او
جواب قسم آنکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستی که آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت

ولادت و رضاع و فطام و معاش حیوة و موة بدو میرسد یا علق گرد بلا الا سبب کلمه ولادت غایة قوة
و اوجان بود که آدمی زیر پای بهائم زده تن او را بکشند ندی آدمی باره ندی و از زیر پای آدمیزادن بهائم
و او دعوی کردی که بر من رشت و هو سته بغیر احجا کردی حق سبحانه گوید أَيَحْسَبُ آیا می پندارد
بلو الناس کلمه أَنْ لَنْ يَقْدِرَ آنکه قادر نشود عَلَيْهِ أَحَدٌ بر وی یعنی از او انتقام بغیر من میکند يَقُولُ
أَهْلَكْتُ میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مَالًا لُبَدًا مالی بسیار چه رشوت میدهم و آنا بمیرم
بیاز زند أَيَحْسَبُ آیا پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ آنکه ندیده او را أَحَدٌ یکی در وقت نفقه کردن
تا از وسوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای او را دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد و مقصود أَلَمْ نَجْعَلْ
آیا ما نگردانیده ایم او را عَيْنَيْنِ دو چشم که بدان می بیند وَلِسَانًا و زبانی که بدان سخن میکنید
وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و کلام وی معاونت مینماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
و نمودیم وی را راه پستان تا بعد از ولادت در آن خیجیده بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه
حق و باطل از ملک آب را بر آن سلک فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشیده در رنجها
نفس و هوا عقبه مثلث تشبیه کرده مجاهد را با نفس و شیطان بر نفس که متعب و تکلف بر غیر مالا
و مخفی سخن آنست که مراد از اقتحام عقبه صرف کردن دو آن زیاد و چه در آن
مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی بر کنی نشان بر آن فَكُّ رَقَبَةٍ بر باند کردن و آزاد کردن بندگان
مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خوراندن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی با گرسنگی یعنی و قبلیکه طعام
با روزه ساختن باز اندوختن را یَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابت مطعم خویش وارد أَوْ مِسْكِينًا
یا بیکسی را که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود یعنی بهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتی است از احتیاج و
تنگدستی و در ماندگی و این چنین کس عیال مسلمانست با دام دار یا بهائم که خود استکبار با نوعی در دردار از
دار ثُمَّ كَانَ و باشد این آن کننده با طعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنکسانی که ایمان آورده اند
چنین عمر خبرات بشرط ایمان وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند بِالصَّبْرِ بر بالصبر بشکیبایی
بر طاعت و معصیت بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ بر بخشایش و مهربانی بر بندگان
خدای أُولَٰئِكَ آنکه صابر و مهربان أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب یمین است آنان که از جانب عرش هستند

یا خداوند بمیرا برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وآنانکه نکر دیده اند بنشانهای ما بینه بدلایل نیک کرده
اوکتاب وحجت سنیه أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ایشان اصحاب جهنم که ایشانرا از خوش بدوزخ هر بدر بالشان
اهل نار وبکنانه عَلَيْهِمْ بر ایشان در دوزخ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ آتشی پوشیده یعنی سر آن در کیه
که در آنجا معذب بعذاب طبق پوشند و مضبوط سازند که نه روحی از آن در آید و نه دردی از آن بیرون آید

سورة الشمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ سوکند بآفتاب
وَضُحَاهَا وبنا بر وی چون بلند کردد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ وَمَا بماه إِذَا تَلَاهَا چون از پی
رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او کاهی غروب نمیشد در لیلة البدر
وَالنَّهَارِ وسوکند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون روشن کند زمین تابزمین زنک دنیا وَاللَّيْلِ وسوکند
بشب إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشاند آفاق را بنور شب یا بنور وَالسَّمَاءِ وسوکند بآسمان
وَمَا بَنَاهَا وکسی را وبنا کرده وَالْأَرْضِ وزمین وَمَا طَحَاهَا وکسی که او را بسترده است
وَنَفْسٍ وسوکند بنفس آدم علیه السلام وَمَا سَوَّاهَا وکسی که نسویه اعضا او فرموده فَأَلْهَمَهَا
بس الهام داد او را علام فرمود آن نفس را فُجُورَهَا فجور وناپاکی وبیباکی او را وَتَقْوَاهَا وپرهیزکاری
وزیده در نفس ساخته جواب سوکند چیست قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکار شد مَنْ زَكَّاهَا هر که پاک
کرد نفس خود را از نوش رزایل نفسانی وناداد او را بانواع اجناس وَقَدْ خَابَ وبدرستیکه بی بهره
ماند مَنْ دَسَّاهَا هر که ملوث کرد نفس خود را بنفس وجهالت یا کم اشتهاد قدر و مرتبه او را بمعصیت وضلالت
وابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت نزدیک تلاوت این آیه فرمود ای اللهم آت نفسی تقواها
وزکها وانت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها محققان بر آنند تزکیه نفس موجب
هر کاه که نفس از شهوت بهائم پاک شود نه الحاق دل از لوث تعلق بما سوی صفو و دو النفس هر اثر
منابی نشود دل آئینه نور الهی نشود کَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان خود
مر صالح را علیه السلام إِذِ انْبَعَثَ وقتی که برخواست أَشْقَاهَا بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود
یا جهنی بعقر ناقه وقصد آن فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر ایشانرا رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای یعنی صالح علیه السلام
نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقه خدا را وَسُقْيَاهَا وکرد بمکرد بدید شرب آبی که می آشامد در نوبت خود

تعلق

آغاز شد از دنیا فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فَعَقَرُوهَا پس بی کردند
ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاک بکیارکی فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّهُمْ پروردکار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب
بس کسان کردانید مدمه را نامه اصغار وکبار ایشان پیر وند فَسَوَّاهَا وتسر سوی عقبها
هلاک ساخت مدمه را هلاک تر از نتیجه او وکس نبود وتهمات بابرو راه را سورة الليل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ سوکند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ
وسوکند بروز إِذَا تَجَلَّىٰ چون آشکارا شود وظلمت شب را نابود کرداند وَمَا خَلَقَ وسوکند بکسیکه بیافرید
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده یعنی آدم وحوا را علیه السلام یا بذکر و مؤنث را از جمیع حیوانات جواب سوکند
إِنَّ سَعْيَكُمْ بدرستی که جزا سعی شما در کردارها لَشَتَّىٰ هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده
مناسب یعنی رافرد و کرامت جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اهل مختلف و بیان اش آن میکند میفرماید
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد ما تصدق را در راه خدای وَاتَّقَىٰ و پرهیزکرد از شرک و کبایر وَصَدَّقَ
وتصدیق نمود بِالْحُسْنَىٰ بنکو نزد که لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ است وعده عوض را که لا تنفعهم شفاعة
بخلفه انفقت مال را اند که این سوره بر شان سیرت ابو بکر است و در حق گفته اند که در صفت امیر بخلفه
یا ابو جهل فرو آمده در کشف الاسرار آورده است که در باره دو کس است یکی که هیزم و صد بغلام از بهر
یعنی ابو بکر صدیق و دیگر کسی که بیشتری زند بغلام از مال صلات یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که قسم
بنی روز نماز میکند اشارت بطلعت آن نور هدایت طاهر شد و در فاتحه ابو بکر قریر ارم الله عنه بیت
سر روشن دلان صدیق اعظم ٭ که شد اقلیم تصدیق مسلم ٭ ترهش روز دین را رو شناسی ٭ بود ابلات تقدیس را
آشنائی ٭ آورده اند که امیه بن خلف بلال را که بنده او بود بانواع آزار باعذاب میکرد تا از دین بر کردد
و هر زمان آتش محبت الهی در باطن او فروخته تر بود بیت انجا که منتهای کمال ایمان است ٭ هر چند جور بیش
محبت زیاد تست ٭ روزی که صدیق اکبر دید که امیه او را بر خاک کرم افکنده بود و سنکها تعقیده بر سینه
وی نهاده در بر حال احد احد میکفت ابو بکر ره دل بر دو سوخت و لکن ای امیه آیا تو این بنده خدا را
چند عذاب میکنی امیه کفت ای ابا بکر اکر تب بر دی میسوزد او را از من بخر کفت چند میفروشی کفت عوض
بمکنم در انمطاس روحی و او غلامی بود از آن صدیق ٭ و ده هزار دینار استعداد شد تا ابو بکر او را کفته بود

که اگر ایمان آری آن ملک تو را ای بنو بخشم لطاس مسلمان شد دل ابوبکر از و ملول بود چون این کلمه از امیه شنید
نیت نمود و لطاس را تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و نطع آهنین بیامد و آفتاب تفتیده آورد و آزاد کرد و
حق سبحانه آن فرستاده و از سبرت بعد بن زید خبر داد و فرمود که هر که ملک نفقه کرد و با دل آن را نصد بی نمود
فَيَسِّرُهُ پس آن را دریابند که آسانی و بیم دهیم او را لِلْيُسْرَىٰ بسوی طریقه نیکو که سبب آسانی باشد یعنی ملک او را بهشت
رساند که سیر روح در روحست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بکفش کلمه توحید وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز
دید خود را از ثواب خدای بدین بیرغبت حیات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد خصلت نیکوترین را
و دین اسلام یا وعده حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس بهمان کرد انیم او را لِلْعُسْرَىٰ بسوی آنچه که
مردی بدشواری و محنت بود یعنی کردار بد او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي و فی نمیکند عَنْهُ از و عذاب او مَالُهُ
مال او که بر آن بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ چون بمیرد و بامر در آید یعنی بفتد در قعر بادر قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا بدرستیکه
بر ماست لَلْهُدَىٰ بیان کردن حق و باطل را و عدد وعید وَإِنَّ لَنَا و بدرستیکه مارا است لَلْآخِرَةَ آن سرای
بعقبی وَالْأُولَىٰ و اینسرای بدنیا پس که دنیاست و چون ملک هر دو ایم هر چه خواهیم عطا فرمائیم فَأَنْذَرْتُكُمْ
پس بیم کنیم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ آتش که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا نیابد در و بطریق لزوم و دوام
إِلَّا الْأَشْقَى مگر بدبخت تر بنی امیه یا ابو جهل الَّذِي كَذَّبَ آنکسی که تکذیب کرد بپیغمبر را وَتَوَلَّىٰ و روی
از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا و زود بود که دور کرده شود از آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر یعنی حضرت ابوبکر
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ آنکه میدهد مال خود را يَتَزَكَّىٰ تسبیح جوید بدان مال کافران گفتند که بدان جز ذات در زمه
ابوبکر که او را بخریدند آزاد کرد حق سبحانه و بحق ایشان ایمان فرمود وَمَا لِأَحَدٍ و نبود بهیچکس را عِنْدَهُ
نزدیک ابوبکر مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ نعمتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ و مگر بطلب رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ کسی که
گردیده رضای خدای او که بزرگتر و برترست وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و زود باشد که خشنود گردد و برسد بتو آنچه که
موعود اوست سورة الضحى

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چند روز وحی جبرئیل علیه السلام بآنحضرت رسالت نیامد و نزول وحی چند روز واقع نشد
کافران زبان طعن گشادند که مرتبه محمد را فرو گذاشته و دشمن گرفته حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که
وَالضُّحَىٰ سوگند بچاشتگاه که آفتاب بوقت ارتفاع گشته و نور متزاید گشته و گفته صحی و فنی بود که

خدای بدان وقت با موسی علیه السلام سخن گفتند و سحره و فرعون در آنوقت خدا را سجده کردند و بقول ابن عباس
الضحی ساعت باصلوة الضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ و سوگند بشب آنگاه که تاریک شد و الیشا را نظلمت پوشید
امام بشری رحمة الله گفت مراد از روز نبوت گشت و بحجاب کرامت ملطف و مسموم قهر بود و ملک
انوار جمال آن جلال با عادت بر روشنایی وحی مصطفی علیه السلام و کنایه است از سیاهی موسی مصطفی علیه السلام
والضحی رمزی زیبا وحی همچون ماه مصطفی است معنی والیل کسی سیاه مصطفی است قسم حق سبحانه
که بدین نماند مذکور شد قسم یاد میکند مَا وَدَّعَكَ فرو نگذاشت ترا رَبُّكَ پروردگار تو وَمَا قَلَىٰ و دشمن
نگرفته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که آن حضرت را مشارت داده است که در دنیا خواهد بود و اکثر بلا
وجوه نسخه بر آن حمل آمد آنحضرت بدان مژده سرور گشت و آیه آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر
بنی گرامی که حق سبحانه و تعالی سرای عقبی تو را زیاده خواهد داشت و آن هزار قصر در بهشت از مروارید
و خاک آن پشک اذفر و در و مرجان و زعفران و مشک خوشبو و نعم الجنة لایق آن بود خَيْرٌ لَكَ بهتر است مر ترا
مِنَ الْأُولَىٰ از کرامت نخستین که فتح بلاد است با نهایت امر تو بهترست از جهات چه عاقبت بر درجه رفعت
متصاعد و بر درجه کمال متزاید است وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ و زود باشد که عطا دهد ترا رَبُّكَ آفریدگار تو
مرغوب شفاعت در باره گناه کاران فَتَرْضَىٰ پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ترا زیاده دارد
که تو خوشی پس تو راضی شوی تمام محمد باقر فرموده که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن این آیت
که لا تقنطوا من رحمة الله و اهل البیت رحیم که امید وار دلی و مطلب یعنی علما آرند که بشارت چه حضرت
رسالت را راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد بیت نماند بعصیان کسی در کرد نه که دارد
چنین سبب بشر و عطا شفاعت جهان شفاعت عنده که امت تمامی از دوزخ رهند در تفسیر
از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت فرموده که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدم و دوست
میدارم که آنرا بر سیدم گفتم الهی سلمان را علیه السلام ملک عظیم دادی و فلان و فلان و این و آن مرا چه
عطا فرمودی حق سبحانه گفت ای محمد أَلَمْ يَجِدْكَ آیا نیافته پروردگار تو ترا يَتِيمًا کودک بی پدر
فَآوَىٰ پس جا داد و ترا بر کشف عبد عم تو در بحر الحقایق آورده است که ترا یتیم یافت در
صدق تربیت جا داد بیت بکنار اصل کرم در تنگ پای قدیم ؛ غوطه زد تا بکنار آورد خیمین در عقیم

یا دیده ترا در یگانه که بجان قابلیت ارنه کائنات مقرر بود و بقطع علاقه از ما سوی متوجه امتحان ساخته
در حضرت احدیت جمیع مقام خاص تست وَوَجَدَكَ و دیافت ترا حق تعالی تو ضالًّا راه گم کرده بر در وازهٔ مکه
و ذکر علیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فَهَدَىٰ پس راه نمود ترا تا که جد و مادر
رسانید یا بر راه خدا که وقتی که با عمّ بتجارت رفته بودی و شتر فرا از راه تخرف رفته جبرئیل در آن شب
نماز امام شتر تو گرفته تا راه آورد صلی الله علیه و سلم رضایی در حق تو که ترا یافته دوستی مستغرق و محبت
بر قوت نهاده و بمقام قرب رسانیده وَوَجَدَكَ عَائِلًا و یافت ترا در درویشی عیال دار فَأَغْنَىٰ پس ترا گر
خشت ترا مال خدیجه یا بانگ تجارت که در دی با شام که از کفار کرفتی و در حقائق القرآن آمده که فتوح بود
بمشاهده خلق غنی کرد انید بمکاشفه انوار حق خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما جنیم را فَلَا تَقْهَرْ پس قهر مکن و مقدر
ایشان بشناس که شرب شهی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ و اما آنکه سایلست بر مزن و محروم مسازکه
درد و هوای و تمنّا سے کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما نعمت پروردگار خود که بوات فَحَدِّثْ
پس حدیث کن بعضا احکام ترا رسان که بحدیث هم شکرانه صاحب فتوحات فرموده است که جز بنعمت
یا لذات و منعم در اغلب تذکر می باشد پس حق سبحانه جیزی از مود که از نعمت من سخن کوی که خلق محتاج
و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهة نخوت بنعمت من غافل نباشد
من بیکر دانا و من اینا زا دوست میدارم سورة الم نشرح بسم الله الرحمن الرحیم
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا نکشاده نکردانیدیم برای تو صَدْرَكَ سینه ترا تا مشاهده حق و دعوة خلق و تحمل
در وی بعهد یا دل ترا کشایش نداده یم که هر چه اسرار وحی بر تو وارد و خود قبول تو اند کرد و گفته اند نشرح صدر
با آنچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آنحضرت و جهان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده
یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اول که حلیمه که مرضعهٔ آنحضرت علیه الصلوة والسلام دیر آورده بود یا در
نوبت ثانیه و قولی است که در سال ششم یا یازدهم از نبوت بود و ذکر این صورت بوقوع بیوست و در حدیث
آمده که در وقت معراج هر چه جبرئیل علیه السلام مر ملکیه داد و از بالا سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طست
آب زمزم آورده و درون سینه و عروق خلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل علیه السلام مرا بشکافته در آن طشت
از طلا حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر کردند بجای او نهادند و فلیک که بجای او نهادند

یا راه نیافته بود بعلم
احکام شرایع آنکه

مهر کرد بنشانهٔ رسالت و نبوت ترا هنوز در بروق و مفاصل خونی باقیم بیت لم قرعتنا اسرار بود و دوست
فضا ز رشک بیت کلبش بدستانی داد وَوَضَعْنَا و برگرفتیم عَنْكَ از تو وِزْرَكَ بار گران الذی
أَنْقَضَ آن باری که گران ساخته ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت
و گفته اند مراد تو گناه کاه است که بدان گران بار بود آنرا برگرفتم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول
فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ و برداشتیم برای قدر تو ذِكْرَكَ ذکر یا نبوت در سالت و خاتمیت یا آنکه
نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه چنان چون مرا یاد کنند یا خود بر تو صلوة
فرستادیم و ذکر ترا مرکدیم بر درود دادن بر تو در النور مصری فرمود که رفعت ذکر اشارت است
که مرا مقام حوالی عرش جولان میفرمودند و طاعت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد بیت سیمرغ
فهم بیکس از انبیا نرفت ؛ اینجا که تو میالی کرامت پریده ؛ هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند
یجا که جای تست تو ابخار سیده ؛ ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ پس بدرستی که با دشواری
در دنیا يُسْرًا آسانی است در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری که در یکدیست يُسْرًا آسانی
بود در مدینه و در موضع آورده که با هجرت که در مدینه باشد یسر است در بیت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ
شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کشی در مراسم عبادت یا بخدمت فارغ کردی از نماز خود
در دعا یا چون از کذارش احکام فراغت یابی با استغفار از امت مشغول شو و در روفات تابع از فتوحات
می آرد که منبع ابو مدین میفرمود در تاویل این آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل
خود را بر آستانهٔ انوار جبرئیل وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بدعا بر پروردگار خود فَارْغَبْ پس رغبت کن
در هر وقت هر چه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات و حضرت اوست
و سخن تو بر درگاه قرب مقبول و دعوة طیبات تو در مجالس قبول بیت چو مقصود کون و مکان بود دوست خدا میدهد
آنچه مقصود اوست سورة التين بسم الله الرحمن الرحیم وَالتِّينِ
سوگند با انجیر وَالزَّيْتُونِ و بزیتون که در انوار آورده است که تخمه دیل انیر در دیسوه جهة آنست که انجیر
میوه پاک است و ولی فضلا علاج طبیب و مدبر الهیم و دوا شریف و کذا النفع ملین طبع و محلل بلغم مهلهل
کلیتین و انع ریک خناء مفتح سدهٔ جکر و سپرز و مسمن بدن و در خبر آمده که از و بواسیر قطع شود و نقرس را

قابده وهو زیتون مبوه الب نان جو رنی و دوا در بدن وارد بسیار منفع و گفته اند مراد از انجیر زیتون
بنی انسان و آن دو کوه است دوارض مقدسه یکی طور زیتا و دیگری نیتا که هر یکی معبدی از انبیا بوده
یا در مسجد دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که مسجد اصحاب است و زیتون مسجد انبیا و در تبیان
گفته که جبل وحی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه قسم بران یاد میکند و طور سینین و سکون و طور
سینا یعنی زبیر که محل مناجات حضرت کلیم الله موسی علیه السلام و هذا البلد الامین و قسم بدین شهر
امان و بنده یعنی مکه مبارک که مولد مبارک حضرت رسالت و در بحر المحقایق آورده که بزبان اشارت
قسم است بشجره تنبه قلب منوره و بیضه است و شجره زیتونیه مبارکه سر بسر که روشنی بخش مصباح روح
و طور سینیه روح معنی که تجلی الهی بجلالت و بدلالایمن خفی کمحالات و امانت بهجوم آفات و متعلقات
الکوانی و جواب قسم انست که لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی احسن تقویم در احسن تر
کلاستیه یعنی مخصوص کردانیدیم انسان حیوانات با نصاب قامت و حسن صورت و اعتدال امزاج و استجماع
خواص مکونات با مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و الکمل و محل اسماء شامل تا حامل امانت الهی و مستحق فیض نامتناهی
تواند ثم رددناه پس باز ذکر دانید او را اسفل سافلین بزیرترین همه فرود تران یعنی عالم طبیعت
تا زنده کردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار را چون دقایق و حقایق آیه آیه در جواهر
میسطور لیدیرمت محرر یافته اطلاع بران جواهر مطالعه آنست و گفته اند معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را
در نیکوترصورتی و او را باز بردیم پس خواف که از ذل عمرت و در آن وقت هیچکار نتواند کرد و کسی را
در آن سن هیچ مزیت نباشد الا الذین آمنوا مگر آنانکه بگرویدند و عملوا الصالحات و کرد کارهای
سوده بایسته فلهم پس ایشانراست اجر مزدیست غیر ممنون نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه
در جوانی صحت مزد عبادت ایشان می نویسد در پیری و ضعف نیز با آنکه حالت کذبهمان و مشعور مزد ثابت
فما یکذبک پس چه چیز ترا بکذبت میبرد و مشکل آن است بعد پس از ظهور دلایل تا مقر نشوی بالدین
بروز جزا و حساب الیس الله آیا نیست بأحکم الحاکمین همه کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر
آمده است که هر که بخواند الیس الله بأحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین شعر ره اقرار

بسم الله الرحمن الرحیم جمهور علما را تفاق دارند که هیچ چیز که از قرآن نازل شده هیچ آیت از اول آیه

ابو جهل

و میان بر حال بسر سبل جمال آنحضرت بسان در غار حرا آنکه دانست با رسالت ای ایستاده بودند
که ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای محمد را بتو فرستاده اند و تو رسول خدا بتو و بر امت
او گفت بخوان حضرت رسالت فرمود که ما انا بقاری جبرئیل برا بگرفت و بفشرد و چنانچه با طاقت شد
پس گفت بخوان گفت که نمیخوانم بیان جواب آنکه ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بفشرد و بگذاشت
پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و تو بخوان آنست که جبرئیل علیه السلام از زیر چرخ و نامه خبر نشست
که بدر ربا قوت مشع بود بر دن آورده نزد آنحضرت و رانداخته و گفت بخوان و فرمود من چه خوانیده نیستم
در دو انیز نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل علیه السلام آنرا بخود محکم کرد و بفشرد و چنانچه نزدیک بود که بیهوش
گردد تا سه نوبت این صورت شد آنگه دیر بگذاشته این آیات بخواند که اقرأ بخوان قرآن را در دو فتنگ
افتح گشوده باشد ای فرستاده او تمام بر درد کار خویش که او آن خدای که بر آفریدیم همه چیز را ما خلق
کرد آدم را از خاک خلق الانسان بما آفریدیم آدمیان را من علق از خون بسته اقرأ بخوان تکرار
از برای مبالغه و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم
همه کریمان الذی علم آن خدایکه بما موزانید نوشتن بالقلم بقلم تا علم با لحظ قید کند و دور از
نباشد تا کاهی و بند در تبیان آورده است که آدم را علیه السلام حق سبحانه تعلیم کتابت داد و آنحضرت که
اول کسی که خط نوشته او در این بود علیه السلام علم الانسان بمعرفت حق آدمی را ما لم یعلم آنچه
نمیدانست یا مصطفی علیه السلام تعلیم داد از احکام شریعت آنچه و دانا نبود کلا ان الانسان حقا بدرستی
آدمی را لیطغی هر آینه از حد بیرون در کردن کشی میکند ان رآه استغنی تا نگه می بیند
خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چون کسی بسبب مال طاغی شد و بعادت حق فرو کذارد ان الی
ربک بدرستی که بسوی آفریدکار تست الرجعی بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال نگاه آیند
اعمال توانگر بگه بهاست نزد ایشان که مال کورست بعد از آن اعمال آورده اند که ابو جهل
سبکت که اگر می بینم محمد را در سجده هر آینه بسیرم کردن او را بقدم خود و روزی آنحضرت نماز میکرد
او را جبر کرد و نزد شتاب جانب آنحضرت روان شد و بدو نارسیده بازگشت رنگ زردی رفته
لرزه بر اعضا و افتاده گفت که ترا چه رسیده گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدها

ومرغان پرد پریا بافته انبر جهر بحضرت رسالت سید فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه بر بدندی عضو او را
وانبر آیه آمد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَىٰ آنرا که باز میدارد عَبْدًا بنده کمال او محمد إِذَا صَلَّىٰ
بوقتیکه نماز میکزارد أَرَأَيْتَ آیا می بینی إِن كَانَ اگر باشد بنده نهی از نماز عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست
أَوْ أَمَرَ یا بمیزد بخلق را بِالتَّقْوَىٰ پرهیزگاری او باز قوان دانت از آن أَرَأَيْتَ نگر اگر حضرت ملائکه
آیا می بینی إِن كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق را وَتَوَلَّىٰ و روی بگرداند از ایمان و بگرداند
از طریق فرمان بر رای که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَم آیا نداند أَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ آنکه الله می بیند
بَلَىٰ آری لَئِن لَّمْ يَنتَهِ باز نگردد از عقیق خدای می بیند قصد او را بزرگان گفته اند که در کلیله ان الله یری
هم دهده منذر بن ابی آدم و عبد الرای زاهد پرستش نمای که تراهزینه دای فاسق قدیمه کمن که ترا می بیند
در ویش بیهوازکای توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند که چرا میگریستی که خدا بعفوت گفت اگر
چرخه عفو کند حجت آنرا که او میدانند از خود چگونه دفع میکنم بیت گریم که تو از سر گناهم گذری ؛ زان
شرم که چه گریم که چه گرد چکنم ؛ آورده اند که نوبتی دیگر حضرت رسالت نماز میکرد ابو جهل رسید و گفت
محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز آن حضرت او را تهدید بسیار داد و وعید ها فرمود ابو جهل گفت مرا امر رسانید
و حال آنکه مجلس من از عمد اهل آن بزرگ نزدیک است آیه تا زانند که فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ اگر ابو جهل باز نشد
الله بحضرت رسالت لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ
پیشانی دروغ گوی خَاطِئَةٍ خطا کننده بکذب و خطا بطریق استهزا بحضرت و مراد صاحب
ناصیه است فَلْيَدْعُ پس بخواند ابو جهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ در دیو و کرنجا نهم
زبانیه دوزخ را بر کردن او بچهنم كَلَّا نه آنست سخن او که گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بترک نماز
یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدا را بر دوام وَاقْتَرِب و نزدیک شو بحضرت احدیت
در حدیث آمده که وقتی بنده پروردگار خود را قریب باشد که در سجده پس و اینرا سجده چهارم است و در نوعات
این سجده را سجده طاعت گفته سورة القدر بسم الله الرحمن الرحیم اگر جنم
حضرت رسالت مرمجاز را خبر داد که بکل انبیا اسرار اسلام بسته در راه صلاح جهاد کرد راضی شو شیخ
گفته که ما بیشتر ما کو تا بجنین دلقی مکونه توانیم رسید حق سبحانه تا بر سوره را فرستاد و تا از زنا بدینگ

ماذ ستادیم فرشتگان بفرمان مذکور لالات بر قدر و شرف و میگذرند بیشتر انبر که و شرف مستغرت از تصریح
بآن مذکور نزال او را بخود اسناد فرمود در وقت منزه که جنابت گفت إِنَّا أَنزَلْنَاهُ الْقَدْرِ در شب قدر بیت ابتدا
نزول آن در آن شب بوده بتمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده دو بیت العزة بوده
سیزده اند روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصلحت بدینا آمد وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز دانا کرد ترا و آنکه لَيْلَةُ الْقَدْرِ جهت شرفی یعنی شب باعزت و شرف که در وطاعت کنید
عزیز و شرف کرد و باعلی که در واقع شود نزدیک خدای باقدر بود و گفته اند قدر بمعنی ملکت بمعنی قدر و قضا نیل
بر کاری منحصر نیست که نقص راه بود نبود باشد نکته آنست که زمین در آن شب پر ملائکه باشد و از سبب ایشان
که زمین آمده لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که تا روز بنی اسرائیل در آن جهاد
کرده هر کس که در یابد و طاعت بر در آرد و شب قدر بقول امام اعظم رحمه الله رابست بر سالت حضرت
شیخ در فتوحات آورده است که من آنشب را در ربیع اول و شعبان و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنست
که در ماه رمضان است در دهه اخیر در شبهای وتر امید وار تر است بحساب امام شافعی رحمه الله بیت و کسیکه
داختیار کرد و حنبل رحمه الله نیست و هفتم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم
این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت و الطاف فقه تعظیم هر شب ها داخل
بعبارة بیت ای خواجه چو جوی زنی بشب فشانا ؛ هر شب شب قدرست اگر راه بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند
فرشتگان بر زمین یا بآسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل یا ملائکه فِيهَا در آن شب و قبول آنست که با ملائکه فرود
ملکی عظیم که روح نام اوست یا بمعنی از ایشان که روح گویند یا روح نبی آدم یا حضرت علی علیه السلام بمخالفت
ملائکه در تفسیر خواجه پارسا نوشت که روح پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرود آید در دل بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام
با فرشتگان که ایشان را بازنمایند آشنائی است فرود آیند و بخانه های مومنان در روند و جبرئیل علیه السلام
مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اشعار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و بر آنست
این شب است که ملائکه در روح بر زمین می آیند بِإِذْنِ رَبِّهِم بفرمان آفریدگار ایشان مِّن كُلِّ أَمْرٍ از بهر هر کاری
بزرگ حق سبحانه قضا فرموده است تا بهر کاری بزرگ خیر و برکت سَلَامٌ سلامت از جهت آفات هِيَ شب قدر
حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن صبح است اسرار علما و عرفا در منوره بسیار است در جواهر شمار از آن تا ذکر آن والله

ترجمة الامور سورة البينة بسم الله الرحمن الرحيم لم يكن الذين كفروا نبود نه
آنانکه کافر شدند من اهل الكتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری والمشركين و از مشرکان یعنی
منفكين باز ایستادگان از کفر حتى تاتيهم البينة تا آنگاه که بدیشان آید حجتی رسول من الله
من الله فرستاده از خدا که نام پاک محمد است يتلوا میخواند بر امت خود صحفا مطهرة
صحفها پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و او را صحف گفت بر تعظیم تا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است
فيها در آن صحیفها کتب قيمة نوشتهاست راست و درست یعنی احکام مواعظ مقصود از سوره آیت
آنست که اهل کتاب و مشرکان بر زیر آیین خود بودند تا پیغمبر ما بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی
بر توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق الذين اوتوا الكتاب و اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه
تا آنکه اوتوا الكتاب داده شده اند از کتاب الا من بعد ما جاءتهم مگر از پس آنکه آمد بر ایشان
البينة پیغمبر یعنی مثل از بعثت آنحضرت بر مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد
مختلف شدند بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند وما امروا مگر فرموده نشدند اهل کتاب الا ليعبدوا الله
مگر آنکه پرستش کنند خدای را مخلصين له الدين پاک کنندگان پرستش خود را از شرک الحاد
پاکیزه باشند حنفاء میل کننده از عبادت باطل بدین اسلام ويقيموا الصلوة و بپا دارند نماز که بگزارند
نماز فرموده را در اوقات ويؤتوا الزكوة و بدهند زکوة واجب بحل وی وذلك و آنچه مامور
شده اند بدان دين القيمة دین ملت درست ان الذين كفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند من اهل
الكتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری والمشركين و از مشرکان یعنی بت پرستان في نار جهنم
در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدين فيها جاوید در آن اولئك آن گروه هم شر البرية
ایشان بدترین همه آفریدگانند ان الذين آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای
پاک سودمند اولئك هم آن گروه ایشانند خير البرية بهترین همه آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان
عند ربهم خلد نزدیک پروردگار ایشان جنات عدن بوستانها اقامت تجري
میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها بوستان و آب آن فرا فاید خالدين باشند کنان ایشان
فيها در بهشتها ابدا همیشه رضي الله خشنود باشد خدای عنهم از ایشان و طاعتها آن
عنه

در پذیرد رضوا خشنود باشند ایشان عنه از خدای بدان ثواب و حساب ایشان ذلك اعلا امنهای
مرادات و غایت غایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد ثابت ليمن از آن هر کس
از تو مرادی و مطلبی مقصود ما زوی و بعضی لقا است خشي ربه از عقوبت پروردگار خود که موجبات مشوبات اشتغال
نماید سورة زلزله بسم الله الرحمن الرحيم اذا زلزلت الارض چون
جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدنی عزیزت نزدیک کفه ادویا یا ثانیه و بدان در همه
شکسته شود واخرجت الارض و بیرون آرد زمین اثقالها بارهای گران خود را که جسدها و اموات
در فاین و کنوز است یعنی اندازد از درون خود بیرون افکند وقال الانسان و گویند انسان یعنی
کافر و گفته اند مراد است یعنی آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند ما لها چیست زمین را که بوشیدیهای خود
آشکارا میکند يومئذ آن روز تحدث سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای بر او سخن آرد
تا بگوید اخبارها خبرهای خود را از جنبش و بیرون آوردن مردگان و اموات که بر وی مدفون شده
اند اعمال بان ربك بسبب آنکه آفریدگار تو داعی بود آن روز اوحى لها بوحی داد زمین را که مردگان را
آن روز يصدر الناس باز گردند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراکنده گان یعنی گروه گروه
یعنی بدرستی و بعضی بدست چپ ليروا تا نموده شوند اعمالهم جزا کردارهای خود را زر ایشان
آورند که در دین بود نیکی سایل بکسوة و لقمه نیکو ساخت و سیکف اینانست خیر بسیار خیر باید
تا بدان مزد دهند و دیگری گناه خود را خوب میدانست و سیکف ما را بر نظره و خطره مواخذه نخواهد بود
بلکه بکیار عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد فمن يعمل پس هر که عمل کند
مثقال ذرة بوزن مورچه خورد خيرا نیکی يره بیابد مکافات آنرا ومن يعمل و هر که کند
مثقال ذرة بوزن همه صغیره شرا بدی يره بیابد پاداش آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری
نباشد که بکند در دنیا خیری و شری مگر خدای تعالی بنماید علی بوی در قیامت تا سیئات مومن را بحسنات
و حسنات او را فرو بدهد و حسنات کافر را رد کند و سیئات معذب را بنار مسعود رض فرموده که محکم ترین
آیتی در قرآن اینست پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صحیفه

بابه رضی الله عنه که جد فرزوق بود نزدیک رسول آمد گفت آنچه مرا فرود می آید بر من بحوالی آنحضرت اشتباه
برخواند گفت حسب حسب همین بسنده است چون کسی حالت که در بزرگ صد کسی ؛ بنجو ابند سید
وهیچ کوته از کذات نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خواهد پرداخت و نکته خاسیو قبل ان تحاسبوا
نصب العین خاطر خود خواهد ساخت بیت حساب کار خود کن امروز که وقت هست ؛ ز خرمه و شکر کار جهان
حاصل ؛ اگر نعمت ذیکوی و نوالکری خوشایش ؛ درست تغیر خود نیست دامی بر دلق سورة العاديات
بسم الله الرحمن الرحيم حضرت رسالت مندوب بسرکرد الصحابی ع باشی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد
فلان روز بوقت صبح بر دیه ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز بر آنید ایشان چنین
کردند در بیابان آمدن بجمعی بر آمد بزرگ تو خوانی و سنانقان زبان طعن دراز کرده با یکدیگر میگفت که تمام
آن سریه در بادیه هلاک شدند که کسی خبر ایشان رسانید نماند الا بر سخن بهومنان رسیده اند و هنگ شد
حق سبحانه بر آنحضرت از اهل ایمان از خدا آن سپاه بفرستادن آنسوره خبر داد والعاديات که سوگند
باسپاه دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدن با آوازیکه سهیل بود فالموريات
پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمها خوین بینی سم و سنگ زیر سم آتش زنند قدحا آتش زنند
فالمغيرات پس بسم غارت کنندگان صبحا در وقت صبح مراد از کلمات فاثرن پس برانگیخته
اسپان به بوقت سپیده دم نقعا غبار در لکار آن قبیله فوسطن پس میان در آمدن جمعا
بدان وقت جمعا کردی را از دشمنان ایشان ان الانسان بدرستیکه انسان بنفی انبیاء منافق است
با جمع خود کار جفا در میان مردم می افکند ما مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را لكنود ناسپاس است
و گویند آیت در شان ابو جاهیه امام ابو الفتح رحمه الله آورده که سر نفر در عرب در یک عصر یکجا بودند
هر یکی در صفت اشعف در طبع و ابو جاهیه نجاح حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو جاهیه بحسابات و انکه
خبر گفته اند سود آن باشد که بحق بر شمار و از خیر باز دارد و در حدیث لطف امام مرسل است که خیر خود و عطا
بنجوه بر سند وانه لحب الخير لشديد و بدرستیکه انسان بر خیر دوست اشد یدی سخت بعنی بخیل و بجانب سید
شیخ الاسلام از فرود که نا بالله تو دهند و بدی وارث منه که وای حسرت بر تو نهند

بیت

بیت فلا یعلم یا بیابان دری ؛ که بدی بر که بجا بنی نهی ؛ ز ترس منصف ای حکیم بهر نهادن حصاق
چیم افلا یعلم آیا نمیداند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرد و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه
در گورها است یعنی موتی و حصل و حاصل کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینها است بعنی باسمان از حرز
آنرا متمیز سازند جواب آنست که خدا با ایشان خواهد داد ان ربهم بدرستیکه آفریدگار ایشان بهم باتوا
و افعال ایشان یومئذ آن روز رستخیز لخبير داناتر و بر جزا دادن ایشان سورة القارعة
بسم الله الرحمن الرحيم القارعة روزی که زمین ما القارعة چیست کوبنده وما ادراك چه چیز
ترا دانا کرد تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت که بکوبند دلها را هول بیت يوم يكون
الناس روزیکه باشند مردمان از شدت رستخیز كالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده باشند
حق سبحانه و تعالی که چه مرغی آیند و بالای ایشان حاشا شدند وتكون الجبال و گردد کوه بهمه از هول آن كالعهن
مانند پشم رنگین المنفوش زده شده باشند چه رنگ پشم را بسیب کنند و در زدن زود متفرق و منتشر
گردد فاما من ثقلت پس اما هر که در آن روز گران باشد موازینه ترازوهای اعمال او یعنی مقادیر حسنات او را
الحق است فهو پس او في عيشة در زندگانی باشد راضية پسندیده واما آنکه سبک بود موازینه
ترازوهای کردار او باکه حسنات او را بالحق است و فامه بس جای او هاوية باوی است و آن درکه باشد
زیر زیر سر بر کجا وما ادراك بکه چه چیز دانا کرد ترا که هاية چیست هاویه نار حامية آتش بغایة رسیده
در سوزش سورة التكاثر
بسم الله الرحمن الرحيم الهكم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله بنی مناف بیشتر آمدند بنی سهم
که بسیار مردم اند و جانب کشته شدند مرده و زنده را می شمارند چه بیشتر بیشتر شمردند قوم بنی سهم بیشتر
آمدند پس خانه دار حق تعالی آیه فرستاد که الهيكم التكاثر مشغول کرده شما را فخر کردن بالسیار
از قوم حتى زرتم المقابر تا آنکه آمدید بگورستانها و مردگان شمار کردید گفته اند معنی آیت اینست
مشغول شده بگذارید اموال و اولاد و مستغرق امور معیشت شدید تا آنگاه بر دید احمد بعفار کلا نه چنین باشد
که همت عاقل مصروف دنیا شود از آخرت فراموش کند که اهل عاقل بوی فرود آید و مدام سود ندارد بیت روزیکه
اصحاب شیخ خون : البته بباید ز جهان رفت : کردار خود اسیر دنیا : آسان تا آنچنان جوان رفت

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید عاقبت کفار و منافقان را یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس هرگاه زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را بوقت نشور كَلَّا چنان باید بود که بر زنده و مرده مباهات کنید
لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید چه در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن درست شک گمان هر آینه شما را
دارد از مغافرت و مکافرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بتحقیق که بنگرانید دید دوزخ را اولی زود که بعرصات
محاسبه آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس بنگرانید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی که بیننده و فی کوی در آمده
ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ پس هر آینه پرسیده خواهید از محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتها که
بدان غفلت ندیدار خداوند جهان و دید اخلاق خاصه یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ
چه در حدیث آمده است که دو نعمت است بسیار مردمان در آن مغبون اند قدر آن نشناسند صحت و فراغت و در
عین الحیاة آورده که نعیم صحت و عمر را از دعوت و لذت و اعراض سنت و خواهند پرسید بیت
بر نعمتی بزرگ که خداوند فضل کرد ٭ سپاس دار و غنیمت شمر نعیم العین سورة العصر
بسم الله الرحمن الرحیم اما آورده اند که ابو الاشتر مر صدیق را گفت که زبان گردیدی ای ابا بکر
که دیر بدیدن ما بگذشتی و این عبارت بتان درست بداشتی جواب داد که زبان کار باشد اگر خدا و رسول او
و خیر بکار آرد و اگر زبان کار آنست که بر پسندد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت صدیق رضی الله
این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بحق روزگار یا بروزگار که مشتمل بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر
یا بعصر پیغمبر یا بعصر قوای محمدی که فاضل تر زمانهاست جواب قسم إِنَّ الْإِنْسَانَ در رست که ابو الاشتر یا
یا ابو جهل ابن هشام آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر آینه در زیانند بسبب اشتغال در طلب نایابدار بیت بده بیهوده نقد
عمر بعمر زود است ٭ که کس زیان کسی مر نیارد و سود ٭ یا ضایع کنندگان عمر در زیانکاری إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردار نامای پسندیده کرده اند وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند
یکدیگر را بِالْحَقِّ بجای درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ و وصیت کردند بصبر بطاعت یا از صبر معصیت و بعضی از مفسران گویند که لفظ صبر کنایت است

از حال اهل قبل

از حال اهل جهل و آمنوا اما بسبب تصدیق و عملوا الصالحات اشارت بکردار فاروقی و تواصوا بالحق
تحریرت از کفار در النور تحریر و تواصوا بالصبر حاکیست از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین
سورة الهمزة بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که جلتی بن شریف عیب رسول
میکفت و در حضور رسول مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق تعالی در بارهٔ ایشان سوره فرستاد که وَيْلٌ وای
لِكُلِّ هُمَزَةٍ مر عیب کننده را لُمَزَةٍ بکننده یا یکی را که طعنه زننده بود زبان و چشم اشاره
کننده الَّذِي جَمَعَ آنکسی که گرد کرد مَالًا مالی را وَعَدَّدَهُ و شمرد آنرا یا شمارها آنرا تا خانها ساخت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ
می پندارد آنکه مال جمع کرده او أَخْلَدَهُ او را جاوید خواهد ساخت آنرا در دنیا كَلَّا نه چنانست که او می
پندارد لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه و آن درکه است که هر چه در وی افتاده شود و بال
شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ
آتشی خدای برافروخته و هر چه جز بزانو و زند دیگری نخواهد کرد فرو نشاند الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتشی را که آید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ
بر دلها و بمیان آن در آید و تخصیص از آتش دل کار بهمه تافت که دل را محل عقاید فاسد است و منشاء
اخلاق ناپسندیده است إِنَّهَا بدرستی که آن آتش بیشی مکان عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ فرو بسته شده
فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونها دراز یعنی در آن درکه که در بسته اند و مستوطن بلها بر آن زده و محکم ساخته
که هرگز نتواند کشاد و ابن اثارت بخار و غلو و اشارت در آتش صاحب الاسرار سوده که آتش که بدل
راه یابد آتش عجب حسین منصور آموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن زدند تا تمام سوخته
شدند ناگاه شرمه از عقده اما الحق هیزمی جست و در آن سوخته افتاده اکنون سوخته باید کار ترسش ما خبر
خوب است ای شمع بیا تا من و تو زار بگریم ٭ کاحوال دل سوخته سوخته داند سورة الفيل
بسم الله الرحمن الرحیم ٭ در کتب سیر و مقاتل معتبره مذکور است که ابرهه صباح که اقبال نجاشی بر سریر
والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشدند و معلوم کرد مقصود ایشان
زیارت خانهٔ کعبه مبارکست عزم تخریش در حرکت آمده و داعیه کرد که مقابل آن خانه بسازد و وجوه محتاج را
بدان صرف کرد اند بس در صنعا از رخام ملون کنیسهٔ ساخت قلیش نام و در دیوار او بزر و جواهر مرصع
و مقرنس کار کرد اند

وطوایف خلق را در دلایت بین اطراف او تکلیف نمود و باینه صورت اگرچه بر دو بین شان نبود اما چون شکیبای
چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن غایه منقول شده بر نجاوت بلده و شنیدن آن بجهت مدت
حدث آلوده ساخته و امر بهدم مسجد و آفاق و اقطار متفرق گشت و طبایع مردم از اطراف آن منقبض شد
ابرهه از بنی حارث لشکر جمع کرده و با فیلان قوی هیکل مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد
و بیک منزلی در آن منظر جنه اضافه کوه پاره بود بیت بیک فرسخی مکه آن کوه بود که قلب جو شیر عرین چابک
اندر مقام باخود رود و بحوالی مکه آمد مواشی قریش را غارت کرده ذکابر بکوه محصن شدند و ابرهه
از اول روز لشکر بر فاده و بیلان را در آنکوه روی مکه نهاد و بیک محمود روز نوبه شهر کرد و اندیشه
متوجه لشکرگاه شد و هر چه بیلان کوه شنیده که دل او بجانب مکه نظر کند میرشد و بیلان بر مکه بجهت
اعراض از آن نمایند بمثل نمرود نیز جرأت و رمانده و جهالت قریش از زلال بر جهاد نظر کرده گشتند
که آیا چاره چه سوال کنند و کاه ابوکبشه و ربابی موقع مرغان شبانه بلکه دو طایفه بیرون آمدند و حال آن
بر آن لشکر سنگباران کردند و بکیفیت نمرود مستاصل شدند که قال الله تعالی الم تر کیف آیا ندانستی
چگونه فعل ربک کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیلان یعنی ابرهه و لشکریان او
الم یجعل آیا نیافت و نگردانید کیدهم مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فی تضلیل
در تباهی و بطلان و ارسل و فرستاد علیهم بر ایشان از ساحل دریا ابابیل مرغان ابابیل که گروه
مقاربه ایشان چون مقاربه زرزور و بجهت ایشان چنبر سنگ در پای ایشان چون سر سوزن و کوچکتر مرغان
سبز بودند با منقارها زرد ترمیهم می افکندند آن لشکر را بحجارة من سجیل سنگی از سنگهای گلین یعنی
سنگ پخته فجعلهم پس ساخت خدا ایشان را بدان سنگها کعصف چون برگ کاه مأکول
خورده شده یعنی خورده خورنده و دور افتاده و نابود کرده کاهی بنا از استیصال ایشان آورده اند
که هر مرغی سنگ داشتند یکی در منقار و دو در چنگال و هر عضوی که از بدن کافر زندی از جا فتنی یکی
بیرون رفتی و بر هر سنگی نام یکی از آن لشکر کنیت خرابی خانه مبارک داشتند نوشته بود ابرهه
تنها بهزیمت رفته خود را بیش بحاشی انداخته و از تنگ تا صنعا مرغی از آن سنگ نیام ابرهه موسوم بود
و در بیابان او مدفون کرده در منقار و چنگال بود و در بارگاه بحاشی بالای سر ابرهه بر دار آویخته و جنبد از سر صورت

بعضی سامیه بحاشی از رو و تعجب بر سید که چگونه مرغان بودند که چنین سیاه زان را ما اگر زندان بر مرد
در نیز مرا نظر بر آن مرغ افتاد از کعب ای ملک بیا بیا از زمان عاد آن حرم محترم مرغ سنگی داشت بر سرش
افکند و هم در نظر بحاشی بدان شعله نیز صورت آب عبرت بر دل بحاشی بیت نوشته
خاصه نقد بر جریده دهر جهانگیر فاعتبروا یا اولی الابصار سورة قریش بسم الله الرحمن الرحیم
امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را سه تجارت دو سفر بود زمستان بیمن و فتندی و تابستان بشام
و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش با صحرا و بلیات اعراب نبودند مالک کنیتش
از عرب کنیت و منها بنو و قریش بیت و بعضی از علما انساب بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک است که فهر
نضر بن کنانه پس من قریش ابنات نضر بر ایشان اخبر صورة فرستند و که بکلیه شعله بماند و منجب شوید
لا یلاف قریش برای چیستن و نظر بر یکدیگر یلافهم موسوم ایشان رحلة الشتاء و رحلة الصیف
و الصیف و تابستان بر سبیل ارسال ایشان هر امام الحرم محترم است که من ایشان را از بیت و حرمت داده
و ایشان را در سرشتن بر سبیل نان مشغول نداند فلیعبدوا پس باید که پرستند رب هذا
البیت خداوند این خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم من جوع آنخداوندی که طعام داد ایشان را بدین دور حلت و سیر
کرد از گرسنگی و امنهم من خوف و ایمن کرد ایشان را بدین که این حرم محترم از ترس
آنها که حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند
بسم الله الرحمن الرحیم مفسران بر آنند که تتمه اول این سوره در شان کافران است
و نصف اخیر در باره منافقان آورده اند که ابو جهل انکار بهب قیامت کردی و بگاه
حبیبه و یتیمی او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود کردی مزدی بر آنی و پیوسته
مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارأیت الذی یکذب بالدین
آیا دیدی تو دوستی آنکس را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد فذلک
الذی یدع الیتیم پس او آنکسی است که بعنف و ستم دفع میکند یتیم را
بدی راند و گفتند ابو سفیان یا ولید شتری را کشته بود و بخش میکرد یتیمی

از و نصیبی طلبد او را بعصا بزدق سبحانه زدت او میکند که میزند یتیم را و لا یحض
علی طعام المسکین و نمیخرد میکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش
و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند چون کریم
سفله بود و بر کران منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد دیگری را بکام خس نگذارد
مگسی را بجام پس درشتی شان فقان میگوید فویل للمصلین پس سختی
عذاب برای نماز گذارندگان مراسی یعنی ابن ابی وقاص ابو الدرداء عن صلاتهم
ساهون آنانکه ایشان از نماز خود بی خبرند و غفلت ورزندگان یعنی از آن ساهی
نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت هرگز نماز نگذارند
و چون بصحبت سنت شرایط و آداب میگزارند کلید در دوزخ است این نماز که در روی
مردم گذاری دراز الذین هم یراؤن آنانکه ایشان ریا میکنند و در کردار خود بامید ثنا و مدح
نفاق شمار تا قیامت باقی خواهد بود بیت تا ابد تا قدر تا حشر مقبل و خصم سیاه روی تو هیچ حاصل
نخل سوره کافرون بسم الله الرحمن الرحیم گویند قریش چون ابو جهل و عاص و ولید بن امیه
و اسود بن عبد المطلب بزبان بنا بر علم فرستادند که پیغمبر را بگو که یک خدای ایشان را پرستش کن تا ما نیز
یک سال ترا عبادت بجا آریم چون خدای خود را بخدمت سید عالمان حبیب صلی الله علیه و سلم نازل شد این سوره
فرود آورد که قل بگو ای محمد یا ایها الکافرون ای کافران مراد عمار جماعت اند که نذر کرده بودند و خدای میدانست
که ایشان ایمان نیارند لا اعبد ما تعبدون بت ایشان بگو لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما می پرستید
و لا انتم و نیستید شما عابدون پرستندگان در حال ما اعبد آنالا من می پرستم ولا انا عابد ما عبدتم
و نیستم من پرستنده در حال ما عبدتم آنچه شما پرستش میکنید و لا انتم و نیستید شما عابدون
پرستندگان در استقبال ما اعبد آنالا من پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما که بر آنید
معتقد آنید و دوست باز نخواهید داشت و لی دین و مرا است دین من که بر آنم و نخواهم گذاشت
یا سعد تو ای کردار شما و مرا است باداش اعمال شما و در معنی عبادت نیز مست و این سوره با آیت الف مسوخ شده
ابن عباس فرمود که در قرآن سوره ایست که شیطان سخت مذمت و صعب از این سوره زیرا که توحید محض است

ویمنعون الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند
ماعون منع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را معونت کنند چون
دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آنست که مراد بماعون هر چیزیست
که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سوره کوثر بسم الله الرحمن الرحیم
در معالم آورده که عاص ابن وایل با پیغمبر نزدیک باب بنی سهم ملاقات
کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند
از وی پرسیدند که با که سخن گفتی گفت با این ابتر عادت عرب آن بود که هر کرا
پسر نمی بودی او را ابتر گفتندی یعنی از و عقب نخواهد ماند و در آن ایام
پسر آنحضرت ظاهر نام که از خدیجه داشت در گذشته بود چون این خبر
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید دل مبارکش تنگ و غمناک شد حق سبحانه
برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش فرستاد انا اعطیناک الکوثر
بدرستیکه ما دادیم ترا بسیاری این لفظ مقول است از کثرت یعنی عطا کردیم
ترا خیر بسیار و علم و عمل بسیار و در حقایق المعانی آورده است که بسیاری
امت گفتند که کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و مهمانان

واشهر آنست که کوثر جوی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای
آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لولو و زبرجد و مرجان
سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که جوی
کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده است و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم نقل کرده‌اند که گفت کوثر جوی است در بهشت کنارهای وی از زر است
و مجرای آن بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی‌تر از مشک و سفیدتر از برف و در حدیث
دیگر است که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت یکماه است آب او سفیدتر از شیر و بوی
خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود
صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین
کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از و سیراب شد ابدا از تشنگی
جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و کمل اولیا امت اوست
فصل لربک پس نماز گذار برای پروردگار خود خالص از برای رضای او وانحر
و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست
بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته نماز عید مراد است
و قربان کردن ان شانئک هو الابتر بدرستی که دشمن تو یعنی عاص اوست دم بریده
و منقطع از نسل و ذریه الابتر او ذریه بسیار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بیشمار

تا قیامت

و ثواب خواندن آن برابر ثواب ربع قرآن باشد سورة نصر الله بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا والفتح و فتح مکه مبارک و سایر بلدان و رایت
الناس و بینی مردم را یدخلون که در می‌آیند فی دین الله در کیش خدا که اسلام است افواجا گروه گروه در سال
نزول این سوره تابع [illegible] بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی الجان و بنی البکا و کنانه و بنی هلال و بنی [illegible] و تجیب و داوم
و غیر ایشان از آنجا و اطراف بخدمت آنحضرت آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند فسبح پس تسبیح کن خدا را
بحمد ربک بستایش پروردگار تو یا بگو سبحان الله و بحمده از عایشه رض منقولست که بعد از نزول این سوره
ندیدم که پیغمبر نماز گذارد الا که گفت سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی و گفته اند که نماز کن بامر خدای واستغفره
و آمرزش طلب از وی یعنی [illegible] استغفار [illegible] و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود انه کان
بدرستیکه خدای هست توابا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره بعد
از فتح مکه بود [illegible] خبر وفات [illegible] در وقتی که نازل شد پیغمبر بر خواند عباس رض بگریست حضرت
آنحضرت پرسید که چرا میگریی عباس گفت خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی
حضرت رسالت بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول
خدا فاطمه را رض طلبیده و گفت ای فاطمه خبر وفات من داده اند یعنی نامه رسید از آن جهان بمراجعت کرم
عزم رجوع میکنم بوطن [illegible] فاطمه رض بگریست آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل
بیت من بمن ملحق سورة تبت بسم الله الرحمن الرحیم چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت صلعم
بکوه صفا بر آمد ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش جمع شدند که اگر من شما را خبر کنم که از پس این کوه جمعی
آمده اند اگر بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید همه گفتند آری [illegible] تکذیب
[illegible] گفت انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا
بارها برای این خواندی ما را سنگی برداشت که بر آن حضرت افکند در شان او این آیه [illegible]
فرستاد که تبت هلاک و نابود باد یدا ابی لهب هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواسته
که بر جانب زند ابولهب عم رسول صلعم بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادات او با رسول الله
برو لعن نیز واقع شد و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که ناچیز باد در دنیا و آخرة ابو لهب وتب و هلاک شد و نابود گشت

حضرت فخر دنیا و دین آورده اند که ابو لهب بسخن غضبناک گفت اگر آنچه در زنده من میگوید حق است الحق من
و فلان با پدر رفتن او آیه آمد تبا یدی ابی لهب و تب فی خداوند و صحابه بر تفسیر ماه و خورشید و ماه و آب و
بنی از زمان و جنت با مراد علی است و مراد از حجارت مراتع معاصی است سجیل مراد از آنکه در آمد تا
و طیر ابابیل مرغان بازیکن و فرستد و ترمیهم حق تعالی بر اصحاب فیل و خواص ابرهه مرغان بر مرغ
حمالت الحطب بر زن ابرهه نیز گفته اند تا هیزم و بالجمله و در آمد حمیده قرب مسیحا یکی حضرت رسالت صلی الله علیه و
روز زیاب شبانی خاز در سبا تمسک مکر و فی و بر پشت آورده و بر آه حضرت مسیح یکی عاقد زیاد
آورد خیار تابع خلد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و مرد و فی آنها را در سر راه بر کرفتی و طریق ایمان
بجوی خوش عصیانی است که با هم یکی بیت سر بر خدا در وه فضا و ان همه جمع شکسته موارع کلستان
و لکنه آنچه بر کشت عبارت رحمی بیت آنش میان و هوس مرد خوب بیت میان و فی میان
آنش است تحیر حیرت حیرت فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق
میان فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق و فی الحق
بود که خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با یکدیگر در مسجد بود که فی الامر جمیع بعضی بر آنچه خود چنین
عزت روز رسالت بیرون بر بر بنده داشتند تا تو آنها را بیاید بعلی را امر شد روان و فی الحق
بیش نیست و اگر مشکل و دو کار بیند سستی در کردن فی الحق نباید و شمشیر شده بتوزیع رفته حق سبحانه و تعالی
بیت و در زمان و تحیل و سستی بیت از بهر آنکه بر هم بدین بر بسته بود و گوید و اما عاقبت
دوزخ است از روز قیامت از عرض می آید بدوزخ کشند سوره اخلاص بسم الله الرحمن الرحیم
جواب از فرق کنند بالحمد صمد الحمد که بر سنتی اهل یکی و صوف ما در زمان آورده که در سال آورده
یا الله الصمد الصمد صمد مبارک جمال بیان تر جمه حق و تربیت صفت او دیده و دانسته اعمی بود و حضرت و جه مجبور
و جه می خاند و از دو امیر ارث کرفت و او را که خواهد کرفت بیش سوره ناز اند قل هو الله احد بگو محمد آنکس از قومی پرسید
محمد الله است خدای بی نیازست محمد کاه و موجد ذات و منعوت صفات الله الصمد آن خدای
بی نیاز است امید مراد است پناه جاه غلامان بخواه و دیا خاند و پناه بسته است کسی قتاده و در آورده که
هر چه خواهد کند در عین اقتدار مرا و موسی رضا ره نقل کرده که صمد آنست که مقتضیات از اطلاع کیفیت تا ابد باشد

کمالش

تب تبت یدا ابی لهب بیست خزی باد آنست از بن ابو لهب تبت یدا ابی لهب بود کسی از بود و بست که گفت پیغمبر
و تب و قیل کوید دوازده شد از بود و نصارت که کوید عمر پسر خطاب تبت یدا ابی لهب و دست بود که مراد را لفوه
اخبار حسین چون و شمر کان عرب که گفتند از لفوت شیخ علی رود و بار و نبود که شرکت راست بر عدد و ثقلب
علی و طایفه اسفر ساخته بیا لیدو الولد و اتجار الصواد ام نفع خست و چه ایمان که الله احد را بر حقیقت کنا را
صوره اخلاص سکو بند خفاد کو بند توحید شرق جود و تمامی ریاست و نیکا و رفوق منصور تواند بود و تمامی بهت
و نیکا و رفوق با مامرا خاسر در رقعه بنا یه معلول خلق و با متقدم در ایمان بیشتر از علت خلق الله و با منفعت
تعدیه عمل بیان تمیم قایده توحید که بر خلق الله احد تعدیه دارد و الله الصمد تعدیه دارد و الولد که مقتضی توصف اولت
و لم یولد اشرف بر توصف اولت و لم یکن له کفوا احد که مقتضی صفت سنوه یکی بنام و نام احد الله سبحانه و تعالی
و صمد که مطلق بوند و ما صالح نیست و لم یکن له کفوا احد که مقتضی صفت سنوه یکی بنام و نام احد الله سبحانه و تعالی
شریک و نظیر و مثل و مانند نیست و لم یکن له کفوا احد که مقتضی صفت سنوه یکی بنام و نام احد الله سبحانه و تعالی
در تعدیت مقتضی صفات آنست بخلق ماند بود و ترسا کو توحید بود و ترسا در تعدیت مقتضی صفات آنست که گفتو
در روز چهره بنده موسی نیست بود از طغیان راست چه گفت الله تعالی و تقدس سنه بیزار کن جز گفت احد
در روش تو به برات بود چون بر زبان راند که الله احد از تو بنده بیشتر بود و دست رحمت الله و لم یولد و لم یولد
انی بود و بر زبان بر کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت و معتقد نمان بیشتر از بود و دست رحمت الله و اسلام کلمه
بود بره کرد و چون و لم از قلب الله تعالی تباه باید و لم از تو احد محفوظ شود و قبول از سر الله الصمد نصیب باید
و لم یکن له کفوا احد که یا الولد بیشتر کرد و مستحق معنی و لم یکن له کفوا احد برادر سعد و گفته اند کلمه هو قسم و الهاء
و الله الله بود و الف و لام و نام احد خلق الحیات که فقار الله الصمد صمد علی فانت الفاظ الله و لم یولد
قرار عالم و کلمات و لم یکن له کفوا احد از آن عامه مومنانست هر که صبح بود سد و الدت و هر که
الله و لم یولد عالم و هر که صبح بود الله و لم یولد و لم یکن له کفوا احد هر که صبح بود الله و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
هر که و لم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومن است و هر که انکار نماید کافر است و هر که لم یولد و لم یکن له کفوا احد
انیم سوره در جواب ایمان توان یافت سوره الفلق بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از بود
بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشغول بود و خزان پسر بن اعیم از بود بیامد بعد از مقدار از مناظر اس آن حضرت
بود و بنده چند از مشطوری بستند بود بنده ام آنحضرت بر سینه مجره کرده در چاه در و آن نیز بر سنگی تمام

جبرئیل علیه السلام [illegible] ... [illegible]

بدان زده بودند حق معوذتین [illegible] ... جبرئیل علیه السلام قرائة نمود [illegible]

برسول [illegible] حضرت صلعم روایت کرده [illegible] معوذتین [illegible] المتعوذ [illegible]

قل اعوذ بگو ای محمد پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار صبح و گویند فلق [illegible]

[illegible] از زمین [illegible] آوردن [illegible] در دروغ [illegible]

[illegible] پناه طلب کرده من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده [illegible] انس و جن و سباع و بهایم [illegible]

ومن شر غاسق و از شر شب [illegible] اذا وقب چون در آید ظلمت او بر همه چیزها [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] انقلابات و طلوع آن [illegible] امراض [illegible]

ومن شر النفاثات [illegible] فی العقد [illegible] ومن شر [illegible]

ومن شر حاسد [illegible] اذا حسد [illegible]

[illegible] سید ما جد [illegible] سوره [illegible]

[illegible] عباس [illegible] حاسد [illegible] سوره [illegible]

در آنجا [illegible] آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] بصورت [illegible]

[illegible] سورة الناس بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو [illegible]

برب الناس [illegible] ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود [illegible]

من شر الوسواس [illegible] الخناس [illegible] شیطان

[illegible] الذی یوسوس فی

[illegible] صدور الناس [illegible] مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان یعنی

شیاطین الانس و الجن [illegible] بلفظ ناس [illegible]

[illegible] ربوبیت [illegible] ملک [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] که وسواس [illegible]

[illegible]

[illegible] محققان بر آمدند که [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] در حضرت [illegible]

[illegible] الحی [illegible]

[illegible] ختم [illegible]

[illegible] طاهر [illegible]

[illegible] الگو [illegible] که

سوره [illegible] بلفظ الناس [illegible]

[illegible] در جواهر [illegible] کلام خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] بین [illegible] التنت [illegible]

[illegible] بارسی [illegible]

[illegible] حسبنا الله [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] والصلوة علی حبیبه محمد المصطفی

[illegible] والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible] حضرت رسالت صلعم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] بالفتح و النصرة [illegible] حضرت [illegible] نظام

[illegible] علی [illegible]

[illegible] احسان [illegible] ارباب دولة علی ذوی [illegible]

[illegible] الایام [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] بتاریخ [illegible] تاریخ

تونس فی الحال دوم شهر شوال نوشت : صدق الله العظیم وبلغ رسول الکریم ونحن علی ذلک
من الشاهدین وبه مؤمنین وعلیه المتوکلین والحمد لله رب العالمین وصلی الله
علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین وقد شرف بتشریف هذا الکتاب
العزیز الحمد لله الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ومن خلفه تنزیل من حکیم حمید

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب من تفسیر الحسینی
فی الیوم الاثنا فی الوقت الظهر احد عشرین
فی شهر الصفر ختم الله بالظفر سنه ۱۲۷۴
یکهزار و دو صد و هفتاد و چهار
کاتب هذا الکتاب ولی الدین
و مالکه پیر معظم بابا اسلم
محمد وحید
غفر الله تعالی ذنوبهما
وستر عیوبهما فی الدنیا والآخرة
بحرمت سید النبی علیه السلام آمین
من نوشتم صرف کردم روزگار : من نمانم خط بماند یادگار
بفرمان پیر سعادت مآب : باتمام شد این خجسته کتاب
بتاریخ نیکو بوقت نهار
هزار و دو صد سنه هفتاد و چار
سنه ۱۲۷۴

ALLAMA IQBAL LIBRARY
MSS NO. 38
UNIVERSITY OF KASHMIR